بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشورخدائی شهریاران گردون اقتدار که بحسب
الملک والدین توامان ناظم مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت اند بجز تباشیر صبح جهانی عدل
و احسان و بسط بساط امن و امان عالم و معموری بستان زینت پذیر نیست چه هریک از این گروه والاشکوه از درگاه احدیت مأمور
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ اند و این شیوه ستوده را پیش نهاد همت ساخته در کسب انعام الله کوشش نموده
نموده اند پایه رفعت شان بمرتبه وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا رسیده و بدولت جاودانی و عزت دوجهانی فائز گردیده
اند ارباب تحقیق دیده وران عالم تمیز و تدقیق که بنظر بصیرت بمشاهده مصنوعات کارخانه خلقت مبدع کشوده اند
معاجبان این نشاء کامرور با فکان این کیفیت شامله که از مظاهر صفات و کمال احدیت اند بحسب خطاب مستطاب
السلطان العادل ظل الله ظلال ربوبیت جزوی از اجزای نبوت شمرده اند بیت عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زند عادل • حق جهان را بنور عدل آراست • آسمان و زمین بعدل بپاست • بحمد الله والمنه که ذات کامل الصفات
عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و مهربان زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توامان خسرو کامکار کامبخش کامران
عنوان صحیفه خلافت و عالم آرائی آرایش دیوان معدلت کشورگشائی زینت افزای سریر سروری آراینده دیهیم عدالت گستری
زمان روای جهان مجرد دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان جهانبانش دولت کامکاری برینده اورنگ نصفت
و جهانداری ... آخرالزمان غلام باخلاص شاه مردان که از صفاء ضمیر خلوص عقیدت و پاکی اعتقاد خود را کلب آستان ملایک

پاسبان آستان آن حضرت میداند بیت در شه تاج تارک اقبال • شاه پیغمبر قبیله جلال • خلف دودمان خیر الناس
خسرو عهد و شاه دین عباس • اعلی الله تعالی دولته و خلافته بدین شیوه ستوده موصول و با امن و امان ... شیمه کریمه
معهود و مجبول لاجرم از دیوان رفیع الارکان وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ توقیع سلطنت و پادشاهی فسحت الممالک
ایران که خلاصه ربع مسکون و بهترین عرصه جهانست از میان شاهزادگان دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو عالی
مقدار بلند مکان زیب و زینت یافته منشور این مواهب عظمی باسم سامی آنحضرت یعنی ان سلطان سلاطین نشان توشیح
و تزیین پذیرفته بعد از آنکه آن نزهت آباد ارم بنیاد که ممدوح جمهور صاحب خردان عالم تمیزست از خشک سالی حوادث
زمان برزوی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هموم پای طراوت شده بود از ابتسام صبح اقبال و انتسام نسیم
عنایت ذوالجلال و زلال گوهر مثال نهرین جاه و جلال آنحضرت تازه و خضرت بی اندازه یافته نضارت و غربی ابر کرم
و همای کمید در صحیفه اول نگارش کلک بیان کرده متقر سلطنة روز افزون و مستقر خلافة ابد مقرون دار الملک ... رو
مسعود رشک دار الخلافه گردانید و اعادی مخذول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولة ابد پیوند آنحضرت بودند آتش
قهرمان زمان سوخته راه عدم پیش گرفتند و آنحضرت بعنایت رب الارباب منان و تفویض ملک الملک عالیشان بی مانعی و منازعی
بر مسند فرمان روائی ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع قزلباش که سرگردان بادیه حیرت
و پای سرانجامی بودند وجود گرامی آن گوهر دریای عظمت و پادشاهی را گزین هدیه از عطایای آسمانی و بهین عطیه
از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزوم آثار بشاشت شادکامی بظهور آورده غلغله بشارت
و مبارکباد از میان طوایف انسان بملکوتیان افتاد فراز منابر بوجوه دنانیر باسم و لقب همیون آنحضرت زینت
سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده الهی در اقطار و آفاق عالم اشتهار یافت خلایق از
اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباه آورده پیشکش و نثار ایثار کردند و زبان حال بدین مقال
گویا بوده بیت شها بخت و دولت بکام تو باد • فلک چرخ و بخت رام تو باد • مبارک بود بر تو نام شهان • که زیبنده بر تخت کیان
جهان آرای اورنگ شاهنشهی • که هستی سزاوار فرماندهی • بود از عنایات پروردگار • قضا با تو رام و فلک یار تو
بعمر طبیعی صد سال تو • بود گیتی افروز اقبال تو • بمانی بفرخندگی و جلال • برا اورنگ شاهی صد و بیست سال
تاریخ جلوس میمنت مانوس آنحضرت را موزونان و مستعدان عراق ظل الله گفته اند بدین طریق در رشته نظم کشیده
بیت کرد بر مسند شهنشاهی • چون جلوس آن شه همیون گاه • بود چون سایه خدای جهان • سایه انداخت بر عباد الله
سال تاریخ دل طلب میکرد • هاتفی بانگ زد که ظل الله • و اسم شریف عباس بهادر خان نیز تاریخ جلوس همیون او
از الهامات غیبی و اشارات لاریبت بیت بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران • تاریخ جلوس شد عباس بهادرخان

سالک اخلاص و نیکخواهان متبعیت گردون مناص که آبا عن جد حلقهٔ ارادت و بندگی این آستان رفیع مکان بر گوش جان
عقیدت کشیده و خدمتگذاری بر دوش جان دارند از نهال برومند حدیقهٔ رافت و امتنان و شجرهٔ سعادت ثمرهٔ ریاض
معدلت و احسان آن سلطان سلاطین نشان بهره‌مند بوده بهمین توجهات خاطر آفتاب اشراق آن خسرو آفاق
کامیاب عزت و عافیت باشند بحق الحق و اهله اما بعد راقم این مقالات و محرر این حالات که در زمرهٔ کمترین
غلامان با اخلاص این دولت ابد پیوند معدود است بتوفیق و یاری حضرت باری عز اسمه شرح وقایع ایران از ظهور دولت
این خاندان ولایت نشان و سطری از حالات اجداد کرام عالیمقام حضرت شاهی ظل اللهی را که شهریاران عالم
و عنصر بنده و قضایای زمان ولادت با سعادتش با خلاصهٔ احوال خیر مآل بر سبیل اجمال تا این سال که تنکوز ئیل مطابق
سنهٔ هزار و نود و شش هجریست در مجلد اول بعبارات منشیانه و استعارات مترسلانه بطریق سوزی بی تکلفانه نموده
باتمام رسانید که هرچند در صحیفهٔ اول اشارتی بدان رفته اگر در عمر امان باشد و فرصتی دست افتد سوده مذکور را بعبارات
شریفه و استعارات لطیفه در رشتهٔ تحریر کشیده به بیاض برده و آنچه در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جاری
یافته و ضروری فن تاریخ نیست انداخته نسخه بنظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب طبیعه و مستعدان
عالی فطرت گردد اکنون بنابر وعدهٔ سابقه اراده چنان است که یک قرن سعادت اقتران در مقصد اول از قضایای
زمان سلطنت ایران آن حضرت که روز جلوس آغاز دولت و سال اول تمکین بر اورنگ خلافت سال بسال مرقوم
قلم وقایع رقم گردد انشاء الله تعالی اگر توفیق رفیق گردد و حیات مستعار باقی باشد قضایای قرن دوم در مقصد ثانی
نگاشتهٔ کلک سوانح نگار گردد با خود اندیشید که اگر بروش اهل تاریخ سنهٔ هجری را که مبدا آن بعرف عرب اول
ماه محرم است مسطور دارد اکثر اهل عجم نمی‌فهمند زیرا که در میانهٔ اتراک و عجم مبدا نوروز سلطانی است که اول حمل
عالم آراست و تا انقضای چهار فصل که نوروز دیگری شود یکسال است و ماه محرم در عرض سال ترکی واقع می‌شود
و تاریخ که ارباب استقراء و نجمه وقایع عظیمه در کار در رشتهٔ بلاغت انتظام می‌دهند با سال ترکی که مختلف است
بعضی موافق سنهٔ سابقهٔ هجری و بعضی مطابق سنهٔ لاحقه است یعنی یکی کمتر یا زیاد و چون ذره ضمیر مقرر است
که این نسخهٔ عالم آرا از غوامض و مشکلات بری و عری بوده عام فهم و خاص پسند باشد نظر از آن اختلاف پوشیده
بسال ترکی که عام فهم ترست قرار داد که هم مستخبران احوال عالم را دانش افزا باشد و هم بر سالکان مسالک
روشن گردد که در عهد خلافت ابد مقرون این یگانهٔ دوران در هر سال ترکی که بحساب فارسیان از نوروز
تا نوروز یکسال تمام است چگونه قضایا روی داده بتوفیق حضرت ذو الجلال حسن اهتمام این شهریار جهانبان
در امور دین و دولت واقع شده اگرچه در دو سال اوایل دولت ظفر مآل

و نیروی همت والا رفع مکاره کرده ریاض مملکت از رشحات سحاب لطف الهی و حسن عنایت و اهتمام پادشاهی تازه و با نضرت
و فی الواقع بی شائبهٔ تکلف و سخن پردازی اگر بدیدهٔ بصیرت مشاهده شود کردار خجسته آثار این نایب بافره حضرت آفریدگار
کارنامهٔ سلاطین جهان و دستور العمل پادشاهان عالی‌شان است اکنون بر سر سخن رفته بنوعی که خامهٔ وقایع نگار قبل ازین
بتحریر آن پرداخت مرشدقلیخان خاطر امرای عراق را جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت نموده قطع و فصل
مهمات دیوانی پیش گرفت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قصر سلطنت و صلاح دولت دست تحمل او را
در انتظام امور جهانداری قوی و مطلق ساخته روز بروز عظمت و اقتدارش می‌افزود در اوایل حال در دولتخانهٔ مبارکه
بسر می‌برد صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانهٔ همیون حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوانی برای و صلاح
او فیصل می‌یافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منازل پریخان خانم صبیهٔ شاه جنت مکان که در جنب دولتخانه
دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف ولیخان افشار از کرمان و یوسفخان ولد ملی بیک قورچی باشی افشار
از ابرقوه و مهدیقلی خان ذو القدر و میرزا عبدالله ولد میرزا سلیمان از شیراز و علیقلی سلطان نوادهٔ شاهقلی خلیفهٔ ذو القدر
مهردار از قم و امیر حمزه خان طالش از استراباد و محمد خان ترکمان از همدان و اردبیل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده
بشرف پابوس مشرف شدند و همه روزه اعیان طوایف از اطراف و جوانب بکمال شوق و شغف بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده
و ادراک شرف ملازمت اشرف نموده از طلعت جهان آرا روشنی دیده حاصل می‌کردند در خلال این احوال که ایام
سور و سرور معنوی روزگار بود عروسی صوری نیز در میان آمده نواب کامیاب اشرف را تکلیف دامادی کردند از
شاهزادگان و بنات مکرمات این دودمان صفوت نشان صبیهٔ سلطان مصطفی میرزا را که در حبالهٔ تربیت عمهٔ محترمه
اش نشو و نما یافته در حبالهٔ احدی در نیامده بود و صبیهٔ سلطان حسین میرزا را که در حبالهٔ نواب غفران مآب شاهزاده
مغفور سلطان حمزه میرزا بود لایق تزویج و مناسب پرستاری ذات مبارک اشرف دانسته بعد از استخاره از مجتهدین
علمای عظام و فقهای کرام در بهترین ساعتی که بزمن اقتباس نور سعادت از او نمودندی و آن روز زهرهٔ آسمان سلطنت
با مشتری اوج سعادت عقد کردند و در میدان سعادت آباد و میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس
پادشاهانه آراسته سه شبانه روز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی خلایق گشوده وضیع و شریف خواص و عام بمراد
و شادکامی گذرانیده در شب سیوم حریم حرمسرای مقدس مجمع بود شریف آن دو پرده نشین سرادق صفوت از ایشان
پذیرفت بآن نسبت والا سعادت امتیاز یافته و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور بهر یک از
امرای عالیقدر مناصب و تیولات ارجمند اختصاص داده منصب قورچی باشی گری با یوسف خان قرار گرفت و مهرداری
بعلیقلی سلطان ذو القدر مفوض شده و ایالت شیراز بمهدیقلی خان مفوض گشت و کورخمس ولد لولو داود منصب خلیفة الخلفایی
یافت امارت باب وزارت دیوان اعلی که بمیرزا عبدالله ولد میرزا سلیمان وعده نموده در وقت فرستاده بود بدلالت
خاطر میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و مرشد او را قلعهٔ تربت القبل آمده حق خدمت بوی ولد را

تغافل ورزید خدمت وزارت از میرزا شاه ولی منتقل شد و ولایت ولکشای که حین ظهور منصف جهان استیصال دارد و اکثر
املاک خاصه شاه جنت مکان و خاص آن حضرت بود در زمان نواب سکندرشان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
و بعد از او با بوطالب میرزا تعلق داشت مرشد قلیخان بخود متعلق و مخصوص ساخت و این اول بی‌آدابی و خطائی بود که در عراق
از او بوجود آمد و الکای قسم سلیمان خلیفه ترکمان تعلق گرفته قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منصوب گشت و سایر محال
بنوعی که رای خاطر مرشد قلیخان اقتضا کرد با امرا و عظام تقسیم یافت و از برای هر یک فراخور الکاء ایل و ایماق که داشتند
در باب لشکر و قشون سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب جهان‌کشای شاهی
بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبدالله خان اوزبک پرداخته محصوران دارالسلطنه هرات
را از مضیق محاصره خلاصی دهند **ذکر باقی حالات و واقعات سال تنگوزئیل موافق سنه ست و تسعین و تسعمائه که سال اول جلوس
میمنت مانوس و مبادی فتنه که در درگاه معلی میانه امرا وقوع یافته جمعی بنام اجل رسیدند** چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی
در اوان طفولیت در دارالسلطنه هرات نزد علیقلی خان لله و طایفه شاملو نشو و نما یافته بالطبع خواهان ایشان بود بعد از آنکه میان
او و مرشد قلیخان چنانکه در صحیفه اول رقم نگارش یافته نزاع واقع شده بهم محاربه انجامید و آن حضرت بهمت مرشد قلیخان بمشهد
مقدس تشریف آوردند و لیکن مرشد قلیخان در میانه استاجلو بودن نکرده خاطر تفتیش بود اما بجهت صلاح دولت رضا
بآن داده بود و در نوبتی که بر بخت فیروز بخت موروثی جلوس نمود مرشد قلیخان پایه قدر و منزلت بایوان کیوان رسیده
و شوکت و اقتدارش ازدیاد پذیرفت امرا و عظام خصوصا بهرام خان استاجلو برادران که از مشهد مقدس همراه آمده
خبر داشتند و اکراه خاطر اشرف را از اقتدار بیش مرشد قلیخان فهمیده بودند تاب تسلط و اقتدار او نیاورده آتش حقد و حسد
در کانون درونشان اشتعال یافت و همگی همت بر دفع او گماشته باغوای میرزا عبدالله ولد میرزا سلیمان که بهوس وزارت
دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نپیوسته بود با محمد یعلی خان حاکم شیراز و یوسفخان قورچی باشی و علیقلی سلطان
مهردار ذوالقدر و ابو المعصوم خان ترکمان و کور قورخمس اتفاق نموده و عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجهت گشته
و فرصت میجستند و چون میر محمد ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان بحوالی قزوین رسیده
بود که مرشد قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او روند امرای مذکور با هم قرار دادند که در سر راه او رایمان گرفته
خاطر از مهم او جمع سازند صباح آن روز مردی که از مواضعه خبردار شده نزد مرشد قلیخان آمده از نیاتش اخبار نمود مرشد قلیخان
هواخواهان خود را جمع نموده از راه میدان اسب بدولتخانه آمده حضرت اعلی شاهی را از فتنه و فساد امرا خبر داد و امرا باغی
بمنزل یوسفخان قورچی باشی جمع گشته چون واقف شدند که مرشد قلیخان از کید و غدر ایشان آگاه شده خود را بدولتخانه
انداخته در ملازمت اشرف بهیات اجتماعی بدر دولتخانه آمده بهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین که ملازمان و قشون
ایشان یراق بسته بودند ایشیک آقاسیان و قاپچیان خواستند که لشکر ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نموده بتکلیف یکبارگی
و بی عنداللان باندرون دولتخانه در آمده با جمعه و یراق بایوان چهل ستون در آمدند اعتقاد ایشان چنان بود که این حرکت

موافق مزاج اشرف است و منع آن حضرت یافته دفع مرشد قلیخان را بآسانی خواهند کرد و حضرت اعلی هر چند از اطوار مرشد قلیخان
ونیادرقی دخل و اطوارش ناراضی بودند اما بمقتضای رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نموده بدین وسیله
طاغیان مذکور را که بخود سری بر آمده اگر در ایام شورش و نفرت تعقب مرتبه ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک
طوایف دانسته اولی و اهم دانسته بودند زیرا که جهت دفع این جماعت بهانه بهترین بدست نمی‌آمد بالجمله چون حضرت از
آمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شدند کس نزد ایشان فرستادند که مطلب شما از این هجوم و ازدحام چیست و
باعث این شورش و غوغا کیست ایشان کوتاه خردی کرده و اندک دلیری که جا داشت نکردند و جرات پیش نفس نمودند
و در جواب عرض نمودند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمده‌ایم که اگر خان میل استقبال داشته باشد باتفاق
او برویم و الا از خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر نگفتند نواب اشرف رخصت ایشان
داده فرمود که شما بروید که خان در خدمت ما بمهمی مشغول است و نمی‌تواند آمد ایشان از کمال سفاهت بعقل برگشته
بعد از استقبال بهیات بباغ سعادت‌آباد رفته دانستند که من بعد از شر مرشد قلیخان ایمن نمی‌شد پرده از روی
کار برداشته مخالفت او ظاهر ساختند و بجمع نمودن لشکر مشغول شدند و مهمی را که در اول حال در کمال آسانی میسر بود
بر خود دشوار کرده بخود راجع ساختند مجملا چون خبر جمعیت و شورش و غوغای ایشان در باغ بسمع اشرف و مرشد
قلیخان رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست و چه مدعا
دارید ایشان علانیه تسلط و اقتدار مرشد قلیخان را منع میسنجیم و سلوک ناهموار او را نسبت به بندگان حضرت اعلی
مشاهده مینماییم که مرضی قزلباش نیست و ما را با او تعیش صورت نمی‌بندد حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم این
درگاه اید اگر حرف دولت‌خواهانه بخاطر شما رسیده یا از بدسلوکی مرشد قلیخان و دیگری شکایتی داشته باشید فائده آن
که با عرض رسیده و بهر چه فرمان ما صادر گردد بعمل آورید بخودسری در میانه قزلباش فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب
عصیان و طغیان است و بملاحظه آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده باشند و سودای دیگر در سر داشته باشند دفع شر ایشان
بر ذمت همت لازم دانسته بجهت آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد دو شاهی سیون کرده جار فرمودند
که هر کس سر مبارک شاه دوست میدارد در دولتخانه همیون جمع آید طوایف قزلباش گروه گروه بدولتخانه و میدان
اسب گرد آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورد و ایشان از حصول مقصود مایوس گشته قورخمس خان را
بجمع خود طلب کرده مصحوب او بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری در میانه کی واقع شده راه یافته و از نواب اشرف
کمال رضا داریم غرض آنکه از مرشد قلیخان آزرده خاطر شده‌ایم که با ما بدسلوکی و ناهنجار پیش گرفته چون هر یک منصبی از مناصب
دیوان اعلی سرافراز بوده‌ایم از آن منصب از ما منتزع گردیده و بجهد ما در مهم خود استقلال نداریم و توقع تقویت و رعایت
از وی بیشتر داریم و کمر بطور مرشد متمسک آنست که بندگان اشرف خود نفس نفیس تقویت متوجه شده بنوعی که لایق دولت
قاهره باشد مهمات اصلاح فرمایند چون قورخمس خان پیغام گذارده قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب مهمان

اوباش شدند روزی دیگر مرشد قلیخان استرضای خاطر ایشان کرده ایشانرا از هر جهت مطمئن گردانید قورخمس خان و سید شیخ
ایشانرا بایکدیگر صلح داد قورخمس خان ایشان را تکلیف منزل خود کرده آخر روز از پی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون
آمده بمنزل او رفتند و شب آنجا بودند قورخمس خان کما ینبغی بلوازم مهمانداری پرداخت اما جماعت شاهی سیون که در دولتخانه
جمع آمده بودند در آن شب تا صباح جمع آمده و پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روزی دیگر خسرو ثوابت و سیاره
بر اورنگ چهار پایه فلک مینا رنگ بر آمده جنود کواکب الشعشعه تیغ آتشبار متفرق و معدوم گردانید قورخمس خان
به دولتخانه آمد مهدیقلی خان ذو القدر حاکم شیراز که اعقل آن جماعت بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا اعتذار
عذرهای دلپذیر خواسته شروع در گله گذاری کرد و عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود و دون عرض اشرف مهمات ممالک را
فیصل داده و مهرهای مبارک اشرف را که توقیع صحایف دولت و جهانداری و مقالید خزاین سلطنت و فرمان روایی است در گردن
خود انداخته آنچه اراده خاطر اوست بفعل می آورد قاعده آنست که مرشد قلیخان مهرهای مبارک را من بعد نزد خود نگاه نداشته
به بندگان اشرف سپارد که بطریق شاه جنت مکان در حرم نگاه دارند در هر هفته دو روز بنوبه دیوان کرده و امرای عظام که هر
منصبی از مناصب دیوان دارند و ریش سفیدان اویماق خود نیز جمع شوند و مهمات الکاء و قشون هر طایفه باصلاح و استصواب
ریش سفیدان آن طایفه فیصل یابد که قورچی باشی را در میانه قورچیان عظام و هر یک از امرا و ارکان دولت اندر میانه ایل و اویماق
خود عزت و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندر شان بجهة اقتدار امرا و ریش سفیدان ایشان و پیش
گیری یکدیگر چندین فتنه و فساد در میان قزلباش روی نمود و درین زمان آن قاعده فراموش میباید کرد و اختیار مهمات ما را در شاه
است و ما مرشد قلیخان را محل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای صایب او تفویض نموده ایم که هر کس رضا خاطر ما میخواهد
او را بزرگ و ریش سفید خود میداند و مهدیقلی خان در اثنای محاوره و گفتگو آواز بلند کرده با مرشد قلیخان سخنان خشونت آمیز گفت
حضرت اعلی را نایره غضب مشتعل گشته فرمودند که ای مردک سفید ترا بایالت شیراز و مرتبه خانی سرافراز فرموده
ایم زیاده از این چه توقع داری که میانه قزلباش فساد میکنی و وجود امثال شما مردم که بخودسری بر آمده اید خار گلزار دولت
بیت رخنه ملک سر افکنده به / لشکر بدعهد پراکنده به
شاهی سیونان طایفه ذو القدر حسب الامر اعلی او را گرفته بیرون
کشیدند و تاج از سرش برداشته در همانجا بقتل او مبادرت نمودند یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذو القدر را که
در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود و خود بخراسان رفته در ملازمت اشرف بسر میبرد در موکب همایون شاهی
از خراسان آمده بود نوید ایالت شیراز یافته بهمان منصب سرافراز گردید و بعد از قتل او ایلمش خان ولد شاهرخ خان
تاقبایلی اعلی ذو القدر که مهردار نواب سکندر شان بود بشامت ابوطالب میرزا معزول گشته بمصادره و مواخذه گرفتار
بود بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده علیقلی سلطان مهردار را باو حواله کردند و همچنین شاهقلی سلطان خلفا را که همین
حالت داشت بمنصب خلفائی سرافراز فرموده معامله کور قورخمس خان را که خلفا شده بود بکفایت او مقرون گردانیدند
بدر خلیل افشار برادر اسکندر خان را قورچی باشی فرموده بکرلش یوسفخان مامور ساختند و ادهم خان ترکمان بکرمش ابو المعصوم

خان معین گردانیدند و امرای استاجلو فوج پیر غیب خان و برادر او را متخلص شدند و نام بردها با عموم شاهی سیونان بیدار
شده رو بخانه قورخمس آوردند امرای طالشی که تقصیر را تعیین نکرده بودند از احوال آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده
بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثر بی یراق متفرق شده سوار شده روی بدامان کوه قهستان آوردند
که شاید خود را بگیلان توانند رسانید ابو المعصوم خان ترکمان و امام قلی میرزا از رفقا تخلف ورزیده از طرف دیگر بجانب
همدان گریخته شد چون اکثر بدامان کوه رفته بودند عساکر منصوره بتعاقب ایشان شتافته روی بانطرف آوردند و کسی از عقب
ابو المعصوم خان نرفت لهذا مشار الیه نیز بسلامت بهمدان رسیده و از آنجا ببغداد رفت و جمعی که بطرف این کوه رفته
هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند طلیعه لشکر بایشان رسید و امرا بعضی بجنگ ایستادند و در همانجا کشته شدند و بعضی
که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر گشته سوای یوسفخان قورچی باشی که مرشد قلیخان بجهة آشنائی مرشد قلی بیک که حالا ایام
است راضی بقتل او نشده و امیر اصلان خان برادر پیر غیب خان که نواب اشرف اعلی را با او شفقت تمام بود واحدی از آن
جماعت را زنده نگذاشتند و این دو کس اگر چه کشته نشدند اما محبوس گردیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه
بودند یوسفخان بالتماس ولیخان حاکم کرمان که همزاده اوست نجات یافته امیر اصلان خان بقتل رسید میرزا عبد الله
پسر میرزا اصلان که محرک این فتنه و فساد بود با میرزا نظام برادرش گرفتار شده چون تاجیک بودند همه ایشان
بر جان قرار گرفت و هر یک مبلغی تحمیل نمودند و محصلان سپردند که بشیراز برده از ایشان بازیافت نمایند میرزا
شاه ولی ولد میرزا عطاء الله اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان وزیر آذربایجان و شروان بود و میرزا احمد پسر
وزیر مرشد قلی خان شده و در قلعه ترتیب کشته شد و مرشد قلیخان در ازای خدمت و جان سپاری او بجای پدرش وزیر
کرده بود و همین شفقت و عاطفت شاهانه بمرتبه وزارت اعظم سرافراز گردید اعتماد الدوله لقب یافت و میر ابو الولی
انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود و چون در رکن مرشد ... بمیر سید محمد ... صدارت داده
بودند و میر ابو الولی را از صدارت تمکین نکرده معزول بود در یتوقت بدستور بمرتبه عالی صدارت منصوب شده
تولیه سرکار فیض آثار بمیر سید ... قرار گرفت و صدارتی ... بدستور زمان جنت مکان ... بیک کانه
شفقت شده و بعد از این قضایا مرشد قلیخان بمیمن شفقت و التفات اشرف اعلی سر رضا حضرت بایوان کیوان رسانیده
من حیث الاستقلال و الانفراد بانتظام ممالک محروسه پرداخت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنابر مصلحت دولت قاهره
در تقویت و تمشیت او کما ینبغی توجه و اشفاق مبذول داشته همواره ملطفات صوری در باره او بمنصه ظهور میرسید
و متوفیات امثال امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ بود که در کهف اجل طبیعی فوت شد روی از اویماق قاجار بود
که میرزا اسمعیل ترتیب نموده بحکومت قراباغ سرفراز شده بود و در زمان دولت نواب سکندر شان و فرزندان
سلطان حمزه میرزا چنانچه در صحیفه اول مکرر تحریر یافته از و در محاربات رومیه مردانگیها بظهور رسیده بود و تا دوازده
سال من حیث الاستقلال و الانفراد امیر الامرای قراباغ بود و در آن سرحد کمال اختیار و اقتدار داشت ایالت

انتقام کشیده در وقتی که علیقلی خان و مردم او بحوالی خانه عبدالمومن خان رسیده امرای اوزبکیه گرد شده بودند که با شمشیر و سلاح خود شان
بعضی از بیست نفر خنجر با و سلاح از ایشان گرفته بودند در ان اثنا شاه محمد ارچیانی دست بخنجر علیقلی خان رسانیده و غازی سلطان جبابوی شاملو
مانع دست درازی او شده خنجر باو انداخته و جمعی دیگر از اوزبکیه بکنایه او خنجرها کشیده قزلباش چون مشاهده اینحال کردند دانستند
که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده و هر یکی از سر تیغ قتال کشیده القصه مجموع بیرون آمده تا دست از جان شسته در ان واقعه جام
شربت شهادت چشیدند و عبدالله خان بعد از وقوع اینحال بحکم قتل عموم قزلباش نموده و اوزبکیه بنوعی قتل و غارت نمودند که بسیاری
از مردم تاجیک با وجود موافقت مذهب باولیای قزلباش کشته شدند و میان طایفه شاملو و غیر ذلک را باسیری گرفته بجانب
ماوراءالنهر فرستادند و خواتین معظمه شاملو را بجهة دست آوردن ذخایر و دفاین در شکنجه کشیدند و دقیقه از دقایق جور و تعدی نامرعی نگذاشتند
و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان مرخص ساختند و کمی که از ان جمع خلاصی یافت که در کنجها پنهان بود شبها بیرون آمده پیاده
و برهنه پای سر بصحرا نهاده راه فرار پیمودند و چندگاه رافضی کشی در ان دیار شایع بود و هر کس عداوت قدیمه با کسی داشت بهمین
او را برفض منسوب داشته و جاهلان ان را گواه گذرانیده قاضی متدین مذهب حنفی بی تامل بحکم قتل و حرق آن بیچاره مینمود
و هرکس اندک گمانی می بود مصادره اوزبکان گرفتار بود مجملا چندگاه رعایا و عجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبدالله خان
حکومت آن ولایت را بمیر قلبابا کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مردی فاضل صاحب طبیعت بود و حقوق خدمت قدیم در
در خدمت خان داشت و محل اعتماد گشته رتبه ایالت با منصب صدارت جمع داشت تفویض نمود و مشارالیه اندک کم
شیوه ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتساف مسدود گردانیده و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار
بقیه السیف خلایق ممنوع ساخته بالتیام جراحات بیچارگان پرداخت تا فی الجمله استقامتی در ان ملک پدید آمد القصه
عبدالله خان بعد از فتح و تسخیر بلده هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف گردانید و ابراهیم خان برادر مرشد
قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود درخواست که بجهة کسب مبرو مثوبات از شر آن گروه از سر ساکنان آن بقعه شریفه رفع نماید
با وکلای عبدالله خان ابواب الفت و آشنائی مفتوح داشته تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر
اوزبک مدتی مدید است که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعه هرات مشقت بسیار کشیده اند هرگاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس
گردند استعداد قلعه داری در مردم انولایت بیشتر است و بجهة حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت امام الانس والجن در قلعه
داری زیاده از مردم هرات سعی و کوشش خواهند نمود موکب عالی را توقف زیاده درین ولایت می باید کرد و لشکریان زحمت
بسیار خواهند کشید و مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن دارد با عموم سپاه قزلباش از قزوین
بیرون آمده و متوجه خراسان است و اگر در اثنای محاصره مشهد مقدس قدم باین ولایت نهد معلوم نیست که طایفه اوزبک
که درین سال بیاق خراسان کشیده باشند تاب لشکر بیقیاس قزلباش بیاورند اولی آنست که درین سال بسعادت و اقبال
کوچ کرده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان باشد ایشان نیز هر آنچه صلاح
دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج بنهضت موکب عالی نیست هرکس از امرای اوزبک طالب شود ما حکم را سپرده راه خود

می گیریم عبدالله خان را این سخنان معقول افتاد و آوازه توجه موکب همایون نیز باو رسیده بود و بعد از کنگاش کم و صلاح در
مراجعت دانسته ترک محاصره مشهد مقدس نمودند بمجرد مشخص قشلاق کرده طبل ارتحال فرو کوفتند و متوجه جانب سرخس شدند و چون
بپای قلعه سرخس رسیدند در حوالی شهر بند فرود آمدند و میر ابن حسین حاکم انولایت که ولد میر حسین سلطان فیروز جنگ و در
زمان شاه جنت مکان در سلک امرای چغتای خراسان منسلک و درین عهد حاکم سرخس بود ابواب شهر و قلعه مسدود ساخته لوازم
حفظ و حراست مرعی میداشت و جماعت چغتای ملازمان او سپاهیگری و مردانگی نموده اوزبکیه را پیرامون شهر بند نگذاشتند و عبدالله خان
از انجا نیز بمجرد مشخص یاغی شده بازگشت و بعد از رفتن او امرای قزلباش که غوریان و از کنار مرغاب بتصرف اوزبکیه چنانکه تصرفات
ایشان است بنهب و غارت و خرابی ملک قیام داشتند علما و اتقیای مشهد مقدس رقعه نصیحت آمیز مرقوم فرستادند که شاید
بدان وسیله دست از خرابی باز داشته در معرض تلف محصولات که اکثر بسرکار فیض آثار متعلق و مدار معاش جمعی کثیر از خدام
آن روضه مقدسه است نگردند و علما و فضلای اوزبکیه در جواب ایشان مکتوبی باتقیای مشهد مقدس فرستادند و مولانا محمد سالک
رستمداری جوابی نوشته و فرستاده هر دو مکتوب درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره مند گشته
حسن عقاید ارباب حق و بطلان خصوم را یابند **مکتوب علماء ماوراءالنهر در جواب صحیفه خدمه روضه مقدسه متبرکه و نقباء مشهد مقدس معلی**
پوشیده نیست بر رای مومن عالم که تفحص یا سوال نفوس کسانی که گویند کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله
اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم نموده باشند
جایز نیست اما وقتی که با حکم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام علما و اتقیا بالکلیه مهجور گردانند و مومنان را بایمان
اول متهم داشته اظهار طریقه شنیعه سب و لعن حضرات شیخین و ذوالنورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان
الله که کفر است تجویز نمایند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر مسلمانان اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه
دوران خلد ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع واجب و طریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرام است
و با وجود قدرت و استطاعت تساهل نماید چگونه از عهده جواب و سوال ملک متعال که یوم لا تجزی نفس عن نفس
شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ منها عدل و لا هم ینصرون و آیه کریمه و لنسئلن الذین ارسل
الیهم و غیرها ثابت شده بیرون تواند آمد و هر عاقل که بمقتضای عقل و فهم در آیات و احادیث تامل نماید ظاهر میگردد
جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت گشته طریق بیعت و خدمت را مرعی داشته مالها را در اعلاء کلمه حق با کفار در کار
آنحضرت صرف نموده باشند خالی از ثواب نقصان و مستحق جانند خصوصا آنهائی که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله
عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند اولئک
الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پوشیده نیست که حضرات شیخین و ذوالنورین بمصاحبت و مجالست آنسرور مفتخر و مکرم
اند و حضرت عظیم صدیق اعظم را در کلام مجید ما بانسیه کما قال تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و مقتضی
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است و آنحضرت کمال توقیر و احترام

ایشان امید داشته در توصیف هر یک از احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان است و فی الحقیقه منکر
و نسبت کننده نقص به سرور انس و جان است و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آن سرور باشد و بنابر فرموده الله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ امیدوارست که بشرف محبوبیت و غفران و عفو سبحان برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در اعلای حق از آن مشهورترست که بر کسی پوشیده ماند و آن جناب در زمان متابعه و مبایعه خلفا ایشان بوده
خود نیز متابعه و مبایعه نموده پس انکار خلافت ایشان نسبت نقص بآنحضرت می کنند و غافلند از آنکه ثبوت نقص بآنجناب لازم می آید و ایضا چگونه
نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها العیاذ بالله متعلق (?) که شرف فراش آنحضرت دریافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی امور شنیع
آن جایز باشد و در قرآن مجید واقع است الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ
لِلطَّيِّبَاتِ پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث باو بکجا منجر میشود دیگر آنکه زوجه کسی را بازاری را که نسبت بار شنیعی نمایند آن
بازاری در کمال وحشت بیکرد و چگونه صاحب فراش خیر البشر را امثال آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند توان داد نعوذ بالله
منه فاعتبروا یا اولوا الابصار و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این جماعت [illegible] می شنوند
و منع نمی کنند پس آنها نیز حکم ایشان داشته باشند و آنچه نوشته اند بحکم آیه وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ و حدیث
لا يحل مال امرئ مسلم الا من طيب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس حلال باشد جواب آنست که در آیه
و حدیث اموال تخصیص بمؤمن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت شیعه شنیعه می گویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون اند
و این آیه و حدیث بنابر خصوص مخالفت که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که محتاج بنوشتن نیست دلالت
دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایزست و هیچکس را در آن
خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایزست باتفاق علما هرچند آن جماعه گویند کلمه
توحید و مسلمانان باشند برین دال است بعضی حروب که اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در زمان
خلافه خویش کرده اند و ازین قبیل است حروبی که اعلیحضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند
که زراعات و عمارات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوارست که آبا و اجداد حضرت خاقانی
وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب و نزد لشکر اسلام موقوفات معین نیست آن نیز حکم سایر باغات دار الحرب
دارد و بر تقدیری که تعیین و تمییز آنها بمعرفت آن مسلمانان خواهند بود و وقفی که بمصرف نرسیده باشد خلیفه اجازت که
آنرا بجانبان لشکر اسلام حلال گردانند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریت پیغمبر صلعم بر تقدیر تسلیم
گوییا آیه کریمه إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ را نشنیده اند و آنچه نوشته اند که همه صالحند صلاح فرع اسلام است
و آنچه نوشته اند در مکه و مدینه با علما محبت داشته اند بیت هر کرا روی بهبود نبود • دیدن روی نبی سود نبود • و آنچه نوشته
اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع و بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسد ایشان خواهد بود و آنچه نوشته
که ماه رجب از جمله اشهر حرام است و قتل و حرب با جماعتی که در مقام حرب نشسته جایز نیست جواب آنست که حرمت

اشهر حرام منسوخ است بنابر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه و رفتن آنحضرت [illegible]
درین شهر دال است برین و آنچه نوشته اند که آیه کریمه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ از محکمات است شک نیست و لیکن
شک نیست که جهاد با کفار از جمله اعاظم عبادات است و وای بر آن جماعه که ترک عبادات نموده بسب و لعن اکابر صحابه می نمایند
و این کفر و ذنوب را باعث ثواب می دانند با آنکه متعین و متیقن است که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت او ناطق است
ثواب نیست و عجبست با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره و آیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات
و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده ازین مذهب ظاهر البطلان بر نگردند و تبعیت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و سلف نمی نمایند
قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ اگر بعضی از متقین اقرار نموده از بعضی ائمه و سلف در تقویت معتقدات فاسده با ایشان
خبری رسیده اند یا درآنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی در پیش باشد باید که رئیس خود عبد الله را بیرون فرستند تا امان داده با بعضی
از علما زمان رکاب همایون مناظره نماید تا باشد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد والسلام علی من اتبع الهدی جواب مذکور
که مولانا محمد شاه رحمه الله نوشته نتایج افکار و رشحات اقلام دربار فاضل ماوراء النهر هداهم الله الی سبیل الرشاد
و حفظهم الله تعالی و ایانا من التعصب و العناد چون وضوح پیوست در آن باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود [illegible]
ملکه آرای حضرت عالیات مخفی و مستتر نماند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بر وجهی که در کتب شیعه و اهل
سنت مسطورست امت را بکتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته و چون حضرت امام الانس و الجن سلطان ابو الحسن علی بن
موسی الرضا علیه التحیه و الثنا در بلاد عجم غریب واقع شده راقم این مکتوب محمد خادم برای احترام غربت آنحضرت و واسطه
فیوض و برکات که از روح مطهر آن حضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را اختیار
نموده و با قزلباش الفتی و نه با ازبکیه کلفتی [illegible] با طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین بتحصیل یقین کرده آنچه مقتضی
قرآن و حدیث و موافق امر حضرت ملک منان است اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول
انظار افادت آثار حضرات شود فهو المراد و الا بیت من آنچه شرط بلاغست با تو می گویم • تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
و ممیز این سخن کسی صاحب ادراک کامل و انصاف شامل [illegible] بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر که متردد اینجا شده اند مسموع شده
آنست که نواب اعلی خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته اند و از اجرای ایشان کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر [illegible] فضایل
آراسته اند اما تصدیقی که از ایشان الی الآن بحکایات علماء ماوراء النهر واقع شده بنابر مثل مشهور که [illegible]
راضی [illegible] معتبر نیست که فضلاء مذهب ائمه اثنا عشر بمجلس سامی ایشان مشرف شده اند علماء اهل سنت چنین خاطر نشان
کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تلخیص اصول اقوال فریقین در اختیار احدی الفئتین
امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطیع و منقاد خواهد بود مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط
اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمدست و احتیاط مقتضی آنست که آنچه مسلم هر دو باشد بواسطه منافات صریح مختلف
ترک شود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلوات الله علیه بلا فصل ابو بکر را می دانند اهل سنت اند

و ذکر حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را می دانند شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه هر دو فرقه باشد معتبر است
و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه فریقین باشد مجتمع علیه اهل اسلام است در کتب مجتمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات
گوئیم آنچه هر قوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تصحیح و تخصیص حکم بکفر شیعه نموده اند و این کفر نیست بدلایل متعدده اول
آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله مذمت خلفای ثلثه فرموده اند و سخنان آن حضرت بمقتضی آیه کریمه وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وحی است و شیعه که مذمت خلفای ثلثه می کنند مخالفت وحی نمی نمایند و مخالفت وحی کفر است
جواب آنست که از این دلیل صحیح خلفای ثلثه بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر
علمای اهل سنت است منقولست که در وقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان اهل اسلام مخالفتی چند واقع شد
مخالفه اول آنست که حضرت در مرض الموت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی عمر بدان راضی
نشده گفت ان هذا الرجل علیه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز ایشان بحضرت پیغمبر صلی الله
رسید و آزرده خاطر شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث را اهل صحیح بخاری و اکثر کتب
اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است مخالفه دویم آنکه حضرت در مرض موت جمعی را مامور ساخت که همراه اسامه
بن زید بسفر روند و بعضی از آن جماعت تخلف جستند و بسمع مبارک حضرت رسید و آن حضرت مبالغه فرمودند جهزوا جیش
اسامة لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفای ثلثه داخل جیش اسامه بودند و متابعت نکردند پس گوئیم امری که حضرت در باب
دشمن وصیت فرمودند بمقتضی آیه کریمه مذکور بمنزله وحی است و نهی که عمر کرد در رد وحی است و رد وحی کفر است ما انزل فیهم
ما انزل علیه قوله تعالی وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ و کافر قابل خلافت نیست پس هرگاه کفر عمر
سلب قابلیت خلافت از او ثابت شده بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود
چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند و آنکه عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان
خلیفه باشند موافق رای هیچکدام از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از جیش اسامه بمقتضی دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلثه
اند باتفاق و از هر یک از این دو دلیل مذکور من بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن در این
صحیفه نمی گنجد و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعه چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصای آن را ملک
متعال می داند و این صحایف گنجایش ذکر آن ندارد و الله یحق الحق و هو یهدی الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرات در صحیفه
شریفه اعتراف نموده اند که فعل حضرت پیغمبر صلعم بمنزله وحی است الرابع کذلک پس گوئیم اخراج حضرت رسول مروان را
از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض نمودن امور عظیمه با او رد فعل حضرت رسولست و کفر است و دلیل اول
آنکه حضرات فرموده اند دویم آنکه قوله تعالی لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
و برای تبیین و تحقیق و تزییف باطل رساله امامیه برهانات بسیار است لیکن در خراسان مثل مشهور است که توبه به پیغام نمیشود
و اگر شرف ملازمت میسر شود عمر و فرخ اهو داشت ب بزم عیسی وصل تو جویم لعل انگبین جنی و ایاک اما شرطی که مناظره بمعتقد ما ثابت

علی باشد نه شیعه و بکده و قلم تراش و نیز مدح خلفای ثلثه از جمعی متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست
و آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتین و غیرها در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست فریقین مذکور است
و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل
آن تجویز وضع حدیث کند یا عادل نباشد و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفه خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره
لا نسلم که کفر باشد و الا پس بمذهب شما هیچ یک مسلمان نبود چه مخالفه اخبار احاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر
خلفای ثلثه قبل از صدور مخالفه از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی کند که عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم
الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت علی علیه السلام از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر داد و عقوبت نفرمود و رواتی که دلالت
بر حسن فعل مخصوص کند مفید نیست چنانکه در آیه کریمه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ مذکور می شود دلیل دویم آنکه بمقتضی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ
إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ خلفای ثلثه برضوان ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول
آیه عند التحقیق رضاء الله از آن فعل مخصوص است که بیعت است و کسی نفهمیده و که بعضی از افعال مرضیه از ایشان صادر شده
سخن در آنست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شد که خلاف عهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفه بعض حضرت
پیغمبر که در کتب فریقین مذکور است نمودند و غصب خلافه کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند چنانچه در صحیح بخاری
مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است فَهَجَرَتْهُ وَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّىٰ مَاتَتْ و تقریر خود در صحیح
مذکور مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است مَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي
و در مشکوة در مناقب آنحضرت منقولست که مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ و کلام صادق
مضمون إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ناطق است حاصل که بواسطه این افعال
ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصا در نمی آید مورد مذمت شده اند چه سلامت و عاقبت بحسن خاتمه
افعال و وفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول مقال است صلی الله علیه و آله و سلم و هر کس بسلامت و عاقبت مستسعد نشود بواسطه
نقض بیعت و مخالفه حضرت رسول مستوجب عقوبت می شود چنانکه آیه کریمه فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ الآیه برین شاهد است دلیل سیوم آنکه حضرت الله تعالی صاحب پیغمبر خوانده و صاحب قابل
ذم نیست جواب آنکه آیه قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ دلالت بر آنکه مصاحبت در میان مسلم و کافر روا
و مصاحبه در نسبت موافق الطرفین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران بنسبت بدیگری برادر است
خواه مسلم خواه کافر و آیه کریمه يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ موید مقصود است
چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده اند یعنی ای دو صاحب من در زندان پس
یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بت پرست بودند همچنانکه آیه مذکوره دلالت صحیح دارد
بر آن بر ظاهر که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و دیگر جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که ب هر گاه او

به بهبود نبود و دیدن روی نبی سود نبود. اما از حضرات که دعوی دقایق قرآنی نموده اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور
بجای هر کرا هر که او نوشته رابطه مصرعهای مذکور را بر داشته اند و هر مصراع را فی نفسه تا تمام گذاشته باین
دقیقه متفطن نشده روح ملا جامی را آزرده ساخته اند لیکن چون غارت و تالان بر کافه اهل خراسان واقع شده
خانها خراب شد و حضرت مولوی نیز از آن جماعت است اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست البلیة اذا
عمت طابت و از اشعار عرب نیز اشعار دست ما اصلاح در ذکر آن نیست التماس از حضرات آن است که بمجرد ابهام
لفظ بلا تامل و معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم آنکه حضرت ولایت پناه علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت
مبایعه مردم با خلفای ثلاثه بوده و منع نفرمودند و این دلیل حقیقت ایشان است اگرنه قدح آنحضرت لازم می آید جواب
آنکه قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول صلعم فارغ شود خلفای ثلاثه در سقیفه بنی ساعده اصحاب را
جمع کرده برای ابی بکر علی ما یستحق بیعت گرفتند بوجوهی که ذکر آنها درین صحیفه گنجایش ندارد و آنحضرت بعد از اطلاع بر
اتباع ایشان هم ملاک اهل حق با باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیت ایشان نمی کند چه حضرت امیر با کمال شجاعت
در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آنحضرت نبوده چنانکه اخبار و آثار بر این دلالت
پیغمبر صلعم و حضرت امیر و سایر صحابه با اتفاق با قریش جنگ کردند و از مکه معظمه مهاجرت فرمودند و بعد از مدتها که متوجه مکه شدند
در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس بوجهی که برای جنگ ناکردن حضرت پیغمبر و امیر و سایر صحابه گفته جهت جنگ ناکردن
حضرت امیر کاملیت منع شی زاید و حمیت کفار قریش مطلقا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض بالاتر نیز جاریست چه فرعون
با دعوی خدائی تا چهار صد سال بر مسند سلطنت متمکن بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما مدتها بدین دعوی باطل بوده
و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند هرگاه در باره الله تعالی
تاخیر در دفع خصم گنجد در باره او بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده اند که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت کرده و وقوع
آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن درین صحیفه نمی گنجد غرض که شارح عقاید نسفی درین که سب شیخین کفر باشد اشکال
کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق کبار اهل اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز برین رفته و وجوهی که برای
تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه نموده اند موافق
سبیل مومنان است و نه مطابق حدیث و قرآن و با وجود آنکه مفهوم تشیع آن است که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن
در و معتبر نیست و می گنجد که نام خلفای ثلاثه هرگز بر زبان شیعه جاری نشود و اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند قول
ایشان معتبر نیست و همچنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل اهل شیعه می کنند و این حکم مطلقا مقتضی انکار سلف و
خلف نزد و آنچه فرموده اند که هر کس استماع بعضی حکایات کند منع نکنند کافر است عقلا و شرعا دلیلی برین نیست و قال الشیخ
من عقود ان التصدیق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیه و آنچه از خبث و فحش در باره عایشه در ماده شیعه نسبت
کرده اند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه فحش کافه آدمیان حرام است چه جای حرم رسول الله صلعم اما چون

عایشه مخالفه امر وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن نموده از مدینه ببصره آمد و بحرب امام زمان اقدام نمود بحکم حربک حربی
در مناقب آنحضرت نقل فرموده اند و محارب حضرت رسول یقینا مقبول نتواند بود و بنا برین مورد لعن شده و این ضعیف در
کتاب حدیقی از کتب شیعه دیده ام که عایشه در خدمت امیر المومنین علیه السلام از حرب توبه کرد و اما هر چند قصه حرب متواتر
و حکایات توبه خبر واحد بر تقدیر وقوع بعد از فرار اهل بصره و قتل جمعی از افراد صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن او برای
حرب نباید کرد والله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین
اهمیتی ندارد که در حین در صدد حیت و ضد موبیت من جمیع الوجوه شرح بکند چنانکه اگر کسی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ باشند
و آن دیگری نیز چنان باید بود و الا منتقض شود بحضرت نوح علیه السلام و لوط علیه السلام و زوجه ایشان و آسیه و فرعون
بلکه مستوانه بود که آیه مذکوره عادل باشد با آنچه در آیه دیگر صریح شده که الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة
لا ینکحها الا زان او مشرک و آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان حضرت سید الانام اند مرقوم ساخته بودند محل
تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر بر خلاف امر آنحضرت سفر کند و با شخصی که باتفاق کافر و مسلمان خلیفه باشد و او خود منافق
حضرت را شنیده و روایت کرده باشد جنگ کند بواسطه آن و بحکم محارب پیغمبر شود و العیاذ باعث قتل جمعی از
از صحابه کرام و تابعین گردیده و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد مستوجب گردیده حال آنکه آن فرزند
پیغمبر را اخلاف آنکس ثابت باشد و مقتضی دلایل بر او چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالف پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز آن
سخن فرزند پیغمبر اصلا آزاری مالی و بدنی بکسی نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکس که در حق او گوید ثواب حاصل شود
آیا کدام ازین دو عمل اقبح و اشنع باشد و سبب آنکه اول اصلا باعث قدح نمیشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر
حدیث مصنوع که سب شیخین کفر است متمسک شوند جواب ایشان ظاهر شده و اگر چیزی دیگر افاده فرمایند مستفید شویم
بهر حال انصاف مطلوب است و منقول از کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر صلعم کسی از
از اهل حرم با آنحضرت عبور نمود حضرت از ایشان اعراض فرموده آنکه گفت یا رسول الله کور است پیغمبر صلعم فرموده تو خود
نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر عایشه را بکتف خود نگاه داشت تا تماشای جمع کند که در کوچه سازی
نواختند شغف این قباحه را باز ادنی شخصی نسبت نمی توان کرد و قباحت آن بمرتبه ایست که تصریحش بعید و با شد و با آن
لازم این قضایا است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر گردد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی دیگر
و اکمل از حضرت رسالت ندیده ایم و بچیزی که منافی شان آنحضرت باشد اعتقاد نمی کنیم اما فریاد از جرات اشیای حضرات
که بواسطه میل تعصب باحادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند مثنوی اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه در ماده منع حرمت اشعر حرم فرموده اند اصل عدم آن نیست تا مطعمه به کلیه قرآن ثابت
بود ظاهر شود محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی ازین اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتدا و بلکه وجوب آنحضرت اگر
چنین بوده و هر گاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد وجهی که برای حقیت قتل و غارت ساکنان مشهد

مقدس فرموده اند تا تمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر خفایا و اسرار جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد والله علیم بذات
الصدور و علی ای حال مزاج پادشاه همچون آتش است و لایق علمای کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن نمایند نه آنکه
سوزنده آنکه بباد دمیدن آن آتش را مشتعل سازند و اسیر و فسخ بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت اندازند چه آتش
مشو تند و سرکش مبادا که دود از دل مبتلا می برآید چه ظاهر است که بدین فتواها بملاحظهٔ اهل سپاه و را بهانهٔ اهتمام در استیصال بندگان
خدای تعالی بهم رسید و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم طبع الله که در کمال رحمت است نیست چنانکه روایت شده که
حضرت نوح علیه السلام در دوریکه قیامت برای هلاک کفار خلایق و آثار و اخبار برین دال است و تفصیل آن در این صحیفه
نمی گنجد و هرگاه سپاهی بفتوای علما این کار کنند معظم جواب آن در روز جزا بر علما خواهد بود بیت درازی و کرغیل شد
و قول اولو العزم را تن میرزد ز هول بجائی که شرمنده اند اولیا ۰ تو عذر گنه را چه داری بیا ۰ مخفی نماند این علاء و بس از علما
شیعه بوده و در اصول و فروع مجتهد و در فقه تصنیف فرموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی در مادهٔ حضرت پیغمبر که دوست
است دنیا را بطفیل آن حضرت خلق کرده گفته که وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ
لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ هرگاه در مادهٔ پیغمبر اینهمه تهدید و مبالغه واقع شده باشد
اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیا و سلف ارضی داشته
شیوهٔ احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد بود که در عرصهٔ عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم
عن الصبی حتی یبلغ بغایت صعب است بیت بجرم عشق اگر کشتنی چه خواهی گفت ۰ جواب خون فقیران بیگناه چه
مراد من همه زنجمله نگواهی است ۰ وگر نه زنهمه کستاخیم چه مقصود است ۰ و چون اکثر مفاسد عالم از اغراض نفسانیست مناسب
آنست که ارباب فضل ازین اغراض منزجر شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ما وراء النهر بحوالی مشهد مقدس تشریف آورده
فقیران را از ابنای جنس شمرند و اگر بواسطهٔ قضاری نواب خاقان فریدون مکان این فقیران نتوانند از شهر بیرون
آمده ایشان حرمت حضرت امام انام بجا آورده بسعادت زیارت مستعد شوند و این فقیران برکت قدوم آن عزیزان
فیروزی یابند و همچنین بوجود بنا مده فتوی بقتل فقیران دادند بارک الله اعظم اجورکم و اصبح امورکم بیت تمکن تمکن که
ره جور را کناره نباشد ۰ تمکن تمکن که پشیمان شوی و چاره نباشد ۰ والسلام

ذکر توجه موکب همیون بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلیخان و قضایا که در آن سفر روی داد

چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم کلک بیان گشت
بعراق رسید اگرچه یک از یکان آن حادثه عظمی بحالی که کس سپاه در پایه سریر اعلی آمده نواب کامیاب علی شاهی
از صعب کشته شدن علیقلی خان و قتل بهنه اسر طایفه شاملو بغایت آزرده خاطر گشته موجب غبار خاطر مبارک گردید
مرشد قلیخان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده و بحکایات سپاهیانه زنگ غبار خاطر اشرف میشد و در توجه خراسان
اهتمام نموده در ساعتی سعد از مقر سلطنت عظمی قزوین علم همیون بیرون زدند و محمد شریف بیگ چاوشلو نواده حسین بیگ قورچی
تیر و کمان شاه جنت مکان که قورچی تیر و کمان شده بود ترقی داده برتبه ایالت و خانی رسانیده و حکومت قزوین که با

تخت همیون بوده در جمع شده و در اول بهار که صحرا و هامون از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر بوقلمون بود موکب همیون
در حرکت آمده تا جمعیت لشکر ظفر اثر به ییلاقات لار رفته و قرار یافت که تا هنگام ارتفاع محصولات تابستانی مسافت پیموده
باشند و در ییلاق لار ملوک رستمدار ملک بهمن والی لارجان و ملوک ولایت نور و کجور که هر دو جهانگیر نام داشتند بدربار
ایشان چون در جبال رستمدار خود سر و خودرای بر آمده دیگری را بنظر در نمی آوردند از ملاقات امرای قزلباش تحاشی
مینمودند و چنانکه باید نمیگردند در این وقت یمن اقبال همیون آن وحشی صفتان مردم رام گشته برهنمونی بخت بار دوی
همیون آمده بشرف پابوس اعلی مشرف شده حلقهٔ اطاعت در گوش خاطر بندگی بر دوش کشیده والحق و فوج ایلجان
در نظر دانایان روزگار دیده از مؤیدات اقبال نموده موکب همیون چند روزی در ییلاق بسر برده هم روز عساکر
اقبال بار دوی ظفر مال رسیدند و در ییلاق مذکور دهنده بخت و بخشاینده بی منت نواب کامیاب را فرزند
ارجمند کرامت فرموده و بسلطان حسن میرزا موسوم گشت اما در اندک زمانی حیواه مستعار را بدرود کرده بعالم جاودانی
شتافت امید که حضرت حی قدیم تعالی شانه بر عمر و دولت والد بزرگوارش افزوده مرادات دو جهانی فایض گرداند بمنه
و کرمه القصه موکب همیون از راه فیروزکوه به امغان رفته و در آنجا نزول اجلال فرمودند مرشد قلیخان چون خاطر از سرحد ارنیکان
جمع نداشت و در اول حال تمهید مصالحه که میانهٔ نواب غفران پناه جهانبانی و فرمانروا پادشاه روم شده و ولی آقا چاشنی گیرباشی از
روم بدان مهم آمده بود در انهی نموده بتجویز فرستادن شاهزاده و ترک ولایت تبریز که جزو اعظم مصالحه بود تن نمیداد بعد از
بعد از آنکه خبر تسخیر عبده هرات و استیلای عبدالله خان اوزبک بر بلاد خراسان رسید و اگر خود را مشغول مهمات آذربایجان
و محاربهٔ رومیان میساخت قطع تعلق از ولایت خراسان میبایست کرد و از دو طرف با دو پادشاه ذی شوکت و دو دشمن
قوی دست صاحب قدرت دشمنی کردن از عقل دور مینمود بنا چار بآن مصالحه راضی شده قرار داد که چند روز در حمین
بسطام توقف کرده ترتیب اسباب فرستادن شاهزاده مشغول و او را همراه ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا روانهٔ
دیار روم گرداینده خاطر از طرف آذربایجان جمع کنند و از روی اطمینان عقب بجانب خراسان کوچ کرده شود و در زمین شاهرود
نزول اجلال واقع شده و از اقتضا قضا قضیهٔ قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامیده آن معوق گشت تبیین اجمال آنکه ساقلقام
کلک وقایع نگار کردید که چون مرشد قلیخان در معرکه سوسعد ترشیز بر علیقلی خان شاملو ظفر یافت حضرت اعلی شاهی را بمشهد
مقدس آورده و همین معنی موجب آزرده خاطر اشرف گشته بالطبع باو التیام نداشت و از بدسلوکی او نیز خاطر اشرف آزرده بود
خواهش با اقتضای وقت و رعایت سلسله ظاهر و استحکام بنیان دولت قدیمی را با او مدارا بسر میبرد بعد از آنکه بعراق آمده
بر سریر دولت فرمان روائی تمکن یافتند با وجود سلوک ناهنجار و کثرت اعوان و انصار بجهت حسن سعی و خدمات او در راه دین
و دولت ناب تسلط و استیلا او آورده عنان اختیار و اقتدار را بنوعی در کف کفایت او سپرده بودند که در هیچ امری دخل
نمیفرمودند آنکه در دارالسلطنه قزوین بعد از خبر واقعهٔ هرات و بقتل آمدن علیقلی خان پای از اندازه بیرون نهاده
اراده و صلابت دودمان ظاهر نموده مبالغه بسرحد افراط رسید که از پادشاه فنا نکوهیده با یاد مخلصان جانسپار واقع شده

اما بندگان درگاه را چه حد و یارای آنکه صاحب این داعیه شوند لهذا صورت نیافت و عاقبة نتیجه سوء ادب بعضی از
طایفه استاجلو بجای کشید که برابر خواهند شد او خیالات فاسده در سویدای خاطر راه داده بود و حضرت اعلی همانا این مقدمات
را بفراست یا باخبار بعضی نکوخواهان تنگ بکلال دریافته از آنجا که مقتضی عقل دوراندیش بود بفکر و تدبیر کار او افتادند که
در رفع این نوع حادثه عظمی غفلت ورزیدن از طریق حزم دور می‌نمود و لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود
آن حضرت از غایت تهور غفلت ورزیده مجهول طبعان قلوب ظاهر بینان عالم صورت با او مدارا میکردند و روزی چند
تا آنکه مرشد قلیخان سلوکی را که بر حد افراط رسانیده و در نوبتی که اوان نشو و نما در استیلا قوت غضبی مشکلات رسانیدند تا آنکه مرشد
قلیخان وحدت طبع آتش مزاجی بود بعنوان ایام طفولیت سلوک میکرد زیاده از این تغافل در حوصله تصور نگنجید و عرق غیرت
پادشاهانه در حرکت آمده نایره غیرت در کانون ضمیر منیرش اشتعال پذیرفته رفع او را بر ذمت همت خود لازم گردانید
چون اهل عراق باطنا با او صاف نبودند امت بیک و آسارلو و کوسه علی که بجهه آشنائی علیقلی خان فتح اغلی
از جانب مرشد قلیخان مصادره گرفتار گشته بکمال آزردگی داشت رضای خاطر اشرف جسته باغوا و تحریک میرزا
محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده بود و الله‌وردی بیک ذکرباشی و محمود بیک خلفا و سلیمان بیک
ساروقچی متکفل این خدمت شده منتظر وقت بودند از خراسان آمده و قراحسن چاوشلو قورچی تیر و کمان که در وثاق و نگهبان
حضرت شاهی ظل الهی بود رفیق ایشان گشت تا آنکه در شبی که در پیش اوتاق خوابگاه اشرف نصب نموده بودند خوابیده بود
شب که اهل کشیک اکثر در خواب بودند نام بردها با شمشیرهای کشیده بر سر او آمده اول امت بیک شمشیری زد و
بعد از آن قراحسن و دیگران کارش را تمام رسانیدند و وقوع این قضیه نتیجه کمال اخلاصی تواند بود و همانا سعی و تردد
او که در اعلای این دولت بود محض جاه طلبی و تمکن بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آینه خاطر فیض مآثر
همایون پرتو انداخته بالاخره کارش بجائی رسید که مسطور شد القصه بعد از کشته شدن همان شب میرزا محمد را اطلاق نموده
حسب الوعده بمنصب وزارت اعظم سرافراز شدند و اتباع مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن معزول گشته
مواخذ گردیده امت بیک برتبه بلند خانی سرافراز گردیده و یراق و اساسه مرشد قلیخان باو عنایت شد و ملازمان
او بملازمت مشار الیه مامور گشته و الله‌وردی بیک ذکرباشی برتبه امارت سرافراز شده الکاء جربادقان
و محلات باو شفقت شد و محمد بیک ساروقچی را داروغگی اصفهان فرموده قراحسن نیز برتبه خانی و شفقتهای گوناگون
سربلند گردید و حضرت اعلی شاهی که تا غایت در امر سلطنت و پادشاهی دخل نمی‌نمود بنفس نفیس خود متکفل امور دین و دولت
گشته و در خاطر انور رسوخ یافته بود که هر کس از مفسدان قزلباش بخودسری و خودآرائی برآمده باشد دفع نموده و
گلزار همیشه بهار دولت را که از خس و خاشاک اهل بغی و عناد و عصیان و خارستان حوادث نوائب دوران پژمرده گشته
برشحات سحاب الطاف الهی و تکرار قبه حسن تدبیر ظل الهی طراوت افزاید بعد از قتل مرشد قلیخان در همان روز کوچ کرده در جنب بسطام
نزول اجلال فرمودند محمد خان ترکمان که در آن چند روز باردوی همایون آمده بود بعد از قضیه مرشد قلیخان متوجه کرمانی

نواب سکندرشان بصحبت دولت چند روزه او ارتکاب اعمال شنیعه نموده بود و با نواب جهانبانی رضوان مکانی
سلطان حمزه میرزا عصیان و طغیان ورزیده طالب میرزا ابوطالب را دست آویز خود کرده با آن شاهزاده مرحوم که فرزند اکبر
ارشد و وصی و ولیعهد میرزا مدار بود صف آرائی کرده محاربه نموده چون مراد او رفته بود تائید نیافت و میان
دو لشکر امان معلوم و از جمله مفسدان قزلباش بود و بهیچ تهمت و الا تهمت معروف باین بوده که فتنه و فساد از میان
قزلباش برطرف شده مفسدان را و یحاق از میانه بردارند که در میانه هیچ طایفه لعقب ایماقیت بوده باشد و طوایف
قزلباش عموما با پادشاه و ولینعمت یکدل و یکجهت گشته اوامر پادشاهی را مطیع و منقاد باشند دفع او را لازم دانسته انجمن
بوفور اخلاص هم بکیجی فرخ خان پرناک مربوط و مربوط گردانیده فرخ خان عتبه زمین بوسیده از خرگاه همایون
بیرون آمده محمد خان را که در بیرون خرگاه نشسته بود و تاج از سرش برداشته از خیمه دولتخانه بیرون آورد و در محافل
رسانیده و سر او را بر نیزه کرده در اردوی اعلی گردانیدند طایفه استاجلو که بجهت قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند
از قضیه قتل محمد خان بقدری خوش وقت گشته بشفقت شاهانه امیدوار شدند و سایر مردم از این دو واقعه که روی داد از
پاس سیاست پادشاهانه اندیشه مند گشته پای در دامن ادب پیچیده مهرعلی خان افشار را بایالت استرآباد منصوب
و احمد سلطان ذوالقدر حاکم خار و سمنان بکومک او تعیین گردیده منصب قورچی باشی گری که معظم مناصب دیوان اعلی است
بولیخان افشار حاکم کرمان بود و حکم ایالت کرمان بنام بکتاش خان ولد او که در یزد بود عز صدور یافت و مقرر شد که
با طوایف افشار که در این چند سال از خدمت و سیاق تقاعد ورزیده بودند بخراسان آمده قشون آراسته بنظر رسانند
و چون از جهه جمعیت عساکر در الکاء بسطام توقف نموده از راه اسفراین بمشهد مقدس تشریف بردند و بجهه
زیارت آستان ملک آشیان حضرت امام الانس و الجن مشرف گشته چند گاه جهة تفحص احوال خراسان و تحقیق اوضاع اوزبکیه
که در هرات بودند در مشهد مقدس توقف نموده خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه مقدسه امام الانس و الجن می‌نمودند
فرموده و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار برافراخته در کمال عظمت و استقلال امر وزارت دیوان اعلی بنظام و نسق میداد
مجلسی منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب للگی و اتابکی شاهزاده سلطان حسین میرزا سرافراز گردیده و حکومت مشهد
مقدس باو نامزد و الکا و محالی که سابقا با مرشد قلیخان متعلق بود با اولاد او حسن علی سلطان و سایر برادران تقسیم یافت
در خلال این احوال سلطان علی خلیفه شاملو که بجای فولاد خان عمش حاکم قاین بود بجهه آنکه در روز معرکه سو سعد تبریز
صف سپاه علیقلی خان شاملو را بیرون کرده بمرشد قلیخان پیوست و این معنی موجب انهزام علیقلی خان گردید و سلیمان خلیفه ترکمان
که داماد مرشد قلیخان و با او متحد بود مآخذ گردیده از اوج عزت بحضیض ذلت و خواری افتادند و بوداق خان چکنی که
با مرشد قلیخان وصلت نموده بود اندیشه مند گشته باغوای که همیشه صاحب داعیه و فی الحقیقت شیطان نهاد بود از جاده
اخلاص منحرف گشته شاهزاده را برداشته بقلعه خود بردند الحال که از جانب اشرف بوی بشام ایشان رسید
مرتکب این امر شنیع گردیدند سلیمان خان ولد شاه علی میرزا نواده عبدالله خان استاجلو که حاکم تون بود از اسب ترکمانان اقوام

امیرخان سیاه بوداق سلطان که دران حدود بودند واهمه نموده قلعه توان را بسته جنگ‌گاه متحصن بود میان او و ترکمانان نزاع
و جدال بود تا آنکه فرصت یافته ترک آن ولایت نموده بیرون آمد آقایان ذوالقدر شیراز نیز که بخودسری برآمده بودند
و بمخالفه حاکم محتاج شده با یعقوب خان همان شیوه پیش گرفته از مشهد مقدس فرار نمود و یعقوب خان جهة بدست آوردن
ایشان مرخص گشته روانه شیراز شد اما آقایان که سرگروه ایشان حمزه بیگ جاسلو بود چون بیزد رسیدند بکتاش
خان ایشان را بدست آورده بعلیقلی بیگ قورچی ترکش شاملو که داروغه یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد و چون یعقوب خان
متعاقب ایشان بیزد رسید بکتاش خان او را استقبال کرده بشهر آورد اما یعقوب خان از اطوار بکتاش خان
تفرس نموده بود که با فساد میرمیران اراده کرده که او را گرفته حمزه بیگ مذکور را بایالت شیراز نصب نماید و طایفه
ذوالقدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفه برافرازد شیوه احتیاط مرعی داشته در همان شب احمال و اثقال را گذاشته از یزد
بطریق فرار روانه شیراز شد و بکتاش خان جمعی را بتعاقب او فرستاد و باو نرسیده بازگشتند و بالجمله حضرت اعلی اعتقادات
را زیاده اعتبار نفرموده حکومت مشهد مقدس را بمرتضی قلی خان استاجلو تفویض فرمود و قشون لشکر مرشدقلیخان و ابراهیم خان
برادرش را اگر خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بجا گذاشته و مأمور ساختند و رایات جهانگشای بجانب هرات در حرکت آمده تا بند قربان
جام تشریف آوردند در خلال این احوال اخبار وحشت اثر از جانب عراق رسیده و آن عزیمت را فسخ کرده بازگشتن بجانب عراق لازم شد
سابقا خبر رسیده که فرهاد پادشاه روم که در ارزروم توقف داشت با لشکر جدید در قراباغ آمده الکای ایالت را از تصرف امرا
قاجار بیرون آورده در گنجه قلعه ساخته جارسی و جیگری که انشته نموده و غره نمود تا آنکه جغال اغلی که حاکم بغداد بود با لشکر
عراق عرب بجانب همدان آمده با قورخمس خان حاکم آنجا و امرای آنجا محاربه نموده قورخمس خان گرفتار شد و الوسات
نهب و غارت کرده و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که قرب جوار ملک ... قلعه ساخته حارسان تعیین نمود و آذوقه
و یراق سامان داده مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و قورچیان عظام که در ولایت همدان و آنحدود
خانه کوچ داشتند در کمال اضطرار بی اختیار بجانب عراق بازگشتن کردند و این جمله بر ضمیر انور راه یافته در رفتن هرات
متردد خاطر گشته و محتمل بود که اگر متوجه محاصره قلعه هرات کردند ایام محاصره بامتداد کشد و در اول بهار عبدالله خان با پسرش
عبدالمؤمن خان با غلبه و ازدحام تمام بخراسان آیند و عساکر منصوره با جمعیت انشا و لیساق خراسان و تفرق سپاه تاب مقاومت
نموده باشد درین صورت سپاهات که مضرت بسیار باین دولت لاحق گردد و ماکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده
عساکر منصوره تنگ معیشت گشته درین سال از مهم هرات تغافل ورزیدن و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب و سپر جمع نمودن
اولی و انسب بصلاح دولت اقرب بود رای جهان آرا بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرای خراسان را که نصب کرده
زمان مرشدقلیخان و محل اعتماد پادشاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرمودند و از بند قربان کوچ کرده در اول حال
اراده فرمودند که از راه یزد بعراق روند و چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن بکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن
در یزد و حمایه نمودن آقایان شیراز مختل گشته بود در راه عبور انتظام دهند و بکتاش خان اگر نشاء دولت روزافزون داشته با

و بشرف ملازمت رسیده آثار سعادت از ناصیه حالش هویدا باشد آقایان شیراز را گرفته بجزا و سزا خود رسانند و او را بجانب کرمان
گسیل کرده خاطر از مهمات یزد و کرمان و فارس جمع کرده بدار السلطنه قزوین روند بدین عزیمت متوجه دوغاباد راوه و محولات
کرمست را و یزد رست گردیده و چون آوازه مخالفت بوداق خان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز میشد که باعمال
ناصواب جسارت نمایند و از انجا کورحسن استاجلو را که از معتبران آن طایفه بود نزد بوداق خان بخبوشان فرستادند
که او را بامید پادشاهانه مستظهر گردانیده بپایه سریر اعلی آورد و چند گاه دران مکان توقف فرموده انتظار خبر بوداق خان کشیدند
مشارالیه بعذر نموده مهلت جسته در آمدن تقاعد ورزیدند و دران منزل میرزا احمد وزیر معضوب گشته او را بفرهاد خان گیرانیدند
و سبب انحراف مزاج حضرت اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما قبل از ورود موکب همایون بعضی امور از و صادر شده بود
ظهور یافت که بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باعث ترتیب ابوطالب میرزا شده و از جانب امرای عراق دولت
نامه‌ها بخراسان نوشته بود و درین ایام که مشمول عنایت شاهانه شده بمهمات که بطریق ایام سابق سلوک کرده مهمات ممالک
پایه سریر اشرف برای صلاح خود و فیض میداده باشد و با میرمیران تمهید مقدمات و مشفقه کرده اراده نموده بود که چون میرزا در
با بکتاش خان همداماد گردد و او را حامی خود کرده باستظهار طایفه افشار استقلال تمام داشته باشد و بوداق خان نیز
گمان کرده بودند که باغوا و افساد میرزا احمد این جسارت ازو بوجود آمد مجملا چون صاحب نفس تمردی و مفسد و بلند پرواز بود مقتضی این
مضمون که اندر سر آن روی که در سر داری اسباب ادبار او سرانجام یافته مجر نیک کار و زمانیان قضا و قدر گرفتار شد
و چون پیمانه او پر شده بود همگنان عدم او را بر وجود ترجیح نهاده بدستیر علی آقا دربعون ملازم فرهاد خان بقتل رسید و در منزل ...
لار سخاپی که در اراده و بود ... ار نموده بلار سخان رفت و بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع فرموده بکرات
مجالس کنکاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولت است ولیخان قورچی باشی که پسر بکتاش خان بود
عرض کرد که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید بجهتی که موجب از دیاد تقرب بکتاش خان و میرمیران گشته جرأت آمدن بپایه
سریر اعلی نمایند و بعین الاقران رقم عصیان بر ناصیه احوال ایشان کشیده شود و چون همه ملازم و نمک پرور این درگاه اند اگر از غرور
از اطوار ناهنجاری که از ایشان بظهور آمده باشد اغماض فرموده از راه ترشیز و سبزه وار بعراق رفته بر مقر سلطنت پایدار نزول
فرموده متوجه انتظام مهمات سروری سرحد گردند این بنده غلام متقبل میشوم که در کار بکتاش پیرم رضای خاطر مبارک حاصل نموده
بعد از اطمینان او را بپایه سریر اعلی آورم و نواب کامیاب حسب الالتماس او فسخ عزیمه یزد نموده از راه ترشیز و سبزه وار متوجه
عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان باخر رسیده بود سه روز در دامغان توقف فرموده بجشن نوروز و لوازم
آن روز فیروز قیام نمودند و از انجا روانه ری شدند چون دران وقت که مرشدقلیخان محل اعتماد نواب سکندر شان و شاهزاده
را در قلعه ورامین قرار داده و فرستادن نواب سکندر شان مکروه طبع شاه جمجاه بود درینوقت اراده فرمودند که آنحضرت را
از انجا بیرون آورده مصحوب خود گردانند در موضع ایوان کیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کسی بجهت آوردن نواب سکندرشان
فرستادند چون باردوی نزدیک رسید حضرت اعلی باستقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی شاهی

از اسب پیاده شده دوران و رکاب چون ناهدار را بوسه دادند و نواب سکندرشان فرزند ارجمند را در آغوش مهربانی کشیده و بدیدار
یکدیگر ابتهاج و استبشار نموده و از خیمه و دولتخانه کنار آراسته و پای انداز لایق انداخته چون چند کرپاس کرده دون اساس سپید
چند جا زر نثار فرموده آن روز را بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بهجت سرای مجلس تشریف برده شاهزادگان و بزرگان دولت
اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا کوچ کرده بدار السلطنه قزوین رسیدند و بفیروزی و اقبال بر تخت سلطنت ابدی اتصال
نزول اجلال فرمودند ذکر لشکر کشیدن فرهاد پادشاه بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و آمدن جغال اغلی از بغداد
بقلمرو علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه روی نمود سابقا رقم کلک وقایع نگار گشت که قبل ازین قرار یافته بود که
امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا انتهی یافته بود بعمل آید و ولی آقا چاشنی
گیرباشی که از روم بدین مهم آمده بود بجهت سفر خراسان هرگونه حوادث و اوامر از فوت بعمل نیامده بود تاخیر ماند رومیان
از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عساکر چه و ترکه در دار روم ... شده
متوجه تسخیر قراباغ که ما بین شروان و آذربایجان واقع است گشتند و از سلاطین گرجستان سمایون خان را که همیشه دولت خواه
این طرف بود و مکرر با رومیان محاربات نموده بود درین هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید
دل پسند و عطایا ارجمند فریفته مشار الیه چون امام قلیخان بیگلربیگی سابق قراباغ که همیشه معاون او بود فوت شده احوال هم
مختل بود و از مدد و کومک این طرف مایوس علت طبیعت داده پهلو از مخالفت رومیان خالی کرده بر کنار نشست فرهاد پاشا
خاطر از کاران جمع ساخته بعزم و اقبال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد و محمد خان که در زمان ایام پریشانی
رسیده هنوز انتقامی نیافته بود مضطرب گردیده از امرا و قراباغ نظر سلطان قراقراحرام ... کرده با اهل خود روی گردان
شده برومیان پیوست و مرتبه پاشائی یافته طایفه قاجار و اویماق قراباغ بنوعی بهم برآمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت
نیافتند و مقاومت نیز با آن لشکر معقد و رشان ننمود دست از مملکت کشیده در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده بکنار
آب ارس آمده رحل اقامت انداختند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آن جماعه راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان
عرصه نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در بلده گنجه اقامت نموده قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و بپرداخته
بر دان کار زار دیده با آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعه نمود و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب
آن ولایت در دست قزلباش بعزم تصرف آن محال بیرون آمده تا سراب آمده و چون قدرت پیش آمدن نداشت هم از آنجا
بازگشت اما شاهوردی خان ولد خلیفه انصار که حاکم قراجه داغ بود او در مقام اطاعه درآمده پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد
و از مسعاری فرق خود را از تاج وهاج عاری ساخته مجوزه رومیان بر سر نهاد و بعد ازین قضایا امراء قزلباش دست
از حوالی تبریز کوتاه کرده اردوباد و مرند و زنوز و گوکر و آن حوالی تصرف جعفر پاشا قرار گرفت سنان پاشا شوشخ جغال اغلی
که بیگلربیگی بغداد بود او نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سر افتاده لشکرهای عراق عرب جمع آورده و اکراد آن حدود را بخود
ملحق ساخته عزیمت تورخمش خان شاملو که حاکم همدان بود امرا و آنچه در اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله درآمد اما قبل ازین که

او را جمعیتی دست رو جغال اغلی قدم دران ولایة نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسید تورخمش خان از کمال غفلت و غرور از
طریق حزم و احتیاط دور مقید جمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابله اعداء شتافت شاهوردی خان بیگلربیگی
حاکم لرستان نزد تورخمش خان آمده از قلت لشکر اندیشیده او را از محاربه منع می فرمود چون تورخمش خان اعتمادی بجانب
او نداشت سر این سخن را نگرید و عذر حمل نموده حزم و احتیاط و کلاه را سپاهی گری مرعی نداشته بعزم قتال شتافت و شاهو
وردی خان پهلو از محاربه تهی کرده بر کنار ایستاد و در میان حملات مترادف نموده لشکر قزلباش که فوج قلیل بودند احاطه
نمودند تورخمش خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان سپاه بیرون آمده که چرخیان بجنگ ترغیب نماید گروهی او را بجا
در او بخشیدند و یکه و کس از مردم آن ولایت که روگردان شده بود برومیان پیوسته بودند او را شناخته معاندان را مخبر ساخت
و از اطراف و جوانب بر و جوانمرد ختند مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پائی که مقدور بش بود زده
گرفتار گشت و بعد از گرفتاری او لشکریان دست از محاربه برداشته راه انهزام پیمودند و شاهوردی خان راه لرستان پیش
گرفت و رومیان دست نهب و غارت دراز کردند اهالی همدان و تجارکان آن ولایت بهم برآمده دست اهل و عیال گرفته جلای
خورده جغال اغلی از حوالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمد و آنجا را که طرف لرستان پیوسته است جهة قلعه ساختن
نمود که هم قلمرو علیشکر بتصرف درآید و هم الکاء لرستان در تحت فرمان ایشان باشد بالجمله قلعه پسندیده نهاوند را قلعه ساخت
قلعه دیگر در سعد و قاص ترتیب داده و محارس و نگهبانان را آذوقه و یراق سرانجام نموده مراجعه کرد و رعایای نهاوند که اکثر شیعی مذهب
بار و میان آمیزش نکرده و مواضع و مزارع خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده شدند و درین آمد و رفت
خرابی بسیار بولایة قلمرو علیشکر راه یافته عمر و نهب و غارت بوقوع انجامید جغال اغلی تورخمش خان را همراه خود ببغداد برده
حقیقت حال بخواندکار عرض کرده مورد استحسان گردید محرر انتقالات واقعه گور را از خواجه عبدالرحیم ورامینی
سرکار تورخمش خان که در جنگ همراه بوده و با او ببغداد رفته مراجعه نموده بود استماع نموده در قلم آورد ذکر احوال امراء
خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعه رایات نصرت آیات دست داده بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان بوداق خان
داو الاو او وکان امیر الامرائی گشوده اجناس مطالب خود را که در خزاین ضمیر مخزون داشت بر روی کار آورد و شاهزاده
سلطان حسن را دست آویز خود کرده بعضی از امرای معزول که در خراسان مانده بودند بجانب خود خوانده خاطرنشان
مردم نمودند که حضرت شاهی عامل الکی بعراق تشریف بردند و از استیلای رومیان فرصت آمدن بخراسان نخواهد یافت و ما
شاهزاده در دست داریم او را بمشهد مقدس برده بر سریر دولت متمکن میسازیم و بر سر او جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط
از سر اعدا صیانت مینمائیم و هرکس اطاعت ننماید بدفع او پرداخته الکاء او را بدیگری میدهیم چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف
او رغبت نموده امیر الامرائی و ریش سفیدی بوداق خان را پذیرفتند از جمله محمود خان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور
معزول گشته بود با او اتفاق نموده بیستطارا را به نیشابور شده بود و چون ملازم قدیمی محمود خان بود بجانب او رغبت
نموده ولایت نیشابور را بتصرف او داده شاهزاده سلطان بمشهد مقدس نزد امت خان رفته محمود به حکومت نیشابور مشغول

و همچنین امام قلیخان ولد جباد خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهت بدسلوکی و شکوه رعایا معزول شده آن ولایت بمحمدخان
چاوشلو ولد الیعقوب سلطان شفقت شده بود بر سر سبزوار آمده آن ولایت را از تصرف گماشتگان محمدخان مذکور بیرون
آورده متصرف گردید ابومسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نموده امة خان که حاکم مشهد مقدس بود از جانب
حضرت علی امیر الامرا ابوالحسن خان والیشان فرستاده ایشان را از آن خودسری و خودرائی منع کرد ایشان ممنوع گشته در مقام
آن درآمدند که بر سر مشهد مقدس آمده او را از مشهد بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند که آمدن عبدالمومن خان بخراسان
روی نمود و امة خان محصور گردید و باقی احوال ایشان در قضایای سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و بعضی از امرای
خراسان که معزول بودند و مصادره گرفتار از جمله سلطان علی خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از مفسدان بجانب
رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم بسط و زمین داور بود در قندهار با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر خود محاربه نموده
بر او ظفر یافته بوده میل نموده بطرف قندهار رفتند که او را فریفته بخراسان آورند و جمعی از سپاهیان خراسان از جهت نقض
بقصد ملازمت میرزای مذکور کمر بسته بطرف قندهار رفتند و حقایق او و مظفر حسین میرزا و برادرش و قضایای قندهار و سیستان
و مآل و حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتها در طی قضایای سال مستقبل در استان صحیفه تسوید یافته بشرح و بسط در
محل خود سمت گذارش خواهد یافت ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیوم جلوس میمنت مانوس همیونست سنه ثمان
وتسعین وتسعمایه بهار شد که ذکر راه بوستان کریم * زباده صفی رنگ گلستان کریم * کهی یاد نبان سر در انظار کریم * گهی ز شوق
لبی جام ارغوان گیریم * درین سال نوروز جهان افروز بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاده خسرو سیارگان چون موکب شاه جهان
در برج شرف نزول اجلال نمود بیت ز شوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیر * چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر * موکب همیون شاهی ظل
الهی بمقر سلطنت ابد قرین رسیده بکامرانی بر وساده دولت و اقبال تکیه گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی با میرلطف الله
شیرازی که وزارت نواب جهانبانی بدو مرجوع بود و درین هنگام بوزارت نواب علیه عالیه قیام می نمود تفویض یافته قامت قابلیتش را
بتشریف کرانمایه این مرتبه عظمی آراسته گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند و بندگان حضرت اعلی شاهی ایام بهار
در دار السلطنه تبریز بعشرت و شادکامی گذرانیده جبهه ربیع نگاره زمان و مقتضی ایام شباب که بهار زندگانیست ارباب و دوستان
از سیر و صحبت کام ستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت صوری که بر چهره آگاهی افکنده بود چون آگاه دلان خرد
پرور با انتظام مهمات ممالک نهایت تحمل گشته بود و پرداخته خاطر از تدابیر امور ملکداری غافل نبودند چون شرط مصالحه رومیان
و فرستادن شاهزاده و سنافته نکردن جهه محالی که بتصرف آل عثمان درآمده باشد بر طبایع شاه و سپاه گران بود و امرا و ارکان دولت
اصابت انتما مقتضی عقل و رهبن عمل نموده رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف بدو پادشاه عالیجاه که روی بممالک ایران آورده
بودند و دیگر سوزی بی اتفاقی در میان طوایف قزلباش واقع بود و از بکتاش خان حاکم یزد آثار خلاف بظهور رسیده بود طایفه ذو القدر
فارس بتحریک و اغوای بکتاش خان در مقام سرکشی و خودسری بودند و بعضی از امرای افشار که از حدود اصفهان تا کوه گیلویه را
داشتند و تا غایت اطاعت شایسته بظهور نرسانیده بودند و حسن خان افشار که در کوه گیلویه بخودسر حاکم گشته آن ولایت را

متصرف گشته بود و باز گشتی بدرگاه عالی پناه نکرده بود و سرکشان اکناف و ولات اطراف ممالک ایران که همیشه حلقه اطاعت در گوش داشتند
از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار افراشته دم از استقلال و استبداد
میزدند و با ایشان مقاومت با آن دو دشمن قوی متعذر و چاره جز آن نبود که با یکطرف مدارا کرده با دیگر کار ساز کار گردند که هرگاه بلطف
پروردگار جهان یار و اختر بخت اقبال مساعد و مددکار گردد حق در مرکز خود قرار خواهد گرفت بیت فرو شد با بن گنج آرایش
ما همون * که آواز ناید ز تیک کف برون * ستیزه مکن چو توانائی است * مدارا بدشمن ز دانائی است * بالضروره حضرت اعلی شاهی ظل الهی
رضا بمصالحه داده متوجه سامان یراق شاهزاده گشته مهدیقلی خان چاوشلو ولد الیعقوب سلطان را که در آن وقت حاکم دار الارشاد
اردبیل بود و بمزید عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و حکمت و شهرت از سایر امرا امتیاز داشت برسالت تعیین نموده میرزا
را با یمن شایسته روانه نموده نامه صداقت آمیز دوستانه بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایا لایق ارسال نمودند و فرهاد
ولی آقا چاشنی گیرباشی که دو سال بود که بدین مهم آمده توقف نموده منظور نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف دادند و چون
شاهزاده میفرمودند که از جانب خواندگار حکم نشده بود که چغال اغلی لشکر بولایت عراق کشیده و او خود سر آمده در نهاوند قلعه ساخت
بخاطر انور خطور کرد که جمعی را بتسخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده باستنبول آن قلعه خراب کرده و درین اثنا انعقاد
مصالحه قلعه مذکوره نهاوند در تصرف رومیه نباشد و ولایت بعد از الطهاب تقی سلطان استاجلو عنایت فرموده او را بتسخیر قلعه
نهاوند مامور ساخته شد و امرا یا بیات معبونه او مامور گشته و ایشان حسب الامر اشرف متوجه آن خدمت شده قلعه را محاصره
کرده چند گاه در تسخیر آن اهتمام تمام مینمودند و چون در آن اثنا آوازه آمدن عبدالمومن خان بخراسان شیوع یافته توجه موکب همیون
بطرف خراسان لازم گردید امرا مذکوره کاری نساخته و چغال اغلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه را از بغداد آورده
خارستان نهاوند رو گشته رفت بعد از انقضای مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق واقع بود
نشده همچنان در تصرف رومیان ماند و استرداد آن نیز مثل سایر محال بتوفیق دیگر انداخت چنانکه عنقریب بیمن الطاف
الهی و نیروی دولت پادشاهی در محل خود گذارش تحریر خواهد یافت و بتحریر ظهور خواهد آمد هر چند مسامحه و مصالحه مذکوره پسندیده
عقلا و دانشوران نبود جمعی از جهلا که از خرد بهره نداشتند خار تعصب و تقیه دامن گیر گشته سخنان دور از کار میگفتند نواب کلب آستان
اشرف با وجود قهاری و آتش مزاجی و استیلای قوت غضبی ایام شباب شیوه پیران صاحب خرد عمل نموده گوش بسخنان
نابهنجار اهل روزگار نکردند و الحق از انعقاد مسامحه و مدارا فواید کلی بدین دولت رسید زیرا که چون خاطر از جانب روم جمع کرده
متوجه اختلال احوال ممالک شدند و بنیروی اقبال حسن تدبیر و رای صائب غبار فتنه و فتور از ساحت ملک ایران منکوب گشته زدایند
فرستی مفسدان هر طایفه از طوایف سرکش و دشمنان آن تحفه خائی را دفع نموده سرکشان را بنوعی بحضیض اطاعت درآوردند که موجب
حیرت ارباب ابصار و نظارگی گردیده و آن قلعه بسیاری از قلاع و بقاع عظیمه که بتصرف اعادی درآمده بود استرداد فرموده
ملک و مشوشه ضمیمه آنها کرده و ارجاء ممالک بنوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک ایران غیرت افزای
روضه رضوانست و عنقریب شرح هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ذکر لشکر کشیدن عبدالمومن خان بخراسان

و محاصره نمودن مشهد مقدس معلی و ظفر یافتن بر آن بلده شریفه بتقدیر پروردگار جهان سابقا ایراد یافت که عبدالله خان
در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده بی‌فائده گرد از سر مشهد برخواست و ابراهیم خان استاجالو که دران سال حاکم مشهد
مقدس و اهالی آن مملکه بود بنا بر صلاح وقت با او مدارائی نموده بودند درین سال چون مسموع عبدالله خان گردید که حضرت اعلی
شاهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض بلده هرات گردند بازگشته بجانب عراق رفت و هوس تسخیر خراسان که در ضمیرش جاگیر
بود از دیار دیرینه عبدالمؤمن خان پسرش متوجه آنصوب گردید و دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان
که بتیمیم سلطان اشتهار داشت میر قنبا باکو کلتاش حاکم هرات با لشکرهای بی‌حد و اندازه و شیرغان و چچکتو و میمنه و فاریاب
و هزاره و قپچاق بمعوشرا و معمور گشته پیش از آنکه محصولات بحصار رسد عبدالمؤمن بخراسان در آمد و چون سبزوار و اسفراین از
مردم آمده بود اول بر سر نیشابور آمد محمود خان صوفی اغلی و غازیان استاجالو که در نیشابور بودند بی آنکه بر حقیقت حال و کثرت
و کمیت لشکر و سردار اوزبک اطلاع یابند بعزم رزم با فسون آراسته از شهر بیرون آمدند و با طلایه لشکر در هم آویختند و
محاربه فیما بین روی یافت قزلباشیه آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار اوزبکیه را گرفتار کردند
و چون مشخص شد که سرکرده آن جماعه عبدالمؤمن خان است غازیان استاجالو دست از محاربه کشیدند و خود را بقلعه رسانیده
درها مستحکم گردانیدند و بر بروج و باره برآمدند عبدالمؤمن خان در ظاهر شهر نزول نموده جنود اوزبکیه گرد و گرد شهر را حصار نمودند
و محمود خان چون اسباب قلعه‌داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران را بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است
هرگاه مشهد مقدس بحیطه تسخیر در آورند ما این ولایت را بی نزاعی بسپاریم عبدالمؤمن خان بسعی جمعی از امرا که اقوام ایشان
گرفتار آمده بودند رضا بصلح داده کوچ کرد و محمود خان تمامی گرفتاران را بیرون فرستاد و از آنجا عنان عزیمت را بصوب
مشهد مقدس معلی معطوف داشته چون بظاهر شهر رسید اکثر مردمی که با او همراه بودند بنا بر آن در اول حال بمحاصره نپرداخت
و در حوض توی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قنبا با حاکم هرات و تیمیم سلطان و سایر امرا و اوزبکیه که در خراسان
بودند بر سر او جمع شده از آنجا بحوالی شهر آمده محاصره نموده و شروع در لوازم قلعه‌گیری کردند امت خان هر کس از سپاهیان
آن حوالی را دست میرسید بشهر آورده برج و باره و فصیل و دروازه و شهربند بیرون را بقدر مقدور استحکام داده بر هر برجی از جنود
قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد و مستحفظان گماشته بمدافعه و قلعه‌داری مشغول شدند و کس پی در پی براغی فرستاده حقیقت
حال و تضییق آذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد عرض کردند نواب اعلی با اطلاع بر مضمون عریضه امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص
محصوران مشهد گماشته از مقر سلطنت در حرکت آمده بجانب مقصد توجه فرمودند و چون الکاء ری مضرب سرادقات اقبال
گشت چند روز در بلده طهران جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب بخت ایرانیان از نقطه وبال
بیرون نیامده استقامت احوال ایشان را میعادی مقرر بود از اقتضاء قضا و عفونت هوا در عسکر چون شیوع یافته عرض بر عرض ذات
مقدس حضرت اعلی سرایت کرد و بیماری صعب عارض ذات اشرف گردید جمعی از امراء عساکر را پیشتر فرستادند که مقدمه الجیش بوده تا
بسطام رفته در آنجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آن طرف شوند و اطبا بمعالجه و مداوا پرداختند چون اراده

ازلی باختلال احوال ساکنان آن بقعه شریفه و شهادت صلحا و اتقیاء روضه مقدسه رضویه علی مشرفها الف الف التسلیم والتحیه
در رفع درجات آن گروه سعادت نشان تعلق گرفته بود و بیماری وبائی مزاج باشد او کشیده بسیاری از عساکر منصوره
بمضایق هلاک و مضاجع هلاک شتافتند و اوزبکیه از خبر جنبش و مسرور گشته از روی اطمینان خاطر در تسخیر شهر و قلعه سعی نموده
امت خان و محصوران را ازین اخبار ملالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ماه در غایت یاس و حرمان روزگار گذرانیدند
و با اعدا مقاومت نموده بقدر مقدور در مدافعه می‌کوشیدند رفته رفته کار بانتظار انجامیده معظم محصوران از فقدان آذوقه
بجان رسیده و دست از بیرون شهر باز داشته حصار اندرون را نیز چندگاه محافظه نمودند و بیرونیان روز بروز از رسیدن
مدد و کومک قوت گرفته محصوران ضعیف‌تر شدند و بجهت امتداد بیماری و نقاهت ذات مبارک اشرف قطع امید از مدد و کومک
کرده چون فریقان بچه درجه اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شدند و حرکت با هی کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش
اراده نمودند که بوسیله میر قنبا با عبدالمؤمن خان دم از مصالحه زنند و شهر را بسپارند شاید بجان امان یافته بیرون روند و چند نفر
خان جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کردند و عجز ایشان بر معاندان ظاهر گردیده عبدالمؤمن خان
و خداویردی خان را با تیغ و جیبی در برابر قلعه سیاست نموده بعالم آخرت فرستادند و در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر
قلعه شده امرا و اوزبکیه بیشتر از پیشتر ساعی گشته روزی از اشهار فرصت نموده از همه طرف هجوم کرده یورش نمودند قزلباشیه
تاب مقاومت نیاورده قوت مدافعه نیافتند و اوزبکیه بر بروج صعود نموده بشهر ریختند امت خان با غازیان استاجالو و سایر مردم
بعضی با آستانه مقدسه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته بمحاربه مشغول شدند و جمیع سادات و علما و خدام سرکار و سکان
سرکار فیض آثار و صلحا و اتقیا که در مشهد مقدس بودند آستانه مقدسه را ملجا ساختند و بآنجا جمع شده بدعا اشتغال داشتند اما
سپاهیان در جای مظلومان واقع قضا گشته و اوزبکیه اطراف و جوانب صحن را احاطه نموده طایران تیر و تفنگ از
جانبین در پرواز آمده عبدالمؤمن خان و دین محمد خان مشهور بتیمیم سلطان با جمعی از بهادران نامی بشهر در آمده بصحن آستانه
در آمدند غازیان قزلباشیه سینه را سپر تیر بلا ساخته و دل از جان شیرین برداشته مردانه وار می‌کوشیدند و
از جام بلا شربت شهادت می‌نوشیدند و تیغ خون ریز مخالفان در صحن آستانه مقدسه کشته‌ها بر روی یکدیگر افتادند
خان با کل سپاهیان و مردمی که یراق بسته بودند قاطبه بقتل رسیدند و اوزبکیه بتفحص الباقی گردند چون از ارباب
عمارت باز پرداختند بخون علما و صلحا دست یازیدند عبدالمؤمن خان شیوه ابن زیاد ملعون پیش گرفته شعله غضبش
سادات و علما و شیعه انطفا نمی‌پذیرفت و از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز ننموده با کمال قساوت
در صف امیر ایشان و دیگر سادات را فرستاده جمعی از بیچارگان مظلوم را
و دار الحفاظ و مسجد جامع بیرون کشیده بدرجه شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته شربت شهادت
می‌چشانیدند از صحیح القول استماع افتاد که میر محمد حسین مشهور بمیرک بالای سر که از سادات مشهد مقدس در صلاح و تقوی
درجه عالی داشت و همیشه در بالای ضریح مبارک بنماز و طاعت و تلاوت کلام مجید مشغول بود و کمتر از آن مقام متبرک حرکت کردی

دران روز هولناک بهر سو بعضی از دوبالای سرنشسته بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکیان از غضب خنجر دست دیگر او زده
بیرون می کشید بیچاره از هول جان و کشاکش و اضطراب دست در پنجره ضریح زده محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیر
انداخته قطع ید او بیچاره نمود و دستش در پنجره ماند و او را بیرون کشیده پاره پاره کردند گویا آن روز عید اوزبکان و روز
عاشورا و صحن مقدس حضرت منوره دشت کربلا بود خون کشتگان در صحن سرای سبز که بر مثال آب روان جریان یافت
سفینه حیات آن مردم غریق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبه سحبانی دارد درین باب مرثیه در رشته نظم
کشیده و این بیت مناسب مقام است بیت هنوز اگر بفشارند خاک مشهد را سفینه از شط خون تا بکربلا برود عورات آن
طبقه که همه سرپوشیدگان حریم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند باستانه مسجد جامع جمع گشته ملتجی
شده بودند ازواج و پسران و برادران خود را غرقه دریای خون دیده و خود در دام محنت و بلا افتاده بدست
اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا میشدند و همچنین در کوچه ها و محلات دست بقتل و اسیر و نهب برآورده هر کس را از مقام
اختفا بیرون می کشیدند بعد از قین و شکنجه و اخذ مال شربت شهادت میچشانیدند و مشهد مقدس بباد غارت و تاراج
رفته قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدانها که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی چینی و کتابخانه
سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اقصای بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف حضرات ائمه معصومین
و استادان ماتقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان سته و دیگر کتب که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان
بی تمیز نادان درآمده و آن درر گرانمایه را چون خزف ریزه بی بهایی فروختند مجملا تا سه روز آتش بیداد آن طایفه بد
نهاد اشتعال داشت و قلیلی از سپاهی و سادات و اصحاب آستانه و مردم مشهد که در تنگناها (?) خزیده بودند و شبها
بیرون آمده پیاده سر بکوه و صحرا نهادند و خود را بجاهای (?) میرسانیدند بعضی بعراق آمده بعضی دیگر قطع تعلق از فرزندان نکرده
در مواضع محال پراکنده شدند بعد از سه چهار روز که دیگر هیچ میش و بسیار نمانده ممنوع شدند خلایق که در زوایا و اختفا بودند
یک یک و دو دو جمع شده بقدر جمعیتی روی داد و با وجود غارت زندگی مال امانی حواله میشد هر کس قدرت بر ادای آن
نداشت اطفال و کودکان در عوض می گرفتند بسیاری از نسا و صبیان را که اسیر شده بودند بماوراء النهر برده بمذل
رقیت گرفتار کردند عبدالمومن خان حاکم در مشهد تعیین کرده در وقت نقش میل طلای قبه کنبد را شاه جنت مکان بر سر
داده بود تصرف نمود و بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفت اوزبکیه
بمحاصره پرداختند ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفه جغتایی ملازمان خود در مراسم قلعه داری کوشیده هر روزه میان
الجانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند و درین محاربات فوجی کثیر از جنود اوزبکیه
و بهادران معتبر مقتول گرفتار گشته از اهل قلعه کمال جلادت و مردانگیها بظهور رسید آخر الامر عبدالمومن خان از تسخیر حصن
مایوس گشته مهم آن ولایت را بسال دیگر انداخت و از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسین خان در آن سال بجا و مقام
خود اقامت داشت و اکثر محال خراسان خصوصا جام و خاف و باخرز و کوسویه و غوریان و توشیح (?) از قزلباش خالی شده بتصرف

اوزبکیه قرار گرفت محمود خان نیز بسبب عار ناموس که خانه کوچ در نیشابور داشت شهر را خالی کرده به بسطام آمد و آن ولایه نیز بتمامی
بدست اوزبکیه درآمد کنجعلی خان نیز در خاف قلعه سلامه را نگاه داشته مردانگیها نمود اما بالاخره چون از کومک مایوس
شده از هم آواره و آهنگ عراق را ساز داد و با بجمه (?) رسیده طهران عارضه حضرت اعلی روی با انحطاط آورده مسئول صحت
کامل یافته بودند که خبر هایله اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلی بار در رسیده موجب پریشانی ضمیر انور حضرت شاه والا مکان
و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضای آسمانی را بجز صبر چاره نیست دست ابر وثوق صبوری زده کافه خلایق لشکر سلامت
ذات مبارک اشرف قیام نموده مکافات این اعمال ناپسند را بجناب کردگار که از عبدالمومن خان و اوزبکیه بوده
عنقریب پروردگار او و آن طایفه لاحق گردید القصه چون ضعف و نقاهت عنصر مقدس کمتر شد از طهران العقبه طیبه منوره
امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه مقدسه بزیارت و دعا مشغول بودند
و چون خبر مراجعت عبدالمومن خان تحقیق پیوست رایات نصرت آیات بصوب مقر سلطنت در حرکت آمده بصحت و سلامت
بدار السلطنه قزوین رسیدند

ذکر مجادله بوداق خان و امرا با نور محمد خان و محمود و اوزبکیه و شکست یافتن قندیر کردن کار جهان

کلک سخن پرداز معرکه آرای مضمار سخن سرای اشهب سبک سیر را بجانب خراسان انعطاف داده رقم طراز صحیفه ظهور
شده بود که بوداق خان چکنی با ابو مسلم خان چاوشلو و امام قلیخان قاجار و محمود خان صوفی اغلی استاجلو و غیر ذلک که با او
متفق بودند شاهزاده سلطان حسن را دست آویز خود کرده جمعیت نموده اراده داشتند که بمشهد مقدس معلی رفته آن خان را
از مشهد بیرون کرده بوداق خان لله امیر الامرا بوده بضبط ولایت خراسان کمر بستند درین اثنا عبدالمومن خان برسر مشهد
مقدس آمده آن خان محصور طایفه اوزبکیه گردید و کس نزد ایشان فرستاد که جمعی که نموده اند بغایت بموقع است لیکن چون
حالا اوزبکیه قدم درین ولایت نهاده اند اولی بدفع دشمن بیگانه پرداختن اولیست اگر قدرت داشته باشند تا شهر مشهد
مقدس توانند آمد بجد و جهد آیند تا ما نیز بدیشان ملحق گشته بدفع مخالفان بپردازیم و اگر قوت مقاومت نداشته باشند
تا حدود رادکان حرکت نمایند و چند روزی معاندان را بخود مشغول گردانند تا از عراق مددی رسد شاید این خطه از لعب (?)
از شر اعدا مصون ماند ایشان اگر چه تاب مقاومت عبدالمومن خان نداشتند اما بقصد توجه مشهد از موقف خود در حرکت آمدند
در خلال این احوال نور محمد خان ولد ابو الحسن خان از نژاد شیبان جوجی بن چنگیز خان که والی مرو و نسا و ابیورد و باغباد
بود و میانه او و عبدالمومن خان قصد ولایه او داشته باشد با اوزبکیه با بان و جمعی دیگر از ترکمانان صاین خانی ساکن باغباد
و آخند و دو تا مواری (?) شهر ارکس جمع آورده بحوالی جنود ایشان و آخند و آمده چون آمدن ایشان مسموع بوداق خان و امرا گردید
بنظر آنکه مبادا نور محمد خان با عبدالمومن خان ملحق گردد مقاومت آن لشکر جرار دشوار تر شود رای ایشان بر آن قرار
گرفت که بمقابله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر با یکدیگر تلاقی کنند با آن محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم
فرو ریزند چه هرگاه او را منهزم سازند اگر الواقع در مقام امداد و معاونت عبدالمومن خان بوده باشد انهزام او سبب ضعف
و فتور احوال عبدالمومن خان می گردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان ظهور یافته باعث خوف و هراس عبدالمومن خان بگردد

از لشکر قزلباش میشود و بخیل که از آن لشکر حسابی گرفته و دست از محاصره مشهد باز دارند بدین نیت جازم گشته کمر محاربه او
بر میان بستند و با لشکر پرخاشجوی بمقابله او شتافتند نور محمد خان کس نزد بوداق خان و امرا فرستاده اعلام نمود که مرا
با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض ازین حرکت عبارت از ملک موروثی خود و دفع شر عبدالمومن خان است ایشان این
حکایت را محمل بر کید و مکر او نموده با کمال نخوت و غرور از روی حسابی بر نگر شده در مقابل و صف آرایی گشتند و از آن طرف
اوزبکیه نیز در مقابل آن فئه شعور صف آرایی گشته از جانبین دست بآلت کارزار بر زده بهادران اوزبک و دلیران
قزلباش همه جا بجانب اعدا تاخته قراول و چرخچی را از پیش برداشته بصف رسانیدند سپاه نور محمد خان شست تیر آغاز نهاده
بسیاری از جنود قزلباش بزخم تیر مجروح شدند و جنود اوزبک بهیات اجتماعی حمله آورده جنود بی سپاه قزلباش که اکثر
بجبال فتح و ظفر پراکنده شده بودند تاختند و لشکر قزلباش چون خلاف رضای ولی نعمت پیش گرفته بودند تاب نیافته با وجود
قوت و قدرتی که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند و نور محمد خان بان فئه یاغیه ظفر یافته تا سواد سیصد
و هفتصد نفر از جوانان کار رسیده قزلباش در آن معرکه ضایع شده راه عدم پیمودند و نور محمد خان بعد از انهزام قزلباشیه
دست از تعاقب برداشته پیشتر نرفت و بوداق خان و امرا وغیره که اسبهای دونده داشتند از معرکه بیرون آمده
هر یک شکسته و پریشان بالکاء خود آمده باستحکام قلاع خود پرداختند و بوداق خان عریضه متضمن [illegible] امیر بخدمت بندگان
حضرت اعلی نوشته حسین علی سلطان پسر خود را که ارشد اولاد ایشان بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمساری
بسیار کرده استدعای عفو تقصیرات خود نموده نور محمد خان فتح مرده بعبدالمومن خان و نسا و ابیورد و سایر محال
عبدالمومن خان از تصرف وی بیرون آورده او را از ملک موروث بیرون کردند و شرح این احوال در ضمن قضایا
که بعد ازین از مسامحه و مساعدت بخت ماموال است در حیز تقریر و تحریر خواهد آمد ان شاء الله تعالی **وقایع متنوعه که در این**
سال بر حسب تقدیر خالق عباد روی داد در این سال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از
سپاه روم از ولایت مذکور جلا نموده با ایل و اویماقات بار بسیار آمده بود بخیال تسخیر قلعه گنجه با جمعی انبوه از غازیان
قاجار و ایل و اویماقات و تراکمات قراباغ از ارسبار بقراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها
بهر طرف قسمت نموده سیبها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام تمام نمودند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی
صلح با رومیان قبل از تسخیر قلعه گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیده
تا رسیدن شاهزاده با جمعی قزلباش بروم ایشان قلعه را از دست رومیان گرفته ویران سازند که در حین استحکام
صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از آن طرف حارسان قلعه مذکور برید سریع السیر بجانب جعفر پاشا
که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق احوال خبر دادند ایلچی بخدمت نواب اشرف فرستاده از حقایق حال اعلام داد که
هنوز قواعد صلح استحکام نیافته لایق نیست که در این حال آثار خلاف از جانب ملازمان بظهور رسد و بممالکی که الیوم
در تصرف منسوبان آل عثمان است تعرض رود و حضرت اعلی چون صلح مذکور در آن وقت موجب استحکام بنیان [illegible] گردد

نمی دانستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتی که شهزاده بپایه سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه
گردد حکم همیون باسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره قلعه گنجه نموده دست از ولایت قراباغ بدارند
چون آن ولایت ملکی از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و اتساع صحرا نشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق
شهره آفاق است و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قراباغ چندین سال بود که در آن ولایت نزهت بخش مسکن گرفته
املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده بودند و دل از آن سرزمین بآسانی بر نمیتوانستند داشت و قطع تعلق از وطن
قدیم خود نمیکردند از منع مذکور ممنوع نگشته دست از محاصره قلعه برنداشتند آنکه اینخبر بغداد پاشا که باعث و بانی امر
مصالحه شده هنوز در دارالملک روم بود رسید و از جانب او نیز ایلچی آمده در آن باب مبالغه و گفتگو کردند بندگان حضرت
معتمدی از ایل قاجار شاهوردی بیک نام چولاق مشهور را نزد محمد خان زیاد اغلی و ریش سفیدان آن طبقه فرستاده
پیغام دادند که پدران شما روی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آبا و اجداد همایون
ما بمراتب عالیه رسیدند و ملک قراباغ را ما بایشان داده بودیم و چون الیوم مصلحت دولت در آنست که در توقف
بر سر ملک مناقشت ننمایم ایشان اگر دولتخواه و یکجهت اند رضای ما را منظور میدارند و ترک منازعه و لجاج نموده بدیگر
آیند که در عوض قراباغ از سایر ممالک جا و مقام بایشان عنایت میفرمائیم قراباغ بجای نمیرود و اگر خداوند تبارک و
تعالی خواسته باشد باز بآسانی بدست می آید و اگر تقدیر الهی نباشد بار در کار ستیزه نمی توان کرد امید داریم که از یمن عنایات
الهی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد و مشار الیه احتیاط ورزیده بملاحظه آنکه مبادا آن معنی مرغوب طبع امرا نبوده باشد خود را
از جوف قلعه انداخته رومیان را از واقعه خبردار کرده و از قلعه مسطور مذکور را نزد محمد خان و امرا فرستاده و محمد خان صوفی
اغلی دولتخواه بود و بعد از اطلاع بر مضمون رضای خاطر اشرف خجسته از پای قلعه برخواست امرا و لشکریان پراکنده
گشته اکثر ایشان خصوصا امراء قراقلو شمس الدین لو و قرامانلو و کردان و دو ترک گشته بجا و مقام خود رفتند و بعضی
دیگر بجانب ارسبار آمدند و از ایل و اویماقات هر کس بهره از اخلاص داشت رضا جوئی خاطر مبارک را بر ملک و مال
ترجیح نهاده ترک آن ولایه کرده بممالک محروسه آمدند و جمعی که اخلاص و اعتقاد درست نداشتند روی ازین دولت
برتافته شیوه مجولت و غداری رعیتی رومیان ورزیدند و در آن ولایت ماندند محک تجربه ارباب اخلاص گشت **بیت** خوش بود گر
محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد محمد خان از آشوب و فتنه ایلات و ترک بدیطرف متوجه شد
آمد از آب گذشته نزد اسکندر خان رفته و مشار الیه همراهی کرده او را گرفته برومیان سپرد تا او را باستنبول برده
چند گاه در آنجا محبوس بود و بعد از صلح که گرفتاران جانبین اطلاق نمودند موما الیه را نیز سلطان مراد خان آزاد
کرده از آنجا بغداد آمده به شوشتر نزد مهدیقلی خان شاملو رفت و از آنجا بدرگاه معلی آمده در دار الارشاد اردبیل
ساکن گشت نقل است که محمد خان همیشه در اردبیل میگفت که عنقریب گنجه بمعونت روح مقدس سلطان الاولیا
بتصرف این دولت در آمده حکومت آن ولایت از جانب اشرف بمن تعلق خواهد گرفت چون مشار الیه [illegible]

قوی بود و بندگان حضرت اعلی بار جاه و ثوق و نیت صادق بعد از پنج سال که آن ولایت در تصرف رومیه بود بمقتضای الامور

مرهونة باوقاتها انجمن از حیز قوت بفعل آمده و بنیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال در سال یونت ئیل موافق سنه اربع عشر و الف

بنوعی که در محل قضایای آن سال سمت گذارش خواهد یافت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و محمد خان که انواع تعب و مشقت

کشیده جرعهای ناکامی از دست ساقی روزگار چشیده بود بار دیگر از اخلاص بکرکی دیگر باره و بالا آن جبه و سربلندی یافته از حضیض

یاس باوج عزت رسید و از هر طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود دیگر باره در آن ولایت لوای عشرت افراخت و جمعی که در اخلاص ایشان

خللی بهم رسیده بود در آن وقت آهنگ مخالفت ساز داده بعراق پناه بردند و ترک اوطان خود نمودند قهرمان قهر پادشاهی بجلای ایشان

حکم فرمودند همگی را قدرا و جبرا از دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که هم موجب آبادانی آن ولایت و هم موافق از منافق

متمیز بوده هر یک بجزای عمل خود رسیدند و انجمن کارنامه سلاطین روزگار و دستورالعمل خواقین نامدار گردد و هر چند این عقدمات

در محل خود سمت گذارش می یابد دگران در محل سوانح این سال مناسب نبود اما کلک سخن پرداز در اثنای گذارش قصه پر اشتباه

از سایه تکرار نیندیشیده و تجریر آن پرداخت دیگر از سوانح امسال فرار نمودن محمد شریف خان چاوشلو است مشارالیه ولد خلیل

ابن حسین بیگ قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان علیین آشیان و دختر زاده معصوم بیک صفوی است که در خدمت همیون معزز و محترم

و بمنصب موروثی سرافراز بود در وقتی که رایات اجلال متوجه خراسان شد مرشد قلیخان او را برتبه ایالت و داروغگی قزوین نویده

داده بمنصب او را بمحمد سلطان کوتوال شهزاده خود داد و او بمحض رضای مرشد قلیخان و هواپرستی و جاه طلبی ترک دوام خدمت حضرت

نموده قطع تعلق از منصب موروثی کرده ایالت و خانی اختیار نمود و تا صورت موکب همیون حاکم قزوین بود در اوایل امسال بی آنکه

استشمام رایحه بی التفاتی نموده باشد بمقتضای انجمن خایف چون بی رضای خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود خوفناک گشته

با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلی سلطان شاملو نیز بمجت برادر

مشارالیه و مخالفه ایام ابوطالب میرزا اندیشه مند گشته فرار نموده بگیلان رفت و چند کس دیگر که از حضرت اعلی هراسان شده

این عمل کردند خان احمد والی گیلان آن جماعت را در گیلان ماوا داده با ایشان مردمی بسیار کرد و نواب اشرف بجهة آنکه سد

این باب شود ایشان را از خان احمد طلب فرمودند مشارالیه از فرستادن ایشان ابا نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان حضرت

اعلی چون وقت مقتضی بازخواست نبود تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته در آن سال در مقام بازخواست نبودند و هم در این سال فرهاد

آقا غلام حاکم اصفهان بجهة آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نواب جهانبانی حمزه میرزا منظور نداشته بود

بحکومت اصفهان بشیوه خدمتکاری مرشد قلیخان اختیار نموده بود مواخذ گردیده دارالملک و کل معاملات اصفهان بولی بیک غلام نواب

غفران پناه و جهانبانی که در خدمت حضرت اعلی معزز و گرامی بود تفویض شد **گفتار در بیان حالات و محاربات که در**

فارس و یزد و کرمان میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست قبل از این فارس مضمار قضا پرداز بعنی کلک بدایع نگار رقم نمود که سخن آرای

چنین بکمیت نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس بمخاصمه یعقوب خان امیرالامرای آن ولایت پرخاست از اردو فرار

نموده در یزد بکتاش خان افشار ایشان را بدست آورده بعلیقلی بیک قورچی ترکش که داروغه یزد بود سپرد و بحسب ظاهر

انجمن

انجمن دولتخواهی نام نهاده اما چون مردم عمیل مشرب پرواز نمود می خواست که بوسیله آقایان ذوالقدر ان فارس را بخود رام گرده صاحب

اختیار آن ولایت باشد و تحریک اغوای میر میران که به زیرکش مردی مشهور اند و نشورش طلب بود در کل ولایت فارس و یزد و

کرمان لوای اقتدار برافراخته فرمان روا باشد زیاده حسابی از ارکان دولت قاهره پادشاهی برنگرفت و چون هر دو مست

باده غفلت و غرور بودند از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند و بعد از آن که یعقوبخان متعاقب ایشان بیزد رسید از اطوار ایشان

آثار بغی و خلاف ملاحظه نموده لب از گفتگوی طلب آقایان بسته عنان عزم خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت بکتاش

خان جمعی را از عقب او فرستاده بکرورش رسیده و چون یعقوبخان بشیراز رسید در مقام رفع مفسدان طایفه ذوالقدر که با الله

بکتاش خان مستظهر بودند در آمده می خواست که در کسر شوکت بکتاش خان سعی نماید و شعله اقتدار او را از زلال تدبیر فرو نشاند که قوت

امداد و ذوالقدران نداشته باشد و چون از جانب اشرف مرخص بود که در انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد و دوایان

کرمان از جانب نواب همیون بعباس سلطان افشار عم بکتاش داده و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که برسر عباس

سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر سوء اعمال خود سر بهای بکتاش ایالت آن ولایت را بعباس سلطان شفقت فرموده

اند عباس سلطان که همیشه درین آرزو بود انجمن را غنیمتی عظیم دانسته طرح ایالت و دارائی انداخت و دست تصرف باموال دیوانی دراز

کرده عموم سپاهیان آن ولایت نقدها بنسیه داده زبان بزرگی اندیشیده باامید انعامات و مناصب مناسب بسر او

جمعیت نمودند و او بحکومت آن ولایت مشغول گردید چون انجمن خبر بیزد رسید تزلزل باحوال بکتاش خان بهم رسیده بریش سفیدان افشار که

در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون مهریش را در دو بود و از جانب او استظهاری نشده بود و آنست که ساخته و پرداخته یعقوبخان

است حقیقت خاطرنشان ریش سفیدان افشار کرده با پانصد نفر که کماپیش که با او بودند از یزد متوجه کرمان شده و چون خبر آمدن

یعقوبخان از مسموع عباس گشت حشری انبوه از تجمه افشار و طوایف کرمان و اعراب و احشام آن ولایت جمع آورده با سه هزار سوار پیاده

و سوار آماده پیکار او گشت و بکتاش خان چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردم کرمان نزد او نیامده و مع جماعتی

که با او بودند چه بی لطف و بی اعتماد بود و اندیشناک گشته در رفتن متردد و خاطر گشت بعضی از نیکخواهان بکتاش خان که از اطوار آن

سلسله باخبر بودند خاطرنشان او کردند که امساک بر جمعیت عباس سلطان غالب و زیاده داده و دشمنی داده و جماعت افشار سالها

که فریفته احسان و نمک پرورده این خانه اند و بحسب ضرورت بر سر او جمعیت کرده اند و معلوم نیست که که بجهة خاطر او مجادله بجان

رغبت نمایند و اگر اندک تغییری در عرصه واقع شود بعضی در دل محول گشته موجب دلیری عباس سلطان بگردد و بکتاش بر دو دلیری

شجاع صاحب همة بود تبدیر تقلبای مناسب بایل نموده مستعد رزم و پیکار گشت و تا حوالی شهر دیوجان کان نمود و از انطرف عباس

سلطان بجهة آنکه عقلا اندیشیده بودند در جنگ سعی کرده بمجرد صدمه نخست بمعرکه کرده روی بوادی فرار آورد و عباس سلطان

حال بر منوال مشاهده کرده چاره کار منحصر در فرار و تحصن قلعه داری دانسته با پسران و مردم معتبر خود بقلعه رفته متحصن گردید بکتاش

خان مظفر و منصور بشهر در آمده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری و جدال شد جناب آصف صفات حاتم بیک اردوبادی

که از عقلای صلاح اندیش صاحب رای بود و در آن وقت وزیر بکتاش خان بود رعایت حقوق نمک خوارگی آن سلسله نموده صلاح دولت

دران داشت که عم و برادرزاده بساط مخالفت یکدیگر را نوردیده و رگ عناد را نماینده و از تکباش خان استمداد نموده یعقوب رفت و عباس سلطان
را بحسن تقریر و نصایح و مواعظ دلپذیر مصاحب راغب ساخت عباس سلطان رضا بصلح داد مشروط برآنکه تکباش خان قسم یاد نماید که در حق
او و همراهان و مردمی که مرافقت او اختیار نموده‌اند در مقام غدر نباشد و بدی نیندیشد و الکا و تیولی که داشت بدستور باو وا گذارد
تکباش خان شروط مذکور را بایمان مغلظه موکد کرده عباس سلطان و سایر متحصنان تکیه بر عهد نااستوار او کرده بعد از عهد و میثاق
از قلعه بیرون آمدند و تکباش خان العهد و پیمان وفا نموده همان چند روز عم و عمزادها را گرفته مقید و محبوس ساخته بان کشتن(?)
نموده قطع صله رحم نیز جایز داشت و عم خود را که بمنزله پدر بود با عمزادها بی اطلاع وزیر و منسوبان آن سلسله از میان برداشت
و آن جمعی چون مبارک نیامده در همان روز دیر زمانه غدار خاک ادبار بر فرق او بیخت و از کاسه ناکامی شربت هلاک
در کام او ریخت القصه تکباش خان خاطر از مهمات کرمان جمع نموده دیگر باره بیزد مراجعت نمود اما یعقوبخان در فارس
لوای شوکت و اقتدار برافراخته شروع در گرفتن مفسدان ذوالقدر نموده با هر کس مظنه خلافی داشت گرفته بقتل رسانیده و خانهای
آقایان را که در بیرون دیوار شهر بود ویران ساخته(?) و املاک و اسباب ایشان را ضبط کرده مرشد قلیخان حاکم ایج و نیریز با دولت سعید(?)
شاملو علارمان(?) قدیمی ذی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوبخان چون سوء مزاج اشرف با آن سلسله میدانست او را از حکومت
آن ولایت عزل نموده مشار الیه از اطاعت او سر باز زد یعقوبخان برای خود با اشاره حضرت اعلی علی ابی القادر(?) ببهانه شکار
از شهر بیرون آمده علی الغفله بر سر او ایلغار نموده مشار الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردید و یعقوبخان بقتل آن جمیع(?)
از اولاد و اتباع او مبادرت نموده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشت نقد و جنس بقیة السیف را از آن ولایت بیرون
کرده حسین بیک پسر بزرگ شاهوردی خلیفه با سایر مردمی که از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال پریشانی و غارت زدگی بیزد
آمدند تکباش خان مقدم ایشان را گرامی داشته همه را در کنف حمایت خود جای داده رعایت نموده در کل مواد مخالفت یعقوبخان اختیار
نموده بفکر و اندیشه تضییع او پی برده تا آنکه آقایان ذوالقدر را نیز که در قلعه در دست علی قلی بیک قورچی ترکش شاملو بود مطلب(?)
اصیل از و گرفته مطلق العنان ساخت و در مقام تربیت حمزه بیک جاسلو در آمده او را با پایه شیراز موعود داد و از جانب ایشان
عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرد که چون میانه یعقوبخان و طایفه ذوالقدر بفساد انجامیده
و ریش سفیدان آن طبقه بهیچوجه با او التیام نمی‌گیرند و ابا و امتناع می‌ورزند اگر عنایت شهریاری شامل حال ایشان گشته یعقوبخان
را از حکومت شیراز عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه شفقت فرمایند بصلاح دولت اقرب است و منجوات(?) که بدین وسیله
مکنون خاطر او بظهور آمده و تمام مهام آن ولایت در قبضه اقتدار او باشد هر چند نیکخواهان و صلاح اندیشان خصوصا جناب آصفی
حاتم بیک وزیر او را از این بوالفضولی منع نموده می‌گفتند که جناب خانی از طایفه افشار حسب الفرمان قضا جریان حاکم کرمان
و مهمات یزد و طایفه ذوالقدر بنسبتی بشما ندارند و لایق حال عالی آنست که از یزد متوجه کرمان شده بدارائی آن ولایت مشغول باشند
و پیرامون اینگونه بوالفضولی که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست نگردند و همواره ولیخان پدرش که در اردوی بود
کسان فرستاده او را منع میکردند اما او از اخلاص بهره نداشت بمنع کسی ممنوع نگشته از و آثار عصیان و طغیان بظهور رسید تا آنکه

بجبال

بجبال پناه اراده نمود که اگر از دیوان اعلی مهمات بر وفق رضای او بعمل نیاید دست آویزی جهت خود بهم رسانیده بر کل ولایت یزد
و کرمان و فارس رقم اختصاص کشد و مشار الیه شراب کم میخورد بترکیب افیون دراعتیاد بود اما چنان از باده نخوت و غرور
مست بود که جز حرف استقلال و خیال بلند پروازی بر زبان نمی‌آورد و گاهی در آوان نشاه افیون میگفت که من کمتر از امیر محمد مظفر نیستم
از مرتبه تکلی بپایه سروری و سلطنت عروج نمود و از اینگونه هذیانات از و بظهور می‌آمد و میرمیران بی اخلاص تصدیق می‌کرد القصه
آقایان شیراز از و تعهد نمودند که بفارس شده هر یک اویماق خود را جمع نموده مردم آن ولایت را که از تسلط و استیلای
یعقوبخان بتنگ آمده از و خایف و هراسانند بجانب خود خوانده او را از آن ولایت اخراج نمایند تکباش خان بسخنان
واهی دور از کار ایشان فریفته شده نام ایالت فارس بر حمزه بیک جاسلو نهاده او را با آقایان و یکصد و پنجاه نفر از غازیان
افشار بجانب فارس فرستاده خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علی قلی بیک انتزاع نماید علی قلی از اطاعت او سر باز زده
قلعه را ضبط و تکباش خان در گرفتن قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره مامور کرده و میانه فریقین نزاع و جدال بوقوع می‌پیوست تا آنکه
حقیقت اینحالات بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون بجهت رفع آن اختلال بدانطرف لازم شد و از دار السلطنه
قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمد از ورود این اخبار ولیخان پدرش که در اردوی معلی بود خجلت زده اعمال پسر گشته
روز بروز ناکامی می‌گذرانید القصه چون رایات جلال متوجه اصفهان گشت و خطه کاشان محل نزول موکب نصرت نشان شد
خبر کشته شدن تکباش خان باستقبال موکب همایون آمده خاطر از اندیشه او فارغ گردید و تبیین اجمال التفصیل(?) این احوال
آنست که چون آقایان ذوالقدر قدم در فارس نهادند یعقوبخان بنیروی دولت قاهره بنوعی آن ولایت را ضبط نموده
خایف و هراسان گشته بودند که حرف مخالفت او در صحیفه خیال ایشان نقش نمی‌بست و حمزه بیک بجانب شولستان که در زمان حکام
باو و طایفه جاسلو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفه افشار دست تصرف بآن حوالی دراز کرده بخت قلعه سفید را پشت در
آورده بانه(?) آقا نام معتمدی بسپرد که اگر ایشان را حادثه پیش آید که بامنی محتاج گردند خود را بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار
حمایت نمایند و بعد از استحکام قلعه در آنجا و روزی چند در محل اقامت انداخته اما از طایفه ذوالقدر کسی بر سر او جمع نشد و مهمات
ایشان بر وجهی که مطلوب ایشان بود مشیت نپذیرفت یعقوبخان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر
ایشان ایلغار نمود و آقایان افشار علامت ادبار در ایشان ملاحظه نموده اراده بازگشتن نمودند و بعضی از ذوالقدریان یعقوبخانی
با ایشان رسیده جنگ در پیوستند و اکثر آن جماعه مقتول گشتند و قلیلی که نجات یافتند بیزد آمده تکباش خان را از حقیقت
احوال آگاه ساختند و از کمی موجب خفت و بی اعتباری او گشت مجملا حمزه بیک و اسمعیل خلیفه ولد اسحق خلیفه و رفقا که از قضیه
ایشان و آمدن یعقوبخان خبر یافتند چون جمعی که مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوبخان نداشتند
بر خود قرار تحصن قلعه داری بر خود داده چون بپای قلعه رسیدند آقای کوتوال قلعه که محل اعتماد حمزه بیک بود بزمانه یاری
گشته ابواب قلعه مانند بخت و اقبال بر روی ایشان بسته راه نداد حمزه بیک و رفقا از تحصن قلعه مایوس گشته چاره دیگر نمی‌دیدند(?)
که یعقوبخان چون بلای ناگهان و قضای آسمان رسیده دست و پای شکسته شده(?) چون دست ایشان از یزد کوتاه شده بود

افشاران کوه‌گیلویه رفتند یعقوبخان کس فرستاده ایشان را طلب نمود و حاکم کوه‌گیلویه حمایت نتوانست نمود ناچار بدست داد
همگی گرفتار شده باکر ریه نزد یعقوب خان حمزه بیک با بیست و چهار هزار نفر از آقایان معتبر مقید و محبوس بشیراز آمده و رود لشکر به
حضور صاحبقران جامع اسلو متفرق و پراکنده گشته حمزه بیک و رفقا که بدست مردم یعقوبخان در آمده بودند همگی مقتول شدند و یعقوبخان
هر یک از خصما و اضداد خود را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و با هر کس که مظنه داشت از ایشان بر داشته در سنگ و ماه
ایشان تاخیر جایز ندید است و خاطر از ممر ایشان جمع داشته در کل ممالک فارس نافذ الحکم و فرمانروا گشت و انشاء آقا قلعه را بتصرف
یعقوبخان داد و بعد از این قضایا یعقوب خان متوجه دفع کلباش خان گشته تا قریب ده هزار کس از امرا و اعیان و متجنده فارس را
و چریک الولایه جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که قبل از جلوس همیون حاکم ابرقوه بود
در ایام جلوس همیون منصب قورچی باشی گری یافته در ثانی الحال باتفاق امرای حاضر در تعمیه محبوس گشته بالتماس [illegible] پدر کلباش
خان از حبس خلاص یافت در ایامی که موکب همیون در خراسان بود به یزد آمده جمعی از ملازمان قدیمی او و پیشکش در ابرقوه بودند بدیر
او جمعیت نموده و با امداد کلباش خان قلعه ابرقوه را متصرف شده حاکم آن ولایت شد اما ظلمه و اقتدار کلباش خان در حق خانزاد پیش بوده
و باطنا با او صفائی نداشت و کلباش خان بجهت قرب قرابت و حقوق تربیت قلی بیک پدر او با او مدارائی میکرد و چون یعقوبخان
بنزدیک ابرقوه رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون کلباش خان خلاف ولی نعمت بظهور آمده همت بر دفع او مقصور را
طریق اخلاص آنست که تعصب اویماق را منظور نداشته بمعسکر انجانب ملحق گردد که انشاء الله تعالی چون دفع شر او نموده شود دیگر
کرمان با عزیز تعلق خواهد گرفت یوسفخان نوید ایالت کرمان یافته با قشون لشکر خود به یعقوب خان ملحق گشته اطاعت او اختیار نموده
یعقوبخان بموافقت او که بزرگزاده افشار بود مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکری انبوه روانه یزد شده و در حینی که کلباش خان
قلعه یزد را محاصره کرده میانه او و علیقلی بیک شاملو قورچی ترکش که والی نزاع و جدال بود بطغاه در یزد رسیده کلباش خان
چون از آمدن ایشان خبر یافت بجهت آنکه اکثر قشون لشکر او در آنوقت در کرمان بودند و بیشتر او حاضر نبودند مضطرب گشته
با ریش سفیدان افشار قرار مشورت در میان انداخت تنگوزاهان (?) آن سلسله با او گفتند که تا خان در یزد توقف دارد مردم از دور و نزدیک
او را بعصیان و طغیان منسوب میسازند اولی آنست که ترک سلکی یزد نموده روانه کرمان گردد (ع) بشهر خود روم و شهریار خود باشم
و هرگاه خان در کرمان باشد بدخواهان را مجال تشنیع نمی‌ماند و یعقوبخان جرات آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک اگر یعقوب خان
لشکر بکرمان کشد در آنجا دفع او آسان میتوان برداشت کلباش خان را غیرت دامن گیر شده نخواست که پشت بخصم نماید و چون
ظهور همت زده گریز باشد و میر میران نیز چون بعوضه او در الولایت لوای شوکت و اقتدار بر افراشته بود مانع رفتن او میشد
و مجملا کلباش خان بتحریک جهلا و مردم نادان با اندک مردی که با او بودند عازم محاربه یعقوبخان گشته از شهر بیرون آمد و در
برابر سپاه فارس که ده برابر ایشان بود صف قتال آراست و از جانبین مبارزت کار زار برده جرخچیان لشکر شیراز حملات
متواتر نموده دلیران لشکر افشار تاب صدمات ایشان نیاورده تزلزل بحال سپاه یزد راه یافت اما کلباش خان چون قلت
سپاه خود و کثرت اعدا مشاهده نمود دانست که اگر بقاعده و آداب جنگ کنند مقاومت با آن لشکر بیشمار نمیتواند کرد بنجار آورده که

بطریقی کرده محاربه نماید سلطان عمل نموده بود بعمل آورده با جمعی سپاه یکبار خود را بر صف سپاه یعقوبخان زده ویران ساخته و تزلزل
در ارکان ثبات و قرار لشکر شیراز انداخت و بدین طریق عمل نموده یعقوبخان سراسیمه شده از یک صدمه دلیرانه که از غلبه افشار بظهور
آمده آثار ضعف و انکسار از ناصیه لشکر احوال یاران خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم دور گشته خروج و احتیاط
را آماده بود محمد قلی خان ولد مرتضی قلیخان برناک که از زمره امرای فارس بود او را از حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب
نمود و کلباش خان در آن اثنا کر و فر چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از غازیان افشار از کثرت آن لشکر اندیشید و دست در عنان
نگاه داشته از آن جسارت و دلیری مانع آمدند و لحظه‌ای در برابر لشکر قول متوقف شدند و القدریان چون توقف ایشان
را مشاهده نمودند اطمینان یافته ثبات قدم ورزیدند جمعی از افشاران ملازم یوسفخان در عین ستیز و آویز کلباش خان را در میان سپاه
شناخته یعقوب خان خبر دادند که کلباش خان در میان این فوج قلیل است که بجنگ پیش آمده اند یعقوبخان که او را در قول یعقوب
بوده و گمان نمیداشت چون اطلاع یافت که از قول او را فتاده پیش آمده لشکریان خود را ترغیب نموده که او را در میان
گرفته راه بیرون شد بر او مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او در آمده در میانش گرفتند کلباش خان چون حال
متوال دید خود را غرقه دریای بلا یافته از آن توقف و انجا پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تحیر گزید چه اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال
گرفتاری داشت بالضروره عنان از معرکه پیچیده خواست که بقول ملحق گردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف شکن یعقوب
خان او را از پیش و پس فرو گرفته بودند از همه بنهاله راه شهر پیش گرفت و مردم قلی نیز از هزیمت او آگاه گشته راه فرار نمودند
چون بشهر داخل شد دروازه‌های شهر را بمردم اعتباری سپرده نزد میر میران رفت که عزم کرمان و توقف نمودن در یزد
قلعه داری را با او مشورت نماید جمعی از تنگوزاهان او که بشهر آمده بودند از این آمدن نکوهش نموده گفتند که از همین جا راه کرمان پیش
بایست گرفت و الحال مقتضی عقل این بود و حالا نیز مجال توقف نیست تا صباح ده فرسخ میتوان رفت و همین لحظه روانه باید شد
کلباش خان را غیرت دامن گیر شده بیه میر میران که حرم محترم او بود نمی‌توانست در یزد گذاشته خود بیرون رود و همراه
بردن دشوار و مفاسد داشت چه محتمل بود که یعقوب خان جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد و بمردم خود نیز بدمظنه
شده اعتمادی نکرد اما یعقوب خان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافته
چون روزگار بیگاه شده تعاقب منهزمان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد در همانجا فرود آمدند و همان شب مستحضر
شد که کلباش خان بشهر رفته خواست تا او را بلطائف الحیل بدست آورد و اندیشه داشت که مبادا در همین شب روانه کرمان
گردد همانجا محفظ دو کس از ریش سفیدان بر رسم رسالت نزد میر میران بشهر فرستاد و خلاصه پیغام آنکه کلباش خان مخالف دولت
شاه عالمپناه نموده و او را بشما سپرده‌ام اگر بطریقی رود آنجناب در خدمت اشرف مواخذ خواهد بود و در ضمن پیغام اندک تهدیدی
کرده بود و میر میران که سید بزرگ عالیشان با احترام بود و در هیچ جا زبان احدی از امرا و اعیان بسوء ادب بجانب او نگاه نکرده
بود و میدانست که یعقوبخان خان و جاهل و متهتک و مغرور است و محتمل که با او نیز در مقام خشونت در آید از تهدید اندیشیده و در حضور
کلباش خان بفرستاده‌ها گفت که ایشان نزد من آمده و بجائی نمیروند انشاء الله تعالی آنچه خیر و صلاح است بعمل خواهد آمد و کلما

انکه سپاه بکتاش خان بطرفی بیرون رود و او موافقت کرده جمعی تعیین نمود که از و غافل نبوده باشند و اگر بیرون رود مانع آیند و چون
اتفاق گرد و کسی را پروانه که بمحافظه مردم او مقرر بود فرستاده جمعی از مردم یعقوب خان را بشهر در آورد و در خانه باز داشت
بکتاش خان که شیوه بیوفایی میرمیران را ملاحظه نمود و از موافقت و معاضدت او مایوس گشت دانست که استحکام برج و
باره و قلعه داری ممکن نیست و فایده نمی بخشد و مع ذلک مردم خود بدو خطه وی اعتقاد شده بود و در شب که اضطراب افتاده بود
که چه تدبیر کند نه رای بودن داشت و نه پای رفتن مردم میرمیران پیش و پس او را گرفته در بیرون و اندرون از و غافل نبودند و چون
حیرتش بر شده بود و اجل امان او را گرفته نگذاشت که بهیچ طرف حرکت کند و در ان شب دیگر که مردم هر کس بکوی در خانه بودند او را در
اضطراب هر لحظه باندرون میرفت و بیرون می آمد و هر دم خیالی و اندیشه مینمود درین آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم یکان
یراق بسته بر در خانه ایستاده اند و دانست که مردم یعقوبخان اند و باشاره میرمیران آمده اند دست بشمشیر برده و بجانب ایشان حرکت
نمود و درین اثنا گلوله تفنگی بدست او خورده دستش از کار باز مانده و مشخص شد که کسی را شست تفنگ بوده اند و شد یکی از جمع ایشان
او که تفنگ در دست داشت و در انوقت حاضر بود از شراره تقضای آتش گرمی فرصت جسته او را بسوخت القصه آن جماعت او را
زخمدار یافته خود را باو رسانیده گرفتند بکتاش خان خود را در دست دشمن یافته از غیرت نخواست او را دست بسته برابر یعقوبخان برند
آن جماعت را از طایفه افشار خوفناک کرده باید بقتل خود راه نمایی کرد ایشان فی الفور بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نصف
شب بود که این واقعه روی نمود و کلاه گوشه عظمت و اقتدار یعقوبخان باوج رسیده و سر بکتاش خان را بدرگاه والا فرستاده حقایق احوال
عرضه داشت نمود و عار زمان و اتباع بکتاش خان بحفظ حال خود پرداخته در جاهای محکم مختفی داشتند ... صبح صادق نمایان شده
بود که لشکر ذو القدر بشهر ریخته دست بغارت و تاراج خانهای افشاران دراز کردند مردم شهر هر که موافق از مخالف و دوست از دشمن
نمیدانستند هر جا دست می یافتند بکار و بجنب غارت مشغول ... مجملا درین فتنه انواع تعب و تشویش باهل یزد رسیده و ...
شورش ... بود و خانه بسیاری از اهالی یزد و اتباع میرمیران نیز بباد نهب و غارت رفت از اولاد و عظام میرمیران جناب
شاه خلیل الله ... با بکتاش خان مخالف بود و میانه او و یعقوب خان مراسلات واقع میشد و ان وقت نزد یعقوبخان
در آمده معزز و محترم بود و اما میرمیران و سایر اولاد ... یعقوبخان بموافقت بکتاش خان و مخالفه عصیان متهم داشته احترامی
نکرد بلکه بمقام استخفاف در آمده جمعی را که بضبط خزاین و اموال بکتاش خان تعیین کرده بود بمحافظه خانه او تعیین کرد ...
این سلسله علیه ... در منزل او بود ... ملاحظه نموده ... بی اندامی نکردند و دست درازی ...
کمتر واقع شد اما خفت و خواری بسیار باو رسید و یعقوبخان توقعات کلی از و کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و ترجمان باز یافت کرد و رقم
حروف حقیقت واقعه مذکور را از جناب آصف صفات حاتم ... که در میان آن قضیه بوده استماع نموده و بنوعی که از او شنیده بود در قلم تصدیق
فرموده اند و از اطناب ... خصوصیات آن قضیه با زیاده و نقصان در قلم آورد القصه یعقوب خان چند روز در دار العباده یزد
و باغات و بساتین جنت آیین آنجا بعیش و عشرت گذرانیده و شاه خلیل الله ضیافتها ... یعقوبخان را امساک ...
بود و چون خزاین و اسباب بکتاش خان که در عرض ... سال جمع آمده بود در تصرف خود ...

گشته رقم اختصاص بر ناصیه و نفایس اموال او بجهة خود جدا کرده و قلیلی از آنها بپایه سریر اعلی فرستاد و اگر خاطر اخلاص گزین نسبت
بجلوه درین خدمتکاری افتخار نموده خزاین عالم را برضاجویی خاطر والا نثار ... که اولی بمرتبه اخلاص است برابر نگیرد و خود را الوده
درم و دیناری از مال او نگرداند چه هر گاه درین شیوه سلوک نمود و دقت بجز خاصیت خسروانه کل ما یعرف بکتاش خان را که ...
اشرف ذره قدر ... مع شی زاید باو انعام خواهد فرمود چون از ان شیوه سعادت افزا بهره نداشت بر خلاف مرضی
آورده گشته اسباب عظمت و بزرگی خود را جهت آماده یافت بنوعی مست باده غفلت و پندار شد که چشمش از تقبیح اعمال که از و بظهور
میرسید پوشیده گشت و از نشاه نخوت و غرور بمستی آغاز نهاده ... عمود جرات نمود و از جمله سخنان ...
و صلاح خود دیگران فرستاده شرط و پیمان از و گرفت که از صوابدید او تجاوز نماید و در کل امور تابع او ... بوده ...
خان برادرزاده خود را ... و از سعادت خدمت اشرف دوری گزیده بخیال استقلال دار الملک شیراز توجه نمود و ...
... و رای آیین سلاطین پیش گرفت و ... میرمیران که زوجه بکتاش خان بود بعقد خود وعده داده ... شیراز ...
بعقد و حباله نکاح خود در آورد و تغییر و تبدیل در احکام نموده کل مملکت فارس را ملک متعلق خود دانسته املاک جمعی از ذو القدر
را که معقول ساخته بود جهة خود ... نموده بحیطه ضبط در آورده و ... بنهایت منحبط گشته جاه و جلالش بسر حدی رسید که ...
لار خلعت فرستاد و چون عالمیان شفقت شاهانه درباره یعقوب خان مرجه کمال مشاهده می نمودند ...
او تجاوز نمی کردند و والی لار بطریق چاکران استقبال نموده خلعت او را پوشیده و مجملا یعقوب خان چند گاه در شیراز
دولت بوده بعیش و خرمی روزگار می گذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسید و اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت متهم
ساخته بشامت آن گرفتار گردید و خاتمت احوال او در قضایای سال آینده بوضوح خواهد پیوست ... خواهد گشت ذکر

توجه موکب همایون بجانب اصفهان و بیان حالات و فتوحاتی که در آن سفر خیر اثر روی نموده

قبل ازین در دیباچه سخن سرایی ...
کلک ... پرداز بدینگونه آرایش یافت که چون اخبار اختلال احوال ولایت کرمان و یزد و عصیان و طغیان بکتاش خان
بمسامع جاه و جلال رسید توجه موکب همایون بدانطرف لازم گردید عزیمت الصوب جزم فرموده بدار السلطنه اصفهان
همراهی قاید اقبال از مقر سلطنت جلال در حرکت آمده متوجه گشتند درین سفر خیر اثر نواب سکندر شان را تکلیف ...
نمودند و بحضرت رضاجویی خاطر انور گشته باتفاق یکدیگر قران کرده با هم مه و آفتاب روی توجه بدانطرف آوردند
یولی بیک غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود از ولایت پر آشوب دید و او نیز قلعه تبرک را تعمیر نموده برج و باره را استحکام
داده آذوقه و یراق و ما یحتاج قلعه داری مرتب داشته و از غایت شقاوت و بی عقلی و غرور و غلوی خوش آمد گویان خود را
مالک ملک اصفهان دانست حرف استقلال بر صفحه خاطر نگاشت و قشون و لشکری آراسته برای خود مرتب داشته
لوای اقتدار برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان نزول نمود در آنجا خبر محاربه و مقاتله یعقوبخان
و کشته شدن بکتاش خان چنانچه تحریر پیوست رسیده موجب ابتهاج خاطر دولتخواهان گشت و یعقوبخان بخلع فاخره و
جلدو و جایزه استحسان و سرافرازی یافته کس باصفهان فرستاده یولی بیک غلام ... که ... پذیر باشد که ...

او بمی آیم و بار سال استمالت نامها و خلع پی در پی خاطر او را اطمینان بخشیده و او انه الصوب شدند یولی بیک چون از گذشته بد
بکتاش خان و توجه موکب بحضرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده باستقبال
موکب همایون آمده در مابین کاشان و اصفهان شرف بساط بوس دریافته مورد شفقتهای بی اندازه گشت و همان روز رخصت
یافته جهة سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق مهمانی بازگشت رایات نصرت آیات در ساعتی سعد باصفهان رسیده
اهالی آن مملکت بلوازم استقبال پرداخته از دولت آباد که سرفرسخی شهرست تا دولتخانه مبارک که نقش جهان بای انداز انداخته
و در چند مکان طبقهای زر نثار موکب اعلی کردند و بندگان حضرت اعلی بکمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده در دولتخانه
نزول اجلال فرمودند و آن مکان مبارک از فر ورود مقدم همایون رشک روضهٔ جنان گردیده و ابواب عیش و شادمانی بر چهرهٔ
آمالی و امانی منتسبان دولت قاهره مفتوح گشت و یولی بیک بمراسم خدمات قیام مینمود اما قلعه طبرک را که استحکام داده
بمعتمدان خود سپرده بود و احدی را بقلعه راه نمیداد و تا غیشی از و که داغ بندگی این دولت در جبین داشت پسندیده نمی نمود
علی ای حال حضرت اعلی حرفی ازین مقوله با و اظهار نکرده هر روز لطف مجدد درباره او بمنصه ظهور میرسید تا آنکه
حسب الاشاره همایون در منزل خود بترتیب جشن و اسباب سرور پرداخته ما یحتاج آن مجلس عالی بر وجه لایق سرانجام داده و بندگان
حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان تشریف حضور ارزانی داشته منزل او را بنور حضور منور ساخته و جشن خسروانه بصحبت موکب
انعقاد یافته مقربان بساط اقدس و مجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام آرزو میکشید
و یولی بیک بمقتضی الخاین خایف با وجود الطاف گوناگون شاهی خالی از توهمی نبود در آن مجلس واهمه عظیم باو راه یافته بعد از
دو سه روز با جمعی از معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ بر برج و باره بر آورده شروع در قلعه داری کرد و این حرکت ناهنجار
که از کمال سفاهت و بیعقلی تواند بود موجب استعجاب همگنان گردیده بندگان حضرت اعلی از روی لطف و شفقت نواب
جمعی از اعزه حضور صاحب بیک کمونه را که از امرا و اعاظم زمان شاه جنت مکان است نزد او بقلعه فرستاده از نتیجه آن امر او
پرسیده بنصایح ارجمند او را از وادی مخالفت گذرانیده بشاه اطاعت و اخلاص دلالت نمایند و از خاتمه و عاقبت عصیان و کفران نعمت
تحذیر و تخویف نمایند و یولی بیک بسبب غفلت و نادانی در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنوده فرستادگان را
در قلعه توقیف نمود و بمعتمدان سپرد و چون آوازه مخالفت و شقاوت او و غلامی نادان در شهر اصفهان که محل نزول شهریار جهان بان
موجب نقص دولت و مستلزم مفاسد عظیمه بود بساط محاربه او نوردیده تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته خاطر او را بلطف و شفقت و عفو
و اغماض اطمینان داده باصلاح دولت او میپرداختند و فرهاد خان قرامانلو که بین الاقران بمزید قرب و منزلت امتیاز داشت
و با یولی بیک در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا اسباب صداقت و دوستی مهیا داشته در خدمت اشرف متقبل شد که بقلعه رفته
او را نصیحت نموده بیرون آورد حسب الامر درجه قبول یافته با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه رفت یولی بیک روز اول
با فرهاد خان طریق اختلاط یارانه کرده تواضعات رسمی بجا آورد روز دیگر با فساد جمعی از مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهاد خان را
در قلعه نگاه داشته و شمشیر و آلات جارحه آنچه او و ملازمان او داشتند از میان ایشان گرفته او و ملازمان او را بمردم جدید همه

سپرد و چند روز در قلعه میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان به بندگان حضرت اعلی رسید ازین جسارت و بی ادبی
نایره غیرت پادشاهانه التهاب پذیرفته حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه و اکابر و اعیان اصفهان قلعه را مرکز وار
در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری پردازند و فرمان بران از فرمان پادشاهی نموده بر اطراف و جوانب قلعه محیط
گشته و چند روز همچنان ابواب محاربه مفتوح بود یولی بیک بعد از خرابی بصره از غایت بی فکری کار بخود
افتاده دانست که این شیوه نامرضیه کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرتست در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت
که اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلات این غلام کشیده حکومت اصفهان بدستور بمن تفویض نمایند ترک قلعه داری نموده بیرون
می آیم فرهاد خان بنابر مصلحت وقت قبول ایجاب ملتمسات او کرده بحجت بندگان اشرف عرض نمود بندگان حضرت اعلی
ملتمس او قبول نموده فرهاد خان عمل نموده عطیات یولی بیک بانجاح مقرون گردانیده خلع فاخره فرستاده و او را بمواعید گوناگون
اطمینان بخشیدند و یولی بیک بتعهدات فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد و شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت
اعلی بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطن خاطر مبارک از حرکت ناهنجار غبارآلود بود و هیچگونه خیال
با ولی نعمت عصیان ورزیدن و بدینگونه امور جسارت کردن و امید فلاح و نجات داشتن از بی سفاهت و بیعقلی است با وی
نعمت از برون آی گر سپهری که سرنگون آئی و عاقبت همین مصداق حال او گردید بالجمله چند روزی یولی بیک هوای حکومت اصفهان
در سر داشت و رفع غبار خاطر اشرف را در سپردن قلعه تصور نمود و حضرت اعلی بسبب بی اندامیها که کرده بود حکومت او را کار
بوده بحکمت در آمدند یولی بیک ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بجیوه راضی گشت و بفرهاد خان متوسل گشته کار خود را باو
حواله کرده فرهاد خان با او سلوک ملایمانه کرده همچنان الفت تمام بود اما عاقبت کفران نعمت شامل حال او گشته عنقریب
رشته حیاتش بتیغ قطع روزگار منقطع گشت چنانچه در ذیل مذکور میگردد آغاز سال میمنت مآل اودئیل ترکی مطابق سنه تسع
وتسعین وتسعمائه که سال چهارم جلوس همایون اعلیست چون شدت زمستان و سرمای روی بانحطاط آورده خسرو بهار
گلزار جهان را بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داده بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید و باز فرش مجدد فروردین
بساط آئین عیش را آئین درفزای جهان بغیر و نیاء گسترانید و رش نور در نیای یعنی خسرو ثوابت و سیاره از خلوتسرای حوت بیرون
خرامیده بجلوگاه حمل بر آمد و کشت چون خسرو بحر کاهی مسند آرای کشور شاهی بندگان حضرت شاهی ظل اللهی در دار السلطنه
اصفهان کامیاب عیش و عشرت روزگار خجسته آثار بخرمی و شادکامی میگذرانیدند از سوانح این سال فرستادن بار گران
سلطان روملوست برسم رسالت بجانب هندوستان بر عالیان آمینی کالشمس الشارق من السماء وهو اینست که از آغاز
طلوع نیر عالم افروز این دولت روز افزون محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابو سعید سلطان گورکان که از صولت سپاه
اوزبک و استیلای محمد خان شیبانی در ماوراء النهر و اختفا از خود و بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامه نیافته بعد از
توبی در حدود کابل و حصار شادمان و بسیر و سامان میگشت چنانکه در صحیفه اول در طی وقایع احوال حضرت خاقان سلیمان
مکان اشارتی بدان رفته با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص هواخواهی پیش آمده سلطان اولس میرزا ابن سلطان محمود میرزا

عمزاده خود را که حاکم بدخشان میرزا خان استظهار یافته بود بخدمت اشرف فرستاده و در استرداد ملک موروث از آن حضرت استمداد
نمود و خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر قزلباش را بمعاونت او نامزد فرمود تا به پادشاه استظهار او سپاه ماوراء النهر به حیطه تسخیر کشیده
در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاد و چند سال میان او و خانان اوزبک در ماوراء النهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات
روی میداد و همیشه بحمایت خاقان سلیمان شان مستظهر و بین الجانبین وفاق و دوستی مرعی و مسلوک بود تا در مرتبه آخر که
اوزبک هجوم آورده در حدود بخارا با عبدالله خان و سلطانان اوزبک مصاف داده شکست یافت و دیگر باره بکابل خود را بدرگاه
عالم پناه فرستاده استمداد نمود در مرتبه خاقان سلیمان شان میر نجم ثانی اصفهانی را که رکن السلطنه بود با اتفاق امراء خراسان بکو
فرستادند و بسبب نفاق در پای قلعه غجدوان با خوانین اوزبک محاربه واقع شده کاری از پیش نرفت و بالاخره از کابل بروی
همت بتسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فرمان روائی گشت و بعد از آنکه بار بار پادشاهی سلطنت یافته وداع نموده ولد
ارشد او محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر والاگهر گردیده او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیمه روی داده تا چند سال
بدولت و اقبال بسر برده از تقدیرات الهی صولت سپاه افغان و استیلای شیرخان احوال و اختلال پذیرفته عنان عزیمت بروی … برگ
نهاده در ممالک هندوستان مجال اقامت او نمانده و ملک مالشیر گذاشته شکسته و بی سر و سامان روی بطرف زرند و قندهار
آورده در آنجا نیز از عدم موافقت بخت و مخالفت برادران مجال توقف ندیده روی امید بدرگاه شاه جنت مکان آورده چنانچه
در کتب تواریخ خصوصا تاریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت او دقیقه فوت و فرو گذاشت نشده او را بآیین شایسته چنانچه
سزاوار تخت نشینان بارگاه فتوت و بزرگ منشی است روانه فرمودند و بهمت بلند و نیروی اقبال ارجمند تمام ارکان احوال او
و از جانب آنحضرت تا … طریقه محبت و وداد مسلوک بود و همین انجا نیز آمد و شد مرعی و بعد از ارتحال آن پادشاه مغفور
فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای بر مسند سروری نهاد شاه جنت مکان سید بیک … وکیل السلطنه معصوم بیک
صفوی را با تحف و هدایای لایقه بتهنیت جلوس او و واقعه پدر بزرگوارش فرستاده پرسش نمودند و همواره بانواع مهربانی تلطف …
آورده و بعد از آنکه مشار الیه در سلطنت و فرماندهی هندوستان مطلق العنان گردید سد ابواب آشنایی کرده فیما بین مراسلات
وامد و شد انقطاع یافت چنانچه بعد از سوانح واقعه ناگزیر حضرت شاه جنت مکان که از انواع قضایا در ممالک ایران روی
داد و اصلا لوازم الفت و آشنایی و پرسشهای دوستانه که در هنگام شدت و ظهور فترت از دوستان … بعمل نیامده
فیما بین طریق آمد و شد مسدود بود تا آنکه حضرت اعلی درین سال که اوان جلوس سعادت مانوس همایون براورنگ عالم آرائی بود باد
عالیجاه مشار الیه باو فی الفت و آشنایی گذشته اراده احیای خصوصیت و آشنایی قدیم نمودند و اتفاق سلسله دوستی که در زمان
آبا و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته بود بمقتضای حقیقت سرشت بهدم بنیان آن رضا نداده و خاطر دوستی … ناخوش …
باهله رای جهان آرا بدان متعلق گشت که یکی از امیران طبقه قزلباش را برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستد قرعه اختیار بنام …
سلطان روملو که مردی صوفی نهاد و صافی اعتقاد و خردمند و چرب زبان بود افتاد و از دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه
محبت آیین ارسال داشتند و در آن نامه نامی اشعار بتکرار دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده محبه و عهد و مواثیق قدیمه را تحریک

سلیمان بود … اظهار فرمودند که چون پرتو تسلط عبدالله خان و جنود او بر خراسان مستولی گشته بالکلیه همت بر دفع سپاه اوزبک
و استخلاص ممالک موروث خراسان مصروف است اگر از امداد ظاهری متعذر باشند همت و توجه باطنی دریغ ندارند ع هرچه کند
همت مردان کند. و شرح آمدن او بعد از معرفت حال از هندوستان در محل خود ثبت گذارش یافته خواهد دیگر از سوانح این حال آنکه
میرزا لطف الله شریف شیرازی که وزیر اعتماد الدوله بود مورد الطاف شاهی گشته با آنکه با وزارت جمع کرده بخلعت خاص
و تاج مکرم مرصع و اسب بازین و لجام مرصع و چهار قب طلا دوزی و علم و نقاره که مخصوص امرای نامدار است سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش
با ایوان کیوان رسیده و دیگر از وقایع آنکه میر میران … از یزد بعزم پابوس اشرف باصفهان آمده میرمیران
بجهت سوء اعمال و موافقت بکتاش خان منظور نظر عاطفت گشت در باره او احترامی نیافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوب
خان متعلق بشاهی … بود مورد شفقتهای گوناگون گشته مهمات یزد بامر شفقت شد و در خلال این احوال … بیگم صبیه محمد شاه
جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میرمیران بود با اجل طبیعی در اصفهان گذشت و حضرت اعلی بتعزیه او تشریف قدم ارزانی داشتند
دیگر از قضایا آنکه درین سال چون توجه رایات جهان گشا بجانب فارس تصمیم یافته بود بندگان حضرت اعلی بودن شاهزادگان را
در … و فرار نمودن بعضی از فتنه انگیزان بانجا در قلعه و رامین صلاح دولت ندیده ایشان را بنابر رعایت حزم و دوراندیشی
باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشته و کوتوالی آن قلعه و محافظه شاهزادها با محمد بیک گرمیار رجوع فرمودند ذکر توجه
موکب همایون بدار الملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان و بعد از انتظام مهام آن ولایه معاودت نمودن بمقر سلطنه سعادت
بنیان چون یعقوب خان ذوالقدر که سابقا بخبر پیوست از یزد و … شده از باده غفلت و غرور بدمست و بی شعور گردیده بعضی دیوانه
خران قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بجهات مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف بودند مثل بوداق قراگوزلو و … شاملو و مختار
سلطان تکلو و … بیک ولد … اختیار ترکمان و ابوالفتح بیک شاملو ولد قولاد بیک امیر آخور از اردو فرار نموده بشیراز نزد
او رفته … بر صفای ولی نعمت … مقدم ایشان را گرامی داشت و با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاده ایشان او را
… باده غرور آمده … در کار او کرده … از دیار … و بدمستی او … بازخواست خزاین و اموال … خان
او را از ملازمت … اقبال شاهی خایف و اندیشناک می گردانیدند و همین موجب مزید علت گشته … بعصیان و طغیان برآورده
و امراء فارس با متابعت خود دلالت نموده هر کس اطاعت او نکرد تغییر میداد و برای خود امراء تعیین مینمود و بندگان حضرت اعلی … ارقام
و ارقام شفقت آمیز فرستاده … و بدنامی او را با آمدن اردوی معلی و دریافت شرف ملازمت اشرف تکلیف کرده …
و او از علت سودا و طغیان مالیخولیا … از ممالک ایران فارس … رسیده و ازینگونه بی باکی و مزخرفات
می آورده و خوش آمد او را … تخلف از فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال استقلال مینمود و گاهی در استحکام
قلعه کوشیده اندیشه تحصن و قلعه داری بخاطر میرد و آخر اعمال او موجب استعجاب بود طایفه ذوالقدر و امرای فارس از … اشفاق
شاهی که نسبت باو بظهور می آمد چنان … شده بود و … مخالفه او در مخیله … صورت نمی بست تا آنکه بعضی امرا از فرط
رفته آثار عصیان از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق کوشک زرد از اردو جدا شده بکارخانه اشرف آمدند و حقایق حالات …

معروض داشتند هرچند دفع و رفع او قابل نهضت موکب همایون نبود باراده سیر و شکار به ییلاقات کوه رنگ نهضت و شهر ... شیراز
و انتظام مهمات فارس عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشت یعقوبخان از آوازه موکب همایون و پی انفصال امرا اعمال و اثقال
خود را بقلعه اصطخر فرستاده با چند نفر از مردم معتمد بجانب قلعه رفته متحصن گردید ایلجیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت
قلعه رفتن او عرض نمودند و چون ییلاقات کوه رنگ زرد مخیم جنود و مخیم جاه و جلال گشت آلش خان مهردار را با یوزباشیان و ...
عظام ذوالقدر و مردم فارس بمحاصره قلعه مامور فرمودند و موکب همایون بجهت حرارت هوا چندگاه در ییلاق مذکور گذرانیده
عزیمت شهر شیراز نمودند در اوایل ماه ذوالقعده الحرام آن بلده فاخره که تختگاه جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور سخنوران جهان است از
قدوم همایون زینت بخش روضه جنان گردید و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود با دای لوازم خدمتکاری پرداخته تمامی
اهالی و اعیان فارس بپایه سریر اعلی آمده بسعادت پایبوس رسیده و بتحیت و شکر و اخلاص بجا آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی
لار نیز تحف و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نموده با وجود اعمال ... که از یعقوبخان بظهور آمده بود مشمول نواب اشرف
را در باره او انواع توجهات بود اما بر اطمینان خاطر ذوالقدر که از و خایف بودند ایالت ولایت شیراز و امیر الامرایی فارس را بمهدی قلی
خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد حضرت اعلی بغیر و نفی و اقبال در متنزهات آن بلده فردوس نشان
که عرصه خضری بخشید نزالش بسیر و سواری مشغول می‌فرمودند و در خلال این احوال از اصابه عین الکمال بجسم نقی ذات فرخنده صفات
اشرف رسیده در هنگام سواری و اسب تا خوش از اسب افتاده پای مبارکش کوفته گردید جراحان بمعالجه پرداخته بعنایت باری تعالی
آن کوفت زایل شده بصحت کامل مبدل گشت و خبر عصیان و طغیان یوسفخان افشار در رسید و قورچیان و ملازمان درگاه را که بجهت
خدمات دیوانی در کرمان بودند بیرون کرده و قلعه را مستحکم گردانیده دم از موافقت و هواخواهی یعقوبخان میزنند کیفیت
حضرت اعلی فرهاد خان را بجهة دفع فتنه او روانه کرمان گردانیدند و چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی ولیخان و بکتاش خان
بودند ولیخان را که مردی نیکو خواه و صلاح اندیش بود بجهت تدارک اعمال و افعال ایشان ... و بایا آنجا بعضی از اولکا و ولایت سرافراز ساخته بعضی دیگر را
باسمعیل خان آلپاوت افشار داده و همراه فرهاد خان فرستادند و یک غلام در این سفر برفاقت فرهاد خان مامور
شد از سوانحی که در شیراز بظهور آمد کشته شدن شاهقلی خان ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبداللطیف بیک
که بهره و از احفاد و افشار مذکور شد در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شد که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش که
در هر سری سودائی پدید آمده بود در کوه گیلویه بعد از ظهور فترت و خروج قلندر و قوت اسکندر خان حاکمی که از جانب دیوان
منصوب باشد نبود شاهقلی بیک پسر کوچک خلیل خان بخود سر نام خانی بر خود نهاده خود را حاکم کوه گیلویه نامیده و حسن
بیک ولد عبداللطیف بیک مذکور خود را درین امر او شایسته تر دیده با او مخاصمت آغاز نهاده جمعی از طوایف افشار و الوار را
بر خود جمع کرده مدعی حکومت شد و هر یک بقدر قدرت و توانائی متصرف بعضی محال گشتند تا حین ورود موکب جهانگشای
همایون با یکدیگر بمدارا و احتیاط می‌بودند تا آنکه درین ایام هر دو بپایه سریر خلافت مصیر آمده بسعادت ملازمت فایز شدند
و هر یک با نفراد دستهای ایالت اولایت داشتند اگرچه هر دو بخود سری عادت کرده و این شیوه جبلی ایشان شده بود لکن هم
قابل تربیت نبودند اما پسری خلیل خان در بزرگ منشی و مانع شاهقلی خان را انسب تر داشت و مطلقا باشیوه چاکری و فرمانبری آشنا نبود
و حسن خان بقدر مراتب نوکری ملکی کرده از و ساده دل تری نمود و باستظهار الطاف همایونی در مقام دفع شاهقلی خان در آمده با جمعی
با جمعی بر سر او رفته بجگر سوزش با تیغ خونریز ریزه ریزه گردانیده مورد عنایت و التفات گشته با ایالت کوه گیلویه سرافراز گشت قوم احشام
شنیده دیگری از سوانح عبرت افزا کشته شدن حسین علی سلطان تکلو ولد بوداق خان است که در خدمت اشرف از جمله مقربان
و مخصوصان بزم مقدس بود و سبب ظاهری که معلوم تکلان گردید آنکه در محفل خاص حرفی گفته اند و زبانش اهل نفاق
برداشت و از بوداق خان و اولاد او چنانچه سمت گذارش یافت در خراسان حرکت نا هنجاری صدور یافت که شهزاده را که
اولیه الشان بود بر داشته فرار نمودند و بقلعه جنوشان برده مدتی مسالک طریق خلافت بودند و او نیز بدینجهت محل اعتماد نبود
و قایتش چون روی ارادت بپایه سریر اعلی آورد و شهزاده بدست آمده و پدرش جمعی کثیر از اهل عشیرت و اولاد و اقربا در مزار
بودند چند روزی بنا بر مصلحت اندیشی شرف ملازمت و قرب منزلت دریافته بود و چون خبث باطن و حرام نمکی از و ظهور یافته بود که حرکت
عقوبت و سزاوار تیغ شحنه سیاست شد القصه که حسن بستاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت در حریم خلوتخانه همایون
بجزای او سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی او بوداق خان که در الکای او بود رفته او را
و توف
در ... بقتل آوردند و تمامی اموال و اسباب وارد وی او بغارت و تاراج رفت قایتش چون در معاملات خراسان مصاحب
بود و بعد از ایامی دیگر باره مشار الیه و اولاد مشمول نظر شفقت گشته حسن علی سلطان پسر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز
گشته و خود باسایر اولاد ملازمت متنبه اقبال شاهی می‌نمودند القصه بعد از رفتن فرهاد خان و کشته شدن حسین علی تکلو چون تسخیر قلعه
اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم و بنا کرده جمشید جم است بقهر و غلبه دشوار می‌نمود و هنوز آثار مرحمت نسبت بیعقوب خان
باقی بود و از العامات غیبی بخاطر قدسی سرایر خطور نمود که آن آهوی رمیده را بحسن تدبیر صید نماید طرح شکار کربال انداخت
جمعی از مخصوصان و ندما بشکار رفته بودند و از حوالی اصطخر گذشته تکبیراتی براه ریحانی جهت یعقوب خان فرستاده اظهار فرمودند
که خاطر اشرف بصحبت او مایل است و همیشه در مجلس بهشت آیین یاد او می‌کنیم بیعت خود را بی جهت سلسله وحشت کرده بنده درگاه
خیالات فاسد از دل بیرون کرده بملازمت آید فرا خور اخلاص همان منظور نظر التفات خواهد بود یعقوب خان ازین پیغام مسرور
و شادمان گشته از تحصن قلعه دلگیر آمده بود و صلاح وقت در هر چیزی به لباس مخالفت دیده با آمدن خدمت اشرف
و ادراک مجلس بهشت آیین راغب گردیده و سخنانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد او بود عرضه داشت نمود اما از و فور بی اعتمادی
و عدم پاک طینتی نخست میرزا خان بیگ ولد خود را با ترابی بیگ ولد دلو خسیار ترکمان و مرتضی قلی بیگ برادر خود را اشهر
... که بملازمت اشرف رسیده هر گاه محکوم فارس بدستور معهود متعلق گردد و تجدید او را مطلق العنان گردانند و او از قلعه
بیرون آمده بشرف پابوس مشرف گردد نقد سفاهت و پی اخلاصی که بجهة امور دنیا ولی نعمت خود را باین قسم امور اکراه نماید
و از زمانه چشم فلاح و کامروائی داشته باشد اما چون میرزا خان بیگ وزیر بملازمت بندگان اشرف مشرف شد بندگان حضرت اعلی
نسبت بیعقوبخان الطرق معهود اظهار شفقت و التفات بسیار فرمودند و میرزا خان بیگ تنگ عذر شد بقلعه و شد یعقوب بجانب ملازمت

اشرف آورد اما از کشتگی میرزا خان بیک و اراده‌های او معلوم گشت که اطوار او از حسن عقیدت و اخلاص دور است العقده میرزا خان بیک
و ترابی بیک بقلعه بازگشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطرنشان یعقوب خان کردند و او با آمدن مایل و راغب گشت و تقلعه یکی
از معتمدان سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده با کمال غرور متوجه شیراز شد حاشا حاشا قایدا و باره وکار
تعمی کرجان او را گرفته کشان کشان به کریاس کردون اشرف رسانیدند و چون چشم حق بین مد اشت نظر از اعمال و افعال خود
پوشیده و خود را همچنان حاکم فارس به استقلال تصور می‌نمود ع زهی تصور باطل زهی خیال محال با این اعمال و ظهور این اعمال
چگونه انگونه نوازشات که سزاوار فدویان جان نثار و دولتخواهان اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی حماقت بی
وحق نمک پرور دیگر کجا بیک و ادو که اینگونه مردم کامروا بیابند بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی حسب
الاتفاق برسبیل سیر سوار دولت بوده در سرخیابان یعقوبخان بموکب همیون رسیده بسعادت رکاب بوس دریافت و موجب
توجهات ظاهری گشت اما آثار ارادت اخلاص و خفت زدگی از او بظهور رسیده مشخص شد که همان خیالات فاسده در سر
دارد و اهالی و اعیان فارس طوایف ذو القدر برسبیل معتاد بجهت استقبال او بیرون رفته به کمال شوکت و عظمت و حشمت به دولتخانه
همیون آمد و شد می‌نمود و روز سیوم دیوانیان اعلی را مامور و اعتراض کردانیده و ازو داد و ستدی که در ایام حکومت او در فارس کرده
بودند باز خواست نمود و از تمیمی خائفی که ع گر حقی بود ارشد از کشتی یاد بیکدمی دو سه تا چار بر زمین افتد چون خبث باطن داشت
بمضمون ع از کوزه همان برون تراود که در وست سخنان لاطایل از و در وجود می آمد و قلعه را نگاهداشته بتصرف اولیای
دولت قاهره نداد و چون همه و الا بر انتظام مهام ممالک گماشته کارهای بزرگ در پیش بود هر گاه بر کشیدگان و تربیت
یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران که بخود سری و خودرائی بر آمده باشند و شاه را ایمحال نمایند بچگونه سر بخط
اطاعت در آورند یعقوبخان بجهت کفران نعمت مستحق عقوبت شده و شعله غضب پادشاهانه در باره او افروخته تر گشت روز چهارم
در کاه دولتخانه همیون را بیابر بیک قاپوچی باشی استاجلو سپردند که هیچ آفریده پی طلب در خلوتخانه نیاید و کسی نیز بیرون
نرود یعقوبخان بطریق معهود آمده بغیر در انه در مجلس نشست و با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندی و تلخی خطاب
کرد که محاسبه داد و ستدی که در الکای من کرده‌اند شما نمی‌رسد مشار الیه در جواب گفته بالراس و العین هر گاه اشاره همیون
شود در یک لحظه حساب خاطرنشان تو میشود در بین اثنا حسین خان زیاد اوغلی قاجار که از امرای معتبره و مقربان بساط اقدس بود
باشاره همیون دست در میان او زده برداشته بر زمین زد و او در اول حال تصور نمود که از مقوله دست بازی و ظرافتها
است که ندمای مجلس بهشت آیین گاهی با یکدیگر می‌کنند و چون پایه قدر خود را زیاده از آن میدانست گفت حرفی در میان دارم
چه محل ظرافت است حسین خان او را دشنام داد و گفت ای نمک بحرام با این اعمال و افعال که از تو بظهور آمده چه توقع داری
یعقوبخان دانست که حال حیث فی الفور شروع در عجز و اضطرار نمود حسین خان دست او را بسته و سر او را شکسته سر برهنه اش
در آفتاب در برابر ایوان نگاه داشت و رفقای او را که یک یک باندرون می‌طلبیدند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان و جان
سپاران تیغ در ایشان نهاده پاره پاره می‌کردند و هر کدام که می‌آمدند از همین باده که خمار شکن بد مستیهای سابق بود

بی شعوری که دیده بودند در بیرون مجلس خبری از غیال نداشت و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه مجلس خاص آراسته و محفل عیش و
عشرت پیراسته بصحبت مشغولند مجملا تا هنگام عصر این صحبت در کار بود و ترابی بیک و مختار سلطان و بوداق قرا کوز
و ابو الفتح بیک استاجلو و چند کس دیگر که خمیر مایه فساد بودند بمجلس آمده برفقا ملحق شدند و احباء ایشان را آخر روز بیرون آورده
عبرة للناظرین از دار عبرت در آویختند تا حقیقت حال بر بیرونیان ظاهر گشت اما یعقوبخان را جهه بدست آوردن قلعه نگاه داشته
در از وز بقتل رسید و در سیاه حالی که خود کنده جمعی از ذو القدران بنجاه محبوس نمود محبوس گشته از و گرفته قلعه
فرستاد که معتمدان او قلعه را بچاکران درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه بدان قلعه را نسپردند و معلوم شد که او سفارش
کرده بود و چند روز در مخالفه قلعه داری اصرار نمودند و در آن چند روز بهره ور جمعی از ورثه ذو القدران که تیغ قهرمان یعقوب
خان کشته شده بود و او را بیرون آورده در سرچاه سرنگون آویخته سیاستی می‌نمودند و او ناله و نفیر با وج فلک اثیر میرسانید
و بعد از چند روز که اصرار او علامات نمایش در قلعه داری بظهور رسید پیش سفیدان ذو القدر متکفل آن مهم شدند و در قتل یعقوبخان
متکفل شد حضرت اعلی او را بدست ذو القدران داده ایشان از جهت قصاص خون پنجاه تن خود با تمام کار آن پرداختند
و بعد از کشته شدن جمعی از مردم فارس مصحوب حسین قلی سلطان سیاه منصور کوه روی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه
صعود بر انحال مینمود بر فراز قلعه بر آمده بجهر نفیر بر کشیده قلعه را متصرف شده بدکاران بجزای عمل رسیدند و در خلال
این احوال کس از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانید که مهم آن ولایت بر حسب اراده دولتخواهان صورت
انجام یافته قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد شرح این قصه چنان است که چون فرهاد خان بحوالی کرمان رسید
استمالت نامها بطوایف افشار فرستاده ایشان را که ملازم دولتخانه بودند بدستور بجا رفته او ولاله نمود و طبقه افشار که
از آمدن فرهاد خان و ایالت ولیخان خبر یافته متزلزل در احوال ایشان پدید آمد فراغت و عافیت خود را در آن دانسته که
موافقت یوسفخان نموده شاهی سیوری ظاهر سازند گروه گروه باستقبال شتافته بدستبوس خوانین مشرف میشدند
یوسفخان که بر مسند ایالت و استقلال تمکن داشت مشاهده نمود که مردم او بطرف ایشان آمده با او یکدل گشته‌اند با
مختصر شده بار دولت سیصد نفر از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد و فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره
نمود و کس نزد یوسف خان فرستاده او را بنصایح دلپذیر بشارت اطاعت و انقیاد دلالت نموده و متعهد شد که از حضرت
اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد مکرر یوسفخان از کرده نادم و پشیمان بمصالحه راغب
گشته ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از دل بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی زده بهمین قدر
راضی شد که بجان امین در گوشه از زوایه عافیت مشغول باشد فرهاد خان این شیوه را که مقتضی عقل بود از او پسندیده و متعهد گردید
که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات او که از کوته خردی و اغوای یعقوبخان بظهور آورده نماید بالجمله قلعه بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمده فرهاد خان ولیخان را در کرمان گذاشته و آن ولایت را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز
مراجعت نمود در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهام فارس را انتظام داده از راه یزد متوجه اصفهان بودند رسیده بودند

شهر شرف پابوس رسید و یوسف خان را با تیغ و کفن به درگاه والا آورده سعیهای جان بخشی نمود و چون یوسف خان امان یافت کمر به
مروت شاهانه نمود و مرادهای نامعقول از خاطر بیرون کرد اما یولی بیگ در آن روز بجهة آنکه در کرمان با فرهاد خان در مقام غدر
در آمده بود اراده داشت که دیگر باره بهمراهی یوسف خان سر بطغیان و عصیان بر آورد یکی از اهل موضع و فرهاد خان را از آن حال خبردار
بود و بدست ملازمان او بقتل رسید در همان ایام ملازم مهدیقلی خان چاوشلو که همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بایلچیگری
رفته بود آمده خبر رسانید که فرمان فرمای روم مقدم شاهزاده را گرامی داشته صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدیقلی خان
رخصت انصراف یافته با نامه محبت آیین میرسد چون این خبر موجب ترفیه خاطر کافه خلایق بود باعث ازدیاد دعاگویی دولت قاهره
گردید با جمله بعد از آمدن فرهاد خان بندگان حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه اصفهان نموده خود نیز تشریف بردند
و فرهاد خان در رکاب همایون بود و رفت و چون آن خطه دلپذیر از تشریف قدوم همایون زیب و زینت یافت باغ نقش جهان که
و مسکن شاه خلیل الله ولد میر میران بود آرامگاه خسرو زمان گردید و شاه مذکور بلوازم میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آورد
و در آنجا جناب آصف صفات حاتم بیگ وزیر سابق را از خدمتی که درینولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد عنایات
شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفای ممالک محروسه سربلند گردانیده چند روز در آن خطه دلگشا بعیش و عشرت و کامروایی
ساکنان آن ملک مشغولی فرموده مرهم جراحتهای جگر خستگان گشته و مطالب مدعیات که رعایا و عجزه داشتند بعز انجاح مقرون گردانید
عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان منعطف گردانیده و دیگر باره دولتخانه نقش جهان محل نزول موکب شهریار گیتی ستان گردید و
یکماه در اصفهان جهت نشان بانجاح مطالب زیردستان پرداخته و از سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصه ظهور رسید آن بود که
چون احمد کرایلی کوتوال قلعه طبرک در ایام غیبت همیون آذوقه و ما یحتاج بسیار ذخیره کشیده و اسباب قلعه داری بر وجه لایق سرانجام داده
بود و شاهزادگان در آن قلعه بودند احمد بیگ مورد طعن بدگویان گشته اوباشان ... در کار ... ساخته و بندگان حضرت اعلی
هرچند سیاست که چراغ این حکایت فروغی ندارد اما رعایت طریق حزم و احتیاط که بر ذمت همت فرمان روایان عالم صورت ...
لازم است فرمود که چون قلعه مذکور در دار الملک اصفهان موجب شورش بلکه اختلال احوال خود میدانستند بجز آن مایل گشته ...
آن را خراب کرد و از حیز مسکن انداختند اما در باب شاهزادها و محل توطن ایشان متردد بودند عموم دولتخواهان عدم ایشان اگر چه فرمان
روایی در دماغ داشتند بر وجود رایج دانسته مبالغه در تضییع ایشان می‌نمودند حضرت اعلی رعایه صله رحم فرموده با فنا و اعدام ایشان
رضا نمیدادند اما آخر مصلحت جمهور در رفع فساد مفسدان نزدیک و در دیده جهان بینشان که چراغ فتنه و فتور بود از دیدن عاری و عاطل
گردیده و ایشان را بقلعه الموت فرستادند ... مستعار امیدوار شده و از تفرقه خاطری که آنها ایشان را شعله خاطر ...
آسوده شده و ایشان را بقلعه الموت فرستاده اسباب فراغت و تنعمات ایشان حسب المرام مقرر گشت بیت فلک تحسین ...
کار بسی یاد دارد و ازین روزگار و از اصفهان توجه بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشته در کاشان کور حسن استاجلو که
از عظمای آن طایفه در خدمت اشرف پیش و مشار الیه بود بجهة آنکه چون ... زمان مرشد قلیخان بهت و اعتماد ...
نمی شاید بدست حسن بیگ خاصه قورچی جنیبر بقتل رسید و از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی موکب عالی بدار الامارة

بلدة السلطنه فلک مقدار نزول اجلال فرمودند در آن اوقات محمدی خان تخماق که از امرای معتبر شاه جنت مکان و امیر الامرای
چخور سعد بود و بسبب ضعف زمان و استیلای رومیان از آن ملک برآمده بود و در حدود اردبیل و دامغان بسر میبرد و پایه سریر اعلی
آمده منظور نظر عاطفت گشت و بندگان حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین بخرمی گذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بودند

وقایع سال همیون میمنت مقرون توشقان ئیل مطابق سنه الف هجری که سال پنجم جلوس است و قضایای آن سال بتقدیر حضرت خالق ذو الجلال

چون فصل شتا بنهایت انجامید و باد بهاری صلای نزهت و خرمی در داد و عشرت سرای باغ و بوستان از گل و ریحان
آرایش یافت ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر ... و جهان افروز در بیست و نهم شهر
جمادی الاول در قصبه پانصد خسرو چهار باش ... در شرفخانه حمل مقام و آرام گرفته گیتی آرا گشت شاه جهان همیون گاه در باغ سعادت
آباد قزوین جشن خسروانه آراسته چند روز در آن ریاض کوثر حیاض بعشرت و شادکامی گذرانیده از خورشید لقا
کامرستان بودند و چون خاطر اشرف از میرزا لطف الله وزیر بجهة سوء اعمال ... که از روی جهل و غرور بارتکاب آن ... گردید
دلگیر گشته بود او را از وزارت معزول فرموده حاتم بیگ اردوبادی که در آن ... مسند صاحب رای ... استیفای ممالک بود
بدان منصب والا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و هم درین سال الله قلی بیگ ... قاجار را که قبل از جلوس همیون
در سلک قورچیان عظام منتظم بود و بعد از آن برتبه یوزباشیگری که از معظمات کارکارخانه سلطنت و پایه والای اولیای دولت
سربلندی بخشیده و در همان ایام ایلچیان روم از جانب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام بنیان مصالحه را بر وفق دلخواه صورت
داده مراجعت نموده بود از راه اردبیل که مقر سلطنت و تختگاه او بود آمده شرف پابوس دریافت و تحف و هدایا گذرانیده و نامه محبت آیین
مشتمل بر تجدید قواعد مصالحه که از جانب خواندکار آورده بود بنظر همیون رسانید مستعدان روم تاریخ این صلح را سال فرخنده فال یافته
در آن مکتوب بجامه عباسی مندرج ساخته بودند از سوانح آن ایام آنکه مهدیقلی خان بعد از یکماه چهل روز که در خدمت اشرف بود چون
از اویماق چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان فرار نموده و بگیلان رفته بود و بعضی خطایا با او اسناد کرده مزاج مبارک
از طبقه چاوشلو عموما منحرف بود و ایشان را صاحب واقعه دانسته از او منحرف گردیده و چون مشار الیه در باب ...
و انحراف مزاج اشرف ... بر ضمیر منیر پرتو ظهور انداخته رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را گیرانیدند و چون ... روم
قضا تقطیع رشته حیاتش فرمان داده بود بقتل رسید و از برادرانش مراد خان بیگ که ... بود فرار نموده با الکای
رفت بنا بر آن احمد بیگ برادر دیگرش مقطوع ... گردیده بعد از ... حیات ایشان مرشد قلی سلطان قوچیلو مشهور ...
را که از اویماق استاجلو و منظور نظر شفقت بود بگیلان فرستادند که محمد شریف خان فرار نموده ... گرفته بدرگاه والا آورد
و اگر خان احمد حمایت نموده ایشان را نفرستد آنجا توقف نموده حقیقت حال عرض نماید که اندیشه کار او نموده شود خان احمد چون
دانست که نواب اشرف در بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم دارد دست از حمایه ... باز داشت و مرشد قلی سلطان ایشان را بپایه
سریر اعلی آورد و چون ... بقتل ایشان پرداخت و بنا بر مراعات جانب
سیادت خان احمد و قرابت قریبه که با والده محترمه بندگان اشرف داشت بشرف مصاحبت ... مشرف بود ...

ناپسند او اغماض فرموده او را بانواع نوازشات شاهانه و خلع فاخره معزز و گرامی گردانیدند و در این سال حکومت همدان با امیر الامرائی
کل ولایت علیشکر تا سرحد بغداد به شاهزادگی محمد باقر میرزا تفویض یافته ایالت آن به ملازمت او مأمور شدند و اعلی سلطان
بهارلو به وکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه همدان شد و چون شرط مصالحه در میان اطلاق اسارای طرفین
بود چند نفر از پاشایان که در محاربات تبریز بسام مراد پاشا گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از این جانب اطلاق فرموده روانه
روم کرده شد و از جانب روم نیز شاهرخ سلطان مهردار و مهدیقلی خان شاملو را رفقا مطلق العنان ساخته روانه
نمودند شاهرخ سلطان در راه بیمار شده ودیعه حیات به متقاضی اجل سپرده و دیگران آمدند اما قورچیان را بجهت بعضی اعمال ناصواب
که از بی اخلاصی و نادولتخواهی بظهور آورده مثل قضیه نامرضیه مرحومه بیگم و مانند آن کشتن حسین قلی سلطان پسر مهدیقلی خان در تبریز
باغوای امیرخان و تفضیح سلطان حسین خان پسر علیقلی خان لله حضرت اعلی مستحق انواع عقوبت شد چنانچه در برابر ایوان چهل
ستون منظوری در آمد شعله غضب پادشاهانه مشتعل گشته او را بدست مبارک بجزا و سزا رسانیده به مکافات اعمال بی
نقیقی[?] آوردند مهدیقلی خان مورد الطاف و اعطاف گشته به منصب موروث ایشک آقاسی باشیگری سرافرازی یافت
دیگری از سوانح این سال عصیان و طغیان دولتیار خان سیاه منصور و دفع فتنه اوست کیفیت این واقعه چنان است که دولتیار
خان ولد خلیل خان سیاه منصور است که از امرای زمان شاه جنت مکان بود و خود در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
می بود و در ایام تکلو و ترکمان خدمات شایسته به تقدیم رسانیده به مرتبه امارت ترقی نمود و در حدود سلطانیه و سنجاس الکا تیول
با و عنایت شد بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از سرحد خود بیرون کشیده قلعه در سر حد سنجاس بنا فرموده و از دو سه
جمع کرده در آن ولایت کوس لمن الملکی زد و ابوطالب میرزا پروای معامله او ننمود و بعد از جلوس همایون حضرت اعلی حسین علی سلطان را
بر سر او فرستادند و او چندگاه قلعه را محاصره نمود اما کاری نساخته باز آمد و چون بندگان اشرف در انتظام مهام عراق و فارس و
کرمان مشاغل عظیمه در پیش داشت به امور جزئیه نپرداخته متوجه اصفهان و شیراز شدند و او در غیبت موکب همایون بیشتر از پیشتر آثار عصیان
بظهور آورده دست درازی بولایت قریبه می نمود و گروهی از بیدولتان بر سر او جمع آمده در مقام اضرار خلایق درآمده خار راه
متردّدین بودند و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را متصرف شده بقلعه آورده بملازمان قسمت می کردند و در این سال که
بندگان حضرت اعلی بدار السلطنه قزوین تشریف داشتند از ملازمت عتبه عالیه تقاعد ورزیده به درگاه جهان پناه نیامد مع هذا
در محالی که نسبت باو نداشت حضرت سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و درجزین و آنحدود دست تطاول دراز کرده آزار و اضرار بزمره
و رعایا میرسانید بمجلا بی اندامی او از حد اعتدال در گذشته بر ذمت همت شاهانه دفع او لازم گشت در اول حال مهدیقلی خان
شاملو را بر سر او فرستاده و متعاقب او حسین خان شاملو قورچی شمشیر و حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان بپای قلعه رفته قلعه را محاصره
نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع می یافت تا آنکه کار بر او تنگ شده به حسین خان پیغام داد که چون ما از قزلباش خصوصاً جماعت
شاملو خوفناک شده ایم بیرون نمی توانم آمد اگر موکب همایون بدین طرف نهضت نماید خود را برکاب شاهی میرسانم که آنچه رضای
خاطر همایون باشد درباره من بعمل آید حسین خان معنی را معروض داشت و بندگان حضرت اعلی بقریب صید و شکار کوزل دره را مخیم دولت

توجه نموده

توجه نموده بعد از رسیدن شکار بحوالی قلعه تشریف بردند و دولتیار از قلعه داری چنانچه باید و از مدد و کومک مایوس و از بیهوشی بادیه جهالت و
خودسری اندکی به هوش آمده چاره جز بیرون آمدن ندانسته در همان روز که بندگان حضرت اعلی در پای قلعه رسیدند بیرون
آمد چون اول جهانداری و حشمت و شکوه سپهر گردون پیش نهاد همت والانهمت بود و نایره غضب در باره او بنوعی اشتعال یافته
بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد ملحوظ نظر مورد عتاب و خطاب گشته محبوس و مقید گردید و قلعه بتصرف اولیای قاهره درآمد
و بحکم قضا جریان ویران گشت و مشار الیه را بدار السلطنه قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنه سیاست افتاده
خرمن هستی او را بباد فنا دادند و همچنین امیر حمزه ولد بایندر خان طالش که هم پیش مردی صلاح اندیش نیکو نهاد بود و در زمان
شاه جنت مکان از امرای عالیمقدار و یکجهتان صادق الوداد این دودمان و بمزید اخلاص اختصاص داشت او و خود را اصل و [illegible]
از مرو داشته در ایام فترت آذربایجان در زمان اقتدار ابوطالب میرزا پدر او الکای موروث پدر را دخل کرده در الکای تالش
و کیلانات پیرکه و قرب جوار با او داشتند دخل مینمود و تمامه حکام حوالش و آنحدود به بزرگی او را پذیرفته خود را او گردنها و مطیع و منقاد
بودند چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردیده در ایام وکالت مرشد قلیخان بود و مشارالیه قواعد قصر سلطنه را استحکام
و سر رشته دولت انتظامی نیافته بود او بر اقران سبقت گرفته بیشتر از امرای آن حدود پایه سریر اعلی آمده و مرشد قلیخان که در آن
وقایق مهمات بود او را معقل المرام فرستاده و مهمات خود را برو جهی دلخواه ساخته و پرداخته روانه الکا شد در این اوقات
که بندگان حضرت اعلی امور جهانداری را بکف اقتدار خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته بهوای بستان خود
رای را تکیک بدست آورده ساخته تحکّم را از وجود فساد آلود شان مبرا ساختند و او بجهانات و استحکام قلعه شیدان که در تصرف
داشت اعتماد نموده او را مامن خود ساخته و قاعده سابق را مسلوک داشته در آمدن بپایه سریر اعلی اهمال ورزید
در این وقت که انتظام مهام ولایت آذربایجان برای و رویت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان مفوض گردید الکا تالشان که
امیر حمزه خان بخود را متصرف بود بالوند سلطان برادر کوچکتر فرهاد خان دادند و او همچنین مشارالیه کرده او را دخل نداد و حکم
جهانمطاع نفاذ پذیرفت که محمدی خان تخماق که در حدود دار الارشاد اردبیل بود با تفاق اولاد صدرالدین خان صفوی
و عقبه شجاع و ندان شاهی سیورمان متوجه الصوب گشته الوند سلطان را بگلو نه انجا متمکن سازند محمدی خان و آن جماعت
حسب الفرمان متوجه انجام این خدمت گشتند امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور سه چهار هزار پیاده و سوار طالش را جمع آورده
بعزم محاربه پیش آمد و فیمابین جنگی صعب اتفاق افتاده به نیروی دولت قاهره شکست بجانب امیر حمزه خان افتاده جمعی کثیر
از مردم او طعمه شمشیر تیز شده و او شکسته و مخذول خود را بقلعه رسانیده به دستور قلعه نشینان قایم گردانیده و از بیرون آمدن
تقاعد میورزید برای جهان آرا ما بین قرار گرفت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار اخلاص و یکجهتی از ناصیه احوال او هویدا باشد
بقدر اخلاص شفقت یابد و اگر دود نخوت در دماغش جاگیر باشد و آثار تمرد بظهور رساند بجزا و سزای خود رسد و حسن خان
چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدین خدمت نامزد گردانیده فرستادند و او توجه نموده تردد حسن خان در فتح نیامد و چون قلعه شیدان
قلعه ایست بر فراز کوهی رفیع واقع شده و از غایت رفعت همدوشی با فلک الافلاک می نمود و سماوات همپایه ساکنان آن بوجبش باکنگره

ملکوت و مسازه و پاسبانان شب زنده دارش با سیحان قلعه سپهر هم آواز اند. عطا مضمون این بیت که ز سنگ اندازه

او سنگی که جستی به لب قرینی بر کیوان نگشتی مصداق آن قلعه رفیع بنیاد است و دامان آن کوه چند قلعه الوند مانند بیشه و جنگل است

که گذرگاه پیش از آن و ضیق آن طریق به مرتبه‌ای که عبور کنند پیاده از آنجا بغایت دشوار است. امراء آن حدود و قلعه جاتی که مناسب اقامت

بود در تزلزل بوده راه آمد و شد مسدود ساخته و الکا را متصرف شده و مردم طوالش اظهار دولتخواهی کرده نزد امرا آمده بخدمات مرجوعه

قیام می نمودند. امیر حمزه خان عریضه همراه امیر بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون میانه اولاد حسام بیک قرامانلو که از قبل

حاکم باستقلال آذربایجان بودند و دودمان ما نزاع و عناد واقع شده بود در میان خونها ریخته شده و با ایشان در مقام انتقام

بدان جهت بیرون نمی توانم آمد. التماس دارم که یکی از امراء شاملو را نامزد شود که قلعه را باو سپارم و حضرات عالیات رخصت ارزانی

دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد دریافت به درگاه معلی آیم. و این مسئول در حیز قبول یافته حسین خان شاملو حاکم قم را فرستادند.

چون او بپای قلعه رسید جهت آزمون طلب مشار الیه ذو الفقار خان و جماعه قرامانلو از پای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بوعده وفا

نموده از قلعه بیرون آمد و پسران خود را بعلاقی اشرف فرستاده خود با سنان و همراهان از راه شروان بیرون رفت و حسین خان

قلعه را حسب الفرمان قضا جریان بذو الفقار خان سپرده به درگاه معلی آمد. اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشروان

عود نموده از خوف و بیم اولاد حسام بیک که در ازمنه سابقه بی اندامیها با یکدیگر کرده بودند جرات آمدن این طرف ننموده در میان

در میانه روسیه توقف نمود. آخر الامر یکی از صوفیان طوالش رفیق او گشته انکه او در میان مخالفان توقف نموده با ایشان همراه

و هم سازگشته بود بوقت فرصت کردن او را از بار سر سبک ساخته خود را بیرون انداخت و سر او را به درگاه والا آورد. اما

بندگان حضرت اعلی بنابر حقوق سابقه و اخلاص قدیم آن سلسله پسران او را مورد شفقت گردانیده در سلک غلامان درگاه

منخرط ساختند. القصه بعد از وقوع این حالات حسن خان چاوشلو را حاکم شد که باتفاق بسطام آقای ترکمان داروغه دفترخانه همایون

که مردی ریش سفید با رای و هوش و کاردان بود جهت تعیین سنور و سرحد آذربایجان رو به ایشان در باب الصواب ... ...

خضر پاشا حاکم نخجوان که از جانب خواندگار روم بدین امر مامور شده بود تعیین سنور سرحد مقتضی وقت نموده آن خدمت را کما ینبغی

بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند. و در این سال شاهوردی خان عباسی ولد محمدی خان حاکم ارکوچک در این سال ... استقلال

زده بسیاری از انواع الوسات و احشامات قمر و چیش لکر را کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را تا لعیان روم می شمرد

و در خولا که میان قزلباش و رومی صلح واقع شد به درگاه معلی فرستاده تعهد کرد که اگر رقم بر زلات سابقه او کشیده شود بعد الیوم

بر جاده بندگی و انقیاد مستقیم بوده باشد. و چون طبقه الوار و دودمان عباسی از قدیم الزمان شیعه مذهب و دوستدار

اهل بیت و حضرت اعلی از اعمال سابقه او اغماض فرموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک ناظر بجهت تسلیه خاطر او از قوشبازی بیلیه

بلورستان رفته او را با انواع نوازشات و تفقدات شاهانه اختصاص داده مراجعه نمود و او را زیاده از مامول بتربیت شاهانه

سرافرازی یافت

ذکر بغی فرهاد خان حسب الامر همایون بخراسان و بازگشتن عبد المؤمن خان و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال باراده ملک منان

چون حاجی محمد خان فرمان فرمای خوارزم با این دودمان یکرو دوستی و اتحاد دیرینه در زمان شاه جنت

مکان محمد قلی سلطان پسر خود را به درگاه جهان پناه فرستاده بود و همیشه از جانبین مراسلات آمد و شد مرعی بود. و در این یکدو سال عبد الله خان

پادشاه ماوراء النهر و عبد المؤمن پسرش که متوجه ولایت خراسان گشته تا مشهد مقدس و نیشابور جاتکه متصل بقضا بابی هر سال مرو و کوک

بیابان گشت متصرف در آوردند. و حاجی محمد خان اظهار اخلاص تجدید و دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان به درگاه معلی فرستاده و از نیکو طرف

نیز محمد قلی بیک ... بایلچیگری نزد مشار الیه رفته بود و در نیولا کتابات از جانب او رسید که اگر یکی از امرای نامدار را با فوجی از عساکر نصرت

شعار بخراسان فرستند این دولتخواه نیز آمده باتفاق او در دفع اعادی کوشیم چه مرکاه خراسان بتصرف آن طبقه قرار گیرد دفع دولت ...

او به گنج و خوارزم مرکز بخراسان پیوسته خواهند کرد و لهذا در اول این سال رای جهان آرا متعلق بدان گشت که بنفس نفیس از دار السلطنه

قزوین توقف فرموده بانتظام مهام ملک و دین و دولت پرداخته و فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان بخراسان فرستد

و در اول نوروز فیروز در ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه نمودند و محمدی خان تکلو که در آن ... کار دیده و کار آزموده بود با آتش خان

مهردار و جمعی از امرا به رفاقت او مامور گشته یرلیغ مطاع با اسم امرای خراسان عز ورود یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده

از صواب دید او در نگذرند و مشار الیه سعادتش فرموده اند که اگر عبد الله خان و عبد المؤمن خان هر دو بنفس خود بخراسان آیند چون امرا

را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آئین نبوده و بیت دست از جنگ کشیده بر کناره نشینند و حقیقت حال عرض نمایند والا اگر امرا دا ...

محالی که بتصرف او در آمده و محافظت محالی که در تصرف اولیای قاهره است آنچه مقتضی وقت و صلاح دولت باشد سعی بلیغ

بظهور آورد. و فرهاد خان حسب الفرمان همایون روانه مقصد گردیده و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد و چون

به حوالی بسطام رسید حاجی محمد خان بجهة ترانی که میانه او و نور محمد خان ابن ابو المحمد خان ابن دین محمد خان بر سر نسا و با بیورد بود ...

آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافت بحوالی بسطام آمده و فرهاد خان خیمه و خرگاه مناسب بر افراخته اسباب ضیافت پادشاهانه

مهیا ساخته در کمال تکریم استقبال نموده ملاقات واقع شد و بمنزل فرهاد خان فرود آمده و بعد از ضیافت لوازم اصطفا بجا

و تحف و هدایای لایق گذرانیده با علوفه زمان ایشان تجدید عهد و پیمان کرده در دفع شر عبد الله خان و پسرش عبد المؤمن

یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هر کدام با روی خود باز گشته و فرهاد خان کوچ کرده روی بطرف نیشابور آورد و ابو مسلم

خان چاوشلو برادر حسن خان قورچی تبریز و کلکان که حاکم اسفراین بود و امرات بیات و غیره که در آن حدود بودند بر سر او جمعیت

نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند. و آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با اوبیخ رسیده عبد المؤمن خان با لشکر های

بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان بخراسان آمده آوازه انداخت که عبد الله خان نیز با لشکر های ماوراء النهر و ترکستان

بر سر خوارزم رفت. حاجی محمد خان این خبر شنیده بجانب خوارزم باز گشت. و چون فرهاد خان خبر آمدن عبد المؤمن خان شنیده متردد خاطر

گشت و با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند کنگاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیدند و بعضی دیگر از عقلا مصلحت در جنگ کردن نمیدیدند

و در این فکر و اندیشه بودند که خبر گیران را که بهر طرف فرستاده بودند آمده خبر رسانیدند که عبد المؤمن خان بالیغار بمشهد مقدس

رسیده به قهر برق تبار دمی آید. عزالان میان قزلباش افتاده فرهاد خان چون از جانب حضرت ... عبد المؤمن خان مامور نبود بجانب

او و خلاف امر اشرف دلیری ننموده و امرای خراسان را هر یک بالکای خود فرستاده تا در حفظ و حراست محال قلعه خود کوشیده ... خود

جهة الولایت تعیین نموده صحبات آن صحبت الکرام انتظام یافت از سوانح اقبال خجسته مآل این حضرت فرستادن لشکر بر سر خان احمد و حرکت
در آمدن الکاء گیلان بیه پیش است که با آنکه فرزند همیون بجهت خراسان تصمیم یافته بکلی همت والا نهمت مصروف اصغای آن مرتبت بود ولی
همه بنیاد ایوا قوی داود **ذکر قلع گیلان بتوفیق پروردگار جهان** بر رسم عجایبان نشیب و فراز حوادث لیل و نهار و
تجربه کاران عوارق روزگار ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت مساعد و دولتی در اوج اقبال ساعد و در کل احوال مساعد باشد هر چند در امور دنیا
غفلت ورزیده و خطا کار باشد بخت و سعادت یار و مددکار گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هرگاه اختر اقبالش بحضیض وبال
اعمال و افعالش که در نظر عقلا و در هوا نماید خطا نتیجه دهد چه بیره شود و مخفی یار و در کار همه آن کند کش نباید بکار مصداق انفعال آنکه
احوال خان احمد گیلانیست که با وجود فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی در تشویشات که از لطمه امواج زمانه غدار باو رسیده و قدر
احسان و تربیت نواب سکندر شأن و فراغت و عافیت کو شناس و امان گیلان ندانسته خواست که با این دودمان ولایت شأن
بخیل و طراری پیش آمده و از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در رسته بازار ارادت و اخلاص
بستر داشت ع صدق پیش آر که اخلاص بجبین آرند آن برند سابق سامر قوم ملک بیان کرده که خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار خان
احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت امرا و عاصی بظهور آورده و غبار آلوده بود و خان تغافل پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار خود ساخته در مقام
مکافات نمیشدند درین اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب ازدیاد کدورت خاطر همایون گردید اول آنکه در وقتی که امرای
گیلان [illegible] در حق حمایه او ماوی گرفته خان احمد چشم از رضاجوئی خاطر همیون پوشیده از راه شروان باستنبول نزد خواندگار
فرستاده و عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروث من است و بعیب نقض تجسس آل عثمان مینمایم و اگر از راه شروان فوجی
از عساکر آل عثمان از راه دریا بلاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از انجا بقزوین آمدن راهست و تسخیر
عراق بسهولت میسر میشود و بعد از آنکه این خبر بسمع همیون رسید موجب استعجاب گشت و یکی از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره
همیون حقیقت باو اعلام نمودند اگر سهو و خطای خود دریافته از کرده نادم گشته اگر ده نامی نمود و اظهار میکرد که از خوف خجلت باید شتافت
و حضرت بالتفاتی چنین خطایی از من صادر شده و گنجایش عفو و اغماض داشت اما از طریق راستی عدول نموده انکار مینمود
گفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت که معظمه گرفته من او را بروم نفرستاده ام و خبری ندارم و درین اوقات که معامله
بار و میان انعقاد یافت کسی معتمد از استنبول رسیده حقیقت فتنش او و بردن عریضه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد و خاطر
اشرف از کفران نعمت آزرده گشته شعله غضبش بخوبی بانه کشیده که حقیقت قلع و قمع سلسله اشغانی [illegible] و مکرر اظهار شد که با منتسبان
این دودمان بخیل [illegible] و سلوک مینماید در تنبیه و تادیب او زیاده ازین تغافل و تکاهل رسیدن [illegible] طبیعه گنجایش نداشت
و حضرت اعلی گوشمال او را واجب دانسته از راه اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان را با لشکر بای آذربایجان و طوالش
از راه قزل اغاج و دریا کنار بسر او فرستادند و حکم اشرف باریسیاوش حاکم گسکر و علیخان حاکم گیلان بیه پیش صادر گشت
که بعسکر فرهاد خان ملحق گشته مرافقت او و همراهی بظهور آورند و موکب همیون از دارالسلطنه قزوین مراجعت نموده جمشید غلام خاصه شریفه
[illegible]

و رابطه او با این دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون جنود ظفر [illegible] و بر سر او رخصت شده بود و منشور عنایت از موقف سلطنت بنام
او غلام سعادت یافت که چون همه والا بتوجه سفر خراسان مصروف و مختلف است که دو سه سال توقف آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت
و رتبه که فیما بین واقع است و حقوق تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از آن جانب مدد و موافقت بمنصه ظهور آید و باو اولاد
ما جهه بزرگوار ام و منتسبان این دودمان که در قزوین میمانند او لازم یکدلی و مهربانی وقوع یابد مدار الکمال اعتماد بجانب او بود و هرگاه
او اظهار موافقت با مخالفان دو دمیه نموده خواهد که ایولایته را بتصرف ایشان در آید چگونه این توان بود و هر حال چون این خبر
انتشار یافته و بسمع او رو زدیک رسیده مناسب آن مینماید که تدارک ما فات نمیه با خلاص خود و مروت شاهانه کرده بعز
بوسی سرافراز گردد تا محمد و الموافقت او با این دودمان بسمع [illegible] رسد و اگر خاطر او [illegible] بوقت آن قرار نگیرد چون سفر خراسان
در پیش است استشفاع والده فرزند خود را که با این سلسله علیه منسوب است با برادر خواجه حسام الدین که بروم رفته بر رسم استشفاع بخدمت
اشرف فرستند که ما نیز بجهت رعایه خدمت او از تقصیرات تو عفو و اغماض فرمائیم و ایشان را مورد الطاف شاهانه گردانیده
باز گردانیم و آمدن انجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهاد خان [illegible] اظهار اخلاص گذشته در لشکر [illegible]
و در وقتی علیخان با نجبه الولایت مرو محو گردید [illegible] منشور مرحمت آئین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال داشته
خان احمد که گوش سخن نیوش نداشت اصلاح آن حکایات را بسمع رضا اصغا ننموده بنوعی متوحش و خوفناک گشته بود که در وفا
ماندن و نه رای آمدن داشت و چون بظهور رسیده خان مذکور می گشت که چون در علم نجوم مهارتی داشت در زایچه طالع خود نظر انداخته
خاطر نشان او شده بود که درین سال هلکه او به دیگران منتقل گشته او را آهنگ موروث جلا وطنی میدهد و قرار میان داده بود که
بکشتی نشسته بطرف شروان رفته از آنجا بخدمت خواندگار روم رود و اهل گیلان بالطبع بنوعی خواهان حضرت اعلی بودند که خان احمد
مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و در دفعه آن داشت که بعد از امرای گیلان او را در رفتن بخدمت اشرف خبر نمایند
بسبب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در سپه آرایی کرد و امیر عباس [illegible] را که از طبقه تنکابن و امرای [illegible]
گیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپه سالار دیلمان و [illegible] سپه سالار لاهیجان سردار کرده با بیست هزار
سوار جرار و پیاده بهم آورده بمقابله عساکر منصور فرستاد که از [illegible] و فریق بکنار سفید رود آمده در برابر لشکر صف آرا گشته
خان احمد بعد از رفتن لشکریان از خود و خواجه اسباب و خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه دست گنجایش آن میرسید
فراهم آورده بجانب لشکرود روانه فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشد و مخدرات حرم را مصحوب کیا فریدون که
از امرای معتبر گیلان بود و در آنگاه سالار حرم او در لاهیجان بیرون فرستاد که هرگاه در وقتی باشد بکنار دریا رفته خود منتظر بود
که از [illegible] چه روی نماید فرهاد خان [illegible] بکنار سفید رود [illegible] تحقیق گذار [illegible] کرده گذاری که مناسب عبور لشکر
باشد اختیار نموده لشکریان را بعبور امر نمود امرای گیلان بعد از آنکه [illegible] چون مشاهده اقبال نمودند مستعد قتال گشته از
جانب [illegible] در پیوست [illegible] خاصه پادشاهی [illegible] امرای گیلانی بعد از آنکه [illegible]
از قوت و قدرت لشکر و کثرت [illegible] و ضعف و سستی جنود گیلان مشاهده نموده [illegible]

از کار ماند امیر عباس که سردار لشکر و اعتضاد سپاه بود و عثمان از حرب مجید و علاء الشکوهی و دیگران منهزم شکست خورده راه انهزام
پیش گرفتند و چون خبر انهزام لشکر بخان احمد رسید با معدودی چند از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را مقرر
نمود که حرم محترم او را با سپاهش بکنار دریا آورد و بکشتی نشسته روانه شروان گردند کیا فریدون لایق ندانست که صبیه شاه
جنت مکان و همشیره زاده آنحضرت بولایت روم رود در رعایت حق نمک ملاحظه ناموس پرده و طرف کرده عثمان از راه دریا
کنار مجید و شاهزاده را از طریق غیر معهود بسمام برده از آنجا بخدمت اشرف آورد و خان احمد در کنار دریا بامداد انتظار سپاه از
متعلقان مایوس گشته مجال توقف نیافت محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز دختر زاده شاه جنت مکان بود از نزاع برادران
و فتنه و آشوب مردم بیه پس نزد او آمده بود روانه شروان شده حضرت اعلی بنفس نفیس اراده سیر گیلان نموده از راه دیلمان
متوجه لاهیجان شدند و فرهاد خان بعد از گریختن سپاه گیلان بلاهیجان رفت امرای گیلان چون از رفتن خان احمد و توجه همایون خبر یافتند
همگی روی ارادت بآستان سده نشان آورده وارد لاهیجان بسعادت پابوس مشرف شدند همگی روی ارادت بآستان سده
نشان و بندگان حضرت اعلی جهت تالیف قلوب گیلانیان با امرای گیلان بنظر التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول اعطاف
و احسان گردانیده بخلع فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون را با ناخدا مالی که شاهزاده را آورده بود بمزید عواطف
از اقران ممتاز گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت داشتند بقلم در آورده مواجب و رسوم فراخور
حال تعیین فرمودند و در سلک عساکر منصوره منتظم گردانیدند و سایر تجنده و لیام که همیشه اعتداد سفر و یساق ایشان از صبح تا شام
بوده حالت بیرون آمدن از مقام و منزل خود نداشتند بالضروره بالطوع والرغبة رعیتی اختیار نمودند و رایات نصرت آیات
چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و مدعیات گیلانیان را بر حسب مرام انجام داده معاهدات سادات و علماء
و متولیان مزارات را با مضا مقرون ساختند و الکاء لاهیجان و امیر الامرائی گیلان بمهدیقلی خان شاملو شفقت شده سپه سالاری
لاهیجان بعلاء الشکوهی مرحمت شد و ریش سفیدی کل گیلانات بکیا فریدون که مرد صادق القول است گفتار خیر اندیش بود
تعلق گرفت الکاء دیلمان بکیا جلال الدین محمد دادند و رانکوه بولی سلطان صوفی مرحمت شد و بر سایر محال حکام و داروغگان
گماشته بمقر سلطنت معاودت فرمودند و علیخان بیگ گوشه گیلان بیه پس سرافراز شده بکمر ارتومان هر ساله پیشکش تقبل نموده الکاء
خفغال را که از توابع آذربایجان و تولانه گسکر است سلمات در ازاء خدمت امیره سیاوش بلی و عنایة فرمودند و بعد از فراغ
از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب خراسان**
و فتوحاتی که روی نمود و بعضی حالات او وقایع حضرت همایون بعد از فراغ از مهم گیلان روی توجه بطرف خراسان آوردند
و درین سفر نواب سکندر شأن مرافقت فرزندان ارجمند اختیار نموده رفیق یکدیگر بودند و حکم شد که طوایف قزلباش از اطراف و جوانب
بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام بمعسکر ظفر فرجام ملحق گردند و امرا و اعیان گیلان امیر عباس
علاء الشکوهی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر در این سفر خیر اثر موافقت موکب همایون اختیار کردند و رایات نصرت آیات
از راه ییلاقات لار و فیروزکوه در حرکت آمده چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه در آن [illegible]

اجتماع عساکر نصرت مآثر توقف واقع شد و درین سال میانه نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو و شاهجهان و حاجی محمد خان
پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه داشتند کلفت و نزاع بهم رسید آمد حاجی محمد خان ولایه نسا و درون را از تصرف
نور محمد خان بیرون آورده بمعتمدان خود سپرده بود و چون نور محمد خان تاب مقاومت او نداشت التجا بعبدالله خان
برده توسل جست و التماس نمود که هرگاه نسا و درون را از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد الکاء
مرو را که بجوار بخارا قربت پیشکش او باشد عبدالله خان که همیشه آرزوی مرو داشت این معنی را فوزی عظیم دانسته بعزم
انجاح ملتمس نور محمد خان و انتزاع نمودن مرو از جیحون عبور نموده بحدود مرو آمد نور محمد خان سفاهت و بی عقلی کرده
از غایت تعلق که بولایت نسا و درون داشت قبل از آنکه مطلب او بسعی عبدالله خان بحصول انجامد مرو را که پیشکش کرده بود بتصرف
گماشتگان عبدالله خان گذاشته او مرو را استحکام داده بکنده و منزل پیش آمده درین اثنا آوازه توجه رایات همایون
شاهی باو رسید و از طرف خوارزم خبر آمد که حاجی محمد خان که با حضرت اعلی دوستی میورزید و عقیدت با اینطرف دارد و عبدالله
خان که مطلب خود را باسانی بفعل آورده و ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد خان
که هرگاه بمحاصره قلعه نسا مشغول گردیم بتخیل که مدت محاصره بامتداد کشد واقعست که پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم
محاربه اینجانب از دو طرف در حرکت آمده اند اما باستعداد محاربه ایشان نیامده ایم درین سال ما را معتقد ده که بطرف
بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد تمام آمده نسا و درون را گرفته بتو سپاریم نور محمد خان را باین سخن تسلی داده
طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شد عبدالمؤمن خان عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود و او مستشعر گشته برخصت از اردوی
عبدالله خان جدا شده بابیورد آمد عبدالمؤمن خان از پدرش جدا شده از راه قرایاجی بخراسان آمده شنید که موکب همایون
در بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رقعه مختصری آداب بتبرک بخدمت اشرف نوشته مصحوب پیاده مجهول
فرستاده بود ما حصل مضمون آنکه پادشاه ما را با صلح است یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم اگر آن حضرت بمصالحه رضا داده
باشد خراسان را بما گذارد و بعراق روند و بنوعی که در از منه سابقه میانه حسن پادشاه ترکمان و پادشاه عراق و آذربایجان
و سلطان حسین میرزا بایقره پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند
بخشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدای تعالی است و بسیاری سپاه را دخلی نیست چون خبر آمدن عبدالمؤمن خان
بنیشابور بسمع همایون رسید قبل از ورود رقعه مذکور از چمن بسطام کوچ فرموده از راه مغز و جاجرم روانه شدند و در انجا رقعه
مذکوره بنظر همایون در آمد جواب آن با القاب شایسته و آداب سلاطین برقم آورده فرستادند مضمون آنکه [illegible]
و بر سر خراسان که ملک موروث صد ساله این دودمان است بقدر طاقت و توان تلاش مینمائیم و دست از آن باز نمیداریم
مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین چغتائی و حسن پادشاه که از ترکمان است بما و شما نسبتی ندارد و اگر بقاعده که
میان [illegible] سلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان علیین آشیان جد امجد همایون ما صلح واقع شده بود صلح می نمائید که
[illegible] است از خراسان باز داشته بمعتمدان ما سپارند ما نیز صلح مینمائیم والا جنگ را آماده ایم و از عراق بهمین اشتیاق آمده

چون بدین ولایت آمده ایم و در هر جا حسب الاختیار می نمایند تلاقی فریقین دست داده تا آنچه در تکمیل مذهب باشد بمنصه ظهور آید و مکتوب دیگر که
باو فرستاده بود مشعر آنکه کوچ کرده بکنار جام رسیده و کسی دیگر از جانب عبد المؤمن خان آمده مکتوب دیگر آورد که بمکتوب اول
نسبتی نداشت و در مضامین بکمال تناقض بود و از جمله در عنوان مکتوب نوشته شده بود که ع با آل علی هر که در افتاد بر افتاد
و ماحصل مضمون آنکه ما بنابر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در آنجا ملاقات واقع شود بعد از ورود آن مکتوب
مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب بلخ رفت در خلال آن حال سادات تربت و اعیان ترشیز و سبزوار اظهار اطاعت
نموده از روی اخلاص و دولتخواهی خود ماشی بهادر اوزبک را که از جانب عبد المؤمن خان در ترشیز بود گرفته بقتل رسانیده
سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایت شاهانه شامل حال ایشان گردیده بانواع عنایات و تفقدات سرافراز شدند و حاکم جاجرم
نیز از ورود موکب ظفر قرین ولایت را بالمره واگذاشت و از سطوت رایات جهان گشای شاهی و آوازه ورود موکب نصرت و اقبال
شاهنشاهی تزلزل در احوال حکام اوزبکیه پدید آمده حکام اسفراین و شغان و جوبه و جهان و فریان و سبزوار نیز راه فرار پیش گرفتند
چون اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت الله وردی خان را با فوجی از غلامان بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور
طلیعه لشکر قزلباش را دیده بنیان ثبات و قرارش متزلزل گشت و تاب توقف نیاورده از دروازه شهر بیرون رفت و الله وردی
خان و غلامان داخل قلعه قزلباش شدند و مژده فیروزی و فتح بحضرت اشرف فرستادند و اردوی کیهان پوی در ترتیب یکماه در الکای اسفراین
متوقف شده حکومت ولایت نیشابور به درویش محمد خان روملو که در زمان نواب سکندر شان حاکم آنجا بود و در امور قلعه داری
کمال مهارت داشت تفویض یافت و سعید نور الدین بیکچی قدر انداز اصفهانی لشکر کردی میر فتاح حسین تاجی الیکخان اصفهان در آن قلعه
واگذاشت و اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس ... ایشان و جمیع ریش سفیدان و اعیان ایل
در ازاء قتل و غارتی که یافته بودند بسیور غال سلطانی ایشان مرحمت شد و حکومت سبزوار بمحمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین
سلطان مختار حسینی مفوض گردیده و بر سایر محال که بتصرف در آمده حکام تعیین فرموده و جمعی از هر کس از ارباب و اعیان ولایات
مذکوره آثار دولتخواهی بظهور آمده بود با نعامات و سیورغالات از اقران و امثال امتیاز بخشیده بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز
فرمودند و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال کوچ کرده از راه جهان ارغیان تا سلطان کرد و بیدر براه وکان مشهد مقدس
تشریف برده در آن چمن الکشا خیام نصرت انجام افراشته و از نفر چند نفر از اوزبکیه که در آن قلع غلط موضع بدست ملازمان گرفتار
گرفتار شده بودند چنین معلوم شد که جماعتی از اوزبکیه که در ولایت مذکور بودند در مشهد مقدس جمع شده قرار بر توقف و قلعه داری
داده اند چون فصل پاییز با نهایت رسیده طلیعه جنود زمستانی مرتب بر سر ما نمایان شده بود و بجهه عبور از دیگر چراگاه ولایات را یافته ذخیره
در هیچ محل نمانده بود و عساکر منصوره چنین حکم شد در آن زمستان بمحاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه می شد
و نیز ان بقعه شریفه را از حرب ساختن توپ و تفنگ بجانب شهر که روضه مطهره حضرت امام همام ثامن ضامن است هر چند خلاف
خلاف و بر باطل شدانداختن کرده جمیع اشرف بود چه مخل بود که در هنگام سختی و اضطرار از اوزبکیه بمضرت بسیار بکسید آن بلده
شریفه رسد چون از دیوان تقدیر اتمام این شاه امر کاری را میعادی معین است حصول مطلب با قتضای قضا و میعاد و قدر حواله نموده جبهه منصور
شریفه رسد
وقت در نهایت سپاه عزم مراجعه بجانب عراق جزم نموده از سلطان میدان کوچ کردند و آنچه که هر کس از راه دور دست بجهه ذخیره علف
نیشابور نسیم درویش محمد خان شده بعد از طی منازل و قطع مراحل آفتاب موکب نصرت قرین بفیروزی و اقبال از افق عراق طالع شد
در ساعت سعد در دار السلطنه قزوین نزول اجلال اتفاق افتاد در این سفر خبر از امراء گیلان کیا جلال الدین محمد بخشی سالک طریق
فرار شده و سایر گیلانیان اندکی ازین حال خجل گردیده اما عنایات شهریاری از او اغماض فرموده خاطر ایشان را بنوازشات خسروانه
اطمینان بخشیدند بعد از معاودت لشکر امیر عباس و جماله گولی در رفع رخصت انصراف یافته هر یک بمقر حکومت خود رفتند اما کیا جلال الدین
را چون دامن گرفته بود پای خویش بر بر شده مقیم مشهد مطهره و خاک گردیده و در این سال امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان را بذو
سر کار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بفرهاد خان تفویض یافته و نام مهام جزوی و کلی آن ولایت را بالقبضه اقتدار و اختیار او گذاشته
روانه دار الارشاد اردبیل کردانیدند و اعتماد الدوله حاتم بیک را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دار السلطنه
قزوین با صلاح حال لشکر پرداخته علوفه و مرسومات و مقرریات ایشان را بخواه رسانند و مقرر شد که تحقیق مردم طوایف قزلباش
و ایماق و جامات سپاهی نموده هر کس از ملازم جیره خوار و غیر آن ظاهر شود که اسب سواری را مستظهر به یساق نداشته از یساق
خراسان تخلف کرده بنا بر ما ثبت تقصیر یساق بمواخذت نموده چون مستحق انواع سیاسة و عقوبت اند در مرتبه تنبیه بجا آورند
و از قورچیان جرایم حواله نموده با انعام جمعی از ملازمان و قورچیان در گاه که در آمدن یساق بر اقران سبقت گرفته محنت سفر یساق
کشیده اند دهند که بجهة موجب تنبیه و آگاهی آن جماعت بوده بعد الیوم هر گاه جار یساق واقع شود اگر ان تنبیه شده از یساق
تخلف و در آمدن تاخیر ننمایند در مرتبه عقوبات که تا اکنون گرفتار آیند فرمانبران حسب الامر اعلی بعمل آوردند و اتفاق این معنی باعث
آن شد که هر گاه یساقی روی می نمود جمیع طوایف قزلباش و مردم ایلات و ایماقات از بیم مواخذت و سیاست پادشاهی بلا تعلل
و چاره بعد از اخبار ورود حکم احضار روی براه آورده سعی مینمودند که در رسیدن موکب ظفر قرین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و از
و چنانچه در صحیفه اول در خلاصه احوال همیون شعاری بیان شده این قاعده در زمان دولت همیون در میان لشکر استمرار داده
هم سیاست و غضب شاهانه احدی مخالفت نمیتوانند کرد القصه بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره بدین خدمات مامور فرموده
خود جریده با چند نفر از ندما و مقربان و ملازمان خاصه شریفه از دار السلطنه اصفهان تشریف بردند و زمستان را در آن بلده جنت
نشان بعیش و خرمی گذرانیدند و راقم این حروف درین سال بحادثه خدمات این زمستان یافته در سلک منشیان عظام منظوم گشت و چون
ارباب مناصب دیوان در قزوین توقف داشتند از آن حقیر حسب الامر اعلی بدرگاه با عدمی رفته بخدمات انشا قیام نمود

و از آن تاریخ بغلامی آنحضرت سرافراز است گفتار در محاربه امراء افشار و لشکر کرمان با امراء اوزبکیه در تون خراسان و ظفر
یافتن بتوفیق کردگار جهان
در اوایل این سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمد قورچیان با عتبار
لشکرهای ممالک محروسه تعیین شده ولیخان و اسمعیل خان امراء کرمان از ماعموم طایفه افشار از ولایت حکم شده بود که از راه یزد و
طبس بخراسان آمده بار روی ظفر قرین پیوندند و چون امراء مذکور با لشکر کرمان حسب الفرمان بمقتضای جریان روانه گشته به طبس رسیدند
مصطفی خان لنگر اوکر حسب الامر اعلی حاکم تون و طبس بود جماعه اوزبکیه برانجمد و دست تولی گشته ولایه تون و قلعه آنجا را متصرف شده

بودند در هنگامی که آوازه وصول موکب همایون در خراسان شیوع یافته مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با سواری چند دولت خواه
نفر که پیش از غازیان استاجلو و غیره ملازمان خود که همگی دلیر و مردانه بودند از طبس متوجه تون رفت و شهربند قصبهٔ تون را از
اوزبکیه گرفته نوری میرزا را که حاکم تون بود در ارک محاصره نموده محصوران ارک کس بهرات فرستاده استمداد نمودند میر قلباباء
کوکلتاش حاکم هرات و دین محمد خان خواهرزاده عبدالله خان مشهور بتیلیم سلطان سواری چند از نفر از بهادران نامی اوزبک
بسرکردگی باجولی بهادر بدفع سپاه قزلباش و کومک و امداد نوری میرزا و محصوران قلعه تون فرستادند مصطفی خان که
شجاع مردانه بود دگر بار با اندک فوج کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه اندیشه نکرده پای ثبات
و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه بمقابلهٔ آن گروه شتافته آغاز محاربه نموده دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکر قزلباش
در موضع تلف اند در عالم سپاهیگری از اسبان فرود آمده مراکب را حصار خود ساخته جهة تیر و تفنگ سپر آن جماعت را از خود
دور کرده جا بجا روی بوادی مراجعت نهاد و در آن روز بدین دستور تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده بآب
تون رسیده و میان ده در آمده و دیوار بست آن موضع را پناه خود ساخته باجولی و نوری میرزا و سایر سرداران اوزبکیه
ایشان مشغال میرزا و شکر بیقلی اغلان بود در بیرون مانده از جانبین پاس سپاه شدند و امرای افشار و لشکر کرمان در طبس از
مصطفی خان خبر یافته عاجل متعاقب او روانه شدند و در روز دوم که مصطفی خان در دیوار بست موضع ایسک بود به کار رسیدند
و چون سپاهی سپاه قزلباش که قریب شش هفت هزار نفر در نظر می آمدند از دور نمایان شد جماعت اوزبکیه مضطرب شده
قرار فرار بخود داده احمال و اثقال را پیش انداخته قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان از مضیق دیوار بست بیرون آمده باتفاق
مستقلای دلاوران طایفهٔ افشار معرکه رزم و پیکار گرم کردند و چون قول مبارک رسید فیمابین جنگ در پیوست جماعت اوزبکیه
طاقت مقاومت با آن لشکر جرار نیاورده در حملهٔ اول شکست خورده جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر گردیدند و خان احمد دیوان بیگی که از اعاظم
اوزبکیه و دیوان بیگی تیلیم خان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر پنجه تقدیر شدند و معدودی از آن قوم بیرون رفته اکثر آن
جماعت راه عدم پیش گرفتند و چون این خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند رسید بنای اقامت را سستی پذیرفته تاب توقف
نیاوردند ارک را خالی کرده راه فرار پیمودند بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته امرا و اعاظم بفتح و فیروزی اختصاص یافته معلوم ایشان گردید
که موکب ظفر قرین شاهی مقرون بفتح و نصرت الهی از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی خان در تون و جنابد توقف نموده امرای
افشار از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنهٔ اصفهان بشرف پابوس شهریار جهان مشرف شدند و خان احمد دیوان
بیگی و اسیران را با سرهای مقتولان بنظر انور رسانیدند خان احمد دیوان بیگی را به یحیی بیک غلام سپرده نگاهدار شدند و از خان
دیگران ع اثر که خبر شد خبری باز نیامد و در خلال این احوال تیلیم سلطان و باقی سلطان برادرش در جنود او و دیگر سرداران
خلیفه شاملو شده او را در قلعه ترشیز محاصره نمودند و بتبیین انتقال آنکه قبل از این نگاشته کلک گهر پرداز شد که سلطان علی
گشته بر حقیقت نواب همایون بجانب قاین رفت و علیقلی خان ولد امیر حمزه خان استاجلو که حاکم قاین بود از صولت سپاه او
در یک از قاین بیرون آمده در قلعه خورآباد و از اعمال قاین است بود و سلطان علی خلیفه چون با لشکر رسید طایفهٔ شاملو ملازمان قدیم این

سلسله و در آن جانب بسیار بودند بسر او جمع شدند علیقلی خان آوازه وصول رایات جلال شنیده با آنکه اندک فاصله داشت اغراق از قلعه
خورآباد در گذشته بکنار آمده عزیمت اردوی همایون نمود سلطان علی خلیفه و طایفهٔ شاملو هوس حکومت قاین و اخذ مال و غنائم
بر او کرده در مقام محاربه در آمدند و بر غازیان استاجلو دفع ایشان لازم آمده فیمابین هر دو گروه محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست
غلبه از جانب استاجلو وقوع یافته در بین آن نا شگی بر کنار علیقلی خان خود او را مجروح ساخت و در آخر روز بهمان زخم
نقد حیات در گذشت و بعد از فوت او سلطان علی خلیفه دیگر باره بر قاین مستولی گشته بر مسند حکومت نشست اما درین سال تیلیم سلطان
لشکر بر سر او کشیده چون او بر حصار اشرف متعصب جان ولایت استیلا یافته بود و مردم آنجا زیاده در مقام مدد و همراهی در نیامدند
با جمله اسپاهی و رعیت و تفنگچیان و مردم آمده در قریب یکهزار نفر جمع آورده بمقابلهٔ تیلیم سلطان شتافت و در موضع ترشیز
من اعمال قاین تلاقی فریقین روی نموده فیمابین حرب صعب اتفاق افتاد تیلیم سلطان ظفر یافت و قریب سیصد و چهار صد
نفر از قزلباشیه درین جنگ بقتل آمده و بقیة السیف بدیوار بست موضع ترشیز در آمده جنگ کنان خود را به قلعه انجا رسانیدند
تیلیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشیده کار بر او تنگ کرده بود که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ امرای افشار و شکست یافتن
باجولی و نوری میرزا و مشغال میرزا و شکر بیقلی اغلان باو رسیده با اضطراب از پای قلعه ترشیز برخاسته بجانب خاف و باخرز
رفت و سلطان علی خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب قاین شتافت و مآل حال او در محل خود در قید کلک بیان خواهد گشت
ان شاء الله تعالی ذکر وقایع متنوعه که درین سال بمنصهٔ ظهور رسید از سوانح که درین سال بظهور رسیده آنست که شاه اوبراهیم خان
روی ازین دولت بر تافته فرار نمود و داخل سنور روم شده با پاشایان سرحد در آغاز مصالحه بتجویز نقض شرایط و پیمان نمود و
در مقام امداد او در نیامدند و او از معونت رومیان مایوس گشته چاره جز التجا بسایهٔ چتر اقبال همایون اعلی نیافت و عریضه
ضراعت آمیز فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین از نهیب سطوت قاهره شاهی وحشت و دهشت بی اندازه بر او
استیلا یافته نتوانست بملازمت رسد اکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو بر جرائد جرایم بنده کشد سر قدم ساخته بپایه سریر اعلی آید
از توقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او عز صدور یافت و مشارالیه احرام ملازمت عتبهٔ اقبال شاهی بسته در راه خراسان
بموکب ظفر نشان پیوست و در موکب مقدس بود و چون هنوز هوای خود سری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایام
که چمن استظام مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته با چند نفر از امرای منکوب معزول که در اثنا سوء
اعمال بسبب و ناکامی می گذرانیدند مثل شاهقلی سلطان چاپت و مهدی خان افشار و امام ویردی اغلانی بودند که در آن وقت امر دیوانی
داشتند اخلاط آغاز نهاده اکثر اوقات با یکدیگر معاشر و هم صحبت بودند و همانا اراده غدری داشتند یکی از ارباب اخلاص
که از مواضعهٔ ایشان آگاه بود حقیقت را بخدمت اشرف عرض نموده و ایشان مستشعر گشته اراده فرار نمودند و در روز کوچ در عقب مانده
و چون گرفته مواخذت نمودند امام ویردی اغلانی که در براءت ذمه خود مشهود گذرانیده نجات یافت و آن هر سه سعادت
مورد سیاست گشته بقتل رسیدند دیگری از سوانح حالات آنست که در وقتی که رایات جلال در سفر خراسان بود امرای
هنوز نیامده بودند بجز فتنه تقصیر سابق حکومت ایشان تغیر یافته کرمان را بولی بیگ حسین خان استاجلو قورچی تیر و کمان شده و در

انو رسوخ یافته بود که لشکر افشار که سودای خودسری در سویدای خاطرشان نقش پذیر گشته بود عادت سابقه را فراموش کرده
اند عفو ما صدر و مواخذت و عتاب و خطاب گردانید و حسین خان عازم رفتن کرمان بود که امرای افشار رسیدند اگرچه
حسن سعی و مردانگیهای ایشان در محاربه اوزبک بظهور آورده بودند بمرتبت وضوح یافت اما حضرت اعلی بجهة نظام امور
پادشاهی تقصیر دیر آمدن بخدمت ایشان را در معرض عتاب و خطاب داشته و بالاخره از راه مردانگی که در جنگ
اوزبک تقصیر ایشان را بعفو مقرون گردانیدند و چون در آن سال الکاء [illegible] کور حسین خان شفقت شده بود از سال آینده
و محمد دار الحکومه کرمان بایشان شفقت شد و ایشان بشکرانه این عطیه مبلغی برسم پیشکش قبول نموده منصفی المرام روی توجه بجانب کرمان
نهادند و از موقف عنایة آن وجه بخواص عمال رکاب اقدس که شفقت ییلاق خراسان کشیده بود تقسیم رفت و طوایف ذو القدر
که سالها حکومت فارس کرده بودند بجریمه آنکه لشکر کم آورده بودند مورد عتاب و خطاب گشته الکاء [illegible] از ضیا و خان
و امرای ذو القدر تغیر یافته حکومت شیراز بحسین خان مصاحب قاجار نامزد شده بود و طایفه ذو القدر استدعای عفو تقصیر خود
نموده متقبل شدند که اگر از نمرتبه تقصیر ایشان بزلال مرحمت شسته شود و رتق و فتق الولایت بدستور در قبضه قدرت ایشان باشد
من بعد ییلاقی که واقع شود تدارک مافات نمایند و چون التماس عامه ذو القدران نیز فی الجمله صورتی یافته چون ولایت از
التماس بحسین خان شفقت شده بود از سال آینده بدیشان مرحمت شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که دست
تعدی بر رعایا و ملکه دراز کردند و باعث شکوه رعایا و عجز شده سال دیگر هر دو طایفه بجهة بدسلوکی از حکومت فارس و کرمان شدند
معزول گشتند دیگر از سوانح آنکه درین سال در دار السلطنه قزوین مرض طاعون و وبا شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع
علوکات رفتند و در وقتی که موکب همیون در خراسان بود شدت وبا روز بروز زیاده در [illegible] رفته خلقی بی معدود در آن واقعه
عظیم راه عدم پیمودند خلاصه متوفیان آن واقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بود که شمه از احوال آن جناب رحمة الله در
در ذکر سادات و علما و عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف در ولایة عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول
و فروع مذهب حق و مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخته و در زمان شاه جنت مکان که اردوی رقم تحریر پذیرفته والد ماجد
سید عالیشان متعال مکان و دختر زاده مجتهد مغفور شیخ عبد العال بود و در میانه علما و عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت
بیان معروف در ولایة عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در زمان شاه جنت مکان که اردوی همیون منبع علما و عرب و
عجم بود و جناب شیخ خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی الرحمة مرتبه عنبر اجتهاد یافته جمیع علما او را عنان اجتهاد او کرده بودند میر سید
حسین پایه از مرتبه او بالاتر نهاده خود را سید المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین
لقب داد و در سلوک و سجلات که بتوقیع او مزین میشد این عبارات مسطور می یافت اگرچه خانواده علما این دعوی را مسلم
نمیداشتند اما کسی از فحوای علما درین باب با آنجناب حرفی نتوانست گفت و در باب مباحثه او مغلی آورد و خاتم المجتهدین
میخواندند نعش او را حضرت اعلی بعتبات عالیات مقدسه مرتبات فرستاده در آن اماکن مشرفه مدفون گردید رحمة الله علیه

وقایع سال میمون [illegible] ایلان ئیل ترکی مطابق [illegible] الف و هجری که سال هفتم جلوس همیون بر اورنگ شاهی است

نوروز این سال

همیون فال

همیون فال در غره شهر جمادی الثانی اتفاق افتاد و حضرت شاه جم جاه ملایک سپاه زمستان سال گذشته در دار السلطنه اصفهان بجهة
سبق ذکر یافت بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین گشته در دولتخانه مبارکه
نزول اجلال فرموده تخم عدالت در زمین دل طوایف انام می کاشتند و چون آفت سرمای دی روی بانحطاط آورد روزگار
روزنگار اعتدال طبیعی گرفت یعنی بهار عالم آرای بهجت افزای جانفزا گشته شمایم گلهای بهار و نسایم عبیر آمیز گلزار در دماغ جهان
بهجه و بساتین جهان آرای از آثار تربیت و طراوت تازه یافت بهار [illegible] نوروز سلطان ذکر [illegible] کرده عالم را گلستان
سفیر بلبلان نغمه پرداز نوای عیش و عشرت کرده آغاز در اول بهار که خسرو فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی در فضای
شرف خانه حمل افراشت و تماشای عرصه جهان را غیرت افزای روضه رضوان گردانید بنشاط صید و شکار قزل آغاج از خاطر
خطیر شهریار جهان سر زده و بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم از فر قدوم موکب همیون رشک [illegible] بوقلمون
گردید و در آنجا ایلچیان مع جاه و جلال رسیده که گیلانیان از بدسلوکی مهدیقلی خان شاملو از حضرت اعلی بنابر رعایة خاطر رعایا التماس
عزل گیلانیان او را از حکومت آن ولایت معزول فرموده احمد بیک [illegible] را بحکومت لاهیجان تعیین کردند و میرزا [illegible] از جانب
تامین او را همراه کردند که مهمات مرجوعه او را تمام نمایند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله با مستوفیان و ارباب
قلم و [illegible] آقا [illegible] دفترخانه همیون را بگیلان فرستادند که مال و حقوق دیوانی آن ولایة موافق قانون عدالت
قرار داده اگر وجه بیجا [illegible] در زمان خان احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بر آن کشند و مهمات الولایت را
موافق صلاح دولت قاهره و ترفیه حال رعایا و [illegible] نظام و نسق دهند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل و سیر شکار
قزل آغاج شدند فرهاد خان که شرف استقبال سعادت بساط بوسی دریافته همواره در رکاب اقدس حریف بزم مقدس
بودند جناب آصفی با رفیقان بگیلان رفته در اندک روزی جمع قانون موافق عدالت و رعیت پروری قرار دادند و اکنون بجا
مهمات الولایة بهمان دستور استوار است و آنجناب قدوه و قانون اختیارات [illegible] در خلال این احوال منشور طلب از موقف
جلال باسم آنجناب شرف صدور یافت راقم حروف که بموافقت مامور بود شرط رفاقت بجا آورده در قزل آغاج شرف بساط بوس
همیون مشرف شد چون ولایة گیلان بیه پس تصرف اولیای دولت قاهره درآمد اراده خاطر اشرف بدان متعلق بود که تمامت
ولایت دار المرز طبرستان که بحسب اقتضای زمان وارثان قدیم برافتاده بطریق ملوک الطوایف در میانه جمعی که در ایام
فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری فراتر نهاده بتغلب بر ولایتی که بایشان نسبت ندارد دست یافته لوای خودسری برافراخته بودند
از انتظام یافته از خار تسلط ارباب عصیان پاک و مصفی گردد و از آن جمله گیلان بیه پس با آنکه تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک
موروث جمشید خان داماد شاه جنت مکان بود و محمد امین خان پسر او که وارث آن ملک بود چنانچه سبق ذکر یافت
همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض آبله فوت شد و علیخان ولد کارکیا احمد که از عمارنان آن سلسله بود با پسران جمشید خان
کفران ورزیده او را از مقر حکومت [illegible] بیرون کرده بتغلب بر آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سابقه محبت
و دولتخواهی درین دودمان نداشت که ملکی چنین را باو گذارند خاطر الهام پذیر بر آن متعلق گشت که گیلان بیه پس

با گیلان چه پس انضمام داده متصرف اولیای قاهره درآوردند و چون فرهاد خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات
با او کرده بود و تعویق در این امر مناسب نمیدانست اما امیر سیاوش بجهة اتحاد و آشنایی که با امیر حمزه خان داشت محل
اعتماد ندانسته برای وصلاح او قرار یافته بود که او را رفع نموده الکای طالش را که متصل باستارا پیوسته است متصرف گردد
و مهم علیخان را بوقت دیگر اندازد چه محتمل است که مردم بیه پس که بالطبع هواخواه او بودند تهییج فتنه نموده سر بخیز اطاعت
درنیاورند و فتنه ایشان بگیلان سرایت نماید بعد از مشاورت و تکاپوی صلاح دیدند که هر کدام در مقام تقبیح هر کدام درآیم
موجب رنجیدگی دیگری گشته متوحش نگردند و چون رای جهان آرا بتسخیر کل دارالمرز تعلق گرفته بود تغافل در دفع دیگران
ایشان مصلحت ندانسته حسب الاشاره همیون هر دو عازم خود متوجه گشتند و امیرشاه ملک نامی را از اقربای علیخان را با آنکه سابقه
آشنایی با نواب اعلی داشت داعیه اعتماد و امنیت ایشان است حضرت اعلی جهة آرامش گیلانیان و عبارت شناسی ایشان سرفراز
سپهسالاری کل گیلان بیه پس را مرجوع کرده و چند نفر از مردم بیه پس که اسم و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه
انتظام داده زیاده از مامول بتوجه و مواجب ایشان عطوفت شد و دار و مکان جهة رشت و فومن تعیین شد همراه گیلانیان مذکور
فرستادند **ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین جهة تادیب ایشان و فیروزی یافتن بعنایت ملک منان**
مهمات گیلانیان بقاعده که مسطور گشت قرار یافت و امیرشاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای بی اندازه روانه شدند اما
چون بهره از حق شناسی و جوهر عقل نداشتند خبث طینت خود را که درباره گیلانیان عموم دارد ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان
درآمده لیام منجنده بیه پس را جمع نموده بر سر دار و فومن رفته او را استقبال آوردند و دارو فومن رشت که این خبر شنیدند اطوار مردم
آنجا نیز آثار خلاف مشاهده کرده خود را از رشت بیرون انداختند و امیرشاه ملک تهییج فتنه کرده بیه پس را نیز بعصیان
و طغیان دلالت کرده مردم بیه پس قدر شفقتهای شاهی و عاقبت خود ندانسته خود را بمهلکه عصیان انداختند اسپاهیان گیلان
بیه پس دو طایفه اند کوهیشه و کیل السلطنه و صاحب اختیار دولت و وکاله و والی سلاطین آنجا بوده اند یکی را از اثر دو یکی را نجب
مینامند و میانه این دو طبقه همیشه بجهة سپهسالاری و وکالت و والی عداوت قدیمیست که همچنین در استحکام فرصت برد دیگری القا
می نماید در زمین ... احکام امیر عباس از طبقه کوهیشه بزرگترین سپاهیان گیلان و حسب العرفان قضا جریان حاکم لشته نشا بود
بوسعید نامی از طبقه اثر در که در پشه و جنگل مقام کرده و تا غایت اطاعت قزلباش نموده از میرعباس خایف بود در این اوقات
آوازه دیانگیری امیرشاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد و محمد امین خان ولد جمشید خان وارث آن ملک
که در شیروان بوده و هنوز خبر فوتش نزد گیلانیان محقق نشده بود او به یک ریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم علاوه
بیه پیشی و بیه پسی را که از قدیم الایام میانه مردم این دو ولایت استمرار دارد بالفعل دوستی مبدل گرداند و بیه پیش را جهة خان احمد
و بیه پس را جهة محمد امین خان از غفوله برابری نزده با اثبات است ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسیده
احمد بیک داروغه و حکام قزلباش باتفاق طالشه کولی و کیا فریدون منجنده گیلان را جمع نموده بمقابله ایشان بکسار شعند رود
رفتند احمد بیک از اطوار طالشه کولی آثار مخالفت نفس نموده بمقتضای حزم و احتیاط عمل کرده با گروه قزلباش از گیلانیان کناره

جست و طالشه کولی نیز با او بمطلب شده از یکدیگر خایف بودند در وقتی که در میان این دو گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد
راست قول خیرخواه بود احمد بیک را از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه او با شاه ملک و علیخان خبردار کرده صلاح دولت قاهره
در آن دانست که جنگ که در آن وقت صرفه نبود در حیز تاخیر انداخته خود را از معرکه بیرون اندازد و نیز آنکه طایفه قزلباش عشر
عشیر گیلانیان نبودند بدین عزیمت عنان از معرکه برتافته کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفت و طالشه کولی از نقش احمد
بیک و قزلباش کشته امیرشاه ملک بیه پس را رام نموده طالشه کولی و بوسعید با عقب تمام بلاهیجان آمده باستظهار مردم
بیه پس کس بطلب خان احمد بشیروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین نمودند و هر روزه
در خانه خان احمد جمع شده در دیوان خانه او مسندی گسترده بقطع و فصل مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند و دو روزه
حکومت را غنیمت دانسته اصلا از مآل حال اندیشه نمیکردند و چون این اخبار در قزوین بسمع اشرف رسید شعله غضب بالا
کشیده اول اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که خود بنفس همیون متوجه دفع این جماعه گشته بنوعی تنبیه و تادیب
آن قوم تیره روزگار نماید که بقیة السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری
نتواند شد اما چون ماده قابل حرکت همیون نبود و سودای دانش آن اشرف را از این اراده منصرف ساخته فرهاد
خان را مقرر فرمود که از راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است روانه شود و قورچی باشی را با جمعی از قورچیان
عظام کرام مقرر شد که بدیلمان رفته با احمد بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه اشکور رود بگیلان رفته باتفاق همراهی
هر دو گیلانی در گذار ایشان بهاره عرصه آن ولایت را از خار وجود ارباب عدوان و طغیان پاک گردانند فرهاد خان عرض نمود
که جرأت و جسارت که از بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس است اگر عنایت شهریاری شامل حال علیخان گشته در تربیه
از تقصیر او گذشته حکومت بیه پس را بدستور با او ارزانی داشته رفیق این دو دولتخواه نماید سلک جمعیت آن گروه از
یکدیگر پاشیده میشود و مهم بیه پس بر وجه دلخواه باسانی صورت می یابد و خود کفیل یکجهتی و دولتخواهی مشارالیه شد که اگر
از او امری ناپسند که خلاف اطاعت و بندگی و متابعت باشد مشاهده افتد دفع آن در شور منت و در این باب مبالغه بسیار بجا آورد
رسانید و حضرت اعلی جهة فتح و ظفر تا سعود اید پیدا او عمل نموده علیخان را از حبس بیرون آورده بخلع شاهانه سرافراز ساخته
با بعجله خان مشارالیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند از آوازه ورود عساکر
اقبال تزلزل بحال طاغیان گیلان افتاده ابوسعید طالشه کولی را باتفاق منصور کیا ایل که از جمله یاغیان بود بمقابله لشکر
دیلمان فرستادند که از راه اشکور رود که از دیلمان بلاهیجان میرود و راهی است در نهایت صعوبت و از غایت تنگی
گل و لای و پشه مسدود نماید و از کیسوار ... آن مضایق بغایت دشوار است مسدود ساخته و دفع لشکر قزلباش بپردازند و خود
اراده آن نیز داشت که با امیرشاه ملک پیوسته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان را از دخول گیلان
مانع آیند و قورچیان عظام چون شنیدند که طالشه کولی باشکور رود آمده مضایق راه را مسدود نموده درختهای بزرگ انداخته
که باتفاق گیلانیان تهمه بری گوینده استحکام میدهد و مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان در کوهدم بود که خبر ... طالبان

که مقدم الجیش ایشان بودند پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر یاغی رسیده جنگ در پیوستند و شکست بایشان داده در جنگلی
را که جنگ بر کرده بودند بلشکری بسیار در آنجا که انباشته بودند از دست یاغیان گرفته پیش فرستادند قورچی باشی با بقیه لشکر بنیروی دولت قاهره
پس از شکست بر لشکر بعهده گیلان افتاد و به پشته جنگل پراکنده شدند منصور بیگ کشته شد و طالش کولی خود را بجاهای سخت کشیده
عساکر منصوره از مضایق آن راه بآسانی گذشته تا لاهیجان در محلی توقف نمودند و اعوان و انصار بشهر رسیدند ابوسعید که خبر انهزام
طالش کولی و تفرق لشکر گیلان و آمدن قورچیان شنیده بود بسراسیمگی خود را از لاهیجان به پیشهای گیلان رسانیده و قورچی باشی
لشکریان را از نهب و غارت منع نموده باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر بیکبار روی آوردند و فرهاد خان اگرچه از سبقت قورچیان
و فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست که این فتح بسعی او تیسیر پذیرد اما ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جیبه پیش
فرستاده و چون در خدمت اشرف مسعود بیگ ... شده بود ... گوش او را ... گردانیده و در ثبات عهد و پیمان
و رسوخ یکجهتی و اخلاص سفارشات بلیغ نموده ... خواندن و طلب ... و خود متوجه لاهیجان شده
بعساکر منصوره ملحق گردیده حقیقت بعرض اشرف اعلی رسید قورچی باشی و قورچیان چند گاه در لاهیجان توقف نموده در تحصیل خزانه خان احمد
و حد مالی که ... حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور آوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات انجا جمع شده بقزوین آمدند و فرهاد خان
بانتظام مهمات گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته لوای عدالت و حکومت داری برفراشت و علیخان که به پیش رفت و مردم بیه پیش یکجهتی
بالطبع خواهان او بودند ... و از امیرشاه ملک جدا شدند و امیرشاه ملک که احوال را بدین منوال مشاهده نموده چون ... او
باعث استخلاص علیخان شده ... اعتماد نموده نزد علیخان آمد و علیخان چون چاره ... او نداشت تغافل نموده دران
مرتبه بعدم اطاعت و اخلاص ... او را ... لاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد ... فرهاد خان ... سلوک
میکرد اگرچه ... لوازم ... و بطور ... که مهمات ان ... استحکامی یافت
همان خبث باطن ... ظاهر ساخته ... در مقام عصیان و طغیان درآمد تا آنکه ... بیرون ... لازم شد و احوال
طالش کولی و ابوسعید در قضایای سال آینده ... از مساعدت بخت ... اموال است

ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان اوزبک بخوارزم و آمدن عبدالمؤمن خان پسرش بخراسان و قضایایی که در اورگنج و خراسان واقع شد و آمدن سلطانان اورگنج بدرگاه عالم پناه

هر چند عبارات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنابر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود ... مجملی
قلم بیان کرده که میانه نور محمد خان بن ابوالمحمد خان والی اورگنج و حاجی محمد خان بن ... خان پادشاه خوارزم که از طبقه سلاطین اوزبک
و اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و بنی اعمام یکدیگر اند بر سر ولایت نسا منازعه واقع شده و نور محمد خان پناه بعبدالله خان
برده استرداد ولایت و استعانه جست و ولایت مرو را از جمله پیشکش او کرد عبدالله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب
او دفع الوقت کرده تغافل میکرد زیرا که منازعه ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبدالله خان بود و نور محمد از امداد او مایوس شده
بلکه از عبدالمؤمن خان پسرش خایف بخراسان و چنانچه مذکور شد بر حضرت اعلی روی آورده عبدالله خان ... آمده بولایت خویش آمد
عبدالله خان همیشه قصد تسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصود بود و اتحاد و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت اعلی ... خاطر نشین ...

منازعت

منازعت ایشان را بایکدیگر فرصت دانسته در همان سال که حضرت اعلی باشتغال مهمات دارالمرز ... فرمود عبدالمؤمن خان ...
مرو ... رسید ... جمعی از اهل ترکمان که در ملازمت نور محمد خان بودند ... خان و مان طریق
بیوفایی سلوک داشته بعبدالمؤمن خان پیوستند و کلید قلعه را باستقبال او فرستادند و نور محمد خان بیوفایی لشکر
و تسلط دشمن ملاحظه نموده دران ولایت مجال اقامتش نماند بدلالت ... سلطان جغتای خود را از ان ولایت بیرون
انداخته بی سر و سامان روی ارادت باستان سدره نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزاده
کامکار محمد باقر میرزا را با جناب اعتماد الدوله و بعضی امرا و خاصان مقربان ... باستقبال او فرستاده و نور محمد خان چون
بشاهزاده رسید از اسب پیاده شده رسم معانقه بجا آوردند و بدولتخانه همایون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون
مشرف شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده و وکلا و دیوان حسب الفرمان ... نزول ...
بروجه لایق ترتیب ساختند و رفیق بزم خاص و محفل صحبت همایون گردید اما عبدالمؤمن خان خاطر از مهم مرو جمع
... و ... کرده ... کشیده متوجه قلعه نیشاپور گشت در وقتی که هنوز محصولات بحصار نرسیده
بود و ذخیره در قلعه بسیار کم شده ... قلعه را مرکز وار در میان گرفت و درویش محمد خان و غازیان روملو و تکلو
اصفهانی که بحراست قلعه مامور بودند برجها و دروازه ها را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند و محاصره نیشاپور بمبالغ
... جلال رسید چون فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع یاغیان می پرداختند توجه بخراسان ...
رجعت ... تعویق ماند و عبدالمؤمن خان در تسخیر قلعه مذکوره اهتمام ... بظهور آورده دلاوران قلعه ...
مردانه محافظه قلعه می نمودند ... بهادران ...
ساخته نقابان نقب بزیر برجی از برجها برده و خالی کرده ... باروت پر ساختند و آتش داده باروت آن برج را ...
رخنه ... و اوزبکیه هجوم نموده تا سیصد چهار صد نفر از ان رخنه بالا دویده بشهر داخل شدند ... درویش محمد خان که ...
برج ... جمعی از دلیران روملو ... و تکلو اصفهانی ... کرده خود را
بر رخنه و آن برج خراب رسانیده ... تا بعضی ایشان ... و دران ...
مانند ... در محلهای ... دیگر ... که داخل شهر شده بودند چون
از عقب کومک نرسید در کوچها پراکنده شده غازیان روملو و تکلو ... نیشاپور ... گرفته ...
درمی آوردند ... جدال بود تا آنکه ... نفر از بهادران نامی که ... از ایشان ...
اعتقاد سلاطین و معتبرین اوزبکیه بودند ... رسیدند ... کار کرده و آن برج را تعمیر کرده
و استحکام دادند و عبدالمؤمن خان ازین واقعه ... آرام گشته ... دشمن ... و قلعه داری درویش محمد خان ...
... اقبال ... چنان کاری نمایان کرده بودند آفرین کردند ... الواقع ...
که پادشاهی چهار ماه ... قلعه ... نموده ... خراب کرده ... باشند ... قلعه ...

هجوم کرده قلعه را محافظت نمایند و شهر بزرگی را از شر خان دشمنی نگاه داشته با جمع او و دیگیان از فتح و ظفر مأیوس گشته در ساعت
باشاره و تحریک عبد المؤمن خان در پای قلعه فریاد زدند که گرفتاران بهادر و غلامان سوار گشته شده ایشان را نگاه داشته صلاح ممکن
که ممکن است که اهل این قلعه بوسیله ایشان نجات یافته از سخط و غضب خان ایمن گردند چون چند نفر از غازیان روملو که یکی از ایشان
برادر درویش محمد خان نیز از آن جماعه را زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار آیند و در خلال این احوال از شاه هویردی عباسی
در ارض ممالک محروسه شاهی واقع شده و علی الغفله بر سر اورلو سلطان بیات که در ریز جمرد بود آمده با او محاربه نموده او را
رسانیده و از نهضت نایره غضب پادشاهی اشتعال یافته بستیه و تادیب دیگر در قرب جوار ممالک واقع و دفع [illegible] شمس جهانگیری
بر ذمت همت شاهانه لازم می‌نمود و نهضت همایون بجانب لرستان لازم آمده و رقم اشرف باسم درویش محمد خان و اصحاب
و از مشاغل که دست داده و او را آگاه گردانیدند که چون درین سال آمدن ما بخراسان میسر نیست و جمعی از غازیان روملو و [illegible]
و اهل عیال و ناموس قزلباش در نیشابور است از روی عقل و دانش که دارد با عبد المؤمن خان مدارا کرده طرح صلح افکند و خود را بطریق
که مست بعراق اندازد و اهل عیال را بسلامت از آنجا بیرون آورده که نیشابور بجائی نمی‌رود و هرگاه تقدیر الهی باشد بآسانی باز بدست
می‌آید و شاه قلی خلفا برادر درویش محمد خان طلب فرمود و این رقم را باو داده که به نیشابور فرستد و مشار الیه انکار [illegible] نموده
قبول فرستادن رقم نکرده و گفت که ما در طریق اخلاص صوفی گری و جان بازی در راه ولی نعمت و مرشد کامل سرمایه نیکنامی و افتخار
میدانیم و برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته باشد کشش و کوشش نموده قلعه را نگاه میدارد و بعد از آنکه ضعف بحال او راه یابد
از مصادره قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت شربت شهادت چشیده نام نکو در صحیفه جهان پایدار گذارد و ثواب [illegible]
اشرف غنیمت شمرده باز فرمودند که اگر این همه سعی و جانسپاری جهة خاطر ماست هرگاه ما چنین امر کنیم رضای ولی نعمت حسب طریق اخلاص
اولیست و چون دار السلطنه هرات که تختگاه خراسان است و مشهد مقدس معلی که مدفن حضرت امام ثامن ضامن است و اکثر محال بتصرف
مخالفان او درآمده است بر سر نیشابور ایستادگی نمودن و اهل عیال بباد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدای تعالی خواسته باشد
کل ممالک خراسان بآسان‌ترین وجهی بنوعی که در مخیله احدی خطور نکند بدست ما خواهد درآمد و الا سعی بیفایده نمودن با [illegible]
کردن و آخر الامر آنچه بر زبان الهام بیان گذشته بود بظهور آمد القصه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخصصان جان نثار حامل آن
منشور گشته بسبزوار برده و در آنجا کس [illegible] داده به نیشابور فرستادند و درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه گشته
تا آذوقه در قلعه بدست می‌آمد از قوت لایموتی [illegible] دست و پائی میزدند بعد از آنکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد
گفتگوی صلح در میان آورد و بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله ساختند و عبد المؤمن خان که از امتداد زمان محاصره و تلف
شدن سپاه بجنگ آمده بود و بسیاری از معارف خود او زخمی و ضایع شده بودند در صورت فتح و ظفر مطلقا چهره نگشوده
[illegible] خونریزی عظیم شمرده عهدنامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعه نیشابور باز داشته روانه عراق گردد
از سپاه اوزبکیه تعرضی بمال و جان و ناموس ایشان نخواهد رسید و او نیز غازیان روملو را که گرفتار اوزبکیه شده بودند
وسیله صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین گرفتاران را اطلاق نمایند چند روز درین گفتگو بسر رفت و درویش محمد خان

و اهل قلعه

اهل قلعه بعهد و پیمان اوزبکیه اعتمادی [illegible] نشد زیرا که قریب دو هزار اوزبک از مدت محاصره بقتل رسیده بود و دل اوزبکیه [illegible]
بود و صلح و آنک از کینه دیگر دفعه عبد المؤمن خان ایمن نبوده و بالآخره [illegible] بایمان مغلظه سوگند گردانیده و از جانبین شرایط
عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و مردم او با خانه کوچ و اهل عیال از دروازه عراق بیرون آمده و عبد المؤمن خان
خود با کل سپاه [illegible] سوار شده بود و چون لشکر قزلباش بشاهراه رسیده سپاه [illegible] اوزبکیه [illegible]
از جان گذشته مستعد رزم و پیکار بایستادند و سید [illegible] اصفهانی که همراه بودند [illegible] درویش [illegible]
مترصد محاربه بودند از طرف اوزبکیه هجوم آوردند و اراده نمودند که چون لشکر [illegible] و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل
آمده بودند از قزلباش انتقام کشند عبد المؤمن خان با ریش سفیدان کنکاش نموده عقلاء آن طبقه گفته بودند که این جماعت [illegible]
و دست از جان برداشته و رمقی در بدن دارند کار زار می‌نمایند و [illegible] نامداران ما را احتمال است در میان ایشان [illegible] شده و تا دو سه هزار
نفر از ما بقتل نرسد ایشان مغلوب نگردند و صلح و آنک به نامی عهد و پیمان لایق رتبه سلطنت نیست اولی آنست که وفا بعهد
نموده متعرض این جماعه نشویم عبد المؤمن خان این رای پسندیده افتاده [illegible] از دل بیرون کرده بود اما کس فرستاده درویش
محمد خان را [illegible] طلب نموده که ما با کورنش [illegible] جماعه روملو و [illegible] آمده مشار الیه [illegible]
آنکه مبادا [illegible] کرده دیگر بر اقبال بیزوال شاهی کرده با سه چهار نفر از قشون و لشکر جدا شده بمقابل عبد المؤمن
خان رفت و امرا او را پیش برده کورنش فرمود عبد المؤمن خان زبان بتحسین و آفرین او گشوده گفته بود که نمک ولی نعمت
بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری و لوازم مردی و مردانگی هیچ تقصیر نکردی اما اسب سواری درویش محمد خان [illegible]
[illegible] کتل خود اسبی باو داده و درویش محمد رخصت یافته آن روز تا شب راه طی نموده خود را بسبزوار [illegible]
و از آنجا راه عراق پیش گرفته و وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان معاودت نموده بقزوین رسیده بود بشرف [illegible]
مشرف شده و [illegible] ایالت لاهیجان و امیر الامرائی گیلان [illegible] شده و بعد از آمدن درویش محمد خان عبد المؤمن خان
اراده تسخیر سبزوار نموده و چون به [illegible] رسیده بود خود بمشهد مقدس رفت و جمعی از امرا و اوزبکیه بر سر سبزوار فرستاد
و محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزواری که حاکم الولایه بود [illegible] آذوقه [illegible] جمع آورده
ارک را استحکام داده بود و چند روز محافظه شهر [illegible] نموده سبزواریان بقدر قدرت و توان لوازم قلعه داری بجا آورده
عبد المؤمن خان از طول مکث در خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده و کس نزد امرا فرستاد که در تسخیر سبزوار [illegible]
اهتمام [illegible] و چون امرا [illegible] آگاهی یافتند با محمد مؤمن سلطان طرح صلح انداخته به سبزواریان پیغام دادند که پادشاه قزلباش
درین سال بخراسان نیامد و عبد المؤمن خان [illegible] در مشهد مقدس [illegible] از امرا [illegible] محافظه [illegible]
خود [illegible] نموده آتش جدال درین ولایت [illegible] بحال شما آن است که درین حال [illegible] کنید و بعد [illegible]
[illegible] که حاکمی که عبد المؤمن خان [illegible] سبزوار قرار داده بپناه ایشان آمده [illegible] مهمان باشد بعد از انقضای [illegible]
اگر لشکر قزلباش آید حاکم اوزبک را [illegible] و الا حاکم حال بیرون رفته [illegible] تمام نماید سبزواریان

استحکام می‌نمود و از تنگنای محاصره رهائی بمصالحه شدند و از جانبین شرایط عهد و میثاق تأکید یافته مهر بهادر نامی از ایلیان او و تکه
کدخدا و تکلی الحکومه سبزه‌وار تعیین شده بود و باتفاق موسی میرزا و پنجاه نفر بشهر درآمده لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالمؤمن
خان رفتند و در حدود جام باو رسیدند و حقیقت مهم سبزه‌وار بنوعی که مذکور شد عرض کردند چنین مسموع شد که عبدالمؤمن
خان بزبان اعتراض بر امرا ایراد کرده از مصالحه مذکوره انکار نمود با جمله محمد سلطان منازل جهة تکلی ایشان درست کرده سادات
و اوباش سرانجام می‌نمود دیگر مرتبه چون از جانبین اتفاقات واقع شد علامزمان حاکم جهة تحصیل ساوری آمد که ... بار غایات
و منهیان ستند که آثار تسلط و اقتدار نمودند ... از ترس آوازه چیشند تهدیدات نموده اشطار القضاء و عداوتی کشیدند سبزه
واریان که شیعه نظری بودند در کوچه و بازار طعن و لعن با وزبکیه و جاهلان ایشان بتعصب مذهب اظهار سب و رفض میکردند
و اوزبکیه دشنام میدادند و بو که ... کشیده ... الانه سلوک میکردند تا دو سه مرتبه محمد مؤمن سلطان کس نزد مهر بهادر فرستاد
که مردم خود را منع کنند که در کوچه و بازار ... در مقام ایذا و آزار سبزه‌واریان نباشند القصه سبزه‌واریان از تسلط
و بدسلوکی اوزبکان تنگ آمده آخر میانه ایشان الفساد ... من الوجوه با یکدیگر آمیختند و خنده‌گاه اوزبکیه از شهر
بیرون رفته در رباطی که چهار فرسخی شهر ... سنگ کلید ... مسکن کرده ... تکیه کرده خود را و آنجا محافظت می‌نمودند
میرزا محمد مؤمن سلطان و سبزه‌واریان بودن ایشان را در آن مکان مصلحت ندانسته ایشان را آگاه ... و مردم
مبالغه و عنف ... در شهر تکلیف و ترغیب نموده آوردند اما بهمان دستور جهالی اوزبکیه در مقام ناهمواری و تهدید بودند
و ریش‌سفیدان مدارائی نمی‌کردند تا آنکه سبزه‌واریان در مقام رفع آن جماعت شدند و ایشان تنگ آمده راه فرار ...
سبزه‌واریان هجوم نموده موسی میرزا را با مهر بهادر بدست آوردند ولی اختیار ساختند و شروع در گرفت و گیر اوزبکیه نمودند
جماعت اوزبک براق بسته اندک دست و پائی زدند چون با هجوم عام بر نتیجه ... نشد آمدند رضا بقضا داده جمعی دستگیر شدند
و محمد مؤمن سلطان ... عبارت ... عرض نموده مهر بهادر را نگاهداشته موسی میرزا را با گرفتاران بپایه سریر اعلی
فرستاد و نواب اشرف این ... تکلی ... از سبزه‌واریان ... فرمودند که هرگاه میانه شما و ایشان ... صورت
نیست ایشان را عذرخواهی نموده روانه ولایت خود می‌بایست کرد و با جمله موسی میرزا را نوازش بسیار نموده بار خلعت
انصراف ارزانی داشت و یکی از قورچیان عظام را همراه کرده که در ممالک محروسه علوفه و اقامت بایشان داده باعزاز و احترام
بگذرانند قورچی مذکور حسب الامر اعلی ایشان را تا مشهد مقدس برده بحاکم آنجا که در آنوقت نظر بهادر بود رسانید اما عبدالمؤمن خان
که کینه سبزه‌واریان بجهت رفض و غلو ... تشیع در دل داشت ... بعلاوه کینه دیرینه ساخته در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان
خواهد گشت از ایشان انتقام کشیده و بجهت آن ... گرفتار آمد و عاقبت شامت آن بروزگار ... عاید گشت اما عبدالله خان که
لشکر بخوارزم کشیده بود و بعد از محاربات بسیار که تفصیل آن مناسب سیاق تاریخ ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته اوزبکیه
اورگنج از بیم جان و نهب و غارت اموال که نزد ایشان عزیزتر از جان است یا از عدم قدرت علی ای حال با پادشاه خود طریق
بیوفائی سلوک داشته زیاده سعی در استحکام و جنگ نکردند و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طریق اطاعت و متابعت او سلوک داشتند

حاجی محمد خان از سپاهی و رعیت آنولایه مأیوس گشته چاره بجز فرار ندانست و علیطایف و اسمعیل باتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگ
خود و سیونج محمد سلطان پسر کوچکتر و برندق سلطان پسرزاده و اوش باخان برادرزاده و اوش یا چهل و پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود
راه اصفهان ترکمانان ... پیش گرفت که در حدود استراباد مقام دارند افتاده از آنجا احرام ملازمت اشرف بسته روی
توجه بپایه سریر اعلی آوردند در هنگامی که موکب همایون از سفر لرستان بدار السلطنه قزوین رسید نواب کامیاب
اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر فرمود که در قزوین منازل مرغوب جهة او تعیین نمودند و نزول و ساوری سرانجام
داده تا چند روزی از رنج راه و مشقت سفر آسوده گشته استراحت نمایند و مشارالیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر
موکب همایون می‌بود تا آنکه در روزی که بندگان اشرف بفیروزی و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان
بمنزل او تشریف برده با او بدرفق ... ملاقات کردند و بپرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بلطف آمیز ...
همت والا مصروف بر آن داشتند که اگر رضای الهی مقرون باشد بکمک مرتبه دیگر او و نور محمد خان را بر سریر سلطنت خوارزم
متمکن سازند و این استدعا در درگاه الهی بدرجه قبول رسیده بالاخره هر دو ... معونت و امداد این دودمان ... گردون
خود متمکن یافته کامیاب دولت گشتند چنانچه هر یک در مقام خود مرقوم کلک بیان خواهد گشت

ذکر توجه بحضرت نشان بجانب لرستان قضایا که در آن سفر خجسته اثر بتقدیر خالق البشر بوقوع پیوست

بر ضمایر فطنت مآثر طالبان احادیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که هر چند مقصود از تسوید این اوراق شرح حالات فرخنده نشان حضرت ظل سبحانی
اما بجهت رابطه سخن ذکر مجملی از احوالات لرستان مرقوم کلک بیان میگردد مجملا طایفه لرکوچک که در ولایه خرم آباد و خاو
و الشتر و سیمره و جهمین اقامت داشته‌اند از قدیم الایام شیعه ... ولا اهل بیت طیبین طاهرین موصوف‌اند و مؤلف ...
القلوب شرح قضایا و سوانح لرکوچک را بتفصیل مرقوم ساخته آنچه معلوم ... حضیر گشته ولایه مذکور بر حدود جنوبی
عراق واقع شده و عرض آن یکطرف بولایه همدان و قلمرو علیشکر پیوسته و طرف دیگر بالکاء خوزستان متصل است و طول
آن قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب ... صد فرسخ است و صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که طایفه
لرکوچک از عشایرات متفرقه بوده که در آن سرزمین جمع گشته مسکن کرده‌اند و حقوق دیوانی ایشان خاص دار الخلافه بغداد بوده
و در شهور سنه ثمان و خمسمایه در میان ایشان واقع شده بود حسب الصلاح ... شجاع الدین خورشید بن ابوبکر
محمد بن خورشید از قبیله جنگروی که بصفات حسنه اتصاف داشت برخود والی و امیر گردانیدند و او حسن سلوک ...
بر آن ولایت استیلا یافته در میانه الوار حاکم و فرمانروا گشت جماعه الوار حکومت او را پذیرفته‌اند و وفور عدالت و محاسن
اطوار بجا نواده او و پسر و مرد میانه سلوک ... مانده و اولاد شجاع الدین مذکور را بین الجمهور عباسی می‌نامند و وجه تسمیه معلوم نیست
و ایشان خود را بحضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام منسوب ساخته باعتقاد الوار اولاد آنحضرت میشمارند
و چون ... ایشان خاص دار الخلافه بوده ... آن طایفه را بنسبه عباسی گویند با جمله علی اختلاف الروایات شاه رستم
نامی از آن طبقه در اوان جهانگیری و زمان حکمرانی حضرت خاقان سلیمان شان چنانچه در صحیفه اول ... احوال آن سلطان

سلاطین نشان مرقوم کلک وقایع رقم گشته بپایه سریر همایون آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک موروث بوی
مسلم گشت و چون طریق العبیه بود خاقان سلیمان شان علیه او را بجد و آبا ترجیح داده مراتب عنایات بظهور همیون می آمد و از آن تاریخ
اولاد او نسبت بدین خاندان ولایه نشان ارادت و اخلاص می ورزیده اند و در اواخر [illegible] بحوالی قلمرو علیشکر
بیموده اند و در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر ولد شاه رستم بی اعتدالی و بی ادبی از حد گذرانیده عبدالله خان
استاجلو را که در آن وقت امیر الامرای آن سرحد بود بتنبیه او مامور نموده بود و در سنه تسع و اربعین و تسعمایه بر سر
امیر جهانگیر رفته جنبری دولت اقبال او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشیده که خانواده ایشان
بباد غارت و تاراج رفته دقیقه از دقایق تجربتی فرو نگذاشت و اولاد او شاه رستم و محمدی بعد از گریختند از سادات
رفیع الدرجات بدلا امیر شاه قاسم کرسکن او بولایه ایشان اقرب و نسبت امیر جهانگیر در حباله او بود در خدمت اشرف التماس
عفو تقصیرات آن سلسله نمود شاه جنت مکان رقم عفو بر جراید اعمال باز ماندگان کشیده و ایشان استماله یافته
التجا بسایه چتر اقبال پادشاهی آوردند شاه جنت مکان الکاء لرستان را میانه هر دو قسمت نموده و ایشان باتفاق یکدیگر
بحکومت ملک موروث قیام می نمودند شاه رستم بر جاده اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوه ارباب تمرد
و عصیان سلوک میکرد و امیر خان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رفته و او را گرفته بپایه سریر اعلی
آورد و مدتها در قلعه الموت محبوس بود و در اواخر زمان جناب شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده اراده خاطر
اشرف آن بود که او را روانه ولایت خود نماید محمد مذکور توهمی بخود راه داده بی رخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان
رفت و از آنجا عریضه عذر آمیز بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عفو مذکور کرده او را از باس
و سطوت قاهره اطمینان داد و این مقدمات چون در طی وقایع زمان شاه جنت مکان سهوا ایراد نیافته بود بنابر مناسبت
احوال درینمقام ثبت افتاد القصه بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایه عجم [illegible]
اولاد محمدی مذکور بمصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر و الوار می کردند تا آنکه شاهوردی ولد محمدی
در اواخر زمان شاهزاده مغفور حمزه میرزا و اوایل جلوس حضرت اعلی بوفور رشد و کاردانی بحکومت ولایه موروث یافت
زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که چغال اوغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشیده و در آنجا قلعه ساخت و آتش
نهب و غارت در آن ولایت برافروخت و بسیاری از قبایل و عشایر و احشامات رعیت و قره الوس قلمرو همیون خود
را بجبال لرستان کشیده پناه بشاه ویردی بردند و اکثر قبایل را در الکاء خود جای داده رعیت گردانیده برومیه توسل جست
و اظهار اطاعت و انقیاد بچکلربکی بغداد کرده بازگشت بپایه سریر اعلی نمود بعد از آنکه میانه حضرت اعلی و رومیه صلح روی نمود شاه
ویردی مذکور چون چند سال از سری برآمده بود و اطاعت احدی بروی دشوار می نمود ابواب مکر و حیله گشوده هر دو جانب
را بلطایف الحیل نگاه میداشت و باقتضای وقت گاهی بشاهی و مجوزه رومیان سر دو بسر می نهاد تا در سال توشقان ئیل
سنه الف هجری که سال پنجم جلوس همیون عباسی است دولت یار سپاه منصور به سایر کار [illegible] که در حوالی [illegible]

طغیان

طغیان برآورده زیاده [illegible] از ایشان بظهور رسیده [illegible] شاهوردی مذکور از حضرت اعلی
خایف و هراسان و از امداد رومیان مایوس گشته متوقع گردید که بار دیگر [illegible] شاه جنت مکان اظهار اطاعت این خاندان
کرده بپایه سریر اعلی بازگشت نموده حسین بیگ سلوزی پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار [illegible]
وابسته عاجز و عفو تقصیرات کرد و نواب کامیاب اعلی بجهت نسبت [illegible] ظهور [illegible] آن سلسله او را نوازش نموده
در مقام تربیت در آمدند چنانچه در طی وقایع آن سال تحریر یافته او را بلقب [illegible] عالی و مصاهرت و دودمان سلسله علیه
صفویه سرافراز فرموده همشیره او را در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند شاهوردی خان مذکور بوسیله
این نسبت علیه فرق افتخار بایوان کیوان رسانیده لوای عظمت و افتخار مرتفع ساخت و زیاده از آبا و اجداد در حکومت
[illegible] اقتدار و استیلا یافت و رعایا قره الوس و [illegible] لرستان نگاهداشته متصرف احکام قزلباش [illegible]
و گاه گاه [illegible] بپایه سریر اعلی میفرستاد و حضرت اعلی [illegible] که او را [illegible] در مقام استرداد [illegible] نمی نمودند
و چون او بخود سری برآمده از شیوه طغیان و بند برداری نشو و نما یافته بود در طریق حیل و تزویر سلوک می نمود و رفته
خبث باطن او در ضمیر منیر اشرف که آیینه اخلاص نماست ظاهر و هویدا گشت و با احکام قلمرو علیشکر دستبرد آغاز نهاد
دست درازی به [illegible] بروجرد و آن حدود می نمود حضرت اعلی برفق و مدارا می گذرانیدند تا آنکه در سالی که عبد المومن خان ولد عبدالله
خان اوزبک بخراسان آمده و قلعه نیشابور را محاصره نموده بود و موکب همیون اعلی از مشاغل مهمات گیلان فراغت یافته
عزیمه سفر خراسان تصمیم یافته اندیشه کارسازی آن یساق داشتند اغورلو سلطان بیات بجمعیت لشکر و سامان براق یساق
بروجرد آمده بود و [illegible] لشکر بیات بر سر او جمع شده بود شاهوردی خان علی الغفله لشکر کشیده او را بجنگ پیش آمد اغورلو سلطان
که در این دو سه سال از نواب اعلی اندیشیده در مقام معارضه او در نمی آمد از مشاهده آن حال [illegible]
و [illegible] کشیده و بعضی از غازیان بیات را حاضر بوده جمع آورده قرار داده که یکی از ریش سفیدان را [illegible]
او فرستاده از سبب آمدن سوال کرده و از این حرکت شنیع که عاقبه وخیم دارد منع نماید [illegible] بوده
که جمعیت لشکر الوار [illegible] اغورلو سلطان نیز [illegible] و پیش رفته [illegible] محاربه زیاده دلیری نمی نمود و اتباع شاهوردی خان
از اطراف بمحافظه و محاربه جنگ در پیوسته لشکر الوار که اضعاف لشکر بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر بیات را مغلوب
گردانیدند اغورلو سلطان پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده
گشته روی باوطان خود آوردند و شاهوردی خان اگرچه غالب آمد اما مغلوب [illegible] عاقبه کار [illegible]
[illegible] خرم آباد رفته و دیگر باره حسین بیگ پسر خال خود را [illegible] درگاه اشرف فرستاده عذرهای نامعقول بیان
[illegible] اما چون خبر کشته شدن اغورلو و جسارت شاهوردی خان بسامع جلال رسید نایره غضب [illegible] التهاب یافته [illegible]
سفر خراسان از دل بیرون کرده تنبیه و تادیب او را [illegible] حرکت ناهنجار دلیری کرده بود بر ذمت همت لازم آمد
[illegible] سپاه او [illegible] دانسته [illegible] گذشته [illegible] خان

چنانچه سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستاده که خود را از معرض تلف در پناه دوده هرگاه بر او تنگ شود طریق صلح
و خود را بعراق انداز و او با فوجی از عساکر قزلباش تا آن گذر در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند با در رکاب دولت آورده
لرستان شدند چون آوازه توجه موکب همایون باو رسید از خرم آباد که مسکن او بود فرار نموده بجانب صیمره رفت
و بعضی از امرا و لرستان و سرخیلان قبایل از و تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه خرم آباد بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمده الکا مذکور بمهدیقلی خان شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند و از انجا عنان اقبال بصیمره انعطاف
داده در حین اشتداد گرما و قلب سرطان که ماهی بر تابه فلک بریان میشد در صیمره که گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوار است
نزول اجلال فرمودند شاهوردی از صیمره فرار نموده بکوهی که مابین لرستان و سرحد بغداد بود رفت که از انجا بولایت بغداد
نماید میر قیصر خان سپل که از امرای معتبر لرستان و دو هزار خانه بود از و تخلف ورزیده بر روی معلی … همایون ما در صیمره گذاشته
با فوجی از غازیان بهرام صولت ایلغار نموده آن مسافت بعیده را که تمام کوهستان و نشیب و فراز است در یک شبانروز طی نموده
چون بپای کوه رسیدند رباعی چون روشنی … کبیر المخاطر خطیر العواقب فرازش چرخ … نشیبش … نگونسار …
مراتب در انجا محقق شد که شاهوردی خان بحرمان لرستان ساخته خود را بالکا روم انداخته چون داخل الکا روم
شدن خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده را شتر بار اردوی گردون شکوه مراجعه نمودند قورچیان عظام و یساولان
تعیین شدند که الوسات و احشامات قزلباش را که چاپیده بقلم … رسانیده که در مکان اصلی خود بر طبق احکام قزلباش
قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاهوردی فرار نموده در میانه کلهر بسر میبرد روی ارادت بدرگاه جهان
پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردیده ایالت لرستان سوای خرم آباد و توابع که بمهدیقلی خان شفقت شده بود باو عنایت
شد و ریش سفیدان الوار بعنایات شاهانه مستمال گردیده بکارزار سلطان حسین مامور شدند و ایشان … سواری …
پیشکش نموده دیوانیان حسب الامر گوسفند مذکور را بر عساکر منصور تقسیم نموده از انجا عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف دادند و چون منشور خبر تسلط عبدالمؤمن خان بر قلعه نیشابور رسیده بود قرارداد خاطر همایون آن بود که داخل
دار السلطنه قزوین نشده از … جهت رفع شر عبدالمؤمن خان و استخلاص محصوران نیشابور بجانب خراسان در حرکت
آیند چون در بروجرد نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نیشابور بطریق مصالحه باوزبکان
و التجا حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایه سریر خلافت مصیر چنانچه گذشت رسید و آن اراده موقوف شده از انجا بمیانه ایل …
نزول فرموده … جهت تقصیری که در جنگ شاهوردی خان نموده مستحق عقوبت گوناگون شده بودند مواخذه فرموده
معرض … و عتاب و خطاب داشتند شاهقلی سلطان برادر اغورلو سلطان که بجای برادر حاکم انجا شده بود استدعای
عفو تقصیرات ایشان نموده چون مشار الیه مشمول عنایات خسروانه بود درجه قبول یافته و ایل … بشکرانه الطاف شهریاری
سواری سه هزار اسب و کره … و مادیان … نژاد که در میانه قزلباش … و خوبی شهرت دارد و سه هزار … بعد …
و از غنم … پیشکش ترجمان دیوان اعلی … رسانیدند و از انجا بدار السلطنه قزوین توجه نموده در عاشر شهر محرم الحرام داخل شهر شدند و از دور

و مهمان نوازی

با مجله

و مهمان نوازی چنانچه گذشت اول منزل حاجی محمد خان تشریف برده از پیشکشهای عنایت آمیز خسروانه مسرت بخش خاطر حزین او گردیده
نور محمد خان که در سفر لرستان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود در این روز در حینی که حضرت اعلی بملاقات حاجی محمد خان
بپای ادب ایستاده بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرده حاجی محمد خان با او رسم معانقه بجای آورد و حضرت اعلی چندگاه در دار السلطنه
قزوین توقف نموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه میداشتند و هرگاه حاجی محمد خان را طلب
فرمودند استدعای حضور اشرف نواب سکندرشان نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف
اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچکدلی بلوازم خدمت و میزبانی میپرداختند و مجالست دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که از
سوابق کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگار است القصه حضرت اعلی بعد از شرایط مهمان نوازیها بانجام ما یحتاج سلاطین اشاره نموده
بر وجه لایق سر انجام یافت و در فصل … نیز متوجه اصفهان جنت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس و جلیس مجلس خاص
و رفیق با اختصاص بود همراه برده و جهت تالیف خاطر حاجی محمد خان … محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند
اما چون مشار الیه از … بی تکلفیهای که ذات مبارک اشرف بدان مجبولست بهره نداشت با او صحبت مخصوصانه کمتر اتفاق افتاد
محافل … ایام عید و … نشان … عشرت و شادمانی گذرانیدند و در اواخر … روی توجه بمقر سلطنه آورده و دیگر باره
دار السلطنه قزوین از فر قدوم همایون … و زینت پذیرفت … از وقایع
این سال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان او است که بالحاد اشتهار یافته بودند چنانچه اجمال آن بر سبیل اجمال گذارش میشود
از مردم قزوینی و چند نفر از مریدان فرومایه محله در رب کوچک بود که آبا و اجداد او بکسب چاه جوئی و مقنی مشغول داشته اند
و مشار الیه ترک صنعت پدران نموده بکسوت قلندری در آمده مدتها سیاحت نموده با جماعه نقطویان آمیزش کرده و در ایشان
بقدر استعداد … بهم رسانیده بنوشیدن شراب اشتهار یافته بقزوین آمده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی از رنود
گرد او جمع شده او دکان معرفت گشوده در ان معامله گرم بازار گشت علما و محتسبان بر اطوار او انکار نموده بعرض شاه
جنت مکان رسید نواب جنت مکان او را طلبیده از احوال او استفسار نموده شرایع اسلام و قواعد مذهب بر حق امامیه را
در خدمت آنحضرت القا نموده آنچه بر او … میکردند منکر شده و چون خلاف شرعی از و ظاهر نشده بود شاه جنت مکان
جانب ظاهر شرع کرده متعرض او نشدند و امر فرمودند که در مسجد تکیه نزد که نشسته مردان عوام را بخود راه ندهد بعد از ان
مشار الیه جهت رفع … بخدمت علما تردد آغاز نهاده علم نحو آموخت و در … مسجد جامع میرفت و دیگر کسی با او کاری
نبود و بعد از رحلت شاه جنت مکان به دستور مسجدی را که در جنب خانه اش بود … ساخته سفره … گسترده بود و جمعی
رو بستان و … کاران ترک و تاجیک نزد او تردد آغاز نهادند تا زمان جلوس همایون حضرت اعلی چند سال از ان مسجد
روزگار گذرانیده اسباب معیشت خود و درویشان که در خدمت او بودند … مهیا و آماده و آن مسجد مجمع اوباش
… در ان حوالی تکیه بنیاد نهاده شروع در عمارت کرده مردم ان محله از ترک و تاجیک او را اعتقاد کرده تکیه …
در غایت نزاهت و خوبی ترتیب دادند بانجا نقل نموده همه روزه الوان اطعمه … میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه …

سیر فرموده با طبقات خلایق آشنائی بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشته بودند و گاه بتکیه اش تشریف حضور
ارزانی می فرمودند بجهة آنکه عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا گردند با او بسخنان ارباب سلوک نطق فرموده بشیوه خدانمائی
خود را بر درویش و درویشان در نظر او جلوه میدادند و او از غایت حفظ و احتیاط سر رشته زبان داری و دم فروتنی را
از دست نداده و بجز آنکه خلاف شرع باشد نمیشد اما جمعی از درویشان که در تکیه او راه داشتند مثل یوسفی ترکش دوز و درویش کوچک
قلندر دعویهای بزرگ کرده سخنان می گفتند بملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو با آنحضرت میکردند و اتحاد آن
طبقه با اشتباه در آئینه ضمیر منیر شاه عالیجاه پرتو ظهور انداخت و دفع آن جهة اجرای رسوم شرع انور بر ذمت پادشاه معدلت
پرور لازم شد در وقتی که متوجه سفر لرستان بودند بر نفس درویش خسرو و اتباع او امر کردند و جماعت قاچی بوک بر آن
خدمت مأمور گشته همه را در قید سلاسل کشیدند العیاذ بالله چون درین سال منجمان القا نمودند که آثار کواکب قرانات
علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخصی عظیم القدر از منسوبان آفتاب که مخصوص سلاطین است می کنند و محتملست که در بلاد ایران
باشد از آنجا که طالع همیون استخراج نموده بودند که تربیع نحسین در خانه طالع واقع شده و اختر طالع در حضیض و بال است مولانا
جلال منجم یزدی که درین فن شریف سرآمد زمان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقران بود دفع آن نحوست را چنین تدبیر
کرد که حضرت اعلی در سه روز که معظم تأثیرات در تربیع نحسین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که
قتل بر او واجب شده باشد بپادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که مصداق امر الهی
از و بفعل آید و بعد از سه روز آن مجرم را بنتیجه عمل اکبر قران و علاوه حادثه دوران سپارند که بقتلش پردازند آنکسان این رای صواب
[illegible] اختیار بنام استاد یوسفی ترکش دوز که در شیوه الحاد از رفقا بیشتر گشته نهاد داشت و بنا بر آن از زمره ملاحده مذکور یوسفی
را باز رد آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی
بر سرش فراختند جمیع امرا و مقربان و اهل خدمه با قشون و لشکریان مقرر ملازمتش کمر بسته بمنزل او رسانیدند و در دولت
خانه همیون نشسته و آورده اطعمه و اشربه می کشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره کشیک تمام نموده و آن بیچاره غافل
کار خود را نفهمیده آن سه روز را بفراغت گذرانید آری سلطنت که هیچ کم از بود غنیمت * حضرت اعلی در آن سه روز باده سر و لفظ جلوه
دار خود منکار یکه سوار کرده با صلاح شب بیت المعمور سلطنه نمی پرداخته مولانا یوسفی در سر سواری مولانا جلال الدین منجم را دیده گفته
بود که ای حضرت ملا چه بخون ما کمر بسته کجی از ظرفا با جناب مولانا خوش طبعی نموده گفته بود که کلیه آثار و علامات پادشاهی
حکمت و غایت هیچ حکمی ازین پادشاه مصنوع و صادر نگشته چون شما در قتل خود ساعی میدانند اگر پیشتر از آنکه بقتل رسد تقصیر
شما فرمان دهد بجهة تحقیق امر پادشاهی اگر زیست کرد با مضا رسد شما را درین دو سه روز احتیاط تمام لازمست مولانا را از ساده لوحی
اضطرابی عظیم دست داده در آن دو سه روز بتفرقه خاطر می گذرانید حکیم رکنای کاشی قطعه درین باب گفته بود در قوم گشت
بیت شها توئی که در اسلام تیغ خونخوارت * هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد * فتاد در دل از یوسفی هوای سلطنتش * دو بیت قطعه سالی کرد چو
نه آنکرده جهانیان همه رخشند پیش او بسجود * همی که حکم توانش ز پادشاه ابرکرده * نکرده سجده آدم بحکم حق شیطان * ولی بحکم تو آدم بسجود شیطان کرد

و فی الواقع یوسفی بسیار شیطان صفت واقع شده و کلام شیاطین الانس جرأت و مصادق او از رفقا و اتباعش شیطنت ظاهر بود و بجا بمولانا یوسفی بعد
سه روز از لباس مستعار سلطنت عاری گشته از تخت بر تخته افتاد و بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجددا بر مسند فرمان روائی
تکیه زده با اعتقاد خاطر بستان عالم صورت الوان و بال برین ثمر مندفع گردید اما در نظر حقیقت گزینان عالم معنی و آگاهان
علوم باطن جلوه ظهور داشت که در واقع آنگونه و بال نحس کسی را که ایزد او بود بادرش العقیده درخشان بود کوکبش و درویش کوچک
قلندر که همیشه دعویهای بلند کردی بر طاق بلندی انداخته و سر بخرقه فرو برده بکار رسان خود گفته بود که رفتیم نادر در کار
جابجا هم رفت ار رفت و رفت آنکت که رفت و بعد از معاودت از سفر لرستان درویش خسرو را حاضر ساخته و علما را جمع
نموده تفحص احوال او بر دو افشند و چهای شراب در تکیه اش یافتند و بظهور پیوست که او از دستبرد مشرب و بد اعتقادی رسوم شرع
منظور نمیداشته و نقطوی بودن را از غایت اشتهار در تکیه باطن اشرف در حد ثبوت یافته بود جهة ترویج شریعت غرّا حکم
بقتلش فرموده از چهار شتر بگلویش آویخته و در تمامه شهر قزوین گردانیدند مولانا سلیمان طبیب ساوجی که بشهرت داشت
که از آن طایفه و اعظم آن طبقه بود او را نیز گرفته آوردند و بنواب اشرف معهود الصلاح علما حواله کردند علمای ماهر شریعت عمل
نموده دفع فتنه اضلال جهال بحبس سم بقرار دادند و چندی در وی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف از رسوخ اعتقاد بدعت
پرور او قتل او را راجح دانسته چاران حق گردانیدند و دیگری از کبار آن طایفه میر سید احمد کاشی بود که بسیاری علمی از
نادانان تیره روزگار را در تیه ضلالت انداخته بود و پادشاه مغفرت نژاد و پاک اعتقاد در قصر آباد کاشان او را بدست مبارک
خود بشمشیر زده دو پاره بعدل کردند و در میان کتب او رسالهائی که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد که آن طایفه بعد از
حکما عالم را قدیم شمرده اصلا حشر اجساد اعتقاد ندارند و مکافات حسن و قبیح اعمال را در عافیت و ذلت دنیا قرار داده بهشت
و دوزخ را همان میشمارند نعوذ بالله من اعتقاد فاسده درویش کمال اقلیدسی و درویش ترابی نیز که مقتدای نوعی از آن طبقه
بودند با سه چهار نفر مرید که با او در اصفهان محبوس بودند در طریق خراسان براه عدم فرستادند و از اصطهبانات فارس شیخ
چند نفر را که اعلم این طبقه ضاله بودند آورده چاران عمق ساختند و همچنین نیز هر کس را بنیز که مظنه الحاد بود ابقا رفت و از اثر آب
نیز بوراق بیک و بنا علی استاجلو تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید و در هر مرتبه ظاهر شد که در ممالک محروسه
این طبقه بسیار بودند و در اضلال خلایق میکوشیدند و درین سنه مسموع شد که شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب
فضل و استعداد دیار هند بود و در ملازمت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام داشت اعتقاد
داشت و او پادشاه را بکلمات واهیه وسیع المشرب ساخته از جاده شریعت غرّا منحرف ساخته مثنوی که باسم میر سید احمد کاشی
انشا نموده بود فرستاده در میان رسالهای او ظاهر شد دلالة بر این معنی میکرد و العلم عند الله و هو اعلم بحقایق الامور میر شریف
آملی نیز که جامع کمالات و عامل مقالات مزخرف و از اکابر این طایفه بود از بیم حضرت [illegible] نموده بهند رفت
حضرت پادشاه و امرا و اعیان هندوستان تعظیم و تکریم او نموده پیرو مریدانه سلوک مینمودند القصه از سیاست این جماعت
اگر کسی از این طبقه درین دیار بود بیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده و خود را بی نام و نشان ساخت و در ایران شیوع تناسخ

منسوخ گشت وقایع متنوعه خراسان از سوانح امثال محاربه سلیمان خلیفه و امرای قزلباش است با تیمور سلطان و جنود اوزبک
در ازمنه‌ای که شهر خراسان بر عالمیان اعنی سمت ظهور دارد که شیوه و شعار طوایف رفیعه قزلباش که نسبت بخاندان قدس
نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد بدان است که هر چند از جانب پادشاه و ولی نعمت بی عنایتی بوقوع پیوندد
مورد قهر و سخط مرشد کامل گردند طالبان طریق رشاد و صوفیان پاک اعتقاد در راه طلب منهج قدیم اخلاص آن را از نقص خود دانسته
موجب تزکیه نفس و پاکی اعتقاد و طینت شمرند و بمضمون انتقال بیت گهی کردم سر بر خنجر از تو ز سر گردم مکرر دانم از تو
هزار گونه الم و آزار صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل بر نتابند تا آلایش آن نقص بعرق انفعال
و زلال ارزیاب خدمت پاک گردانیده خود را آماده توجه و التفات ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان
و سلطان علی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه شاملو با نسبت خلافت و خلیفه زادگی و حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان
بمجرد آنکه چند روزی از سوء اعمال مطالب دنیوی ایشان در عقده تعویق مانده قرب و منزلتی که متوقع بود نیافتند پای از دایره
اخلاص بیرون نهاده بظهور اندک بی توجهی روی از این آستانه بر تافته بخیال باطل اراده بناه بطرف رستم میرزا ابن سلطان
حسین میرزا امین نموده سلیمان خلیفه با جمعی بقندهار رفته که او را بخراسان آورده بدین وسیله رایت خودکامی بر افرازند
و چون بیراهه رفته بودند بمطلب فایز نگشته و در جنگ اوزبک بچنگ اجل گرفتار آمدند و چون قبل از این ایمائی شده بود که
حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا تا انتها داستانی علیحده تسوید یابد چون سخن بسامانی
مطلب در سلک تحریر کشیده شروع در بیان محاربه امرا نماید لهذا کلک سخن پرداز بتحریر وقایع ایشان از

شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور و افغان و الدعفران مال تا زمان فوت شاه جنت مکان و رفتن ایشان بجانب هندوستان و مآل کار ایشان در آن مملکت

بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار پوشیده و مستور
نماند که سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و
گرمسیرات کنار هیرمند گشته مدتها در آن ملک بیمن تربیت عم والاجناب کامکار و کامیاب دولت بود و در
زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه ایمائی بدان رفته جهان فانی را بدرود کرد از او پنج پسر والاگهر ماند محمد حسین میرزا که در زمان
شاه جنت مکان با همشیره‌اش بمصاحبت اشرف آمده بود اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت فرستاد
چنانچه در قضایای جلوس او گذشت و مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا بعد از فوت سلطان حسین
میرزا اسمعیل میرزا چون همت بدفع شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود و در آن اثنا اسمعیل میرزا که بعالم عقبی شتافت
قرانی نام شخصی از ایل کورجانی از ملازمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود بسرعت برق باد از قزوین بقندهار آمده
خبر فوت اسمعیل میرزا رسانید و ایشان از غرقاب فنا بساحل نجات رسیدند و چون نواب سکندر شان بر مسند سلطنت
و فرمانروائی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا تفویض فرموده مقرر فرمود و زمین داور و گرمسیرات کنار
هیرمند را برستم میرزا دادند و مقرر فرمودند که سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا که برادری مادری رستم میرزا بودند در زمین

داور با او

داور با او بوده باشند و حمزه بیک ذوالقدر مشهور بکور حمزه را که وکیل سلطان حسین میرزا بود و باردوی معلی آمده بود
بدستور وکیل السلطنه میرزایان نموده او را با احکام شفقت آمیز شاهانه بقندهار فرستاده حمزه بیک مذکور بموجب حکم اشرف
رستم میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود وکیل الدوله جهت ایشان تعیین نموده و مظفر حسین میرزا
در قندهار نگاه داشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت می پرداخت و صاحب اختیار مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی
ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز و زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمی نمود و طمع و
امر و نهی سنده سپهسالاری و شاهی بود و چون ملک محمود که از نژاد والیان قدیم سلسله سیستان بود و نسبتش بصفاریه
بعد از فوت اسمعیل میرزا که مذکور شد ولایت را از امرای قزلباش خالی یافته بود و هم چنانکه در صحیفه اول این دفتر رقم تسطیر یافت
باغوا و تحریک ملکان و میران سیستان دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شده با جعفر سلطان افشار که از
درگاه معلی حاکم سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آن ملک مستقل گردیده و غیر وی جمعی زور بازو
احسان و کوچک و بزرگ سیستان را بنوعی مطیع و منقاد خود نمود که از هیچ کوچه آن ملک بانگ مخالفی بلند نشد
و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور نواب سکندر شان تافت بنابر آنکه در مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر سلطنت ملک
ملکی منشور ایالت سیستان بیعمی محمدخان ترکمان بنام او فرستادند اما چون آوازه حکومت بقندهار رسید و منشور حکومت
از درگاه معلی نرسیده بود که عرق حمیت حمزه بیک بحرکت در آمده میرزایان نیز محل حکومت عم خود بدیع الزمان میرزا
را در تصرف ملوک دیدند شیوه بندگی و سلوک معیار شد نمی توانستند بلشکر قندهار و توابع را جمع آورده با گروه
انبوه متوجه سیستان شدند و چون لشکر کهنه سیستان در روز محنی جز بر پشت زره که حکمیه و شقاق ملک محمود
و کمک ارکان امیر سیستان بود بزور نموده مشاهده استحکام حصار او و کثرت شجعان ولایت نیمروز کردند حمزه بیک
مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و رفع مناقشه فیمابین در قلم آورده از زمره ملوک ملک غیاث الدین محمد عم ملک
محمود بخدمت میرزایان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا صبیه ملک محمود که در سرا پرده عفت
ملک محمود پرورش یافته بود بحباله نکاح آورد و دختر حمزه بیک را ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشیده
و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در آن وقت و آن همیشه نسبت با میرزایان طریقه موافقت سلوک
دارد و ملک محمود بعهود مذکور عمل نموده فیما بین امر مصاهرت بوقوع پیوست و مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان
از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما از آنجا که موجب کلفت خاطر رستم میرزا از برادر خدمت قرار داد خاطر جانان
بود که چون الکای رستم میرزا نسبت با الکای برادر محقرست و وفا بمعاش او و برادران نمی کند سیستان را بضمیمه
در آورده اضافه الکای او سازند و حال آنکه بنا بر وصلت مذکور و اطاعت و انقیاد ملک محمود و مملکت سیستان
فی الحقیقه ضمیمه قندهار شده و مجملا اسباب کلفت میانه برادران آماده گردیده و درین اثنا جمعی از یاقات قزلباش
و اکراد بمزاج مظفر حسین میرزا که از زیادتی اقتدار و استقلال حمزه بیک چندی خود بتنگ آمده بود واقف گشته

ودر القصاص حمزه بیگ ترکیب نمودند و اعیان آن جماعت التماس رضا اعتنا نموده مجبور بقتل او کرده حمزه بیگ از این معنی آگاه گشته خود را
از قندهار بزمین داور رسانید و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار گردید و از آنجانب مظفر حسین میرزا با لشکری آراسته از
قندهار بیرون آمده بعزم جنگ استقبال بر او نمودند و در کنار رود ارغنداب میانه ایشان جنگی عظیم بوقوع پیوست و در اثنای
محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیگ متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بصوب
فرار شتافتند و از این جهت تزلزل در احوال شاه و سپاه که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته بصوب فرار شتافتند
فوجی قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمودند و رستم میرزا و حمزه بیگ بظاهر شهر رسیده دروازه ها را لشکرگاه
ساختند جمعی از ریش سفیدان و ایماقات قزلباش در مقام رفع کلفت حمزه بیگ و میرزا درآمده غبار وحشت که میانه ایشان
ارتفاع یافته بود بآب عهد و پیمان فرو نشانیدند و فیمابین صورت معاهده و پیمان بمیان آمد و رستم میرزا [illegible]
بمصالحه مذکور راضی با لشکر خود بازگشت و حمزه بیگ بشهر رفته بدستور سابق بامر وکالت میرزا و دارائی قندهار مشغول شد
و تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدمت جناب میرزا اشتغال داشت دیگر باره جمعی از جهال قزلباش
و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا راه آشنائی یافته قاصد قتل حمزه بیگ شدند و حمزه بیگ نیز خبردار شده و پنهان کس
بطلب رستم میرزا فرستاده بمحض رسیدن داخل شهر شد جمعی امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه بیگ بخدمت شتافته و بسلک حکومت
قندهار را در نظر او جلوه دادند و بالتماس ایشان حکومت قندهار بجناب میرزا تعلق گرفت محمد بیگ بیات را که داماد حمزه
بیگ و ریش سفید طبقه بیات بود بملازمی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه بیات که بمتانت و استحکام از
قلاع مشهوره آن ولایت است و در میانه هزارجات قندهار است فرستادند و حاصل قلعات و هزارجات را بجهت میرزا
تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذراند اما [illegible] مردم بیات همواره موکل
میرزا بودند و چون شش ماه بدین منوال گذشت فیمابین میرزا و محمد بیگ مذکور رابطه کلی و جزوی بهم رسید و طایفه بیات نیز
فرمان برداری میرزا نهادند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که قلعه قلات را با معتمد کسی از بیات سپرده بعضی نفر دیگر را
رفیق طریق سیستان ساخته از راه چاپان کوچ کرده عازم سیستان شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت
بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجا آورده بشرایط میزبانی و لوازم
خدمتکاری پرداخته چند روز در اسباب عیش و عشرت سرانجام یافته طوی لایق بظهور پیوسته و صبیه ملک که قبل از این بحباله
نکاح میرزا درآمده بود با پسر او مدت شش ماه فیمابین میرزا و ملک محمود الفت و خصوصیت بود و بالآخر جمعی از میران
سیستان که همواره فتنه انگیز و در مزاج ایشان آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف ساخته روزی بوسیله شکار از منزل
ملک سوار شده بجزیره [illegible] که محل توطن عطائی سیستان و حساد ملک بودند رفته در [illegible]
تمامی میران و نقیبان [illegible] سیستان بسر ایشان جمعیت نموده میرزا بی نادان که
تلون مزاج و گوش سخن نیوش داشت با ملازمان خاصه سیستانی و جمعی از قزلباش که از فراه و [illegible] بکومک میرزا آمده بودند

بنیان استقلال باعزاز و اضلال آن جماعت متوجه دفع ملک [illegible] استیصال ملوک گشته اول بسر ملک ناصر الدین عم ملک محمود
که با اولاد و در قلعه جاره و تنگ بود رفته و مدت یکماه قلعه مذکوره را محاصره نمودند و در آن مدت ملک محمود که در موضع [illegible]
کنار هیرمند توطن داشت در حین [illegible] میرزا کسی پیش او نفرستاده بود در چند روز باصلاح اسب و یراق مشغول بوده
لشکر بسیار فراهم آورده بعزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه جاره و تنگ شد و ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمود
شاه حسین عمزادهای خود جمعی از اقوام خود پیشتر فرستاده خود را با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمده چاشت روز پنجشنبه
دهم شهر صفر سنه تسعین و تسعمایه بپای قلعه رسیده فیمابین جنگی پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از ستیز او
دست باز داشته با میران بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند و ملک محمود بفتح و نصرت اختصاص یافت بعد از یکهفته جمعی از
سادات و صلحا و خیراندیشان آمد و رفت بخدمت میرزا فرستاده معذرتنامه [illegible] نموده که [illegible]
در نوردیده و پیش آمده [illegible] بیکدیگر مسرور گردند و جناب میرزا [illegible] متوجه منزل و مقام خود گردیده بعد از
چند روز کمر بجشن و صحبت و عیش و عشرت پرداخته ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد حمزه بیگ فرستاده او را از
سلوک و معاش که پسندیده طبع میرزا نبوده منع و نصیحت نمود از آنجا بگرمسیر آمده فیمابین میرزا و حمزه بیگ دیگر باره معاهده
و پیمان بمیان آمده جمعی از ریش سفیدان قزلباش از قندهار بالتماس آمدن میرزا به سیستان آمده رضاجوئی خاطر جناب
کسان ملک محمود سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود و رستم میرزا که از صولت حمزه
بیگ تجاوز نمی توانست کرد محافظت جانب برادر بزرگتر کرده بمصلحت اندیشی ریش سفیدان باز بجانب زمین داور رفت و جناب
مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان را رخصت انصراف داده و چون شش ماه از بودن میرزا در قندهار گذشت از
حمزه بیگ و عدم استقلال خود دلتنگ آمده محمد بیگ بیات را نوید جانشینی وکالت حمزه بیگ داده بقتل او ترغیب نمود و مشار الیه
بعد از جناب میرزا حمزه بیگ را بقتل آورده [illegible] وکالت رسید و [illegible] استقلال کلی در امور ملکی و مالی بهم رسانیده و رستم
میرزا بواسطه قتل حمزه بیگ بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده و بسر قندهار رفت و بظاهر شهر رسیده در دروازه
[illegible] نزول فرموده تا مدت دو ماه فیمابین همه روزه جنگ و جدال واقع می باشد و چون ملک محمود از این قضیه آگاه
با خانه و اعیان و او سه هزار کس لشکر کرد که ملک غریب پسر عم خود را از سیستان بکومک قندهار فرستاده روزی که لشکر
بقندهار رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده و بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان بقندهار
اسب رستم میرزا را به تیر زده میرزا در میان صف پیاده بجنگ مشغول شد از بام تا شام صفیر تیر پیام اجل بگوش برنا و پیر رسانید
و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان قوت
و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز او باز داشته [illegible] بزمین داور مراجعت نمود و مدتی محمد بیگ بجای
حمزه بیگ صاحب اختیار ملک و مال و زیاده از او استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار او نیز ملول و چون قدرت
بر رفع او نیافت باز قرار رفتن سیستان بخود داده با چند نفر از خواص و ملازمان عازم سیستان شد و محمد بیگ بضبط و ربط

مملکت قیام نموده احدی را دخل نمیداد و چون جناب میرزا به سیستان رسید ملک محمود بقاعده معهود در مقام خدمتکاری
درآمده شرط مهمانداری بجا آورد و دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشته جناب الکا را نیز بمضا تفویض داشت غایتش
فتنه جویان سیستان دیگر باره بتحریک ماده فساد نموده میرزا را به نوع غلظ از ملوک اغوا نمودند و الوات
خصومت و نزاع مفتوح ساختند و جناب میرزا از تلون مزاج درین امور بی اختیار بود باز بمیان مردم بشت زره
رفته با جماعه بدستور چبقه نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بودند رفتند و ملک محمود ولد خویش ملک جلال
الدین و اقوام خود را بکومک مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه ده علی
محاربه صعب روی داده اول شکست بلشکر ملک افتاده و خانهای آن موضع را حصار کرده بحفظ حال خود مشغول گشتند
تا زمانی که ازو ملک محمود خود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر معرکه انداخت و ملک نصرالدین عم ملک
با پسران خود دیگر از مرد جلادت شعار بامداد او از قلعه جاررونک بمعرکه جنگ حاضر شده لشکر میرزا و میران سیستان
بقتل رسیدند و بالاخره میران از ستیز و آویز عاجز آمده میرزا را در جنگ گذاشته خود را بکوههای صعب و جنگلها کشیده
بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ کس بخدمت میرزا فرستاد که اهل عناد که فیمابین بتحریک ماده فساد می نمودند
منهزم شده رفتند و شما صاحب بهر از ولشکر دیده اید ع بهمان مهر و وفاییم که بستیم و بود است ه اگر بساط نزاع و خصومت در
نوردیده سایه وصول بمنزل دوستان اندازند بحال آنجناب لائق است میرزا از کرده خجل و از پیش دفن منفعل بسیار گشته
در نوردیده با ملازمان خاصه روی بلشکر ملوک آورده ملک محمود در مقام دوستی و اخلاص درآمده آن شب بوثاق ملک
آمدند و جناب میرزا بمحله جدید خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیستان بودند تا آنکه محمد بیک چاپ جمیع اعیان قزلباش و اکابر
قندهار را باطلبیع خواهان میرزا بودند و بعد از خواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشتند و جناب میرزا عازم بر گشته عازم صوب
شده و اسباب بردن میرزا محمود سرانجام نموده مع کوچ روانه شد و جناب ملک از مال و اسباب آنچه داشت ایثار نموده
چندان تکلیف و مردمی نمود که میرزا بمقام خجلت درآمده تمامی اقوام و لشکریان خود را همراه نمود که تا قندهار ملازم رکاب
عالی باشند و از آنجانب محمد بیک چاپ شیر کمر بر میان آورده تا حوالی گرشک باستقبال نمود و جناب میرزا بدولت و اقبال
بار دیگر بقندهار رسیده در حکومت والد بزرگوار تمکن یافت و اگر چه محمود بیک در استرضای خاطر میرزا کوشیده بکمال رضا
جوئی بتقدیم رسانیده و جناب میرزا آسوده حال بعیش و شکار و فراغت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده مدخلی نداشت
و همواره در رفع محمود بیک پیش نهاد همت ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش درین امر با خود متفق ساخته
و در هنگام فرصت او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مایوس
شد چندگاه در زمین داور بسر برده و غبار نقاری که بواسطه بعضی مظفر حسین میرزا در ملک سیستان در صفحه خیال داشت
ارتفاع یافت و همواره مترصد وقت و منتظر فرصت می بود تا آنکه تسلط او چنانکه در قضایای جلوس سعادت مانوس
حضرت اعلی قدم بر ظهور شده در اکثر بلاد خراسان واقع شده ساخته آمد یار لگدکوب حوادث گشت و اهل فراه که قرب

بدار السلطنه هرات است از تاخت پی در پی اوزبک به تنگ آمده و طایفه افشار که در فراه بودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه عاجز
آمده بکان خان حاکم ایشان بجهت حفظ مال و سیاست احوال و صلاح حال بصلاح و صوابدید آقایان افشار کس بطلب رستم میرزا فرستاده
استدعای قدوم او نمودند و میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و توجه حضرت اعلی بعراق و تزلزل احوال امرای
قزلباش آگاه گشته بود این معنی را مغتنم شمرده بی تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد بکان خان که
مرد بزرگ ساده دل بود بقدوم او استبشار نموده طایفه افشار کمر خدمتش بر میان بستند جناب خان روز دیگر
بکان خان را گرفته بطلب مال بعد از دو روز بقتل آورده و جمیع عظما و اعیان طایفه افشار را مواخذت و مصادره نموده انچه
در سرکار ایشان دست در تصرف او آورده بجز اطاعت و مطاوعت چاره نداشتند و درین اثنا جماعت اوزبکیه
رو بطرف او آورده چند مرتبه فیمابین او و جنود اوزبکیه محاربات عظمی واقع شد و در یکی از حروب سه صد نفر از شجعان اوزبکیه
مرتکب جنگ یکهزار نفر از بهادران نامی اوزبک که از سمرقند بعزم محاربه امرای قزلباش شده از مردم صحیح القول
استماع شد که در آن روز انواع مردانگی از قزلباش بظهور رسیده و در آن معرکه هشتصد نفر از اوزبکیه بقتل آمده
بقیة السیف راه انهزام پیمودند القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برد جمعی از مغضوبان حضرت اعلی که معظم
ایشان سلیمان خلیفه ترکمان و اسلام بیک بودند با زنگیر و چند و لیان از خراسان نزد او جمع آمده عروس
ملک خراسان را در نظر او جلوه دادند و ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا نسبت بخود فهمیده بود از آمدن بفراه
و بیعت قزلباش قدرت استقبال و متوهم شده از سکنی خود تجملیه که عجب در است مشهور است رفته با جماع عموم
منجنده و لایه بمرور مشغولیت و مدت بعد شاه در انجا بود تا آنکه در آن محکمه از عفونت هوا میانه مردم او وبای عظیم
بهم آمده و بدین سبب مردم او اکثر متفرق شده باوطان خود رفتند رستم میرزا با هوس حکومت سیستان
در خاطر رسوخ یافته و ملک عبدالله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا بکمال تقرب
یافته بود مستعد شد که به سیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را که تعرب بود و گرد آن ساخته با میرزا متفق سازد
ملک غیاث پسر ملک نصرالدین عم ملک محمود که از خرد وی بهره و در عقل شکست بود مع همراه صاحب
میرزا از وعده های جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام غدر درآمده و در اثنای دو باره
بود ملک را بقلعه جاررونک که محل نزول او بود تکلیف کرد ملک جهت استرضای خاطر او قبول این معنی نمود اما ملک جلال
الدین ولد مشار الیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته با بعضی همدستان لشکره بجانب قلعه فتح رفتند و
ملک محمود با اتفاق ملک شاه برادرزاده خود و ملک محمود و ملک شاه حسین بقلعه جاررونک مهمانی اقوام در
ورد او ایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول بودند که رستم میرزا السعایه ملک غیاث که ملک در ایام
مهربانی بمهمانی برده بود با او در مقام فریب بود از رستم میرزا بهر احسان از عهد پشیمان شده با مردم خود در کمر
منتظر اری شده و ملک محمود که بسخن پسر او اقوام و خویشان اندکیش تکیه نموده از خواب غفلت بیدار شد مجلس را رستم میرزا

قلعه جار و تنگ را محاصره نمود و ملک ظریف و برادران بر خلاف قرار داد تا شانزده روز بمحاربات و قلعه داری مشغول بودند
رستم میرزا اسلیمان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور برسالت فرستاده و ملک عبدالله فراهی نیز آمده ملک ظریف را امر نمود
بعبد اخری ترغیب دادند و او و برادران روز دیگر با آنکه با ملک محمود مشورت نمایند بخدمت میرزا شتافتند ملک محمود چون
حال برین منوال دید در وزارت قلعه را با قوام سپرده باتفاق ملک شاه حسین باکراه بخدمت رستم میرزا شتافت و میرزا
خبر وصول ملک شنیده ظاهرا اکمال ملایمت و همواری کرده در تعظیم و تجمل او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهة اطمینان خاطر او با ملک ظریف
و برادران او که با و حصول تمرد ورزیده در مقام غدر در آمده بودند پی النفاقی آغاز نهاده و همان روز با قشون و لشکر از آن
سوار شده داخل قلعه شد و ملک محمود ابواب دوری مفتوح داشته بشرایط خدمت و میزبانی پرداخت اما جمعی از جهلا و نادانان
قزلباش که بسیستان باره غفلت و غرور بودند و با جناب میرزا صحبت در اثنای شرب شراب و غلو در
مستی با میرزا قرار دادند که ملک را با چند نفر از ملک زادگان که لذت تحکم بالای سیستان یافته بدامور خود سری شده
اند و مع ذلک با مظفر حسین میرزا دم از موالات می زنند از میان برداشته بر آن ولایت تمام اختصاص گیرند و میرزا
بصوابدید ایشان عمل نموده در روز دویم ملک محمود را با ملک نصرالدین و ملک ظریف و سایر ملوک و ابنای ایشان گرفته
بعد از چند روز ملک ناصرالدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملک زادگان را بقتل آورد اما ملک محمود را با یکدو نفر
از اقوام در بند داشته و جمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آنجا اقامت داشت فرستاد
تا آنکه شبی ملک شاه حسین برادر او و ملک علی زنجیر شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه جمعی از سیستانیان
که بطلب ایشان بآن حوالی آمده بودند پیوسته قدم در جزایر سیستان نهادند و از آنجا بمیان [illegible] رفتند
و رستم میرزا چون وحشی صفتان سیستان را که بدانه مردمی و احسان رام می بایست گرد از خود رمانیده بود قریب
بده هزار کس از ایشان جمعیت نموده یکی از اقوام را با هزار کس بکومک جلال الدین ولد ملک محمود بقلعه فتح فرستاد
و جمعی از طرفداران رستم میرزا که بمحاصره او مشغول داشتند بعد از جنگ و جدال شکست یافته فرار نمودند و چون این خبر
برستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داد و آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال الدین
و ملوک سیستان با لشکر بنده رسیدند میرزا تاب مقاومت نداشت از آب هیرمند گذر نموده بجانب سرایان
رفت که از آنجا بزمین داور رود و لشکر در عقب میرزا از آب گذشته در حوالی پشته زاوه باو رسیدند
میرزا چون قرب وصول لشکر سیستان را مشاهده نمود بالضروره عنان از رفتن پیچیده قدم در میدان حرب نهاد بعد از
محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان رفتند و سیستانیان تعاقب نموده
روز دیگر در سرایان باز جنگ در پیوست این دفعه نیز شکست یافته میرزا شکسته و بد حال بجانب زمین داور شتافت
و ملک جلال الدین با باقی ملوک و بقایای اقوام که بجهة اشتراک حکومت با او داشتند بحکومت سیستان مشغول شدند
و چون مهم رستم میرزا در سیستان صورت نیافت اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع آمده بودند از آنجا بخراسان

تخریب می نمودند و چون بهره و الا والده اش و داعیه فرمانروائی در وی نیافتند از و مایوس گشته اکثر از او جدا شدند و میرزا فی الجمله
گشته او را در نظرها وقعی نماند و لشکر او نیز یکمرتبه با تاخت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا
باد کومکی رسید قلعه را بحقی سپرده بجانب قلات و هزارات رفت و در قلات شش ماه توقف نمود و از آنجا
[illegible] که در قلات بودند در حینی که میرزا به شکار رفته بود اراده نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا قلعه را بتصرف در آورند
والده میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود ساخته با خواهر میرزا و ایشان و عمه [illegible] نگاهداری قلعه نمود
در بین آن یکی از مردم [illegible] بجانب آن ضعیفه انداخته [illegible] والده ماجده میرزا العالم [illegible]
و در خلال آن حال و اثنای جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده بلطایف الحیل خود را بقلعه انداخت و طایفه [illegible]
که از آمدن میرزا خبر یافته دست از محاصره قلعه کوتاه داشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رستم میرزا [illegible]
دست باز [illegible] این بی اندامی و خون والده اش اکثر طبقه [illegible] را که سر از گریبان عصیان بر آورده بودند بتیغ انتقام
گذرانید اما نظر بر مآل حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته کسی چنان بر سر ندانست
و بنابر اقتدار او و دیگر اوضاع روزگار رفتار آن ولایت بر حسب [illegible] مشاهده می نمود از جانب مظفر حسین میرزا
نیز دغدغه کلی داشت بالضروره عزیمت دیار هندوستان نموده اول بولایه مکران رفت با میرزا [illegible] ارغون
والی آنجا [illegible] شایسته نمی نمود در آن حین فوجی از امرای پادشاهی بر سر او آمده بودند [illegible]
نمود و او را باطاعت و انقیاد ترغیب نموده باتفاق او در پی توجه بهندوستان آورده و بعد از وصول با آن دیار بعز ملازمت
پادشاه کامکار والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه معزز و مفتخر گردانید [illegible] نشان چندان مردمی و احسان نسبت برستم
میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز [illegible] هندوستان شد نیز آنکه امرای او و دیگر که در خراسان بودند خصوصا
دین محمد خان و باقی سلطان اولاد جانی بیگ سلطان و خواهرزاده عبدالله خان والی توران بودند خصوصا
محمد خان و باقی سلطان اولاد جانی بیگ سلطان و خواهرزاده عبدالله خان والی توران که بحکم یرلیغ [illegible]
و تسخیر آن ولایه مامور بودند ساخت اندیار را لگدکوب حوادث ساخته مکرر لشکرها بمحاصره قندهار از سیستان [illegible]
میانه مظفر حسین میرزا و او و دیگر محاربات قوی بظهور پیوسته و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته
جنود او و دیگر منهزم میشدند و مع ذلک همه وقت حواشی مملکه از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود تا تاریخ
جنگ عظیم میانه او و دیگر و قزلباش قندهار واقع شد حقیقت محاربه مذکوره آنکه [illegible] هزار کس از طایفه میرزا
و بهادران معتبر بخارا و سمرقند و غیره بخراسان و محاربه قزلباش نموده بسر کرده [illegible] جوره آقاسی عبدالله خان بهرات
آمدند و تا ده و سه هزار کس که پیش از او و دیگر هرات و بدخشان ضمیمه آن سپاه گشته قریب به ده هزار کس که پیش بر
قندهار آمدند مظفر حسین میرزا نیز سپاه قزلباش را جمع آورده با ده هزار کس از آب ارغنداب گذشته در پیش [illegible]
قندهار سپاه جوب نام موضع تلاقی فریقین دست داد و از جانبین صفوف قتال آراسته معرکه کارزار گرم گردید

و از هر دو طرف پای ثبات محکم فشرده حملهای مردانه می‌نمودند چنانچه مظفر حسین میرزا خود مباشر حرب گشته گویند در آن
معرکه یازده زین خالی کرده بود و سایر دلیران بر سر تیغ ... مجملا دو هزار افغان و دیگر بقتل آمده علامات انکسار بر ناصیه احوال
اوزبکیه ظاهر شده سپاه قزلباش یکبار رجوع انداخته و اوزبکیه تاب آن صدمه نیاورده مغلوب گردیدند و سه هزار اسب از غنیمت و
یراق و اسلحه بدست در آمده جناب میرزا و قزلباشیه مظفر و منصور بشهر در آمدند اما بعد ازین واقعه عظمی و ... انتقام کشیدن
عبدالمؤمن خان نموده و سلاطین زادهای اوزبک بر ایشان غلبه کرده فراغت و آسایش از آن مردم دوری گزیدند زیرا که اکثر عظما
و اعیان قزلباش و امرای معتمد کارآمدنی سلطان حسین میرزا در آن معارک که بتحریر پیوست مقتول شده بر مردی که تمام رخنه
دولت ایشان راه یافته بود از جانب عراق بجهت بعد مسافت و استیلای اوزبکیه خراسان منفرق بغیر از آن نیافتند اگرچه بعد از
رفتن رستم میرزا عبدالله خان والی توران ایلچی با تحفه‌ها نزد مظفر حسین میرزا فرستاده استماله نامه در قلم آورده که هرچند
میانه اوزبک و قزلباش عداوت تورانیان با ایرانیان بسبب قدیم اما آن سلوک کرام از جانب ما این باشد که کسی ...
با او جز دوستی و محبت امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشند و ...
هرگز بطرف جغتای ... ننموده چون ... لشکر قندهار و او و دیگر محاربات واقع شده ... رنجیده شده بود مظفر حسین میرزا
آن سخنان را حمل بر خدعه و فریب نموده اعتماد بر او و دیگر نکرده و توهم بر مزاج میرزا غالب گشته میل خاطر ترکان سوداگر ... مردم
قندهار گرفته همه ایشان بسودای ... شدند و همت مصروف بود بالکلیه طبیعت میرزا از حکومت داری و ضبط مملکت قندهار ملول
و متنفر ساخته و ممالک هندوستان را پناه آرامش و آسایش خود دانسته و قرا بیگ ترخانی که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا
بود قبل ازین از مظفر حسین میرزا رنجیده بجانب هند رفته امارت و منصب ... گری یافته بود از خدمت پادشاه عالمپناه
فرمانفرمای هندوستان تعهد نموده بود که میرزا را بخدمت آورده ولایت قندهار را بتصرف بندهای آن پادشاه والاجاه
در آورد درین وقت بقندهار آمده شروع در وسوسه کرد و جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و
بکلانه و والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا راه یافته بودند با خود متفق ساخت مجملا ... افسون او مزید علت شده عزم رفتن
هندوستان نمود و پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاه بیگ خان کابلی حاکم بنگش که از امرای آن دولت و منصب هزاری
داشت و در آنوقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده بود و چون مشار الیه خبر یافت که قرا بیگ مهم قندهار را بر حسب دلخواه
پرداخته و طبع میرزا را بجانب هند مایل ساخته با ده هزار افراد لشکر خود و امرای نامی ایلغار نموده بقندهار آمد و از جانب
پادشاه تواضعات بیش از پیش نسبت بمیرزا نموده وعدهای جمیل داد و جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاه
بیگ خان و لشکر جغتای بتاریخ الف هجری داخل قندهار شدند و جناب میرزا و اتباع چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر
قزلباش را بنظر در آورده با وجود آنکه از تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایه که قریب دوازده سال بود انواع فتور بحال
آن سپاه راه یافته امرا و مردم کارآمدنی بسیار کم شده بودند اردوی آراسته و لشکر بیشمار پیراسته دید همان لحظه اگرچه
پشیمان گشته تاسف کرد ... دشوار نمود که دل از آن ولایت دلگشا که رشک جنت ... تحمل نشود غمای او

بود بر داشته از مرتبه سلطنت و حکومت واتی بجانب نوکری بیگانگان تنزل نماید و چون کار از دست و تیر از شست بیرون رفته بود
پشیمانی سود نداشت و بنگرد و روانه شده با طول اسباب مهمانی و خلعتهای فاخر و تکلفات وافر جهت شاه بیگ خان و امرای
جغتای سرانجام داده کس فرستاد که بیرون آمده بکرم و مهمان میرزا باشند که بعضی سخنان ضروری در مواجهه گفته شود و از جهت
رای و نقصان خسروها خود اندیشیده بود که چون شاه بیگ خان بیرون آمد او را مقید خواهی نموده و بهر نوع تواند خود را
بقندهار انداخته در حصول مقصود سعی نماید و او خود در دیگر به سپاهی کاردان بود معنی که بآسانی ساخته شده بود در عقده و دشواری
دیگر بلیغی او التفات ننموده عذر آمدن خواست و در جواب گفته بود که چون در ساعت نیک داخل قلعه شده ایم بیرون آمدن
مناسب نباشد اگر حرف و حکایت ضروری داشته باشند بر اسله و مکاتب کشف شنید شود و میرزا را پاس تمام دست داده
بکام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشته بعد از تکلفات و ارسال هدایا که از جانبین بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه
هندوستان شده چون بخدمت پادشاه رسید منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بخطاب فرزندی و جاگیرهای ... سرافراز
یافت و او نیز پیشکشهای پادشاهانه کشیده جواهر نفیسه و مرصع آلات آنچه داشت بر طبق عرض اخلاص نهاده اما اوضاع هندوستان
و کل مهمی آن بوستان میرزا را خوش نیامده هیچ چیز خورسند نبود و بالاخره میان او و پادشاه طرح بی‌نشست افتاده ...
خدمت و کورنش بدستور سایر شاهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست از جاگیرها برداشته اکراه خاطر او
بر پادشاه ظاهر گردیده و موجب غبار خاطر خسرو عالیشان گردیده در مقام استخفاف او در آمد و روز بروز آثار
کدورت نمایان تری گشت و چند سال بدین و تیره گذرانید همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت حضرت علیه شاهنشاه صفوی
داشت گاهی اراده حج بیت الحرام می‌نمود رخصت نمی‌یافت تا آنکه امراض نفسانیه بر او غلبه کرده بمحو بر بستر ناتوانی نهاد بتاریخ
سنه ثمان و الف دعوت حق را اجابت نموده با جل طبیعی فوت شد و از او سه پسر در هندوستان ماند سلطان حیدر میرزا
و اسمعیل میرزا و بهرام میرزا اما رستم میرزا چون ... بوده بارور کار در ساخته نشده ملازمت و نوکری پیش گرفته با خان خانان الله
بیرام خان ترکمان که از امرای قزلباش بود وصلت و آمیزش کرده هر چند گاه مبعوث از حکومت ولایتی منصوب می‌گشت و بعد از
ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور معزز و مکرم گردید برادران کوچک او ابوسعید میرزا در سنه خمس الف هجری
بجوار رحمت ایزدی پیوسته و همان سال سنجر میرزا نیز شربت ناگوار موت را نوش کرده و مراد میرزا نام پسری که داماد خان
خانان است با دو سه پسر دیگر دارد و الیوم که سنه هجری ... الف سید رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین
میرزا با چند نفر از فرزندان مذکور و اناث در ولایت هند اند و تحقیق حال و تفتیش احوال ایشان بعد از مناسب سیاق وقایع ایران
نیست اما احوال سیستان و ملک جلال الدین آنکه بعد از رفتن رستم میرزا جنود او و دیگر بعد الولایه ... منتشر شده اکثر اوقات
میانه او و دیگر مردم سیستان محاربه بود و ملکان قوام او چند گاه خود را در ولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بود
و او و دیگر بعضی از مملکه را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه او در آمدند و او بعد از جدل و جهد تمام عاقبت کوچ کرده و مردم خود را در معیت
گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه سپهر ... شاهی نموده در دارالسلطنه اصفهان بشرف ملازمت فایز گشته در مجالس خاص

محرم بزم اختصاص گردید چنانچه در قضایای آن سال نوشته شده و نواب کامیاب همیون با او مصاحبانه سلوک میکرد و چون بنابر
خدمت اشرف بود و حوش و نواحی سیستان را بدین فرزندان نموده رخصت انصراف یافت چون بسیستان رسید
اولاد رجائی بیک سلطان که از جانب عبدالله خان بایالت سیستان و تسخیر ولایت نیمروز مامور بودند اقتدار تمام یافته
بودند ملک جلال الدین مقاومت با ایشان در خود قوت ندید رخصت طلبید و توجه نواب کامیاب شاهی بخراسان
مبشر شده التماس نموده فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چندگاه در قندهار توقف نموده عزیمت هند و ملازمت اکبر پادشاه
داشت که عظمت کوس صدای موکب نصرت قرین حضرت اعلی شاهی در خراسان بلند آوازه گشت و چون ممالک خراسان
بحیطه تسخیر درآمد و دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال گردید مشار الیه از قندهار آمده در هرات بشرف ملازمت
اشرف رسیده بمرتبه ایالت ملقب و ارجمند خانی سرافراز گشته ولایت سیستان باو تفویض یافت و الی حال در آن ملک
بکامروائی مشغولست راقم حروف تفصیل قضایائی که در آنجا روی داده بود از زبان ثقات مردم آن ولایت استماع نموده العهدة
علی الرواة و ما عهدنا الله من الآفات

ذکر محاربه که در ارغند ترشیز میانه امرای قزلباش و تیم سلطان اوزبک برادر ... وقوع یافت و انهزام طایفه قزلباشیه

معرکه آرای سخنان رقصه پردازی یعنی خامه مشکین رقم از تسوید رقم ... که بعضی از
امرای خراسان خصوص سلیمان خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو را از اعمال صواب اثر توجهات شاهی دور افتاده
شاهنشاهی بعهده مانده بودند و چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده بر او ظفر یافته در قندهار لوای سلطنت
برافراخته چون از اخلاص و اعتقاد خود را از پای استبداد ساخته روی از مرشد کامل تافته بجانب او میل نمودند سلطان علی خلیفه
بجهت رستم گرفتاری که حسب الحکم علیقلی خان استاجلو متعلق بود رفته با او جنگ کرده او را مستاصل ساخته الکای مذکور متصرف شد
و اعیان قزلباشیه سلیمان علی خلیفه و اسلام بیک شاملو و هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزبکان
احوال ایشان اختلال پذیرفته بود روی بآن طرف آورده جمعی کثیر از او مجتمع شده اما بعض ایشان میانه برادران صلح روی
نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا متعلق گشت رستم میرزا بجز زمین داور و ولایتی در تصرف نداشت امرای
مذکور او را بدار السلطنه خراسان و آمدن او بولایت ترغیب می نمودند تا آنکه او با جمعی از سپاهیان افغان بفراه آمده از آنجا
عزیمت سیستان نموده و مهمات او در آن ولایت چنانچه در ذیل احوال و برادر شروع تحریر یافته صورت پذیرفت
و پهلو از آمدن خراسان نیز خاطر کرده آن جماعه از وی مایوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مشار الیه استمالت نامه ها از و بامرا
امرا و اعیان خراسان کرده هر یک را بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه و نواب
و چنانچه که ولایت قدیم ایشان وظیفه قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون
ترتیب دادند مصطفی خان را که حسب الفرمان همیون شاهی حکم و حاکم طبس طلب نموده باو داده تسخیر و تصرف بعضی محال که از
اوزبکیه بتصرف در آن نمود قلاع آنها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت داده بترشیز آمدند و در آنجا امرا
و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار و غیرهم تا موازی چهار هزار کس جمعیت نمودند و از اهالی خراسان نیز که دولت خواه

قزلباش بودند جمعی بمعونت ایشان کمر بسته قلعه کرات را محاصره کردند بعد از چهل روز محاصره سید محمد سلطان اوزبک که
حاکم ترشیز و در قلعه محصور بود با امرا صلح نموده بیرون رفت امرای مذکور عهد و پیمانی که کرده بود منظور داشته او را قافله
نموده جمعی کثیر از مردم او را بقتل آوردند و اموال و اسباب بیرون رفته تیم سلطان و برادران در رفع آن جماعت با وجه ساخته
از قلعه باکو کلتاش که حاکم هرات بود نیز استمداد نمودند باکر و حاکم نیز بسر قزلباشیه با ایلغار با یکدیگر خالی از نفاق
بودند و بسبب الکاء ملکی که طایفه اوزبک که بسا زندان طمع تیز کرده بودند در کمین آن نشسته بودند با یکدیگر گفتگو می نمودند
القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان تیم سلطان را زیاده از دو هزار نفر نشان میدادند همگی دل بجنگ
نهاده روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در حوالی ارغند ترشیز تلاقی فریقین روی داده از جانبین صفوف
آراسته گردیده بهادران اوزبک دلیرانه بمعرکه کارزار نهاده آتش حرب مشتعل ساختند و چرخچیان لشکر قزلباش
تاب صدمه ایشان نیاورده لشکر دست چپ در عین محاربه دلیرانه بودند لشکر دست راست قزلباش شکست خورده
بقول رسیدند و لشکر قول خوف و هراس بخود راه داده در جنگ سستی کرده و در مقام مدافعه نتوانستند
ای چندی پای ثبات نموده راه انهزام پیمودند و مردم دست چپ از انهزام دست راست خبردار شده ایشان نیز پای قرار
و ثبات سست شد مجال فرصت جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مردی
قوی جثه ثقیل البدن بود در عین ... در کنار معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه در آنجا قرار شهادت گرفت
او در ولایت طبس پناه خواست که با معدودی از قاین طبس رو در راه جمعی اوزبک باو رسیده در حصار قریه
معین آنجا بعد محاربه روی نمود و سلطان علی خلیفه مغلوب گشته در آن واقعه بقتل رسید شاه بوداق سلطان ترکمان
که یکی از حصار آن معرکه بود از جنگ گاه بیرون آمده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبس بدار العباده یزد آمده چون
در خراسان مخالفتی چند از و بظهور آمده بود از خوف سطوت شاهانه در آنجا توقف نتوانست کرد بعزیمت هند بهانه او که
باز روی توجه بخراسان نهاد و او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسیده بقتل آمد علیقلی سلطان ... افشار ترکمان بجانب
هندوستان در رفت و محمد قلی سلطان قاجار بقتل رسید مصطفی خان با اکثر مردم خود و اسباب بطبس
و بعد از چندگاه که در طبس بود و محافظت آن سرحد مینمودند بیرون رفت و چون دست پا یافت در آن سرحد نیز داد
از او در حساب بودند تیم سلطان بود بن او با ... شنیده با چهار هزار اوزبک بسر او آمده و او در شهر بود
قدر امداد از خراسان همراه لشکر اوزبک نخواستند که او را از شهر بیرون کشند از حدود شهر طرق شهر محصور داشتند
مصطفی خان که از کیفیت لشکر اوزبک و سرداران ایشان خبری نداشت از باز گشتن ... برگشته بتعاقب ایشان
بیرون آمد اوزبکیه بطفره عنان کرده جنگ در پیوستند و او با فوج قلیلی که همراه داشت مردانه پای ثبات استوار داشته
بمحاربه اعدا مشغول بود که رایت تیم سلطان بغلبه از دحام تمام نمایان شد مجال مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده
بدست اوزبکیه در آمده بقتل رسید تیم سلطان بقتل ... بسیاری از طبقه قزلباشیه در این معارک بدرجه شهادت ... امرا

بر عهده اخلاص راه عدم پیمودند و این اخبار در دارالسلطنه قزوین بمسامع جاه و جلال رسیده بسیاری از طبقه قزلباشیه در معارک
که تجربه پیوسته چون آن طبقه همراه رفته بودند تا مدتی نیافتند و فی الحقیقه هر یک بکفران نعمت گرفتار آمده بدست جنود
بسزا و جزا رسیدند اما حضرت اعلی از قصه مصطفی خان که مرد دلیر و مردانه و باخلاص بود از وفور غیرت و کمال مردانگی در آن جنگ
رفاقت آن طبقه اختیار نموده متاسف گردیده والا التمس را به تیمور سلطان سرکرده قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده
بدان صوب فرستادند اما چون او دیگر بدان سرحد دست در از نمیکردند و از عهده ضبط آن سرحد بیرون نیامده در ثانی الحال
الکا [illegible] محراب خان قاجار که مرد مردانه و عاقل فرزانه و از شجاعان روزگار است تفویض یافته بدان صوب فرستادند
و او تا حین فتح خراسان آن سرحد را [illegible] منضبط نموده بود و درین ایام مرو [illegible] و در آن سرحد سمت ظهور یافته از سیاق کلام
آینده بوضوح می‌پیوندد و راقم حروف حقیقت این قضایا بنوعی که تسوید یافته از حضار آن معرکه استماع نمود که در میان [illegible]
سلطانم بنت موسی سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه نواب سکندر شان اسمعیل میرزا بود و حضرت
اعلی با جده گرامی بسیار با ادب سلوک مینمود و در دولتخانه مبارکه [illegible] گشته بعالم بقا پیوست سن شریفش از هفتاد سال
تجاوز نموده در مراحل [illegible] بود که سفر عقبی اختیار کرد و صورت خیره عابده زاهده [illegible] بود در اواخر زمان شاه جنت مکان
[illegible] یافت از آثار [illegible] که در حوالی قزوین است در زمان سلطنت فرزند ارجمند سلطان محمد پادشاه بنا نموده با تمام آن
موفق گردید رحمة الله علیها **وقایع سال هجده فال یونت ئیل که موافق سنه ثلث و الف هجری که سال هشتم از جلوس عباسی**
ایام دی کرانجمن افروزی کرد سلطان چمن جلوه نوروزی کرد چون فصل شتا بنهایت رسید افسردگی جهان به بهجت و خرمی تبدیل یافت
روی هوا ملطف آمیز شد باد بهاری طرب انگیز شد نشاط سیر و شکار گیلان که فی الواقع در فصل بهار از لطافت هوا و
کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد در خاطر شهریار کامگار اعنی حضرت اعلی شاهی سر بر زده بامضای این
عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده عنان توجه بدان صوب انعطاف دادند و فرهاد خان که در آن وقت حاکم گیلان بود جهت تهیه
اسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون در الکا طارم نزول اجلال فرمود چند روز
در منزل [illegible] که قریه ایست از قرای طارم و در دامن کوه واقع شده خانه‌ها بر زبر یکدیگر ترتیب داده‌اند و باغات
هر سو [illegible] کشیده و چشمهای صافی خوشگوار از فراز آن کوه بپایان آمده [illegible] جاری [illegible] در فصلی چنان [illegible]
از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان رشک [illegible] جنان بود از آئین [illegible] محفل ارم [illegible] جام ارغوانی از دست ساقیان
زهره جبین کشیده صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس [illegible] رسیده مغنیان تیز چنگ [illegible]
رنگ نی مینمودند و همچنین جمیع مردم که در آن وقت ملازم رکاب حضرت [illegible] بودند از خواص و عام و آقا و غلام [illegible]
مشغولی نموده در آن چند روز داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا رایت جهان گشا برافراخته الکا کوهدم گیلان
از غبار سم سمند شهریار جهان عطر [illegible] گردید و فرهاد خان با اهالی گیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نوروز
فرخنده فال که پنجشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الثانیه اتفاق افتاد در یورت کوهدم بموکب همایون پیوست و اهالی

گیلان بسعادت

گیلان بسعادت زمین بوس فایز گشته منظور نظر عاطفت اعتبار شدند و حسین خان والی کوهدم بموکب همایون پیوست شرف بساط
بوس دریافته بقدر الامکان بوظایف خدمات قیام نموده و ساوری و ایثار بعمل آورد حضرت [illegible] علی الصباح که خسرو کواکب
دست امید از دامن مغرب کوتاه کرده در کردون [illegible] حضرت اعلی نیز سمند گردون خرام بجانب الکا [illegible]
گرده‌وار ان خطه جنت نشان لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک باغ جنان گردید و عموم مردم [illegible]
سمند جهان [illegible] روشنی دیده بینا حاصل کردند فرهاد خان بوظایف پیشکش و خدمات دیگر قیام نموده نسبت بجمیع
امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت لوازم میزبانی بتقدیم رسانید اما علیخان حاکم [illegible] که حضرت اعلی حسب الالتماس
فرهاد خان مجدداً حکومت آن ولایت را باو ارزانی داشته بود و قبل از ورود موکب مسعود [illegible] تمرد و عصیان
[illegible] داشت طغیان آورده [illegible] که با فرهاد خان بمیان آورده بود نابود انگاشته [illegible] از متجنده گیلان
و [illegible] آورده با موری که [illegible] از موافقت و متابعت بود اقدام نموده محصلان را که جهت ایصال باج و خراج همراه برده بود
[illegible] مقصود باز گردانیده بود بعد از وصول موکب فیروز بان ولایت بهمان شیوه مرضی ناشایسته خار ادبار دامنگیر او گشته
[illegible] بساط حقوق تربیت حضرت اعلی را از بسیط خاطر در نوردیده روی از آستان سعادت آشیان برتافت
شرف عتبه بوسی که موجب [illegible] سعادت او بود دریافت و در [illegible] امیر مظفر برادر امیر سیاوش [illegible]
و عصیان پیش گرفته [illegible] طغیان بود از [illegible] غضب و سیاست پادشاهانه در تموج آمده جمعی از [illegible]
فیروزی مآثر که در آن وقت در ظل رایت فتح آیت همایون بودند بدفع او نامزد فرمودند و فرهاد خان که در [illegible]
احوال باعث استخلاص [illegible] مهمات او شده بود [illegible] التماس استدعا نمود که رفع فتنه آن [illegible]
[illegible] حواله شود حسب الالتماس [illegible] فیروزی اثر اختصاص یافته بدان طرف روانه شد و [illegible]
پیادگان [illegible] از اصفهان بحسب فرمان آمده بودند [illegible] او مامور شدند و حکم شد که پیادگان مذکور از صوابدید [illegible]
بیک [illegible] قاجار در [illegible] و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که ذوالفقار خان قرامانلو امیر الامراء آذربایجان [illegible]
[illegible] آن ولایت از راه [illegible] در حرکت آمده [illegible] ارباب تمرد و عصیان [illegible]
[illegible] و امیر مظفر برادر امیر سیاوش [illegible]
بدفع فتنه علیخان پردازند و حضرت اعلی [illegible] لاهیجان توقف نموده فصل بهار در آن ولایت بسیر و شکار گذرانیده
همیشه بعشرت و کامرانی بسر بردند و از اهالی گیلان میر عباس که حاکم [illegible] بود و حسین خان حاکم کوهدم همراه
فرهاد خان [illegible] شرف [illegible] بوظایف خدمات قیام [illegible]
نمود و چند روزی [illegible] سیر دریا کنار [illegible] شکار [illegible] در خاطر همایون جای گرفت و در میان جنگل گیلان [illegible]
که در آنجا [illegible] شکارگاه [illegible] آن کوهسار [illegible] صید [illegible]
[illegible] الواقع تماشای [illegible] و راقم حروف [illegible] ملاحظه نمود که حضرت اعلی [illegible]

حوض بزرگ قوی هیکل که هر یک مثل کاوی بود و غرق کرده در شکار فرمودند و از آن تهور و مردانگی اعیان حضرت شاه
اشاد که حضرت خورد و بین انگشت تحیر بدندان تعجب گزیده تحسین آن ... آنست که بر عالمیان پوشیده نیست که مردم گیلان از غایت
ضعیف عقل و تیره رایی بی عاقبتند و سال‌ها تا آنجا که از جویبار غلامی سر بالا کشیده و از خوان مواهب ازلی عز مایده نعمت و بوفاء بخشیده
اند و بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده و عموم مردم آنجا بر تبه طالب فتنه و آشوبند که برزگرزاده در عهد سلطان منقطع
کرباره سلطنت و استقلال روی بجهت مخالفت و استقلال نهد بی‌محابا بی لیث و درنگ آهنگ ملازمت او نموده روز اول
جمعیتی فاحش دست بهم داده و روز دیگر و در سعی به استماع خبری از خوف و بی‌خبری بر پریشان رسد تفرقه جمعیت آن گروه بغایت
انجام پذیرد و عاقبت بشتاب قتال گرفتاری گردند و روز دیگر اگر همین فتنه روی نماید همان جمع از ایشان تقدیم میرسد با آنکه بعضی ایشان
حاصل می‌شد که هر دو بشامت آن گرفتاری گردند امروز تا معتنم شمرده اصلاح در عواقب امور اندیشه نمی‌نمایند چنانچه مکرر در دولت پادشاه
خورد و او عرصه هلاک و بوار می‌اندازند و بار آشنا با حقوق نمک خوار که هرگز حاضر از اتفاق یکدیگر نموده اند و هر یک کمان منیرفی
از دیگری بجود و مهر داده اند چه بسیار از این قسم احوال از این قوم بکردار اصدار یافته هنوز آب هوای آن ملک بجز این اقتضا نمی‌کند
که هر چند روز حاکمی بر آن دیار دم از استقلال و استبداد زنند و اکثر سرداران آنجا متیقن غدر گشته سر در فتنه و شورش نهند و از قوت
چنین احتراز نمودن از مذهب اهل خرد واجب بل اوجب **چه** همه کار ایشان سراسر اهانت **•** لقوم چنین بی کم کردن
حفاظت **•** القصه چهره نه هیئة شکار شهریار کامکار مقرر فرموده بودند که قریب ده هزار کس پیاده از مردم گیلان که شمه از صفات
ایشان مذکور شد در آن کوه جنگل انداخته بعضی شکار را بجلی معین که از دو جانب حصر ساخته راه بر وانش مسدود
بودند راندند جمعی دیگر در میان دره و درخت صید را باواز سفید مهره و تفنگ رم دهند بمحل حضرت شاه جمجاه تا باید حضرت
ساعه با معدودی از مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظمای گیلان شکارگاه توجه فرموده شب در موضع خاصه که دخمه سلاطین گیلان در آنجا
در دامنه کوه پر درخت واقع شده ناریخ تلب بیار در آنجا می‌باشد و فی الواقع از مواضع لطیفه گیلانات است نزول فرمودند و روز دیگر شکار
گاه از فرقدوم شاه جمجاه رتبه و زینت یافته چون بمیان دره در آمدند بحکم فرمودند که تفنگچیان بکار خود مشغول شوند گوش گردون
از صدای سفید مهره و تفنگ کر گشت و از دود باروت تمام جنگل تیره و تار گشت و آن حضرت در غایة تهور و شجاعة که از جد
بزرگوار یادگار دارند اصلا از ازدحام آن قوم تباه کار اندیشه نداشته در آن عرصه تنگ تا زو نموده برابر زده و از آن قوم حساب بر گرفتند
اگر چه عقلا این رای را دور از اندیشه حزم و طریق احتیاط شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملاحظه حزم و جهت احتیاط از اهمات کار خانه
سلطنه است اما حضرت پادشاه علی الاطلاق بنوعی سلامه و حمایه آن حضرت را در لعایای دوست و دشمن جای داده که ایچ آفریده
را یارای آن نیست که نسبت با آنحضرت غدری خطور کند و سیاست که آفتاب عالمتاب را از تعرض خیل ستارگان چه
آید چون عنایة پروردگار عالمیان بهمه جهة شامل حال این پادشاه ستوده خصال است تکیه بر حافظ ربانی و دولت خداداد
کرده اصلا از آن گروه اندیشه و غم بخاطر خاطر راه نمیدادند و پیوسته در امثال این امور زبان حجسته بیان بانیمقال گویا
گردانیده اند **چه** هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک **•** گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک **•** و هم چنین در کمین زدریا

بادند بیم از میان ناری تشنه پنهان دست جمعی از گیلکان بی عاقبت کشتی بان را دواند غفیده رود با ظرف میل فرمودند دران جون
آب که را احوال و الفقار خسرو کامکار دریا بنود همان متاری بسیری فرمودند تا آنکه بعد از زمانی دیر جمعی از مقربان مخصوص شان
نزد انجا از گیلکان کشتی بان ستاره عبور نمودند القصه نواب همیون چند روز در اطراف و جوانب دریا کنار که شایسته سیر و شکار
بود سیر فرمودند دیگر باره بخطه لاهیجان بفر قدوم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت گردید در خلال این احوال یکی از معتمدان
امیر سپاه دش و لا لشکر که بموز مقید و محبوس بود از لشکر مرکاه و جهان پناه آمده و از روی دولتخواهی به سامع جلال شاه منتهی ساختند
که امیر مذکور مخلص خود را از حبس و قید مخالفه برادر و اولاد تصور نموده پیوسته ایشان را بمخالفه و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات
ارسال می‌دارد و بر مرتبه رسیده که یکی از آن کتابت که مبنی بر حکایات مذکور بود بنظر اشرف ساینده این جرکه تا بره غضب و
پادشاهانه که در باره او بزلال مروت و رحمة انطفا پذیرفته بود دیگر باره اشتعال یافته بقتل او فرمان داد و اگر چه آن شخص ظاهرا
از عرض این حکایات غرض اظهار دولتخواهی بود اما آنچه مذکور خاطر و مقتضای طبعیت او بود چنانچه در باب مردم گیلان همت گذارش
یافت بعمل آورده و شهریار پاک اعتقاد بنا بر آنکه آن شخص حقوق تربیت امیره مذکور را بر طاق نسیان نهاد و نسبت بولی نعمت
کفران ورزیده و باین امر اقدام نموده بقتل او نیز فرمان داد و هر دو را در برابر یکدیگر شربت شهادت چشانیدند و فی الحقیقت
هر دو را کفران نعمت دامن گیر گشته بجزای عمل خود رسیدند و چون قریب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و گرما
روی باشتداد آورد رایات نصرت آیات عزم مراجعه کرده عظمای گیلان خصوصا کیا فریدون را که الصنوف نوازش
اختصاص داده بخلع فاخره از تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی گردانید روی بعادت مستقر عزت و شرف نهاده دار الموحدین
قزوین بمیمن مقدم شهریار ستوده آئین رشک افزای خلد برین گشت ذکر طغیان و عصیان علیخان در گیلان و لشکر
فرستادن و گرفتاری آن مخذول با جمعی از مفسدان بنیروی اقبال بی‌زوال چون علیخان بسعی و اهتمام فرهاد خان
بار دیگر بسر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشته را به استقلال بر افراشت ملک سپاهیان الولایه که بجلادت و شجاعت
از سایر مردم گیلان امتیاز دارند بسر او جمعیت نموده و چون متغلب بود و هوای خودسری در سر داشت و از دیک
قرمستی عقل وحشی دماغ شوریده یافته بر بازی مال اعتبار و عهد نا استوار گیلانیان غدار مغرور گشته قدم از دایره اطاعت
بیرون نهاده و عهود و مواثیق که با فرهاد خان در میان آورده بود نابوده انگاشته با اظهار محض عصیان نهاده برگشت و از
دقت کر الکاه گیلان بیه پس بفر قدوم شهریار کشورستان هیچ ... عرصه جهان پیمای گشت و از عدم سعادت بخت
و برگشتگی اقبال شرف خاکبوس آن قبله آمال در نیافت و بخیال محال مقابله با لشکر منصور بر ترتیب لشکر و اسباب
قتال و جدال پرداخت و در راهها و گذرها عمر بریده بشوارع را مضبوط ساخت و از غیبت عاقل افتاده که صعوه حقیر را تاب چنگال
شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست و عاقبت بشامت این جرات و جسارت در عرصه وبال و نکال آمد القصه چون خبر ناهمواری
شهریار بیهمال بسامعه وصول برو کار گیلان انداخت و خبر عصیان او برمسامع ضمیر انور تافت امواج بحر غضب پادشاهی متلاطم
گشته عساکر گردون مآثر چنانچه مذکور شد سرکردگی فرهاد خان بسر او فرستاد چون از سفیدرود عبور نموده روی بالکا

پس از آن آورده‌اند که چون خبر وصول عساکر منصوره و تزلزل تمام باحوال فرجام او راه یافته مرتبه مرتبه آن جمعیت از ازدحام روی بتفرقه
و پراکندگی نهاده و فوج فوج سرداران آن قوم از آن جاهل نادان روگردان شده بخدمت جناب خان مبادرت نموده
و اکثر محال پیش از عبور لشکر ظفر اثر پامال حوادث و نوایب گشته و هر کس به آمدن خلق و رفتن اموال و جهات او در
عرصه نهب و غارت در آمد علیخان آثار ضعف و انکسار از ناصیه احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار پیش
گرفتند با دلی پر غم همعنان هزار محنت منهزم روی بالنگارو نهاد که مسکن قدیم آبا و اجداد بود و جماعه مردم آنجا سر از اطاعت او
باز زده طریق موافقت سپردند و از امداد و اعانت امیر مظفر نیز که از اشتر لشکر آذربایجان خود در مانده بود مایوس گشته
با خود اندیشه نمود که بکام و ناکام عروس ملک را طلاق گفته نقود و جواهر و نفایس اموال خود را برکنار دریا برده از آنجا
بکشتی نشسته بجایی از آن ورطه هلاک بساحل نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه هیجا را بضبط دریا گماشته
تا نزد نموده بود آن تدبیر موافق تقدیر نیفتاد بیت چه شد بخت بیدار او جفت خواب * برو بسته شد راه و رای صواب * پشیمان
شد از آنچه خود کرده بود * و لیکن ندامت بکارش نداشت سود * آخر الامر لاعلاج شده بموضع رنج از اعمال [illegible] که مولد و منشا او و اجداد
اوست پناه برده اکثر مردم آن جماعت بجراءت او مصروف [illegible] و خدمتش با معدودی از هواخواهان خود و مردم
رنج بکوههای سخت و دریاهای پر درخت و تپه با آنجا که از تراکم اشجار نور آفتاب بدشواری ذره ذره بران تابش
بسیاری افغانان و اوراق بادصبا را مجال وزیدن در آنجا نبودی تحصن جسته بشرایط حزم و احتیاط قیام می نمودند و سرداران
بحسب تکلیف تفحص و تجسس او مشغول گشته بعد از چند روز تحقیق پیوست که بموضع رنج رفته در کوه و بیشه آنجا که راه های
خطیر و صعوبت دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان امر نمود که غازیان شجاعت نشان کوه و بیشه را مرکز وار در
گرفته بر دور آن محیط گشته و گرد گرده بپا داده سرکوه و بیشه نهاده از عقبات صعب المسالک که از کثرت درخت
و نشیب‌های پر گل ولای بغایت ... اندیشه را عبور از آنجا دور مینمود بالا رفته آثار جلادت و شجاعت بظهور رسانیدند
و از آنجانب علیخان با هواخواهان خود که سرور ایشان کامران تولمی بود بمدافعه و مخالفه در روی کشیده بقدر امکان در حفظ
جان خود می کوشیدند و اکثر اوقات در جنگل بیکدیگر رسیده مابین الفریقین نیران محاربه اشتعال داشت و او هر شب
جائی و هر لحظه در مکانی بسر برده از مهابت جنود ظفر ورود که کوه و دشت پیش ایشان یکسان بود لحظه در یک منزل قرار و آرام
نداشت و باین دستور قریب دو ماه و ده روز کار بر ایشان تیره گذرانیدند و چند مرتبه غازیان در میان بیشه باو رسیده و جنگ
در پیوسته بسیاری از ایشان را بقتل آورده او را منهزم میساختند و او باز خود را بگوشه کشیده و از جانب آذربایجان
ذوالفقار خان با ده هزار سوار و پیاده از ولایت مراجعت آورده بحسب فرمان روانه گیلان شد و از راه آستارا و طوالش
بر سر لشکر آمده دریاکنار و سایر شوارع را مضبوط ساخته آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخته گشت و امیر مظفر با برادر و لشکر
و پسران امیر سیاوش که طرفدار گرگانرود و آن نواحی بود بالاتفاق نموده بودند در پیوست خود پای ثبات فشرده مستعد رزم و پیکار
گشتند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته حربی صعب اتفاق افتاد و جمعی از مردم لشکر بقتل رسیدند

و اموال و اسباب ایشان در عرصه تاراج آمد امیر مذکور با اتفاق رفقا راه انهزام پیش گرفت از همه جانب راه فرار خود بر خود مسدود
یافت و سیلاب بهار پر شور و محیط دیده حیران و سرگردان قدم در جنگل نهاده ملتجی گردید زنان و کودکان و اطفال اسیر گرفتار شدند
بقیة السیف جهة محافظت اهل و عیال ال برطاقه و منابعه نهاده باردوی ذوالفقار خان مجتمع گشته بجان و مال امان یافتند و غازیان
شیر شکار بطلب امیر مظفر و برادر زاده‌ها در کوه و بیشه نهاده بتفحص مشغول گشتند عاقبت در محلی او را یافته بر سر او تاختند
و مشار الیه با یار نفاق در میان گرفتند ایشان دل از جان برگرفته بقدر طاقت و توان کوشش نمودند تا آنکه اسیر و او نیز عاجز گشته
راه فرار مسدود یافته جز گرفتاری چاره ندید بنابر آن غازیان ظفر فرجام امیر مذکور را با برادرزاده‌ها گرفته آوردند و ذوالفقار بعد از
گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان گشته باو ملحق شدند و از آنجانب نیز عساکر ظفر ماثر و از روز و شب کوه و بیشه
را فرو گرفته در گرفتن علیخان سعی و اهتمام مینمودند چنانچه زمان زمان کار بر وی تنگتر میشد و بهر جانب سیر مینمود فوجی از سپاه
بیشه کار زار در آن جا مستعد رزم و پیکار بودند ناچار با کمال اضطرار در هفته لیل با اطلاع لشکر و خیل با چند نفر از هواخواهان
مثل کامران و غیره که با او همراه بودند از بیشه بیرون آمدند و چون قراولان لشکر منصور از نزدیک دور آمده و در احاطه نموده
راه بیرون شدن مسدود بود بروی آب باران آن موضع آورده بمنزل یکی از اوساط الناس در آمده با او ملتجی شدند و صاحب آنخانه
در کمال جوانمردی بخلاف اطوار گیلانیان مقدم ایشان را گرامی داشته روی از محافظت ایشان بر نتافت و بقدر امکان بلوازم
مراعات قیام نموده در اخفای آن کوشیده و غازیان شیر شکار هم در آن بیشه متفحص او بودند و اثری نمی یافتند و اصلا
در خاطرها خطور نمیکرد که خدمتش در خانه‌ها متواری باشد زیرا که در اکثر خانه‌ها غازیان عظام نزول نموده مسکن و ماوی داشتند
و محال مینمود که مردم آن ده با این امر غریب جسارت نمایند القصه چون انتها استداد یافت بهیچوجه چهره مقصود از نقاب احتجاب
روی نمی نمود و از این راه کمند عساکر ظفر مآل بکمال کلال رسیده لحظه خواب و آرام نداشتند تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو
وزیدن گرفته بشارت گرفتاری دشمن معسکر ظفر اثر پیوست حقیقت گرفتاری او آنکه جمعی از غازیان که در آن حوالی
مقام داشتند بوقتی از احوال استشمام نموده در مقام تفحص در آمدند صاحب آنخانه مهمان را از آن حال آگاه کرده او ایشان با
از آنجا بیرون آمده باز روی بجنگل آوردند فوجی از غازیان اطلاع یافته بر سر پی ایشان نهادند تا در کنار بیشه بایشان رسیدند
از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش محاربه افروخته گشت مخالفان بتوک ناوک دلدوز شیر غازیان را از خود دور
کرده جمعی زخمدار و چند مقتول شدند دلیران رزم آزمای اصلا از کثرت سهام ایشان اندیشه نکرده سر از دنبال علیخان
برنمیداشتند یکی از قورچیان ترکمان حیدر بیک [illegible] نام بار رسیده و دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده
با وجود آن حال پا در بر سر او تاخته به نیروی دولت روز افزون دست در کمر او زده او را نگاه داشت و کامران مذکور
بقصد آنکه علیخان را از دست او خلاص سازد با شمشیر برهنه بر سر او دویده چند زخم بر او زد و مشار الیه از کمال غیرت و مرادنگی
دست از او باز نداشت و چون زخمهای مهلک خورده بود دست او از کار رفته قدرت آن نداشت که علیخان را از قید گرفتاری
آورد او را چندان نگاه داشت که یکی از غازیان رسیده از پس سر علیخان در آمده او را در بغل گرفت و دیگری کامران را از دو

خان

گرفت و همچنین رفقای او یک بیک گرفتار شدند و تا خبر یافتند عساکر نصرت مآثر از ینگجال بهجوم غازیان ظفر مآل مخالفان
در قید سلاسل و اغلال در آمده بخدمت جناب خان آوردند ایشان نیز با میر مظفر و برادرزاده ها در بند و زنجیر
کشیده حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت پایه سریر سلطنت گشت و بندگان حضرت اعلی فرهاد خان را بتلطفات از
حد بیرون نوازش نموده شمشیری که او را گرفته بود بخلع فاخره و کمر مرصع و جیغه پنجاه هزار دیناری که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند
و چون حیدر بیک که آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده بدرجه شهادت رسیده بود شهریار کامکار بازماندگان او را
نوازش نموده بین الاقران بعنایات خسروانه و خلع فاخره پادشاهانه سرافرازی یافتند و حکومت ولایت لسکر با بدال سلطان
قاجار شفقت شد القصه فرهاد خان حسب الفرمان قضا جریان شهریار گیتی ستان ولایه گیلان را از رعیت و ایلام پرداخته و سر انجام
داده باتفاق ذوالفقار خان و عساکر نصرت نشان و عظمای گیلان مظفر و کامران روی بآستان سعادت نشان آوردند
و چون بحوالی دار السلطنه قزوین رسیدند حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از اجامره و اوباش و مردم مسخره و اجلاف معرکه گیران
با دایره و دهل و چنگ باستقبال علیخان رفته حضرتش را با ائین و حشمتی تمام بشهر در آوردند و در برابر ایوان چهل ستون منظر شهریار
کامکار در آمدند و در کار مضمون انفعال بزبان حال ادا می نمود ● سری که گردن از ارادت کشید گردنش ● بآستان تو
اینک کشان کشان آورد ● حضرت پادشاه مؤید کامکار با گرفتاران بزبان سرزنش و عتاب و خطاب فرموده ایشان را بجلاد
در پیش انگنند حسب الحکم ایشان را بقعر الموت ببرده مستحفظان سپاردند ایشان را بقعر برده بجلادان سپرده دیگر خبری
از ایشان نیامد و چون از زمره گرفتاران کامران که خیرخواه فساد گیلان و جوان و شجاع و دلیر بود و بواسطه حقیقت و وفاداری و نیکو
خدمتیهای که نسبت بعلیخان ازو ظاهر شده بود حضرت شاه جمجاه جمیع زلات او را حمل بر بیگناهی او کرده و احقاق حقوق قطع
نعمت کرده از سر خون او در گذشت و منظور نظر عاطفت و التفات گشته در همان روز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده
سر او را بخلعت شاهانه در روپوشیدند و بنسبت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت سبحان القادر چه بوالعجبیهاست که از پس پرده
غیب بحیز ظهور می آید مقتضی خلایق آن بود که چون کامران باعث تمرد و عصیان علیخان و باقی فساد گیلان بود جهة عبرت
دشمنان بنوعی مورد سیاست و غضب شاهانه خواهد گشت که منظور عالمیان گردد و جمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال
بر چه نهج حکم سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق بر خلاف قرارداد خلایق بود این صورت روی نمود ● بیت
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ● نبرد رگی تا نخواهد خدای

ذکر گرفتاری باقی باغیان گیلان و شرح مآل حال ایشان

بعد از گرفتاری
علیخان فتنه گیلان تسکین یافته از باغیان پسر سعید و طالش کولی که باعث فساد گیلان بودند در بیشه ها و جنگلها متواری
بودند و در مکانی هر شب در مقامی بسر میبردند و مکرر از جانب نواب همیون تمام نامه ها بایشان ارسال یافته که هرگاه
از کرده نادم بوده روی ارادت بدین آستان نهند تقصیرات ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد مهر و محبت شاهانه
خواهند شد توفیق این سعادت نیافتند بعد از چندگاه بوسعید بخانه کیا فریدون آمده با و توسل جستند که او را بپایه سریر اعلی
آورده مستدعی عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون حقیقت بحضرت اشرف عرض کرد نواب اشرف اعلی بالهام ملهم غیبی کیا فریدون

پیغام فرستاد که از عهد او این بوده باشند و بیرون او را با پسر را علی فرستند بوسعید مذکور چند روز در خانه کیا فریدون
مهمان بود مشار الیه تهیه اسباب سفر او نموده بجهة اطمینان خاطر مشار الیه اراده داشت که خود او را برداشته بجناب اشرف
آورد در این اثنا همچنانکه بر خاطر الهام مظهر خطور نموده بود با کیا فریدون غدر نموده اشعار [illegible] کرده علی الغفلة در فضای
بیرون خانه مشار الیه تیغ غدر و نامردی در رو نهاده او را بدرجه شهادت رسانیدند و با سه چهار نفر از ملازمان [illegible] دولت که با او بودند
رو به بیشه و جنگل نهاده چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع جلال رسید شیخ احمد آقا حاکم قزوین با گیلانیان فرستادند
که مردم گیلان را به پیدا کردن بوسعید و طالش کولی خبر نماید و الا بالکل [illegible] محلکاه ساختند که بهیچکس
در خانه خود راه ندهند و در هر جا که گمان دارند گرفته بحاکم انجا بسپارند و همچنین فقیر بیک که رفیق بوک لور با جمعی از عساکر
از راه کوهدم بجستجوی طالش کولی تا با چند نفر از برادر زاده و اقوام مردم کوهدم و ملازمان حسین خان کوهدمی و بوسعید
مأمور فرموده حکم فرمود که مردم آن را با پیچان دیگر و طوالش پی بپی هجوم نموده در هر جا باشند او را پیدا کنند فرمانبران
بعمل نموده بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی و ملازمان ولی سلطان حاکم مار آنکوه و طالش کولی را با چند نفر
از برادرزاده و اقوام مردم کوهدم و ملازمان حسین خان کوهدمی بنظر اشرف در آوردند بوسعید جوان شجاع و دلیر بود
چون نسبت بکیا فریدون غدر نموده نامردی بظهور آورده بود مرتکب این عمل شنیع شده محل اعتماد نبود تخته سیاست
او پرداخت و گناه طالش کولی و اقوام او را بخشید بعد از چندگاه خیانت او ظاهر شد که برفقای خود که بدست در نیامده
بودند نوشته بود که در یاغیگری راسخ بوده اطاعت قزلباش نکنند بعد از صدور این خیانت بسعی میر عباس بقتل رسید
و از امرای گیلان سوای میر عباس صاحب وجودی نماند بعد از آن قضایا مشار الیه از غایت عقل مستعد سپهسالاری
لاهیجان و مهمات گیلان شد و این اراده باعث قتل او شده شبی از شبها که نواب اشرف در میان میدان سعادت
آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغول بودند ملک جهانگیر کجوری که در آن وقت از مقربان بساط عزت بود
در مجلس بدمستی آغاز نهاده شمشیر از غلاف کشیده و گاهی از روی کیفیت و گاهی بظرافت بر حاضران حمله می نمود
و در اثنا خود را بمیر عباس رسانیده بزخمهای متعدد او را از پای در آورد و بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه
حسام الدین وکیل خان احمد را که در بدایت حال بشغل [illegible] شده و مشهور گیلان انداخته بود براه عدم فرستاد و همچنان
حمل بر بدمستی و دیوانگی او کرده اما خون [illegible] ناظم جهان داری نموده بعد از
فوت میر عباس بسیار گیلانیان بی اعتماد شده صاحب وجودی از سپاهیان گیلان نماند

ذکر سعادتمندی که بعد از گرفتاری طاغیان گیلان روی داده

چون خاطر خطیر شهریار کامکار از مهمات گیلان فراغ یافت چند روزی در دار السلطنه قزوین
بنوای عیش و عشرت پرداخته حکم قضا امضا نفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آئین بسته چراغان کنند و الیا
یک لیالی صحبت قاجار بدین خدمات مأمور شده دکاکین اطراف میدان برامرا و ارکان دولت قاهره و دیوانیان
و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر وارد و بازار تقسیم یافت و حکم شد که هر کس کافی را که رسد دوازده شمع پیش آورده چوبها

وستونها استوار کرده چهار طاق قمار درمیان هر مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب نمایند و روی آنها را چراغان کرده فانوسها
آویزند چنانچه از هر دکان زیاده از یکهزار چراغ و فانوس نصب شود بیت ز بس شمع و فانوس کافروختند ٭ دل روشنان فلک سوختند
مجملا در اطراف سعادت آباد قزوین از صفای آیین بندی و کثرت شمع و چراغ رشک سپهر برین گشت و حضرت اعلی
چند شبانروز در آن مکان طرب انگیز و عمارات جهان نما که در جانب شرقی و غربی احداث کرده شاه جهان آ
بسر برده اوقات شریف بعیش و کامرانی و چوگان بازی و قپاق اندازی می گذرانیدند بعد از آنکه از جشن و صحبت
سیران دلگیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداخته چون ایالت ولایت لاهیجان و امیرالامرائی گیلان پیشتر بملک محمد خان
رو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بقرماد خان تعلق گرفت و چون مهمات اکثر ممالک که حوزه تصرف قزلباش
بود حسب المدعا فیصل یافته بود و حکام خودرای را برانداخته جمعی از تربیت یافتگان جان نثار بحکومت معین شده بودند مگر
کوه کیلویه و خوزستان که در تصرف امرای افشار بود و تا غایت نظام و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در ایام فتن و فتور
بحدود سر بر املاک استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام می نمودند و اگر چه در این مجلس بارگشتی بدرگاه جهان پناه می نمودند
اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصا کوتوالان قلعه سلاسل شوشتر که در رفعت و استحکام شهره آفاق و از قلاع ممالک
واقطار جهان است جمع نبود و از خان اوامر پادشاهی بنوعی که مرغوب طبع مبارک باشد نمیکردند و از میر مبارک والی عربستان
پی او بهانه ... بحضور نمیرسید اراده خاطر خطیر آن بود که جهت نظام و نسق خوزستان و سرحد عربستان و کوه کیلویه
نهضت همیون بآن طرف واقع شود قبایل افشار که قبایح اعمال خود را دانسته از ته کار خبردار شدند بفکر کار خود افتاده
باسید مبارک آمیزش نموده جرأت با عجاز امیدوار شدند بنابراین مراد بیک جلودار باشی شاملو را که محل اعتماد شاهانه بود
جهت رسانیدن فرد ... همایون بتحقیق حالات آن سرحد و بدست درآوردن قلعه شوشتر حسب الصواب فرستاده
جمعی از تفنگچیان جغتای و خراسانی را جهت محارست قلعه رفیق او ساختند و مشارالیه متوجه شوشتر گشته شاهویردی خان
افشار که حاکم آنجا بود بخلاف ایماء اعیان لشکر از روی دولتخواهی و انقیاد استقبال آمده مراد بیک را باعزاز و احترام تمام نموده
او را بقلعه برده کلید قلعه را باو سپرده و اراده نموده بود که خود از قلعه بیرون رود مراد بیک مانع شده او را استمالت عنایات
شاهی گردانیده و سایر مردم را از قلعه بیرون کرده بالاخره از تسلط افشاران هراسیده شاهویردی خان را که سردار
آن جماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورد و طایفه افشار را بجوش و شور رانیده میانه ایشان فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد بیک قلعه را
کشیده باتفاق تفنگچیان بحفظ و حراست قیام می نمود اعیان افشار بسید مبارک توسل جسته از و استغاثه نمودند
و سید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید ناصر پسرش را جهت صدق این دعوی
بپایه سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغوا و تحریک افشاران از عربستان لشکر بخوزستان کشید و دزفول را
بحیطه تصرف درآورده بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت آن حال بعرض حاجبان بارگاه جلال رسید و قبل
از آن شاهویردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بعربستان درآمده بر سر سلطان حسین عمزاده اش که حاکم آنجا

شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورده و اراده داشت که دیگر باره در لرستان علم تسلط و اقتدار برافرازد و اطاعت قهرمان
پادشاهی اندیشیده همگنان خاطر خود را از خطوط نمی توانست آورد و در حدود لرستان حرکت المذبوحی میکرد و رای جهان
آرا اقتضای آن نمود که بجهت انتظام این احوال رایات جلال بآن طرف نهضت نماید نیکخواهان دولت قاهره عرض نمودند
که اگر مهمات آن ولایت بعهده اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد احتیاج نهضت موکب همایون نیست
بنابراین نظام و نسق آن سرحد را از سرحد لرستان تا اقصای عربستان برای ... و وزیر ... حاتم بیک وزیر زاده
خان مفوض فرموده حسب الصواب فرستادند و جمعی از امرای عظام خصوصا حسین خان شاملو و ... خان مهردار و فرهاد
دیوان بیگی باشیان و قورچیان عظام ... فرجام بامرافقت ایشان تعیین فرموده روانه نمودند و بندگان حضرت اعلی
با کامرانی متوجه سیر کاشان و اصفهان گردید چندگاه در آن حدود بعشرت پرداختند و از آنجا بدارالسلطنه قزوین معاودت
فرموده زمستان را در قزوین بفراغت گذرانیدند **ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله**
و فرهادخان و انتظام مهمات آنجانب و بیان چون اعتماد الدوله و فرهادخان در قزوین از خدمت و شرف ملازمت جدا شده
از راه لرستان روانه مقصد گشتند شاهویردی خان عباسی که در کمال خوف و هراس بود بی سر و سامان می گشت کسان
معتمد بخدمت ایشان و امرای عظام فرستاده اظهار ندامت و ... از اعمال سابقه نموده دست در دامن عجز و
آویخت و بواسطه ایشان استدعای عفو زلات خود نموده ایشان نیز جهت تألیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام
کوه کیلویه صلاح دولت در آن دانستند که او را باستمال عنایت شاهی ساخته مجددا بتفویض حکومت لرستان مرغب
گردانند لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافته خاطر او را بالعواطف خسروانه اطمینان بخشید و طالب ملاقات گشته
مشارالیه از خوف و وحشتی که داشت جرأت ملاقات نمیکرد سفرا در میان آمده بعد از تکرار آمد شد و اطمینان خاطر او فرهاد
خان و اعتمادالدوله با معدودی جریده ... که در آن حدود بدست ... شاهویردی خان نیز جریده با دو سه نفر
بآنجا حاضر شده با ایشان ملاقات نموده اظهار غلامی و بندگی بندگان حضرت اعلی شاهی نموده قسم مغلظه یاد کرد که اگر ...
رقم عفو بر جریده عصیان این غلام کشیده مدت العمر از جاده خدمتکاری عدول ننمایم و فرهاد خان و اعتمادالدوله هر چند
مشاهده شد که کلام او از صدق عاریست بمصلحت وقت عمل نموده خلعت فاخره شاهی پوشانیده او را بالعواطف خسروانه امیدوار
گردانیدند و مجددا ایالت آن ولایت را باو تفویض نموده و قلعه خرم آباد را خالی کرده بتصرف او دادند و مشارالیه ...
عاطفت ... نیز ... قبول که به دیوان اعلی جواب ... کارکنان دولت خدمات لایقه بتقدیم رساند
و بعد از فیصل مهام او چون خبر محاصره قلعه شوشتر بسید کوچ کرده بکوه گیلویه که در رهیت ... سابق
عبور لشکر از آنجا کرده ... بجهت نزدیکی آن راه اختیار نموده روانه شدند و ... دولت قاهره ...
نموده قدم بولایت خوزستان و ... نهادند سید مبارک چون آوازه ورود لشکر قزلباش شنید تزلزل بر بنیان ثبات
و قرارش راه یافته جمعی که در دزفول بودند بعد از شنیدن طلیعه لشکر قزلباش فرار نموده ... شدند و چون عساکر منصوره

قرب شوشتر رسیده نزول نمودند سید مبارک قریب پنج هزار سوار از پای قلعه کوچ کرده بجویزه و کمال آباد که محل اقامت او
بود رفت عساکر منصور بظاهر خطه شوشتر نزول نموده ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا جریان بمحمد تقی خان شاملو
تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را باو سپرده مهمات آنجا را انتظام داده … عظیم بر سید مبارک استیلا
یافته کس بخدمت امرا فرستاده در مقام اعتذار در آمده اظهار غلامی این دولت کرده فرستادن سید ناصر پسرش را که یکدو سال
قبل از این بپایه سریر اعلی فرستاده بود دلیل بندگی و حجت برهان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر از بد سلوکی
مراد آقا و جور و ارباب استیلای او شکوه نموده معذرتهای … و حضرت اعلی بجا پرسش نموده بودند که هرگاه
سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد چون نسبت سیادت و تشیع فطری دارد زلات او معفو و مقرر است و چون صلاح دولت
در آن بود که پرده از روی کار برداشته او را در سلک مخالفان شمرده از دولت مایوس گردانند حسب الفرمان قضا جریان
عذرهای او را پذیرفته او را استمال عنایت و التفات شاهی گردانیدند و پیغام کردند که صدق قول او ظاهر میشود که آمده با امرای عظام
ملاقات نماید سید مبارک در غایت تمام در آمدن داشت و بعد از قیل و قال بسیار و آمد شد سفرا اعتمادالدوله و قورچی
خان و امرای عظام همین که شوکت قاهره شاهی از جنود … جمعیت خاطر سید مبارک با معدودی چند از
اردو بیرون و قزلباش جدا شده و چند فرسخ بجانب حویزه رفتند و سید مبارک با … آمده با کمال خوف و دهشت
امرا رسیده و امرای او … او را بالطف آورده و خاطرنشان او کرده گفتند که حضرت اعلی بجهت سیادت و انتساب تو بدودمان
نبوت و ولایت و تشیع فطری تو در عفو زلات تو کوشیده اند اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده تدارک مافات قیام نمائی
بعد الیوم بنوعی سلوک کنی که آثار اخلاص و یکجهتی و حسن ارادت و اخلاص تو ظاهر شود … حکومت عربستان بدستور سابق
بر تو مسلم خواهد شد و اگر العیاذ بالله … خلاف بندگی از تو صادر گردد … قلع و استیصال دودمان خود را
متیقن باش مشارالیه بتقصیر خود معترف گشته … عفو زلات تقصیرات خود منفعل شد که من بعد غاشیه بندگی بر دوش
و حلقه اطاعت در گوش کشیده هیچ جا از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد و با دوست این دولت دوست و با دشمن
این دودمان دشمن بر این جمله عهد و میثاق بیمان آورده موکد بایمان ساخت و … شاهی که جهت او فرستاده شده
معزز و سرافراز گشته آسوده و فرحان بمکان خود باز گشت امرای عظام باردوی خود عود نمودند و چون خاطر از مهمات آن ولایت
فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ کرده بر سمت جانب کوه گیلویه روانه شدند و از کثرت باران که و طغیان آب رودخانه شوشتر
قریب یکماه کوچ نتوانستند کرد آذوقه در اردو کم شده ماکولات و علیق الدواب در میانه لشکر مفقود گشت و نقصان و
خسران بسیار بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه باران کمی تخفیف یافت جمعی از امرا و عساکر رخصت معاودت یافته فرهاد
خان و اعتمادالدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان و ملازمان درگاه روانه گشته چون بکوه گیلویه رسیدند حسن خان حاکم آنجا
و طوایف افشار باستقبال مبادرت نمودند و بعز ملاقات امرا فایز گشتند حسن خان را که در ایام هرج و مرج متغلب ولایت آنجا
استیلا یافته بخود سری بر آمده بود در زمان جلوس همایون نیز از … باز سر زده اطاعت شایسته بتقدیم نرسانیده از ایا…

آن ولایت

آن ولایت عزل نموده او را با چند نفر از اتباع او که در غدر و خلاف و عصیان بود گیرانیده به … که … او روز
دیوانی آن ولایت را با میرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض داده الکاء کازرون را با اسمعیل خان آلپاو افشار اختصاص یافت
و از قبایل الوار بختیاری و رعایا و رجاکی و جوانکی جنداقی را مضبوط و مستقیم فرمودند که در این چند سال مراد … بار نزده و …
ارتکاب نموده بودند تا مبلغ ده هزار تومان جرمیها بازیافت شده مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه
شده و مهمات آن ولایت نیز حسب المدعا سرانجام یافته از آنجا بخطه طیبه شیراز آمده امور ضروری فارس را صورت داده از آنجا
متعهد الزام احرام ملازمت حضرت … مقام بسته کوچ بکوچ روانه پایه سریر اعلی گردیدند در دارالسلطنه قزوین بشرف پای بوس
اشرف مشرف شدند. **بیان سوانح و وقایع متنوعه که در این سال روی داد** از سوانح که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر
رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور رستمدار است ملک سلطان محمد پدر او در امور دین بغایت سست اعتقاد بود بلکه شیوه الحاد داشت قوی تر
و در زمان شاه جنت مکان از او بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت غرا بود بصدور یافته از جمله خواهرزاده خود را که نامزد پسرش کرده
بود بطمع نموده او را زن کرده تنها با او مباشرت مینمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش … خواستگاری نموده و چون
این گونه افعال شنیع از او و مردم او بسیار سر میزد و اقامه صوم و صلوات در الکاء او مفقود بود بجهت شاه جنت مکان … او در مقام
انتقام در آمده و امام قلی سلطان استاجلو … خان را با لشکری مامور فرمودند که او را منزجر نمودند مشارالیه با او غدر و کید کرده
اظهار انقیاد و اطاعت نموده طالب ملاقات شده و امام قلی سلطان با او ملاقات نموده بدست مردم او کشته شد و لشکریان را مجال
اقامت نمانده پراکنده شدند چون این خبر بشاه جنت مکان رسید خواست که باز لشکر بر سر او فرستد از قضایای الهی بیماری عارض
ذات همایون شده ضعف و نقاهت بر او دراز کشید و دیگر قضایا روی داد که تا دو سال تدارک آن قضیه میسر نشد بعد از آن دیگر
بار در مقام تنبیه و تادیب او در آمده مرادخان استاجلو که معظم طبقه سلطان حیدر … بود بدین خدمت نامزد شد و مشارالیه
رفته او را در قلعه کجور محاصره نموده و اسباب قلعه گیری ترتیب داده چهار ماه اوقات صرف نمود و چون فتح قلعه نزدیک رسید
از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید مرادخان از پای قلعه برخواسته بگیلان نزد میرزا محمد خان رفت
و در آنجا … نموده اسمعیل میرزا … کردید و در زمان نواب سکندر شأن چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امرا
و ارکان دولت قاهره و قزلباش مجال ملک سلطان محمد نپرداختند و در اوایل جلوس حضرت اعلی بسفر آخرت انتقال
نمود و ملک جهانگیر پسرش با اتفاق پسر ملک عزیز که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت در ییلاق لار مقابلات
نموده … بپایه سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمده چون نواب اشرف کمند قهر بر کنگره … گیلانات …
متصرف شده بودند ملک … از حکومت ملک مذکور باز داشته … در عراق … سکنی و مقر
معاش او را در … مقرر فرمودند و منظور نظر عاطفت شده او را مشمول التفات شاهانه فرموده در خدمت بود و نواب اشرف بجهت
بعضی مصلحتها او را مامور و مشمول الطاف نموده در خدمت اشرف … محبت … اختصاص …
با و کرده شده بودند در این وقت که فرهاد خان و اعتمادالدوله از سفر عربستان عود نموده بقزوین رسیده بودند و … استیلا یافت

یا باراده مخالفت و عصیان علی ای التقدیرین در روی کار ایشان را باستقبال اعتماد الدوله و فرهاد خان فرموده بودند مشارالیه نیز از ب
نژاد القابی حضرت اعلی سوار شده بهانه استقبال او را در ستمار و کنار پیش گرفت بعد از آنکه خبر فرار او شهرت یافت جمعی بتعاقب
مامور شدند اما باو نرسیدند و بگیلان رفته دم از عصیان زده و قلعه را نگاه داشته تا آنکه قورچیان عظام ببر کردگی قورچی باشی بتسخیر قلعه او مامور
گشته بانجا رفته شد و او را بدست آوردند و الکا ضمیمه ممالک گشت چنانکه در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت دیگر از
سوانح آمدن ایلچی اروس است که از جانب پادشاه آنجا بخدمت اشرف آمده و تحف و هدایای لایق آوردند و ایلچی از امرای
معتبر اروس بود نامه محبت آمیز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند و نواب اشرف مقدم او را اکرموا الضیف و لو کان کافرا
گرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند و در این سال سلطان مراد بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار
نموده در چهارم شهر جمادی الاول سنه ثلاث و الف طبل رحیل فرو کوفت و او در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه پادشاه شده بیست و
یکسال بدولت و اقبال گذرانید و در زمان او بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف رومیه در آمد و از پادشاهان آل عثمان
بمزید شوکت و عظمت و استقلال امتیاز تمام داشت اما در زمان دولت او بعضی امور ناشایست بظهور آمده اولا نقض عهد که لایق
شان سلاطین نیست اقدام نموده عهد و پیمانی که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بوقوع پیوسته بود
بایمان مغلظه نسلا بعد نسل تاکید یافته استمرار داشت شکسته بنوعی که در صحیفه اول سبق ذکر یافت فتنه و آشوب در عالم
انداخت و برهمزن هنگامه عافیت مسلمانان گردیده دیگر آنکه اسیر نساء و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود
و هیچ پادشاه ذو شوکت از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع ننموده بودند در زمان او شایع گشته بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان
در آذربایجان و شیروان اسیر ساخته بکبر و یهود و ترسا فروختند چنانچه چند نفر از ذریه سادات در سلک اساری بمعرض بیع در آوردند
و این عمل مذموم از روم بماوراءالنهر سرایت کرده عبدالله خان و پسرش عبدالمؤمن نیز در خراسان همین عمل کردند و این شیوه
نامحمود در زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال آن راجع با سلطان روم که بادی این امر مذموم
گشته بود بعالم عقبی برده و عاقبت در دنیا نیز اولاد او بشامت آن گرفتار آمدند که روزگار در مقام انتقام ایشان در آمده
بشعشعه تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الله جمعی و عداوت ایشان بنور عدالت روشنی یافته استرداد بلاد مغصوبه بروجه احسن
تیسیر پذیرفته و جمیع آنچه در زمان اقتدار ایشان وقوع یافته بود تدارک شد والحمد لله علی ذلک بالجمله از سلطان مراد خان بیست
و چند دختر ماند و پسر بزرگتر سلطان محمد خان در سنجق خود بود و سایر اولادش در استنبول در سرای پادشاهی می بودند بعد از فوت
او جسدش را ده روز در میان برف گذاشته در اندرون سرای نگاه داشتند و سعی بوستانجی باشی سلطنت و پادشاهی بر
سلطان محمد خان که والده اش در حرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستادند
روز یازدهم از سنجق باستنبول رسید و از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد و روز دیگر بتدفین پادشاه پرداخته جنت
بعد از تدفین او نوزده پسر او را در همان شب بمرتبه هلاک رسانیده بجهنا بود گردانیدند و در بعضی از ماه مذکور در پهلوی پدر مدفون
شدند **بیان وقایع سال فرخنده فال قوی ییل ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که سال نهم جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت**

نوروز

نوروز چو گشت عالم افروز ٭ تا یک شب زمانه شد روز ٭ بگذاشت وین چهار ایوان ٭ بر تخت حمل نشست شادان ٭ آراست زمانه را دگر بار
مشاطه دهر چون رخ باغ ٭ از بهر قدوم شاه و گل شد ٭ نغمه سرای شوق مبین ٭ نوروز این سال جهان آرا در روز یکشنبه شهر رجب اتفاق
افتاده خسرو انجم مسند نشین فلک چهارم در یازده ساعت و هفت دقیقه از شب مذکور از برج حوت بامر حمل انتقال فرموده آراست
و باد بهاری نزهتگاه چمن با شکوفه ریاحین بیاراست حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین در ایوان چهل ستون دولتخانه همایون بزم جشن نوروزی
و جشن پادشاهانه ترتیب داده و سلاطین نامدار اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان والی مرو
شاهجهان ابیورد و سید مبارک خان والی عربستان و سلاطین نامدار گرجستان و ایلچیان اروس و سایر ممالک که در پایه سریر
اعلی بودند در مجلس بهشت آیین طلب فرموده مبارکباد سال نو و تهنیت نوروز خجسته فرمودند و لوازم عیش و عشرت پرداخته و شهر و بازارها
را آیین بسته در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی مشغول فرموده مرتب ده دوازده روز عموم خلایق بسیر
و صحبت و فراغت گذرانیدند بعد از فراغ از نشاط نوروزی و بزم انبساط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایات خراسان را
بحیطه تصرف در آورده بودند یورت و الوس بیغما و تاراج المانجان هر جا که آن طبقه ... بجوانب ممالک محروسه بتاخت و
خرابی ایشان را از خراسان گذشته بحوالی عراق میرسید و بجهت هر گونه مشاغل عظیمه که پیش آمدی که مانع دفع شر ایشان گردیده
از پس پرده تقدیر بحیز ظهور می آید در این سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که فرمان واجب الاذعان که در دین و احکام از امرای
عالیمقدار این دولت و همین تربیت شاهانه صاحب جاه و مکنت و آوازه اعتبار و شوکت و اقتدار بمسامع دور و نزدیک رسیده
بسرحد خراسان فرستند که سد رهگذر و گرانی ملک گشته دفع شر کرده اوزبکیه را پیش بنیاد دهیه سازد و اگر اراده دست درازی
بارجا ممالک داشته باشند آتش فتنه ایشان را برشحات تیغ آبدار فرو نشانند و در ساعت سعد او را باین خدمت نامزد فرموده
ولایه خار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه با چند هزار مرد سپاهی جرار و الکای سابق او گشت فرخ خان ترکمان
که حاکم دامغان و بسطام و آنحدود بود بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر اوزبکیه که بتاخت آنجا آمده بودند آثار جلادت
بظهور نرسانیده بود از ایالت معزول و قشون و لشکر او بفرهاد خان شفقت شد و در نام ... و تفویض کل مهمات خراسان را بقبضه
اقتدار او نهادند که بانچه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او مشمول عنایات شاهانه از موکب همایون جدا گردیده روانه
آن صوب شد و بعد از ... ایلچیان اروس را خلعت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات وافره شفقت
فرموده امام قلی بیک ... قورچی تیر و کمان با تحف و هدایای لایقه بایلچیگری پادشاه اروس تعیین فرموده همراه ایلچیان
مذکور روانه فرمودند ایشان در گیلان بکشتی در آمده از راه دریا بار روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت و فرهاد
خان در ییلاق فیروزکوه بود خبر آمدن عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بخراسان شایع گشته از اخبار ... و عرایض
بتحقیق پیوست که عبدالمؤمن خان با جنود اوزبکیه بسر قلعه اسفراین که بمحافظه میرزا محمد سلطان و جماعت ... مقرر بود
آمده قلعه را محاصره نموده بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش مینماید لهذا حضرت اعلی سرعان با احضار لشکرهای ممالک
فرستاده بسعادت و یورش خراسان پرداختند **ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمؤمن**

بر سر قلعهٔ اسفراین و سبزوار و ازعوامل آن بعد از تصمیم خراسان تا یکماه جهت جمعیت لشکر در دار السلطنهٔ قزوین توقف فرمودند
بعد از یکماه پیشخانهٔ همیون بیرون زدند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بودند بموکب همیون
ملحق شده و چون متواتر از خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان کار بر محصوران قلعهٔ اسفراین تنگ ساخته
اگر درین چند روز مدد و کومک نرسد بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه در آید لاجرم حضرت اعلی بقیهٔ جمعیت عساکر منصوره
نشده با جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند عنان شبدیز سبک سیر را
بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنه در حرکت آمدند و کوچ بکوچ به ییلاق فیروزکوه رسیده و در آنجا فرهاد
خان با قشون آراسته بموکب همیون ملحق شد از راه علی بلاغی و دامغان بچمن بسطام رسیده و در آن عرصهٔ دلگشا
نزول اجلال فرمودند و سه روز بجهت سان و شمار لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شده قریب بیست هزار کس
بشماره در آمدند که در موکب همیون حاضر بودند و بملاحظه آنکه مبادا عبدالمومن خان بطریق معهود از آوازهٔ ورود
رایات جاه و جلال فرار بر قرار اختیار نماید و مطلب اصلی که تلافی فرصت بدست نمی‌آید مکتوبی بعبدالمومن خان قلمی
فرمودند خلاصهٔ مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خان زادهٔ عالی تبار باراده ملک‌گیری بولایهٔ خراسان و حدود ممالک
می‌آید و چون رعایا و عجزه را پایمال سم ستور بیگانه گردانیده بلوازم قتل و غارت می‌پردازد و چون موکب همیون
متوجه خراسان می‌گردد مقابله و محاربه ننموده روی می‌گرداند و از غایت اندیشه نمی‌نماید و پهلو از محاربه خالی کرده
میرود و درین مثال قرع سمع همیون گشت که آنجناب با جنود اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعهٔ آنجاست و ما با وجود
ملاقات بقیهٔ جمعیت عساکر نشده با اندک مردی که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند جلو ریز بعزم ستیز به بسطام رسیده
مستعد پیکار رزم آن خان کامکاریم پس طریق مردانگی آنست که آن خان عالی تبار درین مرتبه عار فرار بخود راه ندهد
و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در عرصهٔ کارزار نهد که آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندگان
خدا از آسیب آمد و شد سپاه بیهوده و طرفین ایمن گردند و از خانهٔ حکیمی قطب‌الدین آقا نامی حامل مکتوب گشته روانه
شد و موکب همیون متعاقب با لشکری پرخاشجوی و عساکر دریا جوش در حرکت آمده قرار یافت که بعد از منزل
بپای قلعه رسند و محمد سلطان حاکم اسفراین نیز اعلام کردند که سعی و جهد نموده قلعه را تا وصول موکب نگاه دارد
که اینک عنقریب بمدد میرسیم و قطب‌الدین آقا بار روی عبدالمومن خان رسیده و بوسیله مراکب مکتوب پادشاهی
را رسانید آتش در او افتاده چون شعلهٔ غیرتش التهاب یافته لاف های گزاف میزد اما قلق و اضطراب تمام در سپاه
اوزبک افتاده و چون تا غایه آوازهٔ توجه موکب همیون بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان بردند که این مکتوب ساختهٔ
و پرداختهٔ فرهاد خان است که درین سرحد هست و بدین تمهید میخواهد که سپاه ما را از پای قلعه برخیزاند و قطب‌الدین
آقا را بدین بهانه که درین قول صادق نیست تعقیب آوردند اما عبدالمومن خان در تشکیک اضطراب افتاده مترددی بود
که اگر این خبر بیان واقع بود در مقابله نشسته مستعد رزم و پیکار گردد یا دست از محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امرا و تابعان

اوزبکیه حضور شاه محمد ایچیان که معظم امرا و نهایت معتبر و مؤتمن الدوله عبدالمومن خان بود و شخص ثانی او ارای صاحب حکم بوده
از بیم آنکه مبادا چشم زخمی بجنود اوزبکیه رسد و امرا در خدمت عبدالله خان نموده اعتراض کرده اصلا راضی بقتال و
محاربه نمی‌شدند و با آخره صلاح دران دیدند که کسی معتمد جهت تحقیق این خبر فرستاده خود به دستور بمحاصرهٔ قلعه مشغول باشند
بعد از تحقیق خبر بمقتضی وقت عمل نمایند و چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی درویش خان و محمد قراول حاکم بدخشان
و سونج محمد پی مشهور بسونج ترکمان حاکم نسا و ابیورد با سیصد نفر از بهادران کار دیده و رزم آزموده را بجانب بسطام
فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته زبان گیری کرده خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه از تسخیر حصار نومید و تخویف
نموده بجد و جهد تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل احوال مردم حصار راه یافته چون خبر وصول نزول
رایات جاه و جلال شاهی بعون الله بچمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود کسی بیرون فرستادند که
بگفتهٔ بمهلت خواسته شد که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کار سازی خود کرده بعد از
بیرون رفته قلعه را سپارند و اوزبکیه بآن معنی راضی شده دو روزی شمردند اما رایات شاهی بعد از سه روز که سان لشکر
دیده شد از بسطام کوچ کرده از راه جنگل متعذر در حرکت آمدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعهٔ لشکر
ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند روز سیم که پیشخانهٔ همیون بجاجرم رسید شاطر و پیکان فراشان در کنار آب
خیمه و اوتاق پیشخانه مشغول شدند امرای اوزبکیه که بخبر گیری آمده بودند شب در سر آب جاجرم فرود آمدند و صبح از آنجا
سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنهٔ کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه اردو نمایان شد
و از راه متعارف معهود در دنبالهٔ یکدیگر رفته بجاجرم می‌آمدند و در آنجا خیمه و اوتاق چند که نصب شده بود بنظر ایشان در آمد اوزبکیه
بیگانه جاسوس آن مکان در آمده بعضی از مردم اردو را بر سم زبان گیری گرفته عزم معاودت داشتند
که چند نفر از ملازمان امرا و چرچی که برکاب سبقت جسته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر اوزبکیه
نموده از کثرت نیندیشیده و بعزم ستیز بر سر ایشان گرد تاخته و چون ایشان اندک مردی بودند جمعی از اردو
نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گرد و چرچیان لشکر قزلباش رسیده
بازار محاربه گرم تر گردید اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه بمرتبه لشکر قزلباش زیاده می‌شود دیگر توقف مصلحت ندیده
از روی اضطرار جنگ گریز نموده خواستند که خود را از آن مخاطره بکنار کشند غازیان لشکر قزلباش قلعچیان
اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آوردند هر یک با اوزبکی دست و گریبان شدند مجال جنگ
اوزبکیه افتاده چند نفر از مردم اردو را که زنده گرفته بودند از دست رها کرده چون بخود در مانده بودند مجال کشش و زدن
ایشان نیافته در آن صحرا پراکنده متفرق شدند و بطرف کوه آوردند میان ایشان لشکر قزلباش دست از تعاقب
نداشته از سرداران محمد قلی درویش و سونج ترکمان زنده بدست در آمدند محمد خان قراول حاکم بدخشان بدست الغ خان
ترکمان که ییلاق مشهور گرفتار شده بقتل رسید و اکثر اینطایفه در معرکه کشته شدند گرفتاران را باستقبال موکب همیون برده حقیقت

سعد من داشتند و نواب کامیاب وقوع این جمال را مقدمهٔ فتح و ظفر دانسته چون بار اردوی معلی رسیده نزول فرمودند
یکی از گرفتاران را همان شب آزاد کرده کسی همراه کردند که او را از قراول سلامت بگذرانند تا حدود اسفراین برند که خبر ورود
موکب اقبال بعبدالمومن خان رساند که آماده ستیز و نبرد بوده باشد و همان شب کوچ کرده با شتاب تمام که دشت فرنج بود
رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا با بره و فرجان که چهار فرسخی اسفراین است رفته صباح روز سیوم از آنجا بعزم
جنود اوزبک سوار شده بمعاونت جنود جنی بظاهر اسفراین رسیده بنیروی اقبال صف قتال آرایند چون ابر و فرجان
مضرب خیام اردوی سعادت نشان گردید تا نصف شب بترتیب مقدمات جنگ اشتغال فرموده اسباب اسلحه
و یراق مبارزان موکب اقبال سیاه دیدند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور اوزبکیه بود باتفاق قراولان سپاه قزلباش
در همان شب بار اردوی همایون رسیده بشرف پابوس اشرف مشرف شده خبر فرار اوزبکیه رسانیده چنان تقریر نمود
که چند نفری از گریختگان معرکه جاجرم که پیاده بکمو بهار رفته روز در جنگلها خزیده و شب براهی آمده اند برهنه و آبله پای
خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا عبدالمومن خان رسانیدند و اعیان لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میان
ایشان پدید آمده شش روز از موعد مهلت گذشته بود شاه محمد ایلچی جان بپای قلعه آمده کسی نزد میرزا محمد سلطان
بیات فرستاد که فردا وعدهٔ قلعه سپردن است اولی آن است که اخلاص ورزیده یکروز پیشتر قلعه را باب پاریکی
تا بعنایات بیغایات پادشاهانه اختصاص یابی میرزا محمد سلطان بیات پیغام فرستاد که فردا امیدواریم که آفتاب
موکب ظفر قرین شاهی از افق آن ولایت طلوع نماید اگر نواب خان اینجا تشریف داشته باشند بوعده وفا نموده
قلعه را می سپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت یکدفعه خواسته بود
از تسخیر قلعه مایوس شده حقیقت حال را بعبدالمومن خان عرض نمودند که مجال توقف نمانده کوچ میباید کرد و در همان
روز کوچ کرده از راه راوکان بمشهد مقدس معلی رفتند القصه روز دیگر رایات نصرت آیات بپای قلعه رسیده نزول
اجلال فرمودند بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبدالمومن خان نموده تا مشهد مقدس بروند بنا بر آنکه
اگر او را قوت مقابله و مقاتله می بود در اسفراین توقف لازم میدانست و ظاهر است که بمقابله در نیامده بیرون شتافته معاودت
خواهد کرد و احتمال قریب دارد که اوزبکیه در مشهد مقدس استعداد قلعه داری ندارند تاب توقف نیاورده بیرون
روند و فتح مشهد مقدس معلی دست خواهد داد فرهاد خان مخالف این رای اختیار نموده بدو وجه صلاح در تعاقب ندید
یکی آنکه مطلب این یورش استخلاص محصوران اسفراین بود بفعل آمد و شکست عظیم بر اوزبکیه افتاده اعاظم امرای ایشان
گرفتار شدند و پادشاه اوزبک بدنام گریخت و چند روز در همین منزل توقف نموده نسق مهمات اینولکا نموده
متوجه میباید گردید دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورتی دیگر روی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالفرض که عبدالمومن خان
مشهد را خالی کرده از آنجا نیز فرار نماید شهر معمور و آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد مقدس قتل و غارت
بسیار خواهد نمود و انواع آزار و اضرار از رفض و الحاد بشیعیان مشهد مقدس خواهد رسید از رفتن هیچ نقصی بدین دولت [illegible]

از جانبین دلایل و براهین عقیده خود میگفتند تا آخر بنابر رای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب نمودند و چند روز در اسفراین
توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا شدند و چون میرزا محمد سلطان و طایفه بیات رنج محاصره کشیده استعداد قلعه داری
در ایشان نمانده بود حکومت آنجا را بیرام علی خان چگنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده اهتمام او نمودند و در استحکام
قلعه و حفر خندق کوشیده و قریب ده روز مهمات آنجا را انتظام و انتظام داده کوچ فرمودند حاجی محمد خان والی خوارزم
که رفیق موکب همایون بود اراده نمود که بیانه این صاحبقرانی ترکمان که با او منسوبند در حدود استراباد اقامت داشتند
از ایشان استمداد نمایند و خود را با الکاء خوارزم رسانند بندگان حضرت اعلی هر چند مبالغه کردند که با وجود تسلط و اقتدار
عبدالله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد و وقت پیش او نیست بنابر مبالغه او رضا جوی گشته مرخص ساختند و از اسباب
و یراق پادشاهانه آنچه در خور او بود عنایت فرموده مشارالیه باتفاق عرب محمد سلطان پسر شاه بابا خان روانه شده و حقیقت
رفتن و باز آمدن او دیگر بار به پایه سریر اعلی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و چون علی قلی خان گرایلی از یورش
تخلف نموده بموکب همایون ملحق نشد اراده خاطر اشرف آن شد که بپایه گرایلی رفته اگر علی خان در دعوی اخلاص صادق بوده
در مقام اعتذار در آید او را مصحوب خود گردانیده متوجه استراباد شوند و آن ولایت را که مدتهاست که از تصرف قزلباش بیرون
رفته و در میان این ساین خانی رسیده و نشان سپاه پوشش انتقام یافته نسق نمایند و اگر از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسیده بحث
بر رفع او پرداخته از آنجا روانه استراباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ کرده چون دشت بجریان محل نزول اردوی ظفر
نشان گردید مقرر شد که امرای عظام اغرق و احمال و اثقال را با جمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند بجانب عراق فرستاده
مردم جلد کار آمدنی جریده و سپاهی در موکب همایون باشند و در این منزل ریش سفیدان گرایلی بپایه سریر اعلی آمدند و عرض نمودند
که علیخان در قلعه های حصارت و جرات آمدن ننموده بعذرهای بی حاصل متمسک است و حسین خان با طایفه شاملو بتسخیر قلعه
و بای حصار مامور گشته متوجه آن صوب شد و بمیامن اقبال بیزوال شاهی قلعه بای حصار بسعی حسین خان مفتوح شد و علیخان
بقلعه و خذ گریخت و اراده خاطر اشرف آن بود که کس بسر قلعه مذکور فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم آن بکلیه فارغ سازند
و متوجه استراباد شوند درین اثنا خبر معاودت عبدالمومن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعه آنجا رسید چون اکثر قشون
رخصت یافته متوجه عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که مدد و کومک از جانب
ماوراءالنهر و بلخ بعبدالمومن خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه و ازین جرات نموده جمعی از ارباب رای و تدبیر بجنبه پراگندگی
لشکر قزلباش و قوت و قدرت عبدالمومن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار صلاح دولت نمیدانستند تا آنکه خبر
رسید که عبدالمومن خان سبزوار را گرفته در شهر قتل عام کرده و میرزا محمد سلطان حاکم آنجا با ارک متحصن شده استعداد قلعه داری
چنانکه باید ندارد و اوزبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر آن ساعی شده اند و عنقریب ارک نیز مفتوح میگردد و حضرت اعلی حکومت گرایلی
را بنصف منصور خان گرایلی و نصف بتوکل خان تفویض نموده دفع فتنه علیخان را بعهده اهتمام ایشان نمودند و یلغار نموده چند نفر
از اعیان گرایلی را ملازم رکاب مقدس گردانیده عزیمت جانب سبزوار و محصوران ارک را وجهه همت ساخته با اندک مردم که در پای

سر براعلی مانده بودند مسعولکا علی الله لوای نصرت انتما بدان صوب در حرکت آورده که انچه مقدر الهی باشد بظهور آید عبد المؤمن خان

از بالای قلعه اسفراین فرار نموده بحوالی مشهد رفته عازم بلخ بود و مسموع او گردید که حضرت اعلی بجهت ترفیه ساکنان مشهد مقدس از سرحاب

او گذشته بجانب استراباد توجه نموده وبجهت آنکه خود را از تنگ وعار بدنامی فرار از خلاص رهانیده و میده است که قلعه اسفراین که کمال

استحکام داشته بردان کار روز جیزه و بیراق بسیار نشست و استیلا ندید و قت بدان قلعه معتقد و راه رفت و کینه اهل سبزه وار

بجهت تشیع فطری و جوانی که قبل از این در گرفتن شهر و مدد سبزه وار و موسی میرزا و رفقای او نموده بودند در دل داشت و میر علی مسعود دل الدیه میر محمد

کنکلی که از اعیان سبزه وار و داو و بحی شده از خدمت عبد المؤمن خان بود و با میرزا محمد سلطان حاکم سبزه وار و سایر اولاد میر

شمس الدین علی سلطان عداوت بود و خواهی داشت و بحرکت تسخیر سبزه وار گشته او را بدان اغوا نموده و توجه موکب مسعود کجهه بود

استراباد و تحقیق پیوسته بود و گمان نمی داشت که دیگر باره بخراسان عود نماید عنان عزیمت بصوب سبزه وار منعطف گردانیده

میر علی مسعود مذکور را مقدم ساخته در سبزه وار اعیان آنجا و اعلی الفضل بطاهر شهر وارد اطراف و جوانب سور را اندخته بورش نموده

سبزه واریان بجهة عدم اطلاع براسیمه گشته قدرت محافظه نداشتند میرزا محمد سلطان با جمعی از اعیان با مشقت تمام خود را بارک

انداخته محافظه قلعه ارک و سپاهیان و عیال خود نموده دست از شهر باز داشتند واز بکیه بران طلبه مسلط شده بشهر ریختند و آن قوم

از خدا بیخبر بسفک دماء مسلمانان اقدام می نمودند و عبد المؤمن خان بدار ارک عذر عارف از خود بیار در قتل جمیع فقرا و ضعفای سبزه وار

تقصیر نموده در شهر قتل عام عظیم کرده چنانکه از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بود و ساطم حروف که در موکب

همیون شاهی بدان طلبه رسیده عورات مقتوله را بنظر درآورده که اطفال شیرخواره را بر روی سینه مادر نهاده بشمشیر دو پاره

کرده بودند و بعد از قتل عام و نهب و یغمای شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالی آن را از اطراف و جوانب نقب نمود بجد و جهد تمام در

تسخیر آن سعی نمود و یکی از امرای او که یکصد تا با سه هزار او و یک خونخوار بر سر قلعه صد فرد فرستاده خواجه محمد صد خزری که مرد

مردانه و دلیر و دولتخواه این دودمان بود دست و پا نغر بر روی کشیده قلعه خود را امرانه محافظه نموده و کس بجهة اعلام این حالات

بپایه سریر اعلی فرستاده طلبا در حین مستیز و آویز بود که خبر فلک شکوهی همیون اعلی بفیروزی و اقبال سایه وصول بر دیار سبزه وار

انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود شاهی با و دیگر که در صحه خود بودند رسید عبد المؤمن خان در شیر تیر نیز از غایت فرار بدست رفته

بطریق معهود طبل رحیل فرو کوفته شاه محمد اوزجان را به قلعه نیشابور فرستاده که آن قلعه را محافظه نماید و خود از راه ترشیز و بهم ترشیز

عزیمت جانب بلخ نمود و در هیچ منزلی زمانی از حرکت نیاسوده بسرعت و استعجال هر چه رفت و رایت منصور در طاهر شهر سبزه وار

نزول نموده بتفقد حال بازماندگان سبزه وار و کفن و دفن کشتگان پرداخته انتقام آن ستم رسیدگان از منتقم حقیقی خواسته

و عنقریب آن ستم کار بجزای مظلومان سبزه وار گرفتار آمده از عمر و دولت تمتع نیافت بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده

بیدان سلطان قاجار حاکم قلعه اسفرا که مردی کار آزموده قلعه نگاه دار بود و لشکر باشکر عظیم او دیگر مقاتله و مقابله نموده قلعه

از آن محافظت بینا نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور حرکت کرده و در حد و دهر ابادمی از اعمال نیشابور نزول

فرموده و در آنجا نعش عبد المؤمن خان بطریق ایلغار بوضوح پیوست و چون اثری بر تعاقب او مترتب نمیشد و زمستان نزدیک

شده بجهة شدت سرما و قلت آذوقه توقف در خراسان و محاصره نمودن قلعه نیشابور لایق دولت قاهره نمی نمود و حضرت اعلی

عزم مراجعت جزم کرده انتظام مهام استراباد را نیز بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب

عراق معطوف داشتند و مع ذلک بجهة فقدان علیق اسبان و کمی آذوقه در منزلها اسب و استر و شتر بسیار ضایع شده و رایات

جلال بفیروزی و اقبال بسلامت بدار السلطنه قزوین رسیده لشکر مجاهد آلهی بجای آوردند ذکر فرستادن ذو الفقار خان قرمانلو

بروم رسالة روم و شرح وقایع آن مرز و بوم قبل از توجه رایات جلال به دارش محمد سلطان مراد خان و تهنیت جلوس

سلطان محمد خان پرسش قلی کرکه تعزیت و ادای لایقه سرانجام داده بودند نموده مشار الیه تجهیز آن سفر خیر اثر پرداخته بود که حضرت اعلی

با سفر این اخبار خراسان روی نمود و رفتن مشار الیه در عقده تعویق مانده و در بنیوقت که از آن سفر معاودت فرمود در اردو

سلطنه اید پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند فرمانفرمان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان

خدمت ایلچیگری به بیکدل سرحد رجوع شده و حالا نیز همان قاعده را منظور داشته ایلچیگری بنام ذو الفقار خان برادر او رجوع فرماید

حسب الالتماس کار مشار الیه بحمد تمه ذو الفقار خان رجوع شده و مشار الیه آیین شایسته و آراستگی تمام روانه روم گشت و آنچه

آن خدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانید موازی سی هزار تومان از مال خود که نبذه و غلام بسیار که بود در ترتیب و زینت تمام

همراه برده و در آن سفر از زر و نقد پیشکش بسیار داده و بجهة ظهور آمد چنانچه بعضی از دوستان رومیه او را استقبالیه و اسراف منسوب

اند پادشاه روم و وزرا و پاشایان رومیه او را نیز تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان شاه جنت مکان اعزاز و اکرام

و احترام او بجای آوردند و چون در این سال فرنگیه خروج نموده با لشکر مجاهد و مرابط جای ممالک روم آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع

محال که در زمان سلطان مراد خان از فرنگیه گرفته بودند درآمدند سلطان محمد خان بنفس خود بیرون بدان طرف نهضت نموده

بود و در استنبول توقف نمود با مجلس ایشان و فرنگیه مقاتله واقع شده در اول حال شکست بجانب رومیه افتاده و فرنگیه بنوعی

مسلط یافتند که گروه گروه بار دوی اعظم ریخته غارت و یغمای نمودند میان مردم ریم بابا که خلیفه عیسی علیه السلام و مطاع پادشاهان

و تخمیات و پادشاه حجاز بر سر قرانه خواندند کار نزاع واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن احق و اولی میدانستند و الد بخیال

نسیم عنایت الهی وزیدن آمد علم کفر نگونسار گردیده و عوام الناس بار دوی رومیه هجوم کرده بضرب تفنگ و چماق ارباب

شقاق را از اردو رانده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان تیره روی طعمه البوار گشته نشدند و پادشاهان فرنگ

منهزم و شکست جمعیت ایشان از هم پاشیده و هر طایفه بولایت خود رفتند و سلطان محمد خان مظفر و منصور باستنبول آمده و ذو الفقار

خان بعز ملازمت پادشاه فایز گردید و حضرت خواندگار حقیقت آن فتح مبین را به بندگان اعلی قلمی نموده قبل از ذو الفقار خان

ارسال داشته بودند و از آنجانب نیز جواب کتابت از خط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافته ذو الفقار خان قرین اعزاز

و احترام رخصت گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نمودند و در سال آینده رسیده و مکتوب محبت اسلوب که از جانب خواندگار

بحضرت اعلی با القاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود بنظر اشرف رسانیده و تحف و هدایا گذرانید ذکر یاغیگری جمعی از

قشه جویان گیلان و لاهیجان و خروج حمزه و قتل رسیدن بعضی بدست ان نجب افشار زمان از سوانح این سال

عصیان و طغیان مبنی است رایات خفیف عقل فتنه جو بان سرا رجبیل گیلان است که مجلس سفاهت و معتقد خود را ده و ظهور آن گشت
اندراخته تفصیل این مقال مجمل این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بود غریب فتنه عبدالمؤمن خان مشغول
بود ملک جهانگیر حاکم کوکه که در سال گذشته روی از بین دولت تافته سالک طریق فرار و عصیان شده با فوجی از دون صفتان
رستمدار بجد و در تنکابن آمده دست درازی بر رعایا و عجزه می‌نمود درویش محمد خان حاکم لاهیجان جهت دفع فتنه او با فوجی از آن سمت
روانه جانب رستمدار شده بود و حمزه نامی از قبیله جنگ اقوام میرعباس بجهت آنکه بندگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت
دور افتاده اخبار مخالفان از خراسان میرسید و بلده لاهیجان که پای تخت گیلان است از حاکم خالی مانده بود دولت ده
روزه را مغتنم دانسته چشم از عواقب امور پوشیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد و جمعی از بیدولتان
شنفتار بر سر او جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب لاهیجان سیما از موضع اشنیان و کاجال که معظم قرای آن
ولایت است مردم فتنه انگیز پای عاقبت با او همراهی کرده علی الغفله بشهر در آمدند و نخست بکاروان سراها ریخته دست بغارت اموال
مردم تجار و مردم بیرونی دراز کردند و خانهای ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده جزای بسیار در لاهیجان از ایشان
وقوع یافت و بهیات مجموعی پای قلعه آمده بقصد تسخیر آن کماشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی که بر سر
خانه و متعلقان او مانده بودند سراسیمه وار ابواب قلعه را مسدود ساخته سپر ممانعت بر روی کشیدند و قاصدی معتمد صبا و شمال
بجهت اعلام اینحال بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که قلعه لاهیجان محصور بود اهل قلعه با آنکه استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه
و مقابله پرداخته مخاذیل اغانرا بقلعه راه نداده بودند یاغیان مذکور از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته بجد و جهد تمام در تسخیر آن می کوشیدند
اما چون این خبر به پیر حسین سیه حسرو بیگ چهار بار غلام خاصه شریفه که داروغه رشت بود و امیره سلطان بیگچی حاکم کوتم با جمعی
از مردم اینجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند و هم اینجانب بکار به قوی اتفاق افتاد و بنیروی دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاده
و حمزه مذکور با جمعی بقتل رسیده و بقیة السیف پراکنده شدند درویش محمد خان که در عهده رستمدار بود این خبر شنیده بر سبیل اعجال
بلاهیجان آمد و چون هم حمزه مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایه مقرون شده بود بتفحص و تجسس حال یاغیان پرداخت
هرکس را از آن طایفه بدست آورد براه عدم فرستاد و سر حمزه بد اختر را با عریضه مشعر بر اعلام اینحال باستقبال موکب اقبال
فرستاده در وقتی که رایات جلال بساط بلاد رسیده بود بنظر اشرف در آمد خسرو بیگ چهار بار که بانجدمت قیام نموده
بود مورد تحسین و آفرین گشت و نایره قهرمان غضب پادشاهی که از مفرچی از سخط و غضب الهی است در باره مردم فتنه انگیز
شعله‌ور شده [illegible] که همیشه محل شورش و غوغا بود بحرکت در آمده حکم بر قتل عام شد درویش محمد خان حاکم حسب الفرمان
قضا جریان متوجه شده تا کسی طایفه را و عود دست بقتل و غارت دراز کردند اکثر خانهای آن باتش کین آن کاران سوخته با آنکه درویش
محمد خان که مرد خدا آگاه و آل اندیش بود ملاحظه بسیار کرده میخواست که قتل عام بافراط واقع شود جمعی کثیر در این قضیه راه عدم نمودند
اما باعث آن شد که دیگران از طبقه عصیان و طغیان دلیری نکردند **وقایع متنوعه که درینسال روی نمود** بعد از شکست حمزه و قتل
و عام شتافتند [illegible] آن ولایت با عمرو سلطان بیگچی حاکم کوتم شفقت شده تمامی الکا [illegible] پس [illegible] خان [illegible] حال الکا شیراز [illegible] اقربا

مقرر شد که هر سال سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه بفارس برده بجهت ماهت جزو هرولایتی از ولایات مامور سازد که
از منافع آن اسباب و یراق سامان سرانجام نمایند در آن میان جمعی از مردم سعد وقاص که از عمال نهاوند بر رومیان یاغی شده قلعه
که در سعد وقاص ساخته بود به تصرف در آورده خراب کردند و اجاره و احشام اولباتها از الوار و اکراد و غیر ذلک
با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند آمدند و رومیان مستحفظ قلعه نهاوند بجد بشه اشرف فرستادند از نیکحال خبر کردند
و حسن علی خان بیگچلی را که در آن حین حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از و شکایه نمودند حضرت اعلی [illegible] برادر
هماهی در عاید شیر ابطال صبح قورچیان فرستاده اجاره و احشام مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر از سفیهان
را بقتل آوردند سرهای ایشان را بقدر فرستادند و حسن علی خان بیگچلی از ایالت همدان معزول شده دیگر از سوانح امیثال آنکه
میرمقبل باکو نحاسی حاکم هرات که از تربیت یافتهای عبدالله خان بود برای خود دنیا باشاره او علی ای التقدیر
با حضرت اعلی باوی مخالفت و آشنائی گشته ایلچیان معتمد با تحف و هدایای لایقه بپایه سریر اعلی فرستاد و بعد از
اظهار مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراءالنهر بجهت خصومت و نزاع طرفین از سعادت زیارت
حرمین محترمین محروم اند و از خوف و بیم عبور بشر طریق بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سرراه تجارت نمی توانند
نهاد و التماس نموده بود که رخصت دهند که طبقه اوزبکیه مردم ماوراءالنهر که اراده حج داشته باشند بی خوف و هراس آمد و شد نمایند
که منویات این بزرگوار و خجسته آثار عاید گردد و ایلچیان در دارالسلطنه قزوین سعادت بساط بوس دریافته لوازم کورنش
بتقدیم رسانیدند مشمول انعام و احسان گشته اسلام بیگ یوزباشی شاملو را همراه ایشان بهرات فرستادند و بمیر مقبل باکو
نحاسی منشور عنایات التفات رقم آورده در باب رخصت حج اوزبکیه و مردم ماوراءالنهر حسب المسئول حکم مطاع صدور یافته
دیگر از سوانح امیثال آنکه در این سال در ایام بهار و اعتدال لیل و نهار که حضرت اعلی در دارالسلطنه قزوین بساط انبساط گسترده بودند
بعشرت و شادکامی گذرانیدند و همه روزه در میدان سعادت آباد با مقربان بساط دولت بچوگان بازی و قپق اندازی و نظام
بخشش عالم نشاط بودند میانه اجاره قزوین که ده گروهی در او هوائی از قدیم الایام استمرار دارد و همواره در حرکت باده
جهل و غضب بودند مایه نزاع در آنجا آمده لاف هوای گزاف میزدند و حضرت اعلی تماشای جنگ و جدال آن جاهلان فتنه انگیز
را موجب ازدیاد نشاط دانسته رخصت جنگ چوب و سنگ دادند و قدغن نمودند که مطلقا آلت جارحه بمیان نیاورند
در روز موعود هر دو گروه بمیدان سعادت آباد جمع آمده و آن در روز ایشان بازار رقص و دیوانگی [illegible] جهل و جنون مستعد جدال را ساده
حضرت اعلی با خواص درگاه در ایوان جهان‌نمای میدان عشرت برا بوده تماشاگران حادثه عجب بودند پهلوانان قزوین
با یکدیگر زور آزمائی کرده سرکرده یکطرف بابا حاجی بیک شمر و طرف دیگر بابا مختار بود جوانان محله بابا حاجی بیک فایق
آمده بابا مختار یاران شکست خورده و انهزام یافتند و الحق تماشای عجب بود و دیگر از سوانح آنکه مولانا شانی شاعر که در نظم
رتبه سحبانی دارد و از وفور اخلاص و حسن اعتقاد اراده [illegible] نکته بیان محفل آرا در زمین [illegible] مثنوی
در مدح منقبت حضرت شاه ولایت پناه در سلک نظم در آورده در خدمت اشرف میگذرانید چون بدین بیت رسید **بیت**

هر دو تن گشته ساغر و کرد و دست ○ بطاق ابروی مردانه دست ○ مزاج اشرف را کیفیتی غریب طاری گشته این طرز ادا را
و این مضمون در میزان طبع وقاد اشرف نیک آمده بود و پسندیده افتاده هست بجز گذشته این طرز ادا و این مضمون خاصیت را به
مولانا بهجوی در آمده امر فرمودند که در باب یک کهنه ترا از دو گشته و گفته دیگر مولانا بوزن در آورده و آن نقود و فرموده
را صلهٔ این بیت باو عطا فرمودند و شعرا را موجب امیدواری گشته اکثری درین مضمون مترنم بودند و زبان بمدح و ستایش
شهریاری گشودند ساغر که بخاک ره برابر شده بود ○ بر داشتی و برابر زر کردی این
اما چون اکثر شعرای عصر مرادا ارباب حقد و حسد از ین عطیه کین مولانا در دل گرفته مدتها این حکایت زبان زد انجمن ارباب
محافل نفاق بود مولانا حسن همام الدین که مرد هزال شیرین سخن بود و اشعار هزل آمیز مضحک میگوید در قطعه که جهة
و نیز رقم گفته این بیت درج نموده حسن و همام الدین خنیس مفلس بادشه می کشد زر شانی اما بعرض اشرف رسیده
و مولانا مغربی تبریزی که مردی بلند قامت قوی جثه بود و در شیوه هزل خوش زبانی بدل مشهور دستی دوستی عاشق بقا
و وساطت مولانا عصیری خوشنویس چند روزی در مجلس همیون راه یافته بسبحان گستاخانه که اتفاق و لطایف و ظرایف
داشت دلیری بیکرده بنجیه از بساط عزت دور و از مجالست مهجور گردیده روزی در محوطهٔ طویله قزوین در اثنای حکایت متفرقی
مناسب عرف بادکشیدن مولانا شانی بمیان آورد گستاخانه گفت که چرا آنچنان التفات شامل حال من نمی گردد
حضرت اعلی از روی مطایبه فرمودند که چون در طویله واقعیم اگر صلاح باشد شما را بر کین کشیم فریاد از نهاد حاضران
حضور اقدس بر آمده موجب انبساط خاطر ها گردید شعرای سخن سنج و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگ بر آن افزوده
نقل انجمنها ساختند و مولانا شانی گذشته باو پرداختند و در همین سال در حینی که نهضت همیون بجانب اصفهان واقع شده
بود خوانین سکندر نشان را در دولتخانه مبارکه قزوین بیماری عارض گشته منجر باسهال شد و چون اجل محکم رسیده
بود معالجات اطبا مفید نیفتاده بجوار رحمت غفور پیوست و در آستانه امامزاده واجب التعظیم امامزاده حسین علیه السلام
علیه و آبائه التحیه مدفون گردید و از آنجا بالعقبات عالیات سده مرتبات نقل شده انا لله و انا الیه راجعون حب
اگر صد سال مانی ور یکی روز ○ بباید رفت ازین کاخ دلفروز ○ چون اندکی از اوصاف آن پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر
اول رقمزده کلک تحریر شده درین مقام قلم عنبر فام و زبان در کام خامه سوختی کشید آغاز سال همیون فال
بجیل ترکی مطابق خمس و الف هجری که سال دهم از جلوس حضرت شاهی ظل اللهی است چو شد نور روز سلطان
عالم آرا ○ جهان شد از ریاحین عنبر آسا ○ بهار عالم آرا جلوه گر شد ○ اساس عالم دیگر ز زیر و زبر شد ○ طراوت یافت از نو
باغ و بستان ○ شد از لطف هوا عالم گلستان ○ نوروز عالم افروز و اقبال روز دوشنبه بیست یکم شهر رجب اتفاق
افتاده بهار دلگشای غم فرسای خاطر ها برنا و پیر گردید نو عروسان حجله خاک سر از جیب مغاک بر آورده انجمن آرای خرم
عشرت و شادمانی گشتند و نسیم بهار از شمیم ریاحین عنبر سائی آغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون عندلیبان گلشن جهان
بزمزمه نغمه سرائی در آمدند بندگان حضرت اعلی بدستور معهود در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین علم جشن نوروزی

پرداخته بزم ملوکانه و محفل خسروانه آراسته چند روز ببهار سال نو تهنیت قدوم نوروز فیروز بعشرت و شادمانی گذرانیده
و بعد از فراغ از لوازم سور و سرور برای سیر و شکار و نزول قزل اغاج از خاطر همیون سر بر زده از دار السلطنه قزوین در آن شده
و بخت از راه کوه بدوم بخطه رشت تشریف برده از آنجا نوشن و کسکر و دو شهریار والا گهر گردیده و در علی آباد قزوین بلوازم
شکار و سیر گول که از عوانات آن شهر بر دیگر رسالهای پیشکش گرفته قیام نموده و از آنجا عرصه قزل اغاج سرای بر انداخته نواخته و محبت
گردیده و چند روز ساخته در کنار محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ از سیر و شکار را محبت و بدار الارشاد اردبیل شتافته
بر دو بزیارت آستان ملک آشیان حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفوی قیام نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف دادند و دیگر باره دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو با داد و دین گردید ذکر تسخیر مازندران
بهشت نشان بموجب پرورده کار عالمیان و تفویض حکومت آن بفرهادخان چون ولایه طبرستان که عبارت از مازندران
بهشت نشان است ملک طلق شرعی موروث اولاد و احفاد میر عبدالله خان جد مادری حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است که
او سید قوام الدین مشهور به میر بزرگ که در طبرستان خروج بسیف کرده و مالک آن مملکت گردیده در صحیفه اول قسم
تسطیر یافته میر سعد و بعهد وی او ان از آن مسعود بقیه اولاد در کوره که شایسته موروث باشند نبود لاجرم آن عرصه ارم تزیین
از تمادی انتظار شایسته تصرف شهریار سپهر قرین و حق شرعی سلطان با داد و دین است که در میانه جمعی از امرا و سرداران
آن ولایت بتخصیص سید مظفر مرتضی الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته بود که هر یک از ایشان نسبت
بی ادبیها و کفران نعمت بظهور رسیده و هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده به تغلب متصرف بودند و کاهی
کربعیت باج و خراج دیوان اعلی سینه زده بهانه های لاطائل موقوف داشته همیشه اطوار ایشان حیله زنند و بر دوا آثار نفاق
و شقاق بظهور میرسید و همواره فتح و تسخیر آن مملکت و انتزاع آن ولایت از ید متغلبه مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر معدلت
گستر بود تا آنکه درین سال رای جهان آرای بدان تعلق گرفت که دست تغلب آن جماعه را از آن ملک موروث کوتاه ساخته
ضمیمه ممالک محروسه گردانیده و حسب الالتماس فرهاد خان تسخیر ولایه مازندران برای و رویت او رجوع شده و ایالت آن ولایت
بدو تفویض یافته مشار الیه با قشون و لشکر آراسته روانه مقصود گردیده و استمالت نامها با مرا و سرداران فرستاده و بیکی را پابی
دا التفات و دعوت کرده و مردم آن ولایت خصوصا سید مظفر که سودای خود سری در دماغ او راسخ بوده داشت غایبانه اظهار اطاعت
می نمود اما وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان متأمل و مترود بوده و اصلا رام نمیشد بعد از تکرار مراسلات و آمد و شد سفرا و مردم
چرب زبان راضی بملاقات شده او و جمعی دیگر از سرداران و اعیان نزد فرهاد خان آمدند و فرهاد خان سید را تعظیم و تکریم بسیار
کرده اما مانع باز گشتن شده و تکلیف نمود که پای بوس اعلی بروند و سید مظفر به شرط راضی شد که فرهاد خان با او رفاقت نموده بدرگاه
کرده و در خدمت اشرف شفیع گناهان او بوده باشد و در باب مهمات مازندران آنچه باتفاق مشار الیه فرموده از لفظ گهربار استماع نماید
عمل او بود و مطلب او این بود که شاید بطریق هر باب تعهد باج و نقل خراج مهم مازندران را صورتی داده خود بدستور حاکم و فرمانروا
بوده باشد فرهاد خان نیز بر صلاح وقت ملتمس او را مبذول داشته سید را مصحوب خود گردانیده و بجانب سریر اعلی آورده سید در دار السلطنه

قزوین بشرف بساط بوسی رسید و حضرت اعلی مصلحتهای ظاهر که خیر و صلاح ملک و دولت در آن منظور است بعضی تلطفات درباره
او بظهور آوردند اما باطنا با او و با سید ولی که عصیان و کفران ورزیده او و بخانواده میر بزرگ اعتمادی نمانده بود و القصه
نداشتند و او در منزل فرهاد خان می بود بحکم اتحادی که خان در کمال حراست لشکری بر او خاطرنشان او شده همت والای
شاهی مصروف بر آنست که ساحت آن مملکت از خس و خاشاک فتنه و افساد خود سران منقلب پاک گردانند بالضروره
از حکومت مازندران مایوس گشته قرار داد که در خدمت همراه فرهاد خان بمازندران رفته مردم آن دیار را مطیع و منقاد گرداند و
از آنجا با کوچ و مردم خود بعراق نقل نموده بقیة العمر را در سایه چتر همایون خاطر اشرف مصروف سازد اما دیو هوس و سودای حکومت باز
در جوف دماغش جاگیر شده بود که دلش از آنچه بر زبان میراند خبر نداشت القصه از خدمت اشرف رخصت یافته برفاقت فرهاد
خان روانه مازندران گشت و جناب خان بجهة تالیف قلوب سایر وحشی منشان مازندران با او بطریق سلوک نموده
همچنان معزز و مکرم و محترم بطریق مهمان رفیق خان بود و چون بشهر آمل که از بلاد قدیم طبرستان است و در تصرف ملک بهمن
بود رسیدند ملازمان و مردم او قلعه آمل را استحکام داده در مقام قلعه داری درآمدند و فرهاد خان شروع در لوازم قلعه گیری کرده
ملک بهمن لاریجان بود از غایت مکر و خدیعه که در جبلت او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد می نمود
و در باب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری نیست جماعه سرکش آنجا بالطبع حکومت قزلباش را کاره اند و برای خود عمل نموده در قلعه داری
می کوشند اما باطنا سالک طریق خلاف و طغیان بوده با اهل قلعه که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده ترغیب می نمود که در
قلعه داری مردانه بوده قزلباش را راه ندهند مجملا توقف فرهاد خان در پای قلعه بامتداد کشید و مردم ملک بهمن بتخصیص جمعی از
طایفه گلوکه ملازم او شده بودند در این امر اصرار می نمودند در این حال سید مظفر عذر و خلاف بظهور آورده از اردوی فرهاد خان
فرار نموده بولایه ساری که در تصرف گماشتگان او بود رفت و قلعه از دار الکلمه را استحکام داده در آن قلعه متحصن گشت
انداخته آثار خلاف و عصیان بظهور رسانید و چند نفر دیگر از عظمای مازندران که نزد فرهاد خان آمده بودند اقتدا بسید مظفر کرده
هر یک بجلوگاه خود شتافتند و آمد و شد مازندرانی بمیان قزلباش منقطع گردید و جناب خان مطلقا از این وقایع تزلزل بخود راه
نداده بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه ساعی گشت و تحسین سعی مردانه و وحشی منشان آمل را بدانه انعام و اکرام رام کرده تا آنکه
بمیامن تاییدات الهی و نیروی اقبال شاهی بر قلعه مستولی گشت و مفسدان قلعه را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین نموده
متوجه تسخیر سایر محال گشت عظما و اعیان که فرار نموده بودند یک یک آمده تمهید معذرت پیش گرفتند و جناب خان از احوال ایشان
اغماض نموده عذر پذیر بود و چون از روی قدرت و اقتدار بعقیده تسخیر قلعه از دار الکلمه بجانب ساری رفت میر سید مظفر هراسان
خائف گشته قدرت قلعه داری نیافت مضطرب و خوفناک بی سر و سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت و سید مشار الیه
افیون دار معتاد بود نیم مثقال افیون خالص بکار می برد در ایام فرارش از غایت اضطراب قدر زیادت معتاد را بکار برده بود و در شب
در جنگل از فقدان ترکیب معتاد و فقدان افیون شورش بسرش رسید بسبب بیماری مرض عارض ذات او گردید و با اینحال در
جنگل بسر نتوانست برد بالضروره در نهایت ضعف بیماری خفیف بی اختیار بخدمت خان پیوست لوازم انسانی که منشیء آن کوفت شده

بیماری او تزاید پذیرفت و سر ببستر ناتوانی نهاد و معالجه اطبا مفید نیفتاد و روز بروز مرض اسهال شدت یافته بدان رنج
بعد از فوت او گماشتگان فرهاد خان در مازندران بقدر استقلال یافته اکثر محال را بحیطه ضبط در آوردند و فرهاد خان الوند
سلطان برادر خود را بنیابت گذاشته خود بخدمت اشرف آمده حقایق حالات عرض کرد اما الوند دیو که حاکم سوادکوه بود
خبر فوت سید مظفر را شنیده مضطرب گشته او را از میان برداشته اند بی اعتماد گشته موجب بدگمانی و وحشت
او گشت و ملک بهمن که مردی فتنه انگیز و آشوب طلب بود مازندرانیان را بر الوند سلطان شورانیده تحریک ماده فسادی نمود
و میخواست که الوند دیو و عظمای مازندران از لشکر قزلباش آزرده شوند و الوند دیو که چاشنی حکومت در مذاقش جای گرفته
بود آسان آسان ترک آن بر وی دشوار می نمود با اغوا و افساد ملک بهمن سر بجیب اطاعت در نیاورد و داعیه بر ضمیر منیر
پرتو ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان در ید اقتدار اولیای دولت ابد پیوند استقرار نمی یابد
و او رگ بدنهادی و افساد خود می نماید لاجرم رای عقده کشا بدفع او عازم گشته فرهاد خان را بر سر ملک بهمن فرستاد

ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتاری ملک بهمن بنیروی اقبال خسرو زمان

ملک بهمن ولد ملک کیومرث
بن کاوس است از احفاد کیومرث بن بیستون بن گستهم که در عهد امیر تیمور گورکان والی کل رستمدار و کوه نور قلعه بود
بعد از فوت او ولایت رستمدار در میانه دو پسر او جهانگیر و اسکندر قسمت شده بود و نیمه نور و توابع و نیمه کجور و مضافات او
آن قسمت میانه اولاد ایشان معتبر بود اما در زمان شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان که بنی اعمام یکدیگر بودند بحکومت در آن دیار قیام
داشتند ملک عزیز والی نور و ملک سلطان بن جهانگیر والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که در عهد قدیم از مضافات
کجور بود و احوال ملکان نور در حین داستان تسخیر رستمدار مرقوم قلم بدایع رقم خواهد شد ملک بهمن مذکور اگرچه بحسب انتساب اولاد
او کمتر بود اما بوفور عقل و رشد و کاردانی و استعداد زمان بحکومت صاحب جاه و شوکت شده بود و حضرت اعلی شاهی بجهة آنکه در ایام
توجه عراق باستقبال موکب جلال آمده بود و یکدو مرتبه دیگر بشرف ملازمت آمده بشفقت شاهانه درباره او بظهور می آوردند اما
مشار الیه مرد محیل فتنه انگیز و آشوب طلب بود و در شیوه حیله و تزویر از امثال و اقران پیش و از همه در پیش بود و حضرت اعلی که او را
در مقام تجربه نقد اخلاصش را بمحک امتحان با تمام عیار بود و همیشه در طبرستان تهییج فتنه کرده هر کس از مردم آن ولایه بدرگاه معلی باز
گشت میشد ملک با او عداوت آغاز نهاده در قلع و استیصال او می کوشید از جمله ملک حسین لواسانی که با او نسبت قرابت
داشت بمحض آنکه بخدمت اشرف توسل جسته اظهار اخلاص نموده و ملک سلطان حسین برادرش بملازمت اشرف سرافراز شده
بود با او عناد ورزیده بر سر او بلواسان رفت و او را بدست آورده بقتل آورد و اطفال و عورات سلطان را بلاریجان برده
انواع فضیحت بمردم او روا داشت و عنقریب بانتقام ستم جانیه گرفتار آمده و فی الحقیقه آنچه کرد با خود کرد و حضرت اعلی که او را گوشمال داده
بازماندگان ملک سلطان حسین را طلب فرموده تفقد فرمودند و مردم مازندران که طریق ملوک طوایف پیش گرفته
هر یک ولایتی مخصوص خود کرده بودند و ملک بهمن را بواسطه قرب جوار حامی خود ساخته و ولایه آمل را که از بلاد مشهور
طبرستان و با نگاه او قریب بود با او گذاشته بودند در این اوقات که حضرت اعلی کمند همت بر کنگره تسخیر ملک

مازندران انداختند ملک بهمن بطبع اصل از جاده صواب منحرف گشته چنانچه در فوق تحریر پیوست و با اولیای دولت قاهره بمکر و حیله سلوک
نموده اعمال نفاق آمیز از وظاهر شدن گرفت تا آنکه نایره غضب شاهانه در باره او التهاب یافته تجربه ایشان شد که ولایت موروثی
را بطمع خام آمل بباد داد ° خواست تا نان لشکر آماید ° بعد از این شهد ناشکر خاید ° زهر اسباب دولتش پرداخت ° عاقبت کرد جلوه
کارش ساخت ° دولت و بخت روانه زو برتافت ° هم جزای عمل گیتی یافت ° زود کر شد نان نکبه او ° طبع بد الجبت خفته او ° القصه چون
ثبت اند و دو عینی بهمان که با بر نفاق آمیز او در ملک طبع و قاء و همیون کم عیار نمود فرهاد خان را بر سر او فرستادند و او حسب الفرمان
قضا جریان متوجه لاریجان گشته بترتیب اسباب قلعه گیری پرداخته و از درگاه معلی توپچیان و تفنگچیان فرستاده شده توپهای
قلعه کوب ترتیب دادند و در لوازم قلعه گیری و تضییق محصوران سعی تمام می نمودند جماعه امیری که معظم سپاهیان لاریجان بودند
با فرهاد خان یکدل و یکزبان گشته تردد آغاز نهادند و ملک بهمن با جماعه بی اعتماد گشته در زمان امیر نامی را که ریش سفید
آن طبقه بود گرفته و بسیاه چاهی زندان با خستره بقتل آورد و آن طایفه در مخالفت بهمن یکجهت گشته دلیلان راههای مخفی
معلوم کشند و در اندک زمانی سپاه بر دیوار قلعه رسید ملک بهمن مضطرب شده اظهار اطاعت و انقیاد کرده فرهاد خان نیز
او را استمالت عنایت شاهی گردانیده طالب ملاقات گشت و او بعد از اخذ عهود و مواثیق بیرون آمده خواست که بطریق مصاف
اصیل وجرب رها نهاد قزلباش را از خود دفع نموده بتواضعات دنیاداران که هرگز وفا نکردند قزلباش را از پای قلعه سبیل داد
فرهاد خان از تکلیف اندرون قلعه مهمانی کرد فرهاد خان اجابت نکرد و چون دید که بدام افتاده بود ورنا نکرده تکلیف رفتن درگاه معلی
و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن نادم و پشیمان گشته چون هیچ نحو از دور نگذشت باکراه تمام راضی بآمدن شد فرهاد
خان بنابر مصلحت وقت قلعه را بمحمدخان ترکمان که از بشکستگان او که گذاشته تکلیف سپردن قلعه نکرد و او را مصحوب خویش
چاپار سریر اعلی آورده در دار السلطنه اصفهان در مجمعی که طبقات خلایق از اطراف و جوانب مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند
بنظر همایون اثر رسانیدند و حضرت اعلی بزبان عتاب سرزنش آغاز نهاده یکیک تقصیرات و خیانتها که در دولت ابد قرین از او
بظهور آمده بود شمردن گرفت ملک بهمن سر خجالت و ندامت پیش انداخته از افروختگی شعله غضب و عتاب و خطاب دست از جواب
مستغاث شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهة تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود تغافل در کار او ورزیده او به دستور در
منزل فرهاد خان می بود تا آنکه در اول سال تخاقوی ئیل سنه ست و الف که رایات جلال از اصفهان بقزوین نهضت نمود و در العمارت
نو دولتخانه مبارکه طلب نموده در همین نکلم و عتاب و خطاب بدست ملک سلطان حسین نواسانی داد که بقصاص خون برادرش
بقتل رسانید و او با تمام کارش بپرداخت و مآل حال اولاد مشار الیه و تسخیر قلاع او که بچگونه میسر شد در ذکر سال آینده
مرقوم کلک بیان بگردد انشاء الله تعالی

ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم و اقربای او که در ولایت خوارزم بوقوع پیوسته و التجا آوردن او مرتبه ثانیه بدرگاه شهریار عجم

در سلخ سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع رقم گردید که در سال گذشته که رایات نصرت آیات بجهة دفع فتنه عبد المومن خان بخراسان توجه نموده حاجم خان والی خوارزم و عرب محمد خان
پسر او و بابا خان برادر زاده اش از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب مملکت موروثی شتافته بمیان ایل و جماق طایفه ترکمان که مبادی

خانی رفته جمعی از طبقه مرافقه سلاطین مذکوره جمعیت بسیار نموده داخل ولایت خوارزم شدند مردم آن ولایت نقدی و امداد ایشان بشاشت و خرمی بظهور
آورده در مقام اطاعت و انقیاد در آمدند که اشتکان عبد الله خان را مدعکان او هر یک محلی اقامت خود را خالی گذاشته بجانب ماوراء النهر فرار نمودند
و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت و حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی یافت اما چون که بسیار جمعیت نموده بودند اکثر مردم به بیعت
و اطاعات ایشان بودند زیرا که عبد الله خان بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل و دیگر ایلات لشکریان حاجی محمد خان بودند کوچانیده به اوبهای
دیگر فرستاده بود و مدد از اعوان و انصار و صاحب وجودی به خوارزم نمانده بود و با مجمله عبد الله خان بعد از استماع خبر در آمدن حاجم خان
جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بسر او بخوارزم فرستاد و بآن اکتفا ننموده خود نیز متعاقب بر الصوب در حرکت آمد
حاجم خان چون از ورود لشکر عبد الله خان خبر یافت تنجیده آن ولایت جمع آمده بمقابله ایشان شتافت و میان جانبین
محاربه عظیم اتفاق افتاد و چون آوازه قرب وصول موکب عبد الله خان رسیده تزلزل در بنیان ثبات و قرار خوارزمیان افتاده
در بین حرب شکست بجانب ایشان افتاد و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آن ولایت نیافت و نخواست که خود را بسر حد ممالک
قزلباش رسانیده بحضرت اعلی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال او فرستادند به درگاه معلی طلب فرمودند و او دیگر باره
بخدمت اشرف آمده در دار السلطنه قزوین بعز ملاقات همایون فایز گردید و از جانب اشرف بلوازم تفقد و دلجویی پادشاهانه محظوظ
پیوست اما بابا خان برادرزاده اش که در شهر وزیر بود قلعه آنجا را قایم کرده توقف نمود هر چند میدانست که هرگاه محصور گردد
از هیچ طرف مددی با و مقصود نیست و عاقبة گرفتار اعادی گشت از عالم غیرت و مردانگی و یکجهتی گشته شدن را بر جبانی که بعد
کننده رواج دانسته مردانه در آن قلعه اقامت نمود هر چند میدانست که هرگاه محصور گردد و از هیچ طرف مددی با و مقصود نیست و لشکر
عبد الله خان قلعه را محاصره نموده قریب چهار ماه ایستاده بیشمار تلاش کرده قلعه و شهر وزیر را نگاه داشت عاقبت لشکریان
او و مردم شهر و قلعه از محاصرات قلعه داری واهمه نموده با او بیوفایی و میل بجانب عبد الله خان کردند بابا خان از غیبی را با فرقه ...
از ارباب حقیقت و وفا دروازه را گشوده و خود از افغانی وار بجانب الفان زده در بیابانی حرب عنوعه خورده از اوزبکان عبد الله خان
گرد بر او محیط گشته طایفه محدودی که با او بودند کارزار بر او تنگ گردید و هیچ طرف راه بیرون شدن نداشت لاجرم در معرکه کشته
پراکنده شدند و امروز حرف شجاعت و دلاوری بابا خان در خوارزم مذکور السنه و افواه است عبد الله خان را مجدد فتح خوارزم
تیسیر پذیرفته هر کس از مردم آن ولایت که گمان خلاف داشت از میان برداشت و قلاع را استحکام داده بجانب ماوراء النهر مراجعه نمود

ذکر منازعه که در میان مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر و طایفه افشار و سید مبارک خان والی عربستان و حویزه بظهور آمده و زخم الله ویردی خان حسب الحکم جهان مطاع قضا جریان بکوه گیلویه و مآل حال اکثر ترکستان افشار بتقدیر کردگار

در این سال از مفسدان طایفه افشار کوه گیلویه خصوصا ارشلو با امیر خان حاکم آن ولایت یاغی شده در راه مهم زاده از تعصبات کوه گیلویه
جمعیت نموده ابو الفتح بیک نواده خلیل خان از میانه خود بخانی برداشته در مقام خلاف و عصیان در آمدند مهدیقلی خان حاکم
از اخلاص و هواخواهی مدین شیوه ناپسند انکار نموده بنابر قرب جوار در مقام دفع فتنه ایشان در آمده با معدودی چند از غلامان خود
بر سر ایشان رفت در ما بین شوشتر و رامهرمز میانه ایشان حرب واقع شد طایفه افشار از فوج قلیل شکست خورده منهزم شده جابجا پراکنده شدند

والی عربستان رفته و مهدیقلیخان همیشه سید مبارک خان را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض احوال عرب حویزه میشد و از
سید مبارک خان زیاده حسابی بر نمیگرفت با او غائبانه سلوک نمیکرد و سید مبارک نیز از سلوکی مهدیقلی خان شاکی بوده و مکررا
عرایض بدرگاه معلی فرستاده از او شکایت می نموده و او میخواست که مهدیقلی خان را گوشمالی داده از بیهوشی باده نخوت و غرور
بهوش آورد و از عتاب خطاب پادشاهانه اندیشه میکرد درین وقت جماعه افشار محرک آن ماده گشته او را بمحاربه مهدیقلی خان
ترغیب و تحریض نمودند و او در مقام معونت افشار درآمده با جمعی از جنود عرب بر سر مهدیقلی خان آمده و در وقتی که او از دزفول
معاودت نموده بشوشتر می آمد اعراب سر راه بر او گرفته مابین الفریقین اندک محاربه واقع شد و چون اعراب اضعاف مضاعف
لشکر خان بودند مهدیقلی خان در جنگ صحرا اندیشه نموده در قلعه عباری که در آن حوالی بود انداخت اعراب آمده و آن حصار را محاصره کردند
و چون حصار مذکور زیاده استحکامی و ذخیره در آنجا نبود بالضروره با سید مبارک طرح صلح انداخته سید مبارک نیز از حضرت اعلی
واهمه بسیار داشت بصلح راضی گردید میانه ایشان صلح گونه دست داده قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و
مهدیقلی خان از حصار بیرون آمده بشوشتر رود از جمعی مسموع شد که سید مبارک نسبت بمهدیقلی خان غدری در خاطر داشته و با
اعراب قرار داده بود که چون مهدیقلی خان بیرون رود عطف عنان نموده بر سر او تازند و تبادر به پرداز سید مبارک بروی کار سید
اظهار ارادت و اخلاص مبین استسان کرده بنیان بی شود مهدیقلی خان را آگاه کرده اعراب خبردار کرده او چند روز خود را در
حصار محافظه کرده بیرون نیامد و سید مبارک معلوم شد که او استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط مرعی میدارد توقف نموده
بحویزه رفت شاهوردی خان عباسی که در لرستان از مقدمات را شنیده اظهار دولتخواهی کرده بمعونت مهدیقلی خان
متوجه آن صوب شد و تا رسیدن او میانه ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود با جمله چون مهدیقلی خان خاطر از کید اعراب جمع
کرده از حصار متوجه شوشتر گردید حقیقت حالات را عرضه داشت نموده بپایه سریر اعلی فرستاده و چون حضرت اعلی نمی
خواستند که سید مبارک از این دولت مایوس گردانند اعمال او را بعفو و اغماض مقرون گردانیده مهدیقلی خان احکام
مطاع فرستادند که با سید مبارک من بعد سلوک مستحسن نموده اصلا رسته رازی بالکلیه ... و مطلقا ...
اعراب متعلق باو کاری نداشته باشد اما بارها غضب قیامت لهب ... مفسدان افشار را شغال نیافت و کوه گیلویه را علاقه
مهمات فارس گردانیده بالله وردی خان مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب متمردان افشار و قلع و قمع مفسدان آن طبقه
بحسن اهتمام او منوط گردانیدند و خان مشارالیه بآن ولایه رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار را مسلول کرد و زنو که همیشه مایه فساد بوده
بقتل رسانیده و جمعی بسیاری از قبایل ... جابکا و دوانگی و ... و غیره و الوار که همیشه در آن ولایه آتش فتنه و فساد می افروختند
باد داده بر سایر الناس تحملات نمود و بدولتخواهان ... و سرکشان افشار و الوار ارغنحان گوشمالی داد که بعد ازین خیال
... خاطر ایشان نگذشت و مهمات آن ولایه باحسن الوجوه انجام داده ... خاصه شریفه ... کوه گیلویه تعیین نموده مراجعت
کرد و حقایق حالات بپایه سریر اعلی عرض کرده ... استحسان یافت و مشمول نوازش و التفات شاهانه گردید و ذکر خروج
اوزبکیه از خراسان تاختن هرات و محاربه نمودن علیقلی خان شاملو و جماعه قزلباش و مغلوب شدن اوزبکیه و فتح و ظفر جهان

در میان جمعی از جنود او و تکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده باراده تاخت و غارت الکاء یزد از راه طبس و ...
مفازه و خندق آمدند علیقلی خان شاملو قورچی ترکش که حاکم یزد بود و محراب خان قاجار حاکم طبس کس بیزد او فرستاده از آمدن
جنود اوزبکیه آگاه گردانید و او شهر را مضبوط گردانیده خود با چهار پانصد نفر از جنود قزلباش و تفنگچیان آن حدود که فراهم
آورده بود بعزم جنگ باستقبال اوزبکیه شد و جنود اوزبک از راه دیگر آمده بحوالی شهر رسیدند علیقلی خان که گشت
فرسخ راطی کرده بود باز گشت و بحوالی شهر رسید روز دیگر طلیعه سپاه مخالف که قریب بیکهزار و دویست نفر بودند پیدا
ایشان دو سه هزار نفر مینمود نمایان شد بظاهر شهر رسیدند و در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود آمدند و بهر جانب
ایشان رسیده نهب و غارت نموده هر جا بنظر ایشان درآمده رقم تملک و تصرف بر آن کشیدند و اموال بیشمار جمع آورده
علیقلی خان در اوایل حال حسب الصلاح بزرگان سالک طریق حزم و احتیاط شده بمحافظه شهر و دروازه و قلعه پرداخت و اهالی
یزد بجهت بسیاری اوزبک تجویز جنگ نمیکردند اما خان مشارالیه باآنکه از کیفیت احوال و کثرت حشر خبر تمام اطلاع یافته بود
تکیه بر اقبال بیزوال پادشاهی کرده قورچی و قلیل از غازیان شاملو و تفنگچیان و غیره آنکه که حاضر بودند پای تهور که مردانگی نهاده
طرح جنگ انداخت و دلاوران جنود قزلباش مردانه بمحاربه اعدا شتافته چون اوزبکیه بغرض ازین آمدن تاخت و غارت اموال بود
و دانسته شد که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون برند علیقلی خان با غازیان شاملو جلو ریز بر سر ایشان تاختند و جناب
جنگ در پیوست و غازیان شاملو حملات دلیرانه سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده تا سوار ... نفر قتیل تیغ و اسیر
و دستگیر شدند و بقیه السیف شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده ... غنیمت شمرده
علیقلی خان بالفتح و فیروزی ... و غازیان شاملو چند فرسخ او را تکیه بالتعاقب نموده و جمعی را با اموال بدست آورده
مظفر و منصور باز گشتند و محراب خان از طبس با قورچی از جوانان کار آمدنی دلیر از عقب ایشان بدار العباده یزد می آمد در اثنا
خندق جنود اوزبک که بازگشته بودند رسید و جنگ در پیوست در مرتبه دیگر شکست بحال آن جماعه راه یافته جمعی کثیر بقتل آمدند
و بقیه السیف بر کوه و بیابان بی آب نهادند مولانا فخرالدین احمد یافعی با جمعی از تفنگچیان تا فوق سر راه ایشان ... نهاده
بسیاری از آن طبقه را بدست آوردند و جمعی که از هول بر کوه و بیابان نهاده از تشنگی هلاک شدند و جان از آن مهلکه بیرون
بردند القصه از جمعی که آمده بودند کم کسی نجات یافت و در همین سال جمعی از اوزبکیه لشکر عبدالمومن خان بر سر علیقلی خان
... رفت جمعی ... و او را القبض آوردند و بقلعه او ... آمده آن قلعه را مامن خود ساخته و در کمال ندامت و پشیمانی بسر می بردند
تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد ذکر آوردن نعش غفران مآل ... نعش مبارک حضرت شاه جنت مکان
از مشهد مقدس بدار السلطنه اصفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات سدره درجات در صدر صحیفه اول رقم
نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکان را از مشهد مقدسه معلی نموده در نقی قلیخان ...
حاکم مشهد مقدسه بموجب ... باتفاق علی قلی خان شاملو ... که مجاورت ... گذاشت و او در روضه مقدسه حضرت امام ...
در سه چهار موضع حفره که مسدود ... خدام ... العتبه ... شد مدفون ساخته ... قبور ...

شیخی که اراده دفن داشت باتفاق میر سید علی مفضل استرآبادی و میر سید علی شوشتری حلی خلف امیر روح الامین و شیخ حسن مستوفی
در حرم مطهر مقدس پایان بنده در جوار ضریح مبارک محلی که حفر نموده آن در پاک در صندوق خاک نموده آن ساخته و قبور دیگر نیز مانند آن بنا نهادند
در صفه پائین پای مبارک علامت قبر گذاشته شد و حفاظ بر سر قبر مبارک که شبیه دوان مکان تلاوت می نمودند و خادمی که مجاور
قبر مبارک شاه جنت مکان مامور بود در آن مکان شمعها افروخته خدمت می کرد و قبر شاه جنت مکان بین الجمهور در آن صفه مکان
اشتهار یافته بود و در حینی که عبدالمؤمن خان مشهد مقدس را تسخیر کرده و آن بقعه شریفه بدست او و دیگر آمد آن جاهل بی ادب
از غایت تعصب اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد که در آن صفه مدفون بودند بیرون آورده بسوزاند
حجر متبرک بظهور آورده و آن قبور را حفر نموده استخوانی چند از عظام رمیم بیرون آورده و بعد از چند سال شخصی از اهل خیال بعرض عبدالله
خان و عبدالمؤمن خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در آن مکان دیگر مدفون است و من اطلاع دارم ایشان با هواخواهی ارباب تعصب
و رستم بهادر نام اوزبکی را فرستادند که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بخارا رسانند که هر گونه استخفافی که
خاطر ایشان رسد بیابد بظهور آورند و رستم بهادر حسب الامر باتفاق آن محمد ولی نعش را از آن مکان بیرون آورده در
نهادن و کیسها معادی نظر حاکم مشهد مقدس مهر کرده چند گاه در خانه یک از موضعی از مواضع مشهد مقدس بود که از آنجا بر گذشته باوراءالنهر
بیش گیرند رضا قلی بیک ولد پهلوان شاه علی ابیوردی سرکار فیض آثار که اصفهانی الاصل است در آن موضع بود و رستم بهادر در خانه او
مهمان شد و از بیرون نعش مذکور اطلاع یافته چند روز رستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آدمیانه با او بجا می آورد و در
در اثنای محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که این نعش را که تو بجنس سپاه قزلباش بر باد میبری بعبدالله خان و عبدالمؤمن
خان [illegible] نوع داشته باشی بتو میرسد و رستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا به ماوراءالنهر تعلق
و چنان تعلقی ندارم اگر کسی نیکویی مستعد مشهوری که بخوبی کوی بعوض آن چنین بکنم و از تعهدات کرده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته
بر سبیل انعام آورده اما رستم بهادر می گفت که من خواب صعب دیده ام که مرا از بردن نعش مذکور بماوراءالنهر و آوردن ایران [illegible]
گردید و این واقعه را رضا قلی بیک از مشایخان نهاده و از و استغاثه چنیم و باتفاق نعش را برداشته متوجه شدیم اما صنی [illegible]
مهراب خان قاجار حاکم انجا ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانید و حضرت اعلی از هجر بعجز از سر [illegible]
شده بحکم همیون همراه صندوق یافت و حسب الامر از دار السلطنه اصفهان باستقبال نعش رفته تو قبر را اغرام دار السلطنه مذکور رسانیده و حسب الامر
اعلی همراه ایشان رسیدند خلایق باستقبال آمده نعش را پیاده بر دوش کشیده بمنزل رسانیدند و نسبت به رضا قلی بیک و رستم بهادر
کرمهای آن سید مطهر بودند خدمات شایسته بجای آورده و چون بهمین نحو بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی با جمیع امرا و ارکان
دولت و اعیان حضرت باستقبال شتافته آن جنازه مغفرت اندازه را بر دوش کشیده بشهر رسانیدند و در بقعه شریفه منسوبه بامام
الساجدین و قبلة العارفین امام علی بن زین العابدین علیه السلام که مدفون و امامزاده عالیقدر است گذاشته خلایق شهر بزیارت آن جنازه قیام می نمودند
و این خبر بهجت اثر در اطراف عالم و ممالک شهرت یافته هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنابر مصلحت وقت شهرت یافته
جانب صدق را راجح نموده با اقوام که صورت وقوع نداشته باشد چون در اوایل حال که عبدالمؤمن خان بر مشهد مقدس مستولی شد و استخوانی چند

عظام رمیم مدفونین صفه پائین پای مبارک باعتقاد آنکه استخوان شاه جنت مکان و شاهزادها است بیرون آورده بسوزد و استخفاف ساخته
اراده او از این بدان متعلق گشت که سبب آن بد نامی از جهه نظر آن حضرت شود و چه امری که خلاف شده قبر را احترام باشد نسبت بآن
بآن پادشاه سید دین دار پاک اعتقاد پسندیده درگاه الهی بود و بزرگی ... از این چنین بزرگی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که آن جسد
مبارک شایسته استخفاف سزاوار سوء ادب نیست با جمله رستم بهادر و رضا قلی بیک بهر دو شلنگ ملازمان درگاه اعظم
یافته زیاده از ماسول بانعامات و افر سرافراز شدند و حکم شد جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسله علیه در رکاب ایشان
نقش را تا بد و مطایا و آرامگاه ایشان با نواع عطایا کرامند کرده و آن نعش مطهر را بجانب عتبات عالیات نقل نموده در یکی از اماکن
شریفه که مصلحتهای پنهانی تصریح آن لازم بنود مدفون گشت اما بعد از فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن مستوفی شنیدم که
می گفت دست نامحرم بر حریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده بجهان مهر و نشان است که بوده و آن نعش که آورده اند
نعش یکی از سادات روضه مقدسه منوره مطهر بود که ببرکت روح مطهر حضرت شاه جنت مکان از شر اعادی مصون مانده در جوار
مکانی شریف مدفون گشت ع زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق ذکر وقایع متنوعه که در سال مذکور بتقدیر خالق
جبار روی داد در این سال ایلچیان از اطراف و جوانب عالم درگاه شاه عالم پناه آمده بعضی در قزوین و برخی در اصفهان بسعادت
بساط بوس دریافته و بر درگاه معلی از ایلچیان و مهمانان جمعیتی است داده که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته بود از جمله ایشان تحف
و هدایای بیشمار بنظر کیمیا اثر رسانیدند از جمله ایلچیان مذکوره میرزا ضیاء الدین کاشی و ابونصر خواجگی بودند که از جانب پادشاه والا
قدر گردون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانروای ممالک هندوستان همراه یادگار سلطان روملو که در آن سال
بود که با ایلچیگری رفته بود بر رسم رساله آمده در دار السلطنه مذکور شرف بساط بوس یافتند میرزا ضیاء الدین مذکور و والد میرزا رفیع الدین
قاضی کاشانست که در تربیت پنج سال بود و بولایت هندوستان رفته در سلک ملازمان آن پادشاه ذوی الجاه منتظم بود و
اعتبار تمام داشت و ابونصر از مردم ولایت خوافست که در این اوقات همراه با تفاق یادگار سلطان روملو بجانب ایران آمد
شده از راه بیع و دیگران از آنجا بدرگاه سعادت نشان آمدند حسب الفرمان قضا جریان میدان سعادت آباد در قزوین معزز و گرام
گردانیدند و ایشان بعد از تقبیل عتبه اقبال لوازم تحیت و تسلیم بجا آورده مکتوب جانفزا اسلوب که از فرط محبت و دوستی مرقوم خامه بدیع
نگار گشته از منشآت شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک و مشحون بنکات دلپذیر بود بنظر انور در آوردند و تحف و هدایا
که آورده بودند بشتران کوه پیکر هیجان ... در میدان سعادت آباد بنظر همیون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت
میدان هوای سیر اصفهان از خاطر خطیر سر زده بعزیمت دار السلطنه مذکور متوجه آنصوب شدند و در آن خطه فردوس نشان جگیت
از ایلچیان که با اطراف فرستاده بودند بعز عتبه بوس مشرف شدند یکی از ایشان اسد بیک گرگراق نهر زینت که چند سال
قبل از این بر رسم رساله نزد سلاطین عظام هند رفته بود و در این سال مراجعت نموده بار خانها از اجناس امتعه نفیسه هند
آورده که در آنجا اسلام بیک بوزباشی ... که بر رسم رساله نزد میر قنبر بای کوکلتاش حاکم هرات رفته بود آمده و ایلچیان مشار الیه
که دیگر باره بمرافقت او بخدمت اشرف فرستاده با تحف و هدایا بنظر اشرف در آمده بنوازشات پادشاهانه سرافراز شده

ظاهر بود که ماده الفت و آشنایی میرقلبابا با حضرت اعلی ... شاه و عبدالله خان ... و چون ... فتح ابواب آشنایی شده

بود حضرت اعلی نیز بنابر صلاح وقت با عبدالله خان ابواب مراسلات مفتوح داشته محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی عرب گرلو

را با پیشکش ... نزد ... باتفاق فرستادگان میرقلبابا روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیده مشمول انواع عنایت

و الطاف بیکران شاهانه شده معاودت نمودند دیگر از سوانح این سال آنکه از جانب ... دارالسلام بغداد رسول سخندان رسیده

بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر فوت خان احمد والی گیلان رسانیدند که در استنبول باجل موعود درگذشت امیره ...

که امیرزاده الوند ... آنجا بود تا غایت چون ... صفهان بادیه خلاف ... نشده بود ... عقیدت و اخلاص درگاه فلک

مساس آمده پیشکشهای لایق گذرانید و ... التقصیرات ایام ماضی مستقبل خدمات ... بخلع فاخره معزز و ممتاز گردیده ...

رخصت انصراف یافت دیگر از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود والی سیستان که از تسلط و طغیان ...

اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود و از روی اخلاص و ارادت ... احرام ... اقبال بسته از راه کرمان بدارالسلطنه

اصفهان رسیده و در آنجا بشرف مجالست مجلس خلد آیین سرافراز شده حضرت اعلی ... و او را ... نموده اعزاز و احترام

تمام نمودند در مجالس خاص قرین بزم عشرت و اختصاص ... دیگر از سوانح این سال منسوب شدن عموم طایفه تکلو و حکم قتل ایشان

بسبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال سیئه سابق ایشان کرده و اولاد ... خان در زمان شاه جنت مکان از این دولت روی

گردان شده بروم رفتند ... محمد خان شرف الدین اغلی حاکم ... مخالفت نموده ولایت عراق عرب و بغداد را سلطان سلیمان خواندکار

روم دادند ... بجهت مخالفت و نزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا توجهی بایشان ... و در ...

که فرهاد خان ... ماموریت ... بود ... رسید که چند نفر از طایفه تکلو ملازم ملک ... شده قلعه ... را ایشان

نگاه میدارند و ... موجب اشتعال نایره غضب ... گشته حکم قتل عام الطایفه فرمودند و مقرر شد که هر کس از آن طایفه در

هرجا باشد حاکم آنجا او را بقتل آورده ... و چون ... بحکم اشرف در آن

باب ... از ... آن طبقه را براه عدم فرستاد ... آن طایفه که در ... بقیه راه

عدم پیمودند مصطفی خان ولد ... شرف الدین اغلی و ولی بیگ یوزباشی و الیاس بیگ بعد از اطفای نایره غضب

بر ... زخم ... نموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند بدستور قورچی شدند **متوفیات** از سوانح این سال ...

سلطان حیدر میرزای ابن سلطان حمزه میرزاست که بنابر ... ضرورتا باستنبولش فرستاده بودند

و چون ... این دولت بود ... شاهزاده ... در بلاد روم

در میان مخالفان ... بود ... در استنبول بمرض طاعون درگذشت ... این دودمان

قدسی نشان ... ایران ... دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان ... آن

شاهزاده مغفرت مآل فارغ شدند دیگری از وقایع آنکه علی یار خان ... استراباد فوت شده پسرش محمد یار نام

جوانی ... سیاه پوشان استراباد ...

بوده و پای ارادت بدرگاه معلی آورده در دارالسلطنه اصفهان بسعادت بساط بوس فایز گشت در صدر صحیفه اول در طی وقایع شاه جنت

مکان رقم تسطیر یافته که جماعت ترکمانان صاین خانی که سلاطین خوارزم منسوبند در حدود استراباد ما بین اترک و گرگان اقامت

دارند از مردان طبقه طایفه ایمور اگرچه نسبت بسایر قبایل ... بر صاین خانیه ... اما علی یار خان در میانه آن جماعه ...

در شد کار دانی ترقی کرده بر سایر قبایل بزرگی ... و جمعی از این طایفه در زمان شاه جنت مکان کنار رود گرگان آمده

رعایت ... کرده بعضی اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال ... و بعضی اوقات عصیان ورزیده از جهلا

اوباش ایشان ... شاه جنت مکان که اختلال احوال ... اوباش ... شده ... حکام

کی در استراباد اقامت نموده ... سیاه پوشی ... بجهت دفع شر فرقه ترکمانان صاین خانی و حفظ

حال ... قلعه ترتیب داده ... و کاغذ ... سپاه ... ولایت ... اکراد ...

و علی یار ... با آن طایفه ... در مقام ... آمده ...

همیون اعلی ... در ... استراباد ...

ماوراء النهر ... حضرت اعلی بنابر رعایت حزم و احتیاط ... سپاه ... ترکمانان ... ایشان ...

مطیع آن جنگ گشته اوزبک باستراباد ... بوسیله ... درگاه معلی بازگشت ...

نصف آغاز ... باسم او ... نمودند ...

مستقر ... نموده ... سپاه پوشان ... حفظ حال ...

استراباد که عموما اهل تقوی و اکثر صاحب ... ثابت بوده

در این اوقات که علی یار خان فوت ... درگاه معلی ... آن ملاحظه و احتیاط باقی بود به دستور والدکم

ایالت استراباد را باسم محمد یار خان پسر او ... الطاف بیکران ... نمودند و دیگر

ستوفیات این سال ... دولت ... مستوفی الممالک بود ...

نقش بود ... سیاق ... مستوفیان

اصفهان ... مستوفی پادشاه ایران ... رفت ...

از ... رفت ... سال ... قانون ...

از جهان رفت ... الف ... موافق تاریخ ... اشرف ...

آغاز سال بیجه مال تخاقوئیل ترکی مطابق

ما مکان ... حضرت اعلی ... نموده ... فال ...

سنه الف که سال یازدهم جلوس همیون اعلی شاهی ظل اللهی است

شهر شعبان ... حضرت ... دارالسلطنه ...

مهر ... بود ... نشاط ...

و زیر برفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود چندی روز طوبا و جشن نوروز و قیام نمی‌توانستند نمود بعد از آنکه جنود بهار
انهزام یافته افواج قاهره ریاحین در دارالملک عشرت تمکین بهار خرامیده فرمانروای اقلیم بشارت و شادمانی گشتند فرمانفرمای صاحب
القرانان شهریار گیتی‌ستان در ایوان چهل ستون دولتخانهٔ مبارکه مجلس بهشت آیین آراسته سلاطین زادهای اطراف و اکناف
و امیجان که در پایهٔ سریر اعلی بودند بآن محفل ارم تزیین آمده صحبت پادشاهانه انعقاد یافت و طبقات انام سعادت بساط
بوس استسعاد یافته بتهنیت نوروزی اقدام نمودند در خلال این حال اوایل این سال فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان
از مشرق طالع و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشندهٔ همت و عطابخش نعمت شاه جهان پناه را از عطیهٔ خانهٔ لم یلد و لم یولد فرزندی ارجمند
عطا فرمود آن مولود مسعود به میرزا سلطان محمد موسوم گشت و تبلیغ این خبر مسرت اثر منهیان باطراف و جوانب ممالک محروسه
فرستاده شد و چندی روز نقارهای شادمانه بنوازش درآورده صغیر و کبیر و برنا و پیر شکرانهٔ این موهبت و تهنیت قدوم سعادت
لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرود مشغول داشتند و حضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق
اندازی اوقات شریف صرف نموده چندی روز مقیم طربخانهٔ فراغت و خوشدلی بودند و چون از آن امور فراغت دست داد برای مصالح
و فکر در حسن نظم امور دین و دولت بواسطهٔ انبساط ملک و ملت … که از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده از دو سه طرف که بود ممالک
تاخت آورده دست غارت و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسیده جمعی از ترکمانان جنود اوزبک ببسطام و دامغان آمده
بعضی بجهت غارت اموال بمواضع و محال تاخت آورده بعراق پراکنده شده و بعضی دیگر در کمین مددکاری نشستند حسن علی خان
بچگنی که بعد از عزل بابا خان همدانی حاکم بسطام شده بود و میرزا علی عرب عامری مستحفظ شوارع که در آن وقت در بسطام بود سررشتهٔ
حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک منتظر جمعیت لشکر نشده با معدودی چند بعقب
آن گروه سوار شده اسب جلادت پیش راندند و از جنود اوزبک جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلوریز بر سر ایشان تاختند و جمعیت
ایشان را از هم پاشیده رخنه در بنیاد جمعیت جمعی کثیر انداخته حسن علی خان و میرزا علی عرب بعد از محاربهٔ بسیار شربت ناگوار چشیده راه
عدم پیمودند و جمعی دیگر از آن فرقهٔ غارتگر از ترشیز راه بیابان کوه زر دامغان را پیش گرفته سر از الکاء خوار برآوردند و از جانب
ایشان تا اران و بیدگل کاشان که یکطرف آن بیابان پیوسته است رسیده از دار و دغهٔ سمنان … حسن علی خان با جمعی
از آن طبقه گرفته بعزم دستبرد با معدودی که اکثر تاجیک سمنان بودند بتعاقب ایشان سوار شده و ببادیه رفتند اوزبکیه
گروه چون از جانبین محاربهٔ صعب اتفاق افتاد و … کاری نساخت و سمنانیان منهزم در حال بازگشتند اما شاه قلیخان میر…
بتعاقب آن جماعه در حرکت آمده در بادیه بجنود اوزبک رسیده جنگ در پیوست و چند نفر از بهادران اوزبکیه را از پای
درآورده بر خاک هلاک انداختند جماعهٔ اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته و راه فرار
پیمودند شاه قلیخان استرداد غنایم ایشان نموده مظفر و منصور بازگشته و سرهای قتیلان را بدرگاه عالم پناه آوردند و بعد از وقوع
مذکوره اوزبکیه پای در دامن ادب کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد اما حزم و احتیاط اقتضای آن نمود که بجهت دستبرد
های جنود اوزبکیه و طغیان و عصیان علیخان کرایلی که در آن سرحد بشورش و فساد مشغول بود جمعی از جنود ظفر ورود و قزلباش بطرف

بسطام فرستند که از حدود خراسان خبردار بوده بدفع فتنهٔ علیخان بپردازند بنابر آن بسطام به بهرام علی سلطان برادر حسن علی خان
بچگنی شفقت شده امارت ایل کرایلی به ولیش علی خلیفه که میرزادهٔ قدیم الطایفه است تفویض یافت حسین خان شاهو حاکم
قم و دولتخان میرپنج … خان شاهو حسین خان صاحب قاجار حاکم ری را با فوجی از لشکر آراسته ببسطام فرستادند
و مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان در چمن بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند
و از اطراف و جوانب سرحد خراسان خبردار باشند بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره بقلعها کشیده و خاطر از ضرر مخالفان جمع
گردد حسین خان حاکم قم با جنود شاهسونان کرایلی … قلعه‌های حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده به ولیش علی خلیفه بسپارند که بکوچ
آن طایفه تمکین سازند و امرای عظام حسب الامر عمل نموده چون خاطر از آن ممر فراغت یافت حسین خان قاجار بازگشته حسین خان
شاهو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه‌ها گشته بنیروی دولت قاهره قلعهٔ مذکور را گرفته به ولیش علی خلیفه سپرد و …
بپایهٔ سریر اعلی معاودت نموده مشمول نوازش شاهانه گردید علیخان کرایلی … از قلعه بازداشته …
… کرایلی شاهسون شده … ولیش علی خلیفه …
این دو تیره پشیمان شده چاره جویی بود اما چون سررشتهٔ اختیار از دست داده بود و ادبار روی آورده …
آن گرفتار آمد هرچند از اوان جلوس میمنت … تأییدات الهی … ابواب فتوحات
امانی و آمال بدولت قاهرهٔ ابدی الاتصال گشوده گردید اما در این سال مبارک چند فتح عظیم روی داده و زیاده از سنین سابقه
نسایم الطاف الهی در اهتزاز آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستمدار و الکاء لارستان بحیطهٔ تسخیر
و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ارباب عصیان و طغیان خصوصا علیخان کرایلی و ملکان بکجور و لاریجان و شاهو…
حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع مرقوم قلم وقایع رقم میگردد

ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست آمدن قلاع و ملوک آن ولایه بعنایت توفیق حضرت پروردگار

ولایت رستمدار میانهٔ گیلان و مازندران واقع شده مشتمل بر دشت
و جبال طولش از حدود آمل تا … گیلان و عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای بنی عباس …
رستمدار و مضافات در تصرف اجداد ملوک کیومرث بن بیستون بن گستهم … بوده که نسبت بجاماسب بن فیروز
عم انوشیروان قباد ساسانی درست میکردند و بتصاریف زمان … بعضی محال خصوصا شهر رویان که دارالملک
سابقه حاکم نشین دارالملک رستمدار بوده … ازایشان بکجور
و دارالقیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع بکجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد
والی بکجور بود در زمان جلوس میمنت … ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که بهرام و ملک جهانگیر
داشتند هریک متصرف ملک موروث بودند در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بوده بهرام بپایهٔ سریر اعلی آمده ملازمت
نموده سینه بپادشاهی اختیار نمودند والی نور … خود را پیشکش کرده حسب الاستدعا
… باقطاع او … بود در آنجا … و ملک جهانگیر بکجور … خاص گشته

محمود الشان قهرمان و متصرف ملک موروث بود تا آن حال او بعد از او اولاد ملک بهمن تحریر می یابد القصه چون ملک بهمن بنوعی که
در فوق تحریر پیوست بجزای اعمال ناصواب رسید ارشد اولاد او ملک کیخسرو که در سن [illegible] سالگی بود با برادران و اهل و عیال قلعه
دشمن کور را مسکن داشت و او خزاین و دفاین خود را بانجا نقل نموده و اعتقادش آن بود که تا آن قلعه در دست او و اولادش
است [illegible] ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده و قدرت آن نیافت که دم از مخالفت زند
و ملازمان و اتباع ملک بهمن نیز همان مقدار از ظلم و اعمال ناشایست او آزرده بودند که عدم آن را موجب آسایش خود دانسته
در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت فرزندان او در نیامدند با جمله ملک کیخسرو چاره کار منحصر در آمدن پای سریر اعلی دانسته با چند
کس از ریش سفیدان سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساط بوسی دریافت و متقبل شد که قلاع خود را تسلیم گماشتگان
دیوان عالی نماید و محمد بیک بیگدلی که از عظمای طایفه شاملو مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست آوردن
قلاع و فرزندان مامور گردیده و روانه آن صوب شد و بنیروی دولت قاهره قلعه لاریجان و دشمن کور را که در حصانت و محکمی
شهره آفاق است بتصرف در آورده اموال ملک بهمن از نقود و نفایس اموال و [illegible] و اسلحه و یراق و قلعه و اسباب
ایالت و بزرگی بحیطه ضبط در آورد و اتباع و فرزندان بدار السلطنه قزوین آورده چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطان
حسن وعده فرموده بودند که هرگاه بعنایت الله سبحانه و حسن تائیدات ملک بهمن بدست آمده استیلا بقلاع و فرزندان
او تیسیر پذیرد تمامت ایشان را بدست او دهند و اراده ازلی بدین معنی متعلق گشته بود که عنقریب بمکافات اعمال ناصواب ملک بهمن
با و فرزندان او عاید گردد و بغضب پادشاهی که آن موجی از غضب معز گشته که عنقریب دولت آن سلسله سپری شد
و بمکافات سوء اعمال خانواده او بباد بی اعتباری رفت و مشار الیه قساوت قلب عظیم داشت و [illegible] دلیر بود و با یک
جرمیه عقوبت بسیار کرده و در زندان او جمعی بودند که چهل سال الی حال بانکه خطائی نکرده محبوس مانده بودند و العهدة علی الراوی
شخصی را قتل نمود که عورتی را با انتقام عداوت پدر گرفته چندین سال در زندان او عمرش در زندان بسر آمد **ذکر تسخیر [illegible]**
کجور و گرفتاری ملک جهانگیر قبل از این تحریر پیوست که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف معزز و محترم بود و حضرت اعلی او را
دیوانه ساده لوح دانسته بکمال شفقت با او داشته جماعه جنون بر او غلبه کرده بود همه غلط دیوانگانه با کمال عزت و اعتبار روی
ازین آستان سدره آشیان تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده سالک طریق عصیان
گردید و چون خاطر خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست آوردن اولاد ملک بهمن فراغ یافت متوجه تسخیر کجور
و بدست در آوردن آن بدست پی عاقبت گشته قورچیان عظام [illegible] الله قلی بیک قورچی باشی به تجدید مامور
مامور فرمودند و ایشان از دار السلطنه قزوین متوجه آن صوب شده ملک جهانگیر در قلعه کجور که بقلعه یاران کوه اشتهار
دارد متحصن شد و قورچیان عظام قلعه را محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام می نمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه
توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نموده چند جا بشکست جدال و قوع یافت تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافت در بین
اثنا واقعه غریب روی داد و ستمداریان در مقام غدر در آمدند بمقتضی من حفر لاخیه وقع فیه شامت غدر با آن جماعت

راجع کرد

راجع گردید تبیین این مقال آنکه جمعی از ملکان و عظمای قلعه از قلاع آنجا با یکدیگر موافقت نموده بخیال آنکه قورچی باشی که سردار لشکر است
بتیغ غدر از پای در آورده محصوران قلعه با آن گروه تعهدات نمودند و قورچی باشی حقیقت آمدن ایشان بپایه سریر اعلی عرض نموده [illegible]
فاتحه بر ایشان [illegible] شده مشمول نوازشات شاهانه گشتند [illegible] حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی [illegible] نموده که اگر [illegible]
ایمن نموده احتیاط خود را از دست ندهد و آن جماعه [illegible] مجلس [illegible] گشته [illegible] اردوی [illegible] خدمات [illegible]
رسانیده و همه روزه بخرگاه قورچی باشی در آمده در مجلس [illegible] قلعه [illegible] می کردند و انتظار فرصت می کشیدند و قورچی باشی
با کمال عقل و دانش بقول و فعل ایشان اعتماد ننموده بود تا روزی که قورچی باشی بحمام رفته بود آن جماعه بهانه آنکه در باب قلعه
حکایه ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده بودند شخصی از ارباب موافقت همان ساعت او را از این حال آگاه ساخته قبل از برون
آمدن کس طلب یوزباشیان فرستاده که بگرفتن آن جماعه اشاره نموده و بطرفة العینی بحکم [illegible] سلاسل اغلال در آمدند و بعد از تحقیق حال
بجزای [illegible] که با خود اندیشیده بودند معترف شدند غازیان عظام تیغ تیز را بر آن قوم غدار حکم ساخته وجود نفاق آلود ایشان را [illegible]
مستاصل [illegible] بعد از قتل آن گروه و بدست در آمدن قلعه ایشان ملک جهانگیر از قلعه داری [illegible] آمده برادران را در قلعه [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] آنکوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت و در آن قلعه نیز اقامه نتوانست نمود به بیشه و جنگل در آمده [illegible]
بقای [illegible] بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در میان قلعه نیست و چون در میان [illegible]
[illegible] بسیار کشیده بودند و توپ [illegible] برجی از برج قلعه ریخته [illegible] شده بود و دو سه نفر از قورچیان [illegible]
[illegible] پوشیده و پنهان پای دیوار برج قلعه [illegible] نفط و آتش [illegible] چون [illegible] آتش افروخته [illegible]
[illegible] از آب و آتش با اضطراب در آمدند و از مصادمه و قلعه داری عاجز آمده فریاد الامان بر آورده ابواب قلعه [illegible]
اولیای دولت قاهره گشودند و قورچیان عظام بقلعه در آمده از برادران ملک جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بود بدست آورده
نزد قورچی باشی آوردند و معظم سپاهیان کجور بجزا رسیدند و سایر آن مردم [illegible] بعد از فتح قلعه
غازیان عظام گروه گروه در بیشه ها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشتند از قضاهای الهی جمعی [illegible]
[illegible] سلطان حاکم [illegible] کیلان که حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی می آمدند در راه بملک جهانگیر [illegible]
شدند که با چند نفر از مخصوصان در میان بیشه تغیر مکان می کرده و چون صوفیان مذکور را دیده ملک جهانگیر رفقای خود را
آگاه کرده [illegible] جرات دست از تعاقب باز نداشته به نیروی دولت قاهره [illegible] اقبال [illegible]
بار رسیده [illegible] شده [illegible] رفقا گرفتار گشته صوفیان او را [illegible] اردوی قورچی باشی
گذرانیده [illegible] قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در وقتی که رایات نصرت
آیات از [illegible] عود نموده [illegible] خان را بدست آورده بودند [illegible] حضرت اعلی
لوازم حمد و سپاس حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانیدند و چون [illegible] خان [illegible] ولایت مذکور [illegible]
بظهور آمده بود در اوایل حال [illegible] و مبارک [illegible] شد و بعد از فتح خراسان که [illegible] حسینخان حاکم خراسان شد

بگور بیگ قورچی باشی مرحمت گشت و قورچی باشی برادران ملک جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده روانه درگاه معلی گردید و در
ساوج بلاغ جناب عمدة الخوانین قضا جریان نعش مجهول را مکان مذکور را باتباع ایشان تسلیم نمود از صفحه حیات محو گردید و دولت هر سه طبقه
ملوک سیستان را باقتضاء قضا سپری گشته محل آن ولایت متصرف امرای عظام قزلباش قرار گرفت

ایلغار نمودن حضرت اعلی بر شاهویردی خان حاکم لرستان و بدست در آوردن او و تفویض ولایت بحسین خان پسر خال او

سخن پردازان حوادث
روزگار را عین ملک بدایع نگار در صحیفه سخن سرائی چنین نگاشته بود که چون فرهاد خان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حاتم بیگ
عمدة الخوانین شهریار رعنان از راه خرم آباد لرستان متوجه طبرستان بودند شاهویردی خان عباسی بدیشان توسل جسته
از اعمال سابق در مقام اعتذار آمده و الکای لرستان متصرف او در آمد تعهدات التفاتات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو
تقصیرات خود نمود ایشان مصلحت وقت او در استمال عنایت شاهانه کرده نوشتند اگر چه او برابر جرأت و جساراتی که از او در کشتن
اخوره لو سلطان بهارلو و بعضی اعمال که بعد از آن از او بظهور آمده تادیب و تنبیه او در ضمیر منیر جایگیر گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض
و مسامحه نمیداد اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداخته اعتماد الدوله و فرهاد خان زار دفتر نمودند و چند گاه در کار او تغافل ورزیدند اما از انوار
اوضاع او بوی اخلاص استشمام و رو و لطف و امان نرسیده و چنانکه شیوه زمینداران حال است رعایت دو طرف کرده با جماعت روم
و حکام بغداد و ترک مراسله و آمد و شد و تحفه فرستاده در مزاج مبارک اشرف گران آمده پسندیده خاطر انور نبود
و او نیز بر افعال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از ایلغار حضرت اعلی خوفناک بوده بدین جهت بخرم آباد و سیلاخور
که بر سر راه و نزدیک است نمی آمد و در ییلاق بجهت استحکام گرمای تکلیف می نمود قشلاق بخرم آباد آمده در این اثنا سید مبارک ولد
سید مبارک که جدت از روی ادعا متوجه طبرستان شده در حدود لرستان بدست مردم شاهویردی خان در آمد حضرت اعلی
ابوالقاسم قورچی ایواغلی بجهت آوردن او فرستادند و شاهویردی خان چند روزی قورچی را بحرف و صوت نگاهداشته در فرستادن
تاخیر نمود و بحیله و تزویر متکلف شد چنانچه میانه او و ابوالقاسم بیگ سخنان درشت گفته شد و آخر عذر فرستادن و علاجی نیافت
او را باکراه و اجبار فرستاد اما قورچی مذکور اطوار ناهموار مشاهده کرده و از باطن او را مغرور و متمرد داشت و این معنی علاوه انحراف مزاج اشرف گشته
بر قمع او جازم شدند و او نیز همیشه اظهار می نمود که هرگاه حضرت شاه بر سر من ایلغار نماید پیش از رسیدن خبر می شود و نهایت
یقین نموده بود که هرگاه موکب همایون از دار السلطنه قزوین بطرفی حرکت نماید منزل بمنزل او را خبر رسانند در این اثنا بمسامع جلال
رسید که شاهویردی خان در خرم آباد در خیمه اقامت نصب نموده اراده ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر سر بر زده با خواص
و معتمدان مشورت نمودند اما بسیاری از ارکان اطلاعی از کنون خاطر اشرف نداشته و آنحضرت دور اندیشی میفرمودند که شاهویردی
خان که مردی آگاه و با رای و هوشیار است از محافظه حال خود غافل نیست بجهت اشتباه و اظهار رفتن اصفهان فرموده با تصوب حرکت آمدند
تا قلعه ساوه رفته از ساوه بآوه تشریف بردند و از آوه عطف عنان بجانب لرستان فرموده ایلغار کردند تا قصبه بروجرد که نزدیک
به بیست و پنج فرسخ است ایلغار کرده مطلقا از حرکت نیاسودند و اسبهای اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار مانده بودند بجولانگاه بروجرد
زیاده از پانصد کس در موکب همایون نمانده بودند و از آنجا بجهت آمدن جمعی از جنود ظفر ورود اندک توقفی نموده باز از آنجا سوار شده

تا سی و پنج فرسخ راه پیموده بودند و چاشتگاه بظاهر قصبه خرم آباد رسیدند و در آن حین زیاده از چهل و پنجاه نفر از قورچیان و غلامان
و شاطران همراه نبودند اما خاص از کنار قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه واقع است گردیدند که بر دور خانه او محیط گشته او را بدست
آورند اما از سپاهان او هر روز قاصدی میرسید و خبر توجه رایات جلال باصفهان می گفت با این همه اعتمادی کرده و میگفت که تحقیق
که تا قلعه ساوه عطف عنان بلرستان نخواهند جزم و احتیاط مرعی داشته و در کنار رودخانه برسمت راه صیمره خیمه ای که جای قرار
مشورت زده در آنجا می بودند چند اسب از خود آزموده را یاخته داده از خانه بیرون آورده با زین و لجام در پهلوی خود بسته بود و هنگام
قاصدی دیگر از ساوه رسیده گفت تا آوه همراه موکب همایون بودم که متوجه اصفهان گشتند در غیر تبه فی الجمله خاطری جمع کرده
بود اما روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم آباد رسیدند صبحی شخصی آمده گفت که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار می
آمدند و شاید پادشاه باشند اما از آنجا که بجهت عاقبت طلبی بیدار با او غدر و بیوفائی نمایند جزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع جمیع سپاه
مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر مرصع آلات خود را بار کرده با چند نفری از خدمتکاران
معتمد روانه جانب صیمره نموده خود لحظه در لا میرزا (?) ایستاده بود چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند و در کنار
باغات راه غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاهویردی خان بود افتاده اند و شاهویردی خان چون از دور سواران
بیگانه دید راه فرار پیش گرفت غلامان باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کردند و چون از عقب کومک دیر رسید و اطلاع نداشتند
اما چون حضرت اعلی بمنازل او رسیده مشخص شد که او در خیمه می بوده تا از میان باغات بیرون آمده بخیمه رسیدند او نیم فرسخ راه
قطع نموده بود لحظه توقف نموده که جمعی از عقب برسند و دیر رسیدند اسبان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده
بودند که قدرت پیش رفتن نداشتند و تعاقب او بنفس همایون در آن وقت مقتضی عقل و دور اندیشی نبود و از حزم و احتیاط دور می نمود
و تا سه روز در خرم آباد در محل اقامت او اقامت انداخته توقف فرمودند اکثر قبایل و عرب الوار که در آنجا اقامت داشتند ملازمت اشرف دریافتند
و حضرت اعلی حسین خان و منصور بیگ سلورزی (?) که خال شاهویردی خان بود بمحافظه ایل و الوس مامور ساخته و چون در این
سال دو کس از مخالفان دولت و عصیان طغیان کرمخان کرامی و ملک جهانگیر والی کور باشند مدت دو سه ماه آن اخلاص شعار
گرفتار شده بودند حضرت اعلی بود این کلام عرب کاشتی الا وقد والا بکر فشاری شاهویردی خان نیز مصروف داشته
بهمراهی الطاف الهی و همعنانی قاید اقبال بدین عزیمت بطرف صیمره توجه فرمودند و در آنجا مشخص شد که شاهویردی خان نیز
مصرف داشته در صیمره و آنجا نیز توقف ننموده خود را از لرستان بیرون انداخته سبکان حضرت اعلی در صیمره توقف
نموده غلامان خاصه شریفه را بسرکردگی اسد ویردی خان تولقا آقا بیج جمعی دیگر از ملازمان رکاب اقدس بجهانی قنبر بیگ سلاخدار
باشی بتعاقب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که مظنه نفس او بود رفتند شاهویردی خان لشام یخ نامی از اقوام خود که
از جانب رومیان سنجق قلعه چنگله توابع بغداد پناه برده باعتماد آنکه لشکر قزلباش پای بر زمین رومیه نخواهند نهاد در آن
قلعه توقف نموده بود چون اردبار با دروی آورده قاید اقبال راه طلبکاری او پیموده از جنود ظفر ورود الله ویردی خان
و غلامان را از قضای ربانی بسمع برسید که آن قلعه صورا افتاد و از شخصی که کاه و باری می نمود خبر گرفته مشخص شد که شاهویردی خان

با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده محافظه آن کرده و جای ضعف نیافته و جمعی از شجاعان کار دیده جنگ نموده در پای قلعه پیاده شده
از روی تخته پل دروازه شکسته و مردم قلعه آگاهی یافته بر برج و باره بر آمده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین بضرب تیر و تفنگ آمد و شد
آغاز نهادند و غلامان که بدروازه قلعه رسیده بودند از هم باز نخواست پادشاهی و ضبط سردار لشکر نصرت با آتش [illegible]
آتش در در قلعه زده سپرها بر سر کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند چون شعله آتش زبانه کشیده بود در زبان
قدرت بیرون آمدن و افروختن آتش نیافتند و تا رب منصور شده فرجه بهم رسید غلامان سپرها بر سر دویده و نقصان
دلاوری از میان آتش بقلعه در دویدند و داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر روی حصار بعضی دیگر بر بام خانه ها بر آمده بجنگ
مشغول شدند شاهوردی خان بر بام خانه خود بر آمده تفنگی در دست داشت هر چند خواسته که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفت
از وفور غیرت و تند مزاجی اعراض بروی غلبه کرده تفنگ از دست انداخته تیر و کمان بر داشت صحیح القولی از او نقل نمود که چون
[illegible] شده که کمان [illegible] داشتم که رشته و تیر گسیخته شده و بخت از من روی بر تافته ادبار غالب و ادبار محاربت نگذارد
تیر و انداخته دست از محاربه باز داشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارید بیت با قضا [illegible] آمد با قضا
[illegible] آویخت و کس فرستاده از الله وردی خان التماس نمود که حکم کنند که احدی با اولیای من متعرض [illegible]
نگردد با جمله غلامان متعاقب یکدیگر [illegible] و از آتش عبور نموده بقلعه در آمدند و چون الوار دست از جنگ کشیدند حسب الفرموده
الله وردی خان با او لوازم مردی بجا آورده جمعی را بمحافظه و محارست اهل حرم و فرزندانش تعین نمود شاهوردی مذکور که [illegible]
رومی و حاکم آن قلعه بود چون در میان جنگ زخمی مهلک یافته بود او را همراه باردو آوردند که جراحان بمعالجه پردازند چون باردو
رسید از هم گذشت و معدودی چند که با شاهوردی خان در آن قلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته شده بعضی دیگر گرفتار و برخی [illegible]
کشته و الله وردی خان شاهوردی خان را با فرزندان و متعلقان و گرفتاران مصحوب خویش گردانیده باردو آورد و در
آب صد مره زنجیر بر گردن او نهاده سر زنجیر الله وردی خان بدست گرفته بدولتخانه همایون آوردند و زبان حال [illegible]
مقال مترنم گشت بیت سری کز طوق تو [illegible] مباد از طوق [illegible] شاهی شاهوردی خان جوان خوش [illegible]
بنکو قیافه بود اگر اندک [illegible] که در [illegible] تنها [illegible] احتمال قریب داشت که مظهر [illegible]
و غرور که در [illegible] وقتی حضور [illegible] بنکبت [illegible] حضور اقدس [illegible] شاهان [illegible] سلوک کرد [illegible]
و شقاق نمایان بود میرزا خرد [illegible] آمد و او را با چند نفر از هواخواهان در همانجا بیاسا رسانیدند [illegible]
استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که [illegible] شاهوردی خان رفته بودند بطرف [illegible] رفته در انجا [illegible]
بتاراج و غارت نموده بودند حضرت اعلی غارت مذکور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند [illegible]
باز [illegible] از صد مره کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیگ سلوزی را [illegible] فرموده بحکومت لرستان [illegible]
و بند [illegible] محال قریب بغداد [illegible] سلطان [illegible] حسین خان مذکور تفویض یافت و چون جماعت [illegible]
مندل با جماعت سلوزی [illegible] شاهوردی خان را اولاد شجاع الدین که در میانه جماعت [illegible] بود [illegible]

نمرده بحکومت حسین خان [illegible] آگاه بود و از آن مورد غضب شاهانه گشته مفسدان آن طبقه را با جمعی دیگر از الوار که منشاء فساد [illegible] شده
بجزا رسانیدند [illegible] از اولاد شجاع الدین که در میانه جماعت [illegible] بود مجهول گردیده [illegible] شاهوردی خان از قلعه الموت [illegible]
اما بزمان [illegible] از حال ایشان ع [illegible] که خبر شد خبری باز نیامد القصه بحکومت [illegible] عباسیان در لرستان [illegible] باشد و سایر الوار
بعبارت حسین خان شکسته رایات جلال [illegible] منصور [illegible] حضرت معاودت نموده حسین خان [illegible] شاهانه در حکومت آن
ولایت استقلال یافته روز بروز پایه قدر و [illegible] می یافت تا حال تحریر این نسخه عالم آرا که سنه هجری [illegible] الف رسیده
کمال شوکت و اقتدار بحکومت [illegible] الوار مشغول است [illegible] زمان اولاد شجاع الدین [illegible] قدرت [illegible] ذکر

گرفتاری علیخان کرایلی و معاقب شدن او بکفران نعمت

سابقا نگاشته کلک بیان گردید که علیخان کرایلی از طریق اخلاص منحرف
گشته مسالک طریق عصیان و طغیان شد حضرت اعلی [illegible] بعضی محال با [illegible] خان کرایلی [illegible] قلعه های حصار [illegible] علیخان [illegible]
گرفته و بعضی محال [illegible] بدرویش [illegible] تفویض نمودند [illegible] خان شاملو [illegible] قلعه های حصار [illegible] علیخان [illegible]
گرفته و در [illegible] درویش [illegible] حنیفه [illegible] سفیدان کرایلی [illegible] شده رضای خاطر اشرف [illegible]
بخدمت درویش [illegible] حنیفه [illegible] کرایلی [illegible] علیخان قرین [illegible] سامان می گشت [illegible]
پیمان او [illegible] بود و از عبد المؤمن خان [illegible] گشته [illegible] اشرف آمده بود و اعتمادی باو [illegible]
رفت [illegible] منصور خان بیگ کرایلی که با او نسبت قومی داشت [illegible] شاملو [illegible]
ملاقات نمود منصور خان [illegible]
سازد و بمعاونت یکدیگر در آن ولایت [illegible] فساد قیام نمایند منصور خان بیگ چون [illegible] فساد مجتنب بود علیخان [illegible]
آلوده [illegible] ملاحظه کار خود [illegible] کرایلی کرده [illegible] سیاست [illegible]
و محبوس ساخت [illegible] بپایه سریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسین [illegible] فرستادند که علیخان را بپایه سریر اعلی آوردند [illegible]
در میان کرایلی رفته [illegible] لرستان معاودت نموده [illegible]
رسیده بودند آورده بنظر اشرف رسید [illegible]
ذات [illegible] کفران نعمت که بدترین [illegible] است اقدام نموده موجب انواع سیاسات شده [illegible]
همچنانکه دیده [illegible] از مشاهده صنایع الهی پوشیده گشته بود [illegible] حدقه بیرون آورده [illegible]
و قطع بعضی از اعضا و جوارح او کرده عبرت للناظرین [illegible]
احدی از رعیت و سپاهی [illegible] آن نمود که [illegible] بمحافظه او پردازد بیت نکاز نعمتی [illegible]
خوشا حال [illegible] عاقبت احوال [illegible]
خود را [illegible] **ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد**
[illegible] دیگر از سوانح اقبال که در این سال روی نمود فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهوره **ماژندران که از قلاع مشهوره جهان است**

تبیین این مقال آنکه در سال گذشته که فرهاد خان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران را بحیطهٔ تسخیر درآورده الوند سلطان برادر
خود را در مازندران گذاشته بود قلعهٔ اولاد را که از آثار قدیمهٔ پادشاهان و در متانت و استحکام از قلاع طبرستان است در تصرف الوند
دیو بود و او بحسب ظاهر اطاعه درمی آورد و بعضی از مازندرانیان بمصاحبت الوند دیو و مفسدان ولایه که چاشنی حکومت در مذاق
ایشان جاگیر شده دل از آن برنمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت شاه بنده تقدیم نمیرسانیدند و الوند سلطان
بمصلحت وقت با الوند دیو و آن جماعه مدارا پیش گرفته چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر و موافقت یاغیان مازندران
متهم ساختند اگرچه مشار الیه اندک بهره از جنون داشت اعمال و افعالش موافق قانون عقل نبود اما بمعنی غرض تعصبی جنون کامل
نتواند بود و از دور نمیشود بالجمله چون رایات جلال از سفر استرآباد عود نمود ساحت آن ولایه را از خار غرض ارباب طغیان
پاک ساخته بود و فرهاد خان تکیه بر اقبال شاهی کرده بدان صوب شتافته بود و نخست برادر خود را که متهم بیاغیگری شده بود گرفته
پای بسته براه عراق فرستاد و چون در ضمیر اشرف ظاهر بود که او بمعنی نسبت با او افراه است و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف امر کرده
کرده باشد از سفاهت و بیعقلی و آثار جهل و جنونست یا تواند بود که بحسب ضرورت چند روز با دشمن مدارائی کرده باشد بر جریمه تقدیر
او را مطلق العنان ساختند و فرهاد خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل ممالک طبرستان شده میانه او و الوند دیو
نخست مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک بهمن بیاس حال خود را ملاحظه نموده اصلا از خوف جان راضی بملاقات نشد فرهاد
خان از اطاعت او مایوس گشته متوجه محاصرهٔ قلعهٔ اولاد شد الوند دیو چون [illegible] ناصری که او را از مضیق محاصره و لشکر قزلباش
خلاص سازد گمان نداشت خود را محصور ساخت اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشته خود با معدودی از سواد افغان
روی بجنگل نهاد و فرهاد خان بمحاصرهٔ قلعه پرداخته بجد و سعی تمام کار بر محصوران تنگ ساخته جمعی از اهل قلعه باداد احسان امان خواسته
چاره بجز بیرون آمدن و قلعه سپردن نیافتند بیمن اقبال بیزوال شاهی تسخیر پذیرفته تمامه اموال و اسباب و متملکات الوند دیو
و اتباعش بدست درآمد و حقیقت این فتح و تسخیر بپایهٔ سریر اشرف عرض کرده روزی که رایات جلال از قزوین برسم
سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعهٔ اولاد رسیده فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه
و جلدوی شایسته سرافراز گشت و الوند دیو بی سر و سامان در سر جنگل گردیده هر روز در جائی و هر شب بمقامی در کمال
بی آرامی بمقام داشت باقی احوال او در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد ان شاء الله تعالی

در اوایل اینسال ذوالفقار خان که بایلچیگری بروم رفته بود مقضی المرام معاودت نموده

مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان مصالحه از جانب خواندگار آورد و هم درینسال میر ضیاء الدین کاشی خواجه ابو النصر
خوافی ایلچیان حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانروای هندوستان با رخصت الانصراف ارزانی داشته بخلع فاخره
و انعامات وافره سرافرازی دادند و منوچهر بیگ ایشک آقاسی باشی غلام خاصهٔ شریفه بایلچیگری هند مامور گشته برفاقت میر
ضیاء الدین روانه شد و تحف و هدایای نفیسه ایران علی قدر القیاس و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب آنحضرت رقم آمده
در آن نامهٔ نامی بقلم صداقت آمیز رقم نگارش یافت که چون همت والا نهمت بر تسخیر خراسان و استرداد آن ملک موروث مقصور

درین چند سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران روی داده بجهت شواغل عظیم که در دفع دشمنان خانگی پیش آمد بدفع دشمنان
بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار انتزاع آن ولایات از ید متغلبهٔ اوزبکیه که پیش نهاد همت والا بود
تیسیر پذیر نگشت و اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمانفرمای روم در مقام وداد و دوستی درآمده و از جانبین ابواب
مقدمهٔ الفت و اتحاد مفتوح است که همت بدفع مخالفان اوزبکیه و محاربه با عبدالله بسته اراده آن است که پای قضای زمانی با جنود نصرت
در روز فراغ بالش و اتفاق چند ساله و آن ولایت کرده بدیم و نیروی بخت و مددکاری اقبال باسترداد ملک موروث
بالکلیه نفرتانیم سعادت بهر سلطنت تمام همت پادشاهانه و امداد و اشفاق چه دامانه ما قرین افزاید و اکرام و احترام در رفع ما شده
همه باره متوجه باطنی مددکار باشند ع هرچه کند همت مردان کند و ایلچیان را از زمین اعزاز و احترام از راه کیچ و مکران روانه
فرمودند و چون تا غایت دار السلطنه قزوین بوده گاه گاهی بجهت انبساط خاطر از سبیل سیر و شکار رحلت بدار السلطنه اصفهان که رشک اقالیم
دانش و نیز از غایت خوبی و لطافت جانش گفته اند بیت اصفهان نیمهٔ جهان گفتند ٭ نیمی از وصف اصفهان گفتند ٭ تشریف برده به
تنزهات آن عرصه دلکشا ببهجت افزای خاطر انور بودند خصوصیات آن بلده جنت نشان از استعداد مکان و آب رودخانه
زاینده رود و جویهای کوثر مثال که از رودخانه مذکوره منشعب گردیده بهر طرف جاریست در ضمیر انور جاگیر گشته همیشه خاطر
اشرف بدان متعلق گشته بود که در آن بلده شریفه رحل اقامت انداخته توجه خاطر بترتیب التعمیرات مصروف دارند لهذا درین
سال که مطابق سنهٔ الف هجریست رای جهان آرای بدان قرار گرفته که دار السلطنه مذکوره مقر دولت ساخته عمارات عالی
طرح نمایند بدین نیت صادق و عزم لایق متوجه آنصوب گشته زمستان را بعیش و عشرت و عرفی فرمودند و دولتخانهٔ مبارکه نقش
جهان که زاینده اکثر اوقات را بسیر و شکار صرف میفرمودند و شبها مجلس بهشت آئین ساخته بساط عیش و عشرت گسترده می
و ایام بهار عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان را بانجام آن میکوشیدند و از دروب شهر که ب
دروازهٔ حرم باغ نقش جهان واقع و بدروب دولت موسوم است از آنجا تا کنار زاینده رود خیابانی احداث فرموده
چهار باغی در هر دو طرف خیابان و عمارات طبقه در درگاه هر باغ طرح انداخته و از کنار رودخانه تا پای کوه جانب جنوبی
شهر انتهای خیابان قرار داده اطراف آنرا بر امرا و سلاطین و اعیان دولت قاهره قسمت فرمودند که هر کدام باغی طرح انداخته در
درگاه هر باغی عمارتی مشتمل بر درگاه و ساباط رفیع و ایوان و بالاخانها و منظرها در کمال زینت و زیبائی ترتیب داده و به
انتهای خیابان باغی بزرگ طرح جهه خاصه پادشاهی طرح انداخته بباغ عباس آباد موسوم گشت و پلی عالی مشتمل بر چهل ستون
بطرز خاص میان گشاده که در هنگام طغیان آب در کل یک چشمه بنظر می آید قرار داده اند که بر زاینده رود بسته و هر دو خیابان
بیکدیگر اتصال یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد [illegible] از دو طرف خیابان را بیکدیگر اتصال داده جوی آب از آنجا
جاری گرده که درختان سرو و چنار و کاج و عرعر غرس شود و از میان خیابان نهری سنگ بست ترتیب یابد که آب از میان
خیابان نیز جاری باشد و در برابر هر عمارت چهار باغی حوضی بزرگ بر مثال دریاچه ساخته شود القصه هر کس از امرا و اعیان در کار
عمارات بوقوف معماران و مهندسان شروع در کار کرده و انجام آن ساعی گشته و از آن تاریخ تا حال که سنهٔ هجری یکهزار و بیست

والف رسیده و این نگارنامه تحریر یابد عمارات با صفا و باغات دلگشا بنوعی که طرح نگارخانه ابداع در روضه نعیم مبارک
اشرف طرح افکنده بود بحیز ظهور آمده بکمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافت درختان سر بفلک افراخته اشجار میوه دار
گوئی بلطف جنان همه در بر دار و الحاصل هر باغی از آن رشک فزای باغ جنان و عمارات دلفریبش که بنقوش مذهب زرین و بصور بدیع
مصوران نادره کار آراستگی یافته و سدیر و خورنق از این نشانی است بلکه در روضه کسی نظیر و عدیل آن بحیز خیال و گمان نیامده و بعد از آن
شهر عباس آباد نیز در جانب غربی چهارباغ جهت سکنی تبریزیان بنوعی که در محل خود تحریر خواهد یافت طرح انداخته اتمام داده محلات
معمار همت والای شاهی حسب الامر ترتیب یافت [illegible] خطه فرح افزای اصفهان پرداخته شد و آن بلده طیبه را از عمارات و باغات
و منازل مرغوب دلگشا و رواقها و منظرهای عجب افزای قیصریه و چهارباغ و چهار بازار و مساجد و حمامات و خانات عالیه
معمر جامع ساخته شد والیوم خلد برین داغ غبطه بر جبین دارد و امروز چنانچه کمال اسمعیل گفته: اصفهان خرم است و مردم شاد
این چنین عهد کس ندارد یاد و این قطعه در تاریخ طرح چهارباغ گفته شده بود: قطعه: اتفاد عجب چهارباغی که غیرت [illegible] گر رضوان ثانی
خلد گوید رسید، چه تاریخ آن از دل پرسیدم گفتم، بهشت نگارم دل شاه برآید، و دیگر از سوانح آمدن الکسندر خان و سیمون خان سلاطین گرجستان
ایلچیان [illegible] پاپا پسر والی فرستاده اظهار اخلاص و بندگی کرده پسران یوسف آقا و دختران حور سرشت ماه سیمای
اولاد و عطای گرجستان که سزاوار خدمتکاری حرم اقبال شهریار بیهمال و قابل خدمت مجلس بهشت آیین ایام تزئین بودند ارسال
داشتند و آثار اخلاص و یکجهتی بظهور آوردند ایلچیان مذکور از [illegible] اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان سعادت نمودند کامکار
کشان قضا پیوسته اسباب عشرت آنحضرت انجام میدادند دیگر از وقایع اقبال آنکه محمد یار خان ولد [illegible] خان
که بعد از فوت پدر برتبه ایالت و خانی سرافراز گشته بحکومت استراباد بدستور والد ماجد بانتظام شده بود بدست [illegible]
اوغلو بقتل آمده قلیچ بیک نام برادر کوچک [illegible] قضیه کشته شدن برادر از استراباد احرام ملازمت [illegible]
بنیاد البسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داد [illegible]
و لوای نشاط ارجمند معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند در [illegible] در آن بلده جنت نهاد در کمال فراغت و کامرانی
رسانیدند اما هیچ وقت از تدبیر امور دولت غافل نبودند و همواره نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان بر صفحه خیال می نگاشتند
و استدعای حصول این مطلب از درگاه حضرت واهب العطایا نموده و همواره از روح مقدس حضرت امام الانس والجن
استمداد می فرمودند و عاقبت بیمن نیت صادق و رجاء واثق [illegible] مطالب رسیده از اول سال [illegible] میمنت مآل
فتح و فیروزی بر چهره آمال و امانی [illegible] بنام آنحضرت و فیروزی [illegible] شرح این داستان [illegible]
بتوفیق ملک منان رقم زده کلک بیان میگردد ان شاء الله والتوفیق

باز فلک انجمن افروز شد • نوبتی خسرو نوروز شد • کوکبه خسرو گردون
سمند [illegible] • صحن چمن باز چه صحن بهشت • تازه شد از مقدم اردیبهشت • خنده گل [illegible] یاسمین [illegible]
آیین بخش بارگاه [illegible] دولت افزون [illegible] اقبال [illegible] آغاز فرخنده انجام در روز شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده حضرت

اعلی شاهی در دارالسلطنه اصفهان بعشرت مشغول بود در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم عنبر بیز [illegible] مشکبو و از [illegible] عنبر آگین بود در گلگشت
مسرت و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت مشغولی داشتند و در اوایل اقبال محمد علی بیگ ایشیک آقاسی باشی که برسم
رسالت [illegible] فرستاده شده بود [illegible] کوکلتاش [illegible] بتقبیل آستان اشرف رسیده چون در رسالت
[illegible] از اعاظم نقبا ماوراءالنهر و خواجگان نقشبندیه با کوچ خود که از سادات
سلاطین کاشغر بود بعقصد گذاردن حج اسلام همراه محمد علی بیگ [illegible] حضرت اعلی او را اعزاز و احترام و اکرام
بسیار نموده [illegible] روانه سفر مبارک بیت الله الحرام فرمودند اما در راه اجل موعود در رسید و بمقصد نرسید و چون
قضا در زمان معظم [illegible] خراسان که ممدوح جمهور سخنوران [illegible] حضرت اعلی همواره [illegible]
آن را پیش نهاد همت ساخته [illegible] مشهد مقدس [illegible] امام الانس والجن
که زینت افزای ملک ایران [illegible] دارالسلطنه هرات که مولد فضلا [illegible]
آنحضرت اما بمقتضی الامور مرهونه باوقاتها [illegible] در این اوقات که فی الجمله فراغی از [illegible]
صورتی حاصل گشته [illegible] اطراف [illegible]
نزاع عبدالمؤمن خان با پدرش [illegible] کوکلتاش حاکم هرات که از [illegible]
با امرای عبدالله خان و معتمد دولت او است بجهت خوفی که از عبدالمؤمن خان [illegible] جهان پناه بازگشت نموده دعوی
اخلاص نموده [illegible] عبدالله خان [illegible] الفت و آشنائی [illegible] محبت و دوستی [illegible]
در این وقت که [illegible] پدرش [illegible] نزاع و جدال [illegible]
خان طرح آشنائی انداخته [illegible] ایلچی [illegible]
نموده [illegible] مشهد مقدس [illegible] عبدالله خان [illegible] روی توجه بخراسان آورده
و در این هنگام که پدر و پسر [illegible] بیکدیگر مشغول اند عبدالله خان بجهت عقوق و عصیان که از پسرش [illegible] شوکت و قدرت
کوشید [illegible] که تسخیر آن محال [illegible] ایلچی
منصوری [illegible] محمد علی بیگ [illegible]
تحف و هدایا [illegible] آماده [illegible] ساخته [illegible] سفر خراسان [illegible]
که از ممالک محروسه [illegible] در موکب همایون باشند [illegible]
کوکلتاش [illegible] توجه خاطر اشرف [illegible] مشهد مقدس [illegible] قاصدان از اطراف و جوانب خراسان
که عبدالله خان عالم فانی را وداع کرده رخت بعالم بقا کشید و اکثر امرای او [illegible] محمد باقی بی که دیوان بیگی و عمدة الملک
دولت عبدالله خان بود [illegible] با سلطنت و پادشاهی عبدالمؤمن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته [illegible] نظام مهام
دولت را بکف کفایت او نهادند اما [illegible] سلطان برادرزاده عبدالله خان و [illegible] سلطان [illegible]

و بعضی امرا که در سمرقند و تاشکند بودند بجهت آنکه اعتمادی بجانب او نداشتند با جمال استقلال او بمعنی سر باز زده با اتفاق یکدیگر
خاطر بجانب عبدالمؤمن قرار داده بودند از امرا و اعیان او و دیگر کس از عبدالمؤمن خان خوفی داشت بر سر ایشان جمعیت نموده و عبدالمؤمن
خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده میان او و دیگر سوزش و آشوب در میان آمد و بعد از آنجنبی این اخبار در ضمن خراسان بیشتر
از پیشتر در خاطر اشرف سوز یافته همه والا نعمه با مضا این عزیمت مصروف داشته شد و چون در صدر صحیفه اول ایمای شد که
بنابر ارتباط کلام و تناسب مقام در رشته تحریر در می آورد در نوشت ناگزیر است که بعضی از احوال عبدالله خان و عبدالمؤمن
خان و سبب وحشت و نزاعی که میان ایشان بتدریج پدید آمده و قضیه فوت عبدالله خان و جلوس و قتل و اختتام احوال او که
در طی حالات سفر خراسان از آن چاره نیست بر سبیل اجمال قمزده کلک گشته چند از گزاینده بر سر مدعا رود و دیبا برای ان
عنان کمیت خوش خرام قلم را در میدان قضایاء مذکوره بجولان در آورد

شاهدان سیر اخبار پیستاری شاطلکان کلک بدایع نگار در عرصه منیر بزم آرایان طرب‌خانه آگهی
بدین آئین جلوه میسنماید که عبدالله خان با عبدالمؤمن خان پسر یکگانه والد بود محبت مفرطی داشت و او را بامی گفت و در تربیت
او مبالغه می نمود و در اوقوره اساطین چنگیزی پادشاه را خان می نامند پادشاهزاده را تا پایه بلند مرتبه سلطنت نرسد سلطان می گویند
اما عبدالمؤمن خان در زمان حیات پدر بلقب رجمند خانی معزز و گرامی بود چنانکه مردم ماوراءالنهر او را دیگر عبدالله خان را خان
کلان و عبدالمؤمن خان را خان خردی گفتند بحکومت ولایت بلخ و نواح را با او داد و از تسبیح خود واعداد پدر ولایت بدخشان را نیز از تصرف
سلطان زادهای چغتائی بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود و در سال تنگوز ئیل سنه اربع و تسعین و تسعمائه که عبدالله خان بلده
فاخره هرات را که بعد از یازده ماه محاصره بنوعی که در ضمن قضایای ابتدای تحریر پیوسته تسخیر نمود و چون عبدالمؤمن خان در تسخیر
آن بلده و فتح قلعه اشبه سعی بسیار نموده بود بلخ و نواحی که الکاء او بود و ترتیب جواز داشت ضمیمه داشت که حکومت هرات را
با و دهد عبدالله خان بجهة حداثت سن و قلت تجربه و روزگار و حمق او بانواع اشفته پیر قلبا با که از بزرگ سیدکان دولت او بود مرد
صاحب رای و کاردان آزموده بود اندر انی داشت و آنچه از ممالک خراسان بحیطه تسخیر در آمده بامرای او دیگر قسمت نموده و دین محمد سلطان ولد
جانی بیک سلطان خواهرزاده خود را که بتعلیم سلطان مشهور است با برادران در آنکا و خراسان الکا داده و در اینجا گذاشت و از ولایات
مفتوحه خراسان چیزی بپسرش نداده و را با این سخن تسلی می نمود که چون تو ولیعهدی همه بتو تعلق دارد اگر چه باعث آزردگی
پسر گردید اما در آن ولایه قدرت اظهار آن نداشت تا یازده سال از جلد الخامس و ذکر من بعد آنچه از ممالک خراسان بسعی او
مفتوح گردید و تعلق بکیر در او این حقیقتش میدول افتاده در سنه اودیل ایل مشهد مقدس کشیده محاصره نمود و در آن
قضیه تیم سلطان و امرا و عبدالله خان که در خراسان بودند حسب الامر با مدد او آمدند بعد از آنکه آن بلده سرافراز بحیطه التسخیر
والتصرف در آمده از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین نیشابور و ترشیز و آنچه از محال خراسان بتدریج تسخیر نموده از جانب
خود حکام تعیین بکرد و بعد از این قضایا بتسخیر ولایه اسفراین و با ورد و درون و با خبوشان و سایر محال که ملک سروش نور محمد خان بن
ابو محمد خان و طایفه او دیگر ایخان بود که مدت محبت بسته آن ولایه را چنانچه سمت تحریر یافته بقبضه التصرف در آورده بود محمد خان

او را در ملک موروث بیرون کرده و از این فتوحات که او را دست داده طرح سلطنت انداخته شوکت و قدرتش روی در ازدیاد
نهاد و چون عبدالله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام حیات او صاحب قدرت و شوکت بوده باشد که از تو
او بنی اعمام و سلاطین او دیگر که الیوم گردن بطوق فرمانبرداری در آورده‌اند با پسرش منازعت نتوانند نمود و در تربیت او
می کوشید تا آنکه بیست هزار جوان کار آمدنی در ظل موکب او جمع آمدند کمال استقلال یافت و بخار نخوت و غرور در کاخ
دماغش راه یافته نسبت با پدر در مقام عصیان در آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده و چون در وقتی که عبدالله خان
بر بلده بخارا مستولی شده سلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات بود و او را جنوره پادشاهی چنگیزخانی نام سلطنت بر وی اطلاق
نموده سکه و خطبه باسم او کرده بود و بالکلیه امور در قبضه اختیار عبدالله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی جز نامی نداشت
و او نیز گاهی از جهل و غفلت بیکشت پدر شده اولی آنست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را بمن گذارد و چون
معظم بلاد خراسان بتصرف او در آمده بود میخواست که کل الکاء خراسان تا بلخ و کنار جیحون او را صافی کرده و دیگر صاحب
هرات از میر گردد و قبول نمیشد و از آن دیگری میگفت که اگر پدر هم هرات را بمن نبخشد بجزور بر سر امیر قلبا با رفته بقهر و غلبه میگیرم
این سخن بعبدالله خان رسیده نسبت بپسر سوء مزاجی بهم رسانیده هر چند عبدالله خان یک پسر داشت که ولیعهد خود میدانست اما
از جهل و غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا او بی‌صبری نموده اراده نماید که بی‌رای اختیار ساخته خود پادشاه شود و او را
جبرا در زمان حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی نموده ببین جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر در آمده او را از تردد
ملک گیری منع کرده بامرای خراسان پیغام داد که دیگر بامر و نهی او التفات ننموده به هر طرف لشکر کشد رفاقت ننمایند لهذا
چند مرتبه که عبدالمؤمن خان بتسخیر ولایه سبزوار و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش بود آمده از عراق حضرت اعلی
شاهی بدانجا توجه می فرمودند تیم سلطان و برادران امرای عبدالله خان که در خراسان بودند همراهی او نمی کردند و چون
اراده‌اش مقرون برضای پدر نبود او نیز دیگر کاری نتوانست کرد و پدرش پیغام فرستاده بود که گرگ زیاده روی
کرده در پی محال خود باشد و با الکائی که با و داده شده قناعت نموده و پای در دامن قناعت کشیده نظر بمحال این و آن و مردم
اسکندر خان نمیشد که او همچون من نمی‌تواند بود و من همچون اسکندر خان نیستم اما عبدالمؤمن خان دل از آرزوی ملک گیری
بر نمیداشت و همواره در باب میر قلبا با و کوکلتاش عالیش شکایت آمیز می نوشت و عبدالله خان پسر را در بین ارده صاحب
غرض دانسته التفاتی بسخن او نمی نمود و این مقدمات میانه پدر و پسر غباری بهم رسانیده اقطاع باعث اما رنجانیدن پدر
امری که مشعر بر خلاف باشد بمنصه ظهور نمی آورد تا آنکه در سنه تنگوزئیل سنه الف عبدالله خان با خاص امرا و ندما و مقربان از راه
چهار جوی برآمده بسیر و شکار مشغول بوده و میر قلبا با کوکلتاش از هرات آمده و خانرا تکلیف آمدن هرات می نمود و دین اثنا
عبدالمؤمن خان از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات پدر برآمده هر چند امرا عرض کردند که با خان اندک مردمی همراهند و احتیاط
بجانب عبدالمؤمن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را از دخول ارک منع آیند و او را با معدود چند در ارک رخصت
کورنش دهند چندان حسابی از او نگرفته قبول این معنی ننمود در باغ شاهجهان نزول نموده با پسر در آنجا ملاقات کرد و عبدالمؤمن خان

بنا بر مصلحت وقت و اطاعت و انقیاد و بهره داشته در مقام تواضع و ادب بوده عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز
در مرو به جشن و سیر و شکار پرداختند میر قلبا حسب الامر عبد الله خان عبد المؤمن خان را نیز تکلیف سیر هرات نموده
هر دو پسر باتفاق بهرات آمدند میر قلبا بلوازم مهمانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نمود و بخان کلان و خان خورد پیشکشهای
بزرگ لایق کشید اما عبد المؤمن خان از میر قلبا همچنان آزردگی داشت و سخنان عتاب آمیز خشونت انگیز نسبت باو بزبان
می آورد و بتغلب و تصرف اموال متهم ساخته محمد باقی دیوان بیگی و جمعی را که در مزاج عبد الله خان راه سخن داشتند تحریک
می نمود که در باب او دوستی که با قزلباش می کند سخنان بعرض برسانند اما عبد الله خان از غایت اعتمادی که بمیر قلبا
داشت اصلا گوش بسخنان اهل غرض نداشت القصه عبد المؤمن خان در هرات از پدر التماس نمود که مراجعه بتختگاه سلطنت
ارزانی نموده چند روز در بلخ مهمان او باشد عبد الله خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که ببلخ رود و تهیه اسباب
ضیافت پادشاهانه پردازد که اینجا رسیدیم چیزی از ثقات نقل نمودند که عبد المؤمن خان تختی مرصع از طلا و جواهری که در خراسان
بدست آورده بود و نزد بابان بسر پایه از نقره که از زبان مذکور بحث بر آید ساخته تکلیف جهت پدر ساخته ام که چون بمهمانی
من آید برای او نصب نموده خود در پای تخت بخدمت بایستم و آنرا با سایر اموال و اسبابی که دارم پیشکش کنم اما جمعی که از او
خایف و هراسان بودند خصوصا میر قلبا می گفتند که حیله اندوزی می کند و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست
که پادشاه را بهانه بمنزل خود آورد و پادشاه را در آنجا نگاه داشته بی اختیار سازد و در سلطنت ماوراء النهر و بدخشان
و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان رقم اختصاص کشد مجملا عبد الله خان بتحریک میر قلبا و بعضی امرا بنا بر مصلحتی که خود
ببلخ نرفته از همان راه چهار جو بسرعت و استعجال عود نموده داخل بخارا شد و این خبر بعبد المؤمن خان رسید بر او محقق گشت که
میر قلبا این عقده را ساخته پدر باو بی اعتماد شده اراده تسخیر هرات نموده با لشکری عظیم بخراسان آمد اول بهانه زیارت
مشهد مقدس آمده از راه هرات عود نموده چون بحوالی هرات رسید کس بطلب ایلچی نزد میر قلبا فرستاد و او را بطلبید
و خواست که بلطایف الحیل او را بدست آورده هرات را متصرف گرداند میر قلبا مرد عاقل و کاردیده بود بتعیین او را در باب
از ملاقات ابا نمود اما محقری پیشکشی بیرون فرستاده دروب شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری در آمد عبد المؤمن
خان هر چند خواست که بحیله و تدبیر دست در دامن مقصود زند مفید نیفتاد خود روزی با پنج شش نفر از مقربان بپای
حصار آمده خواست که بواسطه با میر قلبا مکالمه نموده او را فریب دهد میسر نشد و چون تسخیر قلعه هرات باسانی میسر نبود
و علاج در محاصره ندیده قرین حرمان ببلخ بازگشت و میر قلبا کس ببخارا فرستاده حقیقت حال بعبد الله خان عرض
نمود و عبد الله خان او را درین باب تحسین کرده جهت او جایزه و خلعت فرستاد چنین بجمهور مشهور شد که عبد الله خان بکلید تیر
کمان فرستاده پیغام کرد که هرگاه عبد المؤمن خان بخود سر بهرات آمده بپای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیر را
بجانب او اندازند و این حرکات باعث زیادتی کلفت پدر و پسر شده روز بروز میانه ایشان اسباب وحشت آماده تر می گشت
تا آنکه شنید که عبد الله خان با معدودی چند از میر شکاران و توشمالان و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بعزم سیر و شکار

بیرون آمده در باغ ... حوالی ... طرح جشن و بهجت انداخته اکثر اوقات بعیش و سیر و شکار در آن باغ بسر برده و فرصت غنیمت
با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد روی بآن طرف نهاد و بهانه یورش جانب بدخشان لشکر جمع نموده بجمعی از کسان
کارآمدنی انتخاب نموده از معبر ترمد عبور بسرعت برق و باد روی بآن طرف نهاد و شاه محمد ایدیجان همیشه در خدمت عبد الله خان
در دوستی و دولت خواهی بدرستی مطعون بود و می گفت که بتحریک و اغوای او این اعمال از پسر بظهور می رسد در آن وقت شاه محمد که
جهت رفع نقصه و عمال ... خان منظور داشته معتمدی فرستاده او را از مافی الضمیر پسر آگاهی داد و عبد الله خان در وقتی که خبر
شنید ... باده و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر بایلغار بسرادر رسید و چون با معدودی بعزم
صحبت آمده لشکری همراه نداشت بجانب بخارا رو نهاد ... آنچه یراق و اسباب و خیمه و خرگاه بر جا گذاشته با اسبان بادرفتار
بتازه جانب بخارا آورده و ده فرسخ مسافه طی کرده بود که عبد المؤمن خان بباغ مذکور رسیده و اسلحه و یراق و اسباب او را آنچه بود
از عقب خان ایلغار کرده ... را در راه بدست آورد اما تا او رسید عبد الله خان بسرعت برق و باد خود را ببخارا انداخت
دروب شهر را مسدود ساخت عبد المؤمن خان چون دانست که ... مسافه نموده بار رسیدن ممکن نیست
خان از ایلغار باز گشته با خستگی ببخارا آمد و چون ... او ... مراد نیافت در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر
فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود ... آمده ... شده بودند مقصد رخصت نشده پابوس آمدم
اکنون التماس دارم که رخصت دخول شهر و کورنش ارزانی دارند و همه روز شفعا برانگیخته استدعای کورنش می کرد عبد الله خان
اعتماد ننموده رخصت نداد و از جمیع القوا استماع رفت که درین قضیه عبد الله خان را بنوعی شعله غضب اشتعال یافته بود که مکرر
می گفت که ای عبد المؤمن اگر از اجل امان یابم چنان کنم که خود ... باشی مرد باشم و اعراض ... مستولی شده
دست بر سر می کوفت و با خود خطاب می کرد که ای عبد الله بعد از شصت و پنج سال که گوی مردانگی از عرصه جهان ربوده آخر از شامت
خود کرده بچنین بدنام عالم شدی و ... بجانب تاشکند و سمرقند و اطراف ممالک فرستاده لشکرها را طلبداشت و عبد المؤمن خان هر چند
سعی نمود و ... بخدمت پدر فرستاد که ... خان باین فرزند ... و خان التفاتی بکند مجملا چون عبد المؤمن خان
بمطلب خود نرسید و بر او ظاهر شد که شاه محمد ایدیجان افشای راز او نموده ... رسانید و تحقیق ... که
بعد نموده عبد الله خان لشکرهای عظیم از هر طرف روی ببخارا آوردند خوف و هراس ... شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از
رفتن او لشکرها از اطراف و جوانب ببخارا رسیده در موکب خان جمع شدند عبد الله خان در کمال قدرت و استقلال بعزم تادیب و گوشمال
پسر از بخارا بیرون آمده روانه طرف بلخ شد و عبد المؤمن مضطرب الحال ... بآب رسیده ... که عبور نماید درین اثنا شاه محمد
که حاکم مرو بود و از عبد الله خان رنجش داشت اراده ملازمت عبد المؤمن خان نموده بود رسید ... منع نموده ...
کرت لشکرهای خود را که در بلخ جمع نموده در کنار آب مستعد قتال کرد و عبد المؤمن خان بصوابدید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات
و قرار استوار داشته توقف نمود عبد الله خان که کوچ بکوچ ... می آمد توقف ... القصه محاربه بشنید و در آمدن متامل شد درویش
سفیدان و مشایخ ماوراء النهر ... در میان اصلاح نهاده و هر دو را بسخنان موعظه آمیز از آن اراده منحرف ساخته عبد الله خان ...

گرماده فساد و مبدأ عناد شد عبدالمؤمن خان آن جماعه را پیش پدر فرستاد و عبدالله خان ایشان را سیاست نموده بازگشت و پدر و پسر
بمقر سلطنت و دولت خود مراجعت نمودند از صحیح القول مسموع شد که او از عبدالله خان میگفت که عبدالله بن قضیه گم گشته که در مدت عمر بکار
معارک عظیم فیروز بخت آمده و هرگز پشت بدشمن ننموده ام عبدالمؤمن که از عمر و دولت برخوردار مباد در آخر عمر گرد غالب برآورد
روزگار من بجهت چون عقوق و عصیان نسبت بپدر ظاهر ساخت آخر نفرین او گرفتار آمد و از عمر و دولت برخوردار نیافت چنانچه
در کلام آینده بوضوح می پیوندد بالجمله چون خبر مخالفت و نزاع میان پدر و پسر در ترکستان شیوع پذیرفت سلاطین قزاق که از سطوت او
جز باد بدست نداشتند سر طغیان برآوردند از جمله توکل سلطان قزاق که اسم خانی بر خود اطلاق کرده بود با لشکری عظیم بر سر تاشکند
آمد و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود ندیده سلاطین اقربا و امرای ثغور ممالک خود را بدفع او نامزد نمود و در مابین تاشکند و سمرقند
میان آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاد لشکر عبدالله خان که از بدایت حال تا پس اوایل غایت در جمیع معارک فیروز جنگ بوده اند درین
معرکه که علاوه کدورت و پریشانی شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبدالله خان و چند نفر از سلاطین اقربای او بقتل آمده بقیة السیف
شکسته حال و پریشان ببخارا آمده و این معنی علاوه کدورت و پریشانی خاطر او که از اطوار پسر داشت گردیده همت بر تدارک آن گماشت
و کس بطلب میر قلبا کوکلتاش فرستاد و همیشه درین فکر بود که لشکرها جمع کرده جبر آن شکستگی نماید و بعد از آمدن میر قلبا و اجتماع
عساکر متوجه تدارک شکست و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند نهضت فرمود و در ابتدای غایت امراض که از مخالفت و نفاق پسر و هجوم
لشکر قزاق داشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته بهبود نپذیرفت ناتوانی نهاد و عاقبت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد

در آخر ... سنه ... و الف که عبدالله خان در خطه سمرقند بیمار گشته صاحب فراش گشته بود چند
اعیان در معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد و محمد باقی آتالیق دیوان بیگی که از اکابر امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیاز داشت
اگرچه از عبدالمؤمن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی بجانب او نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی سلطنت برادر
زادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم است و نسبت بپسر بیشتر طوعا و کرها بسلطنت او راضی شده در مقام دولتخواهی آمده
در خفیه کس فرستاد و او را از بیماری پدر خبردار کرد و آنکه مرض او علاج پذیر نیست خبر داده بآمدن سمرقند ترغیب کرد و دران ایام میر قلبا
در سمرقند بود و چون در اثنای گزارش قضایای خراسان و ماوراءالنهر اسم میر قلبا مکرر مذکور شده لازم نمود که برخی از احوال
او بیان شود مشار الیه سمرقندی الاصل و مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود و بعرف اوزبکیه و چغتای برادر رضاعی
را کوکلتاش گویند و بدین جهت او کوکلتاش عبدالله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان می گشود و در ابتدا
حال که عبدالله خان در ماوراءالنهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت از میر قلبا بانواع خدمات و جانسپاری بمنصب ... رسیده
و بمرتبه ای که در آثار رشد و کاردانی و حقوق خدمات نوازش یافته تو بتو اعتبارش می افزود چنانچه منصب عالی صدارت
با امارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بحکومت هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده
کرد همیشه بالقاب جناب خانی محسود جمیع امرا و ارکان دولت بود بالجمله چون عبدالله خان دران بیماری از صحت خود مأیوس گشته بود

از غا

از غایت اشفاق و التفاتی که بمیر قلبا داشت و میدانست که عداوت عبدالمؤمن خان با او در چه مرتبه است رخصت انصرافش ارزانی
داشت که تا هنوز رشته حیات من منقطع نشده روانه شود و خود را بقلعه هرات رساند که از آسیب عبدالمؤمن خان ایمن گردد
و در آنجا هرچه مصلحت دانی چنان کن مشار الیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار نمود که خان مرا بمهمی مأمور ساخته و با پسران و
مردمانی که همراه داشت سوار شده که روانه شود و محمد باقی آتالیق دیوان بیگی که از قضیه آگاه بود در مظنه آنکه مبادا عبدالمؤمن خان
بسبب رفتن میر قلبا او را مواخذه نماید در مقام ممانعت درآمد میر قلبا چون دید که در چنین وقتی که مردم از حیات مأیوس شده
اند با او ستیز نمیتواند کرد اول بخدمت خان رفت که از او استمداد جوید بسر بالین خان آمده حال او را دیگرگون یافت و اطبا
دست از معالجه او کشیده اند و او را شعوری نمانده بالضروره با محمد باقی آتالیق ملایمت آغاز نهاده بچرب زبانی و کلمات
عاقلانه او را از مخالفت باز آورده خاطر نشانش کرد که صلاح ما و تو هر دو در رفتن منست چه عبدالمؤمن خان همچنانکه با من
التفات ندارد با تو هم ... و ما هر دو گریبان خود را بدست او دادن از عقل دور است و تا من در هرات باشم ... الضمیر خود را
نسبت بتو از دولتخواهان عبدالله خان بظهور میرسانم ... و چون ... معامله ... بجا می داشت و محمد باقی
دیوان بیگی بر رفتن او رضا داده با یکدیگر عهد و شرط ... کردند و بیرون آمده سوار شد و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت
حیات بمقتضای اجل سپرده بود اما او در بیرون اظهار این واقعه با کسی نکرده و از ملازمان او احدی خبر نداشت اما از غایت اعتماد
که مولانا قربی که از امرای تومن میر قلبا بود و تربیت یافته او بود در شب فوت خان را با او در میان نهاده و چون بکنار
آب جیحون رسید بجهت آوردن کشتیها توقف نمودند و سه نفر از کشتی بانان با او سلام کرده تفحص احوال خان نمودند
میر قلبا شروع در گریه کرده حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قربی با جمعی دیگر از ملازمان مواضعه کردند که خبر فوت پادشاه
بگریزد و بیبانه ... اجتنابی خواهد رفت ما با او بجا میرویم و در وقتی که میر قلبا خواست که در کشتی نشیند مولانا قربی گفت
که عبدالله خان از عالم رفته و حالا عبدالمؤمن خان پسر او پادشاه است تا شما او را اطاعت نکنید و از جانب او بحکومت هرات
منصوب نشوید و منشور در دست نداشته باشید شما را در قلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست که بسمت پایتخت روانه شوید
بکورنش پادشاه مشرف شوید میر قلبا خواست که بکلمات معقول خاطر نشان او نماید که درین وقت رفتن ... مصلحت نیست معلوم
کرد که جمیع مردم درین باب با هم اتفاق کرده اند و همین سخن میگویند مولانا قربی اصرار نمود و گفت که اگر شما خلاف این رای عمل نمایید
گرد این جماعه شما را گرفته محبوس بجهت خان خواهند برد میر قلبا بضرورت مردم را درین باب رنجیده هرچند دست و پا زد در نگرفت
و آن جماعه او را بر رفتن مجبور ساخته روی بدرگاه عبدالمؤمن خان نهادند و میر قلبا بالضروره قطع تعلق از ملک و مال ... نموده
کرده محبوس وار روانه آن صوب گردید و در وقتی که عبدالمؤمن خان از بلخ بیرون آمده روانه بخارا بود میر قلبا را بالضروره
نزد او بردند و او در اول حال از آمدن مشار الیه اظهار بشاشت و خرمی کرده التفات نمود و میر قلبا معروض داشت که تقصیر
کرده غایت در سعادت و خدمتکاری واقع شده بجهت رعایت نمک ... و پاس حقوق ولی نعمت بوده و چون لعبد الیوم حضرت خاقان
ولی نعمت انچه از دست آید در جانسپاری و خدمتکاری تقصیر نخواهد رفت اما چون مولانا قربی ... خود و خانه بر ساخته ...

کرد که او بخواست که هرات را در قلعه اختیار استحکام داده لوای مخالفت برافرازد ما او را باکراه و عنف آورده تا عبدالمؤمن
خان باو در مقام انتقام در آمده او را کرایینده اول تفحص اموال او با او در مقام مسابقه در آمده و فرمود که هر دو پسر او را
هر دو بطریق گوسفند ذبح کردند و او را مخاطب ساخته گفت هیچ مرگ پسران در مذاق پدران تلخ میباشد یا نه پس تو چگونه در میان
من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدرم را ضایع کرده از پا در آوری و بعد از قتل پسرانش مسموع شد که خود تیری بر سینه او زده
دیگران با تمام کارش پرداختند و بعقوبت تمامش کشته شد و در اول حال سلیمان یساول را بحراست هرات فرستاده بعد از آن
حکومت آن ولایت را بکامی بیگ که از غلامان قدیم و دولتخواه او بود داده روانه نمود و پسر خود را باستقبال بهرات رسیده هر چهار بایشان
ایالت و حکومت گذرانید اکنون بر سر احوال عبدالمؤمن خان باز گردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر
ببلخ رسیده بودند از بیماری و پرسش و عزای احوال او خبر داده از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی کرده بود
دور اندیشه با امرای عبدالله خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات پدر با او کرده بودند بی اعتماد بود در رفتن بسمرقند تعجیل
می نمود با حضار عساکر فرمان داده با عجله و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتعجیل طی مسافت می نمود و کسانرا پیشتر فرستاده خبر نزول
مترصد اخبار بود و شهرت داده بود که چون پدرم بیمار است بعیادت او میروم و در همان روز که فوت عبدالله خان در سمرقند
شایع شد چند کس جهت رسانیدن خبر روانه اردوی عبدالمؤمن خان شدند که بمژدگانی بهره مند گردند کسی که اول رسید مژده داد
اعتماد نکرده نگرانید و فرمود که زبانش از کام بیرون آرند اما بفعل نیامد و شخص دوم که رسید مژده داد و دانست که وقوع دارد
با او هم اعراض کرده بود که خبر فوت پدر از آسمان به پسران می توان گفت شما چرا بی تامل پس داده خاطر مرا محزون میسازید
دیگر بهای شادکامی بی کردها از بشاشت در پوست نمی گنجید شخص سیوم که آمده خبر رسانید و اتفاق دیوان بیگی و سایر امرای سلطنت
خود دست شنیده رنگ خودداری کرد و مجلسی عالی پادشاهانه ترتیب داده بر تخت سلطنت جلوس کرد و نقارهای شادیانه باسم او بنوازش
در آوردند و همچنان خانی میرفت روز بروز امرا و عساکر او و دیگر باستقبال او شتافته کورنش مینمودند و رسید که هزاره
سلطان برادرزاده عبدالله خان که در حدود سمرقند و تاشکند بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمؤمن خان اظهار نموده
و دوستم سلطان و اوزبک سلطان که از اقربا و بنی اعمام او بند اطاعت و انقیاد هزاره خان نموده لشکر تاشکند و سمرقند
در ظلال اعلام دولت او مجتمعند عبدالمؤمن خان پادشاه زاده سفاک خونریز و بقساوت قلب موصوف با اقربا و بنی اعمام رحمی
نداشت و ایشان را خار گلزار دولت خود میدانست هزاره خان و اقربا چون بر اطوار او اطلاع داشتند و از آنچه میانه او
و پدرش واقع شد قیاس خود نیکو کردند بجهت حفظ اموال خود و فرزندان در مقام خلاف او در آمده با مجملا عبدالمؤمن خان با
کمال عظمت و اقتدار بخطه سمرقند در آمده پای بر مسند جهانبانی نهاده و با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی و سمرقند و آن حدود دفع
فتنه هزاره خان را وجه همت ساخته بجانب تاشکند رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده مابین جانبین حربی صعب اتفاق افتاد
و چون اکثر لشکر میل بجانب عبدالمؤمن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست در آمدند و عبدالمؤمن خان ایشانرا
با فرزندان ذکور از پای در آورد و در قطع سلسله رحم فرو گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده در هر محل حکام

بگرد او مظفر و منصور بجانب ماوراءالنهر مراجعت نموده سلاطین و زادهای قزاق و حکام اطراف کس بخدمت فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند
و در بخارا نیز از اقربا و بنی اعمام هر کس سلطنه رشد و قابلیت داشت از پای در آورد مجملا دود از خاندان و دودمان خود بر آورد
سوی پیر محمد نامی که مرد گوشه گناری درویش و همیشه از کمال فقر و نامرادی در گوشه خانه بسر میبرد و او را قابل کشتن
نمیدانست و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبدالله خان زنده نگذاشت و از آنجا با لشکر عظیم بعزم تسخیر
خراسان روانه بلخ گردید

و عبدالمؤمن خان چون در ایام سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات با امرای عبدالله خان
مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بفکر کار خود افتاده گمان بی بردند
که چون او ببلخ برسد مکنون خاطر خود را نسبت بایشان بفعل خواهد آورد عبدالصمد بهادر امیر آخور عبدالله خان و محمد قلی
بهادر سخت کمان که از یکه جوانان شجاع بود متکفل قتل او گشته و با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند عبدالمؤمن
خان بجهت اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشک آقاسیان و شقاول و اهل خدمت جلوداران یک
یک تیر پرتاب پیشتر میرفتند و امرا و چهرکان و سایر لشکریان نیز یک تیر پرتاب در عقب بودند و او در میان با
دو سه چهره خدمتکار از غلامان و مطربان طی مسافت می نمود در شبی از شبها که [illegible] عبدالصمد
بهادر و محمد قلی بهادر بدیوار بست آن ده در آمده در کناره راه پس دیواری نشسته و کمان را بر سر چکبه در آورده
و رو داوود داشتند بعد از آنکه مردمی که از پیش میرفتند گذشتند عبدالمؤمن خان با چند نفر که همراه بودند بجائی که کمینگاه
رسید هر دو در روشنائی مشعل شست کشادند از قضای الهی تیر هر دو بهدف مراد رسید چنانچه او از اسب
غلطیده و ایشان با شمشیرها آخته بر سر او رسیدند مشعلداران مشعلها را بریخته گریختند و مطربان که مرد شمشیر نبودند سر خود گرفتند
ایشان فی الفور سر او را از بدن جدا ساختند یک کس از چهرکان بر سر او ایستاده بود او هم پاره پاره کرده سوار شدند
و رو ببخارا آوردند بنا بر سوء اعمال و بی ادبیها که از او نسبت بپدر واقع شد زیاده از شش ماه در سریر سلطنت نبود و بعد از
مردم عقب رسیده او را در سر راه کشته دیدند بعضی از امرایش عبدالسمیع بهادر امیر آخور و دیگران که از مقدمه او واقف بودند
همان شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب اطلاع نیافته در آن صبح که باردو رسیدند از خان اثری ظاهر نبود
تصور مردم آن بود که ببخارا رفته تا آنکه مردمان عقب رسیده و صورت حال باز نمودند فترت و آشوب عظیم در میانه اردو
پدید آمد امرا و لشکریان دو گروه شدند ملازمان قدیم عبدالمؤمن خان و امرای بلخ از جسد او و احمال و اثقال او
[illegible] روانه شدند بر داشته روی ببلخ آوردند و امرای عبدالله خان و لشکر بخارا اکثر موجبات او را بتاراج
چند کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار سلطنت به پیر محمد سلطان که از او [illegible]
بجز غضب عبدالمؤمن خان بکنار افتاده بود راضی شده نام سلطنت و خانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند
حال محمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام نمودند امرا عبدالمؤمن خان ببلخ رسیده اراده نمودند که پسر عبدالمؤمن خان

که دو ساله بود در جای پدر در بلخ پادشاه کرده ملکی که در تصرف عبدالمؤمن خان بود از کنار آب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نمودند
از کسانی که انتقام کشند بعضی دیگر بخلاف این رای نموده گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت نیست ما را جوان کار آزموده می
باید که با اعادی مقاومت تواند کرد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که پدر دین محمد خان و باقی خان است عبدالمؤمن
خان او را گرفته محبوس بود چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده بنام سلطنت
بلخ و خراسان در قبضه اقتدار او نهند و همگی برین کنکاش عمل نموده سلطنه جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان در خاطرها
رسوخ یافته بود بعد از تقدیر ایزدی زوجه عبادالله سلطان که بعد از فوت او بحباله نکاح عبدالله خان و یکچند از عبادالله سلطان
داشت که در حباله عبدالمؤمن خان بود در خانه او فوت شد پنج آمده و عادل بای و یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان بعد
او رفته او را از قرار داد خود آگاه کردند و انکار را معنی نموده و ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمؤمن خان طفل است
و دیگری از دودمان سلطنه نیست لاعلاج بجهة خواهرزادگی عبدالله خان بسلطنه او راضی شده ایم آن بانوی عظمی گفت که از
دودمان پادشاهی پادشاه‌زاده قابل و سزاوار سلطنه است ایشان استفسار نمودند گفت شوهرم عبادالله سلطان
پسری از جاریه داشت عبدالامین نام بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظه نمودم و از خوف عبدالمؤمن
خان که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام بسته بود من او را تا غایه در لباس دختران پرورده ام و نگاه داشته و بانیت ایشان
را تعجب دست داد چه هرگز نشنیده بودند که عبادالله سلطان را پسری بوده باشد و آن مخدره بعد از آنکه ایشان را قسم داد که
با او غدر ننمایند همانساعت او را از میان لباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود هر چند دیدند الحق شد که این حکایت فروغی از صدق
دارد اما چون قابل رسید منظور در آمده در راسم برادرزادگی عبدالله خان در تمشیت امور سلطنه بسیار دخیل بود [illegible]
نشده در همان روز او را انجام برده موی سرش را که بطریق گیسو دراز بود تراشیده و لباس ذکور ملتبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق
نمودند و بر مسند سلطنه نشانیده و جمیع امرا و اعیان پیش کورنش نمودند و خزاین اسباب سلطنت پادشاهی عبدالمؤمن خان
آنچه در بلخ موجود بود بقبضه تصرف او در آمده بانوی عظمی رتق و فتق و امور را در قبضه اقتدار خود گرفت و ریش سفیدان بی صلاح و صوابدید
او هیچ مهمی فیصل نمیدادند سبحان الله این چه بوالعجبی است که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز از پس پرده غیب بظهور
می آید الحاصل چون اخبار مردم بخارا و جلوس پیر محمد سلطان مسموع او و دیگر مخبر گردید برای و صلاح مخفیه مذکوره با امرا و بخارا بساط
مخالفت را در نوردیدند و از جانب عبدالامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته او را تهنیت و مبارکباد
جلوس فرخنده گفته و التماس نمودند که عبدالامین خان را فرزند خود دانسته بطریق زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان در سر
در مقر دولت خود متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بدارائی مملکه مشغول باشند تا بیگانگان را مجال مخالفت نبوده باشد امرای بخارا
از مخدرات استار سلطنه آن دودمان تحقیق حال نمودند همگی متفق اللفظ گفتند که عبادالله سلطان را هرگز پسری نبوده و
همگی فرع سمع اهل مجلس از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نشده این مکر و تزویر است که از زوجه عبادالله بظهور آمده اما اکثر
ریش سفیدان بجهة آنکه مردم را بخود رام سازند تصدیق می نمودند مصلحة انکار را غنیمت نمی نمودند از جانب پیر محمد خان برانند

فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت و خرمی می نمودند و حکومت عبدالمؤمن خان را بعد مسلم داشته مشروط با آنکه در بلخ
سکه بنام خود زنند و در خطبه اسم پیر محمد خان را بر اسم خود مقدم دارند و چون منشور دولت ایشان برقم تؤتی الملک من تشاء
آرایش نیافته بود هیچ یک از آن احکام ثبت نیافت و در همان چند روز بساط دولت هر دو در نوردید چنانچه از سیاق
کلام آتیه وضوح می پیوندد
سابقا سمت گذارش یافت که تیم سلطان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان
با برادران در بعضی محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت می نمودند تا میانه عبدالله خان و پسرش وحشت و نزاع به بدامد بوده ایشان
بملاحظه حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمؤمن خان نکردند با مروتی او زیاده التفاتی نمی نمودند و بعد از فوت عبدالله
خان که عبدالمؤمن خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشته حیات از اقربا و بنی اعمام نموده جانی
بیک سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد خوف و دهشت بر ایشان استیلا یافته التجا بآستان دولت حضرت اعلی
آوردند و بوسیله گنجعلی خان حاکم کرمان دست در فتراک امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بهادر کوکه
یکی را بجهة عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده اظهار معاونت و امداد هواخواهان دولت قاهره شاهی در خراسان
کوس مخالفت عبدالمؤمن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات را که تختگاه خراسان است بدست آرد و بدین عزیمه
با اندک مردمی بحوالی هرات آمده بودند با وجود کثرت جنود قدرت بیرون آمدن نموده پل قلعه را کشیده و در مقام
مخالفت شده و او چون بقلعه راه نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت نموده بازگشت در همان ایام مرتبه دیگر
با ده هزار کس بسر قلعه فراه آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین قلعه اسفرار را نجت و التصرف در آورده عزیمه هرات
کرده جانی حاکم هرات در شهر توقف نمود و ملا قرا و سید محمد سلطان را با ده هزار کس بمقابله او فرستاد و ایشان
تا بیابان آمده کسی نزد تیم سلطان که در اسفرار بود فرستاده پیغام دادند که ترک پا اعتدالی کرده بازگردد و الا آماده
محاربه باشد مشارالیه این سخن را استماع نموده از اسفرار ایلغار نموده بزیارتگاه هرات رسیده مستعد
محاربه آن جماعت شده ملا قرا و سید محمد سلطان صف سپاه را آراسته در مقابله او ایستادند هنوز از جانبین دست
باستعمال آلات قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان بهرات
رسانیدند حاجی بی در بحر تجربه و اندیشه غوطه خورده چون آوازه توجه موکب همایون و حرکت عساکر منصوره قزلباش
بخراسان رسیده بود و در ماوراءالنهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته باشد گمان نداشت با این حال با تیم سلطان
مقاومتی نتوانست کرد و اعیان او دیگر هرات مصلحت گشته قرار دادند که تیم سلطان که بعد از این او و دین محمد خان [illegible]
خواهد رفت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک افتخار کج نهاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش
راه یافته قرار پادشاهی سلطنه بخود داد و ملا قرا و سید محمد سلطان که با او اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از او واهمه
نموده لشکریان بار [illegible] شده حاجی بی با اشراف و اعیان شهر و عظما او و دیگر که در آنجا بودند [illegible] باستقبال او

شتافته در پل لوان بجلادت رسیده و بخشش او را نموده کورنش نمودند و در رکاب عالی او بشهر رسیده از آمار و ساقه بود
قسمی در طریقه محترقه بود و دین محمد خان آنکه مبادا امور بی دیگر روی نماید متقید بجنگ و بدسابقه نگشته در آن ساعت داخل شهر شده
و در باغ شهر که محل نزول سلاطین است نزول کرد و خطبه سلطنت اندوخت و بر بلیغان باستمالت سادات و ارباب و اهالی باطراف خود ا
خراسان مستعطفان تعلیم داده فرستاد و چون یار محمد خان پدرکلان او از خوارزم آمده بود بتوره چنگیزی این سنت را منظور داشته
اسم پادشاهی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او کرد و امرای خراسان با طاعت و انقیاد آمده بر سر او جمعیت نمودند و از وضع آشنایی که
با حضرت اعلی انداخته بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط مملکت خراسان در آمده و هر یک از امرا و اعیان اوزبک را فی خود
حال بمناصب عالیه اختصاص داده فارغ البال بچهاربالش سلطنت تکیه زده   خورشید گرفته مغرور معان سرانگشت ساقی کرگشان نگداده
کرفت ادی کرم و در اول حال که خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان و آمدن و توجه لشکر قزلباش بخراسان رسید جمعی از اوزبکیه
را استیلا ساخته بود که هنگامی که صواب کم کرده اندیشهای تباه و فکرهای بیحاصل نموده حفظ حال خود از آن تقصیر میخودند از جمله
سلیمان بیاول که از امرا معتبر اوزبکیه بود در آن وقت حسب الفرمان عبدالمؤمن خان حاکم مرو شاهجان بود قاسم سلطان
نامی را که می گفتند از نژاد جانی بیگ سلطان و از اقربای عبدالله خان است و در لباس فقر و درویشی در آن ولایت
مسرو و سامان و چهار بشتان را بر مرو بدست آورده اسم سلطنت بر او اطلاق کرده بولایه مرو و چهارجوی و ابیورد و آنحدود در قسم
اختصاص کشیده و بعد از آنکه خبر استیلای دین محمد خان در خراسان مسموع او گردید از آن جرأت نادم و پشیمان گشته
عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و قاسم سلطان نیز تکلیف کرد که عریضه باو نوشته اظهار اطاعت
و اخلاص نماید قاسم سلطان که در ملک مال دعوی استقلال و سلطنت مجرزا داشت از امر سلیمان بیاول ابا نموده بسیاهی فکر نسج
در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد او زند و چون دین محمد خان از احوال مرو اطلاع یافت عرایض اخلاص اثر ارباب
سلیمان بیاول رسید ولی محمد خان برادر کوچک خود را بمرو فرستاده در منشور استمالت باسم سلیمان بیاول ارسال داشت و تکیه
و به مهمات آن ولایه را در قبضه اقتدار او نهاد که بهر چه رای او اقتضا کند عمل آورده در مرو سکه باسم یار محمد خان پدر کلان او زنند
ولی محمد خان بمرو رسیده سلیمان بیاول باستقبال او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده باکراه با خود همراه
اما در وقتی که بدروازه رسید مضمون این کلام که ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند عمل نموده ملازمان باشاره
او بسر بخته بی کردن آن بیچاره را زدند و ولی محمد سلطان با قرین اعزاز و احترام بشهر در آورده بلوازم خدمتکاری
قیام و اقدام نمود و ولی محمد سلطان در مرو آرام گرفته بود که در همان چند روز خطبه رایات نصرت آیات حضرت اعلی بخراسان
در آمدن نور محمد خان که ابا عن جد وارث ملک مرو و آنحدود بود در آن ولایه قبه آوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل
این دفتر گذارش خواهد یافت دل از ملک مال بر داشته از راه چهارجوی بماوراءالنهر رفتند و ابو محمد بی که حاکم مشهد مقدس بود
از آمدن لشکر قزلباش بدست در آوردن نیشابور خبردار شده در فکر یراق قلعه داری بود که همان شب خبر کشته شدن عبدالمؤمن
خان رسید بتحقیق انجامید و ابو محمد بی چون ماهی در شبکه در اضطراب افتاده اراده نمود که اکراه ارباب و اهالی مملکه در مقام دو موا

بوده در لوازم قلعه داری مرد نمایند تا شهر را محافظه نمایند تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی خود اوزبک بچه کس قرار یافته و دین محمد
بود که از قلعه استیجود در همان اوان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش بسبزوار رسیده و ابو محمد بی از این خبر
مضطرب گشته مجال قلعه داری و توقف نیافت و عموم اوزبکیه مضطرب گشته گفتند که از اقتضای فلکی دولت از دودمان اوزبکیه گذاره شده
ادبار روی بآن طایفه آورده پادشاه باستقلال نیست با چنین حال بر سر مملکتی که الکا صد ساله قزلباش است و تازه متصرف ما در آمده قاش
نمودن از عقل دور است تا وقتی که محصور شده ایم از تلاطم امواج بحر محن اهل و عیال خود را بساحل نجات رسانیده بجانب رسانیم بعضی جهلا
گفتند که چرا شهر معموری را بقزلباش بازدهیم محال شهر را غارت نموده مجر طلا و ضریح مبارک حضرت امام الانس والجن و قندیل مرصع مرتبه
و آنچه از طلا و نقره در آستانه موجود باشد تصرف نموده روانه شویم جمعی از سادات و عقلا که در آنوقت در مشهد مقدس بودند از این
اندیشه اطلاع یافته ابو محمد بی را از هم رفتنه اوباش و خوف بدنامی و بازخواست تنگ چشمان اوزبک از این اراده منصرف
ساختند و اوزبک این اراده نموده بدلایل معقوله جمعی اوزبک از این اراده ممنوع ساختند که چون ده سال است که نمک این
دوزده ایم حق نمک خوارگی منظور داشته در هتک عرض و ناموس و غارت اموال نمی کوشیم که مفاسد عظیمه دارد و نکو شده
بعجزه و سلامت روانه شوید و سادات و عظمای شهر را مخاطب ساخته گفت توقع از شما آن است که پرسش سفیدان نمایند که اگر اجازه
و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس میان قزلباش نفرستید و از انحال خبر ندهند تا اوزبکیه
در بیم مخافة اینکه بوده خود را بجای رسانند و همان شب کوچ در دادند و تمامی اوزبکیه با پیاده و سوار مستعد بیرون رفتن شده
از دروازه میر علی آمو بیرون رفته براه سرخس روانه شدند و بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات و اهالی و ارباب مشهد مقدس
کس نزد فرهاد خان و امرای سبزوار فرستاده از انحال خبر دادند فرهاد خان همانساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمده داخل شهر شد
و بسعادت زیارت آن آستان ملک آشیان مشرف شده عرضه داشتی مشتمل بر عرض احوال و فتح مشهد مقدس و زیارت نامه
بخدمت اشرف فرستاد و در وقتی که موکب همیون بموضع اسپاجی شغان و جوربد رسیده بود کس فرهاد خان
و مردم مشهد مقدس رسیده و این اخبار مسرت آثار رسانیدند بعد از آنکه ابو محمد بی و اتباع او از سرخس گذشته بمرو
آباد آمدند شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنه هرات جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او شتافته طوق
فرمانبرداری او بر گردن نهاده اند دین محمد خان از قضیه بیرون آمدن ابو محمد بی و دادن مشهد مقدس خبر
یافت کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع بهرات برده او را در معرض لوم و عتاب و خطاب در آورده مواخذه می نمود
که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته بیرون آمدی و او عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشته ناسزا
رخصت کورنش نداد و بعد از سه روز ارکان دولت شفیع او شده رخصت کورنش او حاصل نمودند و دین محمد خان سید
محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهار صد نفر از بهادران کار آمدنی بر جناح استعجال
بایلغار فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش خود را بمشهد مقدس رساند و آن بلده مبارکه را ضبط نماید و شام ... با جمعی بجانب
قلعه نوریان فرستاده و او قلعه را در آمده بضبط آن ولایت پرداخت اما چون سید محمد سلطان در رفقا بتربت جام رسید

لشکر قزلباش بمشهد مقدس خبردار شده بودند که از جام قاصد صبا رفتار بمشهد مقدس فرستاده فرهاد خان را از آمدن آن جماعت مخبر ساخت
و فرهاد خان همان ساعت ذو الفقار خان را با بعضی از امرا بدفع ایشان نامزد فرموده و ایشان بایلغار بجام رسیده در وقت سواری
اوزبکیه طلیعهٔ لشکر قزلباش ظاهر شده و اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده بمحل محاربه و صف آرائی نیافته فرار اختیار کردند و لشکر قزلباش
بر ایشان رسیده اکثر را بقتل آوردند و قریب هشتصد نفر را اسیر و دستگیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند و سید محمد سلطان ...
بر ایشان حال بهرات رسیده دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میان اوزبکیه چنین شهرت یافته بود که فرهاد خان
و گنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت عبد الله خان و کشته شدن عبد المؤمن خان شنیده بخراسان آمده اند و بوداق خان و امرای قزلباش
که در بعضی محال خراسان مانده بودند با ایشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان درآمده اند و از توجه رایات منصور شاهی خبر نداشتند و از
وصول این اخبار دین محمد خان اطمینان قدرت و اقتدار کرده بعزم دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه نور نزول کرد
امرا و ریش سفیدان و آتالیقان در محاربه قزلباش تأمل داشتند و دیگر از عزم مشورت در میان انداخته مجالس کنگاش انعقاد یافت
بعضی از عقلا و ریش سفیدان حضور صاحب میرزا عبد الله [illegible] که از سلاطین زادهای سمرقند بود مردی روزگار دیده با رای و تدبیر بود و حاجی
و ابو المحمدی گفتند که ولایت خراسان یورت و مسکن سپاه قزلباش است و در این زمان اوزبکیه در خراسان استقامت تمام نیافته
و یورت و مسکن قدیم ما در ماوراء النهر است و یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراء النهر
کسی که شایسته سلطنت باشد نیست و اولی آن است که روی توجه بدان صوب نهاده بکر لضبط آن ولایت بندید و اگر خواهید که بالکلیه دست از
خراسان کوتاه نکنید باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یکساله در قلعه هرات بگذارید و قلاع تون و قاین و سیستان
و محال اینطرف هرات را بمعتمدان سپارید و چون با پادشاه دین پناه قزلباش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اید
مجدداً مکتوب محبت اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی بحسن موافقت حضرت اعلی و همت ایشان از تسلط و استیلای
عبد المؤمن خان فراغت حاصل شده امرای اوزبکیه طوق فرمانبرداری این محب بر گردن جان نهاده اند اکنون مخفی نماند که
عرض شده و خراسان بملازمان تعلق دارد ما روی توجه بماوراء النهر که مرکز دولت این سلسله است داریم و مشهد مقدس معلی و نیشابور
و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم و چون در این وقت بردن کوچ متعذر بود اوزبکیه بر عنایت الطاف الهی و شهریاری
و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و عیال خود را و امرا و اعیان اوزبکیه را با برادرم محمد باقی در قلعه هرات گذاشته ناموس خود را
بملازمان آنحضرت سپرده ایم همت در دفع [illegible] فرمایند که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف ما درآید چنان سلطنت استحکامی یابد در آن
هرات و سایر محال خراسان را از فرمان آنحضرت تخلفی نخواهد بود و ظن غالب آنست که پادشاه قزلباش بشنود فتوت و سلوک لطف
این مخلصانه بالسمع رضا اصغا نماید و روی موافقت و دوستی با ما خواهد نمود و در این صفت بفتح مشهد مقدس معلی و محال
که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات [illegible] نگردد و بعد از آنکه مهمات ما در ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان انتظام
صورت یافته امور سلطنت انتظام یابد اگر میل خراسان داشته باشید از روی اقتدار و استظهار بخراسان آمده بتسخیر و تنظیم و تنسیق آن
پردازند و الا بمقتضای وقت عمل نموده نمائیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این رای را پسندیده داشته قرار نامه نوشتند و اوزبکیه از آب

قلعه داری بخود داده و جمعی از اهل هرات و سرخیلان قبایل که نسبت خلاف با ایشان بود گرفته مقید ساختند اما بعضی جهلا و جنگ جویان
بدین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند که حالا از پادشاه قزلباش خبری و اثری نیست و جمعی که آمده اند ده دوازده هزار کس بیش نخواهند بود و مع هذا
نزدیک شده اند در بدایت سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که قریب بما شده اند خوف نموده پشت بدیشان دادن نوعی
از ضعف و زبونی است و هرگاه ما بدین طریق بماوراء النهر رفته خراسان از دست داده باشیم منهزم و فرار و مورد طعن جهلاء
شجاعت شعار خواهیم بود در این صورت معلوم است که چه مهم از پیش خواهد رفت و چون مسموع از اوضاع ماوراء النهر و قرارداد خاطر
امرا و آنجا اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان برداشتن [illegible] مقتضی عقل و مردانگی نیست کمر محاربه با جماعت
بر میان جان مردوار بسته روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور گردیم آوازه اقتدار خانی بلندی یافته کل مهام
بر حسب مرام مشیت خواهد یافت و اگر عیاذا بالله مهم نوعی دیگر صورت بندد باری ترددی کما ینبغی نموده باشیم دین محمد خان
بسخن ایشان راغب گردیده و اکثر جهلا و سپاهیان جنگجو با آنکه لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نرفته بود این کنگاش را ترجیح
نهادند و چون دین محمد خان در ایام حیات عبد الله خان [illegible] خراسان بعضی امرای نامدار قزلباش جنگ کرده غالب
آمده بود و قزلباش را سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار با خود داده و جمعی که حرف نفس می گفتند در این وقت بجهت آنکه بجبن و بددلی
منسوب نگردند از این حکایت ساکت گردیدند ابو المحمدی که مردی عاقل کاردان بود محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست و او و جمعی
او را بر وفق دلخواه مشاوره می نمود سخنی با جمعی از اوزبکیه جدا شده فرار پیش نمودند و دین محمد خان از بعضی واقف شده چون سابقه عهده
کرده بودند علاجی نتوانست کرد و در این اثنا خبر بازگشتن قزلباش رسید که بجهة اخبار موحش که از جانب خراسان با ایشان
رسیده بازگشتند بالکلیه اندیشه قلعه داری از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب از باغچه خواجه نور کوچ کرده پیشتر آمدند و بجانب قزلباش
دلیر شدند تا آنکه میانه او و حضرت اعلی در رباط پریان هرات مقابله واقع شد و شرح آن مفصلا در طی داستان فتح خراسان بتفصیل
احوال دین محمد خان و باقی حالات ماوراء النهر بعد از تحریر آن داستان رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی

قبل از این

نگاشته کلک گزارش پرداز شد که در این سال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته از موجب
اسباب آن سفر بود که خبر فوت عبد الله خان اوزبک رسیده آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفت بعزم درست
طالع میمون در سیوم شهر رمضان المبارک سنه سته الف هجری که ساعت سعید بود از دار السلطنه اصفهان بیرون آمده چند روز
در کاشان بجهة تنخواه مواجب عساکر منصوره و انجام مهمات ضروریات آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند
که از راه خار و فیروزکوه بجانب بسطام رفته توقف نمایند چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران که ملک موروثی
حضرت اعلی است مایل بود و تا آن ملک بحیطه تسخیر درآمده بود ندیده بودند در این وقت که فرهاد خان آنجا بود بنفس نفیس خود
سپاهی از اردو جدا کرده روانه مازندران شدند که تا جمعیت سپاه چند روزی در آن عرصه دلگشا عشرت پیرا بوده
بعد از فراغ از سیر و شکار از آنجا به بسطام آیند و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر قشلمیشی همایون فرستاده سفر در دست

قورچی باشی و قورچیان عظام که در طهران بودند روانه شده در بسطام باردوی ظفر قرین ملحق شدند و یردی خان با غلامان و لشکر قاجار
گنجعلی خان با سپاه کرمان از راه خبیص و یزد و چاپارخانه بخراسان آمده در هر محل که رایات جلال افراشته باشد بموکب حضرت قرین
ملحق شوند و جماعه امرا و عساکر قزلباش حسب الفرمان قضا جریان فوج فوج روی توجه بسفر خراسان آورده در چمن بسطام مجتمع شدند
و حضرت اعلی نیز چند روزی در تفرجات [illegible] بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر و الحاق فرهاد خان از راه باردو ملحق
استراباد آمده باردو ملحق شده و حاجی محمد خان پادشاه ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد خان ابن ابو المحمد خان
والی مرو شاهجان و نسا و ابیورد چنانچه سبق ذکر یافت از سپاه عبدالله خان [illegible] از مرو شاهجان برآمده بسایه دولت همایون آن اعلی
جسته بودند در رکاب اشرف چند روز در چمن بسطام معسکر ظفر فرجام در آنجا بیان عساکر نصرت اثر [illegible] سوای لشکر قزلباش [illegible]
[illegible] نظر درآمدند در خلال این احوال خبر متواتر شد که عبدالمؤمن خان [illegible] کوکلتاش حاکم هرات چنانچه گذشت بیاسا
رسانیده و از بلخ و بخارا لشکر به سمرقند و تاشکند کشیده با [illegible] خان اوزبک چنانچه در طی احوال او [illegible] گذارش یافت محاربه
نموده بر ایشان ظفر یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین [illegible] که مظنه فتنه داشت از میان برداشته تمام اوزبکیه طوق فرمانبرداری
او بر گردن گرفته در کمال شکوه و استقلال [illegible] از وجام لشکر متوجه بلخ و خراسان است و بعضی از کوته اندیشان [illegible]
سال رفتن خراسان را مصلحت وقت نمیدیدند و صلاح در آن میدیدند که در این یورش متوجه نظم و نسق استراباد گشته خاطر از ضبط آن
مملکه جمع نموده عنان عزیمت [illegible] انعطاف دهند که قرارداد خاطر عبدالمؤمن خان معلوم گشته سال دیگر [illegible] فوج لشکر نموده
و چون حضرت اعلی [illegible] بحکام خراسان پروانه داده [illegible]
نموده با جمله چند روز دیگر در چمن بسطام سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراخته بودند متوجه نظم و نسق استراباد شدند و چون
مازندران بفرهاد خان تعلق داشت بجهت قرب جوار استراباد را نیز علاوه مازندران نموده حکومت آن را بتفویض فرمودند و احکام استمالت
باسم اشراف و اعیان و سرکردهای سپاه پوشان استراباد که هر یک [illegible] رقم اختصاص [illegible] بخود سری برآمده بودند
در قلم آورده [illegible] و فرهاد خان [illegible] از اقوام خود را [illegible] فرستاده
سرداران سپاه پوش استراباد چون با یکدیگر خصومه داشتند و اردوی همایون با عساکر قزلباش در بسطام نزول اجلال [illegible]
جز انقیاد و اطاعه چاره نیافته [illegible] کردند و در خلال این احوال یوسف قوش بیگی نام [illegible] که در فوق [illegible]
نعیم سلطان که منصور رتبه خانی یافته بود و عبدالمؤمن خان را حاجت بود که برسم رسالت [illegible] خلاصه پیغام آنکه این دولت خواه
و برادران که تربیت یافته و پرورده دولت عبدالله خان بوده ایم بمحض صفا جوئی او از موافقت [illegible] سرباز زده [illegible] و اتفاق
نداشتیم و او بدین جهة کینه ما در دل گرفته اظهار عداوت میکرد و حالا که در سلطنه استقلال یافته با جمعی که در زمان پدر با او نفاق نموده
اند در مقام انتقام است در اینصورت بنده بجز آستان ملک آشیان پناهی نداریم هر گاه که آفتاب موکب همایون پرتو وصول
بخراسان انداخت در سلک هواخواهان درآمده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش میگیریم و حضرت اعلی از این خبر مسرور گشته بمکتوب
محبت اسلوب یاران و برادران او نوشته نوید عطوفت و الطاف بنهایه دادند و محمد قلی بیگ [illegible] آقاسی [illegible] که در رسالت

گذشته

گذشته بهرات رفته بود همراه یوسف قوش بیگی نزد مشار الیه فرستاده و [illegible] تحف و هدایا ارسال داشته
القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان از راه استراباد بجانب خوارزم روانه فرمودند و نقباء
[illegible] ترکمان صاین خانی که از قدیم تابع امر و نهی سلطان خوارزم و در کنار رود گرگان اقامت دارند [illegible]
باطاعة و انقیاد و مرافقت حاجی محمد خان رغبت فرمودند و مشار الیه [illegible] سلطان و [illegible] میرزا پسرزادهای خود را در ملازمت
اشرف گذاشت که همیشه در رکاب اقدس باشند و خود با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روان گشت و حضرت
[illegible] بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان چکلر بکی آذربایجان
و بعضی امرا که عدد لشکر ایشان [illegible] هزار میرسید چرخچی و مقدمه الجیش تعیین فرموده [illegible] فرستادند در خلال این احوال
بخاطر انور خطور کرد که یکی از ملازمان جان سپار [illegible] وعده و وعید [illegible] نامه [illegible] بیگ [illegible]
ذوالقدر متقبل این خدمت شد مکتوب مذکور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است که او [illegible] بطرف خراسان
[illegible] و بجهة آنکه ما را در عراق و دار المرز گرفتاری بود او در [illegible] مشهد مقدس و بعضی محال خراسان را متصرف شده
در تسخیر سایر محال [illegible] و هر مرتبه که آرزوی ملاقات او از عراق متوجه سفر خراسان شده [illegible]
طی نموده ایم و او بمقابله عساکر منصوره [illegible] فرار [illegible] اختیار نموده [illegible] که پادشاه [illegible] حضرت
مقابله پادشاه قزلباش [illegible] ولایه خراسان از بلخ و بدخشان تا [illegible] احکام
[illegible] کمال تمکین و استقلال یافته سپاه او [illegible] مطیع و فرمانبردار [illegible]
بخراسان آمده [illegible] و انشاء الله تعالی [illegible] برگرد دولت [illegible]
[illegible] که از قدیم داخل ایران [illegible]
این [illegible] در مقام الفت و اعتقاد و اتحاد [illegible]
خراسان [illegible] المعاصی [illegible] و در مقام محبت و دوستی [illegible]
[illegible] دولت [illegible] معاون و مددکار [illegible] مصلحت [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] مخالفه [illegible] سالهای گذشته در مقام مکر و حیله [illegible] در مقام استقلال [illegible]
[illegible] عالمیان [illegible] اندیشیده [illegible] که دیگر گنجایش [illegible]
[illegible] که عالمیان [illegible] آنچه مقدر [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] انشاء الله تعالی
[illegible] اندیشه [illegible] بعزم [illegible] حرکت آورده [illegible] بخارا [illegible] و خدای [illegible]
لشکر [illegible] دیار [illegible] کرای [illegible] خاندان [illegible]
[illegible] آن مرز و بوم [illegible] بخارا [illegible] لشکر [illegible] جانب [illegible]

وبال چنین اکبر دین اکبر * سخن شهزاده گفت سن پرنجیح * بدین ماجرا مپش این در میچ * که رنگ موروث ما سپری * خود ما باش کی بجهره
بخدام ما ده خراسان زمین * که تن تنگ بر خود جهان آهنین * که تاریخ یابید ما نه جو * چنان ملک فرخنده مانده بود * در روز غره ماه
بساول محبه و ذوالقعده را که حامل مکتوب مذکور بود روانه فرمود موکب فیروزی نشان بجانب مشهد معلی در حرکت آمد و چون حضرت
اعلی امری عظیم و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته قدم توکل بر وادی مخاطرات عظیمه نهاده بودند برای جهان [illegible]
نهانی که در [illegible] منیر پادشاهان برگزیده کان درگاه الهی جلوه ظهور داده و دیگری را خبری از ان غیب انقضای آن فرموده
که در این سفر همراه کان کامکار محمد باقر میرزا که خورد سال بود همراه نبود و از معارک خطرناک بر کناره باشند در همان منزل
او را شیخ احمد بیک ایشیک آقاسی حرم سپرده روانه دارالسلطنه اصفهان فرمودند و اردوی همیون فال بظفر از مطلع اقبال
درخشنده گی گرفت و بحت ولایه نیشابور بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده سبب انفعال آنکه حکومت آن ولایه با محمد سلطان
نامی که از امرا و سلاطین اوزبک بود تعلق داشت و چون خبر وصول موکب همایون فال با محمد سلطان رسیده و هوا خواهی قزلباش
در ناصیه حالش خلق نامه آمیاره [illegible] قدرت [illegible] است و قلعه داری در خود ندید و از خوف سیاسه عبدالمؤمن خان [illegible] او دیگر سعادت
رفت [illegible] داشت که در وقت خروج [illegible] جامه ره داد و پاشی نیشابور دست تغارت و نهب اموال او واو دیگر در آورند بارادت
[illegible] الحرام بیرون آمده [illegible] درگاه شاهی سپته با معدودی روانه [illegible] کردید و او دیگر نیشابور بعضی بمشهد
مقدس و بعضی بهرات رفتند و احمد سلطان متوجه دروازه شهر بیرون نهاده بود که اهل نیشابور نقاره های شادکامی بام سامی
نامی همیون بلند آوازه کرده بودند و چون در کابوس [illegible] سید امیر ابوالمعالی نیشابوری را که از سادات عالیمکان و کلانتران
مطاع آن ملک بود از تاریخ [illegible] او ذکر [illegible] و نواحی بعراق آمده در رکاب [illegible] انتساب [illegible] روانه
صوب فرموده حکومت آن ولایت را میرزا محمد سلطان [illegible] که در آنوقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان
او و دیگر [illegible] بافتند و روانه گشت حقیقت حالش معلوم گشت و رایات اقبال از کابوس کوچ فرموده از [illegible]
وجود به [illegible] فرهاد خان و امرائی که مقدمه الجیش بودند بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و چون بموضع اسباجی نزول اجلال
شقان نزول اجلال فرمودند سهبان از جانب فرهاد خان و اهالی مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان و [illegible]
فتح مشهد مقدس بنوعی که در علی احوال او [illegible] سمت تحریر یافته رسانیدند حضرت اعلی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی
بود بوقوع پیوسته بود و شوق ادراک سعادت طواف آستان ملک آشیان امام الانس والجن که مقصد اصلی [illegible]
خیر مآل همیون بود [illegible] شکر [illegible] رسانیدند و عموم سپاه و کلاه [illegible] شادمانی [illegible]
با بوج مهر و ماه رسیده و انجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم ذالحجه در کنار رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد فرهاد خان
و امرا و اعیان مشهد مقدس باستقبال موکب همیون آمده در طوس بشرف پابوس مشرف شدند و لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجا آوردند
و حکم شد که فرهاد خان و امرای جرجی بعزم تسخیر هرات روانه شوند و آن بلده فاخره را بتصرف در آورند و هنوز اخبار [illegible] دین محمد
خان و جمعیت او دیگر [illegible] قرار داد خاطر [illegible] بود [illegible] تحقیق [illegible] بود [illegible] روز دیگر کوکبه [illegible] بشهر مذکور رود احرام طواف

مرقد منوره حضرت امام الانس والجن ثامن ضامن که مطاف سبحان ملاء اعلی و سجده گاه کروبیان عالم بالاست بسته و دیده
و چون شعشعه نیر عالم افروز گنبد مبارک که مهبط انوار تجلیات الهی است خورشید وار درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش
دیده نظارگیان عالم شوق گردیده حضرت اعلی پیاده گردیده بشکرانه این عطیه ایزدی روی نکهت بر خاک نیازمندی بر جبهه
پای و گشاده پیشانی طی مسافت نموده بزبان حال شاه و سپاه بدین مترنم بود * بیت * شکر خدا که از مدد بخت کارساز * کامی که خواستم
ز خدا شد میسرم * آن دولتی که می طلبیدم بسالها * اینک از عنایت حق در برابرم * و کافه خلایق بدین آئین قدم در راه نهاده کفها
پا از آسیب خار مغیلان [illegible] و گویا گل و ریحان پای سپر غازیان اخلاص مند بود و مجملا در کمال شوق بروضه مطهره رسیده
بعد از تقبیل عتبه علیه جبهه اخلاص بدان خاک پاک سوده [illegible] دعا و زیارت پرداخته آستانه مقدسه را بغایت ویران از تطاول
[illegible] غارت [illegible] خالی یافتند و از حلی و زیور [illegible] قزلباشیه سوای مجمر طلا چیزی باقی نمانده بود و در انجا بوداق خان چکنی بحکومت
مشهد مقدس سرافراز گردانیده و در آستانه مقدسه بچهار باغ تشریف برده و در انجا اسیران اوزبکیه را که در جام گرفتار غازیان
[illegible] آنام بهرام انتقام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال ایشان و فرستادن سید محمد سلطان بتحقیق پیوست که دین
محمد خان در هرات علاج سلطنه [illegible] خاطر بحراست ولایه خراسان قرار داده و عمده لشکریان او را تا بیست هزار [illegible]
اما اهل خراسان تکذیب قول ایشان کرده زیاده از شش و هفت هزار نشان نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح داده [illegible]
فرهاد خان با امرای جرجی [illegible] بجانب هرات روانه فرمودند تا [illegible] و دیگر استعلامی [illegible] اسباب [illegible]
از آنولایه را از ایشان خالی نمایند و از اسیران چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سر داده فرمودند که چون
با او دعوی اخلاص کرده کس فرستاده بود اگر در قول خود صادق باشد ملازمان او را خلعه و یراق داده هر جا باشد نزد او
فرستیم و تتمه اسیران رسیده با مجمله موکب همیون اعلی سه روز در مشهد مقدس بجهه نظم و نسق سرکار فیض آثار توقف نموده
تولیه آن سرکار را بقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت حیدریه خراسان است و در فترت اوزبکیه بعراق آمده در ان
اوقات وارد [illegible] اصفهان بود عنایه فرموده تربت حیدریه را بقبول او مرحمت کردند و بوداق خان چکنی و شاهقلی سلطان
را با پانصد نفر از قورچیان عظام و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که حکومه
موروث او را بدست آورده بشارا [illegible] سپارند و در هشتم ذالحجه اعلام از مشهد مقدس بیرون فرموده چون بقریه [illegible]
جام رسیدند در انمنزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در فترت همراه بهبند رفته بود در [illegible] هرات رسیده
از جمیع احوال انجا واقف بود رسیده از کماهی حالات خبر داده عرض کرد که دین محمد خان بنوعی دل از سلطنه هرات و کل خراسان
شسته که آسمان آسان دست از ان بر نمیدارد و حالا ده دوازده هزار اوزبک جرار و دو سه هزار از هزاره جات قبایل
[illegible] جمعند اما از رسیدن موکب همیون بدانمقام اطلاع ندارند و گمان دارند که هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و
مقاتله با فرهاد خان و امرای عظام که پیشتر رفته اند با خود داده بعد از آنکه وصول موکب همیون نزد ایشان محقق گردید اگر قدرت
مقابله داشته باشند یا فی سلطان برادرش با دو سه هزار کس در قلعه هرات گذاشته خود بماوراء النهر میرود که لشکر باجمع نموده

بخراسان آید و همچو خبر قطع تعلق از خراسان نمی نماید و نمیخواهد که باسانی مملکه از دست دهد چون بر قول او وثوق و اعتماد بود حضرت

متفکر و متردد خاطر گشته که چه تدبیر اندیشند که منتج حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق صحیفه

تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجه مدعا چهره گشود و تبیین اجمال آنکه بعد از اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را

فرموده بر زبان الهام بیان گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات شده و اگر فرهاد خان و امرا که پیشتر رفته بودند

دلیرانه با ایشان محاربه پیش نمایند و همچنین لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان همراه است و محاربه لشکر

ثبات قدم ایشان در معرکه که پادشاه همراه باشد نسبتی بمحاربه با امرا و سرداران ندارد و محتملست که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد

و موجب دلیری اعدا گردد و آن گروه را تا رسیدن رایات نصرت آیات بتوقف امر فرمائیم و دیگر تهیه اسباب قلعه داری

لشکری چرار گذاشته خود بماوراء النهر روند و محتملست که هرگاه مهم بمحاصره قلعه رسد بنابر استحکام قلعه داری معامله

کشد و بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهاد خان فرستیم که یک منزل بازگشته آوازه در اندازند که از جانب عراق و آذربایجان

خبر موحش رسیده که رومیه انتهاز فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و موکب همایون از نخجیر منصرف شده بجانب عراق باز گردیده

خبر بازگشتن قزلباش بدین اضطرار باو دیگر رسید از اندیشه قلعه داری باز آمده عزیمت کرد دلیرانه العزم

امرا و ضبط مشهد و آنحدود خاطر جمع از هرات بیرون آیند و ما اردوی اغرق را با جمعی که اسب زبون داشته باشند گذاشته با فوج

که اسب کوتل داشته باشند ایلغار نموده نیز فرهاد خان ملحق شویم و مقید بآمدن لشکر فارس و کرمان نشده و ایلغار بر سر ایشان رویم و در

قلعه بندی نخواهیم و انشاء الله تعالی که خدای خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد محتملست که مهم حسب المدعا مشیت پذیرد و جمع

ارباب رای احتیاط مدار پسندیده داشته و علی الفور رقمی بفرهاد خان نوشته فرستادند که بقاعده که مذکور شد یک منزل

بازگشته مترصد وصول موکب همایون باشد و ایشان حسب الفرموده عمل نموده باز گشتند و کس نزد الله وردی خان و گنجعلی خان فرستاده

که با لشکر فارس و کرمان که از راه طبس آمده داخل الکای خراسان شده بودند مقید بآوردن لشکر نشده خود با جمعی که اسب ایلغاری

داشته باشند جریده و اسبابی ایلغار کرده در حدود و موعد خود را بموکب همایون رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیک

وزیر را با شاهقلی سلطان میر ... و سایر لشکریان در اردوی اغرق گذاشته شد که با آهستگی کوچ کرده می آمده باشند

و در وقت ... روز یکشنبه غره شهر محرم الحرام از فرهاد جب در جام سوار شده بر سمند قایداقبال ...

اجلال با ایلغار روانه گشته شد و در راه فرهاد خان و امرا که یک منزل از قلعه باز غند پس آمده بودند بموکب همایون پیوستند و الله

وردی خان و گنجعلی خان نیز اردوی خود را انداخته با جمعی که اسب ایلغار داشتند در سر پل هرات رود بموکب همایون پیوستند

مجملا موکب همایون طی مسافت ده روزه راه را در چهار روز و نیم نموده روز پنجشنبه ... شهر مذکور در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسخی

شهرست بجانب افغان رسیدند و صبح روز ششم صف قتال آراسته فیمابین در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد

در فوق ... کلک سوانح نگار

نگارش که دین محمد خان از وصول موکب همایون خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امرا را شنیده از شهر بیرون آمده بود خبر بازگشتن

امرا و قزلباش بنوعی که مذکور شد در میان او و دیگر شایع گشته داد و رای او فکر ترتیب اسباب قلعه داری انداخته بعزم استقبال ایشان

پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود و یکی از اتراک پیش است که حضرت اعلی را می شناخت و آن حضرت را در کابل دیده بود

آمده از وصول موکب همایون خبر داد و از کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت اندک مردمی با او بودند اما لشکر قزلباش از

عقب با فاصله می آیند و امرا و ریش سفیدان کنکاش میان آورده رای بمحاربه قزلباش نمیشدند و صلاح دیدند که بازگشته

بهرات روند و نامه دوستانه بنوعی که شنیده باشد بخدمت اشرف با کسی زبان دانی فرستاده کنگری صلح میان آوریم و باقی خان

را در شهر و قلعه گذاشته روانه ماوراء النهر گردیم که محاربه با پادشاه قزلباش اصلاً لایق دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امرا و ریش

سفیدان گفته بود که اگر چه این رای پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده و قزلباش نزدیک رسیده و اگر اسب کوچ کرده روی

بشهر آوریم لشکر پراکنده ... در خصم آنقدر فرصت نخواهند داد که اسباب قلعه داری آماده ساخته روانه ماوراء النهر شویم

و بی جنگ و جدال گرفتار عار فرار گردیم بهتر آنست که مردانه روی بمعرکه کارزار آوریم اگر غالب گردیم و اگر شکست یابیم از پادشاه

بزرگ عالیشان عیب نیست و بهادران او و دیگر یکجهتی که بجنگ و بددلی منسوب نکردند ناچار تن بمحاربه در دادند مجملاً دین محمد خان

از غایت جهل و غرور محاربه با قزلباش را آسان دانسته مشغول عشرت و پندار بنوعی در کانون سینه ... بر افروخته بود که ...

... صبح آن روز که جمعه ششم شهر محرم الحرام بود طلیعه لشکر قزلباش پیدا شد دین محمد خان جرچی و جوانغار را با ...

باقی سلطان برادر خویش و میرزا عبدالله ... و حاکم هرات حاجی بی از دست راست و بعضی امرا را از دست چپ قول گذاشته و مقرر

کرده که ... از جانب قزلباش ... لشکر ... و از قول جوانغار ... با تمام لشکر قزلباش کارزار نموده خود ...

... جوانان گزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاده مقرر شده که اگر لشکر اوزبک غالب گردد و اگر مغلوب آن

... چون رایات جلال به پل سالار رسید ...

رکاب اقدس ... بموکب همایون رسیده بودند با قشون فرهاد خان و امرای جرچی ...

الوف اقبال پادشاهی کرد و فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرا و جرچی با چهار هزار کس ...

اقدس ... امرا و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ هر یک بمحل خود قرار گرفته ... چون در برابر

... مجموعی خود را بجانب افغان

نموده جرچی اوزبک را منهزم ساختند و تمامی لشکر بهوس ... آوردن سر و اسیر ... بجانب افغان آوردند چنانچه ... فرهاد خان

کسی جبان نمانده بود باقی سلطان چون انهزام لشکر جرچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار ... جرچی قزلباش ...

آن لشکر ... بازگشته چون فرهاد خان علم که سردار لشکر است همراه نداشت و لشکریان در معرکه او را نیافتند که ...

اوزبک هجوم آورده بود را انهزام نمود و شکست فاحش خورد چنانکه شکست لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موکب

برهم خورد ... فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه مانده ... و ... طریق انهزام پیموده

... بدنام انهزام شده و غبار عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده نمودند که فرهاد

خان با امرای ترکمان و امرای چرچی منهزم شده بکثرت لشکر از با نجات افتاده و قورچی باشی و امرای عظام و فوج خاصه
و غلامان دست چپ و دست راست از حضرت محاربه دور و جنب الامر اعلی بامداد ایشان شتافتند و از انطرف لشکر جوانغار و برانغار
بمعرکه کارزار شتافتند هر دو سپاه بیکدیگر آمیختند و گرد معرکه بنزد فلک اثیر رسیده اگرچه اکثر او زبکیه در آن روز از وصول موکب
ظفر قرین واقف شده دست از رزم داده بودند اما ثبات قدم ورزیده جنگهای مردانه کردند اما اکثر امرا از صدمات دلیرانه دلاوران
که از قول همایون قدم به جنگ مامور شده بودند تزلزل باحوال او راه یافته از پیش تیر و آویز عاجز گشته روی بانهزام آوردند
و نسیم فتح و فیروزی بر ناصیه احوال غازیان جانسپار وزیدن گرفت و دین محمد خان که بکثرت لشکر اوزبک مشاهده با یکهزار نفر
از بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون
رساند و از کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نکرده به حضرت اعلی العجبی از مقربان و معتبران رکاب اشرف را که کمکش در جنب
نفر بوده در معرکه بودند که سلطان علی سلطان تکلو ولد بوداق خان با جمعی دلاوران که همیشه موکب اعلی بودند ملاحظه نمودند که
در میان نیزاری که در آن حوالی بود طلیعه لشکر نمایان شده و برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت بحضرت اعلی خبر دادند
ملازمان رکاب اقدس از کثرت لشکر مخالف و قلت جنود مسعود اندیشیده بعضی پریشان خاطر گشتند و حضرت اعلی که از حال
اطلاع یافتند بنور فراست دانستند که دین محمد خان است که بعزم جنگ همایون آمده در کمال تهور و مردانگی ملازمان رکاب نصرت
انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از غارت فرار اندیشیده مردانه قدم در معرکه کارزار نهید که مرد بکشته شدن بهتر از مردن
و حیات بی ناموس شده باشیم بیت ها نام نیک کشته شو و بیم جان مباد اگر فرشته بود دشمن و بیم جنین مسموع گشته که اول کسی که از جوانان
قزلباش اسب بمیدان جهانیده و بهادری از بهادران او زبک انداخت یک پسر بکار ولد احمد آقای کرامپا و استاجلو بود و همچنین
یک یک از جوانان بضرب شمشیر که همیشه در موکب همیون بودند استقبال آن طایفه کرده هر کدام یکی از مخالفان را که امرای
پیش رانده بودند الله صد و پنج بوده تا جمیع جماعت را بر خاک هلاک انداختند چون فضا گرد و غبار برطرف شد و کار دین محمد خان
چنانچه بود عنان بیکران بازکشیده و پیش آمدن دلیری نتوانست کرد و خوف و دهشت بر آن گروه استیلا یافته روی از معرکه برتافتند
حضرت اعلی خواستند که خود بنفس نفیس متوجه حرب او گشته با دین محمد خان در آویزند و فیروزی اقبال بر طریق کرامت شاه او بدست
آورند ملازمان کپکی خان رسیده از جانب او پیغام آورد که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از آن جهت حضرت اعلی
اراده مصرف گشته صبر کردند که بقول او رسند اما غازیان دست از تعاقب برنداشته بسیاری از بهادران نامی او را بر خاک
هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت کلول بیگ کورچی که در سلک غلامان خاصه شریف
انتظام داشت میگفت که من بدین محمد خان زخم نیزه زده ام و طایفه پیش افتاده دیدم که یکی از بهادران آن طایفه او را سر خود دیده
بر اسب او نهاده و خود برهنه سر می رفت دانستم که سردار سپاه است و آن طایفه یکی از بهادران بر داشته بوده و او نیز کجان
یکه و نفری بتصدیق کردند که این طایفه خان است و چند نفر دیگر قبول داشتند و این دعوی با کسی از کلول بیگ قبول نکرده و سر او را
طالش و اعمال بیگ نام با او منازع بود و میگفت دین محمد خان را من زخم زده ام مسوده اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابق از تبریز

کوتوال

سلطان میرزا ابوطالب رضوی بوده و در قریت او زبک به هرات افتاده و خبر میرقلعه با کوکلتاش بیج و العهده از نان قضیه دین محمد خان
شده بود در کلکات شماره او با زنده بود بحضور مباشرت احوال دین محمد خان و شرح جنگ نموده را بنوعی که بتحریر پیوست از او استماع
کرده و میگفت من همراه خان بودم در وقتی که لشکر قول همیون از میان نیزار بیرون آمده مشاهده نمود که آهنگ مردمی ایستاده
اند از دو سپاهی دیگر بنظر در آمد بهادران او زبک همه الصفوف شد نیت همیون شاهی آن شکار دو سپاهی به جهاد با نظم او
آن جماعت و مشاهده سپاهی رعب و هراسی در دلها افتاده عیان او دیگر و اتالیغان که همراه بودند عنان او را گرفته عرض کردند که مردم
ما شکست خورده و دولت لشکر شکسته مرتب بشهر رسیده ماند و پیش از این با ما خوانیش فرو گرفته اکر ما خود را بجنگ این فوج مشغول سازیم
مبت پادشاهی که اندوه سپاهی بیکدیگر پیش آمد ما را در میان گیرند یکی از ما امید نجات نیست و کار از سعی و کوشش گذشت
تا وجود حضرت خان بسلامت است رسیده و کار معتبر نشده بیرون چاره نیست و چون خان آثار کراهت حرب و خوف در ما
مردم مشاهده نمود و دانست که دل از جنگ داده اند و فرار اراده دارند ناچار روی از معرکه برتافت اما چون عنان گردانیده در گام پیش
نماند بنوعی تفرقه و پراکندگی در میان آن جماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش از عقب می آمد
دو سه مرتبه واقع شدند و سر نیزه در میان نیزار بجان رسیده بود اما از رفقا پنهان کرده و در حوالی جبل حرمان مشاهده شد که خون بسیار
از جراحت بقیل او در موزه او آمده و در آنجا بمن حضه داده گفت از اهل و عیال و خسروی بکجا می آیی من از آنجا بازگشته خود را بشهر رسانیدم
محقق گشتم تا وقتی که استقامتی در شهر پیدا شد باقی سلطان باسی چهل نفر از بهادران از معرکه بیرون رفته بطرف کهستان افتاده
را بشهر خان را در فرود و پیش گرفت و از معبر کرکی گذشت بجانب بخارا رفت و بحسب تقدیر الهی او را در ما وراءالنهر رقیبات عظیم روی داده
چنانچه عنقریب ست گزارش خواهد یافت القصه در آن جنگ بسیاری از معارف سپاه کشته شده و اکثر امرای او زبک خصوصا حاجی
حاکم هرات و بابا جویا بهادر و میرزا عبدالله مستوفی و محمد اوراق و محمد یار افغان سایر امرای او در معرکه بقتل رسیدند و بعضی گرفتار شده
و از سرداران معتبر کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کارزارگاه و از آنجا تا کهستان محال افغان را تعاقب نموده
و قتل با فراط کردند و عدد مقتولان بچهار هزار رسید اما از شدت ایلغار چند روزه و بسیاری مکث تا معرکه بنزد حرارت هوا
اکثر اسبهای لشکریان از حرکت باز ماندند و از آنجا پیشتر نتوانستند رفت و شب بر در میان خیابان بسر برده و از جماعه او زبکیه که از معرکه
جان بسلامت بساحل بر بردند هرکس اهل و عیال و علاقه در شهر داشت روی بشهر آورده دست عیال و اطفال گرفته از متعلقات آنچه توانستند
برداشته راه همه وفا یافته پیش گرفتند و جمعی که علاقه در شهر داشتند از جنگ گاه راه فرار پیمودند و حضرت اعلی با فیروزی و اقبال
نکابه در آن صحرای برابان سواد هرات رسیده شکرانه این مواهب عظیمه که از عطایای ایزدی قرین حال گشت مضیفت استیصال القصه
السیف که اکثر ضعفا و عورات و اطفال همراه داشتند نشده و انعام فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه
از عساکر منصور کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیگ یوزباشی استاجلو و قاسم بیگ جلودار شاملو ضایع نشده و قلعه کوکلتاش
بعد از نفر رسیده را در روی اوق که با اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر با بقیه لشکر معاقب می آمدند و بکار زار نرسیده که شاهوردی
بیگ ایشاوغلی محبه با برادر از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانیدند کوچ بر کوچ رفته در سر خیابان هرات بیکدیگر ملحق شده

و اهالی هرات و میران قبایل هزارجات قپچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف سرافراز گشته بتلطفات شاهی اختصاص
یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را با خود متفق ساخته پیشتر از وصول موکب بر سر قلعه غوریان آمده شاهم بیک حاکم آنجا را
محاصره نموده جمعی از قزلباشیه در آن زمان کنجعلی خان نیز حسب الامر بآن خدمت مامور شده بودند شاهم بیک حاکم آنجا رفیق بهادران و چون
از حقایق حالات هرات خبر یافتند چاره بجز فرار ندیدند و خود را از طرفی که مردم کمتر بودند بیرون انداخته راه فرار پیمودند بهادران در پی
خبردار شده تعاقب کردند و جمعی کثیر از ایشان مقتول و گرفتار شدند شاهم بیک با چند نفری بدر رفت اما چون او را بار تاتار طایفه [illegible]
آورده بود شاهم بیک در حدود [illegible] و دستبرد قالبزی رسیده بخواست که فی الجمله خود را از تنگنای [illegible] کار شیرین کام گرداند [illegible]
رسیده همچنان با چنان مطرقه [illegible] که از اسب غلطیده بر خاک مذلت افتاد و یکه و سافته بیهوش افتاد و صاحبان قالب رسیده
او را شناختند محبوس و مقید گردانیده در هرات بنظر اقدس در آوردند در این اثنا خبر کشته شدن دین محمد خان نیز رسید و کیفیت
ماجرای کشته شدن او که بر چه نهج واقع شده معلوم نشد جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده و جمعی گفتند در میان کشتگان بود که در آن زمان
افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که بخبر موت گفته بود که تا چهل هزار خرامان او و مردم او در کوشه [illegible] آوردند که [illegible]
نماید و خود میان این گور رفت که قضا الهی چنبه او را رسانید جامه مذکور را حال او خبر یافته بر سر او رفته کار او را با تمام رسانید و
القصه سرها بخارخت لبرای گوشت کشیده رفقا حسد او را در آن حوالی بخاک سپردند و قول آنست که جامعه قاچی حسد او را با آب مرغاب
انداختند القصه حضرت اعلی چند روز در بیرون شهر اوقات شریف صرف دیدن سردار مرده نموده هر دانگی هر کس بار رسیده ندو چون
در عراق نوید حکومت عراق و هرات بفرهاد خان داده بودند اگر چه در این جنگ مجموع تکلی که از نشود و نما پرخود به بود با اطل اقدس
از و غبار آلود بوده اما بوعده وفا فرموده تمام ایالت و دارایی هرات و امیر الامرایی خراسان از کیف کفایت و قبضه اقتدار او بنیاد خود
و وکلا در مقام ضبط و نسق مملکت در آمده اکثر مردم او در شهر جا گرفته بودند در این اثنا از اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی قضیه عجیبه بجهت
فرهاد خان بوقوع پیوسته حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی کل خراسان بحسین خان قورچی شمشیر شاملو قرار گرفت

برعقبای دهر و دانش

برو شان سعادت بهر طاهر و روشن و با هر و مبرهنست که عنفر معنوی قرب سلاطین با خون سرشته شده و عرصه ضمیر پادشاهان عالم اکبر
حکیم بسیار دل ایشیاره مغز باید که از نشاء جاه و بزرگی سرمست نگردد و در حوالی نگاه قرب سلاطین پای اندیشه بلغزد و بسی اعلای مراتب ایشان
در عالم قرب سلاطین بمراتب عالیه رسیده و در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف گشته سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب سلاطین
را با دامن سیدالشیخ ازو خرد و عاقبت بیاد آن سوخته خوشا سعادتمندی که در انجال توفیق آگاهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات
راقم حروفست سرمایه قرب و منزلت خود سازد رباعی ای دل ز شراب قرب بیهوش مشو ٭ وز باده وصل مست و مدهوش مشو ٭ هر چند ز دوست
هست منت تازه ٭ در عرصه بیاد خود فراموش مشو ٭ مصداق انتقال احوال خذلان فرهاد خان که چندین سال بتوجهات شاهانه مورد عنایات
گوناگون بوده و گوی تقوی و سروری از اقران خود می ربود سلسله یقین رشته اخلاص از دست داده عاقبت بجهت وخیم رسید و سبب
ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لاف اخلاص و اکراف می زد و گفت آرزو دارم که در معرکه که حضرت شاهی تشریف داشته

داشته باشند جان خود را نثار موکب همایون سازم و چون جمانه گفت و خویش از آن با بهتر وفور فیر گشته هنگامی که خود صبحی و
شده بود در جنگ این محمد خان سعی کرده غنیمت خورد و از جنگ اورنگ بود تحکمی چشم زخمی بدولت او بهم رسید و دولت اقدس مرید
رسیده و از نتیجه مستحق عقوبت بود اما من بعد تربیت یافتگان بارگاه معلی در معارک کار زار جان خود را در راه ولی نعمت نثار نموده گران
جانی نکنند و سبب دیگر که تدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی کمان عذری با و برده در مقام امتحان در آمده رفته رفته از اطوار آن
کمان لسبر حد یقین رسیده خود نیز باستشمام این رایحه نموده بود و بعضی از وی که مردم بارای بیهوش صاحب غرور بود کم را مشاهده
و از مواردات نموده غلطه در کار خورده بود بغایة ناپسند افتاد که با وجود اینهمه تربیت جاه و بزرگی که از دولت اشرف یافته بود قدم
آن دانسته بوساوس شیطانی از راه در رفته طریق عناد سلوک می سپرد اما چون مدبایع انجمه تقدیم در دار السلطنه مستحکم بود
یافته بود و بهر نو شعور او بر انجمن نافته دیگر اعتماد را نشایست و در زمان نواب سکندر نشان بجهت خوف اتفاد و حضور صاحب قرآن
در جوار خود در اخلاص این دولت ابد مهان برنتافته با برادران شیروان نزار در میان رفته بودند و اعتماد و دلجویان نموده در
خان برادر بزرگ ایشان را بقتل آورده ایشان فرار نموده باز بمیان قزلباش آمدند و در آغاز جلوس همایون بملازمت اشرف سرافراز
شدند بنابر تالیف قلوب ارباب وحشت مورد عنایات و در زمره کشیدند اگر چه در بندگی آنحضرت خدمات پسندیده از ایشان بظهور آمده اما همیشه
در میان ارباب اخلاص و صوفیان صافی نهاد مورد طعن حاسدان بودند بجهت سبب اعتماد از ایشان شده بود مجملا تحریک کار فرمایان
قضا و قدر بانیان اسباب قتل او آماده گشته الله ویردی خان و بعضی امرا و غلامان بر خدمت مامور شدند ایشان بمنزل او رفته
با تمام مهم او پرداخته شد در وقتی که الله ویردی خان دست بمیان او زده خنجر او را از غلاف کشید او دانست که حال چگونه است
بعبارت ترکی گفته بود سیدمی اولدی یعنی کار ما تمام شد و ذو الفقار خان برادرش که امیر الامرای آذربایجان بود در کمال
اضطراب خود را بدولتخانه همایون رسانیده متوهم قتل خود بود چه گمان داشت که با وجود قتل برادری چنان او را زنده نگذارند اما حضرت
اعلی بر باب او مضمون و لا تزر وازرة وزر اخری عمل فرموده جز لطف و شفقت امری بظهور نیامد و در دفعها نزد او فرستادند
و خاطر او را فراز فرموده خاطر پریشان او را اطمینان بخشیدند و مشار الیه از خلوص عقیدت و صوفیگری رضای خاطر مرشد
کامل جسته عرض کرد که چون برادرم مستحق عقوبت و مستوجب قتل شده بود چرا اینهمه تا این غلام مرجوع نشد اما حضرت
اعلی بعد از وقوع این واقعه همیشه از آن حال اندوه و جهت اظهار ملال مسرور نمودند که آنچه بر توجهات شاهانه که در عرض چندین سال در
تربیت او بظهور آورده بودند او بدعمری را رسانید و حیف محبوب زنده و دیگر آنکه مبادا دوستان بساط عزت که جمعی از اطوار
نزدیکان ندارند توهمی دیگر حمل نمایند مجملا بعد از کشتن فرهاد خان حکومت هرات را بحسین خان شاملو قورچی شمشیر تفویض فرموده
از جمله آقایان بکلیش سلطان استاجلو را بمرتبه امارت سرافراز فرموده بقلعه مارو چاق و ضبط مرغاب فرستادند و مشار الیه
قلعه مارو چاق را تعمیر فرموده بالا مرغاب بحیطه ضبط در آورده در آبادانی آنجا سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایتی از ولایات
خراسان بیکی از امرای اخلاص مند عنایت شده و در این اثنا ملک جلال الدین سیستانی که از صدمات لشکر اوزبک در دست ایشان گرفتار بود
غنیم خان و برادران ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده بود و از خدمت اشرف رخصت یافته در این ایام در قندهار بود

بجلادت اشرف رسیده و تکوره سیستان که نامزد کلبعلی خان شده بود باو اختصاص یافته بود و محراب خان قاجار که حاکم طبس بود و از آن راه
عزیمت اردوی همایون نموده در تون الکه‌یار افغان حاکم آنجا را محاصره نموده در کمینگاه روزی که غازیان از نزد دیار آمده استرخای نموده
بودند او از شهر بیرون آمده با فوجی از اوزبکیه که در تون بودند بر روی بوادی فرار آوردند و محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را
بدست آورده و سایر اوزبکیه را بتیغ انتقام گذرانیده او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانیده نظر عنایت و التفات یافته بحکومت خاف
و باخرز با و تعلق گرفت

در اعلان فتح خراسان مجدد بر سمت که بوداق خان و فوجی از قورچیان

عظام با همراه نور محمد خان بمرو شاهجهان فرستاده بودند و ایشان با آیین شایسته بآن طرف رفته چون بچهارجو رسیدند محمد ابراهیم
سلطان ولد حسن محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالوزاده عبدالمؤمن خان که جوان هیچکاره نوجه ساله بود در بخارا
بحکومت قیام داشت و از اخبار برهم خوردگی ماوراءالنهر و آوازه وصول موکب ظفر قرین شاهی و رسیدن نور محمد خان با لشکر قزلباش
که مقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نمود که خود را فوراً بمرو رساند و از راه چهارجو
بچهار [illegible] و قورچیان عظام و غازیان بچستی کالبرق الخاطف طلب او داشته تاب توقف نیاورده [illegible] میان کرده او را
که در ملازمت او بودند تاب صدمه لشکر قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند و محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان
ظفرنشان درآمد و همچنین ولایت نسا و ابیورد را بتصرف درآورده روی توجه بمرو شاهجهان نهادند سلیمان یساول و ولی محمد سلطان
برادر دین محمد خان که در مرو بودند از آوازه وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر گشته و اکثر قبایل که در ولایت
مرو اقامت داشتند بل عامه خلق آنجا بار را بجانب نور محمد خان که وارث آن ملک بود راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته
در کاسه لیس حرمان دل از ملک و مال برداشته طالب ماهی گشتند و تحقیق پیوست که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس
بجانب هرات توجه نموده لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته از آنجهت مومی الیه شدند که بهرات رفته
بدین محمد خان ملحق گردند بالضروره از راه چهارجو بچهار باشتافته و [illegible] و در خیلان قبایل چهار بر و علی ایلی و سالور و سایر ترکمانان آنحدود
و جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده و همچنان ظفر و اقبال بخطه مرو آمدند و مقارن آنحال خبر فتح هرات و استقبال لشکر اوزبک
بدیشان رسیده نقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند و در آن ولایت خطبه و سکه باسم سامی القاب همایون زینت یافته بود و قبل
خان و امرا و قورچیان بهمراهی دولت ابد پیوند شاهی نور محمد خان را بمسند سلطنت ملک مرو متمکن ساخته محمد ابراهیم سلطان را مصحوب
فوجی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و در دار السلطنه هرات به بزم مجالست مجلس ارم تزیین معزز گشته منظور
انظار عواطف و الطاف شاهی گردیده حضرت اعلی خاطر او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده نوید خلاصی بخشید
و او را [illegible] قلیچ بیک کورچی که غلام خاصه شریفه و از زمره مقربان بساط عزت بود سپرده که معزز و محترم نگاه دارد و هم از
جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آمیز رسید که چون توجه الطاف شهریاری ممالک خوارزم را بدستور زمان سابق بتصرف

مادرآمده

ما درآمده عرصه آن ولایت از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک گردیده و دیگر باره این دولتخواه بر سریر عزت و جاه تمکن یافته
و همواره بزبان حال بدین مقال گویاست که بیت اگر هر موی من گردد زبانی * شود هر یک ترا تسبیح خوانی * هنوز از بی‌زبانی خجلت باشم *
رضای حضرت یکی ناگفته باشم * با جمله بعد از قضایای مذکوره چند روزی بباغ شهر محل نزول خسرو بهرام قهر گردیده در آنجا بانتظام مهام
خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات و دولتخواهان پرداختند و جمعی از اعیان خراسان را که در زمان او [illegible]
و دولتخواهی بظهور آورده در راه این دولت سعی و کوشش کرده قلاع خود را محافظه نموده بودند و فوجی که ترک اوطان نموده بودند با
و سیورغالات و خلاع فاخره نواخت بین الاقران بسمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از تنظیم و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم
مراجعه فرموده موکب نصرت قرین بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده در یکماه در آن خطه جنت نشان توقف فرمود و
موکب نصرت قرین بلوازم نظم و نسق سرکار آستانه متبرکه پرداختند و خدام و مدرسان و حفاظ و سایر علما و خدمتکاران و اطعام
فقرا و ابناء سبیل را بنوالات الطعام بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت از قنادیل صحیح و طلا و نقره و شمعدانها بتکلف و قالیهای
و جوشقانی و ظروف و اوانی آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته در زیب و زینت روضه مقدسه کوشیدند و خادمی
و انتظام حرم محترم و سایر خدمات قیام و اقدام فرموده بدان متفخر و مباهی بودند و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد
نماند روضه مقدسه را وداع فرموده رایات نصرت آیات از راه رادکان و خبوشان بعزیمت استرآباد بجانب دشت گرگان
در حرکت آمد

چون رادکان محل نزول موکب ظفرنشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر همایون سر زده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره
بر حسب فرمان جانوران شکاری را از چند روزه راه در مکان معین جمع آورده چون دایره مثال جرگه دست بهم داده جانوران
جانور جرگه درآمده بود که محاسب وهم از تعداد آن عاجز و قاصر اعتراف نمود و هنوز در عرصه جرگه گنجایش بود که حضرت اعلی بمیان جرگه
درآمده چند جرگه گور بنظر درآمده اسب مبارک رفتار فلک مدار که به زرکامی براسب سریع السیر فلک مثنی گردید در آن عرصه نشاط افزا
بجولان درآورده عنان بجانب گوره خران انعطاف دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیغ و تیر آبدار همه را از پای درآوردند
و از تیغ آتشین که عرصه جولان فراخی داشت بلب آب تا خفش رسید لنفس پرداختند چند نفر از مقربان بساط دولت در رکاب
اشرف تک و دو می‌نمودند اما رخصت مبارکی نیافته بودند و آنحضرت کمان بهرامی بر چنگ آورده جلوه داران تیرهای خدنگ
دسته دسته چون عقابان تیز پر بپریدند و از چنگ آنحضرت بال گشاده بصید آهوان و جانوران کمین [illegible]
بعضی بتیر شهاب آسا حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بود چون حلقه شکار دایره وار گرد آن تنگ شد بعضی دیگر از مقربان رخصت یافتند
بجرگه درآمده و بعد از ملاحظه اکثر غلامان رکاب اقدس و خاص قورچیان و غلامان مرخص گشته شکار را انداز کردند و بالآخره عموماً
سپاه رخصت یافته کار بجایی رسید که آهوان تیز تک از تک و تاز بازمانده و قدرت حرکت نداشتند [illegible] بجرگه درآمده
می‌گرفتند و از بسیاری جانور [illegible] بشمار [illegible] ع کسی بود که صیدی بیابد بشمر در آن رم هنوز سواری و دو سه جانور آهو
حرکه متحیر و سرگردان بهر طرف می‌شتافتند و خود را بپای بسته دام فنا دیده [illegible] حالات سامری زبان

حیوانات مشاهده شده که آن جانورکان چاره دیگر نیافته بالتمام عموماً روی بجانبی که حضرت ظل سواره ایستاده بودند آورده و آنجا مامن یافتند
و بر دور آنحضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه تیر به سبیل جلادت انداختند آنحضرت پناه و بیکس در آن جا آورده بودند بجا بازانو در آمده جدا
و انعام به سبیل یساق کوسفند بنظر در آمد حضرت اعلی بنظر مرحمت بر ایشان نگریسته بعد از مشاهده آن حال مردم را منع فرمود و حکم شد که دیگری
متعرض جانوران نشود و بعد از زمانی که وقت غروب آفتاب بود آهوان نفسی آرمیدند قم آزادی بر صفحه حال ایشان کشیده
امر فرمودند که طرف دشت را گشوده راه دهند و هیچ آفریده را یارا نبود که پیرامون جانوران بازمانده گردد و تخمیناً دو سه هزار جانور
از غرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند و روز دیگر حکم شد که هر کس شکاری داشته باشد بنظر انور رسانند و الحق ارجح
نموده در میانه عساکر منصوره قسمت یافت و از آنجا شکار افکنان از راه جویشان و سنقال بدشت بجربان نزول اجلال فرموده عزم
توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایت و خشه‌یه تادیب متمردان و سرکشان او خود و گوکلن و سایر الوسات صاین خانی که همیشه متمرد
آن ولایت میشدند از خاطر خطیر سر بر زده عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساختند

هر چند در صحیفه اول و جل وقایع هر سال بمناسبت
مقام برخی از احوال استراباد و فتن و فتور آن ملک بر قوم قوم و اسطی قلم گشته تجریر آن پرداختن منوهم شاید تکرار و موجب اطاله
تجدید و تکرار است اما در این مقام مناسب نمود که مجملی از احوال آن ولایت مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار اطلاع تمام بر احوال
آغاز و انجام و حاصل آید القصه دارالملک استراباد از منزهات عرصه ایران و صحاری دلگشای آن از هر یک طرف بدریای خزر متصل است
بنزاهت و خرمی ربیع و خزان یکسان و قطعات آن روضه جنان و مردم آنجا بحلیه ایمان آراسته اند زهد و تقوی در جه عالی دارند اما از
اجامره و اوباش خالی نیست بدستور سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر ایشان می افتد و این طبقه را سیاه پوش
میخوانند و در زمان حضرت شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود حکام آنجا هوای سیاه پوشی از سر بیرون
کرده در کمال هواداری و متابعت می نمودند اما قبایل و عشایر صاین خانی از او خود و گوکلن و ایمور و سالور و غیره که از اتباع والی خوارزم
و بهتر ترکمان مشهورند در کنار آب اترک که میانه ولایه جرجان و خوارزم فاصله است اقامه داشتند و تا کنار رود خانه گرکان آمده
سیاه در آن صحرای بی پایان نموده و مال مرزوعی بحکام جرجان میدادند و حکام نیز بخیه آبادی آن مملکت مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته
آن طبقه سر بطغیان بر آورده همیشه دست درازی بمملکت استراباد می کردند و حکام استراباد بدفع فتنه آن قوم پرداخته بجهة اکثر اوقات
حدود استراباد از فتنه و آشوب خالی نبود و شاه جنت مکان بجهة دفع فتنه ایشان قلعه مبارک آباد را در کنار آب گرگان ترتیب داده
مقرر فرموده بودند حکام از شهر بقلعه نقل نموده در آنجا اقامت بجهت محافظت قیام نمایند تا از طایفه ترکمان مضرتی نرسد بتفصیل
آن ایام در صحیفه اول بر حسب احوال شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان گردیده بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب سکندرشان و لشکر
عراق بآذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه روم مشغول بودند امرای خراسان دو جوقه شده یکدیگر در مقام جدال در آمدند و طوایف
قزلباش باهمدیگر مشاغل و سته او که چندین سال بضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت از حکام مستقل خالی ماند جماعه ترکمان
عیار را بمور رهبر شده با عزا خانه و قلعه مبارک آباد سر زمین شهر آمده در حوالی آن اقامه انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال

و اهالی استراباد جهت رفع مضرت آن قوم بجهة محافظت حال خود بر دو حسته احوال ایشان نیز با خسره تمرد و عصیان سلوک کرده و در ایام
منقضی سر بطغیان بر آورده رسم سیاه پوشی را تازه کردند و در آن جوک قلعه ترتیب داده الکلجیان و کماندار آن بسیار جمع کرده سر بجنگ
فرو نمی آوردند و بر در ایام حکومت خود سری در سر منقضیان و سرداران سپاه پوش افتاده بسلطنت نسق طرق مسلوک
راه و بیشه و جنگل با تکلیه کردن تا اطاعت و انقیاد قزلباش محو شد و محالی که در کنار رود خانه گرکان و دشت و صحرا واقع بود بغیب
ترکمان باز گذاشتند و آن طایفه بهمان دستور گشته بفراغ بال در صحرای دلگشای جرجان بیلاق و قشلاق میکردند و از مر سپاه پوشان
شهر و دشت و جنگل و محال صعب المسالک متوطن شدند و آمد و بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارا میکردند و چندین سال احوال ایشان
بدین دستور گذران بود تا اواخر ایام دولت سکندرشان و اوایل دولت همایون حضرت اعلی بعضی اوقات مرتضی قلیخان برناک
و ایام مهدی خان افشار برادر اسکندر خان بحکومت استراباد منصوب گشته بشهر استراباد در رفتند و سیاه پوشی که هر کدام
از بیوتات و مردم اهل حکومت و استقلال میزدند طایفه ترکمان را حامی خود ساخته تمرد و عصیان ورزیده بحکام بازگشت کردند ملازمان
حاکم بکفر نیز از شهر بیرون نمیتوانستند رفت و منافع آن ولایت نمی یافتند تا آنکه از خوف طایفه ترکمانان و طغیان سیاه
پوش حصه صادر خواجه شرف الدین ساوری بی انواع سیاه صدمه یافته جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را که همراه داشت غارت
کرده و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سری داده تا از ظرف آن طغیان او دیگر واقع شده ولایت نسا و ابیورد و دورون
که به ولایت کبود جامه و استراباد اتصال دارد و بتصرف امرای اوزبک فزاد گرفته عبد الله خان اوزبک والی خوارزم را مسخر نمود
حاجی محمد خان والی آن ولایت را بیرون کرده حضرت اعلی ملاحظه آنکه مبادا سرخیلان الوس صاین خانی اطاعت او دیگر نموده بوساطت
و هوا ایشان او دیگر بولایت استراباد تسلط یابند و فتنه ایشان بمازندران سرایت نماید با قتضای زمان و حسن تدبیر
با آن طبقه بلطف آغاز نهادند و از زمره آن گروه علی یار بیک ایمور را که از دیگر سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیاز داشت
در حوالی مبارک آباد مستحسن بوساطت میرزا بیک ولد میر ضیاء الدین قندرسکی که مرد دولتخواه صلاح اندیش بود و بحکام ایشان
خلافت مکان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی نمود و حضرت اعلی بنا بر صلاح دولت قاهره او را بر تبه خانی سرافراز فرموده
منشور حکومت استراباد و رایاسم او در نشاندند اما سرداران سیاه پوش زیاده تمکین او نمیکردند و با ایشان جدا جدا سلوک
کرده همین قدر راضی بود که نامی از او در شهر شریعت حکومه داشته باشد و خود در کنار رود گرکان میانه ایلی بسر میبرد
و بعد از فوت او محمد یار خان پسرش هر گاه حیات پناه آمده بجای پدر منصوب گردید طبقه او غلوبا او در مقام خلاف در آمده
و با لاخره در دست جماعه او غلو تقیین سید قلیچ خان برادر کوچکتر پدر به سر ایلی آمده منشور ایالت استراباد حاصل کرد و هم
او نیز از طغیان و بی اعتدالی کرده و او غلو شیخ نیز برفت تا در این سال که رایات نصرت آیات بقصد تسخیر خراسان در حرکت آمده
در چمن بسطام نزول اجلال واقع شده مسموع شد ضبط ولایه جرجان مشعر شد و حکومت آن ولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض
یافت و او حسب الحکم سابقا مذکور شده راه و قصد بولایت مذکوره رفته تا او در حوالی خطه وصول رایات نصرت آیات را انتظار میبرد و آوازه
تزلزل در بنیان ثبات و قرار متمردان خود سر تای افکنده و تمامه مازندران که بولایت استراباد پیوسته است بتصرف قزلباش در آمده

سرداران سیاه پوش از ترکمانیه شنیده و بر اطاعت جازم شده بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت نمیباید کرد
و بعد از قتل فرهاد خان بحکومت الوس یموت کیبین خان نیابت و امیر الحاج با مقرر شد و چون بحمد الله دفع فساد او غلو و شمرودان تیکه ترکمان نظم
نسق استراباد توجه موکب همایون بالصوب نشانه دارهم الا بوده در خیوقت گذشت بجریان محل نزول اردوی معلا سعادت
قرین گردید اکثر اغرق اردوی سپاهی لشکر از راه بسطام بعراق فرستاده با خواص ملازمان رکاب اقدس از راه بی عظام موکب
بالصوب آوردند و جمله طبقات عموب طایفه تیکه ترکمان محمد قلی بیک امیر اخور باشی جغتایی که از مقربان بساط عزت بود
میرا خود کرده بست ... ایالت ترکمان از دو صد و دانست که چون از قدیم الزمان سلاطین خوارزم
تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از خوارزم ... دولت شاهی آورده مدتی در ظلال
اقبال همایون بسر برده از ... تابع بحمد الله بر ملک ... استیلا یافته خوارزم از منسوبان همایون می شمارد
و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان ... با اتفاق محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده ... اعلی ... اگر زنده
از وصول موکب همایون ... بهر کدام ایشان در جا و مقام ... گذشته های در دامن ادب ... لطف و شفقت
امری دیگر در باره ایشان بظهور رسیده موکب همایون ... اقبال ... سرداران سیاه پوش ... شکی ... الطاف
والطاف همایون اعلی ترتیب نموده در مراتب ... استان ... که چندین سال بود از خوارزم ... گشته
دران میان ... دارالسلطنه والی خود ... موکب ... جلال ... ایشان
راه یافت و از آمدن پایه سریر اعلی ... مقام ... رسیده که از ترک گردیده جمعی از بیابان آن طبقه که سالها
با ... خود سری در بادیه ... طغیان ... نموده بودند بجا ... محمد قلی بیک آمدند و ... نموده
چنانچه جمعی ... و ... یافت و محمد قلی بیک ... مملکت ... شهادت یافتند
و اموال او را غارت ... و بعد از ورود ... حضرت ... آمده ... آن ... قشون
ایلغار ... به یورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه ... بوده ... آن شب ... مظلم
عنایت ... از علامات ... هوا ... سحاب ... شب ... چون ... کان
شبی تار ... هوای ... آن شب تار ... گیسوی یار ... آن شب ... بود
درین راه حضرت اعلی اراده داشتند که ... نخجان رسیدند ... ایلغار ... ایشان
که بجز به ... کار ... عرض کردند که ... پادشاهان ... باغی ... نمایند دفع
اعلی که بنور رای ثاقب حوادث ... خیال مشاهده ... صورت قضا و قدر ... افتاده
کار ... امور سلطنت ... آنحضرت صدور یافته ... تصدیق قول ایشان نموده ... بود
ایشان ... چون مطلب ... از آمدن استراباد ... که ... ولایت ... بجانب ... تیکه
اردوی اغرق ... از ... اغرق ... نموده ... صادق ... ترکمانان

شد با آنکه هوا آنجا ... قطره ... بود ... اقبال ... رسید ... قراخان ... قطره
از جیل چشم ... شده ... سپاهی از اترک عبور نموده راه دشت ... جیل چشم ... عساکر نصرت ... مردان ... شمشیر
آمده ... اسیر و گرفتار شده اسباب و اموال و مواشی و اغنام ... تاراج رفت ... دشت ... رسیده
بصوب مراجعت انعطاف دادند و در کنار رود گرگان حوالی مدفن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ... کوچ
و ... در پای قلعه مبارک آباد ... نزول اجلال فرمودند ... ایماق ... صاین خانی ... و غیرهم از
قهرمان غضب شاهنشاهی ... کشته ... سر ... آمده ... تعمیر قلعه مبارک آباد مشغول گشته ... ایماق را
و جوانب قلعه ... قسمت شده شروع در کار کردند و ... دوازده روز حصار قلعه که ... بزرگی بود اتمام
و بجانظ ارض ... رسید که چون در میان سرداران سیاه پوش ... ایام تسلط ... استقامت ... فرقه جعفر قلی بیک ... ایشان
نامانده ... که ... از ... حاکم ... خوارزم حاکم ... و بخارا
... کاخ ... محصور ... حزم و احتیاط ... آنست ... از خواب غفلت بیدار ... ایام
بعد از اتمام قلعه ... جمیع سرداران سیاه پوش ... طلب ... نموده ... که چندین سال این ... حکم
از حاکم ... بوده ... هر یک ... محض ... قدم ... سپاهیگری ... نماند
از خوف ... طایفه ترکمان سیاه پوشان جمع کرده ... شما ... قزلباش ... یافته و اکنون که از
اعمال ... گشته در مقام ... و انقیاد در آمده ... از اعمال سابقه ... در زمان ... ایام ... بوده
کان لم یکن انگاشته ایم چون ... عنایات الهی ... قاهره شاهی ... مملکت ... امن و امان گشته ممالک ... استان
و جرجان و خراسان ... آب ... دولت قاهره ... سلطان خوارزم ... طریق العباد ... و اولاد
... و منسوبان الوس ... صاین خانی بجزای ... رسیده ... السیف ... بندگی درآورده اند و حاکم ... بارادت ... قوم
دارد ... بعد از ... ارباب جور ... اتباع ... ایشان ... الفقه ... باید که
خود را ... اسلحه ... که در قلعه مبارک آباد ... نموده ... کوچ ... قلعه مبارک آباد
آورده ... نمایند و ... بزراعت عمارت ... مشغول گشته ... سیاه پوشی را ... گردانند
که هم حاکم ... از ایشان و هم ایشان از حاکم ایمن بوده ... چون آن جماعت ... انقیاد ... مستقبل ... گشتی
و حضرت اعلی ... هر یک ... از معتبران قزلباش ... نموده ... فرمودند که ... تعهد
در ... خود و ... باشد ... طایفه سیاه پوشان ... استراباد ... خود ... و اولاد
... خود را ... که ... نقل ... ترکمان ... بیکدیگر
که ... نموده ... افتاد ... مشاهده ... قلعه ... قرار یافته بود
ایشان ... قلعه مبارک آباد جمع آمده ... سرداران ... شده

در خلال این احوال روزی حضرت اعلی تشریف بشهر برده بودند الوند فقیر عورات بیچارگان بتظلم داد خواهی سیاه پوشان کرده
اثر رسید چه در ایام هرج و مرج این طبقه نسبت بمردم شهر استراباد که اکثر زهاد و عباد و صلحا بوده اند بی اعتدالی بسیار بظهور آمده
هر کس که اندک مالی داشت شب با جمعی از عوانان بر سر خانه ایشان رفته [illegible] بقتل رسانیده اموال ایشان را بغارت و تعدی
می گرفتند و از ننگ [illegible] بناموس [illegible] سیاه پوشان [illegible] آوردند و خواجه شرف الدین ساوجی که در مرتبه [illegible] کرده
[illegible] سیاه [illegible] سیاه پوش [illegible] در حمام [illegible] آمده [illegible] از درون [illegible] عورات برهنه را بیرون آورده بطریق [illegible]
کبر و فرهنگ بسیار برده بعد از ایامی [illegible] بیفروختند و جزای اینگونه بدکاران [illegible] در ایام هرج و مرج شده در میان [illegible]
و مجلس [illegible] سلاطین که [illegible] سنجیده پسندیده نمی بود و خاطر ضعفا و ستمدیدگان [illegible] سیاست بدکاران [illegible]
و ساخته وجود [illegible] از خار وجود [illegible] بدکاران [illegible] اولی نمود [illegible] این زادگات [illegible] شد طبقه [illegible] مکافات
بجمله رای جهان آرای خاطر خطیر معدلت انتما بجزای ستمکاران [illegible] قرار گرفته در روزی که متوجه حال سادات و علما و ارباب
عمایم و اصحاب [illegible] بودند سرداران سیاه پوشان بتقریب تحقیق حال این طبقه بمجلس همایون حاضر آورده [illegible] کدام جماعت
و اولاد و اعقاب ایشان بجای اصلی باقی مانده اند [illegible] در سلک [illegible] سیاه پوشان شده اند بعد از فراغ از این
امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوجی تحقیق آمده [illegible] قلیخان [illegible] که بچه کیفیت باستراباد آمده
رفت خواجه [illegible] آن احوال [illegible] حضرت اعلی [illegible] در زمان [illegible] هرج و مرج واقع شده [illegible]
از کمال [illegible] خود و خفت بی ناموسی که بمردم او [illegible] کرده بود نقل نمود [illegible] چند کرد [illegible]
[illegible] اما چون [illegible] مظلومان و دعای ستمدیدگان [illegible]
و سیاست [illegible]
سیاست ایشان پرداخت خواجه شرف الدین ساوجی را [illegible] قطعه قطعه کرده هر قطعه [illegible] در محله [illegible] بر دار زده [illegible]
همان حمام [illegible] و بعضی دیگر [illegible] العقوبت تمام بقتل آورده [illegible] از دروازه های شهر [illegible]
ساخته شد و چند نفر دیگر را [illegible] کنده [illegible] عبرت خلایق [illegible] هر یک از ستمکاران مذکور [illegible]
[illegible] و جزای عمل خود یافته [illegible] رسیده [illegible]
افزون [illegible] الایام تمام پذیرفت و بعد از آنکه [illegible] رایات جلال
متوجه عراق شد حسن خان حاکم استراباد [illegible] تفحص حال ارباب طغیان پرداخته از هر کس [illegible] خلاف [illegible]
از میان برداشت و در [illegible] هر کس [illegible]
بیرون آورند و طبقه سیاه پوشان در کمال خوف و هراس [illegible] سیاه پوشی از سر بیرون کرده پای در دامن سلامت [illegible]
و آن ولایت بدستور سایر ممالک ایران مهبط امن و امان گشت

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از فراغ از مهمات استراباد [illegible] آوردن الوند دیو

دیو سالار مازندران که هنوز در شیوه خلاف و طغیان مانده بودند عزم توجه آن صوب جزم کرده قرار داد خاطر اشرف آن بود که
درین زمستان در مازندران توقف لازم آید طرح قشلاق انداخته [illegible] از ارباب طغیان و متغلبان پاک کرده بجانب عراق حرکت
نماید و اعیان [illegible] هر کس که هوای یاغیگری و طغیان در سر داشته باشد [illegible]
تا وصلت آن ولایت [illegible] از ارباب طغیان و متغلبان پاک کرده بجانب عراق حرکت نماید و اعیان مازندران را نیز [illegible]
[illegible] آوردن الوند دیو و یاغیان [illegible] ساخته [illegible] تفحص و تجسس ایشان مامور [illegible]
روانه نمودند و این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات خود را منحصر در استیمان و آمدن درگاه [illegible] نشان یافته [illegible]
خود را درگاه [illegible] فرستاده بشهزادهای پاک سیرت [illegible] نواب [illegible] حضرت اعلی [illegible] رحمة
للعالمین است توسل جسته بود که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گنهکار [illegible]
من از سر قدم ساخته درگاه عالم پناه می آیم و حضرت اعلی [illegible] پیغام دادند که [illegible] الوند دیو از روی اخلاص [illegible]
آید بجان و مال و عرض و ناموس [illegible] باشد انشاء الله تعالی [illegible] حرکت [illegible] مازندران [illegible]
طرف [illegible] الوند دیو [illegible] حضرت اعلی [illegible] بمروت شاهی [illegible] بدرگاه جهان پناه
آورده [illegible] دولت خانه [illegible] عفو [illegible] او کشیده
مشروط [illegible] هوای [illegible] کوه [illegible] حکومت [illegible] فرزندان و [illegible] عیال بعراق آمده [illegible] دولت ابد
قرین [illegible] بر آسمان انداخته حیات چند روزه
را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمده [illegible] دار الملک شیراز [illegible] خاطر اشرف
از طغیان [illegible] مازندران [illegible] هر کس که [illegible] طغیان بود [illegible]
بعراق [illegible] ملک [illegible] مازندران [illegible] حضرت اعلی اختصاص داشت بدستور جرجان
از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده و کل ممالک [illegible] طبرستان و جرجان و رستمدار و گیلانات و گرجستان
تا سرحد شروان که در قرون ماضیه [illegible] ملوک و حکام ذوی الاحترام [illegible]
از شورش و فساد خالی [illegible] حکام چون [illegible] پریشان [illegible] قاهره شاهی [illegible]
خاطر [illegible] رایات همایون [illegible] ظفر و اقبال از راه [illegible] کوه [illegible]
صعب [illegible] مصداق این بیت افتاده بیت [illegible]
[illegible] و در آن وقت [illegible] روانه عراق گشته [illegible] راه تشویش و تعب [illegible]
کشیده [illegible] حضرت اعلی [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]
[illegible] از ورود موکب همایون [illegible] باستقبال موکب همایون [illegible]

بلند آوازه گردید و صیت فتح خراسان و آیین جهانبانی اعلیحضرت ظل‌اللهی شهریار گیتی‌ستان باطراف و اکناف رسیده و در آن خطه عشرت
جنان معموری خراب‌آباد و دلکشی گوشه‌نشینان زینت‌فزای عالم شادی گردید و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان خود رخصت داده
از قزوین عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه اصفهان انعطاف داده در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه روی نموده
از تربیع مقارنه بر کنار بودند باغ جهان‌آرای نقش جهان از غبار سم سمند جهان‌پیما نیاز [illegible] عطرسائی آغاز نهاد و دوستان را در کال
بهجت و سرور در دوران بلده جنت‌نشان بپایان رسانیدند

از سوانح اقبال که در سفر خراسان بوقوع پیوست در دارالسلطنه اصفهان

میرزا علی بیک کرمیلو را که در سلک یوزباشیان انتظام داشت برسم رسالت بجانب سند و هندوستان فرستاده مکتوب مودت
اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه با دین محمد خان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه
مرقوم قلم عنبرین رقم منشیان عطارد نشان گردید و همچنین محمد قلی بیک ایشک آقاسی ترکمان را برسالت روم تعیین فرمود
و مکتوب محبت اسلوب بسلطان محمد خان بن سلطان مراد فرمانفرمای ممالک روم نوشته از فتوحات که روی داده بود اعلام نمودند
و از عواطف و الطاف شاهانه که درین سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق سمت ظهور یافت آن است که [illegible]
یکصد هزار تومان عراقی شکر از عطایای الهی که درین حال خیر مآل گشته بود اکثر جهات هر ساله بر رعایا و وجوه تخفیف و تصدق فرمودند
اول تخفیف وجوه چوپان بیگی است که از شمار گوسفند بازیافت می‌شود و هر ساله زیاده از پنج هزار تومان از آن وجه بحصول می‌پیوست
و چون از ابتدای فترت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بحال جلال امداد عساکر نصرت مآثر و خراسان و هر طبقه از رعایا
کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی [illegible] وجوه چوپان بیگی ایشان را بتخفیف تصدق مقرر داشته
و مقرر نمودند که من بعد یک دینار بدان علت از احدی بازیافت نشود و دیگر تخفیف دینار [illegible] حکام است که بمرور ایام در عراق معمول شده
بود که اصل مال تخفیف را با منافع تیولداری [illegible] از رعایا می‌گرفتند و چون خلاف قانون قدیم و دستورالعمل شاه
جنت مکان بود برطرف گشته مقرر شد که همان اصل مال با فرع تابعه بدستور زمان شاه جنت مکان بازیافت نموده رسم
محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن وجه زیاده از پنجاه و هشت هزار تومان بود دیگر تخفیف مال و منال [illegible] اصفهان
بود که قریب بیست هزار تومان جنس در ازای خدمت که از اهل اصفهان بظهور آمده بود بارباب و رعایا بخشیدند و الحق عطایای
عظمی بود که از کمال رافت و عطوفت و رعیت پروری و نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته صفات این [illegible]
والاجاه تا [illegible] از آفات و عاهات مصون بوده انوار معدلتش بر مفارق عجزه و زیردستان تابنده و پاینده باد [illegible]
دیگر که در اثنای سفر روی داده کشته شدن ولیخان میرزای ولد یعقوب خان خانواده [illegible] شاملوست که پیش از این
بشرف مصاهرت این دودمان [illegible] بدست [illegible] تبریزی که [illegible] بود [illegible]
روزگار پوشیده نیست که بر ذمه همت [illegible] برادر [illegible] و براهین قاطعه [illegible] حقوق [illegible]
یکی آنست که منتسبان آقای خود را که خواجه‌تاشان یکدیگرند فرزند یا برادر دانسته در حفظ ناموس یکدیگر کوشند و هرکدام [illegible]

جوهری

بدیگری [illegible] باب غیرت [illegible] ولیخان میرزا [illegible] مرتبه [illegible]
اظهار محبت و [illegible] در اثنای سفر خراسان [illegible] ولیخان میرزا [illegible]
[illegible] صباح [illegible] خونریزی [illegible]
و در عالم غیرت چون [illegible] بود [illegible] گردید [illegible]
[illegible] رضا [illegible] ولیخان میرزا [illegible]
شده ساخته [illegible] در اوایل اقبال [illegible] ترکمان [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
شده بود در مقام [illegible] و خلاف در آمده [illegible] و درست [illegible] مراحل [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] بودند [illegible]
[illegible] رایات نصرت آیات از سفر خراسان [illegible]
بجزای اعمال ناصواب رسیدند و قلیچ خان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان برادر فرهاد خان [illegible]
[illegible] رخصت [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] عنایت [illegible]
سال آینده بجا آورده [illegible] رجب [illegible] نموده [illegible] والله ولی التوفیق

بار نو و روز همیت فرجام و فرخ آغاز گشتن نوروز

انجام [illegible] گشت فیض [illegible] جام [illegible] عالم افروز
اقبال مبارک فال [illegible] شهر شعبان المعظم [illegible] خاقان مشرق [illegible] آفتاب [illegible]
برآمده [illegible] لشکر [illegible] عالم [illegible] جهان
[illegible] باغ جهان آرای نقش جهان که [illegible]
[illegible] امرا و مقربان و ارکان دولت قاهره و اهل اصفهان و طبقات انام که در پایه سریر [illegible]
[illegible] مجالس [illegible] عشرت [illegible]
[illegible] شهریار [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] شیر و شکر [illegible]
سرای [illegible] باده‌های دوستگانی [illegible] عشرت [illegible] ابواب [illegible]

گشوده بود و بعد از ملال از انجال ابی عالم آرای متوجه امور مملکت‌داری گشته دیگرباره جهت تجدید دریافت طواف روضهٔ مقدسهٔ امام
ثامن ضامن و استحکام مهام خراسان و استطلاع احوال ماوراءالنهر و آنچه داعیهٔ سفر خیراثر فرمودند و نیز مذکور شده که نور محمد
خان بجهة آنکه او و آنچه با ایمان که ملازم همگی پرورده قدیم اجداد او بودند در استحکام تسلط عبدالله خان با او بیوفایی نموده
عبدالمؤمن خان پیوسته‌اند و او را از ملک موروث بیرون کردند و در بنولا که بیمامن اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب
پادشاهان بر ممالک موروث استیلا یافته آن طبقه را اعتبار نکرده و آن مردم از اطوار و آیین قزلباشیه مشاهده نموده با او در مقام
غدر و نفاق درآمده‌اند نور محمد خان و استحکام مهام او نیز که فی الحقیقت منتفی گردد و باعث شیون ایالی بود محرک آن داعیه گشته جناب
این عزیمت برای نایب [illegible] صاحب نمود بعد از انقضای ایام بهار که محصولات نحصیلات رسیده بود و عنان عزیمت بصوب
خراسان معطوف داشته سوی جمعی که همیشه ملازم رکاب اشرف‌اند دیگری از امرا و عساکر ممالک را احضار نفرموده و در مبادی
این سفر خیراثر ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا با اتفاق ملازم نور محمد خان بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمده مکتوب صداقت اسلوب
و عرایض اخلاص آوردند خلاصهٔ مضمون آنکه بعد از رسم تحیه و ثنای مخلصانه آنکه فرزند اعز ارجمند اغر محمد ابراهیم که از نبایر شاه
مرحوم خانی بیک خان و بنی اعمام عبدالله خان و این مخلص دولتخواه است در باعث ذکر فدارمانان اشرف گشته بود در این ولا
چنین مسموع شد که با وجود مقتضای مروت جبلی که از اجداد عظام میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده‌اند چون تولیت
این ولایت حسب الارث بمخلص رسیده و او این محبت بمنزلهٔ فرزند است اگر عنایت شهریاری او را رخصت این دیار دهد غایت مرحمت
و مخلص نوازیست اما امرای بخارا بنور محمد خان در این باب متوسل گشته پیغام نموده بودند با الضرورت سلطنت پیر محمد خان راضی شده‌ایم
اگرچه او از دودمان سلطنت و بحسب ارث شایسته پادشاهیست اما مردی درویش است که کنج فراغت و قناعت بر اشغال سلطنت ترجیح داده
که لازمهٔ مملکت‌داریست رایج نمیداند بدین سبب خلل‌ها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته و کس
مخالفت مینمایند و در بخارا طرح دیگر افکنده‌اند و اکنون سلطنت ماوراءالنهر قائم مقام پادشاهی که اختیار کرده‌ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته
تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنکه حضرت [illegible] رسیده شده از خدمت حضرت اعلی استدعا نمایند که او را رخصت این دیار دهد
و مردم این ولایت را رهین منت خود گردانیده در مدت عمر با منسوبان درگاه پادشاهی برادرانه و مخلصانه سلوک نماید این [illegible]
میانه طبقه او و دیگر [illegible] رابطهٔ اتحاد و دوستی مرعی داشته چون ارند و حال که محمد ابراهیم سلطان را از [illegible] اشرف
آوردند مکنون خاطر اشرف شده بود که او را بر مسند سلطنت ماوراءالنهر متمکن سازند و این مسئول درجهٔ قبول یافته و از [illegible] مشهد مقدس
یکی از امرای عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند که اگر امرای بخارا در قول خود صادق و راسخ باشند باستقبال او آمده
و عهد و پیمان [illegible] نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر و نفاق ایشان جمع نموده او را روانه نمایند اما چون رایات
نصرت آیات بخطهٔ سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان آمده اخبار ماوراءالنهر عرض کردند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان
محاربه واقع شده پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل آمده و اکثر امرا کشته شدند و خدای [illegible] که موسس و مرتب امور دولت
پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بمرو آمده بود و باقی سلطان بر بلدهٔ بخارا مستولی شده او و دیگر طوغا و کرتاقه در [illegible]

مندبود

متابعت او نمانده‌اند و تمامت ممالک ماوراءالنهر را بحیطهٔ ضبط درآورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی عرضه فرمودند که نور محمد خان
نظر بر [illegible] رابطهٔ درگاه جهان‌پناه فرستند که [illegible] او و بر کماهی حالات او و آنچه اطلاع تمام حاصل کرده در باب محمد ابراهیم سلطان با مصلحت
وقت باشد عمل نماید و اکنون بنابر ارتباط سخن برخی از وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند سلطنت عروج نموده
نگاشته کلک وقایع‌نگار نمودن اولی نمود

سابقا نگاشته کلک سخن‌پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمؤمن خان امرا و اعیان اوزبکیه بخارا
پیر محمد خان را که از اقربای عبدالله خان و سلاطین نژادی دودمان جانی بیگ خان بود پادشاه کردند و چون خبر قتل عبدالمؤمن خان در
بلاد ترکستان اشتهار یافت توکل خان قزاق ماوراءالنهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر مجموع قزاق و [illegible] کیستان
و اوزبکان صحرانشین بهمت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بآن صوب آورد و اکثر مردم آن ولایت مقاومت با آن لشکر نمود
دشت که [illegible] در حیز قدرت و قوت خود ندیده طوغا و کرتاقه مطیع و منقاد او گشته توکل خان ولایت ترکستان و ماوراءالنهر سوای
[illegible] خود و تاشکند و سمرقند تماما بتصرف درآورده و [illegible] سلطان برادر خود را با هشت هزار کس در سمرقند گذاشته خود با
هفتاد و هشتاد هزار کس بر وی تسخیر بخارا آورد و چون زیاده از ده و پانزده هزار کس آن وقت در بخارا نبود پیر محمد خان و امرای بخارا
صلاح در بیرون آمدن و جنگ صف ندیده برج و باره شهر را استحکام داده جهت مدافعه آن سپاه گران متحصن گردانیدند توکل خان
آن شهر عظیم را محاصره کرده چون لشکرش پراکنده شده بر دور شهر محیط گشتند میانه زنان بخارا هر روز از یک دروازه بیرون تاخت
و آتش محاربه می‌افروختند و جمعی عظیم با شعشعهٔ تیغ آبدار منسوب گشته و مایه زیادتی [illegible] الفریقین بیزار بکار بود و تا مدتی اشتغال داشتند
روز دوازدهم عموم لشکر بخارا و ارباب [illegible] و سپاهیان بهیات اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه
محاربهٔ عظیم وقوع یافت و در بیرون بخارا پیدا آثار غلبه بظهور آورده شکست بر لشکر قزاق افتاد و توکل خان از مقام خود حرکت
کرده منهزم بار روی خود آمده اکثر سپاهیانش متفرق و پراکنده شده روی بصوب [illegible] آوردند و چون شب [illegible] درآمد مردم بخارا را
ظفر و منصور بازگشته بشهر آمدند و نقاره‌های شادیانه بنوازش درآوردند و توکل خان خایف و هراسان گشته محال توقف
نیافت و آتش بسیار در اردوی خود افروخته در همان لیل روی بصوب [illegible] آورد و دیگر بلشکر سمرقند رسیده و [illegible]
سلطان را از حقیقت حال آگاه کرد [illegible] سلطان [illegible] خاطر گشته کس بجهة [illegible] برادر فرستاد
که [illegible] عظیم باشد لشکری افزون از چند [illegible] چون که [illegible] رکاب [illegible] اند از فوج قلیل بخارا ما شکست یافته بصوب ترکستان [illegible]
و اگر خان منهزم بسمرقند آید [illegible] که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در موافقت بر روی ما بندند صلاح دولت نیست که خان
گرده [illegible] این لشکر رکاب [illegible] توکل خان بصواب‌دید برادر عمل نموده [illegible] سلطان با او پیوسته دیگرباره [illegible]
جنگ و جدال گشته پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکل خان بعزم تعاقب او و [illegible] بخارا را [illegible]
از بخارا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماوراءالنهر خلقی کثیر بدیشان پیوسته همه [illegible] لشکر بخارا [illegible] گردانیدند و در [illegible]
[illegible] بحال [illegible] رسیده [illegible] الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت [illegible] باقی سلطان برادر دین محمد خان که از

بیسالار از صدمات لشکر نصرت شعار فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسیده و شرح آمدن او آنست که چون دین محمد خان
بموعدی که سبق ذکر یافت از معرکه بیسالار شکست یافته متوار از معرکه بیرون رفته در راه خان بصوب عالم فنا شتافت باقی سلطان برادرش اتحاد نموده
چند از جنگ گاه گریخته با نذر خورد رسیده و از معبر کرکی گذشته ببخارا آمد و چون پیر محمد خان از بخارا بتعاقب توکل خان متوجه گشته بود
و اهل بخارا بر حسب او باقی سلطان را بشهر راه نداده بودند لاعلاج از مزار خواجه بهاء الدین گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شد
و در اردوی معلی بموکب او پیوسته بوسیله امرا شرف ملازمت و ملاقات دریافت بقاعده و آداب سلاطین چنگیزی سپاهی و کورنش
نمود امرای پیر محمد خانیه آمدن او را مغتنم دانسته بوجود او استبشار نمودند و مقدم او معزز و گرامی داشته اتقوبه او کرده
بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکل خان محاربات کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت
و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبد الله خانیه و شریک قتل عبد المؤمن خان بود بدان سلسله کفران نعمت در ربقه بخدمت توکل خان
رفته و او را تسخیر ما وراء النهر ترغیب و تحریک نموده بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب یکماه میانه این دو گروه آتش
حرب و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان و پیر محمد خان آثار جلادت و مردانگی بظهور می آوردند تا آنکه توکل خان از محاربه بستوه
آمده مصمم جنگ عظیم با لشکر پیر محمد خان زده از آن طرف نیز مردم پیر محمد خان مستعد جنگ گردیده و بازوی جلادت گشاده میانه
ایشان حربی صعب اتفاق افتاد و اکثر سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی از دلاوران بدست لشکریان
توکل خان بقتل رسیدند اما توکل خان نیز زخمی شده کاری ساخت عنان عزیمت بصوب مراجعه تاشکند تافته رفت و در آنجا بجهان دیگر
عازم شد و ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتهای باقی خان بصفوتیکه داشتند زمام ایالت ولایت سمرقند
را در قبضه اقتدار او نهادند و روانه آن صوب گردانیده خود بجانب بخارا بازگشت و باقی سلطان کامران و کامیاب بسمرقند رسید سمرقندیان
که از تسلط لشکر بیگانه بجنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ حال و صیانت مال بقدم شوق در استقبال و استعجال نمودند
و دست در فتراک دولت او زده او را بجنید و باستصواب مشایخ نقشبندیه او والی طایفه قزاق که در تاشکند بودند صلح نمودند و واقعه شد
سرنوشت لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردد القصه باقی سلطان در کمال استقلال بر مسند حکومت ولایت سمرقند تمکن نموده خطبه و سکه
بنام پیر محمد خان آرایش یافت و حواشی مملکت را بحیطه ضبط در آورده و در اندک زمانی آثار اطاعت و انقیاد از وی بظهور می آمد و بعد از آن
ثروت و غرور در سرش گشته بهستی آغاز نهاد و چون خود در دار السلطنه و فرمانروائی از پیر محمد خان شایسته تر میدید و جمیع
و نواحی شهر سمرقند مملکتی وسیع در تحت تصرف خویش قرار گرفته و عرصه ولایت را با انعام بخشیده و لشکریان بسیار گرد آورد و طوایف اوزبکیه
بر سر او مجتمع شده جمعیتی عظیم دست داد و در همین وقت سلطان و عباس سلطان اخوان باقی سلطان و رستم محمد سلطان برادرش
سایر اقربا و اعیان بسمرقند در آمده پای در دایره اطاعتش نهادند و روز بروز لوای دولتش ارتفاع میافت بلقب خانی مخاطب
گشته و از مردم او دست درازی بحواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه دو مرتبه او را از این زیاده رویها
و حرکات نا ملایم منع کردند و ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال او در آمده لشکر جمع آورده قصد سمرقند نمود باقی سلطان که بعد از این
از وی باقی خان تعبیر خواهد رفت از معنی خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دیده کسان چرب زبان فرستاد و تمهید بساط معذرت

معذرت پرداخت چون تا غایه تغیر سکه نکرده بود و از دلیل اطاعت و انقیاد ساخته و اقرار داد که من بعد پای در دامن ادب کشیده
بولایت سمرقند که با و تفویض یافته قناعت نماید امرای بخارا بدین مصالحه رضا داده چون این مجلس آشتی واقع شد در روزی چند معدود
و درشت امانه اطوار باقی خان آثار خلافت ظاهر و باهر بوده و احکام با مناشیر که در خفیه با اعیان او در کمه درشته
بتابعه خود ارسال نموده ظاهر گشته و عقلای دولت پیر محمد خان ظاهر گشت و باقی خان بهیچ وجه سر بخط اطاعت در نمی آورد و چون حبال
سلطنت و پادشاهی در رباع او جای گرفته بود حاصل سمرقند تعیین نمود و رسومات آنرا جمع نگرده فاعل گرد و دریغ برده
کار بر داشته عزم مخالفت جزم کرده باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده تخت قلعه ابوس میانکال
از قلعه کهنه بیرون آمده نزد باقی خان آمده اطاعت او کرده و بحکمه قلعه ابوس دست یافته متصرف در آورد و محمد شریف سلطان
قوم پیر محمد خان را که در آن قلعه بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار برافراخته از حواشی مملکت آنچه توانست بحیطه ضبط در آورد و پیر محمد خان
از استماع اخبار موحش این ایام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بر دفع و استیصال او بسته و کس بلخ نزد عبد الامین خان
و امرای انجا فرستاده ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده استمداد نمودند تا لیفان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط
و اقتدار باقی خان را موجب انکسار دولت خود میدانستند و سلطنت او را مکاره بودند بعد از مشاوره و کنکاش خاطر بعوث
و ازده و قریب ده هزار سوار و پیاده لشکر دیگر شاه خواجه نقیب که از سادات عالیه جهات آنولایه است و دیگر امرا
معتمد آماده ساخته روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام
بر سر سمرقند لشکر کشیده چون قریب آن بلده رسید باقی خان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی در آمده هر چند خواست
که بلطایف الحیل و چاپلوسی آن حادثه را دفع کند مفید نیفتاد پیر محمد خان و ارکان دولت او باقی خان را در قول خود کاذب یافته
اعتماد بعهد و شروط او ننمودند و در تنبیه و تادیب او راسخ بودند و باقی خان از مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ
صحرا نداشت شد و در حوزه شهر نشسته ناچار بترتیب اسباب حصارداری و استحکام برج و باره پرداخته عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند
رسیده در اطراف و جوانب حصار فرود آمدند و مستعد محاربه و پیکار شدند و مردم بلخ اگر چه بموجب پیر محمد خان آمده بودند
اما امرای ایشان از مردم بخارا فی الجمله اندیشمند بوده با لشکر نمی آمیختند و بیات اجتماعی در طرف علیحده فرود آمدند و مردم سمرقند
از دروازه ها بیرون آمده پشت بقلعه داده دست بقتال بر زدند از میان جانبین محاربات عظیم واقع شد روزی دیگر باقی خان فوجی
کثیر از لشکریان خود را از دروازه مشهور بدروازه بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراسته شد و جمعی از سپاهیان
مردانه کردند و پیر محمد خان نیز صف سپاه آراسته اکثر لشکریان او بمدافعه سمرقندیان از طرف دروازه بخارا رفته بودند
روز دوم رستم ارغان که از کبار امرای عبد الله خانی بود حرام نمکی کرده از پیر محمد خان روی گردان شده بباقی خان پیوست و موجب
قوت و قدرت باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد دلاوری
و مردانگی دادند لشکر بخارا از هجوم لشکر بلخ بمعونت یکدیگر بسته بمحاربه مشغول گشته و در رفته اکثر لشکر بلخ مشغول استقبال
از قول پیر محمد خان بیرون رفته بجانب بخارا شتافتند و از طریق حزم جمعی سپاه غافل افتادند در این اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان

که با خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را چرخچی کرده خود با فوجی از غضنفران دلیر جان نثار که بقوه طالع جهانگیر و اقبال با نصف شب متوجه
اندرون دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیر محمد خان شد چون از غبار لشکر ارغون ... محمد
خان راه یافته بود در حمله اول که رحمن قلی سلطان چرخچی آورد لشکر بهم برآمده فرصت مدافعه نیافته شکست بر ایشان افتاده
پراکنده شدند مجهولی از اخبار به پیر محمد خان رسیده بجا نشناخت او را زخمی چوبی زد و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان آورده
و هم لحظه ققنس بی را خشد و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان قول بمعرکه نزدیک رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان
حال دست از اموال و اسباب سلاح هر یک باز داشته راه انهزام پیمودند و مردم بلخ از لشکر بخارا صاحب شده زیاده فتوحی بکمال
ایشان راه یافت و بهادران اجتماعی از معرکه برکنار رفته بقرشی آمدند و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که کودک خرد سال بود
و در قرشی بسر میبرد برداشته روی توجه به بلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر موفور بطلب روی به صوب بخارا نهاد و
و بعضی از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند خصوصا خدای نظر بی که از معتبران آن طایفه بود به بخارا رسیده دروازه
با دست اختیار ... در خود ندیدند در همان شب بهیر و سامان از شهر بیرون آمده خدای نظر بی از شهر
بیرون آمده از معبر چهارجو گذشته بمرو نزد نور محمد خان آمده باقی خان روز سوم بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف و اعیان
برسم استقبال و استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خطبه بنام ... و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده در تختگاه
عبدالله خان بر سریر جهانبانی جلوس کرده طوایف و گروهها ی در دایره متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد خان هر کس سبب
... و بعضی را که بسلطنه خلاف داشت تخصیص کوکلتاش و برادرش دوست چهره آقاسی و غیره کلک بقتل رسانیدند اما با سایر مردم
برفق و مدارا سلوک کرده ... ضبط خود ایمن گردانیده ... مناصب ... باسم و القاب او زینت یافت و سلاطین اطراف
از تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده و امارات تهنیت مبارکباد کرده و از آنجا ... اقتدار
و جهانبانی او باطراف و اکناف رسید الحق باقی خان جوان دلیر و مردانه بود در امور سلطنت و پادشاهی جزم ... که
کربیاوری بخت و حسن تدبیر مردانگی اندر ... نوکری و یکه سواری بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروائی ... نموده بالاخره بر ولایت
بلخ و بدخشان دست یافته اعلام دولتش ... بیرقش ... توفیق ... آمده ساحت ممالک ... روشن ساخت
چنانکه پرتوی از آن بدستیاری خامه بدایع رقم نشان ... روشن بیان که شمع ... فروز انجمن سخن ... است بر ساحت ضمیر مطالعه
کنندگان کلام آینده خواهد تافت

سابقا مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر خراسان در خطه سمنان اخبار ماوراءالنهر
و استیلای باقی خان چنانچه نگاشته کلک بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان به تجدید تعویق افتاده از آنجا
کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه جانب مشهد مقدس گردیدند چون موضع جابس از توابع کالپوش مخیم سرادقات اقبال گشت
مزاج وهاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافت و رتبه حکما و اطبا
در شرح زبده اطبا مسیحا دم بمعالجه پرداخته در مداوا و مساعی جمیله بظهور آوردند اهل اردو و از وضیع و شریف نذور و صدقات بمستحقان

رسانیدند و هر کس بخبری که بیشتر تعلق داشت آنرا التصدق فرق همایون میکرد تا آنکه بلطف الهی آن حضرت مالک عالمیان گشته از شفاخانه
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفای عاجل کرامت گشته ذات اشرف روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب صحت و خرمی بر روی خلق
گشود و ایام نقاهت را نیز در آن منزل گذرانیده بعد از صحت تمام کوچ کرده از راه جوشقان و جوربد با سفراین تشریف برده هفت روز در آنجا
توقف فرمودند حسب الصلاح اطبا تنقیه فرمودند از سوانح ایام بیماری آمدن خدای نظر بی بود که از مرو در موضع جابس باردو
معلی رسیده چند روز بجهة عارضه ذات مقدس بشرف سجده مشرف نشده و بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت بساط بوسی مشرف
گشته حقایق حالات ماوراءالنهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود و حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ از او فرمودند
از تقریر او و دیگران معلوم شد که عبدالامین که بپسری عبادالله سلطان موسوم گشته بیبی زوجه عبادالله سلطان بسلطان بلخ
رسیده مجهولیست که آن مخدره عظمی دست آویز خود ساخته در آن ولایت لوای اقتدار افراخته این گفتگو در میانه او و دیگرانه
هست غایتش بضرورت تصدیق این حکایت کرده اند برای عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیاست پرتو انداخت
که چون او ... در تحت نسب عبدالامین خان شبهه دارند و فی الحقیقه ملک آن مملکت امروز زوجه عبادالله سلطان است
و محمد ابراهیم سلطان برادرزاده اوست اگر او را بجانب بلخ فرستند بتحمل که همگی بجانب او میل نمایند و مهم او در آنجا
تمشیت پذیرفته از آنجا باستمداد او تمام کرامت متنجر ماوراءالنهر شده ... و اگر چنانچه مخدره مذکوره جانب
برادرزاده را فرو گذارد و نخواهد که ضمن ... سلطان ... دولت عبدالامین خان شود ... که باتفاق یکدیگر لشکر بماوراءالنهر
کشیده مملکت موروثی را از تسلط بیگانگان خالی نماید خدای نظر بی این رای را صواب ... بتجربه از اتفاقات حسنه
... از جانب بلخ ایلچیان ... بخطابه مصیر رسیده از جانب ... امرا و اریش سعیدان بلخ عرایض آوردند
و چنین ظاهر گشت که در نیوقت که باقی خان بر ماوراءالنهر استیلا یافته ایشان نیز خایف گشته اند و بکار جهانبانی شاهی
توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده بودند از وصول این اخبار آن داعیه در ضمیر انور رسوخ یافت
او را بسمت فرزندی موسوم و ملقب ... خانی معزز و گرامی گردانیده بجای نظر بهیر زند او را اتالیق و دیوان بیگی کرده
فرا فرستادن او به بلخ داده ... عبدالامین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده و مصلحت وقت رعایت جانب ظاهر کرده او را
فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون عنایت نامه آنکه مملکت ماوراءالنهر بوریت قدیم و مسکن موروث اولاد جانی بیک خان
است و حالا اولاد نامدار آن والا نژاد و محمد ابراهیم حسب التقدیر ایزدی در این دودمان واقع شده و آن والا نژاد نیز
بتواب کامیاب همایون ما طریقه اخلاص و آشنائی مرعی داشته باین دودمان متوسل است ما نیز بمحض حصول یکجهتی و دولتخواهی
غیرت و مردانگی ... سعادت سابقه از آینه خاطر زدوده همت باحیاء خانواده ایشان مصروف داشتیم و در امداد
و همراهی حسب المقدور توجه مبذول داشته خود را معاف نداریم و مطلب دیگر سوای حصول یکجهتی و غیرت و مردانگی
مقتضی آنست که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف مملکت موروث مصروف داشته و دست تصرف و تغلب بیگانگان
که بمملکت مستولی شده اند از موروث و مسکن آبا و اجداد کوتاه سازند و احکام مناسب بمطاوعه نیز بامرا و معتبران او که بلخ ... نگاشته

که منگ خواره کمینی بسیار از آن سلسله را مضطر داشته در راه و رباط ها چاپار یساوری نمایند و بیگانه را بر ایشان اخبار نکنند که مبادا
عالمیان به بیوفایی و کفران نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همیون در باب تفویض سلطنت کل ماوراء النهر
و ترکستان باسم خود التماس نموده متوسل [illegible] و در آن حروف حسب الامر اعلی نشان همیون به هر یا نحو مناسب در قلم آورده
بعد مهر آثار مزین ساخته تسلیم نموده و در اسفراین رخصت یافته بوداق خان حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود همراه
او مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان بالهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود که اگر از مردم [illegible] استخراج نموده عقیده آن مردم را دریافته
او خاطر جمعیت ظهور یابد [illegible] تکرار یافته [illegible] احوال ایشان اطلاع تمام حاصل شود و خاطر از کید و غدر او دیگر جمع گشته
در هنگامی که رایات جلال در دار السلطنه هرات که بیخ آن نزول اجلال داشته او را با استعداد تمام روانه نمایند
[illegible] الصواب اقرب خواهد بود چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود بابن [illegible] صاحب عمل نموده او را در مشهد مقدس توقیف فرموده
روح الله بیک یساول [illegible] ذوالقعده را با مکاتیب و احکام مطابقه همراه ایلچیان بخارا بآن صوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس
گشته بشرف طواف مرقد منور امام الانس والجن مشرف شده [illegible] بیابان رسانیده و در [illegible]
و ایام متبرکه [illegible] زیارت پرداخته هموار بخدمت خادم [illegible] که در آن روضه مقدسه ذات اقدس همیون اختصاص
داری مشغول می فرمودند که نسیم عنبر شمیم بهار [illegible] آمده دماغ روزگار را معطر ساخت

نوروز عالم افروز اقبال میمنت مآل در روز

شنبه پنجم شهر رمضان المبارک [illegible] اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیان است با شکوه و اقبال بر سریر شرف
برآمده لوای جهانگیری برافراخت و نسیم اردی بهشتی از نسیم گلهای بهار عطر ساقی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر ساخت
شاه جوان بهار [illegible] ایران [illegible] بهار از حجله [illegible] شکفته سرور افزای خاطر عالمیان گردیده [illegible] شوخ چشمان ریاحین
که از [illegible] و خار [illegible] خانه [illegible] برده [illegible] در دامن خمول [illegible] سر بجلوه گری برآورده بنوعی
نهاد **بیت** باز نوروز گشت همره امن • گشت صحن چمن چو خلد برین • ساخت نسیم بهار عنبر بیز • در و بام جهان نشاط انگیز • از نسیم بهار [illegible]
هر دمی جان ده بقالب روح • بمشام جهان لطف بهار • میرسد بوی ذوق و نکهت یار • حضرت شاهی در مشهد مقدس معلی کامیاب [illegible]
بوده لوای شادمانی برافراخته [illegible] در ساحت میدان آن بلده ارم نشان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای خاطر انور بوده
بعد از سرور نشاط ایام نوروز عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات معطوف داشته بفیروزی و اقبال [illegible] خطه [illegible] مآل
مثال رسیده در باغ شهر نزول فرمودند حسین خان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجا آورده بخدمات لایقه
قیام نموده [illegible] عالی طلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهجهان بشرف [illegible] یافته مصحوب [illegible]
اشرف فرستادند که در باب مهمات ماوراء النهر با ایشان مشورت نموده بدانچه صلاح دولت باشد عمل نمود و حاجی محمد خان
فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند مرحله در محفه آمده [illegible] ضعف قوت گرفته
[illegible] معذرت [illegible] قیام نموده [illegible] نور محمد خان [illegible] آمدن [illegible] نمود و در دار السلطنه

هرات روح الله بیک ایلچی بازگشته عرض کرد که بعضی از مردم بخارا خواهان محمد ابراهیم خان اند و بعضی دیگر بجانب خاطر عبد الامین خان که
بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشان است راضی بفرستادن او نمیگردند که مبادا از آمدن او نقصی بدولت عبد الامین خان رسد و بعد از آنکه
کمر با محبس [illegible] انقیاد را یافت حضرت اعلی از این تشویش نموده با کراه راضی شده اند که محمد ابراهیم خان عبد الامین خان را برادر بزرگ
دانسته پیش او کورنش نماید و منقاد امر و نهی او باشد و از محالی که در تصرف است آنچه عبد الامین خان برادر مسلم دارد بحکم یرلیغ
متصرف بوده باقی ماوراء النهر بجهان قناعت نماید که بعد از آنکه توشیق عهد نموده ماوراء النهر متصرف در آید یک کدام در بخارا و یکی
در بلخ متمکن گردند و از جانب او محمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادرانه خطاب کرده بودند هر چند بعضی مرضی خاطر
اشرف نبود اما مصلحت وقت مضایقه ننموده گفتند دولت [illegible] اتفاق [illegible] وقتی از اتفاق [illegible] و چون اعتماد تمام برای
صاحب حسن تدبیر خدایی [illegible] بود گوش هوش محمد ابراهیم خان را به نصایح کرامت آثار گردانیده سفارشات منع نمودند که از رضای
صلاح خدایی [illegible] در نگذرد و مصلحت وقت را با عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید
و اسباب یراق پادشاهانه مرحمت فرموده بوداق خان حاکم مشهد معلی و ابن حسین خان فیروز جنگ را همراه کردند با گزیده امام
ترکمان را به بلخ نزد عبد الامین خان و خطایی او و دیگر فرستاده و منشور عطوفت ارسال داشته سخنان حقیقت بیان که [illegible]
در باب وفاق و اتفاق تعلیم فرمودند که در تسخیر ملک [illegible] ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشد اعلام نمایند که
شود محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خطایی [illegible] روانه شده و پاکیزه امام قلی
فرستادند که مژده آمدن او [illegible] رسیده و مردم را باستقبال ترغیب نماید و مشار الیه [illegible] ادای رسالت نمود اما عظمای
خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت [illegible] اظهار [illegible] نمود و هر خدمت او جرات استقبال نمی کردند با
بصلاح و صواب دید [illegible] بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش جمعیت باقیه باستقبال او رفتند و در عهد و پیمان [illegible]
روی نمود و در هر باب گفت و شنید بسیار شده آن جماعت از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که او سر [illegible]
آورده بعضی که از عبد الامین خان تربیت یافته بودند هوای دولتخواهی در سر داشتند اظهار خلاف نموده از آنجا بازگشته بشهر [illegible]
و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاهزاده ما را بجا گذارند که او دیگر به هر چه مصلحت داند عمل نماید بوداق
خان و خطایی [illegible] مشتبه شده قرار دادند که از جانبین حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند که بدانچه [illegible]
اشرف [illegible] محمد ابراهیم خان در [illegible] احتیاط [illegible] کوچ کرده
منزل پیش [illegible] کومک قزلباش [illegible] اشرف فرستاده حقیقه عرض داشت نمودند و ریش سفیدان
بلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی [illegible] معظم [illegible] ایشان [illegible] عرض [illegible] خود نمودند
و فرستادگان در دار السلطنه هرات [illegible] آمدند حضرت [illegible] فرمودند که همت [illegible] مصروف بر آن است که محمد ابراهیم خان
لشکر بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر [illegible] عبد الامین خان و امرا و اعیان بلخ توقع [illegible] اصلا توقعی در مملکت
بلخ و محالی که در تصرف عبد الامین خان است ندارد و چون آمدن لشکر قزلباش راضی نیستند اگر عهد و میثاق و پیمان آورند که با او

نیندیشند و پیمان را با یمان موکد ساختند که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان اطمینان یابد بعد از اخذ عهد و میثاق بوبراق خان و آدینه حسن بی
بازگشته او را با جنود [illegible] روانه [illegible] کرده و امام قلی [illegible] مردم [illegible] عبدالامین
خان سخن گفتند اما باطنا اگر عطای او [illegible] عهد و میثاق بسته که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاهزاده صحیح
خود را فرو گذاشته مجبول النبی که بضرورت اختیار کرده ایم برادر نخواهیم گزید در خفیه عهد نامه را درست کرده پاکیزه امام قلی سپردند و او
خاطر از موافقت و متابعت آن جماعت کرده بازگشت و محمد امین خان را با خدای نظری بی خوف [illegible] داشت و [illegible] سپاهیانه بجانب بلخ
فرستاده و چون بحوالی بلخ رسید و عبدالامین از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال نامزد کرد و آن جماعت بسعادت ملازمت
و کورنش او فایز گشته آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر [illegible] او قرار دادند و روزی که بشهر می آمد امرا و اعیان
که در شهر مانده بودند عبدالامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و او بجهة حفظ رتبه سلطنه و بزرگی از آن ابا می نمود تا آنکه [illegible] عرض
عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف ببرند و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه فرمایند عموم اوزبکیه [illegible]
برادرزاده بقدوم اشفاق و مهربانی متهم دارند مجملا با نوعی عظمی حضرت استقبال داد و عبدالامین خان طوعا او کرها باستقبال سوار شد
و چون از شهر بیرون آمده موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند و رفته
کسی چنان نماند که [illegible] و چون مهم [illegible] اینجا سید اعیان اوزبکیه بعبدالامین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم خان در حین ملاقات [illegible] شود
او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید تا صفات مشفقانه بجا آورده و او قبول [illegible] کرده چون بیکدیگر رسیدند اول آن
بیچاره [illegible] از مرکب فرود آمد محمد ابراهیم خان ملاحظه نمود که او فرود آمده و خود سواره ایستاده و هوا خواهان خود را [illegible] گرد
که او را پیاده پیش آورده و کورنش فرمایند فرمانبران امتثال امر او نموده چون وقت نازک بود و خلایق بالطبع خواهان [illegible] بودند
احدی از نیکخواهان او را مجال دم زدن نشد عبدالامین خان مضطرب و حیران کورنش کرد و بجا آورد و محمد ابراهیم خان بجلادت [illegible]
نمود که اسب سواری [illegible] او را صاحبی کنند و آن بیچاره بعد از کورنش هر چند طلبید که سوار شود دریافت نمیشد و در زیر دست و پای [illegible]
سپاه حیران مانده بود عاقبت محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد که او را مضبوط نگاه داشته بشهر آورد و خود [illegible]
اقبال و عظمة و اجلال داخل قبة الاسلام بلخ شد و در سرای سلطنة نزول نموده عمه محترمه ملاقات برادرزاده نموده چون کار [illegible]
رفته بود اظهار علاقه و مهربانی کرد و [illegible] عبدالامین مروت و احسان بجا آورده [illegible] محمد میرزا
دولتخواهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان [illegible] سلطنة تکیه زد و طوایف اوزبکیه پای در دایره [illegible] نهادند
و حکام حصار [illegible] نیز اظهار انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای او کشته شدن عبدالامین خان [illegible]
افتاده که عمه ایشان پرده از روی کار برداشته گفت چون مردم بلخ [illegible] سلطنة [illegible] سلطان پدر باقی سلطان اتفاق نموده بودند [illegible]
[illegible] محمد ابراهیم خان [illegible] که صدق و کذب
آنرا خدای بهتر داند [illegible]
محمد ابراهیم خان عریضه اخلاص آئین مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاده و حضرت اعلی [illegible] سرور شادمان

گشته

گشته بتهنیت و مبارکباد او معتمدان فرستاده انواع تفقدات و التفات ظاهر نموده و آوازه سلطنت و اقتدار او بماوراء النهر رسیده
خاطر از باقی خان کرده و ولایت چیچکتو و میمنه و فاریاب و اندخود و شبرغان و بلخ و مضافات آن تا حدود بدخشان بر محمد
خان مسلم گشت تا رایات جلال بخراسان [illegible] قاصدان بپایه سریر اعلی فرستاده وقایع [illegible] عرض [illegible] نموده
رابق و فاتق مهمات بود

ذکر نهضت رایات نصرت آیات بجانب ابیورد و مرو شاهجهان و تسخیر آن ولایه و بدست آوردن نور محمد خان اوزبک و بعضی سوانح آن سفر

قبل ازین سمت تحریر یافت که نور محمد خان در آمدن بدرگاه عالم پناه عذرهای [illegible]
از کار کشته خاطر انور [illegible] اظهار عطوفت و اشفاق [illegible] جمعی [illegible] این
را که از زمره مقربان [illegible] بود نزد نور محمد خان فرستاده و فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف اصدار یافت که
عذرهایی که در نیامدن بپایه سریر اعلی القا نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون
در [illegible] آن برادر بود و معاشرت [illegible] چنانکه فیما بین مسلوک بود اقتضای
آن می کرد که پیش از جانب همایون اظهار تشوق و خواهش ملاقات شود و آن برادر بیتابانه موکب همایون را در دامغان و بسطام
استقبال نماید اگر بجهة طغیان باقی خان تا غایة ملاحظه داشت درینوقت که ماه دولت و اقبال [illegible] محمد ابراهیم خان
در بلخ تمکن یافت [illegible] و اگر فیما بین صورت ملاقات روی نماید در نظر عالمیان [illegible]
سلطنة خلاف [illegible] که در لباس دولتخواهی [illegible] در حقیقت دولتخواه او نیست بلکه اسباب [illegible]
سرانجام [illegible] که درین باب سخن [illegible] ملازمت نموده چند روزی که در
خدمت اشرف [illegible] ملاقات تازه نموده قرین [illegible] و احترام بازگردد [illegible] عدم ملاقات [illegible]
آن عزیز نمیدهیم اگر او نمی آید [illegible] آمده او را ملاقات می نماییم [illegible] هرکدام
که رضا داشته باشد [illegible] نزد نور محمد خان [illegible]
پیغام سعادت [illegible] قبول آمدن می نمود [illegible] صلاح و صوابدید قاضی [illegible]
شیر [illegible] میر غیاث [illegible] عذرهای [illegible]
بازگردانید [illegible] خاطر [illegible]
همراه [illegible] قزلباش [illegible] سلطان [illegible] خدمت قدیم [illegible]
محمد خان [illegible] آمده بود [illegible] اشرف [illegible] که اگر نواب [illegible]
درین [illegible] سال اول که فتح خراسان شد با امرای قزلباش [illegible]
راه [illegible] سلطان [illegible] آورده مجملا آثار طغیان و کفران نعمت
او بظهور رسید درین اثنا محمد ابراهیم خان مکتوبی که عبدالامین خان نوشته بود بدست آورده بجهت [illegible]
فرستاد که با او عهد و میثاق بپایان آورده و اخفا نموده بود که آمدن محمد ابراهیم خان [illegible]

از فرستادن او آنست که بتقریب او چیز را بتصرف درآورد و سخنانی که مشعر بر خلاف و عدم ایتلاف بود در آن مکاتبه مرقوم
بود و این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نقار خاطر اشرف گردیده اما از فرط خوش‌خلقی اظهار علاقه و ارتباط میفرمودند
تا آنکه نور محمد خان میرزا خواجه کلان جغتایی که از جانب او حاکم ابیورد بود همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی مینمود
بمظنه شده در مقام دفع او درآمد و شمالیه از و خایف گشته مرشد قلی سلطان چاپارلو را که خداوردی خان ... در
مقدس نزدیک ابیورد است طلب نمود که قلعه ابیورد را باو سپارد و التجا خود بعتبه علیه فلک فرسای شاهی آورد و در شهر
قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه درباره او و نور محمد خان درجه کمال میدانست جرات نفس بعرض اشرف نمیکرد تا مراسله
میرزا خواجه کلان تکرار یافته اتجاه حرکات ملایم او و غبار خاطر اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه و زبان درازی مردم دو
و نزدیک شده او جرات رفتن کرده و میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده روانه درگاه جهان پناه گردید و در دار السلطنه
هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد از عصیان و طغیان نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را بتوجه انواب
ترغیب نمود اندیشه برده از روی کار او برخواست و چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه گشته بجانب ابیورد حرکت کرده
آمده در پای قلعه نزول نمود کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده پیغام داد که چرا دخل در ولایت من کرده اگر حکم اشرف
در این باب صادر شده ظاهر ساز و الا از قلعه بیرون رود و او در جواب گفته بود که حکمی بمن رسیده بخود سر آمده ام
اما حالا که واقع شد حقیقت عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمی‌توانم رفت چند روز صبر نمایم و چند روز قبل از آمدن میرزا خواجه کلان
از شیراز بارخانه سرکار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود مخصوصان کیفیت سر حصه بارخانه مصحوب ... ایلک
قورچی ایواغلی جهت نور محمد خان فرستاده بودند وقتی رسید که در میانه او و مرشد قلی سلطان مراسله و گفتگو بود و نور محمد خان
در آن وقت همچنین فوزی عظیم دانسته و ولی بیک که مردی زرگ ساده لوح بود بفریفت که مرشد قلی سلطان ...
که این حرکت خلاف رضای ... اشرف از تو صادر شده عواطف و الطاف شاهانه را نسبت بنور محمد خان بجاریان جلاء
پی اندیشه کرده جنگ کس را بقبل آورده و نور محمد خان قلعه ابیورد را بمحمد صادق بیک حبشی جغتایی و قاسم بیک کبوتر دار مشهور که
از ... معتمدان اعتمادی او بودند سپرده و چون از حضرت اعلی خایف و در غضب ناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون
دورتر اندازد با هفت هشت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و باورد و باغباد شد اما حضرت اعلی بنور محمد خان اعلام نموده
بودند عزم ملاقات او جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند و چون
بقصبه جیجه رسیدند در آنجا مشخص شد که نور محمد خان طریق نامردی سپرده پهلو از تیز بانی خالی کرده قلعه مرو و ابیورد را
بمعتمدان سپرده اسباب حصاری از مرتب داشته خود بطرف نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت اعلی را غرض
از این نهضت امتحان او بود که اگر بر جاده وفاداری مقیم بوده دل اخلاص گزین بغش خلاف نیالوده باشد و باستقبال
موکب همایون کرده بسعادت ملازمت دریابد چند روز بایکدیگر در آن سر زمین سپاه گذار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس ... روانه
عراق گردند و اگر آیینه خاطر را بغبار خلاف مکدر ساخته دست بدامن غفلت و غرور شده با قضا او را از خواب بیدار سازند

چون او بقدم ممانعت قلعه داری پیش آمده و مهم او به رفت گوشمال او بر ذمت همت شاهانه لازم شد و حسین خان شاملو بیگلربیگی
خراسان را با بکتاش خان حاکم مرو و چراغ و قنبر خان حاکم غوریان و ابن حسین خان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم هرات
را از چیچه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اشرف که بعزم شکار همراه بودند در آن ایام
عدد ایشان صد و شصت نفر بود بر سر ابیورد تشریف برده قلعه را محاصره نمودند و چون در آن سامان خبر رسید که رایات نصرت
آیات بنور محمد خان رسیده با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت لشکر او از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردیده و تفرقه در لشکر
در میانه مردم افتاده و در مرتبه تحیر ارفراز جماعه چاپارلو علی ایلی و اریجاقات ... که در حدود نسا و ابیورد و باغباد ...
ملازمت او اختیار نموده بودند ما بکثرت او جدا شده بمساکن خود رفتند و او با دو سه هزار کس از راه چول ایلغار نموده بمرو شتافت
آن جماعه نیز از وی تخلف جسته در هر جا جمعی راه فراری نموده تا با اندک مردمی بمرو رسید و شب از دروازه او و برج داخل
مرو شده و خبر آمدن او با امرای عظام که در مرو بودند رسیده بود بکتاش سلطان استاجلو و ابن حسین خان با قورچیان و غازیان
او را استقبال نمودند که در راه او را بدست آورند در اثنای طریق مشخص شد که او از راه چول آمده و گذشته است و امرا بشتاب
از عقب او ایلغار کردند اما مارسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود در کاخانه و بعضی یراق او بدست آوردند و چون حضرت
اعلی بمحاصره قلعه ابیورد فرموده بودند منا... بمطالعه حسب الامر لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر داشته که
نوباق خان مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور بکومک حسین خان بمرو روند و حسین خان قاجار حاکم استرآباد
را امر نمودند که بر سر قلعه نسا روند و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک او متعین شدند و ملازمان رکاب اقدس بتسخیر
قلعه ابیورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال مند از اردوی همایون میرسیدند و سیبها پیش برده بقلعه نزدیک رسانیدند
داده در انجام اسباب قلعه گیری اهتمام می‌نمودند تا کار بر محصوران تنگ کردند تفرقه و پراکندگی بلشکر و پریشانی احوال او راه
شنیده دست در فتراک استیمان زدند و طلب عفو و امان نموده روز پنجم و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق
بیک برادر حافظک سلطان که بشرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت برتبه امارت سرافراز گشته الکا و حکومت ابیورد
خراسان با ودرجمت شده و رایات جلال شاهی بعد از تسخیر قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر بدندان گزیده و بعجز و الحاح
و عجز و مسکنت چاره ندیده کس بیرون فرستاده و اعتماد الدوله حاتم بیک و السلطام آقای ترکمان را طلبیده و ایشان حسب
رفتن ... در قلعه با او ملاقات کردند و او را از افعال و اعمال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته ... ساخته
لشکر او خصوصا میرغیاث نیره قاضی نذر گوهر رکن الدوله و معیر الممالک او بودند از بیم غضب شاهانه بالطبع راضی به بیرون آمدن
نبودند اما صولت و سطوت قاهره شاهی ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته طوعا و کرها رضا به بیرون آمدن دادند و در ...
با کمال خجالت و شرمساری بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و السلطام آقا بشرف ملازمت مشرف گشته سجده ... بافعال ...
رسانیدند حضرت اعلی با وجود حرکات ناهنجار که از او واقع شده و کنایات که بعبد الامین خان والی بلخ نوشته بود در ...
مضمون صدق مشحون ما ... در عفو لذتیست که در انتقام نیست منظور داشته انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده خاطر او را از ...

و خط پادشاه نامه ایمن گردانیدند و در میان شب با او بطریق معهود با او در کمال شگفتگی صحبت داشته شد و وقت خواب تکلیف
بازگشتن بقلعه نمودند و چون اندکی از شب تصفیه بیهوش آمده بود بحجت تعلیم خبرخواهان عاقلانه پیش آمده از رفتن بقلعه ابا نموده
نرفت و صباح از روز دیگر که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه ائمه اثنا عشر صلوات الله الملک الاکبر
بنام نامی همیون خوانده شد و فراز منابر اندیار که از حین ارتحال خاقان سلیمان نشان شاه اسمعیل علیه الرحمه و الغفران الی
هذا الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسامی سامی حضرات ائمه هدی علیه التحیة و الثنا عاری و عاطل گشته بود بیمن عنایت الهی
و بروی اقبال حضرت شاهی بهر مرتبه علیه زینت یافته مرتعکسان از خاندان احمد الله مجاز کلک امرویان دکان خلق آمده با
بحجت مغایرت مذهب از طایفه قزلباش خایف و هراسان بودند بنابر اقتضا قواعد معدلت و رعیت پروری از حضرت
همیون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بحجت اختلاف مذهب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آنولایت را بشیخعلی خان
استاجلو حاکم مار و چاق تفویض فرمودند و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد که هر کس سپاهی و مواجب
خوار بوده باشد اسلحه و یراق خود را سپرده بهر جا که خواهد برود و من بعد در قلعه نبوده باشد و هر که رعیت است مرفه و آسوده
حال برعیتی خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده در وقت حصار را با مراد عساکر منصوره تقسیم نمودند و خندق عمیق
حفر نمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق قلعه داری کما ینبغی سرانجام یافت و نور محمد خان را با فرزندان
و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا بفارس رفته در بلده فاخره شیراز از حوالی
انفاحضه در آن بلده ارم تمثال بسرکار گذرانده هر یوم ده هزار دینار غیر که بعرف اهل عجم یک تومان تبریز است بمعیشت
او تعیین یابد و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست که از او بظهور آمده بنهایت مروت و الطاف در باره او مبذول افتاد
و اگر دیده وران عاقبت بین بدیده انصاف در خاتمه احوال و عواقب اکثر بنده نور محمد خان بمیامن عواطف و الطاف شاهانه
سلطنت صوری و معنوی فایز گشت و حسین خان بادغی حاکم قاجار استراباد که با بعضی امرا بتسخیر قلعه نسف مامور بودند
آن قلعه را بتصرف در آورده و ولایه نسا و ابیورد و با خبار و کلکش سلطان ولد یکتش خان غایب شده و بعد از انتظام مهمات آنجا
عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه باکوه بمشهد مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف آستان ملک آشیان
حضرت امام الانس و الجن متوجه عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده و یکماه در آنجا توقف فرموده
از آنجا بدار السلطنه اصفهان تشریف بردند و دیگر باره آن بلده جنت نشان از یمن قدوم شهریار جهان طراوت و نضارت
یافته زمستان را بالعشرت و شادکامی بپایان رسانیدند در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن
بلخ و مضافات بتصرف باقی خان بمسامع جلال رسید **ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقی خان**
بران ولایت و آمدن یار محمد میرزا و ذوالفقار و موکب جاه و جلال بادغیس و ذکر بعضی وقایع و چون مهمات محمد ابراهیم خان
بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بوجه دلخواه منتظم گشت بمرتبت و خدای نظر را اتالیق و دیوان بیگی و صاحب اختیار مهمات کلی
و ما بکرد بعطای او و دیگر بلخ خصوصا یار محمد میرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار خدای نظر

نیاورده و بنیاد عز و سعادت کرده خانه اسحاق بخان جاه ساختند و خاطر نشان او کردند که اگر خدای نظر را از میان بردارند موجب
ثبات اقتدار و اختیار و افزونی شوکت و اقتدار جناب خانی است و سخنان غرض آمیز حاسدان را در دل جای داده در اندیشه رفع او شد
دیگر را عرایض خفیه در این باب بپایه سریر اعلی فرستاده ماشه عالی رخصت کرده حضرت اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل
مکرر یافته عرض نموده بود که بیان ناراحتیان او در سخنه ابواب ... بمحل ثبت و اکراه در رفع او اهمال رود و مخمصه که معاملات
بفساد انجامد و ضرر کلی روی دهد نواب اشرف در جواب تسلی فرمودند که غرض اصلی از افروختگی چراغ دولت
آن فرزند سعادتمند است که بعضی مردم کاردان روشنی افزای انجمن کامکاری گردد و او را که مرد کار است
ضروری آن دولت میدانستم در این باب تامل نموده آنچه مقتضی صلاح دولت خود داند مختار است محمد ابراهیم خان
بعد از ورود این منشور سعادت که در حقیقت عین مخالفت بود بحجت دلیری کرده بقتل خدای نظر اقدام نمود و فی
الحقیقه تیشه بر پای دولت خود زد و هیچ آن مرد هوشمند صاحب رای معرکه آرای که او را در روز نیک و بد بکار بود
از پای در آورده زمام مهام دولت او بدست نادانان جاهل و جاهلان خودرای غافل افتاد و یار محمد میرزا دیوان بیگی
و راتق و فاتق مهمات گشت و هر یک از تیره دلان خودستای با اراده مبنی و پیشی ابواب حسد و خدیعت با یکدیگر گشوده
بازار نفاق گرم گردیده محمد ابراهیم خان ما چندی از بیست سالگی بجهل مقتضای ایام جوانی او فاصف عیش و کامرانی
نموده با انتظام امور دولت کمتر می پرداخت چون در مشیت ایزدی بقلم تقدیر نگاشته بود که زمام مهام دولت طایفه دیگر بقبضه اقتدار باقی خان درآید
تماشایان کارخانه تقدیر را موجب عیانی و آشکاری گردد محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام مستغرق عارضه او گردید و ما
معهود ابد فوتی طاری گشته بعهد حسرت رهروان عالم غرور جوانی را وداع نمود و باقی خان که در آن حین با لشکر بطرف حصار شادمان کشیده و قلعه حصار را
محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور گردیده و فرصت غنیمت شمرده هم حصار را معطل گذاشته بتسخیر بلخ که مقصد اصلی بود
را لشکر بر سبیل استعجال روانه جانب بلخ شده و ولی محمد خان برادر خود را منقلای لشکر گردانیده و پیشتر روانه ساخت و یار محمد میرزا
عظمای اوزبکیه بلخ از وقوع این حادثه عظمی دل از جای رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص معتبران که اعتقاد بجانب باقی خان داشتند
یار محمد میرزا و خواجه شاه لقب عبید الله سلطان نامی از اقربای جانی سلطان بیکی که در حصار شادمان می بود بعد از استیلای محمد ابراهیم
خان اطاعت او قبول داده بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آویز خود ساخته بمدافعه بیرون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف
لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا آزرده گشته بودند مخالفت با باقی خان مناسب ندانسته بالطف و دل اطاعت او پیش بودند و امرا
ایشان با رنامه ذوالقبایح که با عبید الله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمه لشکر ولی محمد خان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای از
یکدیگر پاشیده راه انهزام پیمودند و عبید الله سلطان در معرکه از اسب گشته مقتول گردید یار محمد میرزا و رفقا جز توجه بخراسان
و التجا نمودن بسایه اقبال شهریار گیتی ستان چاره نیافته در کمال اضطرار راه فرار پیش گرفتند و از اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر
میرزا و اسید محمد سلطان را که در شبرغان می بود و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که در اندخود می بود و بابر سلطان اتالیق مصحوب او گردانیدند
روی توجه بخراسان آوردند و ولی محمد خان بفتح و نصرت اختصاص یافته میرزا مظفر باستقبال برادر فرستاد و باقی خان در کمال عظمت و کامرانی

مبلغ درامه بقیه لشکر را ابوالحسن بیگ جکران امیدوار رحمت از باران سحاب خود امین کردانیده و غائی اوزبکیه از ولایت ها در دایره
اطاعت او نهاده و قلعه مملکت بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف
در آورده و بعد از فتح و تسخیر ولایات تمامت قندز و بقلان و اختلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمه ماوراءالنهر و سایر ممالک کشته با چند
قدر منزلتش باوج اعلا رسید اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عبد آتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها بملازمت
رسیده و چند روز از رنج راه آسوده و عزیمت درگاه جهان پناه نموده و در دارالسلطنه اصفهان بسعادت آستان بوسی فایز شده
مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیده و چند روزی در تحت ظلال دولت و سایه چتر همایون فال از نشیب انقلاب حوادث روزگار
آسوده شدند باقی احوال ایشان در محل خود رقم زده کلک سالکه نگار خواهد شد انشاء الله تعالی آغاز سال میمنت مآل
اود ییل بعضها مطابق سنه تسع و الف و بعضها موافق سنه عشر و الف که سال نوزدهم جلوس عالیست
نوروز فیروز عالم افروز درین سال مبارک فال روز شنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد خسرو ملک خاور که مربی
عالم کون و مکان است از نهانخانه حوت بیرون خرامیده بجشن بزم عالم افروز بر تخت حمل بر آمده بیت باز جهان مسعود افروز
شد گرمی هنگامه نوروز شد فرق حمل چون ز خور افسر گرفت باغ شرف عزمی از سر گرفت داد جهان را
طراوت نوی تازه شد از کوکبه خسروی درین هنگام سعادت فرجام دارالسلطنه اصفهان بیمن مقدم شهریار
گیتی ستان عشرت افزای خیال بوده همه روزه در باغات و بساتین آن خطه فردوس نشان بعیش و شادکامی میگذرانید
و بعون عنایت الهی اسباب فیروزی و اقبال بر وجه اتم و اکمل آماده و از هیچ طرف امری که موجب اکراه خاطر اولیای
دولت قاهره بوده باشد واقع نشده بعد چند روزی از افواه الناس اخبار بلخ چنانکه گذشت بمسامع رسید از قبضه یار محمد
ابراهیم خان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سر بر دولت و کامرانی را بناکامی گذاشت بقدر غبار
ملالی بر حاشیه ضمیر منیر نشسته تاسف بسیار خوردند و متعاقب شاه خواجه نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عبد
محمد آتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادهای والا مکان و خدمتکاران که کانبش سی صد نفر بودند بدارالسلطنه اصفهان رسیده
و حضرت اعلی بمراسم اعزاز و اکرام بشهر آورده در دولتخانه مبارک تقبیل شرف مجلس بهشت آیین دریافتند
و حضرت اعلی سلاطین زادها را در آغوش مهربانی کشیده لطف و دلجویی بسیار کردند و منازل مرغوب
جهت مسکن ایشان تعیین یافت و مبلغ یک هزار تومان شاهی عراقی زر نقد برای خرجی ایشان انعام فرمودند
و نزول و ساوری از کوسفند و برنج و روغن مقرر شد و سلاطین زادهای چنگیزی که دو شنبه کذرانیدند از جمله
بکمقطوع الملبس گرانبها بود که از نذورات سرکار فیض آثار حضرت امام الانس و الجن در وقتی که مشهد مقدس بتصرف
اوزبکیه در آمده و زیب ... بتصرف عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بحیطه
خود در آورده بود و بعد از عبدالمؤمن خان یار محمد میرزا از آنجا بدست آورده درین هنگام برسم تحفه بنظر اقدس رسانیدند
و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف در آن نفرمودند و بعلما سپردند که

بحکم ازفا

بجهة سرکار فیض آثار ضبط نمایند و علما بمصلحت عدول مؤمنین تجویز فروختن کردند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده شود که حاصل آن در مصارف
آن سرکار صرف شود و بنابر آن بولایت روم فرستاده در استنبول بقیمت معقول بجوهریان فروختند و حاصل بسرکار فیض آثار رسانیدند
القصه حضرت اعلی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زادها و رفقا بجا آورده امر فرمودند که در دارالسلطنه قزوین اقامت
نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بایشان شفقت شد که حاصل آن صرف احتیاج ایشان شود و بانجا رفته چندگاه از رنج روزگار فارغ البال
آسایش یافتند که اگر تقدیر الهی باشد بیمن و میمنت منسوبان این درگاه بمنتهای مطالب خود فایز گردند و از سوانح این سال
اختر تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید یعنی حضرت واهب العطایا از خانه ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزندی
ارجمند کرامت فرمود و باسمعیل میرزا موسوم گشت امید که در ظل عواطف شاهانه برخوردار بوده عمر گرامی در مرضیات الهی و ثنا جویی خاطر اشرف
مصروف گرداند ذکر توجه حضرت اعلی شاهی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بقصد زیارت سلطان روضه رضا علیه التحیة
والثنا چون حضرت ظل اللهی نذر فرموده بودند که پیاده از دارالسلطنه اصفهان پیاده بصوب خراسان بزیارت روضه مقدسه مطهره
حضرت امام الانس و الجن روند درین سال اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که آن نذر بوفا رسانیده و بدان سعادت عظمی
فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاده از دولتخانه مبارک نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان
آرزو و اعتقاد مرحله پیمایی آغاز نهاده روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقعست تشریف برده تکلیف پیاده روی
بردند و از آنجا بموضع دولت آباد برخوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد که از امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان
مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سوار همراهی نمایند و تکلیف پیاده روی ننمایند و می آمدند سوار میشدند
از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان محمد زمان سلطان بایندر ترکمان مشهور بکاولی و مهتر سلمان
باشی و از اهل اصفهان میرزا هدایت الله نواز منجم باشی و رفقا ... بدست گرفته روزانه ده هزار ... اگر یک فرسخ ...
طی مینمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال الدین منجم یزدی حساب کرده آنچه را میدانست که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی مینمود
و نیز معلوم کردند که از اصفهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعیست ... اردوی معلی بقاعده کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و حضرت اعلی
بر نهجی که مقرر شده بود قطع مسافت کرده هر جا از پیاده روی ملول میشدند لحظه ... استراحتی مقرر نموده و بعد از آنکه
آسوده میگشتند باز قدم در راه مینهادند بدین وتیره منازل طی میشد تا آنکه در عرض بیست و هشت روز آن مسافت بعیده را قطع نموده جهان جهان
مراحل توفیق را خاتمه مشهد مقدس معلی و روضه مقدسه مطهر منور شده بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور و مشهد معطر کامران
بیت بطواف در شش از قول رسول عربی تا بحشر از حج نافله کسان آمده فایز گشته تارک مباهات برفرق فرقدان سوده و در آن
روضه بهشت آیین که محل استجابه دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع بادای نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه
حضرت خالق ارض و سما عرض حاجات و ملتمسات و مطالب دینی و دنیوی و اخروی بزبان آورده بعد از دریافت آن سعادت
و ادراک استجابه بچهار باغ مشهد مقدس که دولتخانه مبارکست تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ
کراز دوات طبع راقم حروف بوده ثبت افتاد بیت غلام شاه مردان شاه عباس شه والاگهر خاقان امجد بطوف مرقد شاه

خراسان جاده رفت با اخلاص تمام چه مدتش بود بمراقبت توفیق گرفتار شده بدان فرخنده مقصد چه از مملکت صفاهان دیگر
بدان مطلب رسید از تخت مرمر [illegible] هر قطعه برنگهای [illegible] نوشتن [illegible] بر طاق [illegible] پیاده رفته شد تاریخ [illegible] اصفهان پیاده
تا مشهد الحق از بدایت اسلام تا حال هیچیک از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری را بجز [illegible] توفیق
بدان اقدام نتوان نمود در روضة الصفا مسطور است که از قیاصره روم [illegible] نصاری [illegible] و [illegible] دعوی [illegible]
حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله وسلم نموده بود نذر کرده بود از قسطنطنیه که دار الملک او بود برهنه پای و پیاده بطواف بیت المقدس
رود و در هنگام ایفای نذر هر روز خدمتکاران و دوستان در راه فرشهای دیبای [illegible] گسترانیده گل و ریحان بر روی آنها میریختند
و او بطریق سیر [illegible] همراهان قدمی چند [illegible] و دو ماه بدین طریق طی کرده انجا الحمد لله پای قدم بر خاک نهاد
با رکاب و احتمال انواع مشقت و صعوبت راه پیموده از منزل متعارف باز نمی ماند ~~ ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا [illegible]
زمستان در مشهد مقدس معلی توقف نموده ماه رجب و شعبان و رمضان که اشهر حرم و ایام لیالی متبرکه بود در آن روضه
مقدسه بطاعت و عبادات گذرانیده در شبهای جمعه و [illegible] و استفتاح [illegible] لیلة القدر که افضل ایام و لیالیست در آن روضه
مقدسه احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و [illegible] دقیقه از دقایق خدمتکاری فرو گذاشت نکرده

شرح بعضی حالات که در [illegible] مشهد مقدس معلی روی نمود

چون بندگان حضرت [illegible] مرحوم محمد ابراهیم خان از بجانب بلخ
فرستاده [illegible] آن ولایه [illegible] و همیون بتصرف او قرار گرفته تابع امر و نهی همایون بود که بعد از فوت باقی خان [illegible] جانب
اشرف لشکر بدان صوب کشیده آن ولایه را متصرف شده [illegible] خاطر اشرف [illegible] زیاده [illegible] طغیان باب
خان کرده [illegible] از خواب غفلت [illegible] آن ولایه را متصرف شده [illegible] پادشاهزاده [illegible] سلطنه
پناه [illegible] قرار گیرد و درین اوقات که مشهد مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عرضه داشتی از جانب [illegible] خان
حاکم مرو رسید که باقی خان با وی الفت و آشنا گشته و با حضرت اعلی اظهار [illegible] دوستی مینماید و کنون از روی [illegible]
با و [illegible] و رسل [illegible] طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع مضمون عریضه هرچند خاطر انور [illegible] آنجا [illegible]
مرقوم گشت غبار آلود بود اما بمقتضای مردی [illegible] دوستی [illegible] خان را [illegible] که جواب مکتوب [illegible]
نوشته [illegible] طلب نموده [illegible] مرو [illegible] ارسال [illegible] خان [illegible] حضرت اعلی اظهار
صداقت و دوستی مینماید [illegible] که جوان عاقل و سخندان [illegible] باقی خان [illegible]
و تحف و هدایا بجانب [illegible] فرستاده باقی خان او را تعظیم و تکریم کرده [illegible] خان ابواب ملایمت مفتوح داشته او را با تحف و هدایا [illegible]
باز فرستاد و در خلال این احوال بخاطر اشرف اعلی خطور نمود که باقی خان چون [illegible] این [illegible] با وی الفت و آشنائی
اظهار دوستی کرده [illegible] دوستانه [illegible] انواع سعادت [illegible] مکنون خاطر خطیر آگاه گردد [illegible] جان محمد دیوان بیگی
دین محمد خان برادر [illegible] قدیمی معتمدان این سلسله بود و چند سال قبل ازین [illegible] گرفتار [illegible] نصرت [illegible] شده
[illegible] گرفتار [illegible] مشمول عواطف [illegible] معزز و محترم می بود [illegible] طلب [illegible]

حقیقت داده [illegible] بوطن [illegible] بود و بزبان [illegible] حقیقت پنهان [illegible] خاطرنشان کردند خلاصه حکایات [illegible]
ظاهر است که هرگز میانه [illegible] سلسله جانی بیک و این دودمان جز خصومت و نزاع نبوده چون از حوادث روزگار انقلاب احوال آن
سلسله راه یافت و محمد ابراهیم خان از آن دودمان بسبب اتفاق گرفتار این خاندان گشت که [illegible] نموده بمحض حصول یکتائی [illegible]
قدیم را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه خاطر و باطن [illegible] باز ماندگان آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیم خان [illegible]
بلخ فرستاده در تمشیت مهام او [illegible] اهتمام مسلوک داشتیم تا بمحض امداد و معونت [illegible] این دولت بتصرف او قرار گرفت
و تابع امر و نهی همیون ما بود بعد از وقوع ناگزیر محمد ابراهیم خان مناسب نمود که باقی خان [illegible] مدخل [illegible] در آن ولایه
اکنون ما را طمع در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم و دودمان عبد الله خان و طفل مانده پناه باین خانه دان
آورده اند [illegible] خاطر اشرف مقرون آنست که ولایه بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق شده چون
عبد الله خان [illegible] باقی خان حقوق [illegible] است و [illegible] برادران [illegible]
و اشفاق [illegible] تربیت می نمود [illegible] احوال آن سلسله از انتظام [illegible] و سلطنت [illegible]
ترکستان که موروثی این دودمان است بباقی خان منتقل شده [illegible] و سزاوار فتوت و انصاف و مردی
که او نیز در برابر حقوق تربیت [illegible] عبد الله خان با اقربا و بازماندگان سلسله او نیکوئی کرده [illegible] و اشفاق ماوی
[illegible] ایشان را بمنزله فرزندان و برادران خود دانسته ولایه بلخ و [illegible] آب [illegible] ایشان گذارد و خود [illegible] ماوراء النهر و ترکستان
[illegible] و برادرانه [illegible] از ایشان دریغ ندارد که [illegible]
ایشان نیز او را بمنزله [illegible] کمال اطاعت و متابعت بتقدیم رسانیده هرگاه باقی خان رضای اشرف [illegible]
ولایت با ایشان مضایقه نکند موجب تحصیل رضای حضرت [illegible] او خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته [illegible]
[illegible] لازم باشد بظهور آوریم و اگر [illegible] طریق [illegible] بنصایح مشفقانه ما [illegible] نماید [illegible]
[illegible] پادشاهزاده های مذکور [illegible]
[illegible] باقی خان [illegible] بخارا [illegible] محمد دیوان بیگی [illegible]
[illegible] عریضه [illegible] اشرف [illegible] نوشته [illegible] لوازم [illegible]
[illegible] اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زادها نوشته بود که [illegible]
از جانب باقی خان [illegible] دوستانه [illegible] ایشان [illegible]
میرزا و جمعی که [illegible] خایف [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] هرگاه بندگان اشرف [illegible] روانه [illegible] مقام و وجه معاش معین
[illegible] برادران و فرزندان [illegible] مناسب باشد [illegible]
[illegible] جان بخش خان که همراه او رفته بود [illegible] باقی خان [illegible] که [illegible]
[illegible] و توقع آن دارد که حضرت اعلی سلاطین زادهای مذکور را [illegible] ماوراء النهر [illegible]

سلطنتش آماده بود وفق صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتماد بجانب قلیخان نبود و فرستادن ایشان نزد او دور از
مروت … قوت بخشیده و پسندیده نمی‌نمود و حضرت شاهی که مکنون خاطر خطیر همیون را بدرجه ظهور آورده تهیه اسباب یورش
بلخ پرداخته احکام مطاعه بجهت احضار امرا و عساکر نصرت قرین شرف صدور یافت و منشور عنایت بشاه خواجه و یار محمد میرزا و شاهقلی که در
قزوین بودند اصدار یافت که در موکب اسلاطین نژاد روانه خراسان شوند ذکر تسخیر ولایه بحرین که در جزایر بحر عمان بسعی … اقبال همیون

بسعی الله وردی خان بوقوع پیوست

مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولات عرب بود حمد الله مستوفی
مولف نزهت القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس محل غوص لولو و مرجان است ده فرسخ طول و پنج فرسخ عرض دارد لولوی
که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان دیده ور و دیده وران صاحب نظر زیاده از لولوی دیگر بکار اعتبار دارد و دوان و کلا و بی
کثیر المنفعت بهره ور بوده و در ایام تصرف توران شاه بن سلغرشاه بن توران شاه ثانی مطابق سنه اثنی عشر و الف که بسعی و کمال …
خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعه فرنگیه پرتکالیه … در متعلقه ایشان و کلا و والی هرموز را بر شوه و فریب … ندی
بجزیره هرموز راه یافته کوت که عبارت از قلعه است ترتیب داده مسکن گرفته و … زمان نوجی کثیر با بجا جمع آمده …
اقامه انداختند و رفته رفته دخل در مهام ملکی کرده اکثر منافع و مداخل آن جزیره را بجهت اقتدار خود در آورده … کار
از امیر و حاکم مستقلات در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرموز گردیده و بجهت در بحرین نیز دخل کرده بود و در این هنگام که فرخ شاه
والی هرموز فوت شده فیروز شاه و … پسرش فوت کرده رکن الدین مسعود نام برادر … شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که
صاحب اختیار بود از جانب برادر … در رتق و فتق مهمات بحرین قیام داشت و معین برادرش که نزد هر دو حاکم معتبر بود
در آن ولایت مطلق العنان شده بود و در آن اوقات از زیادتی اختیار و … از جماعه فرنگیه متوهم شده خواست که معین
و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد معین الدین نامی که با او قرابتی داشت فرستاده ازو استمداد نموده و خواجه مذکور حقیقت
حال را با امیر الله وردی خان … بیگلربیگی فارس اعلام نمود و چون آن ولایت … فارس است و انجماعه تعلق … شده ام
جناب خان … تسخیر آن … گماشته خواجه مذکور را با جمعی از لشکر چنان که با کمال جلادت در … مهمات …
ظاهرا … حاکم … بتسخیر و تصرف الملک مامور گردانیده بجانب بحرین فرستاده خواجه مذکور به بحرین در آمده چند روز که در آن …
اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آن دیار را بنظر احتیاط در آورده همت بر آن گماشت که آن بقعه لطیفه را بتصرف در آورده چنین
فرصتی را از دست ندهد و پیشتی در ترتیب … مسعود عم زاده اش با جمعی در خانه رکن الدین مسعود آمده … با خانه زدن …
در منزلی که خود … با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر شده بقتل آوردند و مردم او از انجال وقوف یافته در مقام …
… شدند و چون حاکم کشته شده بود متحیر شده بحرین را به جرات و دلیری متوسل شده خواجه معین الدین و رفقاء او
بجرات و حفظ حال او بر خواسته رفع شر آن جماعه نمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال همیون … شاهست که
امیر یوسف … برادر امیر کمال … از زیارت بیت الله الحرام معاودت نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق آن حوالی برده بودند و امیر
الله وردی خان او را مقرر داشت که با جمعی از لشکریان … تعقیب اموال خود و بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود

که اگر خواجه معین الدین فرصت یافته بهمی از پیش ببرد بمعونت و حفظ حال او پردازد و امیر یوسفشاه با جمعی از مردم برانقار که بجلادت موصوف
و از اقران ممتاز بودند بفراغ اموال خود را … ساخته روانه بحرین گردیده در روزی بانجا رسید که خواجه معین الدین عمزاده حاکم
حاکم را کشته با مردم انجا در مجادله و محاربه بود و هنوز آتش … جنگ انطفا نیافته بود … خود را یاری نمودند
شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور مردم … جمعی که طریق مخالفت سلوک داشتند
بجزای … خود رسیدند و سایر الناس که جاده مطاوعت را بقدم متابعت پیموده … یافته بر … خود مشغول شدند
و ساحت آن خطه دلکشا که مصدق مرج البحرین یلتقیان و یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان است از لآلی آبدار اقبال … که صدف
بود و … الهی است ترصیع و تزئین یافته چون این اخبار به هرموز رسید فیروز شاه والی هرموز … فرنگیه هر کدام
جمعی بار از جنود خود با عساکر از ملک بحرین مامور ساخته فرستادند و میان ایشان مکرر از دریا و خشکی محاربات بوقوع پیوست
اگر چه در آن معارک خواجه معین الدین و امیر یوسفشاه … کشته شدند اما جنود فارس بنیروی اقبال همیون
بر فرق ضلال … جمعی کثیر از فریق … بعدم گشته بقیة السیف بنیل مقصود باز گشتند حکام مذکور هر چند دست و پا زدند کاری
نتوانستند ساخت عاقبه ترک مجادله کرده دم در کشیدند و الله وردی خان حاکم و ضابط فرستاده در استحکام قلعه … مهموم
بظهور آورد

شرح تسخیر ولایه لار که باقبال شهریار کامکار و سعی جان فزای الله وردی خان در همین سال بوقوع انجامید

در خلال این احوال ولایه لار نیز بسعی الله وردی خان بحیطه ضبط و تسخیر اولیای دولت ابد پیوند در آمد و در تواریخ مبسوطه احوال آن
منقول و میان جمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیان حکومت لار منسوب شده بودند و از آن تاریخ
اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده و در زمان ملوک طوایف … اقتدار یافته از حکام و ولات قرب جوار
باج ستان بوده اند و در ازمنه سابقه قبل از ظهور دولت اسلام و بعد از آن هر گاه در ممالک ایران پادشاهی نافذ فرمان بوده
خصوصا در زمان اکاسره و الخلفاء … اطاعت بظهور می آورده اند و در سایر ایام لوای خودسری می افراخته اند اول حاکم ایشان که مسلمان
… جلال الدین ایرج بن گرگین بن میلاد است که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شده و در زمان ظهور دولت ابد پیوند دودمان
قدسی نشان صفویه الی غایه طریق … سلوک داشته منصب امیر نوابی … دولت داشتند و در زمان نواب گیتی ستان
نور الله مرقده خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس همیون حضرت شاه جنت مکان … والی
آنجا بود وفات یافته میرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را ابراهیم خان ثانی لقب داده
در وقتی که تخت فیروز بخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همیون شاهی آراسته شد … موکب همیون … جلال
… یعقوب خان بجانب فارس توجه نموده در دار الملک شیراز اتفاق نزول افتاده بود لاله لار نزدیک … شد و مناسب
این بود که ابراهیم خان در چنین وقت که مرتبه جوار … ادراک ملازمت عتبه علیا … عظیم … آداب
مراسم تهنیت جلوس همیون باقوام … اخلاص … آورده … سعادت … جمیل
و ادانی … که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته تغافل کرد و … و از …

مزاج اشرف متغیر از او گشته همواره مترصد آن بودند و او نیز امید که از به اکتفا نمود در بیت العدل مملکت را بیند و انحراف مزاج امر
متزاید و متضاعف می گشت تا آنکه به سلوکی میرزا که بملازمان درگاه شده اشتباه شاهی که باخذ باج و خراج میفرستند با تجار
که بتجار و مترددین آن دیار زمین نمودند مزید علت گشته الله وردیخان حسب الفرمان قضا جریان بتادیب و تنبیه ایشان
متوجه گردید و چون نزدیک بلار رسید ابراهیم خان تمهید بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر
اشرف کوشیده مراسم نیکو بندگی بظهور آورد الله وردی خان بنابر صلاح وقت و حسب الفرمان همیون فسخ عزیمت کرده باز گشت
و ابراهیم خان در ان سال اندک مدارائی کرده دیگر باره طریق خلاف پیمودن گرفت و با تجار و مترددین که وارد لار می شدند
زیاده بیها کرده از جمیع مبلغها اضعاف تعدی گرفتند تجار شکایت بسیار از وکلا و منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت بر منع
ایشان نمودند در غیر تیره رخجه و گوشمال و استرداد مال تجار واجب و لازم گردید الله وردی خان مرة بعد اولی عزیمت
لار نموده چون بان حوالی رسید ابراهیم خان اموال و اسبابی که از تجار گرفته بودند باز فرستاده در دیگر امور زبان
بتمهید معذرت گشاد الله وردی خان با و اعلام کرد که چون درین حوالی اتفاق نزول افتاد اگر ابراهیم خان خود را از جمله
بندگان درگاه شاهی می شمارد و در قول خود صادق است مناسب آنست که بی خوف و دهشت آمده مبین اخلاص صورت ملاقات
روی دهد که بدون این معنی مراجعت من لایق نیست ابراهیم خان جرأت آمدن نکرده بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام
مدافعه و قلعه داری کوشیده موکب عالیجناب خان نیز بظاهر شهر رسیده نزول نمود و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه
شده در تضییق محصوران میکوشیدند لاریان از وصول جنود قزلباش متزلزل گردیده واهمه بر ایشان استیلا یافت و در بین
اثنا از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اشراف و اعیان لار بود طریق اخلاص و شاه سیونی پیموده با برادرش نزد
خان آمدند ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان گشته نوشاد نام سپهسالار خود را با چند نفر بیرون فرستاد که شاید
عطایای اجمیل ایجاد شده را دفع نماید و فرستادها در حین ملاقات زره و قبا پوشیده بودند و از این عمل آثار کید و غدر بظهور
رسیده موجب انحراف خاطر گردید بحبس و قید ایشان اشاره فرمود و این معنی موجب زیادتی خوف و هراس لاریان گردیده
جناب خانی ابواب داد و دهش گشاده بذل انعام و احسان اکثر متجنده اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد
ابراهیم خان در جنگ و جدال آثار کره و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه
رفیع که بیک طرف آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار بشهر در آمده سپهها بپای قلعه
رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردیده دست در دامن عجز و …
زده راغب آمدن شد الله وردی خان او را بجان امان داده او با جمعی از معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت
نمود و جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق مهمان نگاهداشت که بپایه سریر اعلی آورده در باره او بآنچه رای رزین …
اقتضا نماید عمل نماید و از متجنده و مردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بودند و نطفه فساد داشتند از میان برداشته سایر ایشان
را باستمالت و امیدوار گردانید جمعی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره نیافتند و الله وردی خان شهر و قلعه را بمعتمدان خود

نی و فق مهمات مملکت را بقاضی ابوالقاسم رجوع نموده و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه آن دودمان بشیراز آورد و …
خزاین و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد و حقیقت این دو فتح مبین که عنبروی اقبال شاهی بود و در کمال الطاف
اتفاد بپایه سریر اعلی عرض کرده در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشت در ایام جهان
آرا بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکوره سرور افزای خاطر انور گردید
و خان رفیع مکان از جانب همیون اعلی بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشته و یرلیغ مطاع باحضار خان مذکور و عساکر
فارس عز صدور یافت در اوایل سال آینده که رایات ظفر قرین آیات جهت اجتماع عساکر ظفر قرین در متنزهات ملک هرات
و چمن های دلگشای باد غیس اقامت داشتند با فتوحات آراسته باردوی کیوان شکوه ملحق گشته ابراهیم خان را آورد و تحف
و هدایائی که از خزاین والی لار بدست در آمده بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند از انجمله کمر و تاج مکلل مرصع که بدر و یاقوت بود و مشهور
بتاج کیخسروی که از آبا و اجداد ایشان مانده بود و شهر لار اول نام دیگر داشته در افواه السنه مذکور است که در حینی که کیخسرو
کیانی گرگین میلاد را بحکومت آن شهر فرستاده و چون گرگین او لار نام داشته و بعد از نیز قایم مقام گشته آن شهر باسم او موسوم
گشت و کیخسرو تاج مذکور را باو داده بود و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام بجانشینی دیگری سلطنت میکرده تاج …
آن کلاه ثمین و تبرک میجسته اند مثل الجمهور مشهور است که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسید و جهت دخول شهر ساعتی …
مینمود منجمان و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب با نظرات بوی بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدت هشت سال ساعتی که
بدرجات و دقایق طالع او موافق و از نحوست نجومی سهم حوادث … باشد نیافتند بعد از انقضای هشت سال
ساعتی سعد که باز ایجه طالع او موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بود اختیار نمودند و گرگین
میلاد هشت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز موعود در ان ساعت سعد داخل شد و از ان زمان که قریب بچهار هزار سال
است نسلا بعد نسل اولاد و اولاد اولاد او بحکومت نموده هیچ پادشاه ذو شوکت تسخیر ان ملک … ننموده … از ولایات
انجا را نمی گرفته اند و هم چنین بین الناس مشهور است که حکما و منجم طلسمی در انجا بسته بودند که ساحت ان ملک از عبور لشکر
و رسم ستور بیگانه مصون بوده باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان فرخنده نشان ان طلسم بدست اقبال بیحد
اقتدار غلامان درگاه سدره مثال شهریار رفیع قدر … شکسته بتصرف اولیای قاهره در آمد و چون در کتب تواریخ و ملوک
عجم روایات خارج از دایره عقول بیرون احاطه قبول و ادراک ذوی العقول بسیار نقل نموده اند راقم حروف
نیز در باب اختیار ساعت تاج و طلسم آنچه در افواه و السنه دایر و سایر بود مقید بصدق و کذب آن نشده درین صحیفه درج
نموده بالجمله چون ابراهیم خان در ییلاق باد غیس بشرف آستانبوسی مشرف شد مقرر شد که در ان سفر بدستور در منزل …
خان باشد و خان ها او نیز با احترام سلوک مینمود چون در ان سفر … جاری در اردوی اعظم شیوع یافت مشار الیه نیز ببعض
گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد و … طبیعت دست از محاربت … کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاص یافت و مشار الیه
جوانی قابل و مستعد … عاشق پیشه شاعر طبیعت بود و اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده بود و در علم موسیقی داد … داد

عماری تمام داشت اما بسیار تنگ عقل ساده لوح بود چیزی نداشت که در امر حکومت و ربط و ضبط مملکت بسیار در کار است کمتر داشت
در آغاز جوانی بنشاء افیون راغب گشته با فراط هوزر وی او محتاج شده بود القصه در سن چهل سالگی بعالم بقا پیوسته دولت ایشان
روز بروز متعرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند آغاز سال همیون فال ایت ئیل مطابق سنه احدی عشر والف هجری
که سال شانزدهم جلوس میمنت مانوس عباسی است نوروز عالم افروز اجلال همیون فال روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک
واقع شد و مزاج افسرده روزگار از علل و امراض بارده زمستان از اعتدال افتاده بود بمعجون استقامت مبدل شد بهار عالم آرا بانواع
خرمی و دلکشائی جلوه ظهور نموده عالم پیر جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو
خسرو سیارگان بر [illegible] مسند شرف گشت و قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرائی عالم عنصر را [illegible] سپاه
سپاه ریاحین پرداخته لوای عنبرسائی برافراخت صحن سرای جهان را [illegible] نمونه گلزار ارم ساخت دگر ره
جهان ارجمندی گرفت ز نور و فر فیروزمندی گرفت برارایت باغ از ریاحین سپاه بعزم رفتن یورش درگاه شاه
سپهدار معارک سخن آرائی صفوف معرکه آرائی اخبار را بدین منظر آرایش میدهد که چون حضرت اعلی شاهی امداد سلاطین اوزبکیه
اوزبکیه را که التجا بسایه اقبال آن حضرت آورده اند پیشنهاد همت والا گردانیده خاطر اشرف بدان متعلق گردید که محال بلخ و ولایات
اینطرف آب که بخراسان اقربست و محمد ابراهیم خان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق باشد و پیغام جان محمد دیوان بیگی
چنانچه سبق ذکر یافت از تقریر واردان آن صوب چنین معلوم شد اینمعنی بکره و خاطر باقی خان است باعتبار قطع تعلق از آن
دیار رخنی نماید و لهذا در مقام ضبط سرحد چیچکتو و میمنه در آمده جمعی کثیر از مردم اویماق و جماعت قبچاق تابع اوزبکیه را بچیچکتو فرستاد
در محافل و انجمن از باز خواست خون برادر بر زبان می آورد و لافهای گزاف میزد از این اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت در آمده
اراده یورش بلخ که در ضمیر انور رسوخ یافته بود ازدیاد پذیرفت قورچیان قرمسیر با حضار امرا و عساکر ممالک تعیین یافت و مقرر شد
که درین یورش سواری سه صد عراده با توپ ضربزن و یراق و ده هزار نفر تفنگچی خراسان و عراق در موکب همیون باشند
و از مشهد مقدس علیقلی خان شاملو و فرهاد بیگ غلام خاصه شریفه با سرکرده قورچی از لشکر ظفر قرین و نموده بتاخت ولایت چیچکتو
و میمنه فرستادند که آن سرحد را که همیشه محل ییلاق الوس و اویماق اوزبکیه است از وجود دشمن پرداخته نهب و غارت نمایند
و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی از روح مقدس حضرت امام الجن والانس استمداد همت نموده رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه
هرات در حرکت آمد و در حوالی مشهد مقدس بنشاط شکار جرگه از خاطر خطیر همیون سر بر زده چند روز بدان شغل فرح افزای انبساط
بخش خاطر اقدس بودند و از آنجا در کمال مسرت و شادکامی بدار السلطنه مذکور رسیده آن خطه ارم نمونه از یمن مقدم همیون
غیرت افزای سپهر بوقلمون گردید علیقلی خان و فرهاد بیگ که بتاخت چیچکتو رفته بودند آن ولایت را نهب و غارت نموده
هر کس از اوزبکیه و اویماق و احشام بمحاربه پیش آمدند مردانشان طعمه شمشیر غازیان ظفر شعار و نساء و صبیان بذل اسیر گرفتار آمدند
و سرها و اخترها با چندین هزار اوزبکیه و اویماق و احشام بمحاربه پیش آمدند مردانشان طعمه اسیر آورده در دار السلطنه هرات بنظر
اشرف در آوردند و حضرت اعلی چند روز در تفرجات و باغات بساتین فرح افزای آنجا بصحبت مشغول فرموده از آنجا بییلاقات بادغیس

تشریف بردند قریب دو ماه جهت جمعیت لشکر و سرانجام توپخانه و یراق و در اینا [illegible] عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف و
و جوانب با تشون های آراسته باردوی گردون شکوه ملحق شدند یار محمد میرزا و شاه خواجه [illegible] باتفاق سلاطین [illegible] موکب همیون
یراق و اسباب ضروری سفر بایشان متفق شد و جهانگیر سلطان ملقب ارجمند خانی اختصاص یافته یار محمد میرزا با تالیقی او معین گشت و احکام
مطاعه در باب سلطنت خانی جهانگیر خان و تفویض ولایت بلخ بدان عهد و [illegible] صدور یافته حکم شد که یار محمد میرزا از جانب
جهانگیر خان یرلیغها باسم سرداران قبایل فرستاده و ایشان را بعنایات خسروانه امیدوار گردانند بالجمله چون در بادغیس جمعیت عساکر از اتمام
[illegible] دست بهم رسید و سه صد عرابه توپ زنجیر و یراق و اسباب سرانجام یافت و لشکر ظفر قرین آماده کوچ شده چند روز کنار آب
معسکر سپاه ظفر قرین بود و از آنجا بجانب چیچکتو در حرکت آمده امارت توپخانه و سرداری جمیع توپچیان و تفنگچیان [illegible]
تفویض [illegible] مقرر شد که قورچی از غلامان خاصه شریفه همراه او بوده در نزول و ارتحال بمحافظت توپخانه قیام نمایند و [illegible]
سپاه [illegible] حسین خان شاملو حاکم هرات و سایر امرای خراسان [illegible] خان حاکم مرو و محراب خان حاکم [illegible]
و اسمعیل خان [illegible] حاکم فراه و [illegible] خان شاملو حاکم قاین [illegible] مقرر شد که امرای چرچی [illegible]
و بعد از سپاه چرچی توپچیان و عرابه چیان عرابه پیش انداخته مابین هر دو عرابه ده نفر تفنگچی که مجموع سه هزار نفر بوده باشند از عقب زنجیر [illegible]
میرفته باشند و فرهاد بیگ میر توپخانه با غلامان مابین خود و سایر تفنگچیان که مجموع ده هزار نفر بودند از عقب عرابه [illegible]
آیین شایسته طی مسافت نمایند و بعضی از امرای قزلباش نیز مثل [illegible] خان [illegible] شاملو و [illegible] تفنگچی و [illegible]
توپخانه معین شدند و بعد از توپخانه و تفنگچی موکب همیون شاهی [illegible] اعلام ظفر فیروزی افراخته در حرکت می آمدند و امرای
عالیشان مثل [illegible] خان و قورچی باشی و علیقلی خان شاملو و [illegible] خان مهردار و گنجعلی خان حاکم کرمان و امثال ذلک
قورچیان و غلامان خاصه شریفه و ملازمان درگاه سپهر احتشام آیین ظفر در دست راست و دست چپ [illegible] در ظلال اعلام
ظفر فرجام در نزول و ارتحال می نمودند و عدد لشکریان درین سفر خیر اثر [illegible] مردم سپاهی [illegible] و ده هزار [illegible]
قدر انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند [illegible] بشمار در آمدند نوکر و قلیچی و خدمتکار و سایر مردم [illegible]
در اردو جمع آمده بودند و سایر بازاریان و مردم اردو بازار بیرون از حیز شمار بودند و در وقت سواری از کثرت لشکر و [illegible]
خیول و ستوران بمرتبه گرد و غبار ارتفاع یافت که فضای صحرا و هوا از گرد تیره و تار شده دو کس که با هم [illegible]
دوازده عدد کره نای حبشی از عقب موکب همیون بنوازش در می آوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب اقدس آوازه
کره نای مقام خود را شناخته از قول همیون دور نشوند و بعضی از امرا نیز نوبه و کوس [illegible] قیام نموده از عقب لشکر
خبردار بودند و چون در [illegible] شب کوچ کردن از طریق حزم و احتیاط دور بود روز کوچ میکردند و بجهت اشتداد حرارت
هوا و گرمی آفتاب [illegible] فرسخ [illegible] اردوی عظیم همراه بوده با آهستگی طی مسافت میشد [illegible]
قلعه [illegible] خود قراجه قبقان که از بهادران نامی اوزبکیه [illegible] و توجه رایات منصوره که با جنود بیشمار بجانب [illegible]
شده چون وقت مقابله و مقاتله با جنود [illegible] قزلباش ندارد کس نزد برادرش ولی محمد خان که [illegible]

فرستاده که خود را محصور قزلباش نسازد و از آب عبور نموده باینطرف آید که چون درینوقت مقاومت با پادشاه قزلباش صلاح
وقت باشد عمل نموده شود و ولی محمد خان کس نزد برادر فرستاده که هنوز آمدن ایشان باینطرف محقق نیست و کیفیت و کمیت
لشکر چنانکه مذکور السنه افواه است معلوم نه چرا بمجرد آوازه توهم نموده ملکی چنین را از دست گذاریم باقی خان قرار [illegible]
باندخود نزد مومن بی حاکم آنجا فرستاده که چند نفر از بهادران کارآزموده رفیق او نماید که بجانب [illegible] رفته از اردوی قزلباش
و آمدن و نیامدن و کیفیت و کمیت لشکر خبر تحقیق آورند و ایشان از اندخود بدین مهم آمده بودند بتقدیر الهی در قفلش گرفتار شدند

ذکر فتح و تسخیر قلعه اندخود و شروع توجه رایات فیروزی آیات بجانب بلخ

چون رایات نصرت آیات جاه و جلال ظفر و دولت
و اقبال از قفلش کوچ کرده حوالی اندخود مضرب خیام ظفر فرجام گشت قبل ازین بوضوح پیوسته که مومن بی حاکم اندخود که از ملازمان معتمد
باقی خان است خاطر بحصن و قلعه داری قرار داده و باستحکام برج و باره مشغول است بعضی از ارباب رای را در [illegible] اصلاح در آن بود که تسخیر
قلعه اندخود و قلعهای سر راه نشده بر سبیل استعجال بر سر بلخ روند که هرگاه قلعه بلخ مفتوح شد سایر قلاع تابع قلعه بلخ است اما رای عالم
آرای اشرف اقتضای آن کرد که اول قلعه اندخود را بدست آورند چه هرگاه قلعه اندخود در میانه باشد آمد و شد از خراسان باردوی
معلی دشوار خواهد بود اولی آنست که اول این قلعه بدست درآید که راه تردد بر لشکریان گشاده باشد و اکثر عقلا [illegible]
شمرده عنان عزیمت بانصوب منعطف کرده و بفیروزی و اقبال بپای قلعه نزول نموده در محاصره و اطراف و جوانب قلعه امرای
نامدار و عساکر ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت اثر قسمت شده مورچلها قرار گرفت و عساکر نصرت مآثر قلعه را مرکزوار در میان گرفته
شروع در حفر نقب و جر و خاک کردن آب خندق نمودند و شب سوزن کشیده [illegible] و توپ و ضربزن و بادلیج
که همراه بود و با دو هزار تفنگ بیکدفعه سر دادند آواز رعدآسای توپ و تفنگ و سوزن و غازیان [illegible] و لوله در زمین و زمان
انداخته گوش فلک را کر ساخت روز دیگر دلیران قلعه‌گشا از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شدند و خود را از خندق
بپای حصار رسانیدند ساکنان قلعه اندخود از هر طرف بلا را بخود محیط یافته از هجوم لشکر [illegible] خوف و هراس بر ایشان
استیلا یافته در کمال سراسیمگی و اضطرار نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی خود را و استیلای لشکر قزلباش اظهار نمودند و چون
او حال برینمنوال مشاهده نموده بجز طلب امان چاره نیافته دست در دامن [illegible] زده از شیخ مقتدای خود [illegible]
مشهور بود التماس نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون رود و خط امانی جهة محصوران حاصل نماید [illegible] که مقتدای مذکور خود
در زمره اهل الله معدود [illegible] دانسته از عالم کشف و مجاهده دریافته بود که استیلای لشکر قزلباش برین قلعه در لوح تقدیر نگارش یافته
و ستیزه با خصم قوی دست برخلاف فرمان ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ دست [illegible] خود یازیدن است و پای از دایره
بیرون نهادن و نخست دو سه کس از مریدان معتمد خود را [illegible] بیرون فرستاده عجز و افتقار و شکستگی ساکنان حصار را معروض
داشت که اگر مرحمت شاهی شامل حال این گروه گردد قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی ملازمان موکب همایون گشاده [illegible] نمود و
حضرت [illegible] بر زبان الهام بیان برفق ملایمت با ایشان تکلم فرموده نوید عاطفت و جان بخشی مومن بی و کافه خلق آنجا رسانیدند و حکم
بنام مومن بی و سکان آن دیار و قلعه عز اصدار یافت [illegible] باینطرف [illegible] عادت و امداد [illegible]

جابجا بیکی اتفاق افتاده ما را علمی درین ولایت هرگز در خاطر خطور نکرده بجز رفاه حال آسوده که کافه خلایق و عباد را بعد نموده با طوایف امم
کل ایام و ما را بمذهب و ملت کسی کاری نیست و شاید مصداق [illegible] اطوار مردم مرو و نسا و ابیورد خاطرنشان ایشان شده باشد
که از ناراستی که بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره ما درآمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقه شیعه هر یک بشیوه
و شعار خود سلوک میدارند و هیچ آفریده بتکلیفی که مکروه خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود و مومن بی و جماعت اوزبکیه هرکس
برضای خود اراده ملازمت سلاطین [illegible] داشته باشد توقف ننمایند و هرکس میرود و تجارت و رعایا بر شغلهای خود آسوده حال
برعیتی و [illegible] خود مشغول باشند که از عساکر منصوره مطلق آسیبی بر ایشان نمیرسد و فرستادگان استمالت نامه یافته در کمال
فرح و انبساط عود نمودند از ورود این منشور عاطفت خاطر خلایق اطمینان یافته [illegible] باسی چهل نفر از اشراف و اعیان
و مریدان بیرون آمده بسعادت ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار سلاطین اوزبکیه که با مرشد قوم میرسانند سلوک
می نماید با [illegible] سلوک نمودند و ایشان التماس کردند که عساکر منصوره امشب از امور قلعه گیری دست باز دارند که فردا مومن
بی و ارباب و اعیان بخدمت [illegible] سرانجام داده بیرون می آیند حضرت اعلی چون قدغن فرموده بودند که امشب تفنگچیان آتش جنگ
[illegible] حصار انداخته سوراخ گشایند اول صبح کرنا نواخته بقلعه یورش نمایند و فرمانبران با اهتمام تمام در کار بودند
باحتمال مکر و حیل که لازمه قلعه داری است اعتماد بسخن ایشان نکرده امر فرمودند که اگر درین قول صادق‌اند همین لحظه بیرون آیند که ما را
بتکلیف ایشان احتیاجی نیست و الا هیچ آماده مصالحه و محاربه باشند ایشان در کمال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفته ساعتی
مومن بی با طبقه اوزبکیه و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر اعزاز و احترام
در آن طبقه نگریسته خاطر همه را بتفقدات شاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده و خلعت امان عنایت فرمودند و بمومن بی
رخصت معاودت بقلعه ارزانی داشتند که امشب بمساکن خود معاودت نموده فردا بار دیگر بملازمت آید و آن جماعت در
کمال فرح و انبساط خاطر از نهب و غارت و سفک دماء و هتک عرض و ناموس جمع نموده بقلعه عود نمودند علی الصباح
در روی قلعه را مانند ظفر و اقبال بروی اولیای دولت بیزوال گشودند مومن بی با تمامی سادات و قضات و علما و اشراف
و اعیان بدرگاه فلک اساس آمده جبهه اخلاص بر زمین نیاز سودند و درگاه معلی که بکمال شکوه و مهابت و غایت جلال سلطنت الهی
آراستگی دارد بار یافته و همگی بسعادت بساط بوس فائز گشتند و بخلع فاخره سرافراز شدند و چون الکاء اندخود [illegible]
محمد سلیم سلطان اختصاص یافته بود و عرب بهادر اتالیق او را [illegible] داشته که بنیابت مشارالیه بحکومت آنجا قیام نماید و [illegible]
رعایا برعیتی مشغول شدند و ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی باشی [illegible] را با [illegible] پنجاه نفر سوار و [illegible]
جهة حراست [illegible] قلعه بر ایالت عرب بهادر تعیین فرمودند و مومن بی رخصت رفتن دادند و سایر اوزبکیه در رفتن و ماندن
محمد سلیم سلطان ماندن مختار گردانیدند و در همان روز ملازمان و مردم مومن بی احمال و اثقال او را بار کرده از راه [illegible]
روانه کنار آب شدند و خود تا نیم روز در مجلس بهشت آئین بود بعد از تفرقه عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعهای دوستکانی
بگردش درآمده حریفان سرگرم باده نشاط گشته هر گونه حکایت بمیان آوردند و حضرت اعلی سخنان خوش خوش بیان که بحسب کلام الملوک

موکب الکلام آویزه گوش خردمندان روزگار تواند بود بر زبان الهام بیان آورده بموجب خطاب فرمودند که دعای
ما بجا باقی خان برسان و بگو که قبل ازین بمصحوب خان محمد دیوان بچکی بعضی سخنان دوستانه با و پیغام کرده بودیم و او از جهل و غرور
نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننموده تا نهضت همیون ما بدین طرف لازم شد اکنون سخن همان است که گفته ایم و بجهت تاکید
محبت تکرار آن مقدمات می نمائیم بر همگنان معلوم است که امروز در تخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبدالله خان با این دو طفل
که ازان دودمان باقی مانده اند منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت نیست که تو با چندین حقوق که پادشاه مرحوم عبدالله خان
در دودمان شما دارد باز مانده کان سلسله او را از ملک موروث آواره ساخته خود متغلب بر تمامت ملک موروث ایشان رقم
اختصاص کشی و در سوابق ازمنه همیشه میانه ما و سلسله ایشان نیران قتال و جدال اشتعال داشت در یوقت بجهت توسل و التجا که بما آورده
از اغماض عین از خصومت و دشمنی صد ساله کرده در مقام امداد ایشان شده ایم که آثار نیکنامی ما در صحیفه روزگار یادگار ماند
اولی آنست که قطع طمع از ملک تاج نموده بدیشان واگذارد و بممالک ماوراءالنهر و ترکستان که بدست او در آمده قانع بوده شکر باری
تعالی بجا آورده قدم از دایره انصاف بیرون ننهد چه هرگاه این دو پادشاه زاده که ازان دودمان باقی باشند از ملک موروث
اجدادی خود باین مختصر ولایه راضی شده باشند که اوقات گذاران ایشان باشد با ایشان مضایقه کردن دوران محض ناانصافیست و اگر
ناانصافی کرده خواهد که بالکلیه وارثان ملک را از حق موروثی خود محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجه ناانصافی که عین
کفران نعمت آن سلسله است از عالم غیب بروزگار او عاید میگردد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده با سلاطین نژاد ما که مذکور شد مطلق
و پیرو سته از ندی باشد ما را نیز بر تمهید مبانی برادری و رعایت لوازم برادری التفات بیش و اتم مبذول
من انچه شرط بلاغست با تو میگویم
تو خواهی از سخنم پند گیر و خواه ملال چون اداء این سخنان حقانی نسیان مومی الیه با شمول نوازش و احسان رخصت انداز و اوسر
مادره التفات شاهی از مجلس سامی بیرون آمده روانه شد و حضرت جام امانی و آمال مومی الیه را از باده عواطف خسروانه لبریز گردانید
بعد بیرون نقره معلوا از دو بیجا یگی کرده بخانه خود رو انگاه و دلی پر ورش یافته خانه سخن سرست ان بدیهه گفت و آگاه و دلها را مایه مزید آگاهی
تواند بود با ساله طلا و پیش انداز ز رفت از نیجا و فرستادند که در راه در نوع ما که رعایت نماید و مردم ولایت را از خود و جماعت او دیگر که در ان
ولایه بوده مستبشر خاطر بعنایت آمال و آمانی مستقبل میشدند که بدیوان اعلی و اصل ساز تربیت بند خسروانه در تم بخشش و احسان برا
کشیده و این بشارت موجب ازدیاد و رعاکوئی دولت روزافزون شد ذکر قضایا باقی که بعد از تسخیر قلعه اندخود در سفر بلخ روی
نمود چون مومی الیه از خدمت اشرف مرخص شده روانه گردید اردوی کردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دو که یکمنزلی اندخود است
نزول اجلال نموده یکروز در آنمنزل بجهت مطالب و مقصود عیالات صاحب واعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ کرده در دو
فرسخی خواجه دو که یکمنزلی اندخود است نزول فرمودند درینمنزل تحقیق انجامید که باقی خان با شصت هزار کس از جیحون عبور کرده در نظر
رخ آمده حضرت اعلی بعضور انکه باقی خان قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همیون دارد با کمال امیدواری بنظر و نصرت
حضرت باری عز اسمه امر فرمودند که در اردوی معلی نقاره های پادشاهی نوازش را آوازه دادند و بتربیت مقدمات جنگ پرداخته حضرت
قراول و چرخچی و قول ساق و برانغار لشکر طرح نهب و عراده و تفنگ چین و سایر اسباب کارزار انتظام داده رایات جهان آرا بر

قرار گرفت که بتانی و منزل بمنزل بترتیب آمین پیش رفته در هر جا با جنود مخالف تلاقی روی دهد صف قتال آراسته انچه مقدر الهی باشد از کمین
غیب بحیز ظهور آید و مذکور میشد که در بعضی منازل آب کم یاب است و عساکر منصوره از غایت کثرت و ازدحام خیول و دواب بدان مر
بها آبی حضرت و سختی خواهند کشید حضرت اعلی از یار محمد میرزا و رفقاکه صاحب وقوف شوارع آن ولایه بودند تحقیق راههائی نمودند
که از هر راه مناسب تر و آب بیشتر باشد روانه شوند که عساکر نصرت مآثر از قلت آب در عذاب نباشند رای یار محمد میرزا و پیش
سفیدان او و دیگر بدان قرار گرفته بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح درین است که اردوی کیهان پوی آهسته
لشکر و انبوهی خلایق و حرارت هوا و اشتداد گرما باهستگی کوچ نموده جنگ را در تراخی و تاخیر اندازند و قرار داد خاطر ایشان
آن بود که طوایف او و دیگر که سالها نمک پرورده سلسله عبدالله خان اند بمصلحت وقت و حفظ حال خود و مرافقه باقی خان اختیار نموده
سلوک و انقیاد او گشته اند و حالا که موکب نصرت قرین همایون بدین صوب در حرکت آمده خوف و دهشت بر آن جماعه استیلا
یافته قرار داد خاطر آنست که حضرت اعلی تسخیر ولایه ماوراءالنهر و قلع و استیصال او و دیگر پیش نهاد همت والا نهاده بر سر تسلط
خان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه می کوشند و هرگاه وضوح پیوندد که حضرت اعلی طمع درین مملکه ندارند و غرض از این نهضت
احیای سلسله عبدالله خان است و اختیار آن ولایت در دست امرای او و دیگر خواهد بود و بتدریج اطمینان یافته اراده جدائی نمایند
رفته رفته جمعیت لشکر روی بتفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و هر روزه که بکمک نشسته بشتر مردم جیبی از او و دیگر استقبال موکب عالی
زاده های خواهند نهاد و مکنون ضمیر میرزا جنگ و جدال منصه ظهور جلوه گر خواهد شد هرچند این رای موافق صواب بود اعتبار
رعای نمود اما چون ریش سفیدان او و دیگر درین ماده غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش نیز موافقت این رای اختیار
مینمودند و نیز مذکور میشد که باقی خان باین قصد آمده که بر اردوی شاه الزیغ بیرون برد و عزیمت جنگ ندارد و بعد از مشاورت
و صلح او و دیگر بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافه تانی و تاخیر نموده هر روز اندک راهی طی میشد و از اتفاقات که موجب قول او
و دیگر گشت آن بود که بعد از انکه قطع مسافت بتانی قرار یافت میرزا محمد بیک نامی از اعیان او و دیگر که از اقربای یار محمد میرزا
بود با ده دوازده نفر بهادر آمده بمعسکر سلاطین بار یافته ملحق شدند و در خاطر رسوخ یافت که این رای صائب بوده و پیش بعد
گروه گروه از آنمردم عزم آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر میرزا بر ایلغار با ستمالت امرا و اعیان طایفه او و دیگر
فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که نتیجه مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامده بود
مفسده عظیم لازم آمده بران مترتب گشت اول آنکه ازین توقعات بهاحصل عنان کشیدگی که مخالف رای همیون بود و تحامل
خیره شده خوف و دهشت که از لشکر قیامت اثر قزلباش با ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آن ولایت موافق
مزاج اهل اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و آبها کل آلود که بکار میرفت بیماری عظیم در میان لشکر حادث شده
مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض هشت روز بجوار شهر بلخ آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلی
را در امر محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متامل نگردند چه رای مال اندیش همیون که همواره در امور جزئیه بغایت راسخ و جازم
مرعی میبود در مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظم ترین قضایای عالم بوده مفاسد ان محتاج بشرح و بیان نیست

چگونه سر علی نمایند اما احوال باقی خان آنچه معلوم ملکشان گردید آن بود که چون از آب عبور نمودند بجانب بلخ در حرکت آمده بود چون
از آنجا خود رسیده شرح گرفتن قلعه و حقایق حالات آنجا باز نمود باقی خان ظاهرا با او خطاب و عتاب شاهانه آغاز نهاده در تحقیق
[illegible] تحقیق احوال [illegible] نموده او همه از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت افواج عام لشکر اظهار نموده خاطرنشان کرد که جنود اوزبک را بهیچ وجه تاب
مقابله و مقاتله با جنود بیشمار قزلباش نیست و باقی خان در بحر تحیر افتاده روی بازگشت نداشت و نه رای پیش آمدن اما روزی چند
توقف و عنان کشیدگی لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر او [illegible] ساخته اندک خیره شده و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب
با او ملحق شده در اردوی او نیز جمعی فراهم آمده و مع هذا جرأت جنگ و [illegible] کرد بحوالی شهر آمده در سواد شهر در بقعه
محل مناسب تعیین نموده نزول کرد و پشت بقلعه و دیوار بست شهر کرده اقامت نمود و در پیش اردوی خود خندق کنده بعقب خندق [illegible]
و تفنگ استحکام داده و قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید بجهت آنکه قراولان تیز [illegible] کرده [illegible] شد موازی سی
و چهار نفر از بهادران نامی بدست بهادران جنود اقبال [illegible] گرفتار گردید و [illegible] سپاه ظفر پناه قدم باز پس گذاشته در سواد
[illegible] قریب بیکماه لشکر [illegible] یکدیگر گذشته [illegible] بمیان ایشان [illegible] نپیوست زیرا که از طرف او و دیگر
بعزم [illegible] قدم از دیوار بست شهر و قلعه پیش نمی نهاد و موضع بود که باقی خان جنگ صحرایی کند و از این طرف نیز صرفه در آن نبود که
گروه قزلباش بمیانه کوچه و باغ در آمده جنگ خندق و دیوار بست شهر و قلعه [illegible] قلعه کرده و محتمل است که با امتداد کشیده
و بیماری لشکر [illegible] نقصان آورد و ظهور [illegible] موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش و دلیری
مخالف گردد و خللها روی نماید و چون [illegible] سفیدان عاقبت بین و امرای عظام [illegible] مجلس مقدس جمع شد مجالس [illegible] انعقاد یافت و [illegible]
حکایات بمیان آمد و حضرت شاهی فرمودند که غرض [illegible] نهضت [illegible] باقی خان [illegible]
لاف میزد [illegible] موکب همایون می آمد نیز [illegible] قتال آراسته آنچه مقدر الهی بود [illegible] ظهور رسیده و حالا که او از جنگ [illegible]
[illegible] صرفه کار خود [illegible] می کند ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را [illegible] توپ و تفنگ [illegible] دیوار بست و کوچه و باغ [illegible]
بیماری در میان لشکر شیوع یافته هر روز جمعی راه عدم می پویند اگر [illegible] ملاحظه حمیت و غیرت [illegible]
ولایت توقف نمائیم موجب [illegible] سپاه منصور و اختلال عظایم امور دولت [illegible] طریق صواب آنست که [illegible]
لشکر [illegible] عقل دوراندیش عمل نموده عنان عزیمت بصوب مراجعه انعطاف دهیم و اگر باقی خان بعزم تعاقب از پشت خندق
بیرون آید عطف عنان کرده [illegible] پردازیم و الا بسلامت کوچ کرده بتوفیق [illegible] سپاه را [illegible]
الهی باشد کنون خاطر انور بر وجه جمیل [illegible] ظهور [illegible] القصه روز نهم شهر محرم الحرام بود که اردوی گردون پوی کوچ کرده از رود
خانه خطب عبور نموده فرود آمدند و در این کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر [illegible] المزاج و بیمارند و ثلث دیگر بجهت [illegible] از
[illegible] کار دیگر نمیتوانند پرداخت [illegible] مشاهده [illegible] عزیمت بازگشت بر خاطر انور رسوخ یافته
بود [illegible] شد که اگر [illegible] مراجعه [illegible] احوال مردم [illegible] کالعیاذ بالله اصلاح پذیر نبود و در آن وقت
هیچ عزیمتی از آن [illegible] اصلاح حال لشکر [illegible] صاحب [illegible] نمود [illegible] روز عاشورا در کنار آب خطب توقف

توقف

توقف نموده بلوازم تعزیه حضرت سیدالشهدا و لب تشنگان بادیه کربلا قیام فرمودند روز [illegible] کوچ کرده و [illegible]
[illegible] مقرر شد که [illegible] لشکر آمده [illegible] بلوازم حزم و احتیاط پرداخته شب در میمنه و میسره اردو نزول نمایند و چون سپاه [illegible]
بلوازم پاس [illegible] قیام نموده از شبیخون دشمن ایمن بوده باشند [illegible] مخالف باشند این قاعده را [illegible] داده [illegible]
و اردوی [illegible] فرسخ راه قطع نموده فرود آمدند بعد از ظهر از جانب امرای جنداول خبر رسید که سیاهی لشکر از جانب مخالف
نمودار شده آهسته آهسته پیش می آید حکم [illegible] که اگر سپاه مخالف بعزم جنگ پیش آمده آهنگ محاربه
سازد [illegible] ایشان نیز بمدافعه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر [illegible] جنگ نداشته باشند بجهت حفظ حال خود احتیاط [illegible]
باشند غازیان نیز محاربه را در باقی گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانیده بقاعده که قرار یافته عمل نمایند بعد از آن
زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمدند و عطف عنان کرده خود را باردوی همایون رسانیدند بقاعده که
قرار یافته [illegible] قتال اشتغال یافته کار را [illegible] ملاحظه و احتیاط [illegible] گذشته حضرت اعلی [illegible] حسینخان و بعضی امرای جغتای را [illegible]
اردو تعیین فرموده بفیروزی دولت و اقبال سوار شده عطف عنان کرده [illegible] را پیش فرستاده دست راست
دست چپ قول همایون را مردان کار و دلیران معرکه بکار استحکام داده [illegible] ظفر و اقبال گشوده بمقابله اعدا استادند و بعضی
از امرا [illegible] لشکر [illegible] تعیین فرموده پیشتر فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت آمده و چون قریب [illegible]
شده معلوم گردید که قتال نزدیک شده غازیان عظام [illegible] که دستگیر شده بود آورده از تقریر او چنین معلوم
گردید که خبر کوچ کردن جنود قزلباش بباقی خان رسیده متفکر شد که آیا سبب مراجعه چه بوده باشد بعضی بجهت استعداد توقف حمل
بر حسرت و تنگی آذوقه کرده گفتند که فرصت از دست نداده تعاقب ایشان باید کرد و جمعی دیگر از ریش سفیدان [illegible]
دیده کار آزموده قضیه حضرت شاه اسمعیل و شاهی بیک خان اوزبک را چنانچه مشهور و بر صفحه دهر مسطور است که از مرو بیک منزل کوچ نموده
شاهی بیک خان بیتابی کرده از قلعه متعاقب بیرون آمده و سپاه قزلباش عطف عنان کرده فیما بین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال
قرین حال آن پادشاه [illegible] گشته شاهی بیک خان بقتل رسید می گفتند که محتمل است که حضرت شاه عالیجاه [illegible] معامله [illegible]
و [illegible] مصلحت در تعاقب نمیدیدند بالاخره از غلوی بهادران جنگجوی فوجی از لشکریان بتعاقب بیرون آمدند و کنار آب رسیده
[illegible] عبور کرده [illegible] قتال [illegible] و از این جانب نیز امرای عظام [illegible] بجنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری داده
بکتاش خان [illegible] جنگ بوده حملات دلیرانه کرده مخالفان را [illegible] کنار آب [illegible] از آب [illegible]
توجه موکب همایون بمعرکه رسید بکتاش خان [illegible] خان [illegible] از دلیران لشکر [illegible] لشکر قول از آب عبور نموده
و در آن طرف آب معرکه [illegible] غروب آفتاب [illegible] بعد از غروب [illegible] اقبال [illegible]
نسیم ظفر [illegible] اعلام [illegible] موکب ظفر و اقبال [illegible] شکست بر لشکر مخالف افتاده [illegible]
بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر [illegible] می آوردند [illegible] اردوی همایون [illegible]
مخالفان رسید و حضرت اعلی کس [illegible] نزد امرا فرستادند که چون شب بمیان آمد [illegible] غازیان [illegible] آن طرف آب توقف نموده

بازگردند و بعد از ضبط که خاطر از کید و غدر مخالفان جمع گردید موکب همایون بجانب اردوی معلی حرکت نموده در دولتخانهٔ مبارکه نزول فرمودند
و تا چهار دانگ از شب گذشته متوجه دیدن سرها و خبرها بودند عبد الرحمن نامی از امرای معتبر او و دیگر دستگیر شده بود چون بنظر
اشرف در آمد نام و نسب خود پنهان کرد همچنانکه عادت ننشسته و حضار بر مرتبه او فرصت که با گرفتاران مخصوص جمعی که غایبانه
داشته باشند بطریق مهمان محل میخوابانید با او عمل نموده محافظ بند از دست او گشودند و رخوت خون آلود بر داشت بیرون آورده
رخوت پوشیده عنایت فرمودند و سایر گرفتاران را امان شب ها سادست بیند و از لشکر قزلباش سوای قزلجان بیگ برادر محراب خان
قاجار کسی که نام و نشانی داشته باشد ضایع نشد و جمعی تقریر کردند که اگر موکب همایون بعد از محاربه مذکور مراجعت نموده بطرف گنج
گنج می فرمودند باقی خان و او دیگر جرات توقف و محاربه نمود اما چون حضرت اعلی برای صاحب عزم مراجعه عزم کرده بودند
فتح و ظفر از جای نرفته ترک قرار داده خاطر اشرف نگردند و اتفاق در آن وقت فتح و ظفر شایسته تر از آن نبود و در شب ضعف شب بود که
امرا و مدارا از معرکه برگشته در خدمت اشرف زبان تهنیت فتح و فیروزی گویا کردند و بنوازشات خسروانه سرافراز گشته باردوی خود
مراجعت می نمودند و بنوعی که مامور بودند در کمال حزم و احتیاط بمحافظت چنداول قیام می نمودند و اگر احیانا احدی از پیادگان و ضعفا
لشکر در عقب مانده بود همراه می آوردند و هر کس از بیماران فوت میشد در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نباشد تجهیز و تکفین نموده و با برادر چنداول
الحاق نموده بود باشیان و قورچیان عظام جمعی بطرف دست راست و جمعی بطرف دست چپ تعیین شده بودند که نیم فرسخ بلکه یک فرسخ دور
میرفته باشند که اگر او و دیگر اراده نمایند که علی الغفله دست بردی کنند ایشان آگاه باشند محلها آنچه لازمه حزم و احتیاط بود مرعی داشتند
و چون نزول اجلال در اندخود واقع شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود برطرف شده و مردم غارت کرد اطراف
و جوانب خود و جانب شبرغان رفته آنچه می یافتند می آوردند و اردوی معلی یکروز در پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی
و مفتی و معطای سکنه اند خود را نامنویس کرده معروض شد که بجانب عراق کوچ دهند و هر خانه داری را یکی از اهل اردو سپرده که
بالشتران خود حمل خراسان و عراق نمایند یک سال و العین قصبه آن معمور بیران گشت و بسیاری از زنان و صبیان بدل الحر گرفتار
آمدند کم کسی بود که اسیر اندخودی همراه نداشت و در خیام بخت بنجاطر رسیده که هر چند در سنین سابقه اشعاری بآن شده بود که از
آن مناسب نمود بر ضمیر منیر خرد مندان تجربه و کار آگهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق از زمان که سلاطین اوزبکیه بخراسان
و خواقین روم بآذربایجان بقصد ملکگیری با نهب و غارت می آمدند اسیر نمودن عیال و اطفال سلمانان را جایز نمیدانستند
ارنفاد و شیعه را اسیر نمی بردند و لشکر قزلباش نیز هرگز باین فعل شنیع اقدام نمی نمودند و در زمان سلطان مراد خان خواندگار
روم لشکر روم و تاتار در آذربایجان و شیروان این شیوه پیش گرفتند چنانچه در قضیه تسخیر تبریز از اطفال سادات که در تربیت
رسول الثقلین صلی الله علیه و آله اسیر شده در استنبول بکفره فرنگیه فروخته شد و در زمان عبد الله خان و عبد المؤمن خان پسرش
او زبکیه نیز در خراسان این شیوه را پیش گرفتند و در مشهد مقدس معلی جمعی کثیر از ذریهٔ طیبهٔ امام الانس و الجن و اشراف و علما و زهاد
ارباب ناموس و فرزندان سپاهی و رعیت چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان و ماوراء النهر فروخته شده تا کار بجایی رسیده
رسیده و چون در بنا در مکافات است و انتقام این قسم اعمال شنیع او و دیگر که در مشیت الهی که منتقم حقیقی است قرار یافته بود بسبب

تکاپو و حوادث آسمانی انتقام از آن بعینه این است شناخته شده و بجز یک کار زمان قضا و قدر در بین اوزبکیه چندین هزار نفس اسیر گرفتار
از او جان جدا شدند و بعد از آن نیز حکام استرآباد و دیگر بجهت تنبیه متمردان او غلو و گوکلان که از سلمانی بجز نامی ندارند لشکر بسیاری از ایشان
گروه بی ایمان باسیری گرفته اما چون ارباب تحقیق و دیده بصیرت و انصاف نگاه درین واقعه نمایند فی الحقیقه حضرت اعلی
شاهی درین ماده ثواب ارباب هدایت و راهنمایان طریق استعداد یافته اند زیرا که در میانه جنود ظفر ورود از قرب و بندگی بر محمد و
حال اسیران مذکور کشیده میشدند و بطریق اساری واجب الاحترام با ایشان سلوک نمیکردند و چندین هزار از نساء و صبیان در میانه فرقه
شیعه و اهل ایمان نشو و نما یافته شعار مذهب حق پیش گرفتند اکنون بر سر سخن رویم با جمله از اندخود کوچ کرده روانه شدند و حضرت اعلی بکمال
حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا از بس آفتاب در تنور فلک بریان میشد قشون و لشکر را بتانی در به ره بیرون آورده
نهایت محافظت سپاه پیش نموده بجای آوردند و در دقیقه فروگذاشت نمیکردند و در حوالی قلعهٔ جمعی از او و دیگر که از راه شبرغان بجرات
الکه آمده بودند و بنوعی از قورچیان استماع شد که بجرات دست چپ اردوی همایون بودند باز خوردند و قورچیان از کثرت و شجاعت
از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروایانه میرفتند و بعضی از او و دیگر که از راه شبرغان بجرات الکه آمده بودند از غفلت
ایشان خبردار شده علی الغفله بر سر ایشان ریختند و تا جمع شدن قورچیان و مدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان بقرب مرگ
او و دیگر ضایع شدند حضرت اعلی یوزباشیان آن طبقه را بعرض بر قوم عقاب و خطاب در آورده قوم خرج بر کل ایشان کمان
و لنگ و یراق کشیده چند سال مغضوب بودند تا آنکه در سفر آذربایجان و محاربات رومیه و تسخیر قلاع و مردانگیها از ایشان
مشاهده یافت و هر یک کمر را خدمات نمایان کردند و تدارک آن تقصیر نمودند بدستور در سلک قورچیان انتظام یافتند
الامیر فوق الایمان القرآن بآن تقصیر مورد سرزنش الکه و اقران شدند با جمله در چند کوچ بحکمو رسیده قلعه الکه را خراب کرده
با زمین هموار ساختند و از آنجا بیاره جاق آمده متوجه استحکام قلعه آنجا شدند و چون بظهور پیوست که لفره سلطان شاملو حاکم
ضبط آنسرحد نمیتواند از تغییر داده یوسف علی خان ولد بوداق خان که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و بهرام علی بهادر اوغلی
بیگدلی را بخدمت الکه داده و بجهت کمک برادر تعیین نمودند و امابجاع لشکر او را از نواحی عراق و ضروریات قلعه و آذوقه برده جهت
سرانجام یافته و حکومت مشهد مقدس بمحراب خان قاجار شفقت شد و در خود کمش خان و ملاش سلطان پسرش حسته یافته مرو و تکل
تیول خود رفتند و موکب همایون از آنجا متوجه دار السلطنه هرات گشته بفیروزی و اقبال بآن بلده جنت نشان داخل شدند و در اثنای ضبط
مذکور بعلی سابق حوالی سبک نامی بارمان خان لشکر بجانب غیر شده آن ده دست درازی بسر حد خراسان وارد حضرت اعلی فوجی از
عساکر منصوره به سرداری بمحاصره فرستادند و ایشان با یلغار تمام رفته سلک جمعیت ایشان بجزو در دولت لشکر منصور از هم پاشیده
بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند و اتفاق درین سفر حضرت اعلی بعلت الیفش متحمل انواع شدائد گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیدند
و جمعی کثیر از بهر طایفه بمرض سعال تلف شدند چنانچه بسیاری از افراد لشکر و مردم فرومایه که بجار خود را نمی توانستند با برکزارند منزل
رفتند اما اعلام فتح و ظفر بر آسمان افراشته شد ولایت حضرت و هم آنکه مبادا او و دیگر مرده کشی کرده سرداران بر زمین آفرینند و حتی از حیوانات باقی بود که در خاک تیکر و نه
و تقبیل خاک پای ابد فرس هم صورت نمی بست و ارباب اخلاص رضاجویی و وفا نیت آنحضرت ابدی مشهور ده اند العصه راه دور

در هرات بوده هنوز اثر آن واقعه عظمی باقی بود از شاه میر سوقیات که درین سفر رخت بعالم بقا کشیده سید بیگ کمونه بود که از نقبای
نجف اشرف در زمان شاه جنت مکان در سلک امرای بزرگ انتظام یافته مهردار مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جد او در زمان
خاقان سلیمان نشان در بغداد و سفارت شاهی سپهر مظاهر ساخته بحکومت حله اقدام می نمود و در رکاب مقدس آنحضرت از جنگ
چالدران شهادت یافت و در زمان جلوس همایون اگرچه در اکثر تیولات و اسباب جاه و حشمت او تقصیری شده بود اما منصب
مهرداری و رتبه ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والا ملک که در منزل امیر یری خان بطریق مهمان معزز و محترم می بود بیمار شده بمرض اسهال
رفت و دیگر قاسم بیگ یساول باشی قورچی شاملو که از معتبران آن طایفه بود و در سلک مقربان میبود دیگر میرزا یعقوب دست غیب
از شیراز و محتسب آن ولایة بود بهمین مرض گرفتار آمده در هرات او هم گذشت مولانا قوسی شوشتری که از افاضل روزگار و در سخن
سنجان نادره کار بود بهمان عارضه بصرصر اجل از پا در آمده در آنجا مدفون گشت القصه از هر طبقه و هر طایفه جمعی راه فنا پیموده از
اعتاب جناب سموده و سر بان قلم را از تعداد کشیده داشت رحمة الله علیهم و علی جمیع اهل الایمان والایقان ذکر مراجعت خسرو آفاق از هرات
بصوب عراق عجم بعافیت و خوشدلی از الطاف ملک الملک جل جلاله چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ مراجعة فرموده
در دار السلطنه هرات نزول اجلال واقع شد چند روزی جهة نظم و نسق معاملات توقف نموده از آنجا بمشهد مقدس معلی تشریف بردند
و چند روز در مشهد مقدس بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و صوبجات اعیان پرداخته اهالی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره
شاهانه سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و دو سه روز در آستانه متبرکه مقدسه که اوقات شریف صرف نسق
سرکار آستانه و انجاح مهمات سادات و خدمه و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب
عراق عرب منعطف ساختند و روزی چند در رادکان خیمه اقامت نصب نموده بسان قورچیان عظام و ملازمان خاصه شرف
پرداختند و در آن حدود شبانه شکار سرور افزای خاطرها بودند و جمعی که درین سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز
گشته جمعی که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از فراغ ازین امور از راه جیوشان شکارکنان رفته اردوی
کیهان پوی را از راه جنگ مغز بسطام فرمودند روانه خود جریده با معدودی چند از مقربان رکاب اشرف از راه الکاء رودبار بسمت
بره و بلیک و بر فیروزکوه و … انجا رسیده شاهعلی سلطان غلام خاصه شریفه میر جمشید … والای ایالت و خانی سرفراز
گردانیده بمحروسه الکاء درون را با عنایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا نیز جمع کرده در الکاء خوار باردوی کیهان پوی
ملحق شدند و سلاطین زاده ها و دیگر بابا یار محمد میرزا و رفقا رخصت قزوین دادند که در محالی که بایشان متعلق شده بود حاکم گرفتند
و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم آنجا شهر را چراغان کردند و تماشای شب صحبت چراغان گرم بود و روشنی افزای خاطرها بنگاه
خوشدلی بود و از آنجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند و بمحفل
طرب انگیز باغ نقش جهان در دار السلطنه مذکور بعشرت و سرور گذرانیده داد فراغ و خوشدلی دادند دیگر از سوانح آمدن ایلچی از جانب
شاهی بیگ خان حاکم قندهار از امرای سلسله پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر که فرمانفرمای هندوستان است که عرضه داشت
اخلاص آئین بپایه سریر اعلی نوشته دولتخواهی و بندگی کرده و نفایس و تحف … ارسال داشته بود … که آن حضرت …

ایلچیان ورا نوازش فرموده عطایا ارجمند ارزانی فرمودند ذکر احوال باقی خان بعد از معاودت موکب ظفر نشان از توران
و در بین حین بظهور پیوست که در وقتی که میانه لشکر ظفر اثر و اوزبکیه و دیگر جا بجا … پیوست محاربه واقع شده و غلبه از جانب
عساکر نصرت مآثر بوقوع پیوست و خبر شکست اوزبکیه بباقی خان رسید مضطرب گشته همان شب اراده نمود که سالک طریق
فرار گشته بجانب ماوراء النهر رود و بعضی ریش سفیدان و اتالیقان در کار دیده در آن شب مانع آمده روز دیگر معلوم گشت که موکب
همایون اعلی بجهة استرداد چاریکار لشکر و سپاه عازم خراسان شده از آن منزل کوچ کرده اند خاطرش اطمینان تمام یافت
کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و چون در صحیفه تقدیر ایزدی مرقوم گشته بود که باقی خان چند گاه دیگر در آن ولایة علم استقلال
افراشته کامروای دولت گردد و از چنین حادثه عظمی … دفع شود و اسباب … وی درمانده باد بهاد و بعد از
معاودت موکب معلی چون جمعیت لشکر روی داده بود اراده یورش بدخشان نمود زیرا که بعد از … گشتن عبد المؤمن خان
جماعه جغتای و بدخشان که از بیم اوزبکیه در مغولهای کوهستان متفرق بودند از هر گوشه سر بر آورده فراهم آمدند و بدیع الزمان
نامی از نژاد خواجهای احرار که نواده میرزا شاه سلیمان والی بدخشان بود برخود والی ساخته بیعت او کردند و جمعی از اتالیک بر آمده در پیش
سال که میان او و دیگری … بود آن ولایت در تصرف میرزای مذکور و سپاه جغتای بود و چون باقی خان بدان ولایت رفت
بدیع الزمان میرزا قوت جنگ محاربه خود ندیده بقلعه متحصن شده بدخشیان اکثر با او بیوفائی کرده متفرق و پراکنده در میان
افتاد و عاقبة الامر باقی خان بر قلعه مستولی شده بدیع الزمان میرزا را بدست آورده و از پای در آوردند و آن ولایت ایلچی از امرای معتمد
سپرده در خلال این احوال بعضی از امرا که با او قصد غدر داشتند … رسید … شرح واقعه آنکه چنین مذکور شد که در حین توجه
رایات جلال بعضی امرا او و دیگر که جبا باقی خان … بوده … با یکدیگر مواضعه نموده اراده کرده بوده اند که او را ضایع کرده بجای
جهانگیر خان … نماید بعد از خبر مراجعت موکب همایون از آن داعیه باز آمده اند … مواضعه اظهار دولتخواهی کرده نزد او
با اظهار این راز گشوده بوده در بینوقت که خاطر او از توجهات لشکر یکانه جمع شده هم بدخشان نیز بر حسب دلخواه سرانجام یافت
مقام دفع بدخواهان در آمد امرا و دیگر که داخل آن مواضعه بوده اند بهانه کنگاش جمع نموده جمعی را از دولتخواهان و فدویان
در کمین باز داشته در اثنای محاوره عتاب و خطاب آغاز نهاده اظهار انتقام نمود آن جماعه انکار کردند و حضرتی که کشف این
نموده بود با ایشان مواجهه شده الحکم … دیگر آن جماعه صادر شده … جهل نفر از او و دیگر … بودند جدا جدا
رسانیدند و در عوض آن جماعه ترتیب گروهی خود را تعیین نموده کامرانی و اقبال بجانب بخارا عبور نموده دیگر باره …
سبزی آغاز نهاده و وکلای محمد خان قزاق که در تاشکند لوای استقلال مرتفع گردانیده بود دعا و ریش سفیدان دولت او
تقویت مذهب تجویز مصالحه کرده ایلچیان بخدمت باقی خان سفیر ساخته باقی خان همیشه در اندیشه ولایة تاشکند بود که بجهه
کیفیت از تصرف قزاق بیرون آورد اما از مهمات و سطوت سپاه قزلباش تن بمصالحه داده با او مصلحه وقت صلح کرده
کرد اما موارد از شکوه و سطوت قاهره شاهی و غلبه … لشکر قزلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشمند بوده اظهار عجز نمود
که … و الاجاه لشکر همین دیار خواهد کشید و … گزاف پیش ازین … نموده زبان در کام ادب کشیده …

سرحد خود تحریک نموده که شاه با امرای عظام مرو و مار و چاق و هرات خصومت و دشمنی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده مشغول
یکدیگر نشوند مانع آمد شد تجار و قوافل نگردند امرای عظام حقیقت به پایه سریر اعلی عرض نموده و از موقف جلال نیز همیون بنا بر رفع
حال رعایا صادر شد تا نهضت موکب همیون بدان طرف واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب اعدا و شقاوت
و متمردین مسدود سازند و در سه سال میان آن جانبین بنا بر عدو دی نموده و دست درازی از طرفین واقع نشد و ولایت خراسان
بنیروی دولت قاهره بضبط امن و امان بود اما در خاطر حقیقت بنیان سنوح داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه
ظفر پناه دیگر باره متوجه بدفع اشقیا شده بعون عنایت اکبری در هر مرتبه مکنون خاطر انور بر حسب دلخواه صورت ظهور یابد و با
خان نیز پیوسته منزل ادعا مترصد ابیمی بود بر حسب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایا روی داد که توجه موکب
همیون بدان طرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و باقی خان از العبد استیلای این جمعی
تزلزل که از خوف نهضت موکب همیون داشت نایره الطغیان تمام یافته بفراغ بال بر وساده دولت و اقبال تکیه زده
بعشرت و کامرانی مشغول گردید تا آنکه زمانه غدار چنانچه عادت اوست زیاده ازین تاب اقتدار نیاورده چنانچه بر زبان الهام
بیان اشرف گذشته بود بمکافات کفران مشغول داشت تا آنکه زمانه غدار چنانچه بمکافات کفران نعمت عبدالله خان
وفا القضا که در باره بازماندگان سلسله او کرده بالکلیه نیز از ملک موروث محروم ساخت بدام اجل گرفتار آمده
در سنه ثلاث عشر و الف از دار فانی بعالم بقا انتقال نمود بیت اجل خانه عمر در دمش کرد اندکرانجت بر تخته انداختش

وقایع مبارک توشقان ئیل بعضه موافق احدی عشر و الف و بعضه مطابق اثنی عشر و الف که سال ... جلوس همیون نواب

ذکر ... آفتاب عالم افروز بر اقلیم زمانه گشت عبرز زمانه گرا آهنگ طرب ساز در عشرت بر روی خلق شد باز بهم پیوسته
شد عقد شب و روز نوید عیش و عشرت داده نوروز زمین گستر و معدد خسروانی بکجنی زد صلای ساز و خانی نسیم نوبهاری
عطر سا گشت هوای گلستان بهجت فزا گشت نسیم عنبر شمیم بهار چون مشکناب عطر بیزی آغاز نهاده نکهت
و دکلخ گردید و کوس نوروزی و نی صدای بهجت افزائی و جهان افروزی در زد و افلاک سپهر انداخته صلای عشرت و شادمانی
بگوش هوش عالمیان رسانید خورشید عالم آرا که تخت نشین دار الملک فلک چهارم است در ... حمل
احدی عشر و الف از دار المکافات حوت بشرف خانه حمل ... و لوای شوکت و اقتدار ... اسمانی یافت و جهان را
خرمی تازه بدید آمده ابواب نشاط و شادکامی بر روی خلایق گشوده گشت شهریار رزم جوی بزم جوی برسم معهود در
در دار السلطنه اصفهان بزم آرای محفل نشاط گشته بر حسب فرمان در باغ نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید
و اسباب چراغان مهیا و آماده گشت چراغها شکفتگی و افروختگی پذیرفت بیت ز بس شمع در مجلس افروخته دل
فلک سوخته در آن بزم روشن چو خورشید و ماه همین لعبتان مرصع کلاه خرامان همی مجلس آراسته مسرت فزوده
و غم کاسته القصه سه شبانروز سپاهی و رعیت داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن آرا بعو ... نشاط
افزای خاطرها بودند از سوانح بهجت فزا که درین سال همیون فال بظهور رسیده موجب ازدیاد عشرت و شادکامی گشت

که حضرت واجب با نشست اکمل سعادت و بختیاری و افر سلطنت و شهریاری ... گرانمایه بسیاری از خواصان موهبت الهی ارجمند
نفس نامتناهی بساحل ظهور آمده و نسبت از زر بعنی فرزندی ارجمند بحضرت اعلی عطا فرموده در ساعت سعد آن مولود عالیجناب
از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده از خلوص عقیدت و غلامی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بنام نامی میرزا موسوم گردید امید که در سایه
تربیت و ظل عاطفت شهریار پرور سعادت اعنی والد بزرگوار والا که نشو و نما یافته در رضا جوئی مبارک آنحضرت برخوردار باد

ذکر دست آوردن قلعه نهاوند بدستیاری جنود نصرت و ... دولت ابد پیوند

دیگری از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست
دست آوردن قلعه نهاوند است که چنانچه ... ایام فترت و آغاز جلوس حضرت اعلی شاهی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم
بیان گردیده و قلعه نهاوند و توابع همدان که بقلمرو جیش کشور ... بیاری از قزلباش است ترتیب داده محافظان تعیین نمود
علوفه و مرسوم ایشان را از خزانه بغداد داده میداد بعد از آنکه فیما بین حضرت سلطان مراد خان خواندکار روم صورت صلح روی نمود
و چون شرط شده بود که در حین انعقاد آن صلح آنچه در تصرف عثمانیان از طرفین بوده باشد کما کان مستمر بوده از جانبین تغییر
نرود به نهجت ... یازده سال آن قلعه در تصرف رومیان مانده از آن طرف بنا بر شرایط صلح و عهد متعرض آن نمیشدند بر طبایع
حکام قزلباش که در آن حدود اقامت داشتند بغایت گران بود که رومیه در وره ... راه از مساکن ایشان گذشته بقلعه مذکوره
که وسط معموره قلمرو مذکور بلکه عراق عجم است آمد و شد نمایند مکرر حقیقت بعرض اولیای دولت پادشاه روم اعلام شد که بودن این
چند دیوار در میان بالاخره موجب فساد و فتور بنیان مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جهلای طرفین امری صادر میگردد
که موجب اختلال در مصالحه باشد اگر فی الواقع تعهد و پیمانی که فیما بین وقوع یافته راسخ است اولی آنست که آن قلعه خراب شود
بنا بر سست پیمانی قبول این معنی نکردند بعد از فوت سلطان مراد خان که پسرش سلطان محمد خان پادشاه شد و در ممالک روم
سپاه و لشکر هر طبقه سر بشورش و فساد بر آورده خود را جلالی نام نهادند چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم
و در ممالک روم اوباش سپاه و لشکریان هر طبقه باعمال ناصواب اقدام مینمودند پاشایان و عساکر سرحد نیز بشیوه جلالیان
کرده و غلامان بغداد بخود سر جا گیری که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون او و دن احمد پاشا از آقایان بغداد بر خود حاکم ساخته
علوفه غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفتند و بعضی از آن جماعت بجهت باز گرفتن علوفه و مرسوم پراکنده گشته بعضی بر عصیان
نهاوند را پناه خود ساخته سر بطغیان بر آوردند و متعرض حال خلق الله گشته روز بروز در طغیان ... افزودند امرای
عظام آن سرحد حاکم بغداد را از احوال ناهنجار آن طایفه اخبار نموده از آنجانب محمد آقای نامی که ... ایشان منصوب گشته روانه
شد که قلعه تمکین او نکردند و مع ما اموال و اسباب او را غارت کردند محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از عثمانیان
استمداد نمود و از موقف جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر ... شاهانه بنام آن جماعت شرف صدور یافت که ترک نافرمانی کرده
پیرامون عصیان و سرکشی نگردند و حسین خان حاکم قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد بامداد محمد آقا مأمور شدند قبل از ورود آن منشور
جمعی از مردم احشام الوار و رعایا محال قرب قلعه که از فساد ایشان بجان رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه را از قلعه
بیرون نمایند و آن جماعت بدافعه قیام نموده فیما بین نایره شورش و آشوب اشتعال یافت حسن خان جهت اصلاح ایجال بامداد محمد آقا متوجه

المغلوب شد و در بین یورش و غوغا محمد آقا ترک حکومت کرد و سلامت روی را غنیمت شمرده سر خود گرفت از فرط نکبت حصار و باره
و در ایام شعار شاهی سیوفی و دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که در تصرف او بود بدست هرویان
داد و رومیه از خیال خبردار گشته من الفریقین جنگ و جدال بوقوع پیوست سرداران جماعه با چند نفر بقتل رسیده قلعه بدست
هرویان درآمد و در خلال این حال حسن خان بهادر بمحضر رسیده طالب السیف را امان داده و هر کدام بطرفی رفته قلعه خالی گشت و حسن خان
حسب الامر بتخریب آن پرداخت و وقوع این حال که احدی را در خیال نبود باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه اختلال پذیرفت و اراده
یورش صبح را که در خاطر انور بود در باقی گذاشته و مضمون انفعال … راب خورد ماهی خورد خیزد نهنگ آنکه بکار دریا ستیزد
بی اعتبار شد آذربایجان وقوع یافت بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد **ذکر یورش جهان‌گشای بجانب آذربایجان و فتوحات عظیمه
قلاع و بلاد که در خلال وی داد** عندلیب نغمه‌پرداز قلم در گلشن سخن برای نوای دلگشای فتح آذربایجان و باعث توجه موکب
ظفرنشان را بدان مملکه نزهت بنیان بدین آهنگ مسیرا که چون بمیامن تاییدات الهی و نیروی دولت بی‌انتهایی عرصه
مملکه ایران از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردید خاطر اشرف همایون از اکثر امور فراغت یافت همواره بشغل تسخیر
در کانون ضمیر انور زبانه کشیده منشی همت والا بود که ممالک شیروان و آذربایجان که معظم ملک ایرانست و از سواد
روزگار بتصرف سلاطین روم درآمده بتخصیص دارالسلطنه تبریز که از بلاد مشهور آفاق و تختگاه فرمانروایان والاشکوه ایران بود
در عهد دولت همایون بدستور سابق در حوزه تصرف این دودمان درآید و هر گاه از عنفوان حکایات بر زبان می‌گذشت
بعضی از دولتخواهان و کاردانان بساط آگاهی بنابر عافیت طلبی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی جاه سلطان روم سخنان
حکیمانه مذکور مجلس خلد آیین نموده منازعه و مجادله با قیصر روم صلاح دولت قاهره نمیدانستند و آتش عزم همایون را بآب
کلمات موعظت‌آمیز فرونشانیده در تسکین نایره نزاع و جدال میکوشیدند و ظهور این مطلب علیا … والا کنون ضمیر منیر ملک
آرا بود لیکن چون فیمابین صورت صلحی روی نموده بود بر حسب آیه کریمه از نقض عهد و پیمان احتراز نموده غبار آمیزی دامان عزم همایون
نمی‌گرفت و منتظر لطیفه غیبی بودند و چون حصول امید عالم تقدیر در لوح قضا نگارش یافته بود و اسباب آن بدستیاری کارگزاران
عالم غیب سرانجام می‌یافت از منسوبان آن طرف نیز سلوک ناهنجار مشاهده میشد سودای خودسری در پی او … از ایشان بظهور آمد
چنانکه احمد پاشا که در آن اوان فرمانروا بود تاجری را از تجار خاصه شریفه گرفته بطمع مال بقتل آورده مبلغی کلی مال سرکار خاصه
شریفه را متصرف شده در شیروان نیز … اسیر و تاراج بطرف داغستان رفته بودند …
را غارت نموده و حضرت اعلی از اعمال ناملایم … پادشاهانه می‌گذرانیدند و مکرر اعمال قبیحه پادشاهان سرحد پاشایان روم …
اعظم اعلام شده فایده بر آن مترتب نشده و سلوک ناپسندیده اصرار نموده فرمان پادشاه … هر دم
سرحد از حد اعتدال متجاوز شده بسرحدی انجامید که زیاده از آن تاب تحمل مقتضی غیرت پادشاهانه و حمیت شاهانه نمی‌نمود و در خلال
این احوال … کرد که از اولاد شاهقلی بیگ … و در میان منازعه بر پا آمده و قلعه … که در حدود سلماس
است استحکام داده اطاعت بیگلربیگی تبریز نمیکرد و علی پاشا که در این هنگام بجای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود در تجهیز … و تادیب …

بیگ خان و متمردان اکراد و لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را جمع نموده بر سر ایشان رفت و غازی بیگ خان …
جا به سر یراعی فرستاده استمداد نموده بخاطر فیض مآثر اشرف رسید که چون رومیه بواسطه طغیان ایشان که نفاق آمیخته با قزلباش
در کل مواد تخصیص و تخریب قلعه نهاده و بدین مطلب شده از استحکام فرصت بالقوه خود را بالفعل آورده عهد شکنی نموده در حقوق مملکت
آذربایجان و شیروان را که ملک موروث همایون ماست در تصرف خود … که پادشاه خود هم … گذاشتن و
از دست دادن شیوه خردمندان نیست که اگر درین چند روز که بیگلربیگی و عساکر تبریز بر سر اکراد رفته‌اند و در قلعه کسی چنان نیست
یورش همایون بر سبیل ایلغار به الصوب اتفاق افتد و قبل از مراجعه علی پاشا به تبریز رسیم … که قلعه بسهولت بدست درآید و
مقصود که فتح ممالک آذربایجان و تنبیه متمردان است بآسانی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دولتخواهان ساخته اقبال …
حریم عزت و جلال در میان نهاده و قرعه مشاورت انداختند چون بکرات امتحان شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان
جاری شده و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده … همت … یافته در نهاده ضمیر صفا آیین اشرف که مرآت صور غیبی
و تجلیات لاریبی است گواهی میداد که عنقریب این امر عظیم … علی اسرع الحال بر مطلب علیا فایض کامروا میگردند لهذا آن
رای ثاقب را دولتخواهان بدلالت علم اقبال تحریک کار فرمان حوادث روزگار را بامضاء این عزیمت قرار یافت جناب مولانا جلال الدین
منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات ملاحظه دقایق و درجات زمان … از سهم حوادث فلکی مصون و اختیارات طبع وقاد
بجانب تقدیر منسوب بود ساعتی سعد که بسعود ناظر و از عیوب نجومی مبرا و با کوکب طالع همایون موافق بود اختیار نمود بجهت
اشتباه شهرت دادند که … فرستاده … بجهت رفع … ضلال متوجه فارس است و بعد از چهار پنج روز
این خبر در اطراف و جوانب اشتهار یافت مذکور ساختند که قاصدی از الله‌وردی خان حاکم فارس رسیده که …
نموده اند و … نهضت موکب جلال نسبت بحضرت اعلی معروض نمودند که چون جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضرند مستعد سفر
شده‌اند و مدتیست که هوس صید و شکار مازندران بهشت نشان در دل جاگیر است بجانب مازندران میرویم که چند روزی
در آن ولایت عشرت پرگذرانیم و از محرمان سراپرده سلطنت سوی حاتم بیگ وزیر و علیقلی خان شاملو و الله‌قلی خان قورچی
قاجار و بسطام آقا احدی ازین کنگاش اطلاع نداشت و بخاطر مجلس خطور نکرده که … از غیرت … بعمل آید …
علامت آنکه در آن روز که … در اصفهان … در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بیرون رفته بود که وکیل …
مانده بود ملاقات نماید و وکیل … می‌شنود که خبر آمدن پادشاه قزلباش به تبریز … داد و چون خبری …
گفته که این خبر نه شهرتیست که از هر کس شنیده باید و وکیل گفته که چنین گوش زد من شده اما فال … بعد از تلفظ این گفتگو
بحسب اتفاق دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی در میان بوده در این باب تفال کرده اند از مولانا صبوری منقول است که
بعد از تفاءل در صفحه یمنی این مقطع آمد که بیت عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است مجملا تسخیر آذربایجان
و شیروان پیشنهاد همت والا گردیده بتاریخ … شهر ربیع الثانی سنه اثنی عشر و الف … که اخبار شده بود …
سعادت و اقبال نهاده از دارالسلطنه اصفهان بیرون فرموده … دولت آباد برخوار … در کاشان اقامت … و از آنجا

گرده به منزل مجدد قزوین رسیده شدند و در آنجا حقیقت نهضت همیون بصوب آذربایجان بر عالمیان از رکاب اشرف ظاهر گردید امیرگونه بیک
قاجار را که داروغه قزوین بود حکم شد که با غلامان و تورچیان که در آن محل بودند بزودی به موکب ظفر قرین ملحق گردند و ذوالفقار خان
حاکم اردبیل فرستادند که با لشکرهای آن طرف که نزد او حاضر باشند بر سبیل استعجال مسابح آمده در آنجا بر رکاب اقدس ملحق گردد و از
حدود قزوین ایلغار فرموده [illegible] در دو روز بتبریز رسیدند صبح روز دوازدهم [illegible] داخل شدند علی پاشا قلعه قارنی آرق را به صلح
از غازی بیک گرفته بود اما هنوز در آنجا بود و از عالم [illegible] خبر [illegible] گشته [illegible] اجل گرفتار آمده چون خبر به فتح صبح کرد از آنجا
تا شهر [illegible] رسیده [illegible] و مردم آن نوعی [illegible] فوج قزلباش [illegible] الغور [illegible] شاهی [illegible] ظاهر ساخته [illegible]
قدوم حضرت اعلی خبردار گردند تا جابجای [illegible] گشت چه [illegible] از خوف رومیه در زیر [illegible] پنهان کرده بودند بیرون
آورده فرق مباهات خود را بدان افسر گرامی آراسته و هرکس از رومیه در آنجا بود بقتل آورده [illegible]
نهمت افزای اشتهار شد که شعار [illegible] طایفه رفیعه قزلباش [illegible] بر اوج آسمان [illegible] [illegible]
اکثر فرصت یافته خود را بقلعه انداختند [illegible] از قلعه بیرون آمده در میدان و بازار [illegible] مشغول بوده اند [illegible] اهل تبریز [illegible]
ایشان رسید تصور نمودند که اجاره و اوباش [illegible] از قلعه [illegible] بودن شهر و قلعه خبر یافته [illegible] غارت آمده [illegible] احتیاط [illegible]
وصول [illegible] خود را بقلعه انداختند [illegible] و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر [illegible]
بسعادت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان [illegible] امیدوار [illegible]
شهر تبریز را [illegible] که در سالهای پیش [illegible] تصرف رومیه [illegible] تبریزی خالی بود [illegible]
عالیه شهر و قلعه [illegible] گشت [illegible] در [illegible] ملک در دست رومیه [illegible] غارت [illegible] اطراف
و جوانب [illegible] آمده [illegible] خانه [illegible] اول [illegible] رسید [illegible]
مولانا وقوعی تبریزی این بیت را در [illegible] شهر [illegible] که اگرچه در صحیفه اول از [illegible] علی [illegible] وقایع آمدن [illegible] پاشا [illegible] تبریز [illegible]
یافته چون اینجا مناسب تر بود [illegible] مرقوم ساخت بیت وقوع [illegible] [illegible] حضرت تبریز [illegible]
ز تبریز [illegible] القصه چون موکب [illegible] بشهر رسید [illegible] قلعه [illegible] ساخته [illegible] در میان شهر منزلی که [illegible]
اجلال همیون باشد [illegible] غازان [illegible] بردند [illegible] از شهر و نواحی [illegible] درگاه جهان [illegible]
از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی بود گرفته [illegible] بقتل [illegible] اشرف [illegible]
پی [illegible] همیون رسانند [illegible] [illegible]
در عرض [illegible] سال [illegible] تبریز [illegible] دختر تبریزی [illegible] خانه [illegible] فرزندان [illegible]
ایشان را از زوجات و فرزندان جدا کرده بقتل [illegible]
[illegible] اعلانیه شعار [illegible] اهل بیت [illegible]
نو را از ایشان بظهور پیوست ذکر محاربه حضرت اعلی [illegible] موکب [illegible] تبریز [illegible] پاشا [illegible] همیون [illegible]

فارسیان معفار سخن سرای کیفیت [illegible] جولان کار معارک حدیث [illegible] بجولان در آورده اند که در حینی که موکب جهان ستان
شاهی چون الطاف الهی داخل شهر تبریز شد بروز اول جماعت رومیه که بحراست قلعه مانده بودند بتصور آنکه اجاره و اوباش [illegible] بجهت
نهب و غارت آمده اند [illegible] جسارت و دلیری کرده اند قاصدی نزد علی پاشا فرستاده او را از آن حال خبردار گردانیدند پاشای مذکور این قصه
را [illegible] آسان [illegible] مراجعت [illegible] و در حدود مرند لشکر نخجوان و ایروان از او جدا شده بالکای خود
رفتند و چون او [illegible] طایفه [illegible] لبریز شده بود [illegible] غفلت دیده [illegible] پوشیده [illegible]
جزم و احتیاط دور افتادند و در کمال غرور [illegible] بجانب تبریز آوردند و در منزل دیگر قاصدی از اهل قلعه بدیشان رسید که [illegible]
کرد و ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود آمده و در آمدن [illegible] علی پاشا از آمدن [illegible] خبر [illegible]
و محمود پاشا که رفیق او بودند و عقلا و ریش سفیدان عساکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون اهل و عیال و اسباب [illegible] اموال [illegible]
بالتمام در قلعه تبریز بود [illegible] قلعه [illegible] متفق اللفظ پیش آمدند و در [illegible] اهل قلعه [illegible]
[illegible] شاهی بنفس نفیس نهضت فرموده اند قاصدی دیگر فرستاده علی پاشا را که از نزول موکب همیون خبردار کردند پاشای مذکور [illegible]
از [illegible] محض [illegible] دلیری با کمال [illegible] آمده در موضع صوفیان که [illegible] فرسخی تبریز است فرود آمد
و حضرت اعلی نیز [illegible] جهت تحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان [illegible] حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر [illegible] معلوم
نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه محقق شد که بصوفیان رسیده اراده حرب و قتال دارند از جرات و دلیری پاشای مذکور [illegible]
[illegible] آمده جای تعجب بود اگرچه موکب ظفر قرین نیز [illegible] اما مقابله و مقاتله نمودن او
با پادشاه [illegible] لشکر [illegible] عقل [illegible] چون تحقیق پیوست که
رومیان بصوفیان رسیده اند در همان شب رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده و در موضع [illegible]
[illegible] فرسخی شهر است نزول فرمودند و [illegible] روز دیگر ذوالفقار خان را [illegible] لشکر ظفر اثر نموده بمقابله و مقاتله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از اعاظم امرا و قورچی از دلیران لشکر ظفر [illegible] معروف [illegible] موکب همیون بود
حضرت [illegible] از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش است بمضمون آنکه بیت دشمن اگرچه [illegible] سهل [illegible] آتش
اگر زده است [illegible] عمل نموده میمنه و میسره همیون [illegible] مردان کار [illegible] دلیران معرکه کارزار را استحکام داده خود بنفس نفیس
در عقب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام [illegible] متعاقب [illegible] در حرکت آمدند و صدای کرنا و نفیر [illegible] گنبد نیلگون فلک [illegible]
از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رومیان است عرادهای توپ [illegible] یکدیگر [illegible] گردانیده و با توپچیان و تفنگچیان
پیش انداخته خود با محمود پاشا و جلیل پاشا در عقب قرار گرفته با آئین شایسته پیش می آمدند تا آنکه بین الفریقین تلاقی اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] دست باستعمال سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر کرده [illegible] دلیرانه [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] همیون [illegible] رومیه [illegible] سلطان ولد [illegible]
[illegible] رومیان مشغول گردید [illegible] که قول همایون نمایان شد [illegible] موکب حضرت [illegible] شاهی [illegible]

تبریز بهم تو انداخت عساکر فیروزی نشان یکبار حمله انداختند با مخالفان در آمیختند و آتش حرب افروخته خاک معرکه را بفقدی [illegible] ایشان آتش
منش چون آب بر فرق ایشان ریختند جنود رومیه تاب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده از ملاحظه اعلام شاهی و هجوم فرسان [illegible]
متزلزل شده پشت و پا گشته این المفر گویان راه انهزام پیش گرفتند از مبارزان قول همایون نیز جمعی بمحاربه مامور گشته تیغ بیدریغ
سر افشانی آغاز نهادند و بطرفة العینی ایشان کرده انبوه [illegible] در آن صحرا و کوه نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل
آمده و علی پاشا را اسیر و بیک بیکه برادر حضرت محمد بیک گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر عنایت و التفات [illegible]
جلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بنور عواطف خسروانه [illegible] اطمینان بخشیدند و او بخدمت محمد امین بیک
هر سببی بود اضطراب عظیم داشت که مبادا در معرکه بقتل آمده همان لحظه او را نیز که چون صبیح الوجه و نیکو منظر و صاحب جمال بود زنده آوردند
و آنکه موجب اطمینان خاطر او گردید متکفل الطاف شهریاری که خلاف متوقع او بود بجای آورد [illegible] منهزمان را
تعاقب نموده کمتر کسی از آن معرکه نجات یافت لشکر قزلباش [illegible] در شب تار راه [illegible] پیش گرفتند و غنایم موفور
منصور در آمد و حضرت [illegible] بعد از مشاهده این فتح و ظفر [illegible] بجا آورده بجانب شهر عود فرمودند و همت
بتسخیر قلعه مصروف ساختند ذکر فتح و تسخیر قلعه تبریز و بدست در آمدن آن ولایت عشرت انگیز [illegible] بعد از محاربه
مذکور نزول اجلال در شهر واقع شده حقیقت حال با اهل قلعه اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز مرحمت انگیز دادند که [illegible] در عوض تلف و هلاک
قلعه را سپارند که هر کس تعلقی بولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده بعلوفه و مرسوم مضاعف از آنچه در زمان روم
داشته اند داده میشود و هر کس اراده رفتن داشته باشد با اهل و عیال و اسباب و اموال سالما و غانما روانه شود که اصلا آسیبی از عساکر
باو نمیرسد و علی پاشا را پای قلعه فرستادند که با اهل قلعه گفتگو نماید از غایت لجاج که عاقبتی وخیم دارد منع نماید و در اول حال محافظان
قلعه گفتگوهای بیجا بهانه کرده پای از دامن سلامت بیرون نهاده [illegible] و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بصلاح
راضی نشدند و عساکر اقبال آثار از اطراف و جوانب در تبریز مجتمع میگشتند و بمحاصره مامور گشته اطراف و جوانب قلعه را [illegible]
قسمت فرمودند و از هر طرف مورچلها ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و از آن طرف مردم قلعه [illegible] رسید
حرکة المذبوحی بکردند و بر عقلای آن قوم و ارباب رای و تدبیر که غوری در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش عنقریب قلعه را
قهرا و جبرا مفتوح میسازند و ایشان [illegible] سپاه و فقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری طاقت مقاومت با پادشاه ایران [illegible]
هیچ طرف در این ایام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجلسی ساخته در باب صلح و جنگ قرعه مشورت در میان انداختند [illegible]
کردند ایشان بر حسب آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة آن جماعت را به صیانت نفس و مال و متابعت دلالت نمودند و [illegible]
ایشان نیز خوف و هراس [illegible] گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی در میان آید که وثوقی بر آن باشد
قلعه را بملازمان رکاب اشرف [illegible] سپاریم و حضرت [illegible] بنابر ترفیه حال خلایق و حفظ دماء و رضای حضرت خالق امان [illegible]
مدعای ایشان بعمل آورده [illegible] آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته درهای قلعه را [illegible] بر روی [illegible]
آثار اولیای دولت ابد پیوند گشادند با اموال و اسباب خود بیرون آمدند و بعضی از ایشان [illegible] که اراده توقف نمودند [illegible]

نموده علوفه و مرسوم مضاعف [illegible] و میان آن قرار داده سالیانه [illegible] ایشان [illegible] و هر کس اراده رفتن داشت رخصت [illegible]
معقود بیک [illegible] بضبط اموال [illegible] و اسباب و یراق قلعه مامور گشت و فرجاد بیک [illegible] قلعه و عمارات
خانهای [illegible] قیام می نمودند و آوازه فتح تبریز باطراف و اکناف ممالک محروسه رسیده فتحنامها بهر طرف ارسال یافت و امرا
اکراد و غازی بیک [illegible] و شیخ حیدر ولد امیره [illegible] سلوک [illegible] ارادت [illegible]
جهان پناه آوردند و بتقبیل عتبه بوسی سرافراز [illegible] گشت و حکام اطراف [illegible] سر بر خط [illegible]
فرستاده زبان بتهنیت فتح تبریز گشادند و [illegible] آن خطه دلگشا بذوالفقار خان [illegible] شده [illegible] سلطان [illegible]
که [illegible] آمده ملازمت موکب همایون می نمود و در سفر [illegible] خراسان همراه بود و عنایت فرموده [illegible] خوی و سلماس را
بغازی بیک [illegible] و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند [illegible] سلطان [illegible] استاجلو را با فوجی از جنود ظفر ورود بکنار آب ارس
فرستادند که [illegible] را محافظت نموده از لشکر نخجوان و ایروان خبردار بوده سوانح حالات را بعرض [illegible] رسانیده باشند و [illegible]
بیک قاجار که [illegible] امارت یافته و محل اعتماد [illegible] بجانب ارسباران [illegible]
که ایل الوس و [illegible] قاجار و مردم [illegible] مانده اند [illegible] در کنار آب ارس [illegible] و هر کس [illegible]
قاجار و مردم [illegible] مانده اند [illegible] دلالت نموده نزد خود آورده نگاه دارد و از کنار آب ارس خبردار باشد که مبادا
رومیه که در گنجه و شیروان [illegible] دست درازی واقع شود علی پاشا را [illegible] پرسش [illegible] که در منزل او مهمان باشد و حضرت [illegible]
جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون شاهی مقابله کرد پسندیده داشته [illegible] نظر التفات [illegible]
و جمیع اموال و اسباب او را که در قلعه بود [illegible] باو ارزانی داشتند و [illegible] مجلس [illegible] لطایف [illegible]
آئین را یافته انیس بزم خاص گردید ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و فتح قلاع [illegible] حضرت [illegible]
شاهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهمات تبریز [illegible] لوای جهان کشای افراختند [illegible]
عزیمت [illegible] بجانب نخجوان و ایروان انعطاف دادند در آن ایام [illegible] محمد پاشا مشهور [illegible] پاشا [illegible] نخجوان
بود و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود [illegible] ده هزار [illegible] مرقوم گشت [illegible] علی پاشا [illegible]
به نخجوان آمده [illegible] در جا و مقام خود قرار گرفته بود که خبر قتل و کشش لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست در آمدن قلعه تبریز [illegible]
رسیده متحیر و سراسیمه گشته و چون [illegible] اعتمادی بجانب قلعه نخجوان نداشت قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام بود
پاشا خود خاطر بر تحصن قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را بامارت نخجوان گذاشت [illegible] لشکریان [illegible]
رفته آن قلعه را استحکام تمام دادند و بنابر آنکه قلعه مذکوره گنجایش [illegible] آن جماعت [illegible] هزار کس [illegible] لشکر نخجوان
حصار دیگر در جانب [illegible] قلعه [illegible] مسکن خود [illegible] کرده [illegible] کاری کردند [illegible] روز [illegible]
اهالی مهمات تبریز و نظم و نسق امور [illegible] مشغول بودند [illegible] ایشان [illegible] مذکور را تمام نموده [illegible] و یراق قلعه داری [illegible] سرانجام
دادند القصه حضرت [illegible] در ساعت مسعود [illegible] ذوالفقار خان را با امرای [illegible] نخجوان فرستاده موکب

متعاقب در حرکت آمده سردار محمود جبشکزنک که چندگاه در میانه رومیه و جلالی بود و آوازه جلادت و مردانگی او در میانه رومیه انتشار داشت و مدتی
بود که پناه بسایه چتر همیون فال آورده در رکاب فلک فرسایی بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سیصد نفر از اوباش متوجه
سمت ایروان و آنحدود گردید که خبری نماید اما از عدم شعور و تهورپیشگی در یکی از مواضع قریبه ایروان توقف نموده و از شرایط
هوشمندی از لوازم حزم و احتیاط غافل افتاد و رومیان خبر یافته قریب یکهزار نفر بسر او تاخته او را بدست در آورده بقتل رسانیدند
و بعضی از رفقای او نیز مقتول و گرفتار آمدند القصه چون ذوالفقار خان با جنود ظفر ورود که در مقدمة الجیش بود بنخجوان رسید اهالی
و اعیان آن مملکه باستقبال بیرون آمده اظهار بشاشت و فرحی نمودند و جنود رومیه که در قلعه نخجوان توقف نموده بودند از آوازه
ورود موکب همایون شاهی و شکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش هراسان گشته از جرات و جسارت که در قلعه توقف نموده بودند
پشیمان شده قبل از ورود موکب همیون دست در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان فرستاده بجان و مال امان یافتند
و خان مذکور آن گروه را بعهد و میثاق که خاطر خواه ایشان بود امان داده آن جماعت چاره بجز انقیاد ندیده طوعا و کرها بیرون آمدند
و قلعه نخجوان را با توابع و لواحق و مضافات که در معظم ولایات آذربایجان است بتصرف اولیای دولت قاهره در آورده و رایات
جلال کوچ بکوچ بآن ولایت رسیده ظاهر بلده نخجوان محل نزول اردوی کیهان پوی شده مستحفظان سایر قلاع آذربایجان
که در این طرف آب ارس بود قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند و بندگان حضرت اعلی الکای نخجوان را بجراغ سلطان استاجلو
مرحمت فرموده و میان مذکور که نزد ذوالفقار خان مهمان بودند باو سپردند که چون خانهای ایشان در قلعه ایروان است
تا فتح قلعه ایروان نزد او بوده باشند در منزل مصطفی بیک محمودی که از عظمای امرای اکراد بود و حاکم قلعه باکو بود بعز عتبه
بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید و از آنجا بفیروزی و اقبال متوجه ایروان گشته در نخچیره دیدی جمعی کثیر از اویماقات
والیات و سعدلو و بانکه و غیرهم که در زمان قزلباش در ولایه چخور سعد اقامه داشتند در فترت رومیه اکثر در آن محال مانده
بودند اظهار شاهی سیوه کرده بموکب همیون ملحق گشتند و تمامی الکای شعبان و ملکان ولایه مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند و از آنجا کوچ کرده در کنار رخی قلعه نزول اجلال واقع شد در منزل قریب ده دوازده هزار پیاده در الکا و مواضع نخجوان و ایروان
و آن حدود در قسم شد که پای قلعه آمده در سیبه کار گشتند در آن روز جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار رشادت
ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده بین الفریقین آنکه کاره وقوع یافته چند کس از جانبین زخمدار شدند و روز دیگر رایات نصرت آیات
در پای قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روانه شدند و رومیه در فنای قلعه را بسته دست بانداختن توپ و ضربزن و بادلیج گشادند
و اردوی همایون میان باغات و دیوار بست قلعه در آمده هر کس در محل مناسب فرود آمده و بجهت آسیب گلوله توپ و ضربزن
و بادلیج که همچون تگرگ از قلعه میبارید در یک طرف چپر خود که بجانب قلعه بود پناهی ساخته اقامه نمودند قلعه ایروان مشتمل بر
سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشا سردار یونس در سنه احدی و تسعین و تسعمایه که بتسخیر ولایت مذکور آمده و نواب سلطان
محمد پادشاه در خراسان بود در کنار رود زنگی جایی در نهایت استحکام ترتیب داده و شیر حاجی ساخته خندق عمیق
حفر نموده بود و یکی قلعه کوچکست که بر بالای تل بزرگی که در مابین جنوب و غرب قلعه واقعست ترتیب داده بود و قلعه کورچین

نام بهاره

نام بهاره فاصله بین القلعتین دو سه تیر پرتاب بوده باشد مستحفظان آن قلعه بپشت‌گرمی قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و سایر
محتاج از قلعه بزرگ میبردند و دیگری قلعه جدید است که چند روز در آن مردم نخجوان بجهت خود در جنب قلعه عتیق در طرف قبلی بنا نهاده
استحکام ترتیب داده اما ناتمام و ناقص مانده و تعمیر شیر حاجی و حفر خندق نیافته بندگان حضرت اعلی امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر
در آورده اگر چه تسخیر آن سه حصن حصین که مملو و مشحون بمردان کاری و آلات و ادوات قلعه‌داری و ذخیره فراوان بود و مستحفظان
هر سه قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام بغایت مشکل مینمود و در زمان ظهور دولت جهانگشای سلاطین صفویه
کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش قلعه از رومیه بقهر و غلبه گرفته باشند و بین الجمهور چنین مشهور بود که قلعه از رومی گرفتن از قبیل
محال حضرت اعلی همت والا بتسخیر آنها مصروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را با امرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر
نصرت مآثر قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کورچین مامور فرمودند و قورچیان یکایک با هر یک از غلامان
خاصه شریفه و امرا و عساکر را محلی مناسب تعیین فرمودند و رومیان در کمال اقتدار بمدافعه و محاربه مشغول نموده چند مرتبه با انواع
کبر از قلعه بیرون آمده در فضایی که در جانب قبلی قلعه جدید واقع بود صف قتال آراسته دستبرد نموده کار بر دیگر دیده بودند از
طرف نیز لشکر قزلباش نیز بمقابله و مقاتله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی میداد و از جانبین جمعی قتیل و جریح
می گشتند و در یکی از معارک شیخ حیدر بکری جانبازانه خود را بر میان زده بزخم تفنگ مقتول گردید و چون رومیه پیش قلعه
و دیوار بست داده پیشتر نمی آمدند و حلابی با کاشته از جبل عیسی و جو الله تا پای قلعه میدوانیدند تفنگچیان که رومیه را کمین
باز داشته بودند غازیان را بزخم تفنگ زخمدار میکردند و در این معارک چند کس از جوانان دلیر کار آمد نامی ضایع شدند
و حضرت اعلی صلاح و صرفه کار در این جنگ ندیده فرمودند که رومیان فضای مذکور جری زده جمعی از غلامان سرکار خاصه شریفه
و تفنگچیان رکاب همیون را آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دروازه لشکر بیرون نتوانند آمد فرمان بران حسب الامر نموده
همیون ترتیب چپر پرداخته غازیان و تفنگچیان بمحافظه و محارست مشغول شدند رومیه را راه بیرون آمدن و صف قتال
از آنجانب مسدود شده ترک آن کردند و از آنجانب در امر محاربه و محاصره و ترتیب سیبه سعی موفور بظهور میرسانیدند
و برخوردار بیک توپچی باشی را بریختن توپ مامور ساخته مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یکفرسخ است توپ بریختن
مشغول باشند و کس بتبریز فرستاده بالیمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان
بذوالفقار خان دادند که در قلعه کورچین بزنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نمیشد از آن طرف متعذر بود و در میان قلعه عتیق و جدید
قلعه کورچین کنار رودخانه رباغات تردد می نمودند و رفتن سپاه قزلباش بمیانه این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن
بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که چشمه آب در آنجا بود خورده
فرو ریخت و چشمه آب بهم رسید و در همان شب ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده میان دره که فاصله
بین القلاع است در آمدند و مستحفظان قلعه کورچین از فقدان آب و در آمدن قزلباش میان دره سراسیمه گشته راه گریز
آورده بر خود بستند و در یک شب جمیعا تمامی از رخنه بیرون دویده خود را بقلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و گرفتار

شده قلعه کوزه چی متصرف در آمده و جمعی متحصنین قلعه مفتوح و مقهور گشته غازیان جلادت شعار در امر محاصره و استحکام سیبها همت گماشته سعی
نمودند تا چون برودت عظیم بر هوا استیلا یافت و شدت شتا و سورت سرما بمرتبه رسید که استمرار حرکت باز مانده و قریب
تمامی بخاصیه که میمنین الماس گون از کندن آن عاجز آمدند زیاده از پیش بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نمیشد و همین قدر بود که سیبها
را استحکام داده شب و روز لوازم اهتمام و احتیاط بجای آوردند و مرتبه دیگر که بطرف سیبه قورچیان نیک علامان بیرون آمده بودند
حسین آقا که یکی از آقایان معتبر رومیه بود در نهم شب یقه تفنگ با پنجاه و شصت نفر از رومیه زخمدار و مقتول شده تا سروی دلی باشی
بود و چون دیگر بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و روز و میان در اندازه ضرب باز شیخ ضربزن بنوعی مبالغه می نمودند
که در هر خیمه از خیام اردوی همایون ده و دوازده عدد گلوله تیرپ رسیده بود و جمعی کثیر از مردمان اردو و مردم اردو بازار ضرب
گلوله و باره مالیچ ضایع شد اکنون مناسب چنان نمود که اول خبر بر وقایعی که درین زمستان در پای قلعه دست داده شروع نموده
بعد از تتمه احوال قلعه و شرح تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین روزگار خواقین نامدار است بپردازد و منه الاعانة والتوفیق ذکر وقایعی

که درین زمستان در حین محاصره قلعه فسیح بنیان ایروان روی داد باقتضا و حسب تقدیر خالق عباد و عباد بر ضمایر هوشمندان کار آگاه و دانایان
آسمان علم انبیاء و صورت ابیض عابا حسن و جهر جلوه ظهور داد که هر گاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغاز کند سبب پرده
پرده کشایان سراپرده غیبی ابواب فتوحات از کمن الطاف لاریبی بر چهره آن سعادتمند گشایش یافته اسباب رفعت و جلال آن
صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده می گردد و مصداق انتقال صادرات احوال سعادت منوال شهریار جهان اعنی حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی تواند بود که چون پای همت در رکاب دولت و اقبال نهاده بعنقی همت بنده قلعه تبریز و نخجوان بنوعی که گذارش یافت بحیطه
تسخیر در آمده محاصره قلعه ایروان فرمودند و در حین محاصره سلطان محمد بن سلطان مراد خان که در آن وقت فرمانروای ممالک روم
بود و اعیان از کشور بزرگ حوزه که چندی کیساله بود که آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود با هوای بعضی از اهل حرم که خود او
بودند بحرم سرای خود طلبیده به دست خواجه سرایان ناچیز گردانیده بود و از آن مرحالت تمام داشت از اخبار فتح تبریز و آشوب و شورش
آن ملک بر مرض ناخوش آورده روی بعالم عقبی نهاد هر چند مشیت امور عالم از قبضه قدرت پادشاه لم یزل و لایزال و در تحقیق پادشاهان
مجازی را بی تأیید الهی در انتظام مهمات دولت اختیاری نیست اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک که نظر بر امور متعارفه
دارند این وقایع با فتوحات دولت و اقبال همایون و تزلزل در احوال رومیه منحصر گشته احوال مستحفظان قلعه نیز از انجرا اختلال رو
و سردار و ارکان دولت عثمانی این دو واقعه را که باعث شورش و آشوب بود متزلزل گشته چون بکبیر پسرش سلطان مصطفی نام
بخبط دماغ منسوب داشتند سلطان احمد نام پسر دیگر او را که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی جلوس فرمودند تا تدارک اختلال احوال
مملکت پرداختند دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن میر معصوم خان بیگلربیگی است که از امرای معتبر جلیله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد
اکبر پادشاه حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه والاجاه همراه منوچهر بیگ ایشیک آقاسی باشی غلام خاصه شریفه که عمل
قبل ازین برسم رسالت بجانب هندوستان رفته بود بجهت تجدید مواعید دوستی با ایلچیگری آمده تحف و هدایای لایقه آورده
از جمله هدایا یک بعض شیر خلاف دهان که سر بسر مرصع بالماس ریزه و جواهر نفیسه بود و در میان عالم مشغول دستاد ن

شیره مذکور را در حینی که حضرت اعلی همت تسخیر ممالک موروث شیروان و آذربایجان و گرجستان بود
از جانب صاحب دولتی ولی پنجاه از خانواده صاحبقرانی و دودمان گورکانی که جمشید تیغ فتوحش بفرق افاغنه و اهل هند منصور آمده
بفال و شگون گرفته فتح و ظفر شهریار کامکار امیدوار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان باردوی ظفر نشان رسیده باتفاق
منوچهر بیگ شرف مجالست بهشت آئین دریافت و تحف و هدایای پادشاهی بابند و لشکر همایون آورده بود بر یکدیگر جیبه نهند که هر گاه
رخصت یابند در نظر اقدس کشیده اند و حضرت اعلی از مشاغل قلعه گیری صرف نظر همت بجهت تحف و هدایای مذکور نموده
سوقی شیرین که متناسب آن فال و شگون بود متوجه دیدن آنها نشدند و ملازمان خان بگرچهار ماه از سورت سرما و شدت شتا در خ
در ادوان منجمد میشد و در دولتخانه بجنگ و محافظه ارخانه مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که شریف پادشاه و اکثر عظماء و معارف سپاه
رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی با همکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرای عظام
و حکام ولایات و اشرافات اعیان هر طایفه و هر طبقه که در اردوی همایون مجتمع بودند قسمت فرمودند دیگر از سوانح حالات حین محاصره آمدن الکسندر خان
بن لوند خان حاکم گرجستان کاخت آبادست که از جمله باجگذاران این دودمان و تابع امر و فرمان بود و از عهد ایشان پدرش لوند نیکین برآن
بزرگ حسب الفرمان حضرت شاه جنت مکانی والی ولایت مذکور گشته تا حین جلوه آنحضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بود و تقدیم
باج و خراج میداد و در آغاز جلوس نواب سکندرشان بنوعی که در صحیفه اول نگارش یافته رومیان لشکرها بتسخیر ولایت شیروان
فرستادند و عبور آن لشکر او ولایه گرجستان بود و الکسندر خان که با صاحب رایی و تدبیر متبحر بود و پیر و در حیل و روباه بازی
گرگ پیر بود بر خلاف همایون خان والا کار در حیل صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد رومیان دیده با شاهان و سرداران که می آمدند
طریقه بازگشت مرعی میداشت نزول و ساوری داده خدمات می کرد و چون ولایت شیروان و آذربایجان بتصرف رومیه در آمد بنا بر
باج و خراج قبول کرده و نسبت بخواندکار روم اظهار اخلاص مینمود و در زمان نواب سکندرشان که کم تبه امرای قزلباش
برسر او رفته کسندر میرزا پسر خود را بجهت تجدید عهد و قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا فرستاده بود
و او از اوان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافته در خدمت از زمره مقربان مخصوصان مجلس خاص بود و الکسندر خان
با وجود اطاعت رومیه مآل اندیشی کرده و هر چند وقت کسان بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی می نمود و تحف و هدایا
میفرستاد و بانعامات و اعطاعات شاهانه سرافراز میگردید درینوقت که تسخیر ملک موروث و قلعه ایروان پیشنهاد همت شاهی
گشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد در حین محاصره قلعه ایروان که شنیدن سردار از خدمت اشرف حضرت یافته بگرجستان رفت
که مهد خود را بدرگاه جهان پناه آورد که چند ایام سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی رومیان نموده بدستور زمان شاه
جنت مکان تابع امر و فرمان شاه کشورستان بوده باشد و او هم بر امید حسن خلق و الطاف کفاره وعد و وعید با ایلچی و انقیاد این
دودمان رو آورده بپایه سریر اعلی ارسال را نسبت بحرفا و گرها بایروان آورده و در روزی که مشار الیه باردوی همایون
عزم وصید حسب الامر اعلی امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام آورده و هم اکرد را او بپایه سریر شاه
در آمده بپابوس حضرت اعلی سربلندی یافت و طبق زر و طلا که در ولایه خود بالقاب همایون مسکوک گردانیده بود رسم و آئین

گرجیان است که بر سر پادشاه نثار می‌کنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و از ابواب اشرف فی الحقیقه نظر عنایت
معطوفه و التفات کشیده بواسطه که بس بانواع نوازش و الطاف پادشاهی معزز و مباهی گشت و همواره انیس مجلس خاص و هم صحبت
بزم اختصاص بود و هم چنین طهماسب بیگ ولد ملک برزین که غلام خاصه شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود و طلب
گرگین خان ولد سیمون خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل و ولایه موروثی باباله و دارائی گشته بود در وقت او نیز
احرام عتبه اقبال آستانه در پای قلعه بار در روی سعی رسیده بشرف ملازمت مجلس بهشت آیین مشرف شده بتفضیلات شاهانه
و دیگر جماعت پادشاهانه اختصاص یافت در خلال این احوال گروهی از اویماقات متفرقه ولایت روم که بعبارت ترکی خود را ایل
نام نهاده اند یعنی یک بروب شاهی سیون شده و قریب به دو هزار خانه وار روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند بمحل از ولایت
روم عبور می‌کردند هر جا می‌یافتند بر طبق نام خود یکبار بجاروب حادثه میروفتند و ریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف
سجده اشرف مشرف شدند بمراتب نوازش سرافراز گشتند در ولایت ری و ساوه و خوار و فیروزکوه جهت ایشان ییلاق و قشلاق
تعیین یافته روانه آن حدود شدند شمسی پاشا قزاقلو نیز با جماعتی از ایل مذکور که از اویماقات قزلباش در قراباغ مسکن داشتند و
در فترت رومیه اطاعت رومیان نموده مرتبه امارت و پاشاهی یافته بود و جمعی دیگر از ایل شمس الدینلو و حاجیلو و ذوالقدر که
جاپای سریر اعلی آمده دیگر باره فرق افتخار خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنی عشری بلند قدرین ساختند و باعث
مذکور عقب ارجمند خانه سرافراز در روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی از زیاده پذیرفته موجب اختلال احوال رومیان و مستحفظان
قلعه می‌گشت **ذکر رفتن الله ویردی خان بگلربگی فارس حسب الفرمان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه سپهر نشان** در سال گذشته
از زمره آقایان بغداد اوزون احمد که بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و احیا سمت امتیاز داشت با حاکمی که از جانب خواندکار
روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبه علیای شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده عرض
نموده بود که خطه بغداد را بجهة اولیای دولت قاهره محافظت نموده‌ام هرگاه موکب اعلی حضرت قرین بدین طرف در حرکت آید یا یکی از امرای
نامدار بدین خدمت مأمور گرداند اطاعت فرمان قضا جریان نموده قلعه و شهر را بسپارم و در حین توجه رایات فیروزی آیات
بصوب آذربایجان حکم همایون بر نهج نفاذ پیوست که الله ویردی خان امیر الامرای فارس با عساکر ظفرمآثر آن ولایت از راه شوشتر
و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار اوزون احمد آنچه صدق و اخلاص بمشام دولتخواهان رسیده او بعهده وفا نماید بحراست آن ولایت
پردازد و الا بمقتضای وقت عمل نماید و الله ویردی خان حسب الفرمان قضا جریان قدر توامان با لشکر فارس و کوه گیلویه و کوزستان
از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد و حسن خان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان
با امرا و اعیان قلمرو علیشکر حسب الامر الاعلی بخان مشار الیه پیوسته مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته
پیراسته بحوالی بغداد رسیدند و ابراهیم بیگ نام شخصی که مدتی بود که از بغداد شاهی سیون گشته بملازمت عتبه علیای شاهی آمده
در سلک ملازمان درگاه منتظم بود برسالت نزد اوزون احمد خان فرستاده او را بمواعید دلپذیر و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار
گردانیده پیغام دادند که ما حسب الامر الاعلی بنابر وعده که با مقربان درگاه شاهی نموده بود بدین جا آمده ایم اگر بر عهده وفا مقرر است بموافقت

گفتار

گفتار باشد هرآینه در خدمت اشرف بحصول مقاصد و مطالب ارجمند معزز و سربلند گردی و الا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر
پذیرفته باشد بظهور آید اوزون احمد چون در امر حکومت آنجا استقلال پیدا کرده بود و ارکان دولت عثمانی مصلحت وقت
در اغماض و تغافل دانسته حکومت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب باو گذاشته بودند درین وقت خود را هواخواه دودمان
آل عثمان ساخته با لشکر قزلباش در مقام خلاف در آمد که بدین وسیله بنیان حکومت خود را در آن سلسله استحکام داده تقرب
جسته بود بنابر آن ابراهیم بیگ مذکور را که پیام آور بود بخلاف قاعده زمان بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع
گردانید و عاقبت بشامت این کردار زشت گرفتار آمده رسید باو آنچه رسید چنانچه پرتوی از آن سرگذشت بر صحیفه سال آینده
خواهد تافت با مجمل روزی که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیده مخیم شدند شهر بغداد از دروازه بیرون
در برابر لشکر فیروزی اثر صف قتال آراسته شده و از این طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه بر حسین خان
و حسن خان که چرخچیان جنود اقبال بودند پای مبادرت پیش نهاده بیک حمله دلیرانه سلک جمعیت این طایفه را از هم گسیختند و گروه
باغیان با مبارزان آمیخته و منهزم شده بغدادیان تاب مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازه‌های شهر و قلعه را بسته
خاطر بحبس و قلعه داری قرار دادند و سپاه ظفر قرین هزیمتیان را تا به دروازه تعاقب نموده جمعی کثیر را بهلاک انداخته
چنانچه چند نفر در کنار رودخانه از شهرستان عدم فرستادند جناب خان و امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار محل نزول اختیار کرده
فرود آمدند و درین حال از موقف جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون عنایت مشحون آن خطاب بانتساب
کیا شاهد آسمانی که نیز از آن حکمت بجای در آن منطوی و مندرج بود و نقاط آن نکات دلپذیر بقلم تقدیر بر صحیفه ضمیر پادشاهان
والاشکوه که مرموز کشاف اسرار غیبی اند رقم تصویر دارد آن بود که اگر اوزون احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت
و قلعه داری باشد چون درین وقت که همه تسخیر ولایت موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بقیة الیوم بنفس نفیس
محاصره قلعه ایروان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم باستخلاص محصوران و محاربه جنود ظفر ورود
محتمل دارد و طرف خود را پای بند حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بمحاصره قلعه نساخته متوجه اردوی همایون
گردیده بموکب اعلی حضرت پیوندند و چون در آن وقت شاهد تسخیر ملک بغداد در نهانخانه تقدیر العزیز در نقاب احتجاب
داشت خان مومی الیه بنابر فرمان روان گشته بمحاصره قلعه نپرداخته طبل رحیل فرو کوفت در اثنای راه معلوم شد که
کلهران قباد ولد میر عمر کلهر که از امرای سنجقی رومی بودند در قلعه زنجیر آمده اقامت داشتند متعرض جنود اقبال گشته
و اسب جمعی که متعاقب امرای عظام می‌آمدند میربایند بنابر تادیب آن خاکساران که در خارستان وادی ادبار
دل نهاده بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر بدین خدمت مأمور گشته روی توجه بمساکن آن قوم آوردند و
ایل و الوس ایشان که در سنگلاخ مألوف بر بستر غفلت غنوده اند بدست در آمده متعلقات ایشان بمعرض نهب و تاراج شد و میر عمر
پسر قباد که بریاست و سروری قوم از اخوان امتیاز داشت از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر رجعت و از افواج قاهره
حسن خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند و میر عمر در رفته بقلعه بند ... فرار داده

فرمودند و بنیروی اقبال حضرت اعلی بدست بهادران لشکر فیروزی اثر که فارغ گشته تمامی قلاع و محال ایشان بتصرف اولیای
دولت ابد پیوند در آمد پسران دیگر چون حال را برین منوال دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی زده در ملازمت جناب خاقانی باز روی بدرگاه
آوردند و از مراحم بیدریغ خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره در آمدند اما چون نشانی از دولت نداشتند عاقبت روی
گردان از عتبهٔ اقبال گشته پای در بادیهٔ فرار نهادند و حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا از خصم گشته بالکاء و اقطاع خود رفتند
واصل در روی خان در روی که فتح و حسن خان متوجه اردوی همایون گردید و حسن خان در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ ایروان داخل اردوی
در وروی که فتح قلعه شده بود بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمده بشرف بساط بوسی و نوازشات خسروانه سربلندی یافته و حسن خان با
ازمرا تاخت اخسته که از گرجستان سلسله الکاء منوچهر خان داماد همایون خان بتصرف در مید در آمده بود مامور گشت و آن عهد را
بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده بسیاری از نسا و صبیان کفره گرجی اسیر نموده بر وجه احسن و طریق این معاودت نمود از سوانح دیگر
تعمیر قلعهٔ تبریز و عمارات عالیه آنجاست که در میان در عرض یک سال که آن بلدهٔ فاخره در تصرف داشتند ساخته و پرداخته
بودند اگر چه اکثر حاجیان حوت و حمامات و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث شده درین معارک روی بانطماس نهاده بود
بود اما طایفه و میرحضور بعضا اقربا و اقوام باعلاقهٔ خاصی که لازمهٔ ارباب تعلق و اکثر برسر شرایط بجا نهاده و متعلقات آنجا بود
قطع علاقهٔ آن طایفه و قلع و قمع آن خانها و از آن خانات و مستغلات که سالها در آن انتفاع یافته بودند و محو آثار رومیه بر ضمیر الهام
پذیر لازم نمود اهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان درین باب بتحریر زبان عز و صدور یافت و اخلاص گزینان عقیدت
آیین تبریز لطافت طراز همت باقدام این خدمت جهت بسته در اندک روزی از قلعهٔ مذکور و آنچه از ابنیهٔ عمارات و حمامات و منازل و
خانات و دکاکین ساخته آثاری نگذاشتند درین سال اعاظم دولت آبادی که مستوفی الممالک بود و تعیینهٔ که مهم معزالیه ایام سرافراز
در سال گذشته کتاب دفترخانه تحریری چند مهم ساخته بود از آن منصب معزول شده امر مذکور بمیرزا مذکور مفوض گردید و چون برخی از
سوانح این سال همیون فال و قضایای ایام محاصرهٔ قلعه در رشتهٔ تحریر در آمده اکنون وقت آن است که پیرسرخن رشته کمیت اقلام جهان نورد را
در میدان قصه پردازی بجولان در آورده وقایع سال بجت مال لوی ئیل ترکی و شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که بنیروی اقبال در آن
سال فرخنده فال سمت ظهور یافته در سلک تحریر انتظام دهد تا کند کرقاید توفیق باری مفتاح قفل از ظفر با مراد گشاید و محقق
امید راحت کرد و کر بیان همت ست **وقایع سال فرخنده فال لوی ئیل ترکی مطابق سنه ثلث عشر و الف که سال هجدهم از جلوس
سعادت مانوس عباسی است** نور وز جهان افروز این سال همیون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال اتفاق
افتاده خسرو سیاره کان که قلعه گشای طارم چهارم است برج حمل شبیه دلو و حوت را سپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای
حمل افراخت و شاه انجم سپاه و الاجاه در اردوی گردون اشتباه در پای قلعهٔ ایروان نزول اجلال ارزانی داشته شهریار
معاصره بجهة هجوم لشکر برودت و شدت زمستان و دو سربی و در کار کرد نشیمنها از خانها افروختا حکم فولاد اکبر داشت چندان کاره
از پیش نرفته بود در هنگام که شهسوار گیتی خرام جهان بیما یعنی خورشید عالم آرا با شکوه و عظمت و اقبال از گشتن برج الحوت بیرون خرامید
کمند رزین تارینه بر تسخیر قلعه و وحدت آباد جهان انداخته افروزیا دو در کار قدری روی بانحطاط آورد و قصه گشت یان این و وبا

حلوه گری آغاز نهادند و زمان آن بامان معرکه بنوروز بهادران موکب اقبال اثر از شهر کرمت جهت بریان شبه برامیم قلعه کری پرداختند
و قلعه و نوب قلعه کوب بزرگ که هر یک بسنگ بن بوزن تبریز سنگ می انداخت ترتیب یافت و برای جهان آرا بر قلعه
انداخت که تخت در مضیق ساکنان حصار جدید بسیب پیش آورده متوجه قلعه تسخیر مضیق کردند و بر دشتی متصل قلعه تر ساکنان
افتاده و تو پخانه بیک باجمعی از غلامان و شکچیان خراسان مقرر فرمودند که از جانب باغ حصار جدید سیبه پیش برند و محافظت
جانب شمال قلعهٔ عتیق که سیبهای قورچیان بیک و غلامان بود بحسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض گشت و کبیه در
را بطرف شرقی قلعه عتیق که مقصود بیک ناظر و جمله بیوتات شاهی باتفاق قلی بیک میر باشی شکچیان با قلیی متفق بوده راه نصب نموده
و امیر کونه خان که از قزلباش آمده بحکومت ایروان با وا نامزد شده بود قرار یافت که در جانب شرقی با این قلعه جدید برابر برج
سنغدر کهن معظم بروج قلعه و دار الشفاء آسمانی داشت حواله ترتیب دادهٔ بای جلادت و مردانگی از آن طرف پیش نهند و قنبر بیک سیلحدار باشی
کوزی یوکهو با جمعی از دلیران بکار جانب شرقی قلعه جدید مقرر شده و از برج بزرگ که رکن طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه
اهتمام قورچی باشی و قورچیان اهتمام و از گرخت و یکتوب را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر قلعه سوای جانب غربی که رود
خانه زنگی چای مذکور مشهور است بکر و در آنجا و سیبه از آنجا آوردن متعذر بود بهادران کار در استحکام یافته قلعه را مرکز وار در میان
گرفته شده و هر یک از سرداران مورچل خود را استحکام داده حواله آنرا ترتیب دادند و خاک پیش برده در خاک چون کوه الوند
به دیوار حصار رسانیدند نقبها بر زیر برج و باره زده رخنها بضرب توپ در برج افتاده بسیاری از بنگجیان و سایر شفقان
آذر سیب لشکر راه عدم پیش گرفتند کار بر محصوران تنگ شده تزلزل و اختلال تمام بحال ایشان راه یافته و اسباب یورش
قلعه جدید از هر طرف دست بهم داده بهادران قلعه گشا و دلیران رزم آزما آماده آن کار شدند اما حضرت اعلی در امر یورش متردد
و متفکر بودند بعضی از آن ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و ایشیک آقاسی باشی و غیرهم اراده یورش داشتند و بعضی دیگر بتوقف حکم نموده مدتی چند
مدت ده روز این معامله معوق مانده این گفتگو در میان بود چه محقق بود که جمعی از جوانان کار آمدنی بضرب تفنگ و توپ تلف گردند و العیاذ
بالله اگر هم تسخیر درین یورش صورت نپذیرد محصوران خیره گشته کار دشوار و در از کشد و در آن چند روز که در پیرون
این گفتگو بود و مبان قلعه جدید اکثر خاک را که بر دیوار رنگیه داده بودند با دزدی کشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت
بنفس نفیس خود بسیبها تشریف برده برای العین مشاهده نمایند و در رخنها نموده با آنچه رای عالم آرای خاقانی که مهبط الهامات
سبحانی است اقتضا فرمود جانسپاران عتبهٔ اقبال را بدان مأمور گردانند که طاقت کداری کرده بیان جان لسته مردان اقدام
نمایند هر چند این گونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم و احتیاط الذر پرده نظر جلوه گاه ظهور نمی آید از محصوره و قلعه فتح نمی قلعه
احتراز نمی فرمودند بدبل و بامداد بروج با قلعه که آسمان قلعه و قرب عرش دلنا قورمنی تشریف برده مساعی جمیلهٔ هر یک از بندگان درگاه
را که در حضرات مرحوم بلطف آورده بودند خاطرنشان شدند و ملاحظه اوضاع سیبها کرده چون کار نزدیک رسیده بود
بتجویز یورش نمودند تاریخ روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ذی الحجه امرا و عساکر نصرت اعتصام که بتسخیر قلعهٔ جدید مامور بودند با سپاه اجل مشغول
و منتظر آن بودند که هر کام از جانب اثر فراسیاره شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند و چندان جمعیت و انبوه مردم در سیباها

که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نماند شد از موقف جلال بحکم قضا جریان برین جمله منجر شد که در هنگام
یورش چاکران فراز دشب مردانگی مردم سپاه جانب قلعهٔ عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده توپ و تفنگ بسیار انداختند اما
از جای خود حرکت نکرده قدم فراتر ننهادند که مستحفظان آن قلعه نخود در ماندند از ایشان مددی بمردم قلعه جدید برسد و قریب طلوع
صبح صادق کرنای نواخته و صورت انداختند افواج قاهره هر یک از مورچل خود بسر برج و باره دویده از رخنها که مدید بود
بود داخل قلعه شوند درین شب رومیان از بارقی شورش و غلغلهٔ عظیم زیاده از شبهای پیش حزم و احتیاط ورزیده تا صباح
در برج و باره پاس داشته آماده مصادمه و مدافعه بودند از اتفاقات حسنه که تایید ایزدی عبارت از آن است قریب به نصف
شب هوا تیره گشته غمام سیه فام روی فلک تیره و تار کرده شده باران عظیم باریدن گرفت در مورچلها آب چندان
روان شد که از کثرت گل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره امضای این عقده تاخیر افتاده دران شب دیگر
هولناک مقتضیه یورش صورت نبست اگر چه ظاهر پرستان عالم صورت آن شورش هیچ فایده ندانسته راه ظفر و مایه تعویق
فتح حصار دانستند اما بر دوربینان عالم معنی ظاهر بود هر قطرهٔ آن از سحاب اقبال نیران بوده و چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن
منطوی شب دیگر که جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت مآثر در مورچلها جمعیت و ازدحام نموده
آماده یورش گشتند و رومیان بطریق شب دوشین تا نصف کما ینبغی بلوازم حزم پرداخته و پاس داشتند الا نصف لیل
از آثار و علامات چنین معلوم میشد که در برج و باره کسی کم مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند و قریب بطلوع صبح صادق
که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود دسته داران قزلباش یکدیگر را خبردار کرده بیکبار از جانب سیبه قورخانه
عظام کرنا نواختند از اطراف و جوانب پا بر روی خود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از جنود قزلباش مملو یافتند و از ستیز و
آویز عاجز گشته بالضروره بکمال اضطرار روی بجانب قلعه عتیق آورده و از اجل هر یک که تاخیری بود خود را القلعه
بهم جا یافته از ورطه هلاک بساحل نجات رسانیده تیغ بیدریغ دلیران قزلباش آغاز سرافشانی کرده در اندک زمانی قریب
به دو هزار کس بعضی بشمشیر آبدار و برخی امان خواسته حلقه اسیر گردیده اموال و اسباب و اساس ایشان
عرصه نهب و غارت گشت و چون حصار مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردیده دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیش از اطراف
سیبه پیش آورده قلعه عتیق را دایره وار در میان گرفتند و خوف و هراس بر ساکنان آن قلعه راه یافت
مهما امکن در حراست قلعه سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در سه روز سیبه بکنار حصار
حاجی رسانیده آتش بدروازه شهر حاجی زد و از طرف شرقی غلامان خاصه شریفه و آقایان بیوتات و تفنگچیان
و بانقب و تعجیل هجوم آورده بشهر حاجی در آمدند و حارسان شهر حاجی که اسیر و از دست از محاربت و محاربت باز داشته
بقلعه گریخته و امیر گونه خان بر برج سعدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار و حملات مردانه
که از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه وار بران برج دست یافته اهل قلعه از همه طرف عجز و بیچارگی خود را برای العین
مشاهده نموده عقلای آن قوم بعد الیوم طاقت مقاومت و قلعه داری در سپاه خود ندیده استیمان را اهم لوازم دانسته

شریف پاشا [illegible] آقا امام [illegible] بخدمت اشرف فرستاده که اگر عنایت شهریاری شامل حال محصوران گشته رقم عفو
بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان کشد در بام محاصره [illegible] باشد و در اداب چاکری و طریق خدمت گذاری و پاس حق نمک
ولی نعمت [illegible] عموم قلعه [illegible] پادشاهی [illegible] کرده قلعه را تسلیم [illegible] و حضرت [illegible] از شمول عواطف
والطاف جبلی [illegible] از محاربه و یورش و خونریزی [illegible] و جواب [illegible] شریف پاشا را
[illegible] یوزباشی [illegible] ترکمان [illegible] فرستاده [illegible] که از وجود [illegible] شریف پاشا
[illegible] عواطف و مراحم [illegible] اهل قلعه [illegible] سعادت [illegible] در یافت [illegible] آن
جماعه [illegible] خبر [illegible] در [illegible] میدان [illegible] قلعه [illegible] پاشا
دران قلعه بود جمعیت نموده [illegible] جدال [illegible]
[illegible] آقایان [illegible] توپ [illegible]
و جنگ و جدال [illegible] حقیقت [illegible] و چون در عالم حساب [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] فرمان [illegible] در حصول مقصود [illegible]
دور از [illegible] فرمان [illegible]
نافذ کرده که چون [illegible] اعتماد [illegible]
کار بر محصوران تنگ ساخته توپ [illegible] آتش [illegible] برج [illegible]
[illegible] اهل قلعه [illegible] خوف [illegible] از برج [illegible]
[illegible] اقبال شاهی [illegible]
[illegible] بیرون می انداختند [illegible] محافظان [illegible] لشکر [illegible] برج و باره [illegible] عاشورا
[illegible] سید الشهدا [illegible] عاشورا [illegible] محصوران [illegible] شورش [illegible]
[illegible] خواب غفلت [illegible] شریف پاشا
روز عاشورا که مقتل سید الشهدا بود و حضرت [illegible] و [illegible] پوشیده [illegible]
مشغول بودند شریف پاشا [illegible] عباس
شهدای کربلا [illegible] آنکه [illegible] قلعه [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] شهدا [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] غلام خاصه شریفه [illegible] غلامان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] پاشای مذکور با اهل قلعه بیرون آمده [illegible] سلطنت
هر کس [illegible] شود

و حسن آقا منقضی المرام بقلعه رفته محصوران که از عظمای آقایان و زعماء چاوشان و ینگیچریان و سایر لشکریان منصور حصار
در کمال آراستگی و پراکندگی مانده بودند در کمال خوف و هراس از تنگنای محاصره نجات یافته بیرون آمده فارغ البال
در صفحها آرام گرفتند و فرجعا بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقه کلید بر قلاع شیروان و آذربایجان
بود بمحض تأیید الهی و امداد جنود غیبی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده و رومیه زندگانی را غنیمت شمرده وطمع تعلق از ممالکات
خود کرده بودند اما همت بحر خاصیت خسروانه کل ممالکات خود کرده بودند آن طایفه را بدیشان مسلم داشت و رومیه
بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در مخیله ایشان خطور نمیکرد قرار دادند که پیشکشانه این عاطفه که علاوه جان بخشی شده بود
قبول شکرانه مذکور کرده طوغا و غنیمت دوازده هزار تومان عراق در میان خود قسمت و تسویه کرده بنظر اقدس اعلی
گذرانیدند و حضرت اعلی چون ایشان را بجان و مال امان داده بود قبول شکرانه مذکور نمودند عظمای رومیه تصور کردند
که آن مبلغ در جنب همت بحر خاصیت قلیل است سخن از زیاده میگفتند و حضرت اعلی اصلا قبول آن پیشکش نکرده و بدان طایفه
عطا فرمود و شریف پاشا و محمد پاشا و ولد خضر پاشا و بعضی از خواص هر یک مجموعی از اسب و یراق و تحف لایق بنظر
اشرف آوردند حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر ایشان از پیشکشها دو سه راس اسب و دو سه ثوب زره و یکدو قبضه تفنگ فرنگی
و امثال آنها برداشته همه را بایشان بخشیده از ظهور این عاطفه علیا که در نظر ارباب تعلق بسیار مجهول بود اعلی
آن طایفه که برهم زده حوادث بود از امید یافت شریف پاشا اصفهانی الاصل است که در آغاز جوانی و تقدیرات
آسمانی بولایت روم افتاده بعد از طی مراتب نوکری در خدمت پادشاه ترقی کرده بپایه عظیم پاشائی و پاشاهی رسیده
بود اظهار تشیع فطری کرده اراده توطن مشهد مقدس کرد و مجاورت روضه رضا امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا
نمود که در اواخر عمر در آن روضه بهشت آسا اسباب جمعیت عالم معتبر سرانجام داده کامیاب دولت ابدی گردد
لهذا اول از فرزندان و اموال و اسباب که در روم داشت برداشته توفیق ادراک این سعادت عظمی دریافت
و با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند و از آن مقصد اعلی گردیده و عاطفت علیای شاهی هر سال مبلغ
عشرت نقد و مواجبی پانصد خروار شتری غله بجهت معاش او مرحمت فرمودند و او در حضر ساخته که در ایام
منبر که بدستور سایر خدام والا مقام در روضه مقدسه خدمت نماید و محمد پاشا و ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته
بجانب روم رفتند و حضرت اعلی صفرقلی بیک چکنی با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایشیک آقاسی باشی اردو
رفیق آن جماعه ساخته که ایشان را تا قلعه قارص که در تصرف رومیه است رسانیده سلامت برسانند که مبادا از اجامره و اوباش
بجهت اخذ اموال آسیبی بدیشان رسد صفرقلی بیک مذکور و قورچیان چکنی ایشان را از محال مخوف گذرانیده بازگشتند
علیخان بیک ایشان را بقارص رسانیده رومیان که در قلعه قارص بودند در برابر خدمت علیخان بیک را گرفته
تا آمدن جغال اغلی سردار در قلعه بقید محبوس نگاه داشتند شرح آمدن جغال اغلی و قضایا که در آن حین روی نموده
مرقوم خامه بدایع رقم خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن ولایت بامیرگونه خان قاجار تفویض یافته

الکای نخجوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شد و فرمان و آنچه و تخصیص سلطان سعدلو و آرپا است و امرا و اکراد و شاهی
سیون شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیک و قوچی بیک ولد شاهقلی بیلبان جکارلی و قلیچ بیک دنبلی و جمشید
سلطان دنبلی و منصور بیک محمودی و الوند و بولادات مناسب مرحمت شد و از سلاطین گرجستان کرکین خان ولد
سایمون و لسکار بیک بجهت آنکه بیشتر با رومیان قلعه تفلیس و غنقه درت دراری تملکات او کنند حضرت اعلی الطاف یافته
عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سربلند گردیده و غریق بحر احسان متوجه گرجستان گشت
الکسندرخان میخان در اردوی معلی بود و رایات جلال بعد از فراغت مهمات سعد و انتظام امور صرفه از پای قلعه بجانب
در قراباغ بملغ نزول اجلال واقع شد **ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسینخان زیاد اغلی صاحب قاجار و انجه میب**
اوردو میه توزنت باب چون در زمان شاه جنت مکان حکومت الکای گنجه و امیرالامرائی قراباغ بخانواده زیاد اغلی
قاجار تعلق داشت در ایام دولت روز افزون شاهی از او بجاقات زیاد اوغلی حسین خان مشمول تربیت شاهانه گشته
اورا قراباغی خطاب میفرمودند و در هنگام بابا و دارائی آنسرا با معزز و سربلند بود و در هنگام که موکب جهان
گشا بصوب آذربایجان در حرکت آمد منشور عاطفت باسم او عز صدور یافت و بدین منصب والا نوید دادند و مقرر شد
که بقراباغ آمده محال کنار ارس را ضبط نموده هر گاه رایات منصوره متوجه تسخیر آن طرف باشد بموکب همایون پیوندد
و تا آمدن او امیرگونه خان را بنوعی که قبل از این بتحریر پیوست بدان صوب فرستاده بودند که با فوجی از جنود آن طرف
بدان خدمت قیام نموده بعد از وصول حسین خان بپایه سریر اعلی آمد و چون امیرگونه خان بانجه و در ...
و پل خدا آفرین عبور کرده متوجه قراباغ شد و جمعی کثیر از ایل و اوبماق قاجار و ترکان که از آغاز دولت از قراباغ شاهی سیون شده
بر او جمع آمدند و با او باصابت رای و حسن تدبیر او از جد آثار رشادت و اقتدار ظاهر ساخته غالبا در آن طرف آب ارس نشست و الوان
تعیین کرده قراباغ ... رومیه و فاتحان ... دست برد ... در رسید بعد از آنکه حسین خان
قراباغی به آنجا رسیده حقیقه آمدن او معروض پایه سریر اعلی گردید و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان
پیوسته قراباغی در آن طرف آب در یورت قورلوجای رحل اقامت انداخته بضبط و ربط سپاه و رعیت پرداخت و حسین خان
نوربنجا عمده دلیری و مردانگی انصاف داشت اما بسیار متکبر و خودرای و بزرگ منش بود و از باده غرور و نخوت سرمست شده
و در حدوث وقایع خودرای بود و از فنون مزاج گاهی بکمال الامیت و فرزندی پیش آمده گاهی دیگر با امرا و مردم ... سلوک تکبرآمیز
سلوک مینمود و از عجب و غرور بنجاهی که داشت حساب از رومیه قراباغ نمی گرفت و چنانچه شایسته سرداران با رای آگاه است
بلوازم حزم و احتیاط نمی پرداخت تا آنکه حوادث روزگار قدری او را از مستی باده غفلت بهوش آورد و شرح این ...
آنکه داود پاشا که بکلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود و بعد از زمستان و سورت سرما که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان
مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ و آنچه بود بر جمع آورده و از لشکر شیروان نیز با او پیوسته و بعزم دستبرد و استقبال
حسینخان و لشکر قزلباش که در قورلوجای اقامت داشتند با سواری هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آنصوب شدند و ...

در اثنا قراولان حرکت رومیان بقراباغ بحسین خان رسید ایل و الوس و اغرق را در یورت گذاشته با لشکر و سپاهی بی کم
کیفیت و کمیت لشکر و توابای خود باز رسید بعزم رزم مخالفان باستقبال نموده چنین غرّیه و رفتن را باثبات قدمی در کارزار
نمود چون تقارب فئتین روی نمود بعد از نوبت جنگ با امرا قسیق شروع در مشاورت و کنکاش نمود و بعضی از امرا گفتند
که پای امرا اشرف و خمسه محاربه بجنگ دلیری کردن خوب نبود و جمعی دیگر گفتند که در اول حال جای ملاحظه بود اما حالیا عنان
از جنگ کشیدن نوعی از هزیمت و تفرقه بحال ایل و الوس راه یافته اردو بغارت میرود و حسین خان از فنون نزاع تعبیرا
کرده بجنگ کردن رای صواب شمرده اردو و ایل و الوس را حصه داد که بکنار آب رفته از پل خدا آفرین عبور نموده
در محلی که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند و هر کس اسب بیرون داشته باشد همراه شود و دوازده کس خود با لشکر و سپاهی
بآهستگی طی مسافه نموده بکنار آب روند و درین اثنا معلوم شد که جماعت دو توک قراباغ و جمعی شده لشکر رومی را که برسر
قزلباش می آورند و چون اکثر مردم روی براه جنگ آورده بودند از سپکی در میان ایل و الوس و لشکر افتاده شورش عظیم واقع
شد و گاه هزیمت پیش گرفته سپاهیان و مردم ایل و الوس که اکثر از جماعت دو توک بودند بخیال آنکه تمام اغرق بتاراج رومیان
خواهد شد پیش دستی نموده دست بغارت و تاراج یکدیگر برآوردند و بسیاری از اموال و اسباب بغارت رفت و حسین خان
و امرا اندک مردمی مانده بودند که طلیعه سپاه مخالف نمودار شد که بقاعده دو توک شایسته صف نبرد آراسته با آیین
جنگ بحسین خان و سپاه قزلباش نزدیک شدند در ینوقت رستم سوکمن گفت ولی این بود که حقیقت آمده بودیم دل را کرم
الهی بسته یم تا آنچه خدای خواسته باشد بحیز ظهور آید چه جای جنگ منهزم شدن بدنامی تمام دارد و جور و عتاب شاه را خواهیم
اگر صلاح باشد یکبار بر خود را بمخالفان زده دست و پایی که مقدور باشد بزنیم و سپاهیانه حملی کریزی کرده باشیم که بار دیگر
در خدمت اشرف و میان قزلباش بحسن وجه و دلی منسوب کردیم و عرق شجاعت و مردانگی حسین خان نیز بحرکت درآمده
با وجود آنکه اندک مردمی با ایشان مانده بود قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد استاده سایر مردم را که بر دوش
رفته خود را با میانی رسانند و چهارصد پانصد نفر از دلیران رزم آزمای با حسین خان و امرا ثبات قدم ورزیده در برابر صف هزار
کس صف کشیده بجنگ مشغول شدند و رستم سلطان سوکمن که جوان شجاع و دلیر و مردانه بود قدم جلادت پیشتر نهاده با اقدام جگرخواری
مردانه کرده فوجی از رومیه را در میان گرفته و زخمی چند قوی یافته بود که گرفتار گردید و بعد از گرفتاری او حسین خان و معدودی چند
از غازیان که ملاحظه ننگ و نام مانده بودند شبه آغاز نهاده و تیر باران عظیم کردند و با ظفر ده چهار خون آشام مخالفان را از تعاقب
در باب هزیمتی باز داشتند تا بی ممند رومیان را بخود مشغول کرده … که اهل ایل از هزیمت از تعب و رنج نجات یافته
بیرون رفتند و حسین خان نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیرانداز از آنجا آنکه قلیل سپاه بیرون رفته از آن جمع والبته
از سپاه قزلباش زیاده از چهارصد نفر ضایع نشدند و رومیه جلادت و مردانگی حسین خان و شدت محاربه فوج قلیل از مبارزان لشکر
اقبال اثر را بمشاهده نموده دانستند که قدرت ندارند در رسیدن و دست درازی نمودند رستم خان را کشته نموده جرات پیش آمدن نکرده اند از
هم اینجا طبل مراجعه کوفته باز گردیدند و پاشا رستم سلطان را تعظیم و تکریم بسیار نموده جراحات را معالجه و بهمراهی او … و در قلعه

کنجه نگاه داشتند حسین خان و رفقا که بکنار آب رسیدند اکثر اغرق بباد غارت و تاراج درآمده و تفرقه بحال مردم راه یافته
بود روز دیگر که مراجعه رومیه تحقیق پیوست خاطر از آن ممر جمع کرده در محلی مناسب فرود آمدند و جمع آوردن مردم ایل و الوس
و تفحص احوال غارتی پرداخته مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خیمه و خرگاه که از سرکار امرا و بغارت رفته بود بدست
درآمده بصاحبان استرداد کرده نقود و اوانی و طلا و نقره و نخفیات بسیار از میان رفت و حسین خان با کمال خجالت و شرمساری
شرح این واقعه را بپایه سریر اعلی عرض نموده و استمداد کرده که بگنجه رفته تدارک این قضیه پردازند و حضرت اعلی چون بر وفور شجاعت
و مردانگی و دلیری او اطلاع داشتند و وقوع اینحال را محمول بر ملاحظه و اقتضا و قضا حواله کرده منشور استمالت باسم او در قلم آورده
بسبحان دل آویز خاطر آسوده گردانیدند و اطمینان دادند که آری در عالم سپاهی گری ازین نوع حظها بسیار واقع میشود
و تدبیر عقلای صاحب رای رو بکار مخالف تقدیر می افتد و در معارک کارزار گاه فتح و نصرت و گاه هزیمت و این امور محتاج به
ثبت و چون هنوز تسخیر قلعه ایروان نشده بود عساکر منصوره بدان مشغول بودند رای جهان آرا در ان هنگام در مقام انتقام
در نیامده مقرر گشت که حسین خان بتدارک اختلال احوال خود و غازیان و ایل و الوس پرداخته بحال خود باشند که بتوفیق
الهی بعد از فتح قلعه بانچه مقتضی وقت باشد عمل نماید **ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال به سرکردگی قورچی باشی بقراباغ و تاخت و تاراج
نمودن و بازگشتن** بعد از آنکه قلعه ایروان فتح شد فتح یافته … خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار
گرم بود و دران ایام توجه موکب همایون بان طرف مناسب نبود و کیفیت قلعه و سنگر و شهر … در دست رومیان مانده
بود که بعنایت همایون مهما امکن از لوازم بود احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود
که فوجی از سپاه ظفر پناه را بجانب قراباغ فرستند تا کنجه رفته اگر رومیان بیرون رفته بجنگ پیش آیند با نظر
تیزی بمحاربه قیام نموده جزای ایل و الوس گرد … نمایند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر کنجه
و جمعی از مردم دو توک ایل و الوس که بهواخواهی رومیان در ان حدود توقف نموده تا غایت با ان طرف مانده
باشند قتل و غارت نموده محصولات و صنایع را نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات
سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغت یافته باشند عنان عزیمت بتسخیر الولایت معطوف کرده بدین عزم درست ذکر
صاحب الله وردی بیک قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از امرا و فوج جهان عساکر نصرت نشان کرده بدینجهت مامور
فرمودند و او با سواری پانزده هزار کس از جنود مسعود روانه قراباغ گردید و چون بحوالی کنجه رسید رومیان نیز جمعیت
نموده بخیال مقابله و مقاتله از دیوار و بست شهر بیرون آمده صف آرای گشته رومیان با جر … و تیراندازی آغاز
نموده … نمودند اما چون چشم ایشان بر فوج بزرگ افتاد و طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده روی هزیمت
بجانب قلعه آوردند و در روب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب
دشمن کرده و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و برخی اسیر و دستگیر شدند از جمله گرفتاران کنجه حسن نامی بود از معتبران
رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مامور نبود در محلی مناسب نزول نموده

نامه ... بر روی لشکر ظفر اثر قزلباش ساخته بغارت اطراف و جوانب پرداختند و چون ظفر شده آن حوالی را بجا رو غبن غارت رفته بعزم سپاه

و کوتغند و وشته و اسلحه آورده و بسیاری از نسا و صبیان را باسیری گرفته روز سیوم نوای کوچ در دادند و قرین نصرت

معاودت نموده تا منزل یورت قرچ بلاغ مضرب سرادقات جلال بود که قورچی باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده سرهای قپلان و اکثر سپاه

بنظر اقدس در آوردند و صدمات ایشان مستحسن افتاده اما اسیر بودن نسا و صبیان مسلمان که از عام مومنین گروه بودند حکم شد که

اساری آزاد و مراد باشند و چندکس که مهمان اسیر نموده بودند مورد غضب و سیاست پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و داد گستری

بقرچ بلاغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود بار دوی معلی آمده اسیر خود را گرفته برد و سایر غنایم که بقیم آمده بود بالسویه بر لشکریان

قسمت شد و کوچک حسن باینده خان مهردار سپردند که بطریق مهمان نگاهدارد و مدتی در خانه خان مشارالیه کامیاب عزت و حرمت

بود اما در حینی که جفال اغلی سردار آمد از خدود و قارص فرار نموده بروم میان پیوست و شرح آن قضیه در محل خود ثبت کلک خواهد یافت

ذکر آمدن اوزون احمد و جمعی از بغداد بقصبه قمر و جمعی لشکر و محاربه نمودن امرای آن سرحد با او و ظفر یافتن امرا

در آن ایام که ییلاق قرچ بلاغ موضع نزول رایات فتح آیات بود از جانب همدان خبر آمدن اوزون احمد و لشکر بغداد بآن ولایت رسیده متعاقب قاصدان تجسس پیام

رسیده خبر فتح و نصرت عساکر ظفر مآثر آن سرحد و گرفتاری اوزون احمد رسانیدند و کیفیت واقعه چنان بود که بعد از آنکه اسعد بیرون رفت

و امرا از بغداد و مراجعت نموده الکا میرعماد الدین و الدین میر ... که در سنقر و ... تابع بغداد بوده متصرف شدند و بار دیگر

معلی پیوستند اوزون احمد را بخاطر رسید که چون حسن خان حاکم قمر و جمعیت لشکر در رکاب اشرف و حاکمی در همدان غیبت و اکثر

خالیست با عساکر بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نمایند که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم تلافی که از آوازه توجه

لشکر عراق و عجم بهم بر آمده لشکر قزلباش را دل گرانی بهم رسد و در کسب تسخیر قلاع آن دیار بجان کوشیده روی بجرات و ...

آوردند و بدین تکیه خدعتی منظور انظار ... شاهانه خواندگار روم گشته بخلافت که قبل از این از وجه در باشد بوده ما نفذ نکرده ... ...

که کار بر داران عالم غیب که اسباب دولت روزافزون را سرانجام میدهند اول برنج بدخواهان می پردازند محمد بیگ نامی را که در ...

مرتبه پادشاهی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته با ده هزار نفر از تجنده بغداد سوار و پیاده الوار و اکراد که بطمع نهب و غارت با او

بودند نیز بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آوردند امرا و قزلباش قاسم سلطان ایمانلو فغان و شاه علی سلطان خدابنده ... و حاکم

و ... در آن سرحد بودند از آمدن رومیه خبردار شده قاسم سلطان کس بجانب لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاد

او را از این واقعه خبردار نمود حسین خان بلا توقف با یکهزار نفر از ایل و قبایل الوار ببرق باد متوجه آن صوب گشته بقاسم

سلطان ملحق گردیدند و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماهی دشت که عبور رومیه بر آن جا واقع میشد در حرکت

آمدند و بالوسات و احشامات سپاهیان قمرو و جمعی لشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد بعزیمت دفع مخالف

متوجه شده بلشکر ظفر اثر بپیوندند با جمله سه هزار کس از افشار و الوار و سایر جنود ظفر ورود فراهم آمده بجانب دشمنان ورده کنکاش ...

برجنگ قرار یافت و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت عساکر مخالف اندیشه نکرده تکیه بر الطاف الهی و برزوی اقبال بیزوال شاهی کرده

بمقابله اعداشتافتند و در زمانی نام محلی از نواح درشگ ... ... لشکری ... دو سرداران لشکر منصور قرار داده که چون

لشکر مخالف پیشتر است چنانکه بکیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع شود دلیرانه از کرده راه بر صف سپاه آخته بقاعده و آداب جنگ

صف آرا گردند القصه افواج قاهره دو گروه شده یک گروه قزلباش که در یکی قاسم سلطان و ... شاه علی سلطان و یک گروه

الوار که سردار حسین خان روی بمخالف آوردند از طرف اوزون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده از اردوی خود

در مکانی که فرود آمده بودند گذاشته با سوار و پیاده تفنگچی و کمانداری که همراه داشت از اردوی خود بیرون آمده صف سپاه

آراسته آماده پیکار گردیده و دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف

جلوریز بر صف سپاه تاخته بران فرقه گمراه حمله آوردند و رومیه را در اول حمله پای ثبات از جای رفته دست از کار زار

تاب صدمه دلیران جنود اقبال نیاورده عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند اوزون احمد خلف در معرکه ثبات قدم ورزیده و هرچند خواست

لشکر را باز دارد فراریان مانع آمده بجنگ ترغیب نماید میسر نشد و چون مردانه قامت قوی هیکل سنگین بود از معرکه بیرون نتوانست رفت

و در هم آنجا دستگیر گشت و تا سواری دو هزار کس از رومیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشتند و در حین تعاقب که دار الوار اردوی

رومیه افتاده و بنهب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و قزلباش بقدر مقدور کوشش نموده کمال مردانگی بظهور آوردند و غنایم

موفور بدست سپاه منصور افتاد و با مجله خاطر مردم آن ولایت از سپاه رومیه که بهر جزو این واقعه بود اطمینان یافته آسایش ...

تمام در آن سرحد پدید آمده امرای عظام اوزون احمد را با سرهای قپلان و سایر گرفتاران بمصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستاده

و از جمله غنایم آنچه نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال گردانیدند و در حینی که رایات نصرت آیات در قرچ بلاغ از ییلاقات

کوچ کرده بود اوزون احمد را دست بسته با نفایس غنایم بنظر اشرف در آوردند از آنجمله چند راس اسب انبغری بود و دیان بدو ...

نژاد همه بارفتار بود که هر یک در حسن صورت و خوش اطوار و در روند یکتا و در آفاق بود چنانچه شاعر در وصف آن

گفته ... اعضاش هم سبقت از پیش کفل رفت از پی بدن خویش و حضرت اعلی بنظر توجه و التفات با اوزون احمد

نگریسته امر فرمود که دستهای او را که بسته اند بگشایند و بلطف کلمه بار در نشار فرموده که تو با پیغام داده

بودی که بنده و دولتخواه شاهم و شهر بغداد را بجهة آنحضرت ضبط کرده ام و هر کس اشاره میشود سپارم و ما نیز وعده کرده

بودیم که هرگاه فقه اخلاص و ربوبیت امتحان تمام عیار بیرون آید مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت و تو از آن اراده

پشیمان گشته بوعده وفا نکردی ما از وعده التفات و شفقت پشیمان نیستیم با وجود جرات و جسارتی که از تو صدور یافت

آنرا منظور نداشته و بوعده وفا نموده ترا بغداد میفرستیم مشارالیه بر خجالت مبتلی گشته و بزبان مسکنت معروض داشت

که اگر عنایات شاهانه زلات این بنده گنهکار را عفو نموده جانبخشی نماید باشکرانه این موهبت مدت العمر سر از چنبر بندگی

و طوق فرمان بر نیارم بغداد را بهر کس که اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب اشرف غاشیه بندگی بر دوش

گرفته بمراسم بندگی و جانسپاری پردازم حضرت اعلی او را بابو الخیر شاهانه اختصاص داده بحسین خان حاکم قمرو سپرد

که مهمان او باشد و بعد از چند روز که از محنت راه و مشقت بند و زنجیر آسوده گردد یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت

انصراف نموده بهمراهی ... زمان حسین خان روانه مقصد فرمودند و بحسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ اوزون احمد

مردانگی کرده بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و آفرین گردیدند اما او و ذن احمد چون به امیر رفته بود بمطلبی که داشت فایز گشت
و از قضای آسمانی در راه مریض گشته چون بقصبه نخجوان که از قصبات مشهوره آن ولایت است رسید رخت حیات بسرای
آخرت کشید و ملازمان حسن خان که همراه او بودند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نعش او را به بغداد برده بخاک
سپارند که او را امانی مقدمه آنجا سپارند و فرمان عاطفت و منشور استمالت بنام محمد بیک ولد او عز صدور یافت شمه
از مراحم و الطاف پادشاهانه که شامل حال او گشته بود در آن منشور اقبال درج شد اما احوال بقیة السیف سپاه بغداد آنکه بعد از انهزام
شکسته و پریشان حال بشهر درآمدند و محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه کردند و جنود بغداد را مجتمع و متفق ساخته خود را محمد پاشا نام
کرده بر حکومت آن ولایت رقم اختصاص کشید و حقیقت گرفتاری پدر خویش را بدرگاه پادشاه روم عرض نمود خاطر دلجویی کرده
ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان پادشاهی و منشور ایالت دارالسلام بغداد بنام او فرستاده
و او در حکومت آن ولایت تمکن نیافته با ایستادگان پایه سریر اعلی از راه خلاف و نفاق پیش آمده چون از پدر و پسر خودسری بظهور پیوسته
بود ارکان دولت آل عثمان نیز خایف بوده و بر متولیان عراق عرب تحکمات نموده مصادره میکرد و بجهت خود لشکر خاصه کرده در میان
رومیه تنگمن معروف بسپهر رسانیده و با لشکر بغداد و قول پادشاهی احتیاط زده کار نمی نمود و او نیز بطریق پدر تابع نیافته با مردم
ستمکاره و عمر ناپایدارش بسر آمده دوسری شده و چنانچه از کلام آینده بظهور میرسد

ذکر بعضی حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جغال اغلی بسردار سمت ظهور یافت

در ایام بهجت فرجام بهار که هنگام نزاهت و خرمت است اردوی کار حضرت اعلی شاهی
ییلاق کوکچه تنگیز که فی الواقع بلطافت هوا و عذوبت ما و کثرت ریاحین و ازهار چشمها و خوشگوار و ترشح ابر در پرسش بطارت گلزار
جنان است در عشرت ییلاق عشرت پیرا بوده بنشاط و سیر شکار میپرداختند و محمد معصوم خان بکری ایلچی پادشاه عالیجاه فرمان
روای ممالک هندوستان را که بخدمت آمده بود رخصت انصراف ارزانی داشتند و روانه هندوستان گردانیدند و هم چنین
امرا و اکراد که در پایه سریر اعلی بودند خصوصا غازی بیک بکلاری و مصطفی بیک محمودی رخصت یافته با الکا خود رفتند و از سوانح
آن ایام آمدن پسران داود خان ولد الکندر خان است که قبل از این پدر را بی اختیار کرده قایم مقام شده بود و آخر از عمر و دولت
برخورداری نیافته باجل موعود فوت شده و از او دو پسر مانده بود که بزرگتر را طهمورث و کوچکتر را کسشین میگفتند باتفاق بعضی
محدرات سیار آن سلسله باردوی معلی آمده بملازمت اشرف مشرف شدند و دیگر از سوانح انتقال ایلغار نمودن الله وردی خان قورچی
از امرا و عساکر نصرت نشان است بر سر احمد پاشا جلالی و شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا جلالی از جمله ملازمان جعفر پاشا حاکم
تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا درآمده بالتماس و استدعا حاکم وان شده بود در حینی که طنطنه اقبال شاهی و نهضت موکب
همایون اعلی در آذربایجان بلند آوازگی یافت احمد پاشا از ایروان معزول شده بود و تمکین حکم پادشاه خود نکرده
باز خواست و دست درازی بدیگر ولایات قریب نموده بجهت سر اختلاط دو طوار والیان دا نخده تا دیار دیگر متصرف شده
و لشکر و حشم بسیار بر سر خود مجتمع کرده محالی را که ضبط شوکت کرد اطراف و جوانب آنرا بجاروب غارت روفت و انجه
آورد بلشکریان و لوندات بهره داد که از اطراف جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند صدای این تقریر بار دیگر مسموع شده

ملازمان او به دارالسلطنه رسیده بود بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان پادشاه اظهار دولت
خواهی او کرده بخان کذب آمیز عرضه داشت خانواده عثمانی صلاح وقت در اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیده بنوعی
تربیت و ملاطفه خاطر او را مطمئن ساختند و او پیشتر از پیشتر اقتدار یافته زیاده روش پای نخوت و غرور
مرد افکن بود خودسری و خود رایی پیشه کرده و نسبت بملازمان عتبه اقبال شاهی نیز از سلوک ناهنجار بظهور میرسید
و بطمع مال و آزار و اضرار تجار این دیار میرسانند و همیشه خاطر خطیر معدلت تاثیر رسوخ داشت که در ایام مجال انتقام
از عصیان او را گوشمال سزا داده شود درین اوقات که ییلاقات کوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا
بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشا که در آن قلعه بود با احمد پاشا اطاعت ننموده متحصن گشته محاصره نموده در گرفتن قلعه سعی می نمود و چون
از ایروان تا ارجیش شش هفت روز راه مسافت با ایلغار سه روز میتوان رفت رای عالم آرا پرتو ظهور انداخت که بیخبر
بر او رفته پای قلعه پیوسته قبل از آنکه بکسری مشغول فوجی از جنود موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستد که اگر خود بدست نیاید
سلک جمعیت او را که مایه دیوانگی و غرور گشته از هم بگسلند و آواره دیار ادبار گردد بدین عزیمت صوابنما
ولد و بیگی خان را با فوجی از عساکر ظفر قرین روانه آن صوب فرمودند افواج قاهره بموجب فرمان گشته عزمت سیر
از قرار استقامت نموده روی توجه بمقصود آوردند و آن مسافت بعیده را در سه روز بایلغار قطع نموده چون بولایت ارجیش رسیدند
معلوم گشت که احمد پاشا مقتضای الخائن خائف و انچه ایلغار رایات عظیم حضرت اعلی بیش از ظهور مشهور است از عالم جهان
کسان اعتباری بر سمت راه ایروان فرستاده بود از مشاهده گرد و غبار لشکر باو خبر رسانیدند و او در کمال سراسیمگی
برای فرار سوار گشته تا صحرای موش برابر مرحله عنان نکشیده و افواج نصرت مجود و لشکر راه دادورین فرار اکثر آواره دیار ادبار
گشته و خود تا آمدن جغال اغلی در آنجا اقامت یافت و فرهاد بیگی خان چون در پیش رفتن مامور نبود عنان انصراف به معسکر معلی
انعطاف داده هرچند الکا مخالف بود لشکریان را از نهب و غارت و خسارت آنها ممانعت نموده اصلا در
آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره بعجزه رعیت رسید دیگری از سوانح بدست آوردن قلعه سرمکات از توابع محمودی بعد
چون گروهی از اوباش و امیر بقلعه مذکور آمده و آنحصار را پناه و استظهار خود ساخته بعد از غرض من خلق
نصرت آیات بدانطرف در حرکت درآمده و چون ساحت آن مرحله که از کثرت خبره و شقایق و علف از رشک
مرعوب از رایحه جنان نشان میداد و مضرب سرادقات جاه و جلال گردید آن سپه نخجوان بیره رای
آن حصار را استوار را ماس خود ساخته پایه جسارت در مرات آن مستحکم فشرده و از بطرف فوجی از عساکر نصرت
نشان و تفنگچیان قدر انداز اصفهانی به تسخیر قلعه مامور گشته و آن گروه اقبال کمر همت بتسخیر آن قلعه حصین بسته در شب اول
پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران هرچند آثار مبارزت بظهور آوردند در همان شب
جنود اقبال کوشیده سعی ایشان بجایی نرسید و مبارزان قلعه گشا چند جا سوراخ در دیوار کرده در حصار درآمدند
محصوران برگشته بخت ترسا روش کلیسایی که در آن قلعه از سنگ سیاه تراشیده در غایت استحکام و ارتفاع

واده در میان این قلعه واقع شده بود و منزل ارک بود پناه بردند عاقبت آنرا بضرب منین الماس گون سوراخ کرده بیران عمارت
بلند ارتفاع استیلا یافته تمامی محصوران سیف کلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته بجنگ بعنوان قهرمان زمان سکنه ذروه
ازکنگرهای حصار عبرت للناظرین در آویختند چنانچه در آن حصار از وجود خبیثه آن جماعت اثر آرایش منبر گشته
احدی از آن قوم تیره روزگار خلاص نیافت بعد از چند روز که منزلهای آن ساحت دلگشا مخیم خیام نصرت و اقبال بود
اهل اردو بازار بحسب حکم قلعه و بازار مامور گشته در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما عمارتهای مذکور که ارک آن
حصار نامستور بود از غایت استحکام و صنعت گری استادان در نظر مینمود و یکباره چه سنگ بخت مینمود با تمام خراب شد
و چون خاطر خطیر اشرف از این امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قلعه قارص انعطاف داده معطوف داشته دیگر از سوانح
آن ایام آمدن سلیمان خان محمودی حاکم خوشاب و قرا حصار است دوی از امرای سنجق روم و تابع بیگلربیگی وان
وارشکوه جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دلرا بای داده همچنانکه شیوه و شعار امرای اکراد است
منادا ایشان مصلحت وقت خود را منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده می نمایند اظهار دولتخواهی آنطرف مینمایند
او نیز عاقبت اندیشی کرده از روی اخلاص و حسن اختصاص که بزبان اظهار نموده در دلش از آن خبری و از دولتخواهی اثری نبود
احرام دریافت کعبه اقبال آستانه بسعادت بساط بوسی فایز گردید حضرت اعلی هر چند بنا بر اخلاص این طبقه گرفته اند اما
جانب ظاهر که بهمین شیوه فرمان روایان عالم صورت کرده او را منظور التفات فرمودند و بخلع گرانمایه و لعب از جمله جاه
سرفرازی یافت مصرع من الاقران بمجد بانیه والاعلم سفاخرت برافراخت بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب عزت
و عاطفه بود رخصت معاودت یافته با لکاه خود معاودت نموده دیگر از سوانح آن زمان آمدن ایلچی معتبرست از جانب
فرنگیه شومیه و پادشاه اسپانیه و پرتکال که با سواری پنجاه نفر ملازم و یراق دار که همراه داشت و در حدود قارص
مناص رسیده بشرف بساط بوسی مشرف شده تحف و هدایای لایق که نفرا و دست گذرانیده منظور نظرات عنایات و الطاف
گشته در همان روز رخصت انصراف یافته مشمول عواطف و احسان روانه شده در خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال
اخبار بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی جغال اغلی را که در میانه رومیان بقوت
واصابت رای و حسن تدبیر از اکفا و اقران ممتاز و رجحان دارد و در سرحد فرنگستان قابودان بود و باصطلاح رومیه قابودان
میر بحر را گویند در خانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری سپاه منسوب ساخته جمعی کثیر از قابوقلی و ینگچری همراه او کرده
بر سر قزلباش تعیین نموده اند و لشکرهای اینطرف استنبول را که رومیان اناطولی می گویند و عبارت از برصا و برلاست
و قرامان و شام و حلب و طرابلس و طرابزون و دیار بکر و ارزن الروم و وان و کردستان و غیر هم است بمرافقت او مامور
گردانیده اند و چاوشان قدغن بر احضار ایشان فرستادند و جغال اغلی از استنبول بیرون آمده بجد و جهد تمام در رسیده
در صحرای موش بجمعیت لشکر توقف کرده بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت اعلی … به دفع دشمن آنکه در دو …
و عسرت حال دشمن پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق تاخته علامت الکا و قارص و … و آن حدود

در عرض راه خود را غلات و علفزارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران
ساخته در صحراها از غله و علف و آبادانی اثری نگذارند و رعایا آن حوالی را که غیر مقید باینطرف کوچانیده و مردم هر محل که شعار دو
خواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن باینطرف کاهلی نمایند تاخت و غارت کرده دقیقه فرو نگذارند و عساکر نصرت
نشان بموجب فرمان گشته تا حصن قلعه … که مابین قارص و ارزن الروم است تاخت و غارت کرده …
علفزارها و غلات تقصیر کرده … و سه هزار خانه وار از الوس و احشام که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشته اند کوچانیده
باینطرف آوردند … فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده …
از غنیمت آوردند که در میانه قزلباش شرف اسلام رسیده و رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر ظفر و اقبال که
در موکب همایون بود در آن حدود توقف فرمودند هر چند در منزل خوش و مکانی دلکش محل نزول اردوی کیهان
میشد و منتظر ورود عساکر روم بودند که چون قدم در این ولایت نهند مصلحت وقت باشد بعد از خصم پرداخته آنچه مسطور
تقدیر باشد بحیز ظهور آید … و چنان بساط آگاهی پوشیده نماند که در قانون سلسله عثمانی چنان است که هر طرف که …
بجهت ترفیه احوال سپاه و رسیدن موسم … که از آن قاسم گونی می نامند یعنی روز … که … میشود در حوالی
باشند عنان … بصوب مراجعت انعطاف میدهند که قریب بتحویل … که اول زمستان و شدت سرما و بارش برف …
بمنازل خود رسیده باشند بجهت آنکه تغییر قانون … این قاعده را از دست نمیدهند و اگر پادشاه خود همراه باشد …
گویند طایفه ینگچری که پیاده اند … از دیگر سپاه دارند علامتی را که در برابر خیمه و خرگاه پادشاهی نصب می شود
از آنجا کنده بر عقب خرگاه پادشاهی نصب مینمایند و این حرکت اشارت بدان است که پادشاه مطیع گردد که …
زمان مراجعت است و در روز دیگر البته کوچ واقع میشود و تغییر این قاعده … و هر گاه در موکب پادشاهی چنین باشد
سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر سردار بجهت حصول مقصود چند روز اراده توقف نماید ینگچریان …
کرده طنابهای خیمه سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده … او را … کوچانند و احدی بر منع ایشان …
نیست و غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات نصرت آیات تا هنگام پائیز در آن حدود … اقامت نصب نموده …
که وقت اقامت صحرا گذشته هوا روی بسردی آورده و قاسم گونی نزدیک شده جغال اغلی در صحرای موش بنا بر قاعده
و قانون عثمانیه در این سال آمدن جغال اغلی محمل نموده و قرار داده خاطر اشرف آن بود که در این سال در جاکه مناسب باشد
قشلاق نموده در اوایل بهار که هنگام حرکت لشکرهاست در هر جا از ییلاق که صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده
آماده پیکار دشمن باشند و لهذا جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان فی الجمله اندازه و سایر عساکر نصرت مآثر
در رکاب ظفر انتساب نگاه داشته باقی لشکریان اردوی ظفر نشان رخصت مراجعت یافته و اکثر مردم با ایل و اویماق خود …
بقشلاق آوردند و در این اثنا خبر آمدن جغال اغلی بتواتر و توالی رسیده بتحقیق انجامید و کاری که ساخته خاطر …
گردید چنانچه از سیاق کلام بوضوح خواهد رسید و پرتوی از آن بر مشکاه ضمیر … سخن سرائی خواهد تافت

ذکر آمدن جغال اغلی سردار روم بجانب آذربایجان و بازگشتن از نخجوان بی نیل مقصود و دیگر قضایا و سوانح که روی داد

جغال اغلی سنان پاشا نام و فرنگی نژاد است که پیشتر جغال نام داشته و در ولایت روم بتهور و مردانگی بنام و جنس و قدم پرورد در ابتدا زبان زد خاص
و عام بوده و قضایای عظیمه که روی میداده او را میفرستادند و بجهه دفع خصما و فتنه او را قابو بودان [illegible] کرده بجهات سرحد
فرستاده بودند و چون مقاومت با جنود ظفر ورود قزلباش و استرداد قلاع و بلاد مفتوحه که اعظم وقایع بوده واو بشجاعت و دلیری
شهره از اقران رتبه مهتری و بیشی داشت و سلطان احمد او را وزیر اعظم و سردار لشکر کرده چنانچه اشارتی بدان رفت بآذربایجان بر سر
قزلباش فرستاده او را چند گاه بجهه جمعیت سپاه توقف افتاده بتهیه سامان و سرانجام عسکر میپرداخت تا آنکه از هر طرف
لشکرها بوی پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی وی دست داده با لشکر موفور و سامان شایسته روی بمقصد آورده بارز الروم آمد و آنجا
با احمد پاشا فرستاده او را بگوشه آذربایجان نوید داده طلب نموده احمد پاشا اگرچه بجهه اعمال و خودسری او مشوش بود
درین وقت با آنچه استمالت کرده با گروهی از قشونات که پیش او جمع بودند آمده بجغال اغلی پیوسته و عساکر ارز الروم و [illegible]
نیز ضمیمه لشکر او گردید مجملا با فوجی عظیم و حشری انبوه از ارز الروم بیرون آمده تا قارص عنان بازکشید و حضرت اعلی که رای عالم آرایش
مهبط تجلیات غیبی و ضمیر منیرش مکمن اسرار لاریبی بود امرا عظام را انجمن ساخته طلب نموده از هر گونه حکایات بمیان آورد
و هر کس آنچه مقتضی عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند انوار تجلیات و حضرت اعلی بر زبان الهام بیان که ترجمان غیب است
فرمودند که رومیان مدتی مدید است که سامان و سرانجام لشکر نموده بجمعیت موفور و سامان شایسته آمده اند و جنود ظفر ورود قزلباش اکثر خسته
شده و از یورت و مسکن خود گذشته اند و در توقف بسبب قلت لشکر محاربه بودن مصلحت دولت روز افزون نیست امرا عظام و ارباب
جلادت از فرط غیرت هوای دلیری و دلاوری کرده سخن از حرب و قتال میگفتند و بالاخره رای جهان آرای برین قرار گرفت که از سر
کرد [illegible] سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بیکسو میل کرده چندی در محلی اقامت اندازند که او [illegible] آمده از آب ارس عبور نموده
آنچه صلاح دولت باشد در آنطرف آب بوقوع آید و بامواج حضرت اعلی نیز بنفس نفیس با لوازمان سلطان روم مقابله نمودن
لایق ناموس سلطنت و سزاوار رتبه پادشاهی نبود بنابران از آن مرحله کوچ فرموده در باغچه قلعه بر نزول اجلال فرمودند که مشخص شود
که کدام طرف حرکت مینمایند بعد از چند روز که بوضوح پیوست مذکور محال نزول اردوی کیهان پوی بود خبر رسید که جغال اغلی
روی توجه بسمت ایروان و نخجوان آورده کوچ بکوچ متوجه آنحدود است بنابر شمول رافت و ترفیه احوال رعیت حکم قضا جریان
صدور یافت که رعایا و ایلخانان آنحدود را کوچانیده بمحال دور دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف برکران و از دستبرد حوادث دوران
در امان باشند و آذوقه آنچه لشکر قزلباش توانند برداشت برداشته تتمه آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان نمایند که اصلا ذخیره
ایشان در نیاید و الغرق را جدا کرده موکب همایون با لشکر و سپاهی بر اطراف و جوانب ایشان افتادند که بعد از آنکه رومیه
آمده از آب ارس عبور نمایند و لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسبان بتنگ آمده اسب لشکر زبون شده باشد در هر جا مصلحت
باشد بدفع ایشان پردازند بدین نیت درست و عزم لایق که در آنوقت مناسب دولت بود بنوعی که اندیشیده بودند اولوق را
جدا کرده بجانب النجق فرستادند و امیر گونه خان را بکوچانیدن مردم ایروان مامور گردانیدند و مشارالیه حسب الفرمان قضا جریان

عمل نموده رعایا را بجانب قراجه داغ فرستادند و کسی چنان را در سر راه نگذاشته بجز قلیلی که در شعب جبال و جاهای دور
دست مانده بودند و چون اردوی کیهان پوی از آنجا قلعه کوچ کرده در اوجی کلیسا نزول اجلال واقع شد جغال اغلی قاصدی
رسیده [illegible] چپک ایلیک آقا یمی باشی را که همراه امان نامهای ایروان رفته بود عذر خواهی نموده در اثنای محاوره و استفسار
احوال از وی پرسیده بود که حضرت شاه در مقام لشکرکشی در آمده بر هم زدن هنگامه دوستی شده و مشارالیه جوابهای مناسب داده بود
و در حربه گفته بود که سبب چه بود که سلطان مراد خان بعد از رحلت شاه جنت مکان نقض عهد و میثاق خود نموده مصالحه چندین ساله را بر
قرار یافته بود برهم زده عالم آرمیده را بشورش در آورده و تصرفات در ممالک موروث سلاطین صفویه نمود جغال اغلی از این جواب [illegible]
و منبسط گشته او را رخصت آمدن داده و مکتوبی مصحوب مشارالیه نوشته و سخنان که از عجب و غرور خیزد در آن مندرج نموده و
از آنطرف نیز جواب بر وجه مرغوب نوشته شده بتجربه پیوست که شماره ثبات و قرار راسخ باشد که جنود قزلباش از قرب
ایشان بعد اختیار نخواهند کرد و هر گاه مقصد آنجا باشد وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز در وقوع یافته آنچه در مکمن غیب مختفی بود
بمنصه ظهور رسید القصه لشکر روم چون بایروان رسیدند موکب همایون در سر رودخانه وادی نزول داشت و از منزل مقصود سلطان
[illegible] حاکم نخجوان بکوچ کردن ایلات و [illegible] و طهماسب قلی بیگ غلام خاصه شریفه را بکوچانیدن ایلات حوالیه مامور فرمودند و مردم [illegible]
نخجوان کوچ کرده بمحال دور دست اجه داغ رفتند و مردم و مردم حوالیه اگرچه تعلق تمام بدان مقام که مسکن قدیم ایشان بود
داشتند اما در وقت بجهه صیانت عیال و حفظ اموال طوعا او کرها کوچ کرده بعراق رفتند و در دارالسلطنه اصفهان جهت
نشان در کنار آب زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته بتدریج خانهای بتکلف باغچه دار و عمارات رفیع البنیان بنا نموده امروز
سه هزار خانه وار حوالیه در آنجا مقام یافته اند و از غایت صفا و خوبی مکان لاحق از مساکن سابق
فراموش کرده اند و حضرت اعلی فوجی از مبارزان جلادت شعار را بجانب دست راست و دست چپ فرستاده در مقابله
و مقاتله رومیان مامور ساخته و فرمودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها
مینموده باشند و جمعی که بطلب ذخیره بیرون آورده بدیار عدم فرستادند و چون رایات جلال بنخجوان رسیده [illegible]
در آنجا توقف نموده جمعی بجستجوی غله و ذخایر مامور گردانیدند و بحسب تقدیر آسمانی شهر و مواضع قریب [illegible]
آبادانی افتاده جاهای که قابلیت نزول داشته باشد نبوده و مهره ارباب تنجیم سلف خصوصا ملا محی الدین [illegible]
کرمان احکام قران علویین که درین سال وقوع یافت تصریح فتنه و آشوب و شورش نموده بود و اکثر [illegible]
خرابی نخجوان و بعضی محال راه یافته و دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور نموده از دره ورد گذشته
محلی مناسب محل اقامت انداخته و منتظر بودند که چون لشکر روم از آب ارس عبور نماید با جمعی از مبارزان جنود اقبال
در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند در دامنه کریوه که گذرگاه ایشانست بمجادله و مقاتله خصم پردازند که آنچه در مشیت الهی بوده
بمنصه ظهور آید و مبارزان لشکر ظفر اثر که [illegible] دستبرد و دلاوری بر فتنه و جمعی را گرفته می آوردند از زبان ایشان ظاهر
میشد که عسرت و تنگی در میان لشکر بحد کمال رسیده بود و جماعه ینگچری در دولت پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفتند که [illegible]

قانون کرده و در قائم کوته پا بولایت دشمن ننهادی و در تمامی سپاهان لشکر از بی قوتی قوت و توان نمانده و پادشاه قزلباش عطف
عنان کرده در انطرف آب آماده رزم و پیکار و با انجال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اغلی بعد از شنیدن قرار
قرار داد که بجانب وان که نزدیک تر است رفته و در انجا طرح قشلاق اندازند و قبلا و زینی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و باکو روانه
شدند و چون آن راه راه بیلاقست و کریوه ها همه برف گرفته بود بزحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسیده بسی دواب و آدم
بی نهایه تلف شد در کمال پریشانی و بد حالی باور رسیدند جغال اغلی با قابوقلی در طبده و مواضع قشلاق نموده باقی
لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند امرا و کردستان چنانکه عادت ذمیمه ایشانست که هر دو طرف را ملاحظه می
نمایند همگی دران وقت بجغال اغلی بازگشت نموده آثار الفبا دولت بظهور می آوردند و بر خرد خورده دان معلوم است که سرداران غفلت
شعار درین آمد و رفت کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرد و توقف نمودن او با فوج قلیل در قلعه
وان مقتضی عقل و دوراندیشی نبود و مجرد آمدن مسامحه کرده عالم سپاهیگری و ملاحظه صرفه کار از سیطرف بظهور آمده چند
کوچ پس نشستند از معامله نافهمی نخوت و غروری که داشت روی در انزوا نهاد و حساب از قزلباش برگرفته در قلعه وان
گرفتن بروزه راه تبریز نشست رحل اقامت انداختند اما از خواب غفلت درآمده ندامت آن کشید و شمه از ان در حکایات
و وقایع سال آینده مرقوم کلک شیرین مقال خواهد گشت ذکر توجه رایات فیروزی آیات بدار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن
دران بلده عظیم و سوانح بهجت افزای انشاء الله الکبیر چون همواره مهام سعادت فرجام دولت روز افزون به بسیاری کارکنان
عالم غیب سرانجام یافته و می یابد و حضرت اعلی شاهی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض والسما بوده بجهت همیشه
برونق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی میگردند دفع نکایت خصمان قوی بنیاد و بیرون همت اعداد و انقلاب
واوتاد که مشغلان کارخانه عالمند بحسن وجهی روی مینماید و چون خبر معاودت جغال اغلی سردار بجانب وان درجه وضوح
یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز معطوف گردانیده و از دره مذکور که محل نزول اردوی ظفر نشان بود
کوچ کرده در زمان سعد و ساعت مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق افکندند برعایای محال که کوچانیده بودند در هر جا
مسکن عنایت شد و چون اراده ازلیه باستیصال ارامنه تبریز ایران تعلق گرفته دران زمستان خلق بی نهایت از ان
طبقه در غربت بمرض موت آمده بدیار عدم شتافتند و چون استقامتی دران ملک نبود حضرت اعلی در بهار از غایت
رحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمعی از ارامنه مذکور که از چنگ اجل رهایی یافته باماکنی همچون اصفهان و کاشان شتافته بیشتر
چندگاه دران ولایت آسایش نموده بفراغبال روزگار گذرانیدند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در ملوکات اصفهان
بایشان محل زراعت و تخم و گاوی شفقت شد تا دو سه هزار تومان عراقی بر عیت ارمال دیوان بدیشان داد
امیرگونه خان حاکم ایروان دران زمستان با مقصود سلطان حاکم نخجوان و سایر نامبستان در النجق قشلاق نمودند
و گنجعلی خان حاکم کرمان را امرا غورستادند که قشلاق نماید و سایر امرا رخصت یافته با لکا خود رفتند که ترتیب تجهیز لشکر
نموده در اول بهار باردوی ظفر شعار بپیوندند و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند که هر یک تفصیل خانهای

ایل اویماق

ایل و اویماق خود را تعلیم دهند که چون غیرت دین و مذهب هر طبقه را از خود و استعداد و حالت نفر ریساقی سرانجام نموده خواه ملازم باشند
و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بموکب حضرت رسند و بر وجه مذکور شده و تنها و بر امر صولت بتجدید مامور گشتند و چون
ایالت و دارائی و امیرالامرائی ولایت شیروان با میرزاده اعظم گسندیل میرزا ولد الکندرخان نامزد شده بود و چون جنوب فسق
الله تعم بحیطه تسخیر در آمد با والده ای دامن در بنوبت الکندرخان از خدمت اشرف تعهد نمود که لشکر با امرا او کرده شیروان را مسخر سازد
که با لشکر گرجستان معاودت بتقدیم رسانند درین زمستان که بمطرف مددی برد و میان شیروان نمیرسد آنولایت را مسخر ساخت
بدو سپارند و درین نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را بر محک طبع وقاد همیون ظاهر گرداند هر چند بر ضمیر منیر اشرف واضح بود که گفتار
او و فروغی از صدق ندارد مطلب اصلی آنست که خود را بولایت موروث رساند اما حضرت اعلی شاهی که رای عالم آرایش انتظام بخش سلسله ظاهر
و باطن است بنابر استمرار قاعده فرمانروائی و مراعات سلسله ظاهر گسندیل میرزا را مورد توجهات شاهانه گردانیده بر بست امارت
ایالت و امیرالامرائی ولقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس که شایستگی امارت داشتند برتبه امارت سرافراز
نموده در ولایت شیروان القاب ایشان شفقت شد روانه و در دار الارشاد اردبیل گردانیدند در انجا سانچی خود را لشکر کرده روی توجه بمقصد
آورند و حکم معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماق حوالی اردبیل از شقاقی طوالش و آنحدود در ملازمت گسندیل خان و امرا
شیروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکندرخان را بعد لطف خسروانه مستظهر روانه گردانیدند و خلع فاخره گرانمایه از تاج
و جبه و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و صحوب پسرزاده او را در ملازمت اشرف نگاهداشتند سایر فرزندان
و متعلقات استادان سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پسر خود روانه شدند و امرا که بمرافقت
گسندیل خان مقرر گشتند بتوجهت که مرقوم میگردد شاهمیرخان که از نژاد والیان قدیم ولایه شکی است و مدتی بود که با پایه سریر
اعلی آمده جبهه اخلاص بر زمین عبودیت میسود عاطفت علیا شاهنشاهی در ازاء ظهور اخلاص و دولتخواهی او بمقام حکام سلسله قدیمه
شده او را بایالت و دارائی شکی سربلند گردانیدند باتفاق امیرالامرا مذکور روانه فرمودند شمس خان قزاقلر که با اتباع خود در قراباغ
مانده در میانه رومیه رتبه پادشاهی یافته بود و در پای قلعه ایروان بدرگاه معدلت نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد
الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته بود و در نیوقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت دیگری علیجان موافق
از جماعت رومیه قراباغ بود و در هنگامی که گسندیل خان از خدمت اشرف بدیدن پدر بصوب گرجستان رفته بود علیجان مذکور
در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی بظهور آورده بود او را در میان رومیه علی بیک منافق می گفتند و او نیز در
قلعه ایروان بجلادت شرف رسیده رتبه امارت خانی یافت و منظور شد که در زمره اویماق شاملو بوده من بعد او را علیجان سلطان
موافقی گویند و او را نیز در شیروان الکا داده باتفاق گسندیل خان روانه ساختند هر چند سابقا استعداد با منعقدمات شده
در بیجا ما ستبر بود از تکرار نمیپذیرد دیگر باره مذکر ایشان گردید دیگری الکه بکتاش سلطان که پسر محمد خان موصلو ترکمان است
و رابطه خویشی با گسندیل خان داشت حسب الالتماس مشار الیه برتبه امارت ولقب سلطانی سرافراز شده در سلک امرای
شیروان منتظم گردید دیگر تیره و سلطان و مقدم سلطان و آخی سلطان جاکیرلو و علیخان سلطان شمس الدینلو و پسر سردار

محمدصالحخان ارشی و قوجی از تکلیمان موکب همیون نیز برافقت او مامور شدند و چون اینجماعه را از معبر قوین الی آب کر که در نزدیک
گنجه است عبور میسر بایست از محافظت آب و به گنجه و شیروان مقرر شد که ذوالفقارخان قرامانلو از اردو حسین خان
زیاد اغلی از اسبار با قشون لشکر خود تا کنار آب کر رافته الکندرخان و کستندیل خان نموده ایشان را سلامت از آب کر
گذرانیده عبور نمایند و ایشان بخت بدار الارشاد اردبیل بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء شیخ کرام قدس الله سره
مشرف گشته از ارواح مقدسه آن بزرگان این مشق قدمان شاه بفیض استمداد همه کرده با سواری دو سه هزار کس از طوایف قزلباش
که فراهم آمده بود روی توجه بمقصد آوردند ذوالفقارخان و حسین خان حسب الفرمان و حسب الامر ایشان را از آب کر گذرانیده
و عود نمودند و کستندیل خان با امرای شیروان متوجه گرجستان مر خود شد که از اینجا سپاه گرجی را تجهیز داده متوجه تسخیر
ولایت شیروان گردد شرح احوال و قضایا که در گرجستان روی داد در وقایع سال آینده ثبت خواهد شد حضرت [illegible]
کلک وقایع نگار میشود با جمله حضرت اعلی زمستان در بلده فاخره تبریز کامیاب دولت و عافیت بودند بعد از فراغ
از تدابیر مصالح ملکی و انتظام مهام لشکرکشی و لشکرآرایی و داد و دهش خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف میکردند و مقرر شد که
جمعی از عساکر خراسان نیز در اوان بهار متوجه [illegible] آورد با یکجا گشته در یورش سال آینده در موکب جاه و جلال بوده با
و جلال اعلی چون در این ایام وقت کاری ساخته بوده و در وقتی که [illegible] پادشاه روم عرض نموده بود بخاطر آورده که شاه [illegible]
صلح کاری بجانب از سلیمان بیگ محمودی حاکم [illegible] که پایه سریر اعلی آمده رتبه خانی دریافته بود و [illegible] ساخت که کتابت
باعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر اعظم و ارکان دولت قاهره نوشت که [illegible] مصالحه [illegible] ملحوظ بوده حضرت اعلی روی توجه
بجانب عراق آورده و از امور که از هر دو طرف صدور یافته اغماض شود و انچه [illegible] امری بوده دور از کار و آرزوی [illegible]
عقل و اعتبار جمعی از کوته خردان بسته [illegible] خاطر [illegible] گفتگوی صلح بدین طریق مینمودند که دارالسلطنه تبریز و نخجوان
که در اینطرف آب ارس واقع است در حیطه تصرف در آمده بتصرف قزلباش گذاشته مضایقه نمایند و محال الطرف [illegible]
بوده از جانب قزلباش [illegible] فاصله بین الجانبین [illegible] بیهات بیهات مصرع [illegible]
دیگر و سودای عاشق و دیگرات • همت بلند شاهی [illegible] پادشاهی معروف بر آنست که کل بلاد و ممالک [illegible]
جلیس [illegible] که در حین مصالحه آنحضرت سلطان سلیمان خان [illegible] روم داخل [illegible] قزلباش بوده [illegible]
در آورده [illegible] در تصرف دیگری گذارند [illegible]
نمایند و جواب کتابت بدین طریق نوشته شد اما آن مقدمات که مسطور گشت جمعی [illegible] گویان [illegible] با ملازم سلیمان
گفتگو می نمودند و جلال [illegible] بزرگ سر گرم بود دیگر باره سلیمان بیگ را تکلیف کرد که [illegible]
در [illegible] مقدمه [illegible] جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف [illegible] معتبران [illegible]
بساط قرب [illegible] اظهار این حکایات [illegible] ارباب خرد [illegible] گفتگو ما استدلال مینمودند که جلال اعلی [illegible]
کاذب کرده بوده [illegible] از خرد [illegible] پادشاه [illegible] اقبال [illegible] مطلب [illegible] موروث

اونسنه

برخسته کرامه بحصول انجاح مطالب علیا حجت بسته باشد انکه مقدمات میان آورده لعب کودکان [illegible] و ما فزو منداران
العقده چون اراده و تقدیر ملک قدیر نوعی دیگر بود اثری نیز برانیز اسلیه مترتب نشده از جانبین تمشیت این مهم حواله مشیت الهی
کرد از نهانخانه غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حضرت حق قدیر بچه کیفیت چهره مقصود گشاید **ذکر بدست در آمدن قلعه و**
زمین داور و گرشک قندهار که درین سال بوقوع پیوست با راده تقدیر قادر مختار بحکم شاه از سوانح اینسال مبارک فال بدست در آمدن
قلعه بست شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین رقم نگارش یافت که میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا که مدتی از ان
وحدة دلگشا کامروای دولت بودند و از پی اعادتی ادبار روی از دولت تافته بواسطه توهم آسیب لشکر اوزبک بر قندهار
هندوستان راغب گشته حسب الاشاره پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و فرمانفرمای آندیار بود بشاه بیگ
خان جغتای سپرده خود بخدمت آنحضرت پیوسته شد و تا غایة از انجانب بنا بر رابطه الفت و دوستی که همیشه فیمابین
سلسله علیه صفویه و دودمان والا مکان تیموری تخصیص خانواده رفیعه باری تحکم متعرض آن ولایة که ملک موروث صد ساله
اینه و دودمان است نشده در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعه نموده متوجه عراق بود میرزین العابدین نبیره میر
عبدالحی که در گرمسیر قندهار رتبه بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار حاکم و داران آنکه دیار رنجیده آمده ترک جا و مقام
خود کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته التجا بسایه معدلت و الطاف شاهانه آورده در دار السلطنه هرات شرف زمین
بوسی دریافت و حضرت اعلی او را بحسین خان امیر الامرا هرات سفارش نموده در ولایت فراه مسکن گزید شاه بیگ خان
حاکم قندهار بجهة خانه کوچ و اهل او رسیده و کودکان ببرده [illegible] داد و تا ده سال در قلعه نگاه داشته رخصت آمدن
نداد او با او از جانب فرزندان خود مشوش خاطر بود حسن و بیگ غلام حسین خان را که بجهة ضبط باج سوانح در فراه بود
وسوسه کرده بگرمسیر زمین داور و قلعه بست ترغیب نموده جمعی از غلامان قدیم سلسله میرعبدالحی که در زمین داور بودند با او اعلام
دادند که حسن بیگ و حسین بیگ ولدان حاتم بهادر مغول که حارسان قلعه بست و در کمال غفلت اند اگر با جمعی از ملازمان
و اتباع خود متوجه اینطرف گردند قلعه بسهولت بدست در می آید و ادعیه محرک آن داعیه شده حسن و بیگ داشته
از شتر اغوا نموده و از جهالت و خودرایی که آنرا نتیجه نام نهاده بی امر و اشاره حسین خان با جمعی از ملازمان خود و اتباع
خود با اتفاق میرزین العابدین بدان صوب در حرکت آمدند و چهل فرسخ طی نموده شبی بر قلعه رسیده حصار را نمایان در
خواب غفلت یافته نردبان دیوار بر حصار نهادند بقلعه در آمدند و اهل قلعه خبردار شده با قزلباش جنگ در پیوستند حسین
بیگ کشته گشت و حسن بیگ خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیش گرفتند و قلعه بست که از قلاع مشهوره قدیم و در آغاز دولت
غزنویه محل نزول امیر ناصر الدین سبکتگین بود باسانی بتصرف حسن و بیگ در آمده چون این خبر بتوشعور شاه بیگ خان رسید
خبر یافت و امرا و تابعین خود را مثل نذرخان حاکم قلات و اروس بهادر حاکم زمین داور و جمعی از جاگیرداران و آنحدود
لشکریان قندهار را با فیلان جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست فرستاد و حسین خان امیر الامرای خراسان را
رفتن حسن و بیگ خودسری و خودرایی او بر آشفته اراده نمود که او را از حرکت ناهنجار منع و زجر نماید و چون مخالف

از طرف اعلی است قلعه را بدستور بضبط ایشان حضرت پادشاه والاجاه سپاه در این اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیک خان
بر سر حسین بیک خان بهرات رسید از ورود اینخبر آشفته‌تر گشت زیرا که مترصد آن بود که شاهی بیک خان کس نزد او فرستاده
استعلام نماید و تدارک این قضیه را برای دوستانه او منوط و مربوط گرداند و او از عهده وجاه و جلال عقیدت آثار اینها و اعلام
مذکور گشته لشکر فرستاد حسین خان را غیرت و حمیت قزلباشی از آن اراده منصرف ساخته در مقام مقاومت شاهی بیک
درآمده جمعی از غازیان شاملو و میران اوبجاق باتفاق ملک شاه حسین سیستانی که در هرات بود روانه آن صوب نموده با جلیل
آلیلو حاکم فراه اعلام کرد با لشکر خود رفاقت کرده بمعاونت ایشان کمر بندند و این گروه از فراه ایلغار نموده صحرای [illegible]
هیرمند عبور نموده با لشکر جغتای که از هزار متجاوز بودند ملاقی شده جنگ در پیوستند و در حمله اول ببازوی دولت و اقبال
هزیمت بر لشکر جغتای افتاده [illegible] خان با جمعی کثیر از بهادران دستگیر گشته [illegible] بهادر بقتل رسیده و زیاده از پانصد
نفر در معرکه بر خاک هلاک افتاده طعمه حسام خون‌آشام دلیران بهرام انتقام گردیدند و جنود قزلباش بفتح و ظفر اختصاص
[illegible] قلعه را [illegible] خان شاملو که از [illegible] شاملو که از [illegible] منظر حسین میرزا [illegible] بود که از هندوستان [illegible] نموده در [illegible]
حسین خان مسعود چون از اوضاع آن ولایت خبردار بود سپرده آذوقه و یراق قلعه‌داری سرانجام نموده عود کرده و بعد
معاودت جنود قزلباش شاهی بیک خان در همان ایام خود را با لشکر آراسته و فیلان پراسته و اسباب قلعه‌گیری بپای
قلعه بست آمده چون بپای قلعه رسید از کمال غرور و خشم آن اراده نمود که یورش نموده قلعه را انداخته جبرا و قهرا مسخر گرداند
فیل نامی که معظم اقبال او بود بر در دروازه قلعه در حینی که آن عربده‌جوی کوه‌پیکر خرطوم‌جنبان تماشا را بلند ساخت
با در و دیوار در [illegible] بود گلوله‌ای دلیر بر دهن او خورده حلقوم او را از کمر دریده کار گر آمد از فیل عظیمه از پای درآمد
از اتفاق افتادن فیل لشکریان را از دست ارکان رفته پای اهتمام ایشان سست گردید و بسیاری از بهادران
جنگی از زخم تفنگ ناچیز شدند شاهی بیک خان در این یورش کاری نساخته دست قدرت خود را از وصول مقصود
کوتاه دیده بجز بازگشتن چاره نیافت و قطع نظر از آن ولایت کرده بجانب قندهار بازگشت و ولایه گرمسیر از تصرف
اولیای دولت قاهره قرار گرفت سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسین خان حقیقت این حال را
بسریر پایه خلافت مصیر معروض نموده لله خان از مجلس اشرف فرستاده و حضرت اعلی وقوع اینواقعه را که باقتضای
بی‌اختیار روی داده بود در موقع قبول درنیامده زیرا که از طرف الله و دوستی منظور نبود باشد چرا این اهتمام
در تسخیر قندهار بظهور درنیاید که خود را آلوده قلعه بست سازد علی ای حال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش
بود لله خان را بعلیقلی خان شاملو حاکم هرات سپرده که در ری نگاه دارد که بعد از فراغ از مشاغل آذربایجان او را با دیگر قرین
قرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند و در اواخر این سال معزا ابراهیم جابر انصاری که مستوفی الممالک شده و کاشفی
از عهده این امر خطیر بیرون نتوانست آمد و از بی‌پروائی و مستی بابه هوش بابی نصب در محاسبات گیلان [illegible]
زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از مال دیوان فرو گذاشت کرده بود و میرزا عالمیان وزیر آنملک معزا آمده چون [illegible]

از غفور

از شعور بی اوبر پیشگاه ضمیر انور پرتو شعور انداخت او را عزل فرموده در اول این سال ئیلان سنه اربع عشر و الف آن
منصب عالی بمیرزا لطف الله ولد میرزا حسن کهنه اصفهانی که ابا عن جد از اکابر اهالی آنجا بارت و در این ایام وزیر هرات بود تفویض
یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه قلی مستوفی سابق که استاد المحاسبین بود نموده در این فن شریف کمال
مهارت داروه تاریخ سال میمنت مآل ئیلان ئیل ترکی مطابق اربع عشر و الف که سال لوی ئیل موجب سعادت مانوس عباسی است
نوروز عالم افروز از امتیاز میمنت مآل در روز دوشنبه غره شهر ذی قعده الحرام سنه اربع عشر و الف هجری باتفاق افتاد تحویل نیر
اعظم و عطیه‌بخش عالم که اهتزاز نسایم ریاض جهان و طراوت عالم جان از فیض تربیت اوست بمنزل شرف انتقال نموده
همین حکمت کامله مبدع جهان آرا و تخت سرای جهان و گلشن احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت اطفار طراوت تازه و رونق بهجت
پی انداخته یافت حضرت اعلی شاهی در دار السلطنه تبریز آثار و ظرب لشکر را بفرخی و فرخندگی که فزاینده لوازم جشن و سرور
فراهم ساخته ملازم و سرور اقدام فرموده مراسم خسروانه بهجت افزای خلایق بود و امرای نامدار و صدور عالیمقدار و رزرا
و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه ظفر شعار که در آن وقت در موکب حضرت قرین بودند هر یک مراتبهم
پیشکشهای لوزو ریزی نموده و امراء و حکام سرحد ممالک از نظر اقدس که فزاینده خواتین اتباع ارجمند سرافراز یافتند
و در همین روز که ملازمان امیر گونه خان قاجار که بر حسب فرمان در النجق و نخجوان اقامت داشتند آمده خبر جنگ او را
با محمد خان تکلو شکست مرحوم و انهزام یافتن او و اعاظم غفیره رسانیدند و از جمله غنایم و اجزام مخالفان چند راس اسب
و چند قبضه تفنگ که لایق جبه‌خانه اشرف بود بنظر انور کذرانیدند شرح این سانحه آنکه محمد خان تکلو که خود را از آنجماعت
در کار پیش‌شمرده از جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایروان و گوگچه و آنحدود آمده بود که با جنود
قزلباش که در آنجا توقف نموده باشند و دست برد نمایان کنند و آنحدود و سنه از نهب مبودا این احوال از جنود
رومیه قمر پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و میران اکراد از خطه وان بعزم رزم و بر هم زدن سپاه امیر گونه خان اراده
آمدن نخجوان نموده بودند امیر گونه خان از ورود اینخبر با گروهی از طایفه قجر و امراء و تابین و جمعی که بکومک او تعین شده
بودند تا کنار آب ارس رفته بود با شایان بمقتضای دلیری و بپای جلادت نهادن پیش امیر گونه خان خوفناک گشته
جرات پیش آمدن نکردند و فتح آن عزیمت نموده بازگشته بودند و امیر گونه خان خاطر از ممر مخالفان جمع کرده عنان معطوف
مراجعت یافت محمد خان تکلو در قشون امیر گونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بحدود النجق آمده تاخت و غارت کند
جنابه با فوجی از ابطال رجال که گروه لوندات و مردم طالبی با نی نامحدود و نخجوان آمده امیر گونه خان اکثر مردم که احمال و اثقال
همراه داشتند پیش انداخته خود متعاقب با معدودی می آمد و چون مبالغت که محمد خان تکلو در بنخواله می گردد
در کمین مکر و خدعه است چند کس را بر سم خبر گیری بسمت ایروان فرستاده بود که مبادا غافل بر راهی با ایشان گیرد
خبر کیر بچند نفر از قراولان تکلو دو چار شده چون اندک مردی بودند با آنکه در آیین سپاهی گری خبر گیران را نامردی است
نشود رحمه مجاربه بخیت راکب جبل غرور گشته بر ایشان تاخت و در هم او بخشید و آن جماعت با این فارسان مغان

و دلاوران بجلادت و مردانگی پای جنگ کرده لحظه ای بآن کار مشغول گردیدند تا آنکه سپاهی کثیر از عقب نمایان شده آن دلاوران معرکه

نبرد را در میان گرفتند فیما بین جنگ عظیم روی داد و گروهی از مردم ضایع شده چند نفری جنگ کنان و زخمدار و ناتوان بیرون

رفته خود را با میر کونه خان رسانیدند و حقیقت حال اخبار نمودند همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان میشود و امیر گونه

خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه اسبان سواری و کوتلهای او را برده بودند

جز محاربه نمودن لایق ندانسته ناموس خود دانسته با فوجی قلیل که همراه داشت قدم همت بکارزار نهادند فیما بین جنگ درپیوست

و محمد لطفعلی با گروه انبوه جمعیت بمعرکه رسیده جنگ جنگ جویان جنود قزلباش را تنگ کشید و امیر گونه خان مشاهده احوال

نموده توکل بعنایت قادر ذوالجلال کرده خود با امرا رفیق و مردمی که بر برداشت عنان بکران بمحاربه اعدا انعطاف

داده فیما بین نیران قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش

را زخمدار کردند چنانچه مقصود سلطان لنگر لو زخم یافت و از اسب سواری امیر گونه خان چند زخم رسیده و علی هذا القیاس اکثر

شده بود که چشم زخمی رسد از مؤیدات اقبال بیزوال شاهی که همیشه قرین حال متوسلان این سلسله ابد توامان است چند

نفر از غازیان امیر گونه خانی که پیشتر روانه الیجی شده بودند از دیر آمدن خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری

بازگردیده آمدند و خبر رفتن او بسمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده بسرعت برق باد خود را در گرمی هنگامه قتال

خود رسانیدند از آن جمله جلوداری که اسب کوتل همراه داشته در وقتی که اسب سواری خان از شدت زخمها و سپاه

تنگ دوار از کار مانده بود رسیده امیر گونه خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر آن اسب

اسوده سوار شد با فوجی که در آن وقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته آثار غلبه ظاهر ساختند مخالفان از جرأت و قابلیت

و حمله دلاورانه و رسیدن کومک تفرس نموده تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند

و جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر آن مدبران طعمه شمشیر آبدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد لطفعلی شکست

یافته مخذول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده بظفر و اقبال عنان بصوب ایلجی انعطاف دادند

و این جنگ عظیم از غرایب بود که امیر گونه خان با دو اوقات با مخالفان دست داده و مردانگیها از او بظهور رسیده

در میان دوست و دشمن بلند آوازه گشت شرح آمدن رومیه و لگزیه بجانب خوی و مرند و توجه پاشا مصطفی پاشا بسمت

و قضایای سانحه آن اوان از قضایا آنکه در اوایل ابتدای سنه سیچقان ئیل که داود آقای مدبر جنود رومیه و اکراد است بخوی و حدود مرند شروع

این سانحه آنکه جمعی از سردار سنجق بیکیان اکراد را با جمعی از رومیه بتاخت و غارت خوی و مرند فرستاد این سانحه را معروض داشته

مصطفی پاشا را با ابلوق ایشان کرده روانه نمود و مصطفی پاشا از ابلاغ حضرت شاهی که در خطه عطر ثمر تبریز اقامت داشت

از آنجا تا مرند سه مرحله است و بکثرت ابلاغ آنحضرت اندیشه نموده خود در خوی توقف کرد و امرا محمودی و سایر اکراد

را که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب بود بمرند فرستاد و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن افغانان مخالفان

آگاه گشته حقیقت بدرگاه اشرف عرض نمود و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید اسد قلی بیک قورچی باشی را با فوجی از نور جان

قزلباش به دفع ایشان مامور ساختند و آن طایفه در مکان خوی و مرند وضع و بمواضع مرند رسیده دست و محصول تاخت کرده دواب و انعام و مواشی تصاحب

نموده چند نفر از رعایا اسیر نموده الغرض بازگشته و جمشید سلطان چون از رسیدن آن گروه آگاه شد در اقوالشان از راه سهل و آسان انگاشته معتقد بر سر ایشان

کوچ کرده با سیصد نفر از مردم خود تاختن نمودند و در عقب ایشان تعاقب نموده چون سپاهی غارت رسیده غارتگران دست از تاراج

و اسیران بازداشتند و همه را بر جا گذاشته رفته جمشید سلطان از مسلک حزم و دوراندیشی که جوهر اعظم سپاهیگری است دور افتاده

و راه نمودن آن گروه را حمل بر ضعف و ناتوانی کرده حمله ور از رغبت جلادت و مباکی که جوانان عصر سپاهی و کارنکرده آن را تهور

و شجاعت نام نهاده اند دلیری کرده تا بیست فرسخ تعاقب نموده کوچ از آن گروه کرده تا در نمود مصطفی پاشا و سلیمان بیک که با جمعی کثیر در کمین بوده

ایستاده منتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان با آن پایه مردم واقف گشته روی بمحاربه آوردند و او نیز با قلیل جمعی

که سپاهیگری آداب جنگ مبادرت نموده بمحاربه خبردار میشود که مخالفان از اطراف و جوانب او را فروگرفته اند و کمی از خواب

غفلت و مستی بجهالت هوش آمده چاره بجز فرار نمی دید و با بروز شجاعت و مردانگی خود را از آن معرکه بیرون انداخته راه فرار

نموده مخالفان برادر او را دستگیر کرده و جمعی از مردم او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف شکسته و پریشان احوال

بمرند رسیده در همین ورود قورچی باشی وارد گشت و قورچی باشی با او زبان عتاب کرده چون فایده بر آن متصور نبود بازگشته

بخدمت اشرف آمد و در این اثنا در سلک کسانی که حضرت اعلی در میان صاحب آباد و بهم کاران بازی مشغول بودند ملازم امیر گونه خان آمده

بگفتن این که یاکی از دوستان او نوشته بود رسانید مشعر بر آنکه قرار پاشا و مصطفی پاشا که قبل از این اراده کرده بودند که بر سر امیر گونه خان

روند در آن وقت صورت خبث در بیرون آن عزیمت تصمیم داده و از اندیشه حال در ترتیب کنار آب رسیده بخاطر انور حضور نمود

که از تبریز ایلغار نموده از عقب لشکر و آنچه از پیش امیر گونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشان را در میان گرفته سر

آن قوم در کنار شان نهند و نه الواقع اگر این خبر صحت پیدا شد سبب تبریز عجمی بود حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه مکتوب کرده

چون در عالم اسباب بیگری در آن چگونه تصمیم هم موجب بدات و بیوقت چه هست همانا سهل پیش دانسته بر اسب سعادت سوار گشته بسرعت برق

باد روانه مقصد شده و چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از دو جانب بیرون آمده چون کمر جدال ترک کردند

ارادة ایلغار حضرت و طلایه قزلباش کی در رکاب اشرف اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از دو جانب و معسکر سردار اقتدار در شورش قیام حرکت نموده

کرده از تبریز باز گشته و چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند لشکر کردی قورچی باشی جمعی را بتاخت ولایت

الباق که حاکم آن از سنجق رومیه بود فرستاده خود بنفس نفیس در آن حدود چند روزی میباشد و شکار پرداخته مقر دولت بازگشتند

و عساکر ظفرمآل از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه از نوروز گذشته بود از کثرت برف جبال عبور بر آن محال میشود به سیر در

اجبال گذشته الباق را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند تا یکهزار نفر از نساء و صبیان کفره لفرا به که با جنود سلیمان

و غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق ذمه نموده حربی گشته بودند و اسیر نمودن ایشان شرعا بر صحه جواز رسیده بود

اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند ذکر قضایای رجب و ... جنگ کشته شدن خان باباروی بیگ

و ظهور اقبال و بخت بلند اقبال شهنشاه زمین و زمان خسرو ایران در این قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که ذات بادشاهی

ولایت شیروان نامزد کستندیل خان شده او را با جمعی از امرا و عساکر در مرافقت الکسندر خان روانه گرجستان فرمودند که از آنجا بوقت و فرصت بعد
بنوعی که ممکن باشد بر سر شیروان روند بعد از آنکه بگرجستان رسیده چند روز از رنج راه آسودند هرچند کستندیل خان حرف توجه شیروان
بمیان آورد در پرسش تغافل ورزیده جهت تعلل میکرد زمینه متوجه سرانجام کار لشکر نمیشد و ارکین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود
و او اصلا راضی نمیشد که کستندیل خان را که بشرف اسلام مشرف گشته در قرب جوار او اقتداری بهم رسد و مانع پدر بود تا آنکه مساهله و اهمال
از حد اعتدال گذرانیدند و امرای قزلباش را طاقت توقف نمانده از معونت او مایوس شدند و چنین معلوم ایشان شد که الکسندر خان و ارکین
میرزا منتظر اند که بفیصل مهام جنود قزلباش و سردار روم در این سال چه صورت خواهد گرفت و غلبه از کدام طرف خواهد بود و بمقتضی وقت عمل خواهند نمود
قزلباشیه جنابای آغاز نهادند و روزی کستندیل خان با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمده و برادر را تکلیف
در باب توجه شیروان سخنان بر زبان آورده درشتی آغاز نهاد و هرچند از این مقوله گفتگو کرد الکسندر خان عذری چند میگفت و او را
در مجمع گرجیان گذاشته بخلوت خانه خود رفت و ارکین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده روی بمنزل خود آورد و کستندیل خان را از این
سلوک تغافل طاقت طاق شده از عقب برادر شتافت و باو رسیده بزبان گرجی سخنان درشت بر زبان آورد و او توقف نموده
بجواب گفتگوی برادر زبان گشود کستندیل خان باو نزدیک شده شمشیر خونریز از نیام انتقام برآورده برادر را بطرفة العین با تمام کارش پرداخت
و از آنجا بازگشته بخلوت خانه پدر رفت از امرای قزلباش شاهمیرخان و علیخان موافق همراه او بخلوت خانه در آمده و کشکش سلطان
موصلو ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف فرمودند و او با پدر بزبان گرجی تکلم آغاز نهاده پدر با او بر زبان سخنان
دشنام داد و در این اثنا از قضیه ارکین میرزا خبر یافت فریاد برآورده بیرون از ناوران گرجی اشاره بقتل امرای قزلباش نموده علیخان
موافق شمشیری بر او انداخته شاهمیرخان با تمام کارش پرداخت و دو سه نفر از ناوران که بمعاونت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند
از جهان شربت فنا چشیدند و جنود قزلباش بر سر کستندیل خان و امرا جمعیت نمودند از ناوران گرجی دیدند که الکسندر خان و ارکین میرزا
هر دو کشته شده اند و چهارصد پانصد نفر گرجی که در آنوقت حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امرا بیرون نتوانستند آمد
چاره نیافته همگی سر بر خط فرمان کستندیل خان نهادند و او خزاین و دفاین جد و برادر را متصرف گشته در گرجستان فرمانروائی مشغول
گشت و لشکر را از علوفه و مرسوم داده سرانجام یورش شیروان نموده با جنود قزلباش و گرجی که قریب بده هزار نفر بودند روانه
شیروان شد و این سانحه حیرت بخش عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت چون کستندیل خان قدم در ولایت شیروان
نهاد اکثر ایلات و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده مطیع و منقاد گشتند شاهمیرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند
در حدود قبله با محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ کرده او را شکست دادند و محمد پاشا با جمعی از رومیه بقتل رسیده بقیة السیف بقلعه
در آمده بلوازم قلعه داری مشغول شدند و چون سپاه منصوره بپای قلعه در آمده قلعه قبله را محاصره کرده نقبها و اسباب قلعه گیری
آماده کردند و چون خبر کستندیل خان و امرا بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی شیروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف
و جوانب بودند بشماخی جمع کرده با توپ و عراده و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیل خان جمعی را بر سر قلعه
قبله گذاشته با بقیه سپاه بمحاربه او شتافت و در کنار رودخانه اقسو تلاقی فریقین دست داد و فیما بین آتش حرب

وقتال

وقتال اشتعال یافت رومیه در اول حال بر قزلباش زیاده و قعی نهاده جلادت پیش راندند و بفوج جرنغار و دست راست
و دست چپ زور آورده خود را به چپ رسانیدند و نزدیک بآن رسید که افواج قاهره را چشم زخمی رسد جنود قزلباش تکیه
بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قول کمیت شجاعت و دلاوری در میدان کارزار در جولان در آورده دلیرانه بر صف
اعدا تاختند و امرای لشکر بران دست راست و دست چپ نیز که راه انهزام پیموده بودند عطف عنان نموده بطرفة العین سلک جمعیت
آن گروه را متفرق و پریشان ساختند و شکست بر مخالفان افتاده محمود پاشا پسر جغال اغلی پریشان و بدحال عنان از معرکه
تافته روی بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود در تعاقب آن گروه نموده خلقی را از جنود رومیه بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق
افتاده بود که محمود پاشا در پیش کستندیل خان افتاده و او بفراست دریافته که محمود پاشاست و نزدیک بآن رسیده بود که بنوک
سنان مبارزت دخشان او را بر زمین زند در اثنای گیر و دار بزخم تیر مجروح گشته خود از اسپ زخم از کمند دو بار مانده بود تیر و سلطان
مقدم نیز مقداری مسافت بتعاقب او طی کرده چون گرفتاری او بر لوح تقدیر تحریر نیافته بود و قزلباشیه مشاهده نمودند که
کستندیل خان زخمی شده عنان از تعاقب گریختگان کشیده بجمع غنایم مشغول گشتند و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بدر
برده با قلیل السیف بقلعه شماخی در آمده و اسباب قلعه داری مرتب ساخته باستحکام بروج و باره پرداخت و جمعی که بمحاصره
قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه بمعرکه رسیدند تا سواری دو هزار نفر از رومیه در این محاربه مقتول
شدند و محافظان قلعه قبله از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده راه فرار پیمودند و همچنین
کوتوالان قلاع دست از محاربت آن کشیده بشماخی جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر در تصرف
رومی نماند و کستندیل خان بنوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود جبه ارش را محل تحصین نموده جمیع ایلات و اعیان
شیروان مطیع و منقاد گشتند و حقایق حالات گرجیان و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب میرعلی خان بپایه سریر اعلی عرض نموده
در دار السلطنه تبریز نقاره های شادمانی بنوازش در آوردند و متعاقب ملازمان آمده سرهای قتیلان و دوازده الای که
عبارت از رایات است چند نفر زنده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای
مقتولان و گرفتاران و رایات مذکوره را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی از عواطف خسروانه جایزه
و جلدوی فرستادن تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد و زین و لگام مرصع و دیگر لوازم
لایقه جهت او و امرا فرستادند و کستندیل خان چند روزی جهت معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت او فی الجمله التیام
پذیرفت بر سر شماخی آمده بمحاصره قلعه پرداخت و چون اسباب قلعه گیری آماده نداشت برای توپ ریختن و سرب و باروت
با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا ابوتراب بیگ توپچی باشی را با عمله او و آنچه محتاج الیه آن کار بود رخصت داده
شد و مآل احوال و منتهی رقم پذیر کلک بیان خواهد شد ذکر قلعه ساختن رومیه در دار السلطنه تبریز و توجه رایات آفتاب اشراق بصوب آن دیار
بر ضمیر منیر هوشمندان انجمن معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آیین سلاطین روم مشایخ آفاق شیخ صفی الدین اسحق
و فرمانروایان آن مرز و بوم ملکداری را بترتیب قلاع و تعمیر حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط گردانیده اند و در جمیع شهرها

وقصبات وولایات که بحوزه تصرف وتسخیر ایشان درآمده قلعه ترتیب داده حارس وقلعه دار تعیین نموده وقانونی که در سلسله عثمانیه
متعارف است تعیین نموده استحکام میدهند ودرمیانه آن طایفه جزو اعظم ملک گیری ومملکه داری ترتیب قلعه است ومحلی که قلعه
نداشته باشد آنرا از محروسه خود نمی شمارند درحینی که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای حضرت اعلی
اقتضا فرمود که چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان در تبریز قلعه نبوده قلعه را که رومیه ترتیب داده در آن جا کارهای
عالیه ساخته اند قلع وقمع نمایند که آثار ابنیه رومیه در آن شهر باقی نماند چنانچه اثری از آثار آن نمانده شده درین اوقات چنین معلوم
شد که درمیانه اکراد ورومیه مذکور میگردد که اگر طبقه قزلباش را درین دیار علاقه میبود قلعه تبریز را خراب نمیکردند ومعموره چنین
ویران نمیساختند ومطلب ایشان ازین حرکت جز قلع وقمع وویرانی نیست وخراب کردن ایروان ونخجوان ودست دادن رعایا
انتقال از ولایت عراق دلالت بر صدق انتقال مینماید از ظهور انتقال گفتگوی ارباب زلال تزلزل باحوال سکنان آن ملک راه یافته
خاطر اهل تبریز را اطمینان تام نمیباشد بنا برین مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت ومقالید
کشور دولت است اقتضای آن کرد که مصلحت جمهور قلعه تبریز را مجددا تعمیر داده استحکام دهند که هم موجب فسخ عقیده ارباب
خلاف وهم باعث اطمینان قلوب ائتلاف مردم شهر ونواحی تبریز گردد ومنجمان دقیقه شناس ساعتی سعد جهت بنای قلعه تعیین کردند
در روز بیست ششم شهر ذی الحجه الحرام مطابق اربع عشر والف حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه آن کار گشته طول وعرض قلعه
ومبدی وپهنای حصار قرار داده چهار دروازه تعیین فرمودند واطراف اربعه را بربع درآورده بر امرا واعیان سپاه و
قورچیان وغلامان سایر عساکر ظفر شعار ومردم شهر ونواحی قسمت نمودند فرمان بران بر پای فرمان ده زمان کمر خدمت
در کار کردند واراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه دار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت حضرت سلطان
الاولیا ومشایخ عظام واجداد عالیمقام فردوس احترام مشرف شده از ارواح مقدسه آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد
همت کرده باز گردند وبدفع اعادی پردازند بدین عزیمت عظمی در پنجم ماه مذکور بمطلب اعلی ومقصد اقصی فایز گردیده بملازم
رفیع مقام وخدمه آن روضه جنت احترام را بنوازشات ارجمند مبتهج ومسرور گردانیده صلات وصدقات بمستحقین
رسانیدند واز راه اهر ومشکین در روز بیست ودویم شهر محرم الحرام خمس عشر والف در زمان امان حضرت ملک سبحان
بدار السلطنه تبریز رسیدند وامرا ونامداران وارکان دولت سپهر مدار که بتعمیر وترتیب قلعه مامور بودند اهتمام در آن کار
بدو جا نموده در عرض بیست روز قلعه باتمام رسید که تا مهندسان قضا وقدر بنای قلعه را نهر رواق سپهر نهاده برج
سبدیده کرده وزنگبرهای ماه ومهر آرایش واستحکام داده اند قلعه بدین متانت ورصانت بدین زودی اتمام نیافته
وخندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده آذوقه ویراق دو سه ساله از توپ وتفنگ وسرب وباروط ومهمه
ونفط وغله واسباب کلی تعیین فرمودند والحق این تدبیری صایب ورایی ثاقب بود در رومیان وامرا واکراد ظاهر شد که
قزلباش را دلبستگی بآن ملک دارند وآسان آسان دست از آن بر نمیدارند ومستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب احداث قلعه
قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام داده اند از آنجمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر امین شد تبریز تاریخ یافته درین

صحیفه

صحیفه درج نمود بیت قلعه تبریز چون اتمام یافت ٭ دیده اعدا ازین تاریخ شد ٭ باعث امنیت تبریز بود ٭ امن شد تبریز از آن تاریخ شد
سواد اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید شبی درین اندیشه شده سر بزانوی تفکر داشت خود خود را هم چنین وطبع الفیض کردن
چراغ هنیش در خلوتکده دل افروخته ام غیبی بگوش شد که جناب اصفی زین قلعه تاریخ داد دیافت داده ازین بهتر چه توان گفت
حافیش مصطلح اهل فهم اگر تاریخ در آخر مصرع واقع شود بهتر خواهد بود بقطعه در صفت تاریخ ومدح قایل در رشته نظم در آورده
بود درین مقام ثبت افتاد اگر در قوافی مجهول ومعروف واقع شده باشد در قطعه وقصیده استادان سخنور رعایت نکرده اند
ودر دیوان اخلاق المعانی کمال الدین اسمعیل ازین قبیل بسیار است بیت شاه عباس شاه والاجاه ٭ خوش اساسی نهاد در تبریز ٭ قلعه ساخت شکسته
پاسبانان آن همه خون ریز ٭ طرفه حصن فسیح بنیادی ٭ که کسری نهاد ونه پرویز ٭ قلعه هم قلعه گردون ٭ تخت پیکان چهای این
وچه قلعه که شیر کرد وفرار ٭ نیو دانداران محال ستیز ٭ بهر تاریخ فکر میکردم ٭ طبع از زیرکی نمود انگیز ٭ خود هم بانگ زد کای نادان
آبرو بهر این سخن مریز ٭ نور غیبی از سراچه غیب ٭ ناقه در ضمیر محو ستیز ٭ گشته ملهم بخاطری که بود ٭ معنی از جام فکرش لبریز
طوطی طبعش از سخن دانی ٭ بهر تاریخ گشته شکر ریز ٭ چون بپرسیدمش از و تاریخ ٭ بانگ گفت امن شد تبریز ٭ بعد ازین ای بیان سخن در بند
دست در دامن دعا آویز ٭ تا بود ثبت بر صحیفه دهر ٭ شرح تاریخ خسرو وپرویز ٭ عمر دولت قرین خسرو عهد ٭ در جهان باد تا بروز ستاخیز
ذکر فرستادن ذوالفقارخان وقورچی باشی وسایر امرای قزلباش بجانب خطه وان بر سر جغال اغلی بسرکردگی الله ویردی خان چون خاطر خطیر اشرف اعلی
از ترتیب وتعمیر قلعه تبریز فراغت یافت ولشکرهای اطراف در درگاه ملک مطاف جمع شدند اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق
که چون در سال گذشته صرفه در کار به رومیان ندیدند وجغال اغلی بازگردیده مشهور ساختند در وان که تشویش قزلباش تبریز توقف
اختیار نمود وقبل از آنکه او حرکت نماید گروهی از منتخبان لشکر قزلباش را بسر او فرستند که اگر محصور گردد واگر فرار نماید
در هر دو صورت بهم زدن استحکام اعتبار او شود بنا برین حسب الامر لایق [illegible] کوکب اقبال الله ویردی خان
بدان صوب فرستادند وخان مذکور باتفاق امرای عالیقدر حضور عماد ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان وگنجعلی خان حاکم
کرمان وحسن خان حاکم قلمرو علیشکر وسایر امرا ونامداران وقورچیان وغلامان نصرت شعار قریب سی هزار کس در کمال شوکت
واقتدار متوجه آن صوب گردیدند وسردار از غایت نخوت وغرور وغفلت هوش او باره دولت سرور هر حرکت لشکر
فیروزی اثر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم که بر اثر او مامور بودند مجتمع گردیده متوجه آذربایجان
شود واز مسلک حزم واحتیاط پا بیرون نهاده افتاده با آنکه از تبریز بیست روز بوان رسیدند رومیه تا یکمنزلی قلعه وان اطلاع
از وصول لشکر بیگانه نیافته بودند چنانچه مردم ذوالفقار خان که چرخچی سپاه منصوره بودند چند کس از علوفه طلبان اسپان
رومیه که در علفزار با چرا مینمودند بدست آوردند از امرا واکراد شیرانی سلطان محمودی با چند نفر از برادران وبرادرزادگان واقوام
آمده بعسکر ظفر اثر ملحق گردیدند وسایر میران قبایل اکراد چنانچه شیوه وشعار زمین داران است که مطابق خیل ومکلندانند
مراسله وپیغام بازگشت نمودند وجناب خان نیز صلاح در اغماض دانسته تکلیف آمدن بآن جماعت نکرد والقصه چون عساکر
نصرت نشان در یکمنزلی وان نزول سعادت نمودند جغال اغلی اطلاع یافته واز دیگر جنود قزلباش [illegible] بجنگ پرداختن [illegible]

هشتر فرستادند چون افقار برافقار و قول آراسته آماده حرب و قتال شدند آتا فتا منتظر ظهور سپاهی بی سپاه مخالف بود بعد جهان
اعلی درانوقت زیاده از ده و پانزده هزار کس همراه نداشت با ایمای پردم با قزلباش که در برابر ایشان بودند مقاومت نموده دست
کرد تحصن بقلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامدند اما جمعی از پاشایان با جنود رومیه بعزم انکه پشت بدیوار بست قلعه داده در سواد
شهر حربی اتفاق افتد بیرون آمده صف قتال آراسته شده و چرخچیان پیش فرستاده زیاده از سواد شهر بمیمنه و میسره شده
و از هر دو طرف دلیران جلادت پیش نهاد همت کرده طرفین حمله بر یکدیگر نمایان شدند و جنگ در پیوسته و از جانبین حملات مردانه
مبارزانه بظهور رسید و تا سپاه قول که سرداری الله وردی خان استحکام داشت ظاهر نشده بود رومیان دست و پائی
میزدند بعد از آن که قول نمایان شد و آوازه نفیر و کرنای کوس مبارزان معارک در گیر رسید چرخچیان سپاه منصور جلو بر
بر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از هم پاشیدند و شکست بر رومیه افتاده تیغ آتشبار در معرکه صاعقه کردار بسیاری از
عساکر نصرت قرین به نیروی دولت و اقبال شاهانه از توپ و تفنگ رومیه احتراز نموده مردانه کوشیدند چنانکه چند نفر زنده
سالار رومی تحته پل و کنار خندق دستگیر نمودند و قریب دو هزار کس از رومیه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران روم خصوصا
خداداد آقای منفرقه افاسی درگاه که کار از مدبران دولت عثمانیه بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شدند و عساکر نصرت
نشان به نیروی اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر در مکان مناسب فرود آمد
الله وردی خان در برابر سردار رومیه سراپرده و بارگاه با پنج ماه برافراشته امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام
نصرت نصب نموده شب میاسهای ظفر افروختند روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشا سپهسالار مشهور با جنود رومیه
و لشکر سیواس و غیره که قریب ده هزار کس اند بطرف وان می آیند که به سردار ملحق گردند الله وردی خان فرجهای یکباره
با جمعی از غلامان و غازیان بر سر آن گروه فرستاد جنود اقبال با ادرشش فرسخی وان بان گروه ملاقی دست داده
فیمابین آتش قتال اشتعال یافت و به نیروی دولت قاهره بخت بجانب اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول و برخی زنده
دستگیر شدند و محمد پاشا زنده گرفتار گردید و زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده
بودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت بقصد آنکه غازیان بیغما تاخت و تاراج سوار شده اند و در سرداران قزلباش
کسی چنان نیست بهیات اجتماعی از شهر بیرون آمدند و تنگچیان در عقب دیوارهای باغات سواد شهر باز داشتند که اگر جماعت
قزلباش با جلادت پیش نهند بزخم گلوله و تفنگ ناچیز گردانند و از نجانب خود لوازم حرب و احتیاط مرعی بود و قراولان
جنود اقبال مستعد جنگ و جدال آماده حرب و قتال بودند و خلقی نامحدود از طوایف قزلباش در این روز روی بمعرکه جنگ
آورده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاد و رومیان تاب صدمات جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه داده روی بشهر آوردند
و جنود اقبال مستعد جنگ مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیه در هنگام گریز از یک دروازه متعذر بود
جمعی امان دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بدروازه دیگر آوردند و غازیان فرصت غنیمت شمرده با آنکه از پای بروج قلعه و
عقب دیوارها گلوله تفنگ تنگچیان بر مثال تگرگ میریخت و از آن غبار تیره کارزاری عظیم بوقوع پیوست و خلقی کثیر از دروازه و دیوار

قلعه شهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار از میانه باغات و خرابهای حوالی شهر قریب پنجاه نفر رومی را که از کوچه‌ها
خزیده بودند گرفته آوردند و چاساپرسیدند در این معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده و بالذات
آسیبی بسپاه ظفر پناه نرسید و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه خزیدند سردار را قلق و اضطراب
دست داده داشت که در توقف نمودن وان خطا کرده نخواست که محصور قزلباش گردد با خود اندیشید که ملکی بر آب زده
و کشتیها و سفاین بکنار آب دریاچه وان که یکطرف آن بقلعه اتصال دارد آورده و با جمعی که مصلحت در آوردن ایشان همراه
خود داشت که بسفاین در آید کشتی اندیشه را در دریای ساخته پوشیده و پنهان بیرون رفت و الله وردی خان حقیقت
حالات محاربات که دران سفر با رومیه دست داده بپایه سریر اعلی عرض نمود ذکر توجه رایات ظفر پیکر از دار السلطنه تبریز بجانب
ییلاق خوی و بیان بعضی که دران سرزمین شاه اکبر روی داد بعد از ورود این اخبار فتح و فیروزی لشکر نصرت اثر رایات ظفر آیات
بفیروزی و اقبال از دار السلطنه تبریز در حرکت آمده بنفس همیون متعاقب الله وردی خان و امرای عساکر نصرت نشان
باینطرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن چغال اوغلی از راه دریا در اردوی امرا شیوع یافته بتحقیق پیوست متعاقب او
در حرکت آمده تا چاه در طوار و اوجش که احتمال بیرون آمدن او بود رفته و در آن حدود اثری از آن پیدا نبوده معلوم نمیشد
که بکدام طرف رفته شرح رفتن و بازآمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم سرنبقال بیکردد و الله وردی خان
و امرا از حدود اوجش عنان بصوب مراجعه انعطاف داده و سالما و غانما در یورت سکمابا د از اعمال خوی بموکب مقدس
همیون پیوستند و منظور نظر التفات شدند حضرت اعلی در ییلاقات آنجا دو چند روز بعشرت و شادکامی و نشاط
سیر و شکار پرداخته موکب ظفر نشان تا صحرای چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان نشان با سلطان سلیم فرمان
فرمای ممالک روم بوده بجهة شهرهٔ آفاق است چنانچه مولانا امیدی شاعر گفته *بیت* قضا در کارزار گاه کمبیر پای
افکنده طرح اسپی حطاش *ف* وانکه حضرت خاقانی حطائی تخلص داشت ظاهر از غایت اشتهار محتاج به بیان نبود توجه
فرمودند و دران مکان سرهای قیلان معرکه وان و گرفتاران و احضر نمایان که به نیروی اقبال بدست در آمده بود جلادت
و مردانگیها که از فارسان میدان دلیری در آن هنگام بظهور رسیده بود بمعرض عرض در آمده لعو الطف خسروانه اختصاص
یافتند خداداد آقای منفرقه افاسی بجهة رابطه آشنائی و دوستی که با غازی گرای خان پادشاه تاتار داشت بنابر رعایت
خاطر او با پسرش بعاطفت بخشش و بخشایش بادشاهانه حاکم فراجداغ سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد که نزد غازی گرای خان
فرستاده شد دران ایام میمنت فرجام که اردوی کیوان شکوه در آن صحرا و کوه نزول داشت رای جهان آرا اقتضا کرد
که در بلده خوی که فی الواقع در لطافت هوا و عذوبت ما حضرت و طراوت بساتین غیرت ریاض جنان است آثار بدیع آت و
بجهة آنکه در سرحد واقع شده مردم آنجا اکثر لگدکوب حوادث اند و آنجا عرصه فرح بخش دلگشا از ترتیب و تعمیر باز مانده قلعه بنا شود
که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیک سلیحدار باشی را
استاجلو سرکاری عمارت قلعه مامور گشته پیر بوداق خان حاکم تبریز و جمعی دیگر بدان خدمت نیز مامور گشته و در

اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت کوتوالان قلعه لب بدسلطان فیروز شکوه جوی شده الکاء خوی بدان معلوم گشت
و امثال موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته در جا و مقام خود آرام گرفتند از سوانح عبرت افزا که درین ایام روی نمود قضیه کشته
شدن شیخ احمد آقا است مشار الیه یکی از اوسط الناس طایفه شرفلو استاجلو بود و در آغاز جلوس همایون شاهی بملازمت آن سرور
رسیده بخدمت مشعل‌بازی درگاه معلی خود را منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط مهمات
از ناصیه احوال او مشاهده فرموده احوال حال و ضبط و ربط دوره و تحکی دار السلطنه قزوین باو مفوض شد و دران مهم از قساوت
قلبی که داشت دکان سیاست گشوده بازار خونریزی را رواج داده دولت بسیاری نفر از مردم خونریز برو جمع آمده در [illegible]
قزوین او مشهور شد بر اطراف و جوانب عراق حکم باقی کرد و ملازمان خود را دستارهای سرخ بر سر بسته بدین علامت
در میانه قزلباش اشتهار یافت و هر یک از ایشان از جانب او هر خدمتی که مامور می‌گشتند از هم عصبیت [illegible] هیچیک از افراد
عظام را قدرت آن نبود که خلاف اراده آن ملازم بظهور آورد و جز اطاعت چاره نداشتند و سیاست او بمرتبه رسید که چند کس از
دزدان و حرامیان را که گرفته بودند در میدان سعادت آباد زنده بر سیخهای آهنین زده بآتش افروخته کباب کرد مجملا بازی سیخ
و تعدی که حاکم عادلت بجهه سیاست بدکاران او را برایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال او بروفق قانون عدالت نبود
اما موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و لوندان پای در دامن سلامت پیچیده از ارتکاب امور ناپسند باز آمدند و در حضرت
اعلی هر خدمتی که صعب بودی از سیاست [illegible] بدو رجوع میفرمودند القصه میرغضب بوده چندگاه بخدمت ایشیک آقاسی باشی گری حرم
علیه عالیه قیام داشت و آخر بمرتبه امارت رسیده چون پا از حد اعتدال بیرون نهاده از حد اقبال گذشته بود و از آنگونه اعمال ممنوع گشته در بین
سفرها قشون آراسته ملازم رکاب اشرف بود یکی از قورچیان ذو القدر اقوام مرجح بیگ را که از آدمی زاده های طایفه مذکور امیر اند
پسر [illegible] با ملازم او نزاعی واقع میشود و شیخ احمد میرسد و از غرور نفس و عادت طبیعی فی الفور بقتل آن جوان مبادرت نموده او را
از بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند [illegible] بجهه سیاست به کاران اعمالی
که از او بظهور میرسید میکنیم حال آنکه مدتی است از آن اعمال ممنوع است چگونه چنین جراتی نموده که [illegible] که در سلک قورچیان
عظام انتظام داشته باشد جرات نموده دیوانیان اعلی که بپرسش قضیه مذکوره مامور شده بودند او بالعرض بر قاعده حاضر ساخته خصم
و او از عجب و غروری که داشت اعتراف نموده هر چند دیوانیان اعلی بالتفتیش مینمودند که کدام ملازم تو بود او بجهه خود منسوب ساخته
انوار صبح میکرد که من کشتم حقیقت بعرض اشرف رسید دارای عدالت انتما فرمود که او را بدست اولیای مقتول دهند
حسب الامر [illegible] او را بدست خون طلبان دادند اما اصلا در خاطرها خطور نمیکرد که آن جماعت جرات قصاص نمایند و چون همانا [illegible]
لبریز شده بود فی الفور از پای مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب گردید و [illegible] بیگ ولد او را که حاکم [illegible] قورچیان
و لشکر او را ضبط نماید و بخدمات مرجوعه قیام نماید دیگری از سوانح ایام خبر فوت [illegible] خان اوزبک بود که والی [illegible] بود
که در [illegible] خوی رسید که باجل طبیعی در گذشته [illegible] و امرا و اوزبکیه [illegible] محمد خان برادر کوچک او را اتفاق نموده
و او را در بخارا بمسند سلطنت نشاندند ذکر توجه رایات [illegible]

چون رایات جهانگشای چندگاه در ییلاق حوالی خوی و صحرای دلکش و منزهات فرح افزای عشرت پرداخته بود و هوا از شدت گرما به
اعتدال آورد رهوار تنبیه متمردان و اکراد پیشنهاد همت والا بود و بعضی از امرا و اکراد محمودی که در قلعه [illegible] و باکو و آن
حدود اقامت دارند درین ایام که اردوی کیهان شکوه دران حوالی بود از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده بودند [illegible]
[illegible] اکراد و لواد منصوره بیک تعلق داشتند و [illegible] این دو دمان مینمودند که چاپیده بولایت عراق فرستادند و توجه
بتنبیه متمردان آنقوم گشته جمعی از امرای عظام عساکر منصوره [illegible] عساکر قلعه [illegible] فرستادند و رایات جلال بجانب باکو در حرکت آمد
مصطفی بیک حاکم آنجا از بخت برگشتگی و با خود و برادران و جمعی از مردم فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف از ناصیه احوالشان مشاهده
می افتاده با جمعی از مردم فتنه جو ابواب مطاوعت مسدود ساخته با اقربا و اتباع متعلقه باکو در پای کوه که میان دره واقع است و [illegible]
رفته [illegible] مصاحب شوکتی که بدامن خاک [illegible] رسیده و دیگر سلطان [illegible] باش آفتاب [illegible]
[illegible] و قلعه دیگر که در دامن کوه مسکن اصلی او بود و او نیز استحکام داده احمال و اثقال خود را دران قلعه گذاشته
جمعی محاربت [illegible] نموده بود چون ساحت [illegible] معرکه جنام اقبال گردید از ظهور مخالفت الطایفه آتش قهر قهرمان زمان
شعله ور گشته [illegible] منصوره کردانیده خود را پای قلعه [illegible] مامور گردانیدند حصار [illegible]
[illegible] و معدودی که بمجادلت قیام داشتند [illegible]
و سایر سکان آن قلعه [illegible] گشته آنچه از [illegible] قدم جرات پیش نهاده
فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفه محمودی مامور گشته چون تسخیر قلعه [illegible] حکم شد که لشکر [illegible]
[illegible] متوجه تسخیر آن [illegible] شده و اگر مخالفان محمودی قدم جرات پیش نهاده مقاتله و مقابله اعدا قیام نمایند جزای ایشان
در کنار [illegible] و اموال و مساکن ایشان آنچه یابند تاراج نمایند و چون [illegible] محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مذکور بجهت [illegible]
مکان وقت آب [illegible] معدودی [illegible] گرفته بودند اکثر مردم آن قبیله با عیال [illegible] عساکر منصوره گردیده تمامی دواب و انعام
و ما یعرف آن قوم [illegible] باکو [illegible] عصیان مصطفی بیک و برادران و چند نفر از مفسدان عشیرت او که
در مخالفت اصرار مینمودند بتاراج [illegible] رفت چنانچه [illegible] که پنجاه دینار عراقی را
[illegible] دینار عراقی است خرید و فروخت میشد [illegible] الطایفه بجهت اسیر گرفتن [illegible] القصه
تا ده یوم که اردوی گردون شکوه دران یورت نزول اجلال داشت آن طایفه [illegible] غارت بودند چنانچه از عشایر مذکور [illegible]
نهب لشکر ظفر اثر خود را بقلال جبال کشیده بودند [illegible] جمیع القوم رای عالم آرا
بران قرار گرفت که در حوالی نخجوان که میانه [illegible] از آنجا بوده رفته چند روزی در کنار آب ارس
رحل اقامت انداخته و اگر در میان [illegible] سردار [illegible] روی دهد و عزیمت آذربایجان نماید [illegible] مستعد [illegible]
باشند و اگر در میان آمدن سردار صورت نه بندد و قشلاق همایون در قراباغ واقع شده [illegible] تسخیر قلعه گنجه [illegible]
وجه همت [illegible] نمایند و بدین رای صواب [illegible] عنان عزیمت بآن طرف معطوف گردانیده از معبر [illegible] نخجوان [illegible]

ارس عبور نموده در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده بارگاه بقبه مهر و ماه بر افراشته و امیرگونه خان را بتسخیر قلعه ایروان مامور ساخته جمعی از امرای خدمت رفیق او ساختند و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود سر عان خبر آمدن سردار الزراد الباق و سلاس رسیده و چون آنرا انجامیده کار قلعه ایروان را موقوف بوقت دیگر داشته و رایات فیروزی بدان صوب در حرکت آمد و شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال کسندیل خان مرقوم میگردد

ذکر عصیان و طغیان گرجیان با کسندیل خان و بیرون آمدن او و شکسته شدن حال او از شیروان

بر واقفان مواقف سخندانی و نکته دانان اسرار معانی سمت ظهور در جه ورود داده که زمام مهام ممالک داری در قبضه اقتدار قادر مختار است و مشیت امور شهریاری وابسته بمشیت آفریدگار که بر کسی دربست که در برپا کوکب زند جز خدائی بر صاحب دولتی که رضای رب العباد در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت ثمر خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر وفق مراد در عرصه جهان افراخته و هر خودرای پی عاقبت کوتاه اندیش که بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه گردد بهوای خودپرستی و خیالات فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم ایزدپرستی و تحصیل رضای ولی نعمت که رضای منعم حقیقی است غافل افتد باندک زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته وجه بروفنه اقبالش از صرصر حوادث وشده باد اقبالش از پای درآید و معظم امور نامرضیه که در خالق و خلایق ناپسندیده است مخالفه ابوین است که بحب جاه و هواپرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب کرده و از شناعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند و مدلول آیه کریمه قال او الدهاف که تا بتعیز دلیل بر این معنی است و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن نیز لا یومنا هذا هر کس از ابنای سلاطین زمان و خواقین دوران که بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب مقصود مرام کامروا گردیده و هر ناخلفی بی سرانجام که بامید نیکو سرانجامی و خودکامی قتل پدر و اولاد زیاده از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده در مولفات علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم قلم مشکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام شیرویه پسر خسرو پرویز بدین فعل شنیع اقدام نموده زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نه پیموده و از سلاطین جغتائی سلسله تیموریه میرزا عبداللطیف ولد میرزا الغ بیک بدین امر مذموم جسارت نموده بقتل آنجناب پدری که پادشاه عادل فاضل ایشان بود نیکو روش بود اقدام نموده و مضمون این بیت

پدرکش پادشاهی را نشاید ... اگر شاید بجز شش مه نپاید

مصداق افتاده چنانچه در کتب سیر مسطور است که در کمال عظمت و اجلال بر مسند کامرانی و اقبال بوده ناگاه تیری جانفرسا از شست قضا گشاد یافته بر مقتل آن بدگهر رسیده و اصبعه حسرت و هوان دل از ملک و مال برداشته از مرکب دولت بر خاک مذلت افتاد و راقم حروف در ایام جوانی بمنزل عمر دو جوانی تمتع و برخورداری یافته در همان حیه کاه از همان شربت چشیده و مؤید این خیال ما صدق انتقال قضیه عبرت گرین کسندیل خان ولد الکندر خان است که در پیش از این در ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا چنانچه در جلد صحیفه اول سمت تحریر یافت بجهة استحکام قواعد متابعة و اخلاص همایون سریر کردون مناص فرستاده بود از عهد صبی الی یومنا هذا درین دولت سعادت مند بمرتبه رشد و کمال رسیده و در ایام جلوس حضرت اعلی شاهی بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گشته در محافل خاص مصاحب بزم اقدس بوده روز بروز عزت و اعتبارش در نظر همگنان می افزود تا آنکه در یورش آذربایجان ایالت و دارائی شیروان نامزد او گشته در قشلاق تبریز با اتفاق پدر روانه گردید چون ... که در قضایای سال اول مرقوم کلک شیرین مقال گردیده در گرجستان بقتل پدر و برادر اقدام نموده

دم استقلال زده لوای حکومت بر افراشت از آنجا با گروه انبوه متوجه شیروان شده محاصره قلعه شماخی نمود اگرچه جوانی شجاع و دلیر و مردانه بود اما از اندک اعتباری که بمحض شفقت شاهانه یافت بغایت متجبر و مغرور گشته از نخوت و غروری که داشت امرا و قزلباش ... و وقع و اعتباری نمی نهاد و بنجار عجب و پندار در کاخ دماغ او مستقر گشته بود امرای قزلباش که بر حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند از صولت و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه گرجی از دو جهة با او نمی آمیختند و از دور از سلطنت او متنفر گشته در مقام غدر درآمدند اول مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند دوم الکندر خان پدر از تا ورد اورا کرجی محسوب میدانستند و کافی نمیکردند و در قانون ایشان بواب حجاب نبوده مبالغت و دوری از پیش بیا ولان و اتابک آقایان هرگز منظور نبودند و جمعی که همیشه بی حجاب بمجلس سرای الکندر خان میرفتند حالا هر روز بر دیوان خانه عامه راه نمی یافتند و از اطوار ملوکانه او دلگیر شده با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در سرانجام فرصت با نتقام خون الکندر خان او را از میانه بردارند و دو پسر الکندر خان را که همراه داشت بر داشته و الی گرجستان آورند با آنکه یکی از دو لشکر امان او را از مواضعه گرجیان آگاه کرد و او از غایت تعظیم و کمال نخوت و غرور بدفع آن حادثه نپرداخت و اراده نمود که او تا از مواضعه گرجیان خبر نفرند معتبران کرجی را که خمیر مایه فساد بودند از میان بردارد و با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکندر خان که حال وزیر او بود مشورت نمود و وزیر پی بتدبیر مواضعه گرجیان برده حمل بر کذب نموده خان را از آن اراده منصرف ساخت و خاطرنشان کرد که اگر دست بقتل احدی از ایشان دراز نمایند موجب خوف و هراس کل این طایفه میشود و خود با عظای القوم درین باب گفتگو نموده مواعظ و نصایح پرداخت انجافات اظهار کرده خان و ولی نعمت زاده ماست و از وی بیچ گونه رنجش نداریم اما از استبداد و منصب آمده استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارت مآب قرار داد که یکجا بهمه ما بیحتاج ایشان از سر کار خان سرانجام داده بعد از یکجاه رخصت گرجستان دهند و معتبرات مذکور را امور ضد داشته خاطر خان ساده و دل را از مشهد ایشان فارغ و مطمئن ساخته اما موعظه و پند در ایشان تاثیر نکرد نتیجه از این گفتگو سوخ ایشان در اراده و خاطر خود پیشتر گردید و لطف شبی که در کنک بودند از شیروان گرجی با تیغهای کشیده بجرگاه جناب خان محیط گشته نا غلغله شورش و غوغا کردند قراچری ملازم خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او بود واقف شده جناب خان را از خرگاه بیرون و او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او سراسیمه عقب خرگاه را بشمشیر شکافته خود را بیرون انداخت و بمنزل علیخان موافق رسانید و گرجیان حامی هر دو بر حرکاه رفته جوانان ماه سیما را از اهل خدمت که در خواب بودند بتصور آنکه یکی از ایشان کسندیل خان است تیغ بیدریغ غدر پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که خبر الکندر خان را انجا میدانستند رفته او را با اتباع از دست آوردند و جمع خود پیوستند کسندیل خان را چون بجانب حیوت بود و مقصد ایشان بود که دو وجه دیگر کردند ... از آن مهلکات فیه سلامت بخیمه علیخان رسید همگنان از قصور ... گرجیان او را در میان مواضعه نموده با استظهار ایشان بحرکت اقدام نموده اند و در خانه علیخان موافق که ... قزلباش که در سپاه و موجها بودند بانجا جمع آمدند و در آن شب هولناک شورش عظیم بوقوع پیوست گرجیان از آواز گرجی و جمعیت لشکر واقف شده که آسیبی بجسندیل خان نرسیده و بیات اجتماع میرزاهای خود را برداشته راه گرجستان پیش گرفتند

خان با امرا ضبط سوار ایستاده بجانب کورجیان در حرکت آمدند که شاید انتقامی کشیده باشیر زاهای کرجی را که دست آویز آن جماعت بوده اند بدست ایشان
توانند گرفت و از سوء تدبیر اراده روی خود را در پای قلعه که نشسته بودند وقت طلوع صبح کستندیل خان با معدودی چند از دیگران بکرجیان رسید
آن طایفه عنان از رخش بپیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فشرده در هر کجا آواز بلند فریاد بر آوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم انصاف رسید
جهاد در دینی که میان ما و تو گفتگو فی نبود اعتقادی بجانب تو نداشتیم حالا که این بحث روی داده خاطر ما چگونه مطمئن باشد اولی آنست که
از سر این معامله گذشته باز گردی و الا تا یکی از ما در حیات باشد با تو قتال خواهیم نمود چون جمعی کثیر بودند و سر فرود در حسب بود
مقام کستندیل خان از عناد ایشان گذرانیده مرگ منازعت کردند و جراحات بکستندیل خان رسید بپای قلعه کرده از همانجا راه هزیمت پیش
گرفتند و دست از احمال و اثقال باز داشته تا کنار آب کر در هیچ مقام آرام نگرفتند تبریز و سلطان مقدم زخمی داشت که سواری نمیتوانست کرد
در اردو مانده بود و مردم اردو منتظر بازگشت خان و امرا بودند درین اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت بکستندیل خان رسانیدند
در کمال اضطراب او را بر استر نهاده برد و فوج با بحال مردم اردو بهم بر آمده فسرده روز اکبر ظاهر گشت و از خوف روی به
دست از ما یعرف خود شسته راه سلامت پیش گرفتند و اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو و بازار بر جا مانده طرفه تر آنکه در میان
آنجمعی برخدعه و فریب حمل نموده از کمال حفظ و احتیاط سر از قلعه بر نیاوردند تا آنکه یکی از غلامان کار خانها بیمار بوده از ضعف بیماری
قوت فرار نداشته در اردو مانده بود از بیم کشته شدن بر خواسته افتان و خیزان خود را به دروازه شهر رسانیده رخصت در آمدن
طلب نمود دروازه بانان او را بشهر در آورده این واقعه غریب را که روی داده بود تقریر کرد فی الواقع این قضیه از غرایب حالات و نوادر
و عجایب اتفاقات رومیه بعد از اطلاع بر حقایق حال بشارت شادکامی بظهور آورده از ضیق محاصره و حسرت تنگی نجات یافته
روی باردوی کستندیل خان آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت و تجار بدست رومیه در آمده از فقدان
بی نیاز گشتند و امرا که در موکب خاقانی کنار آب کر رسیدند بی توقف عبور کرده روز بازار نمانده کان اردو در ضعه بدر رفته در عقب برسیدند
واز اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان از نیواقعه خبر یافته انگشت ندامت بر دندان میگزیدند و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت
جهالت و غرور و سوء تدبیر چنین جدال بخشیتی فاحش بر حال کستندیل خان و امرا گشته بدار الارشاد اردبیل آمده بحکم نذر کرد این
قضیه افتادند قزلباش زیر سی مذکوره از کنار آب کر بسرعت تمام در بارگاه گردون اساس رسیده روزی که اردوی کیهان پوی در پای قلعه
نزول اجلال نموده این خبر آورده بعرض اشرف اعلی رسانیدند

ذکر رفتن کستندیل خان نوبت ثانی بگرجستان و مآل حال آن جاهل نادان

چون خبر مخالفت و عصیان کرجیان با کستندیل خان و بیرون آمدن از شیروان بمسامع فر و جلال رسید و او نیز حقیقت حال عرض نمود
حضرت اعلی را چون منظور خاطر از آمدن سردار لشکر روم جمع شده بود و از جمله خسروانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که
بموکب همایون پیوندند انشاء الله تعالی بعد از فراغ خاطر از ورود عسکر روم که موکب نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید
فوجی از جنود ظفر ورود بامداد او مامور می فرمائیم که ولایت شیروان را که نامزد او شده مسخر گرداند و در باب مهم کورجیان بدانچه
لایق دولت قاهره باشد بصوابدید او عمل خواهد شد مشار الیه از نخوت و غرور چند روزه حکومت و استقلال سرمست شده خود بنیاد
اخلاص و حسن بندگی پرنشه باز خجالت و انفعال که از واقعه مذکوره با و روی آورده منجر است که نزد حکام خجلت زده و معاتب باشد

گروه خیالات

گروه خیالات فاسد در کاخ دماغ او راه یافته در کار معلی نیامده ولی آنکه بر فتن گرجستان از جانب ولی نعمت مرخص گردد از خود سری خود
رائی بی سلوکی خطیر از شماخی دار الارشاد رو بمبارک او گرفته برسم مساعده و معاضدت که رفته بمحبت قسمت کرده و لشکری از هر سمت آورده
و با اتفاق امرای کرد که با رافقت او مامور بودند روی توجه بطرف گرجستان آورد که از کرجیان انتقام کشیده بعد از آن متوجه شیروان
گردد و نعمه بکمان اشرف شیروان را نامزد او نموده کرجستان را با و نداده بود و او بخود سر دخل در آن می نمود چون منوط
برضای ولی نعمت نبوده تائید نیافت و نگاشته کلک تقدیر بر خلاف اندیشه او بود در خلال این احوال از جانب کورجیان
عرایض اخلاص رسیده از بدسلوکی کستندیل خان شکایت بسیار کرده استدعا نموده بودند که طهمورث بن داود خان که در پایه
سریر اعلی بود بحکومت کرجستان نصب فرمایند چون این معنی بر ضمیر انور حضرت اعلی ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانه کستندیل خان
که شرف اسلام دریافته و کورجیان قاعده و مقصور نیست لاجرم در نیوقت که کارهای عظیم پیش نهاد همت والاست صلاح دولت در آن
بود که ایشانرا با مواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت این دولت بر لوح ضمیر خود نگارند بنا بر آن منشور
عاطفت و حکم استمالت بنام ایشان و سران کرجی و مخدرات استار آن سلسله که در معاملات آن مملکت دخیل اند عز اصدار یافته مصحوب
حسین بیک جارچی ذو القدر فرستاده این معنی بکستندیل خان اعلام نمودند بعد از آن فرستادن قورچی مذکور بوضوح پیوست که
کستندیل خان با وجود آنهمه ترتب و منزلت و پروردگی نعمت این دودمان بی رضا و رخصت ولی نعمت برای و اراده خود بعزم
انتقام بسر کورجیان رفته دور اندیشان بساط آگهی که بتجربه در کار مهذب بوده اند بدیده بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده
احساس تحقیق بیکر ردند که کستندیل خان ازین تلاش و تردد کامروائی طلب کرده در آنکه قتل پدر خود اگر چه بر باطل باشد بحکم
هواپرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق نیست و مع هذا ایالت مملکت کرجستان از جانب اشرف باو تفویض نیافته
بود و اهتمام او درین باب مقرون برضای ولی نعمت نبود و لهذا او در آن ولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز
کامرانی از عمر و دولت بر خوردار نیافته و القضا و قهرمان قدر دست او را از حکومت مملکت شیروان کوتاه کرد و مسنود از قضیه کشته شدن
پدرش شمخال شاه که گذشته بود که قضیه قتل او روی نمود مفصل این مجمل آنکه چون کستندیل خان در معبر قنبه از آب کر عبور کرده متوجه معاملات
شیروان شد بخت انتقام کورجیان و استخلاص الکای کرجستان ضمیمه همت خود ساخته متوجه آن ولایت شد و علی
واوباش جماعت لزکی و الوزابکی و الوار بسر او مجتمع گشتند و شاه میرخان نیز از جانب تکلی آمده با او ملحق شده و ار نا و ران کرجی
از آوازه وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران که باعث مبانی خلاف کستندیل خان بودند بهرقهای الکندر خان را با مخدرات آن
دودمان طوعا و کرها بر داشته بجانب سید طواز اعمال کرجستان که صعوبات و ارتفاع جبال و ضیق طرق از من افواه
بود رفتند و کستندیل خان در شهر زکم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمان است نزول نموده ابواب عاطفت و احسان
بر روی کافه خلق آن دیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاد و اکثر مردم معتبر کرجستان بمجالست مبادرت جسته آثار انقیاد
بظهور آوردند و هر کس از رفقا و اهل عصیان در مقام اطاعت در آمدند و بجای رسید تقصیرات ایشان را بعفو و اغماض مقرون گردید
و کس نزد مخدرات استار دولت آن خانواده و حضور مادر والده طهمورث که در امور مملکت دخیل بلکه اصیل بود فرستاده که

عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوای سه چهار نفر از نادانان که در مقام فتنه بر آمده باعث چندین فساد شده‌اند با دیگری کاری نیست و
نسبت بغیر از ایشان که سده حرم اینجانب‌اند بجز عطوفت و اشفاق چه رسد امری بظهور نمی‌رسد و اگر آن سه چهار نفر نیز از او شفیع ساخته اگر
نادم بوده در مقام اطاعت و ترک فساد بوده باشند با ایشان نیز احسانی می‌رسد و اگر درین امور دغدغه داشته باشند معتمدی ارسال
دارند که همین مخطط موکد گردد و چون فرستاده او بموضع رسیده ادای پیغام نمود و از جانب ... فال تواضعات دوستانه
بظهور پیوسته و ابواب ملایمت و مدارا مفتوح داشته چشم بران داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و
اشاره همایون باشد عمل آورند و چند روزی برسانیدن پیغام گذرانیده با او مدارا می‌کردند تا آنکه منشور اقبال باسم ... فال و عظمای
گرجستان عموما صادر شده بود با ایشان رسید و بوضوح پیوست که کستندیل خان بخود سر آمده و تلاش او در حکومت
آن مملکت مقرون برضای خاطر مبارک اشرف نیست چون اراده از ... و قتل او ... گرفت ... استظهار آن قوم
گشته ... پریشان خاطر ایشان ... و اطمینان آورده اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق ...
خال و میرزایان گرجی ... الکسندر خان با او در مقام مجادله و محاربه شده و کستندیل خان چرچقی و جوانقار و برانقار
نیز از اطاعت ایشان مایوس شده بمدافعه ایشان توجه نمود و در کنار آب ... از اعمال ... تلاقی فریقین روی داده از جانبین
مقدمات جنگ پرداخته در روز ... کستندیل خان چرچقی و جوانقار و برانقار آراسته ... و ... در محل
مناسب تعیین نموده خود با ... امیرخان ... که مرد جنگ ... سوار بود و بعضی امرا از عقب ... از جانب گرجیان
نیز صف قتال آراسته ... جنگ در پیوست و دلیران معرکه جهاد حملات متواتر نموده ... و ... جمعیت ایشان را
از هم فرو ریختند و تزلزل تمام بحال گروه راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی فرار آوردند و نزدیک بآن شده بود که ... ایشان
افتاده کستندیل خان ... امیرخان و ... سلطان ... و بعضی امرا از عقب ... خود در ...
جنگ بحال ... لشکر از عقب جدا شده بجانب ... رفت ... نام غلام او ...
... سلطان ... کشته ... مشغول بود گرجیان مقابل او ... آورده ... و مردم ...
بطرف ... می‌آمدند کستندیل خان ... مشاهده نموده ... ابواب ... حرب گشته ...
همراه باشند معرکه در آمده ... چند نفر از گرجیهای معرکه ... رسیده ... گرجی ... خبردار ...
که این ... معرکه ... روی ... جهل و غرور نفس ... و ... تمام ...
نتوانستند که از فوج قلیل خصم روی گردانیده در میان ... بوده باشند ... جنگ ... کرده ...
تنها آن گروه ... در هم ... و آن جماعه ... او ... کرده ... دولت ...
و ... بعضی ... کاری بر او زده ... تمام ... امرا و اعیان قزلباش ... جنود گرجی ... بر ... اطلاع ...
بعضی از گرجیان که کستندیل خان ... لشکر او بودند ... امرا ... قتل ... دیده ...
گرجی و اتباع ایشان ... ثبات ... چنین صورتی روی نموده ایشان ... و دیگر ...

او رسیده مژده قتل او دادند و موجب فتح و ابتهاج آن قوم گشته طبقه قزلباش در جای مقام خود ایستاده فتح و ظفر نصیب گشته
و قوع اینجا شده در صحیفه خیال ... تا آنکه چند نفر از غلامان و مقربان معتبر که در معارک ... سپرده
بجستجوی او مشغول بودند و دیدند که ... بخاک و خون غلطیده ... خبر رسانیده
امرا خواستند که ... در محاربه ... و میرزایان گرجی ... که دست او ... گرجیان ...
خدمت اشرف ... ایشان باشد صورت ... در بن ... گرجیان کس ... امرا فرستادند که چون کستندیل خان ...
گرجستان ... که محاربه ... تقدیرات آسمانی ... رسید ... محاربه ...
متعرض ... که ما از فرمان ... و ... از بندگان و غلامان آن درگاهیم ...
حادثه اطلاع یافته ... از معرکه ... روی بصوب ... لشکر ... امرا ... رفت ...
دیگری ... از آب گرجیان ... و فرار پیش گرفتند ... بعضی از لشکریان ...
ضایع ... بود و بعضی دیگر از اسب و لباس و یراق عریان شده ... در کمال ... و ... کشیدند و اموال و اسباب
از طبقه قزلباش و مال ... کستندیل خان ... برفته بودند ... رفته ... کشیده بود
بزبان ... بعضی از آب ... امیرخان ... حقایق حالات ...
عرض کردند ... که جغال اغلی ... سردار با لشکر ... متوجه آذربایجان گشته ... آمده بود و موکب ...
از راه خوی و مرند ... اردوی ... صوفیان تبریز ... نزول اجلال همایون ... رسید گرجیان
نیز صورت واقعه را عرضه داشت نموده بودند و چون واقعه از آن عظیم‌تر در میان بود ... لشکر ... روم ...
بود القصه آن حکایات و اخبار ... ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم بجانب تبریز و محاربه نمودن و انهزام او و دیگر سایر وقایع
قضایا در آن ایام سعادت فرجام قبل ازین در طی قضایا ... اجمال ... که جغال اغلی ... خود را
از ... محاصره ... دریا ... العراقی ... مشهور ...
روم و عشایر ان مرز و بوم ... احکام ... جغال ... طلب کرده ... پاشایان ... و میران ...
و اکراد ... میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی ... برادر زکریا خان و سایر قبایل ... از اطراف و جوانب ...
پیوسته ... فصل ... متوجه ... آذربایجان آورده ... ایلغار ... متواتر ...
همیون رسیده رایات ... ایات ... شده از ... در حرکت آمده ... از آب عبور نموده
رفع ... آن گروه ... کوچ بر کوچ ... ساحت ... مراد ... اقبال گشت
بر ... خان حاکم تبریز ... فرستادند که ... شد ... جغال ...
گرد ... لشکر مخالف ... و ... شهر ... استحکام قلعه و ...
اسباب قلعه‌داری ... خان ... فرمان ... شهر ... نمود ... لشکر ...

ناهموار نیز مسدود یافت امیر بوداق خان خنجر کس از اوبیش که درست در ارنی جبال بجا ره رهایا گرده بود دگر شد سرهای ایشان را به تبریز
کرده و در محلات گردانیده آتش شورش را بر همزدگی تسکین یافت و با اتفاق بر خوردار بیک توبچی باشی و تو بچیان و تفنگچیان مقیم قلعه در آمده در سر انجام
امور توپخانه و استحکام برج و باره سعی موفور بظهور آوردند و اردوی کیهان پوی دو روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلاور را به ایلغار
آن آموده فرموده ویا تعیین نمودند قراولان مذکور تا حوالی اردوی مخالفان رفته در وقت نزول ارتحال بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته ازیک
تحقیق و تجسس سپاهی صد هزار کس تخمین در آمده بود و یکه و کس نیز با که بر سبیل زبانگیری آوردند مطابق تقریر کردند سردار سپاه از عجایب
خود و سپاه در اردوی خود بعزم جانب دار الارشاد اردبیل و قشلاق نمودن در قزل اغاج که در تب پیوله بخبر و است و محمود پاشا و مرتش
بیگلربیگی انجا است شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال از راه طسوج روانه بود چون در ان راه بجهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب بود موکب
از راه چمن اجاجانه بجانب مرند در حرکت آمده که در هر جا منتظر بوده مقصد اینکه آن باشد عساکر نصرت نشان سر راه بر مخالفان گرفته بمدافعه قیام
نمایند رای جهان آرای حضرت اعلی که مهم قباب است اقتضای آن کرد بنفس نفیس متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شوند و بدین عزیمت بر محلی
از قلل جبال که مشاهده اجمال میسر بود صعود فرموده اردوی ایشان را بنظر احتیاط در آوردند و تخمین و تجسس کیفیت و کمیت لشکر و احوال
ایشان فی الجمله اطلاع حاصل گشت و فی الحقیقه آن صورت از تغابر معابر فسیح و دیو ورنی و صعب و بران قلعه علامت اطلاع انتقلا بوده و نصرت
و بهر دو بوده و چون از مرند کوچ واقع شد فوجی از امرا و نامدار و غازیان بیشه شجاعت طوایف قزلباش با امیر داری الله وردی خان بیگلربیگی قراباغ
که در مصابه قهر و حسن رای سرآمد غازیان زمان و در دلیری و تهور و دلاوری رستم دستان بود جدا کرده مقرر شد که خود با گروهی از سپاه
در عقب بوده بعضی امرا مثل ذوالفقار خان و گنجعلی خان و بناز سلطان و میر مقدم و جرچی بوده باشند و امیر گونه خان را با جمعی امرا در دست راست
تعیین نموده همچنین دست چپ را بوجود بعضی معتمدان استحکام داده همراهی جنود و فیستق الهی از موکب نصرت قرین جدا نموده سفارش
فرمودند که فرصت جوی بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و هر قدر پیش بروند که مبادا از جهالت غرور و حرص جوانی تیز جنگ شده چشم
زخمی با ولیای دولت قاهره رسد و اردوی همایون از ان منزل کوچ کرده حوالی قریه صوفیان نزول نمود و چون بین الفریقین مسافت قریب
شد روز دیگر که در شنبه بیست چهارم شهر جمادی الثانی سنه مذکور بود هر چند حضرت اعلی را ملقاء مسر دار روم ممیان رفق مناسب تر به سلطنت بود
اما در عالم سپاهیگری و آئین سپهداری حمیت شاهانه اقتضای آن کرد که کثرت لشکر مغرور که بحکایت جنود الله قوی بود لسبب اقبال
جز همیون فال شاهی قوی و کر که دانسته که مبادا از مخالفان با افواج قاهره که از موکب جاه و جلال جدا شده باشد آسیبی رسد بدین عزیمت
فوجی از امرای نامدار و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک پناه که در موکب همایون مانده بودند بیرون آمده
توزوک سیل بستند بر محل مرتفع که مشرف بدشت بود اعتبر تر بوده توجه فرمودند که تا احوال سپاه ظفر پناه خبردار باشند و قورچیان یک که جوهر
عقل و کاردانی از سیمای او نمایان است در نسق خدمت بروان خدمات شایسته از او بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه شریفه
و تفنگچیان فرستادند که در هر جا فیما بین محاربه اتفاق افتد معاون چرچیان جنود اقبال بوده از همه طرف خبردار باشند و قنبر بیک کورچی
چکلو سپهدار باشی که از شجاعان طایفه است بجهت معاونت با جمعی از غلامان و جوانان کار آمدنی موکب عالی تعیین فرمودند که در حوالی قورچیان
و جنود تفنگچی بوده اگر غلبه از مخالفان بظهور رسد لوازم کومک تقدیم رسانند و از ان طرف سردار با جنود روم میسره ترتیب کوچ کرده در قریه سیس

دمیس که تیش زنجی تبریز است فرود آمدند و عرادها و زنجیرها از یکطرف اردوی خود که جانب لشکر قزلباش بود در هم کشیده بیگچریان را که همگی
ارباب و قاعده و میان هست در میانه عرادها جای داده چون سرداران که همراه بودند مثل کوسه صفر بیگلربیگی ارزروم که بشجاعت شهره
دلاوری بیمانه روم شهرت کرده بود و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشا و زنجیر قرن و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش
خبر یافته بشوکت و اقتدار خود مغرور و از باده هوش ربای نخوت سرمست گشته فوج فوج و دسته دسته از اردوی خود بیرون آمده
در برابر صفوف قاهره صف آرای گشتند و چون آفتاب خنجر بر غیر شیر از فرق که سایه و صول بر ساحت آن معرکه انداخته بودند بر توظهور
و با ملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر غلبه بر عساکر منصوره واقع شود مزیدی شایسته بظهور رسیده جمعی از طایفه قاجار تابع قورچی باشی
را فرستادند که در مابین اردوی روم و لشکری که بمحاربه پیش آمده بر جنود سپاه نموده مباشر حرب گردند که رومیان را جا
جمعی از لشکر یار را که بمحاربه پیش آورده اند جدا کرده بمقابله ایشان تعیین خواهند کرد و از دخام ایشان فی الجمله کمتر واقع خواهد شد قبل
از ان از جمعی که در خدمت اشرف بمکالمه و گنگاش داشتند مسموع میشد که قرار داد خاطر اشرف آنست که درین چند روز خیمه جنگ
سلطانی و فوج یافته یکدفعه مهم محاربه بفیصل نسب بدیگر همه روزه دلاوران جنود فرصت جوی بوده در هنگام فرصت خود را بر ایشان زده
دستبردهای نمایان مجبور داشته و تا داخل شدن مخالفان به تبریز بدین شیوه عمل شده بعد از دخول شهر اگر بمحاصره مشغول گردند
راه تردد مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده موسم برف شود و ذخیره در اردوی ایشان نایاب گردد افواج قاهره
از اندرون و بیرون بر جسب اراده و تقدیر قادر بیچون و خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر مقید بتسخیر قلعه نشده بجانب شهرت
دار رهانند بجانب اردبیل و قزل اغاج روند در میانه سراب و اردبیل اتفاق افتد بمواطن قدیمی و مواطن حضرات ائمه اطهار و مشایخ کرام
استمداد نموده جنگ در انوقت وقوع یابد و آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و احتیاط سپاه ما را بمقتضی آن
بوده دوران ده و مکرر امیر خان نزد الله وردی خان فرستادند که در جنگ کردن تعجیل ننماید و بمحاربه پیش نروند لیکن چون اراده
ازلی و مشیت لم یزلی بر خلاف این صورت تعلق گرفته بود تا رسیدن امیر خان دوران و قضا و قوی دستان قدر اختیار از
قبضه اقتدار دلاوران معرکه گیر و دار ربوده قدم جلادت پیش نهادند و قورچیان یک و جماعت تفنگچی ارتلی که مشرف بصفوف بود و میان
بودند آمده بودند و چون از جانب حضرت اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده از پیش رفتن و جنگ بزرگ در پوشیدن ممنوع شده از تخلف
امر اشرف و بجود سرمیان شرح عظیم شدن اندیشه نموده از ان تل پایین آمده خود را الدیکی با ایشان گشیدند و میان فیما بین را حق
محاربه و نبرد کرده دلیرانه پیش آمدند و دست بآلات قتال کرده خبر بکی می نمودند و کار بجایی رسید که اکثر امرا و چرچیان زخمی شده
نزدیک شد که سلک جمعیت ایشان از هم پاشد و قورچیان یک و قنبر بیک چون حال بر منوال دیدند هر یک در مکانی که بودند جهت دو بار
استوار داشته در ان بحر زخار لشکر انعام آمدند و از اسپ پیاده شده و تفنگ که مرگ آسا جبار دیدی جاره شده اسپان را
خود ساخته تفنگچیان قدر انداز جنود مسعود صدمات مخالفان را بضرب آتش بار دفع کرده چون کوه وقار پای بر دانکی قایم کرده
وار نمود و تفنگ عالم روشن تاریکی البته شب تفنگها از ان صحرای خونخواره شرار افشان همچون شعله نار زمین و دود تفنگ از جانب
شده رخ خورشید در ظلمت نهان شد و قورچیان یک کس نزد الله وردی خان فرستاده اعلام کرد که رومیه خیره شده آهنگ محاربه دارند

واگر از یکی ... و رومیان انجماعی جلو ریز بر سر قزلباش تاختند یک مشت را امید نجات نیست ملک علی بیک ساروجی باشی نیز که از جانب اشرف
بجهة تحقیق حال آمده بود برای العین مشاهده احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید و چون حقیقت حال و خبر یکه و غلبه مخالفان
خذلان مآل بر ضمیر العام پذیر ظهور کرده بقصد عزیمت جبل بر رغم شرار اعدا روی توجه ساخته با صفوف اقبال اعلام ظفر ورود در حرکت آمده
و سرعی نزد الله وردی خان و امرا فرستاده که آهسته آهسته پیش روند و چرخچیان جنود اقبال آگاه ساختند که مردانه بوده حضرت
با دشمن نبرد کنند که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی نزدیک رسیده بساعه وصول بساحه معرکه نبرد آوازه
و ملک علی بیک ساروجی را باردیگر نزد قرچغای بیک فرستادند که او را از توجه شاهنشاهی و نزدیک رسیدن قول همایون مطلع گرداند
سرکرمان معرکه را بهره کردند چون مشاهده میشد که فوج فوج والالای والالای جنود رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشدند
رای صواب نمای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای از جانب دست چپ همایون ترتیب یافته در میان
فرستادند که در ما بین طرح جنگ انداختند که از دو طرف معرکه رزم گرم کردیده جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه ایشان گشته عقب
و هجوم لشکر روم ازین طرف باشند بدین جهة علیقلی بیک ... شاملو که قشون ... داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست
راست مقام دارند روانه آنطرف فرمودند که بمقتضای ... دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور آورد و الله قلی بیک قورچی
باشی قاجار را نیز فرستاده که بقشون خود که پیشتر فرستاده بود ملحق گشته باتفاق علیقلیخان مصلحت دولت عمل نمایند چون ...
اقبال آنطرف را بجهة ظفر ... حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی توجه تمام درین باره فرمودند ...
عموما با مقرب الحضرت محمد بیک ... که از عظمای طایفه جلیله شاملو است با چند کرنای ... از جنود دست راست ...
علیقلیخان بآنطرف ارسال نموده و قورچی دیگر از افواج قاهره تعیین ... قرچغای بیک و امرای چرخچی مامور ساخته ...
لشکرهای دست راست و دست چپ را بآیین شایسته متعاقب یکدیگر فرستادند و هر طرف از تازه ...
کومک فرستادن ... از حضرت بیک که در ... بودند استحکام داده ... حروف که خادم ... کتاب ... بود
از شیوه تکلف سخن پردازی که ... اقلام ... بر صحیفه مقصود می نگارند خالی از حقیقت نفس الامر است
قطع نظر کرده میگوید که در آن روز حضرت ... نمودند ... لوازم سپهداری و ترتیب مقدمات جنگ
و معرکه آرائی بپرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دور اندیشی و دلیری و دلاوری فرو گذاشت نشده و هر تدبیری که اندیشیدند بجانب
الکمی بموافق تقدیر افتاد و با اعتقاد مسود اوراق که درین عهد امیر کبیر مغفور امیر تیمور گورکان که در شجاعت و سرداری و حسن تدبیر از خسروان
جهانگیر کارنامه سلاطین کامکار و دستور العمل خواقین نامدار ... در خدمت این جهان دانش و فرهنگ ...
انداخته تعلیم جهانداری و معرکه آرائی میگرفت ... حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها
بوثایق الطاف الهی و بقیه جنود ظفر ورود که در قول همایون بودند پیشتر آمده بر پشته که مشرف بر معرکه قتال بود بر آمده منتظر اقبال
و مترصد بشارت فتح و نصرت ... رسیدند و چون قرچغای بیک و امرای چرخچی بجنگ ... آثار و علامات کومک ...
مشاهده نمودند علی قلی خان قورچی باشی با همان جنود رومیه اردوی سردار در آمده آتش محاربه را افروختند کرد معرکه ...

نیز کرد و برسید تیر ... حضرت ... موافق تقدیر افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده کرد و غبار و غوغای ...
که در حوالی اردوی رومیان بظهور می پیوست تصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی ظل اللهی بسر اردوی سردار توجه فرموده اند
تمام یافته اراده نمودند که از آن جا ... برآمده مردم دست راست خود را بمقابله و مقاتله آن گروه فرستاده خود نیز ...
بطرف اردو نزدیک ساخته از هر دو طرف خبردار باشند و بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه منصور در هنگام
حرکت از اطراف و جوانب صدای غزای الله الله که شعار طبقه رفیعه قزلباش است بلند ساخته از پیش و پس ... بر انقلاب هجوم
آورده از همه طرف جلو ریز بر سر دشمنان تاختند و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال احوال

رومیان راه یافته دیگر مجال مدافعه و صف آرائی نمانده بنای شوکت ایشان یکباره انهدام یافت دلاوران پرخاشجوی قزلباش
غلغله فتح و نصرت در ... انداخته خاک معرکه را بخون اعدا ... ساخته سپاه روم بمضمون الفرار مما لا یطاق ...
روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان سرداران ... قدم ورزیده که شاید صورت دیگر روی نماید چون صورت
نبست و چون راه اردوی خود را مسدود دیدند عنان ... طرف ... مبشران قضا و قدر بشارت
فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده نصر من الله و فتح قریب ... نصرا عزیزا بلند آوازه ...

در عقب فتح و ظفر نشان شتافته و در هر قدم فوجی از آن گروه ستان جان برستان بر خاک هلاک انداخته و در آن صحرای پر وحشت از گرسنگی و تشنگی
بی تاب آمده اکثر سرداران بعضی گرفتار و برخی مقتول گشتند که سه صفر و نه که بیگلربیگی ارزروم بوده و سرداری عسکر و لشکریان خود معهود بود
و همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد رضیه خواتون مشهور به الکه وزیر ثانی و در مقام قایم مقام وزیر اعظم بوده و شیر احمد پاشا حاکم فارس
و کوچی خان کرد برادر غازیخان که روی از این دولت تافته سر بدان وا بسته بود و از مشاهیر گرفتاران بودند کوسه صفر بمکافات شیوه ناشایسته
مقتول گردید و از مشاهیر قتیلان علی پاشا دار بکر و قرن و عثمان پاشا بیگلربیگی شام بود و از امرای روم و دستنی بیگیان و میران عشیر قبایل
عشایر اکراد و ترتیب بیست هشتاد نفر مقتول و گرفتار شدند و در ذکر اسامی ایشان فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که شکفته
فتح نامه که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود با آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت حرب و خونریزی
سر در نقاب حجاب کشیده و فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده بود دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب
منهزمان باز نداشته بمجلس [illegible] معقود باز نگردیدند مجملا اکثر سپه [illegible] در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اکثر جمعا
بعضی در ظلمت لیل و بیغوله‌ها خزیده در آن شب بسته در بیابانها روز دیگر که رعایا و مواضع آواز فتح شنیدند از زوایا و اختفا بیرون
آمده بودند و آن سرگشتگان وادی ادبار رسیده روز حیات نشان را بشام ممات مبدل ساختند و جمعی از هزبران بیشه هیجا که از قول خاص
همیون بجنگ رفته بودند فوج فوج آمده سرهای قتیلان معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند می انداختند گرفتاران را با اظهار مظفر
فرخنده اثر در آورده زبان بتهنیت فتح و فیروزی میگشادند و چون خورشید جهان گشا مانند کوکب بخت مخالفان در مغرب زوال
غروب کرده و رنگارنگ مجلس جهانیان شده بود حضرت اعلی بفیروزی و اقبال بجانب [illegible] سروزنده و اختر سعادت حق
گذاری چادر سپاه ازان معرکه [illegible] انجا فرود آمده مشعلداران کوکب جلال مشاعل خورشید مثال افروخته آن عرصه [illegible]
اساس چون روشندلان حق شناس فروغ صبح سعادت یافت امرا و نامداران و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت
حضور با فضل بساط انبساط گسترده و مجلس عیش و نشاط آراسته معرکه رزم با محفل بزم تمام کردیده و می نژادان صبیح الوجه و غلامان
غلمان صورت فرنگی رویی که غازیان غنیمه اظهار کرده بود بر حسب فرمان ساقی بزم [illegible] گشته اقداح راح ریحانی بگردش
در آوردند و مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش که در معرکه رزم اتفاق افتاده عشاق وار در مخالف نوای فتح
و نصرت بدین ترانه پی سرودند بیت که شاها فلک تیغ رای تست ● سر سرکشان جهان جای تست ● بملک سعادت لقب
تو باد ● سر دشمنان زیر پای تو باد ● جهان یکسر از عدلت آباد باد ● دل خلق از دولتت شاد باد ● حریفان باده نشاط سرگرم باده
گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش میرسانیدند و از جماعت گرفتاران هر کس را [illegible] دست نگاه
داشته دیگران بر فقا ملحق بیکدیگر دیدند و از اتفاقات محمد بیگ نام پسر خدادان آقای متفرقه آقاسی که پیش از [illegible] در جنگ
وان گرفتار عساکر نصرت نشان گشته بسببی که در آن داستان اشاره شد سعادت بخشش یافته بود در معرکه گرفتار گشته
از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف رسیده او نیز [illegible] پدر و برادر منظور نظر التفات گشته نوازش بسیار یافت بیت
القصه از جرعهای لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگاری میبود دران [illegible] آغاز نهاده و در آن محفل نشاط [illegible]

خوابیت بظهور پیوست و نزدیک بآن شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخمی روی نماید العیاذ بالله ذات خجسته صفات که سرمایه امان
و ترفیه حال عالمیان است ازگزند [illegible] آسیبی رسد و چون عنایت الهی در جمیع احوال از مکاره و مضار نگهبان ذات عدیم المثال آن
[illegible] بران مترتب گشته کیدی که آن [illegible] اندیشیده بود رجعت کرده بفحوای و لا یحیق المکر السیء الا باهله بالغ وجهی شرف ظهور یافت و شرح
این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل عظیم الجثه در معرکه قتال بطعن سنان یکی از تورجان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و نحیف
البدن بود و بچنگ ذلت افتاده به نیروی دولت قاهره شاهی گرفتار او شده بود و بنظر خجسته همیون در آورده [illegible] و از خورد
سالی و عدم تجربه در کارزار دست او را مانند گرفتاران بر پشت نه بسته بود حضرت اعلی از نام و لقب و عشیره اش پرسید گفت از قبایل [illegible]
ام و چون جمعی از آن طایفه در ملازمت اشرف بسعادت حضور اقدس مشرف بودند [illegible] آن مدبر [illegible] ان بود که بشفاعت آن جماعت
نجات خواهد یافت یکی از عظمای آن قوم که رستم بیگ نام داشت از روی غلظت عرض کرد که میانه ما و سلسله ایشان ربطی نیست فیما بین
عداوت قدیم و خونهای [illegible] در میان است حضرت اعلی بقورچی امر کرد که او را به رستم بیک سپارد که هرچه خواهد بکند و حکایت قتل و [illegible]
[illegible] بلند گشت و رستم بیک از گرفتن و امتناع نموده گفت [illegible] ام که از دشمن در حالت عجز انتقام کشم و دست بسته را بکشم از این گفتگو
نفاق آمیز مزاج اقدس متغیر گشته با آنکه در اول حال تصریح بقتل آن گرفته نکرده بودند بر [illegible] آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشاره قتل او نمودند
قورچی دست در کمر او زد که از حضور اقدس دور برد آن غدار نابکار که حرف قتل شنید بی تامل خنجر آبدار که با خود داشت
بقصد ذات مبارک کشیده خود را بالای سر آنحضرت رسانید و خنجر را حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک بر آورده بسر پنجه [illegible]
که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیدند و زانوی مبارک بر بالای او نهادند

حضار مجلس از موافق و مخالف کرمشاهده این صورت نموده وهم بر آمده و از اطراف دو جانب شمشیرها حوالهٔ آن سرور کرده و از ازدحام خلایق وهم بر آمدن گرد و غبار

روشنائی مشعل کمتر شده و از غایت سراسیمگی حضرت علی و آن سرور از یکدیگر تمیز نمیکردند چون درج و خشان آن جوهر نهاد و نیز در میان حلقه و

اشرف بود و بدین جهت جرأت بعمل شمشیر زدن نمیکردند و از زمانی ممتد در هم آمیخته با یکدیگر بافتن میمودند تا آنکه حضرت علیه السلام بزور بازوی مردانه

و نیروی اقبال خنجر از دست او بیرون آورده بعضی غلامان او را کشیده و آنکه دور تر بودند از اطراف دو جانب شمشیرها اخته بقرب شمشیر بخبر

بیکر با کشمش زیر پر کردند از شوانه عظمی که بوقوع پیوست در آن معرکه علامات روز رستخیز ظاهر گشته خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس

رسیده باشد در طبقه اضطراب افتاده بودند راقم حروف قضیه عبرت فزا در آن معرکه هولناک حاضر بود و حقا که از مشاهده آنحال زمانی ممتد حالت

مصروعان داشتم تا آنکه آواز خجسته آنحضرت بگوش رسیده خاطر حیرت زده از آن قلق و اضطراب باز آمده و بجمله تسکین یافت

حضار آن مجلس قیامت علامت از سلامتی ذات اشرف که در ضمان امان نگهدار زمین و آسمانست سجدات شکر الهی بجا آورده ارباب

اخلاص حیوة تازه یافتند و آنحضرت اصلا از آن حرکت متاثر نشده و کم حوصلهای بی ظرف بزم حضور را که آغاز بیتابی کرده بودند تسلی بخشیده

بهمان قاعده حرعنشاط آشامیده بشغلی که داشتند مشغول شدند و از حرکت ناهنجار آن بد کردار آتش غیرت فدویان جان نثار شعله ور گشته

خرمن حیات آنگرفتاران را محترق کردانیدند و تا مرتب شعف بشب در همان انجمن شغل گذرانیده چون حقیقت حال جهال افغان

معلوم نبود که بعد از مغلوبیت چه خیال داشته باشند الله وردی خان و امراء عظام الحکم شد که در همانجا اقامت نموده لوازم پاس

مرعی دارند که روز دیگر کیفیت حال اطلاع یافته آنچه مقتضی صلاح دین و دولت باشد بتوفیق الهی بعمل آید و بفیروزی و اقبال معاودت

گشته بار دوی میمون که بخیمهای گلفرنج بود توجه در دولتخانه مبارک نزول فرمودند و در آنشب بر لیغ جهانمطاع باسم مهر بوداق خان

حاکم تبریز در قلم آمده صورت واقعه را که به نیروی اقبال بظهور آمده بود اعلام نموده مقرر شد که با قشون خود و جمعی که بمحارست قلعه بود

بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده از طرف شهر متوجه سوختگان شوند انشاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف و قوت سردار بدانچه مقتضای وقت

و صلاح دولت باشد بعمل آید ذکر فرار نمودن جهال افغان و بیان احوال بقیة السیف و هزیمت عساکر فیروزی نشان تا بالند آوید کارخانه

گلکلک سخن پرداز سرانجام بقیه احوال جهال افغان و اتباع او با این منوال بر صحیفه حال می نگارد که بعد از وقوع محاربه مذکور صبح روز دیگر

که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانیه بود حضرت اعلی از دولتخانه مبارک سوار شده بتورتوک و آئین مقرر لیس آراسته

سایه وصول به نبرد گاه انداخته و سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت کرده بود با استماع جمال رسید که جان پولاد اغلی روی

که سردار حبیب و آن جمعه دست با جهار نفر از خبوره رومیه مصاحب می آمده که سردار ملحق گردد بقصبه طسوج رسیده چون بعض از گونا

اندیشان جدل در زمان لواب سکندر شان رضوانمقام کثرت لشکر و حشم سرداران روم دانبوهی مردم مجهول که بعرف عرب ملیکا

و خریدار مخلول اندمشاهده نموده بودند سخنان بیدانه کوتاه خردانه که از زمین وهم دیا خیزد در لباس خیر اندیشی اظهار می نمودند حضرت

اعلی از کمال دور اندیشی و غایت حزم و احتیاط که جزو اعظم جهانداری و سپهسالاریست در رفض سرسردار و جنگ عراوه و توپ و تفنگ

کامل پادشاهانه نموده تعجیل در آن امر صواب نفرمودند چه عقلا در امور جزئیه تامل و تعمق مینمایند و در کارهای عظیم و مطالب کلیه خصوص امور

حرب و قتال که مفاسد عظیمه بر و مترتب است از طرفین خونها ریخته میگردد و محل شتاب نیست **نظم** اگر خواهی نگردد کار تعطیل ٭ مکن در کارها بسیار

تعجیل تامل در همه کاریست محمود و نیابت در تامل میشود سود و کلام مشهور مجرب الصبر مفتاح الفرج موید این معنی است اراده خاطر اشرف بدان

متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان پولاد اغلی فرستاده بعد از آنکه خاطر از مهم او جمع کرده باهتمام سردار پردازند در خلال این احوال

یکی از اکراد مرحوم میر شرف حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل اکراد بزرگتر و تابع خواندکار است در رین سفر با سپاه جزیره و سیستی

بوده روی به نیاز و توقف نموده خود بجنگ نیامده بود کرشته بظاهر شرف در آمده بود و چون میر شرف مذبور چند سال بود که با ملازمان

آستان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت میمود حضرت اعلی آن شخص را آزاد فرموده مصحوب او دو کلمه بمیر

شرف نوشته تا غایت بجهة بعد مسافت میانه مینو فر ایش و اکراد جزیره مسافه نبوده و خونها که مایه شدت عداوت میباشد فیمابین ریخته

نشده و چون پرتو اخلاص آن بر پیشگاه ضمیر اقدس تافته هر کس از مردم او درین جنگ بدست آید زنده نگاهداشته حکم قتل نفرموده ایم اگر او خود

خود را بدرگاه الامان موکب اقبال رسانده و اولاد و نعیم که بر کنار بوده از راه جزیره پیش گیرد که از عساکر منصور آسیبی باو و مردم او نرسد و او با

سپاه منصور سپرده کسلامت باردوی سردار رسانند میر شرف بعد از مطالعه آن منشور سعادت مطالع تعجیل باکراد و جزیره

و آن حدود از صف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال کرده جریده و سبکبار از کنار دریا راه فرار پیش گرفت اما احوال

آنچه از تقریر جمع گرفتاران مشخص و معلوم گشت آنست که بعد از انهزام لشکر و گرفتاری سرداران و سپاه تفرقه بقیة السیف معرکه قتال را

بالعبید انداخته و ملال کرده آمده و علی الصباح طایفه ینگچری و جمعی از هر طبقه لشکر که در اردو سردار مانده بودند استماع داده با استحکام

عراوه و حفظ خدمات جبه خانه و ضبط میمنه و میسره مامور گردانیده قلقچیان اردو را که در میان آن اغالی گوینده نوبه که توک آقایان را از

تا وقت ظهر کیفیت و نیرنگ سپاه بیانه هراسانی که مایه فریب و اسطرلاب التماس شد پرداخته بعد از ظهر فرار نموده ند و تفرق اکراد و عجز

و اضطرار او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی نمیدانست که چکند و حیران کار خود مانده هر ساعته فکری و هر لحظه اندیشه میکرد و در این اثنا

خبر رسید که جان پولاد اغلی با سپاه حبیب در روز جنگ بطسوج رسیده بود آخر روز مقدمه لشکر شکست یافته رسیده و همان لحظه طبل کوچ

کوفته بطرف وان رفت و از خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده و اهمه عظیم بر اقامت او داده ستوه گشته بر دو از روی کار برگشته

و راه فرار گشاده یافته هر کس جانه از معسکر جدا شده جوق جوق و گروه گروه میرفتند سردار بالضروره رنگ فریب و تزویر

سپاه بیانه کرده با خواص و اعیان لشکر و قاضی و مفتی مشورت نموده رای همگی بر فرار قرار گرفت که ظلمت شب را پرده کار خود ساخته

خود را از عرقاب بلا بساحل نجات رسانند آخر روز ساعت العید اندیشه و بیم هنگام غروب راه فرار پیش گرفت علاقه دور رستاخیز

در میان معسکر پدید آمده فوج فوج قطع تعلق از متعلقات خود کرده و مقید برفاقت سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت

میجستند در باب ستایش نامهای شهریاران والاشکوه سمت وضوح دارد که چون دشمن راه فرار جوید راه او را مسدود و گرد آنرا

آئین فتوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعه گران اصلاح دولت او ابیات چه دشمن ره چاره جوید به تیغ

مشو مانع چاره او دریغ و بکین مجلا خسر دواکه تصمیم عزیمت رومیان بسمت ظهور یافت حضرت اعلی علیخان را فرستاد که بر کماهی

حالات اطلاع یافته عرض نماید مشار الیه پذیرای فرمان گشته وقت غروب و هنگام افروختن مشاعل بحوالی اردوی رومیان رسیده

روشن شد که در آن اردو بجز دو سه چار دیار خانه و پاسی از شب گذشت که معتمدی از جانب علیخان رسیده عرض فراز سردار

خبر کرده چون آداب و قاعده سلاطین نبوده و نیت کرده بتعاقب دشمن نماید حضرت اعلی بحکم برتعاقب ایشان شب دیگر نهضت نموده نماز صبح
مردم فرومایه که از ایشان قطع تعلق نموده همراه برده بودند بسیار کشته شدند و هرکس رسید بتفتیش میپرداختند و از علامات او باینکه تاب [illegible] روی
آورده بود که روحی از ایشان که قریب پانصد نفر بوده نیمشب راه گم کرده هیچ بیابان با غارات قصبه طسوج درآمده که شخصی از مردم آنجا را بدست درآورده
بزرقلیخه اند که رهنمایی کرده طریق سلامت و راه بیرون شد به ایشان نماید آن شخص از اخلاص و یکجهتی آن دودمان آن گم گشتگان وادی
سلامت را براه بلا رهنما گشته بمیان میدان قصبه طسوج آورده همه جهان را خبردار ساخته رعایا هجوم آورده دروازه بیرون شدن را گرفته
شروع در گرفتن و کشتن نمایند و میانه بنوعی دست از کار مانده بود که کمینه رعیت [illegible] یراق بضرب چوب [illegible]
رومی صاحب یراق را پیش انداخته یراق و اسلحه ایشان را گرفته تقسیم می‌پرداختند القصه آن سرگشتگان بادیه حیرت و سرگردانی
بالتمام معرض تیغ انتقام طسوجیان شدند و مابقی ایشان غنیمت آن جماعت گشت و تا سلماس و الباق اکراد نیز بار و میا [illegible]
عمل نموده از سر خود [illegible] شده و از قوت و [illegible] ایشان قطع نظر میکردند مجملا ضعف [illegible] بر عموم سپاه قزلباش ظاهر شده
که سردار فرار نموده بجهت نهب و غارت اسباب رومی بجانب اردوی او اوق رومیه آورده تا صبح گرد اردو برآورده
وجمعی که پیشتر از دیگران رفته بودند نقل مینمودند که در خیام و فرش و صنادیق جیده اشتران در برابر خیام خوابیده در اکثر [illegible]
هم بقاعده مقرر کشیده بود و چنان معلوم میشد که هیچ [illegible] مشغول [illegible] گرفتار گردیده اند یا از جنگ گاه فرار نموده خیمه ایشان [illegible]
صاحب بوده و دیگری که بروز خود درمانده بود پروای دست درازی باسباب نکرده هرکس که بجنگ رفته در خانه خود بوده اند آنچه از نقود
و نفایس اموال که توانسته اند همراه برده سایر احمال و اثقال را بر جا گذاشته رفته اند چون [illegible] سلطان [illegible] در اول شام داخل
اردوی سردار شده بود نقل می‌نمود که بمیان خرگاه خاصه سردار درآمدم [illegible] ریخته بود و [illegible]
در کنار مسند افتاده شمشیر مرصعی که برسم قاعده مقرر بر پهلوی امرا میگذارند نهاده [illegible] خیمه بزرگ [illegible] و صنادیق [illegible]
آن چند صندوق پوشهای مخمل و زربفت بر روی صنادیق گسترده و اکثر مقفل بود [illegible] صندوق را که گشودم از اسباب [illegible] مملو بود
و چون [illegible] همراه من بود [illegible] خان آورده چهار صندوق [illegible] صندوق مطلع کردم [illegible]
باهتمام [illegible] بیرون آوردم بعد از آمدن او مردم از اطراف و جوانب داخل اردو شده بنهب و غارت اموال [illegible]
شخصی ایشان سردار [illegible] جلال [illegible] آیات و احادیث [illegible]
آورده بنظر اشرف رسانیدند و چون احکام و اسناد بزرگان که مایه افتخار سلسله ایشان است در صندوقچه مخصوص می باشد [illegible]
قیاس میتوان کرد که بچه مثابه مضطرب و سراسیمه رفته اند که پروای داشتن آن نکرده مجمل کلام آنکه اموال و اسباب [illegible]
تعجبی که در اردو مانده بود بتاراج حادثات رفته اند که پروای داشتن آن نکرده اند بدست مردم [illegible]
نیافت بعضی از خاص یاران که قیمت خود را بنظر اشرف درآوردند [illegible]
قزاقلر آورده خود را [illegible]
بود انضباط توپخانه مامور گشته ترتیب [illegible] عدد توپ [illegible]

بجانب تبریز رفته موکب سعادت اساس بجانب سلماس در حرکت آمد مصطفی بیگ محمودی که در قلعه [illegible] متحصن شده [illegible]
در [illegible] سر [illegible] بر درگاه معلی آمده عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پابوس مشرف شده زینل بیگ محمودی
قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود التجا بسایه مرحمت شاهی آورده بنوازش [illegible] و الکای خوشاب باسم او [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible] که [illegible] کامیاب [illegible] بشرف پابوس مشرف گشته
و تقصیر [illegible] که در این جنگ [illegible] [illegible] بود [illegible] نموده [illegible]
در معرض قبول افتاد و زکریا خان [illegible] سلطان محمد بجهت تهنیت فتح و تجدید قواعد اخلاص فرستاده و حضرت اعلی با [illegible]
که وقتی طلای اخلاص او [illegible] و خلوص [illegible] بیرون می آید که [illegible] و اندیشه های [illegible] دولت سعادت [illegible]
دریا [illegible] از این خطاب [illegible] اندیشه نموده چون آمدن چاره نیافت و در کمال [illegible] احرام ملازمت [illegible]
شد چون مدت اقامت سلماس [illegible] روز گذشته مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه [illegible] هجوم آورده عزیمت دارالسلطنه تبریز
نمودند و امراء عظام دارالحکم [illegible] که باستقبال زکریا خان کرده او را باعزاز و احترام به تبریز آوردند و [illegible]
خان در دولتخانه مبارک تبریز بسعادت آستان بوس رسیده بشرف مصاحبت و مجالست مجلس بهشت آئین مشرف و معزز گردیده
[illegible] بتعظیمات شاهانه سعادت افتخار یافته چند روز [illegible] بزم خاص و جلیس مجلس قرب و اختصاص بوده عطایای ارجمند از خلعت
و کمر و خنجر و شمشیر طلا مرصع [illegible] و [illegible] تازی نژاد [illegible] با زین و لگام مرصع و [illegible] و اجناس [illegible] و پیاله [illegible]
[illegible] [illegible] الصرف یافت و حسن بیک برادر زاده او [illegible] که حاکم الباق بود [illegible] نوازش [illegible]
روانه جا و مقام خود گردید اما احوال سردار [illegible] بعد از فرار [illegible] [illegible] که [illegible] با سعد [illegible] چند خود [illegible]
[illegible] و در انجا [illegible] آوازه [illegible] موکب نصرت قرین شاهی که بجانب سلماس [illegible] نموده بود مجال توقف و آرام نیافته
[illegible] گرفت و در اثنای طریق [illegible] رسیده روزی در [illegible] [illegible] و تقصیر [illegible]
کرده [illegible] با شاره سردار [illegible] بیرون [illegible] بتفتیش پرداخته [illegible] سپاه [illegible] که اکثر [illegible]
و نهب [illegible] آن گروه [illegible] [illegible] گشته و [illegible] بر سر [illegible] نموده [illegible] شدند شرح احوال او در [illegible]
طبقات [illegible] قوم [illegible] [illegible] و سردار [illegible] رسیده و [illegible] حال [illegible] نموده در [illegible]
سپاه [illegible] کشور [illegible] رفت تا عالم دیگر گردید ذکر فرستادن جهانگیرخان محمد سلیم سلطان را باتفاق یار محمد
میرزا [illegible] بخراسان و شمه‌ای از احوال ایشان در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده که جهانگیرخان ولد
سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیگی و عمده الامرا و صاحب اختیار
بوده شاه [illegible] و [illegible] میرزا [illegible] [illegible] منهزم گشته التجا بسایه اقبال [illegible] و ساحت [illegible]
شاهنشاهی آورده [illegible] [illegible] اتفاق افتاد چون [illegible] [illegible] آن شده بودند
وقت [illegible] در محل [illegible] سلاطین [illegible] [illegible] موکب اقبال بوده [illegible]

میرزا اصلاح دید که در عمارت سلاطین زاده‌ها روانهٔ خراسان گشته بعضی قلاع و محال غرجستان که بتصرف منسوبان این درگاه است بجهانگیر
خان عنایت شود و یار محمد امرا و خراسان ساير ولايت غرجستان که محل منضبط و حصون و قلاع محکم دارد بتصرف گشته آنرا مامن خود
و ان دیار بشورش انگیزد و طوایف اوزبکیه را بجانب خود دعوت نمایند و اگر جمعیت لشکر بروفق دلخواه صورت بندد فرصت جوئی
همت بتسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی اراده باب تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شیروان مشاغل کلی روی داده مطالب عالیه
پیش نهاد همت والا بود و بنحوی سامان نشد که درین هنگام که عساکر ظفر شعار مشغول مهام این دیار اند در خراسان فتنه و آشوب شد بنجویز اتفقه
تکثیر زده و حوالهٔ بوقت دیگر میفرمودند که انشاءالله تعالی بتوفیق سبحانی و نیروی اقبال از انتظام مهام آذربایجان و شیروان فراغ
حاصل آید و نهضت موکب همایون بجانب خراسان اتفاق افتد این عزیمت با مضار سر یار محمد میرزا معروض شده است که ما را اهبر
فرصتی بدست نمی‌افتد که با قنجان ارزبان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقلالی نیافته و او در ماوراءالنهر مشاغل عظیمه روی داده
معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و محال آنطرف آب تواند پرداخت و درینوقت با سانی بدست آید و این اراده تا خیر نمی‌باید چون عالم
حساب دانی و معامله فهمی این کنکاش را بجای خود نگذاشت و دوربینی نمود و یار محمد میرزا که صاحب وقوف آن ممالک بود این رای
صواب شمرده در رفتن مبالغه می‌نمود حضرت اعلی رضاجوئی گشته سلاطین زاده‌ها و اتباع ایشان از بلخ که در آنجا بود انعامات و سایر جزویات
پرداخته مرخص فرمودند و بر لیغ مطاع باسم حسین خان بیگلربیگی و سایر امرای خراسان عز صدور یافت که اعزاز و احترام سلاطین زاده‌ها
بجا آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند و آنچه از قلاع و الکاء غرجستان در تصرف طایفهٔ جمشیدی و غیره و منسوبان این درگاه است
بتصرف ایشان داده کومک و مدد بقدر حاجت سرانجام نموده روانهٔ آن ولایت کردند و سلطان زاده‌ها از کنار ارس عراب
تجهیزات مشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند از زمرهٔ مقاصد ایشان شاه‌قلی
کس سیدی عظیم القدر و معتمد علیه آن طبقه بود از رکاب همایون تخلف نموده توقف اختیار نمود و یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه در درگاه عالیه
معتمدی که باعث سرانجام مهمات و محرک معونت و امداد ایشان بوده باشد داشته باشند رضا بتوقف او داده و هنوز ایشان در دارالسلطنه
قزوین بودند که قضیهٔ جنگ سردار روم بوقوع پیوسته حضرت اعلی بفوز نصرت یافتند و آوازهٔ فتح و فیروزی بخراسان رسید
و یار محمد میرزا و رفقا عقایف و محذرات خود را در قزوین گذاشته روانهٔ خراسان نمودند و حسینخان چندگاه ایشان را در دارالسلطنه هرات
نگاه داشته سامان مایحتاج   انجام نموده در اوایل سال یونت ئیل اربع عشر والف که رایات فیروزی آیات عز و جلال متوجه
تسخیر قلعه ایروان   ره قلعه گنجه مشغول حسین خان قورچی از جنود قزلباش خصوصاً طایفه جلیله شاملو همراه سلاطین زاده‌ها کرده روانهٔ
غرجستان کرد و ایشان همین امداد و معونت منسوبان آن خاندان ولایت را بحیطهٔ تصرف در آورده معظم قلاع غرجستان بدست
ایشان در آمد تمامی کلانتران و کدخدایان آمده جهانگیر خان زاده دیدند و اکثر قلعه‌داران و سرداران هزاره جات و سعد جات قبایل آنجا با
درو ایشان تابعیت نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشم زیاده میشد تا آنکه توجه جانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آنصوب مصمم
و شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده از مساعدت بخت اموالت که عنقریب نگاشتهٔ کلک وقایع نگار گردد **ذکر نهضت موکب همایون**
بعزم تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعنایت تحصیل چون خاطر خطیر اشرف از امور ضروریه سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت

و امرای اکراد موکرا و کرد با قدم بدایرهٔ متابعت این خاندان خاقان دشمن سوز دولت نواز امرای اکراد را با نعامات و افزوده و خلعت خود
نواخته همگی را خوشدل رخصت انصراف ارزانی داشته و هر یک بقلمرو حکومت خود باز گشتند اگرچه سفر و یساق با متداد کشیده بعنوان
امتحان مستی چنان روی داده بود خاطرها بجهت حال سپاه بتوجه جانب عراق و الکا و اوطان میل و رغبت تمام داشت اما مجلس امرا و اعیان
درگاه را جرأت اظهار این مدعا نبود رای عالم آرای اشرف بتوجه جانب قراباغ و فتح قلاع گنجه و شیروان مصمم گشته نقوش این عزیمت بنوعی
در صحیفهٔ ضمیر خسرو جهانگیر نقش پذیر نگارش یافته بود که تغییر در آن محال مینمود و در اوایل تحویل حمل که هنوز شدت شتاء و هوای بهار
برودت و سرما بود و کوه و هامون از سردی پوستین قاقم برف در خود پوشیده و کلاه سنجابی ابر بر سر داشته و از پیچ پیچ
بند زمینهای پست و بلند یکسان می‌نمود و ستوران از رفتار عاجز آمده در خلاف مجلس قرار نگرفت که درچنین وقتی که طبایع طلبکار شعلهٔ
آتش و آرزومند گوشهٔ قشلاق اند سفر و یساق احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دارالسلطنه تبریز عنان عزیمت بدانصوب
در حرکت آوردند و از امرا الله‌وردی خان حاکم فارس رفت که در زمستان تجهیز لشکر کرده در اول بهار با قشون
آراسته متوجه یساق گردیده بمعسکر ظفر قرین بپیوندد و لشکریان و امرای خراسان که در موکب همایون بودند مرخص شده روانه
آنصوب کردیده بودند و بعضی از عساکر ظفر فرجام که از امتداد سفر پریشان شده بودند بالضروره رخصت انصراف یافته بمنازل و اوطان
خود رخصت شدند که درین زمستان با نجام ضروریات یساق پرداخته در اول بهار خجسته آثار بموکب جهانگشا پیوندند حسین خان استاجلو
حاکم همدان را که جهة حفظ ثغور طرف بغداد رفته بود درینوقت طلب فرمودند و او حسب الامر با قشون آراسته متوجه گشته در تحمل منازل
و مراحل از برف و باران دست و گریبان و ستوران ایشان از ناهمواری زمینهای یخ بسته افتان و خیزان خود را باستان اقبال
آشیان رسانیدند الحاصل موکب همایون فال بدولت و اقبال بدارالارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منور و تربت مطهر
حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء و مشایخ عظام صفویه سعادت یافته از ارواح مقدسهٔ حضرات اجداد کرام بعنوان القدوه
همیم استمداد همت نموده در اوایل ماه مبارک رمضان متوجه کلخوران که مدفن شریف حضرت سلطان جبرئیل قدس سره
است شدند و چند روز در آن موضع متبرک بجهة انجام مهام ضروریه توقف واقع شد و از سوانح آن ایام آنکه چون مسامع جلال
رسیده بود که در بلاد خراسان از حکام و عمال جزو نسبت بعجزه و زیردستان بنا درگی و حیف و میل واقع میشود رای اقتضا
انتما اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان با ملوقت و پیران صواب اندیش با برجلیل المراتب کل خراسان منصوب کرده که
در کمال اقتدار بنظم امور آن ولایت قیام نموده در رفع نادرگی و حیف و میل رعایا و زیردستان مساعی جمیله بظهور آورده
و فرد اختیار را باسم خواجه محمد شفیع وزیر کل دارالمرز که از زمرهٔ وزرا بمزید قرب و منزلت ممتاز و خطاب میرزائی اعلامیانی داشت قرار داده
بدان منصب عالی معزز و سرفراز گردید علاوه مناصب سابق او گشت و بیکی و مهمات آن ولایه و عزل و نصب عمال و کلانتران بکف
درایت او مفوض گردیده پایه قدر و منزلت او بین الاقران باوج اعتلا رسیده و چون در پیشال در حدود آذربایجان کم محصولی
واقع بود در قشلاق بجهة تاخت و تاراج لشکر احوال رعایا اختلاف پذیرفته رفاهی نشده غله بسیار کم بود جهة حفظ تعیش لشکر حکم
قضا نفاذ بظهور پیوست که دیوانیان مواجب بیست هزار خروار که مبلغ غله بر محال آذربایجان رقم نمایند که رعایا از آن اخراج و حمل نمودند

باره دوی مسی آورده بکمیدمن غور بمبلغ پنجهزار تومان شاهی و عباسی [illegible] نماید و در اثنای احوال مجمله بعد مسافت منقطع گشت [illegible]
داشته بکمیدمن بمبلغ [illegible] تومان عسرته قرار یافت و محصلان تعیین یافته متوجه انجام آنمهم گشتند بعد از فراغ از امور مذکور بجانب
ارسباکی [illegible] واقع شده در کنار رود ارس در منازل خلف بیگ سفره چی که آنجا واقع است نزول اجلال فرموده بجهت [illegible] روز
داشتن [illegible] اینجا نقصد اقامت فرموده ماه صیام را باختتام رسانیده و در اینجا منشور عاطفت بجهت رفع [illegible] بجماعت [illegible] مستحفظان
قلعه گنجه [illegible] پادشاهانه ارسال نموده [illegible] و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام کرده که ممالک شروان و قراباغ و [illegible] ملک
موروث نواب همایون ماست که رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی نموده [illegible] داشته
متصرف شده اکنون [illegible] باسترداد آن [illegible] مصروف و معطوف داشته بهیچ وجه دست از این مقصود باز نمیداریم
و تا غایت هر طرف که توجه نموده ایم کامیاب مطلب گشته فتح و ظفر اقبال یافته ایم و [illegible] که از جانب سلطان روم سردار
با لشکر موفور باین دیار آمد چنانچه مسموع [illegible] گشته [illegible] انهزام یافت [illegible] از هیچ طرف مددی متصور نیست [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] مخالفت و قلعه داری [illegible] و عقل بر شما لازم است [illegible] که عاقبت اندیشی [illegible] در کار خود کرده
خود را [illegible] هرکس را [illegible] بوده باشد و اراده توقف داشته باشد [illegible] قلب [illegible] جهان پناه [illegible]
مراحم خسروانه [illegible] و هر کدام که اراده [illegible] داشته باشند با اموال و [illegible] عیال [illegible] روانه دیار خود گردد
که از عساکر منصوره مطلقا مضرتی [illegible] ایشان نخواهد رسید و اگر [illegible] را قبول نموده قلعه را بر روی همایون نه بندند و نوبت [illegible] معسکر
ظفر قرین [illegible] بعد از ارتکاب [illegible] امان [illegible] ایمان [illegible]
ودرین صورت هر گونه مضرتی [illegible] از لشکر [illegible] گردن ایشان خواهد بود و بعد از ارسال
این منشور سعادت [illegible]
و نموده [illegible]
وارشاد مرشدانه را که آویزه گوش [illegible]
محصوران [illegible]
رسید بایشان [illegible]
گرجستان [illegible]
و عطایای گرجی که [illegible]
واسند [illegible]
نصب [illegible]
و حافظ [illegible]
دست آویز ایشان بودند [illegible]

ایشان کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور [illegible] ایشان [illegible] گرجستان کرده حضرت [illegible] منصب گرجیان [illegible] عنایت
[illegible] نموده امرا و نامداران و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده در مجلس بهشت آیین جشن ملوکانه آراسته شد و [illegible]
ایالت گرجستان را [illegible] ارجمند خانی سرافرازی بخشیده قاعده و قانون گرجیان آنست که هر کدام یکی از سلاطین زاده های ایشان [illegible]
بر مسند سلطنت ملک موروث جلوس نماید یکی از رهبانان که بعرف [illegible] مرشد آن قوم باشد با معتبران و ریش سفیدان گرجی [illegible]
قالیچه زر [illegible] گسترده او را بر بالای آن می نشانند و هر کدام طبقی زر سرخ و سفید بدست گرفته در حینی که آن سلطان زاده پای بر بالای
قالیچه می نهد ایشان طبقهای زر نثار و ایثار مینمایند و پیش او زانو زده کاسه میدهند و او هم یکان یکان اهل مجلس کاسه میدهد و بالجمله گرجیان
قالیچه سلطنت بقانون و قاعده جنبه او گسترده طهمورث خان با مر والا [illegible] خسرو کامکار کامران بران قالیچه برآمد گرجیان طبقهای زر بدست
گرفته اراده نثار داشتند حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده و آداب مذکور [illegible] امر فرمودند که امرا و نامداران و حضار
محفل ارم تزئین نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتبهم لوازم نثار قیام نمودند و عطایای گرجی نیز [illegible]
مقرر کاسه دادند و گرفتند و از [illegible] خاطر و انبساط ضمیر بساط عشرت گسترده [illegible] صحبت ایشان خالی از [illegible]
نبود [illegible] و بعد از [illegible] گرجیان [illegible]
واقعه در اول [illegible] تربت قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره [illegible]
[illegible] باشی را امر فرمودند که قالب [illegible]
واعیان [illegible]
مسدود گردد [illegible]
و چند [illegible]
عالم [illegible] از سوانح [illegible] خبر فوت جلال الدین محمد اکبر پادشاه [illegible] پادشاه عالیجاه [illegible] ممالک
هندوستان در بلده اکبر آباد که مرکز دولت آن دودمان است مریض گشته پهلو ببستر ناتوانی نهاد و [illegible] اجلهم لا
یستاخرون ساعة و لا یستقدمون معالجات اطبا مفید نیفتاد و عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت شاهزاده نامدار کامکار
شاهزاده سلیم فرزند اکبر آنحضرت در [illegible] بعزم ملاقات پدر از الهاباد [illegible] آمده [illegible] در کنار آب اقامت داشت که این واقعه
روی داد اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی [illegible] بود اتفاق
داشتند شیخ فرید بخشی که از امرای معتبر [illegible] است و [illegible] از ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امرا و اعیان اختیار نموده
بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم کورنش تقدیم رسانیدند و بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد [illegible]
خلاف [illegible] نیست ترک آن اراده کرده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو [illegible] سلطنت چون حال بدین منوال مشاهده نمود [illegible]
فرار نموده بجانب لاهور [illegible] شاه سلیم [illegible] سلطان خسرو تا حدود لاهور رفت [illegible] جمعی از جنود
جغتای و غیره [illegible] از اطراف [illegible] قرب بیست هزار کس بر شاهزاده جمع شده بودند [illegible]

شاه سلیم از شیخ فرید منقلای بود نمایان شد شاهزاده و متابعان او عطف عنان نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت و فیمابین جنگی
در صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند متابعان شاهزاده خسرو از ستیز و آویز عاجز گشته
اکثر راه هزیمت پیمودند و بخت شاهزاده برگشته شبگیر کرده فرار بر قرار اختیار نموده در کنار آب لاهور هنگام عبور کشتیبانان او را
شناخته بقلیج خان حاکم لاهور خبر دادند قلیچ خان او را با رفقا مانند و متعلقات او مطلق ساخته نزد خود آورده و بعجلت وصول موکب همایون
فال پادشاهی بنظر رسانید و شاه سلیم مظفر و منصور باگره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمان روائی قرار گرفت سید محمد امانی
متخلص بمیر خان در تاریخ این واقعه گفته **تاریخ** چه شد بلند مکان بهر جود اکبر شاه • برفت طفل تنابه هرجا یتیم • سؤال کردم از دل که در صحیفه دهر
روا بود که کنم سال فوت او ترقیم • جواب گفت برسم دعا بگوی دلیر • بجای اکبر شه پادشاهزاده سلیم • تواریخ دیگر خواجه حسین ثنائی یافته در سلک
نظم کشیده و بود **بیت** شاه اکبر جلال دولت و دین • که زد از قدر بر فلک خرگاه • ماه عمرش او فتاده خسوف • نوحه گفت [illegible]
نخل شاهیش چون زپا افتاد • گشت تاریخ فوت اکبرشاه • از ثقات مسموع شد که جمعی کثیر از فتنه انگیزان همراه جنود خسرو سلطان که زنده گرفتار شده
بودند بحکم تصلیب ایشان صادر گشته هیکل پر از دار عبرت آویختند شاه سلیم بسیار اهتمام نمود که [illegible] رفته از آن [illegible] لشکر خود را التفرج نماید
سلطان خسرو در جواب گفته که کار من بود موجب سیاست منتج مرا از دار عبرت بپای آویختن آن جماعت را گناهی نبود التماس
دارم که آنحضرت این بنده که کار را نیز از حضرت جلال التفات خلاصی بخشند شاه سلیم بر او ترحم نموده از سر خونش درگذشت میل
چشمانش کشید اما بسیار امرا و ارکان دولت که از دوستداران بودند از سلطنت سلطان خسرو وحشت شد سلوک پسندیده کرده اعتلا در مقام
انتقام نشد و شاهزاده را بمعتمدان حریم حرم سپرده در آنجا نگاه میداشتند و از میل کشیدن آسیبی بوی ندیده ساخته
نرسیده و از دیدن عاری و عاطل گشته بود هرچند تحریر این واقعه مناسبتی بوقایع ایران و حالات ایرانیان که مقصود بالذات [illegible]
اما چون از وقایع عظمی بود و آن سلسله با این دودمان ولایت نشان ارتباط قدیم داشته و شده است همانا زیاده بر این نسبت نخواهد بود
راقم حروف مورد اعتراض معترضان نخواهد شد **وقایع سال تخاقوی ئیل مطابق الف و عشر و الهجری که سال سیم جلوس**
همایون عباسی است فتح قلعه گنجه و ملک شیروان و دفع خان زمان سال همایون فال یونت ئیل آغاز شده بهار دلگشای عالم افروز مقدم نوروز نوید
فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان از لطف [illegible] تخصیص ولایه دلگشای قراباغ که از رطوبت هوا همیشه بهار
و سرسبزی ریاض فرح افزایش در صفحه [illegible] چنانچه سخنور نامی شیخ نظامی در وصف نزهت آن سرزمین گفته **بیت** خوشا ملک بردع
زاعتدال وی • هزار وی [illegible] • نمودش گل [illegible] • همه ساله ریحان [illegible] همیشه [illegible]
[illegible] سلطان سرافراز اقلیم چهارم با کوکبه جنود آسمانی پای عالم آرائی بر مسند عز و شرف نهاده [illegible]
بیرون آمده [illegible] نوروز فیروز در روز دوشنبه یازدهم شهر ذی القعده الحرام اتفاق افتاده عالم پیر جوانی از سر گرفت **بیت**
جهان از طرب تازه شد • از صبا خلعه پرور شد • شاهد گل جلوه گری ساز کرد • بر همه خوبان جهان ناز کرد • بر صفحان [illegible]
چهره برافروخت چه بخت جوان • [illegible] نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم عید نوروز و مراسم جشن [illegible]
قیام نموده چند روز بساط عشرت گسترده داد عیش و خرمی دادند بعد از فراغ از بزم نوروزی متوجه گنجه گشته از آن یورت کوچ کرده در پای قلعه نزول

نمودند و سپاه [illegible] گرد و طبقات لشکر هر کدام بموجب حکم خود رفته [illegible] فرود آمده [illegible] عساکر فیروزی مآثر که مبادا نزول فرموده بودند فوج فوج با
[illegible] آمده بار محاصره و حدمات [illegible] اقدام می نمودند و توپچیان نیز شروع در توپ بخش کردند اهل قلعه در طلاع و عناد اصرار نمودند
[illegible] قلعه داری [illegible] و توپ و تفنگ [illegible] همیون [illegible] بود و امر قلعه داری از ایشان بطوری [illegible]
و [illegible] میان ایشان و لشکر [illegible] ابواب صلح بالکلیه مسدود گشته [illegible] جنگ [illegible] رستم خان [illegible] ذوالقدر
[illegible] دو سال بود در جنگ گرفتار گشته در قلعه محبوس بود در حین محاصره [illegible] و [illegible] از سادات [illegible]
نسبت قرابت بسلسله میر بزرگ جد مادری [illegible] داشت [illegible] آسمانی در عبده گنجه [illegible] معزز و مکرم بود [illegible]
بودند [illegible] گرفتگی آن سید عزیز [illegible] نسبت معقول ساختند و چون حضرت مفتح الابواب که بگشایند [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] فتح و فیروزی [illegible] کار [illegible] کشاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توپ [illegible] سیاه [illegible] خندق [illegible]
[illegible] بود و [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible]
[illegible] خندق [illegible] برج [illegible]
[illegible]
[illegible] توپ [illegible] قلعه [illegible] ولایت ایشان [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] توپچیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]

نموده از اخلاص و عموم آن حضرت دست سپر کرده از صدمات توپ فلک وقار و رعدهای آتش که بایشان رسید برج را از دست نداده از ضرب ... شب
بار قوی مردانگی نگاه داشتند روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده تقریر کردند که درین جنگ تا سوار ریگ کشیده پنجاه نفر از ایشان و میان زنجیر کشته
نفر قتیل آمده غلامان خاصه شریفه نیز از سینه خود هجوم آورده دو سه برج از برج های شیرحاجی گرفته شروع در انهدام قلعه کردند و رومیه در وقت مباه
مقصور و ضعف خود را مشاهده در عوض چهار ماه که محصور گشته قلعه داری کردند از هیچ طرف مددی بایشان نرسید و از عداوت و جواب بلا
بر خود محیط یافته چاره جوی شدند اما حاکم قلعه محمد پاشا و رومیه را استبداد در قلعه داری تر غیب و تحریض مینمود تا آنکه کار را از دست رفته جنود اقبال بر برج
شیرحاجی گذشته قدم مردانگی پیش نهادند هر چند رومیه در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد فوجی از افواج قاهره مردانه بر برج قلعه عروج نموده
دو سه برج دیگر متصل به تصرف غازیان و غلامان درگاه درآمد محصوران یکبار روی بالامان آوردند کس بخدمت اشرف فرستاده استدعای عفو
کردند چون در اول حال حجت بر ایشان تمام شده عصیان ورزیدند آن قوم از حد اعتدال گذشت حضرت خسرو زمان دعای الحافی ایشان را
نظر ننمودند روز دیگر که دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر بود پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده سجده بجالات تقدیم رسانیدند و در رکاب حضرت
معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از حراست قلعه باز داشته مفاتیح و دروب را بغلامان خاصه شریفه سپردند و از حسب الامر
اشرف قرچاچیک در آن شب با گروه غلامان پاس قلعه داشتند و روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کرده گروه گروه را بنظر اشرف در می آوردند
و هر گروهی بجمعی از غازیان سپردند که اموال و اسباب ایشان را بحیطه ضبط درآورده بمبادران جنود اقبال علاقه مراتبهم قسمت نمودند
پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بمیان رومیه در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته بسبیل ترحم ... برتبه
رسیده بود و تبریزیان از دور عقیدت اسد غاد شد که او را بدست ایشان دهند که بجزای اعمال رسانند لیران ... ستم سلطان
سوکمن تبریز همین اراده داشتند که او را بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت علی مراعات جانب سیادت اهم والزم دانسته او را بگماشتند بجان
سپردند و ایشان او را بخشیدند در عوض خون آن سید بجای قصاص کردند و چند نفر که قبل از تسخیر قلعه شاه ... اظهار کرده بودند
بخشش نمودند مشار الیه بقیه سپاه گرفتار غازیان شدند و چون اراده ازین نافرمانی و اعدام آن طایفه غدار تعلق پذیرفته بود و بعضی از مردم
آن دیار عوام بمکی گرده ملازمت رومیه اختیار نموده داخل آن گروه شده بودند آتش خشم شاهی در باره آن گروه بنوعی مشتعل
گشته بود که جز بخون آن خون گرفتگان انطفا نمی پذیرفت لهذا از یورت حسن چایی بفرمان قضا و قدر بقتل آن گروه پرداخته
عموم الطایفه عرصه تیغ فنا گشتند و در آن منزل پروحشت انگشت پشت ها بدید آمده قلیلی که بسمت نوکری و اسم و رسمی مذکور شده مورد ترحم
گشته نجات یافتند و ... از آنجا مرعوب حمله فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیده از آنجمله میرزا ابو القاسم ولد میرزا احمد
کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن و خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود و بیت افتاد و الواقع بنوعی که در ضمیر ضیاء تابش پرتو افکنده
بود بحیز ظهور آمده فتح این قلعه کلید شماخی گردید بیت فتح خدا برا که با قبال سپهر دال ملک شه زمین و زمان در فراخی است
از بسکه نصرت از پی نصرت همی رسد تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است و ذکر وقایع سنه ... و بعد از آن آمدن قلعه گوری و تفلیس و قوع
و فتح یار از عهد از تسخیر قلعه گنجه و ملک شیروان بظهور پیوست بعد از فتح و تسخیر قلعه گنجه چون از حسین خان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده
مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه می نمودند و رای معدلت اقتضای او از نظر اعتبار انداخته بود ایالت آن ولایت بمحمد خان زیاد اوغلی قاجار

که برخی از احوال او در وقایع سال گذشته مرقوم قلم وقایع رقم گردیده مرقت شده و بعد از انتظام مهام قراباغ همت والانهمت بتسخیر قلعه گوری
و تفلیس و توما نوس مصروف گشته موکب اقبال متوجه آن حدود شد و چون حسن آباد محل نزول گردید بنوعی که سبب ... در ولایت
مستحفظان قلاع مذکوره استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه داری در مخیله ایشان نگنجید محمد پاشا قزاقلر حاکم گوری که از عنایت
در راه دولتخواهی و مساعدت قدم ورزیده بطلب ارجاء ... بمتابعة القوم عدول و انحراف جایز ندیده نسبت بی اعتباری کسان اعتماد
ها بسر راهی پیوسته بتوسط محمد بیک بیگدلی شاملو که از خاصان درگاه بود عرض مستکانت و بندگی نموده زبان اعتذار
بکلمه استغفار گشاده و عرضه داشت نمود که اگر شهریاری کامگار شامل حال این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگرداند قدم
ساخته بخاکبوسی آن درگاه می آیم چون صدق قول او بر ضمیر منیر فیض تاثیر حضرت جرم بخش پرتو ظهور انداخت
دستارهای او را مواعید شاهانه نوید داده زنده او مژده بخشایش یافته با دلی پر از امید و بیم قاصدان کعبه آمال گشته داخل اردوی
معلی شده بوساطه امرا و مقربان بمجالست مجلس بهشت آیین مستفید گردیده منظور نظر عنایت و ملاطفت گشت و بخلاع فاخره شاهی از تاج
و کمر مرصع و اسب و زین مرصع و سایر تبرکات و تفقدات معزز و مباهی گردیده و کلید قلعه گوری را بمنسوبان درگاه سپرده از جانب
اشرف کس بجهة محافظت قلعه و ضبط توپخانه و یراق تعیین یافت و چون خاطر انور از قلعه گوری جمع گردیده نهضت همیون بجانب
تفلیس و توما نوس رسیده واسطه ها نمودند که اگر از جانب لشکر ظفر اثر رو بایشان آسیبی بایشان نرسد قلعه را سپرده روی بخدمت فتح و عفو
به درگاه سپهر اقتداری آورده مرام خسروانه منظور است و همین به عواطف شاهانه بان جماعت ارسال فرموده اشاره نمودند که هر کس
از ایشان اراده بودن این دیار داشته باشد علوفه و مواجبی که در زمان رومیه داشته باشد مضاعف آن عنایت نمود و اگر
عزیمت رفتن بدیار روم نمایند با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه گردند که هیچ جدال لشکریان حضرت آسیبی بایشان نرسد
جماعت اروام مستحفظان قلعه توما نوس از این نوید امید نجات داشته بعضی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره و نوازش
وافر مخصوص گشتند و جمعی که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالما و غانما روانه نمودند و بعضی که توقف اختیار نمودند بمنصب
مطلب خود فایز گردیدند چون رود خانه الکیت حدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گردید عبداللطیف پاشا حاکم
تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در آن قلعه بودند نتایج لطف و قهر پادشاهی را از مردم گنجه و گوری و توما نوس
قیاس نموده بلا تجربت کس خود را با عرایض ضراعت نشان بخدمت اشرف فرستاده همین استدعا نمودند و ملتمس ایشان
مبذول افتاده بحکم همیون مبنی بر استمالت و قبول استیمان باسم پاشا مذکور و عظماء القوم عز وصول یافته مصحوب ...
حاجی پاشی ذوالقدر فرستادند پاشا و آن جماعت بمضمون آن منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگرچه برایشان واضح بود که در
مواعید شاهانه شائبه خلاف نیست و هر کس امان داده از حضرت دستی سبب کرده از نوازش ایمن اند لیکن بمقتضای اینکه تا بعد از استظهار
خبر بجهة اطمینان قوم و عزت و اعتبار آن قلعه که از حصین مشهور آفاق است التماس نمودند که یکی از امراء عالیمقدار بپای قلعه آمده
کلید قلعه را سپرده بوساطت او بخدمت اشرف رسند حضرت اعلی علیقلیخان شاملو را بدین خدمت مامور فرموده بجانب تفلیس فرستادند
و چون خان مذکور بقلعه رسید عبداللطیف پاشا و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آوردند قلعه

را بجلیقیخان سپرده دو سه روز با اهل اردو سودا و معامله پرداخته الاغ و بارگیر و سواری سرانجام نموده بمکان خانه کوچ بیرون آمده
و حسن قلی خان حسب الفرمان قضا جریان جمعی از غازیان شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود با الغاق باشا و معتبران آن قوم
بار و روی کیهان پوی آمده در الکه جای ارشاد و رفقا سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند خلاع فاخره
همگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد و چند نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند فایز گردیدند باشا و جمعی که رفته بودند چند نفر
از ملازمان درگاه بقلاوزی ایشان مامور گشته سالما و غانما بسرحد رسانیدند حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شده بیک دو بدل
بنظر احتیاط در آوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در دامن کوه بلند واقع شده از یکطرف که تاریخ قلعه در اینجاست سر بر بالا افراخته آب رودخانه
اگرچه از جانب غرب آمده بطرف شرقیه میرود و در جوار شیروان آب رودخانه ارس با آن پیوسته بدریای خزر میریزد اما بحوالی
تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود در همان حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی می افتد و در حرم
شهر و قلعه که آب میگذرد زمین سنگ بستی دارد در مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در انجا ترتیب
داده اند که از تفلیس بولایت گرجستان از آن تخته پل تردد مینمایند و رودخانه بآن عظمت که از انهار مشهوره آفاقست از زیر آن تخته پل میگذرد
زمین سنگ بستی دارد و شهر تفلیس از جانب غربی آن تخته پل افتاده چشمهای بسیار و عیون بیشمار از آن کوه جریان می یابد که قرب
بهشتاد چشمه آن آب گرم است و در زمان هر یک از سلاطین اسلامی و کفره گرجی بر بالای آبهای گرم گنبدهای رفیع عمارت کرده
استحکام می نموده اند و حمام مردم اندیار منحصر در آنست چند حمام در میان قلعه و بسیاری در بیرون است فی الیوم قریب بچهل حمام
بحال خود بود که بعضی دایر و بعضی بایر بود ارتفاع بروج قلعه مذکور بمثابه ایست که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف
سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه متصور نیست زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند سر بفلک افراخته از یکطرف آب رودخانه کر میگذرد
بهیچجهت مکانی که محل نزول لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست الحق بدست در آمدن چنین حصن حصین که مدا الطیعه ستون دولت
گرجستان و شیروانست باین آسانی جز بتاییدات سبحانی و نیروی اقبال حضرت خاقانی نتواند بود و سکنه آن شهر اکثر نصاری و ارامنه
و گرجی و قلیلی مسلمان نیز هستند کلیسیا و معابد نصارا که اکثر قدیم است در آن شهر و حوالی بسیار است از سوانح آن ایام که در اثنای نهضت
همایون بطرف گرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت گرگین خان ولد همیون خان والی کارتیل است که جمعی از معتمدان آن سلسله بدرگاه
جهان پناه آمده از نیرو اقوال اخبار نمودند حضرت اعلی آنها را نوازش فرموده نواب صاحب خان پسر او را که در آن وقت چهار ساله بود
چون مدت چهار ده روز بحسن تمام بجای والد بحکومت ملک موروثی لقب ارجمند فرزندی سرافرازی یافت احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره
جهة او و مخدرات استاران سلسله ارسال داشته از زمره بساط عزت محمد بیک یکه یاول را بآن صوب فرستادند که پرسش باز
ماندگان کرده بشفقت عاطفه شاهانه مطمئن و امیدوار گردانند و او حسب الفرموده عمل نموده در همان چند روز گرجستان عود نموده اکثر نژاد
و ازناوران گرجی همراه آمده بپایه سریر اعلی آمده بسعادت آستان بوسی سرفراز و روابط خاص ممتاز شدند و مواد اعتقاد و استظهار گرجیان
آن سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی نژاد دستمال زیاده بر رفت حضرت اعلی از شمول عاطفه و بنده پروری میرزاهای گرجی را
علی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته مهمات ایشان از بر وجه دلخواه ساخته همگی را خوشدل و شادمان روانه

روانه اوطان گردانیدند و جهة نواب صاحب خان دیگرباره خلاع فاخره و تنسوقات وافره فرستاده به مواعید دلپذیر شاهانه امیدوار
گردانیدند حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه بمحمد سلطان شمس الدینلو مشهور به لو محمد تفویض یافت و جمعی از تفنگچیان خاصه شریفه را بتعیین
فرمودند که همراه محمد سلطان در آن قلعه بوده بمحارست قیام نمایند و اسباب و اسلحه و یراق قلعه گوری و تومانیس مقرر شد که بقلعه ایروان
نقل شود و چون خاطر انور از مهام آن صوب فراغ یافت مظفر و منصور لوای سعادت افراخته کوچ فرمودند و چون همیشه تسخیر ولایه شیروان
و تعمیر قلعه ایروان در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشته رای جهان آرا اقتضای آن نموده که متوجه سرحد ایروان گشته تعمیر قلعه انجا فرمایند
و بعد از فراغ خاطر از آن امر هر گاه مشخص شود که درین سال حرکت لشکر روم بدین مرز و بوم واقع نشود در میان شیروان
رانده و کومک التماس کرده عثمانیان حضرت نشان بدانصوب انعطاف یافته در سنه ایتیئیل بتوفیق حضرت ذوالجلال فتح و تسخیر
قلعه شیروان پردازند و بدین عزیمت و الا اعتنان عزیمت بصوب ایروان از راه کوهستان اخفا باوگر راهی بود در نهایت صعوبت و از
کثرت درخت و جنگل و اشجار بر امحال ما بدن بآن سرزمین نیست و شب نوارش با صدق انغنی افتاده چه کسی
و ارش که بر هیچ لجام کسی نخسته بتمیز پای کمان منیع طریق مشابه کرده اکثر جا ها کسوار لعبد تنوسش عبور مینمود متوجه
و طبقات لشکر با هجند قسمت نموده هر روز بیک گروه کوچ میکردند همچنان قریب بده روز تمامت سپاه منصور ایران
را عبور فرموده در کوکجه دنگیز مجمع گشتند و دیگری از سوانح که در ایام فتح قلعه گنجه بظهور پیوست آنست که میرابوالولی انجو
شیرازی که بجهت نوشتن تحریری و مساحت که از سلامه نقش کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه مینمود و ملازمان بی اطلاع او
جسارت و دلیری کرده در وجوه متعلقه بسرکار حضرت امام الجن و الانس تصرفات کرده بود از منصب صدارت معزول
گشته قاضیخان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان وزیر حضرت شاه
جنت مکان بود بدین رتبه عالی سرافرازی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دارالسلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان
بود افراز نموده بمیر جلال الدین حسن صلاحی تخلص اصفهانی که سید فاضل نحوی از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا
و اجداد و عظامش همیشه در این دودمان قدس نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت گفتار تفویض نمودن قلعه
ایروان و حالاتیکه قبل از یورش شیروان وقوع یافت چون موکب ظفر نشان در کوکجه دنگیز نزول اجلال نموده
و عساکر منصوره فوج فوج بدرگاه خلایق پناه جمع آمدند اکثر عظمای امرا و طبقات لشکر ظفر فرجام سوی الله وردی خان و بعضی از
خاصان و معتبران ابساط ادست که حسب الفرمان در رکاب اشرف توقف نمودند با تعمیر قلعه ایروان مامور گشته
بر کاری اسه علی بیک قورچی باشی متوجه انجام اتحاد گشته و حضرت اعلی با دو فور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای
کوکجه عبور فرموده بگیرسان و بسید انکشان از راه سیجان بطرف نخجوان توجه فرمودند در خلال این حال عورتی گرجی
مسمات بجلیچهر که در زمان حضرت شاه جنت مکان از خدمه منسوبان این دودمان بود از شنوع واقعه آنحضرت همراه
سمیون خان چنانچه درین اوراق سبقت گزارش یافته گرفتاران رومیه گشته او را باسلامبول بردند مخدرات آن سلسله
بالوس مذکوره را باسلامبول فرستاده بودند که در خدمت او بوده بلوازم پرستاری قیام نماید و عورت مذکوره بمقربان

بحضرت والده محترمه سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود و بسعید
بنابر طرز دانی و آداب خدمه تر و او را دریافته چند گاه در استنبول بوده بتوقف بخجر نیکی امرا و وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص
درویش پاشا وزیر اعظم باتفاق یکی از چاوشان رومی از جانب سیمون خان مدد کار و سعادت نشان آمده عرایض آورده حاصل کلام
آنکه همیشه سلاطین عدالت آئین امنیت عام و ترفیه احوال امم را بر مطالب عالیه دنیوی راجح و مقدم داشته اند و خصومت و نزاع میانه دو
پادشاه والا جاه و خرابی مملکت و تفرقه احوال رعیت و زیردستان در بحث خونهای خلایق است و التماس نموده بود که بجهت حصول یکجهتی و
و آموزت بساط کلفت را در نوردیده و پادشاه دین جاه دوم طی النفاقت و وفاق کرده که از طرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصا
درویش پاشا وزیر اعظم باعث صلح شده بهر حرف که رضای خاطر اشرف بوده باشد این امر خیر انجام بالفعل داده از طرف جواب
سیمون خان بر این نهج قلمی شد که برادر و درویش سفیران خاندان آل عثمان ظاهر است که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان
سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان موکد بایمان استحکام یافته بود و … در میانه این دو سلسله مخالفه بوده باشد بعد از
واقعه ناگزیر شاه جنت مکان بجهت آنکه احداث که بجهت منازعه و مناقشات در میانه فریقین واقع بوده و میان … فرصت یا
جهتی نقض نموده پیمان کرده مملکت موروثی ما را بتغلب متصرف شده اند و اکنون ما طالب حق موروث خودیم اگر فرمان فرمای ممالک روم
عهد و پیمان را منظور داشته در مقام الفت بوده باشند و سنور سرحد لقاء عهد و از زمان … مقرر گردد ما نیز بجهت ترفیه حال خلایق و عباد الله
از طریق خصومت و عناد عدول نموده مسالک دوستی و اتحاد دیگر دیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت بوده باشند ما توکل
بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نمیداریم آنچه حضرت باری تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی
را از ظهور چاره نیست و امیدواریم که برحسب الحق یعلو و لا یعلی بمطلب خود فایز گردیم دیگری از سوانح این سال آنست که چون در زمستان سال
گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی بتاخت آمده قریه چند از قرای گوکچه دکنیز که با میرگونه خان متعلق بود
غارت نموده بودند در این سال امیرگونه خان با اتباع خود و جنود آراسته بتاخت و غارت الکای رومیان رفته تا حوالی خط و ان
و عادل جواز تاخت کرده سالما و غانما باز گردید و از امرای اکراد محمودی که در آن سرحد میباشند عبدالله بیک حاکم خوشاب و زینل خان
حاکم قراحصار و مصطفی خان حاکم … و زینل بیک حاکم … امیجان و میران سنجی الطرف مثل میر شرف حاکم جزیره و ضیاء الدین خان
ولد شرف خان و … حاکم … کریا خان … بنابر اظهار دولتخواهی و انجاح مقاصد و مطالب خود نزد امیرگونه خان آمده و ملتجی باو گردیده
او هم بحبل جهان پناه آمده و بوساطت خان مذکور در صدد آن شدند که بسعادت بساط بوسی مستسعد شوند و امیرگونه خان بجانب ایروان رخصت یافته
امرای امیجان مذکور مشمول الطاف و احسان گشته حکومت هر یک … زینل بیک و … مصطفی بیک شفقت شده بمنصب دولت توامان
در افق پادشاهی … العاطفه والانعام مقرر … عبدالله بیک برادر … بیک که برای خود میر عشیرت و حاکم خوشاب شده بود زینل بیک عمزاده
او که با مشار الیه معاند بود و قراحصار را بعنف از او گرفته بود چون از … بجهت اظهار انقیاد و زینل خان مذکور التجا بظلال عاطفت شاهی
آورده در سلک … بر سر … آمده منشور امارت آن قوم و حکومت خوشاب که … میر عشیرت ایشان … باسم او شرف صدور
یافته بود و برنجیده میانه عم زاده ها مناقشه بود در این اوقات که … بدرگاه گیتی پناه آمده معروض

که میان عم زاده ها صلح واقع شود الکای موروثی حسب الصلاح ریش سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم گردد و عظمای اکراد حسب الامر عمل نموده و تقسیم
در آن باب بر رضای الطرفین رقم آورده بنظر اقدس رسانیدند و حکم همایون بر طبق آن بنام هر یک شرف نفاذ یافت امارت زینل خان …
چند با عبدالله بیک برگ آشتی کرده بالاخره فیمابین بافساد مفسدان کینه طرفین از آن خالی نشده و در طبقه اکراد …
… است موارد نزاع درمیان آمده مقتول خوشاب بتصرف زینل خان درآمده و شرح آن عنقریب رقم زده کلک بیان میگردد
با … امرای اکراد و امیجان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز نموده جهت میر شرف و ذکریا خان و ضیاء الدین
خان خلاع لایقه و منشورات ابقا ارسال داشتند و همگی … مسرور و خوشدل بجهت انصراف قبیله روانه شدند بعد از رخصت
ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت خطه اردوباد متعلق گشته سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن بلده طیبه گسترده و کنار تعمیر
متعدد ایروان و مابین آن گشت امرا و لشکریان چند روزی در آن مقام … فراغت پرور بوده بعد از فراغ خاطر از مهام
مذکوره عنان نهضت نشان بولایت شروان معطوف داشتند انشاء الله تعالی ذکر توجه موکب همایون بخجسته بلده اردوباد و
از معاملات اردوباد بجانب … و رایات اقبال بتسخیر شروان برافراختن اردوباد قصبه ایست بغایت دلگشا و دل نشین و در جانب
شمال آب ارس که … پرورد خطه شیراز خواجه حافظ در مدح سواحل طیبه نزهت فزایش فرموده بیت ای صبا گر بگذری بر ساحل
رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس در دامنه کوه قپان واقع شده و در کمال نزهت و خرمی لطافت هوا و عذوبت
ماء و باغات و بساتین میوه دار و چشمه های خوشگوار شهره آفاق است و باغ منزل و سرزمینی هست که چشمه آبی در غایت لطافت و سردی
در آنجا بوده باشد و مردم آنجا بحسب فطری و خلوص عقیدت و دوستداری دودمان ولایت و کرامت نشان صفویه مشهور
و معروفند چنانچه در زمان تسلط رومیه چند مرتبه بدین جهت قتل عام یافته و خرابی تمام بان بلده جنت مقام و اختلال باحوال ساکنانش
آنجا حضورنما طبقه علیه نصیریه … که از احفاد استاد البشر عقل حادی عشر نصیر الملة والدین خواجه نصیر طوسی روح الله روحه
راه یافت و در این هنگام که آن اختلال … قبال حسنه و جمال فال … منظور انظار عنایات شاهانه گشته از جمیع
تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت اردوباد محسود اماثل و اقران شدند و چون آصف جم اقتدار اعتماد الدوله غفران
دثار حاتم بیک از آن سلسله علیه است و راقم حروف را بنابر طول مدت معاشرت و همجنسی و طریقه اخلاص …
آن عالی جناب ملک التزام ناگزیر بود که در تحقیقات برخی از احوال سعادت منوال آن سلسله علیه بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد و
القصه آن طبقه بعد از فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه جوهر بزرگواری بهره مند شده شیخ علی نقی کمره در قصیده غرا در مدح آن جماعت
اقبال در رشته نظم کشیده و ابیات چند و معانی دلپسند بسیار دارد و از آن جمله این بیت مناسب این مقام است بیت تا ابد بار و
میوه … هر خس و خار که در روضه اردوباد ند اکثر ایشان بحلیه صلاح و پرهیزگاری و زیور قابلیت و استعداد
ذاتی و سلامت نفس و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته همواره مرجع و ملجا عموم مردم آن دیار بوده اند و آن دستور فرخنده
صاحب دولتی بود در مکارم اخلاق ستوده موصوف و صاحب عالیمنزلتی بسلامت نفس و نیک اندیشی اخلاق مشهور و معروف و وفور
قابلیت و کاردانی برتبه وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته و بعد … وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانبانی

بذات ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره پرتو انوار تربیت و عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش تافته و زبر و دانا و بر ترقی و ترفیعش
بلندی می‌گرفت طبع دربارش کامبخش کافه انام و دربار سعادت مدارش مرجع خاص و عام مهام ممالک بمساعدت رای ملک آرایش
منتظم و منسق و امور برایا بحسن کیاست و کاردانی آن مهر سپهر کامرانی بر وجه دلخواه متمهد و مقرر در مدت عمل نیکنامی و طلب عفت
رامتی نبود و آثار و انوار معدلتی در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور نمود العقه خامه سخن گذار در تبیین حالات پسندیده
وزیر صاحب رای بعجز و قصور معترفست و منزویان گوشه اندیشه از تفکر اوصاف علیه آن دستور ملک آرا در تیه حیرت و ناکامی
معتکف و اگر درین باب خوض رود سخن بدرازی کشد لهذا در مقام بهمین قدر اکتفا نموده و آن دستور ستوده سیر خلف صدق
مرقوم ملک بهرام است و او کریمی بود پسندیده صفات و بزرگی کریم الذات در زمان سلاطین ماضیه بر نهج آبا و اجداد بر مسند
عز و شرف متمکن و آثار نجابت و بزرگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و پرتو التفات سلاطین ماضیه بر وجنات احوالش
لامع و تابان و قطع و فصل مهام آن ملک برای صواب نمایش مفوض بود در زمان دولت و جهانگشائی خاقان سلیمان نشان جنت
آشیان ابو البقا شاه اسمعیل اسکنه الله تعالی فرادیس الجنان چندگاه بنا بر غمز و سعایت حاسدان و ارباب غرض کربت غربت اختیار
نموده از وطن مألوف جلا نمود و بر حسب دلخواه تقدیر در ولایت مصر و آن حدود اقامت داشت تا آنکه کارفرمایان عالم ابداع
ابتدای ایام مهاجرت را بانتها رسانیده مصابیح راحت فیروزمندی اماده گردید و حضرت خاقان سلیمان نشان بر حسب اتفاق
خطه دلگشای اردوباد را بفر قدوم همایون زینت افزود و مشاهده منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی
ازان نمایان بود فرموده اند و چون از خوارق دوران و لطایف زمان و خفایا بودن از وجود صاحب مکان مذکور انهدام
بدان راه یافته بود آنحضرت از سبب انهدام پرسیده اند حسین بیک لله که از خاصان درگاه و جان سپاران دولتخواه بود
اوصاف حمیده آن ستوده صفات را معلوم داشت حقیقت احوال او را بسامع جلال رسانیده و دولتخواه بر ترتیب خواجه حسین مشیر
نیز که در آغاز خروج آنحضرت بخت طغرای جهانبانی این دولت ابد پیرا اقلیم زر نگار اخلاص بر مناشیر اقبال او نگاشته علاوه
لوحه شاهانه گشته حکم استمالت بنام آن عزیز بصدور یافت که روی توجه بوطن اصلی آورد و ملک بهرام بعد از ورود آن منشور عاطفت
باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مألوف گشته بعد از ترک اختلال احوال و سرانجام بی سرانجامی پرداخت و در زمان حضرت فردوس آشیان
شاه جنت مکان علیین آشیان میرزا رستم منظور نظر عاطفت و الطاف گشته بمنصب کلانتری و تقدم و بزرگی اماکن آن ملک
بدستور سابق برای صواب نمایش متعلق گردیده و چون حضرت شاه جنت مکان را توجه تمام بآن بلده جنت مثال بود خیابان
طرح و تمثال آن بقعه شریفه حسب الاشاره همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون دولتخانه
مبارک قزوین نگاشته کلک مو شکاف گردانیده اند و مکرر از انشاء عالی سیر آن خطه طیبه و شکار دریاهی رود درس از خاطر انور سر زد
الفقام فرح افزای بین مقدم او و سپهر اقبال عزت افزای باغ ارم پیکر دیده و در هر مرتبه کلبه آنجناب را بفر قدوم بهجت لزوم
نورانی ساخته در آن منازل دلگشا بلوازم جشن و سور عیش و سرور میپرداخت و معنی موجب ازدیاد عزت و ارتفاع حشمت و جاه
آن عالی منزلت گشته تا به قدر و اعتبارش ارتفاع یافته و مرحوم میرزا کافی منشی نیز که بنور قابلیت و استعداد آراسته و شایسته

تربیت بود و بنا بر قرب قرابت و خویشی که با آن صاحب دولت داشت بمنصب جلیل انشاء ممالک سرافرازی یافت و همین تربیت نظر کیمیا اثر
ترقی کرده بقلم بدایع نگار رقم نسخ بر منشآت سخنوران پیش کشیده و نقاط اقلام زرین خامش بر صحیفه بیان چون مروارید غلطان و چون بسی
از محرمان سرایر قدس و بساط انس بود و برای نظم هر چیست از نتایج نظرات ° نظر اکسیر کیمیا اثرست ° از نامرتکب خدمتهای آن سلسله گم
او فات یکی از مستعدان آن طبقه درین دولت ابد پیوند بمنصب ... و الا سرافرازی دارند با بجا آن صاحب سعادت عالی همم آن
بقعه خرم خان کرم گستر در آنجا ورود از انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میبود و سنین عمر شریفش از مرحله شصت
تجاوز نموده بسر منزل نود رسیده بود و در اواخر ایام حیات اراده حج بیت الله الحرام و ادراک زیارت و طواف مدینه حضرت خیر الانام
و روضات مقدسه ائمه کرام علیهم السلام نموده عزیمت آن سفر مبارک کرده و در ما بین شام و یثرب مزاج وهاجش از جاده
اعتدال منحرف گشته بریاض قدس خرامید و ولد ارشد او هم بیک که توفیق مرافقت و همراهی آن بزرگوار یافته بود نعش مطهر آن
نجیب سعید را هم انجا که بقعه جدید مشهور و معروفست مدفون ساخت تا آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم بیک صفوی متوجه آن سفر خیر
اثر گشت میرک بیک پسر بزرگ مرحوم که همراه بود جسد شریف پدر را از آن مکان بیرون آورده بمدینه طیبه نقل نموده در جوار
ائمه بقیع علیهم السلام مدفون ساخت اولاد کرام آن جناب که در حین وفات او در قید حیات بودند و مسوده اوراق راقم الجمله
نگارنده بکمال ایشان بود غفر الله لهم و هر چند که احوال آن سعادتمندان مناسب سیاق تاریخ نیست بنا بر ایمائی که
در صدر داستان شده صحیفه مصادقت و اخلاص با نگارش احوالش آرایش داده میگوید که اخلاف صدق انصاف آنجناب اول میرک بیک
مذکور است که بحلیه قابلیت و زیور استعداد و حلیه اهلیت آراستگی داشت و در اوایل حال از منصب اردوباد بیرون آمده باردوی
معلی آمده ملازمت رکن السلطنه معصوم بیک صفوی اختیار نموده بمنصب انشاء لشکر نویسی یافت و بالاخره بمرتبه وزارت ترقی
کرده چند سال بمزید استقلال بدان خدمت مشغول بود و در سفر حجاز مرافقت اختیار نموده چون معصوم بیک در حینی که محرم
شده بود بتیغ غدر رومیان کشته شده درجه شهادت یافت او متعلقان سید شهید مذکور را آورده با منتسبان آن مرحوم
کمر کمال خدمتکاری و پاس خدمتکاری بجای آورده و در مجلس بهشت آئین حضرت شاه جنت مکان راه خدمت یافته بمجلس نویسی
میکرد و آنحضرت در مقام تربیتش بود درین اثنا اجل موعود فرصت حیاتش را از صحیفه هستی محو کرده هادم اللذات بنیاد
حیاتش بر انداخت و دیگری ادهم بیک است که او نیز بنور استعداد و قابلیت و حسن اخلاق موصوف بوده در مبادی حال
در مرافقت والد بهمان طریق متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بعد از واقعه ناگزیر والد بدان سعادت عظمی فایز گشته بعد از معاودت باردو
آمده در اوقات خجسته ساعات بکسب قابلیت و علم سیاق مصروف داشت و از جانب اشرف بمنصب استیفای سرکار شاهزاده
مغفور سلطان مصطفی میرزا مامور گشته در اواخر بمنصب وزارت سرکار نواب میرزا با آنجناب تعلق گرفت بعد از رحلت شاه جنت مکان
و واقعه میرزا که در ایام سلطنت شاه اسمعیل میرزا روی داد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور در مجلد اول مسطور گشته چندگاه متوجه هیچ
شغلی از مشاغل دیوانی نبود تا آنکه در زمان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بمنصب کلانتری دار السلطنه تبریز که از معظمات
امور است مرجوع و تفویض یافت لیکن از آن مهم بنا بر نخوت و غرور و خودسری و خودرائی امیرخان ترکمان و اقتدار عمال سرکار

او دامن همت در چیده چندگاه در دارو بار مقیم بود تا آنکه در اواخر ایام نواب جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا
که بساط دولت امیرخان در هم نوردیده منصوب گشت و علی قلیخان فتح اغلی استاجلو مرتبه اتابکی و دارائی دار السلطنه تبریز یافت و او را بتکلیف
منصب مرحومه ترغیب نموده بالاخره وزارت سرکار خان مذکور بآنجناب تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت مانوس
همیون اعلی که بساط دولت علیقلیخان در نوردیده گشت جناب مشار الیه چند روزی وزارت امت خان تاقی اغلی ذو القدر
اختیار نموده بالاخره از مشاغل دیوانی دلگیر گشته میل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات اخروی نموده چندگاه توفیق
مجاورت عتبات عالیات یافت و برادر فرخنده سیر شیخ آذری ملاقات برادر غالب گشته استدعای حضور کرد ایشان نموده
در خدمتش بعراق آمد و بعد از آنکه با برادر حمیده سیر و اقوام عهد ملاقات تازه کرد و اراده توطن شیراز نموده منظور انظار
شفقت شاهانه گردیده و هر ساله مبلغ یکصد تومان شاهی از فضل الدین شیراز برسم سیورغال باو عنایت فرموده و در ایام توطن
مرتبه دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده توفیق حج یافت و دیگر مرتبه بقصد زیارت حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام
مشهد مقدس معلی گشت و بدان سعادت عظمی مشرف گردید و در شهور تخاقوی ئیل سنه سبع عشر و الف در حوالی شیراز
داده رخت هستی بدار الملک عدم کشید حب او نیز چه عجب که از مردان گردید بآن جهان شتافت دیگری از اولاد عظام
وزارت و اقبال اعتماد الدوله عز امثال حاتم بیگ است که بعد از فوت والد والا نژاد منصب کلانتری اردوباد منصوب گشته با وجود
سن و صغر عنفوان شباب از روی کمال و دانش و بینش بلوازم آن مهم اشتغال می نمود تا آنکه بجهة منافسه و گفتگوی بعضی از حسادان
مهم سفر و طول گشته بارده خود ترک کرده بارد و آمد بعد از چندگاه وزارت دلو بوداق رو ملو حاکم خوی اختیار نموده چند سالی
بآن امر مشغول بود و چون دلو بوداق از حکومت خوی معزول گشت جناب آصفی یکدو سال بی شغل و عمل بر اردو بسر می برد که قضیه شاه قلی
جاه حینت مکان روی نمود و در زمان اسمعیل میرزا بزیارت عتبات عالیات توجه فرموده بعد از فوت اسمعیل میرزا که نواب
رضوان انتظام بر مسند فرمان روائی جلوس نمود جناب آصفی وزارت ولیخان افشار حاکم کرمان یافته قریب به سه سال در آن
الاستقلال در آنجا بوزارت مشغول بود و در زمان جلوس همیون علی که ولیخان باردو آمده ایالت و دارائی کرمان به بکتاش خان
ولد و تفویض یافت جناب آصفی بتکلیف ولیخان طوعا او کرها باستصواب تکفل مهام وزارت او گردید چون میانه بکتاش خان که جوانی
مدهوش بود بخودسری و خودرائی بود و یعقوبخان ذو القدر حاکم شیراز که او نیز از ین نشاء بهره مند بود بجهات مختلفه اسباب
اما دو گشته یعقوبخان بنوعی که خامه سخن پرداز در محل خود بجزئیات آن پرداخته بر سر او لشکر کشید و در حدود دار العباده یزد فیما بین
ونزاع و قوع یافته بکتاش خان از نیرنگ سازی چرخ شعبده باز در خطه یزد بدست لشکریان شیراز بقتل رسید اموال و اسباب
آصفی در آن واقعه بتاراج رفت اما یعقوبخان بعد از ملاقات آن عالیجناب را در مقر عز خود ماوی داده همراه خود بشیراز برد
بعد از آنکه قضایای مذکور بعرض ... رسید و رایات جهانگشای شاهی در دار السلطنه اصفهان ارتفاع کرده حضرت
در اوان حقوق خدمات موروثی و نیکو خدمتهای سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده بود و در مقام تربیت جناب آصف صفات در آمده
نوکری طلب او فرستادند یعقوبخان که از باده مدهوشی پای غفلت سر مست شده بود بتوهم آنکه مبادا طلب او بجهة تحقیق جرایم

بکتاش

بکتاش خان بود و باشد که بها... افتاده باشد

بکتاش خان بود و باشد که گرهای پیچ اندیشهای تباه بخود راه داده در فرستادن متکرر و متردد بود چون کار فرمایان قضا و قدر
چنین امور خیر و کارهای بزرگ در ذات کامل الصفات ایشان ودیعت نهاده بودند که در خدمت این خاندان بمحنت دوران وهم بزرگ
اظهار کرده از پی عقدهای مشکل گره در دولت ابد پیمان مفتاح ... گشایش گشوده فقط اقدام ... بکتاش خان حساب
ونتایج کلک بدایع نگارش بوده نگارستان دولت گردد از آن سبب اندیشه آن ترتیب ... فرستادن چاره ندید
برفاقت مومی الیه در حمای حمایت الهی روانه پایه سریر اعلی شده در دار السلطنه اصفهان بسعادت پایبوس اشرف اعلی مجالس
تمیز استسعاد یافت و در وقتی که غرض ... شیراز ... انتظام مهمات دار الامان کرمان و دفع ... افشار بنوعی که در محل
خود گذارش یافته ... جناب آصفی که صاحب وقوف مهمات کرمان و سالها در میانه طایفه افشار بوده همراه
خان کرده انتظام مهمات آن ولایت را برای صواب نمایش منوط گردانیده آن ... صایب رای خدمت مرجوعه را بوجه دلخواه صورت انجام
داده در شیراز بسعادت آستانبوسی سرافراز گردیده حضرت ... آثار ... در ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش در آمده
و بخلعت ... سعادت ... گشته ... کمال استقلال آن مهم پرداخت اگرچه همت ... استعداد
الهامی بنوعی توجهات شاهانه ... امور وزارت دیوان اعلی از ... پایه قدر و منزلتش ... یافت تا در اول ...
سنه ... الف ... منصب جلیل وزارت دیوان اعلی ... یافت و مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای ... ایشان
صافی ضمیر مفوض گردیده چنانچه در محل خود ... اوصاف کمال صورت ... حمیده خصالش ...
و دست بیاری قلم و زبان بر ساحت بیان ... چون محل مناسب اخلاص ... بود قلم را ... بنگارش پرداخت مجملا آن جناب
از کمال صدق و غایت اخلاص ... دولتخواهی ... در عرض مدت وزارت خدمات پسندیده و کارهای
شگرف در ارکان دولت ابد پیوند ... ظهور رسانیده وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه استظهار
احوال ایرانیان گردیده رسم ... اهانی ... مسرورند ... شده ... موجب ... حق الله بوده
میزان عدالت ... ... شفقت ... همیون ... مهمی ... ... الطاف شاهانه
از مباشرت ... دولتخواهی ... نسبت ... تمام ... و در ... قاعده حساب و انتظام
امور دیوانی گردیده ... چند مرتبه که از جانب اشرف اعلی بمهمات مامور گشته از موکب همیون دوری
جسته آن خدمت را ... اخلاص و دولتخواهی ... سزاوار غیرت و مردانگی ... رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره
بتقدیم رسانیده ... چنانکه هر یک از آنها مفصلا در ... وقایع آن سال ... بیان گردیده و در این مقام
شایسته ... تکراری ... قلم ... اطول کلام اندیشیده ... آنکه در سال ... سنه ... عشر و الف ... تسخیر قلعه دمدم
و دفع عصیان امیرخان برادوست مامور بود ... قلعه ... متغیر گشته ... بود و ... موجب اندوه جهانیان
و ... بنوعی ... مرحوم ... طالب ... مصداق الولد سر ابیه ...
و کمالات ... موروث ... رتبه رجحان ... اقبال ... نگارش مفاخر و مناقب ... کامکار ...

لب بهال بنام نامی آن خلیفه عالی قدر ملک عضال مزین و سطری از او منقش در صحیفه اول دیباچه کتاب نظم منتظم و زینت بخش بلطف الطاف حضرت

شاهی که مطلع حقیقت پرستی قانون حق گذاریست بکجایی والد عظم القاب برتبه والای وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت اکنون وقایع احوال مصون

از اختلال این دولت مطلع بر قوم قلم واصل نژاد دست در سنه هجری یکهزار و بیست و یک الف رسیده سر بر وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف

مرتبت مزین و محلی است امید که همیشه در ظلال عاطفت این خدیو زمان کامیاب دولت و کامروای سعادت بوده باشد دیگری از اولاد و الا

ملک بهرام و برادران نیکو سیرت و نیکو سریرت آن وزیر آصف مرتبت ابو زر جمهر مقام ابوتراب بیگ و ابوطالب بیگ اند که هر دو به فرط

قابلیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم سیاق و نویسندگی مشهور و معروف در زمان شاه جنت مکان مرتبه وزارت دیوان اعلی

برادران بکسب کمالات مشغول بودند و ابوطالب بیگ چند گاه منصب استیفاء مشهد مقدس معلی معزز و سرافراز گشت با مهم قیام داشت

در زمان فرمان روائی اسمعیل میرزا ابوتراب بیگ بوزارت مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد مقدس معلی موفق گشت و ابوطالب بیگ

استیفاء علی قلی خان شاملو بیگلربیگی هرات که مجمله با او قرابتی داشت دریافته در ملازمت او روانه خراسان گردید چند سال در دار السلطنه

هرات بعز اقبال در سایه دولت آن صاحب اقبال روزگار گذرانید تا وقتی که عبد الله خان اوزبک با لشکر ماوراء النهر بتسخیر خراسان کشیده

کمر همت بر کنگره تسخیر قلعه هرات انداخت مدت محاصره امتداد یافته کار بر محصوران تنگ گردید علیقلی خان ابوطالب بیگ را با یک نفر از معتبران

شاملو بر سم رسالت بیرون فرستاد که شاید بوساطت خیر اندیشان حرف صلح بمیان آورند عبد الله خان برخلاف توره و آئین سلاطین

چشمه مردمی را بخاک بیمروتی انباشته از شناعت قبح این حرکت نیندیشیده آن جوان پاکیزه روزگار را بار قضا بجای گلوله در دهان توپ

نهاده بقلعه انداخت و آتش بیداد آن پادشاه بیمروت رخت هستی او را سوخته شاهباز جوهر روحش در راه دین و دولت رضا جوئی ولی نعمت

بفضای عالم قدس پرواز نمود و زبان حالش این مقال میسرود بیت جفا نه پیشه درویشان و مظلومان است گردن او بجانبداران گذشت و خاک

احوال مصوبات ان احوال در محل خود نگاشته کلک بیان مقال گردیده چون جواد خوشخرام قلم در میدان بیان حالات این طبقه

مقام بقدر الطاقه تکاپوی نمود اکنون وقت آنست که سررشته سخن بدست آورده روی بر شارع مقصود نهیم و بیستاری خامه بلاغت

نشان بر سر سخن رویم القصه چون حضرت اعلی متوجه قصبه اردوباد شدند معتمدان سرکار جناب آصف صفات مرحوم خواجگی

و شاید و در حوصله خیال گنجد بسامان و سرانجام اسباب ضیافت پرداخته و نوروز و بزرگ آن قصبه باستقبال استعجال نموده با ارادت

کمال فدویت و اخلاص جبهه مسود دیده برخاک سوده از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاهی روشنائی دیده امید حاصل مینمودند

جبهه لطف و مرحمت در آن قوم نظر انداخته در کمال فسحت و انبساط خاطر و شگفتگی مزاج منازل آن سلسله رفیعه را بعز نزول همایون

زینت افزودند و در آن ایام دستور آصف نشان جشن شاهانه و مجلس پادشاهانه که در خور معانی چنین پادشاه آراسته ساده

رخان گلعذار با رایش خط گلگونه رخسار و جان مجلس بهشت نشان بسان حور و غلمان بر آمده اقداح راح ریحانی بگردش در آورده

و چند روز در کمال خرمی بهجت افزای خاطر بودند ملازمان آصف حسب الفرمان مطرا از شنیدن اطعمه و اشربه بلذیذه و نقل آسوده

ما یحتاج جمع آورده بودند که زیاده از آن مقصور نبود و اجناب چند روز بر فضول خان کرم گستر در جمیع امرا و ارکان دولت پادشاهی

و مخصوصان و مقربان بساط اقدس و ملازمان درگاه که در رکاب اعلی حضرت انتساب بودند و امرا و اعیان از تسخیر قلعه ایروان فارغ گشته

فوج فوج وارد گردیدند و اوقات فیض بهجت و ارباب طرب و ورود مجلس بهشت آئین مانند گلستان فانتشر و انعامات وافره بهر یک مینمودند بعد از چند روز از اردو

خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع نزهت آن قصبه را سیر فرمایند دار آن جاده موضعی است وسیع تمام اقتضای مجمع و اماکن لطیفه در دامنه کوهی واقع

و مر ریاحان دارد و در هر دو طرف باغات و بساتین میوه دار بیشمار و آب خوشگوارش را مصداق تجری من تحتها الانهار و حدائق میوه دارش

مثال برگ بار چون آن موضع بهشت محل توطن و سکنای بعضی از طبقه علیه نقیریه است و فی الحقیقه آن موضع نزهت بخش نیز بادبان عسکر

است که در انجا نیز اسباب ضیافت و ما یحتاج بدستور اردوباد از سرکار آن عالیجناب گرم نهاد و مرتب گشته دقیقه از دقایق میزبانی فرو گذاشت

نکرده و سیر انجا بسیر قریة العین کشیده انجا اکثر یکی از نمره بر فی سلمان نیز رسیده تشریف برده منازل آن طایفه را بنور حضور منور گردانیدند

فرح افزای منظر بود بعد از سیر از انسیر و تماشای آن عهده و معبر باردوباد مراجعت نموده و دیگر باره آن قصبه از جمیع باغات و رودها

همچون رشک بساتین ارم گردیده چون فرزند جانب قراباغ مصمم خاطر انور بود و بیراهی که از اردوباد به قراباغ میروند و بیره و عمل بی سوم و

راهی است که در بعضی جبال بغایت تنگ و صعب و عبور و مرور از آن دشوار بود و فرمان کیمیا اثر صادر شد که

اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج مرتبه بمرتبه بتدریج از آن راه عبور نموده در حوالی و در برگشاد که صحاری وسیع و فضای مروج وادی

جمع آیند و موکب اقبال از دور و نزدیک مصوبت راه و عبور لشکر انجم حشم در فضای گشادی اردوباد عشرت پیرا بوده کام بخشی نمودند آن طبقه

و خدمات او بعد از رسیدن به وادی از بیاع اعتماد الدوله مغفور مرضی خاطر مبارک گشته بکار خلافت نگاشته و دست دشمن حساد و اضداد

تحسین گشودند حضرت بنفس نفیس آن اظهار خشنودی نموده تقلیل ایشان از انجا دو قافله مراد افزا گردانیدند و از انجا موکب همیون فال فیروزی

و اقبال بجانب مقصود در حرکت آمده و امرا و عظام و عساکر ظفر فرجام که با ایروان رفته بودند از اطراف و جوانب قصبه سابق الذکر بجا بر صلح وقت گردیده

شده و بر حوالی قراباغ و طبقات لشکر قسمت در خور و هر کس در کار خود اهتمام نموده در اندک فرصتی قلعه را با تمام رسانیده ذخیره و ما یحتاج

عساکر منصوره و نقل آنجا کرده حسب الامر اقدس قلعه را با میر گونه خان سپرده کوچ کردند و چنانچه مذکور گشت بعد پنجاه از آنجا عبور نموده در حوالی

برگشاد جمع آمده با روی دولت قرین پیوستند **ذکر توجه موکب اعلی حضرت ظل الهی بتسخیر شیروان و فیروزی یافتن ... غلبه سپاه ظفر نشان**

قلم در گلشن احوال این یورش خیر مآل باهتمام میسراید که چون خاطر انور از تسخیر قلعه ایروان و انتقال وجه و صغر و میانه اطمینان یافت

و موکب ظفر نشان از آنجا عبور نموده در حوالی برگشاد نزول اجلال فرمودند سراپرده بارگاه و اوج مهر و ماه برافراشت چون در

سفر و ایام سیاق نیجا سال سیده و دلم محتمل قرب بیست سال بود که صرت عظمی آن کل کمال آذربایجان تشخیص یافته تعمیر اعلی شده بطلب

لشکر از فقدان عساکر و دواب بهر که از رنجه راه و مدت بیرون نمودند و معاف سپاه اکثر طوایف بطلب صحرا نگاه داشته قوت و توانائی

در مرکب مانده بود و جابر استعداد ایام سیاق سامانی و بی سرانجامی لشکر بجائی رسیده بود و لهذا بعضی انجا رسیده که در نظر عقلای نکته رس

یورش شیروان در آن وقت مناسب نمینمود و هیچ کس از اعیان دولت در این هنگام نقش شیروان را مصمم خاطر دل نشین شده قرار داد

خاطر با آن بود که چون در پیلاق اردو و میان ما کمی شده باشد تدارک عظیم نموده در بهار آینده با تمکین شایسته خواهند آمد و بیلاق شیروان

باعث زیادتی سامانی و بی پروائی احوال لشکر گشته در هنگام ورود و مخالفان مقابله و مقاتله با ایشان بیرون از حیز قوت و قدرت عساکر

فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت بجانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام اسباب سیاق آینده را نمودن اصوب و انسب می شمردند اما ارده من

عظیمی و بشارات ... می نوید فتح شیروان نوعی در ضمیر الهام تاثیر حضرت ظل اللهی جاگیر گشته بود در مبادی فتح آن یورش اصلا احتمال
نداشت و چنین فرصتی که وقت حرکت لشکر روم بود از آن طرف مددی بحکام و مستحفظان قلاع منصوره رسید از دست دادن در آن
سال ها بکری بعید مینمود لهذا نگهبه برعایت آنکه کرده با نطرف در حرکت آمدند و تخت محمد بیک والد کور خفار و علوا که یکی از خاصان است
قرت و مرد هوشمند قابل کاردان بود بشماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت نوعی که بر دو میان قلعه گنجه نوشته شده و الزام مردان
طائفه تمام نموده بودند با محمد پاشا و ... و سایر عظما و اعیان رومیان در قلم آورده مصحوب آن فرستاده صحیح دلپذیر بدان حکم
فرموده ماحصل کلام آنکه از زور نیروی کمند جهان پیمای اندیشه باد میدان ... تسخیر ممالک روش آذربایجان و شیروان در حرکت آورده ایم
الی غایت ابواب فتوحات و مفاتیح ... مفتح الابواب بروی اولیای دولت ما گشاده ... قلاع و ... فتح آن ممالک دست داده
... در این دو سال خود حرکت لشکر روم واقع نشد و ... سال دیگر در دیار منصوره ملاحظه حال و خاتمه احوال خود کرده
از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از غضب و ... محصوران قلعه گنجه چه رسید ... عناد مردم ... کوشش
امن و سلامت قرین حال گشت غرض از ایراد این کلمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند ... قلعه
مفتوح کرد و توقع امان نداشته باشند که وبال خون محصوران در گردن ایشان خواهد بود تا آمدن محمد بیک اطلاع بر ضمایر آن طائفه
... چون محمد بیک بشماخی رسید محمد پاشا و عظما ... مضمون فرمان ... اطلاع یافتند
با یکدیگر در ... مشورت در میان انداختند شمس الدین پاشا که ... و ... شیروان بود ... در میان
... ایشان بود و آن جماعت از صواب ... و ... شاد ... عمل نموده آن طائفه ... افسون ... امان
و سلامت ... دکان حیله و تزویر گشوده خواست که ... لشکر قزلباش ... از شیروان باز آورد
... بهمان ... محمد بیک ... ولایت شیروان ... ایران تعلق دارد
... لشکر روم ... و ... در این زمستان ... شماخی ... بیرون رفت
التماس داریم که حضرت شاه درین سه چهار ماه ... ولایت شیروان ... بهار که وقت
... است اگر موافق رضای اشرف عمل ... ما جهان آرا اقتضا نماید ... ایشان
... بعمل ... فرستاده بودند که احمد پاشا و ... شمس الدین پاشا ... بودند که
... خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شیروان باز داشته ... که در حصانت و متانت
شهره آفاق است ... درین زمستان آنجا اقامت نمایند و در بهار آینده منتظر کومک ... بوده
عمل نمایند درین اثنا شمس الدین پاشا ... ارکان دولت عثمانی بحکام
شیروان آورده شهرت داد که چند هزار ینگچری بامداد شما مامور گشته ... و عنقریب میرسند و سردار ... با لشکر عظیم
تعیین شده در اول بهار متوجه اند ... ایشان ... شیروان ... عنقریب ... از طرف
روم میرسند و آن جماعت ... قلعه داری ترتیب ... ساخته اظهار کشف و کرامات کرده

اولیای دولت ... خبر داده اند که لشکر قزلباش درین ملک تسلط نمی یابند و اگر ... منقور ... اسلام ...
... مردم شماخی ... و ... و ... ولایت ... آن ...
... مخالفت و قلعه داری ... شد ... در این زمستان ... قزلباش
نمایند و در بهار ... کومک ... حیله ... آن ... التماسی که نموده بودند
... قبول ... افغان ... که محل نزول موکب ظفر ... کوچ کرده در سیوم ماه مبارک
رمضان در کنار آب کر نزول اجلال اتفاق افتاد چون روی ... بودند و در آن حوالی ... دیگر نبود اکثر
در آن طرف آب گذشته عساکر منصوره ... گذشته ... احمال و اثقال ... دو
و شتران از آب میراندند که ... بیرون ... آب کوچ کرده ... نزول اجلال نموده ... سال
شماخی شدند و لشکریان ... و ... مردم ... آب ... تمام عبور کرده ... موکب ... یخ و برف
... و کوه ... روی آب ... یخ و برف ... روی آب ...
و شتران ... و ... افغان ... و ... در میان آب ... آمده ...
می گشتند و آنچه ... یخ و برف ... آمده ... از آن طرف ... میکردند
... در میان آب ... و ... چون ... شده
... گرده ... و ... بیرون می آمد ... نقصان ... اسباب
درین عبور ... رسیده ... که ... از ... بود القصه موکب ... فال
... بسال گذشته صباح روز ... هم ماه مبارک رمضان ... لشکر ... قلعه آمده
... اطراف و جوانب شهر و قلعه ... در میان دو کوه ... قلعه ... مناسب ... زیاده از ربع فرسخ ... نموده
نزول اجلال ... سعادت بروی ...

ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه درین محاصره قلعه بتقدیر رب العباد دست داد

... مجادله ... چون موکب سعادت قرین اقبال
در پای قلعه نزول اجلال نموده هوا از غمام سیه فام تیره و تار گشته ... آغاز نموده کثرت بارندگی و ...
... رسیده و ... میان ... پیاده و سوار ... دشوار گشت ... وشد ...
... لشکر روی ... ماکولات ... کرده ... خاطر ... احوال ...
لشکر ... عساکر ... باریدی و ... آفتاب عالمتاب
در نقاب حجاب ... ابر ... مینمود و اگر ... سحاب ...
بارندگی انقطاع نمی یافت ... عساکر ظفر پناه ... صعوبت ... چون ماه ... تمام ...
حضرت ... قلعه ... شماخی در میان ... شهر و قلعه ...

اصل شد که بهوست و مساکن رعیت است در دامنهٔ کوه طرف جنوبی واقع شده و خانهای حکام و سلاطین ماضیه کوه جانب شمالی اتصال
یافته و عرض آن نسبت با راهی ارتفاع تمام دارد و دور و میان هر کدام با یک قلعه ترتیب داده هر دو را با هم اتصال داده‌اند و در جانب
شمالی که مکانی مرتفع است برج عالی اساس سپهر مماس از سنگ آهک ساخته و پرداخته‌اند که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره
تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری با حصن الماس کون رخنه در آن صورت نپذیرفته و سپه آوردن از جانب شماخی که در مقابل
این برج عالی افتاده است بغایت دشوار با محاصره ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مور جمعیت همت یافت جانب شمالی با اهتمام
وردی خان قرار یافت و از جانب که طول شهر و قلعه طرف [illegible] است اول سفینه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر گشت
و بعد از ایشان سپه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از آن سپه قرچغای بیک و غلامان و تفنگچیان و بعد از ایشان
گنجعلی خان حاکم کرمان و در انتها جانب غربی با سپه علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرا و عساکر ظفر فرجام
سپهسالار مذکور متعین گشته و در جانب شرقی کسی تعین نیافت و چون مصالح و اسباب ضروری سپه در پای قلعه نبود و از راه دور
آوردن که از کثرت باران گل و لای شتران و الاغ را مجال تردد نبود متعذر بود لاعلاج مبارزان جنود اقبال حسب الاشاره
بهمان که در عالم جوانی کار آموز پیران تجربه کار بودند از راه دور شروع در حفر نموده هر چند قدم برج کوچکی ترتیب داده بر آن [illegible]
بر بدیه [illegible] احتیاج در آنجا بسیار نشسته که محافظه کارکنان [illegible] باشند و بدین طریق پیشتر میرفتند و با وجود باران [illegible]
ایام [illegible] سپاه کار سنگر [illegible] در میان [illegible] در کمال نخوت و غرور اظهار تجلد نموده از دروازه‌های شرقی و جنوبی که کسی نبود
بیرون آمده در دامنه کوه صف کشیده آماده رزم و قتال می گشتند و بعضی اوقات پیشتر آمده آهنگ نبرد و ساز ستیز میدادند و از [illegible]
چون دواب اکثر سپاهیان که در جنگ قلعه ضرورت نبود بصحرا فرستاده بودند [illegible] که صدمات دلیرانه مخالفان را کوتاه [illegible]
داده [illegible] بحمد الله [illegible] پای اعتدال پیشتر نهاده سر راه بر متمردین [illegible] گرفته دست برد
می نمودند تا آنکه بعضی از اعیان سپاه و [illegible] در کاه که [illegible] نگاه داشته [illegible] بصحرا فرستاده بودند [illegible]
شاه [illegible] سپاهی خود را از صحرا آورده [illegible] سواره بیرون آمده آهنگ جنگ کردند از صدمات سپاه منصور مقهور گشته
در کمال خذلان باز گردیدند و [illegible] قلعه بر نزدیک رسید و سپاه استحکام یافت [illegible] آن جرات و دلیری کرده [illegible]
حفر نمودند چند مرتبه [illegible] باهل سپه جنگ در پیوسته [illegible] خاک و خاشاک [illegible]
در سپه بیرون [illegible] اهتمام مینمودند توپهای بزرگ که در حین محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته بود و در آنجا مانده حکم
شد که پای قلعه شماخی [illegible] و چون قبل از فتح قلعه گنجه [illegible] احوال [illegible] وزیر [illegible] تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت [illegible]
ذوالفقار خان قرامانلو [illegible] این منصب [illegible] بدین پایه والا اطلاع بخشیدند [illegible] ولایت شماخی [illegible]
کل ولایت شیروان بان تفویض یافت و چون در حین محاصره بعضی فتوحات دست داده که ذکر آن لازم بود بنابر آن مناسب چنان
نمود که نخست وقایع ایام محاصره را در سلک بیان کشیده روی بمقصد آوریم **ذکر دست در آمدن قلاع [illegible] بادکوبه و دربند**
بنیروی دولت ابد پیوند و تائید خداوند بر کار آگهان وقایع امور دولت صوری و پرده گشایان سرایر خفیات سلطنت معنوی پوشیده نیست

که هر که داد از جهان آفرین ابواب نصفت و فیروزی برچهره آمال سعادتمندی گشوده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آن بجهات
جنود اقبال او فراهم آمده عقده‌های مشکل و کارهای شگرف که در دیده مآل نظران بکثرت اندیشه صعب و دشوار نماید [illegible] پرده گشایان
ضمیر آسمان [illegible] جلوه ظهور میدهد مصداق این مقال صحبت در آمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است که اطراف این [illegible]
حوزه اتصال دارد و [illegible] که در جانب [illegible] است بنوعی متانت و استحکام پذیرفته که [illegible] از اندیشه خیال [illegible]
و آن یک باب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف و از غایت ارتفاع [illegible] قلعه و دیوار است که در میان دریا کشیده شده و [illegible] توصیف و جان
مستغنی است [illegible] توجه رایات جهانگشا بصوب شیروان که قرار داد خاطر [illegible] آن بود که ولایت [illegible]
در خاطر احدی از ارباب جلادت و اصحاب جسارت خطور نمینمود که در تسخیر آن دو قلعه آسمان پیوند [illegible] امکان وقوع داشته باشد
تا آنکه [illegible] بصیرت [illegible] اهتمامی در ضبط این دو قلعه کرده چنانچه کوتوالان و محارسان هر دو قلعه از
[illegible] مردم [illegible] بودند که در سلک سپاهیان منتظم گشته صاحب علوفه [illegible]
بودند بعد از چند روز که موکب همایون [illegible] عز و جلال در شماخی نزول اجلال فرموده بودند و عساکر اقبال بمحاصره اشتغال نمودند بعضی [illegible]
بادکوبه [illegible] رفته مردم را بجانب خود آورده با یکدیگر [illegible]
[illegible] کوتوال و محارسان [illegible] کوتوال قلعه و [illegible]
[illegible] در مقام رفع شر ایشان [illegible]
[illegible] کوتوال [illegible] بدست در آورده [illegible]
و هر کس در مقام ستیز در آمد بقتل در آوردند و جمعی از مردم [illegible] اختیار کرده صاحب [illegible] بودند از خوف
در مقام [illegible] رسانیده [illegible]
بدرگاه [illegible] آوردند و [illegible] نوازشات شاهانه سرافراز گشته اکثر القوم [illegible] انعامات و [illegible]
اعتبار بخشیدند و اموال و اسباب و [illegible] مخالفان که بحیطه ضبط مردم بادکوبه در آمده بود بانعام ایشان شفقت شده و قلعه
بدان متانت و استواری [illegible] آسانی بدست در آمده [illegible] بادکوبه [illegible]
استیلا یافت اما در دربند [illegible] اکثر ایشان ملازم [illegible] منتظم بودند [illegible] مقام
دولتخواهی در آمدند ولد خواجه محمد دربندی که [illegible] شیروان خدمات پسندیده بجای آورده [illegible]
[illegible] مکان بود [illegible] دیگران [illegible] دولتخواهی [illegible]
گنجه [illegible] جاه و جلال [illegible] خان [illegible] راه اخلاص [illegible]
[illegible] آمده کمال اخلاص [illegible] عنایت شهریاری [illegible] دربند [illegible]
[illegible] دربند [illegible] صاحب دربند [illegible]
[illegible] دربند [illegible] کس [illegible] خان [illegible]

بدربند رسیده اهالی شهر شعار شاهیسون ظاهر ساخته دروازه گشوده اولا شهر را آوردند حسن شاملو که مشهور بکور حسن است و در آن اوان به پاشائی
و حکومت دربند مشغول بود قلعه را که مشید بود از وقوع آن حال مضطرب گشته خود را بنارین قلعه کشیده و بقصد استمداد نقوب
کرده و چون الاصل و محل اعتماد بود در آن قلعه محارست نمودند و ولد خواجه محمد دربندی با جمیع صوفیه و جمعی از غلامان ادهم خان چاپار
اعلی آمده بسعادت ملازمت همایون مستسعد یافته حضرت اعلی بیگ و خدمتی آن جماعت را بخلاع فاخره و انعامات مرحمت الا
سرافراز گردانیدند و مال و وجوهات املاک ایشان را بسیورغال عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند
و منشور عاطفت باسم ادهم خان عز صدور یافت و او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب نموده در شعار بشارت دبیرستان مبالغه
نموده و منوچهر بیگ غلام خاصه شریفه را که بوفور کاردانی معروف بود با جمعی از قورچیان جغتای و خراسان تعیین
که بکمک قوای حصار و محافظه طرق قیام نمایند و ما بین قلعه را بدست آوردند و بعضی از امرا و عساکر نصرت شعار شاهقلی بیگ و تکلو جغتای کرعاقبت
به تسخیر بلاد خانی دارالملک مشهد مقدس معمور نموده و شاهقلی سلطان میر هاشم و نقیب الله سلطان میر صوفیه و غیرهم کومک ایشان مامور شدند
و تمام بزرگان دربند رسیده باتفاق ادهم خان در تسخیر این قلعه سعی نمودن گرفته و جرها و نقبها بزیر برج و باره رسانیدند و کار بر
سکنه حصار تنگ شد کور حسن چون از محافظه عاجز شد دست در دامن استیمان زده کس نزد امرا فرستاد که اگر مرحمت شاهانه
شامل حال من گشته با رفقا و مردم خود بجان و مال در امان باشم قلعه را سپرده بدولتسرای شاهی رفته خاک آستانه ملازمت آن درگاه
بر روش بیگم امرا و عظام عرض او راه داشت نموده حکم استمالت باسم او شرف نفاذ یافت و مقرر شد که امرا خاطر او را مطمئن نموده او را
اطمینان داده روانه درگاه خلایق پناه گردانند و کور حسن بطوع و رغبت قلعه را سپرده روی امید بدرگاه گردون بارگاه آورد و بسعادت
ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت و آن سد سدید و حد حدید که یکی از
آن کوههای بنیادست و با البرز کوه اتصال دارد و عبور مواکب اوهام از آنجا محال است از طرفی که آب دریا عرض پیوسته و عبور میسر
دشت قپچاق و خزر را بی پیش سکندر این دیار که بولایت شیروان آیند جز از یک دروازه که در میان آب سد سدید واقع است و باب الابواب
اشتهار یافته ممکن نیست بنیروی اقبال امداد جنود آسمانی بمیسر آسانی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد میر جلال الدین حسن
صدر در تاریخ فتح دربند گفته تاریخ دربند تاریخ فتح دربند چه شد هاتف غیبی بمن گفت فتح دربند بسی فتح که میمون آمد مصحف
برآمد تاریخ فتح دربند همایون آمد از مردمان روزگار دیده معلوم شد استماع رفت که در ازمنه ماضیه کاروانی از جانب دشت قپچاق
بشیروان می‌آمد چون بدربند رسیده شب هنگام بوده فرود آمدند که چون صبح دروازه گشاده شود عبور نمایند طلوع الصباح که دروازه
بانان دروازه را گشودند کاروان و کاروانیان اثری نماند چون راه دیگر نیست معلوم شد که از میان آب کناره دریا که بشهر اتصال دارد
گذشته اند و زیاده عمق نداشته بجهه تموج آب و مد و جزر دریا آب تنک میگردد و زمین نزدیک میشود که امکان عبور میسر داشته باشد
رای عالم آرای حضرت اعلی اقتضای استحکام سد قدیم باب الابواب فرموده قنبر بیگ ایشیک آقاسی باشی کورچی را بسرکاری تعمیر برج
و استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران و مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرمودند که هر قدر از میان
دریا که از تموج آب و جزر دریا احتمال داشته باشد که آب تنک شده زمین نزدیک گردد و امکان عبور داشته باشند تا منتهای

در جایی که دیگر احتمال این نمانده داشته باشد برج عالی اساس بنا نمایند در میان آب بجنگ آهک بر آورده و در همه آنجا دیوار برجی که علامت کشیده
بجهه کم اتصال باشد و از آن برج تا دامن البرز کوه که انتهای آن سد سدید است تجدید عمارت برج و باره نموده بنوعی استحکام دهند که از قصور و فتور
معمور و مبرا باشد و مستحفظان چهار دل در آن برج عالی و سایر بروج متمکن نموده بحراست و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیگ با استادان
معماران و بنایان کار آزموده بآنجا رفته مصالح عمارت سامان داده در میان دریا در محل مناسب اساس برج نهاده و بعد تمامی مدت بکار گرداند آن عالی
اساس برج نهاده شد مصون از شائبه قصور اتمام یافته بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاق چنین مسموع شد که در محلی که معماران
و مهندسان جای برج تعیین کرده استادان کاردان بقانون معهود آب را از محل خالی کرده اساس برج نهاده شد آثار و علامات عمارت
از سنگ و آجر و سیماب و آهن نمایان شد که در ازمنه سابقه پیش از ظهور اسلام در آنجا برجی عظیم ترتیب یافته باشد و از زمان و انقلاب دوران
آب و طوفان انهدام یافته بوده پادشاهان و فرمانروایان ممالک بجهة محافظه عبور لشکر بیگانه خراب کرده باشند و پادشاهانی که بعد از آن
عرصه فرمانروائی پیموده اند در مقام تعمیر آن نشده باشند چه جانی بیگ خان پادشاه دشت قپچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از راه
باره بآذربایجان آمده و صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان که از ایران عزیمت دشت قپچاق و محاربه با توقتمش خان کرد از آن راه رفت والله اعلم بحقیقة الحال
بین الجمهور چنین مشهورست که سازنده سد ذو القرنین که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است که جهه دفع مضرت یاجوج و ماجوج از
ارکنار دریا تا البرز کوه کشیده شده اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی دیار مشرق و شمالست که ذو القرنین اکبر ما بین آن دو میان
و یاجوج و ماجوج بروی پاره‌های آهن و مس ریخته و این سد را مسمی گشته که شاه انوشیروان کسری جهة دفع مضرت و آسیب مردم دشت
صورت نوعی نشانه از آدمی نزاد نزدیک افتاده و چون بر سخنی از مقام تعریف و ستودن بنوعی کامل نسبت میدهند مستحکمات که این
از غایت استحکام بطریق مجازیان سد نسبت کرده سد سکندری نامیده باشند سبحان الله چه سیر بجا بودم و سخن بجا کشیدیم مجملا
فتح این دو قلعه منیع اساس سپهر مماس که اولیای این دولت سعادت پیوند را روی نمود موجب ترویح خاطر و پریشانی ضمیر محصوران قلعه
شماخی گشته بر تخت بزرگی و داوری خود و غیره و منتهی سپاه و قزلباش متفق شده در خلال این احوال حاجی پیرام نامی از جانب غازی گرای خان
تاتار باتفاق طالب بیگ قوم ابوالقاسم بیگ یوزباشی ایواغلی که قبل از این از جانب حضرت اعلی بجهة اظهار محبت و دوستی برسم رسالت
نزد او رفته بود آمده نامه اخلاص آئین مشتمل بر حقوق سابقه و گرفتاری خود و نجات و تحف و هدایا آورده خان مشار الیه خود را از جمله
معتقدان این دودمان والا شمرده اظهار اخلاص میکند و مذکور حقوق سابقه و گرفتاری خود و نجات یافتن از قید و حبس قلعه الموت بتوجه
و التفات شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا نموده بود و شرح این واقعه در زمان سلطنت نواب سکندرشان در مجلد اول مرقوم کلک بیان
گشته و انجمنی موجب یاس و ناامیدی محصوران قلعه شماخی که متوقع کومک و نجات از جانب الدین پاشا و لشکر تاتار داشتند گردیده و رو بجانب
دست ایشان از کار رفته اسباب نجات و ادبار ایشان آماده تر گشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غرور و پندار بظهور آورده بودند
لطف الله محمد شاهی بر ایشان موثر نیفتاد و گرفتار گردیدند چنانچه مفصلا بظهور پیوست چنانچه انشاء الله در سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت انشاء الله تعالی
والفرسنین وقایع سال میمون توشقان ئیل مطابق سنه هزار و پانزده هجری که سال هیجدهم جلوس همایون

ایت ئیل نوروز این سال میمون فال روز چهارشنبه بیست و دویم شهر ذی قعده الحرام سنه عشرین و الف در اردوی کیهان پوی که

در پای قلعه شماخی نزول اجلال داشت وقوع یافت و چون دو پاس و دو گهری از شب گذشته بود نیر اعظم آفتاب عالمتاب در خانه حمل تحویل

بود انتظام یافته اورنگ جهانبانی پایه فلک چهارم سعادت پذیر شرف اقبال خسرو کواکب گردید بنشاط و رکاب شاهان چمن آرای باغ

العبد رتبت بهار آراسته فروغ بخش آن چمن مبارک گشت اراضی صحاری ملک شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت تازه یافت و کوه و

از طرق کم شده اهل اردو را معاودت روی آغاز نهادند و حسرت تنگی بفراخی بدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد و باقبال شاهنشه کامران جهان

گشت خرم چو بخت جوان عساکر فیروزی مآثر جنب الغفران اقضا حسب بیان ادهم قلعه گیری دامن بر میان زده شب و روز قرار و آرام بر خود حرام ساخته

حسین علی بیگ قاجار برادر امیر گونه خان که با آوردن توپ مامور بود و توپهای بزرگ سنگ انداز که در قلعه گنجه بود به نیروی اقبال شاهی از آنجا

برکنده بیند و با عرابه و گردون باردوی معلی آورد و کمبوب مادرسبه القدر پر دبخان و دیگری را در سیبه ذوالفقار بیگ نصب نمودند و هم اوراق

خان حاکم تبریز که بتوقع طلب باسم او عزو صدور یافته بود با قشون آراسته باردوی همایون رسیده بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد

که در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی تعیین نیافته بود نزول نموده از آن طرف سیبه پیش برد و جوانان لشکر منصور از هر طرف سیبه پیش

برده حوالی ارک را در و نقبچیان آهنین چنگ نقبها زده بجوار قلعه رسانیدند و توپچیان بشکست اندرون مشغول شدند و چون در مکانی که

حکومت گرجستان کاخت بطهمورث خان بن الکسندر خان تفویض یافته بود بر تبیه دولت مرتب گردید و عظما و گرجستان دو برادران آن قوم که بجهت

حصول مطلب پای سریر اعلی آمده بودند چنانچه در محل خود گذارش یافته مجددا طوق انقیاد بر گردن جان نهاده و متقبل شده بودند

که در ازای آن خدمت و تقصیرهای سابق بجمعیت شرکت مامور گردیده بودند دارد که در خدمتکاری بر میان بسته بلازمات قیام و اقدام نمایند

درین وقت بحکم جهانمطاع سفیه و سوست که طهمورث خان با جنود آراسته پای قلعه شماخی آمده بخدمات مرجوعه قیام نماید و او با قوم

چندی از مفسدان که پیوسته آن جاهل نادان از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن در درگاه فلک احتیاط متقاعد می‌ساختند بعاذیر نمودند

تمسک جسته در سفاد نمود و از ملازمت عتبه علیا در توقف معاف داشته که لشکر آنچه مقرر بود و بایستند و والده

ربیع فال که رتق و فتق مهام مملکت با او است التماس حضرت اعلی نمودند که او را از ایجاب متلی معاف فرمایند اما نیامدن او

در نظر ظاهر بینان مشعر بعدم انقیاد و اخلاص گشته تمکین او را العیاذ بالله متهم داشتند و موجب رسید که دیگر حکام اطراف

گشته بهانه می‌گیرند مناسب آن است که خود سبای الطریق البقا آمده ملازمت نماید و رخصت معاودت یافته بعد از چند روز والده

با آنچه لشکر او دار بسته در شیرینی نیکبخت مقدار نا عذرخواهی نامه گذشته بسعادت خدمت نیافته بعد از چند روز والده و جمعی

از جنود گرجی که یک جماعت از نوکرهای خود بوده باردوی معلی رسیده در محل مناسب نزول نموده خاطر خطیر اشرف اگر چه از این حرکت ناهنجار

غباری داشت بنابر مراعات خاطر آن عفت قباب از تفضلات شاهانه معزز و سربلند گردانیدند و او بملاقات پادشاهی ... و کیان پسران قب

سلطنه فایز گشته مشمول نوازش و الطاف گردید اما چون گاه که جنود گرجی در اردوی معلی بودند بهیچ وجه بخدمتی مامور نشده بودند و بعضی

حکام داغستان و میرزادهای چرکس مدتها که جهان پناه آمده آغاز نهادند برادران رستم خان داود خان قاق دو

چنگ از خوری و معصوم خان والد امیر سران و امثال آنکه بملازمت سده سلطنت مشرف گشته جبین اطاعت بر زمین نیاز سوده بودند چون

مردم داغستان که عموما در حسن میشان از بیم ... بودند دهشت آباد امرا در میان بودند یافته اند و از شاه راه انس در دهشت دور بعد معصوم خان

قوم بچو در راه و اداده پیرحضت از اردوی همایون رفته و او امیر سران پیش گرفت حضرت اعلی ضیاء خاطر او و مشمول عنایت از عقب او فرستاده

خاطر او را از این حرکت ناهنجار که از وصدور یافت اطمینان بخشیدند و در خلال این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار

امری غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست تبیین انتقال اکنون روز یکشنبه عید اضحی حضرت در ایوانی که استادان نجار بکار بردند

دستور نهاد در جنب دیوانخانه همایون ترتیب داده بودند بر فرش شیده بترتیب مقدمات جشن اشاره فرموده فرشهای گوناگون

گستردند و جمعی از امیران در صدر مجلس چه جوهر همچون مسند شاهانه و اورنگ پادشاهانه نصب نمودند و از صدور و عظام و علمای اعلام و امرا

و وزرا و ارکان دولت برادر که بسیار و بسیار اساس چیزی آمده منتظر بودند که بشرف بساطبوسی مشرف گشته زبان بتهنیت و مبارکباد

آن روز سعید گشایند و مرتب اظهار این بود که مقرر شد که حاضران اردوی معلی از ابنا ملوک سلاطین و میرزادهای داغستان و امرا

و اعیان قزلباش در ایوان رفته هر یک بمقام مناسب قرار گیرند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلس بستان حضرت اعلی بایوان تشریف آورند

و اینک قاصیان را هر یک فراخور قدر و منزلت جا مشخص نمودند و آنکه مردم قرار گرفته بودند که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان

ثبات و قرار ایوان افتاده فرود آمد میرزادها و مردم داغستان که در یک طرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون

انداختند و صدور و علما که در سند پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از سلیداران خاصه شریفه در برابر

ایوان مذکور طرح باغچه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و گل از یک طرف رنجیده زیر ماندها را یک یک بیرون آوردند شاه قوام الدین

حسین و الدعلامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی و شیخ احمد پاشا اردوی حاکم فارس که در جنگ چقال اغلی گرفتار عساکر حضرت نشان شده بود

شده معزز و محترم در اردوی همایون میبود و دوساعت دم براه عدم شتافته بودند و جمعی دیگر که میوه و اشتند حضور صاحب میرزا جلال الدین حسن

صدر و قاضی خان صدر و میر سید محمد قاضی معسکر و الد میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و الد میر عباس گیلانی

که از زمره علما بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما اکثر اجساد ایشان مجروح و ناتوان و عضو ایشان در هم کوفته شده و رنگ

رخسار شان بنوعی تیره شده بود که بمجلس المینوالت شتافت حضرت اعلی از این حال خبردار گشته بیرون تشریف آوردند و امر نمودند

که عضا را آورده و هکیا با فصد کردند و بعد از فصد اندکی بحال خود آمدند و روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که جگرش معصور کرده بود در جمعه ایزدی

پیوست و دیگران صاحب فراش گشته در تاریخ جمعه بیست ششم شهر ربیع الثانی میر جلال الدین حسن صدر بزرگ را از آن کوفت نامه بوجه عجایب

و فرشی بود در معده و اسهال علاوه آن گشته بمرض تحلیل گشته بود دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند

و از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصه شریفه از آنجا که طالع اقدس یافته بودند که در نصف النهار امروز ذات مقدس احتمال

ضرر و آسیبی هست اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در آن وقت کوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظر اند امید که حیران نحوست شده

الی بذات مقدس نرسد و در خلوت خانه خاص مسدم آنحضرت بالحروف حکایت مشغول ساخته اند که تا انقضای ساعت مقرر تاثیر حرکتی از آن حضرت

واقع نشود و بدین جهت تا خبر در بیرون آمدن واقع شده بود که آن حالت روی داد اما راقم حروف بواسطه وحید الزمانی مولانا رحیا

نوشته نویس که از خواص مقربان مجلس اعلی بود استماع نموده که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بران حضرت

گرده بی اختیار بخواب میروند و هنوز در خواب بودند که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن خواب بی اختیار بود که بمیرو

بخت بیدار بر آنحضرت غلبه کرده و کرده بود و حفظ الهی نگهبانی کرده پیش از آنکه حضرت اعلی بایوان رفته بر سریر دولت قرار گیرد این صورت

روی نموده او را که حفظ الهی نگاهبانست از حوادث روزگار چه ضرر رو اینجا که لطف ایزد ببست ثوابت و سیاره را چه اثر القصه از وقوع این

اخبار موحش سپاه ظفر دستگاه تمام عساکر را یافته اضطراب آغاز نهادند و امرا و سرداران سپاه منصور مضطرب الاحوال بدولتخانه همایون

جمع آمده و ذات ملک صفات اشرف را که بجهة اطمینان خلایق بر در گاه بیرون آورده سه شفیع صحیح و سالم یافته سجدات شکر

ذات اقدس بجا آورده به مهمات خود رفتند و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد رسید کی روی آورد الحمد لله رب العالمین و چون در این سال

بعضی قضایا روی داده که تحریر در طی وقایع سال مذکور لازم بود لهذا خامه بدایع نگار قبل از گذارش بقیه احوال شمهٔ تحریر و تسوید آن پرداخته

روی بمقصد آورد ذکر احوال امیر گونه خان و دست آوردن قلاع و فتوحات که باقبال همیون او را در ایروان روی داده و از ایراد

آنها چاره و گزیر نیست بر صحیفه ضمیر پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار نو و کهن بتعلیم اندیشه میگارد که امیر گونه خان که بایالت و دارایی ایروان

معزز و سربلند گردیده بمیامن اقبال روزافزون سعادت چنان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی در سال دیگر روی داده بود

بنابر آن بنا قاطع فحص قضایا نوشته با یکدیگر القصه چون امرا و عساکر ظفرنشان بجوانب خود رسیدند تعمیر قلعه ایروان

ذخیره و یراق سرانجام یافت امیر گونه خان و اتباع او که درین چند سال بعضی اوقات در النجق و دو بار و چند گاه در نخجوان بسر میبردند

در اینجا که داشته مشارالیه بیرون سعادت و در آنجا که بهوس جان فشانی درآمده و بالعموم دل اخلاص گزین که بمیمن عطیه ایزدی

التزام اقبال بیزوال شاهی بسته درین خراب آباد که مطلقاً ساکن دری و داخل خانه داری نبود در آن دشت سرای بی سرانجامی از آبادانی

تنسته ساکن گشته از امرا و ملازمان و اتباع و مردم خود هر کس را محل اعتماد دیده بود در قلعه جای داده و دیگران در بیرون و مواضع قریبه که خراب

بود مسکن گردانید و از مردم ایل و الوس قزاکات متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت کرده به ایروان آورده و اوبه ایماق نخجوان و قارابیل

موسی اغلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده به ملازمت او مامور بودند همگی را در محل مناسب ایروان و شیروان یورت و جای قشلاق داده

چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از طرف ایروانست چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات آذربایجان آن محال نامزروع و ویران

باشد تا از احکام عبور لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیر گونه خان معروض داشت که اگر حضرت همایون باشد غازیان بجهة علیق بهاران

زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند که اگر قبل از رسیدن حاصل آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فالعوز زراعت را ضایع و نابود میتوان کرد

و اگر تعهد بهار رسد در عقب آورده موجب توسعه معاش غازیان گردد و معابر استیجابه قبول یافته سرانجام کرده با کارهای غازی فی الحال

و مردم ایل و اویماق غازیان زراعت بسیار در صحرا و دشت و مواضع قریبه کرده بعضی از زراعات در ناحیه ایروان بزرگه در گوشه حریص حاصل

عراق را نداشته بودی با دانی شنیده و کیکه در روز جمع آمده در هر موضع دو خانه و سه خانه هم رسیده بزرگری میکردند و بخت بلند و اقبال

ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده و سعی در معاش غازیان مزید آمد امیر

گونه خان متواتر و متعاقب غازیان به بدرقه امیر گونه خان متواتر و متعاقب غازیان را به تاخت و غارت الکا مخالفین فرستاده و آثار دستبرد

اقتدار ابطهور آورده حکام سرحدی آواره گردیده و محافظان سرحد از وحایف قزل‌لر بوده از بیم لشکر در جا و مقام خود قرار و آرام نداشتند

معنی که او را به نیروی اقبال پادشاهی روی نموده دست در آمدن قلعه سعادت بر دست کو در مابین ایروان و قارص واقع است حقیقت آن برین

نهج است که چون قارص قصبی را نخودو محالک امن و دم که بسبب مردم امیر گونه خان بوده تردد آن شد بر مستحفظان قلعه مذکور بر

دشوار گشت از بیم سطوت قزلباش بر چهار دیوار قلعه خزیده چه گاه در کمال عجب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص و اردهن و دم که بکوه نزدیک

بوده مددی بایشان نمی‌رسید بالضروره کس نزد امیر گونه خان فرستاده اظهار شاهی سیونی نموده و ایشان را استمالت داده بالاخره

دلالت کرد که در اواسط حوت ربیع و عشر الف غلامان آن جماعت که مقدم ایشان علی بیک نام بود خود را از نخجه مکان قلعه نجات داده

بعزم شاهی سیونی نزد امیر گونه خان آمدند و سایر ایشان خود گرده متفرق شدند و قلعه متصرف اولیای دولت قاهره در آمد و در جنگی

جلال از یورش شیروان معاودت نموده بدارالسلطنه تبریز رسید امیر گونه خان آن مردم را به پایه سریر اعلی فرستاده و احوال حقیقت بعرض

مواجب و تیول تعیین شد که در مابین خان مذکور بخدمت قیام نمایند و بعد از آن قلعه مذکور که آن نیز از توابع چخور سعد است بدست در آمده

آن قلعه نیز از اقامت آنجا و دست در بنا در علوفه و تیار رسیدن معاش منجب آمده استعداد قلعه داری نداشتند بجرد ورود فوجی

از لشکر قزلباش غایت خوف و هراس گرگ سیر کرده بیرون رفتند و قلعه متصرف در آمد از وقوع این اتفاقات رومیه که در قارص بودند

اظهار تجلد نموده از حاکم ارزروم استمداد کردند و تا سواری سعید به عزم دستبرد بیرون آمده از راه معابر بحدت ایروان روان

و در حوالی معاذبرد میانه در قصر رود آمده بودند که غازیان قزلباش مردم امیر گونه خان بی آنکه از حال ایشان اطلاعی داشته باشند

بسر وقت ایشان رسیده از مبدی مشاهده نمودند که لشکر روم در آن دره فرود آمده فالعوز آماده جنگ گشته حمله بر سر ایشان

تاختند و رومیه نیز از آمدن لشکر قزلباش خبردار شده با اضطراب تمام اسب هر کس نزدیک تر بود زین کرده تا سواری یکصد نفر تمامی پیش محاربه

پیش آمدند و از صدمه دلیران و غازیان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر ابدار گشته قلیلی بسبب فلاکت و ادبار

راه فرار پیموده خود را بقلعه قارص رسانیدند و غازیان مظفر و منصور عود نموده سرها و اخترهای مخالفان را در شماخی به پایه سریر

اعلی آورده بجایزه و خلعت سرافراز شدند القصه بعد از این فتح رومیه ارزروم بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیده همیشه از جنود قزلباش

بوده و پاشای آنجا با امیر گونه خان طرح آشتی انداخته بنا را سلوک میکرد و هم در دنبال احمد بیک اوزبیگ که وکیل ضیاءالدین خان ولد

شرف خان کرد حاکم تفلیس بود در رسالیکه اسد و یردی خان برسر وان رفت اظهار شاه سیونی کرده همراه او به پایه سریر اعلی آمده مورد

رعایت یافته بود مصطفی بیگ محمودی حاکم قلعه بایزید و قلعه باربرید که با ظهور عصیان مورد الطاف بی پایان شده بود گرد ادبار

بر فرق روزگار خود نجیده در دوازده تبریز فرار نموده بود از رفته بمحال افغان چو رسید امیر گونه خان کسان خود را بسر مصطفی

بیک فرستاده جماعت محمودی و تبعه او تاب مقاومت در قلاع مذکور نیاورده بجانب ان رفتند و قلعه بایزید و بارید بتصرف اولیای

دولت قاهره در آمد و فوجی از غازیان پاسبان بمحافظت قلاع تعیین فرمودند و بعد از این قضایا قلعه قارص بسعی و اهتمام آن خان مظفر نشان

بحیطه تصرف منسوبان این آستان سده در آمد قارص ولایتی است از ارمنیه صغری مابین ایروان و ارزروم که حالا مین

با ارزروم معروف و مشهور شده مولف نزهت القلوب نوشته که ارمنیه صغری بالتمام داخل ولایت ایران است و در زمان سلاطین

ترکمان تابع چخور بوده بعد از آنکه ولایت ارز روم و آذربایجان بتصرف آل عثمان درآمده ولایت قارص میانه حکام چخور سعد و ارز روم ادرکشت جانبین
بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان رومیان اراده نمودند که استحکام قلعه داده بتصرف در آن ولایت که بولایت شوره گل آنچه قلعه که از توابع چخور
سعد است پیوسته نمایند و از منعی حضرت شاه جنت مکان را ناپسند آمده مانع میشدند و چند سال که میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان
غبار فتنه و نزاع در میان بود چنانچه در صحیفه اول تم تسطیر یافته مکرر از سر قارص فیمابین سپاه قزلباش و چخور و رومیه جنگ و جدال وقوع
یافته قلعه خراب و ولایت پایمال سم ستور عساکر جانبین بوده بعد از آنکه فیمابین آن دو پادشاه عالیجاه رفع غبار کلفت و غبار گشته بوساطت
نیک اندیشان مصالحه وقوع یافته یکی از شرایط صلح این بود که قلعه قارص در میانه خراب آن ولایت ویران باشد و از هیچ طرف تصرف در آن نشود
تا صلح برقرار بود قلعه و ولایت مذکور آبادانی نداشت و در زمان سلطان مرادخان که مصالحه اختلال پذیرفته اول نقض عهدی که واقع شد این
بود که رومیه لشکر فرستاده قلعه مذکور را آبادان کردند و عجب از اطراف و جوانب از میانه آورده مواضع آن را معمور ساختند و همیشه
از پاشایان با ... نفر در آن قلعه حاکم و مستحفظان بودند تا حال که سنه توی ئیل مطابق خمس و عشر و الف است سی سال تمام است
که آن قلعه معمور و آبادان و حاکم نشین است و در سنه لوی ئیل ... که رایات جهانگشای شاهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان بجلدی
در حرکت آمده عساکر منصوره بتاخت آن ولایه مامور گشته تمامی مزروعات بآتش بی نیازی سوخته گردیده سکنه و رعایای آن ولایت
از مسلمان و ارمنی از اوطان دور افتاده بعضی را که جا بینده بالطرف آوردند و بعضی دیگر بعید اسیر گرفتار آمدند و آن ولایه خراب و ویران گشت اهالی
مردم قلعه از نقصان ماکولات محل گشت عثمان پاشا نامی در این ایام حاکم شده بود و چند گاه در کمال بی سامانی اوقات گذرانیده از عسرت و تنگی
قلعه را با قاپیان و مستحفظان گذاشته خود بارز روم رفته در آنجا میبود و از ارز روم مددی بآن مردم نرسید اگر اوقات ساختیان ولایت
در زیر سم ستور سپاه قزلباش افسرده بود دیگر نیز که مردم آنجا اظهار تجلد و وجود نمودند تا حوالی مغازه بر آمدند از لشکر چخور سعد چنانکه گذشته
شکست فاحش خورده و سیزده نفر از سر پریشانی و بیسامانی بحال بقیة السیف راه یافت و روز بروز آن جمعی از آدمی پذیرفت و مردم موت بیقوت
میشدند و پنجاه شصت نفری که مانده بود با مال زنان و نفیق و عیال و اطفال و ... قرار شیدند و حق شناسه در کمال عسرت روزگار گذرانیدند
و در اواسط قوی ئیل که امیرگونه خان بتاخت و غارت الکاء مخالف و تسخیر قلعه مذکور بیرون آمد سکنه قلعه هراسان گشته بیکبار میانه الفضل و اهل
و عیال و چاره کار منحصر در استیمان یافته از امیرگونه خان استمالت یافتند و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته سالما و غانما با یروان آمدند
و قلعه بتصرف اولیای دولت ابد قرین شاهی درآمده حسب الامر اعلی بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان خراب و ویران شده یراق قلعه
توپ و ضربزن و تفنگ و سرب و باروت و آنچه موجود بود نقل قلعه ایروان شد و در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور خبر فتح قلعه
قارص باردوی معلی رسید و رود شاهی سیوان آنجا چند نفری ملازم دلو گر دیوان شده مواجب تعیین یافت و ضبط و تسلط و اقتدار ...
روز افزون شاهی منتشر گردیده و میان قلعه ارز روم نیز از بیم ضرب و تب لشکر قزلباش در حصار دیوار شهر خزیده در کمال وحشت و احتیاط
بسر میبردند و در همین سال محمد بیگ ولد علیقلی سلطان سعد لو که پیش همیشه در سلک امرای چخور سعد حاکم ... بود و در زمان رومیه
روگردان از پادشاه و روم اظهار ساخته بان طرف میل نموده و غایت ... رومیه محل اعتماد است ... کل شیء یرجع الی اصله بنابر اخلاص و ارادت
شاهی سیون شده با یروان آمد و منظور مراحم شاهانه گشته فراخور حال بمواجب و قبول مرتبت کرد تا مین بیگلربیگی چخور سعد بجهات سرحد قیام

گفتار در رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و بابا محمد میرزا از غرجستان بجانب بلخ و اینکه بی نیل مقصود باز گشتند و بابا محمد میرزا در همین سال که توی ئیل
ترکی مطابق خمس و عشر و الف است چون جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و بابا محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند ... نقش خیال رفتن بلخ و تسخیر آن
ولایت بر ضمیر خود مرتسم ساخته از طوایف اوزبکیه تخصیص مردم ... پریشان شده بود با خود ... عظمای گروه داده رفتن بلخ
در دل ایشان رسوخ یافته با جمعیه و ازدحام تمام که قریب ده دوازده هزار کس بودند متوجه آن صوب شدند ... محمد سلطان امیر کوچک
نعیم خان که حاکم بلخ بود دروب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شده در برج قلعه بمحاصره پرداختند در این اثنا ولی محمد خان برادر باقی خان
که بعد از فوت برادر پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان شده مسند نشین ممالک توران بود بولایت ترمذ آمده در آنجا خبر لشکرکشی جهانگیر خان و محمد
سلیم ... قریب ... هزار کس که با او بودند بالتمام ببرادری محمد باقی قلماق و شغال میرزا ... گروه فرستاد و آن جماعت از گذار ترمذ آب
جیحون گذشته بآن طرف آمدند جهانگیر خان و بابا محمد میرزا از آمدن لشکر ماوراءالنهر خبر دار گشته دست از محاصره باز داشته بعزم محاربه
آن گروه شتافتند چون بعد مسافت بقرب انجامید و تقارب فئتین دست داد بخت شغال میرزا و نوری میرزا با الف نفر از چرکان بجنگ
پیش آمده مقدمة الجیش جنود جهانگیر خان نزدیک شده از آن طرف نیز بهادران جنگی ملازم میرزا گشته جنگ ... کرده ...
رسانیده دمار از نهاد آن گروه برآوردند و اکثر چرکان طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و آوازه تسلط و اقتدار جنود جهانگیر خان باطراف
و جوانب رسیده جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده جهانگیر خان را جمعیت تمام فراهم آمد امرای ماوراءالنهر غلبه و ازدحام جنود
جهانگیر خان را معلوم نموده خوف و هراس بر ایشان مستولی گردیده بجهت رعایه حزم در محلی که فرود آمده بودند بحفر خندق پرداخته مطرف آب جیحون را
حصار خود گردانیده روی خود را چند جا بچپر استوار کردند و در جنگ کردن متامل گشته احتیاط تمام می نمودند و جمعی موجب ورود و تسخیر
مردم جهانگیر خان گشته در محل مناسب عبور نموده طرح جنگ انداختند در میانه اوزبک ... شجیع قوم دیگری را ... که بر غنای لشکر
و بزرگی ... و کمال مرتبه شجاعت میانه اوزبکیه ... در معرکه ... با شمشیر برهنه ... سپاه مخالف تاختند و دو سه کار نمایان کرده
باز گردد و بهادران در خدمت جهانگیر خان گاهی از مقوله حکایات میان آورده در بزرگی بابا محمد میرزا سخن داشتند و مشارالیه که داعیه
جوانی دلیر و بهادر مردانه بود از جهالت و غرور نفس بطعن حاسدان ... که قاعده یکه تازان اوزبک است اراده یکه تازی کرده بمحل آتش آمیخته
بر صف سپاه مخالف تاخته دلیرانه بر چپ و راست ... خندق اسب انداخته چند کس را زخمی ساخته در همین اثنا مشاهده نمود که شخصی از
جلادکان سپاه مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد بابا محمد میرزا عنان مرکب بطرف او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای در
آورد چون بارگی عمر شمشیر شکسته مانده بود از طرف دیگر بیدق اندازی عقب او تفنگ را آتش داده گلوله بر اسب بابا محمد میرزا خورده
اسب ... درآمد و او از بارگی جدا شد بعضی نقل نموده که چون اسب ... جهانیدن از خندق گردیده بر زمین افتاد و علی التقدیر پیاده خود را
بر سر او انداخته دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیر خان دورتر بود و او هم جابجا پیش مانده بود مددی باو نرسید محمد باقی قلماق
و امرا او را دستگیر کرده صلاح دیده که او را نزد ولی محمد خان برند ... تعجیل برداشته و چون قضیه گرفتاری و کشته شدن بابا محمد میرزا بلشکریان
جهانگیر خان معلوم شد پای ثبات در ایشان سستی پذیرفته دست از محاربه کشیدند و تفرقه ... که ... ایشان راه یافت ...
با فوجی از آن گروه بطرف بدخشان بدر رفت و جمعی دیگر محمد سلیم سلطان ... شده بطرف دیگر رفتند و مآل حال او معلوم نشد جهانگیر خان

از لعبت بازی چرخ لعبت باز تحیر و هراسیمه گشته با سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف غرجستان منعطف گردانید و چون
خامه مشیت ایزدی بانتظام مهام جهانگیر خان نگاشته کلک تقدیر نشده بود با وجود این نعمت بخت عظیم روی اراده به جنگ و خونریزی
سلک جمعیت او از هم پاشید و فتح و ظفر قرین حال لشکر ماوراءالنهر گشت و چون این خبر بجهت اثر بولی محمد خان رسید با جنود بیگلکی سپاه
مرو از آب عبور کرده لشکری را بتاخت خراسان مامور ساخت ذکر ورود سپاه ماوراءالنهر بتاخت خراسان و خرابی که در آن دیار
بتقدیر رسانیدند چون سپاه اوزبک عازم تاخت خراسان شدند گروهی ایشان از طرف ماروچاق و بادغیس رفته بقلعه حسن خان رسیده و سه روز
در پای آن قلعه توقف نمودند حسن خان از نجابت [illegible] عبدالله خان در سر راه بادغیس هرات ترتیب داده و حالا حصار بر دوران ساخته
اند و یکی از ملازمان [illegible] با چند نفر از سپاهیان و تفنگچیان بمحارست آن قیام دارند و بهادران اوزبکیه متوجه تسخیر حصار شده و جمعی
بتاخت رود آباد و جمعی با بر سر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند حسین خان امیرالامرای خراسان پیش از وصول اوزبکیه خبردار
گشته کس باطراف و جوانب فرستاده که مال سپاهی خود را بجاهای دور دست فرستند و قشون بسیار بقلعه ارگ آمده با امداد مهیا
و خود نیز بجمعیت لشکر سامان و سرانجام مدافعه لشکر اوزبک پرداخت که با آنچه صلاح دولت قاهره باشد عمل نماید و در عین [illegible] از اقبال
بی زوال شاهی بمحض لطف الهی برف عظیم باریده جنود سرما با غلبه تمام رسیده و بنوعی سرما استیلا یافت که سپاهیان را دست از کار
دست رفته بجز بازگشتن چاره ندیدند بسیاری از [illegible] اوزبک در روزهای بادغیس زیر برف مانده از سرما هلاک شدند و اوزبکیه
ایخال مضطرب الاحوال از پای حصار حسن خان کوچ کرده بعضی اموال از هر طرف که جمع کرده بودند چون بردن متعذر بود تمامی را
و در وقت مراجعه قزاق خان ولد حسین خان که در پای قلعه ماروچاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده در بالای مرغاب بعضی از اوزبکیه
دچار گشته بجنگهای مردانه کرده همگی را [illegible] بقتل آوردند و لشکری که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته اموال و اسباب
مواشی و اغنام پرداخته و بطرف چهار جو رهاندند کمباش خان استاجلو حاکم مرو [illegible] نفر از مردم خود در قلعه مرو گذاشته خود با
دویست کس از غازیان [illegible] از عقب آن گروه در حرکت آمده [illegible] کس را مقدمه لشکر کرده [illegible] کس دیگر با او بود و چون
سپاه اوزبک که فوج فوج در مقام [illegible] انداخته [illegible] نمایان شدند آن [illegible] کس که مقدمه [illegible] دلیرانه خود را بران گروه زدند و گروه
قوم را متفرق [illegible] ساخته بجنگ و صف آرائی [illegible] و اکثر منهزم گشته راه گریز پیش گرفتند و سرداران و بهادران [illegible] با چهار
پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده در یک طرف صف کشیده مستعد محاربه شدند درین اثنا کمباش خان خود بمعرکه رسیده
جنگ [illegible] و بهادران اوزبک بقدر الطاقه با غازیان جنگهای مردانه کرده بضرب السیف [illegible] محاربه بر خود [illegible] از قتال
[illegible] از اموال غارتی [illegible] بیرون روند کمباش خان نیز [illegible]
باز داشته بضبط اموال پرداخت و درین معرکه سوای چهار صد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار شده [illegible]
خایب و خاسر گردیدند و بتاریخ روز چهارشنبه [illegible] ملازم کمباش خان در پای قلعه شماخی باردوی کیهان پوی رسیده
اوزبک که در آن معرکه گرفتار او شده بود آورده حقیقت جنگی که کمباش خان را اتفاق افتاده و واقع شده بود [illegible]
و [illegible] نفر زنده که گرفتار شده ماند و کمباش خان به نیروی اقبال شاهی مظفر و منصور بمرو آمده اموال و اسباب غارتی را [illegible]

بصاحبان رسانیده و آنچه گرفتاران [illegible] نفر مبارز نامی با مصحوب چند نفر از غازیان که در آن جنگ مردانگیها از ایشان بظهور آمده بود
معلی فرستاد از غرایب حالات آنکه چون ملازمان کمباش خان با اوزبکان [illegible] میرسند [illegible]
از یکنفر اوزبک [illegible] دست خود را گشوده دو سه نفر دیگر را که [illegible] اتفاق شمشیر از میان
یکنفر از ملازم خان که با ایشان همراه [illegible] آورده دو سه نفر دیگر را [illegible] کرده و سایر اوزبکان را خلاص نموده
فرار خود را [illegible] کمباش خان که اندک [illegible] رفته بودند ازین حال آگاه گشته مردم [illegible]
کرده [illegible] جبال [illegible] بدست [illegible]
چند نفر که [illegible] بهادران نامی بودند [illegible] پادشاهی بخلاف عادت [illegible]
بنابر جرأت و دلیری که از ایشان صدور یافته بود [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] و مبالغه بسیار نموده [illegible] الله تعالی قسم [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] فتح شماخی و وقایع که در آن [illegible]
روی داده [illegible] ذکر فتح و تسخیر شماخی و بیان قضایائی که در آن [illegible] ولایت شیروان وقوع یافت قبل ازین [illegible]
که عساکر اقبال شاهی و بهادران موکب پادشاهی از اطراف و جوانب قلعه و شهر شماخی محیط گشته از هر طرف سیبها پیش بردند
ترتیب داده [illegible]
[illegible]
بران مترتب گشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سپاهی و رعیت [illegible] قتل و غارت منع نمودن خلاف قاعده قلعه گیری و آیین کشورگشائی
[illegible]
و امرا و سرداران سپاه [illegible] روز پنجشنبه [illegible] شهر صفر [illegible]
یک چند نفر از غلامان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تمهید موانع تیر تقدیر نتوانست شد و انچه مقدر الهی بود بی اختیار بظهور آمد تا سبب انتقال گردد روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور که چهار ساعت از روز گذشته
یک دو نفر از محصوران که از شدت عطش و ناداری بجان آمده بودند از برجی که مقابل سپه ذوالفقار خان بود با پایین آمده اظهار نموده اند که درین برج
بغیر از ما دو سه کس دیگر نبود و اطراف برج از حارس و نگهبان خالی است و اگر اراده صعود داشته باشید مانعی نیست و علامات ادبار و تنگی
برگشتگی آن طایفه در آن هنگام روز در پهلوی همان برج چند نفر از دیوار قلعه صعود نموده و برخی رخنها پدید آمده بود ملازمان ذوالفقار خان
اطلاع او فرصت را از دست نداده بی تجربگی کار فرمایان عالم تقدیر از آن رخنها بالا دویده در عقب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که
ذوالفقار خان آگاه گردیده دانست که اگر اندک غفلتی واقع شود آن جماعت در معرض تلف اند و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته بسر ایشان
بر روی کشیده بودند و آتش حرب اشتعال پذیرفته تا چاشتگاه بیان خود را حضت داده خود بر بالای برج و باره بر آمده نقاره دلفریب
نوازش درآورد و چون غلغله سپاه و کوس ظفر جنگ به رسید متحقق شد که مردم ذوالفقار خان بشهر در آمده اند و نیز نایب کلب علیخان
بیاوره و ملازمان را حضت داده و پیش رفته و نیز برجی که توپ خراب کرده بود درآورده بودند هجوم نمودند و آواز کرنای و صدای کوس
و کوس از گنبد آبنوس چرخ گذشته غلغله گیر و دار و دلیران غلغله اشوب روز قیامت در عرصه شهر انداخت و باطراف و جوانب خبر رسیده هر کس از اطراف
در اطراف شهر سپه داشت بکلی رو به پیش نهاده بشهر فرو ریختند رومیه تاب صدمه افواج قاهره نیاورده خود را از برج و باره بشهر انداخته در خانها
خانها متواری میشدند و همان ساعت بدست تخته قهر گرفتار آمده و بعضی درین میان بقتل رسیده مجملا بطرفة العینی زیاده بر سه هزار نفر بقتل در آمده اموال
و اسباب غارت و تاراج یافت و نمانده شهر شماخی بکار روب حادثه رفته شد و آتش بی این پیش عساکر ظفر مآثر رسیده زیاده از سه چهار هزار نفر قتیل
نشدند اما اسعد وردی خان و قورچی باشی که در طرف شمالی محاذی قلعه با لشکر سپه داشتند چون حاکم قلعه و عظمای رومیه مجال مقاومت از دست داده
بر میان بسته سعی موفور بظهور میآوردند و جوانان کار آمدنی از هر طرف در دست محاصره بزم جنگ آن طایفه ناچیز شده بودند بر جای رفیع
اساس که در آن طرف بود هنوز چنان نشده بود که صعود بر آنها ممکن باشد و بنا بر فرمان عقل و اندیش با امر و اشاره بیرون جرات
نکرده و در آن روز از موقف خود حرکت نکرده اند و احمد پاشا و عظما و آقایان رومیه که در قلعه با لا بودند بعد از آنکه شهر و قلعه پایین از دست رفت
در قلعه داری جهد و ساعی گشتند اما حرکة المذبوحی بود که پنج شش روز کردند و هیچ اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت زیرا که جمعی از جنود نصرت شعار
که بشهر در آمده بودند از خانها بخانه سوراخ کرده نقبها بزیر برج و باره قلعه بالا که فاصله بین الفلعتین بود رسانیده منهدم ساختند و جوانان عظام
بمحافظت نقب مدام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب و سپه خود را تا خندق رسانیده در میان خندق ببرج نقب که تا سر پوشیده بود سرانجام داده
بر زبر برج رفیعی که از غایت ارتفاع سر بفلک میسود برافراشته بود در آمده و زیر برج را از دو سه روز خالی کردند و توپچیان متعاقب متواتر توپ
می انداختند تا آنکه اندکی از یک طرف آن برج بضرب توپ فرو ریخت اما چنان نشده بود که آسان بر آن صعود توان نمود و روز پنجم مرتب
پنجاه نفر از جوانان جان نثار و دلیران معرکه کارزار که ایثار نقد جان در شاه راه بندگی این دودمان اولی مراتب اخلاص میدانستند پیش رفته قدم
بر پایه دلیری نهاده سپرها بر سر و دوش افکنده روی جلادت ببرج آوردند و مبارزان رومی که بفراز آن برج استقرار داشتند خود را
بمدافعه مشغول گشته تیر و تفنگ و قاروره های نفط و براق آتشباری که بجهة روز چنان ساخته و پرداخته بودند بر ایشان می انداختند که از
کره اثیر بارور به سر تو جوانان دلیر بخشیده و بر دلان لشکر فارس و ملازمان اسعد وردی خان نیز از سپه خود جنگ انداخته داد دلیری داده

داد و دلیری داده بودند و از آتش محاربه بنوعی افروخته گشت که جان پردلان بسمندر وار در میان آتش غوطه میخوردند و در هر چند بنجکان رومی در مدافعه دست
فشانی نموده کوشیدند مبارزان جنود اقبال قدم مردانگی محکم نهاده روز دوم مردانه جنگیدند تا آنکه به نیروی اقبال بیزوال شاهی و کمک
از الطاف الهی بیست و چند نفر از جوانان ببالا آمده سپرها بر سر کشیده خود را به عنوان که بود بر بالای برج انداختند و رومیه حارسان برج
دست و گریبان شدند و میان بالا فرود آمدند تیز و آویزش جز آمده برج را که داشتند پایین آمدند و از در و بام جا بجا غازیان را
بتفنگ گرفته و غازیان بر بالای برج ایستاده و پیش روی خود جا می ساخته سپه گونه ترتیب داده در رفع نکایات خصم از خود میکردند و جمعی
از رومیه سعی بیکرانه کردند که قزلباش را از برج دور گردانند صورت نیافت و مرتبه بمرتبه از فرقه جوانان جوانان دلیر و شیر پیکران متوجه شده
ساعة فساعة قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه بمقابلی برج مستقر شدند و مجملا آنکه مبارزان سپاه ظفر همراهان و اموال رومیه بغارت
رو از برج داخل قلعه میشدند رومیه از مشاهده این حال دست از کار باز داشته از محاربه و مقاومت دست برداشته آمده دانستند که قلعه از دست رفته
دیگر مقاومت مقدور ایشان نیست و ترک محاربه و اهتمام بی فایده کرده رضا بقضای پروردگار داده و از برجها پایین آمدند احمد پاشا و جمعی
قول و قسم جان را بمحاربه بر ترتیب نمودند آن طایفه بحال خود در مانده متفکر امر و نهی آن نشده سراسیمه و مضطرب الاحوال کس نزد اسعد
وردی خان فرستاده طالب عفو و امان گشتند اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و تشکیلات که همراه داشت بر بام کوشکی که قدیما
مسکن سلاطین شیروان بود بر آمده تیر و تفنگ بقهر جانان و غلامان می انداخت و در آن هنگام کارزار سعی و کوشش بسیار بظهور آورد تا آنکه مردم او بتنگ
ستوه آمده ترک جنگ کرده خود چون در اول حال هم از مصالحه و معاهده عهده بود تا قوت و قدرت داشت نزد خود کرد و صحیح القوله از اسعد
پاشا التماس میکرد که یکی گفت غلامی داشتم عزیز که از غایت ادب و حیا هرگز با من جرات تکلم نداشت و در مدتی که با من بود انواع خدمتگاری
و جانسپاری از او مشاهده میشد در وقتی که قزلباش بر برج مستولی گشته مردم از قلعه داری مایوس شدند من و غلام در قلعه بتفنگ انداختن
داشتیم او بتفنگ و من بیاد انداختم چون ملاحظه بر آمده روی بمن آورده گفت ای صاحب سعادت عجب از خود مندی است که خود را به نجم
سپاری و در معرض تلف ساری آری قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا داده تو را با این کار چه چیز نه هست که از دو کس چه خیزد و حیات امشب را
غنیمت شمار تا ببینیم از این کار چه میرسد این سخن گفت و روی از من گردانید هر چند تفحص کرده ام او دم بدم پی گم کرده طلب داشتم نیافتم چون دیدم
که غلام جان سپار معتمد با من چنین شده با من فرمان نپذیرد حیران کار و خانه تقدیر شده دانستم که ادبار روی بما آورده ب باقتضای وقت
توان آمد با قضا بر نمیتوان آویخت لاعلاج که در دست داشتم انداخته رضا بقضای آسمانی داده و خود با خود قزلباش که بر برج بر آمده بودند
باز آمده گفتم که دست از حرب و قتال باز دارید که ما ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد مجملا احمد پاشا تمکین نمود و کسی که قدرت خود
داشت بجانب قزلباش انداخت و غازیان سینه سپر کرده بجان می خریدند القصه پاشا هر کس نزد اسعد وردی خان فرستاده التماس
نمود که امشب دست تعرض لشکر باز از قلعه کشیده دارند که فردا آنچه رضای خاطر اشرف باشد شرف پیوند با آن رو داده اسعد وردی خان و قورچی باشی
حقیقت بعرض اشرف رسانیده بحکم شاه که در آن شب احدی متعرض قلعه نگردد اما از هر طرف پاسبانی دارند که متنفسی بظلمت لیل از قلعه بیرون نتواند
صبح روز ششم که چهار شنبه دوم شهر ربیع الاول بود و صباح آن از طرف شمال بنسیم فتح و فیروزی وزیدن گرفت خاقان بارگاه معلی جناب
اعلی مجلس عالی شاهانه و معمول منازل پادشاهانه آراسته حضرت اعلی سپاس شکر گذاری عطایای ایزدی بجا آورده با توجهات ظاهری و باطنی که

با سپه ایشان دارند بر سر دولت و اقبال قرار گرفته نقاره‌های شادیانه در اردوی همایون بنوازش در آوردند و قورچیان و تفنگچیان با غلامان و
بضبط قلعه و محافظت دروازه‌ها مامور گشته حسین بیک چارچی باشی ذو القدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادر و
پسر کوچک او که محرک ماده فساد بودند و کوچک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن تقاعد ورزیده بچارچی باشی گفته بود
که ما از سعادت بی ادبی و بی اندامی که نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده‌ایم و شایستگی دخول مجلس بهشت آیین
نداریم ما سؤال آنکه یکی از ملازمان درگاه را فرستند که آمده ما را بجزای خود رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان بخشیده طلب
فرمودند احمد پاشا بمجلس بهشت آیین آمده سجده مجاملت بتقدیم رسانیده و چون مردی عاقل و سخندان بود سخنان خردمندانه که مقتضی عقل و مناسب
وقت و مقام بود معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در طبیعت همایون مرکوز بود و جبلت شاه مذکور رعایت او نموده
محض عتاب آمیز الفاظ فرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب و خطاب آغاز نهاده اعمال و افعال و افساد و عناد او را اظهار فرمودند و کوچک حسن
مختفی بود و از ... آورده ... با شمس الدین پاشا خطاب کردند که تو را قدرت مقابله با حضرت شاه والا جاه نبود و در
شیروان ... شدی و ... خراب کردی و قوم را ... ساخته دعوی ولایت و کشف و
کرامات کرده می‌گفتی که از اولیای اقطاب ... خبر رسید که جنود قزلباش ... قلعه ... نخواهند شد ... بیک چارچی که مرد ... کوچک
بود و همیشه در بارگاه معلی خدمت ... داشت ... شمس الدین پاشا که مرد طویل الجثه بود ... عجب ... درازی کرده
چون دعوی ولایت و کرامت که میکردی دروغ بود و وعده حضرت که بقوم میکردی برعکس نتیجه داد بعد از ... و ...
مطلوب و با شاره عالی ... بر مجلس ... کرده ... ملازمان ... و ...
شهریاری ... بود و ... عقوبات گوناگون ... شمس الدین پاشا با برادرش و ...
و دو نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از حرکات ناهنجار و سخنان ... ایشان ... آزرده بود ...
بانواع عقوبت معذب کردند و بعد از ... قطعه قطعه کردند و از ... که در میان ...
و ... از جمله ... شده بود ... از ... نام خود نوشته بود ...
می انداخت و ... یکی از ملازمان درگاه که برادرش ... مقتول شده بود ... برادر ...
ساعت ... فرستاده ... بنظر اشرف رسانید ... و ... رومیه اگر چه ...
بودند اما ... رسید که ... از اموال ... بسیار ...
بهر طرف که خواهند روند ... یکی از جمله محصوران خواجه حسام الدین گیلانی وزیر خان احمد حاکم گیلان
بود که در گیلان منصب قورچی باشی گری او داشت و در وقتی که خان احمد از گیلان بشیروان آمد و از آنجا بروم رفت او در شیروان
توقف نموده بهمان نام او را قورچی باشی میخواندند ... و ... کفایت و کاردانی مشهور و ... بود
و خاطر انور از حسام الدین و برادران او که باعث فساد گیلان و عصیان خان احمد و بروم رفتن او بودند منحرف بود چنانچه خواجه شمس الدین
نام ... برادر او در دار السلطنه قزوین ... تیغ ... گردید و در ایام محاصره قلعه ... و ... ایشان بود بعد از فتح قلعه

بنظر اشرف در آمد بجرب زبانی و سخنان دروغ ... طبیعت گیلانیان است اظهار کفایت دیوان نموده متقبل شد که از غنایم و اموال
قلعه مبلغی خطیر ... کرده ... چند روزی خود را از ... صیانت نموده در اول حال سخن ...
هزار تومان عراقی بمیان آورده ... بگذارد ... کار راست ظاهر بود که سخنان او از حلیه صدق عاریست و اعتماد را
نمی‌شاید مصلحت وقت و ظهور عیار کار را ملحوظ داشته آغاز نهاده بخلع فاخره سرافراز و بنوید وزارت گیلان بلکه اصفهان و مازندران خوش
وقت گردانیده و او دفتر اوراق رومیه را آورده اسامی لشکری که در حین محاصره محصور گشته از دفتر علوفه و تیمار بقلم گرفته باسم
خوانده حیات بودند خواه مقتول و متوفی شده مبلغی زیاده از وسع و قدرت رقم کرده از ورثه متوفی و مقتولان بازیافت شود
و مبلغی دیگر باسم ... که ... و ... که با رومیه موافقت نموده در قلعه بالا محصور گشته بودند برسم جرمانه و مال امانی برقم
در آورده مع هذا زیاده از سه هزار تومان نشد با هجو آن مبلغ در میان قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه و ... که در پای
قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت را ... سپردند که آنچه رقم شده بود بوصول رسانند و هر کس را کم و زیاد سخنی باشد قورچی باشی
کیلک ... حساب ... بوده ...
از چند نفری که ... جماعت ... صورت یافت از سایر ... بعضی ... بعضی ...
و متوفیات قلیلی بوصول رسید چنانچه از کل اموال ... شش هزار تومان بغاریان عاید گشت تتمه ... شد چون کردار ... قورچی
باشی کیلک ... اشرارت و ... بظهور رسید بجزای اعمال ...
ما خوذ و گرفتار گشته بمحصلان سپردند و بعد از مصادره و مواخذه اظهار نمود که اموال بیشمار و دفینه بسیار در گیلان دارم محصلان
او را بگیلان برده بضبط ذخایر او پرداختند اگر سخنانش کذب بود ... بهانه ...
رود ... بعزم فرار خود را ... انداخت ... بیرون ... و ...
غریق بحر فنا گشت سبحان الله ... سخنان ... بوده ... چون ...
ظاهر ... مناسب ... قلعه ... و خادم ... خان ... معصوم بیک صفوی که ...
شاهی سزاوار است و آخر ... قورچی باشیگری یافت ... چند روزی ... او بود و بعد ... و بعضی از ...
و اناث ... قلعه ... و ... جمعی از ... محصوران چند نفر از اهالی شیروان
بودند که در زمان رومیه ترتیب ... در سلک ... بودند مصالح ملکی اقتضای آن کرد که با ...
بنابر اطمینان ... که خاطر سایر الناس که سالها با آن طایفه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده بودند ...
بوده در ... با ایشان ... چند نفر از ایشان را ... شفقت گردانیده ...
مقرر فرمودند که پسران و برادران ایشان در سلک ملازمان رکاب اقدس ... بعراق آیند ... شیروان
از ... ایشان ... سایر ... چون سالها ...
و ... و ... بود ... شیروان ... که نخوانند

گسیل کرد و بنا بر آن اهالی شیروان که تمرد و [illegible] بکجواهی و میل بودند و در یوقت سعی می‌نمودند که ساحت ذمه خود را از شوائب عناد این گستاخی [illegible]
و مبرا گردانند صلاح خود را در انقیاد و اطاعت دیده و در مخالفت و مرتبه شاهی بسیار غلو کردند فوج فوج [illegible] و دهقان [illegible]
گردانیده و در یکشنبه [illegible] بعجز و [illegible] آوردند و [illegible] آن طایفه درین دیار نماند که [illegible] از خدمتکاران و مردم بی نام و نشان که [illegible]
تقدیر ملک [illegible] تیغ شیروانیان نجات یافته باشند از ذوالفقار خان درین واقعه عمل [illegible] صدور یافت که عاقبت [illegible]
آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه [illegible] رستم خان برادر بزرگتر او از خصومت و عناد امرا و طوایش [illegible] توقف [illegible]
موده با ورود با برادران و اتباع [illegible] عبور نموده بشیروان رفت و در میان [illegible] طرق در آن دیار [illegible] عاقبت [illegible]
با ایشان بمطعنه شده و رفع آن جماعه را اولی و الزم دانسته رستم خان را باکید و برادر و اتباع بقتل آوردند و [illegible] خان که برادر کوچکتر رستم
خان بود با ذوالفقار خان و الوند سلطان برادر کوچکتر ایشان [illegible] نموده بآذربایجان آمدند و چون [illegible] سلطنت از جلوس
همیون شاهی [illegible] یافته سرکشان و [illegible] بجزا و سزا رسیده آشوب مملکت روی بآرمیدگی آورده بود ایشان و اجله [illegible]
یافته بپایه سریر اعلی آمدند و در ملازمت اشرف و مراتب علیا [illegible] کردند و برخی از احوال برادران او در محل خود [illegible]
بالجمله یک [illegible] ایشان با وجود رستم خان و دیگر خواجه و اتباع در شیروان [illegible] گرفتار آمدند بعضی از اعیان [illegible]
آدمی [illegible] حفظ [illegible] آن سلسله [illegible] بجباله نکاح در آورده بودند و درین چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث [illegible]
بود در [illegible] که حکومت شیروان بذوالفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد و مخدرات مذکوره [illegible] قرابت [illegible]
توسل [illegible] حفظ حال [illegible] اهل جبال که بر و لازم بود نمودند و حضرت اعلی که [illegible] آگاه بودند [illegible]
جانب ذوالفقار خان آسوده [illegible] آن طایفه کرده [illegible] قورچی باشی [illegible] آن جماعه [illegible] احوال [illegible]
رومیه بودند بذوالفقار خان [illegible] که محصل [illegible] ایشان [illegible] عاقبت آن [illegible]
و آن [illegible] با شوهران و فرزندان ذکور و اناث [illegible] بود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نموده [illegible] کردند و چون قطع [illegible] الارحام [illegible]
[illegible] رشته [illegible] دولت [illegible]
سمت [illegible] تقسیم یافته امارت [illegible] و سایر [illegible] سلطان [illegible]
مرجوع گشت [illegible] که [illegible] ذوالفقار خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] موکب همیون [illegible]
[illegible] شماخی [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] امرا و حکام [illegible] بقتل [illegible]
[illegible] رستم خان [illegible]
و چون معصوم خان [illegible] تبریزان [illegible] حرکت [illegible] همیون [illegible] بود

در وقت موکب جهانگشا در آن حدود و موسم تو [illegible] احوال مردم شیروان بود حضرت [illegible] جهت تسلیه خاطر او محمد صالح بیگ [illegible] شیروان [illegible]
با خلع فاخره و هدایا [illegible] فرستاده و اورا [illegible] اختصاص داده و این [illegible] شیروان [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] گردیده [illegible] مراسم [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] دار السلطنه استقامت یافت ذکر توجه موکب حضرت [illegible] از شیروان بدار السلطنه تبریز [illegible]
[illegible] و خراسان [illegible] چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان [illegible] عزم مراجعت [illegible]
[illegible] بیگ [illegible] که [illegible] خدمت [illegible] کمال استحکام [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible] دولت
[illegible] اردوی همیون [illegible] زیارت حضرت سلطان الاولیا
و مشایخ کرام صفوی [illegible] مرقد [illegible] بر خاک [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] دار السلطنه تبریز رسیده [illegible]
[illegible] امرا و اعیان آذربایجان [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] خان و سایر امرا [illegible] شیروان [illegible]
سعادت [illegible] فاخره [illegible]
و چون [illegible] خدمت اشرف [illegible] درگاه عالی که
در جنگ [illegible] شده بود [illegible] خان
[illegible] قلعه [illegible] مرد [illegible]
بود [illegible] خاطر اشرف [illegible] خدمت اشرف بود [illegible]
با اتفاق [illegible] اشرف [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] حضرت اعلی [illegible] ابو القاسم بیگ [illegible]
ابو الفتح [illegible] خان [illegible]
واقع شد [illegible] باقی [illegible]
[illegible] ابو القاسم بیگ [illegible]
[illegible] ابو القاسم بیگ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] انتظام [illegible]
اشرف [illegible] شرح آن [illegible]
[illegible] آذربایجان و شیروان و ایروان و گرجستان [illegible]

کشته بودند و مال و الاهیرون برده بودند و در پی تسلط و اقتدار آن طایفه بود به قوت قاهره یزدانی و تائید سبحانی به تصرف در آمده و جمیع مستحفظین
و حصون حصین الوکابت که مملو از مردان کاری و اسباب و ادوات قلعه داری بود به نوعی که در طی وقایع هر سال به تحریر رسیده
مفتوح کرده و ساحت فسیح المساحت آن مرز و بوم از خار تعرض معاندان مصفی گشته و سیاقی باشد که شده و در ترتیب حمایل بود که لشکر
قزلباش در رکاب نصرت انتساب به تسخیر قلعه و حرب و قتال اشتغال نموده متحمل انواع شداید و محن و مشتاق ییلاق گشته بودند و از زمان
سلطنت صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان انار الله برهانه که دویست و پنجاه سال است هیچ پادشاه ذی شوکت در رکاب ییلاق تحمل نکرده و چنین فتوحات
پی در پی که هر یک از آنها کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل شهریاران ممالک ستان تواند بود و در ازمنه سابق کمتر روی داده باشد میسر گشت لهذا
عزیمت معاودت به مراجعت العطاف داده امرا و ارکان دولت را فرمودند که چند روزی در تبریز توقف نموده سپاهیان عساکر ظفر شعار بر دارند
بعد از عرض سپاه هر یک به الکا خود رفته و چون حضرت علی ابن موسی الرضا را نیز توجه زیارت و صفای عقیدت و رضای آستان ملایک آشیان
حضرت شاه ولایت پناه مقصد و قبله آمال و امانی بود و حضرت طیبات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین عموما مجاورت مشهد
روضه مقدس امام ضامن ثامن ملایک مکان مقصد و قبله حدیث ستدفن بضعة منی بارض خراسان است چه امامی که روبند خاک در شش
خلایق ملک مکان ملایک سپهر میباشند و از روضه منوره و ارواح مطهره آنحضرت استمداد همت فرموده بودند لشکر را به عزم طواف و زیارت
آن روضه مقدسه فرمودند که اختتام سفر این سعادت ابدی فرموده مرنج راه و مشقت کاه و بیگاه را که لازمه سفر و سیاقت از خاکبوسی آن
کعبه آمال به راحت آسوده گردانیدند و بعد از استعداد این سعادت عظمی عنان سلطنت توجه فرمایند لهذا با جمعی از خاصان درگاه روی
توجه به آن صوب آوردند و در قزوین موجب اطمینان خواطر دریافته اسواق و میدان سعادت را چراغان کرده و داد عیش دادند
چند روزی در آنجا به نشاط و خرمی گذرانیدند و از آنجا با قوافل زوار و اهل اخلاص روی به مقصد و مطلب اصلی آورده در اندک زمانی به دار
علیا مستسعد گردیده حسین خان شاملو حاکم هرات و اکثر امرا و خراسان در مشهد مقدس شرف ملازمت دریافته به نوازشات شاهانه
سرافراز شدند و بعد از استیفای مواهب یزدانی و فراغ از آداب زیارت و خدمات روضه مقدسه عنان عزیمت معاودت به دولت
معطوف گردانیده به تاریخ هشتم شهر رجب به یمن و سعادت وصول به دار السلطنه اصفهان انداخته آن خطه فردوس مثال از طلوع همایون
جمال یافته شهر و بازار و قیصریه را آذین بسته چند روز به رسم جشن و خرمی پرداختند حضرت اعلی خاقانی شد امرا و اعاظم و ارکان دولت که
حسب الامر در دار السلطنه تبریز به سان عساکر ظفر نشان مامور بودند به نوعی که اشاره شده بود بان امر قیام نموده طبقات لشکر ظفر قرین
را اسم به اسم بقلم در آورده جمعی که در مسال اصلا از موکب همایون تخلف نجسته همیشه ملازم رکاب سعادت انتساب بودند مردانه
و حسن خدمات که در این سفر از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم آنکس ثبت نموده که در اخور استعداد و عطایای ارجمند سرافراز گشته بعضی از
و خدمتکاری از امثال و اقران امتیاز داشته باشند و لشکریان عرض ترتیب داشته به مصحوب تیان عظام سپرده و لشکریان اجازت داده و
مساکن و اوطان آوردند و امرا و اعاظم هر یک به سرحد الکا خود رفته و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حاتم بیک در اوان ...
اشرف حضرت الطراف اردو با دحاصل نموده بود که چند روزی در بیت المعمور الطاف ... و وطن اصلی بکام رانی گذرانده بعضی از ...
که منون خاطر شریفش بود و در آن خطه دلگشا طرح فرمایند مسوده اوراق و پس از اکثر اوقات بشرف مجالست و هم صحبتی آنجناب مشرف بود در عهد

معاشرت پیوسته علاوه اشفاق پیش از پیش شاه دین پناه و اقتضای صحبت فیض بخش آن ملک صفات انس تمام داشت باوجود انتظار و نسیان
محبان و میلان خاطر به ملاقات احبا و فرزندان مفارقت صحبت آن صاحب دولت بر طبیعت دشوار بود و مع هذا تکلیف مرافقت بر
تمام می فرمودند رضا جویی گشته فیض صحبت کثیر البهجت را بر حصول مطالب عظمی ترجیح داده در خاقه همراهی آن والا جناب
سر ولقعده حضرت اعلی شهنشاه دولتخانه مبارک نقش جهان به سرعت و شادمانی که زاینده به فراغ از سیر مجلس و شکار رود
خلایق و انتظام مهمات عراق ادا در سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سر زده عالیجناب اعتماد الدوله و جمعی
وامرا و عظام و ارکان دولت را جهت فیصل مهمات دیوانی در اصفهان گذاشته با معدودی از مقربان و خاصان درگاه به جانب
مازندران تشریف بردند و زمستان و بهار را در قشلاق آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد و در فصل بهار و بهار آن
ریاحین و ازهار و لاله و نرگس نار بهترین جاده عالم و مردم انواع آن باغچه و شکوفها تازه و تر و دماغ جان معطر است چه بوی گل شبو چون نسیم بهار
کرم و در سیر و همیشه بهار نقش گرفته سراسر زمین چه خط به رخ خوبرویان چمن بخرمی و اقبال گذرانیده و داد خوشدلی دادند و وقایع
وقوع یافته از سوانح امسال آنکه در مشهد مقدس بعد از میرزای عالمیان و محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس به فساد مفسدان و تهمت مسکن آصف
نشان که طرف طبیعتش لبریز باده نخوت و غرور شده بود و به اسباب و حشمت امارت گشته متخوبان شد که از آنجا چه و غفا و میرزا و عالمیان
خان از طریق ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلک میداشت عدول نموده با او چیره شد و چون صاحب جیش و لشکر بود و میرزای عالمیان
جمعی قلیل از و متوهم گشت و به آستانه مقدسه متبرکه تحصن جست و کسان به اطراف فرستاده قلیلی از سپاه جمع کرد و از جانبین جمعیتی ...
معروض سریر جاه و جلال گردید حضرت اعلی از افعال و اعمال جناب میرزا خشم و نشاط خاطر ایشان از او ... طلب فرمودند و در
جانب اشرف مشرف گشته منعفی حکمت او به اعمال نافعی نیافت چه تحقیق در نخوت و غرور او که ماده جنون و خبط دماغ اجزا و مطلوب بود
دیگر آنکه جناب خواجه محمد رضا که شمه از احوال او در وقوع تحریر پیوست در آن وقت مستوفی رتبه وزارت آذربایجان یافته بود و در ولایت مازندران
شرف بساط بوسی رسیده به نور اخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت مال دیوان منظور انظار شفقت و تربیت گشته بر تو
انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافت و به رتبه منصب جلیل القدر وزارت و میری کل آن دیار اختصاص یافته از آنجا به امر ...
بر منابر و اهالی سرفرازی یافت و هم در این سال منصب رفیع القدر صدارت معظم محال عراق و مازندران که به میر جلال الدین محمد
تعلق داشت و او فوت شده بود و میرزا رضی برادر زاده او که به زیور فضل و کمال آراسته به شایستگی آن منصب جلیل داشت تفویض یافت
ذکر وقف نمودن حضرت شاه جهان آرای ملک و املاک متعلقات سرکار فیض آثار بر حضرات چهارده معصوم در مسال رای صواب نمای اشرف اعلی که مشعل افروز
مظاهر حقیقی و روشنی افزای دیده باریک بینان از حقایق الهی است بمضمون توفیقات یزدانی و تائیدات آسمانی که همیشه قرین حال
خیر مآل آنحضرت است جمیع متملکات و رقبات مکتسب خاصه خود را که در زمان دولت روز افزون در حیطه تملک شرعی
قرار گرفته بود و وجه حلال آنها زیاده از کمیت ... تومان شاهی و حاصل آن ... از وضع مؤنات زراعت ... و سط ... قریب
هزار تومان باشد مع خانات عالیه و قیصریه و چهار بازار دور میدان نقش جهان اصفهان و حمامات که در آن بلده جنت نشان
ترتیب یافته وقف حضرات عالیات مقدسات چهارده معصوم علیهم السلام فرموده و اقل حاصل المنظور داشته چهارده هزار حصه کرده

بدین طریق که اول از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع بیاد او بوده باشد و هکذا تا جماعه دیگر این تفصیل و شرح مرعی داشته که حصه
اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و حصه چهاردهم مخصوص حضرت صاحب الامر علیه السلام باشد و آنچه به برکت
حضرت ائمه معصومین [illegible] چند محل که حاصل و عاید از وضع مؤنات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آن حضرت ساخته‌اند و تولیت
وقف مذکور را مادام الحیوه که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر متصل باد بذات اشرف خود تعلق داده بعد از خود پادشاهان کامکار که در ممالک
ایران مسندنشین تخت پادشاهی و مجلس‌آرای سریر شاهی بوده باشند تفویض نمودند که بطریقی که در وقفیه معتبره مرقوم قلم افادت رقم
علامة العلمایی مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین محمد مسطور است عمل نمایند و مصارف مقرری اوقات مذکوره را برای متولی منوط
گردانیده‌اند که بعد از وضع حق التولیه مصلحت وقت و اقتضا در هر کار مصارف هر کار بوجه معاش خدمه و مجاورین و زوار و ارباب فضل
و کمال و صلحا و اتقیا و طلبه علوم و هر محل آنچه رای متولی اقتضا نماید صرف کنند و ثواب آن را بارواح مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام
[illegible] در دارالسلطنه اصفهان بسرکار [illegible] اعتماد الدوله [illegible] میرزا [illegible] صدر [illegible]
آنچه در زمان [illegible] از حضرت [illegible] خاتم مبارک بوده و علما و اسلام در کتب مناقب [illegible] مجدد نموده [illegible]
نقش بوده آن [illegible] مبارک [illegible] مرصع [illegible] بجناب صدارت [illegible] میرزا رضی [illegible]
بآن مهر مبارک [illegible] نیابت [illegible] اوقات مذکوره [illegible] تفویض [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] تملکات خاصه شریفه [illegible] وقف [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کتب [illegible] دولت
صرف نمایند و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی [illegible] از فقه و تفسیر و حدیث [illegible] وقف سرکار حضرت امام ثامن
ضامن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا فرموده [illegible] مقدسه [illegible] و آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و مصنفات
اهل عجم با تمامی چینی [illegible] ظروف [illegible] بقعه [illegible] که در چینی خانه
موجود بود وقف آستانه متبرکه صفویه [illegible] الانوار القدسیه فرموده [illegible] آستانه [illegible] و همچنین جواهر
نفیسه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره [illegible] اسبان [illegible] و [illegible] والشهابی [illegible]
[illegible] که در سرکار [illegible] پادشاه [illegible] احصا و شماره افزون [illegible]
[illegible] وقف نموده [illegible] معین [illegible] کل [illegible] کرم و فتوت [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] جرات [illegible] نمود بعدا
زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزیده [illegible] سامان [illegible] کمال [illegible]
[illegible] انصاف [illegible] بر صحت [illegible]
کرده [illegible] سلطنه [illegible] اگرچه در ازمنه ماضیه بعضی از سلاطین [illegible]

انواع خیرات و ابواب البر بوده‌اند اما معلوم نیست که هیچ از پادشاهان عالی همت و شهریاران ماتقدم و طبقات سلاطین و صاحب تمکین
توفیق این سعادت عظمی یافته باشند و این نثار بجز از کرشمه حضرت گرنیان عالم معنی است صورت [illegible]
انظار هر پنهان عالم اسباب که [illegible] یکسان دانسته [illegible] اندر نظر بامور [illegible] و اطوار [illegible]
[illegible] مستبعد [illegible] حضرت [illegible] که ذات اقدس همیون که [illegible] اقبالش
[illegible] ثابت و فرعها فی السماء [illegible] انوار هدایت ازلی [illegible]
[illegible] سرور [illegible] کلام صدق انجام [illegible] شیر خدا شاه ولایت علی [illegible]
[illegible] حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الحق و الدین [illegible]
[illegible] مقام [illegible] وحدت [illegible]
[illegible] صدف [illegible] عالم صورت [illegible]
[illegible] بصیرت نظر [illegible] و اجداد [illegible] در عالم
انتظام [illegible] سلطنه [illegible] بوستان [illegible]
[illegible] جاوید [illegible]
از سمعت [illegible] مقاصد عالیه [illegible] ظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله
الملک المنان [illegible] آسوده [illegible]
[illegible] شفاعت شفیع روز محشر [illegible] ساقی کوثر [illegible] باشند الهی تا [illegible] شاه ولایت
[illegible]
[illegible] خدا [illegible] سال [illegible] اقبال

آغاز سال [illegible] ئیل ترکی که بعضی مطابق ست و عشر و الف و بعضی مطابق سبع عشر و الف که سال بیست و دوم
جلوس [illegible] است

نوروز فیروز [illegible] آغاز سعادت انجام [illegible] و فرخندگی اتفاق افتاد حضرت
[illegible] عالم [illegible] نشاط جوانی [illegible]
در ولایه مازندران [illegible] مازندران [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] متوطنان آن دیار
[illegible] حدود [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

پاشا پرسش شعار و دولتخواهی دودمان عثمانی بجا برساخته ارکان دولت آن خانواده پیران اوراد رای دولتخواهی گرفتاری بیرون ترغیب نموده خلاص او
از اعمال بد اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد باسم محمد پاشا و سنجق حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده و البته او را با طاعت دارالخلافه
دودمان آل عثمان ماعب ساخته و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مسلوک داشته تمام دیار عراق عرب را ضبط نموده کمال استقلال یافت
که بر لشکر بغداد مسلط باشد ملازم خاصه بسیار که در میان تکمیلات شهرت بهم رسانیده اکثر منافع و مداخل بهوای بغداد بعلوفه و رسومات
مصروف گشت و بر نخبه علوفه و تیمار تمام لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و عظمای لشکر را اوول دگرگون کرده در مقام غدر در آمدند و از اکثر
تکمیلان و اقتداری که یافته بودند هرجا قدرت بر دفع و رفع آن نیافته با یکدیگر از جهرکان مواضعه نموده جهرکان در هنگام فرصت او را در گوشه
ناری قلعه که خلوت خاص او بود مقتول گردانیدند و تکمیلان بر سر مصطفی پاشا برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد و رقم اختصاص کشیدند و او را
بخون برادر آورده جمعی را که سلطنه خلاف و فساد با ایشان داشت از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بر تکمیلان قسمت نموده قوت
و قدرت زیاده از برادر یافت و لشکریان بغداد از و خایف و هراسان میبودند و چند روزی بواسطه مصلحت میانه ایشان گرگ آشتی بود
نموده لشکریان طوعا او کرها قدم در دایره متابعت او نهادند در خلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه روم مرد و پادشاهی که در زمان و رمان او
پرسش سلطان مرادخان امیرالامرای قرامان بود و همراه عثمان پاشا مابه السلطنه بتبریز آمده در معارک کارزار که با شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا
با آن گروه میبود گرفتار لشکر قزلباش گشته شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود و در اوان جلوس میمون شاهی که میانه آنحضرت و سلطان مرادخان
صورت صلح روی نموده و از جانبین اطلاق اسیران کردند او را بروم فرستادند و هرچند بیگلربیگی ولایتی بود بنابر وفور عقل و کاردانی و تجربه
او را وزیر اعظم و سردار گردانیده انتظام ممالک عثمانی را که از استیلای گروه طغیان جلالی و بر هم خوردگی لشکر قزلباش اختلال یافته بود
برای و رویت او منوط گردانیده فرستاده بود و او درین هنگام بنوعی که در طی احوال جلالیان رقم زده کلک بیان میگردد در حدود
خیمه اقامت نصب نموده بتدارک امور مملکت داری مشغول بود و چون اخبار بغداد و استیلای مصطفی پاشا و دعوی استقلال نمود حکومت آنولایت
با محمود پاشا ولد جغال اغلی تفویض نموده استمالت نامها بسپاه بغداد و قبایل عرب که در سواد عراق و جزیره میباشند نوشته مصحوب امرا
او ترغیب نموده بود و محمود پاشا بسواد عراق عرب درآمده در بغداد که نزول نمود آقایان و لشکریان بغداد چون از آن خبر یافتند برای اطفا
و انقیاد مصطفی پاشا بجد و جهد که آغاز نهادند و ابواب موافقت بالکلیه مسدود ساخته در مخالفت کوشیدند و چون حال بدین منوال مشاهده نمود با
تکمیلان ناری قلعه را مسدود ساخته توسل بدرگاه جهان پناه شاهی جسته عرایض و کتابات بجناب اشرف و امرای عظام سرحد نوشته بهرام
ولد سولاغ حسین تکلو که در ایام فترت بغداد و قلعه درانجا میبود همایون سریر اعلی فرستاده و عرضه داشت نمود که هرگاه رایات جلال
بدین صوب در حرکت آید یا یکی از امرای عظام با فوجی از جنود ظفر شعار بدین صوب فرستاده شود قلعه بغداد را به منصوبان درگاه سپرده خود به جهت
آنحضرت می آید و حسن خان بیگلربیگی قلمرو همدان و اکثر سپاه امرا و افشار با فوجی از جنود ظفر ورود نگاه داشته رفته منتظر امر پادشاه
همایون بودند که بدانچه حکم جهان مطاع عز صدور یابد بعمل آورند و بهرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در ییلاقات فزوین بپایه سریر اعلی
رسیده بسعادت بساطبوسی ارزانی یافته نوازشات شاهانه در باره اوارشد نمود و بجهت مصطفی پاشا خلع فاخره ارسال داشته احکام عنایت آمیز مرحمت
یافت که در مهم خود مردانه بوده بمحارست قلعه مشغول باشد که اینک موکب همایون بفال فیروزی و اقبال میرسد و با امرای عظام آن سرحد حکم شد که

مستعد یورش بغداد بوده آماده باشند که چون رایات جلال بآن حدود رسد ایشان پیشتر روانه شوند و میانه جنود بغداد و تکمیلان پاشا نایره جنگ
و قتال اشتعال یافته هر روزه میان ایشان جنگ و کشش که بظهور می آمد و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد اردوی احمد و پی اعتنائی تکمیلان
و التجا بایشان بدرگاه معدلت آشیان و آوازه حرکت لشکر قزلباش شنیده با وجود تحریک و مبالغه لشکر بغداد جرات آمدن نمیکرد
در آن اثنا روزی تکمیلان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات برآمده بسیاری را در قتل و غارت نمودند و جنود بغداد که در شهر بودند آوازه آمدن
محمود پاشا از بیم بیفتح و ظفر امید وار گشته بمعونت و استظهار میر ناصر ولد مهنای عرب که با فوجی کثیر بمعونت او آمده بود از حله که نشسته
ببغداد آمد و لشکر بغداد قوت گرفته در محاصره ناری قلعه و تضییق محصوران ساعی گشتند و مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا بشهر و استیلای
جنود بغداد هراسان گشته چون لباسی از مردم او کشته شدند از قضیه برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود بی اعتماد گشت از تکامل جوع
و بیم چند روزی صبر نکرد که سواران او از درگاه معلی عود نموده مدد لشکر قزلباش بدو رسد و کس نزد محمود پاشا فرستاده و تمهید معذرت پرداخته
و سخن صلح در میان آورده و قرار داد که چون حسب الامر پادشاهی سنجق او است از جانبین لشکریان متعرض یکدیگر نشوند که او از بغداد با پاشاکه او
با اموال و اسباب و ملازمان خاصه خود بحله رود و محمود پاشا این مقدمه را غنیمت دانسته رضا بمصالحه داد و از جانبین عهد و پیمان در میان آمده
مصطفی پاشا با مردم خود از ناری قلعه بیرون رفته روی بحله آورده و عاقبت روی بدرگاه عالم پناه آورده و شرح آن در وقایع سال
مرقوم کلک بیان میگردد و محمود پاشا در همان روز داخل قلعه شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول بهرام خان در قفا با روی حسن خان
و امرا انجیر بایشان رسیده و رایات ظفر آیات در آق اکلک همدان بود که عرایض امرا رسیده حقایق حال بغداد معلوم گشت و چون
شدت گرمای بغداد و سورت حرارت آفتاب روی در افزایش داشت در آن وقت آن عزیمه صورت نیافت و چند روزی در حدود
همدان بوده در جزین با انتظام مهام ممالک ورود در جهی خلایق و سیاست دزد و قطاع الطریق الوار و اکراد پرداخته و در باب یورش بغداد
که سالها در ضمیر انور رسوخ داشت تدبیر مآثر می اندیشیدند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده بالکلیه آن عزم لایق عایق گشت

بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماند که مکرر در این

نسخه عالم تخصیص در دیباچه کتاب اشعاری شده که هرچند مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایران و ایرانیان است اما بنابر ارتباط
سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن ناگزیر است که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بر سبیل اجمال در ربط
وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردد که پرتو شعور مطالعه کنندگان بر پیشگاه ایوان مقصد ارکان سخن تافته اموری که در
دریافت مطلب است مبهم نماند لهذا مجملی از احوال جلالیان بدستیاری کلک نکته پرداز مرقوم صحیفه بیان میگردد
مجملا در میان رومیه جماعتی را که پادشاهان زمان عاصی گشته نهب و غارت و تخریب ولایت مشغول میگردند جلالی میخوانند و وجه تسمیه
جلالی آنچه بخاطر میرسد آنست که جماعتی از این طایفه مظاهر جلالت که حرم و عفو و صفح در نهاد ایشان نیست با جمله اول کسی که
در این عهد در ولایت روم شور انگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از نویسندگان قرمانیه روم مشهور بقرایازیجی که در اوان سلطنت
پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان مراد در حدود قرامانیه و نواحی آن آغاز شورش و فساد کرده و گروهی از اجامره و اوباش با او متفق شدند

اموال و ابنار روم و دیار که از قطع طرق و غارت متمردین و تجار بدست می آورد و در نهایت آوازه شجاعت و سخاوت او در اطراف
و جوانب آن ولایت افتاد و جمعی سست رایان هرزه کار و لوندات آشفته روزکار بطمع درم و دینار فراهم آمده هر چند روز ولایتی را بجانب
و هر چند گاه در مقامی رحل اقامت می انداخت عدد لشکر باشش بچهار پنج هزار رسید درین اثنا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شد
حسن بیک نام برادرش قایم مقام گردید چون نام یازیجی در ولایت روم شهرت گشته او نیز بهمین دستور برادر بیازیجی ملقب گردید و
از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته کار با جایی رسانید که ارکان دولت پادشاه و بیگلربیگیان ممالک روم در اوایل حال بنابر جهات
از یازیجی کرفته در دفع فساد او مساهله و اهمال نمودند چون ریاست طبقه جلالی برادر قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت و
شجاعت و سخاوت او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و هر شهر و رنکاران هر طایفه که جاهلانه نامی [illegible]
بسر او جمع شده و بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که خدمت ملازمت پادشاه داشتند و اخذ اموال ایشان رضا [illegible]
برادر متعرض رعایا و تجار کمتر میشد اما در قتل و غارت سپاهیان مبالغه میکرد که هر کس بجنگ مردم او می افتاد امکان خلاصی
[illegible] اهل و متمردین هر کس [illegible] و باز گشت و آشنایی نمینمود از او قبول کرفته متوجه مقصد میشد بنابر آنکه [illegible] از ایشان قناعت کرده
متعرض اموال ایشان نمیگشت و هم چنین اهالی هر ولایت با تحف و پیشکش پیش فرستاده از آسیب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که
متردد می آمدند الغرض [illegible] حکام اطراف راه تردد مسدود یافته در قلعه ها [illegible]
و مردم شهر و ولایت غیر از اطاعت [illegible] چاره نمی یافتند و عدد لشکریان او به ده پانزده هزار رسید و مجملا حکمش در اکثر ولایات
روم جاری گشت و هر براتی که عمال و دفترداران و اهالی هر دیار نوشت بتحصیل موصول گردیده بهر جا رفت مال امانی گرفت [illegible]
پاشایان در مقام دفع فساد او در آمده [illegible] خبر یافته [illegible] متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست
آورد و ارکان دولت پادشاهی متوجه دفع فتنه این حادثه گشته یکنوبت سرداری از پاشایان معتبر روم موسوم بخسرو پاشا تعیین نموده با کروهی
از ینکچریان و قاپوقولان که عبارت از ملازمان پای تخت است بسرداری او فرستادند و او شکست یافته کاری نساخته [illegible]
بعد از انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان مردم خود امرا و بلوکباشیان تعیین کرده مرتبه دیگر حسن پاشا ولد محمد پاشا
که در زمان سلطان سلیمان و پسرش وزیر اعظم بود و خود از امرای روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و احمال و اثقال امتیاز تمام
در دودمان آل عثمان اختصاص داشت و در آن حین در کمال حشمت بیگلربیگی دار السلام بغداد بود و بصلابت رای و حسن
و شجاعت و مردانگی بین الجمهور مشهور سردار کرده حکام و پاشایان الکای روم و آذربایجان و آن حدود را با شریف پاشا بیگلربیگی ایروان
که از عقلا و مدبران کار دیده بود برفاقت همراهی او بدفع یازیجی مامور کردانیدند حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از دار السلام
بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان اطراف باو پیوسته در اردوی او اغرق و خزاین و احمال و اثقال [illegible]
آورده بود لشکر و سپاهی روانه شد و یازیجی با کمال نخوت و غرور بنا بر حسابی که از حسن پاشا و جنود روم که مکرر از او خورده بود
متوجه محاربه او گشته و امرا و بلوکباشیان خود را با سپاه جرار بمقابله او فرستاده در حوالی توقات ملاقات فریقین روی داده
عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست بجانب جلالی افتاد و در آن معرکه بسیاری از اوباش جلالی راه عدم پیمودند و

پراکنده شده یازیجی خبر انهزام مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب روم ایلی گشته چون بمقابل و میان
رسید مقاومت آن سپاه را از حیز قدرت خود بیرون دیده بعد از آنکه روی از جنگ گردانید راه فرار پیش گرفته با سه چهار هزار کس که با او بودند خود را
بکوهستان و دره ها کشید حسن پاشا مظفر و منصور بتوقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم آن قوم را
علی السویه انگاشته دیگر باره حرکت ایشان را محال انگاشت اما یازیجی مذکور چند روز در کوه های صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان
جلالی باو پیوسته چنان خود را [illegible] کردانید که اصلا از مردم او در آن حدود اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات فرستاده
متفحص احوال بود حسن پاشا با معدودی از خواص ملازمان در قلعه اقامت داشت و سایر لشکر در شهر [illegible] و اصحاب دولت
و حشمت بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم پاشا [illegible] جهت انجاح خود و علیق اسبان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و چون یازیجی
از احوال حسن پاشا و غفلت مردم او کما ینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار کرده علی الغفله بشهر توقات در آید و جمیع [illegible]
کماشته لشکر [illegible] که در شهر باشند بتیغ انتقام بگذرانند [illegible] هر کس که نزد او فراهم آمده بود
در حرکت آمده بخت و اقبال که او را استقبال کرد آن بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی اغرق و خزاین و اسباب و جهات [illegible]
او می آمد قریب یکهزار [illegible] سپاهی [illegible] همراه بودند و چهار او شده یازیجی دایره وار بر ایشان محیط گشته
بتیغ انتقام گذرانید و تمامی [illegible] و سپاهیان و پسران صاحب جمال و خزاین و اموال و مرصع آلات که سالها اندوخته بحر و کان بود بدست او
در آمد و واقعه مذکور بحسن پاشا رسید از غایت حیرت [illegible] برو غلبه کرده بود [illegible] که داشت راه صواب کم
کرده دیده بصیرتش از تاثیر آن حادثه پوشیده گشت و سراسیمگی تمام بحال او و مردم او راه یافته رشته جمعیت و قدرت مقابله نیافتند
و هر کروهی [illegible] منتشر [illegible] و حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره نیافته در کمال بی سامانی در بالای قلعه توقات متحصن گردید
و یازیجی بشهر در آمده هر کس را آنجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان بدست ملازمان او در آمد و از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمود
و چون حسن پاشا [illegible] لبریز شده بود از قضاء الهی بصدمه تفنگی که از جانب [illegible] در برجی از بروج قلعه بر او خورده
قالب تهی کرد و سایر مردم [illegible] قلعه را سپردند و [illegible] از اموال و اسباب حسن پاشا و جماعت [illegible] صاحب ثروت و مکنت
گشته [illegible] یازیجی حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده بود [illegible]
قدرت [illegible] ممالک روم انتشار یافته چند روز عبرة للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات [illegible] بدست یازیجی در آمده
خود ساخت جامع [illegible] کرده که حسن پاشا [illegible] غیور بود در واقعه مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و غلو غصه [illegible]
[illegible] کرده خود را مسموم ساخت [illegible] یازیجی [illegible] راقم حروف این قول ضعیف شمارد و علی ای التقدیر
یازیجی با فتحی چنین روی نموده دیگر باره رونقی یافته [illegible] و نظر بر خاتمه آن کار [illegible]
او را [illegible] اموال [illegible] دست داد [illegible] سلطنت که کسترده بود [illegible]
حصول مطلب [illegible] بود پشیمان کردید و چاره کار خود را در آن دانست که از خدمت پادشاه روم [illegible] عفو
تقصیرات کرده و بمحافظه ثغری از ثغور اسلام مامور کردد که بقیه عمر بغزای کفار [illegible] و کسی را [illegible] عثمانی فرستاده

ندامت و ... خطا انجاب مشتمل خود کرد ارکان دولت آن سلسله که در دفع ان متامل بودند تمکین با نوری عظیم شمرده ماوراء البالغه و دارائی ولایتی از
ولایات روم ایلی بر حد فرنگ منصوب گردانیده خلعت قبول فرستادند و خاطر او را از مراحم شاهانه مطمئن و امیدوار گردانیده مؤیداً بیعت
انقیاد امر نموده برگشت آن اطوار ناهنجار کرده و انتقال تصنیف کرده و از طایفه لوندات بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر از او
منحرف شدند و او بمقصد رسیده و دو سه سال با کفره فرنگ غزا کرد و بحسن روایت کرد که وقتی از راه دریا بر سر جمعی کفره میرفت
در میان کشتی فرمان یافت از جمله متخلفان جنود دیار بکر جان فولادی ... باست جماعه جلالی شده در حدود حلب آغاز شورش
و شغب کرده همان شیوه پیش گرفته بسیاری را او باش و فلاش تن داده فراهم آمدند و قراقاچ نامی را نیز در حدود ارزروم این ناموس را در دل
بد راه داد و همین اراده پیش گرفت و چند روزی در عرصه خلافت گذرانید و که درین اثنا سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان
سلطنت را وداع نموده سلطان احمد خان پسرش قایم مقام سریر دولت عثمانیه گردید و او سنان پادشاه مشهور بچغال اغلی
چنانچه سبق ذکر یافت وزیر اعظم و سردار کرده بسر حد قزلباش فرستاد و او قراقاچ را بمواعظ و نصایح از این شیوه ناستوده
باز آورده با طاعت و انقیاد سلطانی راغب ساخته و او در ارزروم سردار را ملاقات نموده ترک فتنه انگیزی و در آن سفر با سعد و دی همراه
چغال اغلی بود اما جان فولاد را در حلب ترقی عظیم روی داده از اعیان آن ولایت و تجار و مترددین سلطان و فرنگی مال بسیار گرفته
مستکثر داد و در سالی که چغال اغلی از صولت سپاه قزلباش از وان فرار نموده بصحرای موش رفت بمواعظ و نصایح او را باطاعت
و انقیاد در آورد و ایالت ولایه حلب و توابع را بجان فولاد نامزد نمود و استماله نامه ارسال داشته او در دفع فتنه قزلباش استمداد
کرده او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت کرد و وعده داد که با فوجی آراسته بار دوی سردار بپیوندد و در روزی که مابین چغال اغلی
و سپاه قزلباش در حوالی تبریز محاربه اتفاق افتاد او با سه هزار سوار بطلیعه رسیده بود بعد از انهزام رومیه چنانچه در محل خود ثبت تحریر یافته
گریختگان لشکر بطلیعه رسیدند جان پولاد نیز از آنجا سالک طریق فرار گشت و در حدود خطه وان با سردار ملاقات نمود چغال اغلی بجهة
دیر آمدن او را مورد عتاب و خطاب گردانید در میانه وان و دیاربکر باشاره سردار بقتل رسید پسر جان فولاد که بجان فولاد اغلی
مشهور گشت طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطه ضبط در آورد و گروه جلالی بر سر او جمع شده از ولایت حلب و آن حوالی مال بی نهایت گرفته
با او باش و لوندات داد تا سواری بیست هزار کس بر سر او مجتمع گشته لوای مخالفت پادشاه روم مرتفع گردانید محمد پاشا مشهور بقلندر اغلی
نیز که در سلک جاوشان درگاه علا منسلک و بغایت بزرگ منش و بلند پرواز بود از جانب سردار حاکم حمص شده و حاکم سابق تمکین نکرده
بکنه در مقام قصد او در آمد و او جمعی را از لشکر سردار رانسته بر نهجیه سپر مخالفت بر روی کشیده جلالی شد و چون چغال اغلی در دیاربکر طبل
رحیل کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را درین امر ترقی عظیم دست داده بنهب و غارت و تخریب ولایه مشغول گشت و نام محمیه بروسه که
پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود در رفته آتش قهر بر مقبره سلاطین عثمانی زده صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره و حلی و زیور گور خانه
آل عثمان را تصرف نموده بلوندات داد و بی اندامی بسیار از و تبعه او صدور یافت و رومیه در دفع او عاجز گشته مکرر لشکری از
استنبول بر سر او آمده کاری نساختند و قبل از آن طویل نامی نیز سر خیل گروهی از لوندات و ارباب طغیان گشته در مابین حلب و دیاربکر
علم مخالفت افراخته بود و او را نیز جمعیتی دست داده ... نامی برادر او ... القصه از محمیه بروسه تا ارزروم پامال مستور جلالی گشته خرا

تمام انجکسته راه یافت و سلطان احمد خان و ارکان دولت خاندان عثمانی رفع دشمن خانگی را از دیگر امور اهم و اول دانسته بتکرر دفع جلالی افتادند
و مراد پاشا که مرد عاقل و در کار دیده و صاحب رای و تدبیر بود و شمه از احوال او گذشت وزیر اعظم و سردار کرده بدفع فساد و سرکشان ترکیه
فرستاده بود از تخالات خبر دار شده او بمقتضی زمان و مصلحت وقت با و کنیه مدارائی کرده باحمی حکایت صلح میان آورده حکمی بر ایالت ... نهاد و
و مهمات سرحد و کنیه راو ... بصورت ... هزار ... نمود و لشکر عظیم از روم ایلی و قاپو قولیان و قشلاقی و اناطولی و قرامان و مرابعی سایر ممالک
عثمانی ترتیب داشته بدفع فتنه جلالیه کربست و نخست بجانب حلب در دفع فتنه جان فولاد اغلی توجه نموده جان فولاد با بیست هزار کس از لوندات
بمقابله او در آمد و مراد پاشا که مرد عاقل و کاردان و در معرکه چابک ... فرازنده جهان بود در اول حال پیش بمحاربه نه پرداخته ... وعظ و پند ... در حرب
تاخیر انداخته از وعده و وعید سخن راند و او جمعی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم نموده از شرایط حزم و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا
بقانون سپاهیگری و رعایت نام و ننگ بر و در آمده و جنگ شده با قشونی آراسته قدم در میدان مبارزت نهاد جان فولاد اغلی
نیز سپاه خود را ساخته حرب کرد بانیده بمقابله او در آمده بعد از جانبین قتال ... روی داده شکست بجانب لوندات افتاد و بسیاری
از آن طبقه در معرکه بیجا عرصه تیغ فنا گشتند و جان فولاد اغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر حلب رسانیده در قلعه متحصن گشته بضبط بروج
و باره و استحکام دروازه مشغول گردید و دیگر گریختگان معرکه اکثر باردوی طویل رفته و بر سر او جمع شدند مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت
نصب نموده بتسخیر قلعه پرداخت و بتدبیر صایب بلطایف الحیل قلعه را بدست آورده او را ... فولاد اغلی و فولادیان از ترکمان ... ساخت
الولایه را از خار ... آن طبقه پاک کرده دامن همت بدفع سایر جلالیان بر میان زد از قضایای الهی طویل که سر کرده آن طبقه شده قوت
تمام گرفته بود رخت حیوة ببرای آخرت کشید و از جنود او دو سه هزار نفر محمد بیک نام برادر او که ... شده بود دست آویز
خود ساخته محمد پاشا و قلندر اغلی پیوسته و قرا سعید نیز که از اعراب بادیه و جلالی شده بود و آوازه جلادت و شجاعت در روم منتشر
شده با او ملحق گردید و طایفه جلالی یکی باردوی او مجتمع گشتند و علم دولت قلندر اغلی بالا گرفته بهر شهر و ولایه که رسیدند بجهة خواب
کردند و بهای ... کردار ... انچه از سپاهی و رعیت طلب نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا در آن سال از آن طبقه مدارا
کرده در همان حدود قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشد در سالی که ... موافق سنه عشر الف است عساکر روم را فراهم
آورده بجانب جلالیان در حرکت آمد و قلندر اغلی نیز با امرا و سرداران و بلوک باشیان که مقدم ایشان قرا سعید عرب برادر طویل
و کرد حیدر ... محمد حسین بیک ... و ترحسین و توبال عیسی و غیره ... بودند بمحاربه او توجه نموده کوچ بر کوچ تا
اردوی سردار روانه شدند و چون بارها با رومیه جنگ کرده باندک بر دی بسیاری از ایشان شکست داده بودند و درین مرتبه
نیز ... حسابی از رومیه بر گرفته و در کمال نخوت و غرور طی مسافه نموده تا ... مابین الفریقین بعد بقرب انجامید و مراد پاشا از جلادت و دلیری
جلالیان اندیشیده فراز کوهی ... اقامت اراده اختیار نموده خود را به ... کشید و عراده و زنجیر در دامنه کوه که مقابل روی او بود ... لشکر
دور کشیده قرار داده بود که بتدریج با او گروه جنگ کنند بلطایف الحیل تفرقه در میان ایشان اندازد اما قلندر اغلی ... از او
ضعف و زبونی تفرس نموده در جنگ تعجیل کرد و تا سواری بیست هزار کس مستعد قتال گشته از اردوی خود بعزم جنگ بیرون
آمده بغرور ... بر سر مراد پاشا راندند و او بر فراز ... مبادی صف آراسته اما رومی خود را ... آمدن ... و جلالی

در دامنه آن مکان مرتفع تنگ آمده و دلیر بها گرفتند چون صفوف سپاه روم نزدیک شد اسبان ایشان در فراز و نشیب آن کوه
سستی آمده بود و نخجوان و دیگر جوانان از نوبت و تفنگ بر ایشان بخشیدند و سلک جمعیت ایشان از هم گسیختند و در بین اثنا مراد پاشا عسکر روم را
رخصت محاربه داده و اردو را بالسپاهان تسویه روی بمعرکه آورده و جلالیان نیز داد مردی و مردانگی داده میانه آن دو گروه قتالی از چاشت تا حین
صعب اتفاق افتاد و غلبه از جانبین و میان بوقوع پیوسته خلقی کثیر از طبقه جلالیه در معرکه بقتل آمدند آخر روز سرداران جلالیه ضعف لشکر خود را
مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و میان نیز عنان از تعاقب ایشان کشیده باردوی خود رسیدند
قلندر اغلی و سرداران جلالیه از جلادت و پیش دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند که دیگر مقاومت با آن لشکر
از حد قدرت ایشان بیرون است روز دیگر و مبارزت از صید زخم خورده خود را نخواهند داشت و از روی غلبه و اقتدار بعضی کار ایشان
خواهند پرداخت و در همان شب اردوی خود را بر جا گذاشته اکثر افرق و احمال و اثقال بحبه جریده و سبابی با دوازده هزار کس
کما بیش روی بطرف ارز روم آورده و در آن شب ده فرسنگ راندند و مراد پاشا روز دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن منزل کوچ کرده
در مکان مناسب خیام نصرت و فیروزی نصب کرد و اردوی جلالیان تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور بجگالی اغلی را با پانزده
هزار کس بتعاقب جلالیان نامزد کرد و جگالی اغلی بتعاقب ایشان در حرکت آمده تا ارز روم در دو منزل با ایشان رسیده و میانه فریقین جنگ
بوقوع پیوسته در کرت اول غلبه از جانب جلالیه واقع شده و همه کاری نساختند و چون جماعه جلالیه راه فرار می نمودند جگالی اغلی دست از
تعاقب ایشان باز نداشته بار دیگر در حدود ارز روم بان طایفه رسیده آهنگ محاربه بساز داده طاقت مقاومت و قوت محاربه در خود
جلالیه نمانده بود در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف بحفظ حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت
تا خود را بسرحد الکا و قزلباش رسانیدند و بنابر آن رومیه قدم باز کشیده پیشتر نمی آمدند و جلالیان از آنجا احرام استسلام عتبه
اقبال شاهی بسته کس نزد امیرگونه خان بایروان فرستاده از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اغلی خود بر ساقه لشکر ایستاده سرداران
جوکجوک روانه ایروان گشته و پاشا نیز متعاقب بقوم ملحق گشته از خوف حادثه ایمنی یافتند و امیرگونه خان حقایق حال بدرگاه
سدره مثال عرض کرده مقارن آنحال حسین بیگ ارادت گزین مشهور در زمره سرداران جلالیه مذکور شد و از جانب محمد پاشا قلندر
اغلی و اعیان جلالیه بدرگاه جهان پناه رسیده اظهار خلوص عقیدت شاهی [illegible] بیان دولتخواهی شاه عالمپناه
و دوستی آنحضرت بوده حضرت اعلی شاهی درباره آن طایفه رعایت آداب فرمان روایان عالم ظاهر نموده فرستادهای مذکور را بخلع
فاخره و انعامات وافره نوازش نموده منشور [illegible] باسم پاشا و سرداران عز صدور یافت و مقرر گشت که چون بنابر توفیر احترام
ایشان متعاقب یکی از امرا و اعیان دولت قاهره باستقبال ایشان فرستاده میشود در آن حدود توقف داشته باشند که بعد از
وصول او باتفاق روانه پایه سریر اعلی گردند

طوطی شکر مقال قلم در شکرستان قصه پردازی شرح آمدن جلالیان را بدین ترانه ادا می نماید که چون حضرت اعلی از آمدن آن
طایفه آگاه گشته فرستادهای مذکور مشمول نوازش و احسان روانه شدند چون هنوز بر کنون خاطر شریف واضح نبود و از آن طبقه اطلاع تمام حاصل نشده
بود جزم و احتیاط مقتضی آن بود که آن قوم پریشان روزگار که بو دنی عادت کرده همیشه شورش طلب و فساد اندوز و غارتگر بوده اند

محل اعتماد

محل اعتماد بوده باشند رای عالم آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و منزلت که بزیور عقل و فهم آراسته و بحلیه تهور
و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آن طایفه فرستند که بنظر دوربین مشاهده احوال ایشان نموده در قشلاق و ولایه آمده با نخجوان
لشکریان قشلاق تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و خواص و اعیان آنحضرت باردوی ظفر نشان آورد و بعد از امعان نظر [illegible]
از امرا و اعیان حضرت عالیجناب آصف منزلت اعتماد الدوله حاتم بیگ که متصف بصفات مذکوره و جامع کمالات صوری و معنوی
بود لایق و سزاوار دیده و بدین خدمت مامور فرمودند و چون مهمان بودند دوازده هزار تومان زر نقد و دوازده هزار راس گوسفند
و هشت هزار خروار غله بجهة مدد خرج آن جماعه سرانجام یافت و نواب [illegible] اشرف بمعتمد الدوله آصف شان سپردند که در هنگام
ایشان بهر جای که مصلحت شریف آنحضرت [illegible] مصلحت دولت قاهره اقتضا نماید احکام مطاعه در قلم آید و راقم حروف بجهة انجام این خدمت
برافقه مامور گردیده و جمعی از قورچیان و غلامان و دفتریان و اقا سلطان مقدم که حاکم نخجوان بود مقرر گشت که بجناب آصفی ملحق شده در خدمت
بخدمات قیام نمایند و اعتماد الدوله در حدود همدان از اردوی ظفرنشان جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوال جلالیان
آنکه چون اکثر روی پسر و سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از امرا و خواص و اعیان مردم خود را باستقبال فرستاده و در اوچ کلیسا
که سر و تحت قلعه ایروانست محل نزول ایشان قرار داده و نزول [illegible] کرده و طرح ضیافت
انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع خیمهای بتکلف شامیانهای [illegible] فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراسته
با امرا و سرداران طوایف باشیان و خواص و اعیان طلبیده نشسته در آن محل نشاط با ایشان ملاقات کرده و انواع اشفاق و دلجویی
که از لوازم میزبانی است بظهور آورده عذرخواهی کرد که چون حاکمان قلعه که ایشان را دولتمند دستور نیست که بر حقیقت پادشاه قلعه
فی الحقیقه خانه ولی نعمت است گذاشته بیرون روند بدین جهة خود باستقبال نیامدم تا در سه روز کس ایشان جماعه بضیافت امیرگونه خان حاضر
او بنوعی لوازم ضیافت و ترتیب اسباب ملوکانه پرداخت که زبانها بتحسین و آفرین گویا گشت و آخر روز که ضیافت منعقد گشته مجلس [illegible]
شد پاشا را با سرداران و بیک باشیان و خواص جلالیان [illegible] حمام کرد که خود را از غبار کدورات و آلایش تعب راه
پاک ساختند و شوئی همه پاشا و خواص و اعیان را بحمام خود برده و بیوک باشیان هر یک را مهمان یکی از آقایان و امرا تعیین کرده که در منزل
خود مجلس ضیافت ملوکانه ترتیب داده با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام خلعت پوشیدنی فاخر و حال بر سر حمام آورده
تواضعات آن جماعه بظهور رسانید و سایر میزبانان نیز با مهمانان خود همین شیوه مسلوک داشته عمل نموده [illegible]
کردند قاعده جلالیان است که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و مردانگی که از ایشان بظهور یافته باشد سخن میگویند و فخر
آن بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت ایشان منحصر بدین گفتگوست و هر یکی دیگری میانه ایشان زیاده مرعی نسبت نماند در مجلس امیرگونه خان
میانه پاشا و قراسعید در حادثه [illegible] احوال گذشته و مبارزتها که وقوع یافته گفتگو میشود و قراسعید [illegible] جوابی آمده
پاشا با جمعی [illegible] و چون از منزل امیرگونه خان بیرون آمده متوجه اوربت خود میشود هر دو بیکدیگر با مبارزت
[illegible] شمال بهت گرفته با یکدیگر در ستیز آمده و پاشا بقراسعید زخمی زد [illegible]
مهمان در آمد [illegible] و بدین جهت [illegible] گروه جلالیه سه جوقه شد قراسعید [illegible] خود [illegible] و پاشا با ملازمان [illegible]

که هوا خواه او بوده بگوید و کرد ... روانقا جیدن پری بگوید و بعد از چند روز که از این مطلب اقامه نموده از پنج را آسوده هر چه برای خود کوچ
کرده بعجلی به دار السلطنه تبریز رجوع شدند پیربوداق خان حاکم تبریز و خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان لوازم استقبال بجای آورده هر طبقه را
در مکانی مناسب فرود آورده نزول ساوری بقدر احتیاج دادند و هر کدام هر روزه بلوازم ضیافت پرداختند بعضی از سرداران با مردم خود از
تبریز بیرون آمده روی بعراق نهادند درین اثنا فرمان لازم الاذعان شاهی رسیده از آمدن اعتماد الدوله آگاه گشته و پاشا
و سرداران معتبر که بیرون رفته بودند توقف نموده منتظر وصول آنجناب بودند و همه روزه ما یحتاج ایشان را تا رسیدن اعتماد الدوله
وزیر آذربایجان سامان مینمود القصه جناب اعتماد الدوله چون بدین خدمت مامور گردید سامان یراق و ضروریات آن سفر از البسه و ماکول
و مشروب و غیره بر وجه لایق نموده روی بمقصد آورد و دست ربا نوال بذل و احسان گشاده در آن باب زیاده از معمول مقدور امکان
مبالغه نموده و اگر خصوصیات و دقایق آنها بتفصیل در قلم آید قصه بدرازی کشد و مجملی از آنچه کاتب حروف برای العین مشاهده نموده بنوعی است
که در ذیل سمت مرقوم گردد با جمله چون از اردوی همایون بیرون آمدند هر روز جمعی کثیر از امرا و قورچیان [illegible] که همراه بودند بمجلس
عام حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر احتیاج بر سبیل [illegible] کشیده [illegible]
در چهار منزل در غوره جای [illegible] باکیسه و چهل نفر [illegible] رسیده [illegible] احمد پاشا [illegible] چهل نفر [illegible] شده ملاقات نمودند
و جناب اعتماد الدوله هر جماعه را ضیافه لایق نموده هر یک را با تحفه خلع فاخره و اسباب گوناگون از قبا و بالاپوش و مندیل [illegible]
فراخور قدر و مقدار داده جهت هر جماعه محل قشلاق تعیین کرده از قورچیان و یساولان مهمانداران تعیین نمودند و ما یحتاج ایشان از عطایا
سرانجام نمودند که صرف معیشت ایشان نمایند و قرار داد که سرداران و بلوک باشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود را از قشلاق
خود را با دو سه نفر خدمتگار آسمان مقدار آمده بملازمت اشرف مشرف گردند و روز دیگر پیربوداق خان حاکم تبریز با قشون آراسته
گوناگون باستقبال آمده و از قریه [illegible] در کمال شوکت و اقتدار با کروفر [illegible] از امراء و یوزباشیان و قورچیان و غلامان و یساولان و ملازمان
خاصه و سایر انواع خدم و حشم روانه شهر شدند مردم شهر و نواحی باستقبال بیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان از انواع حشم [illegible]
مملو بود و جماعه جابجا از سر خیابان کنار شهر ترتیب [illegible] ایستاده و در طرف پیاده و سوار صف کشیده جوق جوق پیش آمده [illegible] و سلام
بجای می آوردند و جناب میرزائی برعایت جانب مهمان نوازی کرده با سرداران شرط مصافحه و معانقه بجای آورده بزبان عطوفت و اشفاق
با ایشان تکلم نموده [illegible] از جانب حضرت ظل الله پرسش حال و تفقد احوال نموده و از جانبین تواضعات دوستانه بوقوع پیوست و مجموع
آن جماعه که [illegible] روز بنظر در آمدند از پیاده و تفنگچی و سوار یراق دار و نیزه دار دوازده هزار نفر بودند اگر چه میانه ده هزار [illegible] رای خود
بی مال که اعتمادی بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد داخل شدن آنها موجب تفرقه خاطر اهل آن بود اما جناب اعتماد الدوله برای
اقبال دولت شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان قلب با آن جماعه عنان بر عنان بشهر در آمدند و جناب صاحبی در منازل جهان شاه نزول
نمودند و چون در راه بالسنه و افواه مذکور شد که ابراهیم پاشا و تفنگچی [illegible] که با هشت هزار کس [illegible] آمده بود و منزل در سرحد
[illegible]
[illegible]

از آوازه وصول عسکر اعظم و سپاه عراق اندیشه نموده جرئت آمدن کرده باز گردیده است بنابر آن پیربوداق خان [illegible] نموده به تبریز
معاودت نمود با این جهة چون جناب اعظم بشهر در آمدند روز دوم شرط مردمی بظهور آورده به دیدن محمد پاشا و برادر او [illegible] و قرا سعید و سایر [illegible]
رفته پرسشهای رسمی و تواضعات علی الظهور آمد بعد از آن [illegible] آن جماعه را طلب نمود که تفصیل اسامی جنود و جماعه [illegible] معلوم گردد
حال [illegible] سرانجام یابد سوای پیش آمدگان سیزده هزار و ششصد نفر [illegible] لشکر کار آمدنی آن جماعه از پیاده و تفنگچی و سواران [illegible]
[illegible] در نقصان ده هزار و ما بقی [illegible] و خدمتکاران بودند جناب [illegible] طرح ضیافت انداخته قرار داد که هر روز مجلس عام
منعقد ساخته کل آن طبقه را ضیافت نمایند و سرداران و بلوک باشیان و آقایان و هر کس از آن طبقه که اسم و رسمی داشته باشد خلعت [illegible]
انعقاد مجلس عام مجلس خاص ترتیب داده و هر روز با فوجی از سرداران و اعیان صحبت [illegible] ضیافت عام در باغ جهان شاهی بوقوع پیوست
و [illegible] خوان سالار را بترتیب اسباب ضیافت مامور فرموده تا [illegible] و هشت نفر باورچی و شربت دار ترتیب اطعمه الوان و حلوا [illegible]
و مربیات پرداخته [illegible] زیاده از آنچه در حوصله خیال گنجد و عامه خلق را کافی باشد مرتب ساختند و عرصه میدان باغ مذکور را [illegible] که محل جلوس
ده هزار کس بود هموار کرده چتر و سایبانها [illegible] بتکلف بر پای کرده فرشهای گوناگون گسترده روز ششم مجلس ضیافت عام منعقد گشت و قرار گرفت که
سوای پاشا و سرداران و بلوک باشیان از هر [illegible] نفر [illegible] خلعت [illegible] ده هزار کس [illegible] مخلع گردند خلعت محمد پاشا
از قبای زربفت طلاباف و بالاپوش مخمل زربفت و مندیل زربفت و [illegible] طلا باف و جیغه مرصع و اسب [illegible] با زین لجام مرصع [illegible]
سرانجام یافته بود و خلعت برادر او [illegible] پاشا بود اما جیغه [illegible] قرا سعید و کرد سعید و آقا جیدن [illegible] و سایر
بلوک باشیان علی هذا القیاس هر یک فراخور مرتبه مخلع گردیدند و سایر جماعه را اعلی و اوسط و ادنی قرار داده اعلی را قباهای زربفت [illegible]
باف و بالاپوشهای مخمل منقش و مخمل ساده و مندیلهای الوان و بعضی [illegible] اضافه نمودند و اوسط را قباهای [illegible]
مخمل و دستار [illegible] و ادنی را قباهای [illegible] و دستار داده چنانچه در فوق اشاره شد تا دوازده هزار نفر خلعت پوشیده بمجلس ضیافت
حاضر گشته هر یک در مکانی مناسب قرار گرفته سایر مردم جوق جوق و بلوک بلوک در حوالی و حواشی مجلس و خارج مجلس نشسته در آن
باغ جمعی [illegible] محفل انعقاد یافت درین اثنا از سلاطین [illegible] خان ولد منوچهر خان [illegible] چند نفر از ایشان
[illegible] بعزم ملازمت اشرف آمده بشهر تبریز وارد شده بودند حسب التکلیف بمجلس ضیافت حاضر گشته [illegible] مردم او نیز خلعت [illegible]
در نزول [illegible] بر وجه لایق عطا فرموده [illegible] از خصوصیات مجلس [illegible] بعد از خوردن اقسام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کشیدن طعام شده [illegible] طعام الوان بلوازم آن بمجلس آورده [illegible] مجلس [illegible] انعقاد [illegible]
[illegible] زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافه و خصوصیات مجلس [illegible] خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان
و اکثر ملازمان درگاه که در آن [illegible] بودند و بعد از فراغ از آن [illegible]

عنایات ایشان شده به دستور پیش آمدگان هر گروهی را در محل مناسب قشلاق تعیین نمودند و مهمانداران همراه کردند و پاشا و سرداران و بلوک باشیان
هر کدام حسب الصلاح دستور اعظم چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران [illegible] بالنفسه جدا کرده و بقیه لشکر را بقشلاقات قرار داده
گردانیدند ان شاء الله تعالی در هنگام بهار که رایات جلال در ییلاقات تشریف داشته باشد همگی مجتمع گشته به نظر اشرف رسانیده در عرض معاملات
ایشان فیصل یافته فوج فوج روانه شدند روز دهم عالیجناب اعتماد الدوله عزم مراجعه از شهر بیرون آمده در عشق آباد نزول کرده دو روز آنجا
بودند روز سیوم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند و علوفه و مایحتاج سرکار پاشا و رفقا که بالنفسه [illegible] نفر بودند تا دار السلطنه اصفهان از سرکار نواب
میرزا [illegible] و هر روزه سوای مایده مجلس عالی طعامهای لذیذ الوان و حلویات علیحده ترتیب داده بر رسم تکلف میفرستادند و هر روز [illegible]
با حضری از اقسام مربات و حلاوه و تنقلات و میوه ها و سایر اسباب حضری سامان می یافت که در اثنای راه بکار برند چون رایات
ظفر شعار بعد از اطمینان خاطر از امور سرحد از محلی که اقامت داشت کوچ کرده متوجه مستقر سلطنت شده بود عالیجناب اعتماد الدوله [illegible] کوچ
باصفهان رسیده روز دیگر در کاشان توقف کرده [illegible] پاشا و سرداران [illegible] بر سر حمام فرستاد القصه از
ابتدا تا انتها قضیه از دقایق مهمان نوازی و بذل احسان فرو گذاشت نشد و دیگر روز در رباط [illegible] آباد به الطریق مجلس عالی ترتیب داده صحبت [illegible]
انعقاد یافت [illegible] وقت سواری بعضی از جلالیان که از پاشا آزردگی داشتند با ملازمان او دست [illegible] آغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند [illegible]
اطلاع یافته او نیز فرستاده در مقام انتقام در آمد و چنانچه شیوه نامحمود و رسم معهود آن طایفه است از هر طرف جمعی بحمایه بر خواسته
رفته رفته [illegible] کل آن طایفه دو گروه گشته [illegible] مسلح [illegible] آمیخته و نزدیک آن شد که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین [illegible]
ریخته شود جناب دستوری اطلاع یافته [illegible] هشت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده میان آن گروه [illegible]
[illegible] درآمده و بعضی را بعتاب و سرزنش و برخی را بچوب و کلنگ ادب نموده پاشا را از آن جهل و بدمستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین داد
و از آنجا به دو کوچ به دولت آباد اصفهان آمدند آقا کمال دولت آبادی خدمات [illegible] بتقدیم رسانید روز دیگر که سیوم شهر شعبان بود
روانه شهر شدند امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان درگاه بر حسب فرمان باستقبال آمده قرین اعزاز و احترام بشهر در آوردند و آن
جماعه در دولتخانه مبارکه که نقش جهان سعادت کامیابی یافته حضرت اعلی بزبان عاطفه و مرحمت گستری [illegible] نوازی که ذات
خجسته صفاتش بدان مجبول و مجبولست ظاهر نموده و نوازشات خسروانه بظهور آوردند و آن جماعه بعد از [illegible] بساط معدلت و [illegible]
از سلوک [illegible] دستور روشن ضمیر هر یک [illegible] که تعیین یافته بود فرود آمدند و نزول [illegible] اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه [illegible]
[illegible] ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردید و خدمات آن دستور عالیجاه [illegible] مقبول گشته مورد نوازش و الطاف [illegible]
گردید و حضرت [illegible] دوران زمستان در دار السلطنه اصفهان عشرت [illegible] بوده [illegible] پاشا و امرا [illegible]
را بمجالس خاص طلبیده [illegible] التفات [illegible] تحقیق حالات [illegible] و مضمون [illegible]
بیت عشق [illegible] کیفیتی [illegible] هر یک [illegible] خاص پیش آمده [illegible] اخلاص [illegible]
بر محک تجربه و امتحان [illegible] کدام [illegible] این کلام [illegible] از کوز [illegible] کنون خاطر خود را بطریق عرض
مینهادند و چون [illegible] اخلاص و دوستی [illegible] تعظیمات و تکریمات [illegible] احترام تمام [illegible]

و آن جماعه تا هنگام بهار بسعادت ملازمت فایز بوده همواره انوار عاطفه شاهی بر وجنات احوال ایشان می تافت تتمه احوال آن گروه در قضایای سال
آینده نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی **وقایع سنه [illegible] که در [illegible] بوقوع پیوست** حضرت اعلی شاهی بعد از استماع آمدن جلالیان
و تعاقب نمودن [illegible] بنابر رعایت و آداب حزم و احتیاط و [illegible] از قزلباش [illegible] رکاب اقدس [illegible]
عظام خاصه شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی نماید بمعاونت امرای سرحد قیام نمایند و آن مقدمه خود از آوازه وصول [illegible]
اقبال صورت وقوع نیافت قشلاق قزلباشان مذکور در میانه نواحی تبریز قرار یافت دیگر از سوانح این سال خبر فوت غازیگرای ابن دولتگرای
خان تاتار است که از سلاطین قرم نژاد جوجی خان بن چنگیز است و هر یک در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده شرح احوال سلاطین آن طبقه
که چگونه مطیع امر و فرمان ملوک آل عثمان شده اند و محمد گرای و غازیگرای خان چگونه در شروان گرفتار جنود ظفر ورود شدند و شاهزاده
سعید سلطان حمزه میرزا به چه سبب غازیگرای خان را که در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورد و در تبریز به چه حال فرار نموده بروم [illegible]
توسل جست در صحیفه اول نگاشته کلک [illegible] گشته القصه چون غازیگرای خان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خواندگار روم
رسید بعد از فوت محمد گرای [illegible] خواندگار روم سلطنت الوس تاتار را بدو تفویض نموده جنود تاتار بقدم انقیاد پیش آمده سلطنت او [illegible]
[illegible] آن داشت [illegible] سلطنت [illegible] بخواندگار روم [illegible] مقام اطاعت و انقیاد بوده قدم از جاده متابعه بیرون ننهاد و در زمان
سلطان محمد خان بر حسب اشاره او چند مرتبه لشکر [illegible] کشیده با فرنگیه محاربات عظیم و نبردهای خوبی کرده یک سال در آن
محل از سرحد قشلاق کرده بر طبق نام خود غازی گردید و چون جلوس همیون شاهی واقع شده و باره دوستی [illegible] وقوع یافت غازیگرای
خان نامه صداقت آمیز مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که در تبریز [illegible] او بوده همراه او رفته بود بخدمت اشرف فرستاده [illegible]
[illegible] شاهزاده مغفور [illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible] که این دودمان والا نموده اظهار اخلاص و ارادت [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] که در قلعه الموت [illegible] او بوده [illegible] نموده بود حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیز محتوی بر اظهار
دوستی [illegible] بعد از بیرون آوردن [illegible] عساکر روم و هر گونه حوادث چنانچه باید
و شاید باحوال او پرداخته [illegible] بودند تحف و هدایا فرستادند و در طی آن محبت نامه [illegible] یافته بود که مغایرت
[illegible] مرفوع بوده [illegible] هر چه خواهد تحفه طلب نماید و بهرام قلی بیک [illegible] در لباس تجار بکفه رفته
از آنجا بخدمت خان رسیده و او از ورود آن منشور عاطفه و ظهور الفت و دوستی [illegible] حضرت اعلی مسرور و شادمان گشته
او را قرین اعزاز و احترام روانه ساخت و نسبت [illegible] مخلصانه پیش آمده عریضه اخلاص آمیز بخط خود نوشته [illegible]
تکلفانه حسب الامر و اشاره [illegible] طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسایل [illegible] عقد مصادقت انعقاد یافت و در سنه
[illegible] که حضرت اعلی [illegible] ولایت شیروان مشغول بودند حاجی بهرام نام [illegible] چنانچه در وقایع آن سال [illegible] یافت
[illegible] و [illegible] ابوالقاسم بیک [illegible] مکتوب صداقت اسلوب [illegible] آورده [illegible] اخلاص
[illegible] اطلاع یافته [illegible] از اولاد دولت گرای [illegible] در استنبول بود سلطنت الوس تاتار [illegible] داده [illegible] مقام
[illegible] در آمدند و در هنگامی که حضرت [illegible] لشکر آذربایجان کشیده [illegible] تسخیر قلاع [illegible] مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی غازیگرای

خان تکلیف کرده بودند که بجانب شیروان لشکر کشیده در معاونت پاشایان و محاربه جنود قزلباش سعی موفور ظهور آورد او چنانچه باید بتقدیم آن موفق نبود
و دوستی نواب اعلی از تعیین سرداری و معاونت پاشایان باز داشته تهاون میورزید در این اثنا اجل طبیعی او دریافت و عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت
امرا و اعیان تاتار توقتمش گرای پسر او را قایم مقام کردند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای را بمحبت قزلباش متهم ساخته سلامت گرای را
شایسته سلطنت ندانسته سلامت گرای برادر غازی خان را بخلعت خانی مفتخر ساخته فرستادند و عطای آن طایفه را با وعده و وعید باطاعت او
ترغیب نمودند و آن جماعه با حقیقت حقوق رعایت و اصطناعات چند ساله غازی گرای بر ایشان داشت اما امکان نگذاشته بنابر عاقبت اندیشی
و عاقبت طلبی اولاد او را از مخالفت امر خواندکار و منازعت عم زاده مانع آمده بجانب سلامت گرای خان رغبت نمودند و او بمانع و فراغت بر مسند
خانی نشسته دمار از دودمان غازی گرای بر آورده در ربیع الاول که تحویل سال سبع عشرین الف است بر سریر سلطنه خانی تا زمان تمکین بیمار و وفات
بخواندکار کمال اطاعت و متابعه مسلوک میداشت و در استنبول از خدمت خواندکار تعهد کرده بود که لشکر بجانب شیروان کشیده بلاد
رومیه الولایه را از تصرف قزلباش بیرون آورد اما چون بمقر سلطنه رسید ریش سفیدان قوم او را از آن خیال محال باز آورده خاطرنشان
او کردند که سفر شیروان و منازعه قزلباش بدودمان شما مبارک نیست زیرا که در اول حال محمد گرای لشکر بشیروان فرستاده برادران
موزنا را بجا گذاشت و عادل گرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید و بعد از آن غازی گرای بزرگ گرفتار گشته چندین سال محبوس بود و توانا
آنها مباش از کلام مجرب لا تنفع شیء الا وقد شفت اهتراز نمای سلامت گرای این سخن در ضمیر جاگیر آمده از آمدن اجتناب نمود و امار
داد که سواری ده هزار کس از راه کفه و طرابلس با طول دستند که بلشکر سردار رومیه ملحق گشته بمحافظت قیام نموده جبه الغلاده سفل
هزار کس فرستاده در جنگهای جلالیان همراه مراد پاشای سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را بگرجستان سوق و حفظ فرستاد
که در آنجا بسر برند و بتدریج جمعی ایشان طبقه در معارک بقتل رسیده جمعی باوطان مراجعه نمودند و دو هزار نفری کما بیش باقی ماند
جلالی پاشا را حاکم آنجا کردند و خاتمه احوال جلالی پاشا ایشان و کشته شدن جلالی پاشا در حلی و وقایع است تسع عشر والف که مراد پاشا به
آمد مرقوم کلک بیان خواهد گردید ان شاء الله تعالی مدت سلطنه غازی گرای خان در اولوس تاتار سی و چهار سال بود و او پادشاهی عاقل
و مستعد مجاهد غازی بود و ترکی و فارسی را مربوط و نیکو نوشتی اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و در غزل غازی تخلص میکرد
این مقطع ترکی از وست **شعر** ای غزالی نیه بو شعر در بارنگ ابیه معروف ملکی ای غمزه نامراد اوله کور **آغاز سال سعادت مآل شکار موی ئیل ترکی**
بعضا مطابق سبع عشر والف و بعضا موافق ثمان عشر والف که سال بیست و سیوم جلوس میمون جهانبانی مشاطگان نگارستان محبوب
و حجله آرایان شبستان نکته پردازی عرایس نگارسیر و شواهد اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده اند که نوروز فیروز اقبال همیون فال
در روز شنبه چهاردهم شهر ذی الحجه الحرام سبع عشر والف اتفاق افتاد و عروسان ریاحین گل از سبزه دیباه دیبای در دامن
حمول پوشیده بودند جلوه گری آغاز نهاده و باغ و راغ از نکهت بهار و شمیم شکوفه دار عنبر آگین گردید و باغ جهان آرای نقش جهان
اصفهان از نکهت گل و سرو و بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت پادشاه ملک پرور در کمال ابهت و سرور بطریق معهود
بزم نوروز جشن عالم افروز را در اطراف نهر ای که از میان باغ جاریست و حوض بزرگ در شمال آن باغچه و میان آن ترتیب یافته حضرت
خاقان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان عمارت دلگشا در کنار حوض بالای نهر ساخته و پرداخته اند و بالفعل آن مکان

نزهت بخش مکانی از زنده رود القصه اسرار و مصداق جنات تجری تحتها الانهار است با اکابر و اعیان دار السلطنه مذکوره و برکات و اهالی عراق و خراسان
در صواحب تبریز و بخارا و اصناف خلایق که در پای تخت همیون بودند علی قدر احوالهم قسمت فرمودند و هر حلقه مجلسی جمع آمد و اطراف ارجمند
آن دریاچه را با امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنه و اختصاص زنده و محافل فیض بخش نزهت افزا انعقاد یافته از برابر هر مجلس چراغان
از دست استادان بخارا و مهندسان نادره کار بعضی بصور انواع میوه ها و دخته چراغ افروزان بر آن تعبیه کرده و به شب تا صبح روشن بود
سپهر چراغانی که مجلس آرایان عالم علوی در بزم افروزان عشرت سرای فلکی ترتیب داده اند هزاران چشم حیرت بر آن چراغان و مجلس بهشت نشان نگشوده
شهریار عشرت آئین محفل آرا در این مجالس ربیع فزا سیر فرموده در هر مقامی که دلنشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت میداشتند
نغمه سرایان خوش الحان و مغنیان نیز بجنب نغمات دلاویز و ترنمات شکرریز فرح افزای خاطر بوده و گلرخان لاله عذار از باده
خوشگوار و ساغر مجلس آرا زنده و ترتیب یافته العقده تا سه روز محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا
جلالیا در رفقا اکثر اوقات در بهشت مجلس آئین تشریف مجالسه و هم صحبتی شرف سرافراز بودند از سوانحی که در هنگام بهار و ایام نشاط افروز جشن سال
بظهور آمد آمدن مصطفی پاشا ولد اوزون احمد است مفصل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی پاشا از کوره بغداد و بلاد زمان
و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشا ولد جغال اوغلی صلح کرده حکومت بغداد را باو گذاشته بجزیرت رفت و در آنجا معلوم کرد که رومیه بر و نحیب
که او پاپه سر براهی نگذاشت نمود در آن وقت گرد ولایه بغداد را بمنسوبان این دولت و اما قرون و چه پا و عداوت دارند و همه بر افناد او علم
او میکارند و زربکان و همراهان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم و متوحش گشت که خود را از بغداد و دور انداخت و بسیگی کرکویه من اعمال شهرزور
التماس نمود و نعمه را بجا اهل نموده و کلاو علاء زمانش تقریر نموده بود که مقصد او از آمدن کرکوی نیست که خود را بالکاه قزلباش اندازد و
با او در مقام عذر در آمده و او برگیده و غدر آن جماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده میوه را غنیمه شمرد و با
نفراء معتمدان خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همیون شده و اگر چیات او را وکلاء و علاء زمان با اعتماد و متصرف گشته بدار السلام بغداد فرستند
و مصطفی پاشا به بهروزی بخت بلند و طالع ارجمند عزیمه پایه سریر آسمان پیوند کرده باصفهان آمده از آنجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته
در دار السلطنه اصفهان در اثنای جشن نوروز فیض بخش جهان بابستان سعادت آشیان رسیده بعز بساطبوسی فایز گردیده مشمول نظر التفات
گشته بخلع فاخره و انعام اسب و زین و جعفه مرصع و خنجر و امثال آن گشته مبلغی زر نقد سرافرازی یافت و الکا استوره من اعمال همدان بتیول او
بتیول او مقطع او مقرر گشت دیگر از سوانح اقبال حرکت سران جالیات بجانب کردستان شرح واقعه آنکه بعد از انقضاء ایام جشن نوروزی کم کم
و جشن نوروزی متوجه سمت چاولان گشته بمحال انور رسیده که جمعی از امراء قزلباش رفیق ایشان کرده بجانب کردستان فرستند
که چون سرخیلان اکراد و مردم بلاد اعتماد مستند اکثری با اهل فساد در مقتضی وقت و زمان در سرحد با اعمال ناشایست اقدام مینمایند انجمله کوتاه
باشد از صواب نظر بسیار در کسب اعمال ناهنجار مینمایند و چون بعضی از اطوار جالیان و طبقه لومات درین اوراق منظر یافته که مردم شوم
اکثری بی امان و قادر میان مخالف باشند از خوف جان با یکدیگر آمیزش و التفات دارند و هر گاه خوفی نداشته باشند با یکدیگر کمال خصومت
و نفاق میورزند حضرت اعلی که مظهر دانش و آگاهی اند نگر این طایفه را موافقت و دوستی و رفع خصومت و نزاع یکدیگر ترغیب نمود محمد پاشا را
امیر الامرای آن طبقه گردانیده و مکارم الطاف و لیاقت مشفقانه فرمودند که او را به رکنی مقدم خود دانسته برای و صواب دید او که مشتمل بر مصلحت دولت

بوده باشد عمل نموده در سخن و صلاح حسابی با ایشان در گفتند دو گوش و بهوش ایشان را به رای اصلاح گرا بنا بر گردانیده از تجلی عهد و میثاق که شده بود
داشته که روانه آذربایجان گشته در تلافی مافات مراتب حق اقامت افزایند که مردم ایشان که در آنجا جمع شده جمعی از امرا و سپاه قزلباش
که بر اتفاق ایشان مامور بودند متوجه گشته روی توجه بمقصد آورند و حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت و الطاف شاهانه سرافراز نموده از نقود و براق و مایحتاج
انعامات کرده از دار السلطنه اصفهان روانه فرموده در حینی که رایات جلال در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرموده بود حکم سعی بنفاذ پیوست که
حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان و قلمرو با یکهزار نفر از مردم خود و امرا تا مین و احمد سلطان میر مقدم با یکهزار کس از ایل کرد و
سلطان بیکه با لشکر حاکم کاور دو ساره و قورخان که چهار کس بالاشت و خلیل سلطان میر سبیل که سعید نفر بودند بر اتفاق
عجالتا بودند قباد خان بکری حاکم مراغه با خود متحد ساخته از آن راه بولایت کردستان تا دیار بکر و آن حدود روند و هر یک از امرا
اطاعت ... دو مرتبه با مردم خود بدیشان ملحق گردیده و الکاء و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزد از اطاعت و متابعت
محمد اول ... ایشان ... و الکاء او متعرض شده با مراد ... از روم آمده با میر گونه خان
مجوز سعد و امرای کرمانج ... مامور بودند ملحق گردند و حکم اشرف بنام امیر خان برادوست حاکم ارومی عز صدور یافت که چون او
از نیکی به معاملات کردستان اشعار ... عبور لشکر آگاه است ... این لشکر بوده خدمات جان سپاری ... بظهور آورد
که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه گردد و آن جماعت حسب الفرمان همایون اعلی روانه آن صوب شده و شرح وقایع ایشان با طرف و مخالف

امیر خان و وقایعی که روی داد بعد از تحریر سوانحی که در هر طرف سمت ظهور یافته مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد **ذکر ایلچی فرستادن بکاب**
حضرت خدیو هندوستان بعد از رفتن جلالیان چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان انتقال
نموده و ولد ارشدش محمد سلیم قائم مقام پدر والاگهر گردیده بود و بنا بر رابطه دوستی و قاعده محبت که همیشه فیمابین این دو سلسله علیه مسلوک
بوده و هست اراده خاطر حقیقت مناظر آن بود که یکی از معتبران ... بتقریب تعزیه پادشاه مغفور و تهنیت مبارکباد جلوس
در جنت ... روانه آن دیار گرداند چون بنا بر مشاغل عظیمه سابق آذربایجان و شیروان و فتح آن نشده و درین وقت که در مقر سلطنت استقرار
اتفاق نزول افتاده بود و مکنون خاطر انور را بظهور آورده بعد از امعان نظر مجالی هر یک از کارآگاهان انجمن عزت ... لوازم آداب
اهلی یادگار سلطان علی ... که از میرزادهای ... و صاحب کمالات ... و امثال ... و سزاوار این امر دیده بر سم
سفارت تعیین فرموده و مکتوب محبت آمیز مشتمل بر پرسش تعزیه و الد بزرگوار و تهنیت جلوس میمنت مانوس رقم آمده و جناب ارادت ...
لایق با سامان و سرانجام آن سفر پرداخته با پنجاه راس اسب ترکی و چهاق عربی و کرجی و چاپی بود که از انتخابهای خاصه شریفه بهم رسیده بودن غالب
آنست که در سرکار هیچ پادشاه ذو شوکت صاحب حکمتی یکی از آنها یافت نشود مع جبه های زربفت و مخمل و براق و در صوب ... پوستین
روباه و ... سیاه و دراز ... از ولایت اروس آورده مقوم ... صاحب ... هر یک از آنها ... تومان ... تومان شاهی عراقی ... آنها
بوده زیرا که چنان پوستین روباه سیاه ... واقع می شود و یکهزار و پانصد عدد اقمشه نفیسه از زربفت و مخمل ...
و نقره بافت و دیبای طلا و نقره و چهار رنگی زربفت و اطلسها و مخملهای فرنگی و خطائی ... سایر اقمشه کاشان و یزد و دیگر ...
و هدایای لایقه از هر گونه که سزاوار رتبه و شان طرفین بود که تفصیل آنها موجب اطناب می شد ارسال یافت و بکرات ... اقبال که ...

دو فرمان ... بظهور ... کردی محمد پاشا ولد زال پاشا رومی است که حاکم ... بود و کیفیت واقعه آنکه محمد پاشا مذکور خود را
از ... و در کار ... بر ... فرمان ... سرحد قزلباش ... سرحد ... نموده
آوازه استقلال و اقتدار ... و در میانه رومیه ... نفاق نموده موجب ترتیب اعتبار او گردیده ... منشا ... متعرض ...
همایون ... سلطان سلیمان سلطان سوباشی ... که از جانب اشرف حاکم ... و ... اوقرب ... جواردار ...
او را به پیر بوداق خان حاکم تبریز که امیر الامرای آن سرحد است اعلام نموده استمداد کرده بود که او را کومک ... و پیر بوداق خان ...
از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امرای آن سرحد ... از معتمدان کار دیده تعیین نمود که با سلیمان سلطان سوباشی
متوجه گشته بتاخت و غارت الکاء او ... و قبادخان ... و الکای ... پاشای شهر ... برداد ... سلطان ... فرستادگان
و مردم خود که مجموع ... کس بودند ... محمد پاشا بوده ... شده و در آنجا ...
او فرستاده و یکصد نفر ... آن جماعت تعیین نمودند که اگر پاشا بیرون آمده ... از کمینگاه بیرون آمده ...
و در ولایت ... بتاخت و غارت مشغول گردند ... پاشا خبردار گشته با ...
و مردانگی که با خود ... بود ... بیرون آمده ... کرده ... بند ...
قتال کشودند و ... جنود ... آتش ... و ... نایره قتال اشتعال
می یافت و غازیان ... محمد پاشا ... غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نموده ...
حرب کشته ... از ترکمانان ... آن شخص ... نیزه جان ستان ...
و خود ... خواست که ... کارش ... فایره دستگیر گردیده ...
و ... قلعه ... جنود ... غازیان ... مظفر و منصور ... نمودند
پیر بوداق خان او را ... در خدمت اشرف معزز و محترم بود ...
زبان ... محمد پاشا کشوده ... قابلیت و شجاعت ... استعداد او اظهار کرده ... حضرت اعلی که معدن فتوت و احسان
اند بنا بر ... و قاعده معهود ... مرحمت و التفات متوجه حال او گشته ... معزز و محترم ...
رفته رفته بسعادت مجالست مجلس ... سرافراز گشته از جمله حاضران حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید و چون ...
طبیعتش ... الطاف شاهی گردید ... آن ... در عالم
بلند پروازی ... در مجلس ... مضمون ... **نظم** سخن ...
بی ... اگر ... چه ... حکایت ... زبان ...
از خدمت اشرف ... ایجاب ... مردم ... خود ...
در ... غلام ... آورده ... حضرت ... کار ...
... کتابت ... اصلاح ... معروض

او باشند گرفته نخجوان مسیر بخدمت اشرف رسیده و حکام سرحد حسب الامر مؤدی عمل نموده چون مکاتبت امور در آمد سوای آنچه بنظر اشرف
در آورده بود سخنان لا طایل در باب قزلباش نوشته بجای لغات را اسما بنیاد کرده و چون خیانتی چنین از او بظهور رسیده و در سابق بیگی
سابق نداشت در اسکلکی که رایات جلال از تبریز متوجه قسطنطنیه بودند او را در تبریز گذاشته شد که با پیر بوداق خان در قلعه تبریز باشد
و چون عدم حسن وجود بجان داشت از انجا سبب اجل راه عدم پیموده از وقایع و سوانح سرحد ناگزیر فرهاد پاشا بانت در حکت اخسقه و قتل
تماران در گرجستان مفصل این مجمل آنکه در مجلد اول این اوراق تحریر یافته که در وقتی که میان حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان
پادشاه روم صلح واقع شده مستور و سرحد معین گشت گرجستان منوچهر که والی آن پدر منوچهر خان داماد سیمون خان بود داخل ممالک
قزلباش گردیده و ولایت اخسقه و قراجه اردهان که سرحد ارزروم بوده از اعمال منوچهر است و در زمان نواب سکندرشان که لله
پاشا لشکر بسیار بعجم کشیده از راه شیروان آمد اول ولایت اخسقه و توابع را بتصرف در آورده قلاع محکم کرد و تا منوچهر خان
در حیات بود بموافقت سیمون خان در دست و پای میزد و بعد از آن رومیه در آن ملک تمکن یافته و سیمون خان که زوجه منوچهر
خان دو صورت صاحب عزت بود با پسر طفلی که داشت و معدودی از ملازمان منوچهر در آن سلسله خود را در پشتها و کوه
آن ولایت محافظت میکرد و در مدت بیست و چنجال که گرجستان بالتمام تابع و خراجگذار رومیان بود و صورت مذکور سعی بسیار کرد که
رومیه آن ولایت را به پسر و سایر گرجستان که تولیت گرجی گذاشته خراج بگیرند پسر او که اتابک نام دارد گذاشته خراج بگیرند و رومیه قبول
نکردند لیکن بجای شمس پاشا و امرا الفاظی در آن ولایت مقرر کرده بودند و دادند و سنجقی و در کار سکندر راسته در بابی که نهفته سیمون بجانب آذربایجان الحاق
افتاده محاصره قلعه ایروان کرده بود و شاه و یوسف پاشا که از میرزادهای اخسقه مسلمان شده و از جانب خواندگار روم مرتبه پادشاهی یافته حکم
آن ولایت بود بکمر تیغ بعضی از جنود ظفر در دو قزلباش که اکبر گرکی حسن خان استاجلو چنانچه در طی وقایع آن سال تحریر یافته بیانت ولایت
مذکور فرستاده بعد از جنگ جدال فتح انتهام او که امیر که خان و جنود قزلباش ایشان صدد و دنگی که استقلال یافته و تا حد ارزروم میشتافتند
سپاه ظفر پناه بود و مکرر افراجه اردهان و اخسقه را تاخت میکردند احوال شاه و یوسف پاشا و رومیان که در اخسقه بودند اختلال پذیرفت و الله
اتابک خان استغاثه بدرگاه سعادت دستگاه نموده استمداد کرد که بمعونت مخصوصان این دودمان ولایت از دست رفته را بعون
حضرت اعلی امراء اشرف اله تعلقی بوده قرار یافت که در تفصیل ترکم و فرستاده دو لوبی بوده که بکمک و همراهی او نامزد نمودند و در طول سن
رایات جلال متوجه شیروان شده بود و آن صورت صاحب عزت با اتفاق امرای قزلباش ملازمان قدیم آن سلسله نتیجه ...
کرلبت و بر سر شاه و یوسف پاشا رفته بر وی ظفر یافت و او را با کلیه و پنجاه نفر از رومیه گرفته قلعه اخسقه که معظم قلاع آن ولایت است بدست
آورده و اکثر محال آنجا بحیطه تسخیر و تصرف در آمد و تاریخ روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه ... گورکسان ناوه و اتابک مذکور در شماخی
مدرکاه جهان پناه آمده حقیقه این حال که به تیره شاهی اقبال بی زوال شاهی بظهور آمده بود عرض کردند امراء و قزلباش بیک تغیر حکومت خود رفته اتابک
خان که در آن وقت سیزده ساله بود با والده در سلطنت آن ولایه بود و چون بیکبیکی ارزروم این اخبار را بفرهاد پاشا که سردار روم شده بدفع آنها
مشغول شده بود اعلام نموده او بعد از دفع جلالیان چون یک تانانی را که سردار لشکر تاتار بود و بسلامت لشکر آنجا که گذشت
سردار و فرستاده بود با فرهاد پاشا و محمد پاشا که از میرزادهای گرجستان مسلمان بوده بودند مسلمان شده در میان رومیه ترغیب یافت

با بالنده پاشاهی رسیده بودند با اخسقه و فرستاده را ایشان را در او افزود عمل سبب عشر و الف با اخسقه آمده اتابک خان و والده
مقاومت آن گروه نیاورده بکوه گرجستان کارتیل نزد پسر خالش ... و والده اش نزد برادرزاده توقف نموده پسر او که درین
آتیبی بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین محمد صدر در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بجهه لوارصاب پسر سیمون خان
گفته بود زر ساغر انجه لیست آتش افروز کشتش زده در فرش صدر صنوبر رفت چون همه کشان برای آتش گوهر شمس رضوان برنخیز
طی آر و بیت بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاده در اول اقبال امرای شمس الدین ... و فرامرز و ... لشکر گرجی ... تاتار
خان و الا کارتیل بتاخت اخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند چون امشاله و الا ... دو هزار کس از جنگ ... و با شاه ولد محمد پاشا که برادر
او در آمده بود بدفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاده در این جانب میان آنکار ... و غارت ... کرده صورت نموده
لشکر لوارصاب خان در کوهای تنگ میان جنگ سر راه بر ایشان بسته از یکطرف قزلباش از یکطرف گرجیان ایشان را بمیان گرفته
پاشایان مردود که گرفتار گشته لشکریان که در آن تنگ بجائی نبودند و از هر طرف که میرفتند سر راه و کمین را بسته بودند و با قلعه دست از تخیله
در میان ایشان پراکنده شدند مصداق اللهم اشغل الظالمین بالظالمین گرجیان بجود مشغول گشته تا سواری مقصد نفری را بدست آورده
تیغ ملا کردند و بقیه السیف از رعایا و گرجی در بیشه ها پنهان گردیده بودند با ده و بسیاری سر مقتولان را با اخسقه رسانیده و پاشایان را
درگاه جهان پناه فرستادند و حسب الالتماس سلاطین گرجی فرهاد پاشا مورد بخشش گشته ولد محمد پاشا را با سایر سپاه بدیگر از بخیج
اقبال که در ولایت شیروان قرین حال اولیاء دولت بی زوال گردیده بجنگ کرده ذوالفقار خان است با والی طبرسران الاتصال
دارد و سر دوم آنجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان با عادل طبرسران منتظر بودند در مقام استرداد آن شدند
درین اوقات که ولایت شیروان محمد را استرداد ابا بی دولت قاهره گشت مردم طبرسران لطمع خام افتاده آن ناحیه را خیانت نموده
بتصرف حاکم نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آن سمت طبرسران تا آن ناحیه دشوار بود و بیای سوار جانب اشرف که همیشه دائمیه آن مرتفع گردد
صورت مزار جلوه گر است بنابر رعایت حزم و احتیاط اقتضاء آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب داده و محکم فضا سخا بنیاد و بعد
ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان با امرای عظام تا جمیع محدود طبرسران رفته در آن ناحیه قلعه در کمال متانت و استحکام کرده
نموده و ذخیره و یراق قلعه سرانجام نموده فوجی از غازیان و تفنگچیان بمحافظت او تعیین نمایند که دست مردم داغستان عموماً از آن
کوتاه باشد و طبقه قزلباش و شیروانیان با ستظهار مردم آن قلعه مرفه و آسوده حال آن ولایه تردد و آمدشد نموده از تعرض
داغستان مصون محفوظ باشند و ذوالفقار خان بر حسب فرمان متوجه آنجا شده و تخت کش محصوم خان والی طبرسران
فرستاده حقیقه حال مدعا اعلام کرده خاطرنشان نمود که اصلا از ترتیب این حصار مضرتی بشما نمیرسد بلکه نتیجه انواع فواید
والی طبرسران رضا بآن نداده بخیالات باطل و تصورات عاطل در مقام ممانعت در آمده در حینی که ذوالفقار خان بآنجا رفته جانب
قلعه تعیین و شروع در کار کرد و والی مذکور سواری و دو هزار سوار و پیاده جمع آورده روی بجانب ذوالفقار خان آورد او بنابر آنکه
طبرسران همیشه بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده ظاهراً نمودار مخالفت بکان درگاه میشمرد و از جانب اشرف بیکار ماموری
بود مکرر با رسولان فرستاده او را از خواست عاقبت دور ساخته این ممانعت را تخفیف نموده و حکمت بنیاد آنکه لشکر قزلباش

ور روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله جنود منصور درآمد و ذوالفقار خان نیز بالضروره ترتیب مقدمات جنگ پرداخته قدم در صف کارزار
نهاده چون از جانبین دست باستعمال آلة قتال بردند لشکر طهران تاب صدمه حمله جوانان سپاه منصور نیاورده در حمله اول سلک
جمعیة ایشان از هم فرو ریخته بطرفة العینی بیکبار نفرات طهرانیان را مرکب پای بیقراری رفت و اکثر طهرانیان هزیمت غنیمت دانسته
خود را از معرکه بیرون انداختند ذوالفقار خان چون نسیم فتح و ظفر احتشام وزید لشکریان را از قتل و کشش طهرانیان منع
در تعاقب هزیمتیان مبالغه نمود که بیم آن داشت که چون پای اسرا بشرف حضرت روی نمود مبادا ملایم طبع شهریاری نبوده
باشد مجملا بقیة السیف در جنگلها و بیغولها خزیده و جانی بسلامت بیرون بردند و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه تربت را داده
آذوقه و یراق سرانجام نموده محارسان تعیین کرده و مراجعت نموده شرح واقعه را بدرگاه عالم پناه عرض کرد و با آنکه معصوم خان پای
از دایره ادب بیرون نهاده بر سر قزلباش لشکر کشیده حضرت اعلی بنابر آنکه بکرم عمیم رقم عفو بر تقصیر آن کشیده بودند و بعضی از منتسبان
او در سلک خدمه سرادق سلطنت انتظام داشت الطاف خاطر سوزی از آن قضیه فرموده ذوالفقار خان را امر فرمودند که کسی
معتمد نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد او حسب الفرموده عمل نموده و الحال طهرانیان نیز از آن حرکت نادم شده در مقام
اعتذار درآمدند ذکر قتل امیرگونه خان والی حسب الفرمان قضا جریان با امرای روم و غارت گرجستان سابقا مذکور شد که
چل پاشا با جیوش تاتار باخسقه آمده امیرگونه خان از دست درازی طبقه تاتار احتیاط ورزیده جمعیت ایشان را در اخسقه که بسرحد چخور سعد
جوار دارد مناسب ندید حقیقت را بپایه سریر اعلی عرض کرد که پیشتر از آنکه از آن طایفه دست درازی بسرحد واقع شود در دفع ایشان
کوشیدن اولی است بنابران حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امرای آذربایجان با قورچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز
فرستاده شده با ایروان رفته لشکر رکاب امیرگونه خان تاتار را از اخسقه و حدود دار روم برداشته در دفع ایشان کوشیده
اولی است بنابران حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امرای آذربایجان با قورچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز رفته بودند
مخالفان تاخت و غارت آن ولایت و سوختن علفزارها و غلات دقیقه فرو گذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان را نیز مقرر شد که
که لیزداری قراسعید و قاجدن بیری بجنود قزلباش پیوسته در آن سفر همراه باشند و حسب الفرمان قضا جریان بر بود قاسم
از تبریز و محمد خان بنا را بنی قاجار از قراباغ با سایر امرای عظام و جلالیان مذکور از مراغه با ایروان جمع آمده لشکری عظیم ترتیب یافت
گشت و امیرگونه خان چند روز بضیافت امرای عظام و علارمان اردوگاه پرداخته بآئین شایسته متوجه اخسقه گشت و مخالفان
رومیه و تاتار قوت مقابله آن سپاه در حیز قدرت خود ندیده در قلعه اخسقه خزیده پای در دامن سلامت کشیدند و جیوش منصوره
بولایه گرجی درآمده آتش نهب و غارت در آن ولایه زدند و بسیاری از نسوان و صبیان گرجی را اسیر نموده از خبر استماع آن
امیرگونه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای دوشین جمعیت نموده خیال دستبرد دارند با لشکر ایروان جدا شده بالطلب
رفت و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته قرین ظفر و نصرت معاودت نموده از جمله اسیران آنچه لیاقت سرکار خاصه شریفه
داشت بر سبیل تحفه مصحوب علیخان نامی خواجه سرا بدرگاه جهان پناه فرستادند و شوکت و اقتدار سپاه قزلباش
در حدود ارز روم و آن ولایه شهرت تمام یافته ظهور یافت احدی از پاشایان و بیگلربیگیان رومیه قدرت مقابله و مقاتله با سپاه

منصور نیافته بیکبار بصدد الغمه جرأت و دلیری نتوانست شد کرد و امرای عظام کامیاب و در دست نظام نموده هر یک بمقر حکومت خود نشستند
ذکر توجه موکب اشرف بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان با فوجی از عساکر بصوب کردستان و وقوع جنگ
چون حضرت اعلی چند گاه در دار السلطنه اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداخته هوا روی بگرمی آورده هنگام توجه بییلاقات شد رایات
نصرت آیات بطغرای فیروزی و اقبال متوجه ییلاق فریدون شده چند روزی که ییلاق مذکوره مضرب خیام اقبال بود امرای عظام و ارکان
دولت را حکم شد که با اغرق و اردوی جمیع امراء از ییلاق باسکی بدرگزین آمده در چمن سلطانیه اقامت نمایند و خود با معدودی از غلامان و مقربان
و خاص چیان عنان سیاحی باصفهان آمده در چهار باغ عباس آباد باشان کرد در میانه شکوفه زمین بوده و آنحضرت مشکوی گرفته
اند و در آن اوقات خلایق گردیده از راه کاشان بدار المؤمنین قزوین رسیده تا چهل روز در دولتخانه مبارکه آنجا عشرت پیرا بودند
و در چمن کنار اردوی اغرق و امرای عظام حسب الفرموده در چمن سلطانیه بار ورود پوشیده حسین قلی سلطان خلفا در روم که بایلچیگری بروم
رفته بود بر سم رسالت آمده بوسیله امرای نامدار بعز عتبه بوسی درگاه فلک مقدار سرافرازی یافت عرایض و مکاتبات مراد پاشای وزیر
اعظم و ارکان دولت عثمانیه که بخدمت اشرف و ارکان دولت شاهی نوشته بودند مضامین خیر خواهانه صلاح اندیشانه در باب قطع ماده جنگ
و نزاع بقاعده که قبل از این بواسطه میمون خان کرجی اشعار نموده بودند در آن مسطور و مندرج بود بنظر رسانیده ما حصل عبارات
آنکه مرسل مکتوب توسط غیر با حضرت اعلی تکلم نموده ماده التفریق آنحضرت با رساله صحیح و نزاع و کیفیت آن که بچه قاعده ممکن است
و رضای خاطر اشرف جهت معلوم نموده معاودت نمایند و التماس نموده بودند که اگر فی الواقع آنحضرت مصلحت در این منظور دارند
راغب بصلح باشند چون در وقتی که محمد بیگ بایلچیگری آمده نامه و مکتوبی از جانب اشرف بحضرت خواندگار نوشته و در آن
هر کس که با وی الفت و دوستی داشته مکتوب مصادقه آمیز محبت طراز بحضرت پادشاه قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و استیلا از
از جانب عالیجاه بظهور آمده و ولایاتی که در زمان مرحوم سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان بحیطه تصرف و تسخیر آل
آل عثمان قرار گرفته قرنی بر آن گذشته بود بقهر و غلبه تسخیر فرموده و تو پخانه و یراق پادشاهی که در قلاع بود متصرف شده اند و در
چند سال چندین هزار نفس از سپاهی و رعیت روم در معرض تلف در آمده با ابطال عساکر قزلباش شده و در بصورت از جانب حضرت
خواندگار در صلح و زدن آئین فرمان روایان عالیقدر و مناسب رتبه سلطنت نیست و اگر از طرفین اهمال مقدمه منظور و ملحوظ داریم کشش
در میان باشد قطع مواد خصومت که موجب آسایش کافه اهل اسلام است در عهده تعویق بماند و مع ذلک بنظر سلاطین فرنگ
کردایم با اهل اسلام در قتال و جدال اند موجب کسر شوکت سپاه اسلام و شماتت و خوشحالی کفاره و ارباب کفر و ضلال میگردد و لهذا
فرمان روایان ممالک ستان که آرمیدگی عالم و رفاهیت عالمیان را بر مطالب عالیه ترجیح داده در راه عافیت و آسودگی برآیند
خلایق کشاده اند اگر حضرت شاه عالیجاه نیز باعث مقدمات مصالحه دوستی گشته دولتخواهان را راه گفتگو بدید می آید و خصوص
و اتفاق طرفین به بنقدر اظهار دوستی و وفاق و اتفاق تبدیل میابد حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش بر ترفیه حال خلایق و عباد
منظور و مقبول است جاووش مذکور را احترام فرموده رسبت اعزاز نوازش ممالک عالم ستان بحضرت آمیز جان فرموده بزبان قوم ملایمه
با ارکان دولت قیصریه پیغام کردند که چون چراغ دولت آن خانواده رفیعه بروغن عز و جاه و دوستی ما بسعادت خدمت حرمین

محمد حسین زاد اعماله الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف شده و چون در رتبه گرامی بین السلاطین معزز و ممتاز لاجرم بر جمیع اهل اسلام معونت ایشان لازم و متحتم
است خاصه [illegible] که اعلام شده سلطان مراد خان اشهار [illegible] نموده [illegible] بسببی بعض عهده جهان [illegible] رضوان مکان که به تقیید
[illegible] معلوم [illegible] باشد بود و [illegible] بعضی از ممالک محروسه [illegible] مشرف شده بود اکنون که [illegible] بفضل الهی [illegible]
و چشود در کار حضرت خواند کار [illegible] مملکت محروسه [illegible] در مقام الفت و دوستی باشد [illegible] مسلمین [illegible]
گذشته از مسلک محبت و اتحاد عدول نخواهیم جست چه بهتر این که در میانه پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی مسلوک بوده
محمد وبعد از [illegible] کرده و قرار یافت که حسب الالتماس [illegible] مراد پاشا وزیر اعظم و سایر سعادتمندان [illegible]
این امر خیر انجام شده [illegible] نامه دوستانه در قلم آورده ابواب مصادقه و اتحاد مفتوح کرده شرح [illegible]
ایلچی [illegible] با سال آینده [illegible] خواهد شد ان شاء الله تعالی با جمله چند روزی که [illegible] سلطانیه محل [illegible]
معلی گردید موکب همایون بجانب آذربایجان [illegible] از [illegible] طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا [illegible]
دار الارشاد اردبیل نهضت فرموده [illegible] سعادت عظمی [illegible] چند روزی [illegible] دار الارشاد [illegible] مراد [illegible] اقبال
از آنجا عزم زیارت تربت قطب العارفین شیخ زاهد گیلانی نموده متوجه آن صوب گشته و بعد از وصول بآن [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز آمده از آنجا [illegible] اردبیل [illegible] نهضت فرموده قشلاق همایون در [illegible]
قرار یافت از سوانح غریبه [illegible] سال [illegible] واقعه عجیب [illegible] بظهور آمد چون حضرت اعلی [illegible] بر کرم [illegible] نشاط شکار [illegible]
و بکار [illegible] از خاص [illegible] مقربان [illegible] شکار نموده بدان شغل [illegible] خاطر انور [illegible] که [illegible]
[illegible] دار الارشاد اردبیل [illegible] انکار [illegible] رسیده بود که یکی از [illegible] خود را [illegible] شاه [illegible]
[illegible] از ابوالفضولان [illegible] سرگشتگان [illegible] بوده [illegible] شکار [illegible] گرفته [illegible] که در کوه
کناری واقع شده و مردم آنجا آنحضرت را [illegible] در منزل که [illegible] فرود آمده [illegible]
هر کدام [illegible] مقربان [illegible] زبان [illegible] که [illegible] خطاب میکرد [illegible]
صادق العقیده آن [illegible] نشاط [illegible] در مقام [illegible]
و جان فشانی [illegible] مردم [illegible] رکاب [illegible] جمع آمده [illegible]
وانکار میکردند [illegible] مغلوب [illegible] و در انجا [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] اما از خود [illegible] غلامان خاصه شریفه که در [illegible] یوسف بیک [illegible]
با چند نفر [illegible] و آورده [illegible] ایشان [illegible] آن [illegible] سواری [illegible] رسیده
[illegible] آن ابوالفضولان [illegible] ایشان [illegible] گرفته [illegible] شده بودند فرار نموده خود را
از شعب جبال [illegible] غلامان [illegible] که خود را [illegible] نام نهاده بود با یکدو نفر [illegible] بدست آورده در همان چند روز
همیون بدان حدود رسید بنظر انور در آوردند و چون [illegible] کاران که چنین امر خطیر [illegible] عبرت دیگر شده

باران [illegible] از [illegible] امور [illegible] بود [illegible] سبحان الله آدمی [illegible]
مصدر [illegible] اعمال [illegible] که مخاطره [illegible] گردند [illegible] اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [illegible]
شده [illegible] ابوالفضولان [illegible] دار الارشاد اردبیل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حسب الالتماس [illegible] سعادت [illegible] مشرف گردید [illegible]
حضرت قطب العارفین [illegible] همراه بود [illegible] شیروان رفت [illegible]
امرا و [illegible] بجانب کردستان [illegible] جرم [illegible] امیر دیوان حاکم [illegible]
[illegible] از افواج قاهره [illegible] کردستان واقع است [illegible]
[illegible] که از امرای معتبر [illegible] صاحب [illegible] پاشا [illegible] سلوک کرده [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] کردستان [illegible]
[illegible] در خانه محمد پاشا [illegible] سرای میرخان [illegible]
[illegible] محمد پاشا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اموال [illegible] حقیقت حال [illegible]
[illegible] مخالفت و عصیان امیرخان برادوست که در ایام [illegible] دار الارشاد اردبیل [illegible]
[illegible] محمد پاشا خلاف [illegible] ابواب مخالفت و عصیان [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] اصلاح و فساد [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] از [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] امرا و [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] افواج قاهره [illegible] اکنون [illegible] مخالفت عصیان امیرخان [illegible]
[illegible] حسب الامر [illegible] مشاهده نموده بود [illegible]
نموده [illegible] الملک المعین **ذکر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست و رفتن عماد الدوله بجانب اردوی محاصره قلعه دمدم و فتح قلعه** مذکور
شرح احوال امیرخان [illegible] برادوست [illegible] امیرخان [illegible]
برادوست [illegible] در زمان حضرت شاه جنت مکان [illegible] طبقه [illegible] ملازمان [illegible]
[illegible] بود و آنحضرت [illegible] بعد از فوت حضرت شاه
جنت مکان [illegible] ملک [illegible] عشایر اکراد [illegible] شده [illegible] شاه
محمد بیک [illegible] امیرزاده برادوست [illegible] برادوست بود امیرخان [illegible]

هرچند کاه و عمارت یکی از اکراد می نمود مرقی عازم عمر بیک حاکم بهران بود و در معرکه جنگ که عمر بیک را با خصما دست داد یکدست امیرخان
از بند بازو قطع شده و با میر بیک جولاق مشهور گشت در سالی که طنطنه رایات جهانگشای [illegible] در آذربایجان طبل آوازه یافته
متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود مشار الیه به آستان اقبال آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرده حضرت اعلی او را منظور نظر التفات
گردانیده امارت قبیله برادوست و الکاء ارکور و مرکور را باو عنایت فرمودند و او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته او الکاء اردوی [illegible]
از توابع اورمیه با بحالت و در زمان شاه جنت مکان [illegible] یکی از امرای قزلباش بود علاوه الکاء قدیمی او نمودند و [illegible]
استادان زرگر صورت دستی از طلا باهتمام یکجهتی او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین ترصیع و تزیین داده بر بازوی او بستند و بلقب [illegible]
وقوع شناسی توجه تام در تربیت او مبذول داشتند و او چندگاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده عمارت صبیه [illegible] شاهی
شاهنشاهی بی نمود بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات شاهانه روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر بنای
داوران برتری یافت و چند الکا و ولایت از امیران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده تصرف نمود و در میانه حکام کردستان بعلو
و کثرت سپاه و جند آوازه گردید و بسیاری از میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت می سپردند
و به نتیجه در اندک روزی بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته در هنگامی که جغال اغلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حوالی تبریز
مصاف واقع شد با وجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام جغال اغلی که اردوی ظفر قرین بفتح و فیروزی
در ولایت سلماس اقامت داشت چاپار بسر او آمده نوازش یافت و از شمول عاطفه و ترحم که نموده بود [illegible] خدمتی و تقاعد از
آمدن چنین مصاف اغماض نموده بنابر اطمینان خاطر او تالیف قلوب سایر امرا و اکراد که وحشی صفتان طوایف ایشانند [illegible]
بهانه خدمتی رخش الکا روانه و او ظاهرا خود را از جمله فدویان شمرده باطنا متعصب مذهب [illegible] نفس با امرای قزلباش آن سر
عناد در زنده و سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه رای نفاق آلودش بتعمیر قلعه [illegible]
باعث ارکان دولت قاهره عذر کرد که قلعه قدیمی اردوی با انهدام دارد و اصلاح قلعه قابل تعمیر [illegible] و اعتماد در ایام [illegible] بنده را احصاری
مال محافظ اهل و عیال و شر مخالفان توان نمود لازم است اگر حضرت همیون باشد چهار دیواری در محل مناسب اردوی بر بالای کوهی
رفیع که داخل الکای است طرح قلعه انداخته باتمام رساند حضرت اعلی نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده اردوی
کوه رفیع طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد و در میانه اکراد مشهور است که قبل از ظهور اسلام در زمان اکاسره در همان مکان قلعه بود
که بقلعه دمدم اشتهار داشته و بمقتضای [illegible] زمان منهدم گشته پیربوداق خان امیرالامرای تبریز که در باب او [illegible] بکار آمده بود
نفاق آلود امیرخان آثار عصیان مشاهده می نمود معروض درگاه عالم پناه گردانید که امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای
و عصیان در سر دارد و بدین سبب قلعه رفیع بنیاد اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع روزی او را بکار آید و این غلام قلعه ساختن
صلاح دولت روزافزون نمیداند حکم اشرف نفاذ پیوست که چون امیرالامرا این مرحمت کس فرستاده او را منع نماید پیربوداق خان [illegible]
[illegible] نزد او فرستاده اعلام کرد که او در سلک امرای عظام شاهی منسلک و تربیت کرده آنحضرت است دعوی اخلاص و بندگی می نماید
حضرت شاه او را در این دعوی مصدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن او [illegible] بدگویان گشوده میشود اگر سبب قلعه ساختن

هم حضرت و آسیب مخالفان رومیه است هرگاه در میان [illegible] بولایت آینده تا قلاع معتبره تبریز و ایروان در میان باشد [illegible] این قسم قلاع
نتوان اندیشید و اگر [illegible] از امرا و اکراد داشته باشند هرگاه در عارضه پیش آید غلامان شاهی که [illegible] بسرحد مامور بودند در دفع آن
عارضه هیچگونه اهمال و اغفال نورزیم [illegible] او را امان حصار قدیمی اردوی که چند روزی محافظت خود و اهل و عشیرت برادوست تواند نمود کافی
است اولی آنست که ترک قلعه ساختن کرده زبان بدگویان را بر خود دراز نگرداند و این نصیحت دوستانه را که متضمن مصلحت دولت است بسمع رضا
اصغا نموده خود را متهم بزمره نفاق و عصیان نسازد و این نصیحت مشفقانه بود زیرا که باستظهار آن قلعه ارتکاب امور ناهموار گشته عاقبت
حال او بوبال و نکال کشیده رسید باو آنچه رسید القصه امیرخان اصلا گوش بدین سخنان نکرده و آدم پیربوداق خان را اکراد او برادوست بقتل
آوردند و آن قلعه در کمال استحکام بر ترتیب داده آذوقه و یراق قلعه کشیده از الکاء اردوی بانجا نقل کرده و [illegible] استحکام قلعه و
سرانجام اسباب قلعه داری میکوشید و فی الحقیقه جهت خود اسباب ادبار سرانجام میداد و باعمالی که منافی اخلاص و یکجهتی بود اقدام نموده
خان ابدال برادر شیخ حیدر مکری که با حضرت [illegible] بود و از هم عساکر منصوره [illegible] هم [illegible] و سامان
[illegible] امان خود پناه بآن آورده و امیرخان او را در قلعه جای داده و امین و جلیس خود گردانیده رعایت می نمود
و [illegible] خود باعراض اخلاص آمیز به درگاه عالم پناه فرستاده اظهار [illegible] و دیگر [illegible] که جماعت جلالیه [illegible]
نموده فوجی از افواج قاهره برای [illegible] ایشان مامور گشته پیربوداق خان را سرکرده نموده بودند امیرخان خبر شنیده با ارکان دولت قاهره اعلام
کرد که میانه من و پیربوداق خان غبار نقاری ارتفاع یافته در باره من سخنان غرض آلود معروض میدارد و رفاقت من با لشکری که او سرکرده
باشد متعذر و دشوار است لهذا متوقع استمالت نامه باسم او در قسم آمده تا بر آنکه چاپاره خان جوئی او پیربوداق خان را برطرف کرده [illegible]
از امرای عراق و [illegible] خوش سلوک [illegible] است تعیین فرمودیم و مع هذا اگر [illegible] موانع [illegible] خود رفاقت نتواند کرد [illegible]
با معدودی [illegible] خود را با دولت [illegible] همراه خواهد کرد [illegible] امرا و حکام اکراد خاطر گشته [illegible] و اهل [illegible]
امیرخان با انهمه عنایات و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و عصیان اصرار نمود و [illegible]
و امرای عظام قزلباش و مرافقه [illegible] پاشا و جلالیان [illegible] گشته عازم خدمت مرجوعه شدند امیرخان از اخبار نموده اعلام کرد که [illegible]
[illegible] گشته عمل نموده اگر خود رفاقت میباید کار سازی سفر کرده آماده همراهی باشد و اگر خود نتواند جمعی مردم کارآمدنی سر براه نموده
معلوم کرد از نیک و بد کردستان آگاه بوده شایستگی مشاوره و محاوره داشته باشند آماده سازد که همراه بوده چرخچی لشکر ظفر قرین
بوده باشند امیرخان عذری چند در نیامدن خود گفته بود خلاصه معذرتها آنکه طایفه جلالیه با مردم خود [illegible] اعتدال [illegible] اعتماد
امرای عظام قزلباش [illegible] مامور [illegible] آن نیست که با لشکری که هشت [illegible] هزار جلالیه در میان باشد همراهی نمایم ایشان از [illegible]
که صلاح [illegible] باشد روانه شوند که من جمعی را [illegible] خواهم فرستاد و امرای عظام این [illegible] و سرکشی او را [illegible]
و صلاح دولت در آن دیدند که چون عبور ایشان از الکاء او واقع میشود و بهر طریق که ممکن باشد او را همراه برند و رام [illegible] هر گاه [illegible]
باشد بان درگاه شاهی چنین پیش آمده همراه رود و اگر دیگری چه توقع توان داشت و چه هم [illegible] توان برد بنابر این سخنان [illegible]
القا نموده اعلام کردند که چون یکدو شب محل نزول رعایا او خواهد بود [illegible] باشد که در زمان حضور با یکدیگر [illegible] نموده [illegible]

او باشد محل بنا نهم امیرخان اصلا بر اسید و پیغام حسن خان و امرا التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود و روزی که مقدمه لشکر
الکاء او رسید فوجی از اکراد دیر اد دست با اسلحه و یراق جنگ در برابر آمده و با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز محاربه کردند و
دو نفر جلالی کشته شده چند کس را میانه زخمدار شده و حسن خان و امرا از نیو اقعه آگاه گشته پیش رفتها را بازگردانیده از جنگ
و جدال منع کردند و بسم فرنجی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند اکراد از قلعه در آمده توپ و تفنگ بیکار می انداختند حسن
خان بار دیگر معتمدی نزد او فرستاده از سبب آن حرکت نامنجار پرسید و هر چند از طرفین گفتگوی موافقت و دوستی در میان
او صدا بی نامعقول گفته ابواب آشنائی مسدود ساخته اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده و هر کس از قزلباش و جلالیان که بنجه
آوردن مایحتاج بمواضع تردد می نمودند دچار میشدند بقتل و غارت میکردند و مکرر این صورت یافته رفته رفته بمن انجا بنی خصوصی
... ارزبار و برفته محمد پاشا نیز بطلب خون جلالیان در مقام انتقام درآمده و مردم او جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از اطراف
تیر و بارانقه پیش آمده جمعی از طرفین مقتول و زخمداری گشته تا کار از زدو خورد اکدشته فیما بین جنگ و جدال قایم شد و جمعی از جلالیان
که از محمد پاشا خایف و نارانتی بودند خصوصا محمد بیک برادر طویلع اتباع و تنفود نفر روی گردان شده نزد امیرخان رفته ...
چهار صد نفر ملازمت او اختیار نمودند و از منعی علاوه ظهور عصیان و کدورت محمد پاشا گردیده نیران خصومت اشتعال پذیرفت ...
و بنان قضا تصیران که عموما ارباب کل ... اکراد و عز وصد و ربا بعد بودیا الکاء و ولایة متعلقه و را متصرف شدند حسن خان با ...
دران منزل توقف نموده حقایق حالات بپایه سریر اعلی عرض کرد و چون مقدمات مذکور در حین اقامت دار الارشاد اردبیل منیر ...
پرتو ظهور انداخت بنحوی که سبق ذکر یافت عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیک روانه الصوب نمودند که بدیده بصیرت نظر ...
آن سرحد انداخته اکراد از اطوار امیرخان را بحد اخلاص استحکام نموده و نشاد دولت روز افزون داشته باشد و او را بشمول اشفاق شاهی
کردانیده خاطر دغدغه آلود او را از وقوع امور ... اعتبار روی داده باشد اطمینان داده او را بر تو سحاب بیرون آورده و جماعت ...
را از پای قلعه او کوچانیده در هر جا صلاح داند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنج هزار تومان نقد رایج شاهی از خزانه
معموره همراه او کردند که بمدد خرج جلالیان و اگر مهم او اصلاح پذیر نبوده در مقام خلاف راسخ بوده باشد آتش طغیان او را با
... و نار سپه فرونشانده او الکا و او را بجلالیان قسمت نماید که در آنجا اقامت نمود همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف
دارد

ذکر توجه اعتماد الدوله حاتم بیک بجانب قلعه دمدم تبریز و محاصره قلعه دمدم و سوانح آن ایام

سخن پرداز قلم دیباچه صحایف اخبار
را بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از دار الارشاد اردبیل متوجه خدمت گشته
به تبریز آمد با پیر بوداق خان حاکم تبریز برخوردار بیک امیش قورچی باشی و تفنگچیان و توپچیان اصفهانیه و خراسانی و تبریزی ...
که بمرافقت مامور بودند روانه مقصد گشته و دو هزار نفر از جلالیان که از آناغت و اجه اردوان باز گشته بودند همراه ...
و در سلماس امیرخان ولد غازی بیک کرد حاکم آنجا و اولیا بیک ولد کور سیف الدین حاکم ارل و صوماي که از صف کرد ...
هیون اعلی بودند ملحق گشته بتاریخ روز سه شنبه شهر شعبان داخل ولایة ارومی شدند حسن خان و ولد محمد پاشا و امرا عظام
رفیق ایشان استقبال کرده بملاقات فایز گشته و مکان مناسب اختیار نموده نزول کردند روز دیگر جناب اعتماد الدوله

ملازم معتمد را باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از ابلاغ دوستانه خیرخواهانه تکلیف کرد
که در حریم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده جانب اعتماد الدوله او را اطلاع یابد و بمقتضی خیر اندیشی و دفع شر و فساد خاطر رسیده او را الزام ...
امیرخان قبول آن معنی نموده از قلعه پایان آمده و جناب دستوری نیز با چند نفر بوعده گاه رفته با یکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخنان
بمیان آوردند امیرخان از مکر و حیله ظاهر خود را ابتهاج و امتزاج و البسة آراسته چنان نمود که از اطوار نامنجار جلالیان و عدم وثوق اعتماد
بر مخالفت و حمایة حسن خان توهم نموده باین حصار دیوار تحصن نموده و محمد پاشا طمع در الکاء من کرده مرا بدنام مخالفت حضرت
شاه عالم پناه کرد و اکنون ملتمس آنست که خدام والامقام متکفل عفو تقصیرات من در خدمت اشرف شده در این زمستان مرا مجال
گذارند که از پسران خود یکی را با پیشکش لایق در مرافقت عالی درگاه عالم پناه فرستم و در ایام بهار که رایات نصرت آیات شاهی بجانب
ییلاق در حرکت آید خود بسعادت آستان بوسی مشرف گردم جناب اعتماد الدوله تکفل مهمات و قبول ملتمسات او کرده بشرطی
که بمواعید خود وفا کند و چون عصیان و قلعه داری او مشهور و اشتهار یافته باطن خود را بعنوان ظاهر ...
پرداخته با جمعی از حشم پی در پی بیرون آمده با امرای عظام قزلباش ملاقات آمیزش نماید بکرور ملاقات اعتماد الدوله
بوده روز دیگر اعتماد الدوله و امرا بقلعه رفته مهمان او باشند و از جانبین بلوازم رسوم و عادات دوستانه پرداختند که آوازه
مخالفت او بدستور مخالفت در سرحدها اشتهار یافته بود فیما بین بدین قاعده قرار یافته وعده آمدن قرار داد و جناب دستوری
بمجلس عالی آراسته امرا عظام قزلباش اطلب داشت و چون امیرخان از جهت محمد پاشا و جلالیان تحاشی می نمود قرار یافت که احدی از آن
طایفه در این مجلس حاضر نبوده باشد روز موعود هر چند انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طسوجی را فرستاده ...
کرد مثل الوعد ... منتظر بن بعد از گفتگوی بسیار که میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفته که ریش سفیدان برادر و دست ...
رفقه امرا قزلباش جلالیان ... شده و اعتماد بر حمایت اعتماد الدوله که مرد نا جنگی از اهل قلعه ندارند و مانع آمدن من شده ...
مجال که جان خود بدست شما نهند هم هر گاه صلاح دانسته باشم پسر خود را با پیشکش بدرگاه معلی خواهم فرستاد و اگر نوع دیگر بخاطر ایشان
رسد در این حصار ... و جز قلعه داری چاره ندارم القصه خبث باطن او ظاهر گشته مشخص شد که گفتگوهای او محض چاپلوسی و حیله
اندوزی بوده و بمتانت و استحکام قلعه مغرور گشته سلوک طریق عناد و ادبار اختیار نموده است عالیجناب اعتماد الدوله با امرای
عظام در مهم امیرخان مشورت نموده این قدر را مصلحت دیده اما در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب حال و صلاح دولت قاهره ...
چه آمدن وزیر اعظم و معتمدان حضرت دولت ابد پیوند بر سر شاهی بپای قلعه و بی نیل مقصود باز گشتن متضمن مفاسد عظیمه بود بنا برین خاطر ...
گشتن بمحاصره و قلعه گیری پیش از کرفته حقایق حال بپایه سریر اعلی عرض کرده شروع در سر انجام اسباب قلعه گیری کردند و در صدد
داستان عذر اعمال ... خواسته استغفاری شده بود که کما هی حالات این سفر را مشروحا در سلک تحریر در می آورد لهذا لازم
دید که اول شمه از صفت قلعه دمدم و ... احوال نگاشته ... گردانیده شروع در مطلب نماید ... قلعه مذکور
بر بالای کوه بلندی از سنگ ... طولانی که عرض واقع شده که سطح آن ... است و در دو طرف آن که جنوبی و شمالی است ...
دره عمیق است که از پایین بالا جز بنردبان خیال شوان رفت ... ارتفاع محتاج بحصار نبوده حصار نکرده اند و در دو طرف دیگر

عرض قلعه است شرقی آن در جنوبی است که بجبال اتصال دارد حصاری مرتفع مضبوط مع برج عالی ساخته مکید روانع دارد و غربی آن نیز
نزدیکتر است دری بر حصار ترتیب داده بکیدروازه در جانب جنوبی حصار دوم قرار داده‌اند که از دروازه تا روی زمین راهی است
در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یکسواره از انجا بغایت دشوار است و سپاه پیش بردن جز دو طرف که شرقی و غربی باشد میسر
نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا بکمتر پرتاب سنگ یک لخت است که از نقب زدن و حفر کندن مصئون
و در منتهای آن بر روی سنگ و کنار دره از خوف حفر و نقب ما نقب‌چیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نموده اند
که فی الحقیقة آن هم قلعه ایست که باصل قلعه اتصال دارد و تا آن برج بدست در نیاید محال است که سپاه در پای قلعه توان
و آب قلعه از حوض بزرگی است که از آب باران پر میشود اما در میان دره جانب شمالی حریم قلعه چشمه ایست که آب قلیلی دارد و امیر خان
بر سر آن حوضی فراخور آب ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و دیگر در شرب خاص اهل قلعه را کفایت میکند بر روی
حوض گنبدی ساخته اند و پشت آنرا با زمین هموار کرده اند که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان است و آنرا سولق می گویند
و بجهة محافظه حوض خانه و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه ساخته شده که هرچه در تابستان و شدت گرما از بیخ
آب شود در آن حوض جمع آید و در هنگام قلت آب و شدت گرما بکار آید و این بجهة از اسه قلعچه [illegible] انداز و تفنگ
مقرر گذاشته بکمال استحکام داده اند و آنرا اوزلق و فا[illegible]لق نیز میگویند و راه آن بجستو سولق به بیرونیان مخفی است
مجملاً قلعه مذکور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل کریم پانین و یکی سولق و یکی اوزلق و یکی برج بزرگ بیرون دروازه و برجه که مذکور شد
هر پنج در کمال استحکام که بنگ تیز گام اوهام راه عبور در سوره جه راه اجلال مرور بر اسمان در نظر نشیروان حوادث [illegible]
جنها در جناب دستوری بوفور دانش تکیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود کرده کمند همت بر کنگره تسخیر آن قلاع انداخته
بتدبیر امور قلعه گیری و سرانجام اسباب آن کار مشغول گردید در این اثنا موازی پانصد نفر مازندرانی از اراد و دوی [illegible]
باتفاق صفرقلی بیک یوزباشی و قورچیان چگنی کومک رسیده گنجعلی خان نیز که در تبریز بود با قشون آراسته متوجه
گردید حسن خان و امرا رفیق او با تفنگچیان اصفهانی و میر فتاح سرکرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب
کو قلعه با مین است که بحسن اهتمام و کار [illegible] بر بوداق خان و تابینان و تفنگچیان خراسانی باتفاق قرار گرفت مراد خان سلطان چگنی
بطرف شمال که برابر قلعچه سولق است و حنبل سلطان سیل سپور را با محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجان بطرف
جنوبی قلعه اوزلق فرستادند و محافظه دروازه طرف مذکور را العبد گنجعلی خان نمودند تفنگچیان مازندرانی با صفرقلی بیک
و قورچیان چگنی بطرف شمال که برابر قلعچه سولق است مأمور شدند مرتضی بیک [illegible] اعلی توپخانه مقرر شد که دو توپ
بزرگ و یک بالیمز ترتیب دهند و قپان سلطان بکدیلر کاری توپ و خدمات توپخانه تعیین شد و عجالة الوقت توپ
کوچکی که در قلعه گوگو جیلق موجود بود از راه دریا باشتی آورده در سپه حسن خان برابر برج خارج قلعه نصب کردند مجملاً
در خلال این حال بیماری و ضعف قلب طاری گشته از این خدمات معاف بود اما جمیع جهات [illegible] طرف تعیین نمود
و مبلغ چهار تومان زر شاهی عباسی که بجهة مدد خرج جهانلیان آورده بودند میانه آن طبقه فراخور حال قسمت شد و جهة هر جماعت

قشلاق

قشلاق تعیین یافت و عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر سر کار خود رفتند امیر خان از این حالات
خبر یافته در رشتۀ اضطراب افتاد و کس بکرستان فرستاده بظهور انقیاد و بحنان ملایم کرد که بدفع الوقت شر این جماعت را از خود دور گرداند
چون مکرر اکراد و فقه [illegible] بظهور یافته بود بحنان دروی اعتماد و بموقع قبول یاد نیافت لاجرم او نیز در مدافعه و قلعه داری کوشیدن
گرفت چند نفر از مردمان [illegible] برادر و دست خود را از قلعه انداخته شاهسیون شدند مردم ایشان و هر کس دیگر از قلعه می آید بتحقیق
اللفظ می گفتند که مردم قلعه از قلت آب در عذاب اند زیرا که در این وقت از خشکسالی قلت باران ندکی آب حوض بسیار کم شده
و آنچه مانده متعفن است بهم رسیده بجهار پایان میدهند و مدار شرب محصوران آب سولق است که از هر طرف تحت [illegible]
قسمت میشود و هرگاه سولق بدست آید بجز استیمان و قلعه سپردن چاره ندارند و نقب زدن و تسخیر آن بسهولت میسر است
و چون در نظر عقل پسندیده مینمود و استیمان از جنبه جدال و خون ریختن بهتر از بیش اقرب بود و همت مصروف این
امر داشته استادان چاهجو آورده شروع در نقب زدن کردند و حسن خان و امرا و رفیق او از اطراف شرقی سیبها
و مورچلها قسمت کردند که تا زمین خاک باشد بحفر چر برانند و چون بسنگ رسند سیبها ساخته در [illegible] طرف چند [illegible]
از راه دو در آورده سپه را پیش بکشند و کوچه کوچه سرپوشیده ترتیب داده بدین و تیره پیش نشده و بر بوداق خان نیز از
طرف غربی که سر بالا و هموار است [illegible] بدین مشبوه عمل نموده جماعت اکراد از شصت تا بحر بر سر سپه آمده جنگهای
عظیم میکردند و دمبدم از سهام و سنگ بر اکراد [illegible] اجل یکوبش غازیان میرسید و گلوله تفنگ گرگ آسا بر سر غازیان
سپه چهار پایه دو سه مرتبه در [illegible] رسر مورچلها ریخته جنگهای نمایان نمودند و [illegible] تیر و بانی [illegible] میکردند و غازیان
با پای ثبات استوار داشته در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی زخمدار و مقتول میشدند [illegible] بسبب [illegible]
مصوعه ریخته بعد از محاربه بسیار اکراد هجوم آورده در رخنه در سپه کردند که داخل شوند ضرب مردانگی و جانفشانی
دران معرکه از صوفیان صدور یافت و چند نفر در رخنه آن رخنه ایستادگی کشته [illegible] اکراد را مجال دخول نداده
و هر کدام کشته شد سر کرده دیگر بجای او ایستاده و دران روز همگی از اهل سپه دانچه بظهور آمده و اکراد کاری نساخته
بقلعه بازگشته شدند و در این جنگ از غازیان [illegible] نفر مقتول و ده پانزده نفر زخمدار شدند و از اکراد [illegible]
نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدار گردیدند و در سپه حسن خان توپ کوچکی که ببرج بزرگ بسته بودند بعد از بیست روز
بلکه بیکماه اندک رخنه در دیوار آن شده هنوز چنان نشده بود که صعود توان نمود چون سده راه قلعه بود و حسن خان مبادا
گروه یکبود در صلاح و مشورت اعتماد الدوله آخر روز بر ان برج یورش نمود دوازده نفر از یکه جوانان دلیر سعی تمام
خود را به پای [illegible] انداختند و تا دیوار [illegible] نفر از مردم او که بالا رسیدند و چند نفر زخم تفنگ خورده [illegible] غلطیدند و دیگر از
[illegible] رسیده کسی اراده صعود نکرد و بالا رفتها تیر خورده [illegible] انداختند و تا دویست نفر از مردم او که پای برج رسیده
بودند در هم انجا توقف نموده شروع در کندن دیوار کردند و تا نصف شب [illegible] جنگ و جدال بود و دران
اکراد هجوم نموده غافل از پس غازیان در آمده [illegible] جنگ [illegible] از بالای برج و قلعه گلوله تفنگ بر آن

بنابران مددی بغازیان نرسید و غازیان دست از کار وا مانده باز گردیدند و جوانان دلیر و مردم کار آمدنی درین یورش ضایع
و زخمدار شدند و حسن خان ازان جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان خاطر گردیده چون امری واقع شده بود عالیجناب دستور
تسلی بخش خاطر او گردیده چه در عالم سپاهیگری و تسخیر قلعه پی اینها نمی شود و بعد از چندروزی که جاسحویان این کار کردند از زیر زمین
پی بسر چشمه نمی بردند و متحیر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالضروره هرچند قدم که پیش میبردند سوراخی ببالا کرده علامتی
نصب میکردند که معلوم شود که نقب بکجا رسیده و بدین جهت اکراد از آثار و علامات قضیه سولوق خبردار شدند و [illegible]
آب چناب و چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و هر شب بر سر نقب ریخته با نقبچیان [illegible]
و سفرقلی بیک و نورجهان چکنی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ [illegible] سوراخهای عظیم میکردند و [illegible]
آن سوراخ که فاش شده و جاسحویان فرصت کار نمی یافتند و تا سه ماه که رمضان و شوال و ذیقعده بود بدین وتیره روز [illegible]
میشد و دو سه مرتبه خلق کثیری غیر سپاهی و عورات و اطفال مرتب به هزار نفس از قلعه بیرون کردند و آن جماعت العطش
گویان خود را بیتابانه بآب میرسانیدند و محصوران آن چشمه را آب جوئی انگاشته فدائی وار در محافظه سولوق میکوشیدند
و از هر طرف سعی بوقوع رسیده [illegible] در بین سه ماه پی بسر چشمه برده نشد و چون آب جوئی پنهان بود جناب دستور
[illegible] دیگر بخاطر آورده قرار دادند که از روی زمین سیبه بر بالای گنبد آورده سولوق را سوراخ کنند و توپ بزرگ
و بالیمیزها که ریخته شده بود بر دیوار [illegible] و آب بسته آنرا فرود آورند که روی آن گشوده گشته اکراد بسولوق
آمد و شد نتوانند نمود و نقب نیز بدستور از زیر زمین در کار باشد تا [illegible] حسب الفرموده عمل نموده و مقرر شد که امرای عظام
میرصوفی و میر باز و یکه و میر مقدم دست از سیبهای خود باز داشته بر سر سولوق سیبه آورند و حسن خان و آقایان
معتمد و ملازمان بر سر سیبه خود که گذشته خود سرکاری امرای مذکور هم نموده باشند و میر بوداق خان نیز [illegible] که از
طرف سیبه خود یک سیبه از میان دره بر سر سولوق آورد و امرا حسب الفرموده شروع در آن نمودند و اعتماد الدوله از غایت
اهتمامی که در لوازم قلعه گیری داشت از محل اقامه خود بتوپخانه آمده [illegible] یک شبانروز در توپخانه بسر برده از صبح تا شام
باندا ختن توپ و محافظه سیبها توجه می نمودند و شب هر خدمتی که بهر یک از امرا رجوع میشد [illegible] تحقیق و تفتیش
آن کرده اگر تقصیری رفته بود صاحب تقصیر مورد خطاب و عتاب میشد اضطراب جماعت اکراد از ظهور این حال ازدیاد پذیرفته
بهمان [illegible] که از شب میگذشت جوانان جلد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سولوق جنگ انداخته داد دلاوری میدادند و از این
طرف مشاعل افروخته در روشنی مشعل تفنگچیان بمدافعه کردان مپرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشتند
در کمر کوه مغاره بود [illegible] بر بام سولوق از زیر مغاره نقبی میزدند که بمغاره در آمده بر سر سیبها سولوق ریخته غازیان را
پراکنده ساخته همیشه مانع آن کار میشده باشند بعد از اطلاع امرای عظام صلاح دیدند که پیش دستی نموده مغاره را متصرف نمودند
و تا تسخیر سولوق نگاه دارند و [illegible] نفر یکه جوانان سرگذشته قزلباش و تفنگچی متقبل این خدمت شده در اول روز که
بلند شده بود این دلاوران سرگذشته از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده خود را در مغاره انداختند و از قلعه

ریخته زیاده از یک کس بدان درون نتوانست آمد اما چون شب در آمده بود لباس سیاهی پوشیده امرای عظام تا نصف شب بر سر سیبها [illegible]
محافظه نمودند و بعد از نصف شب اکراد دو جوقه بیرون آمده یک جوقه از طرف بالا بر سر سیبه آمده با محافظان سیبه جنگ در پیوستند
مردم را بجنگ مشغول گردانیدند و جوقه دیگر از زیر مغاره سر بر آورده با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران تا گلوله و تیر داشتند جنگ کرده
مغاره را از دست ندادند بعد از اتمام یراق [illegible] نفر از ایشان ضایع شده [illegible] رسیده بود که کردان بمغاره در آمده [illegible]
لاعلاج [illegible] نفر که مانده بودند دست از شمشیر باز [illegible] خود را بمیان اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته [illegible] تا خبری باشد
بسیبه رسد [illegible] نفر [illegible] بیرون آمده و باقی راه عدم پیمودند و دو نفر از مجروحان [illegible] اصفهانی و دیگری [illegible] بود که در قلعه برده بودند
امیرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده [illegible] قبول نشد و بمعالجه و مداوا پرداخته [illegible] بیرون فرستاد و [illegible] صادق [illegible]
ظاهر گشته [illegible] در مغاره [illegible] جناب اعتماد الدوله [illegible] امرای مقدم [illegible]
و [illegible] آغاز نهاده [illegible] در عالم سپاهیگری [illegible] شماتت [illegible] کرده زیاده [illegible]
دیگر اهتمام در کار [illegible] از غازیان [illegible] حسن خان از غیرت و مردانگی [illegible] مغاره
گشته [illegible] اعتماد الدوله [illegible] حسن خان [illegible]
که [illegible] جناب دستوری [illegible] سلطان [illegible]
و [illegible] سلطان [illegible] حسن خان [illegible]
دیگر از مردم ایشان تعیین شده و مجموع که پنجاه نفر بودند [illegible] یراق و اسباب [illegible] جنگ [illegible]
بالا [illegible] که گذشته [illegible] بیرون آمده جنگ [illegible]
[illegible] حسن خان [illegible] مغاره [illegible]
[illegible] اکراد [illegible]
از سولوق آب [illegible] توپ و بالیمیز [illegible] سیبه [illegible] سولوق [illegible] سوراخ [illegible]
آب [illegible] پی بسر چشمه بردند و اکراد چاره [illegible] تفنگچیان بودند امرای عظام
[illegible] سولوق [illegible] آتش [illegible] اکراد [illegible]
[illegible] غازیان [illegible] سولوق [illegible]
عظیم [illegible] قلعه شده اکراد سعی بسیار در دفع این حادثه نمودند اما هیچ اثری بران مترتب نشده حراست سولوق [illegible]
شد و امرای عظام هر یک [illegible] اعتماد الدوله از توپخانه [illegible] سولوق امیرخان [illegible]
[illegible] سولوق و سایر محصوران [illegible] قلعه داری [illegible]
سولوق از [illegible] بهار [illegible] سال گذشته سحاب [illegible]
و [illegible] که [illegible] آن [illegible] قطع یافت [illegible]

از آب پلی بنا گشته چون رفع تقدیر به بسیاری نمی‌پردازد اندیشه خرد بیرون است این همه سعی و اهتمامی که در عرض سپاه به بسیاری می‌نمود
و قانون مستمره ملوک گشایان روزگار در تسخیر سولق بوقوع نپیوست بفایده گشت و لهذا مردم قلعه شهرزور [illegible] قلعه‌داری کوشیدند در خلال این
احوال جمعیت جلالیان نااعتماد و تفرقگی روی نهاد و اکنون مناسب سخن آنست که برخی از احوال ایشان و عاقبت کار ایشان و وقایع [illegible]
که در اوایل این سال وقوع یافته نگاشته کلک شکسته پرداز گرداند و شرح تسخیر قلعه و احوال امیرخان در طی وقایع سال آینده تحریر یابد انشاءالله

ذکر احوال جلالیان و مآل حال محمد پاشا

سابقاً سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا بر طایفه جلالیه ظفر یافته محمد پاشا و [illegible] به درگاه عالم
پناه شاهی آوردند مراد پاشا تحقیق افراد جلالیه پرداخته بدست آوردن اتباع آن طبقه بنوعی مبالغه کرد که هر کس در ولایات روم روزی با
طایفه آشنایی کرده بود او را خبر میکرد و نام جلالیه را از آن ولایت برانداخت و خواندگار از حسن خدمات او راضی گشته استحسان
می‌نمود اما بعضی از اضداد در مقام تقبیح آن درآمده آن جلادت را بمیانه قزلباش [illegible] پادشاه خاطرنشان کردند که آنچه سلطان
احمدخان پادشاه اعلام کرد که اگرچه سعی بسیار در رفع شر اشرار کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار نفر سپاهی جرار خونخوار قزلباش متعلق
ساختی طریق این بود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آن طایفه را نوید عفو و امان داده خاطر ایشان را از قتل ایمن سازی که اگر چند نفر از عظما اعتماد
بران نکرده و میرفتند اما عموم آن سپاه که از گشته شدن اطمینان می‌یافتند ترک وطن نمی‌کردند با جمله اضداد مراد پاشا [illegible] پاشا
که بکلی یکی یا بار دیگر بود و در سرحد اسباب [illegible] سرانجام میداد و در مقام استمالت جلالیان درآمده با امرا و سرداران آن طبقه استمالت
نامه‌ها پرداخته بآمدن روم دلالت نموده سوای محمد پاشا و قراسعید که نظر بر کردار خود کرده امید نجات نداشتند سایر قوم [illegible]
رومیان فریفته گشته دل دگرگون کردند و چون در روم بخودسری و خودرایی برآمده به سبب کارهای ناهموار شده بودند در بغداد بهمین سبب
همیون هوای [illegible] گروه بعضی به روم راغب شدند اول کسی از جلالیان که سالک فرار گردید آقا حسن چرچی بود که از اولکا
محل قشلاق خود با پانصد کس کوچ کرده به بغداد رفت جناب اعتمادالدوله از فرار او بسیار بر جلالیان بدگمان شده با محمد پاشا در باب
ایشان مشورت نمود او گفت که گنج محمد که [illegible] کسی است و مرد مفسد نااعتماد [illegible] بهر کار او در میان قوم نموده باشد بی تکلف
تنگ و بدعمل جلالیه معلوم و خاطر از همه ایشان جمع است جناب دستوری حقیقت این حال را معروض عاکفان سده جلال گردانید حضرت اعلی
منشور عاطفت باسم گنج محمد فرستاده او را [illegible] پادشاهی نوید داده [illegible] طلب باشند و او با گروهی از اتباع حسب الفرمان همایون متوجه درگاه
عالم پناه شتافت بحکم دیگر از موقف معلی به جماعت جلالیه عموماً [illegible] پیوسته بود [illegible] دریافت خلاصه مضمون آنکه ایشان مردم
عزیز [illegible] که باین ولایت آمده مهمان ما شده‌اند [illegible] توقف داشته باشند بر ما لازم که در لوازم مهمان نوازی تقصیر نکنیم و هر کام میل بودن
این ولایت نداشته باشند چه لازم است که عار فرار بر خود پسندیده [illegible] سلوک مهمان بدنام سازند علانیه و ظاهر [illegible] از حکام
کرده بسلامت روانه شوند که از جانب ما مانعی نیست بعد از ورود این منشور جناب دستوری مجلسی ساخته جمیع سرداران جلالیه را طلب
مضمون آن عنایت نامه را خاطرنشان ایشان کرده مجموع آن طبقه بحسب ظاهر اظهار رضا و اطاعت نموده متفق اللفظ آواز برآوردند که باین ولایت
آمده در سایه مرحمت شاهی پناه جسته و از خوف جان رسته ایم و غریق بحر لطف و احسان گشته بفراغت اوقات میگذرانیم سبب رفتن چیست
و ما شرمنده و خجلت‌زده اطوار [illegible] اما باطناً از بودن این دیار متزلزل گشته

اندیشه فرار در خاطر صغار و کبار [illegible] بود و در محمد پاشا نیز از شدت بیماری پریشان خاطر گشته بود آن طایفه [illegible] و خشونت پی می‌نمود و [illegible]
چند روز چند نفر از بوک باشیان او [illegible] نفر با یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفتند و بجانب دیار بکر روانه گشتند و پاشا [illegible]
آن جماعت که محمد پاشا [illegible] و معالجه از پای قلعه [illegible] رفته بود و از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط نداشت موازی یکهزار
ملازمان خاصه او از راه سلماس رفتند از رفتن ایشان دو روز گذشته بود که ابراهیم آقا نام که وکیل و معتمد علیه پاشا بود با معتقدان [illegible]
عزم رفتن کرده طویله خاصه پاشا و اسبان سرکار او را صاحبی کرده و ایشان نیز از طرف سلماس رفتند و پاشا از رفتن ایشان و بردن اسبان
خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی با دویست سیصد نفر از ملازمان که از او جدایی [illegible] در تعاقب ایشان سوار شده و چون [illegible]
خان از رفتن گذشته و کسی نزد پاشا فرستادند که چون تنگ آمده‌ایم محاربه نخواهیم کرد [illegible] اولی آنست که خود را و ما را [illegible]
[illegible] پاشا چون قوت مقاومت نداشت با دل حزین و خاطر اندوهگین قطع تعلق از ایشان کرده باز گردید
و این معنی موجب [illegible] صورت یافته آنچه از مال و کسی از قزلباش و رعایا و مزدوران که بنظر ایشان درآمد بردند و شیوه [illegible]
[illegible] بظهور آمد بعد از وقوع [illegible] اعتمادالدوله بودن پاشا را در شهر صلاح ندیدند که مبادا از بقیه جلالیان
و ملازمان نسبت با او [illegible] بظهور آید و او طلب داشته [illegible] آوردند که [illegible] در معده که داشت بمعالجات اطبا مایل نموده
او بمعالجات [illegible] نموده آن مرض مهلک [illegible] و هموم میگرد و با این حال در معاملات دنیا بسیار حریص بود
و [illegible] و ناگاه مرض او استسقا یافته در اواخر ماه صفر رخت بصحرای آخرت کشید بعد از فوت [illegible] آن طبقه
روی داده و هر کس بطرفی رفت چندی از بوک باشیان او [illegible] قلعه بودند [illegible] بسمت ملازمت اشرف [illegible]
گردانیده [illegible] نمودند و چون پاشا [illegible] حضرت اعلی متروکات او را از اسب و شتر و خیمه و یراق [illegible] و نقود [illegible]
[illegible] سه هزار تومان [illegible] عنایت فرمودند و بقیه [illegible] پاشا [illegible] شدند و در آن وقت از طبقه جلالیه [illegible]
اشرف [illegible] مردم قراسعید و گنج محمد و سایر بوک باشیان [illegible] بولایات [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] که حاکم جام بود [illegible] بمحافظت قیام داشت [illegible] مشهد مقدس معلی [illegible]
یافت سانحه دیگر [illegible] امیر و اعیان که [illegible] اول عالیجناب شاهزاده مریم سلطان بیگم [illegible] حضرت شاه [illegible]
که در حباله خان احمد والی گیلان بود در اصفهان [illegible] پیوست [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] خاطر اشرف [illegible] سلطان [illegible]
متبرکه رضویه [illegible] بود حکم شد که نعش مطهره آن مریم [illegible] مشهد مقدس [illegible] خدمت اقدام نموده
روضه مقدسه مدفون گردید دیگری از متوفیات میرزا [illegible] میرزا محمد شفیع [illegible] که از احوال او در سنوات گذشته تحریر یافته
[illegible] در مشهد مقدس [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] بعد از فوت او منصب وزارت ابراهیم خان [illegible] یافت [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]

التماس وزارت کرد و بنابر آنکه نیشابوری بود جهت ملازمت در خدمت همراهی رکاب [illegible] مرتبه وزارت ترقی کرد و روز بروز عزت

می افزود دیگر او نادر خان در خدمت اشرف زبان به توصیف او گشوده از کاردانی او اظهار خشنودی کرد بعد از واقعه فرهاد خان [illegible]

شاه نگشته به وزارت کل گیلانات منصوب و بدین پایه والا سرعت گردید و در آن منصب خدمات پسندیده بجای آورده و قرب

منزلت تمام یافت تا آنکه بمیرزای عالمیان سرافراز [illegible] الاقران و بین الاعیان ارجمند شرف امتیاز یافته وزارت کل خراسان

نیز علاوه مهمات او گردید و در سنه [illegible] ئیل خمس و عشر و الف منصب جلیل القدر وزارت کل خراسان اضافه مناصب سابق

و فتق و رتق و گشاد جمیع امور ملکی و مالی و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او منوط و مربوط گشته اعتبار و اقتدار تمام یافت

طبیعتش گنجایش آن مقدار اقتدار نداشت با امراء خراسان خصوصاً محراب خان حاکم مشهد مقدس چنانچه سابقاً اشعاری بآن شده سلوک

ناهنجار پیش گرفت و آن حرکات ناهموار شورش [illegible] معلوم شد لهذا حسب الامر عزیمت درگاه نموده در [illegible] درگاه معلی

آشیان رسیده چند گاه از قرب بساط اقدس و از مجالست و همصحبتی مهجور بود در ییلاقات اصفهان مریض گشته بقزوین رفت

در آنجا بیماری اشتداد یافته در اوایل [illegible] از ملک [illegible] جاه و منصب [illegible] دیگران گذاشته عزیمت

آخرت نمود [illegible] تاریخ او شد [illegible] کلانتران بهزاد بیک استرابادی وزیر گیلان

بیگ وزیر قزوین و امیر ابوالقاسم [illegible] وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس شد و دیگری

متوفیات گنجعلی خان حاکم مرو است و وی از اویماق [illegible] جلوت ده سال بود که در آن ملک به کمال شوکت و اقتدار حکومت

مینمود در بین ولا باجل طبیعی درگذشت حکومت آن ولایت بمحراب خان قاجار که حاکم مشهد مقدس بود تفویض یافت دیگر محمد زمان

سلطان [illegible] است که از میرزادهای پاینده ترکمان [illegible] از زمره ارباب عقیدت و اخلاص این دودمان کرامت نشان

بودند و خود چند گاه در خدمت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا شرف بوده بالاخره در سلک [illegible] خاص حضرت اعلی انتظام

یافته همیشه مورد انواع التفات و اعزاز بود تا در قزوین پهلو بر بستر ناتوانی نهاده [illegible] از بیماری درگذشت مردی خوش

صحبت شعر فهم سلیم النفس بود و در شیوه سپاهیگری و شجاعت موروثی [illegible] امید که مغفور گردد و دیگر حسین قلی بیک

امیر گونه خان قاجار که پسر [illegible] گیلانی خدمتکار او بود و به توهم آنکه مبادا دست [illegible] بجانب او نماید [illegible] در حالت بیهوشی زده زخم خنجر

با و زد و از آن زخمها درگذشت و آن پسر نیز بقصاص رسید دیگری حاجی ادهم بیگ برادر اعتماد الدوله حاتم بیگ است که در دار الملک

رحل اقامت انداخته بود مردی قابل [illegible] پسندیده [illegible] از مشاغل دنیوی [illegible] در اماکن شریفه [illegible]

و عمارات میکرد [illegible] ازین سرا بجوار رحمت ایزدی پیوست چون قضایای [illegible] اختتام پذیرفت کمیت خوش خرام قلم در عرصه وقایع

این سال بجولان در می آید **وقایع ایت ئیل مطابق ثمان عشر و الف و بعضاً موافق تسع و عشر و الف که سال [illegible] جلوس همایون اعلی است**

چون نیر عالم افروز سلطان چهار بالش [illegible] از قشلاق [illegible] بحوت تحویل [illegible] بیت الشرف

یعنی سال ایت ئیل ترکان [illegible] و فرخندگی آغاز شد کوس نوروزی در عرصه جهان بلند آوازگی یافت آفتاب عالمتاب در روز [illegible] شنبه

و پنجم ذوالحجه الحرام موافق ثمان عشر و الف هجری به برج حمل تحویل نمود [illegible] روزگار که از [illegible] افسردگی داشت از [illegible] و فرح بخش

بهار عطر سایی آغاز نهاده نزهت آباد جهان [illegible] عالم جان گردید اردوی کیهان پوی در یورت قشلاق قراباغ

اقامت داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در متنزهات دلکش [illegible] بسیر و شکار میگذرانید

و کام بخشی خلایق مشغول بود در اثنای [illegible] از سوانح یورت قشلاق و فرستادن مقرب الحضرت قرچقای بیک سپهسالار

بجانب شیروان که چون بعضی از حکام داغستان [illegible] از ساختن قلعه که شرح آن گذشت

و استیلای ذوالفقار خان رمیده یافت بمظنه آنکه استیصال آن طایفه مکنون خاطر اشرف [illegible]

افتاده [illegible] مقرب الحضرت مذکور را با فوجی از غلامان [illegible] شیروان فرستاده دلها

ذوالفقار خان و امراء آنجا را [illegible] حکام داغستان فرستاده

خاطر [illegible] آن طبقه را اطمینان بخشند هر کدام که در سلک [illegible] و دولتخواهی ثابت قدم بوده و با ایشان آمد و شد

نمایند متعرض نشده [illegible] و اقربای ایشان را همراه گرفته [illegible] که ملازم رکاب اشرف باشند و

هر کدام [illegible] طریق خلاف و سرکشی باشند سزای او در کنار [illegible] و مقرب الحضرت [illegible] رجب المرجب نموده بدان

صوب رفته باتفاق ذوالفقار خان و امراء شیروان عزیمت [illegible] نمودند از سوانح آن [illegible] واقعه عبرت بخش کشته

شدن ذوالفقار خان است که از موقف جلال حکم قضا مثال در آن باب [illegible] بود و قرچقای بیک [illegible] آنکه رقم

جانب اشرف رسیده که باتفاق در خلوت گشوده مضمون آن [illegible] با چند نفر از غلامان [illegible] نموده همراه

ملاقات [illegible] خلوت کرده [illegible] غلامان باشاره قرچقای بیک [illegible] گرفته بقتل آوردند

و دارایی مملکت شیروان به یوسف خان میرشکارباشی که حاکم استراباد بود تفویض یافت از خواص ملازمان ذوالفقار خان جمعی

فرار نموده در سلک [illegible] قورچیان عظام انتظام یافته بقیه [illegible] بدستور ملازمت یوسف خان مامور شده حکام داغستان که از ذوالفقار خان

خایف بودند از قتل او اطمینان یافته [illegible] قرچقای بیک باز گشت [illegible] و کسان خود را

لایق [illegible] بدرگاه عالم پناه فرستادند [illegible] رضای خاطر حکام داغستان

بودند سبب دیگر [illegible] دولت اقتضای آن کرده بود اما بر عقلا و خردمندان [illegible] سبب قتل خان

عظیم القدر [illegible] در [illegible] اخلاص [illegible] خیالات باطله و اندیشهای [illegible] غرور

در صحیفه خاطرش رقم [illegible] آیینه ضمیر منیر اشرف اعلی که [illegible] تجلیات [illegible] انعکاس یافته سزای [illegible] اعمال

در کنار [illegible] جاه و بزرگی و علو شوکت و اجلال [illegible] نخوت و غرور

[illegible] مهمات شیروان [illegible] داغستان

[illegible] شهرت داده بودند که حکام قبایل [illegible] شیروان و امثال [illegible]

[illegible] استعداد [illegible] امیر خان را از [illegible] محاصره [illegible] حضرت اعلی جزم و احتیاط

حاکم [illegible] را با بعضی از امراء عساکر و قورچیان و غلامان خاصه بدستور سال سابق بجانب [illegible] فرستاده

را بگوید وعده و حسب الحکم اقدس بدان اقدام نمایند و اگر آن اخبار فروغی از صدق نداشته باشد در همانجا رحل اقامت [illegible]
از سرحد او را خبردار باشند بعد از رفتن آن گروه چون هوای قراباغ روی بگرمی آورده هنگام توجه ییلاقات بود
که واقعه ناگزیر اعتماد الدوله چنانچه در ذیل مرقوم میگردد در پای قلعه وقوع یافته بعرض اشرف رسید حضرت اعلی
از قضیه فوت چنان وزیر عاقل دانا خیر اندیش که فرید عهد و ارسطوی زمان بود متاسف گشت و بنا بر حقوق خدمت
دیرین آن سلسله بتخصیص اعتماد الدوله که قریب به بیست سال بود که در خدمت آنحضرت در کمال اخلاص بجان
جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت آراسته با وجود خوردسالی
در حکمت علمی باصدق کلام [illegible] و در فضایل و کمالات علمی از والد در پیش بود بمنصب جلیل القدر
و الاعتبار وزارت اعظم سرافراز گردیده بجای پدر براه او ارزانی داشتند از یورت قشلاق کوچ فرموده متوجه
ییلاقات جانب تبریز گردیدند و متعاقب آنحضرت محمد بیک یکه شاملو را که از نزدیکان بساط قرب و منزلت بود
بمظنه آنکه مبادا از فوت اعتماد الدوله اختلالی در امور قلعه گیری روی دهد بجانب رومی فرستادند تا باتفاق امرای عظام
چند در دست افتد در تسخیر قلعه اهتمام نمایند شرح تسخیر قلعه دمدم و قتل امیرخان و اتباع و قضایا که بعضی در زمان
حیوة اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن روی داد خامه وقایع نگار صحیفه اخبار را بدین آیین آرایش میدهد که چون از تسخیر [illegible]
بنابر کثرت باران [illegible] چنانکه مدعا بود رشد مقصود بحصول نپیوست قرار یافت که همگی امرای عظام سیبها بکوچه سیبه پیش برده
قلعه را بر فور بازوی مردانگی مفتوح سازند و جناب دستوری از منزل خود کوچ کرده بطرف سیبه حسن خان آمده و یک سیبه [illegible]
صفر قلی بیک [illegible] و ملازمان درگاه شاهی مخصوص گردانیده و در آن سیبه نشیمن ساخته رحل اقامت انداختند و از هر طرف
در روز سعی نموده مصالح میکشیدند [illegible] سیبه می یافتند و جمعی خاک [illegible] سیبه را [illegible] آورده
سطری با آهن بر روی کشیده [illegible] کرده [illegible] کوچه سیبه [illegible] که کارکنان در عقب آن کار کرده از آسیب
گلوله تفنگ و ضربزن محفوظ باشند و [illegible] کار کرده [illegible] پیش میرفتند و در زیر آن میدانستند [illegible]
کرده و کسی از آسیب ضربزن محفوظ باشند [illegible] و تفنگ ضایع نشود حسن خان و الیاس فراداغلو
و میر فتاح [illegible] تفنگچیان اصفهانی بدین طرف کوچه سیبه را بپای برج خارج قلعه برده بدیوار رسانیدند [illegible]
نام وکیل امیرخان با فوجی از اکراد به محافظت آن مشغول بودند و تفنگچیان دو سه روز کار کرده چوبهای که جهت استحکام [illegible]
میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند و تزلزل در ارکان او افتاده [illegible] کارکنان بجهت [illegible]
بیرون آمده بودند بطرف برج [illegible] و جمعی از مستحفظان در میان خاک از بالا پایین دره افتادند چون
این حالات مشاهده افتاد جناب دستوری حسن خان اعلام کردند که دیگر چه ایستاده اند برج [illegible]
حسن خان مردم سیبه را بیورش مامور گردانید اول کسی که قدم بر بالای برج نهاده [illegible] تفنگ زد [illegible]
آورد پهلوان محمد نام [illegible] بود که از تفنگچیان [illegible] اصفهانی [illegible] و ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر [illegible]

هشت نفر از [illegible] سر بریده خواهرزاده امیرخان جوان خوش روی صبیح الوجه که بکمال حسن و لطافت از بالای برج بزیر
افتاده [illegible] رسیده بود [illegible] چنان [illegible] دست [illegible] طفل [illegible]
با سر بریده آورده جناب اعتماد الدوله متاسف گشته آن [illegible] بسیار کرده [illegible] جایزه و خلعت [illegible] بهره یافت
القصه برج بتصرف در آمده اکثر مستحفظان بقتل آمدند و چند نفر در زیر خاک [illegible] هلاک شدند و تاریخ آن برج را [illegible] فتح قلعه [illegible]
چنانچه [illegible] یافت بیت این برج که [illegible] مطلع آن بر آمدی چون خورشید [illegible]
کیوان [illegible] از دامن خاک [illegible] دست امید [illegible] چون آن برج مذکور [illegible] افغانان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] سپاها [illegible] قلعه [illegible] طرف قلعه بالا [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible] امدادات [illegible] قلعه [illegible] اعتماد الدوله [illegible]
[illegible] کنجعلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بیک [illegible] شاملو [illegible]
[illegible] امرای عظام [illegible] سپاها از طرف [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible] برج [illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] شاملو [illegible]

حسن خان و لشکر باتش که فیما بین خود نهایت بیچیدی و خلافت است خیانت نماید و او را با پسران و منتسبان اسلام ضمیر درگاه عالم پناه روانه سازند

استاجلو خان ابدال بکری با چند نفر از مردم خود بیرون آمده او را بخانه الیاس خلیفه قرادا غلو فرستادند که مهمان باشد بعد از آن محمد بیک برادر

طوری با جلال لیان که در قلعه بودند بیرون آمدند او را نیز با اتباع و چند نفر با جمعی سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیک

حسب الالتماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ جیجی از قبیله برادوست و چند ذلک و تیب یکصد نفر همه زره پوش و مسلح

و یراق جنگ از خانه بیرون آمده با محمد بیک ملاقات کرده و تا دولت نفر دیگر در قلعه بودند محمد بیک جیجی را بمحافظت اهل قلعه و

که احدی متعرض خانها و اکراد دیگر نشود امیرخان را با جماعت بمنزل خود آورد و خیمه و خرگاه بزرگی علیحده جهت ایشان نصب کرده حسن

و امرا را طلبیداشت که آمده با امیرخان ملاقات نمایند و در برابر او آن جماعت آنچه صلاح دولت قاهره بود از عمل نموده خود با برادران و امیرخان

در نقار نشسته لوازم میزبانی بانجام رسانید که حسن خان بجوابایا خیمه رسید و کس فرستاده محمد بیک را بیرون طلبید از جانب حسن خان

مجلس بیرون رفت محمد بیک مضطرب بحال ایشان بیرون آمد حسن خان بمحمد بیک خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو که با این جماعت

باغی طاغی که راست ارجان نشسته اعتماد نموده با برادران در میان ایشان نشسته صلاح دولت که این جماعت را از یکدیگر متفرق

امیرخان را با پسر و چند نفر از اقوام نزد خود نگاه داشته رفقاء او را هر چند نفر یکی از امرا بسپاری که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل نمایم محمد بیک

معقول افتاده کس نزد امیرخان فرستاد که بودن شما و این قدر مردم در یکجا مرتبت شما با پسر و اقوام درین خیمه بوده باشند

مشغول شوید امیرخان قبول کرد اما رفقاء او راضی نشدند با او گفتند که خاطر تو جمع است که اما بخود در قتل تو جرأت نمینمایند اما کیش ایشان

نیکدارند و میباشد او تو معهود جمعی بود که در شدت و رخا با هم باشیم حالا تو حیات ده روزه ما غنیمت شمرده ما را جدا می شوی

نمی شوم و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته می شویم جواب بیرون فرستادند درین اثنا او این رفت و آمد از خانه الیاس خلیفه درست

بود علاوه اش لوازم مهمانداری و تواضعات بجای آورده شربت آوردند درین اثنا خلیفه که مرد صوفی صاحب اخلاق بود با سرحاجت

خدمتکار بر سر و با مهمانان تواضعات میزبانانه کرده با علاوه اش خطاب و عتاب آغاز نهاد که درین شدت که ماجرا نا

تکلیف کشودن یراق اسلحه ایشان نکرده باید که با ستر اغه مشغول شوند خادمی پیش میرود که یراق ایشان نزد کشوده مخفف سازد خان ابدال

در نقار خیال دیگر کرده اغلو را از جای خود جسته شمشیر برهنه کرده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه زده چند نفر از اقوام

با کرنای آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بودند نقار کردند و غازیان قرادا غلو خبردار شده از بیرون بجستند تا آخر بخرگاه در آمده

خلیفه را با دو نفر قوم او که مشغول و چند نفر از نقار را با قتل رسانیدند و بجانب ابدال آورده او را پاره پاره کردند و این واقعه مصدق قول حسن خان

افتاد از ان طایفه بر خواست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده بشر بر دو قتل جمعی که درین سور بودند از امیرخان بیرون آمده بودند

خواه اکراد و خواه صعالیک نمودند چه الغیاث از آن طبقه غدار در الوقت حکم ایمان با سر ایشان مجملا تیغ بیان غازیان سر افشانی در آمده شورش

عظیم بر آمد امیرخان و رفقای او نیز از مشاهده این حال هجوم لشکر قزلباش که خیمه و خرگاه او را در کرده در میان گرفته بودند از جای خود در

کرده سوار شده در خرگاه کرده و غازیان را تفنگ که قشون چون کار با ینجا رسید تفنگچیان نیز از اطراف خیمه با تفنگ که قشون در جنگ بودند

از ایشان با تفنگ جوزده دیگران بیرون آمده جنگ کنان راه عدم پیمودند و جمعی دیگر با صد مجادلات بقتل و غارت بر آوردند که چند نفر از مخصوص

کار

کرستمه بود که اظهار شامت بد نموده بیرون آمده بودند درین غوغا قتل و غارت یافته نزد شخص باتش فرستادند آن جماعت نیز که

در قلعه بودند جناب و توان گشته رضا بالقضا داده معروض تیغ یاسا گردیده نعم القضا از قضای قضا اخبار این صورت روی داده یعقوب بیگ

حرامی گرفتار آمده از تقریر بعضی اکراد بتحقیق پیوست که امیرخان در نقار چنین گمان که ده بود که دست کاری را از دست قزلباش بگیرند

بیت براق بسته بیرون میروم جمیع امرا در آن مجلس جمع میشوند ما همه دست بشمشیر کرده تا خبردار شدن همه را بقتل رسانیده اسرار در اندرون خیمه بقتل

می آوریم اگر توانیم بدر رفت فهو المطلوب و الا باری خون خود را گرفته بمردی کشته میشوم درین جنگ از خان ابدال این جسارت بظهور آمد و باقی

قتل الیاس خلیفه گشت و العلم عند الله بعد از این واقعه پسران کوچک و زنان امیرخان را با اردوی معلی آورده اموال و اسباب اهل قلعه غازیان

تقسیم یافت و در حینی که اردوی شکوه درگاه در مراغه نزول داشت حقایق این حال بعرض اقدس رسید و حسب الامر گنجعلی خان با جمعی از تفنگچیان

چند روز در پای قلعه توقف نموده سایر امرا و عظام و عساکر ظفر فرجام در درگاه عالم پناه آمده در چمن قراچوق بمو کب همایون پیوستند اما

و دارالملک الکاء اردوی به قبان سلطان برادر محمد بیک تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان جهت مدد خرج و ضرورت قلعه و مردم قلعه داد

او تعلق شد که از حد و دسارو قبرخان و کار در تا سلماس یکی از احکام بگیرد و محافظت او گشته از صوابدید او بیرون نروند و او با

قشون آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی الکاء پرداخت و گنجعلی خان و تفنگچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق شدند ذکر توجه رایات ظفر آیات

شاهی بصوب مراغه و مغضوب شدن طایفه مکری و قتل عام آن جماعه طبع سخن پرداز عنوان جراید اخبار و دیباچه حقایق آثار را بدستیاری

اقلام عنبر فام که مبیّن نوایای انجمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایات اند بدین گونه آرایش میدهد که عشیرت مکری در سلک ملازمان

این دولت روز افزون منسلک و در حدود کاور ول مراغه و بلده دز میان دو آب اقامه داشتند و در زمان دولت حضرت شاه

جنت مکان امارت آن طایفه با میره بیگ مکری متعلق بود بعد از ارتحال آنحضرت و اوان جلوس سکندر نشان سلطان محمد پادشاه

که سلطان روم نقض عهد و پیمان نموده عالم آرمیده را بشورش آورده پر آشوب کرد اینده و فتنه انگیزان شورش طلب سر حد را در روز

بازار گرم گشته امیره بیگ مذکور که سالها نمک پرورده این دولت بود و شیوه حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار دولتخواهی

رو میان ظاهر ساخت و بقتل و غارت اهل الوساحات یکسنه بلده دز و میان دو آب مراغه و آن حدود اقدام نموده و بر سر ایلچی قزلباش

ایلچی خاص حضرت شاه جنت مکان و بجوی پشره چیان بود آمده جمعی کثیر از غازیان ایلچی را بقتل آورده ایلچی را متصرف شده و بر

با امرا و قزلباش که حاکم مراغه شده در تنازع و جدال بود و دقیقه از دقایق بی اندامی و قتل و غارت و اسر نساء و صبیان فرو

گذاشت نمیکردند بعد از فوت امیره بیگ شیخ حیدر بواسطه بیگلربیگی اردوی امارت منتقل قبه زیاده از پدر در میان اهل استقلال آن

الکاء در زمان فرمانروایی سلطان محمد خان با جعفر پاشا بیگلربیگی تبریز شرکت نموده سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عرایض

اخلاص به درگاه جهان پناه شاهی فرستاده اظهار هواخواهی مینمود و در حینی که رایات جهانگشای شاهی به تسخیر ممالک آذربایجان

مبذول شد شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف گشته نوازش و تربیت یافت حضرت اعلی زلات سابقه مکری را بعفو و اغماض

مقرون گردانیده الکاء مراغه و توابع را که همواره یکی از امرای عالیقدر قزلباش مفوض میگشت باو مرحمت فرمودند و او در قلعه بود

چنانچه در طی احوال گذشته بیان رفته در معرکه رومیه بقتل آمد حضرت اعلی بمحض حقگذاری جایی مهره او را اولکا او را به قباد خان پسر او که منصور قبطی

بود تقویت فرموده و لبش معیان [illegible] بر اشتمال شجاعت و جسارت گردانیده مبالغه او را مأمور ساختند و امر فرمود که با بزرگ شان
پس از سخن اصلاح و الده اش که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون رفته بنابر انتظام مهم قباد خان یک برادر شیخ حیدر
را که امیرخان بیک نام داشت از میان قبیله بیرون آورده در الکای کرمرود جا و مقام داد و قطع علاقه فرموده و یک برادر دیگر خان اوغلی
نام که طالب امارت بود از تربیت برادرزاده خود در سلک طریق عصیان مشی کرده جمعی از قبایل مکری را بر سر خود جمع نموده
آثار خلاف از ایشان ظهور رسید و مکرر لشکر بر سر او فرستاده سلک جمعیت او را پراکنده ساخته و بالآخره با میرخان برادر
التجا برده بنوعی که مذکور شد با او می‌بوده و بعد از تربیت الطاف شاهانه کل قبایل مکری را قباد خان تعلق گرفته استقلال یافت
در میانه سرخیلان ایل مذکور جمعی مفسد فتنه بر طبیعت غالب خبث بودند و در بادیه خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری
دور بودند و با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاعات داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته طریق ارباب عنف و طغیان می‌پیمودند
صاحبان در املاک موروثی می‌بودند و قباد خان که بسن تمیز در رشد رسیده از غایت جهل و خودسری با اغوای مفسدان مکری کلک
رقم تملک بر کل ولایت مراغه و املاک و اقطاعات ملازمان درگاه شاهی کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار می‌نمود و هرچند
چند سال نافرمانی و اطوار ناپسندیده او و اتباع او بظهور می‌آمد خاطر مبارک اشرف غبارآلود می‌شد محض رأفت جبلی و شفقت ذاتی
بشیخ حیدر بعفو و اغماض مقرون می‌گردانیدند تا آنکه بدسلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود چنانچه در سال گذشته
حکم شده بود که قباد خان نزد اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعه دمدم [illegible] رفیق و مددکار باشد از آن خدمت نیز تخلف
ورزیده چون دانست که رایات نصرت شعار در ایام بهار جهت انتظام مهام آن طرف متوجه ییلاقات آن حدود خواهد شد
بالضروره با چند نفری از ملازمان متوجه قراباغ شده در یورت و قشلاق بملازمت اشرف رسید چون تمرد و بدسری آن قوم مکرر بسمع
ناصحان [illegible] رسیده بود این مسامحه در دفع و رفع آن خودسران که منشأ انواع مفاسد بود و شکستگی
والتفات [illegible] لهذا سیاست آن طایفه در خاطر جهانگیر رسوخ یافت اما بنابر حکمتهای جمع و انتظام سلسله [illegible]
نوازش و التفات درباره او بظهور می‌آمد تا آنکه رایات جهانگشا با قامت [illegible] و در مراغه نهضت واقع شد و در آنجا بظهور
که قباد خان در لباس سفیدان قوم با ذریشه باز خواستاری قراجوق افتاده از روی مکر و حیله اسبان خوب کرفته و در آنجا نایی
دست فرستاده با بوحنی [illegible] کرده ی بحواله خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلچی مهمان آید آنها را بنظر رسانند
بتحقیق پیوست که همیشه با سرداران قوم و ممالک افغان دولت بازگشت نموده اظهار هواخواهی و مهمان می‌نموده اند و با عجزه
و شیعیان مراغه بتعصب مذهب آیین ظلمه و ستمکاران سلوک نموده و در آزار و مظلومان از جور و غلبه تعدی عنف بجان
عموم الطایفه آن مظلومان بحرمه انبر رسیده دست تعدی ایشان را از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن لبر حد وجوب کشید مجملا
شر آن قوم بدکیش نفاق اندیش که از مسلمانی بجز نامی نداشتند بزد همه شاهانه و خاطر معدلت آیین پادشاهانه لازم
آتش قهر و غضب که مکنون خاطر انور بود بنوعی شعله کشید که بجز بخون آن شوربختان تحریک شرر آثار شعله فشان انطفا نیابد
در حینی که موکب همایون بحوالی قلعه کاودول که مسکن او بود رسید روزی قباد خان ناهرپ بقصد پنجاه نفر از ملازمان و مردم معتبر از

نمود متوجه او و کشته عصری بود و لشکر همایون رسید با سه چهار نفر از ایشان بارگاه آمده چون داخل سراپرده معلی گردیده وقت نموده که بیدان
حسب الاشاره اعلی غلامان و ارباب رفقا میان گرفته یکجا و جو بدشان را نیز تبرزینها و بزرگ در محال خوکه و دم زدن نداده و اجسام ایشان
ایشان را بعقب کوچه سراپرده کشیده و بنابر آنکه امسیانی بنای براه ایشان بکار رفتند و غلامان رکاب اقبال نرسید غلیقخان و التشک آقاسی
حسب الامر نموده عمل می‌نمودند و هر کدام می‌آمدند چاران خود معلق می‌شدند تا هشت نفر بر این قاعده کشته گشته سایر مردم بیرون
بگمان شدند نا آنکه یکی از ایشان با درون آمده خون ... مشاهده کرد که رنجیده شده از قباد خان و بیش آمده مکان اثری نیافت و پناه
برآورده دست بخنجر برده از حاضران بارگاه معلی ... یک شاه همایون شاه طوردار زخمی نمود و دو سه نفر دیگر از عقب او می‌آمدند خود را
کشیده عزم بیرون رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشان را در حریم سراپرده بقتل آوردند و بیرونیان خبردار شده بجانب اسبان
خود دویدند بعضی در جلوخانه کشته شدند و بعضی دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل آوردند و حضرت اعلی در آن محفل بجانب کرد
آوردند و همان لحظه بدولت و اقبال بر سمند بادپای برآمده بر سر قلعه کاودول توجه فرمودند و جیوش قزلباش جوق جوق بقتل و غارت
قبایل مکری مأمور گشته باطراف و جوانب رفتند و موکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه کاودول رسیدند و هنوز این خبر بقلعه نرسیده
بود که عساکر اقبال مآثر داخل قلعه شدند و هر که در آن وقت بدست در آمد بپای در افتاد و جلیقخان نامی بر سر حصار دیگر که در آن حوالی بود
فرستادند و سواری پنجاه و شصت نفر از مردم تحصار را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند و غارتیان که نیز خواه بطریقه القیعی
گروه را براه عدم فرستادند و بسیاری از آن طایفه را که غارتیان می‌آوردند جلادان و خدمت پیشگان بضرب سیف مطراق و جماق
سر و مغز ایشان را در هم کوفتند چون پنجاه نفری از جبل مکری با امیرخان بیک برادر شیخ حیدر که در کرمرود بودند استغفار بانیک
اوی با شمشیر کردند و حسب العرمان همایون با ایلغار بدانجا رفته بعضی سپاه یمانه آن جمیع را از دست آوردند و نقش معمود جملگی را الکه مذکوره
ستر و حسین خان برادر شیخ حیدر با جمعی که در اردوی بودند حسن خان و امرا مع ایشان پرداختند مجملا قتل عام الطایفه
نقیم [illegible] در صحرا و کار رفت شده بود در آن چند روز که در پای قلعه کاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را می‌آوردند و معرض تیغ
سیاست گشته بهرام خون آشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمی‌آسود چنانکه بعضی از او پیماق [illegible] پای از در یا و جبر ازکت در میانه
مکری مانده با پنجاه نفری آورده بجرم آنکه در میان طبقه مخالف توقف نموده در زمان تسلط و روبه مجامانه قزلباش بیاد داده کشته
می‌شدند مجملا ز دو از دودمان مکری و طایفه مکری بر آمده طعمه شمشیر آبدار و سنان و پیکان نیزه را سر کرفتار آمده مکافات عمل یافتند
بعد از چند روز که سورت غضب پادشاهی فرو نشست ... فرشته ملکی را امان حاجته که با حضرت ... دم از اخلاص و دولتخواهی
میزد و برادرش معصوم بیک در سلک ایشیک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد الطاف شاهانه گردانیده حکم شد که هرکس از
جماعت مکری که بر سر او جمع شوند از قتل و غارت ایمن بوده باشد قبیلی از نقبه السیف بر سر او جمع آمده بعد از این قصبه کاودول
بجن نزاع سیوق شریف برده چند روز در آن قرات نزهت ساعات بسیر اسبان ایلچی قراچوق صرف فرمودند الکاء مراغه را
سلطان میر مقدم نقوبیضی یافت از سوانح آن ایام آنکه اسکندر سلطان ولد رحمن مذکور بدرگاه عالم پناه آمده مشارالیه از امیران قبایل اکراد
و شهرت مانده است در زمان رود بیش بسوی اعتبار نموده با کبر پرسش بدرگاه معلی شاهی آمد چند سال که بسوار ملازمت موکب همایون

مي نمودند بعد از فتح قلعه ايروان مورد شفقت و تربيت گشته الكاء ماته كه از توابع مراغه است باو تفويض يافت الله وردي چاپچي نيز اتفاق
و بد مهريت آثار خلاف و عصيان بظهور آمده و از راه تجربي كه رفته بود از ملازمت موكب همايون تقاعد ورزيده ديگر باين طرف بازگشت نكرده جانب
مبارك اشرف را اطوار ناپسنديده او منحرف گشته تنبيه و تاديب او مكنون خاطر انور بود درين فرصت كه آتش غضب شاهانه در باره او اگر از شعله فروزي
انكند سلطان مانع و كفيل جان پسر اعلي آمده مشرف بساطبوسي يافت با وجود آنكه دفع و رفع او از ان حدود مستحسن چندين مصلحت دولت بود
حضرت اعلي از جرئت چنين آمدن او اغماض فرموده بلفظ گوهر بار او خطاب فرمودند كه از اعمال ناشايست كه از تو بظهور آمده مستحق قتل
شده و ترا زنده گذاشتن منتج مفاسد عظيمه است اما چون خود آمده درين مرتبه از سياست تو گذشتيم اگر من بعد خلاف دولتخواهي از تو بظهور
رسد آماده سياست باش كه خرمن حيات تو بآتش غضب سوخته باد و خلعت فاخره سرافراز فرموده رخصت
معاودت دادند و او در كمال خوف و غايت وحشت روانه شده از واهمه كه بر او غلبه كرده بود ديگر از روي آمدن بدرگاه معلي نكرد اما
عاقبت بكفران نعمت گرفتار آمده متمتع از دولت نيافت ذكر ايلچي فرستادن ولي محمد خان پادشاه اوزبك تركستان بدرگاه
سعادت اشتباه از سوانح ايمان آنكه ولي محمد خان فرمانرواي ممالك توران جهت استحكام قواعد الفت و دوستي شاه محمد
ميرزا اوزبك خواجي را برسم رسالت بپايه سرير اعلي فرستاد از زماني كه دين محمد خان برادر بزرگتر او در دار السلطنه هرات با
حضرت اعلي مصاف داده از معركه رزم خوار بيرون رفته عالم بقي شتافت برادرش باقي خان در ماوراء النهر و تركستان بر تخت سلطنت
و فرمانفرمائي نشسته آن سلسله با اين دودمان در مقام اظهار مخاصمه و عناد مي نمودند تا آنكه در پارس ئيل سنه احدي عشر الف
نبوي كه در وقايع آن سال تحرير يافته سفر خير اثر اتفاق افتاد و ساحت آن ولايت لگدكوب مراكب اقبال گرديده باقيخان گوشمالي بليغ
يافت لهذا بعد از آنكه او باجل طبيعي از هم گذشته ماوراء النهر و تركستان بولي محمد خان برادر كوچكتر قرار گرفت در سنه توي ئيل خمس
عشر و الف كه جهانگير خان با بابر محمد ميرزا بيع رفته كاري نساخت و منهزم بغزنين آمد و رايات ظفر آيات شاهي بجانب [illegible]
در حركت آمده بتسخير قلعه شماخي مشغول بودند ولي محمد خان پاي از دايره ادب بيرون نهاده لشكر عظيم بتاخت خراسان فرستاد
و بر نحوي كه در وقايع آن سال مرقوم كلك بشير مقال گرديد جنود اوزبك كاري نساخته خايب و خاسر بازگرديدند ولي محمد خان از آن
حركت پشيمان شده صلاح حال در آن ديد كه با حكام خراسان ابواب آشنائي مفتوح ساخته نسبت بحضرت اعلي اظهار اخلاص و دولت
خواهي نمايد امرا و ارباب الاحترام حقيقت بپايه سرير اعلي عرضه داشت نمودند طبع دوستي دوست همايون اعلي مضمون آنكه بيت چه دشمن
دوستي ورزد و ياري * تو هم چون دوستان كن دوستداري * كه در باغ محبت آخر كار * نهال دوستداري آورد بار * با او در مقام
الفت و اتحاد در آمده نامه محبت آميز نوشته مصحوب ميرزا علي بيگ يوزباشي تركمان فرستادند ولي محمد خان بنويد عاطفت و اشفاق
شاهي مسرور و مباهي گشته شاه محمد خواجي كه از مقربان ساباطه دولت او بود برسالت عتبه عليا فرستاده تحف و هدايا
لايقه ارسال نمود ايلچي مذكور بواسطه ايمان دولت ابد پيوند شرف بساطبوسي مشرف گشته بالطاف پادشاهانه اختصاص يافت و حسب
الامر اشرف همگي امرا و اركان دولت در الكاي خود قاچوق ايلچي مذكور را طوي داده تكلفات دوستانه بظهور مي آوردند و هر روزه
منزل يكي از مقربان درگاه عشرت پيرا بود ديگر از سوانح افاضه قاچوق آمدن خلف السلاطين انوار صاحب خان بن ميمون خان والي

گرجستان كارتيل است كه درين سال احرام استلام عتبه اقبال شاهي بسته با والده خود و ديده فال و داود به درگاه معلي گرديد و حسب الامر اشرف
محمد امين بيگ ولد جناب مدد ذوي الالقاب خواجه محمد رضا وزير آذربايجان برسم استقبال قيام نموده منزل بمنزل خدمات لايقه
بتقديم رسانيده معزز و محترم بپايه سرير خلافت مصير رسانيده در همين چند روز سعادت آستان بوسي دريافته با نواع نوازش و عطوفات شاهانه
خسروانه اختصاص يافت و ولايت تفليس كه از بلاد مشهوره گرجستان و قلعه آن از غايت رفعت و استعلا سر بقبه جوزا افراخته و رو به از
تصرف ميمون خان بيرون آورده قريب بسي سال متفرق بودند و در بويت ئيل خمس و عشر و الف چنانكه مرقوم شده به نيروي
اقبال بتصرف اولياي دولت بيزوال در آمد و تا حال محمد سلطان شمس الدينلو بنابر فرمان شاهي بحراست آن قيام داشت در ازاء
حقوق دولتخواهي ميمون خان پدر صاحب خان مذكور را مرحمت شد مومي اليه جوان نيكو منظر خوش صورت در آن وقت كه سن عمرش هفده
سالگي بود كه بملازمت اشرف سربلندي يافت اهل اكثر سلاطين زادهاي گرجستان بل عموم مردم آن ولايت ذكور و اناث از لطافت
هوا و صباحت منظر و عارض رشك افزا و حسن جمال و آراستگي خط و خال بر ساير اماكن و بلاد مزيت و رجحان دارند همه حور وشان يوسف
لقا كه انوار مه سيما چون مه و مهر تابان از ناصيه حالشان پيداست و اعجاز عيسوي از لطف گفتار و حسن گفتارشان هويدا هر چند
كيش ترسائي در آن ولايت شيوع دارد و آن طايفه از دين حق بيگانه اند اما از حسن صورت و لطافت آب و هوا از راحت و فرحي
مكان بر اكثر ممالك و بلاد ترجيح ميتوان نهاد و بزبان حال نظارگيان انجمن خوبي در لطافت آن سر زمين انتقال مي سرايند بيت
هر لحظه بگيسوي از پرده برون آري * هر جلوه دل داري گوئي بحجاب اندر * با جمله انوار صاحب خان با ديده فال و والده و حشم و ساير
مخدرات ستاره سلسله با شش ماه در موكب معلي بسر برده بعد از مراجعت مراد پاشا سردار كه در ذيل مذكور خواهد شد حسب
الصواب قرين اعزاز و احترام روانه شدند و چون در اوقات اقبال آمدن مراد پاشا سردار روم بجانب آذربايجان اتفاق
افتاد و لازم نمود كه وقايع سنوات تعيين قضايا كه قبل از ان روي داده در رشته تحرير كشيده بعد از ان شرح آمدن و رفتن او مرقوم
كلك بيان گردد انشاء الله تعالي ذكر فرستادن محمد بيگ و الله كوزلي خلفا را بطور رسالت روم و مرافقت فخر الدين چاووش چاوش رسالت پناه
چنانچه سبق ذكر از جانب قدر اركان دولت پادشاه روم همراهي محمد بيگ و الله كوزلي خلفا را كه برسالت روم رفته بود [illegible]
آمده بود درين وقت رخصت انصراف يافته مشمول افزون التفات پادشاهانه روانه شد و حسب الالتماس مراد پاشا و وزير اعظم
نامه محبت آميز دوستانه بحضرت سلطان احمد خان پادشاه والا جاه روم رقم آمده در آن نامه نامي استفساري فرمودند كه بدرگاه
طرف طريق مودت و دوستي مسلوك شد از نجانب نيز جز شيوه مرضيه وفاق و حسن اتفاق مسلوك نخواهد بود و ديگر
محمد بيگ مذكور را كه مرد سنجيده زبان دان صلاح انديش بود در مرافقت چاووش مذكور برسالت تعيين نموده روانه كردند و ايلچيان
منظور ساختند كه قواعد صلح بدستور زمان حضرت شاه جنت مكان استحكام يافته و ايشان نيز متوجه مقصد گشته از راه
دياربكر روانه شدند و چون بديار بكر رسيدند از انجا آمدن سردار را استماع نموده با اتفاق فوج پاشا بكلربكي ديار بكر بجانب اردوي
سردار در حركت آمده در حوالي ارزروم با او ملاقات كردند و مكتوب محبت آميز اسلوب شاهي را كه بنام سردار رقم آمده بود بدست
سردار بعد از مطالعه نامه محمد بيگ و فخر الدين چاووش گفت كه باعث آمدن عساكر بدين طرف استغاثه بكلربكي ارزروم بود

تا صدور رخصت رسانیده عرض نمود که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده‌اند بنا بر این نهضت لازم شد حالا چون خواهش موکب
پادشاهی معروف بتجهیز لشکر شده جمعیت عساکر روی داده و بر صدور ترتیب شده اهم بنا بر ناموس عالیه سلطنت و گفتگوی دولتین
ناچار است که سفر بشهر اسپهان انشاء الله تعالی چون بآن حوالی رسیم از جانبین معتمدان آمد و شد نموده هر آنچه لایق حال و مناسب
احوال طرفین باشد عمل خواهد شد و ایلچی را مصحوب خود گردانیده روانه اردبیل باحجان گردید ذکر کشته شدن سردار رومی بامیرگونه خان
با لشکر روم و بیان محاربه غازیان با حسن پاشا و عساکر روم چون جاسوسان سریع السیر رسیده خبر دادند که مراد پاشا سردار از اسلامبول
بیرون آمده در اسکودار بتجهیز لشکر و یراق سفر مشغول است و عزیمت این طرف دارد و انعقاد مصالحه و مقدمات سابق و گفتگوی خیرالدین
چاووش حضرت اعلی جانب احتیاط مرعی داشتن را اهم و الزم دانسته رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فوجی از امرا و عساکر
نصرت نشان را مامور گردانند که تا ارزروم آتش در علفزارهای محل عبور لشکر روم و علفات آن ولایة زده چنان نمایند
که ادوره و راه ... و ... قلعه ... و علف یافت نشود امیرگونه خان بیگلربیگی قراباغ و امرای آذربایجان بر این خدمت گردیده
ملتفان بیک ... با فوجی از قورچیان ... فرستادند که همراه بوده بخدمات مرجوعه قیام نمایند امرای عظام القصه
قضا جریان جمعیت نموده بآیین شایسته روی بمقصد آوردند و چون بحوالی ارزروم رسیده رومیه خبر یافتند حسن پاشا بیگلربیگی
ارزروم و امرا و پاشایان آن حدود خصوصا چغاله زاده و عثمان پاشا و سایر لشکر بایزید تا موازی ده هزار کس جمع آورده
و هر اسبکی از شهر بیرون آمده تا حوالی حسن قلعه سی آمدند از تقریر چند نفر از حضار آن معرکه استماع رفت که چون امرای
عظام از آمدن رومیه آگاه شدند مستعد محاربه و قتال گشته پیشتر رفتند و رومیه دو روز در جنگ و در حیرت تا خیر انداخته هرچند
غازیان پیش میرفتند ایشان خود را پس میکشیدند تا روز سیوم اردو ... بر صف سپاه آراسته حسن پاشا در قول ...
و عثمان پاشا و چغاله زاده هر کدام با فوج خود پیشتر آمدند از این طرف نیز جرچیان قزلباش پیش شده با چرخچیان غنیم تلاقی شده
و فیما بین محاربه قوی روی داده سپاه روم هجوم آورده بر سر جرچیان سپاه قزلباش غلبه کرده پیش آمدند و امیرگونه خان
با ... محمد خان زیاد اوغلی لشکر قراباغ بقول اردو ملحق گشته بودند و در آن وقت زیاده از هزار کس با او نبودند بملاحظه
مبادا که افغان دلیرتر گردند با همان فوجی که حاضر بودند قدم بمعرکه کارزار نهاده خود را چون برق لامع بصف سپاه رساند ...
که تمامی آن طایفه بودند و چهل صد دلیرانه او را از پیش برداشته بقول بزرگ رسید و چون بفوج عثمان پاشا رسید
گرمی کارزار را بآن فوج درآویخته او را نیز از پیش برداشته بقول بزرگ رسید هر چند دستور نیست که سردار لشکر در معارک
کارزار خود مباشر حرب گردد و این که لشکر قراباغ دیرتر بمعرکه رسیدند امیرگونه خان دغدغه آن داشت که مبادا
زخمی بسپاه منصور رسد بعد برسیدن ایشان شده پای مردانگی پیش نهاده و غازیان را بمحاربه ترغیب و تحریص نموده دران
گرمی حرب و ضرب کر و فر کرده بتکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده ... اثبات خود را بر قلب زدند و در میان معلوم
شده بود که امیرگونه خان خود را در میان این گرد و ... که چنین دلیرانه پیش آمده با رزم اکرم کرده القصه ... صدمه ...
بنا در وقت حسن پاشا شکست بمعرکه داد و لشکر قراباغ نیز با صف آراسته از عقب رسیدند و غازیان پراکنده نیز از اطراف ...

روی بمعرکه آوردند و تا پای قلعه تعاقب منهزمان کرده و بصمصام انتقام دمار از نهاد مخالفان بر آوردند و حسن پاشا با بقیة السیوف
خود را بشهر و قلعه افکندند و خلاصه لشکر روم درین معرکه نابود گشته غازیان قزلباش مظفر و منصور ... ملحق شدند و غنایم موفور بدست
سپاه منصور در آمد و امرای عظام در همانجا خیام اقامت نصب نمودند و تا سه روز ... بکمال شکوه و اقتدار عساکر ظفر شعار در آن حدود ...
که مامور بودند قیام نموده بعد از سه روز عطف عنان نموده ... مراجعت نمودند درین جنگ امیرگونه خان از ... تقصیری محمد خان ...
... رسیده ... از لوازم امور حرب بوده که ... پیش از آن معرکه ... لازم است که ...
اقبال کرم باشد ذکر طغیان محبوسان قلعه قهقهه که در ... واقع شد از سوانح غریبه ایام اقبال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است که در حین ...
وقوع یافت و فیروزی اقبال بیزوال شاهی آتش آن فتنه زود فرونشست کیفیت این سرگذشت آنکه قلعه عالی اساس
قهقهه در الکای ... از اعمال قراجه داغ بر فراز قله کوهی ... سر بر آسمان پیوند ... واقع شده از سنگ یکپاره چه که ساکنانش ...
فلک الافلاک ... پاسبانانش شب زنده داران ... ثوابت ... فراز قلعه ...
... جهت ... حضرت ...
... قلعه ... پادشاهی ...
و ... میرزا ... اولاد در آن قلعه محبوس ... همه ... ارکان ...
... و قیام داشتند
و ... باباس ... ارباب ارادت و اخلاص بود
داشت و چون ... متعهد ... طایفه ... خلیفه ...
قلعه قیام داشت و چند نفر از ... که ... گرفتار شده بودند و معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا و ... حسن ...
... بیک و خالد بیک و محمد بیک ... ایشان در این قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده ...
... حسن خان افشار حاکم سابق ... بود ...
ایشان که ... نفر بود ... عصیان بر آورده ... یراق ...
... چند نفر ... قلعه ... کرده ... تسلط یافته ...
... بقلعه ... نموده ... صورت ... بالضرورة ...
... اشرف ... و در ... آوازه آمدن سردار و عساکر روم در آن ... داشت ...
... عظیمه ... و میان ... بودند ... در میان آوردند در
اول حال مطلب ایشان آن بود که شاید ... خود را از ... نجات ... راه فرار ... مهم ...
... که ... حسن خان افشار بود ... اشتایی با پسران و برادران حسن خان
داشت الیوم ... سرافرازی داشت ... مامور گردانیده ... ایشان ... سابق

و لاحق بنوید عواطف شاهانه مرقوم قلم مرحمت شیم فرموده و خواجه مذکور بپای قلعه رسیده آن نوید را بواسطه اقوام خلیفه در خفیه
بدیشان اعلام داد و چون کمند از دو دست رومیان بود خواجه مقصود عیا را خابی برایشان بالا کشیدند و او مژده امن و امان
و نوید لطف و احسان بدیشان رسانیده بحکم ربانی [illegible] اعدا را کرد اینده برادر و پسران حسن خان چون موفق
زاده قدیم و بابا مجید ممکن بوده در این دو دربان بودند مضمون منشور لازم السرور بجان و دل پذیرفته عن صمیم القلب مطیع و منقاد شدند
در مواقعه رومیه چاره جویی شده جماعت رومی از خیال جزیره گشته منازعه آغاز نهادند فیما بین بعد از قیل و قال بسیار بجدال
انجامید و چند نفر دیگر انصار شاه سیبوی کرده شدند و از جانبین دست باستعمال آلت قتال برده لحظه با یکدیگر زد و خورد کردند
در رومیان و اکراد که معتقد دشمنان و تفرق بودند دل بر ترک نهاده و بجان بکوشیدند احزان شاهی سیوبان زور آورده
بنیروی اقبال شاهی بر رومیان و اکراد غالب و فایق آمده همگی را [illegible] رسانیدند و قلعه مفتوح اولیای دولت قاهره درآمد
آن فتنه تسکین یافت پسران و برادران حسن خان برفاقه خواجه مقصود علی به درگاه جهان پناه آمده در سلک قورچیان عظام
انتظام یافته مورد شفقت و مرحمت شدند و خدمت خواجه مذکور مستحسن افتاده حضرت بنابر حسن عقیدت و حقوق خدمت
قدیم و جان سپاری جد بیرالیاس خلیفه که در پای قلعه مذکور کشته شده بود بکمال شدت قهر و آتش مزاجی این خطای عظیم
ما که از غفلت و بی پروایی ملازمان و سوء فکر و تدبیر او بظهور آمده بود به مروت شاهانه و اغماض پادشاهانه معفو گردانیده
و از آن سلسله که [illegible] برهان الدین بیگ ولد او را بجای والد بخلافت موسوم گردانیدند و حکومت قراجه داغ بمقصود سلطان
قوم او تفویض یافته عزت و کوتوالی قلعه [illegible] بدستور آن سلسله عقیدت آئین تعلق گرفت اکنون قلم تحریر امور وقت مراد
پادشاه و وزیر اعظم میرزا [illegible] ذکر لشکر کشیدن مراد پاشا سردار روم بآذربایجان و رسیدن بدار السلطنه
تبریز و بی مقصود بازگشتن سابقا نگاشته قلم [illegible] رقم گردید که مراد پاشا وزیر اعظم با سلطان احمد خان پادشاه روم [illegible]
نمود و مرتفع گشته جنود قزلباش را [illegible] گردانیده صلح و صفا و این امر را منوط و مربوط برای او ساخت چون مراد پاشا مرد عاقل
روزگار آزموده بود و [illegible] بطایفه جلیله قزلباش چنانچه در صحیفه اول این دفتر [illegible] نموده از آنکه کار جنگ داشت از وفور
دانش و خبر [illegible] جنگ دانسته گفتگوی مصالحه بمیان آورده خواست که باعث امنیت عالم گشته میانه
پادشاهان حوزه اسلام مبانی صلح را استحکام دهد [illegible] از این وزیر صلاح اندیش صفحه روزگار ماند لهذا [illegible]
چاوش را بنوعی که مذکور شد همراه محمد بیگ بجهت استرضا و استمزاج خاطر اشرف فرستاده خود در اسکدار در حوالی استنبول
بکار سازی مشغول و منتظر وصول ایلچیان بود که خبر آمدن قزلباش [illegible] رسید [illegible] ایلچیان
کرد و ایشان را مصحوب خود گردانیده متوجه [illegible] گردید و در حینی که حضرت اعلی از [illegible] با جمعی از مخصوصان بجانب
تبریز توجه نموده امرا و عظام را مامور نمود که [illegible] عساکر نصرت نشان قیام نموده بعد از سان چون زمستان
نزدیک شد و آمدن رومیه [illegible] احتمال ندارد معاودت بجانب عراق واقع شود و امرا حسب الامر عمل نموده بعد از اتمام سان
یک کوچ بجانب عراق واقع شده بود که آوازه آمدن سردار [illegible] یافت حسب الامر اعلی معاودت نموده به تبریز آمدند و امرا و

مسالک مسدود [illegible] بجانب [illegible] فرستادند که [illegible] سرداران [illegible] تحقیق نموده بتعویق وقت و صلاح دولت قاهره [illegible] حضرت اعلی
و اقبال در خطه تبریز اقامت داشتند مراد پاشا [illegible] چاوشان معتبر با مکتوب [illegible] بخدمت اشرف فرستاده [illegible]
[illegible] اعلام نموده بود که غرض از اصل این ترتیب قرار و مدار امر خیر انجام مصالحه است چون حضرت [illegible] مدار صلح و صفا و این امر [illegible]
صلح و جنگ منوط برای [illegible] گردانیده [illegible] خیر اندیش [illegible] بواسطه [illegible] خیر خواه [illegible]
فیما بین [illegible] حضرت [illegible] نزد خود نگاه داشت که بعد از تمهید مقدمات صلح و قرار و مدار که فیما بین داده شود [illegible]
[illegible] همراه خود بخدمت [illegible] فرستادن [illegible] آداب [illegible]
[illegible] وجواب مکتوب [illegible] نوشته شد که [illegible]
کرده گفتگوی مصالحه بمیان آورده [illegible]
[illegible]

تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه مرحوم سلطان غازان است و مدارس و خوانق بر دور گنبد مقبره پادشاه مرحوم که در رفعت و بلندی مشهور جهان
و از غایت ارتفاع ثانی گنبد سپهر بیان است ساخته شده و جای مستحکم است بخاطر انور رسید که چون مدار و مبنای آن مقابل کوب قلعه تبریز کرد اینده جا
و براق و مدارس و نگهبان استحکام داده و باز کرده و سنجر آن سلطنت دست نموده با تکار تیز توپ و تفنگ و یراق و آذوقه کشیده و فوجی از تفنگچیان قلعه
اعتماد بر استحکامات آن تعیین کرده و کسان بر سر شهر فرستادند که رعایا و مواضع قریه سر راه را کوچ داده جا و از اسب اوده و نشد لشکر بیرون
بوده باشند و اصلا غله و آذوقه در آن محل نگذارند و هر کس غله بیرون داشته باشد نقل انبار در قلعه گذاشته غیبه و الحق از سرکار
ستانند و چون سردار به دو سه منزلی تبریز رسید بکشته و اهالی شهر خود را بکوشه کنار کشیده و شهر را از آذوقه پرداختند و موکب همایون نیز از تبریز
کوچ فرموده از عقب کوه سرخاب گذشته در کنار رودخانه اجی محل اقامت اختیار کردند که تا اجتماع سپاه چند روزی در آنجا بوده
بعد از آنکه کیفیت و کمیت ضعف و قوت لشکر روم بوضوح پیوسته مکنون خاطر سردار بظهور آید آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره
بوده باشد بفعل آید در این اثنا ایلچی دیگر از جانب سردار علی پاشا بگلربگی روم ایلی که داماد او بود رسید عرایض کنایه آمیز که چاپه سردار
و کنایات که با امرا و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانیدند خلاصه سفارت آنکه غرض اصلی از آمدن این دیار آنست که در وقت جواد
اشرف مجدد معاهدات صلح و کیفیت آنکه بر چه نهج خواهد بود کرده شود و جنگ و جدال جنود قزلباش بر خاطر غیرت دلیل بر صدق دعوی آنکه
در این راه بجهت قلعه از قلاع متفرقه قزلباش است بیم و متعرض احوال آنکلیس شده بود از سپاه روم عمر و اشیع صدری رسیده و صلاح دیده بود که
چون سفارت و ایلچیگری محمد بیگ متمادی گشته ایلچی دیگر از عقب نموده با تحف و هدایای لایقه ارسال شود و با ایلچی سفارش نموده بود که
چون مادر مقام جنگ و نزاع نیستیم از حضرت شاه الناس ملتمس آنکه حضرت نیز گروه قزلباش را از جنگ و جدال العرض و میان منع نماید
بعد از اطلاع بر خلاصه پیغام جواب بر نهج سابق رقم افکند که سخن یکی است و محمد بیگ را که فرستاده ایم از معتبران طایفه قزلباش و محل اعتماد
شاه ما است اگر حضرت خواهند کار مصالحه بنوعی که مکرر انشا و اعلام گشته را عنیت سازند ما نیز رضا بآن داده ایم و الا از جانبین آنچه خدا
خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب ضبط جنود قزلباش و منع ایشان از ستیز و دست درازی بر رومیه نموده
بودند معروض رای انور گردید و طایفه جلیله قزلباش چه ویاپای آن نیست که بی امر و اشاره همیون اسلحه توانند پوشید چه جای جنگ و جدال
اما گروهی از امرا و عساکر را بجهت محافظت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده ایم و لشکریان شما که بقصد نهب و یغما دست آوردن
ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنگ واقع خواهد شد هر گاه ایشان اراده جنگ نداشته باشند منع مردم خود نموده نگذارند که از اردو
روند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا اشعار نموده اند انشاء الله تعالی چون صلح واقع شد خصومت و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد
آنچه لایق و شایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایا و بعضی از مواضع میان کوه و جانب دست چپ رومیه و بعضی جبال دست راست که
طرف خسرو شاه و آن حوالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بود حسن خان استاجلو حاکم همدان را با فوجی از عساکر و تفنگچیان
جغتای و خراسانی و لر و کرد کی محمد قلی بیگ امیر آخور باشی جغتای بدست چپ و قلیچ خان شاملو و امام قلیخان ولد الله وردی خان
را با فوجی دیگر از افواج قاهره بجانب دست راست فرستادند و گنجعلی خان زیگ را با لشکر کرمان در حوالی شهر تعیین نمودند که در کمینگاه بوده
هر کس از رومیان که بنهب و غارت بیرون آید بدفع او قیام نمایند و سردار روز سه شنبه چهارم شهر شعبان المعظم بکنار شهر رسیده در اطراف

آب بی نزول کرده در اطراف امرا و عساکر منظور بود از جمله سعد و قت بلاغ و سایر محال با ... و سایر جمع آمده و در اردوگاه روزی لشکر قزلباش
آنکه مامون دکه و از جمله آن سپه و آمده جویبه بوده بنظام بین غازیان و رومیان که گروه گروه بطلب ذخیره بمواضع میرفتند و ... شده محاربات
روی داده و سر بریده و اخبار تعاقب بکار بعضی می آوردند و هر کس چون میرفت بدست قزلباش قتل و گرفتار می گشت و مرادپاشا که سردار عاقل و کار
دیده و واقف از کیش و جمعیت سپاه قزلباش و آسودگی اسبان و استحکام قلعه و فراوانی آذوقه خبر یافته رای جنگ نداشت و نه مجال صبر و بقا
توانست بر وقت از راه تواضع و مردمی پیش آمده خواست که آتش سپاه و السلامت نه جنگ و الا اسبان جنبه محاربه نمایند و بیرون برود
در خدمت عظیم است که مبادا در مهمات محاربه نیز ان جنود اقبال نشان اندیشه از طرق مصالحه جهد و بمقام جنگ و جدال اعظمی رساند
دیگر آنکه محل اتفاق شخصی را از طبقه روم ایلی از جانب علی پاشا بسپاه ارسال داشته بنظام کرده بود که ام چنانکه از جانب خواند کار در ...
و کیل است مضمون آنکه از جانب شاه نیز در قرار و صلح و تعیین دستور سر حد رخص و ما ذون و نظم الوکیل باشد و محمد بیگ نیز تا تمد
داشتی در این باب نوشته بود حضرت اعلی فرمودند که سخن مردان یکی است امان و دستور منتظر در اصلاح ذات البین ...
ما موس سر ... و ظرف کرده بنوعی که مکرر گفته و نوشته ایم بعمل آورده و در آن چند روز که اردوی رومیان در کنار شهر بود از تایابی آذوقه
چند نفر از پاشایان و سپهی و پیکبر را با جمل و علوم و یراق چند با طایفه ای از افغان و بطلب ذخیره بمیلفرستادند ذکر محاربات رومیان با غازیان
و کشته شدن جغل پاشا و مراجعت سردار کرت اول جمعی بمواضع طرف خسرو شاه و آن حدود رفتند و چون بکوه و فرج او اراده بیرون آمدند
جمعی از تفنگچیان در قفا از کمینگاه ها بیرون آمده بطرف مخالفان تاختند و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساختند و رومیان تاب صدمه مبارزان سپاه منصور
نیاورده روی بهزیمت نهادند و تا کنار رودخانه اجی ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را طعمه شمشیر و برخی دستگیر شده اسب و استر بسیار و غنایم
بدست جوشن پوشان در آمد کرت دوم جغل پاشا سر کرده قوم تاتار را که در میانه روم به شجاعت و دلاوری مشهور بود و امرا و سپاه او مستظهر بوده
با گروهی از جنود عثمانی و اسب و الاغ بسیار بمواضع میان کوه فرستادند و جغل پاشا دلیری کرده از میانه دره ها و جاهای صعب گذشت
در آمده و در خارپر سر و فوره است در آورده و در حین مراجعت حسن خان با رفقا و تفنگچیان خود بر ایشان زدند و هنگامه آتش حرب افروخته
جغل پاشا از غرور شجاعت و زور جلادت سبقت بمحاربه آغاز نهاد و چون هنگامه جنگ گرم شده بود به دست یکی از جوانان ... در آمده
بقتل رسید و در شکست خورده روی بانهزام آوردند و تا کنار اجی رومیه را تعاقب نموده جمعی کثیر را بقتل آوردند و چون خبر کشته
شدن جغل پاشا و انهزام لشکر روم با رو رسید سردار را از این مصیبت عظیم در میان عسکر روم ولوله افتاد و رای کوچ کردن و خود را
بجای امن رسانیدن قرار یافت و هنوز علی پاشا ایلچی که در مرتبه سیوم فرستاده بود بملازمت نرسیده بود که کلمه العود احمد بر زبان آورده
روز پنجم نزول ایشان بود که طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال اضطرار مراجعت آوردند و چون خبر کوچ ایشان باردوی
ظفر قرین رسید جمیع امرا و عظام و عظمای طوایف قزلباش جمعیت کرده بعرض اشرف رسانیدند که چون سردار روم تبریز آمده باعث
هرابه و ... و انواع خسارت در ... پادشاهی جمعیت کرده حالا که جمعیت عظیم در اردوی ظفر نشان واقع است بعزم انتقام تعاقب
ایشان کرده در هر جا مصلحت باشد صفوف قتال آراسته مستقبل آن طایفه را وجهه همت سازیم و امیدواریم که بلطف الهی و نیروی اقبال
شاهنشاهی که مکرر آزموده و آزموده ایم بر اعادی ظفر یابیم چه در این وقت ایشان را از اضطراب و بی نوایی اسبان طاقت مقاومت با کوکب اقبال نمایی

نخواهد بود و هر گاه این گروه به توفیق پروردگار نابود گردند رومیه را تا دو سال دیگر جمعیتی چنان دست نخواهد داد حضرت اعلی به موجب
وفور ذاتی که میراث اجداد عالی‌قدر است جواب داد و التماسات ایشان را بدین نهج داد که هر چند رومیه به مکر و حیله مشهورند چون مراد پاشا از
ابتدا تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی به میان آورده و در الفت و آشنایی کوفته از جنگ و جدال کجب ظاهر گشته و حجت نیز بنا بر نظام سلسله
ظاهر از خبث باطن ایشان نظر همت پوشیده به فضای مصالحه و ادای حال الخلاف آنچه کرده و گذشته ایم لایق نمی‌دانیم و مع ذلک ماه رمضان
المبارک که از اشهر حرم است رسیده هر گاه هنگام را به قتل و غارت فرستاده و رایات نصرت آیات نیز چند مرحله تعاقب فرمودند [illegible] لشکر را
از دستبرد و تعرض و میان واخذ غنیمت منع می‌نمودند مع ذلک مردم مجهول فوج فوج پیش قدم [illegible] در سرحد کوچ خود [illegible]
سر و زنده و اکثر چهارپای آورده و مراد پاشا در حین بازگشتن [illegible] نفر که از مردم مجهول [illegible] آمده رفت رومیه رانده بودند
صفت زاده با کس خود و بکمتر ملازم محمد بیک فرستاده بود که حضرت شاه والاجاه از این امر وقوف غباری بر خاطر انور نرسد
کرامت عبارات بنا بر اقتضا [illegible] خاطر اشرف صورت [illegible] و حضرت اعلی نیز [illegible] چهل پنجاه نفر از [illegible]
که اکثر [illegible] بودند و در حین مراجعت گرفتار [illegible] شده بودند آزاد فرموده [illegible] فرستادند و جمعی که از [illegible]
بودند باز آمده تقریر کردند که [illegible] عظیم رومیه [illegible] با وجود چنین [illegible] که از جانب اشرف بظهور پیوست خاطرشان اطمینان
نمی‌یافت و در سرحد کوچ [illegible] رسیدن قزلباش [illegible] رسیده موجب شورش و اضطراب عظیم گشت [illegible] لشکر روم از بی
بضاعت پریشان و بد حال بازگشته خلق بسیار و [illegible] بی‌شمار در معرض تلف آمد و چون از حوالی [illegible] گذشته بحوالی
رسید رایات ظفر آیات از حوالی [illegible] بجانب دار السلطنه تبریز در حرکت آمده [illegible] و رعایا پرداخته
و پراکندگان شهر و مواضع و مساکن و اوطان آرام گرفتند و جمعی از رعایا را که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود در
حال امسال [illegible] مال و جهات و عوارض [illegible] معاف فرمودند و [illegible] عساکر توقف فرموده امرای عظام
سرحد و طبقات [illegible] از قورچی و غلام [illegible] که دو سال بود در [illegible] بودند فوج فوج [illegible] در آمده رخصت
گردانیده [illegible] و باز گردند **شرح قلعه ساختن ربع رشیدی و تخریب قلعه سابق**
و بقیه وقایع [illegible] الاقبال در سالی که رای جهان آرای اشرف اعلی بر این قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه ترتیب دهند
[illegible] قلعه [illegible] عمارتی [illegible] و عثمان پاشا [illegible] و در زمان سلطان مراد خان [illegible] تبریز آمد چنانچه در جلد اول
این دفتر تحریر پیوسته [illegible] قلعه [illegible] یافته [illegible] ارباب خرد [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] می‌نمودند که آب [illegible] خانه
[illegible] و از حریم قلعه [illegible] و اگر [illegible] خانه [illegible] آب [illegible] خانه
[illegible] حضرت [illegible] قلعه [illegible] گذشته چندان [illegible] اعتمادی بر این قلعه
و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند [illegible] و وصول لشکر روم [illegible] تخریب قلعه سابق
قلعه جدید [illegible] که مراد پاشا آمده [illegible] گذشت [illegible] خاطر خطیر [illegible] منوچهر بیک ایشک آقاسی

غلام [illegible]

غلام شاه جنت مکان را که غلام کاردیده و کاردان بود و بسرکاری عمارت قلعه تعیین نموده مقرر داشتند که اول بمرمت و اصلاح و ضروریات عمارات
قلعه [illegible] حضور [illegible] که ویرانی آن [illegible] ربع رشیدی کشیده [illegible] که هوا روی [illegible] آورده شروع در
[illegible] قلعه [illegible] که استادان بنا و سنگ‌تراش [illegible] از عراق و هر طرف به تبریز آمده به زودی عمارت قلعه را با تمام
رسانند و موسی [illegible] قلعه [illegible] آب [illegible] در اندک زمانی آنچنان حصن حصین ساخته و پرداخته
شد که [illegible] قلعه [illegible] برابری می‌نمود و حاکم [illegible] تبریز [illegible] وهمراهی [illegible] آورده
در میان قلعه [illegible] حاکم تبریز [illegible] نموده بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق را منهدم [illegible] حضرت [illegible] بعد از فراغ
[illegible] قلعه موکب جهانگشا [illegible] عراق در حرکت آمده [illegible] متوجه دار الارشاد اردبیل شدند و در خلال این احوال [illegible]
[illegible] که بجهت [illegible] سپهر [illegible] روانه درگاه معلی شده بوده [illegible] گشته [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] حضرت اعلی متوجه احوال [illegible]
کارنیک که [illegible] اشرف [illegible] مطالبات [illegible] مشمول [illegible] الطاف [illegible]
مقتضی المرام [illegible] روز در دار الارشاد [illegible] زیارت مرقد شریف حضرت سلطان الاولیاء [illegible]
و [illegible] دار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز [illegible] حضرت [illegible] بوده از آنجا لوای توجه به دار السلطنه اصفهان
[illegible] و اقبال [illegible] سلطنت [illegible] نزول اجلال فرموده [illegible] مبارک [illegible] جهان [illegible]
[illegible] احوال [illegible] رسیده [illegible] آنجا [illegible]
اختیار کرده چاوش معتبری همراه محمد بیک کرده او را روانه استنبول گردانیده و عریضه [illegible] که چون حضرت شاه
[illegible] مصالحه پادشاه [illegible]
[illegible] دولت خاندان عثمانی [illegible] که از این طرف نیز [illegible]
اتحاد [illegible] و مصالحه [illegible] سلاطین [illegible] استحکام [illegible] محمد بیک در استنبول [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible] مراد پاشا [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible] مضمون [illegible]
بودند که [illegible] مراد پاشا [illegible] محمد بیک از استنبول بازگشته نزد مراد پاشا
آمد و مراد پاشا [illegible] محمد بیک [illegible] اشرف [illegible] محمد بیک [illegible]
که بعد از اتمام شرایط [illegible] دار السلطنه اصفهان آمده [illegible]
[illegible]
گشتند بعد از [illegible] کردند [illegible]
[illegible] اول و بنیاد [illegible] نظر حاکم [illegible]

در شب جمعه ششم شهر ربیع الاول سنه تسع عشر و الف در پای قلعه روم اروجی چنانچه در طی احوال قلعه مسطور گشت ارتحال یافت نعش او را در گذشت و نعش
او را به تبریز آورده از آنجا به مشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که در پایین پای مرقد مطهر حضرت امام الجن و الانس تعمیر یافته معمار همتش
بوده مدفون گشت و شمه از اوصاف حمیده اش درین اوراق ثبت گزارش یافته اثر بیکران از شنیده در مقام زبان قلم در کام کشیده درین
خاموشی گزید دیگری محمد پاشا جلالی است که او نیز در پای قلعه مذکور بعلت ... در اواخر شهر مذکور ودیعت حیات به متقاضی اجل سپرد و احوال او
در طی حالات جلالیان تفصیل رقم خامه بلاغت نشان گشته دیگری محمد سلطان بیات حاکم نیشابور است وی از امرای معظم و در بیش طبقه
این قراجات خراسان بوده از قبایل چغتایی است و در زمان ظهور دولت این خاندان ایل مذکور رعیتی قزلباش میکردند در زمان نواب گیتی
ستان و ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان محمود بیگ نام برادر او منصب امارت ایل را دولت سلطانی یافت و او در ایام تسلط اوزبکیه
و اقربا و بسیاری از ایل مذکور بقتل رسیده محمد سلطان جمعی که از ... شرف رسیده منظور نظر شفقت گردیده و در ... از نواب جهانبانی
کل ایل را از جمع و تخفیف دیوانی معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام داده و محمد سلطان بنوعی که در سالهای پیش مرقوم گشت
صواب اندیش گشته بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار و در بین ایام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود
و در اول این سال عوت حق را اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور و او لکای نیشابور به بهرام علی سلطان قوم او شفقت شد
دیگری از اعیان متوفیات میر فیض الله وزیر غلامان است وی از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی است به پرسش میر مقصود مرد
بشرب بدارکری و خوش صحبت و میر فیض الله در فترت خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بقدر حس موقوفی
و طنبوری نواخت برین تقریب بمجلس بهشت آیین راه یافته مورد توجهات شاهانه گشت و حضرت اعلی شفقت احوال او شده به پایه
خاصی که بعموم اهل خراسان خصوصا سادات و اهالی مشهد مقدس داشتند او را بخدمت مجلس نویسی سرافراز گردانیدند و ایامی بدان خدمت
قیام داشت تا آنکه امر وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگی است بمیر عبد القادر قوم او تعلق داشت و او در جنگ چغال اوغلی بدست
رومیه مقتول گشت با و تفویض یافته علاوه مجلس نویسی شد و روز بروز عزت و اعتبارش افزوده محل اعتماد شاهانه بود در اواسط این سال بعلت
قراچوق ... که از منزل خود سوار شده به دولتخانه همیون رفت و اسباب حال براو متغیر گشته تا هنگام آمدن مهلت نیافت و بیگناه
از هم در گذشت هم دران ایام مناصب میر ابو المعالی نطنزی که از سادات عظام نطنز و دولایه نطنز و از اخفاد سید جلال الدین است
که خادم حضرت سلطان الاولیا و المحققین شیخ صفی الدین قدس سره بوده و ابا عن جد درین دولت حقوق خدمت قدیم دارند و خود از
عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت اشراف طویله و انبار قیام داشت و محل اعتماد شاهانه بود بتفویض یافت

آغاز سال فرخنده فال تنگوزئیل بعضها مطابق سنه عشرین و الف و بعضها موافق احدی و عشرین و الف که سال ... از جلوس همیون جهانبانی است

نوروز این سال فرخ فال بفیروزی و اقبال در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام که آغاز عشرین و الف هجری و اول فروردین ماه جلالی بود
واقع شد یعنی شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه بخش عالم است از خلوت خانه حوت بشرف گاه حمل بر آمده فیض بخش عالم عنصری گردید
و کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته بوستان گلستان جهان بجلوه گری در آمده چهار اطراوتی تازه پدید آمد
حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان اعنی حضرت اعلی شاهی است که زعدلش جهان منور باد تا جهان هست آن ستوده باد در دار السلطنه

در دار السلطنه اصفهان که مقر دولت آن حضرت و فضا و قدرت ... بیمن توجه و دستیاری معمار همتش مصر جامع و عظامی ملک ایران و ارم قید
برین نشاء میمنت بفیروزی و اقبال نزول اجلال واقع شد و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و موالی اهل بیت در تعزیه سید الشهدا خامس
آل عبا لباس سوگواری پوشیده افسرده و ملال بر خاطر پریشان بود و لوازم نوروزی و جشن سرور معتاد آنروز فیروز قیام نموده در بیان
حال صغیر و کبیر و برنا و پیر دران ایام ملالت فرجام مضمون این مقال که از فصحای الشعرای المتأخرین مولانا محتشم کاشی در مرثیه آنحضرت القا نموده
مترنم بود که بیت ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده و ز کین چها درین ستم آباد کرده کام یزید داده از کشتن حسین بنگر کرا اقبیل که دلشاد کرده
بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیه و سوگواری که طراوت فصل بهار و ایام فروردین آثار آن عیده حضرت ... بخشید و بوی عنبرین
شکوفه و ازهار در باغ و گلزار به جهت مسرت بخش الماء و خرمی افزای خاطر همگنان گردید به دستور معهود در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ
بترتیب جشن علاء الصعود و پیوست امرای عالیمقدار و وزرای کفایت شعار و مقربان درگاه و اهالی و اعیان عظم و همیون ... در
محل مناسب طرح جشن علاء انداخته شد و خیام زرنگار و شادیانهای اطلس و پاحظار برافراخته مجالس بهشت نشان ترتیب دادند و چها
طاق در برابر هم مجلس الفنون ... آراسته چراغان کردند و بر روی خلایق ابواب بهجت و خرمی گشاده گشت و در مجلس قیان ...
ساقیان بحر عمانی رواق نشاط افزای محب بیان گشته چند روز داد عشرت دادند در خلال این حال کسی از جانب محراب خان قاجار
حاکم مرو رسیده خبر آمدن ولی محمد خان اوزبک ... و فرمانروای ممالک ماوراء النهر و ترکستان رسانید که از حوادث روزگار
خذ ... که ... بتاریخ ششم شهر محرم سنه مذکور از راه جهار جو بعزم ملاقات همیون اعلا داخل
مرو شده رقعه محبت آمیز که آن پادشاه عالیجاه بحضرت اشرف نوشته بود بنظر همیون در آمد و در این خبر بهجت اثر موجب
مسرت و شادمانی خاطر اشرف گشته مواجب رقعه از روی اشفاق مشتمل بر اظهار اشتیاق و نکات دلپذیر در قلم آمد و حکم جهان مطاع
باسم امرا و حاکم خراسان ... یافت که به هر ولایه که سید پیشکشهای لایق کشیده منزل بمنزل مایحتاج سرکار آنحضرت و ملازمان را رجوع
لایق سرانجام نموده بنوعی خدمات بتقدیم رسانند که مرضی و مستحسن باشد و همواره در کل مواد رضا جویی خاطر نفیس
بجا آرند و علی قلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو را که از اعاظم امرا و معتمدانست باستقبال پادشاه عالیجاه تعیین فرمودند
که تا ولایه سمنان استقبال نموده تا دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده لوازم میزبانی
بظهور آورد و تا انجام صحبت بانواع جشن نوروزی برابر رسیدن او موقوف داشته حکم شد که تمامی بازارها و قیصریه و خانات
حوالی نقش جهان را آیین بستند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بود عنقریب در محل خود مرقوم
کلک بیان خواهد گردید و داستان طبیعه مسوده خواهد یافت انشاء الله تعالی از سوانح و وقایع مشوهه آمدن چاوشان
روم است که در خلال این احوال از جانب مراد پاشای سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود آمده بعرض اسباب طبوبی سرافراز شده
و عرایض و کتابات درباب صلح بنوعی که در سال گذشته تحریر پیوست آورده جواب مکاتبات ایشان بر وفق مدعا نوشته
فرستاده بودند اما هنوز فرستادها مراجعت ننموده بودند که از قضا و آسمانی مراد پاشا را اجل طبیعی دریافته رخت سفر آخرت کشید
و درین حین استقرار امر مصالحه در عقده تعویق ماند ساحه اکر ... که درین اوقات خاطر اشرف اقدس که صحیفه نقش طراز الصور

مهمات منوطه بتعمیر قلعه بنا و دو استحکام آن کرده بموجب حکم آنحضرت محمد قلی بیک امیر آخورباشی جغتائی با جمعی بخدمت مامور گردید و بر
وصول مومی الیه حسب المقرر نموده بانجام آن اقدام نمود ذکر بنای مسجد کبیر اصفهان بتوفیق رب العزت و یاری رجال عالم و عالمیان در اوایل اقبال فرخنده
آغاز خجسته انجام شهریار بصیرت قرین که [illegible] جام رایت [illegible] بدان مشغول گشت که باستطلاب مکرمت به بنای مسجدی عالی بنیان که در بلاد
ایران بل معموره جهان مثل آن نشان نتوان داد بپردازند و چون دارالسلطنه اصفهان از عمارات عالیه و منازل مرغوبه و گلشنها و باغات
عنبر شمیم روح افزا و شاهراهها و بساتین نمونه خلد برین گردیده اند اگرچه مسجد عالی در صدر جانب شرقی بنا کرده بودند اما مکنون خاطر انور بود که چنانچه
آن بلده جنت مثال از عمارات عالیه و باغات دلپذیر و اسواق دلکش آباد و مشهور و قرارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد
مجلس علما اساس و مدارس و بقاع الخیر آنحضرت نیز ارفع مساجد و بقاع ایران و در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد الاقصی نشان دهد لهذا در
اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدان که عمارت خان بزرگ در آنجا بود برانداخته [illegible] بود اختیار فرموده و عمارت [illegible]
کنند و در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع میمون استخراج نموده معماران حاذق و مهندسان دقیق که
اعمال هندسی و دقایق این کار هر یک چون پرگار [illegible] از طرح و یکتائی بیرون [illegible] طرح مسجد مقصوره [illegible] نادره کار عیار [illegible]
اقبال شروع در کار کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن سنگ مرمر در حوالی اصفهان که در هیچ زمان کسی از آن
نشان نیافته بود و همان سنگهای مذکور در همان مکان ودیعت نهاده دست قدرت ازلیت که از غایب بجهت زینت
این مسجد شریف از نظر خلق پنهان بوده از میان [illegible] ظهور یافت [illegible]
توان گفت که ظهور این معدن [illegible] حسن اعتقاد بانی و قدر و منزلت این بنا در درگاه
مبدع جهان [illegible] چنین سنگهای یکپارچه [illegible] نقوش الوان [illegible] جهان مثل آن نشان نتوان یافت [illegible] این بنای
بیت المعمور گردیده امید که این بنای عالی بنیان برونق دلخواه آن شهریار بلند مقدار اتمام یابد [illegible] این خطه [illegible]
[illegible] آن خسرو کامکار [illegible] مسجد کعبه مثال [illegible] طاعات و عبادات حضرت
خالق الارض و السماء بردارند و مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب ازدیاد عمر و دولت [illegible]
گردد بمنه و کرمه بحرمة النبی والوصی و آله [illegible] الطاهرین آمین یا رب العالمین چون [illegible] بنا بر مناسبت مقام
در بین اوراق [illegible] احوال شهریار آفاق [illegible] بعضی وقایع [illegible]
ایران نیست [illegible] اکنون مناسب [illegible] احوال ولی محمد خان [illegible]
[illegible] ذکر اختلال احوال ولی محمد خان پادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه والا جاه [illegible] حشمت [illegible] معانی [illegible]
حضرت [illegible] ولی محمد خان بن جانی بیک سلطان
خواهرزاده [illegible] عبدالله خان [illegible] سلطنت ماوراءالنهر [illegible] جلوس نمود و امراء
سرداران ازبک [illegible] فرمان [illegible] که راقم این اوراق پریشان از [illegible]

الوکه [illegible] استماع نمود و با برادرزادگان [illegible] کمال اشفاق و مهربانی سلوک نموده بالکه ولایت بلخ را ببرادرزاده خود محمد سلطان و ولایت
ولایت سمرقند را ببرادرزاده دیگر خود امام قلی سلطان داده و ایشان سر از طوق چاکری [illegible] امام قلی سلطان [illegible] سمرقند
بود از نشأه غرور جوانی سرمست گشته [illegible] جاه و دولت [illegible] جمعی جاهلان [illegible]
[illegible] و آثار خلاف [illegible] ولی محمد خان از جسارت [illegible] برادرزاده آزرده شده
اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردید [illegible] گوشمال او و تفریق مفسدان [illegible] بصوب سمرقند معطوف
و امام قلی سلطان تاب مقاومت نیاورده از آنجا روانه جانب بلخ شده [illegible] محمد سلطان برادر کوچک خود [illegible]
و او نیز اقتدا ببرادر بزرگ کرده [illegible] برادران [illegible] استقلال کرده [illegible]
دل [illegible] ساخته [illegible] عزم [illegible] امام قلی سلطان معروض
که چون در سمرقند باغوای جاهلان و صحبت مفسدان بعضی امور [illegible] استشمام [illegible]
بنابر آن ترک سمرقند کرده [illegible] آنحضرت [illegible] ولایت [illegible] برادران [illegible]
نموده بود که [illegible] ولایت [illegible] بخصوص [illegible]
ولی محمد خان چون از اطوار برادرزادگان استشمام رایحه خلاف و عناد کرده بود [illegible]
التماس [illegible] قبول [illegible] ولایت [illegible] ولی محمد خان [illegible] اخلاص و اختصاص داشت
تفویض نمود [illegible] برادرزادگان [illegible]
بعضی اوقات [illegible] کدورت [illegible] الفت ظاهری بود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible] امام قلی سلطان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] هوای بزرگی در سر داشتند [illegible]
پادشاه [illegible] امام قلی سلطان جمع شده [illegible] ولی محمد خان [illegible]
در مقام اخلاص [illegible] ترکمان [illegible]
و احترام [illegible] شاه محمد [illegible]
قلی سلطان [illegible] ارباب نفاق [illegible] ولی محمد خان [illegible]
نیز [illegible] ارباب نفاق [illegible]
هرکس [illegible] امام قلی سلطان [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] امام قلی سلطان [illegible]
گردد [illegible]
[illegible]

حاضر بودند و چند نفر که بطرف سمرقند رفته بودند برلیغ باحضار قراچیان فرستاد که بعد از آمدن یکی را بمعرض یرغو در آورده پرسش آن
قضیه نماید ولی محمد خان چنانچه کرده از بیم شهرت حاضر از ابهانه انگاکش طلب نموده احضار آن مفسدان کرد ایشان انکار بلیغ نموده
و عریضه ظاهر کرده و هر یک ملاحظه مهر خود نموده آن جماعت ابا نموده گفتند که ارباب غرض و تقلید مهر ما کرده اند و ولی محمد خان آن
عذر را مسموع نداشته ایشان را گرفته بیاسا رسانیدند و دیگر حضرات قراچیان نیز معتمدان بارسال داشته انجبر آن جماعه رسیده و هر کس
داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و آشنایان از بیم جان فرار نموده نزد امام قلی سلطان رفتند و او بعقب خانی که میانه او و عم
نشان پادشاهست مخاطب ساخته پادشاهم پادشاهم غار نماند و آواز علوی خوش آمد گویان خود را خاقان عالیشان و پادشاه نافذ فرمان
تصور نموده علانیه کوس مخالفت کوفته پرده از روی کار برداشته انگه جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت اعیان نفاق اندیش او بحکم
نزد او جمع آمدند و او در عنان هفت هزار کس از یخ غزنه ماوراء النهر نموده از آب آمویه عبور کرده تا سرحد قرشی آمد و ولی محمد خان
نیز از غربت او خبردار گشته با امرا و اعیان او بکجه که قریب بیست هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابله برادرزاده و ارباب
طغیان بیرون رفت اما با امرا و ارباب اعیان و مقربان خود نهایت بدظنه و بی اعتماد شده بود و چون امام قلیخان تاب مقاومت
عم بزرگوار نداشت در محل مناسب پشت آب آمویه داده بحفر خندق پرداخت و معتمدان نزد عم فرستاده حکایات شکایت آمیز
و کلمه که ابا بمیان آورد و امرای نفاق پیشه و مفسدان حیله اندیش او ابکار و حیله کشوده و دین آشوب استماع شد که ولی محمد خان
بالطبع فتنه جوست که فتنه من جهت با نجف داده و خاطر رش آن بود که امام قلیخان اگر ده ما دم بوده نقید انرا که نزد او مجتمع اند پراکنده سازد
و در مقام انقیاد بوده بهمان تکوتر قانع گشته مطیع و منقاد عم گردد او نیز فقده برگشته تا و که از قضای فلکی و حوادث
آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سه پاس خوک از نیستان از بیرون آمده بحوالی اردو و میان خیمه ها در می آیند مردم اردو
واقف گشته و بازرگانان از خیمه ها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول گردیده اند غلغله و غوغای عظیم در میان مردم افتاده و ولی
محمد خان در خرگاه خواص خوابیده بود و آواز شورش و غلغله عوام بیدار شده استخبار احوال می نماید بعضی بهرزه درایان بیخرد و نادان
تصور شبخون لشکر امام قلیخان کرده بعرض میرسانند و چون خلایق از دو سه پاس شب طاقی باخبار رعب بالطبع اعتبار نموده در
ملاحظه این گفتگو در میان اردو شایع میگردد و عموم سپاه بهم بر آمده پیاده و سوار اسلحه و یراق خود مرتب ساخته متوجه کریاس پادشاه میگردند
ولی محمد خان چون با امرا و اعیان بدظنه و بی اعتماد بود و اندیشه آن داشته که مبادا ارباب غدر و نفاق او را در میان خرگاه کار
تمام نمایند الفور با چند نفری که معتمد او و با او بودند سوار شده و احتیاطا بر بنه خود را بکنار کشیده و در جنیبی ایستاده انتظار میکرد که آن
انجمن حوادث بود و تا به چند که حال بکجا منتهی میشود که امرا و لشکریان که بر در سراپرده شتابان پادشاهی جمع آمده اند و اصلا اثری از
پادشاه ظاهر نمی نماید بعضی بالقوه آن شد که پادشاه فرار نموده و برخی آن بوده که ارباب غدر دوستی امام قلیخان او را از میان برداشته
از مجلا معارف سپاه بجرد انگونه تصورات و بی ابید در کاه امام قلیخان آورده او را بخت پادشاهی میگویند و ولی محمد خان را با طلوع صبح
ظاهر میشود که طوایف ایشان گرفته رو باردوی امام قلیخان نهاده رفته اند حقیقت حال که هر چه بود معلوم گشته که ابواب تفرقه
که از قضایای فلکی اتفاقا روی داده با در میانه جمعی از خوانین و اعیان مقید باشد بود از عم و ولی محمد خان این بوده که اکثر معظمان او و کمی

با او غدر

با او غدر کرده امام قلیخان را نوید سلطنت داده و رغبت آمدن ساخته و او از رفتن کرده و مبنعد مات ساخته و پیروان
آن جماعه بوده اکراد غفلت در رسیده بیرون رفت مردم نکان از اوضاع منکر دید علی ای التقدیرین ولی محمد خان در کمال اضطراب و حرمان
با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شده حاکم بخارا که در ارک نشیمن داشت آمدن پادشاه را بدان پریشان حالی و اضطرار
معلوم نموده ارک را قایم کرده ملازمت و کورنش تقاعد ورزیده بمقام در آمد که عنقریب امام قلیخان با غلبه تمام بخارا خواهد آمد پادشاه را نوبت
مغلوبه است و نه محصور گشتن البته اولی آنست که از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصلاح کار خود فرمایند ولی محمد خان از شعبده بازیهای
انجم شعبده باز و نیرنگ فانهای مردم روزگار تعجب نموده بعضی از مخدرات اهل حرم را که در ارک بودند طلب نمود کوتوال
تعلل کرده ایشان را بیرون فرستاده و او بعجالت تمام روانه با محمد رستم خان پسر خود و بعضی از مستعقان و چهار صد یا پانصد نفری از مقربان
دولتخواه متوجه سمرقند از بخارا بیرون آمد و چون مظنه غدر و نفاق با اکثر اعیان داشت از مردم سمرقند نیز اندیشه کرده فسخ عزیمت
انجا کرده توجه جانب ایران و استمداد نمودن از حضرت شاه بلند قدر والا امکان در خاطر تصمیم داده از معبر چارجو گذشته
بقلعه چارجو آمد و رستم محمد سلطان پسرش را با جمعی از معتمدان از آنجا با السلطنه فرستاد که خود نیز متعاقب می آید
رود و کس بجانب مرو نزد مهراب خان حاکم آنجا فرستاده مجاری احوال خود را اعلام کرد مهراب خان توجه او را
ایشان خواهیم چرخهای البق بوده متوجه بجانب رسیدن بهمراه آمد و مهراب خان بلوازم استقبال قیام نموده و او را با عزاز و احترام
لایق بشهر در آورده و مهمانداری نموده چون بیست خبر رسیده حقیقت تشریف قدوم پادشاه اوزبک را عرض کرده و خود نیز
دلگرافی مکتوب شوق آمیز بحضرت اشرف نوشته مهراب خان کمال
بر اطراف و جوانب پادشاهانه کرده پیشکشهای لایقه کشیدند و از آنجا روانه مشهد مقدس گشته در چهار باغ مشهد نزول کرد
میرزا ابو طالب برادر شاه منظر خان لوکچی که از جانب برادر داروغه و حاکم بود وارد و اعاظم آن حوالی برای اقامت
نموده پیشکشهای لایقه کشیدند و چند روز در مشهد مقدس توقف نموده از رنج راه و محنت کاه آسودند و از آنجا
عراق کرده امرا و اعاظم از جانب اشرف مامور بودند که در خوار حیدرقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو از استرآباد و بسطام آمد
ما بین سمنان که هشت فرسخ است استقبال کردند و تحف و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند تا سمنان و
خوار که ملک عراق است و علاوه بر این حسین خان متکفل خدمت بودند و در خوار حیدرقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو که حسب الفرمان همیون باستقبال
رفته بود رسیده بعد از کورنش و آداب در ملاقات اول از جانب حضرت اسپیش نموده بخان رودستانه القا نموده
و از حضرت بیهانی و روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و تکلفات مرغوب نموده تحف و هدایا گذرانیده مقربان و مخصوصان
بل سایر ملازمان او از ضیافت و میان آورده و از آنجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده تحفظ دلپذیر بکاشان آورد
اهالی کاشان بیدار از چراغان نموده زیاده از معمول خدمات شایسته بتقدیم رسانیده تحفظ دلپذیر بکاشان آورده اهالی
کاشان بیدار از چراغان نموده زیاده از معمول خدمات نموده بحضرت و سرودی در کاشان استراحت کرده متوجه دار السلطنه
اصفهان شد مقدمات که از تقریر و اردات آنصوب تحریر پیوست که احتلال در صورت احتلال احوالش بوده باشد حمل بر

گذرانیده بود

اخبار نمود رکیکه بناء بالکذب و خلاف متهم بشناسند والعهدة علی الرواة ذکر آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره نشان و ملاقات
آن پادشاه عالیجاه با عز و احترام داستان سرایان انجمن خجسته پردازی و پیرایه بندان بزم سخن سازی پیشگاه ایوان جنت پایه سخن را بزیور
نظم آذین بسته اند که چون خبر وصول ولی محمد خان بکاشان فرح بخش سمع اهل اصفهان گردید مواری هفت هزار بیدق انداز چند تومان که
سرانجام داده حاضر ساخته شد که در روز استقبال از شهر تا دولت آباد که سه فرسخ است در دو روی صف کشیده ایستاده باشند و
تمامه چهار بازار نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه خانها را آذین بسته شهر و بازار چون نو عروسان حجله نشین آراسته باشند
و در روزی که ولی محمد خان داخل شهر میشد حضرت شاه جمجاه فریدون بارگاه بسعادت اقبال بعزم استقبال سوار شده بسیما الدوله فریدون
خان و الله قلی بیگ قورچی باشی و محمد خان مهردار و سایر امرا و اعیان که در پایه سریر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق مهمان
نوازی رسوم و آداب پادشاهانه را منظور داشته از غایت بی‌تکلفی تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است تشریف بردند و از آنجا
کام بشتر ساره درهار رسیده از عزم خشنودی اخلاق حمیده و بی‌تکلفی همچنان سواره ... باتفاق معانقه و معانقه بر دو جهت رسیده
انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای دوستانه و تواضعات یارانه بظهور آورده امرا و عظام قزلباش نیز راه و رسم مردمی و آداب
تواضع سلوک داشتند و آن کمال دولت آبادی از خدمات اشرف مستدعی نمود که آن مهمان گرامی را لطف در کلبه درویشانه او فرود
آورند و حسب الالتماس آن بهر جوکار باتفاق بمنزل او رفته او از خانه خود تا بیرون آن موضع فرشهای اجناس مناسب پا انداز کرده چنانچه
شایسته لوازم ضیافت بود پرداخت و آنچه لایق است پیشکش کرد و از آنجا بسعادت و اجلال سوار گردیده متوجه شهر شده از موضع دولت آباد
تا نقش جهان از سرکار خاصه شریفه جاجیم و قالیچه لطیفه بر رسم پا انداز گسترده شده بود و از دو طرف بشکیچیان بلیل سینه ایستاده بودند
از ازدحام خلایق و انبوه تماشاییان که در عرصه خیال گنجایی نداشت عرصه تنگی پذیرفته صورت بست و سپاه و کیهان بود بنابراین حضرت اعلی
با ولی محمد خان تکلم آغاز نموده آهسته آهسته عطل مسافتی می‌نمودند و چند جا توقف نموده جهت انبساط خاطر او جرعه‌ای نشاط نوشیدند
صحبت بر اسبی بسیار داشتند و انواع مهربانیها بظهور می‌آوردند و چون بدروازه شهر رسیدند بموجب الامر اشرف لطف در دروازه باب
کار آگهی و چه و بازار توانستند که از کرد و القصه باعزاز و کامرانی داخل شهر شده در منازل مرغوب که جهت سکنی آنحضرت تعیین شده بود نزول نمودند
حیدر قلی خان بدستور مهردار بود و همه روزه ما یحتاج و ضروریات سرکارش از سرکار خاصه شریفه بر وجه لایق سرانجام می‌یافت
شعرای بلاغت شعار اشعار ابکار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند از آن جمله خواجه محمد جوشقانی که در بین الحکام در سلک
وزرا و متکفلان مهام دیوانی منسلک و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت عالی است این تاریخ گفت **تاریخ** چون زگردش های چرخ
منقلب • گشت سیاره بنجار انقلاب • شاه ترکستان ولی خان آنکه هست • زیب بخش مسند افراسیاب • رهنمون شد
دولت او را تا نهاد • رو بدرگاه شه مالک رقاب • شاه عباس قدر قدرت که هست • کامران و کام بخش و کامیاب • ای قران
سعد را تاریخ جو • گشتم از اندیشه قدسی خطاب • ساخت روشن شمع محفل را و گفت • ماه شد مهمان بزم آفتاب • این مصرع هزار
و نوزده است موافق تاریخ توجه او بایران اما درین وقت که بعزم ملاقات فایض گردید آغاز هزار و هشت شده بود و آن نیز بتعمیه
حاصل است بنا بر آنکه مراد از روشن گردانیدن شمع محفل الف است تاریخ دیگر قرمذی از حمیدی محمد صالح برادرزاده مسود اوراق گفته بود

موافق هزار و هشت آن نیز ثبت افتاد **تاریخ** عباس شاه آن سپهر احسان • کز پرتو اوست زیب ایران • آمد بدرش ولی اخلاص • بر دست گرفته تحفه
جان • قاآن زمان ولی محمد • او بیک نشین تخت توران • جستم زخرد چو سال تاریخ • گفتا آمد بپادشاه توران • روز دیگر حضرت اعلی
بوثاق او تشریف برده آیین مهمان نوازی پرسشهای دوستانه و دلجوییها مشفقانه بظهور آوردند و اگر کاهی از اطوار او نقیض
خاطره کدورت و ملالی که از گردش چرخ غدار متأثر معلوم گشت حضرت اعلی بشگفتگی و کرم اخلاقی رفع آن کرده در مهربانی و دلجویی
می‌افزودند و چون یکروز از رنج راه و مشقت سفر فی الجمله آسودگی یافت در خلوتخانه خاص بزم ضیافت بآیین بزرگان زرنگار
ترتیب یافته مجلس پادشاهانه آراسته شد و جناب خانی با چند نفر از خواص عمده و مقربان بآن محفل جنت نشان در آمده نواب همایون
اعلی بنفس نفیس زیب انجمن بهجت فزای گلخانه مجلس آرایی توجه می‌نمودند و پریچهرگان لاله عذار در آن عشرتسرای ساغر روانی اقداح راح ریحانی
و جرعه‌های دوستکامی بگردش آورده مطربان خوش الحان و مغنیان تیز چنگ بنوای دلگشای نغمه‌های خاطر فریب شور
عراق و خراسانی بر قاصی در آمده خراش جلوه‌گری آغاز نهادند **نظم** در آن فرخنده بزم محفل خاص • همی بودی زشادی زهره رقاص
هر گوشه خرامان دلستانی • بهر طرف روان آرام جانی • بهشت آسا در آن رشک گلستان • بخدمت ایستاده حور و غلمان • ولی محمد خان
از مشاهده آن بزم خلد آیین که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بوده آثار بهجت و خرمی بظهور می‌آورد و حضرت اعلی
لسلطان دلکش و مهربانیها که در چنین اوقات پسندیده عالمیان است تسلی بخش خاطر تفرقه آلودش و بند امرا و مقربان او را
به ثبات عهد و حسن وفاداری و رعایت حق نمک خواری ستوده وعده‌ها جمیل دادند و تا رتبت تصبیح صحبت پادشاهانه
استغفار یافته و دقیقه از دقایق مردمی و مهمان نوازی فرو گذاشت نکرده تفصیل آنچه بر سبیل تنزل و التفات نسبت بمهمان جهان
میزبانی باشد قلم از تحریر کیفیت و کمیت آن کشیده داشت چون حضرت اعلی در آن ایام خجسته فرجام جهة تنشیط خاطر و انبساط
ضمیر اکثر اوقات در میدان نقش جهان که نگارستان صوری و بهارستان معنوی بود بالخصوص مهمان بنشاط چوگان بازی
و قبق اندازی و آتشبازیها که استادان آتشباز نقشهای غریبه که هرگز مشاهده نگردیده بود مشغول می‌فرمودند در ایام
و هم بحبحی ولی محمد خان بمیدان شغل شکرف پرداخته بعد از چوگان بازی و قبق اندازی آتشبازان گرم دست آتش بعل اسباب
آنها را مهیا کرده آتشبازیهای عجیب و غریب مشاهده کرد و بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگ از افیال پادشاهی
تعبیه کرده بودند در حین آتش دادن و توپ انداختن از آن کوه پیکر آتش چون رنبین بود دیا د چهار حرکات عظیم و نمایان
عجیب و مهیب مشاهده گشت موجب انبساط خاطر جناب خانیه و حاضران انبساط افزا گشت که دیده و نظاره کنان و تماشاییان
اطراف و جوانب میدان ازو گرفته نظاره‌گران انجمن نشاط بودند بعد از فراغ از آن شغل سرور افزا البیرجو اغان و چهار
و قیصریه و خانات تشریف برده در هر مکان بحبحی و در هر بستانی عشرتی انعقاد می‌یافت و حضرت اعلی مردم و هر ساعت
بتقریبی در بی‌تکلفی و تواضع افزوده حسن خلق و کرم اخلاقی بیشتر از پیشتر بظهور می‌آوردند مکرر اسبچهای چراغان در
محلهای نقش جهان اتفاق افتاده در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شگون کسری جشن آب پاشان است
باتفاق در چهار باغ اصفهان تماشای آب پاشان فرمودند و در آن روز زیاده از صد هزار نفس از طبقات خلایق و صنایع ...

در خیابان چهار باغ جمع آمده بجنگ کوه آسیبی پاشیدند از کثرت آب باشی نمایند و دو درختی بزرگ فی الواقع تماشای غریبی است
بعد از فراغ از سیر و صحبت و آسودگی سفر گفتگوی امور سلطنت و اصلاح اختلال مهام دولت بمیان آمده از طغیان برادرزاده
و بدعهدی [illegible] خان و اختلال که باقتضای قضا از هر جهت روی نموده بود سخنان گذشت هرچند مشیت امور عالم در قبضه اقتدار
و اختیار حی قدیر و انتظام مهام بنی آدم در رشته تقدیر [illegible] صغیر و کبیرات عقلا و هر بار در تقدیرات ازلی دخلی نه که یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید اما بمقتضای عقل و اندیشه رای جهان آرا اقتضا آن می‌نمود که اعانت و امداد جناب خانی بر ذمت همیون اعلی
بر کل طایفه قزلباش لازم مناسب است که موکب ظفر قرین شاهی که بر اقتضا عادت بجانب خراسان در حرکت آمده جناب خانی
را با لشکر گران روانه دیار خود گردانند که اگر نهضت همیون اعلی اقتضا لوازم کومک مدد نزد در [illegible] آید لیکن در سنبال چون
سردار روم که در سال گذشته به تبریز آمده بازگشت در دیار بکر قشلاق کرده ما اگرچه گفتگوی صلح در میان دارد اما اعتمادی بر اقوال
رومیان نیست بنا بر تنظیم امور دولت عزیمه سفر آذربایجان در خاطر [illegible] قرار [illegible] آن موجب مفاسد کلیه [illegible] اگر جناب خانی
این خانواده را خانه خود دانسته در هر جا از ممالک محروسه که اختیار نماید محل اقامت انداخته چند گاه به آسایش و استراحت
پردازد که انشاء الله تعالی در سنبال امور ضروری سرحد انتظامی یافته خاطر از آن طرف جمع کرده در سال دیگر بتوفیق الله تعالی
باتفاق یکدیگر عنان عزیمت بصوب مقصد انعطاف داده لوای ملک ستانی برافرازیم ولی محمد خان [illegible] کرد که حضرت
اعلی را عزیمه آذربایجان که در خاطر اشرف استقرار دارد لایق دولت [illegible] اما از [illegible] اتالیق و بهادران رفیق
داد خاطرشان آن بود که بازگشتن او عاجلا بجانب ماوراء النهر لازم است و تاخیر و تعویق در آن مناسب وقت نیست زیرا که
اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در آن ولایت اند گماشته و نصب کرده او بودند و تا غایت نزد امام قلی خان نیامده و چشم انتظار
در شاهراه این طرف دارند تا کافه خلق سر بر خط اطاعت او در نیاورده اند او را امور شوکت و اقتدار تمام حاصل نشده
بر دفع حادثه می باید پرداخت که بعد از تمکن او بر سریر دولت کار مشکل‌تر خواهد بود و در عاقبت همراهی جنود قزلباش
همراه باشند موجب رسیدگی گشته خوف و بیم و جمعیتی که منظور خاطر است روی نمود و چون از آثار سلف و اخبار ماضی تحقیق
پیوسته که تا غایت هر کس از سلاطین اوزبکیه و جغتای [illegible] دودمان قدسی نشان که خاندان ولایه و کرامت توسل جسته
بر حسب دلخواه کامروا گشته غرض از آمدن برین صوب آن بود که تیمنا و تبرکا [illegible] ملاقات اشرف [illegible] گشته
همت ازین دولت بسته روی بمقصد آورد اکنون متمنی آنکه توجهات ظاهر و باطن [illegible] کار باشند و امید
که بیمن توسل این دودمان والا و توجه ظاهری و باطنی همیون اعلی بر حسب [illegible] کامروای مقصود گردم و کار جناب [illegible] کرم
نوع دیگر باشد و آنچه اکنون خاطر [illegible] بطور [illegible] مدد و کومک قزلباش لازم [illegible] امرا و لشکریان خراسان
کافی است اشاره فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود قزلباش آن دیار کومک بوده هرگاه احتیاج افتد همراه فرزند اعز [illegible]
[illegible] روانه شود حضرت اعلی از شمول عاطفه و مهربانی مطلب آن بود که چون باین دودمان والا شان توسل جسته
در رفع [illegible] اختلال احوال او [illegible] عظیم [illegible] بزرگ [illegible] تامل نکرده بصواب اندیشید زیرا که میان او و اوزبکیه

[illegible] انجامیده چندان وثوق و اعتمادی بر ایشان نمانده بود تا آنچه چند مرتبه مجالس کنگاش انعقاد یافت بعض سفیدان و کهنه [illegible]
بازگشتن او را [illegible] کومک قزلباش صواب شمرده مبالغه بسر حد افراط رسانیدند که از جانب خراسان [illegible]
جمعی کثیر از سپاه اوزبک [illegible] موکب خاقانی بعد از گفتگوی بسیار جناب خانی جانب رفتن [illegible] ترجیح داده [illegible]
[illegible] ذکر شد و حضرت اعلی [illegible] گشته در روانه نمودن او توجهات پادشاهانه بظهور آورده اسباب و مایحتاج سرکار او
و ملازمان از نقد و جنس و اسب و استر و خیمه و یراق [illegible] و غیره ذالک بر وجه لایق سرانجام یافت و در روزی که حضرت
اعلی بساعت سعد جهت ییلاق آذربایجان اختیار فرموده [illegible] همیون در [illegible] فرموده از شهر بانجا نقل نموده بودند
ولی محمد خان را طلب فرموده آن شب با یکدیگر بصحبت خصوصیانه گذرانیدند و بسیاری از سخنان [illegible] از امور ملک
داری تالیف قلوب دوست و دشمن و عفو نمودن از جرایم و هشیاری لشکر و اعلام نمودن حقایق [illegible] و سوانح ضمنی
بزبان الهام بیان آورده سفارشات مبلغ کردند و از همراهان خصوصا [illegible] اتالیق ارباب خدمت و جانسپاری
در دولتخواهی عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع کردند و [illegible] که از معتبران طایفه مذکور بود تعیین فرمودند که تا
آنجناب در [illegible] همیون باشد در ملازمت روز بروز در منزل مایحتاج سرانجام داده متکفل خدمت باشد و جناب خانی
بعد از وداع اشرف اعلی دو روز دیگر در شهر توقف نموده روز سیوم روانه شد از [illegible] بعضی اعیان [illegible]
و بدسلوک [illegible] جانب مهمان نوازی [illegible] شد

ذکر توجه ولی محمد خان از درگاه سعادت آشیان بصوب ماوراء النهر و تمکن بر سریر سلطنت [illegible]

چون ولی محمد خان بنوعی که در فوق تحریر پیوست از خدمت اشرف جدا شده از اصفهان عنان توجه بصوب خراسان انعطاف داد از [illegible] سپاه
[illegible] روی بمقصد آورده [illegible] خان [illegible] ملازم خدمت قیام نموده منزل بمنزل بدستور امرا و حکام اعزاز
و احترام نموده خدمات لایقه بتقدیم رسانیدند و چون برخی از احوال آن جانب [illegible] بظهور
گشت اکنون ناگزیر واقعه نویس است که عنان [illegible] گذاشته شمه‌ای از احوال امام قلی خان و سوانح ماوراء النهر نگاشته
[illegible] شمه از احوال او که از [illegible] آنصوب معلوم گشت آنست که چون ولی محمد خان بنوعی که مذکور گشت از بخارا
بیرون آمده عموم سپاه روی توجه بجانب امام قلی خان آوردند و [illegible] دولت و اقبال که [illegible] الحکمة الالهی روی با او آورد و امیدوار گشته
از [illegible] و قرشی بجانب دار السلطنه بخارا در حرکت آمده بفر اقبال و کامرانی و اقبال پای بر مسند سلطنت و فرمانروایی نهاده
خطبه و سکه بنام خود کرد و کوتوال ارک بخارا بقدم انقیاد پیش آمده مفاتیح ارک و خزاین تسلیم کرد و ولایت بلخ و مضافات
را ببرادر خود نذر محمد سلطان تفویض نموده چون استماع کرد که ولی محمد خان متعلقان [illegible] در قلعه چهار جو
گذاشته اراده تسخیر قلعه مذکور گشته جمعی از جنود [illegible] و معتمدان خود را بسر چهار جو فرستاده کوتوال قلعه طوعا و کرها
بقدم انقیاد پیش آمده و قلعه را بدست داده حسب الامر متعلقان و مردم ولی محمد خان را کوچانیده به بخارا بردند و [illegible] یکی از
[illegible] سپردند امام قلی خان بعد از ملاقات یکی از [illegible] عم بزرگوار [illegible] خانم نام که محبوبه عم بود تعلق و تعشق آغاز

نهاده ارادت معاشرت و هم‌صحبتی نموده آن مغفور رضا نمیداد و امام قلیخان در دو من معنی با قاضی و زمرهٔ ایشان بچاره جهت از مفرد بودن آن
مصروف استیجاب رفت که منشی عین بخارا ایلچی از شیعی کناره جسته اما قاضی این بجا و داده و دنیاپرست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان فتوی
نوشت که چون ولی محمد خان شعار رفضه ظاهر کرده از جریدهٔ ایمان و مسلمانی بیرون است ازواج او مطلقه اند و ایشان را در حبالهٔ دیگری در
آوردن جایز آن حیله بوجه شرع تسلی داده و جان او و امام قلیخان عقد مناکحه و تزویج انعقاد یافت و این عمل شنیع اگر نزد خدا و خلق مذموم
است ارتکاب نموده معترف در حیله هم کرده با حال خلقی که این شیوه شعار ایشان بوده باشد و مع هذا موافق ملت و مطابق مذهب
شمارند آری ع [illegible] در خلال این حال سلاطین زادهای ترکستان از فرقهٔ ابنوقا با جمع در ملک گردها گشتند را حیط
ضبط درآوردند و لشکر سمرقند گشتند و امام قلیخان هم مع ... لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمده ... اعیان در آن
که عساکر ... آن حدود را جمع آورده در سمرقند بود و چون امام قلیخان بسمرقند با میرزادهای قزاق جمع دوستی [illegible]
از دو طرف ... صلح بپیمان آوردند و ولایت ... و بعضی قصبات آن حدود را بسلاطین زادهای مذکور گذاشته از جانبین
آشتی کردند اما جنود ماوراءالنهر چون اعتماد بر قول قزاق و سپاه ترکستان نداشتند در سمرقند محل اقامت انداختند مترصد
نشسته دران حین خبر جاری والدهٔ امام قلی خان رسیده او را شوق معاشرت محبوبه غالب بود و امرا و لشکر باز از سمرقند گذاشته
با معدودی از خواص و مقربان بقصد عیادت والده بجانب بخارا آمده و چند روزی با محبوبه هم به بستر عشرت و نشاط کامیابی نموده به بخارا
... بنکار و ... بر گذشت ... ولی محمد خان بار دیگر در آن العقبه چون جناب خان بمشهد مقدس رسید متردد بود که
اما از آنجا بهرات ... گروهی از زمره ... قزلباش ... همراه ... به بخارا در چند نفر از خواهان
او که متعاقب از بخارا آمده بودند ... و صاحب ... در سمرقند اقامت داشتند و بخارا خالی است امید
هست که بمجرد وصول موکب خان بآن ممالک و بخارا بآسانی بدست درآید چون مجدد اجرای ... در مقر دولت اتفاق افتاد و آوازهٔ وصول موکب بادشاهی
در ماوراءالنهر شیوع یافت نفرقگی ... در میان مخالفان افتاده همه بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر گردد جناب خانی بر این
... نموده از مشهد مقدس ... محراب خان نیز ... قزلباش کاره بوده مصلحت انگیز به پیش بغداد
او ... محراب خان ... خدمت ... اقدام نموده خدمات شایسته تقدیم رسانید
بعضی از جنود او ... چهارجو ... قلعه ... خواجه کمال ... تسخیر آن قلعه شده ولی محمد خان
آن جماعت را ... محراب خان با فوجی از بهادران بر سبیل ایلغار بر سر چهارجو فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آمد
و محراب خان چند فرسخ مسافت ... نموده ... موکب ... از کومک قزلباش خالی باشد سواری با لشکر از غازیان قزلباش
و ... ملازم موکب ... هر جا صلاح باشد ... نموده بلوازم خدمت و جانسپاری اقدام نمایند و هر کارد
باشد ... ایلغار نموده ... قلعهٔ چهارجو رسیده ... رخنه که میدان ... شده ... در آمدند ...
... در آن قلعه ... موکب عالی نیز رسیده ... چهارجو نزول اجلال فرمودند حاکم آنجا که در ... بود
... چاره ... ولی محمد خان چهارجو ... محراب خانی ... در آن قلعه گذاشته ... محل

روانه کنار آب آمویه گشت و کمال خواجه ... و بعد از چهارجو گذشته روی توجه بجانب بخارا آورد و آوازهٔ وصول موکب بادشاهی
در آن حدود شیوع یافته جمعی از هر طرف بار پیوستند امام قلیخان که با اندک مردم جریده آمده بعیش و عشرت مشغول بود از وصول موکب
او خبر یافته چون فرصت مقابله و مقاومت نداشت مضطرب حال چنانچه تحریر پیوست والده معتقدان را ... گذاشته بجانب ... فرار نمود
محمد خان از فرار او خبر یافته خواجه ... ایشان را روانهٔ شهر نموده ... روز پنجشنبه شانزدهم شهر ... داخل دارالملک بخارا
گشته کافهٔ خلایق بعزم استقبال بیرون آمدند و جناب خانی روز جمعه هفدهم ماه مذکور بفر اقبال ... داخل شهر گشته دیگر باره
در مقر دولت بکامرانی پای بر مسند جهانبانی نهاده خطبه و سکه به اسم و لقب شریف مزین گشت سادات و علما و ارباب و اهالی
بخارا بمراسم ... استقبال شتافتند اما ولی محمد خان از واقعهٔ حیله پریشان خاطر و اندوهناک گردیده اصلاً مسرت ... که در ... تقی
جمع بود ... خاطرش ... قاضی را که بحکم او ... امام قلیخان ... در آورده بود بمعرض ... و اداران امرا
استفسار نمود و قاضی ... سلطان ... هر دو ... خان در مقام ... آمده
... رسید ... سادات و علما ... ارباب علم ... تقصیر ... غافل
و همچنین ... که با او ... نفاق ... بود ... بمعرض ... غایت ... جانقی ... آغاز
نهاد و صبر و بردباری ... در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم احتیاط است منظور نداشته اکثر مردم را گیرانیده بعبادی
... و این شیوه بر طبایع قوم گران آمده ارباب قوم ... از انتقام او متوحش گشتند و طوایف ... اگرچه
ظاهر ... اخلاص و عقیدت می‌نمودند اما باطناً بهمان شیوهٔ غدر و نفاق سلوک داشتند و ... صواب میشمردند
در امور ... صلاح ... بنمود ... مکنون خاطر ... عاقبت ... جانی اتفاق
او ... رسیده ... گشته ... ولی محمد خان از دارالملک بخارا بجانب سمرقند و محاربه
نمودن با امام قلیخان و اختتام احوال او چون منشی دیوان قضا و قدر ... فصل العقد ... و ... توران الملک ... منشور
اقبال ولی محمد خان ... ساخته ... بنام ... مختوم گردانیده بود ... فایده نداد ...
موافق تقدیر ... چون ولی محمد خان
... مذکور گشت در مقر سلطنت ... دولت ... زوال ... و هر ... آورده بود
دیگر باره سر ... آغاز نهاد ... از اطراف و جوانب ... مبارک ... در آمده ... سلطنت او ...
و ... امام قلیخان ... امام قلیخان را ... مولیات
محال ... خانه ... و ... خلاف ... اما آنکه ... قد
... سمرقند ... وصول موکب ... امام قلیخان ... ایشان ...
و ... روی امید ... اطاعت و بندگی ... طریق ... احتمال ... ولی محمد خان
از ... ارباب نفاق که ... سرانجام میداد ...

راه صواب گم کرده از حزم و دوراندیشی غافل افتاده و خود را پادشاه بی‌منازع و مطلق العنان تصور کرده نامه خاص آمیز محتوی بر حقایق حال الگن
و استقلال خود بر سر پر دولت و اقبال فرزند امام قلیخان را اطاعت و انقیاد نخواهد نمود و بیک جابه سر بر اعلی ارسال داشت و از طبقه قزلباش
سعد و دی بجهه اعلام اخبار نگاه داشته همه را خفیه مشورت داد امام کم حوصلگی کرده همه روزه تهدید قتل و سیاست عموم اهل نفاق
و آن جماعه از خایف و هراسان بودند درین اثنا بوضوح پیوست که امام قلیخان بقلعه قرشی در آمده در آنجا توقف دارد و ولی محمد خان
از استماع این خبر پا بر دام گشته با موازی هفتصد هزار کس که در رکاب او جمع آمده بود از مرکز دولت بجانب قرشی حرکت آورد بقصد آنکه
اگر امام قلیخان محصور گردد بمحاصره پرداخته او را بدست آورد و اگر از آنجا نیز فرار نماید یکباره از درجه اعتبار افتد و بعد از آنکه یک دو منزله
طی فرمود رئیس سفیدان و بهادران موکب صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند رفته آن جماعه را اول آسا نموده بجود دستگی
و بعد از آن از روی اقتدار و استقلال بدفع خصم پردازند ولی محمد خان با گروه قزلباشیه که همراه بودند خصوصا پیر بوداق بیگ
قاجار مشورت نموده ایشان متفق اللفظه گفتند که درین نوبت امام قلیخان با معدودی در قرشی است و اعوان و انصار در سمرقند
او طلامت که ... نور نیز قرشی رسیده خاطر از مهم او فارغ گردانیم و اگر او از دست رفته بسمرقند پای ببرند کار تسلط بر مشکل شود و ولی
محمد خان این رای پسندیده تر افتاده هر چند سعی نمود که خود را تعجیل بقرشی رسانیده صیدی را که بدام افتاده از دست ندهد پیش
سفیدان او که به مانع آمده رفتن سمرقند را ترجیح داده رسان را عطف کردند و جناب خانی نیز رضا جوی گشته باین رای خطا که از مکر
و حیله اندیشیده بودند عمل نموده عنان از راه قرشی پیچیده بجانب سمرقند در حرکت آمده و مکتوب محبت آمیز بسلاطین نوشته تا فراق
ایشان از اسلوک طریق موافقت دلالت گرده وعده های جمیل داده و تتمه از احوال امرا و اعیان سمرقند آنکه در اول حال که اخبار وصول
ولی محمد خان و تمکن او در دار الملک بخارا و فرار امام قلیخان مسموع آن طبقه گردید بعضی از ایشان دل بر متابعت و انقیاد او نهاده
در مقام اعتذار بودند و برخی که از و هراسان بودند و خوف داشتند در موافقت و مخالفت متردد بوده در میانه خوف و رجا روز
بشب می‌آوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قرشی و عطف عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت آن مردم
دو گروه گشته گروهی بعادت ولی محمد خان ظاهر ساخته قومی هواخواهی امام قلیخان پیش نهاد همت گردانیدند و چند نفر از هواخواهان
او به سرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از حقایق حال خبر داده او را به ایلغار از راه غیر معهود بسمرقند رسانیدند و چون
هواخواه پیوست دیگر باره به مدد خدا داد امید وار گشته کمر محاربه بر عزم جست بر میان بست و گروه ولی محمد خان بدهمت و ضعیف
احوال گشته پراکنده که در میانه ایشان افتاد و جناب ولی محمد خان از منقد مات غافل بود ریش سفیدان و بهادران خاطر نشان
کرده بودند که سرعت و استعجال در حرکت جانب سمرقند موجب زیادتی وحشت افزونی خوف و دهشت و باعث فرار اکثر آن
مردم است صلاح دولت آنست که آن طایفه را بعواطف پادشاهانه مستمال ساخته بتانی طی مسافت میشده باشند که مبادا از خوف
و دهشت آن مردم زایل گشته باستقبال موکب جلال توانند آمد و خان بصوابدید ایشان عمل نموده آهسته آهسته بر حسب الملحظ
منزل میرسید و وصول آن جماعت سمیع و از غایت غفلت که از مزاج کوچی او رنجان با ده وا رفته بود و هیچ دولت خود را از خاطر نغوس معاندان
پاک و مصفی تصور نموده احتمال ایخا لفه اصدی نمیداد درین اثنا خبری از جانب سمرقند رسیده او را از احوال امام قلیخان و اتفاق آن مردم مع وقفه

اوبجاتقه

اوبجاتقه خان و تفرقه و پریشانی احوال هواخواهان آنجا گرویده شد و ولی محمد خان از این اخبار پریشان خاطر گشته از بیدار خواب غفلت بیدار
شد و جمعی که او را از رفتن قرشی باز آورده بودند معتبد را که با سند و دام گرفتار بی شد و بود و رها نیدند عتاب و خطاب آغاز نهاده و آنجماعه
با نکیر زبانی و بیخاطی تفقه نیز او را از اسلی باز داده بودند معتمد او ز ملک کرک شده مردم سمرقند را چه حد و یارای آنست که بمقابله موکب عالی
دلیری کرده تا اسب سطوت پادشاهی رسیده باشند مقرب امام قلیخان را بتایید تقصیرات رفت آویز خود ساخته تحفه مستوجبی آورده
با معدودی از نجالقان او را پیر وا داشته بطرف قهستان فرار نمایند ولی کسان فرستاده که کیفیت و کثرت آن لشکر رسیده
خبر محرم آورده و رسیده رکان شعلی نموده که آن جماعه زیک ده وه هزار کس بیشتر و اختلاف در میان ایشان و بی خود گرفته‌اند و ولی محمد خان
با امرای که کاش تنزد به عزم اراده کرده چون جد و سپاه انطرف از جنود مخالفت پی تامل بر سر ایشان رفته این قصبه با خوف ایک
دلیده روز شود که تیغ جانسوز یقطع رسیده درین اثنا خبر رسید که سلطان زادهای قزاق که دو برادر بوده و دیگری بیشم سلطان و دیگری
بوسعید با خبر از کس که یکیک امداد پادشاهی آمده اند امرا و دیگر متفق اللفظه عرض کردند که امام قلیخان در اتباع او و جمعیت قزاق مستظهر
بودند احتمال آمدن ایشان با سطرف موجب یاس و نومیدی آن جماعت گشته سلک جمعیت آن گروه این واقعه پریشان بکرده صلاح درین
که تا وصول سلاطین بازده دنبال موقوف دارند بعد از وصول آن جماعه بدانچه مصلحه باشد عمل شود تا آنکه بحوالی سمرقند رسیده در
بمقابل سلاطین بخارا رسیده روز چهارشنبه ششم شهر رجب که ولی محمد خان بجاره متوجه گشته مستعد قتال و جدال بود خبر وصول سلاطین از دو
برسید و جناب خانی همچنی را باستقبال فرستاد و بیک برادر را سبصد نفر شهزاده بکورش خانی رسیده عرض کرد که از شوق
خان با ایلغار آمده و برادرم با لشکری و ذخیره فراوان بجانب سمرقند رسید و ولی محمد خان او را در آغوش مهربانی کشیده رسم معانقه
بجا آورده و ایلغان عرض کرده که چون برادر من شما را ه دور با ایلغار آمده کوفت راه دارد امروز تکلیف جنگ ندهید اگر امروز توقف رود انتصابا بحسب رای
کرده فرموده که امروز اسب خلاف تعجیل نمایند بارین زمان روز فتح و ترتیب حرب نموده مجلس آرائی و ترتیب اسباب ضیافه
پرداخته سلاطین بازده مکرم و خواهش ایلغان و صحبت بکام گذرانیدند روز دیگر که عجب شب هفتم شهر رجب بود و فراوان
خبر رسید که در اردوی امام قلیخان شورش غوغای عظیم است و لشکریان فوج فوج جبه و یراق پوشیده در برابر جا
سوار میشوند اگرچه امرا و اعیان تصور آن نمودند که تیار نمودن خان ایلغان و آمدن سلاطین بکمک آن جماعت
اضطراب کرده مستعد شده صفوف لشکر با نیز پوشیده جبه و یراق مامور کرده اند چون تکمیل سلیح شدند سواره شدند و همه جمیع صفوف آراسته
آماده حرب و قتال گردیدند چون نا حضرت این خان بر کیلی لشکر مخالفت پیدا نمودند دو گروه به جانب خان تیز داده ولی محمد خان تیز ادارد
نمودند و حسابی از ایشان نگرفت و در بین روز ا ساعتی از اولان سلطان احد ... بنوعی لشکر و جبه و یراق
قزلباشان و افغانان را با امرا سیاه ایلغان خان بر دو آمده چون هر دو صف کشیده رو بروی یکدیگر شدند دست بجنگ نیز جا برخاسته
...رو صف اول ایلغان و کار افتاده و رشتی خان بودند که آن ایلغان جلو و رشته در که آن لشکر را قوت و دل آورده از کیفیت
کیفیت آن کار گاهی ... بر صحیح الغفلت را بود و ان ایلغان مذکور تفحص کرده گفت چون امرا ما بالیقین پیش خود بر ... آمده ...
کسی ... بنظر در آمد که همه با اسلحه و یراق صفوف آراسته دین جنگ پیش می‌آمدند و سابقه ... علامت جنگ ... ظاهر ...

کوخانه شما خراب شود تمام این پادشاه بر شما حرام باد که با او غدر کردید و در خدمت گنجعلی بیک باد که گفت که فرا خوران نکری خان
خود را نزد ایشان [illegible] چنین الفتنه کرده بودیم حالا واقع شد اگر خبر واقعی داریم موجب خوف و هراس لشکر بیکر دیگر
نکشته از این مراج کونی چند کرده حقیقت حال را عرض کرده گفتم جماعت بانو غدر و نفاق پیش گرفتند کاش جماعت قزلباش را جهت
میداری که اگر چه اندک مردی بودیم اما در معارک جرأت وجود پادشاه کرده از آنچه سختی روی میداد [illegible] سلطانه خود را
از معرکه بیرون نمی‌توانستیم برد حالا یاری این معدودی را که همراه اند بجز جرأت ذات شریف نیستند دیگر نفرت جناب خان از سخنان او
عرضه این مضطرب گشته قزلباشیه را امر کرد که از حوالی جبه‌خانه او دور نشوند و چون مابین العسکرین مسافه دو شب شد در دست راست
موکب خانی حصاری خراب بنظر در آمد از ایلغار [illegible] کرده مبادا جمعی از مخالفان با این خرابه در آمده کمینگاه سازند چون ما
[illegible] از نصف قول بزرگ جدا آمده بسیار [illegible] اولی آنست که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظه این خرابه مامور کردند و نصف
نفر از جنود او دیگر که درین خدمت مامور شدند ارباب تدبیر و صلاح دیدند که چون قزلباشیه اگر بندوق اندازند در حصار را [illegible]
میتوانند کرد ایشان نیز رفیق باشند خان تجویز نکرد و درویش سعیدان اصرار نموده مبالغه بسیار [illegible] رسانیدند جناب خانی خوشحال گردید
راضی شده بوداق بیک رفقا را که کار پیش و دست [illegible] رفیق او و دیگر نمود که بحصار مذکور در شدند و ایشان اسپهای خود را از
حصار گذاشته پیاده بالا در آمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شده قریب دو هزار کس ازان حصار در شدند و فیمابین محاربه عظیم
بوقوع پیوسته جمعی کثیر بضرب بندوق اندازان قزلباشیه در پای حصار بر خاک هلاک افتادند و احدی مجال دخول نیافته باز گردیدند
و مرتبه دیگر دو سه هزار کس آمده کاری نساخته درین زد و خورد خبر بولی محمد خان رسید که برادر پادشاه زاده قزاق با پنجهزار کس
باراده کومک پادشاهی می‌آمد بدلالت ارشاد یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد آن قوم است و سلاطین آن طایفه دست ارادت بدو داده
اند امداد امام قلیخان را پیش نهاد همت ساخته بجنود او ملحق گردیده جناب خان از مدد و کومک قزاق مایوس گشته استیلای سپاه مخالف
و بیپا خلاصی و بی اتفاقی عظمای لشکر خود مشاهده نموده در سلک قلق و اضطراب افتاده بوداق بیک و قزلباشیه را از ان حصار
طلب نمود که از و جدا نباشند و او و دیگر قزلباشیه آنجا مانع میشدند که از نقض شما مخالفان را گرفته بر ما ظفر می‌یابند
و در معرض تعظیم بوداق بیک مانعه ایشان را معروض داشته مقرر شد که قزلباشیه را از آنجا که داشته خود با چندی نفر که تواند آورده
و او را باعث وحشت و تفرقی از حصار بیرون آمده خود را رسانیدند و خان را بغایت مضطرب دیدند و غمناک یافتند درینوقت سواری
تاخته آمد و پادشاه زاده [illegible] گفته باز گشت و پادشاه زاده پیش آمده معروض داشت که درین آمدن چون سپاه امام قلیخان سر راه گرفته
بودند بالطرف راه یافته بایشان پیوسته و همین لحظه که رو بروی شوم صف سپاه را ویران کرده بموکب خانی می‌پیوندم
در خصه طلبید که بیشتر رفته اگر مخالفان بر اندیشه انقلاب نمایند بمدافعه قیام نمایند خان دانست که این حکایات از صدق
عاری است بر ریش سعیدان مشورت نموده چون درانوقت وجود و عدم ایشان مساوی است از وجود ایشان نفعی متصور نبود بالضروره رخصت داد
و او با سپاه قزاق بیکسو رفته چون اندکی از موکب پادشاه [illegible] خان [illegible] نیز کرده بمخالفان پیوستند
و این حرکت موجب پراگندگی قول و تفرقه سپاه جوانغار و برانغار گردیده [illegible] مرتبه و پانزده هزار کس از سپاه امام

امام قلیخان سر راه گرفته بودند بالطرف راه یافته بایشان پیوسته و همین لحظه [illegible] بطرف خان تاختند و با محمد خان که مشاهده [illegible] نموده
عار فرار بخود قرار نتوانست داد و جمع معدودی که [illegible] سپاه قول اکثر امرا او دیگر که با او بودند عثمان [illegible] محاربه
مجیده خود را بیکس شده دیدند [illegible] خود را برابر سپاه [illegible] خود را [illegible] کرده
از کثرت سواران معرکه کار از دست رفت و دشمن غالب [illegible] معلوم نمیشد چون غبار [illegible] فرو نشست یکی از مردمان [illegible]
محمد خان را شناخته دید که در معرکه [illegible] قدرت محافظه خود ندارد [illegible] امام قلیخان رسانید [illegible]
او دیگر که خبر [illegible] بودند و در قتلش تعجیل نموده [illegible] آن برگشته بخت را بر خاک هلاک [illegible] از لوح [illegible]
بقایای لشکر که خویش و تبار [illegible] در این معرکه زیاده از [illegible] بوداق بیک [illegible] رفقا
بعد از مشاهده این صورت [illegible] قزلباش که در حصار بودند [illegible] سر خویش گرفته [illegible] خود را از جنگ
[illegible] لباس [illegible] مسافه نموده [illegible] آنکه بعد [illegible]
بخارا رسانیدند و از آنجا با سوداگران مروی رفیق شده در لباس تجار بمرو رسیدند و بتدریج از ان جماعه که در حصار بودند [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible]
اشرف رسیده حقایق حالات را بنوعی که تحریر پیوست تقریر نمود حضرت اعلی [illegible] رستم محمد خان [illegible]
که در هرات بود فرستاده [illegible] پرسش و دلجوئی [illegible] خلاع فاخره [illegible] ارسال داشته حسین خان شاملو
[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]

ذکر توجه موکب نصرت نشان بجنوب [illegible] خواهیم داشت

[illegible] پادشاهی [illegible] دار السلطنه

آذربایجان و وقایع آن ایام میمنت فرجام در زمستان همیون فال [illegible] حضرت شاهی ظل اللهی [illegible] در دار السلطنه
اصفهان [illegible] بعزم توجه آذربایجان در حرکت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه [illegible] نصرت نشان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] اوجان [illegible] ظفر نشان [illegible]
بودند که از جانب سردار روم [illegible] قبل از [illegible]
سردار که در سرحد [illegible] عالم فانی را وداع نموده است [illegible] باشاکر [illegible]

بگر بود تفویض یافته در سرحد قطع وفصل مهام ولوازم امور وزارت وسرداری مشغول است ونیوفت اخبار مذکور بتحقیق پیوست و مقارن آن
مخفی از علمای روم که مرد سنجیده سخن دان وقاضی ماردین بود از جانب نجیب پاشا برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمده در ییلاق اوجان
بعز بساط بوسی سرافراز گردید بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت باداء رسالت پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواندگار
امر سرداری واختیار صلح وجنگ قزلباش بسنور بیگ که مراد پاشا متعلق بود باین خیرخواه تفویض یافته ودر آرزو داد خاطر خیر اندیش
آنست که بجهت حصول یکجهتی ویکرنگی واسایش مسلمانان طرفین امر مصالحه را انجامی بنوعی که در زمان جنت مکان شاه جمشید یافته بود تقبل ره
ولشکر اسلام که بوسیله این یکجهتی میانه دو پادشاه رنجه قطع خصومت فراغ شده واین یکجهتی ازین خیرخواه بر صفحه روزگار
یادگار ماند واین بر بیان زده امر خیر انجام مصالحه را استحکام دهد اکنون ملتمس آنست که چون آمد ورفت محمد بیگ ایلچی سابق
باستماع رسیده مجدد یکی از امرا وذیشان قزلباش بجهت تثبیت این امر تعیین فرموده با مکتوب محبت اسلوب دوستانه ارسال
دارند که باتفاق باستنبول رفته معاهده صلح را بر وفق رضای اشرف استحکام دهیم ایلچی مذکور را بنابر مناسبت علم وفضل در خانه
قاضی خان صدر الحسینی فرود آوردند ودر اول ماه رجب از اوجان کوچ واقع شده متوجه دار السلطنه تبریز گشته کافه خلق آنجا
باستقبال موکب نصرت شعار بیرون آمده زبان صدق بیان بدعای شهریار کامکار گشادند وچون هوای عشرت انگیز تبریز
از غبار سم سمند شبدیز مانند حسن وعهد عبیر آمیز گردید سیادت پناه مشار الیه که سید بزرگ عالیشان ومرد نیکو اخلاق متعالی مکان
وبجلالت رتبه منصب صدارت وتقدم ارباب عمایم ممالک ایران سرافرازی داشت وصاحب ثروت ومکنت بود برسالت روم تعیین فرمود
وازعنایات کامله پادشاهی سوای یکهزار تومان عراقی شاهی زر نقد وبعضی امتعه واجناس ویراق ضروری آن سفر باو عطا فرمود
واز فضلای آندیار قاضی معز اصفهانی ومولانا سلطان حسین مؤدبی یزدی که از دانشمندان روزگار بودند وقاضی مؤمن را که سابقا
قاضی اصفهان بود وحکیم عبدی طبیب اردبیلی را بعطایای ارجمند نواخته رفیق صدر مذکور گردانیدند که در آن سفر رفیق وهمدم آن
آن جناب باشند ومکتوب محبت اسلوب دوستانه بسلطان احمد خان پادشاه روم مرقوم نموده بعضی سخنان حکمت آمیز دلالت او مکان
دلپذیر حقیقت پیرا دران درج فرمودند وتحف وهدایای لایقه از اقمشه حریر واجناس طلا باف ونقره باف وانواع مختلف ومبار
امتعه ونفایس بایشان مصحوب درویش بیگ که از سادات عظام مرعشی قزوینی بود برفاقت صدر اعظم مومی الیه ارسال
داشتند بقضا وقدر صیقل بسریر عثمانی ... عطوفه نیان صدر دریافت که چون حضرت اعلیحضرت باکافه اهل
اسلام را بمنهاج شریعت غرا ومسلک سنت بیضا هدایت فرموده پادشاهان اسلام را بحفظ ثغور وصیانت احوال مسلمین مامور
گردانیده در باب رفع کدورت نزاع واصلاح ذات البین که آنچه مقتضی شرع انور وموجب تقویت اسلام وشکست لوای کفر
وظلام وترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورند وجناب صدارت پناهی بر وجه لایق بسامان وسرانجام آن سفر پرداخته با جمعی
نفر از ملازمان وجمعی از بزرگان تاجیک که همراه او مامور بودند بآئینی شایسته روانه مقصد گردید وحضرت اعلی ماه رجب وشعبان
ورمضان را در خطه دلپذیر تبریز بخرمی وشادکامی گذرانیدند واکثر اوقات بعد از فراغ از انتظام مهام ضروریه وداد دهی
خلایق وانجام مقاصد ومرام سپاهی ورعیت بسیر وشکار وچوگان بازی وقبق اندازی نشاط افزا بودند بعد از اختتام ماه صیام

چند روز بیان عساکر فیروز نشان وعرض ملازمان رکاب اقدس وسیاقیان پرداخته رخصت انصراف بمساکن واوطان دادند وچون
قلعه جدید تبریز که در ربع رشیدی بنا شده باتمام رسیده بود حکم بتخریب قلعه سابق صادر شده اطراف وجوانب اربعه
آنرا بر طبقات خدم وحشم قسمت فرموده در عرض ده روز قلعه بدان متانت را از انقلاع بسعی عاملان انهدام پذیرفته صفحه قاعا
صفصفا گردید وآب رودخانه را بپای قلعه بسته سوی عمارت دولتخانه قدیم از سایر ابنیه وعمارات ومنازل که درین
چند سال ترتیب یافته بود آثار نماند وارباب مناصب دیوان اعلی را امر شد که در دار السلطنه اصفهان رفته بانجام علوفه ومواجب
لشکر پردازند وخود بنفس نفیس عزیمت معاودت دار الخلاص اراده سیر وشکار گیلان ومازندران بهشت نشان کرده عازم اهر وطوالش
روانه اردبیل فرح بخش ودلگشا گردیدند **ذکر توجه شاه فرزند بخت کسری نشان بصوب مازندران وبنای فرح آباد جنت نشان** چون
حضرت اعلی شاهی بنوعی که مذکور شد عنان عزیمت را بصوب معطوف داشته بهر محل از محال طالش وگیلانات که میرسیدند
چند روزی در آن مقام آرام گرفته در کمال فسحت وانبساط مشغول عشرت وشکار پرداخته مسرت بخش خاطر اهل آن بودند وباجمعی که
بعز ملازمت اشرف عمیم عنایت رکاب اقدس سرافراز بودند از مخصوصان ومقربان وندما وارباب طرب وقورچیان
وسایر ملازمان درگاه بدستور مهمانان سلوک فرموده هرچند اسباب معیشت کل عساکر از خان احسان این دودمان
آماده است واز شمول عاطفت وفزونی اشفاق در آن مملکت متکفل ومحتاج بوی ایشان شده در آن ولایه درنگ اقامه داشتند ودر
روزها بحجاج هرکس از سرکار خاصه شریفه وافر خورحال سرانجام یافته کل رفقا از نعم وافر پادشاهی وعطایای شاهنشاهی
بهره ور بودند ودر کمال شگفتگی وانبساط بولایه دلپذیر مازندران بهشت نشان رسیده بعضیات دلکش آن ولایه بخرمی
وسیر وشکار طی مسافت فرموده در خطه ارم بنیاد فرح آباد که در ساحل دریای خزر واقع شده قبل ازین بطاهان موسوم بود نزول
اقامت انداخته در منازل بهشت آسا وباغات فردوس نما که طرح طبیعت معماری همت والای آنحضرت در آنجا طرح انداخته
ودر بدو سکنی ساخته شد وچون آن مکان نزاهت بخش لایق شهرت واستعداد ترتیب داشت زیرا که رودخانه عظیمی
موسوم بتجن بود در وسط آن بقعه ارم تمثال مصدق روضه بار بنهرها متصل جریان یافته بدریا میریزد وآب دریا بقعه
منظور ساکنان آندیار بود در نظر نظارگیان بدایع آفرین کاربین وزمان ... تمه خسروانه ترتیب وتعمیر آن بلده معروف
داشته عمارت عالیه ومنازل مرغوبه دولتخانه همیون واقع در کنار تجن بود افزودند وچون در مدت اقامت بفرح
وسرور در خاطر فیض زیب بود وافزایش داشت آن خطه فرح بخش با فرح آباد موسوم گردانیده ودرهرسال عمارات وباغات
افزوده بارگاه وعمارت ومساجد وکاروانسراها بنا نموده با تمام آن موفق گشته واز بلده مذکور تا خطه ...
که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرموده بنابر کثرت باریکی وگل ولای که از خواص آنجا است در کنار خیابان ...
خیابان مذکور را سنگ بست قرار دادند که از معابر گل ولای معرا ومبرا باشد وجمیع امرا وارکان دولت واعیان حضرت
منازل مرغوب در اطراف خیابان مذکور وکنار نهر ترتیب داده وبدستیاری ایام در اطراف وجوانب طبقات انام
واصناف خلایق بوجه الصواب آورده در آن دار السرور اقامه گردید بهر طبقه وهر طایفه در طرفی منازل ومحلات طرح انداخته

[illegible] حسنی بود که آب [illegible] از میان [illegible] شهر [illegible] الیوم [illegible] قیم [illegible] شیرین [illegible]
هجری [illegible] الف [illegible] عمارات [illegible] باغات [illegible]
[illegible] عالم [illegible] جامع [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] قطعات [illegible] عمارات [illegible] باغات [illegible] بکمال [illegible] اتمام [illegible]
[illegible] عمارتی [illegible] موکب همیون [illegible] الرتبه [illegible]
[illegible] نموده [illegible] بیکمال [illegible] شوارع [illegible]
[illegible] الیوم [illegible] شوارع [illegible]
[illegible]

بجهة مال [illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

توسیع صحن مبارک و احداث خیابان و اجرای آب [illegible]

[illegible]

آستان [illegible] مشهد مقدس

[illegible]

انجام پذیرفت و الیوم آن عتبهٔ علیه اولا از فیوضات مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه و ثانیا از میامن توجهات کثیر الفیض نواب
عتبه الرضا امنی حضرت اعلی معمور و مزین بود و در خراسان در رنگینی شهره و مشهور است و هم چنین متوجه تعمیر مزار متبرکه خواجه بزرگوار خواجه ربیع
که در یک فرسخی شهر واقع است گردیده و عمارت مرغوب طرح انداخته در زینت و زیب مبالغه عظیم فرمودند و احیاء عمارت قدمگاه را نیز
که در نیشابور واقع است و از غایت شهرت محتاج بیان نیست فرمودند و چون در دامنه کوه واقع است آب از جنب آن بر بوده و فواره ها
از درگاه عمارت تا جلوخان که ممر راه و شارع عام است بنا بانی طرح فرمودند که آب از طرف آن جاری و درختان در اطراف آن غرس
شود و در وقتی از اوقات کمینه را که متوجه زیارت روضه مقدس بود مشهور بدان آنکه شریفه واقع شد از غایت خوبی و خرمی مکان
و شیرینی عمارت آن زبان قلم از توصیف آن عاجز است هرچند دران خوض رود بتکلف عبارات آرائی مجهول خواهد شد بنابرین
زبان بیان از تحریر آن کشیده داشت و وصف آن بتقریر [illegible] گذاشت امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همیون
بازگشته موجب افزونی عمر و دولت ابد پیوند گردد آمین یا رب العالمین القصه آنحضرت نه روز در مشهد مقدس بطاعت و عبادت
و خدمات روضه مطهره پرداخته مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط دیوانیان با نجاح مقرون ساخته روز دهم بیرون آمد
و حسن خان شاملو بیگلربیگی خراسان از هرات با سعد و دین بقصد ملازمت اشرف آمده در همین مراجعه در حوالی مزار خواجه ربیع
که مخیم دولت و اقبال بود رسید دیگر باره دیده اخلاص خود را بکحل الجواهر تراب اقدام همیون روشنائی افزود و چند روز در ملازمت
اشرف کمر بسته مشمول عنایت و الطاف [illegible] یافت درین سفر خواجه آصف نهاد خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که
از اکابر و اعیان روزگار خود است بنابر حسن سلوک و کم طمعی و کاردانی و اقدام بخدمات شایسته بمنصب جلیل القدر وزارت کل خراسان
منصوب گشته بدین [illegible] سرفرازی یافت و از آنجا عنان [illegible] بصوب [illegible] مازندران [illegible] دشت بجریان سیر کنان
[illegible] بدار المؤمنین استرآباد رسیده نه روز در انجا بوده و انجاح مقاصد ارباب حاجات آن ملک توجه فرموده فریدون خان
حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق مازندران داخل خطه ارم بنیاد فرح آباد شده **عمارات قصبه**
اشرف مازندران بهشت نشان در همین معاودت والا همت و طبع همیون که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایزدیست در قصبه
اشرف از قصبات مازندران که بولایه استرآباد اقرب و فی الحقیقه نزهت و خرمی اشرف امکنه آن ولایه است عمارت عالی
جهت نزول همیون طرح انداخته حمام و بیوتات و تالارها بدان افزوده استادان چابکدست دران سرزمین جمع آمده حسب الفرمان
در اندک زمان شروع در کار کردند مولانا محمود بهشتی گیلانی این قطعه در تاریخ عمارت بنای اشرف بنظم در آورده **قطعه** خسرو آفاق شه [illegible]
آن [illegible] بهر خوب [illegible] گرده چو او اشرف شده دران طرح بنائی بصفا چون بهشت از ره اقبال بفیض قدم آب [illegible]
دست سعادت بی تاریخ آن بر در او دولت اشرف نوشت چون آنمکان شریف از جمیع جهات مسمای اسمش همت ظهور داده [illegible]
ترتیب بوده [illegible] جهت خاطر اشرف [illegible] افزوده باغات و [illegible] جنت آئین مشتمل بر عمارات و حوضخانه در مکان [illegible]
ترتیب یافته آبهای خوشگوار از کوه [illegible] از زمین [illegible] فواره ها بفنون غریبه و صنایع عجیبه از میان هر حوض
[illegible] چون گل [illegible] از [illegible] زنند و [illegible] و چون اکثر اوقات زمان اقامت [illegible]

آن قصبه لطیف [illegible] ساخته معماران و طراحان زمان [illegible] نیز منازل مرغوب عمارت نموده اند و اکنون آن قصبه نیز شهری
بزرگ است و [illegible] آنحضرت از بلاد مشهوره است و قایع [illegible] از سوانحی که در [illegible] بظهور پیوست کشته شدن محمد خان
حاکم [illegible] با چند نفر از آقایان معتبر [illegible] گرجستان [illegible] بدست مردم لوارصاب خان [illegible] قتل او آنکه طایفه قزلباش
بنابر [illegible] و [illegible] افغان [illegible] و [illegible] سیمان گرجیان [illegible] اقدام نموده [illegible]
عموم گرجیان از طایفه مذکور کینه دیرینه در دل داشته [illegible]
نظر سلطان پسر محمد خان که ازین دولت روی گردان شده [illegible] پیوسته مرتبه پاشائی یافته بود و مردم او [illegible]
بودند [illegible] لشکر روم [illegible] همیون خان [illegible] بوده [illegible]
درین اوقات که محمد خان [illegible] اشرف [illegible] از تقصیرات و زلات او اغماض شده [illegible]
[illegible] و دوستی [illegible] لوارصاب خان با او [illegible] مصالحه میان آورده طرح ضیافت انداخته او را با خواص [illegible]
[illegible] و او را اجابت دعوت کرده بمجلس [illegible] رفت لوارصاب خان و گرجیان با او غدر کرده در مجلس [illegible] رفقا اقدام
نمودند [illegible] آن بود [illegible] طبیعتش [illegible] از صدق و راستی بهره نداشت [illegible] شفقت شاهی [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] و فی الحقیقه مکافات کفران نعمت این دولت و جزای عمل [illegible] اما لوارصاب
خان و گرجیان نیز [illegible] مشابه [illegible] که با دوست و دشمن [illegible] گرفتار آمدند حضرت اعلی بنابر [illegible]
[illegible] که [illegible] امارت و [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] و [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] خدمت اشرف [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
حسین خان بیگلربیگی [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] پادشاه زاده [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] پادشاهزاده [illegible] گرجستان [illegible]

در دست اطاعت اوقات الیما و ظهور را آورده و با افغان بر سر عیسی کوه و قلعهای دالی پنج با او خلاف ورزیده بودند فوجه تاخت و غارت کرده اموال او
بدست آورده و بجنگ حسین خان اول اینجا فرستاده و مجدد الطاف دولتخواهی و پاس حقوق مراسم شاهی نموده عذر رفتن مرحوم پنج خواسته بود
که چون جهاندار آنجا آمده بود در بنزد و سواری که مضاف و اطراف او گفته است مبالغه نموده و جناب خانی نیکو بر نیکو داده بجانب ابراهیم خان
مقید بر حقیقت و جنب کومک شده و فتح هر گاه جامد ثمر دری نماید که درین باب شوابیم التفات نمود و باز بجاه و مرجع مادر که اطراف سپاه شاهی
و امن با ممالک محروسه شاهنشاهی است و فقار حسین خان والی لرستان با ثقه حقایق اخبار مذکور رسیده که جهان پناه عرق نموده
رفتن رستم محمد خان ببرج و باز آمدن بهرات مرقوم کلک گفته نگار خواهد شد ساخته دیگر گشته شدن علیخان بیگ برادر بشیر
حسین بیگ برادر دولت ایلچی از اکات فراغت که چون بی درد و قبیله او با نوزادگی موسوم اند و ابا عن جد میر شکار
آن خانواده اند در زمان سلطان و میرزا حسین بیگ اطاعت و مهمان کرده دولتخواهی و صفا در قراولی مانده بعد از چند سال علیخان
که برادر کوچک بود در کار جهان پناه آمده و از مرتبه عنایت گردیده و به پیوسته مشمول عنایه و سرور و سرمست شاهانه بود و در مبنی که و
جهان آرا منتجر آمد با نجانان اردو حرکت آمده میرزا حسین بجانب ولایت رسیده و چون مقتضی از عنایت اعمال سابق بود و برمستور ایلات
مربوطه تعلق شده من بالنوامی بجهات مختلفه مخصوص امارت میرزا کمال صفائی نموده قدر رفته ابقا در انجا میبود و وقتی که علیخان بیگ برادرش
تعمیر قلعه گنجه مامور گشته در انجا بود میرزا حسین بیگ متنفر در ایل و وقت انجا بود در روزی که محمد خان زیاد اغلی بشکار رفته بود
بیگ با ملازمان بقصد قتل برادر بجنگ او رفت و او و اضطراب خود را بجز سوزانی محمد خان انداخت علیخان بیگ قاجار و ملازمان
از بیم بحر منی بجانب قرار گشته هر چند از مقام منع در آمدند ممنوع نشده بالاخره ملازمان مذکور حصور حصار بیگ هجوم کرده
افشار از ایل او با آن جوان شیر را بتیغ تیز تا دست کرده و علیخان بیگ تیز شمشیر قطع رشته حیوتش گردید او بنیابت صاحب
و خوشنمائی و زیاده از حد حضور و خدمت بود و چون پیغمبر برادر بزرگتر دلیری بجا کرده مکافات مثل از عمل یافته از زمانه
بیافت و چون محمد خان از صحرا آمده از آن واقعه آگاه گشت میرزا حسین بیگ متنفر در ایام و میه انواع فساد و نتیجه بود دگمهد شیش
اندرا مصلحه دید و تقبل مشبق برنی حمید و بهره و تقضیه چون موافق مصلحت دولت قاهره بود و در باب آن خصومات اهتمامی نشد ع چه خوش بود که
بیک کرشمه دو کار دیگری از سوانح عبرت انگیز که در او جنبش این سال بظهور آمد آنکه عیسی خان بیگ است که سید بیگ ابن
معصوم بیگ صفوی بجهته والا اعتصام و اشرف سرافراز است از مرتبه یوزباشیگری مدیه چند ایالت نرنه نموده منصب شیخ الله
قورچی باشیگری مدینه نقود یافت ذاتش والحق جوانی خلیق ادیبی است با وصاف حمیده آراسته و بعلم و فطرت اخلاق حسنه پیراسته بود
دوله و سزاوار بزرگی است متوفیات که درین سال سفر عالم بقا اختیار نمودند اول نور محمد خان و زیک است او ابو المحمد خان بن دین محمد خان
ابن جوشه خان که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان بود و هر جا چنانچه سبق ذکر یافته در دار السلطنه قزوین اقامت داشت و در ظل
عاطفت شاهانه روزگار بفراغت میگذرانید و هر روز تکیه تومان از سرکار عراق بخرج الیوم او مقرر شده بود در بیست آن جهان فانی
را وداع کرده در دار الملک آخرت منزل گزید دیگر از متوفیات افضل الفقها و المجتهدین زمانه مولانا عبد الله شوشتری که چند سال
بود از نجف اشرف بدیار عجم آمده در دار السلطنه اصفهان اقامه داشت و همواره تونبات شاهانه در حیات احوالش تا

معزز و گرامی ... در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام ابدا عارضه براو طاری گشته و در شب شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله
عاملی که در تها بود و بجهه مباحثات علمی و مسائل اجتهادی فیما بین نقاری ارتفاع یافته بود بعیادت او رفته و جناب مولانا با این دو
بزرگوار معانقه کرد و در کمال شکفتگی محبت داشت شب یکشنبه بیست و ششم شهر مذکور مرتب بعد از ادای صلوات الیلین بنوافل مرون آمده
که ملاحظه وقت نماید در بازگشتن از پای در افتاده بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفس
بدن پرواز نموده جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزکاری و ترک مستلذات دنیا در مرتبه علیا داشت از ماکول و مشروب
رفق قناعت نموده اکثر ایام صیام بوده و بشوربای بی گوشت افطار میکرد و در مدت سی سال در نجف اشرف و کربلای معلا ساکن گشته
در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده و از خدمتش کتاب فضائل و افاده مسائل می نموده که بعد از مولانا اجازت نماز جمعه
و جماعت و تفسیر مسائل یافته بود در روز وفاتش آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان سعی می نمودند
که نعش او را بزرگ دستی بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند و از علو خلایق میسر نمیشد در مسجد جامع عتیق اصفهان بآب چاه
غسل داده در همان جا میر محمد باقر داماد و سایر علما و فضلا نماز کردند و چندی در مزار فائض الانوار امام زاده واجب التعظیم اسمعیل امانت گذارده
اسمعیل بن علی امام التخبه بود و از انجا نقل کربلای معلا شد ارباب استعداد تاریخهای مرغوب در سلک نظم کشیدند میر مجتبی تفرشی او داماد از
مقتدای شیعیان با ثقه بود دیگری گفته حیف از مقتدای ایران حیف شیخ محمد نام عرب جزایری مات مجتهد الزمن یافته بود و سالی محمد
دیگر از متوفیات محمد بیگ بیگدلی شاملوست که از زمره مقربان اقدس و مصاحبان اشرف بود در ماه رمضان بیمار شده حکیم سلیمان که
معالج او بود اما معالجه او مثمر نشده و خانه طبیب بنخل برگ علیجان کار کرده تغذیه نامناسب بکار میبرد تا مرض او با
ساو تا ماه و در اول زمستان بجهان جاودان شتافت و چون فرزندی نداشت منصب و کالتش حسب الارشاد بعلی برادر عیسی خان ادا
سلطان ایشک آقاسی حرم علیه عالیه تعلق گرفت آغاز سال میمون فال او دلیل طالع ایل ئی و عشرین و الف هجری که سال بیست و دوم
جلوس همایون است نوروز سعادت افروز امسال در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۲۳ اتفاق افتاده خورشید جهان
آرا انقضای ساعت و دو درجه و ده دقیقه از روز مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی حمل تحویل نموده آثار بهار جشنیه
آشکار شد بیت جهان تازه گشت از نسیم بهار ز هر دو دشت شد سرسبز لاله زار بگل گشت گلزار عنبر سرشت زمین و زمان شد
باغ بهشت حضرت اعلی روز جمعه بیست و نهم محرم برج الشفاع شده بود و سه روز از نوروز گذشته از بلده طیبه فرح آباد بسعادت
و اقبال بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده در ساعت سعد وارد آن خطه جنت نشان شده اکابر و اهالی سعادت کسب
بوسی سرافراز گشتند و دیده امید شان با از مشاهده طلعت میمون روشنی افزود و اهل حرفت و ارباب صناعت و تجار بازار قیصریه بوقف
را از زین بسته و جشن نوروزی با یمن مقرر در نقش جهان و فرح باغ و چند روز کافه خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند حضرت
اعلی در آنا و حد ساعت اهل اصفهان که مستمر میمون شده بود و مال ارباب رعیتی کل الولایه و ده یک محصول کل قبات
دیوانی انجا با که تخمینا زیاده از پانزده هزار تومان شاهی میشد با رباب عطایا و زارعان املاک بخوانی انعام فرمودند و این عطیه والا علاوه
سایر عطایا گشته موجب دعای خیر کافه خلق آن دیار گردید ذکر فتح قلعه نیل که از ولایت کچ و مکران و دولت و اقبال شاهنشا

از سوانح اقبال که در اوایل این سال ظهور پیوست فتح قلعهٔ بن فهل بن اعمال کیچ و مکران است که گنجعلی خان حاکم دار الامان کرمان
و سرداران قجاری [illegible] بتولایه رفته قلعهٔ مذکور را محاصره نموده و در هنگام فرصتی از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده و یورش کرده
ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایه و سایر محصوران از مصادمه خایف گشته دست از محاربه قلعه کوتاه کردند و غازیان با
بیک بقلعهٔ اسپیا بادیه مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان بدست در آمده مصحوب اعتماد ربان بدرگاه
سعادت نشان فرستادند در دار السلطنه اصفهان بنظر اشرف در آوردند گویند عموم مردم آن ولایه شافعی مذهب بودند و چون ملک
شمس الدین مذکور بمحبت اهل تشیع و دوستداری اهل بیت طاهرین می نمود مراحم خسروانه شامل حال او گشته مقرر شد که بدار الامان
کرمان رفته با کوچ و متعلقان در آن ولایه بفراغت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از حیات ملک بدن نیز کوتاه کرده بدار
الامان عقبی شتافت طبقهٔ ملوک کیچ و مکران از پادشاهان جهان جز نامی نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون ننهاده و در
حوادث زمان بکرمان دولت ایشان نرسیده بود و از سفاهت بحقی بصعوبت می نمودند که خلاصهٔ معموره جهان کیچ و مکران است و آن
سلسله پادشاهان رفیع الشأن که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبهٔ برابری نیست و لهذا شاه شمس الدین نقش نگین او بود اما
از اجداد ایشان ملک دینار نامی که والی الملک ولایه کیچ و مکران بوده از خرد بهره داشته از مقام تکبر و رعونت فرود آمده از حکایات نقش
این بیت نقش نگینش بوده بیت خدا را اگر بودی دو عالم ملک بسیاری ندادی کیچ و مکران را چنان ارزان بدین یاری اگرچه نخوت شاهان
واند که این معنی نیز مشعر بسلطنت ملک عظمت و بزرگی دیار ایشان است **گفتار در آمدن ایلچیان و بادریان فرنگ بدرگاه معلی خاقانی**
در بیان ایلچیان بادریان فرنگ و عبارت از دانشمندان و رهبانان نصاری است از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین
پادشاهان فرنگستان است بپایه سریر اعلی آمده در نقش جهان سعادت آباد اصفهان بسعادت بساط بوسی شاه جهان سرافراز شدند
و تحف و هدایا که آورده بودند از نظر انور گذرانیده ادای رسالت کرده بعنایات خسروانه سرافرازی یافتند و چون سلاطین مسیحیه و فرمان روایان
ممالک مسیحیه همگی با حضرت اعلی ابواب الفت و آشنائی مفتوح داشته فیما بین طریق مراسله و آمد و شد مسلوک است لهذا قبل از این
دنکیز بیک یوزباشی [illegible] که مرد چرب زبان سخندان بود برسم رسالت بجانب فرنگستان فرستاده بودند و در آن ولایت [illegible]
بوده [illegible] از قوت طامعه و امساک طبیعه بعضی اعمال نشد که مرضی خاطر اشرف نبود و از او بظهور آمده بعرض اشرف رسیده بود در موقف
که عود نموده با ایلچیان مذکور بملازمت رسید همان لحظه مغضوب گشت و هر چند خواست که بزبان در آمده عذری چند در خطاهای
خود گوید او را سخن [illegible] سیاست قهرمان قهر پادشاهی شده گردن سرکشی او را عبرت [illegible] بعقوبت و رسوائی که کشش
راه عدم پیمود از اعمال قبیحه او یکی آنکه در الکای [illegible] بتکلیف [illegible] حاکم آنجا که [illegible] مکتوب [illegible] از سرکار پادشاه
اسپانیه برداشته کتابت را گشوده و او را از مضمون مکتوب آگاه کرده بود و این بی دیانتی در خدمت سلاطین خطائی عظیم است
و زبان باسرار پادشاهان گشادن گناهی بزرگست دیگر آنکه رسم قدیم است که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایه روند بلبس
بلباسی که عرف و عادت مالوفه خود بوده در کل بلاد بطور خود سلوک نمایند و در هیچ عصر و زمان پادشاهان جهان بتغییر
عرف و عادت [illegible] تکلیف نکرده اند و رسم و قاعده نبوده [illegible] شاه اسپانیه بوده و چه باید

در زینو

فوت شده و پادشاه و معارف سپاه بعرف عادت خود سیاه پوش شده بوده و وزیر نیز بر خوش آمد پادشاه وضع کرده لباس [illegible]
سیاه پوش شده بود و با سعی که اکراد و امثال [illegible] زند جواب داد که بعد از سر مبارک پادشاه و ولی نعمت من سلامت مرا چه لایق که
لباس سوگواری پوشم و این عذری بود و لایق مستحسن **ذکر مراجعت قاضی خان صدر از روم و آمدن ایلچی خواندکار جهت تأکید مصالحه**
و انعقاد آن بحکم عالم الغیب از سوانح و وقایع امثال مراجعت قاضی خان صدر است از ایلچیگری روم و آمدن مصطفی آقا [illegible]
او شرح واقعه آنکه در [illegible] وقایع [illegible] مطابق الف و عشرین [illegible] پیوست که حسب الاستدعای [illegible] پادشاه و وزیر اعظم صدر [illegible] قاضی خان را
بجهت تأکید امر مصالحه بروم فرستاده شده و او در دیار بکر بخدمت پاشا رسیده بعد از ملاقات و شرایط اعزاز و احترام و تقدیم [illegible]
از طرفین بوقوع پیوست باتفاق روانهٔ قسطنطنیه شده [illegible] مسافه [illegible] نموده و چون بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی رسیده [illegible]
بشهر در آمده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسیده و حقایق حالات و شمه از صفات حسنه و خلق شاهان قاضی خان عرض کرده و وزیر
و جمیع پاشایان و امرا و اعیان روم و عموم خلایق باستقبال در کمال توقیر و احترام بشهر در آورده بودند و [illegible]
[illegible] مذکور ادراک حضور پادشاه کرده و ادای سفارت و رساله نموده تحف و هدایا گذرانیده از جانب پادشاه نیز [illegible]
توقیر و احترام یافت و چندگاه که در استنبول بود وزرا و پاشایان و مفتی و قضات و علما و [illegible] آمده [illegible] مصالحه [illegible]
زمان حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافت و [illegible] تعیین گردیده با مکتوب [illegible] و هدایا
لایقه باتفاق قاضی خان روانه نمودند و ایشان در اصفهان بپابوس [illegible] سعادت [illegible] یافتند و تحف [illegible] مصحوب ایلچی مذکور شده بود
بنظر انور در آورده مشمول الطاف و عنایات خسروانه گردیدند و چون از جانب خواندکار تعیین سنور و سرحد آذربایجان بعهدهٔ محمود پاشا
بیگلربیگی بغداد و ولد جغال [illegible] شده بود که باتفاق معتمدان این طرف بدستور زمان مذکور تقطیع رسانند حضرت اعلی نیز [illegible] طرف
آذربایجان را [illegible] امیر گونه خان بیگلربیگی [illegible] طرف بغداد را بعهدهٔ [illegible]
جغتای [illegible] نمودند که چون از زمان مصالحهٔ پادشاهان [illegible] گذشته [illegible] زمان و انقلاب
دوران اختلاف بسیار در آن واقع شده [illegible] سابق [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] بوده اکنون [illegible]
و [illegible] از طرفین [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر گونه خان [illegible]
محمود پاشا [illegible] امیر گونه خان و امرا از طرف [illegible]
شده [illegible] محمود پاشا [illegible] امیر گونه خان [illegible]
پاشا [illegible] محمود پاشا [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]

بیران فرستند باستقلال پیش رفت چنانچه در سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد **ذکر فتح رستم محمد خان ولد ولی محمد خان اوزبک**
بلخ را و منهزم بازگشتن او بسوء رسش طبیعه و مذاق قرخ در اوایل امسال امام قلیخان پادشاه اوزبک از بخارا بدفع فساد لشکر قزاق
که بر تاشکند مستولی شده متعرض حوالی سمرقند نیز میشدند عزیمت سمرقند نمود و برادرش نذر محمد سلطان والی بلخ بمعونت
و او معاونت اکرد رستم محمد خان بتکلیف برادر جمعی کثیر از لشکر بلخ بکومک برادر روانه سمرقند کرده خود نیز از آب عبور کرده
رستم محمد خان در غرجستان خبر فتح نذر محمد سلطان و لشکر بلخ را استماع نموده با موازی سه هزار کس که بر سر او جمع بودند با بلخ توجه
بلخ رسیده و حاکم بلخ نوبت مدافعه و فرصت استحکام شهر بند نیافته خود را بارک کشید و دست از شهر باز داشته بود و نگذاشت
رفیق دعوای انتقام را که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک افتاده دارند و دست آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا محکمه ایشان تعلق دارد و در میان
ما عبد الحی ... والده نذر محمد سلطان که سیده رضویه و همشیره میرزا ابوطالب مشهدیست از خوف ... آنکه مبادا ارک بتصرف و غلبه
بدست آورد رسولان چرب زبان ... فرستاده و اظهار اشفاق و مهربانی نموده او را فرزند خانه کرده او را بتزویج صبیه خود که همشیره
سلطان است نوید داده وعده کرد که میانه او و عزیز ... صلح ... و حصه شده حصه نماید که هر سه برادرانه سلوک نمایند
که ایصورت بهتر از خصومت و جنگ و جدال است و رستم محمد خان بدمدمه افسون ایشان فریفته گشته با خاطر آسوده و اطمینان
در بلخ قرار گرفته در کمال غفلت میگذرانیدند و ایشان در خفیه کسان با اطراف و جوانب فرستاده و ازین واقعه خبر داده منتظر وصول لشکر
بودند و مردم رستم محمد خان در ولایت متفرق و پراکنده گشته باو دست معامله و اخذ مال مشغول بودند که ... لشکر بر سر او رسید
و او از عدم جمعیت و قدرت مدافعه نیافته مردم او سراسیمه و مضطر شده هر کس راه خود گرفت و رستم محمد خان با ... نفری
کماهی سوار شده راه ماروچاق پیش گرفت و در راه چند نفر از ... بکان در تعاقب او شده در مقام غدر در آمده اراده کردند که او را
گرفته بیکار ابرند و چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه او بودند از کید و غدر آن جماعت آگاه گشته ممانعت کردند و فیما بین ... جنگ و جدال
منجر گردید با لاخره ارباب غدر و نفاق مغلوب اصحاب وفاق گردیده چند نفر از آن جماعت بقتل آمدند و رستم محمد خان با ده نفر
از آن مهرو و مخاطره نجات یافته چون با ... غرجستان نتوانست رفت بجانب دار السلطنه هرات آمده متعاقب وصول او در ماورا النهر
خبر بهرات رسید که سلاطین ماوراء النهر در حدود تاشکند از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشته روز سه شنبه
چهارم شهر ربیع الثانی ملازم حسین خان از هرات باصفهان آمده اخبار مذکور را عرض کرد چون اراده ازلی منوط بر ... احوال ... آن ... مذکور تعلق نگرفته بود و درین اوقات ... کار ... نساخت که هر کار که مقدر الهی بوده باشد و اراده ازلی ... معامات او تعلق گیرد بخت و دولت
بی استعمال سیوف ... امر و شد بکان استقبال نماید آری ع بخت و دولت بکار دانی نیست **و وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر**
ذو الجلال دست داد فرستادن ایلچی ... بجانب هند و دکن که از قدیم الایام ارادت و اخلاص تمام ... دودمان دارند قبل از ...
حال عادلشاه والی بیجاپور میر جلیل الله خوشنویس که از سادات عظام و ... خراسان است و در حسن خط نستعلیق سرآمد ...
ونامور ... در جیب ... بر ... لکن ... محمد علی قطبشاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار نظامشاه ... ایلچی ... بخدمت ... کات ... جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب فرمان پادشاه هندوستان

مفوض بملک هندوستان میشده ... استغاثه نموده بودند و چون میانه حضرت پادشاهان دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموریه
همواره طریقه محبت و وداد و شیوه مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و فیما بین حضرت اعلی و حضرت پادشاه والا جاه گردون بارگاه
سلیم شاه و فرمان فرمای ممالک هندوستان نیاز علاقه پیوند فردوس آشیان طریقه مصادقت و دوستی و روابط الفت و برادری واقع
و خصوصیات دوستانه و ... برادرانه مسلوک بود نخست نامه محبت علامه از آن حضرت ... نموده ... سلاطین دکن
و ... نموده آنحضرت ... خاطر اشرف گشته ترک مخاصمه ایشان نمود بنابران درینسال حضرت اعلی حسین بیک قبچاقی ... را
برسالت ... دولتش بیک ... با ... نظامشاه و ملک عنبر و شاه قلی بیک ... بسفارت عادلشاه تعیین فرموده
مکاتیب ... اسلوب سعادت افزا در قلم آورده و جهت هر یک ... فاخره لایقه و اسپان تازی نژاد و تنسوقات لایقه ارسال
داشتند و چون محمد قلی قطبشاه ... برحمت الهی پیوسته بود و سلطان محمد برادر زاده و داماد او ... بر سریر قطبشاهی تمکن یافته
لوازم ... مبارکباد ... آمده در اصفهان ... گشته باتفاق میر جلیل الله و فرستادگان سلاطین ... مذکوره و ... ؟
درویش بیک ... از سفر ... کرده محمدی بیک ... و عوض ... مامور گشت و الوند حسین بیک ...
... شد ... بیک ... جهت ... تا ... سال ...
بنابرین میر جلیل الله خوشنویس ... ابراهیم عادلشاه از شیراز بازگشته ... شرح احوال او در ... قبرزه ... گذشت
... از ... درینسال ... سید ... مبارک ... بجانب ... و احمد خان ولد ...
او ... بجانب ولایه ... کردستان شرح واقعه آنکه سید ناصر ... که در ... بر سریر ...
القدس ... بشرف ... و نوازشات خاص اختصاص داشت و سید مبارک ... ده بود که او را
رخصت ... که ... آمده ... ملاقات نموده و چند گاه ... باشد و دیگری ... از ... عوض او ... الا ...
و این مسئول ... در ... قبول ... در عهده ... بود در ... خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک ... ودیعه
... وفات ... دیگر ... کوچک ... سال ... ایران ... آن ... چون سید ...
... بر صلاح دولت قاهره سید ناصر ... که ... گاه ما ... واقعه ... ؟ ... عجایب
... حاضر باشد که فتوری در ملک ... واقع شود لهذا او را مرخص فرستادند و خان احمد اردلان ... اوان
... اشرف ... و ... الا ... اشرف ... خاطر اشرف بود که بجای والد بر
... او ... که ... او ... ؟ ... توان گشت ... معاودت
در میان ... در خدمت ... باشد ... در ... روایات ... حضرت ... جهت
تا در ... کردستان ... آمده ... رسیده بود ... از خدمت اشرف جدا شده ... مقصد آورد
و باقی احوال ایشان در وقایع سال آینده ... مساعدت بخت ... دولت **ذکر ... صوب گرجستان و**
... گرجستان ... و ... دولت افزا ... بیدولت ... قبل ازین ... که ... ولد

خان بن اسکندر خان والی ولایت کاخت و لوارصاب بن باگراتین خان بن سیمون خان والی ولایت کارتیل گرجستان
که هر دو منصب کرده و تربیت یافته حضرت اعلی بودند در سنه ثلث که مراد پاشا سردار روم به تبریز آمده و هر دو در ملازمت
اشرف بودند در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که هرگاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران گردند رخصت نشان
یابند چون از مسافت بعیده آن ولایت بسیار استماع شده خاطر به سیر و شکار آنجا مایل است ایشان را مخیر سازند که جریده
و مسلح خود را به موکب همایون رسانیده در هنگام سیر و شکار آن ولایت در موکب مقدس باشند و قرار داد ایشان آن بود
که هرگاه رای جهان آرا اقتضای ظهور این معنی نماید به سریع السیر فرستاده طلب نمایند همانا لمحه عزم توجه جزم نموده
صفهان مبادا و شمال خود را به موکب اقبال رسانند بنابر آن در زمستان گذشته که رایات جلال متوجه آن صوب بود جمعی
حکم معلی به طلب ایشان اصدار یافته امیر قلی نام چاپوداری را که مبشر آن بشارت بود در فی تکاور نشسته جهت اعلام ایشان
و هر کدام آمدن خود را با آمدن دیگری موقوف داشته چنان تعلل کردند که هوای مازندران روی به گرمی آورده فصل بهار و موسم
شکار آنجا گذشته حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمده چاپودار مذکور را به نیل مقصود باز گردانیدند و سعادت ادراک
ملازمت نیافتند و معهذا با فساد چند نفر از گرجیان حضور صاحب غرضان نامی بحوده سر با یکدیگر وصلت نموده عهد و پیمان میان
که من بعد بر خلاف پدران با هم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گرجیان دیگر بیرون ولایتش فرمودند
آن جماعت در تخریب ولایت ایشان کوشیده با اسباب بد دولتی سرانجام داده بودند با مجمله فی الجمله بغایت بر مزاج اقدس گران آمده
آینه خاطر انور بنوعی غبارآلود گردیده که مطلقا صیقل کلمات ایشان اثر نبود و معاذیر اعلامی نیز آنجا پذیر نبود و رای صواب نمای
قرار گرفت که چون سلاطین زاده‌های مذکور را کجی عرق و غرور و سبی در کار بوده از تهذیب گشته اند بعزم تادیب
و گوشمال ایشان متوجه قراباغ گشته از ولایت گرجستان اقدام نموده به استقبال موکب همایون نمایند غبار آینه
ضمیر اشرف را به صیقل رکاب بوسی و خدمات لایقه مرغوب جلا داده شیوه ارباب اخلاص بجای آورند و ایشان مستحق کرم و مورد
جبلی شوند و اگر به لوازم این خدمت قیام ننمایند بوده به سعادت خدمت مشرف نشوند ایشان را از جواب غفلت بیدار ساخته
گوشمال بسزا دهند چند روزی که هوای دارالملک اصفهان روی به گرمی داشت در ییلاق فریدن و برجیش گذرانیده چون هوا روی
باعتدال آورد به مقر دولت و مستقر خلافت باز گشته و از آنجا بتاریخ روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان به نیت غزا و جهاد
گرجستان در حرکت آمده و امیر چاپوشلو که در درگاه معلی بود چون به سرحد فرستاده معتمدان جانبین که بدان مامور
بودند باز گشته بودند مقرر فرمودند که به اقبال در اصفهان آسایش نمایند که چون از مقاله فیصل یابد و دستور نامجات معتبره
درست شود آنرا بر وجه لایق روانه گردانند و با سلک مسافت نموده در هر منزلی فوجی از افواج قاهره به موکب مسعود ملحق شدند
بسعادت و اقبال به دارالارشاد اردبیل رسیده چند روز در آنجا بطواف مرقد حضرت سلطان الاولیاء و قطب الاصفیاء
و مشایخ عظام عرش مقام صفویه قدس الله اسرارهم قیام نمودند و چون مصالحه رومیان که به دستور زمان شاه جنت مکان
و سلطان سلیمان ممهد یافته بود در آن زمان از گرجستان مسق کارتیل و کاخت که از هر طرف به ممالک قزلباشیه پیوسته با

[illegible]

[illegible]

و ما یعنی که باشی چوق و داریان و کوه‌های آن طرف بوده و به روم تعلق گرفته بود و بنابر ثبات عهد و ایفای پیمان که میان ارباب غرض و عناد
سرحد قریب به سفر گرجستان از العنوان دیگر که منافی صلح باشد به کار رسانند و در تهیه حشم کوشیده و به عزم ممالک مسلمانان
گردند از عادل خان برکاب اقدس سلطان محمد بیک را به رسالت و چاپ روم سالار الصلح پاشا به روم فرستادند که حقیقت سفر گرجستان
را که بنابر تادیب ناجبان آن طرف اتفاق افتاده بود و اعلام رجوع از دارالارشاد و انگشت نگار گرجستان و تحمل الخان تقرب‌جو
و چون دیده بصیرت ایشان حضور طهمورث بیدولت را پرده غفلت و وحشت پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه صواب
گم کردند و چون دل اخلاص گزین نداشتند بمصاحبت شیده جنگل مغرور گشته بسعادت بساط‌بوسی فایز نشدند حضرت اعلی مرتبه ولایت
خان حاکم تبریز را با بعضی از امرا انقیاد و فوج با شاطرباشی و محمد جوشلو که از امرای قراباغ بود بنابر وفور جلادت از مشایخ و مصالح
گرجستان و دیگر جانب بسمت اطراف جانب تفلیس که طرف شرقی الکا کاخت و یوسف خان بیگلربیگی شیروان را
با امرا و اینجا که طرف غربی است امر فرمودند که با الکای مذکور در آمده طهمورث را شکار نمایند و در میان گیرند و موکب معلی با عساکر
ظفر انتما از قوزی الوسی اینجاب گرجستان در آمده در کنار رود خانه قیری نزول اجلال فرمود و طهمورث چون
از ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از مهمی به پیش آمد سراسیمه گردید و جنود نامحدود را از پیاده و سوار جمع آورده در میان
بیشه و جنگل که محل مضبوط و جریره ... و آسا در میان درختان انبوه قرار گرفت که چند روزی خود را از جنگل شهباز بلند پرواز اقبال
اقبال صیانت نماید و چون آن جاهل نادان در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بود آنحضرت بالطبع طرف نمودند که ترتیب کرده خود را
بکارداران نظر اعتبار انداخته و اگر آقای توتمچی که در درگاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که مصلحت دل اسپند ...
از گوشه و بر آورده بار دیگر به سعادت بساط‌بوسی ترغیب نمایند که بعد از آن مهم او اصلاح پذیرد و او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده
عرض کرد که خوف و دهشت بر من مستولی گشته از بیم قهر و غضب شاهانه حوصله ندارم که در این وقت ملازمت رسم والده خود را
با پسر طفل که دارد و چند نفر از نوران معتبر گرجستان در میان ان گرجی به پایه سریر اعلی فرستاد که شفیع تقصیر و گناه او باشند و او را
نمود که در غیر تبه از جرم او که گذشته معذورت فرمایند که وقت دیگر که عفو و اغماض شاهی بظهور آمده او را فی الجمله اطمینان حاصل
باشد به آستان اقبال آشیان آید و فرستادگان مذکور در کنار آب قری رسیده و والده طهمورث و همراهان سلسله عز
عتبه بوسی سرافراز گشته مورد توجهات خسروانه شدند و آنحضرت حسب الاستدعا محذره مذکوره را مقام عطوفت و عفو تقصیرات در آمدند
در آنجا مکتوب امنجاری که از کمال جهل و نادانی بمکرات میرزا محمد زاده لوارصاب والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف بوده بخط گرجی
نوشته بعضی سخنان که منافی آن گفتگو و مناسب آن وقت نبود در آن مندرج بود و از روی فرط اخلاص و هم نفاق ارباب شقاق بخطاب
آن نمودار نمود و مکتوب مذکور را به نظر اشرف رسانیده آورده از مضمون آن مراسله آتش غضب شعله افروز گشته بنوعی زبانه
کشید که بفراغت اهل شفاعت التفاتی نفرموده و والده طهمورث با پسران او و جمیع خدمه که همراه بودند با معتمدان روانه فرا
گردانیده شد و از آنجا ... مردم کار دیده سپرده به سرا و کوچ کرده طهمورث از خبر شنیده در محل اقامت تاب توقف نیاورده بکوچ
و متعلقان و قبیله اراذل و اوباش و عظمای القوم که کما بیش پانصد شصت نفر بود از راه غیر معهود بجانب کوه بنبل کیخت در آنجا مستقر ساخت

عطوف گشته او نیز از واهمه عظیم که از بیم سپاه منصور بر وی مستولی شده بود توقف در ولایة خود ننموده با اتفاق کلب [illegible] فرار نموده
و پریشان حال بجانب شیخ مرتضی گریخته بیکرگین خان والی ایحاک که از تبعه و مستظهر بود پناه برده متعاقب ایشان و وقایعی که در گرجستان روی داد
در وقایع سال لوی مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد گشت ان شاء الله تعالی از سوانح این ایام بهار بهجت آثار اقبال که موکب جاه و جلال
بر عزم جشن نوروزی نزول اجلال داشت نونهال گلشن سلطنت و اقبال اعنی شهزاده عفران مآل اسمعیل میرزا که دوازده مرحله از مراحل زندگانی
طی کرده بود در دار السلطنه اصفهان رحلت گشت در روز جمعه بیست و نهم شهر محرم الحرام بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش
شبیر امام زاده واجب التعظیم امام زاده اسمعیل که در محله کلباد اصفهان واقع است چند روزی بامانت گذاشته در ایام اعتدال هوا نقل بمشهد
مقدس معلی کرده در آستانه عرش نشان رضویه علیه الف التحیة مدفون ساختند که عمر و دولت الدهر بگوارش طول یابد و دست حادثه
با زوال دولت بر قوالبش نرسد بمحمد و آله الامجاد و هم در بیستم شهر المذکور الله وردی خان از فارس باصفهان آمده در روزی که موکب همایون
از مازندران بهشت نشان بجانب اصفهان آمده داخل شهر میشدند در دو فرسخی باستقبال موکب معلی آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت
آنگه ضعفی از کثرت او وفات هر شد حضرت اعلی بجهت ولایة و کرامت وارشاد که از اولیا و اقطاب مرشدین میراث دارند آثار فوت بر اوظاهر شده
او در بافته بمکانی [illegible] روز خبر دادند با محمد بعد از چند روز دیگر که در عمارت اشرف بستر بود در نفیس گشته در روز شنبه چهاردهم ربیع الثانی
که روز چهارم بیماری بود دعوت حق را اجابت نموده بجوار رحمت ایزدی پیوست چون عمر در رضا جوئی ولی النعمه بسر برده
کرده بود حضرت اعلی بشمول عاطفت و حقگذاری بنفس نفیس با تمامی امرا و اعیان تا منزل او تشییع جنازه او نموده بجمع قرار احترام تمام نعش
و تجهیز بر وجه لایق کرده نعش او را بمشهد مقدس فرستادند که در جوار روضه مقدسه در عمارتی که خود بنا نموده با تمام آن موفق
بوده مدفون ساختند از نوادر اتفاقات در آن چند روز عمارتی که بر سر کار عمارت بوده آمده خان از وی تحقیق عمارت در سنه آن نمود
آن رنگ ساده دل گفت گنبد عالی و ایوانی که جهت مدفن ترتیب یافته در کمال تکلف در نهایت اتمام و برفته شکیل و ورود مقدم عالی
حضار مجلس آن ابنای ابنیه بهجت در طعن کردند خان ضمن نمودند که از عالم بر زبان او جاری گشت بهانه انجام و ارتحال و فوت
در معرض زوال است و معنی که از کجا بیا بگو از بازیچه برخواست ، چه اخر خسته شد این فال شده است ، بظهور آمد و در همان روز خلف
امام قلیخان که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر بایالت و دارائی دار الملک فارس منصوب گشته علاوه الکاء سابق او کرده و وزیر بجناب
او تشریف قدوم اوزانی داشته در دلجوئی بازماندگان انواع مراحم و الطاف خسروانه بظهور آورده مشار الیه از امرا و خوانین
این سلسله علیه مزید شوکت افزونی و حشمه و تجملات بزرگانه و دارا دهش ممتاز و ممتاز بود در ایام حیوة مقدار بیرب عمارات عالیه
و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود و دیگر از متوفیات شاهوردی بیگ سیاول محبت بیر دکو
که از زمره مقربان درگاه بخدمت خدمت و مزید رتبه و منزلت اعتماد و اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده بمازندران آورده
بعد از نوروز که رایات جلال متوجه اصفهان شدند وی از آنجا که در عرض شوالست آمد در فرح آباد توقف کرده روز بروز ضعف قوی
گرفته در اوایل ایمان بجوار رحمت ایزد متعال پیوست صاحب ثروت و مکنت بود و میرزه کاش بورنتعلوکرخت مشهورست که در کیسان
بکمی از درویشان خفیف العقل مجذوب نزد او رفته سخن ناهمواری گفته بوده و آن درویش مجذوب از فرو نفس بر کشش ارامیدی کرده

وآن دل شکسته ازو دل درد ونالد او را انجا حواله کرده بود در همان روز بمجوزه ناتوانی بنهاد بت تا دل پر درد خدا نامه برده بیچ توئی
خدا رسوا نکرد ، و واقعه او که بر روی موجب از دیاد اعتقاد گیلانیان نسبت بآن درویش مجذوب شد آغاز سال میمنت مآل پارس ئیل
موافق ست و عشرین والف که سال بیست و ششم جلوس میمنت مأنوس جهانبانی است چون فصل زمستان بنهایة انجامیده کوکبه بهار بهجت آثار
بمقلای سپاه حسرو ثوابت و سیاره خیابان کرده و جنود افسرده دی انهزام یافت و رایت فیروزه نوروز در و عرصه گیتی فرو شد سایه بر
بر مفارق نوخطان بساتین جهان انداخت یعنی آفتاب عالمتاب در روز جمعه دهم شهر صفر سنه ۱۰۲۳ از حوت خانه حوت بیرون خرامیده
بایوان بلند ارکان حمل که خانه شرف و اقبال است برآمد و جهان از فر مقدم نوروز چون عارض خوبان نورافروز گردید و طراوت انجمن
انقطاع امطار نزهت افزای گلشن روزگار گشت بیت دگر باره بهار عالم افروز ، با با خامه و دی گردید فیروز ، شد از مقدم نوروز سلطانی
جهان عشرتکده عالم گلستان ، هوا از بوی گل چون مجمر تر ، دماغ دشمنان کرده معطر ، اردوی کیهان پوی در روز پنجشنبه ششم ربیع
از آب رودخانه قائل که ثالث دجله و جیحونست عبور نموده در مکانی از الکاء مسق که ملک شیروان گرجی بود در نزول نموده در روز دیگر
در آن سرزمین نزهت بخش نوادم جشن نوروزی و سور و سرور بپرداخته شد چون ظهور شیء چند و بنا بخانه مرقوم شده بعضی از حوت
سپاه ظفر پناه روی او را بجانب قفس را آورده بیاغچی جوق کریك الطاف سکران شهر بار جهان والی دارالامان گرجستان بعضی از
میرزار ولد [illegible] میرزا ابن الکسندر خان عمزاده طهمورث که از زاده او روی تحصیت اشرف آورده بودند در ظل تربیت شاهانه نشو و نما
یافته بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده داوود بیگ که معظم اعیان گرجی بود در کالات و معین گشت و بر رسم آئین گرجیان
او را بر مسند فرمان دهی آن ملک نشانیده در شانار کردند امرا و اعیان قزلباش بیزبانان در سیون با گرجیان موافقه نموده لقود بعض
وامرا طاسهای زرین و طبقهای سیمین نثار و ایثار نموده و خلعتها که چه سوی جمعی که موافقه طهمورث اختیار نموده بودند در ظل شیطان
بسرا و جهنیه نموده اطاعت و انقیاد بظهور آورده و سطوت قاهره خسروانه خوبی عراقات جریان گرجستان وصیانت اموال گرجیان
نمود که هیچ صاحب کلاهی قدر تصرف یک کاهی از خرمن رعایا نداشت و چند نفر از جهلا و بیدولتان که در وقت عبور لشکر از کرجی
که غلام از نمایان ابو رسیده دست درازی تشیراتیجا نهاد نصاری کرده بودند شکمهایاره کرده در اردو گردانیدند و انگونه سیاست
موجب عبرت دیگران گشته رعایا و عجزه گرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراگنده گشته در کوشه پوشه خزیده بودند
از آوازه معدلت شاهی بیوت و مقام خود آمده مستمال عنایت بادشاهی شدند و از ولایة مسق کوچ کرده بقصبه کریم
حاکم نشین و محکوم که مساهمین گرجی است نزول اجلال فرمودند و آن قصبه بکمال نزهت خرم و نمونه از گلستان ارم که در دنیا مسکن
نصاری گشته و مضمون الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر در آن سرزمین بمشت ظهور دارد و در آن قصبه کلیسائی است که در غایت
تکلف و صفا و نهایت زیب و بهاست و معلوم نیست که از مبدا ظهور اسلام تا غایة بانک مسلمانی بگوش ساکنان آن مقام رسیده باشد و سکنه
آن سرزمین بجز رهبانان ضلالت آئین در آن کلیسا دیده باشند و مردم آنجا که اغلب نصاری و قلیلی یهود نیز بوده اند از شعار اسلام
و کلیش مسلمانی خبر ندا شنیده بودند پادشاه دین پناه بجهت اعلاء کلمة الله بکلیسائی مذکور تشریف برده موذنان خوشخوان کلیسا
سعادت قرین بر فراز آن معبد طائفه ضلالت آئین برآمده بکلبانک محمدی صلی الله علیه و آله بلند آوازه کردند و آهنگ بیرو برون

کوه رسیده تمامت داوران زمزمه ندای فتح افزای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله بمسامع ملکوتیان رسانیدند و از آنجا
کوچ واقع شده بکلیسای الاوردی که معظم معابد و کنایس نصاری گرجستان و از جمله آثار عمارت عالی و گنبد متعالی است محل نزول اردوی گردون
شکوه گردید و از آنجا بمسامع جاه و جلال رسید که در [illegible] اطراف شمال قلعه ایست طرغای نام که گروهی از گرجیان در آن تحصن نموده تا غایت اطاعت
عیسی خان نکرده اند و بعضی از احمال و اثقال [illegible] نیز در آن قلعه است گروهی از عساکر منصوره [illegible] محمد تقی بیگ تبریزی [illegible]
تفنگچیان آذربایجان بر سر آن قلعه فرستادند و محصوران [illegible] جنگ و جدال [illegible] آمده راه فرار پیمودند و قلعه مفتوح
در آمده آنچه یافته شد بضبط در آمد [illegible] بود که [illegible] موقعیت بود که شیخ و مقتدای نصاری که رتبه الاوردی
یافته باشند یعنی تولیت کلیسای الاوردی در ایام [illegible] بدان آراسته در معبد مذکور [illegible]
اقامت می نماید و نصاری [illegible] شاهی [illegible] گردند و رای ملک آرای [illegible]
که آن کلیسا را قلعه نموده حصاری متین بر دور آن کشیده و جمعی از تفنگچیان قاهره در آن حصار [illegible] همواره نگهبانی می نموده باشند
اطراف و جوانب آن را برامرا و اعیان طبقات لشکر قسمت نمودند [illegible] سنگ و آهک و مصالح در آن حوالی نایاب بود از راه دور
آورده در عرض [illegible] قلعه مذکوره اتمام یافت [illegible] تفنگچی [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible]
آن نهاد [illegible]
لهذا [illegible] کمال صعوبت [illegible]
[illegible]
چشم سحاب [illegible] قطره فشانی [illegible]
[illegible]
بلکه محال [illegible] جهان آرای اشرف [illegible] دولت [illegible] سلطنت بود [illegible]
[illegible] طبقات حشم فوج فوج و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه روز از آن دروازه [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] از عساکر ظفر شعار و مردم اردو [illegible]
آن [illegible]
در [illegible]
گذشته [illegible] عساکر منصور که [illegible]
[illegible] عیسی خان بازگشت نموده بود [illegible]
مورد غضب پادشاهی گشته عساکر منصور [illegible] غارت [illegible]
اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست در آمده [illegible] پادشاهی [illegible] اسلام ملحق گردید و صواب

ابنای عظیم [illegible] که از جهت شرف اسلام دریافته [illegible] موجب [illegible] دولت و باعث رستگاری [illegible]
رخنه [illegible] همیون عاید گردیده چون [illegible] محل نزول موکب مسعود گردید برای عالم
[illegible] رسالت نزد گرگین خان والی [illegible]
همیون [illegible] دوستی استحکام [illegible] دوستی [illegible] حمایت نموده
گرجستان [illegible]
[illegible] امری که منافی [illegible]
و نهان باشد [illegible]
[illegible]
موجب [illegible] خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان [illegible] اوصاف حمیده [illegible] این اوراق مرقوم شده [illegible]
شود و حسب الالتماس [illegible] اجازه یافته [illegible] سلاطین [illegible] مذکور ملاقات نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
و فاق [illegible] گرگین خان نیز [illegible]
بظهور آورده بود در مقام عجز و افتقار [illegible]
[illegible]
طریق آنست که [illegible]
نموده گفته بود که اگر [illegible]
همراه کرده [illegible] خواجه محمد رضا [illegible]
سلاطین مذکور بسعادت آستان بوسی [illegible]
و آمدن [illegible] حیوان مثال [illegible]
و جلب [illegible] مخاطب گشته [illegible]
بر القاب خواجه فدوی با ایشان گفته هر گاه صدق و اخلاص بظهور آورده [illegible] عتبه علیه آورده [illegible]
موصول خواجه بود در خلال [illegible] رسید که [illegible] ولایتی است [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] اگر چه [illegible]
اوهام [illegible] جبال [illegible] خیال [illegible]
والا [illegible]

گرجی و نام بیگلربیگی فارس که با قورچی از مردم او در رکاب سعادت انتساب بود بر سر ایشان فرستاده و عساکر منصوره در آمد و رفت بکار
راه و دره‌های پر برف زحمت بسیار کشیده و جمعی که بجنگ پیش آمده از سیوف و سنان غازیان بدرود دار البوار شتافتند و جمعی که بر
دهنگل و کوه تحصن جسته مساکن ایشان اسباب غارت کرده و قریب پانصد نفر اسیر و دو هزار گاو و گوسفند بدست آورده مظفر و منصور بپایه سریر
عود نموده و در کارتیل بنا بر مصلحت [illegible] بخاطر انور رسید که در قلعه [illegible] رسوران که قریب با خیشه و باشی اچوق است یکی در گوری که حکومتگاه
قدیم سلاطین کارتیل است بنا نهند و بر حسب فرمان قضا جریان قلعه در آن دو مکان بنا کرده هر دو در اندک زمانی باتمام رسیده
استحکام داده شد **ذکر آمدن لوارصاب نبیره باشی اچوق مراجعت موکب همایون از سفر گرجستان بصوب مازندران و سوانح آن** چون لوارصاب
والی صورت [illegible] که مذکور شد از آمدن تقاعد ورزیده دفع الوقت نموده حاکم باشی اچوق و حیله او که [illegible] در امور مالی و ملکی
از خواجه محمد رضا التماس نموده بود که در خدمت اشرف عرض نماید که چون لوارصاب [illegible] صورت [illegible] گرجستان [illegible]
و سخنان خدعه آلود وی از صدق و راستی عاری است لیکن او را در عوض لوارصاب در سلک غلامان درگاه شمرده بعضی از ولایات کارتیل
را که بباشی اچوق اقربست با و عنایت فرمایند جناب فدوی القاب [illegible] ایشان را معروض گردانیده در معرض قبول افتاد
و یعقوبخان بیک [illegible] قورچی تیر و کمان [illegible] ساده دل صادق الاخلاص بود از محرمان خاص بباشی اچوق فرستادند که اگر لوارصاب در خلاف
و عدم انقیاد و اصرار نموده بدرگاه جهان پناه نشتابد پسر گرگین خان را با ایالت کل ولایت کارتیل نوید داده بدرگاه والا آورد که [illegible]
برین عطیه سعادت [illegible] و چون لوارصاب از [illegible] آگاه گردید از خواب غفلت بیدار شده از مراتب بیهوشی هشیار گردیده در کمال [illegible]
بیعقوبخان اظهار ندامت و پشیمانی کرده او نیز [illegible] مشفقانه بجا آورد و جناب فدوی نیز مکتوبی بآن [illegible] نوشته اظهار کرده بود که [illegible]
مفسدان عمل نکرده خود را بعبث آواره دیار و پایمال حوادث روزگار نسازد لوارصاب ظاهر خود را بلباس اخلاص آراسته
با خبث باطن و درون تیره و حیل که جبلی آن طایفه است والده و متعلقان را در آنجا گذاشته با چند نفری از ازناوران برفاقت یعقوبخان
بیک باستان اقبال آشیان آمده در سیزدهم ماه رمضان سعادت بساط بوسی دریافت و مورد انواع عواطف و الطاف
شاهانه گردیده در خدمت اشرف معزز و محترم بود و چون یکدو کوچ بجانب [illegible] واقع شد او دل اخلاص گزین [illegible] بشیوه ارباب
نفاق سلوک نموده شبی بیخبر از اردوی همایون بیرون رفته عازم فرار گردید و جناب فدوی که با او همراه و متکفل مهماتش بود
آگاه گشته با جمعی در عقبش شتافت و در حوالی اردو او را دریافته صبحی بمنزل آورد و از حرکت ناهنجار سلب اعتماد و اعتبار
از خود کرده مع ذلک این عمل او [illegible] نموده دفع الجلاد قرار داد که کس فرستاده والده و متعلقانش را بیاورند اما در خفیه پیغام
داده بود که هرچند در آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت نکنید که راضی بآمدن شما نیستم چون جمعی از ذکور و اناث آن سلسله
عظمای کارتیل در سلک [illegible] غلامان این درگاه منسلک اند [illegible] باطنی [illegible] برحیله اند و خاطر [illegible] بسعادت [illegible] بعرض اقدس رسید
لهذا از دست گذاشتن [illegible] که بدام آمده بود صلاح دولت ندانسته [illegible] اما بهمان طریق معزز و محترم
در رکاب اقدس میبود و حکومت کارتیل بدستور سابق [illegible] گماشتگان او متعلق بود [illegible] قلعه تفلیس را با [illegible]
و سیصد نفر از تفنگچیان استرآبادی رجوع نموده [illegible] احوال لوارصاب خان در [illegible] آینده مرقوم قلم [illegible] خواهد گردید

اثنا خبر رسید

اثنا خبر رسید که عیسی خان که [illegible] منسوب گشته چون بشرف اسلام مشرف بود و [illegible] صلب و رعایا [illegible]
آمده که رجحان [illegible] مذهب ارتداد [illegible] شده [illegible] نموده اند و هم آنکه مبادا از رعب موکب همایون منصرف [illegible]
ترک حکومت کرده بجانب دار الارشاد اردبیل [illegible] جابران [illegible] بیک یوزباشی ترکمان را با جمعی از قورچیان عظام بالضبط
حکم [illegible] فرستادند که محافظت [illegible] و [illegible] وکیل [illegible] اگر بعد از این صورت [illegible] دولت [illegible]
باشد [illegible] بدرگاه [illegible] آورده [illegible] ولایات [illegible] آب [illegible] و اخلاص [illegible]
[illegible] وقت و صلاح دولت [illegible] عمل شود و حاکمی مستقل تعیین [illegible] رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم [illegible]
از تفلیس کوچ کرده متوجه [illegible] شدند و چون هوای [illegible] از [illegible] رسم [illegible] بهار [illegible]
در وصف آن سرزمین گفته **نظم** زتیهو و دراج و کبک دری [illegible] همواره [illegible] تیهو و دراج [illegible]
درین اثنا شکار [illegible] از خاطر خطیر [illegible] جانوران شکاری مامور شدند و در صحرای [illegible]
[illegible] گوزنان [illegible] و غزالان [illegible] اقسام وحوش [illegible] جمع آمده حضرت [illegible] بالخصوص [illegible]
[illegible] بنظر در آمد و جانوران شکاری را [illegible] بر صبا و شمال [illegible] و [illegible]
[illegible] دل دشمن [illegible] حلقه کرد [illegible] موکب اعلی آهوان [illegible] بیاری شکار [illegible]
و قیاس بیرون بود و تا ده مرحله گوشت شکاری در اردوی اعظم بسیار بهم رسید [illegible] عیسی خان که [illegible]
گرجستان کرده [illegible] بود آمده سعادت بساط بوسی دریافت و [illegible] مادر [illegible] حضرت اعلی [illegible]
رضاجوی [illegible] عذر [illegible] ملازم رکاب اشرف گردید و چون [illegible] شهریار [illegible]
چند روز در آنجا [illegible] عساکر [illegible] و انجاح مطالب سپاهیان پرداخته [illegible] منازل [illegible]
[illegible] نشان [illegible] قشلاق مازندران از راه قزل آغاج و [illegible] که در [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسیده منازل مرتضی قلیخان و [illegible] حاکم [illegible] محل نزول خسرو فریدون فر گردید در آنجا چند روز
مزاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته [illegible] طاری شد و ارباب اخلاص [illegible] و تصدقات بارباب استحقاق [illegible]
و دعای [illegible] ضعفا و مظلومان [illegible] درگاه [illegible] اقتران [illegible] صحت [illegible] روزی گردید و از آنجا
شکار کنان [illegible] مسافت [illegible] از فر نزول موکب همایون رشک گلزار ارم گشت [illegible] میدان [illegible]
[illegible] اقامت [illegible] و سیر و شکار [illegible] شکار [illegible] معروف است [illegible] آن طرز
شکار [illegible] مرغوب طبایع و تماشای آن موجب تفریح قلوب و انتعاش خاطر است [illegible] وقایع رقم شده باشد [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] تشریف بردند [illegible] شکاری قیام نموده [illegible] آنجا که در دامنه کوه مشهور [illegible]
واقع [illegible] دریاچه [illegible] در میان [illegible] آمده و [illegible] الواقع
[illegible] سیاه [illegible] چراغان کرده بودند [illegible] یوسف [illegible] ماه [illegible] شهر

و مواضع او رونق بزور رقبا و کشتیها نشسته دران دریا بسیار و مسرت بخش خاطر مهر آثار بودند و مرتب گشته در لاهیجان بسرعت و سیاحتی
کدنا بنده از انجا متوجه مازندران بهشت نشان گردیدند و در چهارم شهر صفر بساعت سعد و طالع میمون داخل دار السرور فرح آباد
شده ریشه تا زادران خطه فردوس اثر بعز اقبال و خورشید و سیر و اقسام شکار الوانیه بپایان رسانیدند اکنون وقت آنست که
وقایع مستوجه و سوانح غریبه که در ینسال در اثنای سفر گرجستان و غیران روی داد بر صحیفه بیان نگاشته شروع در وقایع تحریر سال نو
نماید انشاء الله تعالی از وقایع مستوجه که روی داد فرستادن ایلچیانست بجانب روم شرح واقعه آنکه سلطان محمد بیگ طالش که
در سال گذشته بایلچیگری روم بر نوضیح پیوسته بود در اثنای سفر گرجستان باختلال امر مصالحه حل نموده بخان فتنه انگیز عرض نموده اند و اجابت
لوار مصاحب [illegible] ولات گرجستان نیز عرایض جاکرانه بخواندکار رسیده خود را از منسوبان دودمان آل عثمان شمرده اند
و در میانه و میان [illegible] نقض عهد با نطرف [illegible] بنابر وفای عهد و احتراز از مضمون کریمه و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها بر ذمت همت
شاهانه لازم گردید که ایلچی روم را رخصت ساخته از انطرف نیز ایلچی فرستند و حقایق احوال اعلام و سبب منافی نقض عهد از نطرف [illegible]
بنابران حسین بیگ نهاوندی [illegible] را باصفهان فرستاده ایلچیلو چاوش را طلبیده اشتند و عجالتا ذکر آقای قوچیچی ابراهیم رسالت [illegible]
مکتوب محبت طراز دوستانه بسلطان احمد خان پادشاه روم رقم آورده فرستادند و بعد از تواضعات دوستانه و تحریر
رسوم و عادات پادشاهانه رسوخ عهد و پیمان مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا و کسب مثوبات جهاد در خاطر حقیقت بیان
رسوخ داشت بعضی از کفره گرج که از قدیم الایام تابع و خراجگذار این دودمان بوده اند سر از خط عصیان و نافرمانی بر آورده بودند
بمحض اعلای لوای اسلام و تادیب طاغیان ضلالت فرجام بان صوب نهضت اتفاق افتاده بسعادت جهاد فائز گشتیم و بیابانی از کنایس
و معابد نصاری مساجد اهل ایمان و اهل اسلام گشته از غنایم گرجستان تاج مرصع مکلل که در رقعه [illegible] بدست در آمده بود بشرح که مذکور
شد با تحف و هدایا ارسال یافت و ایلچیلو چاوش [illegible] از اصفهان بگرجستان آمده بسعادت عتبه بوسی دریافت
و قاسم بیگ سپهسالار مازندرانی برسالت روم مرافقه ایلچیلو چاوش تعیین یافته تحف و هدایای لایقه ترتیب داده او را با جواب نامه که
آورده بود روانه فرمودند و چون از جانب خواندکار در باب اطلاق اسیران رومیه مثل مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون که از اکابر دودمان
دودمان عثمانی بود و محمد امین بیگ ولد محمد پاشا وزیر اعظم سابق که پسر حبیبی پاشا و برادر رضاعی پادشاه بود و غیر ذلک رجائی دوستانه
شده بود حضرت اعلی ایشان را با تجملات لایقه رفیق ایلچیلو گردانیده و هم چنین رقم اطلاق بر کل اساری روم کشیده و هر کس خواهش
بود برضای خود عزیمت رفتن داشت خواه در ارد و خواه در سایر ممالک اطلاق فرموده با کهزار نفر در مرافقه ایلچیلو روانه شدند
و هیچ امری از شروط مصالحه و ایفای عهد نامرعی نگذاشته و سنور سرحد آنچه تعیین یافته بود و سنورنامه مصحوب او کردانیدند
در خلال این احوال خبر رسید که اهداد مضوح پاشا او را ببعضی امور دولتخواهانه و اعمال ناشایسته متهم ساخته بقتل آوردند و محمد پاشا
مشهور بکوزه محمد را که بیگلربیگی مصر بود بپایه سریر سلطنه مصیر عثمانی آورده وزیر اعظم کردند و شرح رفتن قاسم بیگ و قضایائی که فیمابین
سپاه قزلباش و رومیه روی نمود در ذیل این دفتر در محل خود نگارش خواهد یافت دیگر از سوانح امسال فرار نمودن محمد
محمد بیگ و یونس بیگ ولدان خانزاده [illegible] منفرقه آقاسی [illegible] است قبل ازین مرقوم کلک بیان گردید که ولدان مذکور که

درممالک [illegible] از گرفتار عساکر کفر شعار گشته بودند منظور نظر اعتبار و از زمره مقربان محفل اعلی بودند و توجهات شاهانه یوما فیوما درباره ایشان
شمه [illegible] داشت بمزید تقرب و اصطناعات شاهانه [illegible] خاص سرافراز و محمود [illegible] بودند و منازل مرغوب در اصفهان
بایشان مرحمت شده [illegible] صاحب فرزند شده بودند و از انعامات وافره و عطایا [illegible]
و ظروف و اوانی طلا و نقره و تجملات بزرگانه [illegible] بهره ور بودند اکثر مقربان و بزرگان [illegible] سعی با ایشان [illegible] دوستانه
آمیزش و اختلاط [illegible] صورت فرار و عقوق و عصیان ایشان از آیینه خیال احدی رخ نمی نمود در سفر گرجستان در حینی که
نصیب [illegible] سراپرده اقبال بود و روزی از ایام رمضان با چند نفر از ملازم و خدمتکار معتمد بعزم [illegible] شکار سوار شده بارباب
[illegible] جمیع آلات [illegible] طلا و نقره و اسبان کوتل قطع تعلق از سایر تجملات و اولاد و عیال و اطفال که همراه بود
راه فرار [illegible] نمودند و خود را [illegible] رسانیده و از انجا روانه دیار روم گردیدند [illegible] ظهور یافت [illegible]
استجابت گشت حضرت اعلی از شمول عاطفه [illegible] اشاره فرمودند که خدمتکاران [illegible] ایشان
[illegible] متعلقان [illegible] باشی که [illegible] احوال [illegible]
ایشان [illegible] روانه [illegible] مغضوب [illegible] هر کس [illegible]
از زمره مقربان [illegible] و در کمال عزت [illegible] وطن و ملک عراقی که [illegible] بظهور آمده [illegible]
شاهزادگی محمد باقر میرزا [illegible] صدق اخلاص [illegible]
[illegible] و صدق [illegible] باطنی [illegible] بر خواست [illegible] میرزا [illegible] بر خاطر [illegible]
[illegible] بعرض اقدس رسیده [illegible] او را [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] گشته [illegible] که [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible] میر محمد امین مشهور [illegible]
[illegible] آمده [illegible] بشرف [illegible] سادات عظام [illegible] میرزا [illegible]
قبل ازین [illegible] قطب شاه [illegible]
[illegible] محمد قلی قطب شاه [illegible] سلطان محمد
[illegible] میر [illegible] قطب شاهی [illegible] استقلال [illegible] پادشاه
[illegible] آمدن ایران و خوشیهای اصفهان [illegible]
[illegible] شهنشاه [illegible] محمد باقر مشهور [illegible]
[illegible] ایران بوده [illegible] روانه [illegible] محمد باقر [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] واقعه [illegible] آمد [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] بعرض اشرف [illegible] شاهزاده

با هواخواهی جمعی بهبود لشان که در خفیه با او همپرستش می‌نمایند العلم عند الله با پسر بزرگوار دل دیگرگون کرده با خیل غیرت و خیالات فاسده در سر داشت

و آنحضرت از شعور و فراغ خوشکی آن حکایات وقعی ننهاده این مقوله کنایه و صریح با او اظهار می‌فرمودند [illegible]

[illegible]

بوده‌اند تا سعف بسیار نموده و در ادای حقوق خدمات چندین ساله منصب [illegible]

[illegible]

وقایع توشقان ئیل مطابق اربع و عشرین و الف بعینها موافق خمس و عشرین و الف که سال بیست و نهم جلوس همیون عباسی است

درین سال بعجز اعجاز معجزه انجی سلطان چهار بالش ایام که مسند نشین تخت چهار ارکان فلک مینا فام است [illegible]

[illegible]

روم بر شال خانه نام مستور الفعال که بر برهم زدن سلسله انتظام و اختلال بنیه رفعت اما به بنزوی اقبال همیون و مساعدت بخت
میمون هرگونه فتوری روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هریک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت اعظم
اخباری که در ایام اقامت اصفهان رسید معاهده و پیمان است که سلطان احمد خان بن سلطان محمد خان خواندکار روم بعد از قتل
مفتوح پاشا و وزیر اعظم که در صلاح اندیش کار روان دولت صلح بود با آنکه ایلچیان از طرفین با معاهد دوستانه و لوازم محبت
و دوستی بروم رفته و در آنجا بوده نبود امری که موجب نقض عهد و اختلال باشد از طرفین صدور نیافته بود ایلچیان در روم بطرف [illegible]
جاهلانه دامن کرجی و ادگ فتوری که در مبال گرجستان و شیروان روی داده بود شرح آن در ذیل سمت [illegible] بنگرد و با غوای چند نفر
از نزدیکان خود [illegible] عزت و سرای دولت [illegible] و نما یافته از [illegible] کار [illegible] نموده اند و در مراحل [illegible] و فراز
رفتن [illegible] گشته از [illegible] معاهده [illegible] محمد پاشا [illegible] محمد سردار [illegible]
بجانب [illegible] حضرت اعلی [illegible] عزم و [illegible] علیقلی خان [illegible] از درگاه معلی بجانب دار السلطنه
تبریز فرستاده اند که باتفاق امرای آذربایجان در آنجا اقامت نموده اگر [illegible] باشد از سرحد خبردار بوده حقایق
معروض دارد که [illegible] باشد [illegible] که قلعه گنجه [illegible] استحکام آن [illegible]
و معروض شد که محمد خان [illegible] قلعه [illegible] در آنجا اقامت نماید و [illegible]
مذکور [illegible] فرمان گشته هریک بآنچه مأمور بودند [illegible] و چون علیقلی خان و امرا [illegible] در تبریز اقامت داشتند و صلح
پیوسته که سردار مذکور با عساکر روم [illegible] رسیده [illegible] نموده که [illegible] لشکر [illegible] قزلباش [illegible]
و از آوازه وصول [illegible] بر [illegible] مسلمانان شده اند چنانچه در ذیل [illegible]
[illegible] بیکرود

ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی از شیروانیان و آمدن طهمورث بجانب کاخت و ظهور بعض امور از هر طرف

دیگری از اخبار [illegible] سرحد که چون وصول لشکر روم [illegible] شیوع یافت متمردان هر طایفه
[illegible] عصیان بر آورده [illegible] کرجی [illegible] کالت [illegible] داشت هوس یاغیگری در دل پدید آمد گرجیان
کاخت [illegible] که عید نصاری بود و گرجیان بجهت اقامت نماز و جا [illegible] رسم و قاعده ایشان است بکلیسا الاورده آمده
بودند [illegible] مستحفظ قلعه [illegible] بتقریب [illegible] از طبقه کرجی بکلیسا [illegible] گرجیان لعداد
[illegible] بوده [illegible] با غوای [illegible] طهمورث بود
شروع [illegible] قزلباش نموده [illegible] شربت شهادت چشانیده [illegible] بطلب طهمورث
فرستاده او را بآمدن کاخت [illegible] ترغیب و تحریص نمودند جمعی از مردم شیروان [illegible] در میان [illegible] بوده [illegible]
ایشان شده بود خصوصا [illegible] سرخیل [illegible] و قابستان [illegible] عصیان [illegible] طرف [illegible]
[illegible] خود ساخته [illegible] شیروان [illegible] گشته دست تعدی و [illegible]
[illegible] دراز کرده [illegible] شیروان [illegible] بر آمده [illegible] طهمورث

رستاده [illegible] طهمورث [illegible] با غوای [illegible] ناداران کرجی که همراه بودند و تحریک [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] باشند [illegible] دولت [illegible] گشته بالکاه کاخت آمده [illegible]
[illegible] جمعیت نموده [illegible] طهمورث [illegible] گرجیان [illegible]
[illegible] گرجیان [illegible] بودند [illegible]
آمدن از گرجستان [illegible] گرجیان [illegible] این اعمال [illegible]
[illegible] محمد حسین سلطان [illegible]
[illegible] محمد حسین سلطان [illegible]
الدین بیک [illegible] سلطان [illegible] ذو القدر [illegible]
از قلعه بیرون آمده باستقبال [illegible] گرجیان [illegible] همراه داشت
[illegible] ایشان [illegible] شربت شهادت [illegible] اموال
اسباب سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بود [illegible] ایشان در آمد [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] ذو القدر [illegible]
[illegible] لشکر قزلباش [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] رسیدن لشکر قزلباش [illegible] اخبار
[illegible] لشکر [illegible]
آمدن طهمورث بکاخت [illegible] قزلباش [illegible] شیروان در اصفهان [illegible] رسید [illegible]
بود که [illegible] لشکر روم [illegible] حضرت اسفندیار بیک [illegible]
[illegible] درگاه معلی [illegible] فرستاده [illegible] علی قلی خان [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز متوجه [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] لشکر گرجستان [illegible] طهمورث و شیروانیان [illegible] علی خان [illegible]
[illegible] گشته [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] از اصفهان متوجه آن دیار [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
و چون رستم محمد خان بن ولد محمد خان [illegible] دار السلطنه [illegible]
آمدن [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] باش [illegible] فرستاده [illegible]
رسیده [illegible] از [illegible] فرح آباد [illegible] حضرت اعلی [illegible]
در [illegible] دار السلطنه هرات رسید [illegible] شاهزاده [illegible] فرح آباد رسید

دمها با نیهای بسیار بهرهٔ فرزندانه در بارهٔ او بظهور آورده بعطایای ارجمند مسرور و خوشدل گردانیدند **ذکر استیلای اکراد برادوست**
بر قلعهٔ دمدم و بدست در آمدن آن مرتبهٔ دیگر بعقد ... انجام از اخبار موحش که در مازندران بمسامع جلال رسید یکی آنکه
عزیمت عجیبه تسلط اکراد برادوست است بقلعهٔ مذکوره بر قلعهٔ ارومی مشهور بقلعهٔ دمدم کیفیت آن سرگذشت آنکه الامه مذکور و قراءت
قلعهٔ مذبور بنوعی که سبق ذکر یافته پرتو شعور برهان نافذ قبقان بیگ مکری با برادرش محمد بیگ متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج
امیرخان چولاق برادوست که از بنات مردم فرزند ما یا اینجا بود جمعی از مردم مجهول اکراد که در آن قلعه مانده خدمت کار
مردم می‌نمودند قبقان خان را غفلتی دست داد که از طبقهٔ اکراد هرچند مجهول و خدمتکار باشند کسی در قلعه نگذارد و گاه گاهی بشکار
میرفت الغ بیگ برادوست که قوم خان بود و چند اسادره و برابهای آن حدود به پیرد با آن عورت و قلعچیان
کرده اسلحه و پیغام مواضعه می‌نماید که در هنگامی که قبقان خان شب در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قبقان خان بشکار
بیرون رفته بود الغ بیگ با نهاد و اعلام آن جماعت با سی چهل نفری از کردان بپای قلعه آمده مواضعه را خبردار کرد از برج
ایشان سوراخی در نزدیک سوقی برج قلعه نموده الغ بیگ و رفقا یکایک از آن برج داخل شده علی الغفله حارس از برج
در جواب بقتل آورده از راه بقلعه در آمده هر کس را که در سر برج خوابیده بود به راه عدم فرستادند و به نقاره خانه
رفته نقارهٔ شادمانی بنام الغ بیگ بنوازش در آوردند و از اکراد هر کس که در قلعه بود بر سر او جمع شده اهل قلعه خبردار
شدند و صورتی که هرگز در پردهٔ خیالشان نقش نمی‌نمود مشاهده نموده حیران و سراسیمه گشتند و در همان شب دیجور که این غلغله
و آشوب در قلعه افتاد طایفهٔ قزلباشیه از آقا و نوکر و خدمتکار که در قلعه بودند بکیفیت کمی مخالفان اطلاعی نیافتند
و از خوف و بیم هر یک بدلی از اندوه به و بعضی از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته بگریختند چون صبح طلوع نمود
از قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود و اکراد بر قلعه مستولی شده بالعرف قزلباش متصرف شدند و از اکراد اطراف و جوانب
مخالفان این دولت بقصد معین کومک طلب نمودند و این خبر موحش بقبقان خان رسیده انگشت تحیر بدندان گزیده
بجانب قلعه آورد آقا سلطان مقدم ... خبر یافته ... بپای قلعه ایلغار نمود و از سوی دیگر اقبال اتفاقات حسنه روی نمود
که کمیصد و پنجاه نفر از اکراد مخالف بکومک الغ بیگ از طرف ... می‌آمدند با آقا سلطان و جمعی از غازیان و مردم قبقان خان
دچار شده جنگ در پیوسته و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمدند و بقیة السیف راه گریز پیمودند پیر بوداق خان حاکم تبریز
و شیر سلطان مکری نیز از استماع این واقعه مضطرب گشته با ایلغار بپای قلعه رسیدند قبقان خان از غفلتی که ورزیده
از اقتضای حادثه چنین که روی نموده بود با کمال خجلت زدگی و انفعال با امرای عظام متوجه گشته محقق شد که در قلعه اندک مردمی
بوده اند و در اندیشهٔ یورش بودند که آتش این فتنه بزلال اقبال که لطیفهٔ غیبی که عبارت از آن است منطفی گشت الغ بیگ
روزی در قلعه باروت بتفنگچیان خود قسمت می‌نمود شراره از آتش غیب بانبار باروت رسید شعله کشید بطرف رو او
سوخته مجروح و ناتوان گردید و چند کس از حاضران از جراحت رسید و آن سوختگان آتش یأس و حرمان از زد و خورد قلعه داری
عاجز گشته احوال کومک معلوم ایشان گشته از رسیدن کومک بتر مأیوس بودند بدانکه اطراف و جوانب قلعه را جنود قزلباش

فرو گر

فرو گرفته بود در قلق و اضطراب افتاده خوف و هراس بر ایشان مستولی شده چاره بجز زنهار نیافتند در شبی مظلم که چون دل ارباب
ادبار تیره و تار بود از احمال و اثقال آنچه توانستند بر اسبان آسوده قلعه بار کرده الغ بیگ را بر اسبی بسته در دروازهٔ قلعه را گشوده راه فرار
گرفتند امرای عظام بعد از اطلاع جمعی بتعاقب ایشان فرستادند اما نرسیدند دیگر باره آن قلعهٔ رفیع مقدار که در متانت
و استحکام با قلعهٔ چرخ اخضر دعوی برابری می‌نماید به نیروی اقبال بدست عساکر ظفر مآل در آمد و زیاده از آنچه وفور نعم
اکراد بنود اگر چه وقوع این حال موجب اکراه و دل گرانی اشرف بود بود و این مژدهٔ فرح بخش مسرت و شادکامی بدل دل
برادران قبقان خان ... برادر بودند اما حضرت اعلی از فراخ حوصلگی و بنده پروری و اخلاص و خدمتگاری برادران
این خطای عظیم را از آن سعید ... در مقام مکافات نشدند و قبقان خان از حکومت الولایه معزول گشته به بوداق
خان تفویض شد و بالاخره باقا سلطان مقدم مزار با فوجی از توپچیان و تفنگچیان خراسانی بسرداری مجنون بیگ
یوزباشی تفنگچیان بکوتوالی قلعه معین گشتند **ذکر محاربهٔ طهمورث گرجی با علی قلی خان و جنود قزلباش و گریختن او و انهزام ...**
... الغ بیگ سلطان چون در عالم مصالح بنی آدم در قبضهٔ قدرت حی قدیم و سر رشتهٔ ... خالق مجید است هرگاه که حکمت
بالغهٔ الهی اقتضای امری نماید که از حیز قوت بفعل آید و صورتی از پردهٔ حجاب غیب بظهور ... اسباب آن که هزاران مصلحت
در ضمن آن منظور است بر حسب اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه ... بیستاری کار فرمایان قضا و کارکنان قدر سرانجام
... تجربه کار را تغییر در آن راه نه ... و تماشائیان عالم ظهور را بجز مرتبهٔ رضا و تسلیم ... آن
... مصداق این سیاق محاربهٔ طهمورث گرجی است با جنود قزلباش که از جهالت خود را در معرض جرأت نموده
... عاقبت غرق آمد و ... حیرت و سرگردان در دیار ... گردید چنانچه در محل
خود ثبت گردید ... گرجستان گشته عساکر ...
از ... و ... که ... بوده ... و ترتیب ... شده ...
تفنگچیان و جمعی از عساکر رسیده بودند صلاح در توقف ... آن گروه ... گرجستان در آمده ...
که فاصله ... است رسیده ... اقامه ... طهمورث اراده رفتن ... نماید چون آن
محل ... راه ... گذشت و از جماعهٔ گرجیان که اظهار ... کرده ... عساکر منصوره ... گشته ...
در مقام موافقه و خدمتکاری بوده تحقیق شوارع و راه بیرون شدن آن گروه ... که احتمال عبور داشت محافظان ...
تعیین کرده ... طریق کوشیده ... و قراولان کار آزموده از هر طبقه قزلباش و گرجیان ... صاحب وقوف آن
زمین ... که روز بروز و لحظه بلحظه از حرکت مخالف خبردار بوده اعلام می‌نمودند و ... گرجیان حرکت ...
که بر سر ... عزم محاربه جزم نموده ... در حرکت آمده امرای عظام از اخبار ... گرجیان ... طهمورث بعزم
فرار کرده ... از عزیمت او بطرف معسکر قزلباش ... نموده ... قراولان گرجی ... خبر داده ... امرای عظام و عساکر
... گشته نزدیک رسیده ... هر چند ... آن طایفه اعتمادی ننموده ... احتیاط ...

و عساکر بهرام انتقام جبه و یراق پوشیده صف حرب ساخته از اردو بیرون رفتند که محل مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر خبر مذکور
صورت وقوع داشته باشد محاربه اتفاق افتد والا سرزمین دیگر که مناسب‌تر باشد جهت نزول تعیین نموده با مخالف کوچ
کنند و زمانی ممتد در آن سرزمین توقف نموده انتظار بردند و قراولان و محافظان شوارع آمده خبر دادند که اصلا اثری ظاهر نیست
بعد از انتظار بسیار بازگشته هر کس به دولت خود فرود آمده لشکریان پراکنده شده بودند که ناگاه آواز طبل مخالف بر آمد
خبر رسید که اینک سپاه دشمن نمودار شد و چنین معلوم شد که گرجیانی که اظهار ناسپاسی کرده نشان شوارع داده بودند
غدر و نفاق ورزیده راهی را که محل ظهور آمد نشان نداده بودند و قراولان قزلباش از آن راه بی‌خبر بوده اند بعد از ظهور اهل [illegible]
دیگر باره امرای عظام و عساکر نصرت فرجام سوار شده به عرصه‌گاه رزم در آمدند محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ
به جرچیگری تعیین یافته از امرای قراباغ بکر سلطان [illegible] و دولو محمد سلطان شمس الدینلو بموجب جرچی [illegible]
بکر [illegible] مامور گردیدند و میمنه و میسره سپاه را [illegible] و بجنود مسعود آراسته شد اما از عدم فرصت و سراسیمگی سپاه
صف آرائی لشکر [illegible] خاطرخواه میسر نشده [illegible] بعضی از لشکریان در اردو مانده بودند که ظهور رسید با خیل سپاه خود که تخمینا
پنج شش هزار بودند با اسلحه و یراق [illegible] رسیده به پایداری اجتماع عظیم خود [illegible] چرخچیان [illegible] تاب صدمه [illegible] نیاورده
منهزم گشتند بکر سلطان و دولو محمد امرا [illegible] فرصت معاونت نیافته هر یک [illegible] افتادند محمد خان زیاد اغلی [illegible]
از طایفه قاجار [illegible] سنان گرجیان بر خاک هلاک افتاده در درجه شهادت یافتند [illegible] کفره [illegible]
و دل [illegible] جنود اسلام گردیده گرجیان هم [illegible] صورت اجتماع دلیرانه جلو ریز بر سر قول [illegible] میمنه و میسره سپاه که از
کشته شدن محمد خان و انهزام چرخچیان [illegible] شده بودند از حمله [illegible] سپاه کفره ضلال بهم بر آمده [illegible]
[illegible] باستعمال آلات حرب و قتال [illegible] پشت [illegible] فرار آورده و فوجی از مبارزان جنود مسعود
طایفه شاملو [illegible] پیقلی خان که با او [illegible] بودند از [illegible] مجال [illegible] گرجیان هر کس
رسیده [illegible] سپاه [illegible] مجال استقامت [illegible] هم بر آمده هر کس [illegible] علی قلی خان
و اسفندیار بیک که [illegible] شجاعت و دلیری بیگانه روزگار بودند در آئین [illegible] بکار [illegible] آمد مبارزان شجاعت
پراکنده [illegible] لشکر [illegible] در معرکه [illegible] نمودند و چون [illegible] و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه
عنان از معرکه [illegible] بطرف تفلیس [illegible] حرکت آمدند و کفره [illegible] دلیران [illegible] تیغ انتقام از نیام بر آورده
و چشم زخمی چنین بجنود اسلام رسیده [illegible] معرکه گروهی [illegible] درجه شهادت [illegible] گردیدند ظهور [illegible]
فرصت [illegible] غلبه [illegible] سرور و شادمان گشته بار دوی قزلباش آمده در خیمه [illegible] پیقلی خان
فرود آمد منازل هر یک از امرا و اعیان قزلباش را یکی از امرا و اعیان گرجیه داده و اموال و اسباب اهل اسلام
نصیب [illegible] کفره و ضلال گردید [illegible] غافل افتاده [illegible]
باز شوند [illegible] بدین جسارت [illegible] عاقبت [illegible] قهرمان [illegible] جاه و مقام [illegible]

خود را و ایران و الکا و مملکت شان [illegible] بنیاد فتنه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد با جمعیه قلی خان و اسفندیار بیک
و سایر امرا [illegible] در آمده جاه و مقام [illegible] تفلیس رسیده پراکندگان لشکر با بجا جمع آمده [illegible]
محمد خان زیاد اغلی و حسین خان [illegible] حسین قلی بیک [illegible] علی سلطان کشته [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] علی قلی خان توقف [illegible]
[illegible]
شده [illegible]
[illegible] زمین [illegible] آتش [illegible] بیداد [illegible] قتال [illegible]
گرد [illegible] پیقلی خان و امرا [illegible]
[illegible] جنود اسلام رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جاه و جلال [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرام بیک [illegible]
[illegible]
بیگ و [illegible] **ذکر [illegible] سوانحی که در آن ولایت روی داد** [illegible]
[illegible] از طایفه [illegible] جمع کرده بهر طرف [illegible]
[illegible] خراسان آمده جام و خواف [illegible]
[illegible]
[illegible] از طرف کسی [illegible]
[illegible] خراسان کرده با جنود شقاوت ورود بجانب کرج آمده و میانه جماعت جمشیدی بمحافظان قلعه [illegible]
محاربه واقع شده جمعی از طرفین مقتول شدند و در آنجا کاری [illegible] بطرف هرات [illegible]
[illegible] بطرف کهدستان رفته حسین خان والی هرات جمعی از لشکریان [illegible]
[illegible] کشته [illegible] که مشهور [illegible]
[illegible] بیرام بیگ [illegible] روایت [illegible]
[illegible]
از جوانان دلیر کارزار نموده [illegible] سلطان [illegible] کهدستان [illegible]
[illegible] بیرام بیک [illegible] آمده [illegible] لشکر
بودند [illegible] جماعت جمشیدی [illegible] شده [illegible]

گروه در وقتی که جنود اوزبک بعضی سواره و بعضی در خواب بودند یکبار بر اردوی ایشان رسیدند اوزبکیه از شب هنگام به سبب قطع مسافت
خبردار شده پهلوان بیک از قبل سپاه قزلباش و کثرت اعدا اندیشیده که چون صبح طلوع کرده جهان روشن گردد او و کسی
سوار گشته بر کثرت قزلباش اطلاع یابند کمیش را مجال خلاص نخواهد بود توکل بر کرم حضرت فالق الاصباح کرده در اوان
طلیعه صبح بر سر آن گروه بخشنده مغفنده مستصد نفری از اوزبکیه سراسیمه بطرف اسبان خود دویده سوار شده بودند
که قزلباش تماق گشته جنگ پیوستند و در حمله اول بسیاری از آن طبقه را بطعن سنان جان ستان و ضرب بلارک
آتش فشان بر خاک هلاک انداختند در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال حمزه بیک با ان دولت تغری دلیر سهم ابای
معرکه رسیده از یکطرف کرنا نواخته ملای آسمانی لبر رفت رسیدند اوزبکیه آواز کرنای را برسیدن حسین خان
حمل نموده مجال استقامت نیافتند و فرار بر قرار اختیار نموده روی بوادی هزیمت آوردند تیغ نمایانی آغاز سرافشانی کرده بهر کس رسیدند
از پای در آوردند و بقیة السیف پیاده و سوار بدشت و کوه پراکنده گشته بسیاری از آن گروه در بیابان از گرسنگی و تشنگی
هلاک شدند و قریب یکهزار سوار سر و زنده و قادو هزار اختر مه بدست غازیان در آمده با غنایم موفور معاودت نمودند از
قرابقجه مدتی نام و نشان نبود و اغلب را گمان آن بود که در آن معرکه بقتل رسیده باشد بعد از مدتی معلوم شد که زنده به پردن
رفته بود ازین فتح مبین غازیان شاطر روی داد و دیکیه های در دامن خمول خیده ... آمدن خراسان از
دل ایشان زایل گردید دیگر از سوانح گشته شدن قپچاق خان ولد حسین خان بیگلربیگی خراسان است که حاکم مرو
بود کیفیت این سرگذشت آنکه جمعی از طایفه ارلات جغتای همراه جلمه سلطان بدین دودمان ولایت شان آمده در الکا
زاده و محولات می بودند جلمه سلطان چند نفر از عظمای ایطایفه را بمصلحت خلاف و نفاق بقتل آورد و اتباع آن جماعت
ازین واقعه خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار آوردند و جمعی دیگر از طایفه ارلات ... بودند
حسین خان بیگلربیگی خراسان جلمه سلطان را از قتل ریش سفیدان ارلات ملامت نموده ...
ایشان را استماله داده از رفتن مانع آمد و ایشان اظهار عناد جلمه سلطان نسبت بخود کرده حسین خان قرار داد
که آن جماعت بمارو چاق رفته من بعد بدستور سایر مردم قبیله در ملازمت قپچاق خان پسر او بوده باشند اما آن جماعه در رفتن
توقف نموده بهانه اوزبکیه را انداز فرار ایشان جماعت سابق تیز هراسان گشته بودند یکی از پسران آن قوم پیش خدمت قپچاق
خان و محل اعتماد او بود شبی که او از افراط باده بیشعور گشته در خواب بوده آن پسر باراده خود یا بتعلیم پدر العلم عند الله
بابو کرده المسکون لبر وقتش رسیده چند زخم مهلک بر او زد و تمامی آن قوم از بیم این واقعه با عذر و نفاق عزم فرار جزم
نموده همان شب دروازه را گشوده راه بیرون پیش گرفتند اهل قلعه ازین واقعه حیرت ... حیرت زده و پریشان خاطر گشته
از ضعف و آشوب که رست داده بجای خود درمانده در آن شب ... تعاقب ایشان ننمودند فی الفور کسی بجانب مشهد
حسین خان را آگاه کردند و او از واقعه فرزند دلبند ملول و ملال گشته چون قلق و اضطراب سودی نداشت در ...
شکیبایی زده حمزه و سلطان را با جمعی از مردم کاردیده بقلعه فرستاد که مبادا قصوری در سرحد واقع شود و او ... برق باد

مورد ابقلعه ... بنده بحراست مشغول گردیده و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت مارو چاق و حراست دکو لوای
بحب روخان تفویض یافت سانحه دیگر آنکه در منازل که دار السلطنه اصفهان از فر نزول موکب همایون رشک خاور ...
میر عماد خوشنویس قزوینی بقتل آمد وی از سادات حسنی قزوین است که بسادات سیفی مشهور و معروفند در خط نستعلیق
ترقی عظیم کرده رقم نسخ بر خطوط استادان ماتقدم کشیده در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا و در جا علی داشت
خطش باصلاح خوشی انزام و با مزه بود پسر عبد الغنی القرشی این رباعی در شأن او گفته تا کلک تو در نوشتن اعجاز نمای
برهم زیر لفظ کند نازروست هر دایره ... ایام بهاست اما چون المجهر تیش
مشهور بود و از اهل قزوین استاد مقصود ... تشیع بارفع ... که عامه مردم آنولایه ... منتهی ... قتل
او گردید و دیگر تصدق ماه رمضان حضرت ... که مصدر خیر و مظهر جود و احسان و مطلع انوار فیوضات ملک منان است
بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال و خراج دیوانی و اجاره مستقلات یکماهه هر سال که در سه شهر رمضان که مخصوص
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصه ایام وافضل شهور و اعوام و هنگام طاعات و عبادات حضرت ملک علام است
بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالبات دیوانی معاف بوده در آن ماه متبرک دست تعدی عملکار عمال
از گریبان زیر دستان کوتاه بوده و مجلس ... غده دهقان مسکین شواند اگنده و خرمن کاه زارعان بر شمال تک
فلک از آسیب محصلان ایمن بوده حرکت ... اطمینان قلب ماه صیام را با تمام
رسانیده بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیر مرحمت تأثیر بممالک
محروسه ارسال یافت و این عطیه عظمی که اعظم عطیات علاوه سایر بخششها و تصدقات گردیده و هم چنین وجوه احداث
جمیع ممالک در دفاتر دیوان اعلی ابواب جمع قانونی بود در سنوات سابقه و سلاطین ماضیه معدلت آیین غافل افتاده
کرباخته وجوه احداث پرسش قضایا که جریمه مجرمان است و از اخور و دار و عملکاران ... حاصل احداث را می یافتند
مجموع قانونیه احداث را بدستور مال از رعایا گرفتن ... در حین عرض مهمات ... حضرت اعلی
بفطرت عالی این نکته دقیق را در یافته خاطر نشان محاسبان دیوان کردند و حکمی بتصدیق حقیقت آن کرده زبان بر عاده ...
آن حضرت گشوده آنوجه نیز در ممالک محروسه که بعمل عمال و تیولداران تخمینا قریب بسی هزار تومان رایج شاهی تخفیف مقرر
گشته حکم همایون بصدور پیوست که مستوفیان عظام در دفاتر خلود تخفیف اعتبار نموده از شوایب تغییر و تبدیل محروس
شناسند امید که مثوبات آن جاجلا و اعلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد بالنبی و الولی **آغاز سال همایون فال**
لوی ئیل مطابق سنه ثمان عشرین و الف که انجام بمقرون سعادت قرین است که از جلوس همایون و توجه نواب گیتی ستان
چون اراده ازلی ... ولایه که ... حبستان و قلع و قمع کفار نابکار و تحلیه اسلام در آمدن زیاده از صد هزار
نفس از نسا و صبیان آن تیه بیابان بیمایش ... ضرب تیغ جهانگشای پادشاه مجاهد غازی ... حضرت اعلی شاهی ظل الهی
تعلق گرفته بود ... صورت ... اسباب ... آن گروه مخذول سرانجام داده

بنوعی که مذکور شد بمحاربه جنود مسعود و قزلباش جرات و دلیری نمود و چون پرتو آن خبر بمسامع ساکنان بارگاه معلی رسید
[illegible] و شعله غضب شاهانه بنوعی التهاب یافت که هر شراری برق خرمن سوز عالمی بود لهذا عزیمت [illegible]
[illegible] دلیری کرده بود [illegible]
نصرت [illegible] متوجه [illegible] گرجستان [illegible] آماده غزو و جهاد [illegible]
[illegible] اصفهانی و سایر محال عراق [illegible]
[illegible]

بگرجستان [illegible] روی کیهان پوی [illegible] افواج قاهره بیکطرف دیگر در حرکت آمده ساکنان گرجستان را از چهار طرف احاطه
کرده [illegible] در میان گرفته [illegible] با اهل اسلام جنگ کرده [illegible]
کافر [illegible] غزا و جهاد کرده [illegible] زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسباب
[illegible] اضطراب افتاده [illegible]
[illegible] اطراف و جوانب [illegible] خندق
[illegible] آب [illegible] استحکام داده [illegible] باخانه کوچ و اموال [illegible]
[illegible] سقناق [illegible] قالق واقع بود [illegible]
[illegible] طوفانی داشت و عبور از آن آب [illegible]
[illegible]

امطار

جودی چون استیفای سعیدی بایستی بیا بجا به تحقیق قلت و کثرت مردم و راه و رساد و براکنده صعوبات آن سغناق [illegible]
برایش بسفید خود که ترا بیرون فرستاده مأمور کرده اند شده بود اعلام نمائی و آنچه مأمور کردی عمل کنی بخود سر جمعی مردم می بسر [illegible]
سغناق و دشمن رفی اکثر کیفیت شکست آن رسیده از طریق بیرون شد آگاه کردی چرا که داشتی و اگر بر جمعیت تو غفلة در رسیده رفتند
بایستی بحفظ حال ایشان پرداخته در چنین جا محل عبور ترتیب داده جمعی را محافظ آن گذاری و خود با بقیه لشکر سغناق در آمده بکار [illegible]
مقاعده و آداب جنگ ترتیب نمائی که دل بجو قوی داشته بجنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد و بیرون باید آمد از راهی که
جهة عبور ترتیب داده باشی بسلامت بیرون توان رفت پیدا بیع خواسته که غفلة به هست کشاید چون در عالم سپاهیگری
حزم و احتیاط جواب معقول سپاهی پسند نداشت بخته سیاست او را بنحو بحکم شست تا موجب درهائی کس هناد بسیاست
جسارت ساد در میان لشکر کرده اند که موجب عبرت دیگران گشته در امثال این گونه مخاطرات غفلة تورزند و از سیاست او
جنگ بالجمعی کثیر از عسکر ظفراثر بر سر آن سغناق فرستادند و او با تجار رفته بنوعی که ارث و از آن حضرت ... اطراف
احتیاط نموده چند جا که مناسب دانست بجو بیا قوی پیاده ترتیب داده غازیان را با این شایسته به پای سغناق فرستاد
کرجیان در چند محل که چریسته عقب کوه گرده با بیشتر جنگ بگردند و ترفیقا یک غازیان از جنگ چرنامه آمده توب انداز
آورده تو بچیان جنگ چریها الغرض توپ انداز نجم غازیان بمحافظه مشغول شده و در آن روز کرجیان کوشش های مردانه کرده
اما الغرض و نهار ستیزه آوریز غازیان شیرگ محاربه کرده و چاره جو گشته و چون شب بجو ربا یک از دل کفره مهیب میان ...
و غازیان نیز دست از محاربه کشیده و لجا جمع آمده و بجو انم پاس تمام نموده سپاهیان اهل سغناق جا رصد بالفضد
و قیاس که با بون سواری و باری داشته و در ظلمة لیل بعضی سپاهی و بعضی پیاده جود را پا کتل سپیدان کرفته از عقب سغناق راه ...
داغستان گرفتند و سایر مردم که بجا مانده بودند روز دیگر از هجوم لشکر ظفراثر قزلباش جا ته محاربه ودعا خود دیده ...
دو دیده دیگر و جمعی از لشکر ظفراثر قزلباش که در دست ... در زد کرفته بودند و چاره شده مردان جنگی جلوه شیر آمد ... روز ...
مرا بقیت کرفتار آمدند و تمام موفور داران سغناق بدست سپاه منصور در آمد و هم چنین در هر جا سغناق بود بتوفیق الهی ...
اقبال بیزوال شاهی و سرپنجه قوت سلام و در بار روی سپاهیان از هم پاشیده سقف قلاع ضعف کرفت و اکثر کرجیان مشتاهر ...
در آمده جان باد مرد و آنکس تمام اقامت بی سعور افتادند الفقیه بی بیت روز بکسب چون در ان طرف آب کانی توقف فرموده جا ...
الحضرت قرین منبع دفع کفره هیچین باشتغال داشتند و تحیان و امراء شیروان که از طرف حکم جانب شرقی کرجستان ...
قاعده عمل بیکر دند و روزی در کنار رود خانه فرود آمده بودند که لشکر بی کم که جا ایف التیل مروف جمعیت عظیم نموده بعزم جنگ بر سر ...
راندند مبارزان جنگ شیروان تیرهای جلادت بلوکه بیماده ولا دری نموده فیما بین جنگی عظیم روی داد و الحضرت الهی ... جال
اهل اسلام کشته آن جماعه مغلوب بسیاری از ایشان معروض تیغ جهاد کردیده و قلیلی بصد هلاکت واد با ... هر طرف پراکنده شدند و
غازیان بمساکن آن طبقه را ویران کرده و رسیده رکم از آبادانی اثر نماند شد و در کل و لایه کاخت بدین دستور عمل شد ...
و الحا دیوح عصیان طهورت از قتل و غارت و نهب اسیر و خرابی الکاره و ویرانی بیوت و مساکن بر سر اقتصار کاخت آمد معلوم ... کفار ... اسلام

الا الا ان و زمان اتحجیک از شوکت دیار اسلام ایشان زده و دایره باشند و ان هملکت وضبان و ویران شده باشند عهد و قیلیان ... حجت
انفصال و قرار مجازی نموده اسیران از دختران زلیخا طلعت صاحب جمال ساده رخان یوسف لقا الساسته بنو ر لطف و خمال
و سایر نسا و صبیان که تمامت آنها از نظر حجت شماره بیرون بیک شت زیاده از آنکه بحیطه تحریر بقلم آمده با اعتقاد در اقم حروف زیاده
از شصت هزار نفر را به کوشه و کنار اسیر شده که انعدام و رحمه انقلام در بیان این احوال مانع از شرح این حالات است و اجمالیه بعرض حضور شاهی
تمکین یافته بوچون بساعه اذ فیوز سلطانی که گذشته بر دار السلام در صحرای بعوش اقامة نموده بجمع نمودن لشکر و بر او ... بود
که منیاوله این توقف در کرجستان ابا بقی اراده دفت و بر سر عثمان ... دیده ... و لشکر از ... بطرف گاز ...
آمده جند و زمره ی کرد ... به تفصیل قیامت فرموده ... و تنش قلعه و مهام ... انجمان ... کمیز کرده ... و ... ساق میان
جوق ... در آنجا که ... عرض ... دارد ... و ... کرده ... هنگام حرکت لشکر ... روم ... عساکر ... حضرت ... قزلباش
بود ... روز ... وزیر قضا که در حقیقت احوالات ... دو ... مشاهده بخت دولت کفار در بیان محاربه که در سلماس
قبل این ... گذاشته کلک وقایع رقم

بیان حمود قزلباش و قتلو پاشا بیکلربیکی وان و میرالامرای جمعی اکراد بوقوع پیوست

کرد و که بر بوداق خان را با امرا سرحد تبریز از سفر کرجستان رخصت داده به تبریز فرستادند و کجعلی خان حاکم کرمان نیز که به کمک
او مأمور کردید چون اکراد آن سرحد خصوصا اولاد ... بیک ... و شاه قلی سلطان جیلان که ... در قلعه قارنیارق
دست با قدم ... داده و ادب بیرون نهادند و با ... سلماس ... آمده ... با ... شورش و انقلاب سرحد و تفرقه ... سلطان ...
تحقیق نموده به بوداق خان ... کرده از تبریز بیرون آمده به آن طرف نهضت نمودند امرا و عساکر آن حدود و مقصود سلطان ... کرد و
سنه ... و سلمان سلطان ... بیک برادر ... و ... و امراء کرد ... مراد ... و شد
قتلو پاشا با جنود ... و ... محمود ... خوشاب و سایر ... کردند ... قزلباش
سلماس آمده بر بوداق خان و امرا که ... پیش ... خیر ... آمدن سپاه مخالف ... را ... آن سپاه
کرده ... و قیاس معلوم کردند که در چه روز سلماس ... قراولان و مردم ... که ... از ... آمده بودند ... موافق
آن ... بر بوداق خان ... کجعلی خان ... و ... آمده ... احتمال جنگ ... در ... ایشان تحقیق کرده
که با اتفاق ... دفع دشمن کرده ... قاطع ... و ... که ... آمده ... و ... آمده بودند و کجعلی خان
بتوجه ... و ... ولا آمده خبر داده که ... لشکر مخالف ... در کمال ... سوار شده مقصود سلطان
با جمعی که ... مأمور کردیده بود ... سپاه ... لشکر مخالف ... اعتبار
رسیده مقصود سلطان و ... سرحد ... بقول ... شده ... جماعت ... بود ... صدمه
مخالفان ... کرده ... و ... منقلب گشته ... میمنه و میسره ... بهم بر آمدند و از حیرت ... سپاهیگری
متفرق و پراکنده ... بر بوداق خان ... شد ... بیرون ... خود و قرار
نتوانست داد و ... ثبات قدم ورزیده ... سپاه ... علامان خان ... سپاه ... و ... که بیرون برده

لشکر تبریز خان محصور بود با لشکر روم که از ضعف او و آمدن او شکری خان با مشارکت رد خشم لشکر بر او زده یکی از غلامان خان جان نثار بود
بر سر او انداخته بدست اکراد گشته گردید و میر بوداق خان با عسگر تبریز کسبت سلمان سلطان سوباشی و محمد تقی بیک تبریزی سلطان
با فوجی از تفنگچیان و جمعی از غازیان در محوطه باغی فرو آمده بودند خود را بخانه محوطه کشیده در خیابانی آن حصار استاده و در ساعته محفظه
حال خود پرداخته مخالفان از صورت فخر روی نموده و ایشان را مورد نمود گروه احوال و اسبابی که در خارج محوطه بدست آورده متصرف شدند
روز دیگر بر سر او هجوم آورده و ابواب حصار را بضرب توپ و تفنگ مرگ آهنگ مسدود ساختند جمعی را بر خاک هلاک انداختند
و سه مرتبه یورش آورده و هر مرتبه جوانان کارآمدی مخالفان ضایع و نابود گردیده کاری از پیش نبردند در این اثنا او از توجه موکب همایون
از گرجستان بصوب آذربایجان بجمع مخالفان رسیده پای اقامت ایشان سست گردیده و صرفه در جنگ حصار ندیده و عمل ارتحال کوفته
بازگشته و از حصار برون آمده از آن معرکه بجانب تبریز آمدند گنجعلی خان در صبح آنجا رسیده و ابراهیم بیک منهزمان لشکر پاشا رسیده
چون در آن وقت نقش او بلکه سامان حصار محصوری بود ایشان را مقید شد بازگشته به شهر آمده که لشکر جمع کرده واره روی قوت استظهار
بدفع دشمنان پردازند و از خبر گشته شدن میر بوداق خان و استیلای اکراد در مردم شهر تزلزلی بهم رسیده از سرآسیمگی گریخته بودند
از پامی شستند خط خط منتظر وصول لشکر مخالف بودند گنجعلی خان بشهر رسیده از آنجمله باعث آرمیدگی شهر گردید و دهقان
خبر بازگشتن مخالفان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت و حقیقة الحال را بعرض علاکفان سده جلال رسید از
ملال خاطر ملازمان دولتخواه گردیده حضور جهانگیر که از آنحضرت علی گوهر شاهانه که ما بیده شاه بنده بیک پسر میر بوداق خان
با دو برادرش جان سپاری والد بمرحمت فرموده بجای والد امیر الامرای آذربایجان و حاکم تبریز گردانیده و بعطای چند خانه
مغزز و سرافراز گردانیدند و سلمان سلطان سوباشی که در آن جنگ مردانگی بظهور آورده بود مورد شفقت شاهانه گشته او نیز بمنصب
عنایت خانی سرافرازی یافت و محمد تقی بیک مین باشی نیز مشمول نوازش گشت چون آوازه حرکت سردار روم شنیعی بافت
حسن خان بیگلربیگی قم و جمعیت لشکر را با قشون آراسته بجانب تبریز فرستاده و کلب علی بیک مامور شدند که امرا و ارکان حصار
بر سر او جمع نموده از آن طرف خبردار باشند و ایشان نابعیه کرده سپاهیان قمی و قزاق خسته‌اند و قبل از آمدن سردار از طرف محمود
محقق گشت و امرا و مذکور بشهر مراجعه نموده از آنجا حسب الفرمان همیون بجلو آمده بلشکر ظفر قرین پیوستند اکنون شرح آمدن
سردار و بازگشتن او بی نیل مقصود در قوم طلسم و قایع رقم می‌گردد

ذکر آمدن لشکر محمد پاشا وزیر اعظم با دربار آذربایجان و محاصره کردن ایروان و بی نیل مقصود بازگشتن

صحرا ایان معرکه سخن وری صفوف از خطا محفوف تحقیق در فضا
بلاغت برین نمط آراسته اند و شقه لوای آسمان فرسای خبر را بدینگونه بر آراسته که چون سلطان احمد خان پادشاه روم
بحکم ظاهره غداری وانع بعد از فرار مصالحه و پیمان در لباس دوستی و آمد شد ایلچیان نقض عهد و پیمان را وا داشته بنوعی کرده توقف
بجز بر پیوست محمد پاشا مشهور بکوز محمد را وزیر اعظم و سردار کرده و در سال گذشته در دیار بکر و وان حدود قشلاق کرده بود
در بهار لشکرهای ممالک روم را از روم ایلی و ناطولی و قشلاقی مصر و شام و حلب و طرابلس و طرابزون و بلاد فراموش
موصل و دیار بکر رسیده و جزیره و ارزن الروم و سنجق یکیان قبایل عشایر اکراد و با ولوس پیوسته جمعیتی عظیم در معسکر رو میدست داد که

در آن عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت سلسله عثمانی جز
بیگی آقاسی که قانون آن خانواده نیست که از موکب پادشاهی جدا شوند همراه شده با عسکریان و لشکریان و توپخانه
و کرک و کمان و عراده بسیار و ضربزن و با دلیل بیشمار روی توجه بدین دیار آورده و از ارزن الروم بطرف ایروان
از حرکت آمده و رایات نصرت آیات در کوکچه و در گنجه و نیلاقات آنحدود بود که خبر وصول لشکر روم بآن مرز و بوم
بمسامع جاه و جلال رسید حضرت اعلی که باطن فیض مواطن خود را بر حسب من توکل علی الله فهو حسبه بر نور توکل آراسته لطف الهی را
کافل مهام خاص و عام میدانستند بنا بر رعایت سلسله ظاهر و آداب فرمانفرمائی متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهم آن دیار
شده فوجی از عظام و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت شعار رکاب قدسی از اصفهانی و خراسانی و با فقی و غیرهم مقرر گردید
سرداران هر طبقه میرفتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان که مرد کار دیده و جنگ آزموده و قلعه‌دار بود و احمد سلطان
تکلو خراسانی و ملا زاده باقی و امثال ذلک بکومک امیرگونه خان و حراست قلعه مامور گشته از جماعت کوچ و بلوچی
تفنگچیان قزلباش بعضی جماعتی که بطلب خاطر هوس مردانگی داشتند بوعده و حمیت شاهانه مستمال و امیدوار گشته روانه قلعه گشتند
و قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معرکه کارزار و اسباب ضروریات قلعه‌داری استحکام یافت و سردار
در شب اول ماه شعبان بپای قلعه ایروان رسیده و تسخیر آنرا با عزم تسخیر امرای آقاسی و ینکچریان قلعه گیر در کنجه سلیم کالم احسن
اندیشید در عرصه جا که از اقدام مرد و سهل و آسان انگاشته بمحاصره آن پرداخت و زیاده از شصت هزار کس از قلعه گیران آن مرز و بوم
حصین مرکز وار در میان گرفتند و حضرت اعلی صلاح در جنگ سلطانی ندیده جهت تفرقه آن گروه وانمود تدبیری شایسته بخاطر
مسالک اشرف نشان داده چند گروه کرده و هر گروهی را ببزرگی یکی از معتمدان کاردیده بطرف معسکر و میان فرستادند که
با قضا و زمان از طرف سپاهی نموده در انتظام رخنه و دستبردهای دلیرانه می‌نموده باشند معرضت آنحضرت قرچغای بیک
که از مقربان خاص و لقب سپهسالاری ایران یافت با قورچیان و غلامان خاصه و ملازمان رکاب اشرف از طرف اردوی
روانه نموده امام قلی خان بیگلربیگی فارس را از طرف دیگر اردوی روم روانه ساخته و حسن خان و گنجعلی خان
با امرا که با تفاق کلب علی بیک ایشان و ملحقات شاملو در تبریز بودند حسب الفرموده همیون آمده با امام قلی خان ملحق گردیدند و توجه
تفنگچیان با قشون و لشکر خود بطرف دیگر اردوی رومیه که جانب ارزن الروم است فرستادند که راه بر منشور دارند
اردوی رومیه بسته نگذارند که از عقب ذخیره بار اردوی روم بمیان آید و قرچغای بیک نیز از مردم کاردیده ببزرگی حلف بیک ذوالقدر
با جماعتی کثیر که موضعی است در دارالشکوه یکی از توابع طرف شمالی القلعه و سمت راه اردوی دوم فرستادند که آن راه را مضبوط نگاه دارند
و هرگاه که قلعه بار و آذوقه بالا زاد و نقب در انتظام فرستند پاسبانان ایشان بمقتضای ربانی سلامت مقصد توانند شتافت و خود بالموکب
و امام قلیخان و سایر سرداران و سپهسالاران جنود اقبال هر روز در جایی و هر لحظه مقامی اجتماع نموده از جانب دیگر خبردار بودند و بر
رفت از دشمن بر دخالت نبوده لحظه و مبادا آسوده و فارغ بال نگذاشته و در هر جا چه هزار کس هم روزه بر سر ایشان

بوده از خوف و سر تیزه مبارزان قزلباش کل لشکر شیخ قعودی را انصرف شد بر رخت و عساکر منصوره هر وقت انتظار فرصت کرده دست
برد ظفر نمایان می کردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد و چون هوای کوکجه دگگز سرد شده بود از دویی کهبان قرا از آنجا
کوچ کرده در راه الاکیش که در حوالی کوکجه و محل خوش هوا است مضرب خیام اقبال گشت اما امرا و پاشایان لشکر روم بپای قلعه
قسنجر قلعه سه سمع موفور و جمع غفیر محصور بجا می آوردند و چند جا سیبه‌ها و مورچلها پیش آورده توپهای سنگ انداز قلعه کوب نصب
نموده توپچیان رومی و فرنگی شب و روز از توپ انداختن خالی نبودند و از طرف دیگر حق جابجا بر طرف بر جدار قلعه بر یکدیگر
پیش آوردند و الیکوزه خان و سرداران جنود قلعه دار و سایر محصوران مردانه به جانفشانی برخوشیده و در لوازم قلعه داری نهایت
سپاهگری بظهور می آوردند و حضرت ظل الهی در نخجوان چهار شنبه کار آگاه و جاسوس فرستاده از احوال قلعه و محصوران خبر می گرفت
و محصوران بمعونت آنحضرت و توجهات ظاهری و باطنی امیدوار بوده دل قوی داشته دلیرانه جلادت و صدمات آن گروه را
که قلعه گیری شهره جهان اند چیره دست شده بنیروی دولت قاهره خوف و تزلزل که در حال قلعه داران دور کار می باشد را از
خاطر زایل گشته آسوده حال برفع دشمنان قیام تمام داشتند روزی از میان جمعیت قلعه جانب دروازه که دو سه برج آن از
سنگهای توپ و گلوله تفنگ از پا در آمده انهدام پذیرفته بود بجانب قلعه دویدند توپچیان و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار که
ضرب المثل ... سور را نشانه سازند بی اشتباه و تکلف و اغراق تیر مرادشان بر هدف مقصود راست آمده خطا نمی افتد گلوله ضرب
و تفنگ بر مثال تگرگ نیسان که از ابر حاجر بارد بر آن گروه بخشیده هر چند بر رومیان هجوم آورده بپای سعی دویدند دست
بجایی نرسید مقصد برنسیده جمعی کثیر از رومیه بضرب تیر و تفنگ تفنگچیان قلعه رزجیک هلاک افتادند و کاری نساخته خایب و خاسر
باز گشتند حضرت اعلی احتیاط در ذخیره و مواد مردان قزلباش تفنگچی قدر انداز از تفنگ چیان رکاب اقدس جدا کرده از طرف گنجه
اهتمام حفظ یکی سفر چپن ماثی و رفقا از شراعا منصوب بوده فرستادند که در کمین فرصت نشسته در هنگام مجال خود را به قلعه
وان شیر مردان بفرصت افتادها رهنمای کس بقلعه فرستاد امیر گونه خان از عزیمه خود خبردار ند و آن جمع تار یک در از
شمال جانب گنجه کبیر را گشوده تفنگچیان چون برق لامع خود را بقلعه انداخته نقاره‌های شادمانی نوازش در آوردند فی الواقع کرده
انصاف چنین کرد ند بکار کس براق دار از میان چند هزار دشمن خونخوار گذشته بسلامت خود را بقلعه رسانند از اعظم دلیری
دلیران است القصه بر و بنهار ان دلیری خبردار گشته بیشتر از پیشتر در توپ انداختن سیبه‌ها پیش بردن اهتمام عظیم
از موجودات اقبال که قرین حال عساکر ظفر مآل گردیدگی آنست که روزی یکی بجر اقامتی زرخه معتبر با چند نفر از پاشایان که با ده
در قلعه گیری عمده داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی می نمودند از تقدیرات ربانی و قضای آسمانی توپی از قلعه توب خانه
گلوله توپ بیکجری اقامی خورده او و گذشته بیرزکجه سر زده و بیکری رسیده چندین کس جوب معتبر را می ضایع شدند و کردمیر که
می آوردند بخندق رسیده خندق را انباشته اما غازیان قاجار و سایر دلاوران قلعه دار چون سیبه خسته از قلعه بیرون
دویده بر آن مخاذیل حمله آورده دمار از نهاد آن گروه و سپاه بعضی را سر بریده و بعضی را زنده گرفته بقیه السیف پراکنده کرده تفنگ بی دراق
بسیار بدست آورده و بوسعیدانه بقلعه آمدند و هر روزه مبین اخبار بنیخ جنگ و جدال اتفاق بای محصوران را جلادت بر رومیان را بابا ترس

وقتی بی افزود و چند نفر از دسیه که مبارزان جنود اقبال بیرون کمری کرده منظر اثر فرستاده آورده بودند متفق اللفظ خبر دادند که چنین
قرار یافته است که فلان روز بجنگ سلطانی اندازه و از جمیعت کبیر اقرب توپ در چند برج بر پا آمده و یورش بقلعه نمایند
حضرت اعلی یکی از غازیان عیار پیشه عبارت انداز به القلعه فرستاده اهل قلعه را خبر دادند که در آن روز غافل نموده از راه
بایستند با امرا عظام نیز اخبار نمودند که در آن روز از محل اقامه خود در حرکت آمده صدای کوس که کوس اهل قلعه طرف جنگ
القصه در روز معهود رومیان جوق جوق چون مور و ملخ از هر جا بقلعه رسیده توپها انداخته یورش آغاز نهادند محصوران توکل بر حفظ
و حمایت حضرت رب العباد نموده دست به تیر و تفنگ گشادند و از صباح تا چاشتگاه و آماش نموده اجساد و قتیلان از جسم
تیر و تفنگ مبارزان قلعه دار بر زبر یکدیگر افتاده گشته پشته‌ها بدید آمده و میان از اجر هاره و در آینه مراد برخ نمود در حاصل مطلوب
و تجاطر آورده که چون اهل قلعه در دفع نکایت خصم کرده از محاربه و آماش بسیار بستوه آمده تا اکنون فارغ البال نشسته اند بر تیغ
و افرنگی یورش اکبر با دیگر کرده اند به درین مرتبه معقول که حصول نپذیرد وقت پیشین ماستوای نهار که بجای خشک ساخته
دیده حادثات نموده پای سعی فشار فرسوده رومیان با سنان آتش بار حمله آور شدند دیگر بار غازیان از اندرون و بسیار ضعیف
رده داری غالب گشته هنوز مبارکش خود رسیده بودند که آواز غلغله آشوب جنبیده دیگر باره از اطراف و جوانب
یورش عظیم کردند غازیان و تفنگچیان به الفور بر برج و باره صعود نموده دست به مدافعه گشودند و صدمات دلیرانه لشکر روم را
هجوم آورده بودند بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ دفع نموده درین مرتبه نیز خلقی کثیر هدف سهام تقدیر شدند و کار از پیش
نبرده باز گشته مجملاً روز بروز محصوران دلیرتر و رومیان را پای اهتمامشان سستی پذیرفته از ترددات قلعه گیری دلگیر شدند مدت محاصره
و از محافظان قلعه تخصیص غازیان قاجار حقیقتهای مردانه و مبارزان بهادر نمایان ظاهر شد و دستبردهای نمایان مرتب
بظهور آمده مورد تحسین دوست و دشمن گردیدند هر چند رومیه جلد و جهد نمودند اثری ظاهر بر سعی ایشان مترتب
نگشت و مدت محاصره با متداد کشیده آذوقه در میان ایشان تنگی پذیرفت بکجا با تب گشت و جنود و سرها هجوم
آورده چاری در میان آن طایفه شیوع یافت چنانچه هر روز جمعی کثیر براه عدم می شتافتند و سرداران بالکلیه از تسخیر قلعه
مأیوس شده مکر از ایلچیان سپاهی بعضی از معتبران رومیه بخدمت اشرف فرستاده در گفتگوهای صلح ایلچیان آورده
و رفع ایلچیان اضطرار چند در پیش لشکرکشی التفات نمودند بر سعید عاکر کرد که از آن طرف مرد صاحب خرد با عقل و هوش فرستاده شود که
شرایط صلح سابقه را با او گفت و شنید نموده آنچه صلاح دولت طرفین بوده باشد از جانبین بعمل آید بنابر آن در کرت اول ساروی
بیک بیگدلی و بعد از آن چراغ سلطان گرایلی را دستا جلو با محکمی رتبه شرح آمد و رفت ایلچیان و بقیه حالات در ذیل
مرقوم میگردد شرح مراجعت سردار روم و گفتگوی صلح ایلچیان آوردن و باقی حالات چون سردار قلعه گیری او را یورش گشت گفتگوی
صلح ایلچیان آورد و شرایط صلح سابق را اعاده نموده بجراغ سلطان اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که میانه لطفی پاشا و قاضی خان صدر واقع شده
بود از جانب قزلباش رعایت نشده حضرت اعلی جواب فرمودند که از اینجانب اصلا امری که منافی عهد و پیمان باشد ظهور نیافته شرایط صلح که مابین
مرعی بوده از ایشان نقض عهد و پیمان کرده دیگر باره آتش فتنه را که از انجمن استقامت ایشان بود اشتعال داده حالا نباید کرد در این صفت

چون تحقیق کرد که در این ایام جز فتح و فیروزی و نصرت دشمنان دین نیست و قوت و شوکت ضعف پذیرفته بدین دو دولت رسید اکنون که در مقام صلح در آمده اند هر آنچه ممکن
بکنی است که در شهر اربیل صلح کرده رخصت داشته باشند که اگر صلح پاشا در حیطه تصرف قاضی خان در حیوت و بعضی از پاشایان که همراه اند مثل الله
پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا از آن معتمدات الصلح واقف شده در مجدد آذربایجان که معتمد این طرفین است تشخیص داده اند عبر ایشان
در میان است که صلح داشته باشند قاضی خان از اربیل بنیکم که در مواجهه پاشایان مذکور ذکر کار شود و حسب الاشاره عالی ارباب که
قاضی خان با اردوی رومیان رفته مجددا این قواعد صلح استحکام پذیرد و به تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که موعد قاضی خان با ایشان رسیده
بود سردار کس نزد امیرگونه خان فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت شاه عالیجاه صلح واقع شد و طبل ارتحال کوفته بجانب
روم بازگشت و قاضی خان در راه با ایشان رسیده سردار و پاشایان لوازم اعزاز و احترام بجا آوردند و لازم نقابت قزلباش نا از
روم مرخص ساخته با وتکلیف همراهی کردند و از آنجا معتمدات صلح و شرایط آن را بر نهج نیک گفتگو نموده او را از اردوی روم مرخص ساخته
خود با خواص و اعیان روانه استنبول گردید و چون آمد و شد مرتب بجهل هزار کس از خود رومیه چه در پای قلعه چه در محاربات خارج
قلعه چه در سرما و بیماری رخت برای آخرت کشیده در آب و آتش لشکر گرد از فقدان علیق تلف شده و از خراب شدن قلعه بیرون بود و با
خان در رفقای او نقل نموده که در هیچ مرحله نگرو دنا تاب توقف و مجال آسودگی نداشتند و در هر منزل مدفن جماعت کثیر
می شد و قبرستانی بنظر در می آمد و هر کوچ از عدم بار بردار چیزان همه جا در جا بجا گذاشته که گویا در کوچ کرده
لشکر نگه زیاده پیاده شده در افغان بحاصره و کرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی که از اعتماد مستاجر دو از
و از اعیان ارباب قلم سرکار همیون است شبی در عالم رویا مشاهده نموده که از حضرت سوال می نماید که فتنه عظیمی حادث شده
و دو لشکر قرین یکدیگر گشته آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود و آن حضرت این عبارت جواب میگوید که فتح از امیر علی
صاحب واقعه جواب را نقل نمود و مسوده اوراق تحریر افتاد و که آیا این عبارت که در عالم رویا القا شده بود در آید و تاریخ فتح
خواهد بود یا نه باستفراغ علی و ولی نبود تا آنکه بعد از تواند القاقات موافق تاریخ افتاده و ازینکلی تا فیه بدین طریق و سیاق نظم در آمده
ع آمده باز روم با هم ستیزه سرکرده بخراب نگرو و فتح ارادت خبر فتح خو شاه جهان پوی دو خود دو حق بصد و حسن و حلی ع بر بستند کمر
کین نکشی ان لطف العطه بزد میان خویش ایمان بیخ مینواست بکنی بنده کان او رشتن ع زده واقعه منید از قضای ازلی ع تا نپیچی دو کله
فتح از جانب کیست ع و این راز خفی شود با و کینگ جلی ع شنیده زیگی که بگفت بیت فتح از امیر علی ولی ع و بعد از آن در
این ندا کی جنبی ع تاریخ فنای او شد از لطف علی ع القصه بیامن الطاف الهی و برهان باطن قدسی مواطن حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ظفر و نصرت قرین حال قزلباشان دو دمان ولایت گشته چند هزار
نفس از گروه انبوه شیعیان اهل بیت که در قلعه بودند از آسیب دشمنان نجات یافته موجب سرور خاطر هوا خواهان ال
دودمان قدسی نشان صفویه گردید و وقایع روز سعید میانه ایشان حید گشت خواجه محمد یوسف قزوینی که از اهل قلم ارباب
استعداد است این تاریخ گفت ع چون که سردار لشکر روم اعلام ملک شهریار ان گردید ع دو ماه بر در قلعه

ماه شوال چون زینت گذشت ع در ماه خزین حنیف رسید ع دولت شاه دین مساعد شد ع لشکر روم منهزم گردید ع تاریخ آن فتح گفته
آمد و رو شیعیان اعید ع بعد از معاودت لشکر روم حضرت اعلی قلعه جدید را که در سنه بوقت نیل خمس و عشر و الف امرا و عساکر
منصوره ترتیب داده و تا غایت مرید بوده از ادوی عثمانی رابجانب برکشا فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس
با یروان تشریف برده بتکمیل قلعه را بنظر احتیاط در آورده امیرگونه خان و سرداران قلعه بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده
امیرگونه خان در ازای مردانگیها بخطاب سار و اصلان معزز گشت بین الجمهور مشهور است که رومیان قلعه داری اند قزلباش جنگ نموده اند
لا در قلعه گیری بر قزلباش غالب و فائق اند زیرا که چنین قلاع متین حصین که یکی از آن قلاع رفیع بنیان قسطنطنیه است بقهر و غلبه از قزلباش
گرفته در این شیوه بر جهانیان تفوق می جستند در زمان دولت ابد مقرون شاهی ما بر زمان چنود قزلباش هم در قلعه گیری
بر رومیان فائق آمده چنین قلاع مشهور معتبر مثل قلعه تبریز و قلعه شیروان و قلعه ایروان و گنجه و شماخی و دربند و تفلیس و غیره که هر یک مشهور و مسلم
در زمان قدیم بودند فتح کرده بودند در زمانه معتبر که زیاده از هزار بیست که محل فخر و نازش قزلباش بود با اندک محاصره به ضرب شمشیر مسخر نمودند
بقلعه گیری فائق آمده ایشان را بعجز در آورده و این قلعه بدین رفعت و نیم یار پاره از صد هزار مرد تکفیر جدل نموده قلعه ایروان از اصیانه نمودند
تا رومیان از قلعه کیری راضی آمده تا دو ماه و نیم یاره و هزار مرد قلعه گیر جدل نموده قلعه را از تصرف رومی گرفت
سلطان قندهاری که از عده بیش از تکبیر دارد و صاحب شده و سپاهیان ان ربا می پیچ باب گفته ع ناعده کوکس قلعه رومی گرفت
گرفت کس از عرب بوی کرفت ع اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی ع یک قلعه زکو کر روم نتوانی گرفت ع حضرت اعلی بعد از مشاهده قلعه
خطاب رتبت بصوب قشلاق العطف فرموده و چون اسبان عساکر ظفر نشان بر داشته لشکرهای اطراف را رخصت مراجعت با وطان
داده بود و با ملازمان رکاب اشرف از راه دره علی برکشا آمده بار دوی اغرق پیوستند و از آنجا شکار کنان به قراباغ رفته اکثر آن
کرامت آمده و چون قلع و قمع گرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر عزت سرشت همایون بود بظهور نیامده بود و صحرای قراباغ را از اعمال
گرجستان است مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور فرمودند و داعی شرح قشلاق انداخته و قاضی خان صدر که از
اردوی روم از سردار جدا شده بود در قراباغ باردوی همایون رسیده و بشرف بساط بوس مشرف گشته و معتمدانی که در شرایط صلح
با پاشایان گفتگو نموده بر نهج سابق قرار یافته ع آیین سلاطین مشهور گشت ع که صلح و کر جنگ جنگ ع نسبت به سلاطین
بزرگ که جمعی از عظمای روم که صاحب اختیار دولت عثمانی بودند بنا بر ازدیاد جاه و منزلت و تلاش بنیادارت محمد پاشا از مجاربه
قزلباش بر فیق سردار باشد و ازمدلول العبد یدبر و الله یقدر غافل افتاده ندانستند که تمشیت امور عالم و انتظام احوال بنی آدم
منوط بتقدیر ربانی و قضای سبحانی است ع آنچه دولت خواست ناخواست می شود ع هر چه خدا خواست آن می شود ع از اتفاقات آنکه در خلال
این حال سلطان احمد خان از قضای ملک متعال بهو بر بستر ناتوانی افتاده رخت برای آخرت کشیده ع رفت تا عالم دیگر گرفت
چون دو پسر کوچک خورد سال داشت ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر سلطان احمد را که کیفیت عقل و اسکی داشته شهرت داشت
بر تخت سلطنت نشانده بتسلیم برادر اخته بودند پادشاهی اختیار کرده و لفظ شاهی که نام پادشاهی و سلطنت براو اطلاق کردند بی حیا از
مطاوعت عفو ان سلطنت او دیگر گشته بسلطنت سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان احمد که در آن وقت دوازده ساله بود اتفاق نمودند
و سلطان مصطفی را خلع کرده سلطان عثمان بر سریر دولت نشانیده جلوس نمودند و سنوی که شیعه باشد بود چنین پاشا و حاجی بیک کرای

پادشاه تاتار در یونت ئیل سبع و عشرین و الف لشکری بجانب عجم کشیده در ولایه شیروان محاربه اتفاق افتاده و به میمنت اقبال [illegible]
قرین حال منصوران دودمان قدس نشان صفوی گردیده و خلیل پاشا نیز منهزم و مستور سردار سابق [illegible] با سپاه شکسته خایب و خاسر بازگشت
و در این آمد و رفت از طایفه تاتار فراوانی بسیار در ولایه روم واقع شده جز خسران دنیا و آخرت [illegible] بر این لشکر [illegible]
آمدن و بازگشتن خلیل پاشا و جانی بیک کرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود قزلباش که [illegible] قاعده بود و دیگر سوانح اقتضا که روی نمود اگر
عمر باقی باشد و توفیق الهی رفیق گردد به نوعی که در صدر دفتر اشاره شده بود در مجلد [illegible] که آغاز قرن دوم است از جلوس همیون شاهنشاه
تحریر انتظام یابد انشاء الله تعالی اکنون وقایع ایام قشلاق بصفحه بیان می نگارد **ذکر لشکر فرستادن به سر بقیة السیف گرجیان کاخت و [illegible]**
آن ولایه چون در بار [illegible] بی ادبی که از ظهور [illegible] گرجیان [illegible] کاخت ظهور یافت غیرت شاهانه و [illegible]
[illegible] اقتضاء آن می نمود که کفره آن ولایه به نوعی معروض تیغ سیاست گردند که دران دیار دیار نماند و [illegible]
قیامت لهب جهان سوخته گردد که از آبادانی و عمارت [illegible] آثار نماند [illegible] اول حال کرایات جهان [illegible]
آمد کافه خلق آن دیار به نوعی در معرض قتل و غارت و قید اسیر و خرابی و جسارت در آمدند که آن ولایه [illegible] الدار [illegible]
گردید هنوز حدت طبع آتش [illegible] بصورت غضب شاهی تسکین نیافته بود که [illegible] رسید که [illegible]
گرجی [illegible] در آن ولایت [illegible] معدودی از پراکندگان رعیت و سپاهی گرجی از اطراف [illegible] جمع آورده در
ویران چند خانه وار عمارت زده پریشان سکنی گرفته لهذا جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان [illegible] خان قورچی باشی
بر سر ایشان فرستاده و جنود ظفر ورود [illegible] ان بخت برگشتگان در آمده [illegible] ولایه [illegible] پاک کرده مردان
[illegible] و زنان و کودکان اسیر و غازیان ظفر شعار شدند و [illegible] رفقا خبر یافته بر سر ایشان ایلغار نمودند [illegible] راه
و ناهمواری [illegible] جنگل که شوارع را برف پوشیده بود [illegible] سواری [illegible] بیجان رسیدند و ایشان [illegible]
لشکر آگاه گشته احمال و اثقال را انداخته با معدودی عورات [illegible] گرفته از راه تنگ [illegible] برف بجبال
داغستان گریختند و هنوز سیاهی ایشان در نظر بود که طلیعه لشکر [illegible] ایشان رسیده دست از تعاقب [illegible]
رسیدند که در میان برف از تنگی راه [illegible] که رفتن دو سوار [illegible] نبود گرجیان اکثر اسبان [illegible]
انداخته با عورات [illegible] فلاکت [illegible] مسافت [illegible] حسین علی بیک برادر [illegible] سلطان اکبر [illegible]
[illegible] که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ از پای در آمد [illegible] بیک یوزباشی [illegible] ولد [illegible]
بیک [illegible] باشی رسیده اسب [illegible] ماند در حالتی که [illegible] در کمان نهاده بجانب کفره [illegible] بر سینه او
خورده [illegible] از عقب [illegible] آورده سوار شده بود [illegible]
گردید [illegible] مراجعت [illegible] و فوت شد چون [illegible] معدودی [illegible] موجب [illegible] جوانان کار آمده [illegible]
[illegible] و آفتاب نیز غروب کرده [illegible] در آمد عنان [illegible] چند نفر [illegible] از جنگ [illegible]
یافتند [illegible] سواری [illegible] بدست در [illegible]

در هر مرتبه از شدت سرما و [illegible] برف که [illegible] اگر [illegible] بود محال حرکت [illegible] بدست در آمد و [illegible] بسیار [illegible]
ظفر شعار گردید به سالم و غانم بازگشت و [illegible] در آن دیار دیار نماند چون طرف شمالی [illegible] مذکور [illegible] داغستان
[illegible] مردم داغستان [illegible] به آن ولایه آمده [illegible] و در این وقت که [illegible] در آن ولایه [illegible]
[illegible] از [illegible] آمده [illegible] اگر در گوشه و کنار و میان جنگل و بیشه [illegible] مانده بود [illegible]
و هم [illegible] مردم داغستان [illegible] به ولایت [illegible] بودند [illegible] از آبادانی [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] گرجیان [illegible] که [illegible] و مداخل او بود ویران گشت از طایفه [illegible]
اگر چه که [illegible] آن حدود [illegible] بودند [illegible] از خانوار [illegible] جان [illegible] و غارت [illegible] گشته [illegible]
[illegible] گردند [illegible] ایشان کوتاه گشته [illegible] الصواب [illegible]
[illegible] **وقایع** چون [illegible] حال [illegible] که از مردم [illegible] که از [illegible] حاکم گنجه [illegible] که از ظهور [illegible] عصیان
بظهور آمد جمعی [illegible] نمودند چند نفر [illegible] محمد خان [illegible] حاکم گنجه [illegible] در میان ایشان بودند [illegible]
[illegible] و [illegible] آن طایفه [illegible] ظهور عصیان
و ثبوت گناه [illegible] چهل نفر از [illegible] عصیان [illegible] رسیدند و جمعی [illegible]
[illegible] ولایه اخراج کرده [illegible] فرستادند **واقعه دیگر** [illegible] قشلاق [illegible] داغستان [illegible]
[illegible] جهان پناه [illegible] فاخره [illegible] سرافرازی یافتند [illegible]
[illegible] یافت [illegible] در یورت و قشلاق [illegible] گشت چون در [illegible]
[illegible] مجاهدان [illegible] لشکر [illegible] روم
[illegible] گشته چندین هزار [illegible] تیغ انتقام مجاهدان [illegible]
[illegible] حال اولیا دولت [illegible] بوده [illegible] الکال
لازم بود در خراسان وقوع یافت **واقعه دیگر** [illegible] اوایل [illegible] سواری [illegible] بیک [illegible] دیگی محمد
[illegible] از امراء او [illegible] آمده [illegible] سلطان حاکم [illegible] از [illegible]
[illegible] بمدافعه ایشان کمر بسته روانه شد ابن حسین خان حاکم [illegible] ابن [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از طایفه [illegible] کرده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان از جهات [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] اگر چه کوشش [illegible] مغلوب شده [illegible]
رفت ابن حسین خان که [illegible] سپاهی [illegible] نموده بود [illegible] خواست او و برادرش [illegible]
در اثنا دیگر [illegible] حسین نام [illegible] رسیده [illegible] آرام گرفته [illegible] قرة العین را [illegible]
راه سلامت جوید چندان [illegible] چند نفر از غازیان [illegible] از کاسه [illegible] شربت [illegible] شهادت [illegible] قلعه را

جغتای بعد از کشته شدن او خود را بطرف جونی که در جنگ گاه بود کشیده آنجا را خندق و حصار خود ساخته تا آخر روز خود را
حفظ نموده مردانه از آن معرکه بجان سلامت رسیدند در قشلاق اتفاقاً این خبر بعرض اشرف رسیده عواطف شهریاری
که همواره باحقاق حق گذاری خدمتگاران جان نثار متوجه حال بازماندگان است مظفر حسین پسر دیگرش را بجای
پدر برتبه ایالت و خطاب سرافراز فرموده الکا و اقطاع پدر را باو ارزانی داشتند **ذکر** علامة العلماء زمانه میرزا
ابراهیم حسینی همدانی که شمه از اوصاف حمیده و فضایل اخلاق پسندیده آن سید دانشمند در صحیفه اول این دفتر زینت
سر دفتر علمای زمان شاه جنت مکان تحریر یافته جهان فانی را وداع نموده کتب خانه جنت را از صحیفه حسینی پرداخت میر قاضی
کرمانی در تاریخ واقعه میرزا فرموده **تاریخ** مسیح رحج روان ابراهیم کرد پرواز سوی باغ نعیم آن نبی صورت و ولی فطرت
که عدیلش نبوده و عدیم گفتمش سال فوت باد دل ریش سدره باشد مقام ابراهیم مراد از دل ریش تکمیل عدد یا است
که نهصد و هفتاد و پنج است دیگری از متوفیات سید مبارک خان والی عربستان حویزه است که در میان با جمعی
در گذشت و در جای سید شجاعه مذهب پاک اعتقاد بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان بزور بازوی مردانگی الولایت
بحیطه تصرف در آورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس همایون غاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته آثار
عقیدت و اخلاص بظهور می آورد و سید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ظهور مراتب اخلاص بپایه سریر اعلی فرستاده
در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت و در میان حسب الالتماس پدر او را حضرت عربستان دادند بعد از فوت والد
اعلی جانشین والد مسعود گشت اما از خبر دراز حسب امثال در عالم جوانی و
کرده از دولت و کامرانی تمتعی نیافت و حکومت عربستان حسب الالتماس قبایل سید راشد برادرزاده سید مبارک
تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم میگردد دیگری از متوفیات میر فتاح مین باشی اصفهانی
است که در کرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده چون بار دو آورده مدت عمرش سپری گردید عنایات شهریاری
پسر رشیدش او را بجای پدر منصب نمودند **خاتمه کتاب** جهد ارایان عرایس سخن وری و مشاطگان ابکار نکته پروری
که در سوابق ازمان و سوالف دوران صور پرچهرگان معانی و عذارش پدان الفاظ در نظر خواهندگان عالم
و ارزومندان شواهد رونق بصبح غنج و دلال و آرایش خط و خال بجلوه در آورده چون یغمائیان تماشای رفت و روب
عرصه صورت و غارت جهان معنی کرده اند سخن هرچه آن گفتنی گفته اند بر و بوم دانش همه رفته اند خاصه راقمان صحایف
انشا و اخبار و مورخان حدیث آرای سخن گذار که جرعه اقلام عنبر افشان از باده معنی خوشگوار لبریز و هوای سخن برای
از شمیم انفس ایشان عبیر آمیز لآلی طبع در نثار شان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار و صنایع بدایع نکات کوچک
گوهر سنگ آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هر چند دست طالبان نکات معنی از دامان سرادق اقبال شان
روان دارالملک سخن کوتاه است مقبل الفضل نکات حکمت آمیز ایشان خبردار آگاه المطبع سلیم و ذهن مستقیم
بمضمون این مقال گویا که **بیت** کو بنده نمی سخن تازه نمانده است این نکته نه مقبول دل نکته گذاشت در عرصه خوبان بهار است

او پرده غیب است آنچه نگاشت راقم این خطاب مشکین نقاب از پرده حجاب بیرون آمد چگونه که ابواب فتوحات
الهی همواره بر چهره طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن برای هرکز از جواهر زواهر نکته برای خالی نبوده کس
در جهان هرگز معدن از لعل و بحر از مرجان هرگاه طبع سخن گذار در پایه جوهای اخبار نقد جواهر شاهوار آورده بجا بوده او مستفید
فیضان مکرمت ازلی گردانید و چون سایبان کوی امید در بود در مطلب اعلی مقصد اسنی نمایند پایش به و شاید بحصول مطلب
وصول مقصود کامروا باشند **بیت** تو مستعد نظر شو کمال قابل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض ما حصل این ارقام آنکه راقم
این نسخه عالم آرا در دیباچه کتاب بقلم عبارت رقم نگاشته که مصادرات احوال گرامی حضرت شاه والا جاه گردون بارگاه سلطان
سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمان روایان عرصه جهان که از وفور صدق اخلاص خود را اعلام خاص حضرت امیرالمومنین و امام المسلمین
علی ابن ابی طالب علیه السلام و اولاده المعصومین میدانند بلکه از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی کلب آستان آن حضرت میشمارد و
وبدان افتخار دارد بطریق الزام نقش عبارت و سلامت الفاظ و استعارات بقید کتابت در آورده بر صحیفه زمان
نگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را اصطلاح و دست آویزی باشد بحمد الله والمنة که توفیق تسوید آن بیاری اتفاق یافت
زمان فرخنده نشان فیض از روز ولادت باسعادت که ساحت ملک خراسان از پرتو انوار ساطعش فروغ بخش عرصه جهان بود تا زمان جلوس
فرمان روائی ایران در صحیفه اول و از اوان جلوس همایون که مسند جهان آرائی ممالک فسیح المسالک ایران و تخت فیروز بخت اجداد عالیمکان
بوجود شریفش زینت گرفته الی غایة سنین هجری که سنه خمس و عشرین والف رسیده کیفیت سعادت اقتران است از ایام فرمانروایی درین
اوراق گلبنک مجلد از صحیفه ثانی است در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمان روایان عرصه جهان
نظر بر آن دیباچه اقبال اندازند کارنامهای سنجیده و قوانین پسندیده دستور العمل گردانند و شعار خود سازند امید
مقبول طبع همایون و پسند خاطر گشته اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محظوظ و از فحاوی آن متمتع و مسرور گردند و دست دعا
حقد و حسد دراز بهمه از **بیت** معانی کهن افسانهای باستانی کنی تا کی
گفتار کهن کوش زنکلم نکتهای تازه منویش که انشاءالله در آغاز قرن دویم جلوس همایون که زمان صاحب الامر اکر عمر وفا
بیت خداوند
مجلدی جامعه ترتیب داده خاتمه کتاب که در صدد اشارتی بان شده و بان مجلد اختتام دهد بفضل الله تعالی

ز لطف بیکرانت ای همه جا رحمت عامت آستانت بخت یام روزگار آن
بدین مقصود دلم را فیروز گردان آمین یا رب العالمین
بمحمد و اله اجمعین
تمت بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش داداری جهان آفرین که عالم ابداع و ایجاد بوجود شهریاران با دین و داد
و فرمان روایان عدالت نهاد انتظام داده و درود نامعدود بر سرور فخر انبیا و مالک اصطفا صلی الله علیه و آله و عترت او حضور جماعت اخیار
نسخهٔ مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها بجناب الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم انبیا و دین و رهنمایان سالکان طریق یقین اند بر رای رزین خرده مندان سخن سنج که نکته دانان
صحایف دانش و معنی آرایان دقایق سخن دانی اند پوشیده نماند که مسوده اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صدد صحیفهٔ اول تاریخ
عالم آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردانیده که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردد صحیفهٔ دویم از تاریخ
همین اقبال مصون از اختلال شهریار جوان بخت کامکار کامران خلاصهٔ دودمان صفوت نشان صفوی تخت بیان فرمان روای
اقالیم عدل و داد ناسخ قوانین کیان و جمشید اربان لوای ملک جهانداری کوه برج خلافت و شهریاری غلام با خلاص حضرت شاه
ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاهی ظل الهی که فروغ انوار معدلتش خورشید آسا روشنی بخش عرصهٔ جهان است
در دو مقصد نگاشتهٔ کلک بدایع نگار گرداند مقصد اول از جلوس سعادت مانوس بفاعله سی سال که بکنون سعادت قرین
ایام فرمان فرمائی و زمانهٔ دوران است مقصد دویم از آغاز قرن دویم که برهان ظهور حضرت صاحب الامر متصل باد مذیل بذکر
حکایات غریبه و روایات عجیبه در کار دارد چون مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد
ثانی گردانید امید که بیمن الطاف الهی از عمر امان یافته این نسخهٔ عالم آرا چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرد و این تازه
نهال بوستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل ایزد متعالی سرسبز و شاداب گشته برحسب آرزو و خواهش ثمرهٔ مراد بار آورد
و ما توفیقی الا بالله **آغاز قرن دویم از جلوس همایون بجای سنهٔ ایلان ئیل ترکی مطابق ست و عشرین و الف که سال سی و یکم معظم**
ابد پیوند است سخن پرداز این نگارنامه چنین گوید احوال نامه کردن وقایع سنهٔ سابق مطابق خمس و عشرین و الف تحریر یافت

کردرستان آن سال قشلاق همایون در دو الانقیه قرار یافته بجهت اقامت اشرف منازل خوب و حمامهای مرغوب ساخته و پرداخته آمد ارکان دولت
و اعیان حضرت هر یک در آن اقطار منظر خوب و منزلی مرغوب آراسته و بسی شاهزادگان بلکان بجهت فرزانگی و دلبری که آید و چون ایام
زمستان سپری گشته بهار خجسته آثار قدم بر بساط گلستان و عالم آرائی نهاد و نوروز فیروز بانواع بهجت و روح افزائی جلوه‌گر
عالم نشاط گردید یعنی خورشید عالم آرا بعد از انقضای [illegible] ساعت و چهل و دو دقیقه از روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از منزل حوت
بیرون خرامیده پرتو سعادت بر برج حمل انداخت **آغاز بهار و گلگشت ایام لطافت هوا** شده کماهنبا عوض شتابان چون
عارض دلربای خوبان چون روزی چند از ایام نشاط افزای نوروز گذشت هوای ذاتی روی بگرمی نهاد از یورت قشلاق کوچ واقع شده
رایت منصور شهریار زمان بجانب گرجستان در حرکت آمد از سوانح اقبال که در آن ایام میمنت فرجام ظهور و وقوع
قلعهٔ قرلانبوغ است که جمعی از گروه گرجستان بدان حصن حصین پراکنده اظهار نمودند و آن قلعهٔ عالی اساس بر فراز کوه رفیع در رفعت
منیع و انوثت کمان است هیچ طرف سرکوبی ندارد و از تعاقب بنیاد که از دگاه قلعه مکانی که محافظان اقامت دارند بالعقد [illegible]
رفت و بی تکلف اگر قلعه کوه سوای آب انباری که از آب باران پر می شود چشمه‌ای نمی‌باشد کمند تسخیر هیچ والا شکوهی بر کنگرهٔ [illegible]
آن قلعه سپهر مثال نمی رسید در این وقت بمحض اقبال مصون از اختلال همایون علی الرغم و هراس بقایاس رزلها گرجیان بی ایمان
روی بفرار نهاده در دامن کوهستان رو نهادند و بکرات خان والی کارتیل شفیع خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند و مخصوصان
الموالعظمه از خلعت امان پوشیدند و بعضی که اراده عنان بکرات خان داشتند بکارتیل رفتند باقی و بعضی دیگر بر درگاه
فرح آباد حبت نشان و بنهادند و از حوادث زمان آسودگی یافتند و جمعی از ملکچیان موکب شاهی بحراست قلعه مامور گردیده
در خلال این حال جماعت سپاه که روی بتعقیب السیف گرجیان که از بیم تیغ در بیستان غاریان در جنگلها و جیوها خزیده
بودند و بولایه سیق جمع آمده در مقام خلاف و نفاق از جوش نایرهٔ غضب در بارهٔ آن بیدولتان افروختگی داشت مامور شعلهٔ غضب
انتقام پرکشیده موجی از افواج قاهره را بر سران بخت برگشتگان فرستادند و متعاقب آن گروه زمان بیک بود با
غلامان را با فوجی از غلامان بنهب و اسیر ایشان مامور گردانیدند و فوج مجاهدان چون بلای آسمان ناگهان بر وقت آن
گرفتگان رسیده جمعی کثیر از آن گروه را بدست در آوردند و از نامداران معتبر و بسیاری از نصاری بدایشر بعضی علوفه و بعضی گوشه
در آن زمان اسیر و دستگیر شدند و کرت اول آن را که پارهٔ روی سعی آوردند مور و تیغ یاسا و عقوبات کو تا کون گشته و سیاستگاه قهر و غضب
جان نثاری سپردند چون خاطر انور از مهمات گرجستان کالاحت و انصراف رایات جلال بجانب تفلیس حرکت آمد بکرات خان والی
کارتیل بدرگاه خدمت و میزبانی پرداخته پیاده در ماسول تنقدات شاهانه و خلع فاخرهٔ پادشاهانه شرف امتیاز یافت و از آنجا
عنان عزیمه بجانب مهوت منعطف گردانیده چند روز در منازل آن ملک که پنگ نواده و ملک میری محموری که آشیانه صادق
الفعیده این دودمان مقدس است عشرت پیرا بوده از آنجا لوای توجه بییلاقات کوکچه دنگیز افراخته و روزی چند در فضای
سواحل آن بحیره دلگیر و آن مرز دلنشین با حضرت منبوشال و مرحشهای کوه نشان آن دشت و جبال در کامجوئی و طرب
گذرانیدند **ذکر آمدن لشکر قزلباش در برابر روم سرداری قرچقای خان سپهسالار ایران و از آنجا عازم شدن بجانب ملک شیروان**

دران اوان که ییلاقات کوکچه دکنز مخیم سرادقات اقبال بود متواتر از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان
پادشاه ممالک روم سر از مصالحه که در سال گذشته بوساطت محمد پاشا سردار روم تمهید یافته بود پیچیده باغوا و افساد
محمد پاشا را بتقصیر متهم ساخته از منصب وزارت عظمی معزول کرده است و چنانچه در قضایای سال گذشته اشاره شد جغال پاشا را
وزیر اعظم و سردار گردانیده مقرر کرده که در زمستان در ... قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال آینده و باتفاق جانی بیک گرای خان
پادشاه تاتار لشکر به آذربایجان کشد و جغال پاشا با ... که عبارت از عسکر درگاه عالی است از مجمع استنبول بیرون آمده
متوجه محل قشلاق است معهذا بتحقیق این اخبار از تواتر جواسیس که اولین مصالح ملک داری است چنانچه سخنوران پیشین گفته اند
نظم
بشمشیری یکی تا ده توان کشت * برای لشکری دانشکی هشت * رای ملک آرا اقتضای آن کرد که حد و دیار روم و وان که محل
عبور عسکر روم است از مسافت ... نوعی نمایند که در سال آینده از نایابی ذخیره و عسرت ... عبور لشکر روم ازان
دیار دشوار گردد لهذا قرچقای خان را که ... ترتیب یافته ... شایسته سرداری بود و بعد از جنده سپهسالاری ایران
بخشیده سردار لشکر ظفر اثر گردانیده و چندی از ... بیان عساکر ظفرنشان پرداخته او را با فوجی از جنود منصوره بران جانب
مامور گردانیده و آنحضرت نیز ... موکب همایون فال از ییلاق مذکور ... از آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده از راه ...
آمده شد و بعد از زیارت مرقد منور حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین قدس سره ... که گذشته جریده ...
بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا صفی الملة والدین مرقد مطهر که ... قدهم ... اکابر
اردبیل توجه فرمودند و قرچقای خان با عساکر نصرت نشان بجانبی که مامور بودند ... اقدام نموده اول بجانب ارز روم
رفته پای قلعه ... جمعی از پاشایان معتبر ... از روم بوده ... سپاه ... و ...
... قدرت مقابله ... دیار ... آمده بودند ...
سپاه قزلباش ... و ... شهر ...
رومیه ... و ... قرچقای خان ...
...
و ... که ... محمد پاشا ...
پاشا مشهور بود ... لشکر ... دلیری و شجاعت ...
خان و امرا ... غالب آمده ...
منظور داشته صلاح ... قزلباش ... روم ...
... پاشا ... با سپاه ...
سپاه ظفر پناه ...
می نمود ... چون پاشا ... عشایر اکراد که ...

باز ده هزار نفر ... بلکه اکثر ... صورت ... از ... آن گروه خالی کردند و این مسامحه نمودن لایق دولت قاهره و ناموس ...
... از عساکر منصوره ... باشد ... بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از دلیران ... از سواره و پیاده
... انتخاب نموده ... الطاف الهی و جنود اقبال شاهی روی توجه بصوب دشمن آریم و امید داریم که ظفر و نصرت قرین حال
... و روز افزون گشته ... و ... اکثر اعیان سپاه این رای ... کوچ بجانب وان ...
و چون ... قطع شد قضیه ... عجب لطیفه ... لطایف ... پاشا ... مصرع
... تو ... مکافات ... مکافات ...
نقل آمد ذکر کشته شدن چغالو پاشا و یحیی بیک و رسیدن قرچقای خان و لشکر منصوره به وان و نهب و غارت آن کیفیت این واقعه
غریب که از ثقات مسموع گشته چنان است که چغالو پاشا ... در میان رومیه ... بمردانگی و دلیری ...
اشتهار یافته ... ال عثمان ... گشته ... پاشائی ترقی کرده
... بیگلربیگی ولایت وان بود و چون حقیقت ... قرچقای خان سپهسالار ... سپاه قزلباش بطرف ارز روم ...
... ایلات ... و ... امرای اکراد ... قبایل و عشایر ... جمع آورده
... حدود ... و چون ... حوالی ...
... بیرون آمده ... تبریز آشوب ... حدود ...
... لشکر ... قزلباش ... روم ... منصور ... جانب وان ...
آن بود که بقیه سپاه آن حدود ... میران ... عشایر ... جمع شده ... جنود اقبال
... امرای اکراد ... صلاح در محاربه ندیده ... یکجا و مقام خود ... بحفظ حال ...
... استحکام قلعه و قلاع خود ... لشکر قزلباش ... و آشوب در میانه ...
... عشایر ... تفرقه ... پاشا ... شهر و قلعه ... عساکر ...
... حفظ ... و ضیاء الدین خان ... شرف خان
حاکم ... مع ... پاشا ... رخصت بجانب ... یحیی بیک ... خان ...
... ایل ... طایفه ... چون ... پاشا ... مانع ... کشته ... طلب ...
... چاوش ... نام ... شمشیر ...
... چاوش ... بجانب ... تیغ ...
بقتل رسید ... پاشا ... واقعه ... شعله غضب ...
و ... که اردوی لشکر ... کوچ کرده ...
کرده و ... آن جماعت باردوی پاشا آمده ... ملاقات پاشا ...
بجانب او دویده ... یحیی بیک ... پاشا ...

هشت ویه و فتحی به پاشا نموده خادمان پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی بجی بیک زدند القصه از تقدیر الهی و اقبال شاهی هر دو بیان زخمدار شده گرفتند
راه عدم پیموده‌اند و از طرفین چند نفر دیگر کشته گشته چون سردار هر دو گروه از میان رفته بود و آوازه در ولشکر قزلباش افتاده خطر
ولوله و آشوب در میان سپاه افتاده و هیچ طرف سپاهی تاراج و انتقام نکرده از یکدیگر هر کس بحفظ حال خود پرداخت رومیه بجانب
وان بازگشته طبقات اکراد و هر یک بمکان خود رفتند و به نیروی اقبال شاهی آن جمعیت روی به پراکندگی آورد و دشمن قوی بی
آسانی رفع شد آن بجی بیک پسر ذکر پاشا خالت که پدر بجد بر سر عشیرت مکاری و متصرف او لکا مورد بود و دعوی اولادی عباس
علی نموده خود را با عتقاد و روش شیعه سیدی شمارند و چون مخالفین شیعه حرمتی فاطمه را سیدی میدانند و میان ایشان زاده دعوی
سیادت مسلم داشته در الکای که باسم او بود ابرش صدور یافته لفظ سیادت بر قوم شناخته اند چون ذکر پاشا بیک پدر یحیی بیک
اظهار عقیدت و اخلاص بنواب کامیاب شاهی نموده مضمون عرایض اخلاص آمیز فرستاده خود را از زمره ملجیان درگاه گیتی پناه حضرت
اعلی دانسته بنسبت سیادت سمت عنایت و تکریم خاص بالی او بود و عقب او احمد خانی سرافراز و ممنون بود و از بجی بیک بعد فوت پدر
رومیه بر او ضایع و انکار نموده بحمایت پاشایان مدد رایی اختیار کرده از عشیرت و الکای موروثی او منحرف شده در مخالفت
قزلباش اصراری نمود و از نسبت بجدی ابای اندای سپاه اسیر و رنجه عاقبت نتیجه آن ناراستی و عقوق والد ظهور یافته جرح منشعب
باخت چو خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار احاصل چون خبر این فتح بقرچقای خان در انجا رسید در رفع مساعدت نموده
بجانب قلعه وان شتافتند و ان حدود را نیز پیش از روم خراب و یغما نموده از خبر بهجت و ابا دانی اما اخذ مقصد المرام
نمودند و در حینی که موکب همایون اعلی از دار الارشاد اردبیل عود نموده دار السلطنه تبریز از انجا بموکب معلی عظم نیز بشرف بابوسی مشرف
شدند گفتار در آمدن خلیل پاشا سردار روم بیاری لشکر کشیدن بکرد و قلمرو ممالک و انتقال سلطان احمد والی روم از دار الملک حیات
بگلزار جنان و جلوس سلطان مصطفی و حالات سانحه روم با مقتضای قضا و فرمان قدر چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل
پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده در بهار آینده باولکاء قزلباش لشکر کشنده سردار مذکور بنا بر خبر خرابی دو دیرانی که در ارزروم و تابع
شده بود و ولایة دیار بکر جهت قشلاق اختیار نموده در انجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک کرای پادشاه طبقه تاتار و ولد مبارک گرای
که با جنود تاتار مبعوث روم آمده بودند در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی تاتار را باطراف و جوانب که معمور و آبادان بود
فرستادند و در آن سال از طبقه تاتار خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعد از وقوع این حالات رای جهان آرا بدان متعلق گشت
که قرچقای خان که رتبه سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سرحد آذربایجان کمداران لهذا امثال البرا
با فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه تبریز تعیین فرمودند که و جمعی از عساکر نصرت نشان که بتقصیر خدمت متهم بودند در تبریز نزد او
از سوانح تعیین مواجب و مرسومات هر ساله ملازمان درگاه است که همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب
اشرف حتی شاگرد پیشگان عمله بیوتات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر سال از آن محل بازیافت نموده سرگرم
خدمت باشند از تردد دیوان و دفتر و طلب تنخواه مواجب و رسوم فارغ گردند درین اوقات متوجه انجام این امر گشته کل
عساکر را مجلا از الفقره محال برحمت فرمود بعهده اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی کردند که با مستوفیان و ارباب

تم دفترخانه همیون اربین زمستان در تبریز توقف نموده رسد برگرده هر کس را از محلی که مناسب گمان باشد ترتیب بعد بمساکن در مقامی بمنا
مواجب منظور داشته اسم باسم تشخیص نمایند و بیات هر یک را از ذوالقعده همه ساله بدست او بسپارند در عالیجناب اعتماد الدوله وکلا دیوان
عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف نمود و تا آخر سال که چهار ماه بود بخدمت مذکور رانیوقی که مامور بود بنقد مرسب نمودند فی
حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشا همیون بدان شغل عظیم پرداختیم القصه حضرت اعلی بعد از انجام مهمات ضروری فی
سعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شدند که در بهار خجسته آثار انچه مشیت الهی و اراده و تقدیر ملک قدیر
باشد از کمون غیب بمنصه ظهور آید دیگر از سوانح اقبال آنکه خلیل پاشا در بهار دیگر از جنود رومیه قاسم پاشا را با اتفاق عمر بیک
بجمعی بر عشیرت سیران و کرد و جمعی سپاه و فارت گرفتار بقصد تاخت و غارت قلمرو جعفر سلطان بجانب کرکویه و انکرد
و نبیان فرستاد و ان حدود بدست غارت سپاه او گشاده باعث تفرقه و خوف القضیه بود حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان
ایشان رکه در سرحد عطفه مذکور بودند از ورود سپاه مخالف آگاه گشته بکمک یکدیگر شتافتند بدان نمود و مقابله شتافتند و در
دامن دشت آلاکسکر جنود رومی با ده هزار مقتدر جنگی به بمحاربه عظیم و نیروی قوی به دفع یافت و مخالفان به نیروی اقبال همایون و نیز
دولت روز افزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشته قاسم پاشا را معرکه بقتل رسید و عمر بیک حاکم
نیز گرفتار گشت جمعی کثیر از جنود رومیه و تاتار و اکراد بقتل آمده ما بقی جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد صنایع نشده باشند
جوان دعبار کرنصرت نشان رسیده و جمعه این فتح که مقدمه فتوحات عظمی بود بمسامع جلال رسیده امرای مذکور بعقدات
شاهانه سرافراز شدند و عمر بیک بعلیقلی خان شاملو سپردند که در ری نگاهداشته دیگر خبری از وست بدیگر از سوانح احوال
سلطان احمد خان بهست که در خلال این حال بظهور پیوسته از ثقات متردوین چنین استماع افتاد که بعد از ارسال خلیل پاشا
سلطان احمد خان والی روم بمرض مهلک نیز از اقبال بیماری عارض گشته چون مرض مهلک بود و معالجه و مداوای اطبا
سعید نیفتاد و در همان چند روز بنا کام عالم جوانی و لذت زندگانی را وداع کرده در مجمع استنبول رخت بمنزل اجل
کشیده و از ماثر نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و من الخلایق مذموم است از عمر و دولت تمتعی نیافت وزرای
که خود در استنبول ساخته بود مدفون گشت و دو پسر کوچک داشت بزرگتر سلطان عثمان دوازده ساله بود و کوچکتر سلطان
مراد نه ساله بود و ریش سفیدان عثمانلو خصوصا قزلر آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاه است بجهت حداثت سن
و عدم رشد پسران زمام سلطنه را در قبضه اقتدار سلطان مصطفی برادر او که بخبط دماغ و شورش مزاج معیوب مبدا
و بدین سبب از دست برادر خاطر جمع آفته سالم مانده بود و عورات اور در حرم نگاه میداشتند نهاده و اوداد او
در اطراف و اکناف شایع ساختند از مترددین دیار روم مسموع می‌گشت که سلطان مصطفی لشکری با عجم فرستادن و محاربه
با مسلمانان نمودن را بسیار کاره بود در ایام برادر از فقرا گاهی بسورش دماغ و سودای طبیعه ملاحظه نموده از ین مقوله
حکایات بر زبان او میگذشت در نوبت که بر سریر سلطنت قرار گرفت باراده خود با مصلحت قزلر آقاسی و ارکان دولت
اکثر و قزلباش مصلحت را عنب گشته قاسم بیک سردار مازندران که دو سال قبل ازین بنوعی که گذشت همراه ایلچی

واسرای روم از گرجستان با مکتوب مصادقه اسلوب دوستانه و تحف و هدایا که بر رسم رسالت فرستاده شده بود و سلطان احمد
از عناد و از مصالحه پشیمان گشته در باره او تغافل ورزیده راه ملاقات نداده بود و در تحت قلعه استنبول محبوس نگاه میداشتند
بقاعده و آیین مقرر دیده و قاسم بیک شرف دستبوس و ملاقات دریافته تحف و هدایا گذرانیده و حقیقت انصراف احمد
شرح آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار میگردد دیگر از سوانح تمکین و استقرار خان احمد
خان ولد بهلو خان است بر حکومت ملک موروث شرح واقعه آنکه حضرت اعلی چنانکه در سال گذشته تحریر پیوست خان احمد
خان را که از عهد صبی در ظل تربیت در ارقه شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او را کبر سن دریافته
سن بعید نزد پدر بوده اگر اراده ازلی تعلق گرفته باشد بمقتضای ربانی بعد از ارتحال پدر جانشین پسر باشد و بهلو خان از
مقتضی طبع بشریت است که تا رمقی باقی است باختیار از تعلقات دنیوی تخصیص مملکت و حکمرانی و جاه و بزرگی قطع تعلق نمی‌تواند
بنمود و تصور آنکه مبادا پسر او را بی اختیار سازد و از و خایف گشته پیش خود راه نداده بود و با آنحضرت ... بعضی مصلحت او
شهر زور و قلعه ... جای داده جمعی از طوایف اولان پسر او جمع شده و با فساد مفسدین میانه او و پدر طرح نزاع افکنده
بر مید آمده و منجر بنزاع و لشکرکشی گشته میانه هر دو گروه جنگ و جدال بوقوع پیوست و او خایف بوده مدتی از پدر دوری گزید
در حینی که بهلو خان از حصار ... حکومتگاه خود بیرون رفته بجهة استحکام یکی از قلاع در محل دیگر بود خان احمد خان با چند نفر از هواخواهان
پوشیده و پنهان بحکومتگاه پدر رفته بلطایف الحیل خود را باندرون حصار افکنده و بران حصار استوار که مخزن خزاین و دفاین
چندساله پدر بود دست استیلا گرد رسیده و بقبایل و عشایر ولات صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان بر سر او جمع شده
و حکومت او را تن برنهاده بهلو خان چون برین حال اطلاع یافت چاره بجز رضاجویی و تدارک خاطر پسر ندیده و از عجز و ناتوانی پیری و ضعف
قوی جسمانی دست در فتراک پسر زده بالضروره ملک و مال با و گذاشته حسب الصلاح پسر روی توجه بدرگاه عالم پناه آورده
در معذرت نافرمانی آنکه درین چند سال از او بظهور رسیده بود و حضرت اعلی بمجرد آنکه پسر خود را مصدر بتابعیت آن درگاه فرستاده
بود لهذا اغماض نمودند بدین مقاله گویا گردید بیت رسمیست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر حضرت اعلی نظر بر خدمات دیرین
آن سلسله کرده عنایت و التفات درباره او مبذول داشته مقرر داشتند که بدار السلطنه اصفهان بقیه عمر مصرع در ان عشرت آباد
میتوسرشت رحل اقامت انداخته در سایه معدلت ... شاهانه روزگار گذرانیده از حوادث دوران و فتن زمانی فتوری که لازم احکام
است بر کران باشد بهلو خان در انوقت سنین عمرش از هشتاد تجاوز نموده در عشر نود بود اما از صورت حالش معلوم
که زیاده از هفتاد سال داشته باشد سانحه دیگر آمدن جنود نامعدود اوزبک بخراسان و محاربه نمودن حاکم مرو شاهجهان
با اوزبکیه حصارت دمان و ظفر یافتن قزلباش بنوعی نوعی یکی مشخان شرح واقعه آنکه در اواخر با سیل اینال امام قلیخان اوزبک
والی ماوراءالنهر موازی سی هزار کس از جنود تاتار ابر گروکی ... و ایوان ... خراسان فرستاده و ایشان از آب
آمویه عبور کرده بجده و مرو آمدند و از آنجا با چوره آمده از راه درجز تا حدود دیه ... خوشبخت کرده از عبور ایشان مضرت
بسیار بکجا عنایت و چمشکزک رسیده اراده تاخت مشهد مقدس داشتند که خبر محاربه محراب خان با لشکر

حصار بایشان رسیده و خوف و هراس بجان کرده مستولی گشته تاب توقف نیاورده در کمال سراسیمگی و اضطرار راه مراجعت
پیش گرفتند کیفیت محاربه مذکور برین نهج است که موازی یکهزار با معدوده نفر سر بهادر از معارف او زبکیه حصار شادمان
که همراه قف دیوان بیگی مذکور مامور بودند بتعاقب آدمی آمدند که بلشکر ملحق گردند و سرداران گروه قولک بهادر و رستم
بهادر بود چون از مرو گذشته دو سه فرسخ راه قطع نمودند محراب خان از گذشتن ایشان خبر یافته با یکهزار نفر از جوانان کار
آمد قزلباش و تفنگچیان قدر اندازان از قلعه بیرون آمده بر سر ایشان کرده رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد
اوزبکیه فرود آمده خیمها در یکدیگر کشیده بودند پیش اردوی خود را چپر کنند و اسبان خود را پناه کرده پیاده بجنگ مشغول
شدند محراب خان معلوم کرد که اوزبکیه بمقابله در بیابان اسپهار احصار خود ساخته پیاده جنگ بنمایند تفنگچیان مرو را پیش
انداخته مقرر کرد که اسپهار را بتفنگ زده ایشان را پیاده کنند تفنگچیان حسب الفرموده عمل نموده از اژدهای
کولاد تفنگ اسب بسیار بغلط شده جمعی کثیر از بهادران اوزبک راه عدم پیمودند و ضعف و سستی بحال آن طایفه راه یافته بعد از ظهور
عجز و علامات انکسار غازیان هجوم نموده بیکبار حمله آوردند اوزبکیه تاب صدمه قزلباش نیاورده بجانب اسبان خود دویدند
که شاید سوار شده راه فرار پیمایند بعضی سوار شده و بعضی دیگر فرصت سوار شدن نیافته لحظه پیاده جنگ کرده بقدر قدرت و توان
دست و پایی زدند و شکست عظیم یافته تا موازی پانصد نفر بقتل درآمده دولت ایشان خانه در برگشتند قولک بهادر و رستم میرزا
همراه کرفتار گشته بقیة السیف پیاده و سوار سر بصحرا نهادند محراب خان جمعی از غازیان را بتعاقب گریختگان مقرر کرد و قولک
بهادر و رستم میرزا در دو بیخ درآمده خان را بسر مبارک شاه قسم داده التماس نمودند که چون الله تعالی خان را فتح و ظفر کرامت
کرد بتصدق فرق مبارک اشرف از خون بقیة السیف درگذشته دست از تعاقب منهزمان باز دارند محراب خان حسب الالتماس
ایشان لشکر را از آن مهم بعظمت عظیم از عزیمت تعاقب درگذشت و زیاده از این در خارج قلعه بودن را صلاح ندیده مراجعت نموده
و حقایق احوال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده ده نفر از گرفتاران که اسم و رسمی داشتند با سرداران بدرگاه جهان پناه فرستاد
التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی بمه باران رسانیدند رستم محمد خان بن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت
اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب ملتمس او نموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد رستم محمد
خان فرستادند که در خدمت او باشند اما ایشان چهار پنج روز بیش توقف ننموده بطریق فرار بجانب حصار شتافتند دیگر از
سوانح آنکه درین سال قاضیخان سیفی الحسینی که صدر بود از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات موسوی تربت
حیدریه و متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه بود بدین رتبه عالی ارجمندی یافت و تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محسن خوشنویس
ولد میرزا الغ بیگ بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است تفویض یافت از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی
سلطان بمنصب صدارت رسید بیمار شده هشت روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده روز هشتم در دار الارشاد اردبیل
درگذشت بر بکمال طغرای صدارت او کشیده روز اول مهر کرده و مشتی گشت و بعد از و منصب صدارت بمیر رفیع الدین
محمد ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی که از نژاد الاصل از نژاد و میر بزرگ والی ...

اند و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از خواف وران باصفهان آمده در انجا توطن اختیار کرده دران ولایه بسیادت شهره مشهور اند

مفوض گردید و مشار الیه از اصفهان بپایه سریر خلافت مصیر آمده من حیث الاستقلال بشغل صدارت پرداخت و الحق بوفور

فضل و کمال موصوف و ذات ملک صفاتش بصفات نفس و نجابت و فخر از لطف معروفست میر شجاع الدین از علمای متبحر بل

خود بود و شمه از احوال او در طی احوال سادات و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته مشاهیر متوفیات که درین سال

بحادثه اجل گرفتار آمده اند قاضی سلطان مذکور بنوعی که در فوق تحریر پیوست دیگر سید ناصر ولد سید مبارک خان والی

عربستان که در سال سابق حسب الامر اشرف بدان ولایه رفته بعد از فوت پدر بمسند ملک موروث متمکن یافته بود درینسال ایام

زندگانی اش بآخر رسیده باجل طبیعی از هم گذشت جمعی را مظنه آن شد که از محذرات استار آن سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند

بود و با خواهرش نه جوبان عرب او را مسموم ساخته اند العلم عند الله دیگر میرزا رضی بن میرزا محمد شفیعی که از اعاظم سادات اصفهان بود و

بسعادت مصاهرت نواب اعلی سرافرازی داشت در بیلاق گوکچه و سیاه چوق اظهار ضعف معده میکرد اما متوجه معالجه و مداوا گشته

درین هنگام که از قصبه ابهر در رکاب اشرف باردبیل رفت و از انجا عرض مرض او زیاده شده منجر باسهال شده روز بروز ضعف

گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق بود و قوت سواری نداشت در محفه نشسته چون بقصبه زنجان رسیده داعی حق

لبیک اجابت گفته نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار حضرت معصومه علیها و علی آبائها التحیه دفن کردند حضرت اعلی از فوت او

بسیاری متأثر شده منصب صدارت را که باو تفویض فرموده بودند بپسر صدر الدین محمد پسرش نامزد فرموده بنابر حداثت سن

و طفولیت نیابه او بمیرزا رفیع عم زاده او تعلق گرفت اما بالاخره باستقلال بمنصب صدارت و رتبه مصاهرت و مهرداری توقیعات

مبارکه حضرات مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام که بمیرزا رضی تعلق داشت سربلندی یافته بدین عطایا معزز و مباهی گردید دیگر تیمور

سلطان بیگدلی شاملو ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه که در دار السلطنه اصفهان بدان خدمت مشغولی داشت درین سال مرغ روحش

بجانب عالم بقا پیوست و منصب او بابو القاسم بیک ابو الفتح آبدار باشی که از معتمدان درگاه بود تفویض یافته خدمت آبداری ببرادرش

حسین بیک قرار گرفت وی از اویماق بیگدلی شاملو بود و بوفور خدمات و جانسپاریهای او و برادران منظور انظار اشرف و محل

اعتماد گشته صاحب ثروت و مکنت بود حسب الارث اموال و ترکه کلانش که قریب به ده هزار تومان عراقی تخمینا میشد بقوام الدین

بیک ولد مشار الیه که جوان مستعد پسندیده اطوار بود و در حینی که رخصت انصراف یافته بود و روانه ایران بود در حوالی لاهور برحمت ایزدی

پیوست مشار الیه هروی الاصل از عهد صبی که حضرت اعلی در دار السلطنه هرات تشریف داشت ملازم رکاب اشرف گشته بخدمت مسعود

و انتظام امور سلطنت مامور گشته تا حین حیات چراغ عزت و اعتبارش افروختگی داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت سخن فهم بود و همیشه

شگفته طبعی پیشه خود ساخته خالی از سخنان رنگین و لطایف و ظرایف شیرین نبود درینسال چراغ عمرش افسرده گشت و خدمت مذکور

باولادش تعلق گرفت آغاز وقایع سال همایون فال یونت ئیل ترکی مطابق سنه سبع و عشرین و الف و دهم قرن ثانی که سال دوم

جلوس همایون جهانبانی است نوروز اینسال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر ربیع الاول سنه سبع و عشرین و الف

هجری اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و مربی عالم آفتاب جهانتاب در شب مذکور بعد از انقضای ساعت و دقیقه از سرمنزل حوت

بعشرت سرای حمل نقل نمود و متغلبان کشور دی که دست تطاول و تعدی بنهب تجملات جهان گشوده بودند از صولت و سطوت سلطان

ربیع چهارم انهزام یافته سر بزاویه خمول کشیده و بچگان عنبر بوی بهار نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم بر بساط لاله زاری نهادند

بهار و لاله را نمود و ارسید جهان سر بسر رشک نگارستان شد صبا نافه مشک در جیب غنچه بگشاد جهان عطر بیز و هوا عنبر ساخت عروسان شده عندلیبان

طراوت فرا گرفته صحرا و دمن حضرت اعلی در ایام فرح فزای بهار در عرصه دلگشای فرح آباد جنت بنیاد بجشن نوروزی مسرت بخش بودند

بهشت نشان فیروز کوه بهار رسید که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جوانب جمع آمده بودند در جشن سلطانی

رحل اقامت انداخته فرمان بران حسب الامر نموده در آن عرصه دلگشا جمعیتی عظیم فراهم آمده و موکب رایات نصرت آیات از دار السلطنه بکوچ

حرکت کرده بود که از تقریر راویان درین ایام معلوم گشت که ارکان دولت سلاطین عثمانی از سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته

او را خلع نموده سلطان عثمان بن احمد را بپادشاهی اختیار کرده اند و سبب آن بر متوسلان همگنان گردیده موافق عقل این بود که خلیل پاشا

وزیر اعظم بود در هنگام ارتحال سلطان احمد در دیار بکر اقامت داشت و بمهمی عظیم و شغلی بزرگ مامور بود و جز وزیر ابواب

مملکت داری بی رای و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست و چون قزلر آقاسی و اعیان استنبول بی مشورت او بپادشاهی

سلطان مصطفی که از معظمات امور دین و دولت است اتفاق نموده بودند او را از تیغ اختلاع امتناع نموده به بهانه تمسک جست

که آوازه شورش طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده در نظر دوست و دشمن بی اعتبار است و ادراک عهده

امر خطیر سلطنت بیرون مشتبه الامر آمده و سلطان عثمان پسر سلطان احمد هر چند خورد سال باشد بدین کار اولی است و چون

رشد و کمال بهم رسانید اعیان سلسله عثمانی بعد از آنکه پادشاه را از سلطنت او گذشته بود تکلیف کردند که خود را خلع نموده بر حسب

خود رای او مهام سلطنت در قبضه اقتدار سلطان عثمان برادرزاده خود نهد القصه او را از سلطنت معزول گشته پادشاهی روم سلطان

عثمان قرار گرفت و سلطان مصطفی از تجرد گری در زاویه ادبار شغل خطیر رسیده دیگر باره گوشه عزلت که بدان معتاد بود اختیار

نمود و داوازه جلوس سلطان عثمان باطراف و اکناف رسیده مکتوبی طویل عریض در باب القاب مناسب و توابع متعارفه

بمجلس اشرف فرستاده بودند حسن آقا نام چاوشی همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که بر رسم رسالت بروم

رفته بود در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته با خلیل پاشا آمده بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور در دار السلطنه

قزوین بنظر اشرف رسانید ماحصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال ملوک عثمانی آنکه از حکمت بالغه آسمانی

سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاودانی شتافت و عم سلطان مصطفی که ترک تجرد

بر طبیعتش غالب بود در هنگام حسب الصلاح جمهور متکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی گشت و درین اوقات سلطان شیوه تجرد

غالب گشته برضا و رغبت خود دامن همت ازین شغل خطیر و مشاغل فرمانروائی در چیده و بنیابت همایون ما تفویض فرمود و اکنون که

دولت عثمانی از مسند رفیع سلطانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق مراسم تهنیت و لوازم مبارکباد بجا آورده

این خاندان و عظماء اطراف سر بخط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفرمان والد ماجدم بانتظام مهام

سرحد و قزلباش مأمور بود و ما بهمان دستور در عمل صلح و جنگ او را مختار گردانیده ایم که با آنچه صلاح دولت است عمل نماید بعد از

بعد از ورود ایلچی مذکور واطلاع بر مضمون مکتوب و مراسله خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحاوی آنها معلوم بود حضرت اعلی بنابر ترفیه
حال عباد الله و احتراز از مفاسد عظیمه فساد و فتنه میرزا محمد حسین ابهری را که از وزرا و مستوفیان ارباب قلم بود برسم رسالت نزد
خلیل پاشا فرستادند خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان احمد بو رسالت نصوح پاشا و خیراندیشان طرفین فیمابین صلح واقع شده
از ینطرف قاضی خان صدر که از اعاظم سادات و علما بود برسالت آنجا آمده در حضور مفتی و قاضی و اعیان رومیه قواعد دوستی
استحکام یافته رسل و رسایل از جانبین متواتر بود و لیکن از آنطرف مغایر صلح امری بظهور رسید سلطان احمد خان نقض عهد نموده
اکو محمد پاشا را با لشکر فراوان بر سر ایروان فرستاده بران صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او بجز استیصال
سپاهی و رعیت آنطرف کاری از پیش نرفت حالا چون سلطان عثمان اختیار صلح و جنگ را به قبضه اقتدار آنجناب نهاده و ما
در اول حال بنابر خیرخواهی خلایق و استقامت احوال مسلمانان رضا بصلح داده ایم اکنون سخن همان است که اگر بنوعی که بکرات انتهید انه
و محمد پاشا و اکو محمد و اقرار داده راضی اند چه بهتر که بندگان خدا در مهاد امن و امان آسوده حال بوده پایمال سم ستوران عساکر
نبوده باشند و زوار و حجاج حرمین محترمین بفراغبال آمد و شد نموده بدعای دوام دولت پادشاهان قیام نمایند و مثوبات
آن بروزگار فرخنده آثار طرفین عاید گردد و اگر آن را نمی پسندید داعیه جنگ دارند ما نیز مستعد و آماده ایم تا آنچه اراده ازلی
بران متعلق شده باشد از مکمن بطون بجلوه گاه ظهور آید و بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان
در حرکت آمده در نی چند ییلاقات سعادت اقبال کرده و امراء عظام عیسی خان قورچی باشی و علیقلی خان شاملو
با جمعی از ارکان دولت و مقربان و مخصوصان بساط عزت در رکاب اشرف توقف نموده سایر امرا و عساکر نصرت نشان
بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرچقای خان سپهسالار ملحق گشته آماده و مهیا باشند که بعد از معاودت ایلچی و اطلاع
مکنون خاطر سردار در امر صلح و جنگ بانچه مقتضای وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل نموده سپاه منصور حسب فرمان
در حرکت آمده جوق جوق و فوج فوج روی بمقصد آوردند ذکر آمدن خلیل پاشا سردار عساکر روم بآذربایجان و حالات
که روی نمود چون از بهار روزی چند گذشته هنگام حرکت لشکرها شد عساکر روم و سنجق بیگیان سرحد که بمرافقت خلیل پاشا
مامور بودند از اطراف و جوانب دیار روم و شام جمع آمده بکثرت و ازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمد از محل اقامت و توقف
و قشلاق در حرکت آمده روی توجه بجانب آذربایجان آوردند و در اثنای راه میرزا محمد حسین که از ینجانب بسفارت رفته بود بسردار
رسید بعد از وصول مشارالیه وادای مراسله و پیغام قاسم بیگ سپهسالار مازندران ایلچی سابق را مرخص ساخته بانحضرت نشان
دوان بخدمت اشرف فرستاده در مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس و خیراندیشی و نیک خواهی مسلمانان کرده و عرض
بود که بر ضمیر انور روشن است که هرکس ببعد حال اضداد و عیب جویان گشته و در صدد آن باشند و فسادی باشند که مراد
عیب پوشیده در نظر همگنان جلوه میدهند اکنون حسب بقدر الهی و فرمان پادشاهی بخدمت عساکر روم سرداری این خیراندیش
بالصواب لازم گشته بمقتضی المامور معذور بنابر صلاح ملکی و اقتضاء وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است و از هم همه اضداد و فتح
آن پیغمبریت اما چون بالصواب نزدیک شده و قرب جوار درست دهد انشاء الله تعالی بانچه مرضی خالق و ترفیه حال مخلوق و صلاح دولت

طرفین باشد بظهور می آید و کوچ بر کوچ روانه تبریز گردید قرچقای خان سپهسالار که در تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت و جواب
صریح در صلح و جنگ و دوستی و دشمنی مرقوم نساخته باقتضاء وقت و زمان موقوف داشته بودند و او هم رخصت میمون
بحرب و قتال قیام نمی توانست نمود بنابر صیانت احوال و حفظ اموال عجزه و رعایا و سکنه محالی که محل عبور مخالف بود
کوچانیده شهر را نیز خالی کرده که از آسیب حوادث برکنار و اموال ایشان از غارتگران محفوظ باشد و در امر محاربه بدانچه قرار یابد
از جانب اشرف اشاره شود حسب الامر نموده عمل نماید القصه چون سردار عساکر روم بدار الملک تبریز رسیده تبریز را از ذخیره
و مایحتاج سپاهی خالی یافت زیاده از روزی توقف نتوانست نمود و در ششم کوچ کرده بعزم صلح که سه فرسخی اینطرف شهر است
آمده نزول نمودند و موکب مقدس همایون نیز از ییلاق خلخال که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دار الارشاد اردبیل در حرکت
آمده در آن بلده طیبه نزول فرمودند و بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مراقد متبرکه مشایخ عظام مشرف گشته
از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همه فرمودند و در آنجا قاسم بیگ سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا که عثمان آقا
نام داشت بسعادت رسیده ایلچی مذکور بوسیله امرا و نامدار سعادت بساط بوسی دریافت و ادای مراسله و پیغام نموده انواع
ملتفات و حرب بانها بظهور آورده و سخنان صلح اندیشانه القا نموده حضرت اعلی بلفظ گهربار بار بتکلم آغاز نهاده فرمودند
که چون جناب سردار اعظم اظهار خیراندیشی خود نموده گفتگوی مصالحه کرده بود بنابران نیز تا غایت عساکر نصرت را رخصت حرب
و قتال نداده ایم اما اگر در شما موافق گفتار نیست و هم چنین سجایا پیش آمدن سردار بعزیمت جنگ و جدال است و ایلچی از جانب سردار
بتمهید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره است و بنابران یک دو کوچ پیشتر آمده ایم که چند روزی
که شرایط صلح از جانبین گفتگو شود عساکر روم از ممر آذوقه عسرت نکشند و فی الحقیقه در ین قرب جوار چند روزی مهمان اولیا
کامیاب هم القصه عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیگ را دیگر باره فرستادند و سخنان مناسب وقت پیغام دادند هر چند حضرت
اعلی از صدق نیت و حسن اعتقاد با الطاف الهی امداد و بواطن قدسی مواطن طیبین طاهرین وثوق تمام داشتند اما
حسب حاصل بود که ارواح مقدسه حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام محارس آن مملکت بجهة الضبط امور ظاهر
در رعایت آداب حزم و احتیاط بلده طیبه اردبیل را نیز خالی کرده سکنه آن خطه شریف را باطراف و جوانب
فرستادند که در ین فرصت از آسیب حوادث دوران برکران باشند و چون ایلچیان با اردوی عساکر نصرت نشان که در سرحد
تام محلی از محال سراب بود رسیدند عثمان آقا قرچقای خان از ملاقات نموده مشمول نوازش و مردمیهای لایقه گشته
بالفت احتیاط چاپار یانه اقتضای آنکه که بیورت محل اقامه خود را تغییر دهند و در حینی که یورت تازه بقین یافته اغرق را روانه
نمودند و لشکر بجای مانده هیچ که اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر آوردند که مخالفان بعزم جنگ رسیدند امرا و اعظام
جمع شده در بیجا اندیشه فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اشرف رسانند و هر چه مقرر شود عمل آورند و در اثنای محاربه
شوار قراولان آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند و مقابل طلیعه لشکر و سپاهی سپاه نمایان شده دست و گریبان رسیدند امرا و اعظام
بالضروره قرار محاربه داده قرچقای خان بترتیب جنگ پرداخته صفوف نبرد آراسته گشتند ذکر محاربه لشکر ظفر شعار با سپاه روم و ...

وفیروزی یافتن جنود خسرو روم و بازگشتن سردار روم و وقوع صلح بتقدیر کردگار شرح محاربه مذکوره که از نفحات استماع افتاد برین نهج که جانی

بیک گرای پادشاه قبیله تاتار قراقوم و جمعی از امرا و پاشایان روم و سنجقان و ینکچریان آن مرز و بوم بود نزد سردار جمع آمده ارباب

معاونت قزلباش گفتگو آغاز نهادند ماحصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال از عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش ممتد یافته و سپاه

تاتار بدین عزیمت در دیار روم اقامت دارند و نقصان و خسران بیشمار بممالک و مال رسیده اصلا نتیجه بر آن امر و رفت مترتب

نمی شود و لشکر تاتار زیاده از این بدین دیار توقف نمی توانند نمود و در محاربه ابرام و اصرار از صلاح دور است که با گروهی از جنود روم

و تاتار بعزم رزم بر سر سردار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المراد و الا از ترددی که ممکن است تقصیر نشده و بجبن و بد دلی منسوب نگردیم هر چند

این اراده منافی مقصد عالی است که خلیل پاشا سردار در میان دارد اما جمعی این گفتگو را تقویت نموده بدلایل بسیار امیانه سردار را باین لشکر

راغب ساختند لشکر تاتار در آن وقت بقول اصح زیاده از پانزده هزار نبود و بیست و پنج هزار کس دیگر از سپاه روم و بیگلربیگیان سرحد

و عشایر اکراد را سر براه ساخته حسن پاشا که بیگلربیگی ارزروم و در سلک امرا بود تعیین نمودند مجموع پنجاه هزار کس بودند جمعی نقل نموده‌اند

که بیست هزار تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار باشند اما قول اول اصح است سپاه تاتار و

تخمین و طبقات لشکر روم از قول ینکچری و غیرهم بیکدیگر پیوسته شب از موضع ارسحاب بمحلی که باسفیرای محل اقامت قزلباش و جماعت

فرسخ است گذشته صبحی نمایان شدند و چون امرای نامدار اخبار ایشان را دریافته بیکبار گشته افواج قاهره فوج فوج و قشون قشون

جبه و یراق بر خود مرتب ساخته بعرصه کارزار آمدند چون زبان حال شیردلان معرکه قتال بدین مقال گویا بود کرای شیر

دشمن شکار مدارید اندیشه از کارزار چرا پیشتر شیم ازو که نیست بخت بد بشکوه در خانه کس قرچقای خان با عموم ملازمان درگاه

که قریب بیست هزار بودند در عقب قرار گرفته در دست راست غازیان شاملو معین گشته امام قلیخان بیگلربیگی فارس با جمعی از امرا

و عساکر در دست چپ اعلام جلادت افراخت امرا عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و آداب مقرر آراسته چرچی

و هراول پیراسته روی بمعرکه قتال آوردند و در مرتبه که غرچ مقابل پشتاف در پل شکسته نام محلی مقدمه الجیوش طرفین بیکدیگر

ملاقی شده سپاه مخالف نیز از آن طرف صفوف آراسته از دلیران رزم و مبارزان تاتار و جوانان ینکچری جلادت شعار

دست بتیر و کمان و تیغ سنان بردند و از طرفین بهادران رزم آزما بریکدیگر حمله نموده آتش حرب بنوعی افروخته گشت که جوش

عمر دلان کارزار را زشت و بیگانه میسوخت گرد و غبار معرکه نبرد بفلک تیز گرد رسید و از زد و خورد تفنگ روی هوا

و تار گشت نقشه از خون ساقی بزم جنگ که در آستین داشت نقل فرنگ زد و خورد تفنگ لعلان رزم گاه مه نو چه بود

خوبان سپاه چون لشکر مخالف از هر طرف هجوم آورده آثار غلبه و اقتدار از هر سو ساخته از اصحاب بیست دست یوزباشیان

و قورچیان عظام شاملو از جنود افشار طایفه ایمانلو و غیرهم که لیبرداری زنبیل بیک بیکدلی مامور بودند از بیم آنکه مبادا چشم زخمی

بسپاه منصور رسد از غفلت خویش و کثرت اعدا اندیشید جلو ریز بر سر سپاه مخالف تاختند تا قول بزرگ سپاه روم

و تاتار عنان باز کشیده گروه انبوه از مخالفان بتیغ تیز و طعنه سنان بر خاک هلاک انداختند و از جانب دست چپ نیز

مبارزان مردافکن ینکچری و دلاوران لشکر شکن تندخو که بر کرد کی امام قلیخان زخم حملات پی در پی رو میمنه می نمودند اسب جلادت در میدان

کارزار

کارزار برانگیخته حمله عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلاوری و مردانگی دادند از آن حمله دلیرانه و صدمات مردانه‌های ثبات و قرار

فوج مخالف سستی پذیرفته آثار ضعف و علامات انکسار بر وجنات احوال آن لشکر بیشمار که اصناف جنود میمنه و میسره سپاه

منصور بود نمایان گشته رومیه متلاشی شدند و قول بزرگ ایشان از نور زوک انشاء الله العقیده رومیه و تاتار را از آن صدمه دلیرانه

که از میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی هزیمت نهادند حسن پاشا و زنبعه بیگلربیگی ارزروم که سردار

لشکر رومیه بود بدست شاه علی بیک قورچی ابوالغی گرفتار شد و چون از قوم قوی از نو یافته بود و احتمال نیست ننمود نقد قزلباش

برداخته سر او را بنظر زنبیل بیک رسانیده و او نزد سپهسالار فرستاد و محمد پاشا بیگلربیگی وان بدست یکی از قورچیان ایماقلو

شاملو گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سرداران جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه طعمه شمشیر و جمعی غفیر اعظام و نعما

و چاوشان و آقایان معتبر اسیر و دستگیر شدند و چون در این جنگ شاه بیگ را انجان عمزاده جانی بیگ گرای که در سفر گرجستان

از روی ارادت و اخلاص بخدمت اشرف آمده بود در میان مقدمه الجیش سپاه قزلباش مع زنده و صفه یکدیگر بودند و قوم تاتار

اندیشه تمام از آن داشتند که مبادا جانی بیگ گرای پادشاه تاتار را چند نفر از بهادران کاردیده و جنگ آزموده آن طایفه با

رعایت حزم و احتیاط بسپاه امیانه از پای علم سکسور برده بودند در وقت انهزام و شکست لشکر اسلام مآب توقف ننموده

از آنجا که بود و عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت و بدین حیله از چنگل شاهین اوج اقبال که بقصد او پرواز می نمود رهائی یافته جان

بسلامت بیرون برد اما میرزا بیک آقا وکیل او که عمده الملک صاحب اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر پادشاه ایشان بود با جمعی

دسته و نفر از میرزایان و میرزادهای تاتار بدست درآمده اکثر سپاه تاتار در پای علم او بقتل رسیدند از جمله گرفتاران

تاتار میرزا بیک آقا بود و بیست نفر زنده نگاه داشته بقیه را عدم نمودند و قریب هفتاد و شش علم و رایات که در میان

الامکیو نیند بجز الا علامت سرداری است که صاحب قشون و لشکر است بدست در آمد بعد از شکست مخالفان قرچقای خان

لوازم احتیاط مرعی داشته و ضبط آنکه مبادا از مخالفان سپاهی علیحده در کمین گاه غدر که ترکان پسو میگویند داشته باشند

لشکر قول بزرگ را که اکثر ملازمان رکاب اشرف بودند رخصت محاربه و تعاقب دشمن نداده و قبل از ترتیب ننموده حرکت

و چون بر خصه همیون آن واقعه دست داده بود زیاده از این جرأت خودسری و خودرائی نکرده مرزه نیز بیکجا شده بود

چند کس را مامور ساخت که غازیان را از تعاقب منهزمان باز گردانند و چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان روزگار

بید قدرت الهی تخمیر یافته کی میگذارد که بقانون عقل و آداب خدمت و شیوه فرمان بری عمل نمایند جمعی از غازیان

قزلباش پوشیده و پنهان از عقب بیرون آمده تا کند و ک شبلی که از معرکه جنگ تا آنجا سه فرسخ است تاخته مردانگیها کرده و سعی‌ها

مرا بجهه کرده بودند بناه بر راه و رسم ترکی در آن حین مخفی داشت بعد از علی انجالات سمت ظهور یافت القصه بمین الطاف

الهی و امداد ید اطهر قدسی صفات حضرت طاهرین و حراست باطنی سلطان الاولیا و مشایخ عظام کرام که زنده دلان بارگاه

قدس اند و بیروزی اقبال نسیم فتح و ظفر بر پرچم رعایت منسوبان درگاه شاهی وزیده همان لحظه طلیعه بخدمت اشرف عرض

کردند و عساکر منصوره بجانب آغرق که در کرد گنبدی نام محلی فرود آمده بودند عود نمودند و از دیگر لحظه سرها و اخبر بها و الایا

غازیان بهتری آوردند نموده بر دانگی که از هر کس بظهور آمده بود میرسید سوای پانزده هزار نفر قتیل آمد که درین معرکه از مخالفان بقتل
آمدند و حفظ الهی حراست نگهبانی کرده از سپاه منصور کسی که نام بردنی باشد ضایع نشد در دار الارشاد اردبیل یوسف
بیک که از زمره غلامان معتبر بود آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت محبان و مخذولی اعادی گردید و متعاقب محمد تقی
بیک مین باشی تبریزی آمده شرح حال خصوصیات جنگ را با اسامی گرفتاران بتفصیل عرض کرد و محمد پاشا بیگلربیگی وان و میرزا بیک آقا با
تاتار و چند نفر از گرفتاران که بخدمت اشرف فرستاده بودند حضرت اعلی از غایت حلم جبلی در کنف لطف و مرحمت جای داده انواع تفقد
و دلجوئی که لازم ذات اشرف و معتاد آنحضرت بود بظهور آوردند مجملا چون سپاه مخالف شکست قوی یافت بالفضیحه بحالی
و شکسته بال به اردوی سردار رسیدند چنین مسموع شد که اضطراب عظیم بر دو سپاه راه یافت مظنه آن داشتند که سپاه قزلباش حمله بر
بر سر اردوی ایشان خواهند آمد پسران خاندان آقا که سابقا در خدمت اشرف بودند و در سفر گرجستان فرار نموده
درین سفر همراه سردار و از اطوار قزلباش آگاه بودند سردار را مطلع ساخته خاطرنشان نموده بودند امراء قزلباش را
حد و یارای آن نیست که بر خصم بوزنه کامیاب شاهی بهر گونه امور دلیری توانند کرد و آنچه روی داده جنگ ... وقت عدم
حصول خصمت بود سردار از قول ایشان فی الجمله اطمینان یافت از تدابیر سپاهیانه کوچ کرده یکدو مرحله پیش آمده دیگرباره کسان
معتمد بجهت تأکید امور مصالحه فرستاد در ضمن انواع ملایمه بظهور آورد و پیشتر از پیشتر طرح الفت و آشنائی انداخت و دست خود را
از لشکر فرستادن بری ساخت پادشاه تاتار و جمعی از جهلاء جنگجویان که لطمه بر کار نخورده از حادثات زمانه بیخبر اند استدعا
نموده التماس کرد که یکی از معتمدان طوایف قزلباش را برسم رسالت تعیین نموده با عهدنامه مهر مبارک در باب استقرار صلح
بجانب سردار عثمانی ارسال دارند که موجب وثوق و اعتماد این خیرخواه طرفین گشته بین الاضداد ان عذر امانی را دست
خود ساخته مراجعه واقع شود و ایلچی لوازم تهنیت و مبارکبادی پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده مجددا امر مصالحه بوساطت
این خیرخواه برین مرتبه بر وفق رضای اشرف بر وجهی صورت یابد که من بعد از خلل و نقصان مصون و محروس باشد چند روز
که بجهة رسیدن ایلچی و آوردن عهدنامه در قلم رو شاهی باشیم مهمان آنحضرتیم و امری که منافی دوستی باشد بظهور نخواهد
و بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین ملازمان عالی که درین معنی بندگی بلا رخصت خواهد رسید چون حضرت اعلی در اول حال
بدستور شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بصیغه رضا داده قاضی خان صدر را فرستاده بودند و ملی که در حلی آن احوال
رقم زده کلک شرح حال گشته مصالحه انعقاد یافته درین مراتب که بجهتی بر خلق بارگاه مصالحه راه داده لشکر بدیار ...
کشیدند و با آنکه در هر مرتبه غلو از یکطرف وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه بمیان آوردند در هر مرتبه نیز عذر بدتر گشته محمد پاشا
بیگلربیگی وان را که مرد خیرخواه و مصلحت اندیش بود با چند نفر از گرفتاران که زنده مانده بودند اطلاق فرموده روانه کردند و حسب الصلاح
سردار که استدعای ایلچی کرده بود با دکار علی سلطان طوالش را که مرد سنجیده کاردان و از رسالت مند بازگشته بمنصب ارجمند
خلفائی سرفراز شده بود برسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه و تحف و هدایا و الایقه و مکتوب دوستانه روانه نمودند و چون سردار بجانب
دوستی را بدوستی مبدل ساخته بود اظهار نمود که من بعد طالق آنحضرتیم خاطر جمع برعایت آداب مهمان نوازی که در مقیاس طبع همایون

نسبت بدوست و دشمن یکیده بوده اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارف فرمان روایان عالم صورت نموده شرایط میزبانی بظهور
آوردند از غایت خسروانه سوای پانصد شتر بار از آرد و برنج و روغن و قند و نبات و حلاوه و مربات و کوسفند و از خوراجناس میوه با
الوان و سایر ماکولات و حیلق الدواب و امثال ذالک جمه سرکار سردار و اعیان روم ما مور فرموده بودند و سپهسالار فرستاده اند
که هرگاه وقت اقتضا نماید باردوی سردار فرستند و چون این اخبار بسردار رسید عنان العصوب مراجعه انعطاف داده کوچ کرد و
خلال این احوال بخاطر انور که مورد الهام غیبی است خطور نمود که چون طبقه رومیه مردم حلیه در و رد انداشته و کرد آن نموده شده که عموما
ایشان با کفار موافق نیست مبادا سردار مذکور و عظما رومیه خواهند بحیله رو کرد زاینده و بدین گفتگوهای روی انداز و جنود قزلباش
از جنگ و جدل باز آورده و چاه سلامت پیش گیرند و درین وسیله از قلمرو همایون سالم بیرون روند بحکم همایون باسم قرچقای خان
سپهسالار و امراء و عساکر نصرت شعار شرف اصدار یافت که بعد از تعاقب بازنداشته منزل بمنزل تا اردوی روم میرفته
دکر بیان اقامه می نموده باشند که چون از جانب همایون با عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز از قول خود صادق دور وقوع امر مصالحه
راسخ اند از این طرف نیز عهدنامه جا بجا بمهر سردار که از جانب پادشاه مرخص است و صاحب اعتبار و مشار الیه ارکان دولت عثمانیست
و بعضی که عظما همراه اند درست نموده مصحوب ایلچیان که سابق بدان صوب رفته ارسال دارند سپهسالار لشکر ظفر شعار حسب الفرمان
شهریار کامکار با جمعی از اجاعانه مزید بدین دستور تعاقب در هر محل چنان نموده تا بر اردوی مخالف نزول می نمودند که خیام هر دو
اردو در منظور انظار طرفین بود و خلیل پاشا منعقد شد تا رسیدن ایلچی محمدی موقوف میداشت تا پسران خندان آقا صریحا
بسردار و ینگچری آقاسی و قول آقاسی که در آن خانواده بجانب معتبر اند خاطرنشان مینمایند که چنین بجا باشد چون آمدن قزلباش
علامت آنست که از جانب پادشاه خود در ضمن محاربه یافته اند و اگر فی الواقع در معقدمائی که تمهید یافته راسخ اند ایلچی سابق
را با عهدنامه که طلب نموده اند بر وفق رضای اشرف درست داشته ارسال حیا باید نمود و معضالقه با مور جزئیه نمی باید کرد
و الا امارت جنگ سلطانی حیا به بود که عنقریب بظهور میرسند و چون عساکر روم کرت ایشان نجویند تا تار قوی بود کسی
پذیرفته در هر مرحله که بولایه خود و میرسیدند تغرفتح لشکر ظفر بسوی سردار استعداد جنگ در سپاه روم نمیدید
باستحکام قواعد صلح پرداخت و عهدنامه بر نهجی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده بمهر خود و سجل قاضی عسکر و مفتی
و معارف لشکر و عظما و اعیان سپاه و تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه ساخته خود کوچ کرد و چون مشار الیه باردوی
سالار رسید بعد از وصول نزل مسافری که از جانب اشرف نامزد رومیه شده بود ارسال یافت و میرزا محمد حسین
بشرف زیارت مشرف گشته حقایق حالات عرض کرد یادگار علی سلطان تبریز با مین شالیسته روانه جانب قسطنطنیه گشت و خبر
وقوع مصالحه و مراجعه یادگار علی سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال آینده نگاشته کلک بیان
بگردد و بعون الله تعالی بعد از وقوع این حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکمان کندی که مرو و آمده در آنجا حکم شد که بیان لشکر
پراگنده جنود منصوره در رخصه اوطان ... خود با ملازمان ... بخبر نمود و بجبر احوال انتقال رعایا و بردن
و ضبط ... کنند کان ... به ... ... باجالان ... و تفویض یافت ... ...

روم و محاربه عظیم که وقوع یافت حفظ الهی نگهبانی گروه عساکر منصور سوی چند نفر از قزلباش که در بدایت وصول رومیه از خسرو شاه به تبریز
علی الغفله بجهتی تا تار و چار شده و شهید شهادت چشیده بودند و چهار پنج نفر از اوسط الناس قزلباش که در معرکه جنگ تیر تفنگ
خورده بودند دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشند العلم عند الله و از مراحم و اصطناعات شاهانه
نقصان و ضرری که از ممر عبور لشکر مخالف به رعایا و عجزه آذربایجان رسیده از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده مع شیء زاید از دیوان
اعلی عوض داده شد و رعایا [illegible] مسرور و شادمان گشته دعا [illegible] روز افزون دولت کردند و رایات جلال به صوب عراق در حرکت
آمد **ذکر آمدن ایلچیان جوانب و اطراف به درگاه معلی** در قضایای ایام گذشته رقم کلک سوانح نگار گردید که پادشاه عالی جاه
فلک بارگاه شاه سلیم فرمان فرمای ممالک هندوستان میرزا برخوردار ملقب به خان عالم که از امرای بزرگ آن سلسله والا [illegible]
برلاس جغتای [illegible] که از جانب پادشاه [illegible] برادری سرافرازی داشت همراه یادگار علی سلطان طالش که از
جانب همایون [illegible] بر رسم رسالت فرستاده [illegible] در دار السلطنه هرات توقف داشت در [illegible] متوجه درگاه
معلی گردید و چون [illegible] همایون [illegible] سپاه روم [illegible] آذربایجان واقع شد [illegible]
[illegible] استقبال کرده [illegible] تا معاودت موکب همایون در انجا اقامه داشته باشند بعد
داخل دار السلطنه قزوین شد راقم این نسخه [illegible] ظاهری [illegible] مردمان کار دیده [illegible] استماع نموده
که از آغاز ظهور این دولت [illegible] از ممالک روم ایلچی [illegible] اسباب جاه و حشمت [illegible] معلوم
در زمان پادشاهان عظیم الشان [illegible] آمده باشد که در این زمان فرخنده نشان [illegible] ابتدای [illegible]
از [illegible] پادشاهی حضرت اعلی [illegible] سلاطین آفاق و فرمان روایان [illegible] استحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع و الرغب
[illegible] بآنحضرت [illegible] ولای آنحضرت [illegible] ایشان قرار
گرفته آمدن و فرستادگان [illegible] زیاده و مواد و بزرگی و اعتبار خود میدانستند
الحمد لله [illegible] در اول حال که خان عالم [illegible] ایران نهاد [illegible] زمان معتبر پادشاهی [illegible]
بودند و ملازمان خاصه خود [illegible] جانور [illegible] نفر بودند [illegible]
با تحفها و [illegible] اقسام جانوران [illegible] هندی و [illegible]
و مرغان [illegible] رایات جلال [illegible]
عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرموده [illegible] خان عالم [illegible]
متوجه پایه سریر سلطنه مصیر گردید و چون بحوالی شهر رسید جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده با اعزاز و احترام بشهر در آوردند
در باغ سعادت آباد و منازل دلگشای [illegible] در میدان سعادت آباد که حضرت اعلی [illegible]
بار [illegible] خان عالم [illegible] همایون سعادت [illegible] نوازش [illegible]
بظهور آمد [illegible] که چون میانه پادشاه [illegible] والا جاه [illegible]

در حضرت او را برادر نامیده برادر برادر [illegible] لاجرم در هنگام [illegible] برادرانه در آغوش مرحمت کشیده انواع تعظیم و تکریم
شاهانه و نوازشات [illegible] نسبت [illegible] خان عالم [illegible] در باره او بظهور آورده و چند روز که در دار السلطنه
محل نزول موکب همایون بود هر روزه در میدان سعادت آباد [illegible] خان عالم [illegible] معزز و محترم بوده
[illegible] پادشاه [illegible] اثر گذرانیده [illegible] انواع [illegible]
[illegible] اندازه [illegible] کیلان [illegible]
که مخصوص [illegible] وقت [illegible] خان عالم بظهور آید [illegible]
[illegible] خاصیت [illegible] مقدار [illegible] اوقات گرامی صرف مشاهده آن [illegible]
بازماند فرمان [illegible] تحفه [illegible] نفایس [illegible]
[illegible] بتدریج [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] تحفه و هدایا [illegible] اقسام [illegible] اجناس [illegible]
میدان سعادت آباد از نظر [illegible] اثر گذرانید [illegible] اشرف [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] جون در این اوراق [illegible] تحریر [illegible]
در آن خاموشی [illegible] رکاب اقدس [illegible] **ذکر آمدن ایلچی پادشاه ممالک روس و مسکو** و [illegible] موکب همایون
ایلچی معتبر که از امرای بزرگ [illegible] بود [illegible] آمده [illegible]
دار السلطنه قزوین رسیده [illegible] میدان سعادت آباد [illegible] ترجمان [illegible]
با [illegible] پادشاه [illegible]
اخلاص [illegible] گذشت [illegible] شاهانه [illegible] فرمان
[illegible] هندوستان [illegible] پادشاه روس و مسکو [illegible] نظر اقدس [illegible]
[illegible] سایر ممالک [illegible]
[illegible] نوازش و احسان
[illegible] مرغوب [illegible] شیخ محمد
بر وجه لایق از راه گیلان [illegible] **دیگر آمدن ایلچی** [illegible] شاه [illegible]
خاتون نام [illegible] علما و افاضل [illegible] شیخ علی خاتون [illegible] زمان
حضرت [illegible] مشهد مقدس [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] سلطان محمد
[illegible] سه سال [illegible] از جانب همایون [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] مجلس مقدس [illegible] کرده

و مکتوب مشتمل بر اظهار اخلاص که از جانب قطب شاه به سفیر سپهر انتساب ارسال یافته بود بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای
والی مذکور را با پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف خسروانه گردید و بعد از فراغ از اموری که تحریر پذیرفت رایات نصرت
نشان بصوب مازندران بهشت نشان در حرکت آمده از راه گیلان سیر کنان روانه شدند و قشلاق میمون در سال در فرح آباد
جنت بنیاد وقوع یافته همواره بساط انبساط گسترده با میهمانان خاص مقربان عشرت پیرا بوده روزگار بخوشی و خوشدلی میگذرانیدند
از سوانح اقبال آمدن جنود اوزبکیه و ... و لالان الطاف آیت حسین خان شاملو بیگلربیگی انجا بارونت شده بود جنود اوزبک چون
بطمع نهب و غارت همواری سی هزار کس بسرکردگی یالنگتوش بی ... و چند نفر از اعاظم امرای بلخ و بخارا بخراسان آمده چند روز در حوالی
غوریان اقامت نمودند حسن خان که بعد از فوت پدر بشغل ضبط و نسق مملکت شده بود با اتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه قزلباش
که در دار السلطنه هرات بودند صلاح در جنگ ندیده و بر ذمه بحفظ و حراست قلعه و مملکت پرداخته شد یالنگتوش بی قدرت خود را
از تعرض بشهر هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان آن ولایت بمزید عقیدت ...
ممتاز و بمزید تربیت شهریار کامکار بمنصب جلیل وزارت خراسان سرافراز بود در قلعه غوریان را استحکام داده ... گرده
در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبک در آمد و چند روز بین الجانبین نیران جدال التهاب داشت و دست تطاول و تعدی
غارتگران آن قوم با اهل قصبه نرسید و چون افواج اوزبک در جنگ و ستیزه بود حسن خان و رستم محمد خان ولد ولی محمد خان
اوزبک که بمخالفت بنی اعمام چنانچه گذشت کرده در ظل رایه اولیای دولت قاهره بسر میبرد و در آن وقت در بیرون شهر هرات
اقامت داشت تدبیری مناسب کرده فوجی از جنود شاملو و گروهی از اوزبک ملازم رستم محمد خان را بجنگ و بر سر الوس
ایشان فرستادند آن گروه بدان جانب رفته احشام را غارت کرده اموال بسیار و غنایم بیشمار از اسبان و اغنام و دواب آوردند
و چون یالنگتوش بی در روز نقاره این واقعه آگاه گردید مضطرب گشته بی نیل مقصود از حدود غوریان کوچ کرده راه دیار خویش
پیش گرفت و زیاده از ... مردم بمواضع غوریان نرسید **دیگر از سوانح متنوعه** ظاهر شدن علامات آسمانی است اول خطی بروش
محرف بسیار شبیه بر جانب مشرق ظاهر شده مرتب بهر صبح برمی گشت و دنباله آن بجانب جنوب کشیده بود و منجمین آنرا
... می نامیدند بعد از چند روز ستاره دیگر برنگ آتشی از جانب مشرق مایل بشمال نمایان شد که شعاع آن ببالا میلی داشت ...
ذوذنابه بود تا یکماه بلکه چهل روز شعاعش افزایش و روشنی داشت بعد از آن کمتر شده تا دو سه ماه دیگر امتداد داشت ...
و منجمان مهندس از آثار آنها ... صعب تلف شدن خلایق شمال و جنوب نوشته بودند و در ولایت ایران که وسط معموره عالم
و مرکز معموره ربع مسکون است کمتر ضرری بود مع هذا تا اثرات عظیم ظهور یافت چه در اکثر ممالک فتن و فتور و لشکر کشی واقع بود
و میانه سلاطین روم و فرنگ و ماوراء النهر و ترکستان و اکثر بلاد محاربات روی داد و ... بسیار شیوع یافت و در
مازندران و محال ... شمال خلقی کثیر براه عدم شتافتند و گفتگوی نزاع آمیز جدال انگیز از عام و خاص سرایت کرد **دیگر از سوانح آنکه** میان میرزا ابو
طالب وزیر و خواجه محمد ... مستوفی الممالک مجادله و گفتگوها وقوع یافته ... مال دیوان و تقصیرات متهم و منسوب ساخته
بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که صدر و عظام سرکار ... دیوان بیگی بوده تحقیق سخنان طرفین ...

بعرض رسانیده در فرح آباد دیوان کرده مستوفی الممالک آنچه در این باب سخنان و حرف مفصل نمود وزیر دیوان اعلی در هر فصل جواب با صواب
در قلم آورده اما حضرت اعلی بنور فراست دریافتند که آن حکایات بجدال و غرض آلوده است بتغافل ... گذرانیده و دیگر از مقوله حرف بمیان
و ایشان نیز نادم گشته حرفی بر زبان نیاوردند **شاه میر متوفیات** حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان که از ... حضرت اعلی
بود و بحسن خدمات لایقه و قدمت خدمت مورد ... گشته ... سال بود که در کمال اقتدار و استقلال فرمانفرما
دار السلطنه هرات و امیر الامرای کل خراسان بود در احکام و مناشیر ... خطاب داشت در این سال بمرض ...
بأجل طبیعی درگذشت حسب الامر اعلی ... در روضه مقدسه رضویه مدفون گشت و خلف ارجمندش
حسن خان بجای پدر منصوب گشته الکا و قشون و منصب امیر الامرائی و تفویض یافته بلوازم ... پرداخت **دیگر ...**
... ... که از علمای زمان معتمد بساط اقدس و صاحب رای و مشوره بود در اوایل امسال که رایات جلال از مازندران بجانب
... در حرکت آمد ... در دار السلطنه قزوین مریض گشته ... مرض اشتداد پذیرفته در اوایل شعبان عالم فانی
را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت نعش او را بمشهد مقدس برده در روضه مقدسه مدفون کردند چون اولادش صغیر بود
در خدمت میرآخوری از ایشان ... بنا بر آن بعلی بیک ... مشهور ... که او نیز از غلامان قدیم این سلسله بود مرحمت
دیگر ... که حاکم مشهد مقدس بود در همین سال بعارضه بیماری ... گشته جهان فانی را وداع کرد ...
... بحسن سعی و خدمت از پایه نوکری بمرتبه بلند ایالت و خانی ترقی نموده منظور نظر تربیت و عنایت گردیده اول حال
حاکم ولایه جام شد بعد از آن رتبه ایالت و دارائی مشهد مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه امارت ایل و حکومت ولایه
بفرزندش سلطان ... تعلق گرفت **گفتار در سوانح قضایای توشقان ئیل مطابق سنه ثمان و عشرین و الف که سال ... از قرن ثانی ...**
... ... سنه مبارکه ... سه شنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه ثمان و عشرین و الف
... خورشید جهان ... حدوث فیض بخش عالم و مربی ...
از آثار ... حمل خرامیده ... بهار ...
از ترشح ابر ... [illegible]
گلشن ... [illegible]
و سال خوش وقت و خرم گشته در عرصه جهان بزم طرب آراسته ... نقاره ...
... حضرت اعلی ...
لطیفه که ساخته و پرداخته معمار همت والای آن حضرت است ...
مقربان بساط عزت و حاضران بارگاه سلطنت ... مبارکباد نوروزی ... ارباب ...
و اخلاص ... گویا بود **ب** شاها عالم از تو پر آوازه باد **ه** گلستان عمرت تر و تازه باد **ه** بر آید ... همه کام تو ...
... بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت ... دولت جهان ... بکمال ...

خسرو جهان [illegible] سرزده از قضا بپیوند شرف صدور یافت که پیاده بسیار از اطراف و جوانب آن زمین بهشت نشان جمع آمده جانوران
شکاری را از همه طرف رانده به میان کال آورند و این میان کال سرزمینی است که آب دریا طرف آن را فرو گرفته طرف دیگر جنگل متصل
طول آن [illegible] فرسخ و عرض آن زمینی آب و خشکی چهار دانگ فرسخ که [illegible] است که رفته رفته باریک شده با آب دریا منتهی
میگردد در مکانی که جانوران شکاری از اطراف و جوانب آن سرزمین در می‌آیند پیادگان طرف خشکی را گرفته خیمه‌ها پهلوی
یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران بالکلیه از طرف [illegible] و شکار اندازان بآن عرصه گاه نشاط درآمده
جانوران را به تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از پای در می‌آورند و اقسام جانوران کوهی و دشتی از آهوان تیزتک و یوز و پلنگ و
غزالان و امثال آن در آنجا جمع میشوند و حتی غزالان آهو چشم یعنی گاوهای کوهی چون رمیده دلان کوهی ناکامی از صدای
[illegible] تفنگ [illegible] و تیراندازان سهمناک گشته خود را به دریا انداخته [illegible] شناوری کرده چون
از دشمن بستوه آیند از دست [illegible] توجه دریا [illegible] و بعضی خود را چون غریق بحر فنا
در معرض هلاک [illegible] حیات [illegible] مصرع که صید را چون اجل آید بسوی صیاد رود
بالجمله آنجا الحق غریب تماشائی است [illegible] شکاری [illegible] در آن عرصه گاه نشاط [illegible] محل بالا [illegible]
رفیع دلگشا و منظرهای عشرت [illegible] مخصوصان و مقربان بساط عزت در آنجا بزم خرمی و صحبت میدارند هرگاه طبع
اقدس بسواری و صید [illegible] مایل میگردد [illegible] بدان شغل شگرف [illegible] خاطر انور میکردند و چون از شکار
دلگیری دست [illegible] بالا برآمده [illegible] و مخصوصان بزم اقدس [illegible] مشغول میکردند القصه حضرت [illegible] مهمانان و مردم
[illegible] که از هر طرف آمده [illegible] شکار کردن [illegible]
فرخنده ساعات [illegible] و محبت شکار نموده [illegible] عشرت [illegible] بودند و چون
[illegible] رایات جهانگشای [illegible] بدارالسلطنه فرح آباد [illegible]
و چون دو ماه [illegible] دارالسرور فرح آباد [illegible] عشرت گاه [illegible] بود [illegible] که هوای [illegible]
روی بگرمی آورد عنان عزیمت بدار الملک اصفهان معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال ساحت آن بلده ارم تمثال که [illegible]
اقالیم دانش بصفت جهان گفته اند چنانچه شاعر در وصف [illegible] گفته بیت اصفهان نصف جهان [illegible]
شهر معظم بود از فر قدوم میمنت لزوم رشک گلستان ارم گردید **[illegible]** از سرحدهای طرف [illegible] اخبار متواتر گردید که [illegible]
پادشاه [illegible] بجانب قسطنطنیه [illegible] سلطان [illegible] بسالی [illegible]
شده بود با عزاز و احترام [illegible] که قرچقای خان سپهسالار که [illegible] سرداری [illegible] قزلباش [illegible]
مانده خاطر اعیان [illegible] اطمینان [illegible] جهان آرا بدان متعلق گشت [illegible]
و اطمینان [illegible] از سرحد بیرون [illegible] و تفویض [illegible]
[illegible] سابق [illegible] خان [illegible] تعلق گرفت **[illegible]** که در اوایل این سال [illegible]

خبر [illegible] ستاره ذو ذنابه و آثار علامات آسمانی که منجمین تحریر [illegible] واقعات [illegible] نموده اند [illegible] که [illegible]
اعلی در قصبه شریفه اشرف تشریف داشتند از جمله [illegible] گرجی [illegible] بیک [illegible] برادر که در سلک غلامان درگاه [illegible]
بودند [illegible] گرجی [illegible] از جمله گرجیان [illegible] بود و از روی عنادی که با او داشتند [illegible]
آورده حکم اشرف نافذ گردید که میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی [illegible] بیک [illegible] محبت که در آن وقت دیوان بیگی بود
و [illegible] بیک [illegible] منصور دارد و در فرح آباد [illegible] بیک [illegible] حاضر ساخته پرسش واقعه مذکور نمایند که سبب قتل او چه بوده [illegible]
[illegible] کرده اند حقیقت معروض دارند و این جماعت در درگاه دولتخانه مبارکه فرح آباد جمع آمده [illegible]
واقعه [illegible] نمودند [illegible] بیک مذکور [illegible] برادر حاضر آمده بجواب [illegible] اعتراف نمود که من و برادرم [illegible]
کشته ام [illegible] بیک اراده نمود که چون [illegible] در دیوان بقتل او اعتراف کرد [illegible] حقیقت [illegible]
اصلاح [illegible] وزیر دیوان اعلی [illegible] اراده دست [illegible] و جنون و غرور بر ایشان غلبه کرده [illegible]
از [illegible] آورده زخمهای منکر [illegible] بیک [illegible] حواله اعتماد الدوله میرزا ابوطالب کرده مردم [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] خون [illegible] دولتخانه [illegible]
شده [illegible] بقتل آوردند و چون ایشان [illegible] دولتخانه مبارکه [illegible] ارباب جرایم است [illegible]
اعمال شنیعه جرات و جسارت [illegible] مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند [illegible] از ارباب [illegible]
هجوم نموده در باغچه دولتخانه آن [illegible] خون [illegible] تیر و تفنگ نموده [illegible] در آنجا بقتل آمده [illegible] مکافات عمل
یافتند **سانحه دیگر** از سوانح علامات آسمانی آنکه امیر قلی [illegible] در سلک [illegible] خاصه بود [illegible]
[illegible] سوره [illegible] رتبه امارت [illegible] عزت [illegible] سلطانی [illegible] شده بود در اصفهان [illegible]
جلال [illegible] تیمور خان [illegible] طبقه که [illegible]
[illegible] تیمور خان مذکور [illegible]
[illegible] امیر قلی سلطان [illegible]
[illegible] تیمور خان [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] قطع [illegible]
[illegible] امیر قلی سلطان [illegible] مغضوب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] **سانحه دیگر** [illegible] جمادی الاول [illegible]
[illegible] بیرون آورده [illegible]
میکردند **سانحه دیگر** از علامات آسمانی [illegible] محال [illegible]

امادر دو شنبه نام محلی که از قرای معتبر معموره الولایت بست جنان زلزله عظیم شد که در هیچ زمان وقوع نیافته بود از صحیح القول
مسموع شد که خانها بنوعی برکنده زیر و زبر شده و آمده بود که کل آن قصبه معموره یکسان با خاک نموده که گویا هیچ آثار علامات و عمارات
پیدا نیست اکثر مردم آن موضع جهت حصاد و غلات بصحرا رفته بودند مع هذا اقتصید نفر کشته شد [illegible] انجا در زیر خاک
برابر هلاک نمودند در خانه شخصی عروسی بوده قریب [illegible] از عورات مجلس عروس در زیر خاک مانده
از کثرتهای بالغه بانی آن سور و سرور بچنین تعزیه و سوگواری تبدیل یافت از بدایع اتفاقات و غرایب حالات
عروس در حجله که بود از روی اضطرار خود را به بیرون حجره افکند و چون بهانه خاک گشته سالم مانده بود و سر گریه [illegible]
انشاء الله بمنصه ظهور آمد **مشاهیر متوفیات این سال** بکرانخان ولد داود خان بن لوارصاب خان گرجی که والی ولایه گرجستان کاخیل
بوده چنانچه در [illegible] حالات زمان شاه جنت مکان آمده بسعادت اسلام دریافته نوشته شده بنا بر تمرد و عصیان به
لشکر قزلباش بقتل آمد و داود خان پدرش بخدمت شاه جنت مکان آمده بسعادت اسلام دریافته بجلدوی تفلیس که دار الملک
کارتیل است و بحوزه تصرف دیوان درآمده بود سرافرازی یافت و او پسر خود [illegible] مذکور را در عهد [illegible] بخدمت شاه جنت
مکان فرستاده در میان قزلباش نشو و نما یافت و از علوم حکمیه آگاه بود در این عهد [illegible] ولایت کل گرجستان
کارتیل معزز و سربلند شده بود و درین سال در بلده تفلیس بمرض گشته بعالم [illegible] شتافت حضرت اعلی بنابر خاطر [illegible] و قوت
داشته که باحقاق حقوق خدمتکاران درجه علیا دارد و پسرش [illegible] که هنوز طفل [illegible] بود بجای پدر [illegible]
سرافراز فرمودند و از معتبران گرچه [illegible] که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمره دولتخواهان معتمد بود [illegible]
او معین گشت علی پاشای رومی که از امراء بزرگ و بیگلربیگی دار السلطنه تبریز بود چنانچه مرقوم شد در جنگ صوفیان گرفتار
گشته سعادت بخشش و بخشایش دریافته بود در کلاب اشرف معزز و بشرف مجالست محفل خلد [illegible] سرافراز بود در سال که
که سردار عسکر روم باین مرز و بوم می آمد وی از کاردانی و مآل اندیشی کناره گیری اختیار کرده رخصت طوف مشهد مقدس معلی گرفته
هر سال مبلغ [illegible] تومان عراقی نقد و موازی [illegible] خود و اشتری غله معیشت او مرحمت شده بود و درین سال از دار فنا بسرای
بقا انتقال نموده [illegible] موقوفات جوار مشهد مقدس یافت و وارث شرعی در دیار عجم نداشت متروکات و مخلفات از نقد
و اقمشه و جواهر نفیسه و مرصع آلات و منقولات قریب ده هزار تومان عراقی [illegible] امنای مشهد ضبط نموده مقرر شد که [illegible] روم
با اولیائیه برده چون فرزند ذکور نداشت هر کس از اقربا که وارث شرعی باشد بمصلحت قضاه و متشرعین آن دیار تسلیم نمایند که احقاق حق
نموده شود **کیفیت وقایع [illegible] سال [illegible] تسع وعشرین والف هجری که سال چهارم قرن دوم جلوس میمنت مانوس همایون عباسی است**
بهار دل آرای این سنه مبارکه بخوشی و مبارکی جلوه ظهور نموده مسرت افزائی آغاز نهاده نوروز میمنت مقرون روز جمعه [illegible]
شهر ربیع الثانی موافق تسع و عشرین والف هجری اتفاق افتاد سلطان سیارگان یعنی آفتاب جهانتاب ابتدای [illegible]
روز مذکور از [illegible] خانه حوت بیرون خرامیده در تختگاه حمل تمکن یافت عرصه جهان از عطر شکوفه داران چون حجله نو عروس
بهار مشکبار گردید طبایع انفسی و آفاقی [illegible] لزوم بهار خوشحال و خوشوقت [illegible] **نظم** زمین و زمان کام

رانی گرفت • زمانه خواص جوانی گرفت • چه باره دگر جلوه گر شد بهار • ز لطف هوا تازه شد روزگار • دار السلطنه اصفهان از فر قدوم همایون
خسرو کامکار حضرت [illegible] بوقلمون بود **از سوانح اقبال** آمدن ایلچی روم است ابراهیم آقا نام که مرد جهاندیده سخندان و از معتبران سلسله آل
عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمد و مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان عثمان آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام
بنیان مصالحه و استقرار قواعد اتحاد و یکدلی نموده بود و بوسیله امرا و مقربان درگاه خلافت پناه سعادت بساطبوسی یافته بعنایات
شاهانه و تنسوقات شاهنشاهی متحف و مباهی گردید تحف و هدایا که از جانب سلطان روم آورده بود منظور انظار اقدس آورده و از جانب نیز
جواب مکتوب بر وجه مرغوب در قلم آورده تحفه [illegible] استاجلو که در سال گذشته [illegible] اصفهان بود برسالت
روم تعیین نموده در مرافقت ابراهیم آقای مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه روم نمودند و امر مصالحه فیما بین بر این نهج قرار یافت چنانچه
در زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان که احق و اعدل سلاطین آل عثمان مستمر بود مرعی بوده باشد [illegible]
موجب مناقشه طرفین بود و تبدیل ولایه اخسخه گرجستان مستثنی است که در زمان مذکور داخل [illegible] قزلباش بود و در آن عهد که
رومیه [illegible] و قلعه [illegible] که در میانه قلمرو [illegible] و عراق عرب واقعست در آن زمان [illegible]
تا کنون بتصرف این دولت درآمده قرار یافت که از جانبین [illegible] بوده مناقشه ننمایند و ما بقی بقاعده زمان
پادشاهان مرحوم معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی در باب اخسخه [illegible] نمی بخشیدند [illegible]
طرفین رضا داده بدین قاعده استقرار پذیرفت و ابراهیم آقا ایلچی [illegible] احکام مطاعه درین باب بحکام و ولات سرحدها
[illegible] روزگار غدار [illegible] که آسودگی در عالم استقرار پذیرد و عنقریب **چه** بار فلک شعبده باز چه حیلت
[illegible] احوال به ساخت • امید که آنچه خیر و بهبود مسلمانان است استقرار یابد **از جمله سوانح این سال آوردن آب کرنگ**
باصفهان بتوفیق آفریننده زمین و زمان آب کرنگ دو چشمه است یکی بهاین موسوم و یکی بچشمه محمودی چنانچه که از جبال ولایت
[illegible] و فروع سرحدهای اصفهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر منعطف بطرف کوه گیلویه و خوزستان رفته بشط العرب
می پیوندد و در کتاب نزهة القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک بنظر رسیده و عیون و انهار را مسرح نموده اند ذکر آب
کورنگ و صفت آن جاهای نظر رسیده و آنچه درین عهد مسموع گشته گویند که هر دو چشمه که از [illegible] می شود
زاینده رود اصفهان است [illegible] تا شط العرب زمین آن از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی [illegible]
[illegible] آن حدود [illegible] حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان اراده نموده بود که آن آب را بدار السلطنه اصفهان
آورده مضاعف زاینده رود گردانند که اهالی آن ملک در خشکسال از قلت آب [illegible] نشوند و باعث ازدیاد معموری و آبادی
مزارع و بساتین گردد میر فضل الله شهرستانی که وزیر آن ملک بود بدین خدمت مامور گشته چون کوهی رفیع در میانه
است که بیرون کندن آن ممکن نبود از آن مایوس گشته دست از حصول مطلب کشیده اند اگرچه میر فضل الله [illegible] در آن
کوه کنده و مدتی نقابان و چاه کنان کار کرده و بجایی رسیده اند که دیگر کندن آن ممکن نبوده بالکلیه مایوس مطلق
گشته بحقیقت عرض کرده اند و چند سال بود که حضرت اعلی را این داعیه در خاطر انور راسخ بود که مکرر [illegible] و معماران

این کتاب از [illegible]

حاذق فرستاده جمعی مردم کوتاه همت پست فطرت سخنانی که مشعر بر عدم امکان بود که مذکور میساختند که این امر لایق اعانت نمی گشت
یکصد و بیست سال قبل ازین محب علی بیک لله غلامان که سرکار عمارات خاصه شریفه اصفهان است با چند نفر مهندس کاردان
و مردم صاحب وقوف راست گفتار فرستادند که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر سدی بارتفاع شصت و شش
زرع در پیش آب بسته شود که آب بقدر آن سد بلند گردد و کوهی را که سد راه اصفهان است کنده به پنجاه و پنج ذرع طول کمابیش حفر نمایند
محتمل است که آب به صوب یزد و لله بیک مذکور متعهد شد که در عرض چهار پنج سال این خدمت را بتقدیم رساند و حسب الامر
اعلی شروع در کار کرد ولیکن چون امر عظیمی بود و همت والای شاهی بران مقصور است که بمیمن الطاف الهی و امداد جنود غیبی
این داعیه از قوت بفعل آمده در زمان بخت نشان آن حضرت آن آب بزمین اصفهان جاری گشته موجب نیکنامی
دنیا و مثوبات عقبی گردد و خاطر اشرف متعهد لله بیک اطمینان نمی یافت امام قلیخان امیرالامراء فارس را بسرکار حفر
کوه مذکور و حسین خان حاکم لرستان و میر تخمباری که دران حدود میباشد و درین ایام جهانگیر خان بسرکار سد
و مذکور نموده تحویلات بجهة اخراجات سامان و سرانجام مصالح سد با ایشان دادند که درین سال مصالح ترتیب یافته سال آینده
شروع در بستن نمایند و بیابانان و لشکر ایشان از اطراف و جوانب سر براه و مقرر نموده حکم شد که عموم مردم اصفهان
و الوار آن حدود حفر مذکور کار کرده اجرت دادی ستانند و امراء عظام مذکور فرمان فرمانده را بجان و دل بذل نموده
شروع در خدمات مرجوعه نمودند امید که از عنایات الهی آنست که مکنون خاطر خیر اندیش حسب المدعا صورت پذیر گشته زارعان
ساکنان اصفهان را بیاری همت صافی طویت آنحضرت خضرت و نضرت تازه یافته ثمره مقصود بار آورد و جمعی دون همتان
عقیده آنست که اجرای آب بزمین اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی که سد راه است محتملست که سنگ کمیابی در پیش آید
که بریدن او مقدور لشکر ایشان خارا شکاف نبوده باشد و چون آن ولایه سردسیر است و هوایش در نهایت سردی و برودت
سالی زیاده از چهار یا پنجماه از شدت سرما و برف سد کاری نتوان کرد و بدین تقدیر کار بخیاله در عرض بیست سال از پیش نرود و درین
اثنا از عوایق ضروری مثل لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها روی میدهد و وقوع این مدعا و حصول این مطلب علیا امری است
بسیار دشوار اما رای جهان آرا برخلاف جمهور همت والا بدان مصروف داشته اند که بدین خیر جاری موفق گردند و در زمان
دولت این تایید یافته الهی بسی امور مشکله که در نظر ارباب فطرت و دیده وران روزگار مستبعد و دور از کار می نمود بیمن
اقبال همایون و امداد توجه آنحضرت بر وجه احسن صورت مدعا چهره نما گشته رجا واثق است که بتوفیق الله تعالی
بدین مقصد اعلی نیز کامروا گشته همچنان بتاییدات الهی و قوت سرپنجه الهی این امر خطیر بطریق دیگر امور مشکله صورت یابد
بر حسب مرام رسیده بانجام پذیرد و مثوبات آن عاجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد **ذکر روانه شدن ایلچی سلاطین**
هندوستان از اکره و دهلی و دکن درین سال خان عالم که از جانب حضرت پادشاه دهجاه شاه سلیم برسالت آمده بود
رخصت انصراف یافته از خاصان بارگاه معلی زینل بیک بیکدلی ایشیک آقاسی و توشمال باشی را برسالت هند تعیین نموده همراه او
فرستادند و خان عالم بخلاع فاخره و انعامات وافره از نقود و اقمشه نفیسه و اسبان تازی نژاد سرافراز نموده بجهة او

انکه

شد بدایت حال که داخل قلمرو همایون شده تا حین انصراف بر وجه عطا نموده اند آنچه در هنگام رخصت عنایت شد زیاده از
هزار تومان شاهی عراقی بود سوای تکلفات امراء و مقربان و اعیان اردوی معلی و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهة حضرت
پادشاه والا جاه ارسال یافت از مرصع آلات و امتعه نفیسه روم و فرنگ و اروس و ملابس ایران و تحفهای عرب و بحر و بار و اسبان
تازی نژاد در هوا و بحر بری پادشاهان بود که در حیز شمار آید از جمله دوا یابی مرصع بیک نه نخجیر جقه الف عقار نادره روزگار که قیمت آن
چندین هزار الف بود و مرصع بلولوهای ثمین و یواقیت رنگین و در و لالی ابدار که از انجمله یک قطعه در خوشاب بزرگ بود
که در خزانه هیچ پادشاه ونگاه عدیل و نظیر آن نتوان یافت و مصوران جوهرشناس جهان هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده
بودند و اسم میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بران منقور بوده و در زمان حضرت خاقان
سلیمان نشان شاه اسمعیل علیه الرحمة و الغفران من الملک المستعان از خزاین سلاطین بابریه بدست در آمده در خزانه
عامره بوده از تحف و هدایا پادشاه روم که در سنه ایلچی آورده بود حصه والوش برابر انجمله حضرت پادشاه والا جاه ارسال
یافت و مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی و یکجهتی
در قلم آورده و قواعد یکرنگی و وداد فرو نگذاشته تفرموده اند همچنین ایلچیان سلاطین دکن را که پیش ازین آمده بودند رخصت
انصراف ارزانی داشته بانعامات وافره نوازش فرمودند طالب بیک ابوالحنفی را همراه میر جلیل اسد ایلچی ابراهیم عادلشاه
والی بیجاپور و قاسم بیک سپهسالار مازندران را همراه شیخ محمد خواتون ایلچی سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده برسالت
تعیین فرمودند و بجهة هر یک از سلاطین خلع فاخره و پادشاهانه و هدایای ملوکانه مناسب حال ارسال داشتند و درویش بیک
که از سادات رافضه قزوین بود و در سلک علما و ملازمان رکاب اقدس انتظام داشت با ایلچی برهان نظام شاه والی احمدنگر
تعیین فرموده روانه نمودند لیکن ... از فوت شده محمدی بیک والد مشار الیه عوض او بخدمت مذکور گشت
ذکر فتح ولایات دورق و بدست درآمدن قلعه آنجا که درین سال ایلچی امام قلیخان بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف حکام قزلباش کوه گیلویه بود و بعد از ارتحال آنحضرت که مهمات ممالک
ایران از نظام و نسق افتاده در هر گوشه متغلبی سر برآورده بود سید مبارک عرب بر عربستان حویزه مستولی شده
آن ولایه را نیز از تصرف طایفه افشار بیرون آورده داخل حویزه ساخت سید مطلب پسر شیخ الملک از ان ملک فرمانروا بود
و چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود و ولایه دورق را با سید سلامه با ... انصرف نموده قلعه آنجا را استحکام
داده بود و درین سال امام قلیخان بکلر بیکی فارس حسب الفرمان قضا جریان با لشکر آن ولایه مامور گشته بولایه دورق رفته
قلعه را محاصره کرد و سید سلامه مذکور بفرمان قضا جریان اطلاع یافته غیر قلعه سپردن چاره ندانسته دست از آن بازداشت
راه حویزه پیش گرفت و آن ولایه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و دست ولات حویزه از آن کوتاه گشت **سانحه دیگر** که درین سال
روی نموده کشته شدن سید ناصر است که بعد از فوت سید ناصر ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافته در عربستان شد
کشته و اولاد او آنجا بوده و شرح واقعه آنکه از اسباب پادشاهی حاکم الجزیره لشکر به برکی از خصما و مشهور بحسین بن ...

اکر دوع

گیا الکار رسیده باشد قریب بود و فرستاده بود واو استغاثه بسید راشد کرده او را استمداد نموده و سید راشد انجاب ملتمس او کرده با گروهی
از عشایر عرب بالضرورت بر سر لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعه نمودند جمعی از اولاد ابا الفضیل چو بزه بعد از فوت سید مبارک
ببصره رفته ملازمت او نمود سیاب پاشا اختیار نموده بودند درینوقت سید راشد آن جماعت را طلب داشت ایشان قرار دادند که چون
جبریه از بصره بیرون آمده اند بمنزل خود عود نموده از انجا تردد آوایند و این جواب را عذر دفع الوقت انگاشته قایل نشد و در طلب
شدت و اصرار نمود و از غرور و سودای تهور و نقصان رای چند مرحله تعاقب کرد و اکثر مردم او از تعاقب باز ایستادند
واو با فوج قلیل با ایشان رسیده و آن جماعه از مخالفه و اصرار خایف گشته با او بمحاربه پیش آمدند و در معرکه فرصت یافته آل فضیل
او را بقتل آوردند اما معلوم نشد که مرتکب قتل او جمعی از آل الفضیل شدند که رفیق او بودند یا آن جماعت که ببصره رفته بودند و غالب آنست
که جماعه رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این جرأت کرده باشند علی ای التقدیرین بعد از قتل او اعراب
دو سه گروه شده جمعی با همون و لنخواه بر سر عبد الله لقمان که بحکمت این خاندان بود جمع شده قلعه سنگوک وحویزه کوچک
را قایم کرده در انجا اقامت نمودند و حقیقت حال به درگاه جهان پناه عرض کردند **دیگر** از سوانح غریبه خیال فاسد چند نفر از شیخان
شیاد ابلیس نهاد است هر چند طبع بشری باقتضای آن مینماید که بوساوس شیطانی فریفته گشته همواره خیالات فاسد در سویدای خاطر راه
دهند اما طبقه گیلانی زیاده از دیگران بانواع وسوسه از طریق مستقیم عافیت و سلامت جویی و منهج عاقبت اندیشی منحرف گشته
با موری ناشایست و اعمال خطرناک جرأت و جسارت مینمایند و اصلا از وخامت مآل حال اندیشه ندارند موید این معنی آنکه درین
سال چند نفر از شیخان شیاد خیال فاسد و اراده محال که از غلوی نشاه بنگ بخیزد در سویدای ضمیر جای داده یکی از ایشان
سید محمد نام خود را رسول و نایب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه الرحمن نامیده دو سه نفر دیگر را از خلفا و داعیان خود
شمرده در اول حال و ابتدای اظهار آن مقال دو نفر را برسالت بخدمت شاه علی اصغر فرستاده و بشارت ظهور آنحضرت داده مسوده
باسم اسامی اشرف فرستاد از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و آنکه من رسول حضرت صاحب الامرم و فلان فلان داعی و خلیفه منند و مهر
آورده مهر خود را با آداب سلاطین بر آن منشور زده ارسال نموده بودند بهشت نشان ارسال داشت و آنکار از موجب استبعاد و استعجاب
گشته ندما و ظرفای محفل معلی برای مطایبه آن داستان را بسبب استهزا و سخریه فرستاده سید محمد مذکور را با آداب تعظیم آوردند و او در قبول
خود معتقد بود و از سفاهت بعضی ضبط دماغ خود را مستحق جزا و مورد سیاست گردانید و در حین اجرا ای بعضی اعتراف
قول خود کرد و اما بنابر مصالح ملکی و آگاه شدن آنگروه سفیهان از عاقبت اندیشی در سیاست تأخیر جایز نداشته بجزای کفار کردار
بیهوده رسیدند **سانحه دیگر** آنکه درین سال از تأثیرات افلاک و انجم و اقتران عطارد در برج مشتری میانه ارباب قلم و دوا
وعمال که از منسوبان این دو کوکبند مناقشه و گفتگو پدید آمده با یکدیگر خشونت آغاز نهادند و میرزا محمد اکبر الی اصفهانی که
مستوفی الممالک بود با خواجه محمد رضای فدوی که ده سال بود که وزیر آذربایجان و شیروان بود و عامل دیوان و فی
در تنقیه محاسبه مناقشات نموده مبلغهای کلی برو باقی کشیده بود و او قبول نداشت بعد از آنکه مکرر او را بدیوان شده و حقیقت
سخنان ایشان بعرض اشرف رسید مبلغهای کلی تحقیق یافت که باقی بود و مدعای فدوی آن بود که من تصرف در مال دیوان

نکرده ام و آنچه بباقی من آمده از قرار محاسبه جزو و تصدیق نویسنده های من در محل است از جهات مطالبات اشرف که طبع همیون و معیار حساب
و حقیقت آنست بعضی بهم پیوست که دیوانیان وجوه مذکور را به تنخواه باقی فدوی عمل کرده بهمو دیوان حواله دهند و اگر احدی را از ان
تخی باشد با وکلا فدوی گرفته باشند با یکدیگر تحقیق دهند و هر که تخی نداشته باشد از عهده بیرون آید و قطع مناقشه طرفین فرمودند
لاامیانه مستوفی الممالک و فدوی و سایر کتاب در آنباب محاوره و گفتگوهای حساب در مجلس بهشت آیین سخنان ناهموار مذکور گشته بود و
نیز از او و سایر کتاب دفترخانه همیون بایجانب و تقصیرات منسوب متهم گردانیده از نتایج آن گفتگو با حضرت اعلی اندکی کتاب
دفترخانه را اعتبار گشته چند نفر را کبراییت نموده و تهدیدات فرمودند از آن جمله آقا عزیز الله اصفهانی که او را جهه نویس فرمان
و مرد افیونی بود به تیمور بیگ بیاول صحبت الوافی کبرابیت نمود و فقط کهر بار فرمودند که سیاست او همین است که افیونش باو ندهند
روز دیگر تیمور بیگ اظهار مردمی باو کرده افیون آورد که بر سم معتاد بکار برد و او از خوردن آن ابا کرده گفته بود که حضرت
شاه که مرشد و ولی نعمت ماست شاه را اراده خاطر مبارک بر نیج بر جمع وسیاست بنده قرار گرفته باشد خلاف رضای اشرف
نمی نمایم اگر نفس نفیس تو حسم فرمایند فهو المراد مبارک اشرف سلامت باشد **تن شاه باید که باشد درست** من اجمله اگر نبود یا
ست تیمور بیگ در خدمت اشرف این ماجرا را نقل نموده قسم بخاک پای همیون یاد کرد که هر چند باو گفتم که آنچه حضرت شاه
فرموده اند بر سبیل مطایبه بوده بافراط انحراف مزاج اشرف از ان طبقه بود و بالطبع راغب شد که افیون ضرر جانی باو رسد از خوردن
معتاد لرزه بر اعضایش افتاده در پیچ و تاب بوده بود بنابر اصراری بود حضرت اعلی را گشته ترحم فرمودند و رخصت داد تا
دوار یافت که هر یک فراخور حال چیزی برسم رجحان محصلان دهند و وکلا فدوی به دفترخانه همیون رفته تقصیر و تهاون حساب
که واقع شده باشد موافق قانون حساب تحقیق داده بعرض رسانند **تشنیع** تا بر روی شود که هر که در وغش باشد واجب الاعتراف خواجه
محمد معصوم که از جانب فدوی مستوفی دار الامارة طاری گشته آذربایجان و دقایق و فاتق حساب بود و خواجه ملک احمد اصفهانی
که مقرر و معتمد مستوفی الممالک بود به دفترخانه رفته بر سر کار نویسنده تعیین نموده شروع در تحقیق محاسبات سنوات و بقایا
نموده تا شش ماه در دفترخانه صاحب اختیار بودند و در این اثنا میرزا محمد مستوفی را عارضه طاری گشته باجل طبیعی فوت شده و آن
مقدمات عاطل ماند **ذکر جمله از ذات حمیده صفات اشرف و معجزه با انضمام غرایب عجایب گذرات الاعلاق** چون از اظهار ستاره ذو ذوابه
و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شده از اقوال ارباب تنجیم دلالت بر آن میکرد که بیماری در اکثر بلاد عالم باشد الا در بلاد شمال
الله اعلم [illegible] خواهد بود حضرت اعلی بعد از آن دیوان ارباب قلم متوجه مازندران بهشت نشان گشته در انجا از عفونت هوا و از اشتداد
گرما و تأثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع یافته عرض مرض ذات مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق کردند و در کمال
ضعف و شدت تب از فرح آباد بیرون آمده بییلاق فیروز کوه در ده و تشریف بردند در هوای ییلاق نیز بیماری عظیم شیوع
یافته جمعی کثیر از خاص و عام [illegible] تا توانی نهاده کمتر کسی صحیح و سالم بود و اکثری از عوام الناس و بعضی از خاص راه
عدم پیمودند و چند نفر از شاگرد پیشه رخت سفر با آخرت کشیده در تخت مستوفیات مرقوم میکرد و در ارباب اخلاص در دو صد
جهه ذات مبارک مستحقین [illegible] بنده دو خلایق دست دعا بر آسمان و روی نیاز بر زمین سلامتی ذات اشرف را از حضرت الله

ستقری می‌نمود تا اثر اجابت دعای برایای ستمدیدگان ظهور یافته از شفاخانه دعا به شفا و رقعه ... شفا علاج گردیده گشته عار ...
با لحظه ... و دوره ... به روز ضعف مستی مزمن ... بجهته مصالح ملکی و تدابیر ملک‌داری فتح آن عزیمه لازم آمده از راه استرآباد
به دار السرور فرح‌آباد عود نمودند در همین سال قشلاق همیون در مازندران واقع شد **سوانح** متنوعه از سوانح آن ایام خاطر
الوند بیگ و اولو ... جهان پیرا از شرف اعلی اعلاه الله تعالی بر ان ... مایل و راغب گشت که ملک گرجستان که خست را که در دست
حوادث روزگار ویران و از مآثر عنف و قهر لیشا اهشاه و زمان از خسارت و ناملایمات دیار ایشان بود بجلیه آبادی
در آوردند و جمعی از اویماقات را بدانجا فرستند که اقامت نموده به زراعت و عمارت پرداخته بقیه السیف که چنان اگر ...
پناه بجبال آن حدود برده باشند یا در گرجستانات پراکنده گشته آواره دیار بار شده باشند چون نایره عنف
قاجاریه تسکین یافته و صورت که از جهل و غرور تکبر بر دولت خودزده سرگردان دیار بی نام و نشانی است و آواره گشته ...
امن و امان داده بجمعیت رعیت و آبادانی ترغیب و ... ترغیب نمایند لهذا از فرمان ... سلطان اکبری ... سزاوار ایالت و دارایی
الوکایه دانسته ... خانی سرافراز نموده بدان صوب فرستادند و حکم ... اعتقاد پیوست که با ایل و اویماقات که ...
اقامت آن ملک بوده باشند بالوکایه روند و ... خان حسب الفرمان قضا جریان روی توجه بدان ولایت آورد و پراکندگان گرجستان
نویدبخش و سعادت یافته روی با وطان آوردند و بعضی را باز آبادانی ... رسیده و همچنین مقدمه شاهی ... معموری آورد **مشاهیر و فوات**
که در همین سال بارادهٔ ... به دار ... از دار ... باقی اشتغال نمودند **ابوطالب میرزا** برادر اعیانی حضرت شاه ظل الله ... که در الموت
مسکن داشت و میان اشفاق و مراحم شاهی روزگاری بفراغت میگذرانید در همین سال مریض گشته رخت ... بمنزل آخرت کشید
چهل و دو سال از مراحل ... کامرانی طی کرده بود **ولو محمد سلطان شمس الدینلو** در سلک امرای قورباغ و از زمرهٔ مقربان بساط اقدس بود
در اصفهان مریض گشته چون ... مصالحه و مداوا نمود از اغذیه و اشربه نامناسب احتراز نمی‌نمود مرض مزمن گشته در فرح‌آباد
وداع عمر و دولت کرده بعالم عقبی شتافت امارت ایل شمس الدینلو ببرادرش ... بیگ مسلم گشته بالاخره به ... خانی ...
مرتضی قلیخان ولد ... خان حاکم ... که از عهد ... در ظل رایت همایون اعلی نشو و نما یافته از امرا و مقربان بود در فرح‌آباد
و فیروزکوه مریض گشته معالجه و ... و اطبا ... جهت تغییرات هوا او را از ... بطهران بردند و در آنجا اجل رحیل کوفته عالم
بقا منزل گزید چون پسرانش کوچک بودند حکومت ... در اول حال ... خان ... تعلق گرفته در ... اصحاب ... بو ... غلام
خاصه شریفه تفویض یافت **حکیم عنایت الله یزدی** که در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منسلک و معالج خوب بود و جد او ... بیبه ...
زین الدین حکیم یزدی است که بحذاقت در تصرفات ذهنی مشهور و در طب بود حکیم مذکور ... و محرم است و خود در خدمت اشرف ...
قربی و منزلت و محرمیت یافته همیشه بشرف مکالمه و همزبانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزکوه ... گشته
چند روز ... مسافر دار الصدق فرق مبارک اشرف نموده ... چون ... اطبا ... آنچه بجهان باقی شتافت
**مولانا محمد ... ** و وی از موضع کهزان اصفهان و اکابرزاده‌های آن مملکت و مستوفی الممالک ایران بود در روز دوشنبه ... شهر
رمضان ... که بیمار و ناتوان باشد در اثنای شغل و ... نوشت از هوش ... باز مانده در آن روز تا شب ...

تا بحدی حالش بر این منوال بود اطبای اصفهان تشخیص حال او نتوانستند کرد و بعضی غش قوی قرار دادند و بعضی منکر شدند اخلاط فاسده در معده
محتبس یافته و بعضی بنا دیدند خون فاسده در ماده ... به سهو فتی ... صبح روز دوم قرار به فصد دادند و بعد از فصد ... اشتعال خون کرده
بعد از فصد ضعف قوی بر او طاری گشته همان لحظه روح از بدنش مفارقه گرید بعد از فوت جمعی از اقوام و طلبه ... علامات
سم ... شده او مسموم گردیده العلم عند الله با جمله نعش او را چند گاه در صفه مدرسه که در جنب منازل خود احداث نموده بود
گذاشته از آنجا نقل عتبات عالیات نموده در ارض کربلا و حایره روضه مقدس حضرت شهید الشهدا مدفون گشت الحق مرد
کریم و نیک‌اندیش و خیرخواه ... بود ارباب استعداد تواریخ یافته در سلک نظم کشیده‌اند از آن جمله این تاریخ ثبت افتاد **تاریخ** دریغا
زسیتو ... نکورایی که جز نام نکوش نکنی نماند • گیتی سخاوت در ایام خود • چه حاتم ... کردون جهاندار • زبان پیمان ...
ازو چو او رفت • زاد ... که صفش ... باز ماند • چه رفت از جهان آن جهان کمال • خرد را شعوری ز اندوه نماند • همین جستم
از عقل تاریخ فوت • بلبل گفت تاریخ فوتش بگو • تو آماجه شد نام نیکش نماند • صب ... استیفا ... میرزا
ذکر وقایع تخاقوییل نواده خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب ... باشد کم طمع است تفویض یافت
شد ... ذکر موسم بستان آمد • گل ز خلوتکده خود بگلستان
و الف که سال ... قرن ثانی جلوس همایون اعلی است
آمد • در خضر ... بعید بازه ... بود ز عنبر • خوش ... ذکر همه بستان آمد • مژده داد ز مقدم گل داد ذکر فصل بهار • بلبل ... شده در باغ
و افغان آمد • لاله سان ساقی گل چهره ... آتش ... زمی • قابل ... رسیده ... در همین سال نیر اعظم که بحکم داور جهان
آفرین و واسطه نظام عالم است در روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی بعد از انقضای نه ساعت و یازده دقیقه از شب
حمل نقل نموده از فروغ خدا آفرین ظلمت دی را از اشعه انوار الهی روشنی داده سریر آرای بارگاه شرف و اقبال گشت و
جنود نبات را موجب ... و پراستگی گردید • بفرخنده ... روزگار جهان مشکبو شد ز بوی بهار • چمن از ...
لاله شد جا ... • صبا عطر بیز و هوا عطر سای • حضرت اعلی در مازندران جنت نشان ایام نشاط افزای بهار را بفرح
و فرخندگی گذرانیده به سیر و شکار ... نزهت بخش ... طبع اقدس بودند چون از نوروز دلفروز دو ماه و چند
روز گذشت موسم بهار و ایام ... سرمی روزگار ... گشته هوای آن دیار گرمی آغاز نهاد و ... عطر ... دشت
و کوه ... ییلاق شد عنان ... شهسوار ... اندیشه را بجانب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلده ارم نهاد
از غبار سم سمند صبا ... ذات العماد کردید و چندگاه آن خطه خلد آیین عشرتگاه شهریار با دین و داد بود
از وقایع متنوعه و سوانح که در آن سال بظهور آمد آنست که نخجه بیک یوزباشی است‌اجلو که برسالت روم رفته بود عود نموده
محمد آقا نام ایلچی معتبر از عظمای روم همراه او بود به رسم رسالت بدرگاه جهان‌پناه آمد و از جانب سلطان عثمان والی روم
مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت آیین وزرا و ارکان دولت سلسله آل عثمان بنظر انور
در آورده تاکیدات را در استحکام مبانی مصالحه و استقرار قواعد دوستی نموده بودند معروض گردانیده اعزاز و احترام
یافت **دیگر** آمدن والی ولایت کچ و مکران بملک ... که در این وقت با ... از اعلی آمده بسعادت بساطبوسی ...

ولایهٔ مذکور از توابع هند است با ولایهٔ پیوسته و پادشاه هند اطاعت گونه بظهور می آورند بسبب بعد مسافه اکره و دهلی که دار الملک هند است
باندک سرکشی از ایشان راضی شده دست تسلط و اقتدار فرمانفرمای ممالک هند از تعرض والیان آن ولایه کوتاه است و چون بکجه
اقصی ولایهٔ کرمان و سیستان و هرموز که قلمرو همیون شاهی است قریب است و حضرت اعلی ارادهٔ تسخیر آن ولایه فرموده در سنه
اثنی و عشرین و الف بنوعی که مذکور شد گنجعلی خان حاکم دار الامان کرمان و منتقل از توابع آن ولایه و حکومت گاه ملک شمس الدین
که از زمرهٔ ملوک آن ملک است و فرستاده انجا را بقهر و غلبه گرفته ملک مذکور را بپایه سریر اعلی آورد و از ان تاریخ عزل و نصب
حاکم آن محل از ید اقتدار دیوان اعلی است بعد از تسخیر انجا مناشیر عتاب آمیز بوالی آن ولایه ارقام آورده مصحوب ملک حسین
سیستانی که از ملکزادگان سیستان و در سلک ملازمان درگاه منتظم است فرستاده بودند ملک میرزا مذکور و والی
مکران که بزرگترین ولات و ملوک انجاست آوازه گیتی ستانی و مهابت آنحضرت هراس بخیال ایشان بخود راه داده در میان خوف
و رجا عزم عتبه بوسی درگاه عرش اشتباه جزم نموده روی امید و ضراعت بدرگاه سدره منزلت آورده با معدودی در دار السلطنه
اصفهان سعادت آستان بوسی دریافت و روی نیاز بر آستان سعادت آشیان نهاده بزبان عجز و مسکنت ایمعنی را
ادا نمود که ای شهنشاه خسرو خسروان جهان، سزاوار دیهیم و تخت کیان، با خلاص شد راهی بنده ام، بدرگاه جاهت سر افکنده ام،
حضرت اعلی از ظهور اخلاص و بندگی او را مشمول نظر مرحمت گردانیده بنوازشات شاهانه و تشریفات لایقه پادشاهانه
و تاج و کمر و اسب و زین و سایر تنسقات و اصطناعات خسروانه معزز و سربلند گردانیده ملک موروث را برو مسلم
داشته رخصت انصراف ارزانی داشته شاد و مسرور و شادمان بدیار خود عود نمود ذکر توجه همیون اعلی شاهی بطرف
[illegible] بجهت آب کرنگ چون توجه خاطر اشرف باوردن آب کرنگ بطرف دار الملک اصفهان در نصاب
کمال است اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که بنفس نفیس مر انجا رفته بکیفیت و کمیت آب و شقوق و آمدن آن رسیده
برای العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنه عنان عزیمه بآن صوب معطوف گردانیده و روزی چند در ییلاقات آن حدود
منزل گزیدند و مشاهده یکسه بدان فرموده با امرا و عظام در انجام خدمت مرجوعه سفارشات بلیغ فرمودند و امامقلیخان
بیگلربیگی فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیر خان حاکم بختیاری و صفی قلی خان حاکم همدان و اعیان فارس
و اصفهان که بدین خدمت مامور بودند هر یک مراسم خدمت مرجوعه کما ینبغی اقدام فرموده در بند بستن و کوه کندن
و غیره آن ساعی موفور بظهور می آوردند امید که مکنون خاطر دریا نوال بر وجهی که نصب العین ضمیر انور است بر نهج دلخواه صورت ظهور
یابد ذکر تفویض نمودن ایالت عربستان و حویزه بسید منصور چون مهمات عربستان بجهت قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت
نظام و انتظامی نداشت و در سرسری از سرداران عرب سودائی بهم رسیده بود و سید منصور برادر سید مبارک که چند گاه بود
بپایه سریر اعلی آمده بجهت دفع فتنه عرب و تمشیت مهمات سید راشد حسب الامر در استر آباد اقامت داشت در ین وقت بپایه
سریر خلافت مصیر طلبیده شده بعد از استسعاد سعادت بساط بوسی مورد الطاف شاهانه گردیده و تفویض ایالت و دارائی عربستان
و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان جغتای حاکم شوشتر بمعونت او مامور گشتند

و ایشان با جنود موفور بعربستان رفته او را در ان ولایه متمکن گردانیدند و در حویزه کوچک عبد الله لقمان اطاعه چاره یافته و از
قلاع و مملکتی که در تصرف داشت دست باز کشیده و امرا و عظام خاطر از مهمات او جمع کرده هر یک بجلوگاه خود عود نمودند
ذکر لشکر فرستادن بر سر فرنگیه پرتکالیه هرموز چون از جماعت پرتکالیه هرموز که در جزیره مذکور اقامت داشتند مکررا
حرکات ناهنجار بظهور آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند و بخود سر بر خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت
جزیره جرون با والیان مسلمان کرده بودند در جزیره که منبع آب جرون است مشهور بجزیره قشم قلعه احداث نموده
مدرس و نگهبان تعیین نموده در ان زیاده عمارت و استحکام او میکوشیدند امامقلیخان از معنی خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب
قلعه مذکور مامور گردانید و حقیقت بعرض اقدس رسانید حقایق آن حال در رفتن امامقلیخان بآن صوب و تسخیر جزیره
جرون و انهدام فرنگیه پرتکالیه از ان ملک مشروحا در سال آینده مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر دعوت فرمودن
جمعی از نصاری بدین اسلام در ین سال رای عالم آرای همیون که مهد بنیان دین و دولت و مقوی ارکان ملک و ملت است
اقتضای آن نمود که گروهی از ارامنه و نصاری را که در فریدن و سرحد قرب جوار بختیاری اقامت و محل زراعت داشتند
بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحم و غمخواری که چون دنیا محل حوادث و دار فنا است مبادا در هنگام وقوع حادثه
و هنگام استقامت ملک از لواحق قرب جوار که جوهره الصنافی بعضی ایشان است با ایشان که مطیع اسلام و اهل [illegible] اند
[illegible] واقع شده نسا و صبیان بذل اسیر گرفتار آیند و جمعی از ان طایفه دعوت همیون را بقدم اذعان تلقی نموده طوعا
او کرها پذیرای فرمان شدند و غرض اصلی ان بود که در مواضعی که ایشان مسکن دارند معبدی ساخته اند مسجد شهرت یافت
آوازه موذن از ان برآمد و نام کلیسا مذکور [illegible] شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر و خوبی مقرون باشد
امیر ابو المعالی نطنزی مجلس همیون که با جمعه [illegible] خانه مکان است و از عهد صبی در ظل تربیت
همیون [illegible] نشو و نما یافته بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اکفا ممتاز است بدین خدمت
سعادت افزا مامور گشت و او حسب الامر الاعلی متوجه این امر خیر انجام گشته بمیانه آن جماعت رفت و بعضی بالتوفیق
رفیق گشته بالطوع و الرغبة بهدایه یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح با غوا و تحریک رهبانان و کشیشان بر ایشان دشوار
بود و تغییر کیش نصاری بکرده خاطر ایشان می نمودند بانواع تهدیدی که با رهبانان در ترک مخالفت نمودند از مقام عناد
گذشته قوم چاره بجز انقیاد ندیده با کراه قدم در دایره مسلمانی نهادند و اکثر نسا و صبیان در کمال شوق و شعف
آمده بر یکدیگر سبقت جسته بکلمه توحید ترک ملت مسیح و کیش رهبانی و قبول دین مبین شریعت حضرت سید المرسلین
گویا مسابقه [illegible] شده و بیادت پناه مشار الیه بیمن عاطفت شاهی توفیق این سعادت عظمی یافتند با سواری [illegible] النفس
بحلیه اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر کودکی بکلمه طیبه شهادتین زبان می گشودند کتب ایشان را از
سواد انجیل ما یکون [illegible] القبیل از دست قسیسان و کشیشان گرفته مقرر داشت که معلمان مسلمان ایشان را
تعلیم قرآن و احکام شرایع میفرموده باشند و هم چنین کل نصاری و ارمنی را که [illegible] زندان شده بود بتکلیف مسلمانی

گرنده بدین اسلام دعوت فرموده مولانا محمد نام شخصی طالب علم تبریزی مشهور به بش برین خدمت مامور گشت و اکثر آن طایفه دعوت
اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین نه وقیلی باکراه العلم عند الله زبان بیان بکلمتین شهادت جاری ساخته در زمره اهل اسلام
انتظام یافتند امید که حضرت رب الارباب مثوبات این امور خیر را عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همیون عاید گرداند و از ثمره
تمتع و برخوردار گرداند پاینده ظل ظلیلش بر مفارق کافه مسلمین ممدود باد *ذکر توجه همیون بار دیگر صوب ملکی بجانب خراسان و وقایعی که*
در خلال آن ایام به ملک مذکور متعلق روی داده چون همواره تسخیر و تصرف تمکن قندهار که موروثی این سلسله علیه است و چند سال بود که
از حوادث روزگار چنانچه در صحیفه دوم قرن اول این کتاب در ذکر احوال میرزایان قندهار از اولاد مرحوم بهرام میرزا التماس بیان
شده بتصرف فرمانروای ممالک هندوستان در آمده مکنون خاطر انور بود بنا بر رابطه دوستی و مصادقه و موالات که فیما بین واقع بود
متعرض آن نشده بودند و مردم آن طرف گذاشته بودند و موجب طمع اعدا و تشنیع هرزه درایان و بیهوده گویان و دوست و دشمن
بود در سال گذشته بکارفرمایان عالم ایلچی هندوستان صریحا اظهار فرموده بودند و درین وقت از تقریر واردین و عرایض دولتخواهان
که در آن دیار اند بوضوح پیوست که جمعی مفسدان و خوش آمدگویان تقرب جو در خدمت پادشاه والا جاه محمد سلیم پادشاه
مانع دادن قندهار شده و می شوند بر ذمت همت پادشاهانه لازم شد عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته تا بنام
ناشدات الهی معهم قندهار بر وجهی که لایق طرفین باشد و قصوری در بنیان محبت و دوستی واقع نشود صورت یابد و هم از آن
دست درازی و بی ادبیها که درین چند سال که در آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده همت الامر فعالیت اقدس مصروف
بود از طایفه کفر معتقد دون همت اوزبک بظهور آمده چند مرتبه بنوعی که در رسالهای گذشته تحریر پیوست لشکر بجانب
خراسان و بردن گاو و خرخیلان مسلمان فرستاده بودند بر وجه اتم تدارک نموده گوشمالی بسزا داده شود بتخصیص
درین سال که اوزبکیه بجانب الکا و امال جمعی فرستاده چوپان و چند نفر از منافقین او جاق تمشید افغان فرصت نموده
علی الغفله بر سر قلعه یالان غارت آمده بطرز زر دزدان بقلعه راه یافته جمعی از قزلباش که حارس و نگهبان قلعه بودند بقتل آورده
کوتوال قلعه را که از معتبران شاملو بود گرفته بودند بیرون برده و قلعه را متصرف شده و بیاد حسین بعد بهرات نیز آمده
چند نفر از طایفه شاملو را اسیر و مقتول ساخته اند چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در سرحد ما بین بلخ و هرات
اقامت نموده بمعونت جنود قزلباش رکمین بلخ است و در سال گذشته با دو سه هزار اوزبک که به سر او جمع آمده
اند خود و شبرغان رفته خرابی بسیار کرده بود درین سال در مقام انتقام در آمده لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان
بالکا اوبه و شافلان فرستادند اگرچه رستم محمد خان از عزیمت ایشان آگاه گشته بهرات آمده و مردم اوبه و شافلان
بقلعهای خود در آمدند اما اوزبکیه درین دو الکا خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و قراالقمه نامی از سرداران بزرگ
اوزبک که در سالهای پیش بخراسان آمده از جنود شاملو شکست عظیم یافته از معرکه بیرون رفته بود درین چند سال
و نشان نیز پست درین سال القصه [illegible] بوده شاید رستم محمد خان را نتوانند آورد بجوانان احوال غرجستان
آمده قلعه بنا نموده در آن قلعه اقامت دارد لاجرم بنا بر مقدمات که بتحریر پیوست سفر خراسان در ضمیر الهام پذیر بتصمیم یافته

حکم قضا

حکم قضا جریان العبد در پیوست که طوایف عظیمه قزلباش و ملازمان رکاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب
خراسان نهضت نماید و در خلال این حال ذات مقدس حضرت شاهی از جاده اعتدال منحرف گشته چندروزی بتغییر المزاج بودند و اطبا مسیحا دم
بقانون حکمت بمعالجه و مداوا پرداخته ارباب اخلاص نیز و صدقات بارباب استحقاق رسانیده و از برکات دعای دعاگویان
صادق العقیده که هر صبح و شام بدان مواظبت نموده ذات عدیم المثال از درگاه ایزد متعال مسئلت می نمودند مرض دفع بالکلیه
آورده حکیم علی الاطلاق صحت کامل کرامت کرد و بنابر ضعف ایام نقاهت چند روزی توجه خراسان در عقده تعویق مانده بعزم
که عیسی خان قورچی باشی سرکرده قورچیان عظام و علیقلی خان دیوان بیگی سرکرده آقایان و ملازمان درگاه و منوچهر بیگ
غلامان و لله و رحیم خان سرکرده تفنگچیان و غلامان بوده بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلال
بمقتضا ربانی بدان صوب رسد موکب همیون بوده و فرمان بران حسب الفرمان عمل کرده امرای عظام و افواج قاهره بنوع
از هر طرف روی توجه بخراسان آوردند و بر طبق فرمان جهان مطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بودند
شرح نهضت موکب همیون بصوب خراسان و وقایع آن سفر خیر اثر در ذیل حالات آینده به بسیاری توفیق حضرت باری عز اسمه
نگاشته کلک سوانح نگار میگردد *و دیگر*
چون آوازه نهضت موکب همیون و لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف خراسان در اطراف و اکناف سرحد و حدود ماوراءالنهر شیوع یافت
و لوله و آشوب در میان اوزبکیه و ختایی انداخت سلاطین اوزبک از اعمال نا هنجار و جسارتهای بی ادبانه ای که از ایشان بظهور
رسیده بود نادم و پشیمان گشته در مقام عذر در آمدند و نذر محمد خان برادر امام قلیخان والی ماوراءالنهر برای خود باصلاح برادر
علی ای التقدیرین با بنده میرزا نام خود را قاصی خود را که بعرف اوزبکیه توقچی باشی است با مکتوب مرغوب مملو از اسلوب مخلصانه
برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده بود بطریق صداقت و الفت و آشنایی شده بود و والده اش که از نجبات مکرمات سادات
عظام رضوی مشهد مقدس و همشیره علیا جانیه میرزا ابوطالب ولد میرزا ابوالقاسم است و در ده خان عبدالله خان تسلط عبدالمؤمن
ولد او بمشهد مقدس تعلیم خان بر حسب تقدیر و اقتضا بحبال او خود در آورده بود و عریضه اخلاص آیین بخدمت اشرف فرستاده
و از تذکر حقوق بندگی و دعاگویی موروثی استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات فرزند ارجمندش که بجهت محمد و مناصبه
عمزاداش رستم محمد خان وقوع یافته کشیده شود در مقام عطوفت و مخلص نوازی باشند مدت العمر از جاده دوستی و اخلاص
منحرف نمی شود و انواع تملقات نموده و پیشکشهای لایقه ارسال داشته بودند و آنچه از اقوال مترددین از احوال ماوراءالنهر
و سلاطین اوزبکیه معلوم گشت آن بود که امام قلیخان والی ماوراءالنهر با جمع سلاطین قزاق که در تاشکند و آن حدود تسلط یافته اند
نقار و نزاع داشت ملک سمرقند و در آن میکردند لشکر بآن صوب کشیده بود میانه او و سپاه او و سلاطین اردوی قزاق در ما بین نظر
آب شاهرخیه که بی احتیاطانه عبور نموده بودند حرب عظیم و نبرد صعب وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده موازی
هشت هزار کس العهده علی الراوی از سپاه ماوراءالنهر چه در معرکه بقتل آمده چه در وقت انهزام خود را بآب زده غریق لجه فنا
گشته اند امام قلیخان شکسته و بدحال ببخارا باز گشته کس نزد نذر محمد خان ببلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکر بلخ آن حدود

آمده باو پیوستند که دیگر باره متوجه محاربه قزاق شوند و نذر محمد خان بواسطه قرب جوار رستم محمد خان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ
خواسته از برادرزاده را بجهة اندیشه مند و مضطرب بود امام قلیخان از این جواب متقاعد گشته با معدودی بی تکلف به بلخ آمده با برادر
ملاقات نموده بعد از مشاوره و کنکاش یالنکوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ و حصار روان حدود و همراه کرد امام قلیخان بخیال
انتقام و تدارک شکستی که از لشکر قزاق یافته بود دیگر باره لشکری فراهم آورده ببر کردگی یالنکوش بیگ در سمرقند فرستاده خود نیز متعاقب
رفته کرت دیگر فیما بین محاربه عظیم بوقوع پیوست و در این مرتبه نیز شکست بلشکر بخارا و بلخ افتاده جمعی کثیر بقتل آمده یالنکوش پریشان حال
و جناب ارشاد مآب هاشم خواجه بای ارسیدن مصالحه بخارا فیما بین امام قلیخان و سلاطین قزاق حضور ضار ... محمد خان
جناب ارشاد دستگاه بی صلح گونه واقع شده که گستاخی کردند و هر یک بمستقر خود شتافتند القصه با حسنه میرزا [illegible] و دنگاه
مبارکه نقش جهان اصفهان بواسطه مقربان درگاه بعد از ابلاغ رساله و کلمه زاینده تحف و هدایا که ارمغان جلوه جلوس [illegible] اسب [illegible]
و قرقری و ده ختی بود از جانب نذر محمد خان اظهار اخلاص و نیازمندی و صداقه و دوستی پیش از پیش نموده چون مرد خردمند
سخندان بود بلوازم امر رساله کماینبغی اقدام نموده مشمول نوازش و الطاف شاهانه گردید و جناب هدایة مآب عبد الرحیم
خواجه نیز از جانب امام قلیخان لوازم مصافات و دوستانه نموده التماس کرد که چون همیشه میان ما و میان سلاطین عظام و خوانین ... اعلام
باعث ایتلاف و التیام بوده و آتش فتنه و فتور را بزلال مواعظ و نصایح تسکین داده و واسطه صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق الله است
میشده اند و اکنون بر حسب اتفاق چنین واقع شده که این خیر خواه سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون بنا بر عارضه بیماری و نقاهت
ضروری و انجام سفر مبارک که مقصد و موعد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر میرسد که بماوراء النهر باز گشته
اراده دارم که متعلق بحصول آن مقصد اتفاق شده باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد و بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
این اراده وقت دیگر از قوت بفعل آید و اینجا از اخلاق حمیده و اوصاف حمیده حضرت شاه مسموع گشته بود یکی از هزار بعین
الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین انموذج فی حال عباد الله امری از الطاف آنحضرت بظهور میپیوندد و توقع آنست که چون نذر
محمد خان با دولت الله و دوستدار گشت اظهار صداقت و اخلاص نموده و مینماید حضرت اعلی بر حسب ... معنی از اعمال سابقه او در
اغماض فرموده و چون امام قلیخان نیز از کرده پشیمان است قلم عفو بر جریده اعمال برادر کشیده در مقام رأفت و عاطفت
واین بحث خیر خواه متعهد بکرد و دکر فیما بین قواعد مصالحه و دوستی بر وجهی استحکام دهد که بعد الایام مخره و دبیر دبستان ظرفین
مرقوم و آسوده حال بوده بدعای دولت ابد قرین اشتغال نمایند در این هنگام فقرای و ضعفای ماوراء النهر حسب الالتماس عالیجاه
خیراندیش این است که قیامت اثر در اعمال بوده موجب خجلت خلفای این دو لشکر کرده و چه بیانست که نتیجه معصیت و نزاع
سلاطین هجر ریختن خونها و خلایق و نهب اموال و اسر مسلمانان و پایمال گشتن مزرعه و ذخیره دهقانان نیست و چون اراده ادراک سعادت
حج بیت الله الحرام است ... مرحمت شاهی بتوفیق آن در عالم فانی مثوبات بیحد و انتهای عاقبت آسودگی خلق
کروچ اکبر است بهره ور بوده باشند حضرت اعلی بلفظ گهربار فرمودند که از آن طبقه خود درین چند سال که مارا در ماورای
وگرچه سالها شاغل عظیم پیش آمده بود و فرصت نیافته اول ... ایشان بظهور آمده شد ارکان برادر قبض و جهت بایست لازم

بر واجب و حالا سفر خراسان بجهات مختلفه در خاطر تخمین یافته چون نذر محمد خان ایلچی فرستاده اظهار اخلاص و صداقت نموده
در مقام اعتذار و تدارک فات بنا بر راه خیلی که نسبت باجداد و دوستان در کوز خاطر صدق آیین و مراعات جانب سیده
عفیفه والده ایشان که از منسوبان اشرف و اقاربان این دیار است غالبا اینست که میرزا ایلچی فرستاده بار دوستان در مقام اتحاد
و دوستی باشیم و هر گاه امام قلیخان نیز در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر از این که مسلمانان در زمان دولت همیون و عهد
سلطنت ابد مقرون بفراغت عافیت باشند انشاء الله تعالی بدانچه وقت اقتضا نماید موجب ترفیه حال خلایق لایق دولت و حفظ
ناموس سلطنت باشد بظهور آید و اما صلح بندر میرزا را مورد الطاف شاهانه کردانیده محمد صالح بیگ وزیر سالک شیروان
را برسالت بلخ تعیین فرمودند و بنده محمد خان و والده محترمه ایش مکاتبات دوستانه مشتمل بر اشفاق خسروانه در قلم آورده همراه
با بنده میرزا روانه فرمودند و جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه نیز که عزم بازگشتن جزم نموده بود مورد توجهات پادشاهانه
و مشمول انعام و احسان خداوندانه گردیده مسرور و شادمان روانه گردید بعد از رفتن ایشان رایات نصرت آیات بجانب
شهر ربیع الثانی از دار السلطنه اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه چاپاچی و طبس گیلکی روانه شد شرح حالات
آن سفر خیر اثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیک و سوانح آن ایام انشاء الله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد
از سوانح آمدن حبش خان است که از جانب نظام شاه والی احمدنگر و ولایت هند دکن و سلک عنبر سپهدار که ناموس او
امور دولت آن سلسله و ناظم مهام سلطنت نظام شاهی است برسم رسالت بدرگاه جهان پناه آمد و از امرای آن سلسله و حبشی زاده بود
مرد معقول نجیبه و سخندان وارد و سپهداران خانه دان و الایه گرامه واز مسایل علمی آگاه بوده و باشعار فارسی ربط تمام داشت در
ماه مدان بهشت نشان سعادت بساطبوسی دریافته از جانب نظام شاه عرض اخلاص و صداقه و موروثی نموده پیشکشهای لایق که از هند
در هنگام توجه اصفهان رخصت زیارت روضه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا حاصل نموده متوجه مشهد معلی
گردید و بعد از استسعاد بآن سعادت عظمی باز گشته باصفهان در آمد و در سفر خیر اثر خراسان و قندهار که در ذیل مرقوم میگردد
ملازم رکاب اشرف بود از سوانح مسنونه که درین سال روی داد کحول شدن شاهزاده نادان سلطان محمد میرزاست که
از اقتضای قضا بظهور آمد بر عقلای روزگار پوشیده نیست که لایق بحال صاحبان دولت تحصیص شهزادگان پاک طینت
سریرست آنست که در مبادی هر حال نظر بر خاتمه احوال و حسن و قبح مآل انداخته در امور خود حزم را مبنا اعتبار کار
خود کرداند و بهوای نفس اماره در کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه دهد مشغول نباشد بیجا باشروع ننماید نظم
دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد با نفس خود کند بمراد هوای خویش جاهست ماه و دیده چیناه و آفتاب تا آدمی نگاه کند
پیش پای خویش نظیر این حال مصداق بنحال صورت احوال میرزای بیخرد و نادانست که با والد بزرگوار که خدای مجازی و سایه
حقیقی است در مقام اخلاص یکدل بود و همواره مراعات ادب مینمود انواع الطاف خسروانه و شعاع اشفاق بیدریغ بر روی او
احوالش میتافت اما در این اوقات از گونه خردی قدر عافیت از جاده مستقیم عاقبت اندیشی انحراف جسته بوند و با عوانی
جهلا و مردم نادان باعمالی که منافی ادب بود مبادرت مینمود تخصیص ابابی که ذات مقدس در فیروزکوه چنانچه مذکور شد

اینمقال

غارضه روی داده جناب شهزادگی بعیش و سرور پرداخته مرتضه آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد و از جهی غافل که زمام سلطنت و فرمانروایی
بر حسب و رتبت ما یشاء و یحکم در قبضه اراده و تقدیر قادر مختار است **نظم** کسی را رسد ریاست او نشستن که این را تواند نگهداشتن
مجملا چون اطوار جناب میرزائی از ابنا اخلاص صافی اعتقاد بعرض اقدس سید میرزای مذکور مستشعر گردیده جلب اعتماد
از خود کرده بود ازین سبب کار فرمایان عالم قضا و ثبات کردار نامنجار بچشم خود دیده آنچه دید از خود دید چشم از مشاهده مصنوعات
عالم وجود پوشیده وی کامیابی ندید و با وجود عدم بینائی با چند نفر از جهلا و نادانان از و نادانتر اراده نمود که بطرفی برود
اول مواضعه عباسقلی قلی محمد حسین بیک تو شمال اردوی انجاه شده در وسیله بخجیده حقیقت معروض داشت و میرزا امر کور نموده
بمعاذیر نادلپذیر متمسک جست حضرت اعلی از نوع خفی جلی انچه بار رسیده بود اکتفا نموده با غماض عین فرمودند اما جمعی که خلل
پیرون و بیرون او شده بودند بسیاسات رسیده و اسباب معیشت جناب میرزائی حسب المرام سرانجام یافت **دیگر**
از سوانح آنکه درین ایام مزاج مبارک اشرف اعلی از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیک که بجای والد بعالی منصب
وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین منصب ارجمند من الاقدام والاعلی معزز و ممتاز بود انحراف یافته او را از منصب اعلی
معزول کردید که چند گاه از شب فراز این دولت قدر انتر تبه علیا شناخته تجربه روزگار مهذب کرده و بسببی که ظاهر نبود
جزو مشتهیات نفس اماره که لازمه شباب جوانی است بنوعی منصب وزارت سلمان خان ولد شاه علی میرزا نواده عبدالله خان
که معیار رت این دودمان سرافرازی داشت و مرد حساب دان مربوط نویسی از علوم متداوله بهره و از انجمله آگاهی داشت تعلق گرفت
دیگر از سوانح معدلت آنکه جمعی از اجامره و بیدولتان قمی که در ان ولایه سر شورش و فساد برآورده آزار و اضرار ایشان بخلق آن
دیار میرسید بحد در آمده چون دفع شر اینگونه اشرار موجب استقامت ملک و آسودگی خلق الله است و در اصفهان بسیاست رسیدند
یکی از معتبران شاملو شاهقلی بیک نام که در خدمت اشرف بان باستشفاع گشوده ضامن بیک و بدایشان شده که من بعد مرتکب
امور ناصواب نگردند بجهة آشنائی این طایفه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاسته گردید **چه** هرکه بدی کرد دید یا رشت
هم ببد خویش گرفتار شد اما دار المومنین قم ازین واقعه سرور گشته مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافتند **سوانح** جمعی از مشاهیر
و اعیان که درین سال وداع عمر و زندگانی کرده در مضاجع خاک غنودند **قاضی خان** صدر سابق که در اواخر سال گذشته در قطعه
ری مریض و علیل شده در اوایل این سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او بمشهد مقدس رضویه علی مشرفها الف سلام و تحیه نقل کرده
وی از سادات عظیم القدر سیفی حسنی بود که آبا و اجداد در دار السلطنه قزوین و نواحی بمنصب جلیل القدر اقضی القضاتی معزز و منظور
نظر سلاطین عصر بوده اند و او سید عالیشان کریم الذات و با اخلاق حسنه و فضایل کمالات نفسانیه آراستگی داشت و
در زمان دولت همیون منصب قضاء عسکر ظفر اثر یافته چندگاه بدان شغل پرداخت و چون از ان شغل معزول شد حسب
توفیق حج بیت الله الحرام دریافت و در سنه یونت ئیل خمس عشر و الف چنانکه در وقایع آن سال اشارتی بآن شده
بمنصب رفیع الشان صدارت سربلندی یافته و از ده سال الی حین کمال استقلال بدین امر قیام نموده طلبه علوم و ارباب استحقاق
و احتیاج از عوائد انعام و افضالش بهره ور بوده یک سال که باکتساب علوم شغف و طی نموده بعد از فوت والد

سال بحکمة بالغه ایزد متعال بعالم بقا انتقال نمود **فریدون خان** حاکم استراباد در ییلاق بیمار گردیده بشهر آورده در دو روز
بر وزن مرض شدت پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاد و والی طبیعتش دست از ملک بدن کوتاه کرده میل بسر منزل بقا نمود
نعش او بمشهد مقدس معلی رضویه نقل نمودند و وی از قبیله چرکس بود از جمله عبید نواب همیون اعلی انحضرت خورشید
و دار بانی از زمان صبا احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش درآمدند و همواره مورد توجهات بیشمار و منظور الطاف بادشاهی بود
تا آنکه بحکومت دار المومنین استراباد سربلندی یافته هژده سال بادارائی آن ولایت اشتغال داشت با خلق آن دیار
سلوک پسندیده نموده بین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفه عدالت و نیکنامی موصوف بود او را ارادت وارد اتی عظیم
با طوایف اشرار و متمردین ایل صاین خانی مشهور به ترکمان که همیشه در حدود استراباد طغیان ورزیده شور افزا
می نمودند محاربات قوی و نبردهای عظیم روی داده هر بار اقبال همیون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی می یافت چنانچه
از ان طبقه متمرد خصوصا طایفه کوکلان و اوخلو که در تمرد و عصیان از سایر القوم در پیش و بکثرت جنود پیش بودند جمعی
و جودی نگذاشت بالمآل ولایه به مهبود خان چرکس تعلق گرفته چون سلوک او بر وفق رضای مردم آن دیار نبود معزول
گشته به مهبود خان که در سلک غلامان درگاه منسلک و مرد ضابطه کاردان بود تفویض یافت **عارف معارف الهی**
واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی شمه از اوصاف کمال و اندکی از فضل و افضال آن حمیده خصال در
صحیفه اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بوفور دانش و تجربه علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اعلای فن
مستمر پیراسته و باطن فیض مواطنش بفقر و درویشی موصوف و در سیر و سلوک با زمره اهل الله قرین بود و در اواخر سال
روزی در مقابر مشهور بتربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی باداء صلوات مشغول بود آوازی از قبری بگوش
شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از آسودگان قبور و منزل گزیدگان نهان خانه خاک با او بتکلم درآمده گفته بود که
امیدی فغفر حبیبت حالا وقت آگاهی و هنگام انتباه است و قایل نام و نسب خود را اظهار نموده بود و حرفی دو سه از اسرار
خفیه بر زبان آورده اما حضرت شیخ تقریر آنها نفرموده زیاده از حرف خفظه و اسامی آگاهی و انتباه اظهار نکرده بعد از
واقعه آنحضرت یکی از احبا که محرم اسرار شیخ بود دو سه کلمه مجربان خود گفته بود از حاصل بعد از وقوع این واقعه غره
در تحت فکر و غور برده چند روز در کمال معاشرت احبا و خلان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردید
مترصد ارتحال ازین دار ملال و متفحص ماه شوال بوده و لحظه بفراغ خاطر نمی غنود تا آنکه طلبه علوم که همه روزه حاضر و فیض یاب
و مسایل یقینیه و شبهات عقلیه بوده بدلایل و براهین مشهوده شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده بطالب فیض
القاء علوم از طلبه باز نگیرد و مثوبات آن را علاوه طاعات و عبادات شمرده از تکرار اینگونه مقالات خاطر شریفش فی الجمله
آرام گرفته رفته رفته با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا دو سه ماه دیگر ظاهر اوقات بمباحثه علوم صرف نموده
در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطنا با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحانیان عالم اشباح دمساز
بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال سقیم المزاج گشته بعد شش روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت در روز دوشنبه

دوازدهم ماه مذکور بود طایر روحش از تنگنای قفس جسد بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود و نعش او را بمشهد مقدس نموده
برونق وصیتی که خود کرده بود در پایین پای مبارک حضرت امام جن و انس در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس رحل
مدفون گشت رحمة الله علیه ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند از آن جمله علامی جناب اعتماد الدوله
میرزا ابوطالب این تاریخ از ریاض طبیعت برزده تاریخ رفت چون شیخ زوار جانی گشت ایوان جنانش ماوا و دوستی
حبت زمن تاریخ گفتمش شیخ بهاء الدین واه فرزندی صلاح برادرزاده راقم حروف افسوس مقتدای امامان
تاریخ یافته در سلک نظم در آورده جمعی دیگر تواریخ مختلفه یافته از طول کلام اندیشیده بهمین دو تاریخ اکتفا رفت آغاز سال
سیمنت فال ایت ئیل مطابق احدی و ثلاثین و الف که سال ششم از قرن دوم جلوس همایونی است باز سلطنت رایات بهای
طلیعه افروز عرصه روزگار گشته جهان را بتازگی نوید فتح و فیروزی داد آفتاب عالمتاب که نیر اعظم و منور عرصه عالم است
با کوکبه نوروز و شعشعه جهان آرائی بهجت و سرور قدم بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی را از ضیا و ضیای عالمگیر روشنی
تازه و طراوت بی اندازه بخشید در عنفوان این سال خجسته آغاز سعادت فرجام نوروز فیروز روز دوشنبه ششم شهر جمادی الاولی
مطابق احدی و ثلاثین و الف اتفاق افتاد و نوعروسان حجله خاک با رنگ آمیزی سر از جیب مغاک بر آورده در لباس آرایی
چمن روزگار بجلوه گری در آمدند سپاه لاله و ازهار بقصد شبیخون بهار در عرصه گاه گیتی صف آراسته عندلیب آسا
بهزار زبان مدح و ثنای شهریار کامکار کامران باواز رسا سرایند نوبت بهار آمد که عالم لون یافت فروغ از بزم کا
خسروی یافت جهان را مژده فرخندگی داد خلایق را ز نو آسودگی داده موکب نصرت قرین همیون را بنا بر معهودی
که در سال گذشته استقرار شده توجه خراسان در خاطر انور مصمم یافته بود لهذا اعنان عزیمت نصرت نشان بصوب
و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبه طبس گیلکی نزول اجلال اتفاق افتاده شد و شادروان عظمت و اقبال
حفظ دلگشا افراشته بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات و ریز دستان عنان
اشهب صبا پویه بعزم سیر شکار سواحل رود هیرمند و انتظام مهام ضروریه خراسان بصوب انعطاف داده
از راه تون و دشت پاهن قاین در حرکت آمدند و فرمان قضا پیوند نفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر ظفر فرجام
که در ولایت فینابور قشلاق نموده بودند بولایت فراه آمده در آنجا بموکب معلی ملحق گردند سپاه ظفر پناه فوج فوج
و قشون قشون روی توجه بدان صوب آورده چون موکب همیون بفراه رسید طبقات حشم و افواج خدم
بنظر فرمانفرمای دیار عرب و عجم در آمده بقاعده و آیین مقرر بعرض کامه مشتاقه زبان بدعا و ثنای شهریار کامکار
گشادند سوانح این سفر خیر اثر و فتوحاتی که روی داد در ذیل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد ان شاء الله تعالی وحده العزیز
گفتار در فتح و تسخیر مملکت قندهار در میمنت و معونت عنایت آفریدگار کار ساز کارگاه کیهان عالم صورت و هوشمندان انجمن
معنی مخفی نماند که در صحیفه اول و ثانی این دفتر عالم آرا حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه از تصرف منسوبان بیرون رفته بتصرف
منتسبان سلسله گورکانیه در آمده مکرر جا بجا بتقریبات مرقوم کلک بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار فرع نشده

شرح حالات سابقه و لاحقه را دیگر باره از ابتدا تا انتها بسیار مختصر زبان بر صحیفه بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را
موجب سیرابی گشته ارباب شوق و اصحاب بر دمی سبب توجه همیون را بدان صوب باعث نقصان رابطه دوستی
در صحیفه اول از ملل و وقایع زمان حضرت شاه جنت مکان تحریر پیوست که مملکت قندهار مرة بعد اخری بمساعی جمیله
امرای عظام قزلباش بتصرف این دولت ابد پیوند در آمده و ایالت آنجا بسلطان حسین میرزای بن بهرام میرزا تفویض شده
بود و او چند سال الی زمان عم عالیمقدار حاکم باستقلال آن ولایت بود بعد از آنکه ایام زندگانی میرزای مذکور در
فرمان برداری عم بزرگوار سپری گشت و قندهار حسب الفرمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین
میرزای پسر بزرگتر و رستم میرزای پسر کوچکتر تفویض یافت در زمان طغیان اوزبکیه چون علی که مذکور شد
میرزایان مذکور را کوته خردی طغیان اوزبکیه مستظهر داشته از بی اتفاقی برادران خود در جانب هندوستان آورده
مملکه را بتصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران دستگاه جلال الدین محمد اکبر شاه بن محمد همیون بن بابر میرزا باز دادند و
هندوستان دادند و در این سنه سبع و الف که در خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار
یعنی حضرت اعلی تسکین یافته تمامه خراسان مجدداً بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد بنا بر رابطه و خلطه دوستی
که قدیما میان این دو سلسله علیه واقع است حقیقت فتح خراسان را آنحضرت پادشاه مذکور اعلام نموده مصحوب میرزا علی
بیک نام توپچی خدابنده لو فرستادند و در نامه محبت آمیز دوستانه که باو ارسال شده بود بقلم مودت رقم
در باب قندهار ایمائی شده بود که بیمن الطاف شاهی و توجه باطن آن ابوت پناهی تمامه ممالک خراسان که
در تصرف مخالفان بود مع شیء را بدست در آمده سوی قندهار که در تصرف منسوبان آنحضرت است مملی از تصرف
دیگری نمانده و از اتحاد و یگانگی که فیمابین مسلوک است آن هم فی الحقیقه بدست ما آمده در تصرف یگانگان نیست حقوق دوستی
قدیم و طریقه مهر فرزندی جدید اقتضای آن میکرد که از این جنس اراده و خواهش دوستانه در باب گشتن قندهار بمقتضی
نموده اساس دوستی با خصوصیت مردمی بنا ره استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور از آن ایما و اشعار دوستانه
اغماض نموده توفیق این مردمی نیافت و حضرت از فراخی حوصله و پاس طریقه مودت در گذشتند از جا رفته رابطه صداقت
و اتحاد را از دست ندادند تا آنکه آن پادشاه عالیجاه بجوار رحمت الهی پیوسته همین فرزند ارجمند او شاه همیون بارگاه
نورالدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردیده در آغاز جلوس که همانا سلطان خسرو همین فرزند بزرگ
راعیه سلطنت داشته مشغول بوده بعضی امرای قرب جوار خصوصا حاکم فراه و سیستان با فوجی از جنود ظفر ورود
متوجه آن دیار گشته مملکت را متصرف شده قلعه را احاطه نمودند و در حینی که رایات جلال را در آنجا بود حقیقت بعرض
اشرف رسید با آنکه یادی که از توجه و آثار در کمال نموده آسا به تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز بنا بر مشاغل ملکی
که ضروریات از امور لایقه را عالی میکرد و از آن طرف بپرسش تعزیة و آداب تهنیت که از لوازم حقوق وداد
است بظهور نیامده این حرکت ناهنجار را که شیوه ارباب عنان است از آیین مردمی دور دانسته امرای عظام

منع فرموده بودند و بشاه بیگ خان جغتای که از جانب آن سلسلهٔ علیه حاکم قندهار و در قلعه محصور بود منشور عاطفت و فرمان استماله عز صدور یافته
مسعود بیگ حسین بیگ شاملو از طایفهٔ خدابنده لو شاملو فرستادند که چون میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه رابطهٔ محبت و برادری مسلوک
و بایکدیگر [illegible] سابقه داریم و بنوعی خاطر ما [illegible] مشغول است و مقصد آن بود که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و قندهار
مراسم پرسش بظهور آمده [illegible] خاطر جوئی که ملک [illegible] در آمده را باز که [illegible] آنحضرت [illegible] قندهار را که در تصرف
و دشمن [illegible] بعدم [illegible] دیگر در لایق ندانسته [illegible] قاعدهٔ [illegible] و داد و دار [illegible] سابقه و ملاحظه باز گذارند و بعد از
آنکه یادگار علی سلطان طالش که از معتبران طایفهٔ رفیعهٔ قزلباش و کار آگاهان خرد پرور بود بنوعی که سبق ذکر یافته برسم رسالت
رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه که راه و رسم سلطان و کار آگاهان ابداع است بظهور آمده و مشار الیه
و ایلچیان دیگر که متعاقب رفته مکرر بکنایه و صریح بوکلای سلسلهٔ گورکانیه اظهار معاودت قندهار می نمودند از طرف او گفتگو [illegible]
اثری بر گفتهای ایلچیان مترتب نگشته و بقهر و غلبه گرفتن سزاوار الفت و دوستی نبود تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از
امرای بزرگ آن سلسله بود و از جانب حضرت پادشاه والاجاه بخطاب مستطاب [illegible] یعنی برادری سرافراز بود و کمال محرمیت
داشت برسم رسالت آمد حضرت اعلی برادرانه اظهار معاودت قندهار [illegible] که در [illegible] بنابر پاس رابطهٔ الفت نموده بود
اغماضی که از ما نظر فرموده صریحا گفتند که خصوصیت و یگانگی میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آن است که با یکدیگر
مضایقه [illegible] داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این برادر و دوستی [illegible] مردم
روز بروز که چشم بر امور متعارفه صوری دارند و از عالم معنی بی خبرند سخنان لا یعنی در محافل و انجمنها بر زبان آورده حمل بر نوعی
مینمایند سزاوار محبت و مقتضی دوستی چنین نیست که آن برادر کامکار بجهت رفع طعن حساد آن ملک را که از ولایت [illegible]
بغایت دور و درین میان [illegible] سزاوار محبت این برادر [illegible] باز گذارد که هم زبان هرزه درایان [illegible] جهان
عالم اسباب بند [illegible] باشد و هم [illegible] آوازهٔ خصوصیت این دو سلسله در اقطار [illegible] رابطهٔ وداد و بنای [illegible] استحکام
و بر ساطع [illegible] خصوص طوایف [illegible] که معاند [illegible] و طرف [illegible] مراتب وفاق جغتای و قزلباش با یکدیگر ظاهر گشته
هر آینه این معنی را منبع انواع فواید شمارند و اگر باز گذاشتن [illegible] بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد ما رضای خاطر او را
بر مطالب عالیه [illegible] راجح میدانیم اما [illegible] خواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان آنحضرت [illegible]
[illegible] باز کرده [illegible] منسوبان آنحضرت را [illegible] رسم مهربانی بظهور آمده که بر عالمیان ظاهر گردد که باز گذاشتن آن ملک
با ایشان محض خصوصیت و یگانگی است و در میانه مغایرت و جدائی نیست و [illegible] بیگ [illegible] که از خاصان درگاه
[illegible] خان عالم [illegible] رسالت [illegible] جمیع خوش آمد گویان
[illegible] حصول مطلب [illegible]
کار آگاه [illegible] خیر خواه [illegible] دولت خواهی صاحب [illegible] که دشمنان را [illegible] گردانیده
دوستان را محرک [illegible] دوستی باشند [illegible] اتحاد و نتایج دوستی [illegible]

من السلاطین ظاهرا موجب ازدیاد جاه و حشمت و باطنا استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر این مقوله امری از بسیار گفته او بحسن مدارا می گشت [illegible]
حضرت اعلی در اوایل بهار خجسته آثار [illegible] که بخان عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور شد برسم سیر و شکار
سواحل رود هیرمند و ارغنداب عزیمت [illegible] فرموده از قرار منشور عاطفت بعبدالعزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جغتای که
در آنجا بودند مسعود بیگ وصال بیگ [illegible] که از معتمدان درگاه بود ارسال فرموده پیغام دادند که چون سفر ظفر اثر خراسان
بنابر مصلحت ملکی اتفاق افتاده بود [illegible] سیر و شکار آن حدود [illegible] بطریق نشاط و شکار [illegible] ایشان نیز در [illegible] رکاب اشرف
بوده از جانب برادر کامکار مهماندار بوده لوازم مهربانی بظهور آورند و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای [illegible] و احترام نسبت
بکارداران حضرت پادشاه والاجاه و برادر بجان برابر امری منظور خاطر صفا [illegible] غرض اصلی ازین نهضت بنوعی که بخان عالم
گفته بودیم آنست که بر عالمیان بخصوص معاندان او و [illegible] طرفین ظاهر گردد که مملکتها و شما یکیست و در میانه [illegible]
نیست و حمل بر نوع دیگر نکنند بعد از فرستادن وصال بیگ [illegible] کنان و شکار افکنان روانه شده چون کنار آب هیرمند
مضرب خیام اقبال گردید میرزا تقی سلطان بیات [illegible] چند نفری از جماعهٔ جغتای که عبدالعزیز خان [illegible]
و استحکام قلعه [illegible] فرستاده بود و او مطلع گشته بر سر ایشان رفته گرفته بود آورده بنظر اقدس رسانیدند حضرت اعلی
[illegible] عتاب و خطاب کرده [illegible] فرمودند که منسوبان حضرت شاه والاجاه خورشید کلاه که تعلق دارند [illegible] سبب
[illegible] اطلاق فرموده رخصت دادند که [illegible] کار مرجوعهٔ خود روند اما عبدالعزیز خان
و اعیان جغتای چون بر مضمون فرمان عاطفت [illegible] شده میرزا باقی کابلی را که از معتبران [illegible]
پادشاه والاجاه بود با عریضهٔ اخلاص [illegible] فرستاده اظهار نموده بودند که حضرت شاه ازین اراده منصرف گشته
از همین جا باز گردند که اگر [illegible] و رسم نوکری [illegible] قلعه داری و جنگ و جدال چاره نیست چون ازین
سخنان نفاق آلود مخالفان بوی وفاق [illegible] بمشام [illegible] رسیده ساحت [illegible] مضرب سرادقات جاه و جلال
بود [illegible] چنین [illegible] صد [illegible] مخالفت
را [illegible] خاطر صفا آئین بود [illegible] مزاج اقدس گشته در [illegible] گرم عنان گردیده
[illegible] از افواج [illegible] قلعه [illegible] شاه [illegible] مقرر بود [illegible] در چهارشنبه
شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیز خان و [illegible] نوعی که پیغام داده بودند با حضرت اعلی
[illegible] حصار [illegible] نشسته [illegible] انجام اسباب قلعه داری
و باره [illegible] توپ و تفنگ انداختن شروع نموده جنگ و جدال در پیوست [illegible] حضرت اعلی [illegible]
پادشاهانه [illegible] و اقبال را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده [illegible] عالم [illegible]
گروه [illegible] نمود [illegible] که شاید [illegible]
[illegible] خاطر مبارک [illegible] کشته [illegible]

و عناد و جدال اصرار نمودن و بقهر و غلبه گرفتن آن ملک در آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آوردند بنا بر این مساعی
در حوصله خاطر دریا مثال نگنجیده پیش از این تغافل سزاوار همت غیرت شاهانه نبود شعله غضب قاهرانه لهب زبانه کشیده عساکر منصوره
بمحاصره و قلعه گیری مامور فرمودند و با وجود آنکه اعلام اسباب قلعه گیری خصوصا توپ و بادلیج و عمله توپخانه و بیلداران که از
لوازم و مایحتاج قلعه گشائی است همراه نبود بهادران موکب معلی دلیران قلعه گشا اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده سپهسالاران [illegible]
و دلیران آهنین چنگ چون [illegible] جنگ و ناخن بر باره و برج [illegible] در عرض [illegible] و رخنها در اساس قلعه انداخته
و نقبها زده بنیان حصار را چون خانه زنبور و بیت العنکبوت سست بنیان گردانیدند و در هر روز چند برج عالی چون بنای دولت
آن سیه بختان منهدم و [illegible] زمانه کردار [illegible] بر فرق آن گروه نادان می ریخت و حضرت اعلی از وفور ترحم که شامل حال
عموم عالمیان است جنود قاهره را حضرت [illegible] که مبادا ضعفا و زیردستان [illegible] و پامال [illegible]
عرصه [illegible] و دلاوری گردند القصه چون محصوران [illegible] بنیان و باره و تزلزل احوال قلعه و خوف و هراس قلعه داران اطلاع
یافته عجز و اضطرار خود را [illegible] بعین مشاهده نمودند [illegible] خواب غفلت [illegible] هر طرف خود را غریق لجه اضطرار یافته
در مقام استیمان درآمدند و سایل و شفعا انگیخته امان طلبیدند حضرت [illegible] با وجود آنکه [illegible] آن طبقه حد و [illegible] بود
همان رابطه دوستی را منظور داشته مروت و فتوت جبلی که خاصه [illegible] خاندان نبوت و ولایت است درباره عموم محصوران
در حرکت آورده امان دادند و [illegible] فتح و فیروزی [illegible] گردانیدند [illegible] شعبان عبدالعزیز خان با سایر امرا
و اعیان [illegible] خان و [illegible] علی [illegible] و میرزا [illegible] و خواجه [illegible] و شاه محمد خان و [illegible] بیک خان
حاکم سابق [illegible] دوران و [illegible] خان و غیرهم از قلعه بیرون آمده اراده نمودند که بطریق [illegible] کاران [illegible]
بنظر اقدس رسانیدند حضرت اعلی که قاعده [illegible] عالم صورت [illegible] سلسله جنبان رابطه معنوی [illegible] ایشان را حاجی [illegible]
خدمه و مراسم چاکری [illegible] آن جماعه در کمال [illegible] لوازم [illegible] حضرت
در کمال مرحمت با ایشان سلوک فرموده همه را [illegible] فاخره نواخته مشمول نوازش و احسان خاطر همه را اطمینان داده در حضرت
قلعه یافته بمنزل خود مراجعت نمودند و بعد از سه روز عبدالعزیز خان و سپاهیان قلعه که سوای ملازم و خدمه [illegible] چهار هزار بودند
آمده در جوار اردوی معلی خیام اقامت نصب نموده [illegible] الطاف [illegible] ایشان بظهور رسیده [illegible] که تا کنون [illegible]
خاطر ایشان بوده در کمال [illegible] بیرون آمدن و سپردن قلعه روز جمعه چهاردهم ماه مذکور [illegible] نظام و قاضیان
درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که منبران [illegible] بود که از ذکر [illegible] حضرت ائمه اثنی عشر علیهم السلام عاری بود [illegible]
اقبال شهریار کامران [illegible] باشد [illegible] رسیده [illegible] آرایش [illegible]
قوم در کمال [illegible] گرده التماس نمودند که [illegible] که [illegible] و رخصت [illegible] روانه شوند [illegible] خسروانه [illegible]
برآورده [illegible] آن قوم [illegible] گرد آوری [illegible] آن جمع توجهات [illegible] مبذول داشته [illegible]
نیز با ایشان عطا فرموده [illegible] احتیاج [illegible] اموال [illegible] اسباب [illegible] فرموده [illegible] حضرت [illegible]

دوستانه بحضرت شاه والا جاه فرمانفرمای ممالک هند [illegible] مصحوب حیدر بیک [illegible] عبدالعزیز خان
در [illegible] ارسال داشته هذا [illegible] و اکثری اخبار روی داد بابیع وجهی احسن حالی [illegible] و [illegible]
[illegible] که مفتاح ابواب مصالح [illegible] بود و [illegible] اسم قندهار و بر دیگری اسم ممالک [illegible]
نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بر زبان محبت برادری پیغام دادند که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوته
[illegible] سفارت [illegible] ابواب آشنائی و یگانگی که سالها بین الجانبین مفتوح بوده دست و بسد و کرد [illegible]
بر حسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون قندهار بدستور زمان [illegible] که کل بلاد ایران [illegible]
از عطیه خانه [illegible] برادر [illegible] قلعه تصور نموده کلید اعتبار مارا که [illegible] مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است
در قبضه اقتدار خود تصور نمایند و این معنی را از [illegible] تکلف و [illegible] رسمی [illegible] سبحان الله [illegible] القیام [illegible]
خلعه [illegible] که فرمان روایان [illegible] کمال تسلط و اقتدار [illegible] موجبات [illegible] که هر یک در عالم [illegible]
و اقتضا [illegible] جهانی [illegible] بودکان [illegible] مقتضای وحدت ازلی این شیوه مستوده را [illegible]
[illegible] که [illegible] ذات کامل الصفات پادشاهان عدالت شعار [illegible] عالمیان [illegible] از دست [illegible]
الحاصل چون آن جماعه [illegible] نزد شاه کلان حاکم [illegible] فرستادند و از صورت واقعه اعلام دادند
قلعه را بمنسوبان درگاه [illegible] سپرده هر کس اراده دیار خود دارد با ایشان [illegible] که باتفاق روانه شوند اما از آن جماعه [illegible]
[illegible] نا [illegible] امری [illegible] عواقب و عملی [illegible] بظهور آمد [illegible] خود را [illegible] انداختند [illegible]
آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره [illegible] که [illegible] اهل قلعه [illegible] اختیار کرده در مقام [illegible]
[illegible] درآمدند [illegible] مجادله گردند بعد از آنکه خبر فتح قلعه قندهار بایشان رسید از قلعه داری [illegible]
با کمال یاس و نومیدی بیرون آمده [illegible] مخالفت که فیما بین وقوع یافته بود خایف و هراسان بودند و مظنه آنکه سپاه قزلباش
در مقام انتقام درآیند با خود [illegible] که [illegible] کرده [illegible] خسرو سلطان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رفع [illegible] و دل نگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر ایشان [illegible] آشنائی و دوستانه کرده [illegible]
[illegible] شاه کلان و اعیان آن طبقه را [illegible] دعوت نموده بزم ملوکانه آراسته [illegible] امرا و اعیان قزلباش [illegible]
بودند که شاه کلان [illegible] مهمانان [illegible] گرفته با چند نفر از معتبران سلطان [illegible] آمده در مجلس قرار گرفته
[illegible] خسرو سلطان با ایشان [illegible] که [illegible]
و مهمان نوازی است بظهور آورده بمظنه آنکه مبادا موجب افزونی وحشت و توهم دل نگرانی آن قوم گردد از تکلیف
اسلحه و یراق گشودن که عرف عادت قدیم [illegible] ایران [illegible] در کار است [illegible] جمعی دیگر از گروه سپاهیان
بهمان دستور یراق بسته نمایان شدند خسرو سلطان [illegible] و مردمی [illegible] مخصوصا نسبت به شاه کلان اظهار نموده
[illegible] مرتبه [illegible] یراق بسته [illegible] اگر رفقا و یاران خود اشاره نمایند که الات حارجه
و یراق گشوده [illegible] شیوه دوست نوازی سلوک [illegible] موجب راحت و آسایش [illegible] بوده [illegible]
از پیش خدمتان سلطان [illegible] عادت [illegible] آورده التماس یراق گشودن نمایند و آن جماعه [illegible]

میمانید در اثنای کشاکش خدمتکاران کیله و جابجی داران از ان مغلوبان معرکه هم با کمال چابکی و سفاهت دست بر لوکده و چهره بر ده
حواله بخش خدمتکاران نمودند خسرو سلطان ارشاد بوده و بوهم آنکه مبادا از ان جمعیت [illegible] پیچ و برد سند و خیال دیگر داشته باشند احتیاط دور دیده
از مجلس برخواسته اراده بیرون رفتن مینماید آن جماعت مقهور غلط و خیال باطل بهم برآمده اگر دست بآله جارحه بردند بخنجر و
سلطان حواله مینمایند و چند نفر از اهل خدمت را زخمی کردند طبقه قزلباش که چند نفر را زخمی دیدند آن طایفه عریض پرخاشجو را باشمشیر
برهنه آماده خونریزی یافتند از اطراف و جوانب تیغها از نیام برآورده در مقام دفع ضرر تراکمه کنند کان از هر جای آیند و غوغا عام میکنند
از هجوم عامه احدی متوجه تسکین نایره فتنه آن آشوب نتوانست شد خواجه فضل [illegible] داوری از خصومت و عنادی که با شاه کلان داشت
درین شورش فرصت یافته بزخم شمشیر او را از پای درآورد و تعاقب کشته شدن او سپاهیان جنگجوی آشوب طلب با آن طبقه
ساختند از تقدیرات آسمانی دست فتنه درازی کرد و محفل بزم معرکه رزم گشته بطرفة العینی آن گروه طعمه شمشیر و بهدف تیر
تقدیر شدند و چنین واقعه عظمی و حادثه کبری بی اختیار روی داد سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از نهانخانه تقدیر بجلوه گاه ظهور
می آید ارباب خرد هر طرح حیرت [illegible] سر در جامه حسرت [illegible] اصحاب العقل والتمام سرانجام مبدء و منتهی پرده کشایان اسرار قضا و کارکنان قدر
در اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند و تماشاییان عالم ظهور را جز دیده رضا و تسلیم گزیر نیست
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بیت اگر محول حال جهانیان قضاست * چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست * بلی قضات بهر [illegible]
بدعا کمش خلق ازین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست * کسی بخون دیجور ادم نمیتواند زد که نقش بند حوادث ورای چون و چراست
القصه آن تیره بختان تبه روزگار از نحوست برگشتگی و ادبار بدین حادثه گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت اثر بارد وی معلی رسید
حضرت اعلی را تعجب تمام دست داده بجهة اطمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان بی ادابی بظهور رسانیده آن طائفه
نادان بادی امر که شده القصه حضرت اعلی بآن کرده هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه نسبت بهر یک بظهور آوردند
و با ایشان ظاهر شده بوضوح پیوست این واقعه محض توهم غلط و فکر باطل آن طایفه نادان و جهاله جهلاء چند نفر تندخوی فتنه انگیز
وقوع یافته بادی این حرکت ناهنجار کاره و ساده دل [illegible] شده اند و باز ماندگان آن طایفه از نسا و صبیان و جمعی که در اجل
ایشان تاخیری بود نقد و دلجویی نموده همگی را بعبدالعزیز خان و رفقا سپرده که در زمان سلامت مقتضا در بابی بجا و مقام خود
رسانند ساقی نامه [illegible] بامداد ایام اقامت قندهار روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام [illegible] از جانب شاهزاده والا قدر
نعیم میرزا سلطان خرم بن شاه والاجاه [illegible] محمد سلیم پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس معلی
رسیده و آوازه حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه رضویه علی مشرفها الصلاة والتحیة توقف نموده
منتظر وصول رایات ظفر آیات بودند [illegible] خیر الاشاره همیون بقندهار آمده بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته تحیت
و تسلیم تقدیم رسانید و صحیفه اخلاص فرزندانه که از جانب شاهزاده کامکار نامدار با داب تعظیم و قواعد تسلیم رقم یافته بود
با نفایس تحف و پیشکشهای لایقه بنظر اقدس رسانیده [illegible] احترام شاهی معزز و مباهی کردید و چند روز که در موکب ظفر کوکب
وارد و بمعلی اقامه داشت پیوسته بعز مجالسه مجلس خلد آیین بغر اختصاص مباهات داشت حضرت اعلی نسبت بحضرت شاهزاده
کامکار عواطف خسروانه و مهربانیهای پدر فرزندانه بظهور می آوردند و جواب مکتوب بر وجه مرغوب رقم کردید و ایلچی مذکور
بعرض اقدس رسانید که چون حضرت شاهزاده از جانب والد نامدار عالی مقدار معین الاخوان بخطاب [illegible] جهانبانی

مخاطب و ممتاز گردیده التماس نموده شاهزاده است که از موقف [illegible] شاهی نیز باین خطاب نامی معزز و کرامی گردد لهذا درین صحیفه لطیفه این بیت
از نوادر ارادات طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته کلک خطوط [illegible] سلک گردید بیت [illegible] کار جوان * که نور دیده
خورشید گشت شاه جهان * و درهمان ایام رخصت معاودت یافته مشمول انعام و احسان روانه دیار هندوستان گردید ذکر حادثه
آمدن اسفندیار خان ابن عرب محمد خان ابن حاجی محمد خان والی خوارزم است بدرگاه سپهر اشتباه چون سلاطین خوارزم تخصیص حاجم خان
و عرب محمد خان همیشه باین درگاه توسل جسته در هنگام شدت [illegible] مرجعی داشته در وقوع حوادث پناه باین درگاه
آورده اند [illegible] و اعانت همیون بر مسند سلطنت آن دیار تمکن یافته اند چنانچه در طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافته درین اوقات برادران
اسفندیار خان با پدر یاغی شده با اتفاق یکدیگر پدر را گرفته بی اختیار ساخته و چون اسفندیار خان با اعمال ناهنجار برادران انکار نموده
بمعونت پدر با برادران منازع نموده پدر را میل کشیده [illegible] گردانیدند و قصد گرفتن او داشته و چون سه برادر با یکدیگر متفق شده
بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده خود را بیرون انداخته بجد و جهد استراباد آمده عزیمت درگاه معلی نمود و در سفر قندهار
بموکب ظفر قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت از سفر خیر اثر احکام باسم امرا و سرخیلان صاین خانی
در باب معونت مشار الیه اصدار یافته حاکم دار المومنین استراباد و امراء آن حدود بکمک او معین گشته و او بمیان ایل
و اویماق صاین خانی رفته جمعی فراهم آورده باستظهار لشکر استراباد بآن حدود و با برادران محاربه نموده ظفر یافت از جمله
ابو الغازی سلطان بطرف او میل نموده او مصلحت در موافقت دانسته برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت
و ممالک را قسمت نموده با یکدیگر بحسب ظاهر موافقت دارند و ابو الغازی نسبت باسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور می آورد
و از جانب اسفندیار خان همواره ایلچیان بدرگاه خلایق پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش و احسان
بازگشت مینمایند ذکر مراجعت موکب همیون از قندهار و وقایع روزگار توشقان ئیل چون کار قندهار بنوعی که در فوق تحریر
پیوست ضمیمه ممالک محروسه گردید حضرت اعلی متوجه ضبط و نسق آن شده ایالت و دارایی آن ولایت بکنجعلی خان زیک که از امرای
بزرگ و قدیمیان این دولت ابد قرین و مرد شجاع دلیر مردانه و بارای و هوش بود و در مهمات که با ایالت و دارایی دار الامان کرمان
سرافرازی دارد تفویض یافت و انتظام امور آن ملک بقبضه درایت او داده کل طوایف اکراد که ملازم رکاب اقدس بودند
بمعونت او مامور گشته در قندهار ماندند احمد سلطان [illegible] حاکم ترشیز بجهة تعمیر [illegible] قلعه تعین یافت بعد از فراغ از
مهمات الولایه در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان عنان انصراف نشان بصوب مراجعت معطوف داشته از ظاهر قندهار
کوچ کرده در مزار حضرت بابا حسن ابدال نزول اجلال فرمودند و بمنزل [illegible] لشکر کش چهار روز درنگ کرده
[illegible] حدود و فراه اقامت داشت مبنی بر اقتدار اعمال سابق و شکر الطاف و اعطاف که حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه [illegible]
[illegible] بظهور آورده [illegible] میرزا [illegible] محمد خان و ایلچی [illegible] شادمان و خشنود باز گردانیده بوده مقربان بساط اقدس [illegible]
اسفندیار [illegible] اوچی باشی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] چهارم [illegible]
[illegible]
العطش [illegible] سینه بر [illegible] بیت [illegible] سینه بر [illegible]

و مراجعت اردوی اعظم از راه گرمسیر فراه که هنگام شدت گرما و قلت میاه بود میسر نبود عزیمت راه غور که ییلاق است تصمیم یافته در روز جمعه دهم

شهر رمضان از جوار آن مزار کوچ واقع شده از راه مذکور روانه شدند عرصه ولایت غور اگرچه بر طبق کلام انوری که گفته عرصه مملکت غور

چه نامعمور و درست که در آن عرصه چنان لشکر نامعدود رست دلالت بر کمال وسعت و فسحت مینماید اما در ارتفاع جبال و ضیق طرق و تنگنای

آنکه مشهور آفاق است تمامی شوارع سنگ لاخیست بر نشیب و فراز ظاهر دهم کم کند پرواز و مشکل گذار اکثر محال بمثابه ایست

که عبور رهسپار از آنجا بسیار دشوار است و از این سبب ملوک غور باستظهار تنگی جا و متانت قلب جند بجبال دران سرزمین

لوای حکومت و بلند نامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن تنگها میبرده اند و سوای ملوک غور و اتباع ایشان که نشو و نما یافته

آن سرزمین اند در دوستان نامعاینه نظر رسیده که هیچیک از پادشاهان عرصه روزگار از صعوبت راه و شوامخ جبال آن لشکر بی‌شمار

از آنجا عبور و نزول نموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را منقسم بچند قسم گردانیده هر گروهی متعاقب یکدیگر از طرقی روانه

شده بتدریج طی مسافه می‌نمودند چنانچه عساکر منصوره انجم گروه و اردوی گردون شکوه به نیروی اقبال از آن دشت و کوه عبور

فرموده هماناً از بسم ستوران بی‌شمار و نعل یکجهان کوه کوهان بار بردار اردوی اعظم که از حیز احصا بیرون بود آن جبال گردون

مثال با یکدیگر کوفته شده دشت و هامون تساوی پذیرفته بود و در اثنای راه جمعی از عساکر نصرت نشان ببرکردگی خلف بیک

سفره‌چی باشی از راه عبور بیالا میرفتند بجبل متمردان فیروزکوهی که باستحکام مکان مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره

آمیخته شورافزائی می‌نمودند و درین اوقات بر کناره جسته باستقبال موکب مقدس نیامده بودند دچار گشته دمار از نهاد

آن خیل سرکش برآورده خرمن تردی محمد نام سرخیل آن قوم را با بسیاری از آن طایفه بآتش قهر سوخته گردید و موکب جهان گشا

بهشت و شش کوچ آن عرصه را پیموده در روز بیست و هفتم داخل دار السلطنه هرات شدند و در آن خطه دلگشا رحل اقامت انداخته

روزی چند از کوفت راه و تعب آن کاه و بیگاه آسودگی یافتند سوانح ایام دار السلطنه هرات بعد از شرح فتح و تسخیر قلعه هرموز که در این سال

وقوع یافت رقم زده کلک بیان میگردد

ذکر فتح و تسخیر بندر هرموز که بسعی و اهتمام امام قلیخان امیر الامرای فارس و غزات سپاه انجم سپاه و غلامان درگاه گردون مآثر وقوع یافت

از فتوحاتی که درین سنه مبارکه یعنی ایت ئیل ترکی مطابق احدی و ثلثین و الف

به نیروی اقبال قرین حال اولیای دولت بی‌زوال گردید فتح و تسخیر بلده هرموز است که بسعی امام قلیخان بیگلربیگی فارس و آن

حدود روی وقوع پیوست در سال گذشته اشعاری شد که بنابر ظهور بی‌ادبیهای فرنگیه پرتکالیه مقیم آنجا بیگلربیگی مذکور لشکر بنادر

فرستاده خود نیز متعاقب رفته جزیره هرموز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی را از فرزندان اتابکان

سلغری از کرمان و شولستان ارملکان قیس خریده آغاز عمارت کرد رفته رفته شهری بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت بعد از

فوت او حکومت هرموز و توابع آن ملک بکردانشاه نامی که نسب خود را از جانب پدر بحضرت هود نبی علیه السلام و از جانب مادر

بگستهم بن اشک که از نژاد ملوک عجم است درست مینمود قرار گرفت و اولاد او نسلا بعد نسل در آن ولایت حاکم و فرمانروا بودند

از آن جمله سلغرشاه بن شهاب الدین بن طغرانشاه صاحب چتر و لوا گشته بسیار عالیجاه و کریم الذات بوده چنانچه یکی از

شعرای ماتقدم در مدح او گفته بحر با کاسه چو بینی خشک شد لب العیاذ کف برآورده گدای در سلغرشاه است و در سنه ثلث و عشر

و تسعمائه او آن جهان گشائی ظهور حضرت خاقان سلیمان شأن ابو البقا شاه اسمعیل بهادرخان علیه الرحمه و الرضوان و عهد حکومت سلغر

شاه ثانی بن طغرانشاه فرنگیه پرتکالیه بحد غلبه و تغلب جزیره هرموز استیلا یافته در کنار دریا مکان که بعرف آن عبارت از

است ترتیب داده تجار و مترددین بندر عشور گرفته قلیل بوالی هرموز میدادند و بعد هر جمعی کثیر از نصاری فرنگ در آنجا جمع آمده در هر سال

کپتانی از جانب پادشاه پرتگال بآنجا می‌آمد و کپتان بعرف فرنگیه ریش سفید و سرکرده آن قوم و صاحب اختیار مهمات لشکر است

و طبقه فرنگیه بمرور دهور شریک کل حاصل و مخارج آن ولایه شدند و چون زمان دولت سلغرشاه به لغرخشاه بن تورانشاه و بعد از

بهرش فیروزشاه رسید فرنگیه بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال یافته کلی جزوی مهمات آنجا منوط برای کپتان و طبقه فرنگیه بود چنانچه

از ولایه مسلمان جز نامی نمانده بود و در عهد دولت روز افزون ایام فرمانروائی ابد مقرون همیون چون سلاطین فرنگیه

با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب آشنائی ابد مقرون همیون چون سلاطین فرنگیه با منسوبان آستان

اقبال آشیان شاهی فتح ابواب آشنائی کرده همیشه مواضعه محبت و دوستی بامر و مرسولان و ارسال و ایلچیان استحکام

میدادند از جانب همیون اعلی تعرضی بحال آن جماعت نمیشد اما بحرین و بعضی جزایر که بحکم مسلمانان متعلق بود در قرب

تنگیس آن بندر از حکم شد که مرحوم الله وردیخان امیر الامرای فارس بحیطه تسخیر و تصرف در آورد و در قان مرحوم بنوعی که در محل خود

سبق ذکر یافته بتصرف در آورد و جزیره هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتگالیه بود و حکم الیوم بوالی مسلمانان که درین عهد

محمودشاه بن فرخشاه بود تعیین نموده بودند که از حاصل آن بلده میدادند اما از فرنگیه مکرر آثار طغیان و بی‌ادبی صدور یافته

با مترددین مسلمانان سلوک ناهموار می‌نمودند با منسوبان این دولت بمکر و حیله پیش آمده یکدو مرتبه سفاین لشکر و توپخانه از راه دریا بجزیره

بحرین فرستاده کاری نساختند قطع از این در برون جزیره هرموز کنار دریا که به بندر گمبرو مشهور است در استحکام فرصت و آغاز جلوس همیون

که مشاغل عظیمه پیش بود و بخلافت قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی از جهت تعیین نموده بودند

چون در آن وقت اداء الملک را حسابی نگرفته بخود متمرد گشت همیون اعلی قلعه احداث نموده منتج مفاسد کلیه بود در این زیاده روی

نموده بر مزاج اشرف گران آمده الله وردیخان به تسخیر و تخریب آن مامور گردید و امام قلیخان بپرورش حسب الفرمان

قضا جریان حیرانها قلعه را از ایشان گرفت و الیوم به بندر عباسی موسوم و مشهور است و درین چند سال با آن طایفه جدال و

مرشد و بجهت آمد شد سفاین بندر و بنادر و کمی امنیت راه دریا و منفعت خرید و فروخت تجار و مترددین بالکلیه در مقام مواضع

ایشان در نمی آمدند درین اوقات که مکرر خبر عصیان ایشان بظهور رسید که بجز و سر از جزیره قشم که جزیره نزدیک هرموز است منع آب

آب شیرین نیز که از آنجا بکشتی نقل مینمایند از آن قلعه ساخته نموده پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع آورده بر سر چشمه آب

سر آن قلعه احداث نموده اند چون اکثر مقدمه مادی عصیان و طغیان کفره مذکور بود منع و تادیب ایشان بر ذمت همت

لازم آمده خان شجاعت نشان امام قلیخان ولد الله وردیخان که بدستور والد امیر الامرای فارس است به تنبیه و تادیب

فرنگیه و تخریب قلعه مذکور مامور فرموده و اوحسب فرمان موجی از جنود قاهره را بسرکردگی لشکر امام قلی بیک یوزباشی

هنگ اینک آقاسی بسر ایشان فرستاد که از قلعه ساختن ممنوع گردانند اگر بر نعمت باشد ویران نمایند و آن طبقه ضاله منع جنود

قاهره ممنوع گشته بر اتمام آن سعی موفور بظهور آوردند و رسمان قلعه را محکم جسته با غازیان بجنگ و جدال پیوسته لشکر

نیز بمحاصره قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود امام قلی خان جمعی دیگر را بکومک فرستاده بالاخره خود نیز بآن طرف رفت و

آمد جنود فارس بر تسخیر آن حصار بعد چند شهادت فایز گشتند اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و نیروی دولت فتح و نصرت

قرین حال مجاهدان جزیره مزبور گشته سرداران حصار بستوه آمده محصوران بتنگ آمده چون منبع آب در آن بود بر قرار

داشته حارس و نگهبان تعیین نمودند و چون از کفره هرموز و طبقه پرتکالیه این عمل ناهنجار رسید و یافت و بمحاربه جنود قزلباش
خان شجاعت دثار از روی حمیت و غیرت اسلام فتح و تسخیر بلده هرموز را مستقبل و فرنگیه را پیش نهاد همت ساخته حقیقت حال بعرض
سده جلال رسانیده بدین خدمت رخصت یافت چون بظهور چنین مشهور بود که هرگاه پرتکالیه از هرموز دخلی نموده باشند
سفاین و جهازات بنادر شده آمد شد تجار انقطاع پیدا بود و موجب خرابی آن بلده گشته انتفاع می‌گیرند بدین جهت و
و بانگلداری که بحسب ظاهر از ایشان بظهور می‌پیوست تا غایت اهتمامی در تسخیر آنجا نمی‌شد و مدارا می‌کردند و قبل از این جمعی
کلیسیا از جانب والی انگلیس بدرگاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص نموده بنابر منازعتی که میانه ایشان و طبقه پرتکالیه
واقع است از فرق نصارا دو جماعه اختلاف مذهب نیز با آن طایفه دارند از خدمت اشرف متقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر
اشرف بتسخیر قلعه هرموز متعلق گردد ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت نموده و بعد از فتح و تسخیر از بندری که با انگلیسیه تعلق دارد
جهازات فرستاده نگذارند که جماعه پرتکالیه مانع آمدن جهازات گردند درین وقت که فرنگیه پا از دایره ادب بیرون نهادند
بتجربه پیوست اقدام نمودند و دفع و رفع آن طبقه در خاطر انور صورت یافت بمضمون [illegible] که گر آب چاه نصرانی نه پاکست
یهود مرده بشویم چه باکست جماعه انگلیسیه نیز اخبار نموده ایشان نیز حسب الامر آماده خدمت شدند القصه خان شجاعت شعار
با جنود قاهره فارس متوجه آنصوب گشته خود در بندر عباسی اقامت گزیده و افواج قاهره را از دریا بکشتیها و سفاین عبور نموده داخل
جزیره هرموز شدند کپتان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمان هرموز بقلعه درآمده ساکنان آن بلده از تجار و محترفه و اصناف خلایق
طوعا او کرها بقلعه تحصن جسته نصاری با مسلمان لوازم قلعه‌داری بر ذمه خود داشتند جنود قاهره بمحاصره قیام نموده مورچالها
نمودند و جمعی از طبقه انگلیسیه نیز با کشتی از راه دریا آمده در کنار قلعه که آب بپوست نشسته لنگر اقامت انداختند و هر روزه
جنگ و جدال [illegible] می‌یافت و دلیران کارهای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت می‌نوشیدند تا آنکه جناب خان
خود نیز از دریا عبور نموده بشهر آمده و غازیان شیرزاد از شیرزادام قلعه گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور می‌آوردند چنانچه نقب‌زنان
[illegible] غازیان سپهها پیش برده پای بروج رسیده شروع در حفر زیر برجها کردند و از مردمان صحیح القول است که
که عرض دیوار قلعه هرموز که فرنگیه ترتیب داده‌اند زیاده از سی ذرع است که بسنگ و آهک [illegible] غازیان زیر دو برج
از بروج حصار خالی کرده بباروط انباشته آتش در دادند و باروط اجزای برجها بهوا برده فرو ریخت [illegible]
[illegible] آنکه رخنه بهم رسید غازیان مستعد یورش شدند و محصوران بقدر مقدرت و توان در مدافعه کوشیده مراسم
بظهور می‌آوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده از مقاومت عاجز شدند و فرنگیه بجهت نصرانیت و هم کیشی بطایفه انگلیس توسل جستند
از قلعه‌داری باز داشتند و احوال و اثقال بکشتی ایشان درآورده بمیانه آن جماعه رفتند قبل از آن میانه امام‌قلی‌خان و عظمای انگلیس
قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصارا با غنایم و اموال ایشان متعلق بگروه و مسلمانان بجنود قزلباش تعلق داشته باشد
چون مطلب تسخیر شهر و قلعه بود که بحصول پیوست جناب خان برحسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه بجماعه انگلیسیه گذاشت که بهر طرف
که رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره جنگ و جدال بنیروی دولت و اقبال که همواره
حال منتسبان این دودمان والا مکانست قلعه رفیع بنیان هرموز که در متانت و حصانت شهره جهان و از کارنامه‌های [illegible] فرنگیه
اولیای دولت ابدپیوند گردید و محمود شاه والی هرموز و اتباع او بدست آمدند و از طبقات خلایق که بقلعه درآمده بودند جمعی که بکفره

و صعوبت نموده بمحاربه پیش آمده بودند بجزای [illegible] رسیده رعایا و عجزه و غربا که در حصن [illegible] و لشکر در شهر بوده باکراه بقلعه درآمده بودند
نجات یافته سالم و غانم در مساکن خود قرار گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا را استمالت گشته در ظل عدالت غنودند
از یراق قلعه و غنایمی که بدست درآمد چند عدد توپ بزرگ و بادلیجهای خورد و کلان که فرنگیه بمضمون غریبه ترتیب داده
از اسهاکارنامه بدایع استادان ماهر و توپچیان عدیم المثال فرنگستان است و دیگر اشیاء مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اقدس
داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود ظفر مآل قسمت یافت بعد از انتظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت
طبل ارتحال کوفته بدار الملک شیراز عود نمود و حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض نموده در حینی که رایات غزو و جلال
در قندهار نزول اجلال فرموده عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعه قیام داشتند خبر فتح هرموز رسید و جناب خان یار مورد تحسین
و آفرین شاه و سپاه گردید و آن خبر بهجت اثر بمبادی قلعه‌گشایی رکاب همایون مبارک و میمون آمده در همان دو سه روز
نیز قلعه قندهار بتوفیق پروردگار چنانچه سبق ذکر یافت مفتوح گشت مصرع از هر طرف که چشم گشایی نشان فتح وز هر جهت که رو
کنی مژده ظفر وقایع سنه [illegible] و سوانح ایام اقامت دار السلطنه هرات چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار
گردید از سفر خیر اثر قندهار عود نموده در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمودند تا دو ماه و نیم زمان بلده فاخره اقامت فرمودند
[illegible] خلایق و ارباب حاجات بانتظام مهمات خراسان و انجام مطالب و اشفاق ارباب و اهالی آن دیار مشغول بودند از سوانح
که در ایام اقامت دار السلطنه بظهور رسید آمدن ابراهیم خواجه است از سادات [illegible] از جانب سلطنت شعار امام‌قلی‌خان
والی آنجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان که در سال گذشته همراه [illegible] میرزا ایلچی بلخ و جناب
[illegible] عبدالرحمن خواجه بخاری برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود شرح آمد و رفت محمد صالح بیک آنکه چون باتفاق [illegible] میرزا
ببلخ رسیده با نذر محمد خان ملاقات نمود و مکتوب عنایت اسلوب شاهی را رسانید از مضمون عطوفت مشحون آن نامه نامی مبتهج
و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم کوشیدند بعد از آن [illegible] مشقت راه از آنجا بجانب ماوراء النهر [illegible]
با امام‌قلی‌خان والی ماوراء النهر ملاقات نمود و بعد از اطلاع او بر مضمون نامه مراحم اشفاق شاهی [illegible]
[illegible] بودند و در این هنگام که موکب همایون در خراسان واقع شده بتسخیر قندهار اتفاق افتاد خوف و بیم عظیم داشتند
نامه نامی را [illegible] دانسته [illegible] اطمینان یافتند و محمد صالح بیک را قرین اعزاز و احترام روانه فرمودند و نذر محمد خان ابراهیم
خواجه را که از زمره معتبران و خواص امرا و اعیان آنجاست جهت تأکید بنیان مصادقت و موالات ارسال داشته التماس نموده
بود که چون همه مخاصمه ایرانیان با تورانیان رسم قدیم است چون او و برادر بزرگش امام‌قلی‌خان با حضرت اعلی در مقام اخلاص
و اتحاد و حسن اراده و اعتقاد داشته در زمان [illegible] همایون اعلی [illegible] بیکدیگر الفت [illegible] برخلاف [illegible]
فیمابین مصادقت و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از جانب خواجهای جویباری بخاری بزرگسال معتمد آمده
نموده بودند و سلاطین ماوراء النهر [illegible] نذر محمد خان التماس نموده بودند که رستم محمد خان ابن ولی محمد خان را که
حضرت آورده در این سرحد جا داده‌اند چون بودن او درین سرحد مایه فساد است بجهت رفع مواد فساد [illegible]
بندگان بعراق روانه نمایند امیدواری [illegible] و استحکام بنیان مصالحه دوستی است زیرا که میانه او و بنی اعمام خصومت
و فساد و جمعی اوباش [illegible] آشوب طلب [illegible] بر سر او مجتمع گشته پیوسته بجهت نهب و غارت اقدام

دست درازی بجوانب مملکت می نمایند و اگر در کار او تغافل نمایند موجب تشویش عجزه و رعایا و خرابی الکاست و اگر متوجه دفع
و تنبیه گردیم چون در قلمرو همیون شاهی واقع است از عبور لشکر مضرت و آسیب برعایا و قلمرو شاهی میرسد و موجب نقض
معاهده و پیمان و انحراف مزاج اشرف خواهد بود حسب الالتماس عاقلانه یافت که رستم محمد خان در رکاب همیون اعلی
بعراق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و ملازمان معتمد سرانجام یافته جمعی اوباش غارتگر را اعتماد که جمع آمده اند
پراکنده سازد چه بر راستی و دشمنی اینگونه مردم اعتمادی نیست التماس از شمول عاطفت و توجه خاطر مرحمت گستر ترفیه حال
عباد الله و امنیت و استقامت سرحدات انجانب ملتمس ایشان فرموده رستم محمد خان را حین توجه عراق در رکاب همیون بود
شرح فرستادن ایلچیان مذکور را از مازندران و تعیین ایلچی از اصفهان در ذیل قرنده کلک بیان میگردد دیگر از وقایع ایام اقامت
هرات آنکه چون فیمابین همیون اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای روم بواسطه خیراندیشان طرفین قواعد دوستی و مصالحه
استحکام و استقرار یافته بنوعی که سبق ذکر یافته ایلچیان معتبر آمد و شد نمودند و بمسامع جلال رسید که سلطان عثمان با عموم
سپاه متوجه دفع سلاطین و تنبیه کفره که بثغور اسلام در آمده دست درازیها کرده بودند شد بخاطر انور رسید که مرعی داشته
از حقایق حال و فتوحاتی که جنود اسلام را روی داده باشد استعلام فرمایند و تحقیق فتح قلعها و دفع و رفع و تنبیه بر مخالفه
هر موز را اعلام دهند لهذا حبیبی بیک شاملو از قورچیان تاجار را ارسال داشته نامه محبت آمیز دوستانه در قلم آورده
فتح و نصرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت مسئلت میشد در نامه نامی درج فرمودند بعد از آنکه ایلچی بسرعت و استعجال
روانه شد هنوز موکب همیون فال در دار السلطنه هرات نزول اجلال داشت که اخبار شورش و فساد لشکر روم و آشوب
و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ دیگر دوی سپهر بوقلمون ورود یافت ذکر احوال
شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان عثمان والی آن مرز و بوم شرح واقعه مذکور بنوعی که از واردین استماع
و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد انست که سلطان عثمان در پیسال از سفر فرنگ مظفر و منصور عود نموده بود
و چنین بظهور مذکور میگشت که در همین سال باراده سفر حجاز و عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گویند که با حضرت شاه
اعظم اکرم شهریار ربار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی العلیه عبد الله نقض عهد و پیمان در خاطر داشته طایفه ینگچری و معظم پاشا یان
روم انرا عرض نموده اند که این عزیمت نتیج مفاسد و موجب هیج فتنه و آشوب سرحد عرب و قزلباش است و لایق دولت
نیست و مع ذلک در قانون عثمانی در یکسال دو سفر مهیا شده و هنوز عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل
و اوطان قرار نگرفته اند در پیسال این عزیمت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح وقت و ضروری دولت باشد بمصلحت جمهور
بعمل آید سلطان عثمان از غرور جهل جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبره عثمانی باغوای دلاور پاشا که در این ایام وزیر اعظم
شده با ینگچری اقاسی معاند بود و نمیخواست اختیار و اقتداری که طایفه ینگچری دارند بر طرف ساخته سلطنت را در عزیمت قشلاق حلب
راسخ و جازم گردانیده و ینگچری اقاسی با جمیع عظما و اطایفه بشورش و غوغا در آمده قتل دلاور پاشا و چند نفر از عظما و معتبران که
در ان وقت صاحب رای و مشورت بودند با مور مجز ساخته کس بخدمت سلطان فرستادند که دلاور پاشا و این جماعت
نادولتخواهانند و دخل ایشان در امور دولت موجب تعذیب و تخریب بنیان سلطنت است و مدار سلوک ایشان را نمی پسندیم
التماس آنست که این مقدمه بظهور رسیده سلطان آن جماعت را بدست ینگچری سپارد که بجزا و سزا رسانند و عرض نموده اند که در

قانون سلسله عثمانی چنین است که طایفه ینگچری بنا بر صلاح دولت نمود داده اند و ایران شما رضا بوی خاطر ینگچری حسب تعقل آورده اند حالا نفس رخصت
کرامت مقدمه بظهور رسیده سلطان عثمان بمقدمه مذکور انکار صریح نموده شدید ابوابت عظیمه با عیان آن طایفه نمود و طبقه ینگچری با عیان عظیم نموده
در دفع و رفع آن جماعت راسخ و ساعی گشته دلاور پاشا و رفقا از هم بنیاد ینگچری خود را سبزای پادشاهی انداختند و غوغای عام
از خدمه و عمله سرای و سپاهی اعلانی جمع آورده در رفع شر فتنه انگیزان آن طایفه کوشیده تا از جانبین مهم بجنگ انجامید و جمعی کثیر
در میانه بقتل آمدند و ینگچریان چیره گشته آثار غلبه بظهور آورده باندرون سرای پادشاهی ریختند و می گفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی
برادر سلطان احمد است که بعد از فوت سلطان احمد با او بیعت کرده و اقرار بسلطنت و پادشاهی او داده بودیم و خلع او موافق رضای
ینگچری نبود و حق بیعت او در ذمت ماست سلطان عثمان از واقعه مذکور خوفناک گشته مصلحت چاره جویان کس نزد ینگچری اقاسی
فرستاده پیغام داد که من بجهت خورد سالی اطلاع بر قانون پیران نداشتم حالا از انها دم و پشیمان گشته آنچه رضای شماست چاره
میکنم و بعضی از اهل حرم صلاح دیدند که چون کار از اصلاح و پیغام گذشته ینگچری چیره شده علاج منحصر در آنست که پادشاه باز بادو خانه
ینگچری پناه برده خود را بخانه ینگچری اقاسی انداخته و با ایشان توسل جوید شاید حمیت دامن گیر ایشان گشته از اراده سلطنت سلطان مصطفی
باز آیند سلطان عثمان مصلحت بتنگ فرمانیان فرصت جسته از حرم سلطنت بیرون آمده در حین ستیز و آویز و غوغا و ستخیز از کمال اضطراب
بخانه ینگچری اقاسی رفته طایفه ینگچری در اندرون سرای پادشاهی دلاور پاشا و وزیر اعظم و رفقای او و ماسبق حسن پاشا و وزیر ثانی
و قزلر اقاسی و حاجی سوباشی نامی از معتبران طایفه سپاهی اعلانی و چاووش باشی و باستان جی باشی که صاحب اختیار بیرون اند مثال
ذلک بدست آورده بضرب تیغ تیز از پای درآوردند و بوثاق سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده بتخت
پادشاهی کشیدند در این اثنا مشخص شد که سلطان عثمان بمنزل ینگچری اقاسی رفته و باو توسل جسته و چون ینگچری اقاسی خبر یافت که
پادشاه در خانه اوست پادشاه را ملازمت کرده عذر خواست و در مقام حمایت در آمده با معظمای ینگچری بگفتگو در آمده گفت چون
سلطان با وجاق شما پناه آورده و اقرار کرده نادم است اولی آنست که از اقتضای مروت در رفع بدنامی باز خاطر او را بدست آوریم
و چون آنچه مطلب بود بحصول پیوست و معاندان رفع شدند من بعد با پادشاه در مقام اعتذار باشیم و در این ماده راسخ گشته
غلو نمود طایفه ینگچری از بیم آنکه مبادا این حمیت ینگچری اقاسی تمشیت پذیرد و سلطان عثمان که جوان جاهلی است کینه ما در دل دارد
عاقبت انتقام کشد خاطر بر دفع ینگچری اقاسی قرار داده بر سر او هجوم آوردند و غوغا نمودند و بقتلش پرداختند و سلطان عثمان
از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور به یدی قله که در جوار مدینه قسطنطنیه است فرستادند و بآن نیز اکتفا نکرده از بیم آنکه مبادا صورت
روی نماید که دیگر باره بسلطنت باز قرار گیرد آن طایفه با یکدیگر اتفاق نموده به یدی قله رفته او را از میانه برداشتند و روز دیگر عامه پاشایان
و طبقات لشکر از ینگچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده بمضمون النصیح کمسیح خود گشته حافظرا خود تعزیه میدار نعش او را
از روی تعظیم و تکریم بشهر در آورده تجهیز و تکفین پرداخته در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر پدر دفن کردند القصه سلطنت
و پادشاهی دیگر باره بر سلطان مصطفی مخلوع گشته باطلاق افتاد و طایفه ینگچری بیشتر از پیشتر صاحب اختیار امور دولت گشتند
و وزیر اعظم و ارباب مناصب بمصلحت ایشان تعیین یافت و چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود والده اش بمصلحت
وزرا متوجه ضبط و فصل مهمات سلطنت میشد و مکتوب محبت اسلوب دوستانه از جانب آنحضرت همیون اعلی مشتمل بر وقایع و سوانح
مذکور که با اقتضای قضا روی داده با تجدید قواعد مصالحه و دوستی نوشته مصحوب ایلچی معتبر سخندان فرستادند و ایلچی مذکور در دار السلطنه

هرات بپایه سریر سلطنت مصیر آمده و مکتوب مذکور را گذرانیده و حقایق حالات بر زبانی عرض کرده نمود که الیوم ینکچری قصد پاشای
خود کرده در حینی که رحیل ایشان شده بود او را بقتل آورده در میانه و لشکریان آل عثمان مطلوب شده و جمعی کثیر از امان را از اردو جان است
که چون سلطان مصطفی بسبب فرمی (?) شهرت یافته بود و از مجمعت که امور دولت احتمال پذیر بود و عقلها در ملک عثمانی ... هر گاه از
باید سلطان مراد برادر سلطان عثمان را اکنون که ده ساله است بپادشاهی اختیار نموده طالب خون سلطان عثمان باشند و طایفه
ینکچری بر جمعه راضی بسلطنت سلطان مراد بر آن شده و این گفتگو فیمابین واقع است و این مقدمات سبب بر هم خوردگی سرایت نموده
در هر گوشه متغلبی بر بغداد بر آورده و هر یکی سودایی است در خلال این حال عالیجاه حسین خان حاکم لرستان با مکتوب خاص ...
از بغداد آمده و شرح بر هم خوردگی عراق عرب و نزاع و جدال که فیمابین متغلبان دار السلام بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد
معروض داشت **شرح وقایع و قضایای دار السلام بغداد و فتور عراق عرب** مجملی از حقایق حالات دار السلام بغداد آنکه در مدت مدید
بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد ترقی یافته بنوعی بخود سری مختار گشته هر ایامی یکی از ایشان صاحب قدرت
گشته کل امور و مناصب آن ملک را بقبضه اقتدار خود در آورده حکام و بیگلربیگیان را که از جانب روم می آمدند دخل نمیدادند و گاه ...
بعضی اوقات اطاعت گونه بظهور می آوردند پاشا را در سرای حکام فرود آورده وجه معیشت سرانجام می نمودند هر کدام ...
بنیک آمده او را جمعیتی بهم رسانیده و آنکه ... میشد و در کاری مشکل ... در این عهد محمد قنبر نامی که آقای ینکچریان بغداد بود و بکر سوباشی
که از آقایان معتبر بود بنفاق یکدیگر هر کدام جمعی از ... خاصه خود که در میانه رومیان بکسبان می نامند بهم رسانیده هر یک بلند (?)
حکومت و خود سری بر عصیان و طغیان بر آورده بودند و تمکین هیچ حاکم و بیگلربیگی نمی نمودند رفته رفته بکر سوباشی اقتدار و اختیار
و شوکت ... فیمابین وحشت بهم رسانید و محمد قنبر نام در مقام دفع او شده و در حینی که بکر سوباشی ... از جهت بغداد و ...
بجهت اخذ مال ... بجانب ... رفته بود محمد قنبر ... بجهت ... و خود با گروهی از ... قصد اموال او کرده ...
او رفت و کروهی ... نموده ... الفریقین ... بجانب بکر سوباشی ... این خبر شنیده ... که همراه او بودند با ...
و روز ... محمد قنبر ... بغداد ... گشته ... محمد قنبر ... بکر سوباشی ...
قلعه ... محمد قنبر ... قلعه ... بکر سوباشی ... قلعه ...
گشته محمد قنبر را بدست آورده ... بجانب ... مخالفت ... اموال
بی نهایت بدست آورده ... با جمعی ... محمد قنبر ... بود ...
... ایشان ... اسباب ... حکومت عراق عرب ...
اختصاص ... و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی بپایه سریر ... رسید ... بغداد ... حافظ احمد پاشا ...
نموده ... فرستادند که مهمات آنجا را موافق صلاح دولت ... سرداران و ... بکر سوباشی که ...
عراق عرب ... استقلال تمام یافته بود ... پاشا خوفناک گشته ... طرح آشنایی انداخته کس نزد حسین خان
حاکم لرستان فرستاده اعلام نموده بود که این امور ... حضرت شاه عالم پناه است که ... بعد
دست ارادت ... بندگی این آستان ... نزد ... آنحضرت
بجهة ... حسین خان ... حقایق حالات ... عرض کرد و چون حافظ احمد پاشا

بغداد و دار السلام رسید بکر سوباشی سپاهیان بغداد را بخود متفق ساخته تمکین نکرد و او را از اطاعت و انقیاد خود مأیوس گردانید الحق
احمد را بازگشت داده دیار بکر حقیقت حال را بدرگاه ... عرض کرده و از درگاه پادشاهی ... پاشای مشهور بچکس از جانب سلطان مصطفی
ایالت بغداد یافته چون بآنجا رسید در آن مرتبه بکر سوباشی اطاعت گونه بظهور آورده او را بقبض ... و چند روزی با او مدارا میکرد و آخر
نگذاشت ... گشته ... ارکان دولت سلطان مصطفی این مسامحه و خویشتن داری از او ... معزول
ساختند و یوسف پاشا نامی را ... نمودند که ببغداد آمده خواست که اقتدار و استقلال یافته ... ازو ... بکر سوباشی
در ... روز اول ... خاطر او ... از طرز سلوک خایف گشته ... دستور ... عصیان بظهور آورده او
... بکر سوباشی ... و اموال و اسباب او ... بقتل و غارت اموال او مبادرت نمود و علانیه کوس ... بلند
بعد از او ... حسین پاشا که حاکم موصل بود بایالت بغداد آمد و او نیز ... بکر سوباشی کمال اقتدار و استقلال یافت
شرح وقایع و بقایای حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون بآن صوب در ... بغداد در طی وقایع سال آینده مرقوم
کلک ... خواهد گردید ان شاء الله تعالی **ذکر مراجعت موکب ظفر نشان و قشلاق نمودن افواج قاهره در خراسان و توجه همایون جهة**
دیار ... ماوراء النهر چون مدت اقامه اردوی کیوان شکوه در دار السلطنه هرات به دو ماه و نیم کشید و مهمات ضروریه
خراسان صورت انجام یافت ندای کوچ در داده و عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس منوره علی مشرفها الصلوة والسلام انعطاف دادند
و رستم محمد خان را حسب الالتماس سلاطین ماوراء النهر با جمعی از ملازمان متعهد مصحوب موکب همایون گردانیده در حدود غوریان خواجه
اکبر ... که وزیر خراسان بود ... لایق گذرانیده ... و مراسم ... و ...
بسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شد چند روز در آن آستان ملک آشیان لوازم خدمت و ...
قیام و اقدام نمودند در این سال ... میرزا ابو طالب ... و چون صلاح دولت قاهره در آن بود که
جهة استحکام مهمات ... خان والی خوارزم که ... بسبقت کرده بود دیگر ...
رفع ... عساکر نصرت نشان در خراسان قشلاق نمایند و حزم و احتیاط مقتضی آن اقامه بود و کل عساکر منصوره در یک محل موجب
... بنابر آن افواج خدم و حشم را بجهة قشلاق منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در یک
محل مناسب قشلاق تعیین فرمودند و از مشهد مقدس معلی هر فوجی از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفته و حضرت اعلی ...
از این امور ... از ملازمان رکاب اشرف و مقربان بساط اقدس بجانب ... نشان
در حرکت آمده ... رستم محمد خان ... فرموده ... خواجه ... و امام قلی خان و ... خواجه
... بخارا ... رفته ... بخارا ... عواطف و احسان ... شده و ابراهیم خواجه ... بکار
بخارا ... کامیاب ... رفته ... دیگر از
... کامیاب عزت ... نظر شفقت ... در سال آینده ... اصفهان ... و آن حضرت ...
... ارباب فضل و کمال ... هروی ... همیون ...
... الشعر ... علامه ...
و ... فرمان ... همایون ... دار ... کرده ...
روزگار ... اتفاق ... طبع ... محافل ... عبادت ... کرده ... جا

وجود چنان عزیزی که چون گوهر گرانبهاست گرامی بشمرده محبت او را خمیر مایه نشئه خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند و خاطر اکسیر تأثیر متوجه آن
بوده هست که بمحافل انس و مجامع قدس آن وجود چنان نادره را آرایش صوری و زیب معنوی داشته باشد لهذا در این اوقات
خجسته ساعات که در دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاده صحبت کثیر البهجت مدار ارباب فضل و هنر بحر پرداز بلاغت گستر
ناظم اسباب معانی یگانه نکته دانی میرزا فصیح سروری که از اجله سادات و اشراف و اعیان الولایه و منتسب بسلسله علیه القضاة
و بزیور انواع فضایل و کمالات آراسته و بعجایب نکته سخن پردازی پیراسته لآلی طبع درر نثارش آویزه گوش و گردن
مستعدان روزگار است مسرور گشته اراده خاطر انور بدان متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس این مقدم گرامی
زینت افزا بوده از صحبت فیاضش منبسط و از لوامع طبع سحر آفرینش مبتهج و مسرور باشند بتکلیف مرافقت و همعنانی موکب همایون
فرموده و امر قضا نفوذ بسرانجام اسباب سفر آنجناب بنفاذ پیوست سومی الیه از وفور اخلاص امتثال امر همایون را بتقدیم
انقیاد تلقی نموده و آهنگ عراق ساز داد اگرچه آن بلده طیبه که از وجود گرامی آن گزین گوهر بحر دانش رشک فرمای بلاد
و امصار بوده خالی مانده از نزهت و خرمی طراوت گشت اما مجلس بهشت آیین طراوتی تازه و طبع همایون را سروری بی اندازه
روی داد و همعنان موکب مقدس گردیده اکنون در زمره مقربان بساط اقدس سمت [illegible] موکب معلی بفیروزی و اقبال از آنجا
رسیده در قصبه اشرف اقامه فرمودند و گاهی بجلکه [illegible] فرح آباد تشریف برده در آن روضه دلگشا و بساتین فرح افزا بحر
کنار [illegible] بهجت افزای روزگار بودند **سوانح ایام اقامه مازندران بهشت نشان** آمدن یوسف خان بیگلربیگی شیروان و جمعی
امرا و اعیان آنجاست که بقصد ادراک بساط بوسی آمده بدین سعادت سرافراز شدند بحکم دولت مجالس و محافل ایام زمین انعقاد یافت
از پرتو توجهات خورشید ضیا که بر ساحت آمال یوسف خان و امرا و رفیق او بتافت پایه افتخار بفلک سوده و ادای پیشکش
لایق از غلامان یوسف لقا و حور وشان خورشید سیما و اسبهای اصیل صبا رفتار و شتران بارکش و نقود و افزوده و اجناس
متکاثره و پوستینهای سمور و روسی گرانبها و کرکهای نادره کار چرکس و نفایس بی قیاس امثال که نیاید از احصا و شمار از نظر
اقدس گذرانیده زبان هر یک بمضمون این مقال گویا بود **بیت** آنچه من از بهر تو لطفی دارم نکنم جمله ایثار قدومت نقد جانم بر سر این مجلس
یوسف خان قطع نظر از تحفه پیشکش و غیر آن بنوعی که ارباب عقیدت تحسین و آفرین گویا گردیده هر روز و هر ساعت
بلطفی خاص معزز و ممتاز می گشت و چندگاه در رکاب اشرف بسیر گلگشت مازندران مشغول داشت و پیوسته محرم بزم خاص و مشمول
عواطف عز و اختصاص بود در هنگام انصراف بخلع فاخره و تشریفات فزون از اندازه افزونی یافته مقضی المرام بالکا و ولایه خود عود نمود و جقتای خان
که حاکم مشهد مقدس بود و با یوسف خان از قدیم خوش سلوکی سپاه داشت و همراه بود که ملاقات ایشان با هم اتفاق نیفتاده بود در موقف کاه
سر [illegible] آمده حضرت اعلی از شمول عاطفه جقتای خان را طلب فرموده و او در شدت شتا از مشهد بمازندران شتافته بمراحم و عطیات
نامزد شد و یوسف خان رخصت یافته متوجه شیروان شده و جقتای خان در رکاب اشرف ماند **ذکر توسیع شوارع مازندران** بر اولیا مستور نماند
که در کنار البرز خصوصاً مازندران سنبوطرق و صعوبت راه و تنگی گذار جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت بلندی و ارتفاع با ساحت آسمان
در کمر دارند شبیه است که عبور گستر از مضایق ناهموار جبال بغایت دشوار و در هر قدم از خوف و خطر پیاده شدن ناچار و گذار شتران
با کمال استقامت [illegible] از آنجا در مرحله محال بود و مردم آن محال بمرکب شتر نگشاده بلکه در خواب نیز ندیده بودند قسمیکه شتر
بمقتضی کریمه ولا الابل کیف خلقت در ترکیب آن جانور چون بمحل تعجب میکردند چون اتوابی همایون حمی التفات بتغییر و ترتیب آن دیار

نزهت بخش فسیح فراخنای شهر فرح انگیز فرح آباد و قصبه طیبه اشرف را بنوعی که در محل خود ذکر شد مرکز جاه و جلال گردانیده منزهات
آن ولایه و تکیه مطبوع طبع همایون افتاده اکثر اوقات قشلاق همایون در آن ولایه واقع میشد و در منازل نکاها بهای عدیم المثال آن
دیار رشک و رشکار مسرت بخش خاطر انور بوده و عارفان رکاب اشرف و مرزوین اردوی کیهان پوی از صعوبت راه
و تنگی گذار و خطرناکی جبال و بهاری کل و لای که از کثرت بارندگی در آن مکان همواری بود آزرده و آزار بسیار و نقصان
و خسران بی شمار بعساکر ظفر شعار و مرزوین می‌رسید در سال [illegible] آن جهان آرا که ارکان دولت و بخت و بنای دولت
و استقامت با قضا و قضا توام است بدان متعلق گشت که در وسعت شوارع و همواری راهها توجه فرموده نوعی سازند که
شتران قطار بفراغ بال بی خوف و خطر عبور نموده حاشیه آن مرزوین برسد و همه عطا نهضت بدین امر اشرف که در نظر
خلایق دشوار المحال می نمود کمایشه جناب دستوری میرزا تقی وزیر عظیم استاد بانجام این خدمت مامور فرموده جمعی
از غلامان خاصه شریفه که بنا بر آنجناب مامور شدند همراه او بودند تا بمهمات سامان داده اقدام نمایند و اتمام مازندران در این امر
خیر برور و همه همراهی کرده اجرت از خالص املاک خاصه شریفه داده شود و جناب دستوری مذبور امان گشته بعون عنایت شاهی
و اقبال شاهنشاهی شروع در انجام این خدمت کرده نهایت سعی و بذل جهد در آن شغل اشرف بظهور آورده اعظم آنجا راه
سواد کوه است که از الکاء خوار و هیرود و فیروزکوه بمازندران می‌رود و راه تردد مرزوین اردوی معلی از آنجاست تا فرح آباد
و زینت بهشت نزد حد دست تحفتها چون خرخره نکتها باده است العقبات استادان خارا تراش جا بجا بکندن طهرو دادان و بنایان علاف آن
کار را جمع آورده بر رود خانها که در دست راه بود جسرها ساخته استوار بقدر طغیان آب هر رود خانه بسنگ و آجر و گچ و آهک
ترتیب داده و در مرسیلهای عظیم که در وقت بارندگی از جبال میریزد نقبها کنده هر جا مرتفع آن بود که بر رود از کثرت سیلاب
خراب بان راه بابد بآبها و سنگ و آجر استحکام داده بر رود خانه ملحق گردانیده در هموار جاها طرح کرده آنچه جنگل بود جهردانان
از درخت خالی گردیده خاک و ریگ از جاهای دور دست آورده راهها پشت بلند گردانیده رد و در دو طرف جوبها کنده
شد که آب باران از شوارع بجوبها ریخته جاری باشد و در میان راه که محل عبور مرزوین است اصلا کل و لای نیست و مضایق
جبال را بعضی فریبه توسیع داده بعضی جاها بار جوبهای قوی انداخته آنچه سنگ حاره بود سنگ بران خارا تراش بر تیشه
صنایع و بدایع غریبه بظهور آورده چنانچه تاریخ کارهای مردانگی که در نظر عقل مستبعد می نمود کرده دیده و در مرگ رمانی
این کار خیر جاری مبروری باشد و مدد کاری اقبال بنوعی که مکنون خاطر انور و پسندیده خاص و عام بود صورت انجام یافت
و اکنون شتران بار در قطار بنوعی یکدیگر بفراغت عبور مینمایند و همچنین در کل شوارع مازندران در توسیع طرق کوشیده
بطرق سایر ممالک متردین از خوف خطر سالم و از مضرت نقصان روات دستوران مصون و موجب دعای دولت و روزگار
و آیندگان است و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این امر اشرف است و مثوبات آن بارباب همه رسد و اعلا برکت
فرخنده آثار همیون عاید میگردد **منوبات** که در همین سال سر نقاب تراب کشیده **خواجه محمد رضا قدری مشهور بسیار خواجه**
که وزیر مطلق الغنان ادر بایجان بود و در سفر گرجستان بنوعی که در محل خود اشاره رفته بمنصب جلیله عدوی معنی فرق
گردیده و سال بود که در ملازمت اشرف بسر برده مقربان بساط اقدس و محرمان حرم سرای حرمت و خاصان محفل قدس
بود شرح شمه از احوالات او در طی حالات سابقه نگاشته کلک بیان شده و مولد و منشأ او موضع جوین قزوین است از ورثه

ذوالفقار خان قرامانلو بمجالست اشرف رسیده وزیر مستقل آن بلاد گشت و از کاردانی و توفیرات دیوانی روز بروز بعد از خدمت
علیا ترقی کرده صاحب رایی و شوکت بود و با شیخ‌الاسلام ربط تمام داشت و بنده کمترین بهر جهت در محفل همچون جلیس بود کرده
بود در زمان ضعف معده بیماری گشته متوجه معالجه گشت و مشهد در سفر قندهار کوفتش از دیار برفته در الکاء تون و حوالی آن از زکات
اقدس باز ماند که بتون آمد و در موضعی که مدفن امام زاده بزرگوار امام زاده محمد است برحمت یزدانی پیوست و در مشهد مقدس معلی
مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و تفقد احوال آشنایان و محتاجان خود را معاف نمیداشت این بیت از
اشعار او است بیت میخواهم رخت عقده دوش بر درکش صبا • سوی بیت ای عمر رضا گردت رس میدانستم دیگر از متوفیات
محمد صالح بیگ وزیر سابق شیروان است که از رسالت ماوراءالنهر آمده چندگاه در زمره ملازمان رکاب اشرف بوده منصب وزارت
و کلانتری دارالمؤمنین قم سرافرازی یافت درین اثنا بیماری عارض گشته در عقده بیماری و سقم مزاج روانه دارالمؤمنین شده
و در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت اما اهالی قم که آماده استقبال شده بودند استقبال نعش کرده بروضه
مطهره معصومه آوردند بیت عجب سر آمد این کاخ دلاویز • که چون جا گرم کردی گویدت خیز • این جامه جا گرم کردن بازاند
بیت یک لحظه بکام خویش دل را نگذاشت • زمانه بستم کار • وی تبریزی الاصل بود در خدمت فرهاد خان قرامانلو نمایان
ترقی کرده و بعد از آن بملازمت اشرف سرافرازی یافته هرچندگاه منصبی از مناصب دیوان مشغول داشت بسیار مرد خلیق
و آدمی کریم الذات سلیم النفس بود و در ایام عمل با خلایق سلوک پسندیده می‌نمود وقایع سنه مبارکه تنگوزئیل مطابق الف
وثمانین الف که سال ... قرن ثانی دولت روز افزون عباسی است ذکر ماه فروردی بشارتی مخبر داد از نشاط
کیقبادی و جهان را از فر و شکوه تازگی داد و طراوت بلند آوازگی داد • دیگر باره بهار دلکشا با نغمات برگ و نوا آغاز شد
چهار ارکان قوام روزگار نتایج چهار فصل هشت چهار یعنی خورشید جهان گرد که فرمان روای عالم چهارم است
و پنج دقیقه از شب دوشنبه نوزدهم جمادی الاول گذشته با طنطنه شکوه و جلال چون ماه بحر فلک خسروانی اعتلای خسرو جهان
بنگاه دارالملک شرف والاقبال خرامیده او رنگ چهار بالش سبع سموات بوجود فیاض آرایش و جهانی پر نوا و
تر بیتش خاک برگ و گلشن جنانی را نشو و نما داده و دار مشاطه بهار و خزان زر را حجت هم آغوشی حریفان بزم عشرت بعید
و بهار آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی جلوه گری و کامیابی در آورد و نغمه سرایان هزار دستان باغ و بستان کامان فروده
تشریف قدوم گل و ریحان نوای عشرت افزای طرب فرمای ساز و قول نوای آغاز می‌نمودند و کامرانیم نشاط دل افروز مژده آن
صبا که اوراق گل را پریشان ساخته بباد فنا دادی بیاد غارت میداد و غنا از اندوه فراق که عنقریب بآن مبتلا میگردند ناله و افغان
کرده از فواره دیده چشمه خون میگشادند آری بیت چنین است رسم سرای سپنج • گهی شادی آمود گاه رنج • خون نوعروس
حجله نشاط و خرمی با حسن و عهد لعبت شیرینی دلدار گرفته هم آغوش و طفل بهجه و شادکامی با شهریار زمان توام و توامان
اند لهذا حضرت اعلی در زمان جشن نشان بلوازم عیش و سرور روز نوروز پرداخته مقربان بساط والا و ارکان
دولت جهان پیرا انجمن بهجت فزا چون سوسن صد زبان بدعا و ثنای شهریار کامران رطب اللسان بودند و بزبان صدق
مقال این نوا می‌سرودند نظم شها بخت و دولت ترا یار باد • همیشه خدایت نگهدار باد • بود تا ابد در جهان نام تو • برآید ز گیتی
همه کام تو • القصه بعد از فراغ از جشن نوروزی در سرمنزل بهشت آسای آمدبار بسیر و نشاط و شکار پرداختند بیت لذت

از شهد باری می‌بردند گروه از روزگار بری بردند از سوانح ایام خجسته انجام بهار آمدن معتمد الخاقانی زینل بیگ بخشی شاملو باقی از خدمت
که برسالت هندوستان رفته بود و حیدر بیگ یوزباشی قورچی از اغلو میر و ولی بیگ که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح آمدن
زینل بیگ آنست که چون خان عالم از آن جانب برسالت آمده بود از امرای بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و یراق بزرگانه
بنوعی که در عمل خود تحریر یافته بایران آمد حضرت اعلی نیز بعد از امعان نظر بحال امرا و مقربان و معتبران این دولت ابد پیوند
را که با همه وقوف و سنجیدگی و آداب دانی و حسن سلوک متصف باعتقاد و مجرمیت دارند باد ترتیب منزلت از اقران ممتاز
بود و شایسته سالت و سزاوار این خدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شد همراه خان عالم روانه فرمودند و او چون بالحقه
مامور گشت همت مصروف آن داشت که از روی اخلاص و حسن عقیدت امید چیزی سر و جان و مال در راه مرشد و ولی نعمت
دریغ نداشته بنوعی درین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن شایسته و پسندیده باشد لاجرم بروجهی که در خور
همت و غیرت و لایق نام و ناموس ولی نعمه بود و تجهیز آن سفر پرداخته با شکوه و عظمت ملوکانه و اسباب تجملات بزرگانه از
اسبهای تازی نژاد و عبا پوشیده و زینهای مرصع طلا و نقره که بهترین اسباب زینت سپاهی است و اقسام مرصع آلات و اشیاء تجملی
رباید و از حد و شمار خود و جمعی کثیر از غلامان و پیش خدمتان و عمله کارخانجات با رستگی تمام از خدمت اشرف جدا شده بود
مرافقت خان عالم روانه شد و چون قدم بملک هندوستان نهاد هر جا بهر ولایت و قصبات که رسیده بشرایط استقبال و مهمانداری
پرداری و لوازم اعزاز و احترام قیام می‌نمودند و چون بلاهور رسید حضرت پادشاه والاجاه در فرمانروایی ممالک هندوستان بسیر
کشمیر تشریف برده بمقام بود و زینل بیگ حسب الامر در لاهور توقف نمود و خان عالم بتشریف بعد از وصول
پادشاه بلاهور مشار الیه بملازمت رسیده بلوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چنانچه بجا آورد و از جانب همایون اعلی
پرستشهای دوستانه و نیازمندیهای برادرانه بطور آورده نامه همایون فال خاقانیه را با تحف و هدایا گذرانیده و مراد ادب رسانید
و شرایط سفارت بر وجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فرو گذاشت نکرد و چون حضرت شاه سلیم بار منحی که مقارن
اوروزی که تولد یافته بود در ماه رسید در دار الملک دهلی که محل تولد است جشنی بیارایند و روزی که در آن ولادت و ورود
معلوم کرده انه بروجهی که سعادت را ... مشتمل آورده از آن حضرت در لاهور توقف نموده رخصت متوجه دهلی گشته
و زینل بیگ حسب الصلاح خان عالم الحال بعد قندهار بروجهی که مامور بود با ارکان دولت و اعیان حضرت نمود و جوابی که موجب
تسلیه خاطر باشد نشنید و هم ... آن داشته که از آنجا بانجا بازگشته زودتر و از گفتگو با اصلاح اندیشان منقطع نگشته اند
درین اثنا از جمله هدایایی که مسبوق بذکر یافته جیقه مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه مغفور میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور
گورکان بر آن نقش یافته مناسبت گورکانیه جهت آنحضرت فرستاده بودند و همین رفتن زینل بیگ انجام نیافته بود و منقاد
می‌آوردند رسید و بعضی از تحف و هدایا و پادشاه روم که حضرت اعلی حصه برادرانه جهت آنحضرت ارسال داشته بودند در تحویل
او بود یافته و رقمی که در باب گذرانیدن آنها باسم زینل بیگ عز صدور یافته بود رسید و الجوم بالقرار ... متوجه
دهلی گشته بعد از انعقاد جشن مذکور وگذرانیدن تحف مذبور در رکاب سعادت انتساب حضرت پادشاه والاجاه عازم دار السلطنه
آگره رفته همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق بود اما هرچند در باب قندهار با ارکان دولت و محرمان سرای سلطنت سخن میگفت
جواب مقرون بصواب نمی‌شنید و آن حقایق احوال از ولی نعمه خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشعار را ایماء در بیان ماده

دیگر رد جواب نکرده فرستاده بود و چون که ترجمه به جهت صورت وقوع یافته خبر رسید زینل بیگ شاملو که از این واقعه دانسته چند روزی با او [illegible]

بود و خود با کرد حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو و میرولی بیگ [illegible] خسرو خان صفاقت یکدیگر رسیده مصاف و [illegible]

شاهی و معاذیر دلپذیر که در باب قندهار و ایران انفراج یافته بود رسانیده عذر پذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج نموده مجدداً با [illegible]

قواعد صفا و قرار دوستی که میان جانبین واقع بود مستظهر گشته در حینی که پادشاه والاجاه عزیمت سیر کشمیر نموده بود در مقام رخصت زینل

بیگ رسولان را رخصت داده نامه محبت آیین محتوی بر تواضعات دوستانه و تکلفات یگانگی [illegible] رقم آورده این عبارت [illegible]

[illegible]

دیگر از وقایع [illegible]

[illegible]

اخبار از جانب عراق عرب رسیدن گرفت که توجه موکب همایون بصوب [illegible] رو داد بنوعی که شرح در ذیل مسطور می گردد

سفر خیر اثر دار السلام بغداد و اتفاق افتاد ذکر بعضی حالات دار السلام بغداد و آمدن حافظ احمد پاشا با لشکر روم بآنجا [illegible]

بر رای [illegible] حقایق [illegible] پوشیده نیست که دار السلام بغداد از بلاد مشهوره آفاق و دار الملک عراق عرب [illegible]

[illegible] عظیم الشأن [illegible] بود و بکثرت و معموری [illegible]

[illegible] مستغنی است [illegible] صفوی [illegible]

[illegible]

ورفع آن سرکشان واستخلاص آن ملک شهنشاهی ساخته چون بحوالی قلعه فرود آمد عسکر بغداد تا سواری بخبر از کس که بیش [illegible]
ره از قلعه بیرون آمده در برابر سپاه منصور صف قتال آراسته [illegible] کاری از پیش نبرده [illegible] اتفاق
افتاد لشکریان سرداران که اضعاف مضاعف بغدادیان بودند غالب آمده عسکر بغداد مغلوب شده تا سواد بغداد [illegible]
بغداد در هنگام گشته گروهی بقیة السیف منهزم و بدحال بقلعه آمدند بکر سوباشی با تزلزل و اختلال بحال راه یافته از خوف جان متواری گردید
قاصدان نزد امرای اعظم که در کردستان همدان و آن حدود بودند فرستاده استغاثه می نمود و اعلام کرد که عن صمیم القلب با آستان
عرش نشان شاهی که ملجاء عالمیان است توسل جسته بغداد از درگاه عالم پناه شاهی بجا می دارم و [illegible] که ملک موروث آنحضرت
مقتبسان آن درگاه تعلق دارد هرگاه ساخته [illegible] سرادقات جاه و جلال کرده در این بنده جز اطاعت و انقیاد امری نخواهد
نبرسد صفی قلیخان بیگلربیگی لشکر و همدان و حکام آن سرحد حقایق حال بعرض [illegible] سده جلال رسانیدند و حسب الامر ارفع
جهة ضبط سرحد و دفع شر لشکریان غارتگر سرداران [illegible] بجوانب آن ملک
و عمل و همین واقعه شد و شاید از آوازه حرکت لشکر قزلباش بیچارگان پریشان در کارها [illegible]
بکر سوباشی که [illegible] اضطرار مینمود نظر بحال عجزه [illegible] با کمال عسرت معاش و الم جوع [illegible]
بغدادیان بودند همه روزه [illegible] غارت یافته سرگردان بادیه حیرانی شده بودند [illegible] و مکتوبی بحافظ احمد
پاشا نوشته مصحوب معتمدی از غازیان [illegible] فرستادند خلاصه مضمون آنکه آنچه از احوال عراق عرب در این [illegible]
معلوم گشته است احوال عجزه و رعایا در آن مملکت که ودایع بدایع مالک الملک تعالی اند بنابر شیوع قحط که در این دو سال [illegible]
روزگار وقوع یافته اختلال عظیم پذیرفته اکثر جلای وطن اختیار نموده و خرابیها در ملک پدید آمده و جمعی [illegible] پریشان [illegible]
و رعیت در غایت اضطرار اند [illegible] جهة ترفیه حال بیچارگان [illegible]
اتفاق نزول افتاده [illegible] ترک مجادله و نزاع نموده باز گردند که عامه خلق [illegible] سپاهی و رعیت [illegible]
عسرت [illegible] بر حال خلایق و غمخواری عباد الله که بر ذمت همت خداوندان جاه لازم و [illegible]
البته است حافظ احمد چون بر مضمون مراسله امرا [illegible] ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه
منصور [illegible] لشکر قزلباش [illegible] نتوانست کرد روز دیگر کوچ کرده بصوب [illegible]
رفتن کسان معتمد نزد بکر سوباشی بقلعه فرستاده [illegible] خواند کار [illegible] مهمات این ملک منوط برای و صلاح [illegible]
حکومت بغداد را بتو مسلم داشتیم [illegible] خود را ضبط نموده سپاه قزلباش را [illegible]
و قلعه را [illegible] حافظ احمد پاشا حوالی بغداد [illegible] نهب و غارت یافته از لشکریان خرابی بسیار در آن دیار [illegible]
یافت و عجزه و رعایا پایمال حوادث گشته بعد از رفتن صفی قلیخان و امرای عظام [illegible] و رعایا [illegible] لشکر قزلباش [illegible]
یافته از مساکن [illegible] امرای عظام [illegible] حافظ احمد [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible]
که بکر سوباشی [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] آستان رسیده بالهام [illegible]
و توفیق الهی [illegible] اتفاق افتاده رایت فیروزی نشان [illegible] بصوب [illegible] در حرکت آمد [illegible]
[illegible] در بیان
جهانگشای همایون بصوب عراق عرب و ادراک سعادت زیارت عتبات عالیات ائمه معصومین علیهم الصلوة و فتح آن ولایات

چون ذات حمیده صفات همایون شاهی به بندگی و ولای سلطان سریر ولایت و سند آرای ایوان عرصه امامت مفطور و مجبول است و از روز ازل
داخل [illegible] عقیدت و حسن اختصاص همیشه خود را کلب آستان [illegible] آشیان عز و شرف اعنی سلطان خطه نجف میشمارد و
بوسه [illegible] روی خاک روب روضه مقدسه و مرقد مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه و مشاهد منوره حضرات ائمه کرام صلوات الله علیهم اجمعین
در ضمیر منیر اخلاص گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت و لیکن بنابر ظهور هر گونه موانع و مشاغل روزگار و صورت صلحی که فیما بین
آنحضرت و رومیه [illegible] و مغایرت [illegible] تا غایت در عقده تعویق مانده بر حسب الامور مرهونة باوقاتها
از قوت بفعل می آمد در این وقت که رومیه با پادشاه خود عصیان ورزیده بقتل سلطان عثمان [illegible] دلیری کردند و از هر
سو [illegible] پدید آمده حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور مغایر صلح اقدام نموده هیچکس [illegible] نبودند بتخصیص حکام
بغداد که نه مطیع رومی بودند و نه منقاد قزلباش و اختلال احوال سکنه آن مملکت و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو
ظهور انداخت در حینی که عزیمت قشلاق با همدان فرموده متوجه آن صوب بودند بالهام ملهم اقبال [illegible] عزیمت [illegible]
فرموده بقصد زیارت روضه مطهر شاهنشاه خطه نجف و حضرات مقدسه عتبات ائمه کرام سلام الله علیهم اجمعین که همیشه مرکوز
خاطر و مکنون ضمیر انور بود و بسفر خیر اثر بغداد متوجه گردیدند که بتوفیق الله تعالی بدان سعادت عظمی فایز گشته از پرتو ورود
موکب مسعود و میمنت قدوم سعادت لزوم اشرف استقامتی در احوال سکنه آن مملکت [illegible]
آمده بیچارگان بینوا را از تحکم ارباب ظلم و عدوان نجات دهند از لطایف غیبی که باعث انبساط آن عزیمت شد آنست که چون
حضرت اعلی برسم معتاد و عادت معهود که در امور کلیه و جزئیه با تفأل و مشوره الهی [illegible] امری شروع نمی نمایند در این
ماده بکلام مجید ربانی تفأل فرمودند در اول صفحه یعنی بسم الله الرحمن الرحیم که مبین الظهور دلیل افتتاح مقصد و مبارکی سفر است
برآمد برین بشارت مستبشر گشته در ساعتی مختار که صعود اقبالش سعادت [illegible] از دار السلطنه اصفهان [illegible]
بالقبلی که از جنود قاهره که در رکاب معلی حاضر بودند جهان جهان شوق و عالم عالم اراده [illegible] قدم توکل بر شاهراه
مقصود نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از واردات طبع ضیاء محمد یوسف قزوینی است چنانچه در این قطعه بیان کرده
رایت که عزم نجف شاه ولایت میداشت شهنشاه جهان از دل آگاه اسباب عظیمه همه چون گشت مهیا کرد [illegible]
قدم جازم در آن راه چون گفت توکلت علی الله روان شد تاریخ همان شد که توکلت علی الله [illegible] و صلای زیارت
بخواص و عام در داده بودند که هر کس آرزوی این مطلب عالی دارد [illegible]
بالقاب ایالت و خانی باسم بکر سوباشی عز اصدار یافته [illegible] موکب [illegible] اعلام داده و صفی قلیخان و امرای عظام که [illegible]
آمده مایه استظهار او شده بودند [illegible] دار السلام رسیده خیام اقامت نصب نموده [illegible] باسم او عز اصدار یافته بود
ارسال داشته منتظر بودند که بوعده های جمیل خود وفا نموده طریق مهربانی بر وجه مرغوب مسلوک دارد [illegible]
بغداد رسیده با جنود قزلباش شیوه ناپسندیده ارباب [illegible] نفاق و حیله پیش آمده [illegible]
[illegible] بظهور رسیده و چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته [illegible] و آشنایی با امرای عظام [illegible] موکب مقدس
موقوف میداشت و گاه [illegible] اینکه بعد از چند روز [illegible]
در روی شهر و قلعه را خاکریز کرده [illegible] شروع کرده [illegible] از مقام خود حرکت کرده [illegible]

که از آن جهت نوبت دیگر ... مضبوط بود نقض نموده بحقیقه غدر و مرتب آن اتفاق ... اشرف عرض نموده منتظر فرمان قضا جریان
در وصول موکب ظفر نشان بودند و در نوبت ... معلوم گشت ... عرض ... از آنجا
این سفر خیر اثر بسعادت طواف ... عتبات عالیات ... جلال ... و اقبال ... یکه سرباشی ...
[illegible]

ذکر فتوحاتی که ... در نواحی حرکت همایون که بمیزدی اقبال ... روی داد

[illegible]

... امرا و عظام با کروه ... بغداد و ظفر یافتن جنود منصوره ...

افزود کار بیاد تعیین ... نمود ... که ... خان ... باشی ... بدار السلام رسیده نزول نموده
یکه سرباشی در مقام قلعه داری در آمده ابواب جنگ و جدال ... و امرای ... که ... آمده بودند
[illegible]

ذکر از سوانح اقبال اقلیم استقبال

گروهی از اشرار است که بقطع مال باستقبال طایفه تجار رفته بودند

[illegible]

مضرب خیام خسرو گردون احتشام شده بود و همگی مردم قافله مذکور را سالماً غانماً باردوی کیهان پوی آورده در ضمان امان پروردگار
جهان و سایهٔ معدلت نوشیروان زمان آسوده حال گشته بتجدید دولتخواهی مشغول شدند **گفتار در نزول موکب ظفر نمون در ظاهر
دار السلام و محاصرهٔ قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الطاف ملک منان** چون ارادهٔ ازلی بآن تعلق گرفته بود که ملک عراق عرب که از تسلط
خودسران اوباش از استقامت افتاده محل تشویش و فتور گشته بود بنور معدلت و انصاف این دسته مهبط امن و امان گردد
اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و کارفرمایان قدر سرانجام می یافت و اینجا نکته ایست بس دقیق که چون جور و تعدی بکر سوباشی
و اتباع او در آن ملک از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه منتقم جبار مکافات ظلم او و استخلاص مظلومان و ملهوفان از جور
و تعدی اهل طغیان و عدوان بمنسوبان آنحضرت حواله شده بود و اگر بکر سوباشی بوعده وفا نموده اطاعت و انقیاد بظهور می آورد
بالضروره از درست پیمانی با آن ملک شایستگی با بست گذاشت اما حضرت معقب العقوب بحکمت بالغه دلهای آن طایفه را که در کار
گرفته ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که بصیقل عهد و پیمان انجلا پذیرد و بجانب خلاف مایل راغب ساخت که با کمال
مدارا و نهایت مواسا و آثار چندین تلطف و تفقد که از جانب اشرف نسبت بایشان بظهور پیوسته در مسلک مخالفت راسخ بوده
از آن عدوان نورزند تا مکافات عمل یافته رسید بایشان آنچه رسید القصه موکب ظفر قرین همایون بعد از فرستادن
قورچی باشی و زینل بیک از راه زهاب درشت مواد قلعه محمد بیک متوجه شده در غرهٔ شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده
در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نموده شادروان عظمت و اجلال افراختند و رفع حجت بکرتبه دیگر کس نزد بکر سوباشی و عظمای قلعه فرستاده
باطاعت و انقیاد وعده دلالت فرموده تا سه روز مهلت دادند تا در کار خود فکری بصواب اندیشیده طریق امن و سلامت
اختیار نمایند و اگر سه روز آثار انقیاد بظهور نیاورند آماده جنگ و جدال بوده بعد از آنکه بتوفیق حضرت ذو الجلال قلعه
بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع عفو و امان نداشته باشند و آن گروه بعاقبت که با پادشاه خود نیز عاصی بودند سر بخط اطاعت
در نیاورده شروع در توپ انداختن کردند و فرستاده همایون را نزد خود نگاه داشته تهدید قتل دادند بعد از سه روز عساکر
نصرت شعار بمحاصره شهر و قلعه شروع مامور گشته بر دور آن حصار استوار محیط گردیده بلوازم قلعه گشائی مشغول شدند
در خلال اینحال بمسامع جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل استعانت بکر سوباشی را نموده حافظ احمد پاشا نام با معادل ... نفر
از ابطال رجال بکومک قلعه بغداد می آید و ذخیره فراوان همراه دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره لشکریان
اقدس بسرکردگی معتمد اخی قاپی زمان بیک بطرف موصل بر سر ایشان تعیین شدند و مبارزان قلعه گشا فوج فوج از هر طرف
سیبها و سورچلها ترتیب داده در تضییق محصوران سعی موفور بظهور می آوردند بتخصیص جانب عراق شهر طرف نارین قلعه
که درویش محمد بیک ولد بکر سوباشی محافظت می نمود بحسن اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام مفوض گردیده بود سیبها
آورده در اندک وقتی بپای برج آورده شروع در حفر زیر برج و باره کردند در عرض بیست روز کار بر محصوران تنگ گردید
که جمعی از حارسان نارین قلعه خصوصاً درویش محمد مذکور چاره بجز استیمان نیافته فریاد الامان برآوردند و در شب بیست
و یکم قورچی از قورچیان جلادت شعار حسب الصلاح قورچی باشی نیز داخل شده و در هم بجا کرنا کشیده صدای فتح قلعه و غلغله ظفر
در شهر افتاده دلیران قلعه گیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند بکر سوباشی و عظمای قوم که در شهر اقامت داشتند از صدای
رعد آوای کرنا و ولوله و آشوب مبارزان قلعه گشا خبردار گشته و اندکی از خواب غفلت بیدار شدند و چون نارین قلعه از دست رفته

جنود قزلباش بوجهی داخل شهر شده بودند که سعی بسیار بیچاره گردیده درویش محمد بیک از آقایان و عظمای قوم در کمال عجز و
بیچارگی نزد قورچی باشی آمده از خوف جان در سایهٔ مروت شاهانه پناه جست القصه در روز یکشنبه بیست و سوم شهر ربیع الاول
قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بهمت هیچیک از شاهان
سلسلهٔ علیهٔ صفویه بر کنگرهٔ تسخیر آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهرهٔ یزدانی و نیروی دولت اقبال حضرت اعلی خاقانی
مسخر اولیای دولت روز افزون گردیده بتصرف در آمد امید واثق بکرم عمیم حضرت باری عز اسمه آنست که تا انقراض زمان
در ید اقتدار منسوبان این دودمان باقی و پایدار مانده دست تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاک پاک بیشتر نرسد
و حضرت واهب العطایا دولت اقدس همایون را بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد تا ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله
توفیق خدمت روضات مطهرات آن ارض مقدس معلی کرامت کناد القصه بعد از فتح قلعه درویش محمد ولد بکر و
عبد الرحمن چلبی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده بودند از تجرع غضب قیامت لهب شاهانه بساحل نجات رسیدند
و الطاف شاهانه گشته و از حال دیگران تجسس نموده هر کدام شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف و عناد بظهور آورده با جنود
قاهره جنگ و جدال نمودند و حجت بر ایشان تمام شده بجهات مختلفه مستحق انواع عقوبات شده بودند بمیمنت تشیع و ولای
اهل بیت طیبین و طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه طلبه و اهل عدوان بجزای اعمال ناصواب رسیدند و رعایا و مجاورین
سایهٔ معدلت اعلام گرفته ساحت دار السلام مهبط امن و امان گردید و ساکنان شهر و قلعه که چشم بر خوشهٔ پروین دوخته جرم
آفتاب و ماه نشانی از نان نمی یافتند از جوع و قحط غلاهای یافته چندین هزار نفس از نساء و صبیان و درویشان و محتاجان
بینوا جوعان گویان روی بعسکر همایون آورده اهل اردو تفقد حال ایشان می نمودند و از پرتو ورود موکب اعلی بر روی
از روی سعی و سعی در معاش تنگدستان نکبت آن مملکت بجدی آمده عسرت تنگی بیسر و فراخی تبدیل یافت باعتقاد راقم حروف
جزو اعظم حکمت بالغهٔ یزدانی در ارتکاب این سفر که در همین تعالی بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد تعالی بر اهل
خلق آن دیار از بلیهٔ عظیمهٔ قحط و غلا بود که بیمنت ورود رایات ظفر آیات وقوع یافت و در روز بیست و هشتم ماه مذکور
در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفهٔ عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه در کار آن مرقوم و منقوش است خطبهٔ دوازده
امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون خوانده شد و از مساجد که چندین سال از این پیش عاری و عاطل بود بعد از
حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی بذکر مناقب ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله الملک الاکبر زینت و آرایش یافت و ایالت
آن ولایت بصفی قلیخان که حاکم همدان و امیر الامرای آن سرحد بود تفویض یافته علاوهٔ الکاء سابق او گردید و یکجا کتب نظم
و نسق مهمات آن ولایت بصفی قلیخان تفویض یافته واقع شد و جوار بسعادت زیارت مراقد متبرکهٔ کاظمین فائز گشته خدمه و
مستحقین عموم سکنه و مجاورین روضهٔ خلد آئین را بصلات و صدقات نوازش فرمودند و آن آستان ملائک آشیان را
از فرش و صندوق پوشش و غیره زینت افزودند و بعد از انجام مهام ضروریهٔ بغداد روی توجه بجانب نجف
اشرف آورده در یکمنزلی آستان ملک آشیان سلطان سریر ولایت شاهنشاه کشور خلافت و امامت امام المشارق و المغارب
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام با جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی پیاده قدم در آن شاهراه نهاده و
در کمال ذوق و وفور شوق طی مسافت نموده بشرف خاکبوسی آن عتبهٔ علیه مشرف گشته و تا دو روز در آن مشهد متبرک مقیم

زعاه و زیارت اقدام نموده بخدمت جاروبکشی آن روضه بهشت آسا مشغول و مشرف شده و بنظم و نسق آن سرکار رفیع آثار قیام نموده
نهری که پادشاه جنت مکان جنان پناه جد اعلی همایون ابو البقا شاه اسمعیل انار الله برهانه حفر نموده از نهر فرات آب بنجف برده بودند و بعضی از مرور
زمان انباشته گشته بود احیا فرموده کل عساکر ظفرنشان بدان خدمت مأمور شده و آب را بنجف کوفه که بر زمین جریان می یافت
جاری ساختند و بزبان حال ... سلسله علیه [illegible] گویا بود بیت دشمن آتش پرست باد بجا [illegible] خاک [illegible]
که آب رفته باز آمد بجوی چون از زمین کوفه تا ارض مقدس نجف زمین ارتفاع کلی دارد قرار داد خاطر انور شد که ان شاء الله تعالی
از کوفه بطریق قنات چاهها حفر نموده آب را بروضه مقدس گذرانیده بدریای نجف [illegible] و در آن خطه شریف بر کنار
[illegible] آبها جهت آب برداشتن ترتیب یابند [illegible] آب بردارند [illegible] و مجاورین آنجا که باب تلخ و شور چاهها
قناعت میکردند از تلخکامی خلاصی یابند رجا واثق است که از درگاه احدیت حضرت واهب العطایا توفیق این خدمت یافته
مکنون خاطر فیاض که ثمره سعادت دارین است بأحسن وجهی بظهور پیوندد و در اداء این امر شرف بمدلول کریمه و سقاهم
ربهم شرابا طهورا از دست ساقی کوثر بجام تسنیم شیرین کام و بهره ور و سیراب گردند العقده از دست ده روزه ایام اقامت
نجف اشرف نیاز و نذر [illegible] خضوع و خشوع جبهه اخلاص بدان خاک پاک سوده جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدس و کل سکنه
مستحقین و عورات عجایز و ضعفا و خطه طیبه النجف علی قدر مراتبهم بادرارات و نذورات و التصدقات نوازش
فرمودند و از آنجا احرام حریم ارض مقدس کربلا معلی حایره مطهره شاه شهدا ثالث ائمه الهدی خامس آل عبا بسته متوجه طواف
آن روضه ملایک مطاف شدند و چون سال باخر رسید بعضی از وقایع که در این سال اتفاق افتاده تحریر یافته بود بعد از
آن وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر در ظل قضایای سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگار میگردد ان شاء الله تعالی

ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و رفتن قورچی از افواج قاهره باستقبال و استیصال ایشان بتوفیق ملک منان

در فوق تحریر پیوست که کور حسن پاشا حاکم موصل با سوارانی [illegible] نفر پیاده و سوار ذخیره بسیار بجهت قلعه بغداد می آمد و فوجی از جنود
اقبال [illegible] زینل بیک [illegible] آن جماعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق از ورود موکب
اقدس و آمدن قزلباش بر سر راه او خبر یافت و چون [illegible] آورده [illegible] اکثر القوم [illegible] تفرقه
انقطاع یافته بود [illegible] بازگشتن [illegible] چاره کار [illegible] بخاطر [illegible] عجب [illegible] کهنه [illegible]
را که در آن راه بود [illegible] حصار [illegible] استوار آمده و کس [illegible] دیار بکر اکراد [illegible] موصل
و کومک طلب نمودند و از اینطرف سپاه ظفر پناه بحصار رسیده [illegible] میان گرفتند زینل بیک [illegible]
که سرکرده غازیان [illegible] کس معتمد نزد حسن پاشا و عظمای آن طایفه فرستاده ایشان را از [illegible] مخالفت [illegible]
درگاه شاهی دلالت فرمود حسن پاشا و آن گروه [illegible] مصلحت اندیشی [illegible] اختیار نمودند [illegible]
حصارداری [illegible] احوال خود کرده منتظر ورود [illegible] از اینطرف [illegible] در تضییق محصوران [illegible]
[illegible] که خبر فتح و تسخیر دار السلام بایشان رسید از شنیدن این خبر [illegible] عقلا
آن گروه حیران کار خود گشته [illegible] حسن پاشا [illegible] زیاده از آن [illegible] حصارداری
بنا نهاده [illegible] غازیان [illegible] بدست [illegible] تیغ فنا گشته [illegible]

ایشان و دیگر که بقلعه در آوردند جنب سپاه ظفر پناه گردیده زینل بیک مظفر و منصور بار دیگر روی گردان [illegible] باز گشته سعادت [illegible]
یافتند

ذکر فرستادن قرچقای خان سپهسالار لشکر برای تسخیر موصل و کرکوک و توابع و لواحق مظفر فیروز

بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا و رفقا اختلال عظیم بحال [illegible] موصل و کرکوک و شهر زور راه یافته از خوف و بیم سپاه قزلباش تفرقه و پراکندگی در میانه افتاده اکثر
سپاهیان عافیت طلب سلامت جو بر خود گرفته بهر طرف رفتند رعایا و تجار [illegible] چاره جو گشته در کمال قلق و اضطراب روز میگذرانیدند حضرت اعلی
[illegible] وزیر [illegible] قرچقای خان سپهسالار را با فوجی از افواج قاهره از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیر ذلک
بجانب موصل و تسخیر آن ولایه فرستادند خان احمد اردلان را نیز با الکای شهر زور و کرکوک که با الکای اردلان اقرب است ارسال داشته [illegible]
قلعه کرکوک [illegible] توقف نیاورده بطرف دیار بکر شتافتند و قلعه بتصرف خان احمد خان و عشایر اردلان در آمد و رعایا با استمالت [illegible]
[illegible] الکا و [illegible] رعایا قیام نموده [illegible] افواج [illegible] قلعه [illegible]
در قلعه موصل توقف اختیار نموده لوازم اسباب قلعه داری پرداخته [illegible] عساکر ظفرشعار [illegible] جنگ و جدال [illegible]
جناب سپهسالار قاسم سلطان [illegible] را با فوجی از افواج قاهره بمحاصره قلعه موصل مأمور کردانیده خود [illegible]
[illegible] محصوران [illegible] محاصره [illegible]
غازیان [illegible] محصوران [illegible] قلعه [illegible] فتح و تسخیر [illegible]
[illegible] از اطراف و جوانب هجوم آوردند محصوران فریاد الامان برآوردند [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] قلعه [illegible]
و انتقام [illegible] بعضی از ابطال رجال [illegible] الشان [illegible] امان یافته اموال و اسباب ایشان غنیمه غازیان گردید
و قرچقای خان سپهسالار مظفر و منصور [illegible] حضرت اعلی [illegible] بعد [illegible] زیارت [illegible]
مبارک [illegible] آن فرخنده [illegible] کربلای معلی [illegible] بسعادت [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] بسعادت زیارت [illegible]
سلطان [illegible] خانی سرافرازی یافته [illegible] موصل [illegible] قورچیان [illegible]
[illegible] قاسم خان قلعه موصل را استحکام داده بمحافظت و محارست قلعه [illegible]
[illegible] ابو القاسم سلطان ولد [illegible] خان [illegible] سرافراز گشته الکا [illegible] متعلقات [illegible] تفویض یافت

ذکر رفتن امیر گونه خان [illegible] بتسخیر [illegible] و فتح قلعه و تفویض [illegible]

در [illegible] امیر گونه خان [illegible]
[illegible] ساقه [illegible] وقایع [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] حضرت شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] حضرت [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آن ایام [illegible] امیر گونه خان
[illegible] ولایه [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] امرا و عساکر [illegible] قلعه [illegible] افواج

فاهره و ... و میرزا گرجه بگری امحا رباب بوقوع پیوست شیخ ظفر زین حال منسیان این دوره مان گشته بمجلس بیعی و بدر صاحب خان شجاعت
شعار قلعه حسیقه کرمعظم قلاع مسق و دریں عهد حاکم نشین حکام و میرزا بود بتصرف اولیا دولت روزافزون در آمد و از درگاه معلی اقوالت
بسلیم خان شمس الدین ملو که گورنشون او داخل قلعه شده بضبط در بطه قلعه مذکور و سایر قلاع نما نجا و نظم و نسق الکافی نمودند متوفیات
که در ینسال عالم فانی را بدرود کرده در مصابیح فاک خشنودند شیخ لطف الله که از اعراب جبل عامل است از افاضل و بهره فقهای
عصر بود شمه از احوالش در صحیفه اول این دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان حضرت شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان گشته
در اوایل ایسال از سفر دار السلام که منور برایات جلال و بعتبات عالیات فیض و نکوه بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست پیشنمازی مسجد جدید
که در مقابل دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث کرده بعمارت والا شاهی است بآن مغفور بود و او در حریم مسجد منزلی گزیده همواره
بافاده علوم دینی ... و بفتح مسایل فقهیه و پیشنمازی مسجد قیام داشت و نولش در مسایل دینیه معتبر بود در همین مجمع تاریخ وفاتش چنین
بخاطر رسید تاریخ شیخ لطف الله رفت از دار ... رحلت ... از جهان بهراه عزم عقبی کرد از دنیای دون شد خلاصش ...
سال تاریخش ... چون ... نام او ... وسال تاریخ وفاتش و ... شیخ جعفر نام ...
... صاحب حال متورع ... مراتب علمی ... باز ماندگان ...
و منظور نظر همون اعلی از دیگران ... قاجار که حاکم مرو شاهیجان بود ... بیماری ...
و ملاوا و آقا مرآمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را ... مدفون ساختند
مثار الیه را آغاز جوانی ... همون اعلی ...
... تعلق ... بخدمت و آداب ...
حالش ... برادرش لطف علی خان ...
... و اعیان ... و ولایات خراسان ...
خان ... حاکم مرو ...
بوقوع پیوسته ...
خان ... دیگری خواجه علی اکبر ... اصفهان ...
...
...
و راست قلمی ...
...
اصفهان ...
خاصه ... دیگری ...
...
بود ...

حرم عزت بدوام خدمت ممتاز و برتبه بلند بیگی ... سرافراز ... و ... بوده در ینسال بحکم ...
از قشلاق مازندران رخصت اقامت ...
معلی ... مقدس ... دیگری میرزا ...
...
...
...
مدفون ساختند حضرت اعلی ...
...
السالکین سید جمال الدین اصفهانی ...
...
...
...
...
سعادت انتساب ... شیخ جمال الدین کاشی ...
...
در مسجد ...
اعلی ...
...
...
...
...
...
... دیگری ...
... وقایع ...
...
...
...
...
...
سید الشهدا ...

با دیده کرب و بلا مشرف گشته گلشن اخلاص و حسن عقیدت خود را بزلال کوثر مثال دریافت از سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی
شهادت حضرت طراوت و نضارت جاوید یافته در زیارت مشاهد مقدسه را از صندوق پوشهای زرباف و زربفت و فرشهای الوان زرتار
و غیر ذلک سرانجام داده و جمیع خدمه روضات مقدسه و صلحا و اتقیا را کافه تکیه و مستحقین آن خطه طیبه را ذکورا و اناثا بانعامات و
تصدقات مسرور و شادمان گردانیده و از غلوی شوق و حسن اعتقاد و از روی خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف یکمرتبه دیگر کربلای
معلا بقصد زیارت روضه منوره شهسوار عرصه امامت و خلافت دران سده سدره منزلت توجه فرموده کره ثانی بدان سعادت عظمی
فایز گردیده بکربلا عود نمودند و از زمره صوفی زادگان صادق العقیده [illegible] و سلطان بیگ بیا برادر مقرب الخاقانی نیل بیک توشمال باشی
را بنابر وفور کاردانی و عدالت و رعیت پروری شایسته امور تولیت خدمتکاری روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام و منصب
تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلده شریفه حله را باو تفویض فرموده مواجب بالضعف کسی از طوایف عقیدت گزین قزلباش و الوس افق
گردانیده قورچی باشی گری قورچیان مذکور را نیز باو ارزانی داشته و تمامه داروغه و ضبط و ربط و انتظام و نسق مهمات مذکوره را
برای صایب او منوط و مربوط گردانیدند و بعد از فراغ خاطر از امور ضروریه آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلام معطوف داشته
دیگر باره بسعادت زیارت مرقد منور کاظمین علیهما السلام مستسعد شده صندوق پوشهای زرتاری دیبا و فرشهای زر
سرانجام دادند و چون ماه جمادی الثانیه از عشر ثانی گذشته ماه مبارک رجب که ایام وقف مقدس حضرت سید الشهدا ابی عبدالله
الحسین علیه السلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیحه در باب فضایل زیارت ایام وقف رجب مشهد معطر و مرقد منور
آنحضرت و مثوبات عظیمه که بران مترتب است از حضرات عالیات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار وارد است حضرت اعلی
بعد از اطلاع بر اشرف آن ایام ادراک این سعادت عظمی و دریافت این موهبت کبری از صفای طویت و خلوص اعتقاد غنیمت دانسته
اردوی عظمی [illegible] را در بغداد گذاشته با معدودی از ملازمان رکاب اقدس و هرکس که ذوق ادراک این منزلت علیا داشت
جریده و مسارعا الغدو و نعم العود کویان بجای صدق پویان بدان اماکن مشرفه باز گشته بتوفیق زیارت ایام و لیالی متبرکه
مذکور موفق گردیدند و بعد از حصول این مقصد اقصی و وصول بدین مطلب اعلی بصوب دار السلام عود نموده چندروز به بقیه امور ضروریه
بغداد پرداختند و ندای کوچ در داده روی توجه بصوب خطه مبارکه سرمن رای که بعین الجلود بسامره اشتهار دارد آورده و در کمال
مسکنت و نیاز بسعادت زیارت آستانه فیض عسکریین و مقام صاحب الزمان قایم آل محمد صلی الله علیه و آله که بالکل مشهور و
مهبط فیض و رحمت یزدان و محل اجابت و استجابت دعای [illegible] و نیازمندان است فایز گردیده کل سکنه آن مکان متبرک را
از ذکور و اناث حتی اطفال و کودکان شیرخواره بیشمار بهره ور [illegible] قسمتی از نوادر غرایب حالات دران شب از عوام
عورتی وضع حمل نموده صبیی [illegible] کودکان نو [illegible] و او را کرش و از آنجا عنان
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده چندروز در عاقب سلطان [illegible] رحل اقامت انداخته عنان عساکر ظفرنشان پرداخته
دعاگویان را رخصت اوطان و مساکن داده و موکب نصرت نشان بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه [illegible]
شهر شعبان در مقر سلطنت نزول اجلال فرمودند. **وقایع متنوعه و سوانح ایام ایلغار از بغداد تا اصفهان** و فرستادن آقا محمد مستوفی علامان [illegible] برسم رسالت بجانب
هندوستان چون فیمابین حضرت اعلی خاقان ملک ستانی و حضرت پادشاه والاجاه [illegible] بنیاد محبت و دوستی بطرز
اخوت [illegible] بنابر رابطه قدیمه که بنیان این دو خانواده رفیع [illegible] استحکام [illegible] است [illegible] حالات و سوانح

و سوانح امور دولت یکدیگر اسفار و اعلام می نمودند درین سال که فتح بغداد روی داد لازم بود که حقیقت بآنحضرت اعلام شود لهذا در نامه محبت طراز
محتوی بر استمرار مراسم الفت و برادری و استقرار مراتب صداقت و یکجهتی رقوم کلک گهربار گردانیده حقیقت انتزاع این بقعه
خیر اثر و فتح دار السلام را در طی [illegible] و صحیفه گرامی [illegible] و اخبار فرموده در تحف [illegible] بر حسب [illegible] الوس برادرانه از غنایم بغداد
بر وجه لایق ارسال داشته **دیگر** از سوانح تفویض ولایه غرجستان و حویزه است بسید محمد خان ولد سید مبارک [illegible]
اگر قبل ازین تحریر پیوست که سید منصور برادر سید مبارک [illegible] المغضوب [illegible] نموده [illegible] قبایل
و عشایر عرب الحاقه و فرمان قضا جریان گردید حکومت [illegible] و در امر ریاست و حکومت مستقل گردیده در ایلغار بغداد
بحکم همیون بخدمت پیوست که بعساکر عرب متوجه المغضوب گشته در آن سفر در رکاب همیون بوده بتقصیر خدمات پسندیده گرد
موسی الیه توفیق آن خدمت نیافت و در بنادر خود ببغداد تا [illegible] بلکه با علان کلمه عصیان مبادرت نموده
با جمعی کرادرا باطاعت و انقیاد دلالت می نمود در حضور [illegible] شیخ عبدالله [illegible] منازعت آغاز نهاد و ازان معنی موجب غبار خاطر مبارک
بعد از مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید مبارک مذکور را بامور [illegible] الطاف گردانیده [illegible] بصوب [illegible] گردانیده و بعز
در [illegible] و امام قلیخان بیگلربیگی فارس [illegible] و کومک او مامور گشته چون سید محمد خان بحویزه رسید سید منصور با متابعان
خود بقلعه [illegible] آمده در مقام خلاف شد امام قلیخان بر حسب الفرمان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار برو تنگ گردید خود را
از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیمود و سید محمد خان بقلعه در آمده سید منصور بمیان [illegible] الفضول [illegible] باشان توسل جسته و
استحکام کرده در میان آن قبیله بسر می برد و تا حین تحریر این دفتر که مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف است آن قبیله در تصرف اولیای
دولت [illegible] اما عنقریب جزای [illegible] خواهد یافت **دیگر** از سوانح امسال آمدن ملک [illegible]
الدین [illegible] و لار [illegible] کیج و مکران [illegible] از عظمای ملوک آن طایفه است [illegible]
اقبال و احرام عتبه علیه گردون مثال که کعبه آمال عاکفان سده جلال است بسته از روی صدق نیت و خلوص طویت [illegible] سعادت
عظمی فایز گردیده بر طبق نام خود [illegible] گشت صدق قول او از طرز خدمت و آداب [illegible] بر صفحه ضمیر انور پرتو وصول انداخته او را با
مخصوصان [illegible] و مرحمت فرموده [illegible] کامیاب مطالب [illegible] روانه
آنولایت گردیده در سفر ثانی بغداد [illegible] و دار السلام بغداد [illegible] از تفنگچیان آن دیار [illegible] گشته بمصدر خدمات پسندیده
گردیده بمقتضی المرام بروانه جا و مقام خود گشت **دیگر** از وقایع متوجه امسال تفویض وزارت دیوان اعلی سلطان العلمائی خلیفه سلطان
ابن میر رفیع الدین محمد صدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود است که از سادات عظیم القدر اصفهان مشهور بسادات خلیفه و آبا
کرام میر بزرگ [illegible] مذکور است و شمه از احوال میر شجاع الدین محمود مذکور در فصل کمال اول در صحیفه اول در [illegible] اسامی شریفه سادات
و علمای زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته و اکنون میر رفیع الدین محمد ولد او بجای ابیه بصدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمندش
بزیور فضل و کمال آراسته و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته در مراتب علوم [illegible] حاوی فروع و اصول جامع
معقول و منقول است بعز مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است و در [illegible] سلیمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود
باجل طبیعی درگذشت حضرت اعلی بعد از امعان نظر بحال ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی موسی الیه را که بجوهر ذاتی
حسبی و نسبی [illegible] بالافاخم و الاعاظم شرف امتیاز داشت سزاوار تکفل این امر عظیم القدر دانسته پایه قدر و منزلت او بتفویض این منصب

ارجمند علیقلی یافت بلکه ابن منصب حمدانه وجود گرامی آن معدن فضل وافضال منزه وه چند نامی رسید ارباب استعداد تواریخ
موضوعه درین باب یافته در سلک نظم در آورده اند از آن جمله **حب** رنجیده افر وزارت **۵** از العامات غنی است دیگر **تاریخ** وزیر شاه
شد سلطان داماد **۵** نیز تاریخ این منصب عالی است که فرزندی محمد صالح برادرزاده راقم اوراق یافته در سلک نظم کشیده در هم رو نشال
قرار یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر دفترخانه همیون و مستوفی بقایا بود در احکام دار و سندی که از دفاتر بقایا باشد بجای
مستوفیان ممالک مهر زند و مستوفیان عظام در آخر سال وجوه بقایا ممالک را از دفاتر مهر نوشته با او سپارند که از
دفتر بقایا تنخواه ارباب حوالات شود **ذکر وقایع دیار روم که چون موقوف علیه مقصد است از ایراد آن چاره نیست** قبل ازین
ثبت گذارش یافت که در روم طایفه ینگچری بر سلطان عثمان پسر سلطان احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده در حصار یدی قلعه
سیدی قلعه استنبول حبس کرده سلطان مصطفی مخلوع عم او را پادشاه کردند و بالآخره آن جمع فتنه او باش مغلطه و مستقل مین خاطر
بر قتل سلطان عثمان قرار داده او را از میان برداشته و سلطان مصطفی که بعد از او لی بر سریر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون
این اخبار در ولایه روم منتشر گردید محمد پاشا از بکلربک ارزروم که حسن الجمهور با بازه پاشا مشهور است بجهت آنکه همه طایفه ینگچری بر خون
باز خواست خون سلطان عثمان از او سبیله ساخته از طایفه ینگچری هر کس را از هر جا بدست آورد بهمجا بالقلبش پرداخت و برقع کلکلباش
رقم ملک گنبد و شیوه جلالیان پیش گرفته جمعی کثیر از لوندات جعه با بر سر خود جمع کرده و قلعات عزیمه از روم را بخود در تصرف
نموده بعزیمه آنکه باستنبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشاند و از طایفه ینگچری انتقام کشد با فوجی
کثیر تا اسکودار که حوالی استنبول است رفته در دیه جانب معارت کرده بر احدی از طبقه ینگچری ابقا نکرد تا آنکه بافواه مسموع
العلم عبدالله تا رو هزار ینگچری را تیغ انتقام گذرانیدند و اموال منهوبات بدست آورده وجوه دانستند عظما در مجلس عنیدان دولتخواه
سلسله آل عثمان بر خلاف متوقع الکار افعال او کرده او را ازین فضولی منع کردند وازین حرکات ناهنجار او را موجب تخریب دولت
دانسته در صدد دفع او در آمده او از موافقت عظما و اعیان درگاه خاطر مایوس گشته باز در روم مراجعه نمود و درین بلکه قضا
اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشورش طبع و خبط دماغ موسوم بود بجهت مخلوع گشته سلطنت سلطان عثمان قرار گرفته
بود گویند درین اوقات که دیگر باره سلطنه رسید بشورش دماغ او طغیان کرده افعال خارج از دایره عقل و حرکات نامناسب
از و صدور می یافت بدنجیده رای عظمی و ریش سفیدان خانواده آل عثمان از تم تزلزل و بی انتظامی امور دولت بدان قرار گرفت
که او را از تصدی امر سلطنه معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خورد سال بود بر تخت نشانند طبقه ینگچری
از هم باز خواست واقعه سلطان عثمان سلطه او را نمی بخشند و والده سلطان مراد و عقلا آن طایفه تملق و فروتنی بسیار کرده معتذران
طبقات لشکر بار انگیخت که با ینگچری عهد و پیمان در میان آورند که من بعد اصلا از مقوله قضیه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند
و از باز خواست آن در گذرند و ینگچریان نیمان اقتداری که بر طبق قانون عثمانیه همیشه داشته اند داشته باشند بعد از انعقاد
عهد و پیمان و استرضای خاطر آن طبقه و صلاح اندیشی خیرخواهان و استغاثه از مفسدان سلطان مراد را جلوس فرموده
مصطفی دیگر باره مخلوع گشت در خلال این احوال اخبار دار السلام بغداد و در آمدن آن ملک به تصرف قزلباش چنانچه تحریر یافت
بپایه سریر سلطنت رسید جمعی که در آن اوان صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل مهام نظام دولت سلطنه بودند مغرور بودند در مقام
استرداد آن ملک در آمده بعد از مشاوره و کنکاش و گفتگو حافظ احمد پاشا را که من الاوان بمزید کیاست و کاردانی اتصاف

دارد و از کیفیت حالات بغداد و خیره و آگاه است و بیگلربیگی دیار بکر بود دوازده هزار جمع و سردار کرده انتظام امور سرحد قزلباش برای و مقبوله
او منوط و مربوط کرده بودند که بهر طرف که صلاح دولت داند توجه نماید و ینگچری اقاسی چون در فتور سلطان عثمان تقصیر داخل آمده بود
دیگری را ینگچری آقاسی کرده بر افتقت او سرگردانیدند و عموم ینگچریان متنفس شدند که بر سر حد آمده با زن پاشا را که بقلعه قمع ینگچری ابرار
گرد و عصیان و طغیان او و ظهور پر رسید رفع نموده کمر شجر ملک بغداد بندند و عموم سپاه استنبول که قابو قولی می نامند
تمدارک اسباب سفر مشغول گشته با خزانه و توپخانه و یراق یورش بغداد روانه دیار بکر شدند که بجا حافظ احمد پاشا پیوسته با موافقت و مرحوم
قیام نمایند و حافظ احمد چون نوید وزارت و پاشایی یافت احکام موکده با حضار پاشایان و عساکر تمامت دیار روم
از مصر و شام و حلب و ارقم انی و اناطولیه و غیره از لک فرستاده ایالت و ولایه دیار بکر را بمراد پاشا نامی تفویض نموده درین سال
در دیار بکر قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه امور سرحد گردند و شرح لشکرکشی سردار مذکور بعراق عرب و بازگشتن او بی نیل
مقصود بعبه تشویش و تعب در وقایع سال آینده مرقوم میگردد انشاء الله تعالی **شرح آمدن ایلچیان بدرگاه سعادت نشان**
و بعضی از سوانح اقبال چون بعد از معاودت یورش بغداد دار السلطنه اصفهان از فر قدوم موکب نصرت نشان غیرت
روضه رضوان بود و اوقات فرخنده ساعات بعدل و براهی و انجاح مطالب ارباب حاجت و عشرت و شادکامی
لیوددات مبارک اشرف بقدر عارضه روی داده در اندک مدتی بصحت گرایید و از مقر سلطنه بنیت قشلاق مازندران فرموده
بعد از طی مراحل و سیر شکار صحاری و منازل ساحت دار الملک فرح آباد و عرصه نزهت بخش فرح آباد قصبه اشرف که قطعه از
جنان بلکه جنان نشانیست ازوست از میمنت قدوم مسرت لزوم عطر مرغی و نزهت افزایی یافت نهاد و ایلچیان خجسته پیام
از هر طرف بپایه سریر سعادت فرجام آمده بعد از ادراک عتبه علیه اوصیای و درک مجالست مجلس بهشت آیین و دادای سفارت
مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردیدند از جمله سفرا و ایلچیان نذر میرزا باشی او ویکی ایلچی
که از جانب نذر محمد خان والی اوزبکیه بدار السلطنه اصفهان آمده چون جواد خوش خرام موکب اقبال بجانب مازندران انتهی
آمده بود حاکم و وزیر و اهالی اصفهان مراسم استقبال قیام نموده با عزاز و احترام در عمارت مرو بوستان باغ خلد
نقش جهان فرود آوردند و روزی چند که در اصفهان اقامه داشت کما ینبغی لوازم آن پرداختند بعد از آنکه از
اشرفکی یافت متوجه مازندران بهشت نشان گشته در قصبه طیبه اشرف بسعادت کورنش و عز بساطبوسی فایز گشت و هدیه
اخلاص بعبادت آیین که آورده بود با هدایایی که بنظر اقدس رسانیده چون دو ماه بعنایات در عطار بنیست اشرف بسر برده هموار
بانواع نوازش و اصناف الطاف مرافزاینی داشت بعد از دو ماه رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایات اسلوب شاهی
مفتوح و مباهی روانه گشت **دیگر** خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده پیام شاهزاده جهان بخش کامکار سعادت فرجام شاهزاده خرم
بن شاه سلیم فرمان روای ممالک هندوستانست که در قصبه اشرف بتقبیل بساط عطالت بنیاد اشرف گشت مکتوبی محبت
بر حسن اتحاد و اخلاص و شرح منازعه که با فساد مفسدان میانه او و منسوبان والده عالیشان روی داده بود متضمن اظهار اندوه و
آرزو در ان مخالصت نامه نامی شکایت بسیار و بی توجهی والد از تقاضای بزرگوار رفع بی کنسکر و برادر و دستیار
نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی را بانواع نوازش شاهانه سرافراز نموده تا نوروز جهان افروز در پایه سریر اعلی بود بعد از
نوروز فیروز اجازه معاودت یافت و جواب نامه برادرانه مرغوب بر فرزند نامه مرقوم گشته در ان سفارتنامه مسافت بشایستگی

مشفقانه فرزندانه درج فرموده اعلام نمودند که چون لطائف الدین بوزمان واجب الاذعان آفریدگار رفیق و زمان برابنا و فرزند
فرض و متحتم است لایق بحال آن فرزند سعادتمند آنکه رضاجوئی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آن حضرت را بوفور خدمتکاری
و رعایت حسن ادب برسر رضا آورده از اموری که مکروه طبع آنجناب باشد اجتناب لازم داند که مراتب مذکوره منتج نفس الامر
موجب خشنودی خالق و پسندیده خلایق و سرمایه عزت و اعتبار و برخورداری آن فرزند سعادتیار خواهد بود با حضار و ارباب
غرض مدارائی کرده منعقد و بطونی افسرگرانمایه جهت مسند فی بخشند و ایلچی مذکور را با سطنا عاطفت خسروانه نواخته مقتضی المرام
با منسوقات لایقه روانه فرمودند **دیگر** ایلچی شاهبکرای خان پادشاه‌زاده ططار است چنانچه سبق ذکر یافته از حوادث
روزگار و فساد جانی بیک کرای عم‌زاده‌اش که بتقویت رومیه سلطنت قوم تاتار رسیده با او معادات میورزید مرالتجا با
جنت همیون آورده مدتی در رکاب سعادت انتساب معزز و کامیاب عزت بوده در شیروان محل اقامتش و آرزو یافته درین
سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت الاثر حصول مطلب گماشته معونت و مساعدت صوری و معنوی الظهور
و در دنبال معونت جنود همیون و بهرگونه وسایل که در مشیت الامر مظفر در لوح محفوظ مثبت بوده سلطنت قوم تاتار و فرمانروائی
مملکت آن دودمان بمحمد کرای برادر بزرگتر او قرار یافته عطای قوم بسلطنت او و ولیعهدی برادرش شاهبکرای که باصطلاح تاتار
قلغای نامند اتفاق نموده او طلب داشته و او از خدمت اشرف استمداد همت کرده روانه ولایت خود گردید بر حسب دلخواه کامکار
گشت عیان آن نتیجه که سلطنت محمد کرای و ولیعهدی شاهبکرای انجام پذیرفته از تقریر ایلچی مذکور و ارادین اسلوب چنین معلوم گشت که
از جانب سلطان روم بنفوذ آوازه و تحف و هدایای ذخیره جبه آورده ارکان دولت عثمانی او را باطاعت انقیاد و سلسله
و مخاصمت جنود قزلباش کرده بودند و او از وفور اخلاص حسن ارادت دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان
صادق العقیده حضرت اعلی میشمرد چنانکه نقش نگینش که بر ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی مهر زده بود غلام شاه عباس شاهبکرای
بود و پادشاهان روم که معونت جانی کرای پسر او تعیین یافته بودند در کفه محاربات نموده غالب آمده بود حقایق حال و
احوال خود را که به نیروی اقبال توجه ظاهری و باطنی آنحضرت و همت توسل مخلصانه او بدین دودمان والا وقوع یافته بود بعرض
اعلی رسانیده شکر الطاف و اعطاف شاهانه که درین چند سال شامل حال او بوده با حسن وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود و
حضرت اعلی از وفور توجه و غایت اشفاق ایلچی او را مشمول نوازشات شاهانه گردانیده در حفظ اطراف ارزانی داشتند و مکتوب عنایت
اسلوب در قلم آورده در باب حسن سلوک مدارا با دوست و دشمن اصلاح ارجمندانه و ارشاد مرشدانه درج فرموده با خلع فاخره
و هدایای و منسوقات وافر ارسال داشتند **دیگر** ایلچی محمد پاشا والی ارزه است که سیدی عزیز بود موسوم و معروف بامیر
افندی و در میان عموم سادات بنابر تعظیم و تکریم امیر افندی مینامند باعث ایلچی فرستادن او آنکه چون بیگلربیگی ارزروم
بنابر قرب جوار مصلحت دنیا دارانه با امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد طرح الفت و آشنائی انداخته با او طریقه مدارا مسلوک میداشت
بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او باز خواست آن واقعه مایوس گشته از موافقت عطا و رومیه خایف گشته تجربه پیوست بنابر
احتیاط و صلاح حال خود بوسیله امیرگونه خان اظهار توسل باین دودمان ارجمند نموده ایلچی مذکور را که از معتمدان او بود به پایه سریر
سلطنت مصیر فرستاده خود را از زمره هواخواهان و منسوبان درگاه میشمرد و بر جمیع ارکان او رایحه صدق و اخلاص بمشام حضرت اعلی
رسانیده و غرض اصلی او از اظهار عقیدت و اخلاص آن بود که اگر رومیه را از اعمالی که از وصدور یافت باو در مقام مخالفت

باشد و او را واقعه پیش آید ملجا و منجی و گریزگاهی داشته باشد اما بنابر مراعات سلسله جلیه هرچه مشهود ضمیر و اخلاق ارضیه حضرت
که جانب بکلی کناره از شناختی عرض رسیده امیر افندی را منظور نظر التفات گردانیده منشور عاطفت بخطاب ارجمندی بخطاب
باسم او بازه در قلم آورده مستمال عنایت شاهی گردانیده و منسوقات و هدایای پادشاهانه نوازش فرموده نوزر بیک توپچی استاجلو
در مرافقت امیر افندی نزد او فرستادند و اباره در رعایت حال او و در آن منشور اقبال افتخار و استبشار نموده مقدم توپچی یکرا
با عزاز و احترام تلقی نمود اما بالاخره دو روبی و آثار مکر و حیله از وظاهر شدن گرفت و نسبت بمنصوبان درگاه اعمال حیله از و بظهور
آورد چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد **چه** مست آیین دوروبی بهوس **قلعه** عشق یکی باشد در این
وقایع متنوعه که در دنبال آن بظهور پیوست چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر روم بار دیگر از اسنامی
مسامع عز و جلال رسید مظنه آنکه مبادا لشکر بطرف آذربایجان کشند حزم و احتیاط مقتضی آن گشت که محل عبور لشکر روم
از ذخیره و مایحتاج عاری ساخته و آنچه که رومیه از آن راه واقع میشود یکی از راه روم و یکی از راه حفظ و آن چون ایروم
از عصیان و طغیان اباره پاشا محل نیش فتور است از آن بار دیگر بدانجا آمدن مناسبت مشخصی است از مقربان استطاعت
جنگ لسا و دل‌جمعیت دار السلطنه تبریز فرستادند که بالاتفاق شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان و امرا و عساکر آن حدود
راجع نموده بجانب وان رفته و آن حوالی هر جا امکان عبور رومیه داشته باشد نهب و غارت کرده از ذخیره و مایحتاج
لشکر وان و دیار آنها بگذارند رستم بیک حسب الامر نموده عمل نموده با اجتماع عساکر امرا اشاره کرده چون جنود ظفر ورود جمع آمدند
هر یک قشون و لشکر خود را که فراخور آنها و ما ضلع غیرت این دو دولت سرانجام داده بود در حضور بیگلربیگی و رستم بیک
بمعرض عرض در آورده با قشون نامعدود در کمال شوکت و اقتدار بجانب وان رفتند و آن نواحی از ذخایر و مهمات تاملی
پرداخته و زین ظفر و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود رومیه از سرحدات مقابله با لشکر فیروزی اثر شوانست کرد
و رستم بیک در دار الامان بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف و استحسان گردید **دیگر**
از سوانح محاربه قاسم خان ایماقلو و قورچیان افشار است با مخالفان در موصل شرح واقعه آنکه قاسم خان ایماقلو بیوتات
و قورچیان افشار چنانچه گذشت در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد قیام داشتند در دنبال جمعی از ابدال(؟)
آن حدود و اعراب و اکراد و تابعه لبرداری حافظ احمد پاشا و جمعیت با بکر مستظهر و قوی خاطر گشته تا سواری سیصد نفر که معتضد
لفزان ثبتچی بودند لبر کردکی حسن پاشا نامی از امرا رومیه و برادر کورحسن که در حوالی بغداد گرفتار گشته بجا سار رسیده بود
بموصل آمدند و در آن وقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم خان حاضر نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار
مجموع معتقد بود ... نفر بودند به نیروی دولت قاهره و تائید اقبال کمر همت بر دفع اعادی بسته عزم محاربه جزم کردند
و از طرفین صفوف سپاه آراسته گشت از دلیران طایفه افشار که در رده اسلو بایی جلادت پیش نهاده بر صف سپاه مخالف
حمله کرده و سایر قورچیان و یوزباشیان افشار مرافقت نموده قاسم خان و مردم او در کری قتال جلوریز نمودند که در آمده از طرفین
آتش حرب استعال پذیرفت و حملات دلیرانه سپاه منصور مخالفان را پای ثبات از جای رفته دست از محاربه کشیده و با ...
هزیمت گشودند و افواج قاهره بران فئه کثیره غالب آمده تا سواری که زیاده از نفر بیک زیاده بقتل در آمده و غنایم موفور بدست سپاه منصور
در آمده بقیة السیف پراکنده شدند بعد از اطمینان خاطر از فتور سرحد یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را وداع کرده

باسرباد دختر مهار و بعضی از جانب سردار عالی آمده و فسخ باد دختر میمون در آورده و شرح واقعه مذکوره از تقریر یکه و افراد قورچیان حصار که
تحریر پیوست ذکر فرستادن زنیل بیک شاملو به انتظام مهمات عراق عرب و شرح محاربه که او را در موصل رو داد چون واقعه مذکوره بوقوع
پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل با استظهار سردار و دلگرمی جنود روم دست تطاول گشوده اند و محمد پاشا مع جلال رسیده که
فوجی از اعراب خصوصا ابوطالب الدنا ... مهار در مقام غدر و نفاق در آمده بجانب حد و نجف ... کرده آن اراده و افراد ... رب ...
تخلیق آمد بار ... رسید و طایفه افشار ... بنابر جلالت ... که در موصل شروع با فتن و تعدی شدن لشکر انداختند جمعیه ... خواه ... ساختند و قاسم سلطان
بالدک مرد ... کرد در قلعه موصل است و اکثر با محل ... سورش انقلاب گشته آن مقدمات موجب تزلزل احوال منتسبان دولت قاهره
رای جهان آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط عزت و خاصان درگاه که به فر غیرت مردانگی و فدویت و جان سپاری
در راه دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه معلی روانه آن صوب گردانند که عساکر عظمی و طلبکاران حد و رباع آورده کم حرمت
و مردانگی در دفع اعادی بندد و هر یک از محارسان ثغور و سرحدها که ... رفته روی نماید که ... کمک ... افتد معونت الظهور آورده
در هر باب آنچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آورد و از زمره مقربان اخلاص شعار زنیل بیک تو شمال باشی شاملو با کمال صفات
داد و بدین خدمت مامور گردانیده با فوجی از عساکر ظفر شعار و میر فتاح بیگ باشی تفنگچیان اصفهان و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب
روانه آن صوب فرمودند و چون زنیل بیک از رکاب مقدس جدا شده روی عزیمت بدان صوب آورده با سر حد نزدیک شد و بوضوح
که فوجی از جنود رومیه بمجرد ورود حد و موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم خان با دولت سعید نفری از غازیان
که در قلعه موصل بوده اند از فقدان آذوقه و علت و با که در رو در جمعی راه عدم می پیمودند صلاح در توقف در قلعه داری ندیده قبل از
وصول لشکر مخالف بیرون آمده و مخالفان تصرف نموده اند و هم آنست که خان احمد اردلان نیز بجهت قلعه کرکوک روانه شده
آن قلعه نیز متصرف اعادی در آید و میانه ساروسلطان بچه برادر زنیل بیک که متوطن و متصدی ساخت ... قورچی باشی قورچیان
نجف اشرف رفت و طایفه عرب ... که ... رو در کربلای معلی کوفه آمده بود بر آنجا محاربه ... با فوج زنیل بیک ... و این اخبار رسید عساکر
در حرکت مسارعه نموده چون بحوالی در تنگ سید حسین خان حاکم لرستان با معدودی آمده پیوست و در آنجا بوضوح انجامید
که سردار و فوجی از جنود رومیه ... کرکی حسن پاشا و چرکس ... ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا تعیین نموده قریب ... شهرزور
و کرد و عرب بر و جمع آمده متوجه آن صوب شده اند و ... سه هزار خانه دار رعیت ... حد و قلعه ... مشهور بقلعه ... آنجا
اند که از آب گذرانیده با آن طرف برند زنیل بیک بعد از استماع این اخبار سران عساکر ظفر شعار که در آن وقت جمع شده بودند دیده موازی
سه هزار نفر از سپاهی براق دار ... اند و ... آنجا آن مسافه بعید بود ... عزم ... رسیده و ... افغان رسیده و از ... جوانب
زیاده از ده هزار نفر رسیده بودند از طرف مخالفان از او ... وصول لشکر قزلباش متزلزل گشته کردی ... اکراد و اعراب ... گردیده
شدند و از آن جمع سه هزار نفر که و پیش جنگ پیش آمده از جانبین صفوف قتال آراسته گشت و دلیران ... ساعتی چند ... آتش ...
سیف و سنان برند و بنای ... آتش حرب اشتعال ... با ... تزلزل با ارکان ثبات ... مخالف ... قزلباش جای
اعدا افتاد و جنود قزلباش بنیروی دولت اقبال ... از طرف ظفر ... پیوست ... ابدار ... سپاه قزلباش
کسی چنان ... منهزم ... با ... قلعه ... بندند و اموال ایشان ... غازیان گردید و بعضی ... دیگر
در ... و قلعه ... عظیم ... در ... مسند ... زنیل بیک ... آمده و ... نموده قرار داد که چون ... قلعه

وبا واقع است بر دو لشکر کوچ کرده کسی از قلعه گذرانند که بعد از تسکین حرارت وبا و طاعون از جانبین هر آنچه صلاح باشد بعمل آورند و
بیک بنابر تمنای ... سپاه منصور رضا با عیش ... داد این الوس اکبر ... بوده که چاره ... ظفر ... منصور معاودت نمودند و حسب الامر
میر فتاح بیگ باشی با گروه تفنگچیان در قلعه بغداد در سنه ... بعد ... که ... بمحافظت قلعه قیام نماید و خود با ... گشته در حینی که ... باب
منصوره بقصد سفر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه اقامه داشت ... ملازمت اشرف رسید حقایق حالات معروض داشت بشرح ... مجاب
مذکور ... زنیل بیک از تقریر ... و سه نفر از خصمان معرکه لشکر بانت از سوانح امیدوار شدن قزلباش ... خان سپهسالار
بجانب گرجستان و ظهور عصیان ... و کرجی ... شدن ... و شهادت سپهسالار ... بر هوشمندان عالم صورت و جسد
پرور این جهان معنی واضح و لایح و نزد محققین ثابت و راسخ است که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته و در لوح محفوظ رقم
ثبت پذیرفته برحسب یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید باشتباه و اکثر هم عدم ... خواهد ... نمی ... تدابیر عقلا دهر در هر دوران روز
زمع ... قضا و مانع تیر قضا ... گرداند ... العبد یدبر والله یقدر ... چون ... رسیده ... با اقتضای ... لکی و حوادث
آسمانی ... بعضی ... نفوس ... شده ... الملک ... بظهور آمدن ... اسباب ... بر وی
روزگار ... بود ... اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه ... کارکنان عالم ... سرانجام می
صورت انجام ... منقال ... قرچغای خان که سپهسالار است بجانب گرجستان که باعث ظهور وقوع چندین
قضایای عظیمه ... حدوث انواع فساد و خونریزی ... گردیده شرح واقعه آنکه در قضایای سالهای گذشته
مرقوم شده که ... گرجستان ... خلق ... اهل ... عصیان و طغیان ظهور ... ایران ... بود
... که ... آلهی ... گشته از قتل و اسر و خرابی از جزا ... بوده ... خان ... دولت تفویض ... او را
بالعبعض ... بدانجا ... در قلعه ... نموده بجای شهر ... و ... جاها
مرغوب ... عمارات ... کرده ... که جا ... مژده امان ... کردی ... ایشان
که از ... قتل ... باطراف و جوانب ... گشته ... بوده ... حب الوطن من الایمان ... جمع آمده ... ایشان
هم رسیده ... خان ... گرجیان که در خدمت اشرف ... بعرض اقدس رسیده که ... ایشان
و سپاهیان گرجی که با آنجا آمده اند ... دفع می باید و ... است که آن طایفه ...
کرده ... ایشان ... گردد ... اسباب ... الصوب ...
که تحقیق حالات گرجستان رسیده ... آنچه صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورده
خان سپهسالار که در ... سلطنت ... بودند ... خدمت ... گرجی ...
میمون خان والی گرجستان ... اسلام نموده با پسران و خانه کوچ ... خدمت اشرف ...
و محرم و صاحب ... انقدس ... سپهسالار ... توقف ...
گرجستان ... اعتماد ... و خیر اندیشی ...
دولت ... میمون خان ... میمون ... خان ... مذکور گردانیده ...
کرا ... سپهسالار ... قرچغای خان ... گرجستان

امرای شیروان و قراباغ را اخبار نمودند و چون اردبیل و دارالارشاد میمون خان در میان بود و یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمد بیگ
خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و سایر امرا و اعاظم و عساکر اسلام تجملات و ترتیب‌های گوناگون با ایشان پیوسته او حسن
عروسی انعقاد یافت و چون هنوز کوکب بخت گرجیان کاخت از حضیض وبال بیرون نیامده بود و اراده از ملی [illegible] دیگر از ایشان
نفاق کرده بود بعد تحقیق حال و تمیز [illegible] عموم آن طایفه را بتقریب همراهی [illegible] که شهرت داده بود
اظهار نمودند و ترتیب دو هزار نفر [illegible] اسلحه و یراق جمع آمدند و علامات فساد و عصیان از صورت حال ایشان نمایان بود
[illegible] خاطر [illegible] رفع اشرار آن گروه بی ایمان قرار گرفت [illegible] کردند که چون [illegible] باشی [illegible] موافقت [illegible]
[illegible] آلات [illegible] خود را [illegible] زبان داده [illegible] باشند [illegible] تمامی آن کفره [illegible]
[illegible] در میان گرفتند [illegible] هدف [illegible] برآمده [illegible] آتش [illegible] تیغ بی‌باک [illegible]
[illegible] صورت [illegible] از غیرت [illegible]
آن طایفه [illegible] انواع فساد [illegible]
حالات [illegible] عصیان و طغیان آن شوریده [illegible] وقایع سال [illegible] **در هم‌سال** [illegible]
و تقدیرات [illegible] در بعضی محال آذربایجان [illegible] دارالارشاد اردبیل [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار نفر [illegible] از پیران [illegible]
[illegible] طغیان [illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] **اسفندیار بیگ [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible] سواری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible] **سلطان [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] **و قایع [illegible] سنه [illegible] و الف که [illegible] از قرن [illegible]** [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

آن خان در جهه کمال داشت سبحان کار زده و اقاویل غیر واقع و مزخرفات از جاده انقیاد منحرف گردانیده و حرفی چند از زبان کیفر فتان
آن حضرت که مشعر بر بی توجهی سایه وحشت و آزار باد و توهم بود خاطرنشان آن کرده ما دان کرده چون در درگاه معلی محل اعتماد گشته کمال قرب
داشت مقربات او را مقرون بصدق دانسته خوف و بیم ایشان روز بروز از لشکر زیاده میگشت و در حینی که اکثر امرا و قزلباش
مثل محمد قلی خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و بکرخان اکری با دورت هر یک حسب الصلاح مورا بخدمت مامور گشته با بنه خود در بر
سغناقهای گرجستان رفته بودند خاطر بظهور عصیان و قتل سپهسالار قرار داده هیچی براق بسته مسلح و مکمل از خیام خود بر خیمه قرچقای خان
آمده از روی دولتخواهی هر گونه حیازه که گرجیان کارتیل همه یاغی شده و اراده خلاف و تعد جنگ و جدال دارند بی تامل سوار باید شد
که مبادا ایشان که ما ان که تیز لباس به کمان شده مغلوب سلطان و اهمه اند حضرت و اشیعی نجود قزلباش سد و با مور
جرئت و دلیری نماید چون قرچقای خان و امراء ترب و قزلباش که آن تیره بختان در خدمت اشرف بود بارها دیده اتفاق
و الطاف که از جانب همایون اعلی او با ضیوه ماشا تحال او میگشت مشاهده نموده بودند بکیپر او با کوچ و متعلقان در اینولا منظور
نظر شفقت و مرحمت و کامیاب عزت و عافیت بود بنابر احتمال منیدادند که مشار الیه مصدر امری که نوعی نادولتخواهی او باید
شد با جمله قرچقای خان بصوابدید مورا مستعد سواری گردیده در حین سوار شدن قبل از آنکه ملازمان رسند آن غداران بکار تیر
حوالت او کرده جان بردند که توکستان از طرف دیگر بنیا یان گردیده خود بطرف خیمه یوسفخان امیر الامرای شیروان رفت و
با او نیز بعجله و تند و همین عمل پیش برده طایفه گرجی بعد از قتل این دو سردار عالیمقدار با اردوی قزلباش در آمده بکیپر قرچقای خان
امام وبیردی بیک نام و هر کس که دیگر که بدست ایشان در آمد شهید شهادت چشانیده اهل اردو فزع روز محشر مشاهده نموده خاص و عام
در کمال سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه گویان خود را بیرون انداخته بهر طرف میشتافتند و تمامی اردوی قزلباش بنهب و
غارت یافته اموال و اسباب لا تعد و لا تحصی بدست گرجیان در آمد بعد از انتشار این خبر نوعی اضطرار و سراسیمگی بطبقه
قزلباش راه یافت که هر کدام از عساکر قراباغ و شیروان که بجایی مامور گشته بطریقی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت
یکجا نیافته از هم اینجا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند سیمون خان والی کارتیل فرصت آمدن بقلعه تفلیس که مقر حکومت و مرکز
دولت او بود نیافته با اتفاق محمد قلی خان بیگلربیگی قراباغ با نخجه قلعه در آمده بمحض جسته شد و مورا و بعد از کشش امرا و نهب و غارت
اموال و اسباب قزلباش تا جمعی اکثر دفتره بعزم تسخیر و تصرف قلعه قرالفوج و بعد آوردن بکرخان و قتل و غارت سیستقبال
ایماقات اکری دورت و غیر هم که در آن جایی بودند متوجه التغوب شد بکرخان از وقوع این حادثه بی آرام گشته از عنایات
مردم ایل و ایماق که بعلی ایل و عیال همراه داشتند تاب مقاومت نیاورده در مقام بیرون بردن ایل و عیال و اثقال و اثقال
شدند در حینی که بکنار آب کر رسیده بعضی عبور نموده و بعضی نمودند که مورا با جنود گرجیه رسیده اموال و اسباب بسیار و احشام
و اغنام بیشمار یغما نموده جمعی کثیر از نسا و صبیان مسلمانان به اسیری بردند و بکرخان با متعلقان خود بسلامت گذشته بر فوج
و قلعه قرالفوج با اموال و امتعه بسیار که در آنجا بود و از آن جمله پنجاه خروار ابریشم بود بتصرف گرجیان در آمد و از آنجا بپای
قلعه تفلیس آمدند که آن قلعه را که حکومتگاه ولایت کارتیل است مطابق [illegible] بدست آورده جماعت تفنگچیان رومی که سرکرده ایشان
شاطر شاهی نام بود و کوتوال و حارس قلعه بودند بعد از اطلاع بر قضایایی که مذکور شد چون لوازم قلعه داری تفلیس مهیا ندانسته فتعلق
سیمون خان از بازی قلعه برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری کمر همت بضبط و محافظت آن جهت بستند و کرد از

طبقه سیجیه مطلقه خلاف و داشته بیرون کرده جمعی را که از اتبعه بایق و بر عادانیه و هنرمند بر و نسته منجر بجنگ و جدال شده از
طرفین چند کس بقتل در آمدند و تفنگچیان غلبه کرده از رعایا جمعی بفضا رسی که مقتول شده بودند از و قدر و ما به سرانجام نموده در محافظت
قلعه سعی موفور بظهور رسی آورده و مورا و بقیه روزگار جمعی گرجیه را بسر قلعه که گذاشته بود با جنود گرجیه متوجه قراباغ شده
تا بلده گنجه رفت و آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و ایماقات قاجار است بتصرف غارت نموده اموال و اسباب
بی نهایت بدست آورده و از آنجا بر جمعی از اعیان و اطفال مسلمانان را باسیری برده و تمامی ایل و الوس قراباغ از جا و مقام
خود رمیده تا پل خدا آفرین آب ارس عنان باز کشیده بود و او برگشته بعد از آنکه گنجه و آن حدود را از عساکر فائق
پرداخت بقصد آنکه قلعه تفلیس بدست آورده بدان صوب شتافت و بر اسلام و پیغام و حرب ریا نهاد و عدهای جبل بیابار
کرد و ملیها انگیخت که شاطر شاهی را فریب داده دست بکردن مقصود حاصل کند ملیخیه تغیاد و تفنگچیان مردانه دامن همت
بر میان زده در محافظت قلعه مشکور شده و جواب مراسله که و پیغامهای مورا جز به توسط صفیر تیر و تفنگ نبود القصه مرغا
از جانب امرا و تفنگچیان سیاه به بسیر بر خلافت در پنهان آمده حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کرد و نمودی مفتوح
گردد و بانکار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اعتبار را دولتخواهی سلطان روم کرده سرهای مقتولان را مصحوب معتمدان گرجی با
بگریز در سه دار روم فرستاده که تحف و هدایا از نفایس اموال که بدست آورده بود و سال گذشته سردار را با تمام حرف
گرجستان و شیروان ترغیب نموده بود و اینو قبایح را مقدمه مفر الحاکت نمود ساینده که ار تنقل یا سم او و کاغذ بابا
طهمورث و رسناده و طهمورث آمده نیز بیکدیگر ملحق گشته از دو طرف و بر سند حکومت زده با نظام حال خود و استقلال
ملک مشغول بودند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور می آوردند حضرت اعلی بعد از وضوح این حالات عیسی خان قورچی باشی را
سردار لشکر گردانیده بدفع فتنه مورا و انتظام مهام گرجستان مامور کرده و بند و قزاق خان چرکس را که داروغه لاهیجان
گیلان بود بجای یوسفخان امیر الامرای شیروان نصب نموده مامور شد که بسبیل استعجال بدان صوب رفته با
امرا و حسن که در اینجا بعقد قورچی باشی مامور گشته و قورچی باشی پذیرای فرمان گشته از موقف جاه و جلال استدعا وقت
کرده بسرعت و استعجال روی توجه بدان صوب نهاد و رایات جلال نیز از دار [illegible] متعاقب روی توجه آمده و در قزوین
نزول اجلال فرمودند و چند روزی که شهر مذکور محل اقامت آنحضرت بود و از آنجا بییلاق سلطانیه توجه فرموده چون اخبار
حرکت لشکر روم متواتر میرسید روزی چند چمن سلطانیه مخیم سرادقات اقبال گردید که بهر طرف که عزیمت موکب همایون
لازم آید عنان توجه بآن طرف معطوف گردد امام قلیخان بیگلربیگی فارس با عساکر آن حدود آمده در چمن سلطانیه باردوی
ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هرکس تا غایت بگرجستان نرفته باشد در اردوی کیهان پوی توقف نموده
در رکاب همایون بوده باشد شرح نهضت موکب اعلی بصوب عراق عرب بعد از ذکر وقایع گرجستان و قضایایی که در خلال
این احوال در هر طرف سانح گردیده مرقوم کلک بیان میگردد ان شاء الله تعالی **ذکر محاربه که فیما بین جنود قزلباش و گرجیه**
بی ایمان در گرجستان بوقوع پیوسته ظفر با مثل جنود ظفر ورود و اقبال افزا شد چون قورچی باشی بنوعی که در فوق
مرقوم قلم سحر ساز و نگارشته کلک گنجه پرداز گشت روانه گرجستان شد قورچیان عظام و غلامان و تفنگچیان سرکار خاصه
شریفه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شیروان که حسب الفرمان بهمراه او مامور بودند فوج فوج و قشون قشون رسیده [illegible] بدولت

تکلیف

جمعی ملحق میشدند تا آنکه لشکر عظیم در اردوی قورچی باشی جمع آمده روی بمقصد آوردند و از آنطرف مراد و باتفاق طهمورث و لهراسب
ولد منوچهر خان والی امسق که هر روز هم سپاه رزم خواه در گرجستانات تا بحدود روم بسر برده در گوشه خزیده بودند عطا
بر عامه خلق گرجستان دکارتار و لیة السیف کاخت تا موازی بیست هزار پیاده و سوار در هم آورده آماده رزم و پیکار شدند
روز دوشنبه بیست و چهارم [illegible] ان در موضع کوموشلو از توابع الکیت چاپی تفلیس در یقین باتفاق قریب هوار آقاقیه
از جانبین صف سپاه آراسته مستعد پیکار بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان قریب شده روز دیگر داخل معسکر ظفر قرین شده
اند سپاه قزلباش جنگ از امروز بجهت رسیدن شاه بنده خان تا خیر انداخته شب نیز میان آمد شد در آمدند و از طرفین مجال
دست بهم نداده گرجیان نیز در آن حوالی اقامت نموده از جانبین ابراهیم پاس برداشته سپاه روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مبارک
مذکور سپاه منصور صفوف قتال آراسته قورچی باشی در قول قرار گرفت و امیر گونه خان بجرچخچی معین گشت و میمنه و میسره
جنود اقبال بمبارزان معرکه کارزار استحکام پذیرفت و از آنطرف گرجیان نیز رسیده بیکدیگر ملاقی شدند و در میانه جنگ عظیم
روی نمود در اول حال کفره بهیات اجتماعی پیش آمده بر جنود جرچخچی حمله نمودند و جنود جرچخچی تاب صدمه آن گروه نیاورده
از جای بجای خود باشیدند امیر گونه خان لحظه‌ای ثبات افزوده زخمهای قوی یافت چون بحسب اتفاق در محل نامناسب جنگ عظیم
بود از میمنه و میسره جنود قزلباش معونت دست نداد و طایفه قاجار امیر گونه خان را از معرکه بیرون بردند گرجیان
در همان گرمی قتال ایلغار چوقه تفنگچی درآمده از صدمات آن گروه صفوف تفنگچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود
عضو صاحبیش تفنگچی شربت شهادت چشیده مرغ روح بعرصه گاه جنان شتافتند و کفره خیل چیره شده هیجا پیش آمده بودند که
گروهی از ایشان هر طرف که مقابل کوه یافتند بر سر اردوی قزلباش درآمده در جانب اردو بازار دست بغارت و یغما
برآورده مردم اردو بازار و قلیچیان و شاگرد پیشگان بیوتات که در اردو و بجا [illegible] اغرق مانده بودند هم برآمده شورش و هجوم
نه دیگا عظیم در اردو شروع یافت چنانچه مردمان بیوه پاهی و بیوتات او باش که در اردو بودند دست بغارت اموال یکدیگر
گشوده فرار بر قرار اختیار نمودند و اردو و مصاحب اغره از این ممر اذیت و خسران بسیار بعساکر ظفر شعار رسید چون مذکور شد
که در محل نامناسب طرح جنگ افتاده بود در آن وقت گروهی از لشکریان که در گوشه و کنار میمنه و میسره بودند چون قول پریشان
نمایان بود از این آشوب غوغا و چرکه سپاه کفره و ضلال [illegible] العیاذ بالله شکست بحال لشکر اسلام راه یافته پای آفتاب
سستی پذیرفته و بعضی از جبن و بد دلی [illegible] بال و صیانت احوال روی از معرکه برتافتند و این آشوب بر لشکر قول
تزلزل بحال سپاه اسلام راه یافت لیکن عیسی خان از وفور غیرت و مردانگی باجمعی از دلیران از مشاهده این حال اصلا تزلزل بخاطر
راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشت جمعی از جنود قاهره که مشاهده ثبات قدم قورچی باشی کردند قوی دل گشته تکیه
بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهریار گردون غلام کرده بار دیگر روی شهادت قوی دل و گشاده پیشانی بجانب کفره نهادند و خاک
معرکه را از خون آن خون گرفتگان گل ساختند تا اقبال شاه بنده خان نیز که از عقب می آمد با فوجی از پیش روان سپاه
فیروزی اثر در راه بمعرکه رسیده مایه استظهار و دل گرمی [illegible] گردیدند وادی ادبار گشته روی به [illegible] گاه آوردند تیغ بیدریغ آغاز
سرافشانی کرده بطرفة العین لطیف سنان شجاعت مثال از ضرب شمشیر صاعقه بار تا موازی ده هزار پیاده و سواران کفره را فرار بر نگاه
هلاک انداخته و دمار از نهاد آن خاکساران برآوردند و سر وار دسته بخت طهمورث و تا بکه سپاه کفره و ضلالت آوار و خود را

اسیرگشته

اسیر گشته وادی ادبار دیده پشت بمعرکه داده راه هزیمت سپردند و حامیان حوزه اسلام بر حسب الحکم [illegible] خار بگشته مغلوبان [illegible]
بجانب تفلیس شتافته چون بدانجا رسیدند از آب کر عبور نموده پل که از چوب ترتیب یافته بود سوخته خود را به بیشهای انبوه پرانده
و جانهای بیخت کشیدند از معارف سپاه و سرداران گرجی طهمورث میرزا و اوقا تکبیر و الوان بیک و بیجی بیک [illegible] تفلیسیان بودند
و از عساکر منصوره چند نفر از یوزباشیان قورچی و غلام و تفنگچی در حمله اول تفلیس درآمده از اواسط الناس قریب هزار نفر که اکثر آن
تفنگچی بودند شربت شهادت نوشیده مرغ روح ایشان بر بنای [illegible] آخرت گشتند و بعد از فتح و ظفر قورچی باشی و امرا و عساکر بازگشته باردو
آمدند چنانکه ما ابتر و از مال و اثاث خالی یافته از آب و استر و شتر نشان نمی دیدند و نهایت بیسامانی در میانه لشکر واقع شده فقره کار
فتح و فیروزی را اشتهار یافت پراکندگان اردو بتدریج جمع آمده آنچه از دواب و شتران و اموال و اشیا بدست آمده صاحبان بتصرف
در آوردند و در اصلاح حال خود کوشیدند و در آنجا اشتغال می ورزیدند معسکر همایون و آنان بجا کوچ کرده بتفلیس رفتند و محصوران قلعه از تنگنای محاصره
و عسرت معاش خلاصی یافتند جمعی از کفره باطراف [illegible] اتفاق کرده بودند شاه بنده خان و قراق خان را با فوجی از جنود
قاهره بر سر ایشان فرستادند و امرا و اعظام مذکور بر سر ایشان ظفر یافته غنایم موفور و اسیر بسیار بدست درآورده مظفر و منصور
معاودت نمودند و حقایق حالات درگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده در بیرون
شهر اقامت داشت سرعان وارد گشته نوید فتح و ظفر رسانیدند

ذکر رفتن قورچی باشی از افواج قاهره بصوب [illegible] قراقخان و کشته شدن شاه بنده خان در گمان بدست گرجیان

از اصابت عین الکمال چشم زخم روزگار که لازمه این سفر خیر انجام بعساکر اسلام رسید کشته شدن شاه بنده
خان و گرفتاری قراق خان است در ماه رمضان قراتفخان شرح واقعه آنکه عبدالغفار بیک ولد فرامرز بیک از طایفه معتبران گرجی است که [illegible] دولت
اسلام در یافته در خدمت اشرف معزز و گرامی و همیشه [illegible] در سلک [illegible] دار السلطنه [illegible] حرم عزت منظور و مخصوص [illegible]
اما قراتفخان بیگلربیگی [illegible] در این ایام در گرجستان بود گرجیان بعد از ظهور عصیان او را بخشیده نگاه میداشتند [illegible]
همیون [illegible] متعلق بود که عساکر منصوره [illegible] و منقطع گشته [illegible] بهر طریق که میسر باشد بدست آورده [illegible]
مشخص گشت که متعلقان او در قلعه قراتفخان اند و این قراتفخان محلی از توابع گرجستان است [illegible] و قراق
بیشه و جنگل محکم استظهار گرجیان است قورچی باشی فوجی از امرا و عساکر منصوره [illegible] شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان و قراق
خان بیگلربیگی [illegible] روان [illegible] بضبط قراتفخان فرستاد [illegible] عظام و عساکر [illegible]
[illegible] متحصن گشته [illegible] بوده که [illegible] و متعلقان [illegible]
[illegible] عساکر منصوره مراجعه نموده [illegible] امرا عظام [illegible] بوده [illegible]
جمعی از گرجیان [illegible] گشته [illegible] محل [illegible] نمودند [illegible]
عساکر منصوره [illegible] اقبال [illegible] بیگلربیگی [illegible] جمعی [illegible]
بر روان کار استحکام داده با احتیاط تمام طی مسافت نمودند مخالفان بعد از [illegible] قراق خان با معدودی پیش لشکر
[illegible] بمنزل رسیده بودند شاه بنده خان و قراق خان [illegible] که از هر طرف در مقام
گرفتن با احتیاط می آمدند از یکطرف راه صدای تفنگ از میان بیشه برآمد ظاهر شد که صدای تفنگ مخالفان گرجی است که از هر طرف در مقام
جنگ و جدال درآمده و فیما بین امرای مذکور و آن جماعت جنگهای صعب روی داده از آقایان ترکمان طارم شاه بنده خان جوانان کار آمد

ضایع شده و اکثر لشکریان قزاق خان اسب و یکی گرد و ... ساعت قسمت شده و قزاق خان خود از فرط شجاعت و جهالت اسب تازی کرد
شاه بنده خان را ملی بایستادن نبود و هنگفته که با این جماعت بجنگ مشغول شدن صلاح نیست در گذشتن سعی بسیار بجا می کرد و قزاق خان
مسموع نداشته از جوی ... که در همه راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه نمود که از حال آن جماعت و کثرت و قلت ایشان خبری یافته
در عنوان لشکری بصواب ... شده و در آن هنگام کرجیان او را با چند نفر تنها دیده بسر او آمدند شاه بنده خان او را در میان ... گذاشت
و خود راه نجات جستن ... نیافته ... گذشت در ... کرجیان در میان ... شده بر سر ایشان
هجوم نموده و فیما بین جنگ در پیوسته قزاق خان گرفتار شد و شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکمان بقدر قوت ... کوشش
نموده ... مهارت ... گشته ... و خود را ... عساکر منصوره ... رسیدن ... نموده ...
عبور نموده بمنزل رسیدند ... قزاق خان ... سهراب بیک ...
داشته در مقام کشش ... بعد از چند گاه ... از مخالفان خود ...
ایشان خلاصی یافته ... آمد ... و چون واقعه مذکور بعرض اشرف رسید
و خود مرحمت و اشفاق ... پدر شاه بنده خان را که
کودکی بود سه ساله بجای پدر ... امیر الامرائی آذربایجان معزز گردانیدند و از اقوام او ... و کیل ... نظام
و نسق آن سرکار تعیین نمودند ... ایشان ... گشت
درگاه ... الطاف پادشاهانه ... آنحضرت ... زبان حال
مقال ... گر بجنبان ... خوش طبعی ... زمانه ...
که سلاطین ... جانب ... باشد که از صلاح دولت ... گذشته
طفل سه ساله را ... امیر الامرائی ... آنحضرت ... کار
دولت نبود ...

کشته شدن و وقایع ... و قضایا که در هنگام قتل

از توجه رایات جاه و جلال روی داد چون ... شهرت یافته باطراف و اکناف رسیده ... و کم ... فرستادن ... این مقدمات ...
نموده ... معاندان ... اهل وفاق ... نفاق ... پادشاه ... از اخلاص ...
و چون ... احمد پاشا ...
از جانب اشرف ... قتل ...
سرهای ایشان را ... سردار ... پادشاه ...
قلعه ... اخبار ... و از تزلزل خاطر ...
بنا ... بیرون آمده ... قورچی باشی ... جنگ ... قلعه ...
گران ... باز گشته ... عازم ... بطرف ...
ایشان ... چون ... **سانحه دیگر** ... ایروان ...

قورچی باشی ... بغارت الکا در آمده انواع ... رعایا و عجزه ... گردیده ...
خان با قورچی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلعه و الکا ... بودند بسر ایشان رفته فیما بین محاربه ... دست ... گردیده
اکراد ... و از این طرف نیز تفنگ آمدند **سانحه دیگر** آنکه جمعی از اکراد ... سلماس ... نموده ... تاخت الکا
... حمزه بیک ولد ... بیک ... برادران ... نموده ...
سلیمان خان ... حاکم ... سلماس خبر ... کرده ... سلطان ... حاکم ...
باتفاق ... جنگ ... **دیگر از سوانح** آن ایام ...
شیر بیک ... حضرت ... قباد خان ...
...
منجا ... برادرش ... مقصود بیک ...
بر ... شفقت و ... شاهی ... شیر بیک ...
از اشرار و ... اطاعت و انقیاد ...
گروهی ... بیرون ...
... مسلمانان را باسیری ...
... شیر بیک ... حضرت اعلی
...
... شیر بیک مامور ...
...
...
...
... عساکر منصوره ...

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب بغداد
تا کار ...
و فیروز گشتن لغایه حضرت رب العباد چون رایات فیروزی آیات جاه و جلال ...
... بغداد ...
... سعادت ...
تحقیق ... بجانب بغداد

نموده‌اند که منقلای سپاه ظفر پناه موکب مقدس بوده از رفع و دفع مخالفان دین و دولت و حراست مملکت سعی موفور آورده و دقیقه [illegible]
که امرای عظام و حکام کرام آن طرف را به یاری عساکر نصرت قرین بر سر سپهدار مذکور تعیین نموده از صلاح و صواب دید او تخلف ننمایند
و تا مورچی سه هزار نفر از سپاه ایران کار دیده جلادت شعار و تفنگچیان قدر انداز [illegible] قلعه [illegible]
ظفر قرین جدا کرده به قلعه مبارکه دار السلام بغداد فرستادند که باتفاق صفی قلی خان بیگلربیگی عراق عرب و میر شکار باشی اصفهان [illegible]
که سابقا داخل قلعه بودند به حراست و قلعه داری قیام نمایند و متعاقب [illegible] سپهدار [illegible] افواج قاهره [illegible] مامور
گردانیده [illegible] نور الدین [illegible] برادر [illegible] حضرت [illegible]
بشارت [illegible]
[illegible]

ذکر لشکر کشیدن حافظ احمد پاشا با عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره قلعه دار السلام بغداد

چون حافظ احمد پاشا [illegible] وزیر اعظم [illegible] تسخیر قلعه بغداد مامور گردیده [illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر قضایایی که در [illegible] توجه رایات ظفر [illegible]

[illegible] چون رایات ظفر [illegible]

[illegible] وقوع [illegible] و فتح قلعه [illegible] بعون عنایات لم یزلی

[illegible]

دعوی دار شاه قلیچ بیک ولد قاسم خان ایما نموده اند که با طایفه ایمان نموده ما چند مسامحه کرده بیرون آمدن از قلعه موصل بخدمت اشرف
صاحب تقصیر بوده اند در بیرون قت بجهت آن تقصیر اراده رفتن قلعه نموده بودند که دیگر فرهاد حسین میرزا ابن حسین خان در جنگ
و مرتضی قلی ولد برخوردار بیگ ایشیک آقاسی باشی و میرزا خان بیک قاجار و میرزا معصوم عرب خلیلی خراسان و برخوردار بیک ذوالقدر
ملازم امام قلیخان که از میرزاده های آن طایفه است و سایر دلاوران کار دیده تا یکهزار نفر متقبل این خدمت گردیده رخصت یافتند که
بر اقبال همیون کرده در غروب دیار روم مصحوب خود گردانیده متوکلا علی الله از موکب همایون جدا شدند و چون بار دوی زینل
بیک سردار سپاه منقلای رسیده از انجا عازم رفتن شدند زینل بیک از دور احتیاط و دوراندیشی با ایشان با کردی
ظفر پناه ... و امداد آن گروه سوار شده قدری راه رفت و تا دو سه هزار نفر از تفنگچیان همراه نورالله بیک برادر زاده خود
ایشان گردانیده و آن جماعت تا دو فرسخی شهر قریب بدان صحرا توقف کرده تا صباح آماده کار و مترصد کارزار بودند که اگر از
رومیه اسیبی بآن دلاوران میرسیده باشد معونت اقدام نمایند انجماعه کس بقلعه فرستاده از آمدن خود اخبار نمودند و در ... لیل
چون سیل که از بلندی روی به نشیب آورد از طرف دروازه مزار ابوحنیفه روی بقلعه آوردند و از جوانان آن گروه برخوردار بیک ذوالقدر
و میرزا معصوم خلیلی با چند نفر در آن شب ... و در افتاده بجمعی از رومیه دچار گشته بعد از زد و خورد بسیار هر دو گرفتار شده
چند نفری از مردم ایشان بعضی قتیل و برخی ناپدید شدند اما بقیه سپاه ... همچون برق لامع خود را بدروازه رسانیده
بسلامت داخل شهر و قلعه شدند و تا دو سه هزار من حرب و باروت بقلعه رسانیدند و جماعه رومیه که از آنطرف اقامت داشتند
و قدرت آن نیافتند که آسیبی بآن گروه رسانند و از قلعه غلغله کوس شادمانی و غلغله نشاط بلند آوازه گشته باوج سموات رسید
و روز دیگر که از قلعه خبر وصول آن فوج بنورالله بیک رسید عبور نموده بلشکر منقلای پیوستند و این واقعه دستبردی نمایان
بود و در هیچ زمان وقوع نیافته که قلعه محصور که چندین هزار مخالف ... شده یکهزار نفر از تفنگچیان اخلاص شعار رفته جا ... گرفته بصدق
و صفای طویت از میان گروه بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه رسانیده باشند که درین زمان حجت ... ایشان
وقوع یافت که هرگاه نفاذ امر پادشاه و جان فشانی سپاه در این مرتبه باشد پیداست که مخالف را چه کار از پیش رود و چون قلعه
زنجیر مشهوره بکلک ... و قلعه مندلی هر دو در حد و در هارون آباد در تنگ واقع بود و آن دو قلعه را در سر راه در تصرف مخالفان گذاشته
رفتن لایق دولتخواهی نمود زیرا که مضرت ایشان بمترددین اردوی معلی میرسید حسین خان حاکم لرستان که با قشون آراسته متوجه
همیون بود و عبور او از مندلی واقع میشد بدان خدمت مامور گردانیدند و فوجی از تفنگچیان رکاب اشرف و ... را بمعوث
و مرافقت حسین خان مامور گردانیدند و یوسف سلطان حاکم گسکر را با گروهی از تفنگچیان جوانانی دخواسته بر سر قلعه ... تعیین نمودند
اردوی گردون شکوه در هارون آباد رحل اقامت انداخته همت بتسخیر قلاع مذکور گماشته و در زمان برهان مذکور حسب فرمان کمر با قدام
این خدمت بسته سپاه پیش برده در لوازم قلعه گشائی میکوشیدند تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردیده از جانب سپاه روم که ... از
منقلای لشکر قزلباش بر سر راه بود ... مصطفی پاشای ... که حاکم مندلی بود دست ... دامن ... امان
زده التماس غلامی و دولتخواهی حضرت شاه ولایت پناه و ارادات و اخلاص حضرت ... نموده محمد آقای قاپوچی سردار را که نیز در آن بود
او گرفتار ... ساخته همراه بیرون آمد و قلعه ... محصوران بشفاعت مصطفی پاشا نجات یافتند و چون رقم اخلاص و دولت
خاندان امامت و ولایت از لوح پیشانی مصطفی پاشا نمایان بود در رتبه سلطانی سرافراز گشته ابدال ... الکا مندلی بجایزه و صله ...

خدمت حسین خان مذکور شفقت شده و از ظهور این ... و جان بخشی حاجی بیک کرک محصوران قلعه زنجیر امیدوار عفو و امان شده
قلعه را سپرده بیرون آمدند و با به سرکار سلطنت مصیر رسیده منظور نظر مرحمت گشته و حکومت آنجا بعنبر سلطان کرد ... تفویض یافت
بعد از اطمینان خاطر از تسخیر آن دو قلعه از هارون آباد ... کوچ در راه روانه مقصد شدند و چون ... آب زرینکمر
بود و شط بهرز که در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود در روز ... حیدر سلطان قورچی ... از
او یماقات روملوست بترتیب جسر مامور گردیده و با مصالح و عمله آن کار در کنار شط مذکور ... انجام جسر مشغول گشت ...
سردار لشکر ظفر شعار با سایر امرا و نامداران و عساکر فیروزی آثار که حسب الفرمان قضا جریان به سرداری جمع آمده بودند منزل بمنزل
رفته در کنار شط بهرز لنگر اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بودند که بعد از اتمام جسر ... عبور
نمایند و رایات نصرت آیات در یورت ... روزی چند ... اقامت نموده زمستان ...
... پایان رسید و همه روزه از جوانان سپاه ... قزلباش قاصدان بقلعه آمد و شد نموده از احوال ...
محصوران و بیرونیان مخبر بودند و اهل قلعه بپشت گرمی جنود اقبال ... دفع صدمات لشکر مخالف نموده در لوازم قلعه داری
میکوشیدند

شرح وقایع و حالات زینل بیک سپهدار و لشکر فیروزی اثر از عبور شط و محاربه عساکر منصوره با امرا و پاشا

کیفیت ... وقایع ... زینل بیک سپهدار ... در کنار ...
... اقامت نمود ... عساکر منصوره ...
... گشته ... بسیار ...
... زینل بیک ...
... نموده و ایشان ...
آن مصروف داشته یکهزار نفر ... کار طلب و تفنگچیان ... خدمت نامزد نموده ...
... مخالف ... بعضی مشغول ...
... که چراغهای اردوی مخالف نمایان بود ...
... قریب ... بیرون آورده ... نمود ... اگر چون
روزی چند ... اتمام جسر ... در کنار آب بهرز اقامت واقع شد و قرب وصول موکب همیون ... داده ... آسوده حال
... بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول داشته زینل بیک و امرا ... مهم جسر ... محاربه ... آسوده ...
... سپاه منصوره که مقدمه ... کشتی از آب عبور نموده ... پیاده
... مخالف صف قتال آراسته شده و رومیه از اردوی خود ... خندق ... حفر نموده ... بیرون
... اردوی مخالف صف قتال آراسته ... بیرون ... متعدد بوده
... رسیده و توقف عساکر منصوره ... بعزم ... بوده شب ... صحرا ...
بالضروره بازگشته بمحل اقامت خود آمدند و این ... عساکر منصوره ... دلیر گردیده ... و رومیه ...
بیرون شهر و قلعه را احاطه نموده ... شغول ... قلعه گیری مشغول نموده
... کرده ... پیش برده ... خاکریز ... قلعه کوب ... نموده
زلزله در بنیان بروج و باره ... قلعه ... صفی قلی خان ... تفنگچیان قلعه ...
مردانگی بر بنیان جان ... حقیقتهای مردانه میکردند ... دستبردهای نمایان کردند و با غنایم موفور بقلعه ...

نمودند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورده جمیع خاکها باندرون می کشیدند و جمعی با بیل نقب مشغول شده چون توپخانه از دو جانب
از طرف دروازه قراقاپی بود و از اطراف دیگر تسخیر قلعه اهتمام تمام داشتند بنابر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصاری دیگر
کشیده و برج دوباره استحکام دادند و پاشایان و سرداران رومیه بتخصیص بکری آقاسی از جلادت و دلیری با وجود قرب یاس
و قرب وصول موکب همایون شاهی اندیشه خاطر یورش قرار دادند و مراد پاشا که دو ماه بود که بمحاصره نجف اشرف مشغول
بود و توپ و تفنگ بجانب روضه مقدس حضرت شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی ... می انداخت و از دورباش
حارسان غیبی و ظهور کرامات و خوارق عادات روح مطهر آن مظهر العجایب چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد گشت کاری
نساخته پی نیل مراد و مقصود بازگشته بسردار ملحق شد صلاح در یورش دیده برج بزرگ طرف قراقاپی را خالی کرده بباروط انباشتند
و علی الغفله آتش دادند و از صدمه قوت باروط و اشتعال آتش اجزای آن برج از سنگ و خاک بهوا رفته انهدام پذیرفت و رخنها
بهم آمد و روز دیگر با سپاه نامحصور بر دیوار حصار رخنه ... از هر طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند چون سور و ... بر برج دوباره دیده اراده
صعود نمودند و مبارزان قلعه دار خصوصا سار و سلطان ... که یکی از صوفیان است از عزیمت یورش خبر یافته بود و قلعه داران را
اخبار نموده سایر سرداران هر یک برج و باره خود را نگاه داشته بضرب گلوله و تفنگ و ... تیرها و خدنگهای جانفرسا
دفع شر صدمه آن گروه میکردند اما از زیر برجی که بصدمه آتش و قوت باروط انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل شده دلاوریها
مردانه بظهور آورده علمی آورده و بر بالای سر آن برج افراشتند صفی قلیخان و میر فتاح و قومی از مردان کار بدفع آن گروه
روآورده علم دار رومی بضرب تیغ یکی از غازیان از پای درآمده علم صولتشان نگونسار گردید بنظر العینی گروهی انبوه از آن
مخاذیل بهر طرف بر خاک هلاک افتادند جمعی که داخل قلعه شده بودند چون دیدند که حصاری دیگر در اندرون کشیده شده راه خلاصی
و نجات نمی جستند اکثر در بازگشتن راه فنا گرفتند و آنچه از تقریر منهیان راست گفتار مسموع شده درین یورش قریب بهزار
رومی بر خاک هلاک افتاده بسیاری عدم شتافتند و برجی که منهدم شده بود تعمیر یافت رومیه مقهور و مخذول خود را بسیاهی
سور جلوها کشیده درین یورش کاری نساختند و چون حضرت اعلی از اخبار منهیان عیار پیشه و جواسیس کثرت اندیشه از احوالات
بومی و بیرونی واقف و بلقای قلعه آگاه بودند و در شب که قرار یورش یافته بود در فکر آنکه بودند منجمان پایه سریر اعلی سیما اولاد
ملک المنجمین مولانا مظفر جنابدی که درین فن مهارت کامل دارند از طالع مسئله استخراج نموده که ... و مبارزان درین یورش کاری
از پیش نبرده و مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه منسلک و درین علم شریف ماهر و متبحر است زیاده از آن
در عدم استیلای رومیه بر آن ملک اظهار نموده بود از بدایه حال دعوی می نمود که از آثار و صناع کواکب و دلایل نجومی ظاهر میشود که
رومیه درین آمدن بر قلعه بغداد استیلا نیابند مبرطبق این دعوی اراده کرده که قلعه ... مدت محاصره و محافظه با سایر محصوران
بسر برد و چون الاسنه غازیان حقیقت یافته قزلباش خاک سپهر دار لشکر ظفر شعار مانع شده بمرز خود نگاه داشت و در میان سپاه منقلب
بود حضرت اعلی چنانچه شیوه نیازمندان درگاه ایزدی و اعتقاد شهریاری آن حضرت است بدرگاه الهی واثق بوده سلامت آن جماعت
پراکنده و دلان محصور را از بارگاه مهیمن متعال مستدعی می نمودند تا آنکه سرعان فرخ پیمان رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه داران را بپایه
ظفر نشان آوردند و بمحامد ایزدی شکر الطاف یزدانی پرداخته جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه دار صلات ارجمند فرستاده عموم اهل
قلعه نوازشات خسروانه سرافرازی یافتند و چون اسباب یراق جسر ترتیب یافته نیل یک سپهدار لشکر عجم که بعزم ... همیون گمراه

ش

بدانچه و مجادله بدشمن جهت بسته بود بستن جسر با پشتیبوجه ... در بهترین صلح ... نمودند کمال تاب احتیاط نموده نشستن فرخ پا امین ...
حملی آن کنار بغداد و سه فرسخ پیش بود و مناسب یافته سلاطین واسباب جسر را بانجا نقل نموده شروع در بستن کرده و عساکر منصوره مقدمه
الجیش از بهر کوچ کرده بانجا آمدند و رومیه ازین اراده آگاه گشته مراد پاشا که بشجاعت و دلیری مشهور و از اقران ممتاز بود با سواری
هزار کس از شجاعان قوم و جمعی عرابه و توپ بقصد برهم زدن آن بعزم محافظت و دستبرد بکنار آب آمد تا رسیدن آن گروه جسر ترتیب یافته بود
چند کس ... سفره چی باشی که جرچی سپاه منصور بود و جمعی از تیغ کشان گریخته در اثنای عبور جسر مقصود گردیده ... پیک الغوث
باسپاه منصور بر داخته شوند و ایشان چهار هزار کس ... بودند که سپاه مخالف پیش آمده جنگ در پیوست ... دلاوران
سپاه منصور داد دلاوری دادند و جمعی جرچی بر صف سپاه مخالف تاخت و گرد از معرکه بر آورده خاک معرکه
از خون مخالفان گلگون ساخت جنود رومیه تاب صدمات دلیران سپاه منصور نیاورده بهم برآمدند و پای ثبات و قرار شان
سستی پذیرفته پشت بمعرکه دادند و مراد پاشا روی بانهزام آورده عساکر منصوره بتعاقب شتافته قریب بهزار و پانصد نفر گرفته
مخالف بتیغ تیز دستان خون ریز بر خاک هلاک افتادند و جمعی از عظما و سنجقبیگیان رومی و اکراد اسیر و دستگیر شده
مراد پاشا از غایت زخمدار و ناتوان ... از جنگ آوران روی یافته شب ... داخل اردوی رومیه شد چون زمانه ...
جانسپاری کشت ... بسعادت پرداخته ... گذشته ... بود جنود ظفر ورود بظفر منصور بازگشته حقیقه این فتح ...
عرض نمودند ... جنگ ... آمده کنار نهر ... آب ... که ... نامدار ... لشکر ...
غزو اقبال ... حقیقه بعرض اقدس رسیده دلاور بود و مژده بشارت بود و فیروزی که ... شده بود ... بشمار ...
گفت و از این فتح نامدار که در بدایت حال ... فتوحات عظیمه فال گرفته ... مظفر ... گردیده ...
چون آخر سال شده و درین نسخه عالم آرا بعد از تحریر وقایع و قضایای هر سال احوال ... سال که ... نموده ...
اند تحریر می یابد باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایعی که بظهور پیوسته بعد از ذکر متوفیات در ... قضایای سال ... ان شاء
رقم ... ان شاء الله تعالی متوفیات که در ... بهلال اگر ... کار ... نوشته ...
بهر ... شربت شهادت نوشیده و بعضی از دست ... اجل ... جشید ... کشیده ...
قزلباش ... چنانچه مذکور شد در کرجستان بتیغ غدر ... غدار ... بجرم ... درجات شهادت یافت ... حقیقه ...
... ایروان بود در ... آن ولایه بدل ... اسیر گرفتار گشته جوان ... بود در سلک ... فاطمه ...
باوجه سعادت ... یافت و چون جوهر ... بود در خدمت اشرف ... و ... گشته ...
و ... خدمات ... مصبب ... باقی بعد از ... شده ... بجانب ... سردار ... گردیده ...
سپه ... گشته ... سرداری سپاه ظفر ... یافته ... امر ... حل ... سلوک ... نموده ... دیده ...
بان اقدام می نمود ... اخلاقی ... گشته ... جزم ... صفات ...
قدم ... سپهسالاری کل عساکر ایران ... یافت ... امیر الامرا ... گردیده ... مشهد مقدس ...
ولایتی ... خراسان ... بود ... خان ... گشت ... ولایه ... یافت ... معرکه ...
معلوم است ... که او نیز در کرجستان بتیغ غدر آن ... بجام شربت شهادت چشیده ... خان ... شهید ...

این دودمان در یافته همیشه برادر یکدیگر بودند چند گاه ایالت دار المؤمنین استرآباد مفوض باو گردید و در این ایام دوازده سال بود که به حکم

شیروان بود چون پسرانش صغیر بودند آن ولایه را مرد کاملی چون الیاس بیگ قزاق بیگ چرکس که داروغه گیلان بود و حالی شرح آن واقعه

ذکر شد در عوض تعیین گشته رتبه خانی یافت **علی قلی خان دیوانبیگی ایشیک آقاسی باشی** وی از اوجاق گرایلو شاملو است و از

ملازمان قدیم حضرت اعلی بود از اوان کودکی آنحضرت که به امارت هرات تشریف داشت در خدمت بوده روز بروز قدر و منزلتش می افزود

در اوایل حال توپچی و گشیش بود تا بوفور دانش و کاردانی در سلک امرای بزرگ و ارکان دولت انتظام یافته بمنصب ایشیک آقاسی

باشیگری و میر دیوانی سرافرازی یافت صاحب رای و شوکت بود در اوایل این سال رتبه وهران که انقطاع او بود بیمار شده روی

بروز مرض استعداد بر رفته معالجات اطبا با نسعاد اجل مقاومت نتوانست نمود و بر حضرت اعلی قدیم پیوست اولادش کوچک بود و

منصب او در آن سال معطل بود در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد بر خلیل بیگ ترخان باشی تکلو عنایت شد **میر رفیع الدین**

محمد صدر خلیفه وی از سادات عظیم القدر اصفهان است چنانچه گذشت بین الجمهور بسادات خلیفه مشهورند و نامزدی الاصل اولاد میر

قوام الدین میر بزرگ مالطبرستانند جد پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل عالی همت و از زمره علما و فضلای عهد بود و ابا عن جد در دار الملک

اصفهان صاحب املاک و رقبات بوده و بر کار خود در کار سنجیده ادب حادثه و میر مذکور نیز سید فاضل سلیم النفس نیک خصال و از علوم منقول

و معقول بهره ور و آگاه بود بعد از عزل قاضی خان چنانچه مرقوم شد برتبه صدارت فایز گشت و در ایام منصب در کمال دیانت و کم طمعی

و صلاحیت و پرهیزکاری سلوک نمود و حالی مسند صدارت را از صفات حسنه مذکوره زینت افزود و در اوایل این سال که در کاشان

تشریف از قزلباش بیرون آمده متوجه سیاق بود در فیروزکوه بیمار شده با محضر بخط شریف منسوب بحضرت امام زاده واجب التعظیم امام

زاده عبد العظیم علیه و آبائه التحیة والتسلیم آورده و در اینجا مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را بزد اجداد عظام

سلطان العلماء خلیفه سلطان که بمیمن تربیت شاهنشاه زمان برتبه بلند وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد نقل کرده باری معلی نموده

در روضه مقدس سید الشهداء خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت بمیرزا رضی شهرستانی که بشرف مصاهرت حضرت

اعلی سرافرازی دارد و نقل کرده باری معلی گرفت **گنجعلی خان بیگلربیگی قندهار** وی از طایفه زیک است از عشایر اکراد و نیز ملازم قدیم حضرت

اعلی بود که در اوان طفولیت آن عالیجاه اقامت در دار السلطنه هرات در خدمت بوده در زمان فرمان روائی و جلوس همایون بحسن خدمات و

مردانگیها که در خراسان و محاربات آن طبقه از او صدور یافته بمراتب علیا امارت و خانی و لقب ارجمند بابائی

یعنی پدری بزرگ گردید قریب سی سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمان روای دار الامان کرمان بوده آثار عدالت و رعیت پروری

بظهور می آورد و در این عهد حاکم دار القرار قندهار شده بود در این سال بالای ایوان ارگ قندهار بر سریری که بمعجز ایوان گذاشته

خوابیده بود بمعجز مستی برخاسته در میانه خواب بیداری از سر بطح جنس زده پایین افتاده و دیعت حیات بقابض ارواح سپرد

بعد از زمانی محرمان خدمه واقف شده بپرسش حال مردی بیگ نعش وی را از قندهار بمشهد مقدس نقل نموده در روضه منوره سید الشهدا

گذاشته چون خبر وفاتش بعرض اقدس رسید علیمردی بیگ پسرش را از آنرو که حقوق خدمت والد بجای آورده برتبه خانی و ایالت قندهار سرافراز

فرموده لقب بابائی یافت **امیرگونه خان ساروا صلانی** بیگلربیگی ایروان وی از ایل آق قوینلو قاجار است پدرش کلابیگ در سلک

قورچیان حضرت شاه جنت مکان منتظم بود و اوچند گاه ایشیک آقاسی باشی حرم و حارس دولتخانه مبارکه قزوین و داروغه آنجا بوده بوفور

عقل و کاردانی و حسن خدمات برتبه خانی رسیده امیرالامرای چخور سعد گردید و در آن ماه مردانگیها که در آن سرحد از وصد و ریافته و محاربا

که بار و میه نموده چنانچه گذشت در آن سرحد بلند آوازه گردید و بعضی از سر و احتیاط معزز و سربلند شد در مینال در جنگ گرجستان که جرجی لشکر

خطرناک بود زخمدار شده بود آنجا باز شهدای آنمعرکه پیوست میلی در رابرد ایل بمعالجه پرداخت در آخر سال هم تنسیخ کرده چنانچه گذشت و چون

در غزای کمره کرچی زخمدار شده بود بسیار شهدای آنمعرکه پیوست حضرت اعلی طهماسب بیگ پسر ارشد او را که جوان قابل سنجیده و شایسته

تربیت بود و احتیاط منظور داشته بالفعل سرفراز ساخته بود بعد از فوت پدر برتبه خانی و جلوس سعد سرافراز گردانیدند و الیوم

بایالت آن ولایه استقلال دارد **شاه بنده خان** ولد پیربوداق خان پرناک ترکمان بعد از پدر بایالت دار السلطنه تبریز و امیر الامرائی آذربایجان

منصوب بود و در مینال در سفر گرجستان در ادعا قلعه چنانچه در محل خود مرقوم گشته در راه دین و دولت بدست کفره بقتل رسید

درجه شهادت یافت جوان سنجیده و معقول بر نور عدالت آراسته و بکم طمعی و سلامت نفس پیراسته بود و منصب امارت آذربایجان

و حقوق خدمات سلسله پرناک به پسر سه ساله او مرحمت فرموده بایالت و دار السلطنه آذربایجان سرافراز گردید و وکیل نایب تعیین فرموده

پیربوداق خان را بنابر لقب دارند هر آئینه موجب استظهار و امیدواری سایر جان نثاران در دین و دولت گردید **حسن خان استاجلو**

وی از اوجاق چاوشلو استاجلو است و از ملازمان قدیم الخدمه بود که در خراسان مراسم بندگی و خدمتگزاری بتمام داشت بعد از جلوس همایون

دو ماه در ملک ایمان بوده در تربیت گشته توپچی تیر و کمان گردید و از وفور شفقت جز مصاهرت این دودمان سرافرازی یافت

و بامارت امیر الامرائی همدان بمیمنت سرافرازی یافته در ملک مرو بولایات آن فرمان روای آن ملک بوده و بعدالت و رعیت پروری اتصاف

داشت در مینال چون همایون بعد عارض گشته با جمعی سپاه از حسن اخلاق و جمعی دیگر در محال ساوه که ملک پنجاه عفران پناه سلطان

حیدر میرزا حلیه جلیله او بود اقامت داشت در مینال جمعی دیگر از ملازمان رکاب اشرف در معرکه گرجستان درجه شهادت یافته

حضور حسام بیگ یوزباشی ذوالقدر و علی بیگ یوزباشی قزلباش استاجلو و آقا قوام الدین لار یحیای یوزباشی تفنگچیان لار یحیای

که جوانی قابل سنجیده و کاردان بود و در تنجیم و نظم اشعار [illegible]

در تفصیل اسامی جماعتی که شهید آن معرکه فایده منظور نیست اکنون وقت آنست که بر برخی از حکایت سنه قوی ئیل مطابق سنه الف که

آغاز سال و فرخنده فال بیست و دوم جلوس همایون مطابق سنه ثلاث و ثلثین بعد الف نگاشته کلک بیان و محرر صحیفه بیان آید

تو بنگارد و در آمده بقیه حالات سفر خیر اثر دار السلام و وقایع سنه مذکور در قلم آید چون روز [illegible] زمان زیب و آرایش

سال بیست و دوم از قرن دوم جلوس همایون دیگر ره مقدم بهروز نوروز

گیتی را نشر و تازگی داد یعنی آفتاب جهانتاب که خسرو سیارگان و فروزنده اقلیم چهارم آسمان است با کوکبه عالم افروز و رونق فراوان

موکب نور در فلک گردیده و ساعت شب یکشنبه بیست و دوم جمادی الثانی مطابق سنه الف از مقام

حوت حرکت کرده در گلشن همیشه بهار حمل اسد مقدم فرخی و بهجت و خرمی افزود شاطران بهار عروس دولت را هم آغوش خسرو

کامکار ساختند کرده بهجت و کامرانی و خوشی چمن با طراوت اقبال و خلود آب گلزار سلطنت از نسیم بهار خوش گلستان شده و بنفشه و ریحان

از نغمه شهباز ببلیل نغمه حضرت همایون طلوع کرده آب بر سر جام دولت و از انهار آب بحر زخار شادی و فیروزی با نقش جود و کام بهره

فتح و فیروزی برافراشته بودند که در آن شب یکشنبه که اولین روز نوروز بود خبر جنگ مراد پادشاه و فیروزی یافتن جنود قاهره

که بتحریر پیوست رسید کام و رضای قضا و الشهو دولت این سلسله جلیله ... از طلعه نوروز و سروش غیبی نوید الواقع

و فیروزی داد و حضرت اعلی تحت والا بدفع مخالفان دین و دولت مصروف گشته در آوازه انجام این امر سعی موفور و توجه در اهتمام مقصود بظهور می آورد

چون رنجیده و خلاصه لشکر ولایت شعار رسد که با همایون بودند که بمحاصره گرجستان رفته بودند و خلعت مرحمت عنایت کرده و نوکر و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده آبرو گردیده

نخجه بیک یوزباشی [illegible] دفعه دیگر [illegible] از آقایان [illegible] درگاه [illegible] محمد تقی بیک [illegible]

جغتای [illegible] که سپاه [illegible] زنبیل بیک سپهدار لشکر ظفر اثر [illegible] از خزانه معموره [illegible] نقد [illegible]

جهت مدد خرج سپاه نزد سپهدار مذکور ارسال نمودند که [illegible] طبقات لشکر قسمت نماید و زنبیل بیک

در یورت مذکور اقامت نموده آن نقود را [illegible] طبقات سپاه [illegible] قسمت نمود و موکب جهان گشای همایون [illegible]

می‌نمود **گفتار در قضایایی که قبل از وصول موکب همایون به دار السلام بغداد میانه سپاه و مخالفان روی داد** چون جنود رومیه [illegible]

[illegible] بر اطراف و جوانب قلعه بغداد محیط گشته سعی موفور [illegible] و یورشهای عظیم نموده [illegible]

[illegible] حصول مقصود [illegible] لشکر [illegible] حافظ احمد پاشا [illegible] موکب [illegible]

[illegible] رسید [illegible] که [illegible] خود [illegible]

نموده بود قلعه [illegible] کرده [illegible] نگاهبانان [illegible] قرار داد [illegible]

[illegible] خندق [illegible] حفظ نماید [illegible] قلعه اقامت نماید که محصوران [illegible]

[illegible] چاره [illegible] قلعه [illegible] زنبیل بیک [illegible]

سپاه [illegible] [illegible] زنبیل بیک [illegible]

محاربات [illegible] گرفتار [illegible] زنبیل بیک [illegible]

[illegible] بعد [illegible] زنبیل بیک [illegible] سخنان [illegible]

[illegible] همراهی [illegible] مجلس [illegible]

شده [illegible] محاورات [illegible] خدمت [illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بغداد آمده [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] حضرت شاه [illegible]

سلطنت که سلاطین اطراف [illegible] دشمن [illegible] جدال [illegible]

نموده که چون [illegible] لشکریان هر دو طرف [illegible]

آورده [illegible] بغداد [illegible] حضرت شاه [illegible] خاندان [illegible] زنبیل بیک [illegible]

نزد سردار [illegible] اصلاح [illegible] فساد هر دو طرف [illegible] چون سردار [illegible] صلاح [illegible]

مسلمانان [illegible] سعادت [illegible] هر دو [illegible] حضرت [illegible]

اظهار [illegible] زنبیل بیک [illegible] بغداد [illegible] آل عثمان [illegible]

بودند [illegible] آل عثمان [illegible] خاندان [illegible]

که رابطه مصالحه و دوستی [illegible] مؤالفت [illegible] چون حضرت [illegible]

خادم [illegible] ائمه کرام بغداد [illegible] همیون [illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible] سرکار [illegible] ساختن [illegible] علی بیک [illegible] رحمة [illegible] اردوی همایون [illegible]

[illegible] گفت [illegible] سپاه [illegible] نزد [illegible] مقصود [illegible] خان [illegible]

[illegible] زنبیل بیک [illegible] سعادت [illegible] جانی بیک [illegible]

[illegible] دم [illegible] صولت [illegible] سپاه [illegible] تیغ [illegible] عروس [illegible] کسی [illegible]

[illegible] خنجر [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] شعله [illegible] لاله [illegible]

[illegible] جهان [illegible] جولان [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] سردار [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] صفوف [illegible] حضرت [illegible]

سپاه [illegible] دلیران [illegible] استحکام [illegible] همراهی [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] زنبیل بیک [illegible]

[illegible] زنبیل بیک [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] ملاقات آمده [illegible] صاحب سعادت [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] افواج [illegible] جنگ [illegible] خانواده آل عثمان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] دلیران [illegible] سپاه [illegible] خندق [illegible]

[illegible] خندق [illegible] زنبیل بیک [illegible]

[illegible] خندق [illegible] اردوی [illegible]

بیرون آمدن از حصار خندق [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] همیون [illegible] خندق [illegible]

[illegible] خندق [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] **ذکر وصول موکب همایون به ارض بغداد و [illegible]**

سپاه [illegible] معسکر [illegible] و آنچه در خلال آن حال روی داد چون عنایت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] موکب همایون [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] جلال [illegible]

[illegible]

آشنا نگردد و عبور بر سیرا استراحت رسانیده از تنگنای محاصره خلاصی دهند محمد افغان خود بر در اردوی خود خندق کنده بنا [illegible]
را بعراده و توپ استحکام داده دست از کار قلعه‌گیری کشیده و بقلعه‌گیری مشغول نشده بصورت جنگ خندق و حسب تقسیم [illegible]
و هر فرد از نیت رای صواب نما برین قرار یافت که در تفتیش ذخیره ایشان کوشیده راه‌های اطراف آب و خشکی مسدود گردد
و چون نسق [illegible] هر آینه بدین مقدمه پرداخته بهم اطاری بر وجه طواره ساخته آید و از دو پشت کناره هر یک کوچ کرده بمکانی که مخلط شط
هر یک در وجه مرتب بشهر و قراقای است نزول اجلال فرموده خلیل سلطان سیل سپور ملا با فوجی از للاوران بطرف سامره که
سر راه موصل است با سفاین و کشتی از دیار بکر بمعسکر روم آذوقه می‌آوردند فرستاده که راه کشتی با نان مسدود گردد و بنابر رعایت
و احتیاط رستم بیگ سیاول صحبت را نیز که از زمره سفرچیان و دلیران کار آگاه است با فوجی دیگر بدین خدمت مامور فرموده و [illegible]
خلیل سلطان بانصوب روانه نموده و چون از مکانی که نشسته بود ده فرسخ راه است در وسط اردوی همایون محل مناسب اختیار نموده بعضی را بنا
فرمود بیگ سپهدار و خلف بیگ سفره‌چی باشی قرخچگری با سپاهی ده هزار نفر از سر عبور نموده در آنطرف آب با آنکه بعضی از عساکر [illegible]
بکفر تنیخ بیاده بود محل نزول حضرت با مرتفع فرود آمدند و طریق حزم مرعی داشته پیش روی لشکر با کفر حفر خندق و نصب توپ
ضرب زن استحکام داده و تفنگچیان قدر انداز بحراست گماشتند امام قلی خان بیگلربیگی فارس اراده نمود که با کل عساکر فارس
و اتباع خود باتصال کشتی از دجله عبور نموده در طرف آب لشکر اقامت اندازد و راه تردد رومیه را از حله و بصره و آنطرف مسدود
گرداند حضرت اعلی تجویز نفس او بآنطرف نکرده در مصلحت آنکه مبادا از طرف بغداد کهنه لشکر موفور بر سر او آید و از طرف
طغیان آب دجله و تعذر عبور صورت دست دهد بالاخره امام قلی بیگ نام از تبیک قاسی خود را که جوان کار آزمودی از [illegible]
اشرف سرکرده لشکر فارس کرده با جمعی دیگر از للاوران جنود قزلباش بعجال و کشتی از آب گذرانیده بآنطرف فرستاده
که در برابر اردوی همایون محل اقامت اندازند و ایشان نیز بدستور ذیل بیگ و خلف بیگ پیش روی خود را تا جایی که مانع دخول
لشکر بیگانه توانند بود در مرتب ساخته تفنگچیان بحراست گماشته بقدر مقدور در استحکام دادند و رومیه را جرأت آن نماند که از طرف
بغداد کهنه آشنی بغازیان توانند رسانید امام قلی بیگ بعد از استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر شهر [illegible]
ارسلان پاشا الوند افلی مشهور در آنجا بود رفت ارسلان پاشا با جنود خود و جمعی از اعراب مخالف بمقابله سپاه منصور در آمده
بیمامن مکاربه بوقوع پیوست و الوند افلی انهزام یافته در بسکهزار نفر از جنود مخالف طعمه تیغ آبدار شدند و ارسلان پاشا با بقیه السیف
از راه فلوجه که بطرف حلب میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب بصره و حوالی آن حدود ب[illegible]
نقل باردوی رومیه مینمودند بدست غازیان درآمد و چون مذکور شد که رومیه بجهة طلیق و سر علف که در آنطرف آب شط بالت جوانب
را از دجله گذرانیده بآنطرف بجرا و فرستاده اند بمرتبه طبقه الوار مرحوم حسین خان حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد حاکم اردلان را
بآنطرف فرستادند و ایشان کشتی پیش هفت فرسخ راه طی کرده بچراگاه دواب رسیدند و چندین هزار اسب و اشتر و میرا
راند و محافظان بچراگاه عدم فرستادند از اتفاقات حسنه آذوقه از هر گونه اجناس از جانب حلب از راه فلوجه باردوی روم
می‌آمد و در چار شده غارت کرده بسلامت باردوی معلی رسیدند و چون بمسامع جلال رسید که از شارع فلوجه از طرف حلب و حوالی آن
موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی رومیه می‌آید خان بیگ ظهر سوبات با گروهی از غلامان بآنطرف فرستاده
و آوازه در دل لشکر قزلباش بآنطرف آب بسیشی یافته گروهی که می‌آمدند اکثر طی سبیل کرده مراجعه نمودند و بعضی که گشته می‌آمدند [illegible]

قرات اراده آمدن نمود و بود ند بدست زمان بیگ و لشکر ظفر شعار افتاده بالفود و افزوده و غنایم وافر حصول نموده باردوی همایون [illegible]
و تر دو آمده شده توافق و رومیه از آنطرف با آنجه منقطع و شوارع فلوجه مسدود گشت **ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون بقلعه**
مبارکه و نقصان جنود قاهره و رومیه وقوع یافت چون جمعی کثیر و جمعی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بودند و تا مواد [illegible]
ده هزار اسب زیاده داشتند و هر روز مقدار کلی غله و اجناس ماکول و علیق آلقدواب در کار بود و مدت محاصره با شدت کشید
آذوقه تقسیم یافت و همه روزه مردم صورت شهری را از ذوی الناس خود را از قلعه انداخته بیرون می‌آمدند و میان از فقر ...
گویان بعبرت و تنگی معاش محصوران آنکاهی یافته در انتظار فتح الباب میگذرانیدند و ماه مبارک صیام رسید و رعایا و [illegible]
بغداد اکثر با جمیع ذخیره داشتند از هم سپاهیان مخفی داشته بروی کار نمی‌آوردند و قیمت ماکولات بالاعلی یافته [illegible]
در شهر و بازار کمتر میشد صفی قلی خان بجهة عرض احوال معتمدان صادق القول امانت کیش فرستاده حقایق حال بضمیر منیر [illegible]
پر تو ظهور انداخت حضرت اعلی بالهام سروش غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه از اردوی معلی تواند بود سرانجام نموده
مقدار کلی آذوقه از راه شط باسفاین و کشتی بکناب قلعه فرستند که از دروازه غربی طرف بغداد کهنه که جای [illegible]
بود داخل قلعه شود که هم اهالی قلعه اطمینان قلب یافته و مردم شهر کرده دیده اگر ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت آن دلیر گردند
و هم موجب استظهار سپاهیان و یأس و نومیدی مخالفان گشته در انتظار استیمان که آخر حیله نهد [illegible]
بوده باشند و این امر کبیر در نظر امکان عسیر و بغایت دشوار و دور از کار مینمود زیرا که اردو از دروازه غربی قلعه که در مقابل
بغداد کهنه است تا قرب نیم فرسخ در هر دو طرف آب دجله معسکر رومیان بود و کشتیهای پر با ما از میان دو گروه مخالف که
حسرت و تنگی معاش شام تا صباح چشم بر خوشه دوخته اند گذرانیدن و بقلعه رسانیدن از کار تا ممکنات بود و از کار [illegible]
و رهبانستان نامها بنظر رسیده حضرت اعلی بجهة مبند حسروانه بحصول این امر همت گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده
سفاین خبر دار کرد که در حسب بر قلعه محفوظ بود و طلب نمودند صفی قلی خان ده سفینه و کشتی با جمیع دلیران و تفنگچیان جلد و [illegible]
بر آب شط انداخته در تاریکی شب گذرانیده بکنار اردو رسانیدند و آذوقه بسیار از وجوه و گندم و برنج و [illegible]
و مرغ و گوسفند و اقسام ماکولات از حلاوه و مرباجات از شربه و قند و نبات و امثال آنکه در اردوی معلی با [illegible]
هیئت سامان و سرانجام داده با سفاین مذکور دفعه از آب گذرانیدند و خلف بیگ سفره‌چی باشی که جرکجی جنود [illegible]
بود با فوجی از للاوران بدین خدمت مامور گشت و او در این مردانگی بر میان جان بسته کشتیها را مملو گردانیده
جلد آغاز راندن سفاین کردند و چون سفاین مذکور گنجایش کل آن اجناس نداشت مواد آنی بالفعل جهد و دیگر [illegible]
و الاغان بار کرده تکیه بر اقبال بیزوال همایون کرده از کنار شط راهی شدند که بنزدیکی دروازه رسیده از آنجا دفعه
دفعه با سفاین نقل نمایند محمد افغان که در کنار آب در چند محل جرغاز زده و خندق حفر نموده تنگچیان [illegible] انداز گماشته استحکام [illegible]
داده راه تردد را مسدود کرده بود ند چون خلف بیگ و جنود قاهره که مشرد آن آذوقه بودند بدانجا رسیدند [illegible]
هر دو گروه محاربات دست داده مبارزان جنود اقبال بر ان فئه موفور مظفر و منصور گشته جمعی کثیر از عساکر رومیه طعمه شمشیر
غازیان گشته بقیة السیف در شهر کهنه و پس دیوار ما متواری گشته و جنود ظفر ورود تا مقابل دروازه ما از مخالف خالی
کرده آن اجناس موفور را بر وفق مدعا بقصور و فتور بقلعه کشیدند و محمد افغان در کنار آب نظاره این رستخیز کرده انگشت حسرت [illegible]

در خود نیافته و غلغله شادمانی محصوران با اوج آسمان رسید علف بیگ خود داخل دروازه شده در آنجا با صفی قلیخان ملاقات نموده
و سعی در اقدام این خدمت پرداخت و سلامت مراجعت نموده باردوی همایون پیوست و مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون
از اقامت اردوی همایون در کنار مخلط روزی چند گذشت زینل بیگ سردار از آب یالمه که بشط بهرز مشهور است گذشته
در برابر مخالفان نشسته بودند از طول اقامت دلگیر گشته محاربه را غنیمت شمرده مجالس مشاوره و کنکاش انعقاد یافت زینل بیگ
و سپاه ظفر پناه محاربه رخصت یافتند که سرفه کار نگاهداشته از جلادت و دلیریهای بی محل که موجب تضییع جوانان کار آمدنی
باشد عساکر را ممنوع گردانند و زینل بیگ و امرای عظام زمین خدمت بوسیده بعد از استیجازه همایون صفوف قتال آراسته متوجه
اردوی مخالف گشته علف بیگ بدستور هر فوجی سپاه منصور بوده درین مرتبه سردار چون از بردن ذخیره و مبارز تنهائی
قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مایوس گشته بود با عظمای رومیه و جنود نامحصور مقابله سپاه منصور در آمده در کنار خندق که حفر
نموده بودند صف آرای گشته و عراده و توپخانه در هم کشیده اندکی پای جلادت پیشتر نهادند منظر ف نیز افواج
که هراول و هر فوجی بودند بجلادت پیش آمده در دو سه محل میمنه و میسره و قلب بیکدیگر ملاقات کرده محاربه دست داده
فوجی از سپاه مخالف بر سپاه قزلباش مقابله نموده و زد و خورد در پیکار نمودند و از منظر ف زینل بیگ و علف بیگ هر یک از
قول خود حرکت کرده پیشتر راندند و اسب جلادت در معرکه نبرد انگیخته و حمله عظیم کرده خود را بر صف سپاه مخالف رسانیدند و از
تفنگ [illegible] قریب کهزار نفر ایشان طعمه تیغ [illegible] بر خاک هلاک انداختند آن جماعت را تا کنار خندق که حفر نموده بودند دوانیدند و از این
[illegible] عظیم در [illegible] آمده چنان [illegible] که از گرد و غبار که معرکه را تیره و دیده [illegible] رسانیده بهیجی که دوست از
دشمن متمیز نمیشد درین حین زینل بیگ و عساکر ظفر شعار عنان بازکشیده مظفر و منصور مراجعت نمودند و مخالفان مقهور
خود را بقلعه رسانیدند و بسیاری از رومی که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده برخی از ازدحام گرد و غبار
راه خندق گم کرده در دشت و صحرا نابدید شدند و درین معرکه سوای محب علی بیگ شاهیسون شاملو که از اعیان آن طبقه بود
کسی که اسم در میان باشد از عساکر منصور ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها مسدود گشته آمد و شد از اردو
رومیه منقطع شد و ملتی از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسید و عسرت و تنگی در میان سپاه روم بحد اعلی رسیده بود و بیم تفرقه روی داد که سرداران
از ضبط آن عاجز آمده چهارپایهای متنوع در میان لشکر شیوع یافت هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود و هر روز جمعی فوت
میشدند مجملا رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید و بیرحدی انجامید که سلامت بازگشتن اقصی مقصد بود و از عدم قدرت
و فقدان استطاعه میسر نمیشد زیرا که گروه انبوه از لشکر ایشان نابود گشته بعضی در معارک و یورشهای قلعه قتیل و برخی از شدت
بیماری باجل طبیعی بعالم آخرت شتافته بودند و بقیه سپاه از بی الاغی که بعضی غنیمت و غارت لشکر منصور و بعضی از نایابی
علیق و عسر علف بعجز گراه عدم رفته تلف شده بود پیاده مانده ضرر الاغ بازاری و اشتر نه یابوی سواری حافظ احمد پاشا و عظما روم
تفرنبات انگیخته مصطفی آقا نام معتمدی را فرستاده ملتمس صلح نمودند که یکی از معتمدان مخدوان از منظر ف ارسال شود که بعضی حکایات
با و گفته شنیده شد حضرت [illegible] حب الالتماس مقصود یک بیک باشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند و فیما بین گفتگو از
سپاه میانه واقع شده و میانه پاشایان رومی و سرداران که هر یک برطبق مدعای خود سخنی میگفتند مشاجرات روداده بعد از قیل
و قال بسیار بمحکی متفق اللفظ التماس نمودند که نواب کامیاب که از خاندان کرامت و مبعث لغزش اعمال و افعالیکه در حین محصوری

دقیقه بایشان فرمانند و حق بعد و دیگر از تعرض قزلباش ایمن بوده باشند که از اردوی ایشان غضب کرده فرمان
و غیر ان خود را بهامنی رسانند تحته بیگ صورت التماس ایشان را عرضه داشت نمود محمد آقا نام معتمدی از جانب ایشان بر آمده
بدرگاه سعادت استان نبوی سرافراز گشته بمروت جبلی مسئول ایشان با جابت اقتران یافته نوید مرحمت و مژده امان یافتند
لیکن هنوز تحته بیگ در اردوی رومیان و محمد آقا در اردوی همایون بود که رابطه مصالحه از طرفین استحکامی نیافته بود که
سپاه روم بخود سر پراکنده گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس از آنکه قدرتی داشت سر خویش گرفته سرداران
از کمال سراسیمگی و اضطرار با سایر عظما و اعیان بتاریخ نهم شهر شوال مطبل ارتحال کوفته راهی شدند و الاغی چند که جهت نقل
رتب بزرگ سلطان سلیمانی ضرورت بود سرانجام نتوانسته داد و توپخانه و یراق جباخانه سرکار پادشاهی را بعضی ابتدا
بعضی را در اولین منزل انداخته و رفته تحته بیگ یوزباشی و بر خوردار بیگ ذوالقدر ملازم امام قلیخان و میرزا معصوم
عقیلی خراسانی را که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند گرفته باردوی معلی باز گشت گروهی از عساکر منصوره و قلعگی
نشان داربا بهادت قلعه تعاقب ایشان کردند و در مقام استقبال آن گروه در آمدند حضرت اعلی از دست
راضی بآن معنی نشده بر زینل بیگ امر فرمودند که ایشان را بگذارند و در هر مرحله که در آیند لشکریان را از تعرض ممنوع گردانند زینل بیگ
حسب الفرموده عمل نموده از تعاقب ممانعه نمودند مگر با سرداران روم بیبار رنج آمده کاری ساخته پریشان حال باز
انداما در هیچ مرتبه باین پریشان حالی و رسوائی بازگشته بودند و قریب دو سه هزار نفر بلکه بیشتر علیل و بیمار و ناتوان
در دور قلعه افتاده جان تسلیم میدادند حضرت اعلی از وفور ترحم بعموم خلق الله بخفی با کماشته بودند که بیمارپرستی کرده
حال بیماران خبردار باشد اما اکثر راه عدم پیمودند اسباب و اسلحه و یراق بسیار که صاحبان نبودند مانده پروای آن نداشتند
نصف خارزیان متعدد از گرد به مانده و در موصل اعراب اکراد نیز گروه گروه بتعاقب شتافته جمعی را که بطریق مسرقه اندیبات
آورده رقم هلاک بر صحیفه ایشان کشیده برهنه و عریان سر میدادند و در هر مرحله فوجی از بیماران راه عدم پیش گرفته اند مجملا
صحبدار عراق عرب از خار تعرض معاندان مصفی و پاک گشته بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و ذکر فتوحات با طراف
و جوانب سرحدها رسالت یافت چون الطبایه استمداد در میان بود تجویز توقف نمی نمودند در بذل وزرات و صدقات جهت سکنه
محتاجان کربلا و نجف اسال داشته بعد از زیارت مرقد کاظمین علیه و علیهما السلام و النجیه عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی که بهواپیش با عبدال نزدیکتر بوده روانه شد شعرای فصاحت
تواریخ مرغوبه جهة این فتح مبین که بیمنت برکات ارواح مقدسه طیبین طاهرین اتفاق افتاده و طراز فتوحات عظیمه روزگار
بوده یافته در سلک نظم کشیدند از جمله یکی از شعرای تبریز این تاریخ یافته تاریخ بحمدالله که عباس ثانی شاه شهنشه غازی ز لطف شاه
گرديد بر اعدا ظفر غالب چه جستم از خرد تاریخ مخمش باتفاق گفتا که رومی را فناکرده علی ابن ابی طالب چون بدین جا
رسید که خارق عاداتی چند که در حین محاصره نجف اشرف از آن مظهر العجائب بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار یافت
درین نسخه عالم آرا و حلی ابن داستان اندرج یابد ذکر خوارق عادات و ظهور کرامات که در حین محاصره نجف اشرف از
مرقد منور شاه ولایت و غوث اولیاء وقوع یافت هر چند شان متعالی مکان حضرت سرورالایات کرامة ازان ارفع و منیع
لا عادی و الا حجب اظهر است که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجائب مستجاب باشد الا بجابر افتخار و مباهات مولیان

و دوستداران اهل بیت آنچه بظهور آمده راقم حروف از مردم صادق الگفتار استماع نموده رقم تحریر می یابد اول
آنکه مسود اوراق بواسطه از مولانا محمد کلیددار روضه مقدس حضرت شاه ولایت پناه شنیدم که در بدایت حال که مراد پاشا با آنچه
بنجف اشرف آمده محاصره نمود و سپاهها پیش آورده در تسخیر آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال بصدق اندازان توپ معروف بوده
های برج کرسی پیش آمده بود گاهی بنابر تعصب و عناد مخالف مذهب بیهوده گوئی آغاز نهاده بسخنان لاطایل باواز بلند که
من امشب از بیم پشمار حسم می آید که عنقریب این حصار را استوار بقهر و غلبه مفتوح میگردد و مردان شما طعمه شمشیر و نسا و
اسیر گشته اموال بتاراج خواهد رفت ترغیب قلعه گیران می نمود و هرزه گوئی از حد میبرد و این هذیانات موجب خوف محصوران
و تزلزل خاطر ضعیف ایمان می بود روزی یکی از خراسانیان ملوکه مدت العمر تفنگ بدست گرفته طریق انداختن آن بمیدان
تفنگی بقصد آن بدبخت بدست آورده از روح مقدس حضرت شاه نجف استمداد همت کرده بر سر برج آمد در حینی که آن هرزه گو
از این قبیل سخنان لاطایل میگفت تفنگ را آتش داده گلوله بر هدف مراد آمده مغز سرش پریشان شد دوم آنکه یکی از تفنگچیان منتخب
در طرف صف صفا تفنگ بند خانه جزایری بدست گرفته همه روزه از آن طرف می انداخت و او نیز هرزه گوئی بسیار میکرد و تفنگ
محافظان حصار باو نمیرسید و مردم این طرف از و بسیار متضرر بودند روزی بر سبیل معتاد بر بلندی بر آمده و هرزه گوئی میکرد
چنانچه حرف بی ادبانه نسبت بضریح منور میگفت بر زبانش جاری میشد در وقتی که تفنگ را بدست گرفته عزم انداختن داشت سر فتیله باد
جبه خود رسید بانشگاه رسید آتش درگرفت تفنگ ترقید و پارچه از آن چنان بر سر او خورد که مغزش پریشان شده زبانش
تا قیامت از تکلم ایستاد سیوم آنکه در ایام محاصره شیری بسبب قوی هیکل در حوالی حصار بنظر در آمده و میان در آمده که در اکثر شبها بر دور
حصار میگردید و چون در سواحل نهر فرات شیر و سباع بسیار میباشد و میان جزم کردند که از آنجا بجهت طعمه برین حدود وارد شده
که هنگام سپیده پیش برون دامور لوازم قلعه گیران از خوف ضرر آن شیر تردد نمی توانستند نمود و این حکایت نیز مسموع از راقم
از پهلوان محسن عاشق باری سرکرده تفنگچیان اصفهان و محافظان خطه نجف شنیدم چهارم حکایت روغن چراغ است جمعی از اوله
و مردم ثقه و از میر بهاء الدین داماد میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نموده و مکرر نیز بواسطه از سید مذکور شنیدم که در بیت
آنچه روغن چراغ در خمهای سرکار فیض آثار بود صرف سوخت مشاعل برج شده بالتمام رسیده بود چنانچه شبی اندک
چراغ در خانها جمع کرده مشاعل افروخته و کاه نبود که بنابر آن خمهای روغن سرکار فیض آثار برده در خمها انداخته چوب کرده
چنانچه مطلقا چربی در خمها نماند و مشاعل افسرده شد محافظان بروج از فقدان روغن بیقرار شده کار بانتظار انجامید مشعلداران بخم خانه
آمدند که شاید پاره چند از ته خمها چوب توانند کرد خم بزرگی را که روغن بسیار میگرفت مشاهده نمودند که از روغن مالامال بود مژده
بیکدیگر داده این معجزه و کرامات موجب امیدواری محصوران گردید پنجم مشهور میان اهالی است که پهلوان محسن با پیروان نموده راقم
در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر داماد بودم از پهلوان محسن مذکور که در آنجا بود شنیدم که با جناب میر نقل مینمود که شبی از
در برجها مشاعل افروخته شده بود مشعلی که در یک برج افروخته بودیم برد و تمامی حصار را بمشاعل افسرده پرتو انداخته نوری ساطع
که روشنی عظیم بنظر مردم بیرون و اندرون آمد بنوعی که تصور مخالفان شد که در کل بروج و باره مشاعل افروخته چراغان کرده ایم
سفها بیرون طعن و استهزا می نمودند که شما را روغن بسیار در کار است چرا اینهمه چراغ بیصرفه افروخته اید ما فریاد کردیم که چراغی نیفروخته ایم
این روشنی از نور ولایه و کرامه حضرت شاه نجف است و ایشان استهزا می نمودند که من گفتم که درین ماده با شما مباحثه نمی کنم که آنچه

ما میگوییم اگر صورت وقوع دارد و آثار آن درین زودی بوضوح بپیوندد و بعد از آن گفتگو درمیان دو سه روز توپ بزرگ بقلعه نصب نموده
بود نموده همه روزه می انداختند برج بضرب توپ انهدام پذیرفته بود در وقت آتش دادن ترقید و توپچیان معطل مانده برج تعمیر یافت
و مراد پاشا کس نزد احمد پاشا فرستاده توپ بزرگ دیگر و مرد و کومک طلب نمود حافظ احمد پاشا توپ نفرستاد و اعلام
نمود که چون در سه ماه کاری از پیش نرفته کوچ کرده ببغداد آید که هرگاه قلعه بغداد بدست آید آن همه تابع بغداد است و اگر سهو نمی گیرد
باشد گرفتن او بیجه ضعف و مراد پاشا کوچ کرده ببغداد رفت و محصوران از برکت روح مقدس آنحضرت نجات یافتند ذکر مجملی از
حالات رومیه و قزلباش که در جبال در پای قلعه بغداد روی داده از فحوای مکتوبی که بنظر رسیده وضوح یافته ثبت افتاد بر ضمیر
منیر اولو الالباب پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیر اثر و وقایعی که فیما بین سپاه قزلباش و رومیه روی داده در وقت بوضوح
راقم حروف اطلاع بر آن حاصل شده بود چه آنکه خود بعین الیقین مشاهده نموده چه آنکه از اظهار ثقات علما و اعلام و افاضل و اشراف کرامیه
بر سبیل اجمال بر صحیفه بیان نگاشت و از اطناب اندیشیده تمامی حالات و دقایق امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود بتحریر در نیاورد
و منطقه آن بود که مصداق خیر الکلام ما قل و دل هرزه در اکثر مدعیان ... که بعضی تقاضا یا از مقوله تکلفات و عبارات مشتبه
بر خوش آمد نمایند و شاید که کذب ایشان را ده ... یکی از حالات و شان ... که از روی ... با بستول ... اشراف
و کتابت امرا و اعیان ... که گرفتار ... شده بود مکاتبات که مصحوب او بود بمجلس آن ... نظر اشرف ... بلطف
هر یک بعضی از وقایع حالات را بعبارات مختلفه مرقوم نموده بودند آنچه پاشایان و امرا و اعیان و ارباب ... نوشته بودند
آنکه پاشا به حسن خدمت و همت و شفقت خود را ... اغراض ... آنچه مکتوبی که یکی از نظما مصطفی چلبی نام
در وصف خود ... نوشته ... اعلام نموده بود بنظر ... رسید بعینه ثبت افتاد که مطالعه کنندگان را
بر دقایق حالات طرفین اطلاع تمام حاصل شود راقم حروف بنابر رابطه عادت ... از مقوله خوش آمدگویان و خدمت
که بار ... و بزبان صدق و کذب ... بخط فارسی و ترکی ... بنظر رسید چون ... ترجمه
ارباب استعداد ... راقم حروف ... صورت مکتوب اینست جناب ...
مصطفی چلبی حضرت ... دعوات و ابیات ... تسلیمات ... غایات ... علام ...
... سوال شریف ... و الله ... وجود ...
... دوام ... اشتیاق ... جناب ... اسباب ...
دیار ... مشرف ... سید المرسلین ... بغداد ... حوادث ...
... محاصره ... اول ... قزلباش
... نوبت ... الوب ...
... اسلام ... مغلوب ...
... قزلباش ... معاش ...
... اولوب ... ینه ...
لشکر ... الوب ... مقدار لشکر قلعه ...

حضرتلری تنک قاپوجی باشی محمد آغا احسان اولنوب مصطفی پاشا و سایر معاف اولوب لشکر اسلامی نوبت نوبت ایله قلعهٔ مذکوره‌دن جعفر
دروب کمین مجبوس کمین جمعیت ... کمین کندوی قزلباش ... ایدی بغداد ... مشهور قلعه داخلی ... اولان اهل اسلامی
تسخیر ایدیجه بو خبر اردوی لشکر اسلامه ... سهم عظیم ... اولوب بو محل شاه عجم خدم و حشمی ایله هر دم طرف قلعه‌یه توجه تام ایدیجک
سرداری اولان ... سبقت خدمت ... ایدوب ... صوفی ... جبر ... صوب ... ومیکن ...
منع ورفع ... بکلربکی مراد پاشا آن ... تنک ... الجیت ... اولوب ایله کوندروب ... اول ... جمله‌کا
هر ... مقداری قزلباش ... نزول ... اکین بو طرفدن مراد پاشا منسوب ...
... موجود بولنان قزلباشلک ... هجوم ایدیجه ... بالضروره ... شروع ایدوب ... که ...
رجال الغیب قزلباش ... اولوب ... لشکر اسلامک ... ایدوب ...
اولمغین جنک مذکورده ... اماننامه ... بکرده ... سهادت
نوش ایدوب ... اولوب ... مراد پاشا ... اوله ...
لشکر ... مقداری ... طرفه ... بغداد طرفنه ... اطراف قلعه‌ده ... صالوب ... طرفده
... قزلباش ... محاصره ... ایدوب ... قلعه ...
... قزلباش ... محاصره ... ایدوب ... قلعه ایله جنک ... باشلزدن
قزلباش ... ایله جنک ... قلعه ... اطراف قلعه‌ده خندق ... ایدوب ...
متصف اولمیوب ... اولوب ... اوزرینه ...
... صاحب سعادت داخل لشکر اسلام ... صالوب صغیر و کبیر ... عسکر اسلامی ...
... سرعسکر ... مقابل ... اولنوب ... سرداری ...
سدّت ایدوب ... صغیر و کبیری
کوزه ... بالذات ... اولوب هر حمله ... ایدرلر ... اوزره ... ایدی ...
ایدی لشکر اسلامک ... قلعه ... اوروب ... آیت ... اولوب ...
داره کوره کد صاحب سعادت ... ایدوب ... اولدی ...
اکثر اول کوندن بروه ... اولوب ... قرار ...
... صاحب سعادت امرای عظام و کبرای ذوی القدر والاحترام ایله مشاوره ایدوب قراره ویردیلرکه بالذات ... دن
... جمعیت ... قلعه محاصره ... شاه که قلعه ... امید ایله ...
... احاطه ایدوب شاه عجم ... قزلباش ...
... لشکر اسلام ... دولت ...
یار اولمیوب ... شاه ... اولوب ... ایدی که ... مزاحم
مشاهده ایدرلردی که بو عظیم ذخیره ... لشکر اسلامک ... بوکوب

هر افواهده منقول در ناامید اولدقلری کندو حالیله عاجز اولدقلری عجم بو حوادث ... ایدوب ... میرزادن جمعیت خاطر حاصل ایدوب
قزلباش ... بالذات شاه ... ایدوب ... قزلباش ...
... شاه ... صوفی ... ایدوب ... قلعه ...
... صالوب ... لشکر اسلامک ... پاشا ... اولوب ...
اصحاب ... پاشا ... تسخیر ایدر ... ایدوب ...
ذخیره کالمیوب ... ذخیره ... ایدوب ...
اولوب ... ایدوب ...
... ایدوب ...
... اولوب ... مصری ...
ایدیلر ... ایدوب ...
لشکر ... بغداددن نه بصره‌دن ...
... حضرت ...
... صوفی ... شاه عباس ... بغداده ...
اولوب ... ایدوب ...
ایدوب ... شاه عجم ... حضرت علی کرم الله وجهه ...
... امام اعظم ... میرزادن ... ایدوب ...
... حضرت تنک ...
... میرزا ...
... ایدوب ...
... میرزا ...
... حضرت ... امام اعظم ...
... ایدوب ...
... لشکر اسلام ... خندق میرزا ...
... میرزادن ...
... ایدوب ...
... سلام ... والاکرام ذکر مراجعت موکب همایون از عراق عرب و قشلاق نمودن
... ... سلطان ... چون رایات ظفر آیات ... قبال
... سفر خیر اثر ... اسلام بجانب عراق ... حرکت ...

اتفاق افتاد اقامت در آنجا متوجه نظم و نسق بغداد گشته تولیت مشاهد مقدسه و خدمت روضات مطهره از صاروسلطان تغیر
یافته بصفی قلیخان تفویض یافت و در ایام محاصره که از [illegible] قلعه‌داری بغداد بظهور آمد شیر علی لقب یافت و خسرو میرزا داروغه
اصفهان را سرکار عمارت فرموده جهة تعمیر شکست و [illegible] قلعه و احداث برجها و اعالی و حفر خندق [illegible] فرستادند و معماران
و استادان بنا و سنگتراشان و عمله و فعله [illegible] بکار تعیین یافت و جمعی از سپاهیان و تفنگچیان که محصور گشته ایامی ممتد مشقت قلعه‌داری
کشیده بودند از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر را عوض فرستادند و بعد از فراغ خاطر از امور مذکور عنان عزیمت بصوب سلطانیه
معطوف گردانیده چندگاه مدت مذکور محل اقامت خیام ظفر [illegible] بود و در آنجا بسان عساکر ظفرنشان پرداخته از هر کس در عراق
گرجستان و معارک بغداد مردانگی صادر شده بود بجایزه و صله و سایر نوازشات و تفقدات سرافرازی یافتند و جمعی را که در باب
ارادت کار از روی غیرت و حمیت آمده ارتکاب [illegible] ننموده بودند در سلک قورچیان و غلامان درگاه انتظام داده
و [illegible] نظر [illegible] سردار [illegible] هزار تفنگچی گردانیده بجانب آذربایجان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته بانتظام
امور سرحد بانچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آورند شرح رفتن امداد و قضایای سانحه آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم کلک
سوانح‌نگار گردیده و چون در بغداد حافظ احمد پاشا سردار صلاح دیده بود که حضرت اعلی مکتوبی دوستانه در باب تعزیه سلطان عثمان
و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته استشفاعی در باب ملک بغداد که اوجاق قدیم و موروثی این دودمان است بفرمایند محمد آقا نام
ایلچی که قبل از این در زمان سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا که از جانب سردار در بغداد آمده بود همراه [illegible] که موجب رفع عناد
و کلفت و سلامتی و عافیت خلایق و عباد [illegible] و صلح [illegible] طرفین [illegible] مصلحت جمهور ایشان را [illegible] طهماسب بیگ
سلطان [illegible] را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب برنهج مسطور رقم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور روانه فرمودند
شرح احوال و نیز در قضایای سال آینده [illegible] در سلطانیه [illegible] سپاه در حضرت اوطاق پادشاه موکب همایون
با ملتزمان رکاب اشرف بدار السلطنه قزوین آمده در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و چون ایلچیان پادشاه اروس
و ایلچی نذر محمد خان والی بلخ جهة تجدید قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده در قزوین احضار شده بسعادت بساط‌بوسی فایز
گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیده قرین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق مازندران فرموده
بسعادت و اقبال و سیر و سواری و شکار [illegible] در همین سال [illegible] **طهماسب قلی خان ترکمان** که از زمره مقربان
بساط اقدس بود در سال گذشته برتبه ایالت و خانی سرافرازی یافته در همین سال بحکومت دارالامان کرمان مرخص گردیده
و در سفر خیر اثر بغداد ضعف معده بر او طاری گشته از افراط اکل و شرب نامناسب آن ضعف [illegible] شد و بمعالجه و مداوا
میپرداخت و سخن اطبا را اعتباری نمی‌نمود و روز بروز مرض اشتداد می‌پذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفه او را [illegible]
ییلاق دادند و طبیبی همراه کردند او رفته در ییلاق کرمان رحل اقامت انداخت و بهمان دستور مقید بمعالجه طبیب نمیشد و برای خود علاج
میکرد با مجملی هر روز [illegible] و استقبال می‌نمود تا [illegible] ام اللذات [illegible] دریافت کردن علاوه [illegible]
بامیرخان [illegible] که از امرای بزرگ ذوالقدر است تفویض یافت **میرزا ابوطالب رضوی** که از سادات عالیدرجات مشهد
مقدس معلی و متولی روضه منوره مطهره سلطان [illegible] علیه التحیة و الثنا بود در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود بعد از انهزام
رومیه بشرف زیارت روضات مطهرات کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن سید رفیع‌مقدار معاشر و دریافت

روضات مشاهد مقدسه رفیق و هم‌صحبت بود و بعد از معاودت از خدمت اشرف رخصت یافته روانه مشهد مقدس گردیده بود
در عبور طهران از افراط میوه‌های متنوعه و اکل طعام قولنجی عارض گشته معالجات که دافع او توانند بود نمودند مفید نیفتاد و باعث
قوی [illegible] مقاومت نتوانست نمود و داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا پیوست نعش او را بمشهد مقدس برده
روضه جد بزرگوارش مدفون گردید رحمة الله علیه **آغاز سال توشقان ئیل مطابق ست و ثلثین و الف که سال بیست و دوم از قرن**
دوم جلوس همایون عباسی است دگرباره نشاط کامرانی ○ زمانه یافت آثار جوانی ○ بهار دلگشا آمد خرامان ○ بهم از گلهای
شاداب چهره خندان ○ هزاران از شوق گل نغمه‌سرا گشت ○ جهان از خرمی جنت‌سرا گشت ○ دگرباره عالم پیر جوانی آغاز نهاده و
قدوم نوروز دلفروز نشاط‌افزای بزم بهار گردیده رنگ‌بخش عرصه جهان در روشنی‌افزایی محافل دوران [illegible] اقلیم چهارم
آسمان بر مسند شرف [illegible] اورنگ کامرانی برآمده در شب شنبه [illegible] ماه رجب [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه [illegible]
از آخرین منزل حوت [illegible] حمل [illegible] نموده بساط عالم‌آرایی [illegible] فیض [illegible] بساتین جهان گردید
ریاحین [illegible] کرده [illegible] خرامید [illegible] بستان [illegible] در دلربایی [illegible] از فیض بهار خضرت
و نضرت تازه یافت عندلیب خوش‌الحان [illegible] شوق مقدم گل [illegible] هزاران [illegible] گردیده [illegible]
هم‌آغوشی گلها بار صبا [illegible] نغمه [illegible] در آمد **[illegible]** گل [illegible]
همیون [illegible] اشرف بکام [illegible] و عشرت [illegible]
بلندپرواز هوس [illegible] در اوج کامیابی پرواز در آمده [illegible] عالم شوق و خرمی بودند و در آنجا [illegible]
و جانسپاری که در [illegible] مردانگیها در سفر بغداد بظهور آورده بود [illegible] مستحق [illegible] بود
برتبه بلند ایالت و خانی و [illegible] ایشیک آقاسی باشیگری سرافراز گردیده بپایه قدر و منزلت بلندی یافت و الکای
که اقطاع علیقلی خان شاملو بود باو شفقت شد و چون موسم بهار بسر آمده هوا از اعتدال ربیع رو بگرمی آورد موکب نصرت قرین
از قشلاق مازندران در حرکت آمده چون آوازه حرکت لشکر روم میرسید عنان عزیمت بدار السلطنه قزوین معطوف [illegible]
در [illegible] رسیده در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال [illegible] و از قزوین جهة انتظام امور سرحد آذربایجان [illegible]
لوای جهانبانی بصوب [illegible] در حرکت آورده بدولتخانه سلطانیه مضرب سرادقات عزت و اقبال گشت و رستم بیک
که بمزید اهلیت و کاردانی متصف و برتبه دیوانبیگی سرافراز شده بود بدار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق حاکم
تبریز و امرای اطراف از سرحد [illegible] خبردار بوده در دفع فساد رومیه و اکراد آن سرحد کوشیده مساعی جمیله بظهور آورند از
سوانح اقبال که در همین سال بظهور آمد خلاصی یافتن قزاق خان چرکس بیگلربیگی شیروانست از حبس موراو [illegible] گرجی که در راه
[illegible] گرجستان بنوعی که در محل خود تحریر یافته گرفتار گرجیان شده مدتی محبوس بود و چون مهمات موراو [illegible] گرجستان
بر نهج دلخواه انتظامی نداشت [illegible] محافظان از او [illegible] در زمان فرصت او را برداشته از گرجستان بیرون آورده
باردوی قورچی باشی رسانیدند و بعد از عرض [illegible] همیون روانه شیروان گشته [illegible] و متعلقان که [illegible]
بودند پیوست **ذکر فرستادن قورچی باشی و عساکر منصوره بر سر قلعه [illegible] بدست در آمدن آن به نیروی دولت ابدپیوند**
مذکور شد که بحکومت اخسقه گرجستان [illegible] سلیم خان [illegible] محافظت قلاع آنجا [illegible] و جمعی از تفنگچیان متعلق بود و در سال گذشته

بنا بر هر گونه نقش و فتوری که در گرجستان و سرحدها واقع بود و آوازه آمدن سپاه روم میرسید از ابازه پاشا حاکم ارز روم که قرب
جوار ولایت مذکور است آثار نااخلاصی و حیله اندوزی بظهور آمد محافظان قلعه اخسقه که معظم قلاع آنجاست و اهتمام در امر محافظت
و تسخیر را اقامت قلعه متزلزل گشته و چون تعمیر شکست و لبت قلعه هنوز نشده بود چنانچه باید استحکامی نداشت سلیم خان بنابر
صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بقورچی باشی پیوسته و مرتضی نامی از امرای رومی که در قراجه اردهان حوالی آنجا بود بجای
خود با نفر سوده و صلاح ابازه پاشا حسب التقدیر بدین قلعه و محکمه را خالی یافته متوجه گشته تصرف نمود و قورچی باشی
که با بعضی امرا در قشلاق ایاغ قشلاق داشت از یورت و قشلاق حرکت کرده بحدود ایروان آمده بود و تسخیر قلعه مذکور را مامور
گشته در زمان هنگام که با گروهی از تفنگچی و تفنگچی باشیان در سال گذشته باذربایجان رفته بودند حسب الامر بقورچی باشی
پیوسته باتفاق بر سر قلعه اخسقه رفته قلعه را محاصره کردند و از اطراف و جوانب سیبها پیش برده مرتبه مرتبه پیش بر فتند و رومیه
چند گاه قلعه داری کرده چون قلعه مشرف بر [illegible] و دانسته که عنقریب بقهر و غلبه مفتوح میگردد و از ممر اطراف مددی نرسید
مرتضی پاشا طرح صلح انداخته دست از قلعه داری باز داشت برین نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده هر کس بهر طرف
که خواهد بروند و اگر احدی اراده آمدن و یار قزلباش داشته باشد رعایت یابد و مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را آورده
نزد قورچی باشی آمد و میان بعضی از رفقه مرتضی پاشا اختیار نموده بعضی دیگر هر یار خود رفته شد و قلعه بتصرف اولیای دولت
قاهره در آمده و چون سلیم خان بجهت انداختن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و زد و خورد مقصر شد و از اهل تقصیر بود
حکومت آنجا بسیمنی خان قراقلر تفویض یافت و او با طایفه قراقلر که آشنای آن سرزمین بامداد آن قلعه شده بحراست [illegible]
دیگر از سوانح اقبال مخالفت موراو و طهمورث است و محاربه نمودن بایکدیگر و شکست موراو شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که
فیما بین عساکر فیروزی نشان و موراو و طهمورث و جماعت گرجیان بوقوع پیوسته جمعی [illegible] از گرجستان کارتیل را که در آن معرکه
مقتول گشته موراو که منتج آن فتنه بوده میخواست که در مملکت کارتیل حاکم و فرمان روا باشد و جمعی از عظما و ازناوران از او
اصیل تر بودند که حکومت دیگر بموراو مکروه خاطر ایشان بود و طهمورث که پادشاه زاده و والی کاخت بود چون ولایت
وارث نژاد سیمون خان حاکم ماضی کارتیل اولاد ذکور [illegible] داشته باشند نمانده بود و پسران او منیره دختری سیمون خان
ماضی اند و گرجیان کارتیل سیمون خان ولد بگراتخان برادرزاده سیمون خان ماضی مخالفت نمودند میخواست که عظمای کارتیل
بجانب پسران او میل نموده که پسر خود بارث دختر زادگی والیه کارتیل گرداننده خود نیز در آن مملکت فرمان روا و صاحب اختیار
و اقتدار بوده باشد و بعضی از گرجیان کارتیل درین ماده با او همزبان بوده از موراو دوری میکردند طهمورث از و خوشحال
بود و احتیاطی نمود تا آنکه موراو لشکری از هواخواهان خود مرتب ساخته علی الغفله بر سر او رفت و موافقان او با او این
مقدمه آگاه کرده سنه نزد او در آن وقت قوت مدافعه نداشت از مقام خود حرکت کرده بطریقه دیگر رفت تا فرصتی جسته
با سعد و دیگر که در هم آورده بود بر سر موراو رفت و فیما بین محاربه وقوع یافت طهمورث غالب آمد و موراو شکست
یافته جرعه اعتبارش از باد پندار خالی گشته در گرجستان اقامت نتوانست نمود و بجنیدن با روم کرده متوجه آن طرف گشت و بعد از [illegible]
که از روم بر سر ابازه پاشا می آمد پیوسته نزد او باستنبول رفته از آن تاریخ در میان او و میانه طهمورث صلاح در الیمی نمودن
باین درگاه دانسته با داوود خان ولد الله ویردی خان که بعد از محاربه حسب الصلاح قورچی باشی با گروهی بی نزد خود و تفنگچیان که در قلعه

تفلیس اقامت داشته با وی الفت و آشنایی کرده مراسله و آمد شد وقوع یافت و در سال گذشته بوساطت ابن عراب
ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده چنانچه در ذیل مذکور گردید و درین سال فیما بین اتفاق ملاقات افتاد **الیمی نمودن**
طهمورث بدرگاه جهان پناه و استدعای عفو تقصیرات خود بوساطت داوود خان ولد الله ویردی خان چون مبانی طهمورث
و موراو وحشت بمیان آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید و او برومیه توسل جسته طلب یاری و روم رفت طهمورث از خواب
غفلت بیدار گشته از کردهای سابق خود نادم و پشیمان گشت و از قضایایی که روی نموده خجل و منفعل گردیده و دیگر باره
دست توسل بدامن دولت این دودمان استوار داشته با داوود خان طرح الفت و آشنایی انداخت و بدستور سابق
اظهار بندگی این آستان کرده بوسیله او استشفاع و استدعای عفو زلات و تقصیرات خود کرده داوود خان حقیقت
حال و اظهار ضراعت و بندگی او را بخدمت اشرف عرض نمود و در حینی که رایات ظفر آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال
از سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده بود عریضه [illegible] و تضرع نامچه طهمورث که باو نوشته بود
بمجلس بهشت آیین در آمد در آن صحیفه درج نموده بود که درین چند سال از بس حرفهای بسیار صدور یافته و بجهت محارباتی که
ضرورتا در میانه وقوع یافت طایفه قزلباش همواره تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان داشتند و بجهت جرات
آمدن بپایه سریر اعلی ندارم اگر حضرت شاه که از خاندان کرم اند رقم عفو بر تقصیرات این بنده گنهکار کشیده از خطاهای گذشته
اغماض فرمایند مجددا حلقه غلامی در گوش کشیده بعد الیوم زنده از شاه راه بندگی عدول نمی نمایند بعد از آنکه خدمتی چند شایسته
و نمایان ازین غلام صدور یافته باشد و جان سپاری چند کرده باشم که بمن التفات مستحسن و پسندیده باشد تکیه بآن کرده
سعادت ملازمت میتوانم [illegible] یافت حالا از خوف بی ادبیها که ارتکاب شده امیدوارم که از تکلیف ملازمت معاف
باشم و درین جواب بسر برم [illegible] استمالت نامچه مبنی بر عنایات خسروانه و عفو تقصیرات بر سبیل جزا مانی باسم او
اسم عالم نموده بود و حضرت همایون اعلی ملتمس داوود خان را مبذول داشته استمالت نامچه بر نهج مسطور فرستادند
اما سعادتش نمودند که بطهمورث اعلام نمایند که از عهد صبی تربیت همایون یافته و نیکو یافته و ما را بواجبی شناسا و [illegible]
مزاج اقدس اطلاع دارد حالا این معاذیر و اظهار [illegible] وخصوص بندگی که مینمایند پذیرفتیم اما دانسته باشد که مادام
ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه بنا ورد و بطریق گنهکاران شمشیر در گردن آویخته متوجه همایون در آید من سیمم العفو
و اغماض ممکن نیست و این سخنان حیله اندود بنیاد دارد و در فکر و سعی نماید که دامن عصیان آلود خود را باب خدمتکاری از
تو شسته و شوید و خود را شایسته ادراک حضور گرداند بعد از وصول فرمان داوود خان عزم ملاقات او با خود
جزم کرده بپشت گرمی دعوه اقدس و مقدس همایون بی تکلفانه با سعد و دیگر از ملازمان خود و خدمتکار متوجه محل اقامت
او گشته دوستانه یکدیگر را ملاقات نموده او را بلباس قزلباشی در آورده بعد از آن تغییر لباس کرده و دست در دامن
استشفاع او زده مهمات خود را بصوابدید او منوط گردانیده و شرط نمود که اگر عنایت و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت العمر
از جاده بندگی و مطاوعت قدیم بیرون ننهد بعد از معاهده و شرایط پیمان بازگشته بجانب تفلیس رفت و حقیقت رفت و آمد
خود را بعرض عاکفان سده جلال رسانید که طهمورث بر جاده اطاعت و انقیاد مستقیم است **سانحه دیگر الیمی نمودن ابازه پاشا**
بمرتبه دیگر بدرگاه گیتی پناه کیفیت این واقعه آنکه چون رایات فیروزی آیات همایون بمعیت اقبال از سفر خیر اثر بغداد معاودت

نموده اخبار فتح و فیروزی و هزیمت لشکر روم در سرحدها انتشار یافت ابازه پاشا دیگر باره اظهار خلوص عقیدت و اخلاص کرده
نوروز بیک قورچی استاجلو را که در سال گذشته گرفته محبوس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاده از اعمال سابق
و حرکات ناهنجار و تصرفات مال تجار معاذیر دنیا داران خواست و چون خلیل پاشا سردار رومیان متوجه دفع او بود
باز فرستاده از اعمال خود بیم داشت معونت از این دولت داشت و از اطوار و کردار او رومی مکر و حیله بظهور پیوسته بود در
هنگامی که لشکر بر سر او آمد در معونت او توجه تام مبذول نیفتاد اما مقرر شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که با او در آن حدود
بود در ایروان اقامت نماید که مبادا از رومیان دست درازی بظهور رسد و همیون اعلی را واقع شود بعد از آنکه خلیل پاشا سردار بارزروم
نزدیک رسید امر نمود که حسین پاشای مشهور به بشیر حسین با چند نفر از پاشایان و جنود ینگچری بقلعه استرداد قلعه اخسقه
و دستانش او را اجبار کردند که اینجا بگریزیش تو مامور اند از خود غافل مباش ابازه پاشا و صفی بیک اکرشه نگاه داشته
هر دو لشکر از روم به پشت گرمی جنود قا[illegible] سرحد مجبور سعد بودند از خوف جان از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر او
پاشایان و ینگچریان که مقدمه الجیش بود ریخته مجادله نموده دست بردهای نمایان کرده چندی از عظمای لشکر حسین پاشا
و شیر از آن جمله است بدست آورده جمعی کثیر از رومیه و ینگچریان بقتل آورده و حسین پاشا را زخمدار بقلعه آورده از هم گذرانده
و چون این خبر به سردار رسید با عموم سپاه بر سر او آمده قلعه ارزروم را محاصره نموده و ابازه ناچار ماه محصور بوده بمراسم
قلعه داری میپرداخت و در آن مدت رایات جلال نیز بنا بر حزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید و بر
زیاده از این در ارزروم که بغایت سرد سیر است اقامت نتوانست نمود کاری نا شده باز گشته ما حقیقه حال ابازه بعرض
رسانید و حضرت اعلی به فرستادهای او مصرحا اظهار کرد که چون اقوال ابازه موافق کردارش نبود زیاده اعتماد
بر اقوال او نمودیم اگر در قول خود صادق است و با نواب همیون موافق طریق این بود که گرفتاران رومی را که در جنگ
جنگ بدست آورده پایه سریر اعلی فرستد که بر ضمیر انور ظاهر گردد که غایش او با روم و میده در دل خواهد از دودمان آل
و مضمون این کلام مشهور مین المشهور مثل است که ع بار کجی [illegible] رومی روم منظور دارد و شرح حقیقه احوال او در سال
آینده مرقوم میگردد **وقایع متنوعه که ایراد آن لازم است** پوشیده نیست که در میانه سلاطین عالم و پادشاهان عرصه گیتی از
قدیم که رسولان و ایلچیان که بجهت پیغام فرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان خصومت و عناد سالم و غانم
آمد و شد نموده هیچ نوع مضرت و آسیبی که عند الخلایق و الخالق مذموم و ناپسند است بجان و مال ایشان نرسیده
چرا که فرستادگان مامور فرمان فرستنده اند و وظیفه ایشان جز تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست چنانچه
که گفته اند بیت در آیین شاهان و رسم کیان پیام آوران ایمن اند از زیان و درین چند سال دو مرتبه چنانکه در محل خود گذارش
یافته ایلچیان ما مکتوب بلاغت اسلوب متواضعانه چنانچه راه و رسم سلاطین روزگار است پادشاه روم فرستاده شده
بود که صفی بیک قورچی قاجار را قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شیره و بعد از آن و از ارکان دولت
و خانواده آل عثمان این امر شنیع بظهور آمده صفی بیک باز گشته بقراحمید رسیده بود حاکم آنجا او را از هم گذرانده
حبس اش از قلعه بخندق انداختند طهماسب قلی سلطان را چون عظمای روم با تمکین یکمر صدیت و دریغه بر خلاف یکدیگر سخن
می گفتند و رفتن ایلچی مذکور را منافی مطلب خود دانسته در راه ضایع کردند و بر متعلقات و ما یعرف او رقم ملک کشیدند

نهمت فوتش بر قاصد اجل نهاده بعضی اشیاء ظاهری او را جهت رفع شناعه بجلادت نشش او دند و اقا جلال نام گرگرائی که در ایام
مصالحه و دوستی آمد شد طرفین بجانب حلب فرستاده شده بود و بانجام بعضی خدمات مشغول داشت حاکم آنجا
کم فرمانان بیت همت عمل نموده او را بقتل آورد و کل بضاعت و اسبابی که داشت بحیطه تصرف در آورد و اگر این امور
از موقف سلطنت صدور یافته نهایت کم فرصتی و بیت نظری و اگر حکام و پاشایان بخود سر چنین امور ناملایم اقدام
نموده نهی بی هیچی و عدم اقتدار پادشاهان چه حوزه رانی مرزبان دلیل ضعف دولت است و حضرت اعلی اعلاه الله تعالی
و اوصاف حمیده اش پسندیده عالمیان و اطوار سنجیده اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهان است بر خلاف
این معنی سلوک فرموده ایلچیان روم که آقا محمد نامی از معتبران آن سلسله قبل از وقایع بغداد بدرگاه جهان پناه آمده
معزز و محترم در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و مصطفی [illegible] بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته تحریر
پیوست رعایتهای ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان [illegible] روانه دیار خود فرمودند و تجاران ولایت
که در ممالک محروسه بودند در مهاد امن و امان آسوده بر رضای خود هرگاه اراده نمودند بی اذیت و خسران سالم و غانم
روانه شدند **واقعه ناشایه امام قلی میرزا** در این سال از اقتضای فلک غدار و اطوار بخردانه شهزاده بیوقار امام قلی میرزا
نوجوانی او از آسیب نشتر نقصان پذیرفت در داستانها که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق در رقم
تصدیق نگاشته اند سلاطین عدالت آئین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح حال و استقامت احوال خلایق را
از شاهی و رعیت بر مطالب عالیه دنیوی و علاقه پدر و فرزندی راجح دانسته در رضا جوئی خود در رعایت حقوق
که هر آینه موجب رضامندی حضرت خالق البرایاست کوشیده اند چنانچه قضیه بقتل در آوردن سلطان سلیمان
که اعظم پادشاهان روم [illegible] سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بمظنه طغیان و بی اعتدالی سلطان بایزید
دیگر پسرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع زمان حضرت شاه جنت مکان تحریر یافته شاهد این تقریر
است و از این قبیل از سلاطین ماضیه صدور یافته که ذکر آنها موجب اطناب است شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور
جوانی ارتکاب اموری ناپسندیده والد بزرگوار بود نمود و از اطوارش بی اعتدالی و از جوهر دانش بی بهرگی
صلاح حال جمهور در آن دیده دیده جهان بینش را بی نور گردانیدند اگرچه بر حسب تقدیر بر این حیث گرفتار آمد اما مضمون
این مصرع کو مصلحت تو از تو به میداند و چندین بیت دیگر که در عالم اسباب جهت شاهزادگان علیه منزلت امارت
کارخانه خلقت و تقدیر است و کمترین عدم بصیرت پیامی است بجات طایفه آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه
روزگار میگذرانند **ذکر مراجعت موکب همیون از سلطانیه بقشلاق مازندران بهشت نشان** چون چندگاه ملده سلطانیه
مخیم معسکر همیون گردید سردار رومیان که بسرحد آذربایجان آمده بمحاصره ارزروم مشغول بود پی نیل مقصود باز گردیده خاطر
اشرف از سرحد قلمرو همیون و احتمال دست درازی ایشان باطراف و جوانب سرحد محروسه قلعه اخسقه اطمینان یافت
عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده لشکریان را رخصت اوطان و مساکن دادند و خود با ملتزمان رکاب اشرف
از سلطانیه روی توجه بقشلاق مازندران آورده بجرگی و خوشییلاق در قصبه شریفه اشرف اقامت فرمودند و همواره به
شکار پرداخته در سرزمینهای نزهت بخش اشرف و فرحآباد و منازل و بساتین فرحفزای آن دیار که در هر مکان نزهت

بخش افراخته معاودت و آلات عشرت مهیا بودند و درستی از انجو بخوشدلی و کامیابی سکنه رسید. نذر قورچی باشی که در سال
بود در آذربایجان عود نموده بکشیکچیان و لشکریان که با او قشلاق داشت حسب الفرمان همایون جایزه بر اعلی آمده در
مازندران سعادت لباطبوسی دریافت و در همان نزدیک خطر نیز از آذربایجان عود نموده بکشیکچیان و لشکریانی که با او قورچی
باشی بودند رخصت اوطان یافتند **از سوانح آنکه** چون از محمد قلی خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ در ظهور عشه موی و امید رکت
مسامحه و مساهله وقوع یافته بود که در گنجه و آن حدود سپاه از دفع حادثه خالی کرده بود موی او مذکور او لکار در ولایت او را
ناخوش نموده انواع مضرت او رعیت و سپاهی آن دیار رسید از ایالت و امیر الامرائی قراباغ معزول گشته داود خان
ولد الله وردی خان که مجاور سنه تفصیل و انتظام امور سرحد گرجستان مامور و در آنجا بود بدین رتبه ارجمندی یافت
چون فیما بین حضرت اعلی و حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان طریقه محبت و دوستی مسلوک
بود و آمد و شد رسولان و مخاطبات صداقت صفات چنان همواره از حال یکدیگر خبردار آگاه بودند و از تاریخی که زینل بیگ
که احوال رتبه خانی یافته زینل خان است از رسالت هندوستان عود نموده بود تا غایت آمد شدی وقوع نیافته بود در این وقت
بمسامع جلال رسید که شاهزاده پرویز پسر بزرگتر آن حضرت که رتبه ولیعهدی داشت از اقتضای قضا و انقضای اجل
موعود بسفر آخرت اختیار نموده از دو جهت مصادقت و برادری لازم گشت که معتمدی فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی
بتقدیم آورند و متفحص احوال خیر مآل گردند لهذا محمد بیگ یوزباشی استاجلو که از معتبران درگاه و مردی سخندان کار
آزموده آگاه است برسالت تعیین فرموده تحف و هدایای لایقه از اقمشه و امتعه نفیسه و نفایس هر دیار و تنسوقات ایران
همراه ساخته مصحوب او گردانیده با نامه محبت طراز دوستانه مشعر بر مهربانیها براه انداخته روانه فرمودند و او با چنین شایسته
کمر بانجام این خدمت بسته باصفهان آمد که از راه یزد بجانب قندهار رفته بمقصد برساند هنوز در اصفهان بود که خبر
وحشت اثر واقعه ناگزیر آن پادشاه والاجاه و نشستن و فتور هندوستان در ایران متواتر گشته باعث تعویق رفتن
او گردید **و از اتفاقات** ابراهیم عادلشاه و سلطان محمد قطب شاه سلاطین دکن نیز چنانچه در ذیل مرقوم شد از عالم فانی را
وداع نمودند در زمان حضرت شاه جمجاه جنت بارگاه نیز در هندوستان چنین واقعه روی نمود که سه پادشاه در یک سال
ارتحال نمودند **اول** سلیم شاه ولد شیرشاه افغان که فرمانفرمای کل هندوستان از دهلی و اگره و لاهور و بنگاله بود **دویم**
سلطان محمود گجراتی والی ولایت گجرات **سیوم** نظامشاه والی احمدنگر دکن مولانا قاسم کاهی زوال خسروان تاریخ یافته
در سلک نظم آورده بود **تاریخ** خسرو دارا زوال آمد یکسال که هند از عدلشان دار الامان بود ه زمین تاریخ فوت آن سه
خسرو ه چه پرسی زوال خسروان بود ه درین سال نیز چنین واقع شد که سه پادشاه در هندوستان عمر و دولت را وداع کردند
هرچند این قضایا داخل وقایع ایران نیست بنابر رعایت مصادقت و آنکه مطلب این دودمان دارند بمناسبت مقام تحریر آن
پرداخت **متوفیات** اینسال نور الدین محمد سلیم بن جلال الدین محمد اکبر بن همایون بن محمد بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید میرزا
سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده هنوز بلاهور
نرسیده بود در راه مریض گشته بعالم آخرت شتافت مدت سلطنتش بیست و دو سال بود چون پسرش سلطان خرم که خطاب
شاهزاده پرویز که فوت شد پسر بزرگتر بود بنابر دشمنی که میانه پدر و پسر با فساد مفسدین روی داده مغضوب گشته بود و از زوال

پادشاهی بیرون رفته بود و سامان اعتبار رکن السلطنه اعتماد الدوله که در پایه سریر سلطنت بودند بموجب وصیت پادشاه که در حین ارتحال
نموده داور بخش نام پسر سلطان خسرو معروف به بلاقی مشهور بوده ولیعهد گردانیده اورا پادشاهی برداشته نموده خطبه بنام
او خوانده سکه زدند و سایر شهزادگان که حاضر بودند سلطان بلاقی را کورنش نموده در لاهور به شیرشاه ملقب ساختند اما شهزاده شهریار
پسر صلبی کوچکتر پادشاه مخالفت ارکان دولت کرده خود را بلاهور رسانیده قلعه لاهور و فیلخانه و خزاین و حیاخانه را متصرف گردیده
بود تصرف نموده خطبه بنام او در لاهور خواندند و سکه بنام او جاری کردند **ع** سکه زد بر زر عالم شاهنشاه شهریار
و پادشاهی اقلیم گشته اعاظم امرا و خواجهها و اشراف و اعیان که در لاهور بودند همراه سلطنت او را بنیان گشته
لشکر عظیم مرتب ساخته چون اردوی شاه سلیم و عظما و ارکان در راه بود موکب شیرشاه و شاهزادگان و خواتین معظم بلاهور فرود
شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و خواجهای معتبر لاهور بمقابله ایشان فرستاده که
اگر در محل اتفاق مصدر باشند و پسرزاده سلیم و کبیر صلبی است بگذرند مسافت خون بریزند بندگان
پادشاهی که معظم ایشان آصف خان بود از ورود لشکر آگاه گشته او طرف نیز گروهی بمقابله شتافتند و عظمای سپاه لاهور را از
وصیت پادشاه و جلوس سلطان بلاقی مشهور شیرشاه که بحکم ولیعهدی وقوع یافته و اتفاق سایر شهزادگان و خواتین معظمه
خبردار آگاه گردانیده بموافقت دلالت کردند و چون فریقین را اتفاق ملاقات افتاد سرداران و اعیان و خواجها هر دو طرف
گفتگوی صلاح اندیشانه بمیان آورده از طرفین جنگ در باقی گذاشته شد و لشکر سلطان شهریار ویران گشته جمعی بطرف موکب شتافته
و جمعی بازگشته پراکندگی آغاز نهادند و سپاه سلطان بلاقی متعاقب جلوریز بلاهور رسیدند سلطان شهریار بر فرصت جمعیت
و سامان مقید و دولت مکاره در قلعه متحصن شد و چون اردوی اعظم و اصفهان و امرای معظم در موکب سلطان بلاقی داخل
لاهور شده بآسانی قلعه را یافته سلطان شهریار و دو برادرزاده او را گرفته
هشتم جهان بینش را میل کشیده اند و نعمت حاصل گردانیده در دولت دو روزه او بسر آمده منتفی بنابر آنچه خواجه حافظ شیرازی
گفته **ع** راستی خاتم فیروزه بواسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود اما احوال سلطان خرم
که در خدمت پدر بزرگوار معزز و گرامی و معتبر بود با سلطان پرویز برادر بزرگتر از جهت بار داشت و از جانب
پادشاه به شاه جهان ملقب گشته بود و پادشاه او را بجهت دکن مامور فرموده بجانب برهانپور فرستاده بود چون بسن
کم سلطان خسرو معمول بود برادر بزرگتر او را با او سپرده بود و در دکن بود و حسب الاستدعا پدر زنده داوری خدمت
و بجود مسر ... بر ... بیعت ... بزرگ معمول جرات نمود و در آن سفر با پادشاه سلوک کرده با موری که در آن خانواده
پادشاه ... کرده به ... میانه پدر و پسر وحشت بهم رسید ... و ... در خدمت پادشاه ... و از اولاد و عیال
متهم داشته بود و در وقتی که در برهانپور مراجعه نموده بیدار پادشاهی می آمد از آمدن ... واقف نشده با غلبه وارد عام
نمایش آمد پادشاه در لاهور بود و از فساد مفسدین بهم رسیده شده بود و با سپاهی گران و کروفر تمام بجانب لاهور مرور آمد و بجانب
لاهور حرکت آمد و در آنجا با ابراهیم خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ پادشاهی و قوم آصف خان بود مصاف کرده بر وی غالب آمد فتح
بنگاله کرده فیلخانه و خزاین بسیار بدست آورد و از آنجا متوجه الله آباد گردید و از مقدمات موجب زیاده وحشت و طغیان او گشته
سلطان شهزاده پرویز را با مهابت خان کابلی که از امرای نامدار آن دولت بود بدفع او مامور فرموده با لشکر عظیم فرستاده و در

الدوله بس فيما بين محاربه بتوفي وي داد وشكست بجانب سلطان خرم افتاد وازانجا باز گشته بدكن رفت ودرين مرتبه از ولايت
قطبشاه توقف نكرده بولايت نظامشاه رفت وچند گاه درانجا اقامت كرده بسر برده سلاطين دكن نيز بجهة باز گشتن او كرده خدمات
مي نمودند از بودن انجا دلگير گشته قصد آمدن ايران كرد كه از حضرت شاه عالم پناه استمداد نمايد چون بولايت قطبشاه رسيد اراده
نمود كه متوجه [illegible] شود [illegible] ولايت شد كه با ايران اقربيت متصرف گردد وحاكم [illegible] شروع در [illegible] داري كرد
وتسخير قلعه [illegible] گشت عطاي دولتش از آمدن ايران مانع شده [illegible] باز گشته بولايت نظامشاه رفت ودرين اثنا دولت
جمعيت [illegible] پراكندگي آورده روزي چند با معدودي در ان ملك اقامت كرده بي سر وسامان مي گشت نظامشاه ازخوف
بادشاه در مقام آن در آمده بود كه اورا از ولايت خود بدر نمايد درين اثنا قضيه فوت شاهزاده پرويز وقوع يافته خبر بادر
ورود بادشاهي [illegible] مهابت خان واصفخان از منازعت بديد آمده وبنابر رعب آنكه در اصفهان وربطه او با حرم محترم
بادشاه وشرف محبت [illegible] داده از حقوق خدمات وجان سپاري [illegible] ممنوع وچشم داشت مهابت خان
بوده بظهور نيامده از پادشاه رنجيده وخاطر جدا شده بجانب سلطان خرم ميل نمود وروانه دكن گشته باو ملحق شد سلطان خرم
از آمدن او مسرور گرديده [illegible] دولت وآب رنگي يافت ودر انديشه بيرون آمدن از ان ملك بود كه خبر واقعه
ناگزير بادشاه [illegible] يافت وازانجا بعزم دارالسلطنه اگره در حركت آمده با معدودي روانه شد سلاطين دكن [illegible]
داشته خدمات نمودند ولشكريان اطراف از جغتاي وافغان ومغول [illegible] بجانب [illegible] ميل نمودند وهر مرحله جمعي باوي [illegible]
ودر اردوي او جمعيتي عظيم بهم آمده [illegible] آمدن او در ميان سلطنت سلطان بلاقي [illegible] اركان دولت [illegible]
[illegible] امور [illegible] صاحب [illegible] بهم پيرزاده [illegible]
[illegible] لاهور بيرون آمده [illegible] دارالسلطنه اگره كه مقر سلطنت آن دودمان است آورده فوج فوج لشكريان
طبقات سپاه از اردوي اعظم بيرون رفته بسلطان خرم پيوسته ودر ادراك ملازمت [illegible]
در حدود اگره اكثر اعيان وطبقات سپاه بسراو جمع آمده بودند آصفخان وبعضي از خواص دربار پادشاهي [illegible]
قاصدان [illegible] فرستاده اظهار انقياد ودولتخواهي كردند وسلطان خرم كه [illegible] شاه جهان مي ناميدند با چنين حشم خوشدل وخرم
بدار السلطنه اگره رسيده لواي سلطنت [illegible] آصفخان [illegible] سلطان بلاقي وساير شاهزادگان [illegible]
عازم ملازمت گشته [illegible] حسب الامر [illegible] شربت ممات چشانيده [illegible] شاهزادگان [illegible]
يكي از سلطان شهريار است كه مكحول بود وديگري برادرش مشهور بسلطان بلاقي كه [illegible] سلطنت رسيده بود وديگر
برادر او [illegible] پسران شاهزاده دانيال برادر شاه سليم كه در زمان حيوة پدر فوت شده بود وسلطان خرم كه [illegible] خطاب شاه
جهاني داشت خود را شاه جهان [illegible] ناميده واصفخان را مدار عليه كارخانه سلطنت گردانيد ومهابت خان [illegible]
وسپهسالار لشكر نموده بپدر [illegible] سپهسالار خان خانان لقب داده وايشان [illegible]
[illegible] شاه عالي [illegible] ودوستانه سلوك نموده بانتظام مهام دولت اشتغال دارند [illegible]
[illegible] كه در [illegible] بوده اند [illegible] ابراهيم عادلشاه والي بيجاپور [illegible] وي
[illegible] سلطنه [illegible] پادشاهانه از ساير سلاطين دكن ممتاز بود [illegible]

دور [illegible] بود هميشه بر روي [illegible] زده از وفور عقل وكارداني چندين سال بامور سلطنت پرداخته كارهاي [illegible]
بود مولانا ملك قمي ومولانا ظهوري كه از شعراي زمان وسخن پردازان روزگار [illegible] بودند در ظل عنايت او بسر [illegible]
كتاب خوان خليل [illegible] را كه [illegible] هر كدام چهار صد وپنجاه بيت بنام او در سلك بيان آورده نه هزار روپيه [illegible]
[illegible] باشعار [illegible] وجايزه يافتند ودر علم موسيقي وفنون ساز [illegible] استاد ميدانست درين سال بعالم آخرت شتافت
پسر بزرگترش دو ساله ودختر زاده محمد قلي قطبشاه بود وبعضي از ارباب غرض بجهت دختر زادگي قطبشاه ورابطه قرابت او با قطبشاه
دولتخواهي خانواده [illegible] سلطنت در [illegible] نموده باغواي مادر پسر كوچك او را [illegible] رسانيده جمعي [illegible]
را ميل كشيدند وپسر كوچك را كه علي نام داشت [illegible] ابراهيم عادلشاه نام نهادند [illegible] قايم مقام پدر [illegible]
عادلشاهي يافت سلطان محمد قطبشاه ولد محمد امين ميرزا [illegible] قطبشاه [illegible] مدت سلطنتش امتداد
نيافت [illegible] عمر ودولت كرد سلطان عبد الله نام پسر او [illegible] دولت [illegible] قطبشاهي يافت
وبا ايستادگان پايه سرير [illegible] زياده از سلاطين پيشين اظهار اخلاص ودولتخواهي كرده [illegible] كه از امراي آن سلسله است
برسم رسالت وبا تحف وهدايايي لايق بخدمت اشرف ارسال داشت شرح آمدن او بايران در محل خود [illegible] رقم زده كلك بيان
[illegible] آغا بيگ ديوان بيگي وي از [illegible]
[illegible] خان شاملو وديوان بيگي بود [illegible] كه [illegible] بيگي گرجستان ودفع عصيان
وطغيان گرجيه مامور شدند چون [illegible] خان درانسال فوت شد [illegible] لشكر [illegible] خان گشته
گرجستان رفت ودر [illegible] اوايل [illegible] كرد سيد حسين كمونه وي از
سادات كمونه نقباي [illegible] ابا عن جد از دولتخواهان اين دودمان بودند هميشه صاحب جاه وحشمت بودند
درسال [illegible] سعادت ملازمت دريافته [illegible] منظور نظر [illegible]
ركاب اشرف گرديده همواره از محبان [illegible] بود درينسال [illegible] عارض او گرديده [illegible] رحلت كرد
[illegible] سلطان گرجي وي از زمره غلامان خاصه شريفه [illegible]
كرده آنحضرت بود [illegible] بنصب [illegible] درين سال رحلت كرده [illegible]
آخرت شتافت [illegible] سلطان غلام خاصه [illegible] سردار [illegible] بود [illegible] [illegible] خان
اردلان از امراي زمان شاه جنت مكان بود [illegible] احمد خان ولد [illegible]
[illegible] الامر در اصفهان اقامت داشت [illegible] درينسال [illegible] عارض او گرديد
[illegible] واكنون خان احمد خان [illegible] باستقلال حاكم اردلان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] وي از [illegible] كه در زمان حضرت خاقان سليمان نشان [illegible]
شاه اسمعيل [illegible] حاكم دار السلام بغداد بود [illegible] امراي [illegible]
[illegible] بود درينسال [illegible] گرجستان عود نموده [illegible] رسيده بود [illegible]
[illegible] بعالم عقبي شتافت مرد خير خواه [illegible] بود [illegible] رسيده [illegible] مساجد [illegible]

و آثار خیر از و بسیار است منصب خلفائی بشاهقلی خلفای حکمی که از صوفیان صافی اعتقاد است تفویض یافت **حکیم سیف الدین**

مظفر کاشی از اعتبار سرکار خاصه شریفه بوده و در خدمت اشرف کمال محرمیت و قرب منزلت داشت و سن کهولت

و شیخوخیت رسیده طبابت ملازمان درگاه در عهده وی بود و اکثر اعیان که بیمار می شدند بنابر حذاقت و مهارت معالجه

او عمل می نمودند اخر از ضعف پیری و عدم قوت تردد کمتر بمعالجات می پرداخت بپرسش که بفضل و کمال آراسته

حکیم دار الشفا بوده در اردوی معلی بمعالجات مرضی قیام می نمود در ینسال در اقامت سلطانیه مریض گشته معالجات اطبای

زمان با حریف قوی دست اجل مقاومت ننمود عاقبت طبیب اجل علاج منمود پسرش میرزا محمد که در آغاز جوانی بتجربه

پیران در کار رسیده و دارد به دستور در سلک اطبای خاصه شریفه منتظم و بمعالجات مرضی اردوی همیون قیام دارد **شاهرخ**

بیک وزیر قورچیان از مازندرانی الاصل بود که در سلک جماعت قرا داغلو اندوی از اهل استعداد و قابلیت بوده خط تعلیق

را خوش می نوشت حضرت اعلی [illegible] آن سلسله با این دودمان با مرد برادران شفقت تمام داشت حیدر بیک

برادرش اکنون یوزباشی قورچیان قرا داغلو است و در اوایل حال عوض با بنده بیک برادرش که مشرف قورچیخانه بود در

بای قلعه ایروان در سنه هزار و [illegible] کشته گردید مشرف قورچیخانه شد و رشد احوال مستوفی قورچیان عظام گشت بعد از

فوت ملک بیک وزیر قورچی چنانچه در محل خود نگارش یافته بدین منصب سرافرازی یافت در ینسال مریض گشته در حین

اقامت سلطانیه از دار دنیا رحلت نمود پسر قابلی داشت اما خدمت مذکور از دستمشی نمیشد وزارت قورچیان عظام

با میرابو علی قوام میرابو المعالی شفقت شد چون شاه مستوفیات رقم تحریر یافت اکنون وقت است که قضایای عظیمه سال آینده

را مرقوم سازد و خامه سیه جامه بتحریر آن پردازد **نظم** کنون وقت آن شد شناسنده را که سازد رقم شرح آینده را بگذارد

درین عرصه پر ملال بآئین هشتین چه شرح حال **آغاز سال پرملال لوی ئیل ترکی مطابق سنه سبع و ثلثین و الف که سال دوازدهم**

از قرن ثانی جلوس سلطنت کامرانی همیون عباسی است از بهار در گلزار امیسال با همه نزاهت و طراوت که لازم فصل

بدیع بهار است نسیم بهجت و شادمانی بمشام غمیر سید از گلها بش بوی پژمردگی ظاهر و افسردگی نمایان بود گلزار جهان آب و رنگی بداشت

باز زمانه از عظیم ترین واقعه کار گردش چرخ دون و نالادی اختر باژگونه ناگسپهر بوقلمون مستور سرا پرده غیب بود خبر داشت

بوزه و زجهان آرا که همیشه بگوش دل و کام آرزو می رسید ترنمی در ینسال اثری از شادمانی او ظاهر نمیگشت درین بهار بگلی

بر مراد کس نشگفت بهار نیامدی شکفت ببهار دگر روزگار علیا ز غم آباد بود و از بزرگترین وقایع روزگار غایب و خبردار بنگه

در روز دوشنبه بیست دوم شهر رجب مطابق سنه سبع و ثلثین و الف دو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته نیر اعظم از مقام حوت و کر

گشته ببشر فگاه حمل خرامید حضرت اعلی شاهی ظل الله در صحرا زمان عالمیان جلوه دل شسته در مازندران بهشت نشان و قصبه ولگاه

اشرف که در ینسال بنا نهاده بود [illegible] شش پیل ارکان اثری از ملالت می داشت و باغات البساتین ملوکانه خصوصا باغ

بهجت فزای عباس آباد که از بهجت خانه های منزه و مواضع جشن و سور نوروزی پرداخته مقربان بساط اقدس سیما قورچی باشی که از عهده

مرحوم عاقبت آورده با جان و تنجم مقوله احمد و منبسط بود و صفا بخش گشته در ین اوقات با بیرون برخلافت مسیر آن بلده بهجت

اقدس در دهم محرم بزم معدلت سعادت اتفاقا دراشت بکمال عیش و سرور و ابنساط خاطر بلوازم سیر و شکار قیام داشته تا ماه بهار روز افاقه

افاقه فرموده چون هوای ایشان از منبع اعتدال دیگر آید و از جانب دیلم جانه مسافرت کرده در ینسال حسب دیوان آن مع بنیر و سرداران

گشته با لشکر بیشمار از طرف ارزروم می آید و مورا و نکس بجانب روم رفته همراه سردار مذکور است لهذا موکب همیون

در ماه شوال از قشلاق مازندران در حرکت آمده مطلبه اینکه مبادا آن برگشته بخت تحریک ماده فساد نموده بعوبت [illegible]

بیاید در سر حد گرجستان آشوب انداخته آغاز فتنه نماید عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشته بفیروزی و

اقبال در دو لتخانه نزول اجلال فرموده و بحکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه جمعیت نموده به سرداری عیسی خان

در انجا آماده خدمت باشند که بهر طرف که لازم آید و اشاره شود توجه نمایند از عفونت هوا و گرمی مازندران فتور عارضه

طاری ذات مبارک گشته بود در ایام اقامت قزوین مزاج اقدس از اعتدال طبیعی انحراف جسته گاهی تب محرق عارض ذات

همیون می گشت و گاهی برطرف شده از اکل و شرب [illegible] می نمود تا آنکه از غب شطر الف گذشته بربع

انجامید با وجود آن انحراف مزاج اقدس از اعتدال طبیعی انحراف [illegible] ذات همیون تحمل شدائد آن

عارضه از امور دولت و سایر مهام سلطنت و ملک [illegible] حفظ غافل نبود [illegible] صرف انتظام مهام

این دولت میشد **ارسوانح** گرفتاری شمسی خان قزاقلر حاکم اخسخه است شرح واقعه آنکه در فی جمیع ارز روم و میان آن حوالی

بعزم دستبرد و تاخت و غارت با الکای اخسخه آمدند زیاده از یکهزار و پانصد کس بلکه دو هزار بودند و از استحکام قلعه

اخسخه بی قدر انداز بیرامون قلعه شوالسته کردند و تاخت و غارت کرده باز گردیدند شمسی خان که مردی دلیر و مردانه بود

از وفور غیرت و شجاعت و عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب و دست برد کرده بی صفا و صلاح ریش سفیدان قوم

با سیصد نفر از غازیان قزاقلر بیرون آمده بتعاقب شتافت و سه چهار فرسخ راه را با ایشان رسید ایام بهار و هنگام علف خوار

شخصوران بود و از شدت [illegible] اکثر غازیان رحمت آمده اسبهای علفخوار زده تر توانائی نداشتند بعضی قوه ارزه و میمنه بر

راه ورود آمده بیک و جوقه دیگر [illegible] میان در بیابان ره و آمده بود که نمایان نموده شمسی خان با یکصد کس رسیده بود

هر چند بعضی از غازیان کار دیده و قزاقلر همراه بود مانع اند از معارضه آن گروه مانع آمدند قابل نشده بمجادله پرداخت جمعی که بر

سمت راه بودند از قضیه آگاه گشته مستلاشی گردیدند [illegible] سیمه خود را با بیابان رسانیدند و راه فرار جستند که خبر بیابان

رومیه رسیده گروه انبوه سوار گشته سیل بسته از عقب [illegible] نمایان گشته او را با آن فوج قلیل در میان گرفتند و غازیان

تقدیر قوت و توان درست و پای نیز زده اکثر از در مقام فرار که اسپ [illegible] علفی ایشان از کار افتاده بود در آورده شمسی خان زنده

گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل [illegible] گشت [illegible] در میان آنرا بر داشته معسکر پیوستند **سانحه دیگر سوانح**

اقبال آمدن کیخوسرو کمباره [illegible] است در درگاه خلایق پناه [illegible] کمباره پاشا محمد العقبه علیه سپهر اشتباه شرح واقعه آنکه در

سال گذشته که اباره پاشا خوانیف اخلاص و نیاز رستاد ه اظهار متابعت [illegible] نموده حضرت اعلی جاه بجهة او در توفیق

مذکور شد اعتمادی بر اقوال او نفرموده پیغام دادند که اگر اباره در گلگش بوده رصادق [illegible] این درگاه موافق بوده باید بجنی

گرفتاران محاربه رومیه را که در سال گذشته و فتح یافت درگاه گیتی پناه معلی فرستادی تا برادران اعداد و مصونت از ظرف

بظهور رسیده در ینسال که خسرو پاشای سردار بر سر او می آمد بعضی از [illegible] مردم خود را با برادران فرستاد و که در ظل حمایت

مستوبان این درگاه باشند و نیز بان پاشا که عیسی بیک نام که گرفتار او شده بود بملازمت اشرف فرستاد اسب الوقت و من نعیم التقب

اظهار انقیاد و اخلاص کرده و از خوف سپاه بنگریان که معاندان او بودند چاره بجز التجا نمودن بدین درگاه ندیافت ابراهیم بیک نام شخصی را

ینکچریک ابازه اکرمی نمودند برادر اوست با جمعی از معتمدان درشنبه ده در دار السلطنه قزوین بشرف بساطبوسی سرافراز شدند و در
حین ملازمت مجلس عالی آراسته ینکچریک ابازه را با رفقاء و ملازمان که قریب یکصد و پنجاه نفر بودند بار داده نوازشات خسروانه
بظهور آوردند و درین مرتبه تغافل در امداد نمودن از مروت جبلی دور دانسته بنابر نظام سلسله ظاهر در مقام امداد او در آمده
چند نفر از امرا و صاحب تفنگچی سیما محمد قلی خان زیاد اغلی قاجار و بکرخان اکرلی [illegible] و یوسفخان حاکم لشکر با کروهی
از متجنده بجانب ارزروم تعیین فرمودند که داخل قلعه ارزروم شده باتفاق ابازه بتدارک مافات و مراسم قلعه داری
کوشند و قورچی باشی و عساکر منصوره تا دار السلطنه تبریز رفته خسرو پاشا با ابازه بمدارا سلوک نموده او را استمالت
گردانیده بایلی و انقیاد خواندکار دعوت کرد و قسم یاد نمود که اورا از تعرض ینکچریان نگاه داشته نگذارد که بهیچ جهه ضرری به
جانی با او رسد و او نیز بمصالحه راغب گشته [illegible] آمده سردار را ملاقات کرده خسرو پاشا در باره او با ینکچری اتفاق
مناقشه نموده ابازه در حوزه حمایت [illegible] در آورده اورا مصحوب خود گردانیده بجانب استنبول عود نمود و اصلا متعرض
محال متعلقه بدین طرف نگردید بنابرین امرا و عظام یوسف سلطان بمحارست قلعه اخسقه و سرداری تفنگچیان انجا مامور گشته
دیگران بمقام خود باز آمدند و قورچی باشی و عساکر منصوره نیز از تبریز عود نموده بملازمت اشرف رسیده و سایر امرا و عساکر
با وطان رخصت یافتند **ذکر توجه نمودن امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ولایت بصره** چون از تاریخی که عراق عرب
بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمد همیشه تسخیر ولایت بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بولایت
خوزستان و فارس ملحق و همیون پیوسته پیشنهاد همت والا بود و فی الحقیقه تابع دار السلام بغداد است درینسال امضای
آن عزیمه در خاطر انور سنوح یافته امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ولایة مذکور [illegible] گشت و او با عساکر دیار فارس روانه
دار السلام گردید که از راه کنار دجله بمقصد بشتابد و امرا و حکام لرستان و کردستان و آن حدود بهمراهی او مامور گشتند
و گروهی از تفنگچیان رکاب اشرف که در بغداد بودند بدین خدمت نامزد گردیدند و خان مشار الیه با جنود و افواج عظمت
و شوکت متکاثره کمر خدمت بر میان جان بسته روانه مقصد گردیده و اعراب آن حوالی از روی اطمینان و انقیاد [illegible]
مستقبل خدمات لایقه شدند و جناب خانی انعام و احسان بیشمار و خلع فاخره و تشریفات وافره [illegible] در ان راه بذل فرموده
چون بولایه بصره رسید اکثر مردم آن ولایه باستقبال [illegible] گشته و [illegible] قلعه متحصن گشته حرف استیمان درمیان داشتند
که درین اثنا از فضای آسمانی واقعه ناگزیر [illegible] روی داد و خبر رسیده موجب تزلزل [illegible] گشته
بنوعی اندوه و ملال بر ضمایر خاص و عام استیلا یافت که مطلقا خود را هم فراموش کردند مردم انجا از وقوع این واقعه
قوی دل گشته در قلعه داری [illegible] گردیدند [illegible] بجال التجر [illegible] جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده
معاودت نمود و آن اراده [illegible] باقی ماند که ان شاء الله تعالی هرگاه رقم [illegible] تقدیر رسیده باشد تسخیر بظهور آید **دیگر از سوانح این سال**
آنکه شیرخان حاکم افغان که حاکم [illegible] حدود قندهار است بقصد سعادت بساطبوسی و ادراک شرف ملازمت درگاه
عرش اشتباه آمده چندگاه ملازم رکاب [illegible] بود [illegible] دار السلطنه قزوین با نجاح مطالب و مدعیات او پرداخته زیاده از
تشفقهای گوناگون و نوازشات بی اندازه از حد بیرون سرافراز گشته با خلع وافره و انعامات رخصت انصراف یافت
روانه دیار خود شدند و در امنیت راه هندوستان و حسن سلوک با متردین و تجار سفارشات بلیغ فرمودند **ذکر توجه موکب همایون**

بصوب مازندران ضعف مزاج اقدس که از امتداد تب ربع و تحمل شدائد آن کوفت از دیار [illegible] پذیرفته بود و اندکی زایل گشته رو
بانحطاط آورده بود اما گاهی چند روز تخلف میکرد و گاهی دیگر از ارتکاب امور نامناسب و ماکل و مشارب منافره عود
می نمود و نقاهت باقی بود که عزم توجه بقشلاق مازندران فرمودند اطبا هوای انجا را بجهت رطوبت مناسب آن حالت
نمیدانستند بتفال قرار دادند بکلام مجید تفال فرمودند نیک بر نیامد چون آن حضرت مایل سیر و شکار انجا بودند روزی
چند توقف فرمودند که دیگر باره مشورت نمایند در مرتبه دوم باز عزم جزم فرمودند بنابر ضعف و نقاهت از راه
یافت که تا بانی طی مسافت شده دوازده مرحله را از سواری [illegible] پایان صبا رفتار در هشت روز طی فرموده روز دهم
داخل بلده طیبه اشرف شدند و چند روز در کمال [illegible] و خوشدلی گذرانیده گاهی در روزهای [illegible] بعد از غره
در مزاج و حرارتی در بدن احساس میفرمودند و بدستور متوجه [illegible] دولت و سیر و شکار میشدند در ان اوقات
گاهی از انحضرت سخنان که مشعر بر بی ثباتی دنیای دون و دلگیری از [illegible] و در کار [illegible] زبان گهرفشان [illegible]
در روزهای [illegible] میشنیدند که خود [illegible] انتقال از عالم فانی بسرای باقی می نمودند **توجه خاطر بکاشتن نهر بشاهزاده**
عالمیان ابو المظفر سام میرزا و تفویض ولایة عهد بآن سامی مکان در ان ایام چون بنور ولایة و ارشاد پرتو انکشاف بر ضمیر
انور شده بود که عنقریب [illegible] ازین دار فانیه رحلت [illegible] ازین [illegible] رخت سرا [illegible] اراده خاطر خطیر بدان متعلق گشت که
نوباوه ریاض دولت و چمن آرای حدیقه سلطنه شهزاده جوان بخت کامکار یادگار شهزاده سعید مغفور را مدار کار
جهان افروز سپهر شهریاری بر منبر فلک جلالت و بختیاری زیبنده افسر کیانی برازنده تاج خسروانی خلف دودمان
صفوی سلاله خاندان علوی منظور انظار عنایات یزدانی مؤید بتائیدات سبحانی ابو المظفر سام میرزا خلف ارجمند
شهزاده مغفرت [illegible] صفی میرزا نور [illegible] عمر گرامیش که بدامان ابد پیوسته باد [illegible] مرحله طی کرده
آغاز شده و تمیز [illegible] در دار السلطنه اصفهان نشو و نما یافته [illegible] معتمدان مذکور را [illegible] الامر اشرف
بلوازم خدمت و پرستاری آن شهزاده کامکار [illegible] بحضور اقدس آوردند که بعد [illegible] در ظل
تربیت اشفاق شاهانه بسر برده بمرتبه ولیعهدی [illegible] شیوه [illegible] انحضرت بود که در امور مخفیه
بکلام مجید ربانی تفال فرموده مشورت بفرمان [illegible] فرمودند درین امر مبارک میمون که از معظمات
امور دین و دولت مشوره لازم دانسته مولانا محمد [illegible] منجم جنابدی که از زمره منجمان خاصه شریفه و این
و معتقد بود بدین امر مامور فرموده نزد مولانا مراد [illegible] تفالی آمده [illegible] فرستادند که مشوره نماید
مولانا مذکور تفال فرموده این آیه کریمه بر آمد که الن یکفیکم [illegible] من الملائکه منزلین بلی ان تصبروا
وتتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من [illegible] ظاهر شد که اراده خاطر مبارک [illegible]
چهار مبارک و میمونست و لیکن در باب آوردن از [illegible] بصبر و سکون بود و حضرت علام الغیوب
ع که مصلحة تو ار تو به میداند بر مصالح امور جهان [illegible] و مناسبت مدلول آیه کریمه عمل نموده
روزی آوردن آن نوباوه ریاض دولت و کامکار [illegible] در اندک روزی چنانچه در ذیل سطور
ظاهر شد که در بیاوردن آن شهزاده سلطنه نشان [illegible] صفوی بود **ذکر انتقال شاه والاجاه گیتی ستان**

از خاکدان دنیا بجنت اعلی واتصال روح مطهرش بروحانیان عالم بالا آه وصد آه از گردش چرخ ممدار ستیزه

از خاکدان دنیا بجنت اعلی واتصال روح مطهرش بروحانیان عالم بالا آه وصد آه از گردش چرخ ممدار و ستیزه
کاری فلک جفا کار که مطلع انجم بهای اقبال بالا کشیده و بثمره مراد و کامرانی بار ور گشت که عاقبت از تند باد اجل از پای
در انداخت و بخ کوکبی از افق جاه و جلال خورشید که عنقریب در مغرب فنا غروب افول کرده مدلول کریمه کل من علیها فان
مؤید انتقال است الحکم تغیر پذیرد خدمت والخیر فی ما صنع و غیره خدمت از ازل الی الان رسم ماتم بر ناصیه هر ذی حیات
کشیده الذو شاهان و شهریاران جهان با وجود داشته او و نان حیات عاقبت شربت ناگوار ممات چشیده نظر کن بر
احوال پیشینیان که رفتند یکایک گمان و نشان بنه هیچ از آغاز و او نه مه بجبین [illegible] که در ذکر محبس العقده خامه
سیه جامه با سینه چاک شرح این واقعه دردناک بدین منوال از جزو ابیانی آورد که در بدی آنحضرت بعزم سیر و شکار سوار گشته
در شکارگاه بجانا [illegible] و از اکل طعام شده بود [illegible] شب از ثقل معده عارض ذات میمون گشته ضعف قوی علاوه
کوفت سابق گردید عارضه بعجانه [illegible] آن حضرت را صداع شکسته گردانیده بهیضه واسهال انجامید از قیام و
اشاره از خیبر رخسار همیونش سوء القنیه ظهور یافت مجلا اسباب جل در آمده ضعف اعراض نوبت گرفت و معالجات
اطبا تاثیری نبخشید و روز بروز ضعف زیاد می پذیرفت خلق از مشاهده آن حال در قلق و اضطراب افتاده عرق لجه حیرت
بغرقند عموم ساکنان سعظم و همه نشینان سرادق اقبال از وقوع این واقعه با دیده گریان و سینه سوزان لحظه از آه
و افغان فی آسودند ارکان دولت و مقربان بساط عزت از بیم آن مصیبت عالم سوز مدهوش بستر یاس افکنده از دست داده بودند
و در ماهیه حیرانی سرگردان و از تعقل این قضیه جانکاه از بر خویش غرسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب جمعه بیست و چهارم
شهر ربیع الاول حال بر آنحضرت منقلب گشته آثار موعد ظهور حتمی و اجل لایح گردیده از نقطه جلوس هیچ داعی حق را لبیک اجابت
گفته طایر روح پر فتوحش از قفس جسم پرواز نموده بعالم قدس شتافت چگونه که در آنوقت بر حاضران آن معاملگه
گذشت سرادق جلال با سینهای چاک [illegible] بغرقند بنالد و زاری در آمده با لباس سیاه و حال تباه خاک بر سر
افشاندن آغاز نهادند آئین سوگواری در عالم تازه گردید عالم وه جشم زد از آه خلایق باد با در اسقف اطباق دور
گردید چرا چنین نباشد آفتابی بود عالمتاب که عالمیان [illegible] در سایه سعدات آسوده بودند در معرض کسوف زوال آمد اختری
بود درخشنده و نورانی که پرتو امنیت و عافیت [illegible] انداخته بود از اوج کمال بحضیض وبال رسید آسمان که برو فق
مراد وش اوزانیان [illegible] نمود هیچ این [illegible] [illegible] ماه و سال کرد زمان زود زمانی تو قی بکوششی اعرفی که زمان بود در جهان
علمها نداده و سواری گشته عقل در بین مصیبت عظمی [illegible] صبر و شکیبائی چاره ندیده و درست در عروه الوثقی انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب زنند ارکان [illegible] عیسی خان قورچی باشی واعتماد الدوله خلیفه سلطان و دیگر که برده
بشرف مصاحبت آنحضرت [illegible] ناسکسک آقاسی و سایر اعیان که در پایه سریر سلطنت مصیر بودند متوجه
امور در دولت گشته خاص و عام را از ولیعهد [illegible] عالمیان آگاه گردانیده جمیع خلفا و صوفیان و مریدان و معتقدان
این دودمان ولایت نشان که در باب [illegible] مرشد کامل با جان و دل پذیرفته بقدم انقیاد و پیش آمده و
در باب ولایت عهدی و سلطنت پادشاهی [illegible] اقبال که نشانه آن اشاره و بابشارت بوده باشد و در قلم
آورده عیسی خان و زین خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله علیه صفویه تنها بخته طریق و ثیق مریدی و مریدی این سلسله علیه

گرده بخطوط مشهوره موشح و مسجل گردانید مصحوب محمد علی بیگ الله شهور راکه از ریش سفیدان معتمد این دودمان است بدار السلطنه اصفهان که مسکنت
شاه و شهزاده جهانیان در آنجا بودند روانه نموده و در این بیعت عظمی که روی داد از ایده و دل اسباب این امر مشهور بسال هزار وصد و بیست و هفت
سلطان رفت بر باد چ کل صد برگ صوری با بقا باد و الحمدلله که خلف صادق کار آگاه گذاشت که این جهانداری الحق وصل و صولتش نگاه
دار ما رجهانبانی از ناصیه اقبالش ظاهر و هویداست العقده چون حامل این صحیفه سر رقم بر ق آسا و آن مسافت بعیده را در مدت ده روز
مسلوک سعادت ملازمت دریافت و از واقعه نازله حسرت انگیز گزارش نمود و محیط لطیفه را بنظر انور رسانید شهزادگان
خوانین معظمه و مخدرات حرم محترم که در دار السلطنه اصفهان بودند از استماع خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیده
چندکس از ریش سفیدان این دودمان که بخدمت آنجا مامور بودند مثل ابو القاسم بیگ ایواغلی که از جمله صوفیان صافی اعتقاد و ایشیک
آقاسی و معتمد علیه حرم محترم بود با اتفاق خسرو میرزا برادر بکراخان والی گرجستان که حاکم اصفهان بود و رستم خان موسوم
گشت بجهه رفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که مملو از طبقات مختلف طوایف [illegible] جلوس همیون را بعرض
و سوگواری آن واقعه ناگزیر را هم داده لی دانسته همان لحظه شهریار جوان بخت را به وره و آئین مقرر صوفیان دودمان صفویه
بر تخت سلطنت و قالیچه ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام جنت مقام است متمکن گردانیده سعادت های جلوس رسانیدند
و آوازه جلوس همیون با طراف و اکناف سرحدهای ممالک منتشر ساخته چون فضلای زهره و منجمان شهر ملاحظه کردند بحسب اتفاق
هنگام جلوس ساعتی بود بسعد یکانه میمون از جمیع معایب بکوبی معرا کوکب سعود در اوج شرف مستقیم و خوشحال در احوال طالع
ناظر و هر چند از زیج رصد و هم مستخرجات سال تحت [illegible] گردند ساعتی آن چنان جهة جلوس سلطنت و پادشاهی هشت ماه دیگر یافت
نمیشد و بر عقلای دهر و اصحاب فطنه واضح و لایح خواهد بود که این نکته غریب از نتایج اقبال و ثبات دولت و ادعای عمر و دولت آنحضرت از
شهزادگان کامکار بحکم الابعد کرد [illegible] ان بودند امام قلی میرزا پسر صفی شاه مغفران پناه و رحمی سنانی کرده معنی سلطنت شهامت
زمان بعیر کرد ابین و ان انکه که از هر طرف در رنگ بحیثا از انتساب لشکر مخصوص که مانده بود و در دولتخواهان از هجوم عام و فتنه اندیشه
جهه رفع مفاسد عظیمه که بر آن مترتب بود همچنین آن شاهزاده را از [illegible] خاطر از حوادث فتنه فارغ ساخته و نیز چون آن
آیه کریمه که در هنگام انتقال آمده بود آنحضرت بحضور اقدس [illegible] ان اشاره شده با نیع و جهی بهت ظهور یافت چه اگر در حین
انتشار خبر واقعه با یدان زنجیده هر پردولت در دار السلطنه اصفه [illegible] مستقر خلافه و محل اجتماع طبقات سپاه
از مصیع و معند بود تشریف حضور نبداشت مظنه آن بود که در آن [illegible] فتور ظهور یابد که ابواب بلایا بروی
روزگار خلایق گشاده گشته بمجرد و زبر دستان پامال جوانان جا [illegible] رسیده با بعجله ارکان دولت قاهره که در ماه ذی الحجه ان
در رکاب سوریج عفاف نواب خورشید احتجاب مهد عالیه مو [illegible] مهد محترم شاه جنت مکان علیه معظمه پادشاه غفران
نشان عاقله دهر و رحمه للعالمین و سایر مخدرات سراپرده سلطنت و خزاین [illegible] داشته صوفیان صافی العقیده
جنازه مغفرت اندازه را بر دوش اخلاص گرفته روی توجه بصوب [illegible] چون جا شان رسیدند خلایق آنجا
با دیده های گریان و کسوت سیاه باستقبال شتافته چون نعش [illegible] سینها چاک کرده خاک بر سر افشاندن آغاز
نهادند امرا و اعیان را بآنجا مجال در دیده دیده آن مصیبت [illegible] رقیق در پیش و پس نعش مرتبه بود که امراد و اعیان
را مجال رفتن نبود و آن جنازه مخفوف بمرحمت الهی [illegible] ما که مدفن امامزاده علی المقدار امام زاده حبیب بن موسی

علیه التحیة والثنا ست بامانت که گذشت شد که [illegible] الله تعالی یکی از اماکن شریفه نقل نمود و حافظان خوش الحان تعیین فرمودند که شب
روز دوازده نفر تلاوت کلام مجید ربانی بنوبت [illegible] نمودند [illegible] از دو شب [illegible] تلاوت حفاظ نموده با
و همیشه بر سر مرقد مطهر [illegible] اول شب [illegible] حفاظ و خدمه مزار کثیر الانوار و فقرا
و مساکین [illegible] و اطعمه الوان [illegible] محمود خان [illegible] از میرزایان قاجار است و صوبه
زار است با چند نفر دیگر بانجام این خدمت تعیین نمودند بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و سیوم شهر جمادی الثانی داخل اصفهان
شده یکی ارکان دولت و مقربان درگاه [illegible] قزلباش [illegible]
نقشچیان ملازمت رسیده بشرف پابوس مشرف گشته [illegible]
یافته از مشاهده جمال [illegible] آرای [illegible]
تخلص [illegible]
نظم [illegible]
خلایق مبسوط خواهد بود [illegible] **تاریخ** [illegible]
یافت [illegible] آوازه جلوس [illegible] باطراف و اکناف رسیده [illegible]

از مفاخر جلال و جلایل احوال [illegible] حضرت [illegible] [illegible]

شاه غفران پناه از حد و احصا بیرون است [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] قانون [illegible] صحیفه اول [illegible]
[illegible] مجلس پادشاهی بود [illegible]
در سایه [illegible] خیرات [illegible]
[illegible] رعایا [illegible]
[illegible]
در عرصه [illegible]
[illegible] درجه کمال [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] اسپانیه [illegible]
پادشاهان [illegible] علیه السلام [illegible] طوایف مسیحیه [illegible] مسافت و مکان
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مضمون [illegible]
[illegible] حضرت مسیح [illegible]

او را باب [illegible] که با عقاد ایشان [illegible] حضرت مسیح بوده بروم کبری موسوم و مشهور است از ارمن یونان
[illegible] مکتوب [illegible] مرقوم و مضمون بود [illegible]
[illegible] **صورت کتاب [illegible]** عالیحضرت نواب [illegible]
والا جاه [illegible] سلام [illegible] پادشاهی [illegible]
جمیع عالمیان [illegible] حضرت عیسی [illegible] روم کبری که پادشاهان عظیم الشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
در زمان سابق [illegible] یونان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] روم کبری [illegible]
جمیع [illegible]
و [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مکتوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود [illegible]
[illegible] اثنی عشری [illegible]
[illegible]

مشاهیر متوفیات

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جیوت مرحوم الله وردی خان ناظر سرکار او بود از دو نوکار روانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد بعد از فوت او محمد
مذکور بعلیخان بیک پسر او مرجوع گشت [illegible] داروغه محاسبات خراسان گشته بمشهد مقدس رفت و در آنجا مصروع گشته
بساط جیوت در نوردید و الیوم منصب مذکور بیادگار بیک برادر او مرجوع است **میرزا محمد رضا وزیر غلامان** ولد امیر ابو المعالی
نطنزی است که مدام خدمت [illegible] در عوض [illegible] وزیر غلامان و تفنگچیان بود در هنگامی که در قزوین بیمار شده در هنگام [illegible]
[illegible] از اشتداد کوفت نزول دار ارتحال و ودیعت جیوة منقاضی اجل سپرده [illegible] مذکور [illegible] بیک ولد [illegible] بیک [illegible] علی
قلی خان دیوان [illegible] منصب خانه [illegible] و این سلسله علیه [illegible] کرده بود که واقعه [illegible]
دست داد **حکیم سخنور یعنی قانون گذار [illegible] حکیم شفائی اصفهانی** وی از اطباء [illegible] دار السلطنه اصفهان بود در اوایل [illegible]
و شباب بتحصیل [illegible] اولا و اکتساب فضائل [illegible] کمالات نفسانی پرداخته حاوی انواع کمالات گشت و در علم طب
و قانون طبابت [illegible] طبع بود ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده در آن شیوه مرتبه بلند [illegible]
از شعرای سخنور [illegible] گشته شهره روزگار گردید اشعارش از قصاید غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات
و رباعیات بسیار است معانی دقیق رنگین و ادای شیرین [illegible] طبع [illegible] شیوه اشعارش [illegible]
[illegible] بر طبیعتش غالب [illegible] ظریفی و شوخی طبیعت همواره زبان [illegible] ستیزه کاران [illegible] اگر چه اسم هجا [illegible]
[illegible] و معاندان [illegible] شیرین [illegible] ادای [illegible] داد سخن پردازی میداد و در خدمت حضرت
شاه گیتی ستان فردوس آشیان قرب و منزلتی داشت و [illegible] ملازمت رکاب اشرف [illegible]
ملک الشعرا [illegible] ایران لقب داشت [illegible]
[illegible]

قطعه [illegible]

[illegible]

مرتبه سخنوری او از قطعه معذرت [illegible] در ذوق تجربه [illegible] معلوم بود [illegible] در [illegible] دیگر [illegible] وقت [illegible] بخاطر آمد [illegible]
حروف بسیار [illegible] **بیت** [illegible] سر [illegible] سجده [illegible]
[illegible] **دیگر ارباب مناصب زمان** [illegible]
[illegible] **آن حضرت از امرا و صدور و غیره ذلک** بعد از وقایع [illegible]
لازم دید که اسامی [illegible] ارباب مناصب عالیه آن دولت [illegible] حضرت [illegible] و سلطنت [illegible] و صدور [illegible]
[illegible] تا [illegible] مستوفیان عظام [illegible] این کتاب [illegible] صحیفه [illegible] مرقوم قلم وقایع رقم گرداند
چون امرای [illegible] اصحاب [illegible] در [illegible] خان [illegible] عظیم
[illegible] **امرای عظام کرام** چون [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] **قورچی باشی** [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] **خان** [illegible]
[illegible]

قراباغ بروج است طایفهٔ قاجار ایشان نیز از اویماق معتبرند و در این زمان سه نفر بودند کلبعلی خان ولد قاسم خان ایجاملو
که حاکم ارومی آذربایجان است ارده‌ی جان حسلو حاکم فراه و اسفزاین و خراسان ... سلطان ایناللو حاکم کاوردان
ترکمان در این زمان دو نفر بودند فتحی خان ولد شاه بنده خان بهانک بیگلربیگی آذربایجان حاکم دار السلطنهٔ تبریز است حسن
سلطان اردکلو حاکم سیاه مات بود امیرلو یکنفر بود باسم شکاری سلطان که حاکم دار الارشاد اردبیل و سراب بود طایفهٔ روملو
ایشان نیز از ایماقات معتبر قزلباش اند و در این زمان یکنفر از ایشان امارت داشته باسم حیدر سلطان ولد بایزید
سلطان فوند حصار لو که حاکم تنکابن گیلان بود قراداغلو که از صوفیان قدیم این سلسله اند از ایشان نیز یکنفر رتبهٔ امارت
دارند بهرام سلطان ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ آذربایجان طایفهٔ ... جمعی کثیر اند و سه نفر میر در میانهٔ ایشان بود بابا
علی سلطان حاکم قلعهٔ بایزید محمود سعید گدای سد ... خان حاکم بعضی محال محمود سعید از جماعت ... ش
دو نفر سارو خان ... حاکم ... ... خان که بجای بابا رکن الدین علی سلطان حاکم بعضی محال ... شیخ
البرات یکنفر ... که در ... ... حکیمرلو یکنفر که حاکم ... شیروان است باسم محمد سلطان جاکیرلو
و اقرر یکنفر باسم شمسی خان که حاکم ... بود و حاکم ... بود باسم ... سلطان که حاکم ... است طوایف الوار
و اکراد در این عهد این طبقه هفده نفر رتبهٔ ایالت و خانی و مرتبهٔ امارت و سلطانی داشته حسین خان ... رفیع بیگلربیگی
لرستان و از مشهوران ... الاقران ... هلو خان اردلان بیگلربیگی
شهرزور و در ... امرای بزرگ است حنیس خان برادر ... خان که حاکم ... است ... سلطان حکیمی حاکم مرو شاهیجان
و از امرای معتبر است احمد ... ولد ... سلیمان خان ... ولد ...
حاکم هورس سلماس در ... [illegible] ... رضا قلی سلطان
سیاه منصور حاکم ... [illegible] ... که از عشایر اکراد است ... خان
ولد کنجعلی خان ... [illegible] ... منصور سلطان دمبلی حاکم ... ط ... خان
سلطان که از امرای آذربایجان ... [illegible] ... از امرای ... شیروان است ... سلطان
کروس حاکم ... [illegible] ... حاکم ... است قلندر خان کوکه که از امرای
معتبر آذربایجان و میر ... [illegible] ... ال علی حاکم کردستان و توابع ... است
طوایف چغتای و میر ... [illegible] ... که داخل چغتای اند دوازده نفر اند بیرام علی سلطان
قرابیات ... [illegible] ... عیار خان کرایلی که از امرای بزرگ و میر ایل
مذکور است که در حدود ... [illegible] ... ت فریدون حسین خان نوادهٔ حسین خان فرود
جنگ حاکم تربت حید ... [illegible] ... طهماسب قلی سلطان ولد محمد سلطان قرابیات
حاکم شوشتر و روز ... [illegible] ... شاهقلی سلطان ... حاکم جهان ارغیان
خراسان است ... [illegible] ... امیر حیدر سلطان نیز میر ایل مذکور و حاکم
کرخ و هرات رود است ... [illegible] ... ند و در سلک امرای عظام قزلباش انتظام یافته

[illegible]

هشت نفر اند ملک جلال الدین ... ولد ملک محمود حاکم ولایت سیستان که به نیمروز موسوم است و از نژاد ملوک صفاریه اند
اغا خان مقدم که از ایل اتو بیگی قراباغ بمکرمت این عشیرت از امرای بزرگ و حاکم مراغهٔ آذربایجان است سارو خان سلطان
سلماسی میر جماعت ... حاکم ... رضا سلطان ... از امرای آذربایجان و کوتوال قلعهٔ قارنیارق است جماعت
پازوکی ... یکنفر باسم حسین سلطان در میانهٔ او جماعت قزلباش هرگز ... این جماعه از قبایل متفرقه اند در زمان حضرت
گیتی ستان ... از روم ... بنواب ... آمده ... ... بر جا ... تاراج گشته آمدند و یک میر ... فوز
... نهاده بعضی باکروب ... چنانچه در ... در زمان آنحضرت اشتهاری شده و در هزار خانوار بودند که از ...
از روی ارادت و اخلاص آمدند جمعی از ایشان در سلک ... ما ... تمه ... خلیل خان ماموریت نموده
و ... ... باشان ... مقام ... داده ... [illegible] ... نور الدین ... از عشایر ...
شیروان است ... ... حاکم ... [illegible] ... ش ... افغان ...
همیشه بملازمت این درگاه قیام داشته تابع حاکم قندهار بود ... حاکم ... ... و بیگلربیگی
قندهار است مقصود سلطان او نیز افغان و از قبیلهٔ ابدالی است و بکثرت قبیله و عشیرت معروف و تابع قندهار اند
اکثر رعایا در رعایت خالصه قندهار ... و در ... غنام ... دارند دفعهٔ ثانی در ذکر امرای غلامان درگاه
همین تربیت یافته ... رتبهٔ خانی و سلطانی یافته اند چون در ایام فرمان ... حضرت گیتی ستانی ... کثیر از این طبقه
بواسطهٔ آنحضرت توفیق اسلام و سعادت غلامی این ... مقام ... یافته اکثر از ... در ... ... سایر ... ت
آنحضرت نشو و نما یافته اطوار حمیده ... ... امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم
بودند لهذا ... [illegible] ... احکام ... ام جاودانی ارتحال نموده در میان او ... حاقی
کسی که شایستگی ترتیب و تفویض منصب عالی امارت ... [illegible] ... خاصهٔ شریفه که بنور عدالت ... اتصاف
و شجاعت و دلیری و جان سپاری در راه ولی نعمت ... [illegible] ... قشون ... ن الکار ...
نشده اند و از این طبقه ... یکنفر در حین ارتحال ... [illegible] ... امرا فرازی داشته از این جمله
... [illegible] ... ت با امرای ... او که
امام قلیخان ولد الله وردی خان که بجای والد ... [illegible] ... علوم مسود او راق ... نبود
بحکومت محال اشتغال دارند چون ... [illegible] ... داود خان
شش نفر اند صفی قلیخان ولد امام قلیخان بجا ... [illegible] ... ایالت ... امیر الامرا
برادر امام قلیخان بجای محمد قلی خان قاجار ... [illegible] ... دار السلطنه ... بیگلربیگی الوکایت
قراباغ معزول گشت و مشار الیه بدین رتبه ... [illegible] ... بی باشی ... بحب ...
و میر ایل و اویماق قاجار است صفی قلیخان ... [illegible] ... بی ... شده است از خان
و متوطنان عتبات عالیات است چنانچه در شرح ... [illegible] ... المؤمنین ... و سردار قشون
مشار الیه در آن ... بظهور آمد ... [illegible] ... قت ... قزاق خان چرکس ...
و لشکر ... است منوچهر خان ولد قرچقای خان ... [illegible] ...

ذوالفقارخان و یوسف خان بیگلربیگی شیروان و میر طایفه قرامانلو و حبشیلو و میرغازیان و قشون لشکر اینجاست قره سلطان
در عوض توقیم سلطان حاکم دربند شیروان و میرغازیان و وفور ریات و غیره و لشکر باب الابواب کرکین سلطان
بجای میر حسینی حاکم لنگرکنان و غازیان نهی است یوسف سلطان میر ایل جمشگزک و کرد و حاکم ولایت خبوشان است
الغور یوسف سلطان شکش مشهور حاکم ولایت درون خراسان است اوتار سلطان میر ایل بازوکی و حاکم خار و سمنان و دماوند
و فیروزکوه است نورعلی سلطان میر ایل جواشیر انوزلکی و از امرای قراباغ است خسرو سلطان حاکم مرغاب و مارو چاق و میر
موچی از غازیان شاملوست ذکر صدور عظام عالیشان زمان آنحضرت هرچند در اکثر وقایع هرسال احکام تعیین
اسامیه سامیه ایشان جای بجای در محل خود ثبت یافته در نقباوه موجب تکرار است اما اطلاعا مذکار آن زیاده مناسب
بنت لهذا مجرر آن میرواز [illegible] صدور عظام [illegible] زنده نشان آن حضرت بعث نمودند در اول جلوس میمون میرزا ابو
المحق شیرازی بود که [illegible] احوال سادات عظام زمان حضرت شاه جنت مکان تکاشته
کلک بیان گردید و در زمان نواب سکندرشان و اقتدار ابوطالب میرزا بیان از منصب قضای عسکر ظفر اثر برتبه صدارت
ارتقا یافته بود و بعد از جلوس میمون بدستور سایر ارباب مناصب آن زمان رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده شد بعد از
اندک زمانی چون در شایستگی آن منصب از سایر سادات و فضلای عصر امتیازی داشت دیگر باره بدین منصب والا
یافته تا هشت سال من حیث الانفراد صدر بود بعد از او قاضی خان ولد میرزا برهان که از سادات سیفی حسنی قزوین
و از اقوام قاضی جهان وزیر و میر جلال الدین حسن [illegible] که از سادات رفیع القدر شهرستان اصفهان و اقوام
میر فضل الله سید فاضل مستعد و قابل بود به منصب صدارت [illegible] میر جلال الدین حسن مذکور در حین تسخیر قلعه شیروان فوت
شد و میرزا رضی برادرزاده بجای عم [illegible] گرامی گردید [illegible] و نور قابلیت در مرتبه مصاحبت
حضرت اعلی در یافته [illegible] شرف [illegible] آنحضرت که در حضرت عالیات چهارده
معصوم علیهم السلام وقف [illegible] مبارکه حضرات عالیات چهارده معصوم علاوه
منصب صدارت گردید [illegible] عالم بقا پیوست و قاضی خان بتجربه امور
که در مصارف معروف [illegible] عزل گردیده منصب میرزا رضی به میر صدر الدین محمد
پسر او که در عشر اول [illegible] تفویض یافته میرزا رفیع عمزاده اش حسب الامر اعلی
بنیابت او کار [illegible] نرتی الموسوی که متولی سرکار فیض آثار رضویه بود
بود بتفویض یافت [illegible] منصب عالی صدارت کرد و همراه شده مثال
اجل را امتثال نمو [illegible] فوت او میر رفیع الدین محمد شفیع ولد میر شجاع الدین
محمود اصفهانی که [illegible] صاف کمال و بزرگی و تمیز لقبش بر صحیفه اول در ح[illegible]
شد معوض گردید و [illegible] تیر بنایت پای رفعت برتر نهاده اعتاب [illegible]
میرزا رفیع [illegible] طغرایی [illegible] سنه [illegible] میرزا رفیع الدین محمود بجوار رحمت ایزدی پیوست
پیوست عامه صدارت [illegible] ورادی حضرات عالیات بنجف مشق نعلق گرفت

اکنون

اکنون بدین مراتب جمله سرفرازی دارد و رده اعظم که باعتمادالدوله ملقب اند وزرا در زمان آن حضرت که بدستور قدیمه
هفت نفر بودند در اول جلوس میمون میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالشان
در ملک و زیاد رهایت [illegible] قلم بر نکنک بیان گشته و میرزا احمد مذکور پسر او بتعلیق نویسی بی بدل و در علم انشا مهارت کامل
داشت بنابر مشارکت که میانه او و میرزا سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندر جاه سلطان محمد پادشاه وزارت مرشد
قلیخان اختیار نموده بخراسان رفت و در آنجا بتیغ عباس گیری کرده در سالی که نواب سکندرجاه باعساکر عراق
متوجه دفع فتنه گردیده مرشد قلیخان را در قلعه تربت محاصره کردند بحکم حکمت بی برادرزاده میرزا احمد باغوا
و تحریک میرزا سلمان [illegible] آمده در زمان [illegible] آورده خود را بیرون [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
حقوق خدمت وجانسپاری او میرزا شاه ولی پسر او که [illegible] سال بود [illegible] خود کرده و در حینی که
حضرت اعلی بعراق تشریف آوردند شاه ولی که در خدمت مرشد قلیخان شایستگی این منصب داشت حسب الصلاح
خان برتبه وزارت اعظم سرافرازی دوم میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات کبیر تربت و از اقوام
میرزا کربا بود و بعد از شهادت نواب جهانبانی باصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده و در انتظام
دولت او سعی می نمود بعد از جلوس میمون و استخلاص او [illegible] مصادره و در سفر خراسان باردوی معلی همراه
بود و در قضیه قتل مرشد قلیخان همراز شده با حضرت اعلی در آن واقعه در خفیه همزبان بود و همساز و آنحضرت نوید
وزارت یافته بعد از قتل خان حضرت اعلی بوعده وفا نمو[illegible] برتبه وزارت سرافراز نمودند لیکن از زیادتی رشد
و عدم پرواز که چون [illegible] بود و زیاده [illegible] رسید که مرضی طبع اشرف نبود و باعث تربیت
ابوطالب میرزا شده بود در [illegible] تحریک امرا گرفتار گشته در همان چند روز معزول
گشت ایام وزارت و اقتدارش زیاده از شش ماه نبود [illegible] لطف الله شیرازی که وزیر شاهزاده مغفور سلطان
حمزه میرزا بود و بعد از شهادت میرزا از وزارت [illegible] چنانکه مذکور شد وزیر شاه و نیز بعد از منصب او
و مواخذه در سفر خراسان همراه بود بعد از قتل مرشد [illegible] خورشید احتجاب علیه عالیه شده بود
بعد از قتل میرزا محمد بسعی نواب خورشید احتجاب و [illegible] وزارت بالاستقلال مرجع گردیده صاحب
جیش و لشکر و طبل و علم گردیده و در سال من حیث الاستقلال [illegible] در اواخر بجهة اطوار ناهنجار
پسرش میرزا محمد زمان که در غرور جهل و جوانی ارتکاب اعمال [illegible] نمود معزول گردید چهارم حاتم بیگ
ولد محمد بهرام اردوبادی که شمه از احوالش درین کتاب [illegible] گشته در ازاء حقوق خدمات سابقه
وجانسپاری برادرش ابوطالب بیگ که عبدالله خان [illegible] برتبه وزارت که او از جانب علیقلی خان
شاملو برسالت آمده بود در [illegible] نواب بهادر [illegible] ریب او در آمده بمنصب استیفای ممالک
سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطف [illegible] یافت تا مدت [illegible] سال در کمال استقلال
وزیر اعتماد الدوله بود در پای قلعه دمدم [illegible] پنجم میرزا ابوطالب که اوصاف کمالش
در صدر صحیفه اول مرقوم شده در آغاز جوانی [illegible] وراثت حقوق اجداد بجای والد جهت برتبه ارجمندی یافت و تا

سال متکفل امور وزارت بود بجهة بعضی امور که لازمهٔ تنشوخوایست از این عطیه والا مهجور گشت که ایامی بر تنگ و بد نام
سازکار و بجربه نشنیده وزارت درکار معدب کرد ششم سلیمان خان بن شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو که
انچه قابلیت و استعدادی داشت برتبه بلند وزارت ارتقا یافت تا مدت تخمینا متکفل وزارت دیوان اعلی بود از
اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست هفتم سلطان العلماء و دستور الوزراء خلیفه سلطان خلف سلوز الشرف میر
رفیع الدین محمود که شرف مصاهرت دارد چنانچه در محل خود ذکر شده بمآثر جلال و مفاخر کمال و بهجة جمیع امور دین و دولت
نوازش شاهانه گشته منصب جلیل الاستقلال با [illegible] جنت و الحق سید بزرگ عالیشان و فاضل و دانشمند نیک
اخلاق است و از [illegible] نشو و نما [illegible]
و مباحثه کرده [illegible] از ارتقا بمدارج علیا منصب مذکور خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه
[illegible] کار گردیده در اندک زمانی بنور فهم و فطرت و بزرگ عالی
و طبع مستقیم [illegible] دانایی بهار [illegible] ل فیه برای صاحب کمال و ادراک دقایق امور وزارت ترقیات عظیم
روی داده بنوعی بمواتم آن منصب عالی استقلال دارد که نظر فانش در علم حساب قانون نتایج ارقام سعادت نقش
از حروف حفظ مصون است ذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری و حاوی فضایل و استعداد معنوی شایستگی
رتبه والا و زیبنده کی این منصب عالی از جبههٔ احوالش ظاهر و هویداست و الحق من حیث الاستقلال و الانفراد و شغل
این مشغله عظیم است در حسن خلق و اوصاف حمید [illegible] ن بوده اند کی از بسیار در دیباچه لطف رقم تواند نهاد
ریاض امال ارباب علم و اصحاب فضل و کمال از [illegible] بجر بارش مخضر و شاداب است و ارباب قابلیت و استعداد
در ظل رافت و امتنان آن صاحب دولت مسرور [illegible] سند وزارت [illegible] وارسته و برد
رونق از سلامة النفس و خیر اندیشی همیشه مجلی و بری [illegible] ارت تازه گردید بنام او طنیه آوازه کرد امید که از
عمر و دولت [illegible] بهره ور بر دار باد مستوفی [illegible] مستوفی الممالک شهراده مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام
حضرت گیتی ستانی از نجب اف [illegible] شاه سپهر بسیار فی صنعت نظر بوده اند اول خواجه شکرالله
است اصفهانی که در خراسان [illegible] در عراق آمده در سلک مستوفی الممالک بعد مردادی
و از درویش نهاد و سلامت [illegible] روان بود و از اقسام شکار بشکار تازی مولع بود در شهور
بار سیل [illegible] ۹۹ [illegible] روباری در زیر کمانش خان مستوفی الممالک گشت و شش
ماه بدان خدمت قیام [illegible] لف چنانچه در طی اسامی وزرا ذکر شده مورد ترحمت شاها
گشته بمنصب عالی و [illegible] آبادی اصفهان برتبه استیفا سربلندی یافت دوم ات
تم طلایی مرجع مبر لانی که [illegible] زده شود با او و از هشدار در علم سیاقت و نویسندگی آشنا
اهل سیاق و صاحب کاردان [illegible] ست و تا شش سال من حیث الاستقلال
بدان خدمت پرداخت بتاریخ [illegible] تا بر شغف شاهانه آن سلسله منصب مذکور
به ثالث آقا شاه علی برادرش تفویض یافت [illegible] شام حیثیت داده بیر مرد سنجیده خوش سلیقه
هرا بهر کار و کم طمع بود و نسخه تشخیص جمیع [illegible] جمع کرده بود و امروز قدوه و قانون دفترخانه

همیون است در ایام [illegible] استیفا و [illegible] یافت و تا بخاک [illegible] گشت و از وزرای وبلیس نهاری و علوم مستوفی
مورد اعتراض افتاد و گشته معزول شد خامس میرزا ابراهیم [illegible] جهه معزول [illegible] ان بوده بربین رتبه سرافرازی یافت و در کمال استقلال و
به وزارتی مبوادم این خدمت استقلال نموده [illegible] با ابنای جنس باب قسم [illegible] در مقام بود
[illegible] بر روی [illegible] بیشتوری که ابیغیت با دو جاه و منصب [illegible] سبب گیلان [illegible] اوکدامت کرده بود
میرزای عالیشان وزیر گیلان که خود مسودی حساب بود [illegible] اطلاع یافته بعرض اقدس [illegible] رسید [illegible] شده
شده ایام [illegible] بوده در ایام [illegible] میرزا قوام الدین محمد ولد میرزا حسن [illegible] اصفهانی که در [illegible] خان
[illegible] علی [illegible] سند استیفا
شاه و امیرالامرای خراسان بود در علم سیاق و نویسندگی [illegible] ساخته بود و انفراد و [illegible]
تمکن یافت در ضبط [illegible] در کمال استقلال و بزرگ منشی [illegible] و در سال
از ارباب صلاح و اصحاب زهد و تقوی از سوانح [illegible] بهره ور بوده [illegible] سال [illegible] حضرت
شاه [illegible] دعوت حق را اجابت نموده بعالم بقا پیوست سابع میرزا سعید ولد خواجه قاسم نظری مستوفی الممالک زمان حضرت
شاه جنت مکان که منصب [illegible] نویسی [illegible] داشت [illegible] فوت میرزا [illegible] مستوفی الممالک
[illegible] خواجه قاسم برین رتبه والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی ستان [illegible] رسد [illegible] الاستحقاق مستوفی الممالک
بود و اکنون به دستور بخدمت مذکور مشغول [illegible] وزرا [illegible] صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر
[illegible] خراسان [illegible] میرزا [illegible] جان که لقب [illegible] داشت
اصفهان [illegible] [illegible] دقایق [illegible] بوده
وزیر صاحب جاه و [illegible] و [illegible] [illegible] خواجه [illegible]
حضرت [illegible] جنت مکان [illegible] میرزا تقی [illegible] ۱۰۳۵ [illegible]
در [illegible] شده بود [illegible] [illegible]
شاه [illegible] در مقام [illegible] ایام [illegible] وزارت [illegible]
یافته [illegible] شده [illegible] سعی و کاردانی او در خدمات [illegible]
[illegible] ظهور یافته [illegible] [illegible]
[illegible] ارتحال آن حضرت بدان منصب [illegible]
منصب [illegible] خواجه جلال الدین اکبر [illegible] [illegible]
[illegible] متهم بوده انواع جور و تعدی کشیده بود [illegible] [illegible]
[illegible] وزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافته صاحب [illegible]
[illegible] دستور منظور نظر عنایات شاهانه بود [illegible]
تا مدت دوازده سال [illegible] ایام [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] بیمنی [illegible] شد که در عهد [illegible]

شهریاری حق شناس بنده نوازند و توفیق یافت و در دیگر سایر روزها اخبار و معالک ... بود فایده بهجت **فقره چند در خاتمه کتاب و دعای دولت**
نواب کامیاب منه محمد والمنه که این عجاله نسخه نادر اثار که عبارت از صحیفه ثانی صحا برات احوال حضرت خفرت زین بهمال و والدات ایام فرمانروای
شهریار عفران ... ال عباسی است صورت شعر بافته و اختتام پذیرفت و محتمل که بعضی فقرات طفیلی آنچه مقصود بالذات است در این کتاب
عالم آرا در رشته تحریر در آمده باشد که محمل افتراق معترضان بوالفضول بوده بود و لکن ... ... که کلک سخن پرداز ... ایران معمده
بسته زبان هنر ... بازآید و زبان صدق ... گوهر ... **ع** ... بی ... اب ... هوش ... جای دوله و ... سلطنت
و کامرانی پادشاه اسلام ... ایام ... جهان ... سپهر ... آرای ... عالمتاب ... و فرمان ... خاقان ... قدر
شهنشاه قضا قدرت ... [illegible] ... گیتی ... ایان ... جهان ... جهانگیر ... بنده
اورنگ جهان آرای ... [illegible] ... وجود سلطان ... فرمانروای شهریار ... که ... نخجوانی
آراسته ... [illegible] ... و ... بوده ... سولات ارباب حاجات **نظم** ... رفته ... زبان ... کش
... ان ... السلطان ... السلطان ... ابن السلطان ... ابن السلطان
واثق ... ابن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر المنصور **شاه صفی بهادر خان** الصفوی الموسوی الحسینی خلد ملکه الی ... العظیم الاکرم
المحشر والمیزان ... نامه ... پایان سخن ... آن شهریار جهان آرا و ثنای سعادتمندی که شمه از ... جهانگیر
در صحیفه اول ... نگارش یافته ... این اوراق ... بر ... شاداب گردانند **الدعا** ... خداوندا این
... بوستان شهریاری ... نهال ... جهان ...
... و ... نقد ... بر ... فرمانروایی ... بزرگوار ... و
... سالهای ... بنده ... وجود ... و ... آسوده
... گار ... فردوس ... گیتی ستان ... [illegible] ...
... داشته ... بر اعادی ... منظور ... گردان **نظم** ... توفیق ...
نوازش ... بر اعدا ... سرفراز ... مقربان ... منزلت ... خواص و عوام ... کافه انام سیما
آن ... دشمن ... الاخره ... ارباب ... دولت ... خواهان ... حشمت
این ... گردون ... سپهر ... آمین یا رب العالمین در صحیفه اول این ...
... شده ... معاش ... اوقات شریف ... طالبان ... ذکر ... گذار
است ... بنوادر ... احوال ... اتفاق ... صحیفه ... شته
... کار ... گذشته ... عجایب المخلوقات ... الحیوان و کتاب فرج بعد الشده و ... گلستان
... نگارستان ... اخلاق ... گنجینه ... مخزن الاسرار ابراهیم
... گذر ... دیده ... عبرت ... گوش هوش ... پیران ... کار ... شنیده
یک ... جمع نموده ... برداشته ... مانند مجموعه
... صحیفه ... الاختام ... و ... عزیزان ... دولت ... مخلص نواز
سرانجام ... کتابخانه شهریار ... ملازمان دولت ابد توامان کرده و از این قبیل ...
... ابد ... الدهر ... اولادی ... کرامی نامه ... فرصت ... شد ... لطف

شاید مطالعه این پاره پاره از همه مشاغل خاطر ... آسوده ... بوستان ... که مصالح دولت ... اوراق ... ایام ... دو ... تالیف ... بپردازد و ... از
جمعی سخنور و سخنوران ... که در زمان فرخنده نشان حضرت گیتی ستان ... که ... سخن پردازی ... ارباده
عنایات ایشان گرمی داشت ... از ایشان ... چون ... اتمام این نسخه عالم آرا ... اسباب ... جمع
... تحریر ... احوال ... وقت ... بعد الیوم ... وفاداری ... توفیق الهی ... پاره ... کار ... فرصتی ... حواله
... اشاره شده ... این ... نسخه ... خاطر ... ضمیر ... المطلوب ... کار
... فرسوده ... شکسته ... ارباب ... **ع** ... ای ... کرد
... منظومات ... سال ... **ب** ... اعتدال ... کرده ... صلاح
... که این ... اقبال ... الفضولان ارباب ... چشم عیب ... نامه را ... کم ... عیب
... کوشیده ... چشم عیب بین ... **ب** ... خوب ... نامه را ...
الملک ... راقمه ... بحرمة الطاهرين المعصومين محمد و آله اجمعین
... ۱۲۰۰ ...

١٣٧